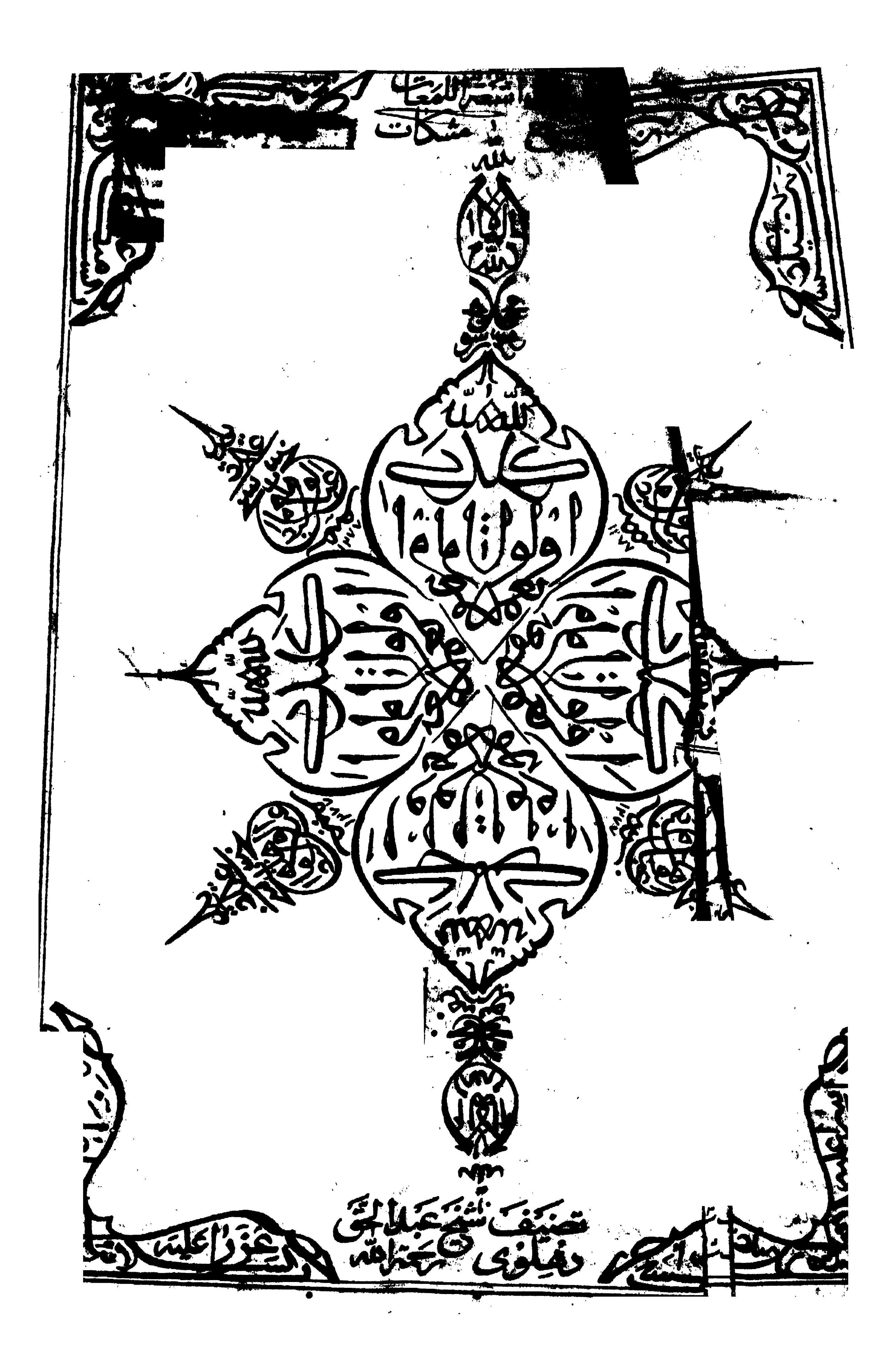
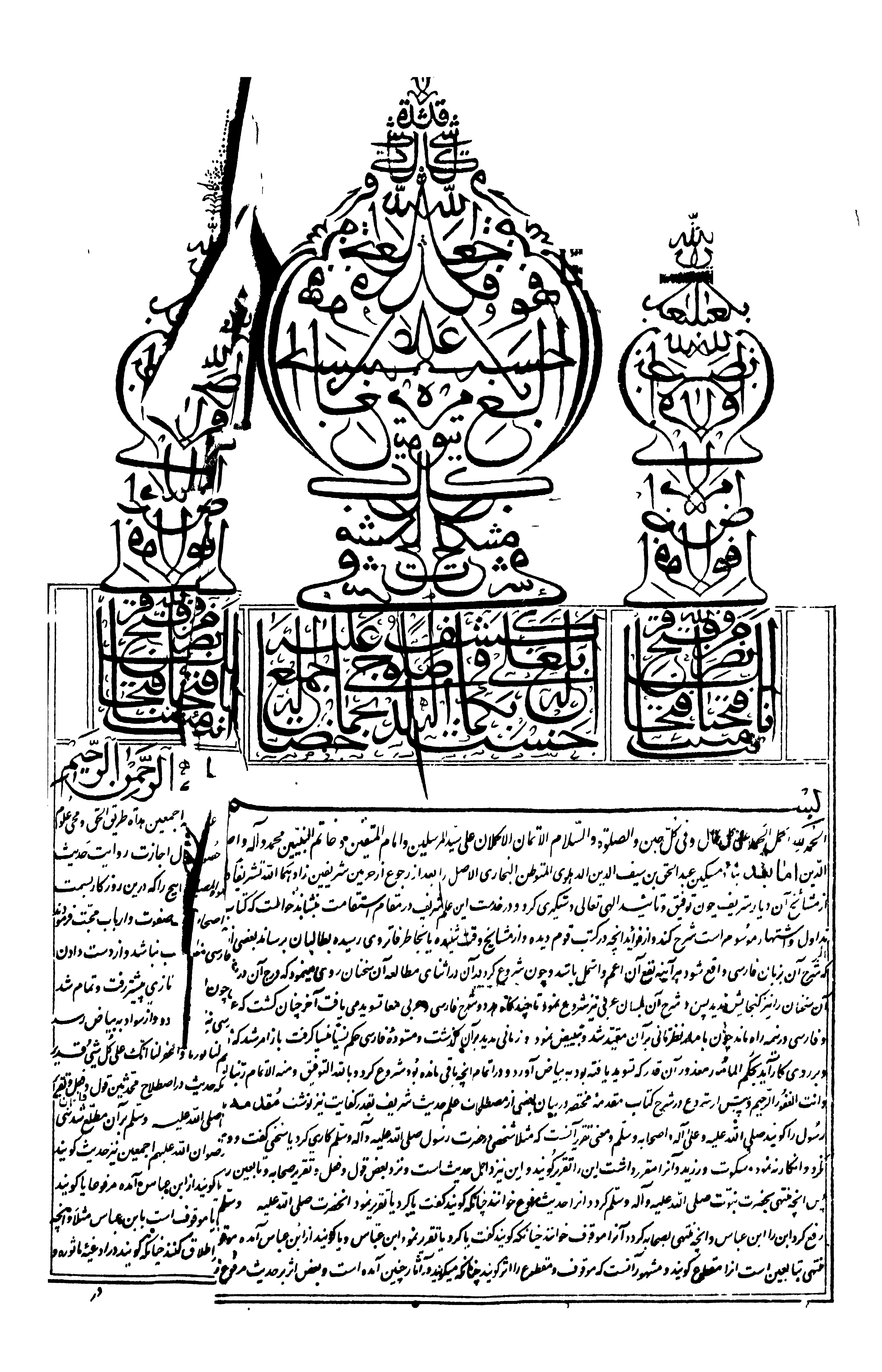
A0312



اشعة اللمعات
مشکات
تصنیف شیخ عبدالحق
دهلوی رحمة الله



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لطريق الحق ومن علينا بالاسلام والصلوة والسلام الاتمان الاكملان على سيد المرسلين وامام المتقين وخاتم النبيين محمد وآله واصحابه اجمعين هداة طريق الحق ومحي علوم الدين اما بعد بنده مسكين عبد الحق بن سيف الدين الدهلوي المتوطن البخاري الاصل را بعد از رجوع از حرمين شريفين زادهما الله تشريفا و از مشائخ آن ديار شريف چون توفيق وتائيد الهي تعالى دستگيري كرد و در خدمت اين علم شريف در مقام استقامت بخشايد حوالت كه كتاب مشكوة المصابيح كه در اين روزگار بسمت تداول واشتهار موسوم است شرح كند واز فوائد آنچه در كتب قوم ديده واز مشائخ وقت شنيده يا بخاطر فاتر وي رسيده بطالبان برساند بعضي از اصحاب صفوت وارباب محبت فرمودند كه شرح آن بزبان فارسي واقع شود هرآينه نفع آن اعم واشمل باشد وچون شروع كرده آن در اثناي مطالعه آن سخنان روي مينمود كه درج آن در فارسي مناسب نباشد واز دست دادن آن سخنان را نيز گنجايش نديد پس در شرح آن بلسان عربي نيز شروع نمود تا چندگاه هر دو شرح فارسي وعربي معا تسويد مي يافت آخر چنان گشت كه عربي پيشتر رفت وتمام شد وفارسي در نيمه راه ماند چون با مطالعه نظر ثاني بر آن مقيد شد وتبييض نمود و زماني مديد بر آن گذشت ومسودهٔ فارسي حكم نسيا منسيا گرفت باز امر شد كه اين نيز در روي كار آيد بحكم المامور معذور آن قدر كه تسويد يافته بود به بياض آورد و در اتمام آنچه باقي مانده بود شروع كرد وبالله التوفيق ومنه الاتمام ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انك على كل شيء قدير وانت الغفور الرحيم وپيش از شروع در شرح كتاب مقدمهٔ مختصر در بيان بعضي از مصطلحات علم حديث شريف بقدر كفايت نيز نوشت

مقدمه

بدانكه حديث در اصطلاح محدثين قول وفعل وتقرير رسول را گويند صلى الله عليه وعلى آله واصحابه وسلم ومعنى تقرير آنست كه مثلا شخصي در حضرت رسول صلى الله عليه وآله وسلم كاري كرد يا سخني گفت و وي صلى الله عليه وسلم بر آن مطلع شد ونهي نكرد وانكار ننمود وسكوت ورزيد وآنرا مقرر داشت اين را تقرير گويند واين نيز داخل حديث است ونزد بعض قول وفعل وتقرير صحابه وتابعين رضوان الله عليهم اجمعين نيز حديث گويند پس آنچه منتهي بحضرت نبوت صلى الله عليه وآله وسلم كردد آنرا حديث مرفوع خوانند چنانكه گويند گفت يا كرد يا تقرير نمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم يا گويند از ابن عباس آمده مرفوعا يا گويند رفع كرد ابن را ابن عباس وآنچه منتهي بصحابه گردد آنرا موقوف خوانند چنانكه گويند گفت يا كرد يا تقرير نمود ابن عباس ويا گويند از ابن عباس آمده موقوفا يا موقوف است بابن عباس مثلا وآنچه منتهي بتابعين است آنرا مقطوع گويند ومشهور آنست كه موقوف ومقطوع را اثر گويند چنانكه ميگويند و آثار چنين آمده است وبعض اثر بر حديث مرفوع نيز اطلاق كنند چنانكه گويند در ادعيهٔ ماثوره و

ورود دعای مأثور چنین آمده است و خبر و حدیث بیک معنی است و بعض حدیث را مخصوص بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم و صحابه و تابعین دارند و خبر را در اخبار ملوک و سلاطین
و ایام ماضیه استعمال کنند و رفع گاهی صریح بود چنانکه گفته شد و گاهی حکماً غیر صریح چنانکه از صحابه و تابعین کاری و سخنی نقل کنند که از اجتهاد و رأی و قیاس عقل نتوان گفت و گرد و حمل بر سماع و نقل
بدان راه نبود چنانکه از احوال آخرت و اخبار ماضیه و آینده خبر دهند این نیز حکم رفع دارد و اگر گویند در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنین میکردیم یا گویند سنت چنین است این نیز در حکم مرفوع
است و بعض گویند سنت صحابه و خلفای راشدین نیز احتمال دارد. **وصل** سند رجال حدیث را گویند که روایت کرده اند و اسناد نیز بمعنی سند آید و گاهی بمعنی ذکر سند و اظهار
آن نیز افتد و متن حدیث آنچه منتهی گردد بوی اسناد از کلام پس اگر هیچ راوی از رواة حدیث از میان ساقط نگردد و اسناد آن پیوسته آید آنرا حدیث متصل خوانند و این عدم سقوط
را اتصال و اگر یکی یا زیاده ساقط گردد منقطع گویند و این سقوط را انقطاع و اگر سقوط از مبادی سند واقع است آنرا معلق خوانند و این اسقاط را تعلیق و ساقط یکی باشد یا بیشتر و گاهی
تمام سند ساقط بود چنانکه گویند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم چنانکه عادت مصنفین است و تعلیقات در تراجم صحیح بخاری بسیار است و همه آن صحیح است و حکم اتصال دارد زیراکه وی
التزام کرده است که درین کتاب جز صحیح نیارد و بعضی ازانها را در مواضع دیگر متصل نیز ذکر کرده است و اگر سقوط از آخر سند است بعد از تابعی آنرا حدیث مرسل خوانند و این فعل را ارسال
چنانکه تابعی گوید قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و نزد بعض محدثین مرسل و منقطع بیک معنی آید و اصطلاح اول اشهر است نزد فقها و محدثین و حکم مرسل توقف است نزد جمهور
علما چه نمیتوان دانست که ساقط ثقه است یا نه زیراکه روایت تابعی از تابعین بسیار است و در تابعین ثقه بوده اند و غیر ثقه و نزد امام ابوحنیفه و مالک رحمة الله علیهما مقبول است مطلقا
و ایشان گویند که ارسال بجهت کمال وثوق و اعتماد است زیراکه کلام در ثقه است و اگر نزد وی صحیح نمی بود ارسال نمینمود و قال رسول الله نمی گفت و نزد امام شافعی رحمة الله اگر حدیث
مرسل اعتضاد یابد بوجهی دیگر مقبول است و از امام احمد دو قول است بقولی قبول و بقولی توقف و اگر سقوط از اثنای اسناد است اگر ساقط دو راوی باشند متوالی وی هم آنرا معضل
خوانند بضم میم و سکون عین و فتح ضاد معجمه و اگر ساقط یکی بود یا زیاده نه پیهم بلکه از دو جا یا سه جا آنرا منقطع گویند و منقطع بمعنی شامل همه اقسام نیز آید چنانکه گفته شد و قسمی از منقطع آنست
که آنرا مدلس گویند بضم میم و فتح لام مشدده و فعل آنرا تدلیس خوانند و فاعل آنرا مدلس بکسر لام و صورتش آن است که راوی نام شیخ خود را نبرد و از شیخی که فوق اوست روایت کند
و لفظی که موهم سماع است بیارد و حال آنکه از وی سماع ندارد چنانکه گوید عن فلان و قال فلان و تدلیس مذموم و مکروه است مگر آنکه ثابت شود که وی تدلیس نمیکند مگر از ثقه و در آن غرض
فاسد نباشد مثل اخفای سماع از شیخ بجهت صغر سن و عدم جاه و شهرت و ستر حال که سبب طعن گردد و تدلیس در لغت بمعنی عیب کالا پوشیدن است و بمعنی اختلاط و اشتداد ظلام
نیز آید و بعض اکابر حدیث نیز تدلیس میکردند اما بجهت وثوق بصحت حدیث و استغنا بشهرت حال نه از جهت این اغراض فاسده که مذکور شد و اگر در اسناد یا متن از راوی حدیث
اختلافی واقع شود بتقدیم یا تاخیر یا زیاده یا نقصان یا ابدال راوی مکان راوی دیگر یا متنی مکان متنی و امثال آن آنرا حدیث مضطرب خوانند و اگر راوی کلام خود را در میان
حدیث آورد بجهت غرضی و مصلحتی آنرا مدرج گویند **تنبیه** این کلام منجر میگردد بکلام در روایت بمعنی حدیث و نقل آن بالمعنی و در اینجا اختلاف است اکثر برانند که جائز است
اما از کسی که عالم باشد بعربیت و ماهر باشد در اسالیب کلام و عارف بود بخواص عبارات و مفهومات خطابات تا خطا نکند و زیادت و نقصان راه نیابد و عنعنه روایت
حدیث است بلفظ عن فلان عن فلان و معنعن حدیثی را گویند که روایت کرده شده باشد باین طریق و عنعنه از خوف تدلیس معتبر نیست بجهت اشتباه و التباس مذکور و هر
حدیث که مرفوع بود و سند وی متصل آنرا مسند خوانند باصطلاح مشهور همین است و بعض متصل را مطلقا مسند نامند هرچند موقوف و مقطوع بود و بعض مرفوع را مسند گویند
هرچند مرسل و معضل و منقطع بود والمعتمد هو الاول **وصل** و از اقسام حدیث شاذ و منکر و معلل است شاذ در لغت فرد را گویند که از میان جماعت بیرون افتد و در اصطلاح
حدیثی که روایت کرده شده است مخالف آنچه روایت کرده اند آنرا ثقات پس اگر راوی آن ثقه نیست مردود است و اگر ثقه است سبیل در اینجا ترجیح است بمزید حفظ
و ضبط یا کثرت عدد و دیگر وجوه ترجیحات پس آنرا که راجح است محفوظ و مرجوح را شاذ خوانند و منکر حدیثی که روایت کند راوی ضعیف مخالف کسی که ضعف وی کمتر بود و مقابل منکر معروف
است پس در منکر و معروف هردو راوی ضعیف اند یکی ضعیف تر از دیگری و در شاذ و محفوظ هردو راوی قوی یکی قوی تر از دیگری و شاذ و منکر هردو مرجوح و محفوظ و معروف هردو
راجح و بعض در شاذ و منکر قید مخالفت راوی دیگر قوی یا ضعیف نکرده اند و گفته اند که شاذ هرچه روایت کند ثقه و منفرد بود بدان و از هیچ جانب اصلی موافق و معاضد آن نیابد
و بعض نه ثقه اعتبار کنند و نه مخالفت و همچنان منکر را مخصوص بصورت مذکوره ندارند و حدیث مطعون بفسق و بفرط غفلت و کثرت غلط را منکر گویند و هذه اصطلاحات
لا مشاحة فیها و معلل بصیغه اسم مفعول از تعلیل اسنادی را گویند که در وی علل و اسباب باشد که قادح است در صحت آن و درمی یابند آنرا اهل مهارت و حذاقت
در علم حدیث و اگر حدیثی روایت کرده اند و راوی دیگر نیز موافق آن روایت کرده حدیث این راوی را متابع آن حدیث خوانند بصیغه اسم فاعل این است معنی آنکه محدثان
میگویند تابعه فلان و له متابعات و متابعت موجب تقویت و تائید است و لازم نیست که متابع مساوی اصل بود در مرتبه اگر کمتر از آن باشد در مرتبه نیز متابعت را می
شاید و متابع اگر موافق اصل بود در لفظ و معنی اطلاق مثله کنند و اگر موافق در معنی است نه در لفظ نحوه گویند و در متابعت شرط است که هردو حدیث از یک صحابی باشد
و اگر از دو صحابی باشد او را شاهد گویند چنانچه میگویند له شواهد و یشهد به حدیث فلان و تتبع طرق و اسانید را بقصد معرفت متابع و شاهد و پیدا کردن آن اعتبار خوانند
وصل حدیث سه قسم است صحیح و حسن و ضعیف صحیح مرتبه اعلی است و ضعیف مرتبه ادنی و حسن متوسط حدیث صحیح آن است که بنقل عدل تام الضبط متصل
السند تا منتهی ثابت شده باشد اگر این صفات بروجه کمال و تمام پیدا است آنرا صحیح لذاته خوانند و اگر نوعی از قصور و نقصان بدان راه دارد و کثرت طرق جبر آن نقصان

کرده صحیح لغیره گویند و اگر جبر نقصان نشده از حسن لذاته نام است و اگر در حدیث ضعیف تعدد طرق جبر نقصان ضعف وی کرده آن را حسن لغیره گویند و ظاهر کلام قوم در آنست
که در حسن نقصان در همه صفات مذکوره راه دارد اما تحقیق آنست که در حسن لذاته ضعف و نقصان در ضبط است فقط و باقی صفات بکمال خود است و در ضعیف و حسن لغیره نقصان
در همه صفات راه دارد و اکنون معنی عدالت و ضبط باید بیان کرد تا تعریف این اقسام منکشف گردد بدانکه مراد بعدالت ملکه ایست در شخص که حامل و باعث گردد او را بر ملازمت
تقوی و مروت و مراد بتقوی اجتناب اعمال سیئه است از شرک و فسق و بدعت و در اجتناب از صغیره اختلاف است و مختار عدم اشتراط آنست که از طاقت بیرون است
مگر اصرار و دوام بر آن که آن نیز از قبیل کبیره است و مراد بمروت تنزه از بعض خسائس و نقائص است که نه مقتضای همت و مردانگی است مثل بعض مباحات دنیه چنانکه اکل و
شرب در بازار و بول در شارع عام و مانند آن و باید دانست که عدل روایت عام تر است از عدل شهادت و شامل است مر عبد را و عدل شهادت مخصوص است بحر و مراد بضبط
حفظ تثبیت مسموع و مروی است از فوات و اختلال بحیثیتی که متمکن و قادر گردد بر استحضار آن و آن دو قسم است ضبط صدر و ضبط کتاب ضبط صدر بیاد داشت و حفظ قلب است
ضبط کتاب نگاه داشت و صیانت آن نزد خود تا وقت ادا **وصل** وجوه طعن متعلق بعدالت را پنج قسم داشته اند اول کذب راوی دوم اتهام وی بکذب سوم فسق
چهارم جهالت پنجم بدعت و مراد بکذب راوی آنست که ثابت شده باشد کذب وی در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و حدیثی را که مطعون است راوی وی بکذب موضوع
خوانند و هر که ثابت شد از وی تعمد کذب در حدیث اگرچه وقوع آن در تمام عمر یکبار بود و اگرچه توبه کند دیگر حدیث وی مقبول نیست ابدا بخلاف شاهد زور چون توبه کند کذا قالوا و مراد
بحدیث موضوع در اصطلاح محدثین این است نه آنکه البته ثابت شود وضع و کذب در خصوص این حدیث و حکم بوضع و افترا بحکم ظن غالب است و قطع و یقین بدان راه نیست
فان الکذوب قد یصدق و اما اتهام راوی بکذب آنکه مشهور و معروف شده باشد بدروغ گفتن در سخن اگرچه وقوع آن در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم از وی ثابت نشده
و روایت مخالف بقواعد معلومه ضروریه شرع نیز همین حکم دارد و این قسم را متروک خوانند چنانچه گویند حدیثه متروک او هو متروک الحدیث و اینچنین کسی اگر توبه کند و توبه وی صحیح شود
و امارات صدق و سیمای صلاح در ناصیه حال وی لائح گردد حدیث از وی میتوان شنید و آنکه احیانا بطریق ندرت دروغی در کلام وی در غیر حدیث نبوی بوجود آید اگرچه معصیت
است اما در تسمیه حدیث وی بموضوع و متروک تاثیر ندارد و اما فسق مراد بوی فسق در عمل است نه در اعتقاد که آن در بدعت داخل است و اکثر استعمال بدعت در اعتقاد است و کذب
نیز اگرچه داخل فسق است و لیکن بجهت شدت طعن در وی و تباین حکم او را جدا شمرده اند و اما جهالت از نام راوی نیز سبب طعن در حدیث است که چون نام وی معلوم نگردد حال وی
نیز معلوم نخواهد بود و نتوان دانست که ثقه هست یا غیر ثقه چنانکه گویند اخبرنی رجل او اخبرنی شیخ و آنرا مبهم خوانند و حدیث مبهم مقبول نبود مگر آنکه صحابی باشد که انجا همه عدل اند و اگر مبهم
بلفظ تعدیل آید چنانکه گوید اخبرنی عدل او اخبرنی ثقة اینجا اختلاف است و صحیح آنست که مقبول نیست چه تواند که باعتقاد خود او را ثقه خیال کرده باشد و در نفس الامر نباشد پس
بگوید نام او را تا همه بدانند که ثقه است و اگر امام حاذق بگوید مقبول است اما بدعت مراد بدان اعتقاد چیزیست که احداث کرده شده باشد بر خلاف آنچه معروف و معلوم
است از رسول خدا صلی الله علیه و سلم بنوع شبهه و تاویل نه بطریق جحود و عناد که آن کفر است و حدیث مبتدع مردود است و نزد بعض اگر متصف باشد بصدق لهجه و صیانت
لسان مقبول است و بعض گفته اند که هر که منکر است امری متواتر را از شرع که معلوم است بضرورت بودن او از دین مردود است و هر که نه باین صفت بود و اگرچه مخالفان
او را تکفیر کرده باشند مقبول است با انضمام ضبط و ورع و تقوی و احتیاط و مختار آن است که اگر داعی باشد ببدعت خود و در مقام ترویج و تزیین آن بوده قبول نکنند و اگر نه چنین
بود قبول کنند مگر آنکه چیزی روایت کند که مقوی بدعت وی بود و برین تقدیر مردود است و بالجمله علمای حدیث مختلف اند در اخذ حدیث از اهل بدع و اهوا و ارباب مذاهب زائغه در جامع
الاصول میگوید که اخذ کرده اند جماعت از ائمه حدیث که از فرقه خوارج و از آنها که منسوب اند بقدر و تشیع و رفض و دیگر اصحاب بدع و اهوا و جماعه دیگر احتیاط کرده اند و تورع نموده اند از اخذ
حدیث ازین فرق و هر کدام را نیاتست انتهی و شک نیست که اخذ حدیث ازین فرقها بعد از تحری صدق و صواب خواهد بود و با وجود آن احتیاط در عدم اخذ است چه ثبوت
رسیده است که این مردم وضع احادیث برای ترویج مذاهب خود می نمودند و بعد از توبه و رجوع اقرار بدان میکردند والله اعلم **وصل** وجوه طعن متعلق بضبط نیز پنج گفته اند
اول از جهه فرط غفلت دوم کثرت غلط سوم مخالفت ثقات چهارم وهم پنجم سوء حفظ اما فرط غفلت و کثرت غلط نزدیک بیکدیگر اند غفلت در سماع و تحمل حدیث و غلط در اسماع
و ادای آن و مخالفت ثقات در اسناد یا در متن بر انواع متعدده است و آن موجب شذوذ حدیث است و اعتبار روی از وجوه طعن متعلق بضبط بجهت آن باشد که باعث
بر مخالفت ثقات عدم ضبط و حفظ و عدم صیانت از تغییر و تبدیل خواهد بود و اما طعن بجهت وهم و نسیان راوی که بدان خطا کرده و روایت بر سبیل توهم کرده اگر اطلاع یافته
شود بر توهم وی بقرائن دال بران و دریافت علل و اسباب قادحه آنرا حدیث معلل خوانند و این اغمض علوم حدیث و ادق آنست و قیام نتواند نمود بآن مگر کسی که داده شده
است او را فهم ثاقب و حفظ واسع و معرفت تام بمراتب رواة و احوال اسانید و متون چنانکه متقدمین از ارباب این فن بودند تا دارقطنی که میگویند که بعد از وی مثل وی درین
باب نیامده و گاهی چنان بود که عبارت معلل از اقامت حجت قاصر بود و تنقیح و تعیین علت نتواند کرد در مثال صیرفی در نقد درهم و دینار اما سوء حفظ مراد بوی آن داشته اند
که اصابت او غالب بر خطا و حفظ و اتقان اکثر از سهو و نسیان نبود یعنی اگر خطا و نسیان غالب بود یا مساوی بود با صواب و اتقان این هر دو صورت داخل در سوء حفظ است
و معتبر غلبه و کثرت صواب و اتقان است و سوء حفظ اگر لازم حال در جمیع اوقات عمر کسی گردد حدیث وی معتبر نبود و این قسم را نیز شاذ گویند بر رای بعض محدثین و اگر طاری و
عارض شده بجهت عارضی مثل اختلال حافظه بکبر سن یا ذهاب بصر یا فوات کتب این قسم را مختلط نامند و اگر چیزی را که پیش از اختلاط و اختلال حدیث کرده جدا و متمیز گردانیده است

از آنچه بعد از وی کرده قبول کرده شود و اگر تمیز نکرده و جدا نساخته توقف کنند و اگر اشتباه بود نیز همین حکم دارد و اگر این قسم را متابعات و شواهد پیدا شود ترقی کند از درجهٔ رد و توقف بمرتبهٔ قبول و
رجحان و همین است حکم احادیث مستور و مدلس و مرسل **وصل** حدیث صحیح اگر راوی وی یکی است آنرا غریب نامند و اگر دو بود عزیز گویند و اگر زیاده از دو بود مشهور و مستفیض
خوانند و اگر کثرت رواة بحدی رسد که توافق ایشان بر کذب محال نتوان کرد متواتر گویند و غریب را فرد نیز گویند و مراد بآنکه راوی یکی بود آنست که اگر در یک موضع هم اینچنین افتد غریب است
ولیکن آنرا فرد نسبی خوانند و اگر همه جا همچنین آمد فرد مطلق بود و مراد بآنکه از دو کس روایت آید آنست که همه جا همچنین آمد و اگر یک جا یکی آمد آن عزیز نبود بلکه غریب باشد چنانکه گفته شد و بر
همین قیاس اعتبار زیادت برده در مشهور و این است معنی قول ایشان که درین فن اقل حاکم بر اکثر است فافهم و از اینجا معلوم شد که غرابت منافات بصحت ندارد و حدیث غریب
صحیح میتواند بود بنابآنکه هر یکی از رجال وی ثقات باشد و غریب گاهی بمعنی شاذ نیز آید از شذوذ که از اقسام طعن در حدیث است و این است مراد صاحب مصابیح که در بعض احادیث
بطریق طعن میگوید هذا حدیث غریب و بعض ارشاذ را نیز بمفرد راوی تفسیر کرده اند بی اعتبار مخالفت ثقات و گفته اند صحیح شاذ است و غیر شاذ بمعنی فرد ثقه و آنکه در مقام طعن مذکور
شود بمعنی مخالفت ثقات است **وصل** حدیث ضعیف آنست که یکی از این شرائط معتبره در صحت و حسن یا زیاده مطلقاً مفقود گردد و راوی بعدم عدالت یا عدم ضبط و اسناد
او بانقطاع متسم بود و بشذوذ و نکارت و علت موسوم گردد و باین اعتبار اقسام ضعیف متعدد و متکثر گردد افراداً و ترکیباً و مراتب صحیح و حسن لذاتهما و لغیرهما نیز متفاوت است بتفاوت
مراتب و درجات این صفات با وجود اشتراک در اصل صحت و حسن و این قوم مراتب صحت را ضبط کرده و تعیین نموده اند و امثلهٔ آنرا از اسانید ذکر کرده و گفته که اسم عدالت و ضبط همه
رجال این اسانید را شامل است ولیکن بعضی از آن فوق بعض است اما در اطلاق اصح اسانید بر سندی مخصوص علی الاطلاق اختلاف است و بعض گفته اند اصح اسانید زین العابدین از
پدرش از جدش و بعض مالک را از نافع از ابن عمر و بعض گفته اند زهری از سالم از پدرش ابن عمر و صواب آنست که حکم بر اسنادی مخصوص باصحیت علی الاطلاق نتوان کرد الا آنکه در [illegible]
اعلاست و عدتی از اسانید در انجا داخل اند و اگر مقید بقیدی کنند چنانکه گویند اصح اسانید فلان بلد یا اصح اسانید در فلان باب یا در فلان مسئله درست است والله اعلم **تنبیه**
عادت ترمذیست که در کتاب خود میگوید حدیث حسن صحیح و حدیث غریب حسن و حدیث غریب حسن صحیح اجتماع در حسن و صحت خود اشکالی ندارد که حسن لذاته باشد و صحیح لغیره
چنانکه گذشت اما در اجتماع غریب و حسن اشکالی می آرند که ترمذی در حسن تعدد طرق اعتبار کرده است و آن با غرابت منافات دارد و جواب میگویند که اعتبار تعدد طرق در
حسن نزد ترمذی مطلق نیست بلکه در قسمی از اوست و اینجا که حسن را با غریب جمع کرده مراد قسم دیگر است و بعض گویند که اشارت باختلاف روایات کرده که نزد بعض
غریب است و نزد بعض حسن یا واو بمعنی اوست که شک و تردد دارد در آنکه غریب است یا حسن و قول بآنکه مراد بحسن اینجا مصطلح نیست بلکه ما یمیل الیه الطبع است بعید است
وصل احتجاج در احکام بخبر صحیح لذاته مجمع علیه است و همچنین حسن لذاته نزد عامهٔ علما و آن ملحق بصحیح است در احتجاج اگرچه در رتبه کمتر است و چون حدیث ضعیف بتعدد
طرق بمرتبهٔ حسن برسد آن نیز محتج به است و آنکه مشهور است که حدیث ضعیف در فضائل اعمال معتبر است نه در غیر آن مفرداتش مراد است نه مجموع که آن بتعدد طرق داخل حسن
است نه ضعیف صرح به الائمة و بعض گفته اند اگر ضعف حدیث بجهت سوء حفظ بعض رواة یا اختلاط یا تدلیس بود با وجود صدق و دیانت منجبر میگردد بتعدد طرق و اگر از جهت
اتهام کذب راوی یا شذوذ و فحش خطا بود اگرچه تعدد طرق داشته باشد منجبر نگردد و حدیث محکوم بضعف باشد و در فضائل اعمال معمول و شاید که بر این صورت محمول خواهد بود آنچه
بعض گفته اند که لحوق ضعیف بضعیف افاده نمی کند قوت را و الا این سخن ظاهر الفساد است فتدبر **وصل** چون مراتب صحیح متفاوت است و صحاح بعض اصح از بعض است
پس بدانکه مقرر نزد جمهور محدثین آن است که صحیح بخاری مقدم است بر سائر کتب حتی آنکه گفته اند که اصح الکتب بعد کتاب الله صحیح البخاری و بعض مغاربه ترجیح کرده اند صحیح مسلم
را بر صحیح بخاری و جمهور میگویند که این ترجیح باعتبار حسن سیاق احادیث و جودت وضع و ترتیب است و مانند آن و هیچ کتابی در حدیث مثل صحیح مسلم در وضع و ترتیب و رعایت
دقائق اشارات و محاسن نکات در ذکر اسانید نیست و این خارج مبحث است سخن در صحت و قوت و آنچه متعلق است بدان میرود و در صحت و قوت هیچ کتابی مساوی
صحیح بخاری نیست بدلیل وجود کمال صفات که در صحت معتبر است در رجال وی و بعض توقف کنند در ترجیح یکی بر دیگری و مشهور نزد جمهور ترجیح صحیح بخاری است بر صحیح
مسلم لکما بیناه فی موضعه والله اعلم و حدیثی را که جمع شوند بخاری و مسلم بر تخریج آن حدیث متفق علیه خوانند یا اخرجه الشیخان گویند و گفته اند که مجموع احادیث متفق علیه دو هزار
و سه صد و بیست و شش است و بالجمله مذهب جمهور محدثین آن است که اعلای مراتب حدیث صحیح متفق علیه است پس آنچه منفرد است بآن بخاری پس آنچه منفرد است
بآن مسلم پس آنچه بر شرط بخاری و مسلم باشد پس آنچه بر شرط بخاری بود پس آنچه بر شرط مسلم بود پس آنچه بر شرط غیر مسلم و بخاری بود از ائمهٔ حدیث که التزام صحت کرده و تصحیح نموده
اند مجموع اقسام باین ترتیب هفت اند و مراد بشرط بخاری و بشرط مسلم آن است که رجال حدیث متصف بصفاتی باشند که رعایت کرده اند آنرا بخاری و مسلم از ضبط و عدالت
و عدم شذوذ و نکارت و علت و در بیان معنی شرط کلام زیاده برین است که در مقدمهٔ شرح سفر السعادة گفته است والله اعلم **وصل** احادیث صحیحه منحصر نیست در
صحیح بخاری و مسلم و ایشان استیعاب نکرده اند تمامهٔ صحاح را بلکه بعض صحاح که نزد ایشان بود بر شرط ایشان نیز نیاورده اند چه جای مطلق صحاح بخاری گفت که نیاورده ام من
درین کتاب مگر آنچه صحیح است و ترک کردم بسی از صحاح را و مسلم گفت که هر چه درین کتاب آورده ام از احادیث صحیحه است و نمیگویم که آنچه نیاورده ام در وی ضعیف است ولابد درین
ترک و اتیان وجه تخصیص و ترجیح خواهد بود خواه از حیثیت صحت یا از جهت مقاصد دیگر و حاکم ابوعبدالله نیشاپوری کتابی تصنیف کرده است نام او مستدرک نهاده است یعنی آنچه
در بخاری و مسلم از احادیث صحاح فرو گذاشت شده است آنرا تلافی و استدراک نموده و درین کتاب آورده بعض بر شرط شیخین و بعض بر شرط یکی از ایشان و بعض بر غیر شرط

ایشان و گفته است که ایشان یعنی بخاری و مسلم حکم نکرده اند که صحیح نیست احادیث غیر آنچه ایشان تخریج کرده اند درین دو کتاب و گفته که درین عصر ما جماعهٔ از مبتدعه پیدا شده اند که زبان طعن
بر ائمهٔ دین کشاده اند که تمام آنچه صحیح شده نزد شما از احادیث بده هزار و مانند آن نمیرسد از بخاری می آرند که گفت یاد دارم من از صحاح صد هزار حدیث و از غیر صحاح دویست هزار و ظاهر این
است که صحیح بشرط خود را میگفته باشد و مبلغ آنچه از احادیث درین کتاب آورده با تکرار هفت هزار و دویست و هفتاد و پنج حدیث است و بعد از حذف تکرار چهار هزار و ائمهٔ دیگر نیز در صحاح
تصنیف کرده اند مثل صحیح ابن خزیمه که او را امام الائمه گویند از شیخ ابن حبان است و ابن حبان در شان او گفته است که ندیدم بر روی زمین هیچکس را که نیک داند صناعت سنن را و
یاد دارد الفاظ صحیحهٔ او را و زیادت آنرا غیر وی گویا که سنن و احادیث همه پیش چشم اوست و مثل صحیح ابن حبان شاگرد ابن خزیمه که ثقه ثبت فاضل فهام بود و حاکم در شان او گفته است
که بود وی از اوعیهٔ علم در فقه و لغت و حدیث و وعظ و از عقلای رجال بود و مثل صحیح حاکم ابوعبدالله نیشابوری الحافظ الثقه که مستدرک نام دارد و بعض گفته اند که درین کتاب از وی
تساهل نیز راه یافته است و گفته اند که ابن خزیمه و ابن حبان امکن و اقوی اند از حاکم و بهتر و لطیف تر اند از روی اسانید و متون و چنانکه مختارهٔ حافظ ضیای مقدسی که وی نیز صحاح که در صحیحین
نیست آورده گفته اند که وی نیز احسن است از مستدرک و چنانکه صحیح ابوعوانه و ابن السکین و منتقی ابن جارود و این کتب همه مخصوص بصحاح اند لیکن جماعه برانها انتقاد کرده و براه تعصب
یا انصاف رفته اند و فوق کل ذی علم علیم والله اعلم **وصل** کتب سته که مشهور اند در اسلام عبارت اند از صحیح بخاری و مسلم و جامع ترمذی که سنن ابی داؤد و نسائی
و نزد بعض موطا است بدل ابن ماجه و صاحب جامع الاصول موطا را اختیار کرده و درین کتب سته اقسام احادیث از صحاح و حسان و ضعاف همه موجود است و تسمیهٔ آن بصحاح بطریق
تغلیب است و صاحب مصابیح که غیر مرویات بخاری و مسلم را حسان نام کرده است قریب باین وجه است و در حقیقت این اصطلاح جدید است از صاحب مصابیح و بعض گفته اند که
کتاب دارمی سزاوارتر است بگردانیدن وی سادس کتب زیرا که رجال وی در ضعف کمتر اند و وجود احادیث منکره و شاذه در وی نادر است این مذکورات مشاهیر کتب اند و سیوطی در
جمع الجوامع احادیث از کتب کثیره آورده از پنجاه کتب متجاوز است و مشتمل بر صحاح و حسان و ضعاف و گفته که در وی حدیثی نیاورده ام که موسوم بوضع باشد و باتفاق محدثین متروک
و مردود بود والله اعلم و مؤلف در دیباچه کتاب ذکر جماعه از ائمهٔ حدیث کرده ما نیز بیان احوال آنها بترتیبی که وی نهاده ذکر کردیم و ذکر امام اجل اعظم اکرم ابوحنیفه کوفی درین کتاب متروک
گشته و در کتاب اسماء الرجال آنرا بر وجه اتم و اکمل ذکر کرده ایم و بالله التوفیق **احوال بخاری** کنیت او ابوعبدالله است و نام او محمد و نام پدرش اسمعیل بن ابراهیم بن مغیره بن
بردزبه بفتح موحده و سکون را و کسر دال مهمله و سکون زای و فتح موحده و ویرا بخاری گویند زیرا که تولد او در بخارا شده و بخاری منزلهٔ علم او و کتاب او گشته و او را جعفی بضم جیم و سکون
عین مهمله و بفا نیز گویند زیرا که مغیره که جد او است مجوسی بوده و بر دست یمان جعفی که در آن زمان والی بخارا بود مسلمان گشته و بخاری را نیز نسبت بوی جعفی گفتند چنانکه نسبت
بشافعی شافعی گویند و بخاری پیشوا و مقتدای فن حدیث و اهل آن بوده و او را در میان محدثان امیرالمؤمنین فی الحدیث و ناصر الاحادیث النبویه و ناشر المواریث المحمدیه
القاب است و علمای زمان او را مدح و تعظیم بحد و بی اندازه کرده اند و مسلم صاحب الصحیح چون نزد او می در آمد میگفت بگذار مرا تا بوسه زنم دو پای ترا یا طبیب الحدیث یا استاذ
استاذین یا سید المحدثین و ترمذی میگفت ندیدم مانند او و گردانیده است خدای تعالی او را زینت این امت و ابن مدنی گفته که وی ندیده است مثل خود و ابن خزیمه گفته نیست
زیر کبودی آسمان داناتر بحدیث و حافظتر از وی و بعضی از علما در شان او گفته اند که وی آیتی از آیات الهی است که بر روی زمین میرود و گفته اند که وی در زمان خود در حفظ احادیث
و اتقان آن و فهم معانی کتاب و سنت و حدت ذهن و جودت قریحت و وفور فقه و کمال زهد و غایت ورع و کثرت اطلاع بر طرق حدیث و علل آن و دقت نظر و قوت اجتهاد
و استنباط فروع از اصول نظیری نداشت و پدر وی از ابرار و اخیار و از اهل روایت بوده و با ابن مبارک صحبت داشته و وی روایت حدیث از اصحاب مالک و طبقهٔ ایشان دارد
و بود وی رضی الله عنه مستجاب الدعوات حتی که بارها می گفت خداوندا دعای مرا همه در دنیا مستجاب مگردان و چیزی برای آخرت نگاه دار و مادرش نیز مستجاب الدعوات
بوده آورده اند که بخاری در صغر سن نابینا گشت و اطبا از معالجت وی عاجز آمدند مادر وی بدرگاه حق توجه آورده دعا کرد ابراهیم خلیل الله را علیه السلام در خواب دید که با او می
گفت حق سبحانه و تعالی بصر پسر ترا باز گردانید بسبب کثرت دعا و بکای تو و وی در صباح آن بینا برخواست و آورده اند که وی در ده سالگی ملهم شد بحفظ حدیث و در یازده سالگی
غلط شیخ خود باز داد و در سن شانزده سالگی کتب ابن مبارک و وکیع حفظ کرد و بر کتب اصحاب رای اطلاع یافت آنگاه پدر او مع والده و برادر او را بحج برد و در سن هژده سالگی
کتاب قضایای صحابه و تابعین را تصنیف کرد بعد از آن در مدینه نزد قبر پیغمبر صلی الله علیه و سلم تاریخ کبیر تالیف نمود و در شب های ماهتاب مینوشت پس برای سماع و قرائت حدیث رحلات
متعدده ببلاد اسلام نموده منقولست از وی که گفت دو بار بمصر و شام بجهت استفادهٔ حدیث رحلت کردم و چهار بار به بصره در آمدم و در حجاز شش سال اقامت نمودم
و احصا نمیتوانم کرد که چند نوبت با محدثان بکوفه و بغداد در آمدم و گفت از هزار و هشتاد شخص روایت حدیث دارم و کتابت حدیث از ایشان کرده ام و درین عدد غیر از
صاحب حدیث نبود و مشائخ او بر پنج طبقه اند تبع تابعین و اتباع تبع و اقران و اصحاب او و بعض تلامذهٔ او هستند که از ایشان نیز بجهت فوائد که در حدیث ایشان ملاحظه کرده روایت
کرده و از وی رضی الله عنه منقولست که گفت لایکون المحدث کاملا حتی یکتب عمن فوقه و عمن هو مثله و عمن هو دونه و خلائق کثیر از وی حدیث دارند مثل مسلم در غیر صحیح خود و
ترمذی و ابن خزیمه و فربری و جز ایشان و قریب نود هزار کس از بخاری روایت حدیث دارند رحمة الله علیه و علیهم و علی سائر عباد الله الصالحین آورده اند که بخاری در غایت
متمول بود بمالی که از پدر بمیراث بوی رسیده بود و جوان مرد و سخی و صاحب مروت و متورع و محتاط بود در جمیع امور و تصدق بر فقرا می نمود و طالبان علم حدیث را رعایت بسیار
میکرد و بغایت قلیل الاکل بود چنانکه روزی بدو یا سه بادام میگذرانید و بروایتی چهل سال نان خورش نخورد چون بیمار شد اطبا گفتند که این مرض بجهة نان خشک خوردن

عارض شده پس مبالغه شربتی با مان اختیار کرد مرویست که نوبتی در نماز بود و زنبور هفده نوبت او را نیش زد و نماز را قطع ننمود رحمة الله علیه رحمة واسعة وکامله وبخاری را
غیر این جامع صحیح کتابهاست مانند کتاب ادب مفرد و رفع الیدین فی الصلوة وقرائت خلف الامام وبر الوالدین وتاریخ کبیر وتاریخ اوسط وتاریخ صغیر وخلق افعال عباد
وکتاب الضعفاء وجامع کبیر ومسند کبیر وتفسیر کبیر وکتاب الاشربه وکتاب الهبه واسامی صحابه وکتاب وحدان وکتاب علل وکتاب کنی وکتاب مبسوط وکتاب فوائد

ذکر باعث بر تصنیف بخاری این صحیح جامع را پوشیده نماند که در عصر اصحاب وکبار تابعین رضوان الله علیهم اجمعین احادیث وآثار در جوامع
مدون نبود ورسم تصنیف بوجود نیامده زیرا که دائره حفظ ایشان بواسطهٔ برکت صحبت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وقرب زمان آنحضرت نهایت وسیع واذهان
در نهایت صفا وسیلان بود ونیز نزاع وخلاف وفتاوی وواقعات که باعث بر جمع وتالیف گردد کمتر بوجود آمده بود ونیز آورده اند که صحابه را از نوشتن احادیث نهی
کرده بودند تا مبادا بعضی از آن بقرآن مخلوط شود ودر بادی نظر اشتباهی والتباسی بدان لازم آید ونیز اکثر از ایشان عارف بصنعت کتابت نبودند وتدوین احادیث
واخبار وتصنیف سنن وآثار در آخر عصر تابعین پیدا آمد پس جماعتی مثل زهری وربیع بن صبیح وسعد بن ابی عروبه وغیر ایشان متصدی این امر شریف گشتند وتصنیف هر بابی
علیحده نمودند تا زمانی که کبار اهل طبقهٔ ثالثه پیدا شدند وتدوین وتالیف حدیث بر ترتیب ابواب فقه بنیاد کردند مالک که پیشوای اهل مدینه بود موطا تصنیف کرد وانچه
از احادیث اهل حجاز پیش او صحت وقوت داشت در آن جمع کرد واز اقوال صحابه وفتاوای تابعین ومن بعدهم درج نمود ودر مکه ابو محمد عبد الملک بن عبد العزیز
بن جریج بجمیین اول مضموم ودر شام ابو عمرو عبد الرحمن اوزاعی ودر کوفه سفیان ثوری ودر بصره حماد بن سلمه هر یک کتابی تصنیف کرد بعد از آن هر یکی از اعیان علمای
مجتهدین تالیفی نمودند واز کبرای محدثین مثل احمد بن حنبل واسحاق بن راهویه وغیر ایشان مسانید نوشتند ودر بعض تصانیف ترتیب ابواب فقه نمودند ولیکن در هیچ
کدام ازین مولفات صحیح حدیث را از ضعیف تمیز ننمودند واول کسی که در صحیح مجرد تصنیف کرد بخاری بود واطلاع بر این تصانیف باعث گشت او را بر تجمیع صحیح واز وی
مرویست که گفت در خواب دیدم که پیغامبر صلی الله علیه وسلم حاضر شدند ومن در مقابل آنحضرت استاده ام ومروحه در دست من است وآن سرور را باد میکنم ومگس را
از روی مبارک وی میرانم واین واقعه را بر معبری عرض کردم گفت تو چنان شوی که از وی دروغ را دور کنی واین واقعه وتعبیر نیز مرا باعث ومؤکد شد بر تالیف وتحریر
صحیح جامع وبه ثبوت پیوسته که بخاری گفته من صحیح جامع خود را از ششصد هزار حدیث تخریج نموده ام وجعلته حجة بینی وبین الله وگویند بخاری در مدت شانزده سال
تصنیف صحیح نموده وگفت در نیاوردم در این کتاب الا احادیث صحیحه وانچه ترک نموده ام از احادیث صحاح بیشتر است وتصنیف آن در مسجد الحرام نموده وهیچ
حدیثی را در آن کتاب در نیاورد وکتابت نکرد تا استخاره ننمود از خداوند تبارک وتعالی ودو رکعت نماز گذارد ودر روایتی آمده که غسل باب زمزم میکرد ودو رکعت نماز
خلف مقام میگذارد وهر چه نزد وی صحت آن بیقین می پیوست در آن کتاب ایراد مینمود وابن عدی از جماعتی از شیوخ خود نقل کرده که بخاری تحویل تراجم کتاب خود
در مدینه در میان قبر ومنبر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بتقدیم رسانیده وهر ترجمه که مینوشت دو رکعت نماز میگذارد ووجه توفیق میان نقل مکه ومدینه آن گفته
اند که مسودهٔ کتاب در مسجد الحرام کرده باشد ودر مدینهٔ مطهره آنرا به بیاض برده واز وی منقول است که گفت کتب خود را سه نوبت تصنیف کرده وبران گذشته وتنقیح نموده
به بیاض برده ام وکثرت اختلاف نسخ بخاری ازین جهت است ونسخ وی در حقیقت روایات است که مختلف آمده وگفته اند شاید که احادیث را بران حضرت عرض میکرد وهر چه
او را یقین میشد واز حضرت وی صلی الله علیه وسلم در واقعه یا بالهام مجاور ودر خص میگشت مینوشت والله اعلم وابو زید مروزی گوید که در میان رکن ومقام ابراهیم در خواب
بودم که پیغمبر صلی الله علیه وسلم را دیدم که گفت ای ابو زید چرا کتاب مرا درس نمی گوئی گفتم یا رسول الله کتاب تو کدام است گفت کتاب محمد بن اسمعیل بخاری واز بعض
علما وعظما آورده اند که در خواب دیدند که بخاری از عقب پیغمبر صلی الله علیه وسلم میرفت وهر قدم که آنحضرت بر میداشت بخاری بر همان محل قدم می نهاد وجمهور
علما بر آنند که کتاب او در صحت مقدم است بر جمیع کتب مصنفه در حدیث تا آنکه گفته اند که اصح الکتب بعد کتاب الله صحیح البخاری وشیخ شهاب الدین ابن حجر
در شرح صحیح البخاری گفته که جمله احادیث صحیح بخاری مع التعلیقات والشواهد والتابعات ومع المکررات نه هزار وهشتصد وهشتاد ودو حدیث است وباسقاط
مکررات احادیث مرفوعه آن دو هزار وششصد وبیست وسه حدیث است انتهی ودرینجا میان علمای اصول حدیث وشراح بخاری اختلافی نیز هست والله
اعلم اعلی واقرب اسانید احادیث جامع صحیح او آن است که میان او وپیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم سه واسطه باشد وبیست ودو حدیث مع المکررات ازین
قبیل است وباسقاط مکررات شانزده وبسیاری از مشائخ وعلمای ثقات از برای حصول مرادات وکفایت مهمات وقضای حاجات ودفع بلیات
وکشف کربات وبرای صحت وشفای بیماران ودر مضائق وشدائد خوانده اند وبمراد رسیده ومقصود خود را دریافته اند وآنرا مانند تریاق مجرب دانسته
واین معنی نزد علمای حدیث بمرتبه شهرت واستفاضه رسیده میر جمال الدین محدث از استاذ خود سید اصیل الدین رحمة الله علیه نقل کرده که گفت قریب
صد وبیست بار صحیح بخاری را در وقائع ومهمات برای خود وبرای مردم خوانده ام وبهر نیت که خوانده ام مقصود حاصل شده ومهم بکفایت انجامیده است
ومیان علما این معنی بحد شهرت رسیده است که صحیح بخاری را در هیچ شدتی نخوانده اند الا که نجات وگشاد از آن شدت حاصل شده ودر هر کشتی وهر خانه که آن
کتاب بوده خداوند تعالی آنرا از غرق وحرق نگاهداشته ونزد ثقات بثبوت رسیده که بخاری مستجاب الدعوات بوده ودر شان قاری صحیح خود دعای خیر کرده

ذکر قصهٔ وفات بخاری رحمة الله علیه آورده اند که محمد بن اسمعیل چون از طلب علوم و رحلت بلاد و ملازمت مشایخ فارغ شد به بخارا که وطن و مولد او بود
بازگشت اهل بخارا تعظیم و تکریم و احترام او نموده یک فرسنگ برای او استقبال کردند و قباب و خیام در آن نصب کردند برای او زدند و دراهم و دنانیر بروی نثار ساختند پس
مدتی در بخارا بود و به تحدیث احادیث و افادهٔ علوم اشتغال داشت بعضی از اصحاب غرض و حسد حاکم بخارا را بران واداشتند که بخاری را استدعا نمود که صحیح جامع خود و
تاریخ کبیر را بیار تا سماع آن دو کتاب از تو نمایم محمد بن اسمعیل فرستاده او را گفت من خوار نمی کردانم علم را و نمی برم آنرا بدر سرای مردم اگر او را حاجتی هست بچیزی از علم
باید نزد من حاضر شود در مسجد من یا در سرای من و علم بشنود و در روایتی آنکه والی بخارا استدعا نمود از بخاری که مجلس خاص با اولاد او معین سازد که در آن مجلس غیر ایشان
نباشد و استماع حدیث خود نماید بخاری در جواب گفته فرستاد که من نمیتوانم که قومی را دون قومی بسماع حدیث مخصوص سازم پس این امر سبب وحشت شد میان بخاری
و حاکم بخارا و منجر بآن شد که حاکم امر کرد که محمد بن اسمعیل از بخارا بیرون رود بخاری از بلده بیرون آمد و لیکن چون وقت در رسیده بود و بی سبب تشویش وقت او داد بر والی بخارا
و جمعی از اعیان آن بلده که با وی درین امر اتفاق نموده بودند دعای بد کرد و گفت اللهم ارهم ما قصدونی به فی انفسهم واولادهم واهالیهم خداوندا بنمای ایشان را جزای آنچه
قصد کردند مرا بدان در ذاتهای ایشان و اهل و اولاد ایشان حق تعالی دعای او را در شان آن جماعه قبول کرد ماهی ازین امر نگذشته بود که از دار الخلافه فرمان صادر شده بعزل والی و بانک
وی را بر دراز گوش ماده نشاندند و گرد شهر گردانیدند و ندا میکردند که سزای بدکار این است و در زندان حبس کردند تا بمرد و آن جمعی از اعیان که با وی موافقت کرده بودند هر یکی به بلای گرفتار شدند
که مادهٔ عبرت خلائق گشتند شعر لله قوم اذا حلوا بمنزلة حل الرضا ولسیر الجود ان ساروا نقل است که چون بخاری از بخارا بیرون رفت و این خبر بسمرقند رسید اهل سمرقند مکتوبی باو نوشتند
و از وی استدعا نمودند که بسمرقند آید بخاری بجانب سمرقند توجه نمود و چون بقریهٔ خرتنک رسید که نزدیک سمرقند است معلوم وی شد که اهالی آن بلده اختلاف دارند در بودن وی
در ان بلده در انجا توقف کرد تا به بیند که امر بر چه قرار یابد شبی از ملاحظهٔ اختلاط خلائق و اختلاف ایشان و خوف وقوع در فتنهٔ ایشان که منجر بدین کرد ملول و دل تنگ
شد و بعد از نماز تهجد دست بدعا برداشت و گفت اللهم قد ضاقت علی الارض بما رحبت فاقبضنی الیک خداوندا تنگ آمده زمین بر من با این فراخی که دارد پس بردار
مرا و بکش سوی خود پس در همان ماه آنجا خسته شد و وفات یافت و ولادت بخاری در روز جمعه بعد از نماز عصر سیزدهم در ماه شوال سنه اربع وتسعین ومائة ببلدهٔ بخارا و وفات وی
شب شنبه غرهٔ شوال سنه ست وخمسین ومائتین بود رحمه الله و خطیب ابو بکر بغدادی به سند خویش از عبد الواحد طواویسی نقل میکند که گفت پیغامبر را صلی الله علیه وسلم
در خواب دیدم که با جمعی از اصحاب استاده بودند و انتظار می کشیدند سلام کردم بران حضرت جواب سلام من باز داد گفتم یا رسول الله سبب توقف شما درین موضع
چیست فرمود انتظار محمد بن اسمعیل بعد از چند روز خبر فوت بخاری رسید چون تفحص نمودم از وقت وفاتش همان ساعت بود که من در واقعه دیده بودم پیغمبر را صلی الله علیه
وسلم نقل است که چون وی را دفن کردند رایحهٔ طیبه از مشک از قبر او میدمید و این رائحه مدتی از خاک تربت او استشمام میکردند و مردم بزیارت می آمدند و از خاک تربت وی تبرک می بردند
چنانکه مغاکی بر تربت او پیدا شد پس مردم پنجرهٔ از چوب بر سر تربت وی ترتیب دادند و مردم خاک ما حول پنجره می بردند و همان رایحه می شنیدند تا مدتهای مدید آن رایحه
باقی بود نظم هر جا که تو بگذری و برداری پی گل روید و لاله روید اندر ته وی کمال همنشین در من اثر کرد و گرنه من همان خاکم که هستم **احوال مسلم** ابو الحسن مسلم
بن الحجاج بن مسلم بن ورد بن کوشاد القشیری نسبا و نیسابوری وطنا و مسکنا یکی از علمای اعلام امت و حفاظ ملت است و در فن حدیث مقتدا و پیشوا و مسلم از ارباب این فن
و یکی از متقنان و مهرهٔ این علم شریف بوده و قدوه و عمده و استاد نزد اهل اسلام رحلت کرد از وطن خویش در طلب حدیث باقطار و اکناف و امصار و اطراف عالم و سماع
حدیث نموده در خراسان از یحیی بن یحیی و اسحق ابن راهویه و غیرهما و در ری از محمد بن مهران جمال بجیم و از ابی غسان مسمعی و غیرهما و در عراق از احمد بن حنبل و عبد الله بن مسلمه قعنبی و
و غیرهما و در حجاز از سعد بن منصور و از ابی مصعب و غیرهما و در مصر از عمرو بن سواد و حرملة بن یحیی و غیرهما و همچنین روایت حدیث دارد که از کبار علما و حفاظ عصر خود که فوق او بوده
اند و رحلت کرد به بغداد چند بار و تحدیث کرد در وی و روایت حدیث کرده اند از وی طائفه از مشایخ و علما و حفاظ عصر او که در درجهٔ او بوده اند مثل ابو حاتم رازی و موسی بن
هارون و احمد بن سلمه و ابو عیسی ترمذی و ابو بکر بن خزیمه و غیرهم و خلائق بسیار که حصر و احصای ایشان متعسر است و در صحیح مجرد کتابی تصنیف کرده که علما آنرا تلقی بقبول کرده
اند چنانکه صحیح بخاری و در صحیح خویش گفته نه هر چه صحیح بود آنرا درین کتاب آورده ام بلکه آنچه بران اجماع کرده بودند آورده ام و گفته که این مسند صحیح خود را از سه صد هزار حدیث
مسموع تصنیف کرده ام و ابو عمرو بن احمد بن حمدان حیری گفته که ابو العباس بن عقده را که از محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن الحجاج النیشابوری پرسیدم که کدام یکی ازین اعلم است
گفت آن هم عالم است و این هم عالم باز مکرر گفتم وی همین کلمه گفت پستر گفت یا ابا عمرو گاهی غلط می کند بخاری در اهل شام و ذکر میکند در جای یکی از ایشان را بکنیت و ذکر میکند
در جای دیگر بنام پس گمان برده می شود که آن دو کس اند و اما مسلم کمتر واقع میشود او را اغلاط و خطیب ابو بکر بغدادی گفته که مسلم پیروی کرده است بخاری را و نظر کرده بهت در
علم وی و راست میرود برابر با وی و چون بخاری در آخر عمر خود به نیشاپور آمد مسلم ملازمت او کرد و بخدمت وی بشتافت و بسیار آمد و رفت کرد بروی و دار قطنی گفته که اگر
بخاری نمی بود نمیرفت مسلم و نمی آمد و بالجمله مسلم از مستفیدان آثار بخاری و مقتبسان انوار او هست و ابو احمد که شیخ حاکم ابو عبد الله است گفته است که مسلم اکثر احادیث
کتاب او در کتاب خود متفرقا آورده و بسیار دلیری کرد که باو منسوب نساخت و در صحیح خویش از او روایت نکرده والله اعلم و اعلی اسانید مسلم آنست که میان او و پیغمبر
صلی الله علیه وسلم چهار واسطه باشد و هشتاد و چند حدیث در صحیح او این حال دارد و مسلم را غیر از صحیح مصنفات دیگر هست مانند مسند کبیر و جامع کبیر و کتاب علل

و کتاب

وکتاب اوهام محدثین وکتاب تمییز وکتاب من لیس له الا راو واحد وکتاب طبقات تابعین وکتاب مخضرمین و شیخ محیی الدین نووی در مقدمهٔ شرح مسلم خویش آورده که هر که از محققین و امعان نظر تامل کند در صحیح مسلم و مطلع شود بر آنچه او ابداع نموده است در اسانید احادیث و ترتیب آن وحسن سیاقت و بدیع طریقت آن از نفائس تحقیق و جواهر دقیق و انواع ورع و احتیاط و تحری در روایات و تلخیص و احصای طرق حدیث و ضبط متفرق آن و غیر این امور از محاسن و اعجوبات بداند که او مقتدای سابق است که هیچ لاحق بعد از او [illegible] وکسی که مساوی بل مدانی او باشد در وقت و زمان او در غایت قلت است و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و نزد جمهور علما کتاب وی تلو کتاب بخاری است در صحت و متانت و نزد بعضی از مغاربه کتاب او مرجح است بر کتاب بخاری اما آن از حیثیت جودت وضع و ترتیب و حسن سیاق است و از هیچ احدی از علمای اسلام تصریح با صحیت صحیح او بر صحیح بخاری واقع نشده و بیشک صفاتی که صحت بران دایر است که اتصال سند و عدالت و ضبط و حفظ و اتقان رجال و عدم شذوذ و علت است در بخاری اتم است و شروط بخاری در آن صفات اقوی و اشد ولادت مسلم در سال دویست و چهار و بقولی در سال دویست و شش و وفات او در نیشاپور شب یکشنبه بیست و چهارم ماه رجب سال دویست و شصت و یک و مدفن او در ظاهر بلده نیشاپور واقع شده رحمة الله علیه

احوال مالک ابو عبد الله مالک بن انس بن مالک بن ابی عامر بن عمیر بن الحارث الاصبحی الحمیری پیشوا و مقتدای دار الهجره یعنی مدینهٔ مطهره بوده کان ثقة مأمونا ورعا فقیها محدثا حجة وی از تبع تابعین است از نافع مولی ابن عمر و از محمد بن المنکدر و از زهری و جماعهٔ دیگر از تابعین و تبع تابعین روایت حدیث کرده و یحیی بن سعید انصاری و زهری با آنکه از شیوخ او و از جملهٔ تابعین اند از وی روایت حدیث کرده اند و ابن جریج و سفیان ثوری و سفیان بن عیینه و اوزاعی و شعبه و لیث بن سعید و ابن مبارک و شافعی و ابن وهب و خلائق بیشمار و طوائف علما از وی تعلم نموده و بجلالت شان و تقدم او در علم و حفظ احادیث و تقوی و ورع وی قائل شده و شافعی در شان او گفته لولا مالک و ابن عیینه لذهب علم اهل الحجاز و هم از شافعی منقول است که در حق او گفته اذا ذکر العلماء فمالک النجم و در تعریف کتاب او که مؤطا است گفته ماتحت ادیم السماء اصح من موطاء مالک و در آن زمان صحیح بخاری و مسلم مؤلف نشده بودند و ذهب ابن خالد که یکی از کبار اهل حدیث است گفته که در میان مشرق و مغرب هیچ احدی بر حدیث رسول صلی الله علیه وسلم امین تر از مالک نیست و از امام مالک منقول است که گفت کم کسی باشد که من از وی کتابت حدیث کرده باشم که پیش من نیامده و از من فتوی نگرفته و وی در تعظیم و احترام حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم باقصی الغایة میکوشید و چون شخصی بطلب علم بدر سرای مالک آمدی جاریه خود را گفتی که برو و بپرس از این شخص که فتوی میخواهد یا حدیث اگر گفتی فتوی میخواهم مالک بیرون آمدی و جواب فتوای او بگفتی و اگر گفتی حدیث میخواهم او را بنشاندی و غسل تازه برآوردی و لباس پاکیزه پوشیدی و خود را مطیب و منظف ساختی و وساده نهادی و بر بالای وساده با هیبت و وقار بنشستی آنگاه دستوری دادی تا آن شخص درآمدی و او را حدیث شنواندی آورده اند که هارون رشید در ایام سلطنت خود بزیارت روضهٔ رسول صلی الله علیه وسلم آمد مالک بدیدن وی رفت چون ملاقات واقع شد و مجلس پرسش و مصاحبت و مکالمت بانجام رسید مالک خواست که بیرون آید هارون گفت اگر مقتدای مسلمانان فضل فرماید و هر روز نزدیک ما حاضر آید و فرزندان ما امین و مامون از و سماع حدیث کنند منت از و بر ماست مالک بکراهیت در وی نگریست و گفت مه یا امیر المؤمنین لا تضع فی عزة شئ رفعه الله العلم یؤتی ولا یاتی یعنی بگذار و پست مکن عزت چیزی را که بلند گردانیده آنرا حق عز شانه علم چیزیست که بجانب وی بیایند نه علم بجانب کسی برود و بروایتی انکه اعزک الله علم از پیغمبر که اصل و فقه شماست ناشی و پیدا شده بر شماست که آنرا عزیز دارید هارون بانصاف درآمد و گفت صدقت ایها الشیخ کان هذا هفوة منی فاستر علی راست گفتی ای پیر این سهوی و لغزشی بود که از من صادر شد بپوش آنرا بر من و بگذار آنرا از من پس امین و مامون را بدر سرای مالک فرستادی و مالک ایشانرا آنگاه بار دادی که دیگر طالب علمان را و همدران صف نشاندی که دیگران و آورده اند که هارون بر مالک زری فرستاد و مالک بخود منکاران خود گفت که این مال را نگاه دارید و خرج نکنید بعد از آن هارون بمالک گفت که اگر تو با ما موافقت کنی و در صحبت ما باشی کتاب تو را مشهور گردانیم و رواج دهیم و همه را بمذهب تو و موافق کتاب تو بیاریم مالک گفت حاشا این کتابی است که من بر اندازهٔ علم و دانش خود جمع کرده و فراهم آورده ام و شاید که در اینجا خطاها کرده باشم و دیگری دانا تر از من باشد دیگران را بمذهب من آوردن چه معنی دارد اما آن مبلغ که امیر المؤمنین فرستاده تیار است و امانت نهاده پس آن مبلغ بر هارون باز پس فرستاد هارون اعتذار نمود و مبلغ نگرفت شافعی گوید دیدم بر در سرای مالک اسپی چند از اسپان خراسانی و نعلی چند از نعال مصری بسته که ندیده بودم هرگز بهتر از آنها و بر سبیل تعجب با وی گفتم چه نیکو می نمایند این افراس و نعال گفت یا ابا عبد الله این هدیه است از من بسوی تو قبول کن گفتم پس از اینها یک دابه برای خود نگاه دار تا سواری کنی بر آن گفت من شرم میدارم از خداوند تعالی که بر زمینی که تربت رسول صلی الله علیه وسلم در آن باشد سواره بر آن روم و مالک در تعظیم و محبت مدینه رسول صلی الله علیه وسلم باقصی الغایت کوشیدی و هرگز از مدینه بیرون نرفت الا یک بار برای حج و مدت عمر در مسجد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در روضهٔ شریف درس گفت رحمه الله ولادت وی سنه خمس وتسعین از هجرت یا احدی وتسعین یا اربع و تسعین و یا سبع و تسعین و وفاتش در سال صد و هفتاد و نه بوده والله اعلم بالصواب

احوال شافعی هو ابو عبد الله محمد بن ادریس بن العباس بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن مطلب بن عبد مناف القرشی المطلبی و یرا مطلبی برای آن گویند که جد اعلای او چنانکه معلوم شد مطلب بن عبد مناف است برادر هاشم بن عبد مناف که جد پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و او را نسبت بجد او شافع کرده شافعی گفتند و نسبت بوی بدین لفظ کنند و گویند که مادر عبد یزید بن هاشم دختر هاشم بن عبد مناف است که جد آنحضرت است صلی الله علیه وسلم و مادر شافع خلده بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف خواهر فاطمه بنت اسد که والدهٔ امیر المؤمنین علی است

رضی الله عنه و گویند که مادر شافعی ام الحسن بنت حمزة بن القاسم بن زید بن الحسن بن علی ابن ابی طالب پس امام شافعی را از این جهات نسبت به بیت نبوت ثابت باشد و آورده اند که شافع بن
سائب ملاقات با آن حضرت کرده در حالیکه جوانی رسیده بالیده بود و پدر او در روز بدر صاحب رایت بنی هاشم بود از جانب اهل مکه اسیر مسلمانان شد و فدیهٔ خویش داد و مسلمان
گشت و ولادت شافعی در غزه بود و بقولی در عسقلان بود و بقولی در منی او را بمکه بردند و نشو و نما در آنجا یافت و وی هفت ساله بود که حفظ قرآن کرد و چون ده ساله شد موطای مالک
یاد داشت و فقه بر مسلم بن خالد که در آن زمان مفتی مکه بود خوانده و چون پانزده ساله گشت علمای عصر او را اذن فتوی دادند بعد از آن رحلت بمدینه کرد و ملازمت مالک نمود و از شافعی
منقول است که در ابتدای امر میل بسیار بود بشعر و بسیار می ورزیدم آنرا تا رسیدم بپایه که بر نیاید مثل آن پایه مگر ذو حظ عظیم روزی در سایه خانه کعبه نشسته بودم و هیچکس نزد من نبود از
عقب خود شنیدم که گوینده میگفت یا محمد علیک بالفقه و دع الشعر و هم از وی منقول است که پیش از اوان بلوغ پیغمبر را صلی الله علیه و سلم در خواب دیدم که با من فرمود یا صبی گفتم
لبیک یا رسول الله فرمود از کدام قومی تو گفتم تو فرمود نزدیک من آی و دهن بگشای چنان کردم پس آب دهن مبارک خود مقداری گرفت و بر دهان و زبان و لب من فرو کشید و فرمود
امض بارک الله فیک دیگر بعد ازین واقعه در من لحنی و خطای در حدیث و در کلام عرب واقع نشده گفت چون نزدیک مالک رفتم مالک کلام مرا شنید ساعتی نظر بجانب من نمود که مالک
را فراستی بود پرسید که نام تو چیست گفتم محمد گفت یا محمد بپرهیز و بترس از خدای تعالی و از معاصی مجتنب و محترز باش بدرستی که تورا شأنی عظیم دست دهد در میان امت محمد صلی الله علیه
و سلم پس مدتی ملازمت کردم او را تا از تحصیل علمی که نزد او بود فراغ حاصل کردم و چون اجازت سفر از وی خواستم در حال وداع با من گفت ای جوان بدرستیکه خدای تعالی در دل تو نور
القا فرموده است پس اطفا مکن آن نور را بظلمت معصیت و شافعی روایت دارد از مالک و سفیان بن عیینه و عبد العزیز دراوردی و غیرهم خلق کثیر روایت کرده از وی احمد بن
حنبل و ابوثور و مزنی و غیر ایشان خلائق بسیار آورده اند که بعد از ملازمت مالک به بغداد رفت دو سال آنجا اقامت نمود و علمای آنجا بر وی جمع شدند و اخذ حدیث و فقه از وی
کردند و کتاب قدیم خود را در آنجا تصنیف نموده بعد از مکه بازگشت پس نوبتی دیگر به بغداد رفت بعد از آن عزیمت مصر کرد و بتدریس و نشر علوم مشغول شد و کتب جدید
در آنجا تصنیف نمود و آورده اند که تصانیف او در اصول دین چهارده مجلد و در فروع از صد متجاوز است و از احمد حنبل منقول است که گفت ما نشناختیم ناسخ حدیث رسول را صلی
الله علیه و سلم از منسوخ آن و خاص آنرا از عام آن و مجمل آنرا از مفصل آن تا با شافعی ننشستیم از حسن بن محمد زعفرانی منقول است که گفت هرگز بر شافعی در نیامده ام الا که احمد
بن حنبل نزد وی بود و از وی استفاده می کرد و احمد در عقب نمازها میگفت اللهم اغفر لی و لوالدی و لمحمد بن ادریس الشافعی و می گفت شافعی مثل آفتاب است مر روز را و مانند
عافیت است مر مردم را و گفت سی سال است که شب نگذرانیده ام الا که دعا برای شافعی کرده ام و استغفار جسته ام برای او و آورده اند که یحیی بن معین که راس و رئیس اهل حدیث
است با احمد بن حنبل گفت چه بوده است ترا یا احمد که با کمال علم و زهد پیاده بر یمین بغلهٔ شافعی میروی احمد گفت اگر دست میداشتی تو علم فقه را تو نیز پیاده میرفتی بر یسار بغلهٔ او
بیت هر که دانش نباشدش روزی ننگ دارد ز دانش آموزی و محمد بن حسن شیبانی در مقام مدح شافعی گفت که وی کتاب اوسط ابوحنیفه را از من بعاریت گرفت
و تمام آنرا در یکشبانه روز حفظ کرد و از علمای وقت او مدح و ثنای بلیغ بروی نقل میکنند و وی در حفظ و ضبط حدیث و فقه و علم فصاحت و معرفت و ثبات و تمکن و حسن صورت
و سیرت و جودت رای و فراست و شجاعت و حسن اخلاق و کرم و جود و سخاوت و مروت در درجه کمال داشت و از ابو محمد خواهرزادهٔ شافعی منقول است که گفت شافعی
در یک شب چند بار میفرمود تا جاریه وی برای وی چراغ روشن میساخت و در سایه چراغ کتابت میکرد و مطالعه می نمود آنچه میخواست بعد از آن میگفت چراغ بردار پس به تذکر
و تفکر اشتغال می نمود پس باز بانگ میزد که چراغ بیار از ابو محمد پرسیدند که ازین مصباح چه اراده می کرد گفت در تاریکی ذکر جلا بیشتر دهد و از کلمات اوست رضی الله عنه استعینوا
علی الکلام بالصمت و علی الاستنباط بالفکر و نیز گفته من وعظ اخاه سرا فقد نصحه و زانه و من وعظ علانیة فقد فضحه و شانه و فرمود زینة العلماء التقوی و حلیتهم حسن الخلق
و جمالهم کرم النفس و هم از شافعی منقول است که گفت اگر علما اولیای حق تعالی نیستند پس در دار آخرت ولی نباشد ما اتخذ الله ولیا جاهلا قط و گویند که هارون رشید
با شافعی گفت بمن رسیده است که تو غذا یکبار می خوری حکمت درین چیست گفت برودت آب و طیب هوا و قلت ذباب و حسم مادهٔ طمع در موائد اصحاب
هارون گفت هذا بیت القصیدة و وی گفته آنچه علما را زینت دهد فقر است یا قناعت و خشنود بودن بآن و صبر نمودن و فرمود فقر علما اختیاری است و فقر جهال اضطراری
و آورده اند که مزنی در وقت موت بر سر وی رسید و پرسید که چگونه صباح کردهٔ و چه حال داری در جواب گفت صباح کردم بر قصد ارتحال از دنیا و مفارقت از برادران دینی
و بر قصد آشامیدن جام موت و به بدیهای کردار خود رسیدن و بر خداوند تعالی وارد شدن بعد از آن درگریه شد و ابیات چندی خواند در رجای عفو و مغفرت الهی و جان
داد و ولادتش در صد و پنجاه از هجرت و وفاتش روز جمعه سلخ ماه رجب سال دویست و چهار و در همان روز بعد از نماز عصر مدفون گشت بقرافهٔ مصر و قبر وی مشهور زیارتگاه و متبرک
به رحمة الله علیه • احوال امام احمد بن حنبل ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادریس بن عبد الله بن حیان بن اسد بن ربیعه بن نزار بن معد بن
عدنان پیشوا و مقتدا بوده در حدیث و فقه و زهد و ورع و عبادت و باو شناخته شد صحیح از سقیم و مجروح از معدل نشو و نما در بغداد یافته و طلب علم و تحصیل حدیث در آن
دیار کرده و بعد از آن که از سماع حدیث از مشایخ آن ناحیه فارغ شد رحلت نمود در تحصیل سند عالی و سماع حدیث از وطن خویش بکوفه و بصره و مکه و مدینه و یمن و شام
و جزیره و کتابت حدیث و سماع آن از علما و مشایخ بلاد مذکوره نموده و روایت دارد از یزید بن هارون و یحیی بن سعید قطان و سفیان بن عیینه و شافعی و خلائق بسیار
و روایت دارند از او مشایخ عظام و علمای اعلام مثل محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن حجاج قشیری و ابو زرعه و ابو داود سجستانی و غیر ایشان و اسحق بن راهویه در حق او

گفته احمد بن حنبل حجت است میان خدا و بندگان او بر روی زمین و شافعی در شان او گفته از بغداد بیرون آمدم و نگذاشتم در انجا احدی را که اورع و اتقی و اعلم بوده باشد از احمد بن حنبل احمد بن سعید دارمی گوید من ندیدم هیچ جوان را که احفظ باشد مر حدیث رسول خدا را صلی الله علیه وسلم از احمد بن حنبل و مسند او در میان مردم مشهور و معروف است و در آن مسند زیاده از سی هزار حدیث جمع کرده و کتاب او در زمان او اعلی و ارفع و اجمع کتب بوده روایت کرده اند از وی ثقات که گفته این مسند خود را انتخاب کرده ام از زیاده از هفصد و پنجاه هزار حدیث از ابوداود سجستانی منقول است که گفت مجالست با احمد بن حنبل مجالست آخرت است و یاد هیچ چیز از امور دنیا در مجلس او نمودی آورده اند که احمد بن حنبل فقر اختیار کرد و هفتاد سال بر آن صبر نمود و از هیچ کس هیچ چیزی قبول نکرد محمد بن موسی گوید از مصر برای حسن بن عبد العزیز میراث او صد هزار دینار زر سرخ حاصل کرده ببغداد فرستادند وی از انجمله سه کیسه زر که هر یکی هزار دینار داشت برای احمد بن حنبل فرستاد و گفت یا ابا عبد الله این از وجه میراث حلال بمن رسیده است بگیر و انها را و بر عیال خود نفقه کن احمد گفت مرا هیچ حاجتی نیست بآن و هیچ از آن قبول نکرد شعر گرچه کرد آلوده فقرم شرم باد از همتم گر باب چشمه خورشید دامن ترکنم و از وی در باب صبر و توکل و استغنا و در باب ورع و تقوی و احتیاط حکایات عجیب و غریب نقل کرده اند که دلالت دارد بر وصول او بدرجه علیا و مرتبه قصوی درین باب رحمة الله علیه رحمة واسعة کاملة رباعی دست و دل ما هرچه تهی تر خوشتر وازادی ما هرچه خوشتر خوشتر عیش خوش مفلسانه یک چشم زدن از عشرت صد هزار قیصر خوشتر از ابوداود سجستانی منقول است که گفت دویست شخص را از کبار مشائخ حدیث دیدم با شم هیچ یک را مثل احمد بن حنبل نیافتم و از ابوزرعه رازی منقول است که گفت چشمان من یک کس مثل احمد بن حنبل ندیده گفتند در علم جواب داد در علم و زهد و فقه و در جمیع نیکوئی ها علی بن المدینی گوید در اصحاب ما مراحادیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم احفظ از احمد بن حنبل نیست عبد الله بن احمد گوید که اصحاب حدیث در مجلس ابو عاصم نبیل ضحاک بن مخلد حاضر شدند و گفت آمده آید که دانا شوید و حال آنکه در میان شما فقیهی نیست و در ابتدا و ذمت ایشان مینمود گفتند در میان ما یک مرد فقیه است پرسید که کیست آن گفتند همین ساعت حاضر خواهد شد پس چون پدر من پیدا شد گفتند تحقیق آمد که میخواستی آمد ابو عاصم باز نگریست و او را دید گفت بگذر و بالانشین گفت مکروه میدارم که پا بر گردن مردم نهم ابو عاصم با اهل مجلس گفت این از جمله فقه اویکی است آنگاه گفت که گشاده سازید برای او مجلس را پس گشاده ساختند و او را در برابر خود نشاندند و بروی مسئله القا کرد و وی در زمان جواب گفت دیگری پرسید و جواب شنید و همچنین مسائل می پرسید و او جواب مسائل میگفت ابو عاصم گفت این از ان مردانست که بر روی دریا میروند نه از آنانکه بر روی زمین میروند و از اقوای حجج و اسنای براهین علو مقام و رفعت مکان و قوت مذهب و اجتهاد این امام اجل و اکرم آن است که شیخ الشیوخ قدوة اولیا قطب الاقطاب فرد احباب غوث اعظم شیخ محی الدین عبد القادر رضی الله عنه و ارضاه حامل مذهب و تابع اقوال او است و در بهجة الاسرار نوشته است در مناقب وی و کان یفتی علی مذهب الشافعی و احمد بن حنبل و از اینجا ظاهر میشود که ان حضرت را اجتهادی بود که موافقت داشت بیکی ازین دو مذهب و مشهور و مقرر آن است که ایشان حنبلی مذهب اند و ذکر ایشان در حنابله واقع و ثابت است و الله اعلم ولادت وی رحمة الله در بغداد در اربع و ستین و مائة و وفات او هم در بغداد احدی و اربعین و مائتین مات رحمة الله یوم الجمعة وقت الضحی و دفن بعد العصر

احوال ابوداود سجستانی ابوداود سلیمان بن اشعث بن اسحاق بن بشیر سجستانی یکی از انجمله است که رحلت کرده در طلب علم از وطن خویش و اطراف عالم را طواف نموده درین طلب و جمع کرده احادیث را و تصنیف نموده و مشائخ عراق و خراسان و شام و مصر و جزیره را دریافته و اخذ و تحمل حدیث از ایشان نموده و روایت حدیث کرده از مشائخ کبار و علمای ذوی الاقتدار مانند مسلم بن ابراهیم و سلیمان بن حرب و یحیی بن معین و احمد بن حنبل و غیر هم و روایت کرده اند از او پسر وی عبد الله و ابو عبد الرحمن نسائی و احمد بن محمد بن خلال و غیرهم و ابوداود در بصره ساکن بوده و به بغداد در آمده مراتب متعدده و تصنیف کتاب خود در بغداد کرده و اهل آن ناحیه روایت سنن او از او نموده و عرض کرده شد بر احمد بن حنبل پس پسندید او را و استحسان نمود از ابی داود منقول است که پانصد هزار حدیث رسول صلی الله علیه وسلم از مشائخ در قید ضبط و حیطه کتابت در آورده ام و سنن خود را ازین پانصد هزار بیرون آورده ام و در آن کتاب چهار هزار و هشتصد حدیث ایراد کرده ام که صحیح است و آنچه نزدیک بآن است و آدمی را از جمله این احادیث که درین کتاب آورده ام چهار حدیث کافی است اول انما الاعمال بالنیات دوم من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه سوم لا یکون المؤمن مؤمنا حتی یرضی لاخیه ما یرضی لنفسه چهارم ان الحلال بین و ان الحرام بین و بینهما مشتبهات الحدیث و ابوبکر خلال در شان او گفته که ابوداود پیشوا بود و در عصر خود مقدم و بصفت زهد و ورع و بصارت و مهارت در فن حدیث موصوف و معروف ابو سلیمان خطابی گفت کتاب ابوداود کتابیست شریف که در علم دین کتابی مثل آن نوشته نشده یعنی بعد از بخاری و مسلم و از ابوداود منقول است که گفت در سنن خود حدیثی ایراد نکرده ام که علمای حدیث اجماع کرده باشند بر ترک آن و گفته اند که اگر مردی باشد که نزد وی هیچ نباشد از کتب الا مصحف بعد از آن کتاب ابوداود احتیاج نمی افتد او را بچیزی و در احکام مجرد حدیث کسی تصنیف نکرد و چون تصنیف کرد و بر مردم خوانده گشت در میان مردم مثل مصحف که متابعت می کردند بآن و مخالفت نمی کردند آنرا و موسی بن هارون گوید ابوداود در دنیا مخلوق شد برای حدیث و در آخرت برای بهشت و ابو حاتم بن حبان در شان او گفته که امام کبیر یکی از مقتدایان روزگار است در فقه و علم و حفظ حدیث و نسک و ورع و اتقان ولادت او در سال دویست و دو و وفاتش در سال دویست و هفتاد و پنج بود

احوال ترمذی ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره بن موسی بن الضحاک سلمی ترمذی یکی از علمای اعلام و از حفاظ حدیث سید انام علیه الصلوة والسلام و از ثقات مجمع علیه بوده و مر او را در حدیث و فقه ید صالحه است و کتاب جامع وی دلالت دارد بر عظم قدر و اتساع حفظ و کثرت اطلاع و غایت تبحر او درین فن و مثل آن کتاب بدین

فن ومثل آن کتاب درین باب مؤلف نشده در ذکر علل حدیث وصحیح وتحسین وتضعیف آن وبیان مذاهب علما از سلف وخلف وشرح اختلاف مجتهدان ودر شان
کتاب جامع او گفته اند هو کاف للمجتهد ومغن للمقلد روایت کرده حدیث را از صدر اول از مشایخ مثل قتیبة بن سعید ومحمود بن غیلان ومحمد بن بشار واحمد بن منیع ومحمد بن المثنی وسفیان
بن وکیع ومحمد بن اسمعیل وغیر ایشان وروایت حدیث دارند از وی خلایق بسیار مانند محمد بن احمد محبوبی وهیثم بن کلیب وگفته اند که در اسانید وی نیز ثلاثی هست ویک حدیث
در سنن او این حال دارد وآن این حدیث است که یاتی علی الناس زمان الصابر منهم علی دینه کالقابض علی الجمر ومسلم وابوداود ثلاثی ندارند وچون تصنیف کرد جامع خود را عرض کرد آنرا
بر علمای حجاز وعراق وخراسان وپسندیدند آنرا ومرضی افتاد ایشان را وشمائل النبی تصنیف اوست وآن از احسن کتبی است که درین باب تصنیف یافته ومیامن وبرکات
بسیار وبیشمار دارد وخواندن آن برای مهمات مجرب اکابر است ولادت ترمذی در سال دویست ونه ووفات او در سال دویست وهفتاد ونه بود والله اعلم **احوال نسائی**
ابو عبد الرحمن بن احمد بن شعیب بن بحر بن سنان النسائی یکی از حفاظ حدیث وعالم ومشار الیه ومقدم وعمده وقدوه بود بین اصحاب الحدیث وجرح وتعدیل وی معتبر بین
العلماء ودر اول کتابی نوشته که او را سنن کبیر نسائی گویند وآن کتابیست جلیل الشان که مثل آن نوشته نشده در جمع طرق حدیث وبیان مخرج آن وبعد از آن اختصار کرد آنرا
ومسمی ساخته بمجتبی بنون وسبب اختصار آن آن بود که یکی از امرای زمان از وی پرسید که همه احادیث کتاب تو صحیح است گفت نه پس آن امیر امر کرد او را بنوشتن صحیح
مجرد پس مجتبی را از آن انتخاب نمود وهر حدیث را که در اسناد آن تکلم کرده ومعلل داشته اند از آن کتاب اسقاط نموده وچون محدثان گویند رواه النسائی مراد ایشان
مجتبی باشد این کتاب مختصر نه آن کتاب کبیر وهمچنین گاهی که گویند کتب خمسه یا اصول خمسه بخاری ومسلم وسنن ابوداود وجامع ترمذی ومجتبای نسائی خواهند حاکم ابو عبد الله
نیشاپوری گوید شنیدم از ابو علی نیشاپوری حافظ که چهار نفر را از حفاظ حدیث بین اهل الاسلام یاد کرد اول امام ابو عبد الرحمن نسائی بود ونیز از حاکم منقول است که شنیدم
از ابی الحسن علی بن عمر دارقطنی بیش از یکدو بار که گفت ابو عبد الرحمن مقدم است بر هر کسی که بعلم حدیث وبر جرح وتعدیل رواة آن مذکور شود در زمان خود وبود در غایت
ورع نمی بینی که در سنن خویش روایت از حارث بن مسکین باین طریق می کند که قرئ علیه وانا اسمع ودر روایت از وی نمی گوید حدثنا واخبرنا چنانکه در روایت دیگری از مشایخ
خود میگوید وگفته اند سبب این طریقه روایت کردن از او آنست که میان حارث ونسائی خشونتی واقع شد دیگر بعد از آن بمجلس حارث نتوانست ظاهر شد پس در حین تحدیث
حارث در گوشه پنهان می شد چنانکه حارث او را نمی دید لیکن او آواز او را می شنید واز وی استماع حدیث مینمود واین حارث عالمی صالح وقاضی مصر بود ونسائی روایت
حدیث دارد از کبار مشایخ مثل قتیبة بن سعید واسحاق بن راهویه وعلی بن خشرم ومحمود بن غیلان وابو داود سجستانی وروایت حدیث دارند از وی جماعتی از کبار مانند
ابو جعفر طحاوی وابو بکر بن السنی وابو القاسم طبرانی ومیر جمال الدین محدث میگوید از شیخ عبد الله یافعی منقول است که در تاریخ خود آورده که ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب النسائی
صاحب مصنفات ومقتدای زمان خود در مصر مسکن داشت وتصانیف او در آن دیار منتشر است ومردم بسیار از او اخذ وتحمل حدیث کرده اند پس از مصر بدمشق
آمد واهل آن ناحیه نوبتی در مسجد با وی گفتند چه میگوئی در حق معاویه وچه چیز در فضل او وارد شده او در جواب سایل گفت لعا یرضی معاویه ان یخرج راسا برأس حتی یفضل ودر روایتی
آنکه گفت نمی شناسم او را هیچ فضیلتی الا لا اشبع الله بطنه پس مردم برخاستند ودر وی پیچیدند وبیحرمتیها کردند وچندان زدندش که تا از مسجد بیرون آوردند واو را برمله بردند
واز آن جهت بیمار شد ودر آن بیماری برفت از دنیا ودر روایتی آنکه بمکه بردندش واز آن جهت بیمار شده بود ودر مکه وفات یافت ومیان صفا ومروه مدفون گشت وهم یافعی
آورده که کتاب خصائص در فضل امیر المؤمنین علی واهل البیت علیهم التحیة والسلام تصنیف کرد تا او را گفتند چرا در فضائل صحابه دیگر نمی نویسی گفت باعث من بر آن تصنیف
آن بود که چون بدمشق در آمدم مردم آن ناحیه را منحرف یافتم از امیر المؤمنین علی خواستم که خداوند تعالی ایشان را براه راست آرد بسبب آن کتاب مذکور را تالیف کردم واو یک
روز روزه میداشت ویک روز افطار میکرد وموصوف بود بکثرت جماع وچهار زوجه داشت ومیان ایشان قسم میکرد وورای آن سراری نیز میداشت ولادت نسائی
در سال دویست وپانزده از هجرت ووفاتش در سال سه صد وسه **احوال ابن ماجه** ابو عبد الله محمد بن یزید بن ماجة الربعی مولاهم القزوینی یکی از پیشوایان وحافظان
احادیث ثقه ومحتج به است وصاحب سنن از اصحاب مالک ولیث سماع حدیث کرد ورحلت نمود در طلب حدیث ببلاد وکتاب او یکی از کتب اسلامیه است که بین
العلما باصول سته وکتب سته مشهور شده وبصحاح سته نیز تعبیر کرده اند یعنی صحیح بخاری وصحیح مسلم وسنن ابی داود وجامع ترمذی وسنن نسائی وسنن ابن ماجه وچون
محدثان حدیثی را گویند رواه الجماعة مراد این است که این شش تن درین شش کتاب روایت کرده اند وچون گویند رواه الاربعة مراد این چهار اند غیر از بخاری ومسلم وابن ماجه
را چند حدیث ثلاثی هست ووی در باب فضل قزوین در سنن خویش حدیث ایراد کرده وبر وی وبر کتاب وی از این جهت طعن وعیب کرده اند از آن حیثیت که آن حدیث
است منکر بل موضوع ودر فضل قزوین احادیث بسیار آمده ونزد محدثان آن همه موضوع است وبیشتر متهم بوده اند واضعان که آنها را وضع کرده ولادت ابن ماجه
در سال دویست ونه ووفات او در سال دویست وهفتاد وسه بود **احوال دارمی** ابو محمد عبد الله بن عبد الرحمن بن الفضل بن بهرام السمرقندی الدارمی یکی از حفاظ
حدیث واز علمای اعلام دین وشیخ الحفاظ والمسندین است با زهد وورع ودیانت وصیانت موصوف وکتاب او از احسن کتب حدیث است روایت دارد از یزید بن
هارون وحبان بن هلال والنضر بن شمیل وحیوة بن شریح روایت کرده اند از وی کبار علمای محدثین مانند مسلم وترمذی و قرمانی آورده اند که شخصی سوال کرد احمد بن حنبل را
از ابو المنذر در جواب گفت نمی شناسم او را بتحقیق که دور ودراز کشید غیبت برادران ما از ما اما فراگیرید عبد الله بن عبد الرحمن را علیکم بذاک السید

علیک بذاک السید نبدار کویند حفاظ در دنیا چهار اند محمد بن اسمعیل در بخارا و ابو زرعه در ری و مسلم بن الحجاج در نیشاپور و عبد الله بن عبد الرحمن در سمرقند و اعلی و اقرب اسانید او
آنست که میان پیغمبر صلی الله علیه وسلم و او سه واسطه باشد و پانزده حدیث در کتاب او بدین طریق مروی گشته ولادت او در سال صد و هشتاد و یک و وفاتش در دویست و پنجاه
و پنج اسحاق بن احمد بن خلف بخاری گوید ما نزد محمد بن اسمعیل بودیم که خبر فوت عبد الله بن عبد الرحمن دارمی بدو رسید ساعتی سر خود را در پیش انداخت انگاه سر برآورد و کلمه استرجاع بر
گفت و آب چشم بر رخسارهای او فرو دوید رحمة الله علیهما **احوال دار قطني** ابو الحسن بن علی بن عمر الدار قطنی حافظ حدیث و علامه مشهور و فاضل و محدث کامل و عالم عامل
فرید عصر و وحید دهر خویش بوده در علم حدیث و معرفت علل آن و اسمای رجال و رواة حدیث بی بدیل بود با صدق و دیانت و ثقه و عدالت و صحت اعتقاد و گویند که
بعد از وی درین باب کسی نیامده و این فن بروی ختم شد و در تفسیر و فقه و ادب و شعر صاحب کمال تفقه بر ابی سعید اصطخری کرده و روایت حدیث از و و از خلائق بسیار دارد
و روایت دارند از وی حافظ ابو نعیم و ابو بکر برقانی و جوهری و قاضی ابو الطیب طبری و حاکم ابو عبد الله نیشاپوری و از وی پرسیدند که مثل دار قطنی دیده گفت او خود را مثل ندیده
من چگونه دیده باشم ولادت وی در بغداد در سال سه صد و پنج یا شش و وفاتش هم در بغداد روز چهارشنبه بیست و دوم ذیقعده سال سه صد و هفتاد و پنج **احوال بیهقي**
ابو بکر احمد بن الحسین البیهقی یکی از پیشوایان و مقتدایان حدیث و فقه بوده در زمان خود و تحقیقات در علوم بسیار دارد و در مباحثه و مناظره غایت انصاف مرعی داشته و تصانیف
بیشمار کرده و گویند که تصانیف او بهزار جزو رسیده و گویند که او را در علم ثانی نبود و بعضی از علما گفته اند هفت مرد اند که ایشان تصانیف در اسلام نموده اند و مسلمانان انتفاع بسیار از
تصانیف ایشان گرفته اند یعنی از متاخران یکی دار قطنی دوم حاکم ابو عبد الله نیشاپوری سیوم ابو محمد عبد الغنی بن سعید ازدی مصری چهارم ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی
پنجم ابو عمر و بن عبد البر نمری حافظ اهل مغرب ششم ابو بکر احمد بن الحسین بیهقی هفتم خطیب ابو بکر احمد بن علی بغدادی صاحب تاریخ بغداد و وی فقه از شیخ سهل صعلوکی و
حاصل کرده و در عهد وی در خراسان هیچکس را یارای آن نبود که در علم حدیث مصطفی صلی الله علیه وسلم با وجه یعنی بی اسناد و بی اجازت او ستاد و بی ممارست تصرف کرده
و او روایت حدیث از حاکم ابو عبد الله حافظ که مصنف تاریخ نیشاپور است و از ابو طاهر محمد بن محمد زیادی و ابن فورک و ابو عبد الله سلمی دارد و از مشاهیر مصنفات بیهقی کتاب مبسوط
و کتاب السنن و کتاب دلائل النبوه و کتاب معرفت علوم الحدیث و کتاب بعث و نشور و کتاب آداب و کتاب فضائل صحابه و کتاب فضائل اوقات و کتاب شعب
الایمان و کتاب خلافیات است ولادت او در خسرو جرد که قریه است از قرای بیهق واقع شده در شعبان سال سه صد و هشتاد و چهار و وفاتش در نیشاپور در سال چهار صد و پنجاه
و هشت بود و جنازه او را از آنجا بار کرده بوطن خودش باز آوردند و در دهم جمادی الاولی سال مذکور مدفون گشت **احوال رزین** ابو الحسین رزین بن معویة العبدری صاحب
کتاب تجرید فی الجمع بین الصحاح و وفات او بعد از سال پانصد و بیست بوده و عبدری منسوب است بعبد الدار بن قصی بطنی مشهور است از قریش رحمة الله علیه **احوال امام**
نووي لقب وی محی الدین و کنیت ابو زکریا و نام وی یحیی بن شرف حزامی است و حزامی بحای مهمله مکسوره و بزا نسبت است بحزام که یکی از اجداد اوست ولادت وی در
عشره اول از محرم سنه احدی و ثلثین و ستمائة در نوی از شام که از اعمال دمشق است و نسبت بوی نواوی نیز گویند قراءت کرد قرآن مجید را پس قدوم آورد بدمشق در سنه تسع و
اربعین و خواند کتاب تنبیه را که در مذهب شافعی است در چهار و نیم ماه و یاد گرفت ربع مذهب را در بقیه سال و مکث کرد دو سال چنانکه پهلو نمیهاد بر زمین و میخواند در شب و روز دوازده
درس بر مشایخ در انواع علوم دینیه و تفقه کرد بر بسیاری از مشایخ و اکثر انتفاع وی بر کمال الدین اسحق مغربی بود و وی محرر مذهب شافعی و ممهد و منقح و مرتب اوست بعد از رافعی
والآن مدار مذهب شافعی بر تصحیح و تحقیق اوست و بود وی رحمة الله علیه بر جانب کثیرا از عمل و زهد و صبر بر خشونت عیش نمی در آمد بحمام و نمیخورد از فواکه دمشق که اکثر قوت اهل اندیار
بر آن است بجهت آنکه در ضمانت آن بود از خیانت و شبهه و قوت میکرد بانچه می آمد از بلد وی از نزد والدین وی و اکل نمیکرد در شب و روز مگر یکبار بعد از نماز عشا و شرب نمیکرد مگر یکبار
نزد سحر و نمیخورد آب برف چنانکه عادت شامیان است و اختیار تجرد کرد و انفراد را و اتفاق نیفتاد مر او را تزوج و بسیار میکرد بیداری در عبادت و تصنیف میکرد و امر معروف
و نهی منکر میکرد ملوک و امرا و غیر هم را و نمیداد مداهنت را در این کار و دو بار حج رفت و متولی شد دار الحدیث اشرفیه را در سنه خمس و ستین و نگرفت از وظائف وی چیزی تا رفت
از عالم و نبود در لحیه مبارک او مگر چند موی سفید و غالب بود بر وی سکینه و وقار در بحث و در جمیع احوال و منزه بود از تعصب شافعیت و متصف بود بانصاف و نقل میکرد در کتب خود
از اقوال اصحاب ابو حنیفه و متصف بود بتصوف و اعتقاد مشایخ بعد از آن مسافرت کرد به بلد خود و زیارت کرد قدس خلیل را باز بوطن آمد و بیمار افتاد نزد والدین خود پس
وفات یافت در شب چهارشنبه چهاردهم شهر رجب سنه ست و سبعین و ستمائة و هم در شهر خود مدفون گشت رحمة الله علیه و علی جمیع عباد الله الصالحین **احوال ابن جوزي**
کنیت وی ابو الفرج است و نام وی عبد الرحمن بن علی البغدادی الحنبلی الصدیقی مشهور با بن جوزی و جوزی نسبت است بموضعی که آنرا فرضة الجوز میگویند و می گرد پدر وی کار
روشینه گری عالم بود و فاضل و فقیه و محدث و فصیح و بلیغ صاحب تصانیف در تفسیر و حدیث و فقه و سیر و تواریخ و اخبار و مواعظ و ممتاز بود از اهل عصر خود درین ابواب
و مشغول بود بوعظ و تذکیر و قصص و حکایات و جواب میداد سوالات مردم را بر سر منبر و از جمله حکایات وی یکی آنست که روزی نزاع بود میان اهل سنت و تشیع در تفضیل
ابو بکر و علی رضی الله عنهما و بسیار جدال و نزاع نمودند در آن پس راضی شدند بحکم ابن جوزی و وی بر منبر وعظ می گفت پس پرسیدند از وی من افضل الصحابة پس رعایت
جانبین کرده و از ترس اصابت مکروه نموده گفت افضل صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم الذی بنته فی بیته این سخن گفت و بدر رفت تا کشف سر ننمایند اینچنین ذکر کرد
این حکایت را امام یافعی در تاریخ خود و سیوطی در تاریخ الخلفا گفته که الناصر لدین الله که از خلفای عباسیه بود و میلی بمذهب امامیه پیدا کرده بود بر خلاف روش پدران خود

از ابن جوزی پرسید من افضل الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم پس ابن جوزی در جواب او این کلام گفت و ابن جوزی را کتابیست در موضوعات حدیث که افراط کرده است در
آنجا در نسبت وضع باحادیث و حکم کرده است در وی بر بسیاری از احادیث بمجرد توهم و مخالفت آنچه نزد وی بود از علم و شیخ ابن حجر عسقلانی در بسیاری از مواضع بر وی بحث کرده
و گفته اعتماد نیست بر وی در نسبت وضع باحادیث ولادت ابن جوزی در سنه عشر و خمسمائه و وفات او در سنه سبع و تسعین و خمسمائه در عهد دولت الناصر لدین الله و ابن
جوزی را کتابیست مشهور مسمی بتلبیس ابلیس بیان کرده است در وی طریقهای که راه یافته است شیطان بطوائف مردم و واقع شده اند در بدعت و خلاف سنت خصوصا بر طائفه صوفیه و مبالغه کرده
در رد و انکار بر ایشان و در آنچه منقول است از این قوم از حکایات بغلبه حال و طفح سکر و نسبت کرده بزرگان این طایفه علیه را بجهل و جنون و حماقت با وجود آنکه کتابهای خود را مطرز ساخته
است بکلمات غریب و حکایات عجیب ایشان و بحقیقت این نیز از تلبیس ابلیس است که بر وی از این راه در آمده و مغرور ساخته وی را اگرچه سوگند میخورد که غرض من اظهار علم و تائید
سنت است تا اتباع آن کنند نه تشنیع عباد الله الصالحین و لیکن افراط و تجاوز وی از حد اعتدال در رد و تشنیع دلالت بر خلاف آن دارد و ظاهر میشود که وی از منکران این طایفه علیه است و
نزاع حقیقی دارد با ایشان و سیدی احمد زروق گفته است که تحذیر کرده اند اصحاب از این کتاب وی که مورث سوء ظن است بر کبار مشایخ و گفته که ولی را لغزشها و زلتها میباشد از جهت عدم عصمت
و غلبه حال و سابقه تقدیر و لازم است ستر زلات ائمه و هفوات کبار و اگر بناگاهان در مقام نصیحت و تذکیر تنبیه بر آن مصلحت افتد باید که تعرض بر قول کند بی تعیین بر قایل زیرا که ستر زلل ایشان واجب است
و انصاف در حق لازم و دیانتی که مصاحب و مشوب بهوای نفس باشد معلول و این طریق اسلم است و اسلم و تسلیم و تحقیق جواب داده اند از آنچه گفته است ابن جوزی افراط کرده است در شان این طایفه و
انکار کرده است ایشان را بجوابهای شافی از جانب قوم بآنچه جمع میکند میان طریقین و اصلاح میدهد بین الفریقین و تقریر و تحریر نموده است آن را شیخ امام اجل عفیف الدین عبد الله یافعی در تالیف
خود و سیدی احمد بن زروق را کتابیست دقیق متین مبین مسمی بقواعد الطریقه فی الجمع بین الشریعه و الحقیقه که سلوک کرده است در وی طریق انصاف و بیان کرده است حق را بی تکلف و اعتساف
کاتب حروف را تعلیم کرد آن کتاب را و اجازت داد بروایت آن سیدی الشیخ القطب الامام عبد الوهاب متقی و ترجمه کردم من بعض مسائل آن را در رسائل خود خصوصا در رساله مرج البحرین فی الجمع بین
الطریقین و بالله التوفیق و بالجمله بود ابن جوزی عالم فاضل ولکن مغرور شد بعلم و فضل و جوانی خود و بود متعصب غلیظ خشن عفا الله عنه و بعید بود از طریقه قوم و مجتنب از عقائد ایشان و سخت تر از همه
آنکه در بغداد بوده و در زمان کرامت نشان شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی و محروم بود از برکات محبت و حسن عقیدت با ایشان و سلوک میکرد با آن حضرت طریقه اجتناب و انکار را اعاذنا الله من ذلک
تا آنکه بود که تصنیف میکرد کتاب در ذکر زهاد و عباد زمان خود از بغداد و غیر آن از بلاد و توشیح و تجمیل میکرد آن را بجمیل ذکر حضرت شیخ و شمرده شده است این حال از وی جهل و غرور بظاهر علم و فضل و شیخ
عالم عارف کامل خواجه محمد پارسا قدس الله روحه و افاض علی المستفیدین فیوضه و فتوحه در فصول سته که از تصانیف ایشان است در ذکر ابن جوزی بتقریب فرموده اند که هو الشیخ الحافظ ابو الفرج
عبد الرحمن بن علی بن محمد بن علی البکری البغدادی المعروف بابن الجوزی بود امام حافظ فصیح متبحر مصنف در اقسام علوم دویست و پنجاه تصنیف کرده بود مر او را قبول تام نزد خاص و عام
و بود ولادت او ببغداد و در سنه ثمان و خمسمائه و وفات یافت در رمضان سنه سبع و تسعین و خمسمائه و بیرون آورده شد از زندان واسط و پنهان ماند در زندانخانه پنج سال بسبب انکار وی
بر شیخ عبد القادر قطب الاولیا و تاج المفاخر و بجهت انکار ابن جوزی مذکور بر شیخ و غیر وی از شیوخ اهل المعارف و بود این انکار وی از جمله خذلان و تلبیس شیطان و غرور و عجب و بی ادبی
در انکار وی بر ایشان و حال آنکه مجلس کلمات و ذکر مقامات و حالات ایشان و مطرز میکرد آنکه کلام خود را و اگر سلامت میماند ابن جوزی از طعن و انکار وی بر مشائخ و علمای باطن
پاینده و سلامت میماند متلبس و متحلی بحلل محاسن و بود پسر وی محی الدین یوسف محتسب بغداد و متولی شد تدریس مدرسه مستنصریه را مر طایفه حنابله را انتهی کلام خواجه محمد پارسا
بلفظه رحمه الله علیه رحمة واسعة و کاتب حروف گوید اصلح الله شانه و صانه عما شانه که دیدم من در حرم شریف مکه زادها الله تشریفا و تعظیما رساله را که بود در وی ذکر ابن جوزی
و انکار او بر شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی مولف آن رساله میگوید بر داشته بردند او را بعض مشایخ و علما در حضرت شیخ عبد القادر و طلب کردند از شیخ عفو و صفح و تجاوز از وی پس
عفو کرد شیخ عبد القادر رضی الله عنه از وی و درگذشت از جریمه وی پس رفتم من بر سیدی الشیخ عبد الوهاب و ذکر کردم قصه این کتاب را و نقل کردم حکایت عفو حضرت شیخ را از
ابن جوزی پس گفت شیخ عبد الوهاب الحمد لله علی ذلک و عذر نمود وی مردی عالم محدث کبیر است الحمد لله نجات یافت ازین ورطه و گفت یا فلان شیخ عبد القادر بزرگ است و
شان او عظیم است و انکار ایشان زهر قاتل است خدای تعالی نگاهدارد از آن و فرمود حق سبحانه داده است او را از فضل و کرامت آنچه نداده است غیر او را از مشایخ نسال الله
العافیه و العاقبه بالخیر اکنون وقت آن شد که شروع کنم در شرح کتاب و بالله التوفیق و بکرمه الحمد لله تمامه افراد حمد از هر حامدی بر هر محمودی که باشد در برابر هر نعمت و بر هر صفت کمال
بهر معنی و بهر وجه در هر وقت و هر مکان از ازل تا ابد بر وجه دوام و اتصال ثابت است مر خدای را و راجع و آئل است بوی و مخصوص است بذات اقدس وی که بخشنده
جمیع نعم و پروردگار تمام عالم و خالق همه کائنات و متصف بجمیع کمالات و مفیض کل خیرات است و خالق افعال بندگان و توفیق دهنده ایشان و اقتدار بخشنده همگنان او است
و با قطع نظر از وجود حمد گویندگان و ستایش کنندگان حمد وی سبحانه بر ذات کامل الصفات خودش در کلام قدیم به بث آیات و اظهار کمالات و افاضه آلاء و اسباغ نعمای عظیم
و ثابت است و با وجود آن چون امر کرد بندگان را به ثنا و تحمید ذات مجید و شکر نعم عمیمه خود واجب شد امتثال این امر نمودن در زبان بحمد و ثنای حضرت وی گشودن پس گفت
مصنف نحمده و نستعینه و نستغفره حمد میکنیم با مجموع افراد انسانی بلکه بتمامه مخلوقات جسمانی و روحانی بزبان قال و حال آن کریم ذی الانعام و الافضال
را و چون حصول این شان و تتمیم و تکمیل آن بغایت عظیم و خطیر است یاری میجوییم و مددکاری میخواهیم از حضرت وی و تبری می نماییم از حول و قوت خود و طلب آمرزش میکنیم از
وجود نقصان و تقصیر در تحریر و تقریر آن و ادای حق آن بر وجه صدق و اخلاص چنانکه باید در درگاه صمدیت حق را شاید اگر از اول و آخر تمام جمع آیند که ادای شکر خدا عز اسمه پدید آید

درجستجوی آن برنند باجماع ره گفت وگوی آن جویند بصد هزار زبان گر کنند ممکن نیست که حمد و شکر کهین نعمت خدا گویند ونعوذ بالله من شرور انفسنا و پناه میگیریم
بخدا از بدیهای نفسهای خود ومن سیئات اعمالنا و از بدیهای کردارهای خود که حمد ذات مقدس است با شوب ریا و سمعه و طلب اثبات حول و قوت نفس با تکلم و اشتغال
بغیر حمد و سپاس منعم حقیقی با تواتر آلاء و دوام نعما با تصدی برای تصنیف حدیث با قصور در تصحیح نیت و اخلاص طویت یا تقصیر در شکر توفیق این نعمت عظمی و عطیه کبری یا تکلم بباطل
و لا یعنی و غفلت از ذکر حق تعالی یا تهاون در عبادات و طاعات و ارتکاب محرمات و مکروهات مطلقا من یهده الله فلا مضل له هر که راه نماید او را خدای تعالی نیست
هیچ گمراه کننده مر او را و من یضلله فلا هادی له و هر که گمراه گرداند او را وی تعالی نیست هیچ راه نماینده مر او را و این کلام اگرچه خبر است از بیان واقع و اثبات توحد و
تفرد حق در هدایت و اضلال در معنی طلب و سؤال هدایت و حفظ و وقایت از ضلالت است از حضرت وی سبحانه یعنی توئی راه نماینده و گمراه کننده و جز تو کسی نه پس عطا کن ما را
هدایت و نگاهدار از ضلالت که تو قادری بر هرچه خواهی و تحقیق آن است که هدایت دو معنی دارد یکی راه نمودن بمعنی بیان کردن راه و نشانهای آن را و این را اسناد بقرآن و پیغمبر صلی الله
علیه و سلم توان کرد که سبب هدایت اند چنانکه ضلالت را بشیطان و اصنام دوم راه نمودن بمعنی بردن بمقصد و رسانیدن بآن و این کار حضرت حق سبحانه است و از غیر وی نیاید و
چون در حدیث آمده است که هر خطبه که در وی تشهد نبود مانند دستی است بریده یعنی مقطوع البرکة و بیفایده آورد مصنف تشهد و تیمن را گفت و اشهد ان لا اله الا الله
و گواهی میدهم و اخبار میکنیم بر سبیل جزم و قطع که نیست هیچ خدای سزای پرستش غیر آن ذات که متصف است بجمیع صفات کمال و منزه است از سمات نقص و زوال :
وحده لا شریک له در آن حال که تنها است و نیست انباز مر او را شهادة تکون للنجاة وسیلة گواهی دادنی که باشد مر رستگاری را از آتش دوزخ و از عذاب و
عقاب بعد و سخط خداوند تعالی سبب و دستاویز و لرفع الدرجات کفیلة و مر بلند گردانیدن پایهای بهشت و قرب و رضای مولی تعالی را ضامن و پذرفتار و آن
شهادتی است که بصدق و اخلاص و مواطات قلب و موافقت ظاهر و باطن باشد با ضمیمه استقامت بر آن تا روز آخر چنانکه در قرآن مجید مشعر باین است ان الذین قالوا ربنا الله ثم
استقاموا و آوردن صیغه جمع در حمد و استعانت و استغفار و لفظ واحد در شهادت نکته آنست که در آنجا ملاحظه کثرت و رؤیت آلاء و تقصیرات و ذنوب و کشف
صفات است و اینجا محل مشاهده وحدت ذات و سقوط ماسوی الله پس اول مقام فرق است و ثانی مرتبه جمع و نیز گفته اند چون شهادت اخبار است بر سبیل جزم
و قطع از امری بر وجهی که مطابق واقع باشد سزاوار نیست که مصنف این معنی را متعهد گردد مگر از نفس خود بخلاف حمد تا موافق و مطابق بود بکلمه ایمان و اشهد ان محمدا
عبده و رسوله و گواهی میدهم بر سبیل جزم و یقین که محمد بنده خدا و فرستاده اوست بخلق الذی بعثه و طرق الایمان قد عفت آثارها
آن محمد که صفت او اینست که برانگیخت و فرستاد او را الله تعالی در حالی که راههای ایمان ناپدید و نیست شده بود و نشانهای آن و خبت انوارها و گردیده
بود روشنیهای آن و وهنت ارکانها و سست و بی بنیاد گشته بود کرانهای قوی آن و رکن بضم کرانه قوی هر چیزی کذا فی الصراح و جهل مکانها و نادانسته و
پوشیده شده بود جای آن و مراد از طرق ایمان تواند که انبیا و رسل باشند صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و آنانکه پیروان و تابعان ایشانند از علمای دین و سالکان
طریق یقین و مراد به ناپدید شدن آثار و فرونشستن انوار و سست گشتن ارکان ایشان ترک عمل بود بآنچه ایشان خلق را تشریع نموده و حکم فرموده و واضح و روشن گردانیده
اند از اعمال و اخلاق و آداب و علوم و معارف و ترک علم و تخلق و تأدب و تحقیق بدان و مراد بجهل مکان ایشان عدم معرفت مرتبه و منزلت و ناشناسائی حق ایشان و محتمل
وارد که مراد بطرق ایمان علوم و اعمال و آداب و ریاضات بتحصیل صفات مرضیه و تکمیل اخلاق حمیده باشد که بدان بمرتبه ایمان کامل که مقصد و مقصود سالکان طریق حق
است توان رسید و مراد از عفای آثار و خبو انوار و وهن ارکان و جهل مکان عدم سلوک این طرق و رعایت و اهتمام بتحصیل و تکمیل آن فشید صلوات الله و سلامه
علیه من معالمها ما عفا پس بر افراشت و بلند گردانید آنحضرت صلی الله علیه و سلم رحمتهای خدا تعالی و سلام او نازل باد بروی از محلهای نشانه طرق ایمان
آنچه پست و نیست شده بود و بر ناظران و سالکان راه پوشیده گشته اگرچه کورچشمان باطن آن تبصر ننمودند و بدان نرسیدند با وجود غایت ظهور و کمال وضوح آن
وشفی من العلیل فی تأیید کلمة التوحید من کان علی شفا و تندرستی داد و برهانید وی صلی الله علیه و سلم از علت جهل و شرک بر قوت دادن کلمه توحید
کسی را که بود مشرف بر موت و هلاک یا بود بر گوشه و کرانه از راه راست و سلوک نمیکرد طریق مستقیم را یا بود بر کنار حفره آتش دوزخ پس این تلمیح بود بقول حق تعالی
کنتم علی شفا حفرة من النار و مراد بکلمه توحید کلمه ایمان است که لا اله الا الله محمد رسول الله است و علیل در اکثر نسخ بعین مهمله است بمعنی بیمار و مراد بدان جنس بیماران است و من بیانیه
است یا تبعیضیه که مقدم آورده شده است و میر جمال الدین محدث فرموده رحمة الله علیه که در اصل سماع ما و جمیع نسخ حاضره از کتاب مشکوة غلیل بغین بی نقطه مصحح شده بمعنی بیمار معنی
آنست که گفته شده و روایت است که بغین معجمه خوانند و بر این تقدیر میباید بود که مشتق باشد از غل بمعنی کینه یا از غلل بروزن جلل که هم بمعنی کینه است یا بمعنی سوزش و تشنگی است و مراد جماعتی باشند
که کینه وران اهل ایمان بودند و مانند تشنگان در تیه جهالت و ضلالت حیران و سرگردان گشتند و الله اعلم بالصواب انتهی کلامه گفتم من دیده ام توفیق غلیل صدر و بمعنی تشنگی یا سختی آن و بمعنی سوزش
سینه آمده است کما قال الشاعر یعنی غلیل صدور بهم ان تصرعوا لیس لکم با یمینی باشد و متعلق به شفی کرده و نیز وجهی دارد و معنی آن ظاهر تر است کما لا یخفی و اوضح سبیل الهدایة لمن
اراد ان یسلکها و روشن گردانید راه هدایت و ایمان را برای کسی که خواهد برود در آن راه و اظهر کنوز السعادة لمن قصد ان یملکها و هویدا و پیدا ساخت گنجهای
سعادت و نیک بختی را برای کسی که قصد و آهنگ آن داشته باشد که مالک گردد آن گنجها را و مراد بگنجهای سعادت اسلام و ایمان و احسان و طاعات و عبادات و توجهات

که مقتضای این مقامات است و علوم و معارف و انوار و اسرار که نتایج و مواهب این مکاسب اند و هر که این کنوز و ذخائر را گرد آرد سعادت ابدی از نعیم جنت و رضای حضرت عزت و دیدار وی
تعالی و تقدس نصیب وی گردد و لا حول و لا قوة الا بالله کنز من کنوز الجنة اشارت بآن است اللهم ارزقنا و لله در من قال بیت اسیر لذت تن مانده ورنه تورا چه گنجها است که در ملک جان
مهیا نیست اگر گویند بیان و ایضاح راه هدایت و اظهار و ابراز گنج سعادت که عبارت از بیان شریعت و تعلیم دین است برای همه یکسان است خواه ارادهٔ سلوک و قصد تملک آن نمایند خواه
نه نمایند جوابش آنکه چون منتفع بآن ایضاح و اظهار ایشان اند و فائده و نفع آن بایشان عائد میشود گویا آن ایضاح و اظهار برای ایشان است و بس چنانکه در تفسیر کریمه هدی للمتقین گفته اند
اما بعد فان التمسك بهديه لا يستتب این کلمه ایست که چون شخصی کلامی راند بر اسلوبی و خواهد که اسلوبی دیگر بیارد گوید اما بعد و اختلاف است ارباب تواریخ و اخبار را که
اول کسی که باین کلمه تکلم نمود کیست و مشهور آنست که اول کسی که تکلم باین کلمه نمود داؤد پیغمبر است علیه السلام و اقوال دیگر نیز در شرح مذکور است والله اعلم و تقدیر کلام آنست که اما بعد
حمد و صلوة و تشهد مذکور میشود که بدرستی چنگ در زدن بسیرت و طریقه و عادت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم تمام نمیشود و راست نمی آید و استوار نمیگردد **الا بالاقتفاء لما صدر من**
مشکوته مگر به پیروی کردن مر چیزی را که صادر شده و پیدا گشته است از مشکوة آن حضرت صلی الله علیه و سلم مشکوة روزنی در دیوار که گذر نه ندارد و چراغ در وی نهند یعنی طاقچه تشبیه کرده
سینه مبارک آن حضرت را صلی الله علیه و سلم بطاقی که در آن چراغ باشد و افاضهٔ نور مقتبس از دل مستنیر که بمنزله چراغ است بتخلل ملیماید با قلب شریف بمنزله زجاجه است مانند کوکب
درخشان و لطیفهٔ قدسیه منوره در دل مطهر او بشابه چراغ تا موافق افتد بکریمه مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الآیة **والاعتصام بحبل الله لا یتم الا ببیان کشفه**
اعتصام چنگ در زدن حبل رسن بیان سخن پیدا و کشاده گفتن کشف کشاده و برهنه کردن یعنی تمسک جستن و چنگ در زدن بحبل خدا که سبب و وسیله وصول بجناب قرب وی گردد تمام
نمیشود مگر به بیان کردن و اشکارا ساختن و ظاهر گردانیدن آنحضرت صلی الله علیه و سلم و مراد بحبل الله یا عهد و پیمانی است که خداوند سبحانه و تعالی بسوی بندگان خود ارسال فرموده و آن
ایمان و توحید و اقرار بربوبیت والتزام طاعت و عبادت اوست و در روز الست ایشان آن عهد را بربسته و قبول کرده و ایشان این عهد را بواسطه تعلق ارواح با بدان و سبب طریان
کدورات بر ارواح بجهت این تعلق و ارتکاب قبائح و معاصی که پیدا شده فراموش کردند و پیغمبران صلوات الله و سلامه علیهم آن عهد را بیاد مردم میدهند خصوص سید رسل علیه و علی
آله من الصلوة افضلها و اکملها به بیانی فصیح و کشفی صریح آنرا ظاهر میسازد و بآیات بینه و معجزات باهره تاکید و اثبات میکند و میگوید که این عهد را بجای آرید تا بجای آرم اوفوا بعهدی اوف
بعهدکم حق سبحانه و تعالی نیز عهدی و وعدی که بنعیم مقیم و رضا و قرب و رؤیت وجه کریم خود کرده وفا نماید نظم چون که در عهد خدا کردی وفا از کرم عهدت نگهدارد خدا
یکزمان اوفوا بعهدی گوش دار تا که اوف عهدکم آید زیار انجماعت را که وافی بوده اند بر همه اضعافشان افزوده اند تو بکی عهد خود کری بجا آوری سر نه فلک زیر پا آوری
و تواند که مراد بحبل الله قرآن مجید باشد چنانکه در خبر آمده است که القرآن حبل الله الممدود من السماء الی الارض میفرماید قرآن رسن خدا است فرو هشته از آسمان تا زمین و در باب فضائل
القرآن این حدیث و مانند آن بیاید انشاء الله تعالی و همچنانکه رسن سبب رسیدن بآب چاه که سبب زندگانی است میشود عمل بقرآن سبب وصول بآب علم و معرفت که وسیلهٔ حیات
جاودانی است میگردد و یا چنانکه چنگ در زدن برسن سبب سلامت از افتادن در چاه نزد احتیاج بآب آن میشود تمسک بقرآن سبب نجات و خلاص از درکات جهنم میگردد و شک نیست
تحقیق معانی قرآن و فهم مقاصد آن میسر نیست مگر به بیان و کشف آن حضرت صلی الله علیه و سلم که از احادیث معلوم میشود **و کان کتاب المصابیح الذی صنفه الامام**
و بود کتاب مصابیح آنکه تصنیف کرده او را پیشوا و مقتدا در عصر خود و تصنیف گونه گونه کردن چیزی را و جدا کردن بعض از بعض و بعضی مشتق از صنف بکسر صاد و بفتح نیز آمده بمعنی گونه و اصناف
جمع اوست **محیی السنة** زنده گردانیدهٔ سنت و سنت در لغت روش و طریقه و در شرع حدیث رسول را گویند صلی الله علیه و سلم اعم از قول و فعل و تقریر چنانکه در مقدمه مذکور شد و
آنچه آنحضرت بر آن مواظبت کرده و دلیلی بر وجوب آن نباشد آنرا نیز سنت گویند و بعض با مواظبت مع ترک او احیانا نیز اعتبار نموده اند **قامع البدعة** قهر کننده و خوار گرداننده بدعت
و بدعت بیرون آوردن رسمی نو در دین و حقیقت مفهوم آن در شرع و بیان اقسام و انواع آن در باب اعتصام بکتاب و سنت گفته آید انشاء الله تعالی **ابو محمد** کنیت امام است
الحسین نام شریف وی **بن مسعود** نام پدر بزرگوار وی **الفراء** بفتح فاء و تشدید راء پوستین دوز صفت پدر شیخ است که اینکار میکرد **البغوی** منسوب به بغشور که دهی
است میان هرات و مرو و در قاموس گفته بغشور بفتح بلده ایست میان هرات و سرخس و نسبت بغوی بر غیر قیاس معرب کوشور و محیی السنة ابو محمد الحسین بن الفراء منسوب
باوست و غالب در اسم مرکب مزجی نسبت بجزو ثانی افتد و گاهی بجزو اول نیز آید چنانکه معدی گویند در نسبت بمعدیکرب و بعلی در نسبت به بعلبک و آن قریب رابع نیز گویند و
و این هنگام احتیاج باعتذار نبود و در نسبت واو را زیاده میکنند چنانکه در نسبت بدهلی دهلوی گویند و در نسبت بغزنه غزنوی و آنرا در علم صرف قاعده قرار داده اند **رفع الله**
درجته بلند گرداند خدای تعالی پایه آن امام را و مجمل احوال امام محیی السنة آن است که وی پیشوای زمان و مقتدای عصر و اوان خود بوده مفتی اهل اسلام و قدوه ارباب تفسیر
و اسوهٔ اصحاب حدیث حضرت سید انام علیه الصلوة والسلام و صاحب تفسیر مسمی معالم التنزیل و مصنف کتاب شرح السنة و او را فتاوی است در مذهب شافعی
مشهور بفتاوای بغوی و در مؤلفی دیگر فتاوای شیخ خود را قاضی حسین نیز جمع کرده و در زمان خود بغایت بزرگ و مقتدا و پیشوا و فقیه و محدث و مفسر بوده و در علم قرائت نیز یدطولی
تمام داشته و بی تکلفی و خشونت عیش و فقر میگذرانید در اول حال پیوسته در اکل بنان خشک اکتفا کردی چون اصحاب و تلامذهٔ وی تکلیف کردند و گفتند که نان خشک خوردن
مورث ضعف بدن است قدری از زیت و بروایتی زبیب نان خورش میساخت و وی جامع بود میان علم و عمل و موفق بسلوک طریقهٔ سلف صالحین و در وجه ملقب بمحیی
السنة وارد است که چون کتاب شرح السنة را تالیف نمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم را در واقعه دید که فرمود احیاک الله کما احییت سنتی زنده دارد ترا خدای تعالی چنانکه

بنده داشتی تو سنت مرا و وی مقتدا بر قاضی حسین که از مشاهیر علمای شافعیه است خوانده و روایت حدیث از مشایخ اعلام که در زمان وی بودند داشته و جماعة از مشایخ و علما روایت حدیث
از وی کرده که شیخ ابو النجیب سهروردی یکی از ایشان است و فات شا در شوال سال پانصد و شانزده از هجرت بوده و سن وی از هشتاد تجاوز نموده قبر وی در دار اقامت وی در مرو نزد
قبر استاذ وی قاضی حسین واقع شد رحمهما الله تعالی رحمة واسعة لجمع كتاب صنف في بابه بود کتاب مصابیح جامع ترین کتابهای حدیث که تصنیف کرده شد در باب خود
یعنی در باب عملیات و اعتقادیات و احکام ایمان و اسلام و ما نحو که مراد آن است که از جمله جامع ترین کتب حدیث است و الا کتابها هست در حدیث که جامع تر از آن است
یا مراد مبالغه است در مدح کتاب برای ترغیب طالبان اتفاق می افتد و صورت جواز دارد با آنکه احتمال صدق در وی غالب است چه باعتبار جمع مقاصد و مطالب دینی کتابی مختصر
مثل این در غایت قلت و ندرت است اگرچه باعتبار عدد احادیث و روایات بیشتر باشد والله اعلم ولضبط شوارد الاحادیث و اوابدها و بود کتاب مصابیح نگاه
دارنده ترین کتابها مر شوارد حدیث را و اوابد آنرا شوارد جمع شارده و شرود رمیدن شتر و اوابد جمع آبده بهیمه متوحشه و فی الصلاح ابد رمیدن و نا آمیختن بستور با مردم او ابد گویند کلمات
میر جمال الدین محدث فرمود که مراد بشوارد احادیثی است که مخرج است در کتب اصول و مواضع ایراد اسناد در آن کتب بر طالبان حدیث مخفی است پس گویا آن احادیث از ایشان
رسیده و گریخته و مراد باوابد احادیثی است که دلالت آن بر معنی که مراد و مقصود است از آن خفی است پس گویا که متوحش اند از طلاب و با برادمحی السنة در بابی که مناسب و لائق است در
مصابیح اند و صف شوود و توحش بیرون آمده و در قید ضبط مجموع شده و مانوس گشته ولما سلك رضي الله عنه طريق الاختصار وحذف الاسانيد تكلم
فيه بعض النقاد و چون رفته است شیخ خشنود باد خدای تعالی از و در کتاب مصابیح راه اختصار و کوتاه کردن سخن و انداخته است اسنادهای احادیث را سخن کرده اند در آن
و اعتراض نموده اند بر آن بعضی از ناقدان و سره از نا سره جدا کنندگان و تمیز نمایندگان صحیح حدیث از غیر صحیح زیرا که چون صحت و سقم احادیث بنظر در اسانید آنها ظاهر میشود
حدیثی که اسناد نداشته باشد صحیح آن از سقیم متمیز نگردد و اسناد در لغت باز خواندن بکسی و تکیه دادن چیزی را بچیزی و برداشتن سخن بگوینده آن و در اصطلاح محدثین حکایت
طریق متن حدیث است بر وجهی که کیفیت روایت آن معلوم گردد و حاصل آن ذکر رجال و اشخاص که روایت حدیث کرده اند و متن حدیث عبارت است از آنچه بعد از تمام شدن
اسناد مذکور میگردد و مراد از حذف اسناد اینجا ترک ذکر صحابی و ترک ذکر مخرج خواهد بود چه کاری که مصنف مشکوة کرده زیاده بر مصابیح این است که ذکر صحابی و بیان مخرج در هر حدیث
نموده بخلاف صاحب مصابیح که اهمال این دو امر کرده و تواند که مراد باسناد معنی مصطلح بود که حکایت طریق متن است و ذکر رجال با جمعهم لیکن مؤلف اکتفا کرده بذکر مخرج چنانکه خواهد گفت
که من چون نسبت کردم حدیث را بایشان گویا نسبت کردم بآنحضرت صلی الله علیه وسلم و باین وجه ذکر صحابی محض از برای تبرک و تاکید خواهد بود فافهم و اخراج و تخریج در عرف
ارباب این فن ایراد حدیث است باسناد در کتاب چنانچه گویند اخرجه الشیخان یا خرجه الشیخان و از آن این خواهند که ایشان در کتاب خویش این حدیث را باسناد خود آورده اند
پس مؤلف میگوید بعض نقاد بجهة حذف اسانید بر صاحب مصابیح سخن کرده اند وان كان نقله وانه من الثقات كالاسناد و اگرچه هست نقل شیخ حال آنکه وی
بتحقیق از ثقات است مثل اسناد یعنی حکم آن دارد که گویا ایراد احادیث باسناد کرده و ثقات جمع ثقه است و آن در اصل لغت بمعنی اعتماد کردن و استوار داشتن است پس از آن
اطلاق میکنند بر شخص معتمد استوار داشته شده در روایت لكن ليس ما فيه اعلام كالاغفال اگرچه نقل صاحب مصابیح بی اسناد از جهت بودن وی از ثقات مانند اسناد بود لیکن
نیست راهی که در وی نشانها و علامتها باشد مانند آنچه در آن نشانها و علامتها نباشد و اعلام بفتح همزه جمع علم است بفتحتین بمعنی علامت و اثری که دلالت کند بر وجود چیزی و اغفال نیز
برین وزن جمع غفل بضم غین معجمه و سکون فا بمعنی زمینی که در آن اثر عمارت نبود و از هیچ نشانه نباشد و اعلام و اغفال بکسر همزه بر لفظ مصدر نیز روا است فاستخرت الله تعالى
تعالى واستوفقت منه پس طلب خیر کردم و نیکی خواستم از خدای تعالی و توفیق جستم از وی برین عمل خیر فاعلمت ما اغفله پس بعد از استخاره و طلب توفیق نشانه دار ساختم
آنچه صاحب مصابیح آنرا بی نشانه و علامت گذاشته بود یعنی ترک ذکر راوی از رسول صلی الله علیه وسلم در احادیث کتاب بسیار کرده بود و من در هر حدیث التزام ذکر آن کردم و اهمال ذکر
مخرج احادیث بر وجهی که در هر حدیث بخصوصه معلوم شود نکرده بود من ایراد آن در هر حدیث بخصوصه نمودم اگرچه باصطلاحی که در صحاح و حسان نهاده است مجملا معلوم میشود که در قسم
اول حدیث شیخین است هر دو یا یکی و در قسم دوم از غیر ایشان ولیکن من در هر حدیث بخصوصه ذکر کردم كما رواه الائمة المتقنون والثقات الراسخون چنانکه روایت
کرده اند آنرا در مصنفات خود امامان که استوار کننده کان کارانند و معتمدان و استوار داشته شدگان که ثابت و استوار پا برجااند در علم حدیث مثل ابی عبدالله محمد ابن
اسمعيل البخاري وابي الحسين مسلم ابن الحجاج القشيري وابي عبدالله مالك بن انس الاصبحي وابي عبدالله محمد بن ادريس
الشافعي وابي عبدالله احمد بن محمد بن حنبل الشيباني وابي عيسى محمد بن عيسى الترمذي وابي داود سليمان بن الاشعث
السجستاني وابي عبدالرحمن احمد بن شعيب النسائي وابي عبدالله محمد بن يزيد بن ماجة القزويني وابي محمد عبدالله بن
عبدالرحمن الدارمي وابي الحسن علي بن عمر الدارقطني وابي بكر احمد بن الحسين البيهقي وابي الحسن رزين بن معاوية العبدري
این سیزده تن اند از ائمه حدیث که دارند در مصنفات خود ایراد نموده اند و صاحب مشکوة احادیث را بایشان نسبت کرده و اندکی است
که بغیر ایشان نیز نسبت کرده چنانکه گفت وغيرهم وقليل ما هو وغیر ایشان و بسیار اندک است ذکر غیر ایشان و چون جای آن بود که کسی گوید سخن
نقاد بر صاحب مصابیح از جهت ترک ذکر اسناد آمده بود و آن خود هنوز باقیست چه بذکر یکی ازین مصنفان اسناد و ذکر نیافت از برای دفع این توهم می گوید الخ

اذا نسبت الحديث اليهم كانى اسندت الى النبي صلى الله عليه وسلم و بدرستى كه من چون نسبت كردم حديث را بسوى اين ايمه گويا كه من اسناد
كردم و برداشتم حديث را بسوى آنحضرت صلى الله عليه وسلم لانهم قد فرغوا منه واغنونا عنه زيرا كه اين ايمه بتحقيق اسناد آورده اند و فارغ شده اند از اسناد آوردن و
فارغ و بى نياز گردانيده اند ما را از آوردن اسناد وسردت الكتب والابواب كما سردها و پيوسته آوردم و ترتيب دادم كتابها را و بابها را چنانكه آورد محى السنه در مصابيح واقتفيت
اثره فيها و پيروى كردم و بر گزيدم پى و نشان شيخ را در كتب و ابواب و ترتيب آن سرد كارى پيوسته كردن و سخن نيكو راندن و پيوسته گفتن و اقتفا از پى فرا شدن و بر گزيدن و
اثر بكسر همزه و سكون مثلثه و بفتحتين نشان پاى يعنى چون وى كتب و ابواب را بترتيب نيك ذكر كرده و تراجم و عنوانات آنرا بر وجه لائق و طريق صواب آورده من نيز همچنان بى تبديل و تغيير
و تقديم و تاخير ذكر كردم و پيروى او نمودم و عادت است مر مصنفان را كه مبحث تمام بمنزله جنس عام مشامل انواع مطالب را كتاب نام نهند و در وى ابواب ذكر كنند مشتمل بر هر نوعى از آن
جنس چنانكه كتاب الطهارة گويند و در وى از وضو بابى نهند و از غسل بابى ديگر و از تيمم بابى ديگر و باز در هر بابى فصلى نهند در بيان صنفى از آن نوع چنانكه غسل جنابت و غسل جمعه و غسل عيدين مثلاً و
لكن مصنف در اينجا ابواب را منحصر در فصول ساخت و در باب غير آنچه در فصول است چيزى ديگر ذكر نكرد چنانكه تصوير كرده ... چنانكه گفت وقسمت كل باب غالبا على ثلثة
فصول و بخش كردم هر بابى را كه در كتاب بود بيشتر بر سه فصل بيشتر براى آن گفت كه اندكى باشد كه بابى از ابواب سه فصل نداشته باشد چنانكه معلوم خواهد شد انشاء الله تعالى اولها ما اخرجه
الشيخان او احدهما اول آن فصول احاديثى كه اخراج كرده و روايت نموده اند آنرا هر دو شيخ يعنى بخارى و مسلم يا يكى ازان دو واكتفيت بهما و بسنده كردم بذكر شيخين وان اشترك
فيه الغير و اگرچه انباز شده اند در آن احاديث غير شيخين و روايت كرده اند از ائمه ديگر غير ايشان لعلو درجتهما فى الرواية از جهت بلندى پايه شيخين در روايت و رفعت شان ايشان در
آن كه با وجود روايت ايشان حديث را احتياج نيفتد بروايت ديگران در ثبوت اصل صحت حديث اگرچه در زيادت و تاكيد دخل دارد با حصول اختصار بدانكه حديثى را كه بخارى و مسلم هر دو روايت كرده
اند در اصطلاح محدثين متفق عليه خوانند بشرط آنكه هر دو از يك صحابى روايت كرده باشند و اگر يكى از شيخين از يك صحابى روايت كرده و ديگرى از صحابى ديگر آنرا در اصطلاح متفق عليه
نخوانند صرح به الشيخ ابن حجر فى شرح نخبة الفكر وثانيها ما اورده غيرهما من الائمة المذكورين و فصل دوم ازان سه فصل احاديثى است كه آورده اند آنرا غير
شيخين از امامانى كه ذكر كرده شده اند وثالثها ما اشتمل على معنى الباب و فصل سوم از فصول ثلثه چيزهائيست كه در گيرنده و فرا رسنده است بر معنى كه مقصود است
از باب و عقد كرده شده است باب از براى آن من ملحقات مناسبة از چيزهاى كه رسانيده و چسپانيده و در هم آورده شده است كه مناسب و مشاكل و موافق و مشابه
است مقصود باب را مع محافظة على الشريطة با نگاهداشت و رعايت شرطى كه ذكر كرده شد كه آن ذكر راوى و بيان مخرج است در هر حديثى وان كان ماثورا
عن السلف والخلف و اگرچه آن مشتمل بر معنى باب كه در فصل سوم است ماثور و منقول باشد از جماعه كه پيش گذشته اند و طايفه كه پس ايشان آمده يعنى متقدمان و متاخران
يعنى آنچه در فصل سوم آورده ام التزام آن نكرده ام كه البته حديث مرفوع بحضرت رسالت صلى الله عليه وسلم باشد بلكه بعضى از اقوال و افعال و تقريرات صحابه و من بعدهم
كه مناسب باب باشد نيز آورده ام و در مقدمه معلوم شد كه آنرا در اصطلاح نيز حديث مى نامند و اين فصل زيادت كه مصنف آورده در مصابيح نيست و در مصابيح
همان دو قسم اول و ثانى آورده و آنها را نيز معنون بعنوان فصل نساخته بلكه اول را كه احاديث شيخين باشد هر دو يا يكى معنون گردانيده بقول خود من الصحاح و ثانى را كه احاديث
غير شيخين است معنون ساخته بقول خود من الحسان و تسميه اين بحسان اصطلاحى جديد است از صاحب مصابيح والا در اينجا احاديث صحاح و ضعاف نيز هست
يا باعتبار تغليب گفته چون غالب درين احاديث حسان است همه را حسان گفته والله اعلم و صاحب مشكوة معنون ساخته بقول خود الفصل الاول والفصل الثانى
و فصل ثالث از پيش خود آورده و از كتب مذكوره احاديث التقاط نموده چه از شيخين و چه از غير آن و بعضى از اقوال و آثار سلف نيز بآن ضم كرده و در اينجا نيز ذكر راوى از
صحابه و غير هم و ذكر مخرج از ائمه مذكورين التزام نموده است ثم انك ان فقدت حديثا فى باب پس تحقيق بعد از دانستن مقدمات مذكوره بدانكه بدرستى كه تو اگر گم كنى و نيابى
حديثى را در بابى از ابواب اين كتاب و حال آنكه صاحب مصابيح آن حديث را در آن باب آورده باشد فذلك عن تكرير اسقطه پس آن گم كردن و نيافتن از جهت
مكرر آوردن صاحب مصابيح است كه من آن مكرر را ساقط نموده و انداخته ام وان وجدت آخر بعضه متروكا على اختصاره و اگر يابى تو بعض ديگر را از احاديث گذاشته
شده بر اختصار خودش او مضموما اليه تمام ما فرا هم آورده شده بسوى آن حديث تمام و باقى آن فعن داعى اهتمام اتركه والحقه پس از جهت داعى و
باعث اهتمام و اعتنا ميگذارم آن حديث را بر اختصارش يا الحاق ميكنم و ميرسانم تمام آنرا يعنى اينجا امرى خواهد بود كه باعث باشد بر ترك و الحاق اما باعث بر ترك آن بر
اختصار آن باشد كه پاره ايست از حديث دراز مناسب باب و پاره ديگر نه يا پاره مناسب اين باب و پاره ديگر مناسب به باب ديگر پس اگر حديث باين دو صفت است
آنرا اختصار كردم و اگر شيخ نيز باين جهت اختصار كرده من نيز تابع وى شدم و برعايت اين مناسبت آنرا بر اختصار گذاشتم و هر حديث كه نه باين دو صفت يا تمم تتمه آنرا بوى ملحق
گردانيدم اگرچه شيخ اختصار كرده باشد و تواند كه باعث و داعى بر ترك و الحاق غير اين معنى نيز باشد فافهم وان عثرت على اختلاف فى الفصلين و اگر اطلاع يابى و ديده ور شوى
بر اختلاف در دو فصل اول و ثانى بخلاف فصل ثالث كه آن محل اختلاف نيست من ذكر غير الشيخين فى الاول و آن اختلاف اين است كه ذكر غير شيخين در فصل اول وذكر
هما فى الثانى و ذكر شيخين در فصل ثانى يعنى صاحب مصابيح بقرارى كه داده است احاديثى كه در قسم اول آورده از بخارى و مسلم است و آنچه در قسم ثانى آورده از غير بخارى و مسلم
بزعم او و من بعضى از احاديث فصل اول را بغير بخارى و مسلم نسبت كرده ام و آنرا بكرار در آن ذكر كرده چنانكه در فصل اول از باب سنن الوضوء و در فصل اول از باب فضائل الصلاة

و در فصل اول از باب السلام من کتاب الآداب و جز آن و بعضی از احادیث فصل ثانی را نسبت به بخاری و مسلم داده و ذکر ایشان در آن کرده چنانکه در فصل ثانی از باب
ما یقول بعد التکبیر و غیر آن و از اینجا نسبت قصور و نقصان به تتبع و استقرای صاحب مصابیح لازم می آید فاعلم انی بعد تتبعی کتاب الجمع بین الصحیحین للحمیدی
و جامع الاصول پس بدانکه عذر من درین مخالفت و دلیل مرا برین نسبت این است که من بعد از پیروی کردن و تتبع و تفحص نمودن من این دو کتاب را یکی کتاب
حمیدی که در وی جمع کرده است میان صحیح بخاری و مسلم و احادیث این هر دو کتاب را بهم آورده دیگر کتاب جامع الاصول ابن اثیر جزری که در وی هر شش کتاب را یکجا
جمع کرده اعتمدت علی صحیحی الشیخین و متنیهما اعتماد نمودم و تکیه کردم بر صحیح بخاری و صحیح مسلم و بر متون احادیث که درین دو کتاب است و تواند که مراد
بمتن آنها اصل کتاب آنها باشد نه جمع بین الصحیحین و جامع الاصول که بمنزله شروح آنها اند یعنی مظان و محال وجود احادیث شیخین صحیحین ایشان است و دو کتاب مذکور اگر درینها
یافتم نسبت بایشان کردم اگرچه شیخ بغیر ایشان کرده باشد و اگر در اینها نیافتم نکردم اگرچه شیخ کرده باشد و اکتفا بجمع بین الصحیحین و جامع الاصول نکردم اگر اکتفا میکردم جای آن بود که
گوینده میگفت شاید که در صحیحین و متن ایشان باشد و اگر اکتفا بصحیحین و متن آنها میکردم میگفت شاید که در جمع بین الصحیحین و جامع الاصول باشد پس هر چهار کتاب را
تتبع و تفحص نمودم تا وثوق و اعتماد شود و ظنی قوی حاصل گردد بصحت این نسبت که من کرده ام و بعدم صحت آنچه صاحب مصابیح کرده اما پوشیده نماند که تتبع صحیحین
و متون آنها و جمع بین الصحیحین و جامع الاصول که مشتمل اند بر احادیث صحیحین مفید نیست مگر در ذکر شیخین در فصل ثانی اما در ذکر غیر شیخین در فصل اول تتبع و تصفح کتب و سنن غیر شیخین
باید کرد تا معلوم گردد که آنچه صاحب مصابیح در فصل اول ذکر کرده و نسبت بشیخین داده حدیث غیر شیخین است کما لا یخفی و مصنف بذکر آنها تعرض نکرد از جهت ظهور مراد و وضوح آن فقد بر
بالله التوفیق و ان رأیت اختلافا فی نفس الحدیث و اگر ببینی و بدانی اختلاف میان من و صاحب مصابیح در لفظ حدیث یعنی وی حدیث را بلفظی
آورده و من بلفظ دیگر فذلک من تشعب طرق الاحادیث پس آن اختلاف ناشی از تشعب و تفرق و کثرت و پراکندگی اسانید احادیث است که راههای رسیدن
بحدیث اند در طریقی و اسنادی حدیث باین لفظ آمده و در طریقی دیگر و اسنادی دیگر بلفظی دیگر آمده و لعلی ما اطلعت علی تلک الروایة التی سلکها الشیخ رضی الله
عنه و شاید بود که من اطلاع نیافته باشم برروایتی که سلوک کرده است شیخ طریق آنرا و آن لفظ را بآن طریق یافته و قلیلا ما تجد اقول و اندکیست که می یابی تو که میگوئی
من این کلام را که ما وجدت هذه الروایة فی کتب الاصول نیافتم من این روایتی که صاحب مصابیح آورده در کتب اصول یعنی کتابهای ائمه که اصل و مدار
روایات اند و اعتماد درین باب بر آنها است او وجدت خلافها فیها یا میگویم یافتم من خلاف روایتی که شیخ ذکر کرده است در کتب اصول فاذا وقفت علیه
پس چون واقف شوی تو برین قول من که میگویم فانسب القصور الی لقلة الدرایة پس نسبت کن قصور و کوتاهی را بسوی من از جهت کمی دانش و دریافت من لا الی جناب
الشیخ نه بسوی درگاه شیخ و در ذکر این کلمه تعظیم و احترام است یعنی او چنان است که نام او بر زبان نتوان آورد و ذکر نام درگاه او و برهمین قیاس است ذکر حضرت و مجلس و خدام
و نواب و ملازمان که در امثال این مقام ذکر کنند رفع الله قدره فی الدارین بلند گرداند خدای تعالی بزرگی و عظمت شیخ را در هر دو سرای حاشا لله من ذلک منزه است
شیخ از نسبت قصور و این منزه بودن او از جهت خدا است و این لفظ را تحقیق و بیانی است که در شرح ذکر شده است رحم الله من اذا وقف علی ذلک نبهنا بخشاد و مهربانی
کناد خدای تعالی کسی را که چون مطلع گردد بر وجود آن روایت که شیخ در مصابیح آورده و من نیافته ام در کتب اصول نبهنا علیه بیدار سازد و آگاه گرداند ما را بران و ارشدنا طریق
الصواب و بنماید ما را راه راستی و دریافت حق تنبیه و ارشاد اگر بر حقیقت حمل کنند مخصوص بزمان حیات مؤلف خواهد بود و الا مراد است کردن کتاب است بر طریق محو و
اثبات و تبدیل و تغییر یا تعلیق حواشی بر کتاب و اشارت بدان و تنبیه کردن بر آن و لم آل جهدا فی التنقیر و التفتیش و تقصیر نکردم در کوشش و توانائی در باز کاویدن و
جستن و تفحص کردن و تصفح نمودن احادیث و روایات مختلفه از کتب اصول بقدر الوسع و الطاقة باندازه توانائی و رسائی تنقیر و تفتیش بیک معنی است چنانکه وسع و طاقت و آوردن
الفاظ مترادفه در خطبها امری متعارف است میان ارباب تصنیف و نقلت ذلک الاختلاف کما وجدت و نقل کردم آن اختلاف روایات را چنانکه یافتم یعنی بی کم و بیش
و بی تغییر و تبدیل و ما اشار الیه رضی الله عنه من غریب او ضعیف او غیرهما بینت وجهه غالبا و آنچه اشاره کرده بود شیخ در مصابیح راضی باد خدا از وی از حدیث غریب
یا ضعیف یا غیر غریب و ضعیف مثل شاذ و منکر و معلل بیان کردم وجه آنرا بیشتر و اندکی است که بیان نکردم وجه آنرا از جهت نایافت وجه یا امری دیگر و الله اعلم و ما لم یشر الیه
مما فی الاصول و آنچه اشارت نکرد شیخ بسوی آن از آنچه در کتب اصول است و نگفت غریب است یا ضعیف مثلا فقد قفیته فی ترکه پس تحقیق تتبع و پیروی کردم او را در ترک اشارت
و متعرض نشدم به بیان حال حدیث از صحت و حسن و ضعف و غرابت و جز آن الا فی مواضع لغرض مگر در موضعی چند از کتاب که پیروی نکردم و با وجود که وی اشارت بحال
حدیث نکرده من کردم از برای غرضی و آن غرض آنست که بعضی از طاعنان بعضی از احادیث مصابیح را نسبت بوضع و بطلان کرده اند پس مؤلف از ترمذی و غیره نقل کرده
که این حدیث صحیح است یا حسن است مثلا تا توهم آنها باطل گردد و غرض دیگر آنکه محی السنه در دیباچه مصابیح گفته که اعراض نموده ام از ایراد حدیث منکر و حال آنکه در وی از احادیث
منکره هست پس مصنف بیان میکند از جهت اظهار حق کذا قال الطیبی و ربما تجد مواضع مهملة و کم است یا بسا است که می یابی جا ها را از کتاب من که مشکوة
است که بیان کرده نشده است در آن موضع راوی آن از ائمه مذکورین و ذلک حیث لم اطلع علی راویه ای نه از جهت اهمال و ترک بیان در جای خواهد بود که مطلع نشده ام بر راوی آن
فترکت البیاض پس گذاشته ام من برای نوشتن نام آن راوی سفیدی در کتاب فان عثرت علیه فالحقه به پس اگر مطلع شوی تو ای مخاطب و ای ناظر

در کتاب من پس لاحق و پیوسته کردان آنرا بآنجا و بنویس در موضع بیاض نام راوی را احسن الله جزاک نیک کرداند خدا وند تعالی جزای ترا برین عمل و بعضی از علما مثل شیخ
شمس الدین محمد جزری و غیر وی تبیین مواضع مهمله نموده اند و بر کنار کتاب نام راوی نوشته و در اصل کتاب بیاضی که مصنف گذاشته بحال خود گذاشته تا معلوم گردد که تبیین آن
از مصنف نیست و در اکثر نسخ درین زمان در اصل نوشته شده است و در حاشیه نوشته که در اصل بیاض بود و این نوشتن عارضی است چنانکه بنظر در نسخ مشکوة ظاهر میگردد و صاحب الکمال
و نام نهادم این کتاب را بمشکوة المصابیح وجه تسمیه آنکه مشکوة طاقچه که در وی چراغ بنهند و مصابیح جمع مصباح بمعنی چراغ پس گویا هر یک از احادیث تشبیه کرده بچراغ که روشنائی
می بخشد شخص را در سلوک طریق ایمان و یقین و منور میگرداند دل او را بنور علم و معرفت دین و نیز مصابیح که نام کتاب محی السنه است در جوف او است و این کتاب مشتمل است
بر آن چنانکه طاقچه مشتمل میباشد بر چراغ و اسأل الله التوفیق و میخواهم از خدای تعالی توفیق را بر تصنیف این کتاب بر وجه مذکور و اتمام آن بلکه در سایر الامور و احوال
و توفیق دست دادن است کسی را بکاری و در عرف علما آفریدن الله تعالی است قدرت و قوت طاعت را در بنده والاعانة والهدایة والصیانة
و میخواهم از وی تعالی یاری دادن و راه راست نمودن را درین تالیف و در سائر امور و میخواهم نگاهداشتن از خطا درین کتاب و غیره و بتیسیر ما اقصده و میخواهم
از خدا آسان گردانیدن آنچه آهنگ میکنم از او ان ینفعنی فی الحیوة و بعد الممات و سوال میکنم از خدا وند تعالی که نفع رساند مرا بسبب تالیف این کتاب در زندگی
بتوفیق مطالعه و تعلیم و رسانیدن احادیث آن بمردم و بعد از مردن بعطای اجر و ثواب و رضا و خوشنودی که بزرگتر است وجمیع المسلمین والمسلمات و همه مسلمانان
از مرد و زن حسبی الله ونعم الوکیل بس است مرا خدای و وی تعالی نیکو وکیل است و وکیل کسی است که کار خود را با او بگذارند شعر کار خود را بخدا بازگذار کت همی
بینم ازین بهتر کار ولا حول ولا قوة الا بالله العزیز الحکیم و نیست جنبش و دور شدن از معصیت و قوت و توانائی بر طاعت مگر بخدای که عزیز است و حکیم و معنی عزیز و حکیم
در شرح اسمای حسنی از کتاب معلوم خواهد شد انشاء الله العلی العظیم و چون از شرح خطبه کتاب فارغ شدیم وقت آن شد که بشرح احادیث آن مشغول شویم و بالله التوفیق و منه
التیسیر و بدانکه مصنف رحمة الله علیه پیش از شروع در ذکر کتب و ابواب ابتدا کرد بحدیث انما الاعمال بالنیات بجهة تنبیه و ترغیب طالب بر تحسین و تخلیص نیت و تجرید اخلاص
در طلب این علم شریف و تحصیل آن از شائبه اغراض و اعراض و گویا در آمدن در راه طلب این علم حکم بر آمدن بهجرت بسوی خدا دارد و همچنانکه اخلاص نیت در انجا شرط است
درینجا نیز باید و همین جاری شده عادت اکثر از مصنفان این علم که ابتدا کنند تصنیفات خود را باین حدیث چنانچه بخاری که سرکرده این طایفه است نیز کرده و خطابی گفته که متقدمین
مشایخ ما مستحسن میداشتند تقدیم حدیث انما الاعمال بالنیات را پیش از هر امری که ابتدا میکردند از امور دین و ائمه حدیث اتفاق دارند بر فضل و شرف این حدیث و تعظیم قدر
وی بعظم موقع و کثرت فوائد وی و وی اصلی عظیم است از اصول دین و بعضی از علما آن را نصف علم داشته باعتبار آنکه اعمال همه دو قسم است قلبی و قالبی و نیت عمل
اعمال قلب و اصل آن است و اگر باعتبار توقف صحت و ثواب تمامه اعمال از عبادات و عادات بر حسن نیت مبالغه نمایند و این حدیث شریف را تمام علم و مجموع دین دارند نیز
گنجایش دارد و امام شافعی گفته که این حدیث در هفتاد باب از ابواب دین دخل دارد و ما نا که مقصود وی رحمه الله ازین عبارت تکثیر و مبالغه است نه حصر و تخصیص چه ذکر این
عدد در باب مبالغه متعارف شده و الا وی در بیشتر ازین ابواب داخل است چه اقسام عبادات و معاملات و عادات لا تعد ولا تحصی است و نیت در همه جا دخل دارد و همه علما
دین متفق اند بر صحت این حدیث و بعض آنرا متواتر گفته و تحقیق حال در مقدمه کرده شده است قال المصنف عن عمر ابن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم روایت است از امیر المؤمنین عمر بن الخطاب که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم انما الاعمال بالنیات نیست اعتبار کردارها بحکم
آن مدرکاه حق تعالی و تقدس مگر به نیتهای آن در اکثر روایات و اشهر آن اینچنین آمده و در بعض الاعمال بالنیات بی کلمه انما و در بعض الاعمال بالنیة و در بعض العمل بالنیة نیز آمده و مقصود
و مراد از همه این عبارات یکی است یعنی هیچ عمل قلب و قالب و اخذ و ترک قول و فعل و عبادات و عادات بی نیت مقبول و معتبر نبود و ثوابی بدان مترتب نگردد غایت آنکه اعمال دو قسم اند
بعض مقصود لذاته چنانکه نماز مثلا درین قسم چون ثواب نماند صحت نیز نبود و جائز نباشد و قسمی دیگر وسیله عمل دیگر چنانکه وضو اینجا نیز ثواب مشروط بنیت است و لیکن بی نیت جایز بود و نماز بوضوی
بی نیت درست گردد و مذهب امام ابو حنیفه اینچنین است و نزد ائمه دیگر وضوی بی نیت درست نشود و نماز بدان جائز نه و مراد به نیت درینجا قصد تقرب الی الله است یعنی هر کار که کند برای خدا کند
و بقصد امتثال امر و طلب رضای وی کند و باید دانست که نیت کار دل است بزبان گفتن حاجت نبود و اگر بزبان گوید و دل غافل باشد اعتبار ندارد و اگر فرضا نیت در دل حاصل گردد
و بر زبان نیاید یا بر زبان خلاف آن رود زیان نکند و اختلاف کرده اند علما در نیت نماز بعد از اتفاق همه بر آن که بجهر گفتن آن نامشروع است که تلفظ بنیت شرط صحت نماز است یا نه صحیح
آن است که شرط نیست و شرط داشتن آن خطا است و لیکن فقها گفته اند که اگر بزبان نیز گوید بهتر است و مستحب تا زبان با دل موافق و ظاهر با باطن مطابق بود و نیز تعقل معنی نیت و استحضار
آن در دل بذکر الفاظ آسان باشد و محدثان گویند که در هیچ جا روایت از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نیامده که نیت بزبان گفتی همین قدر آمده است که چون بنماز برخاستی الله اکبر گفتی اگر حرفی
دیگر خوانده بودی هر آینه نمودندی پس طریقه سنت و اتباع آن آنست که بر نیت هم بدل اقتصار کنند باتباع چنانکه در فعل واجب است در ترک نیز می باید پس آنکه مواظبت نماید بر فعل آنچه شارع نکرده
باشد مبتدع بود کذا قال المحدثون وانما لامرئ ما نوی و نیست مر مرد را نصیب از عمل و ثواب آن مگر آنچه نیت کرده و در بعض روایات انما لکل امرئ آمده بزیادت لفظ کل و این جمله
مؤکد و مقرر کلام سابق است و مودی و مال هر دو کلام یکی است که عمل بی نیت صحیح و معتبر نبود و هر عملی را نیتی باید مخصوص بدان و نصیب مرد از عمل همان است که نیت آن کرد مثلا اگر عملی باشد
که نیات متعدده در وی توان کرد چنانکه بفقیری که قریب و خویش او است چیزی بدهد اگر به نیت فقر او بدهد و ملاحظه قرابت وی نکند ثواب صدقه بیاید نه صلهٔ رحم و اگر نیت قرابت کند نه فقر ثواب

و رسول خدا

صلهٔ رحم خود یابد بتصدق واگر هر دو کند ثواب هر دو یابد وگاه باشد که شخص در یک عمل خیر ثوابهای متعدده بواسطهٔ نیات متعدده که در آن وارد و برسد مثلاً نشستن در مسجد یک عمل است
ولیکن در وی نیات متعدده میرود و بر هر نیتی ثوابی حاصل گردد یکی آنکه وارد شده است که مسجد بیت الله است و هر که در مسجد می آید گویا بزیارت وی و دریافت خداوند تعالی و تقدس
می آید و وی تعالی کریم است و واجب است بر کریم که ضیافت زائران خود کند پس باین نیت احراز این فضیلت وادراک این کرامت نماید دوم انتظار نماز بجماعت و بحکم
حدیث صحیح هر که انتظار نماز می برد گویا در نماز است پس گویا آن نماز را که انتظار می برد میگذارد و ثواب آن حاصل میکند و مراد از مرابطت که در کریمه یا ایها الذین آمنوا اصبروا و
صابروا و رابطوا واقع شده است نزد بعض مفسرین همین است و در حدیث آمده که انتظار صلوة بعد از صلوة موجب محو خطایا و کفارت ذنوب و رفع درجات است و مکرر فرموده فذلکم
الرباط فذلکم الرباط سوم نگاه داشتن گوش و چشم و سایر اعضا از معاصی و منهیات که در کوچها و بازارها واقع شوند و در مسجد از آن محفوظ ماند چهارم نیت اعتکاف و گفته اند که هر گاه
که در مسجد در آید باید که نیت اعتکاف کند که بقول آنکس که گوید اقل اعتکاف ساعت است ثواب آنرا دریابد و باین فضل مخصوص گردد و این عبادتی است که حصول آن آسان است
و مردم از تحصیل آن غافل و ذاهل اند پنجم قصد صلوة و سلام بر حضرت سید انام صلی الله علیه وسلم و ادعیهٔ دیگر که در در آمدن و بر آمدن مسجد مسنون و ماثور است و فضیلت و ثواب
بی شمار دارد ششم تجرد برای ذکر خداوند عز و علا و تلاوت قران یا برای شنیدن آن یا برای تذکیر و ترغیب مردم بران و در اخبار آمده که هر که برود بامداد در مسجد برای ذکر و تذکیر
باشد مانند مجاهد فی سبیل الله و نیز آمده که هیچ قومی در بیتی از بیوت خدا نه نشینند و تلاوت قران و مدارست آن ننمایند مگر آنکه گرد کنند ایشانرا ملائکه و بپوشد ایشانرا رحمت هفتم قصد
ادراک ثواب حج و عمره چنانکه وارد شده که هر که وضو کند و بمسجد رود و نماز گذارد باشد او را ثواب حج و عمره خصوصاً در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم هشتم قصد افاده
و استفادهٔ علم و امر معروف و نهی منکر که در مسجد بجهت اجتماع طوایف مردم حاصل و میسر میگردد نهم قصد زیارت برادر دینی که در راه خدا دوست دارد دهم قصد سلام و رد آن بر شخصی
که در مسجد باشد یا در وی در آید یازدهم تفکر و مراقبه و صرف قوت فکریه در امور آخرت و استغفار از تقصیرات بسبب حصول فراغ و جمعیت خاطر در مسجد که در غیر آن دست
ندهد دوازدهم حضور باطن و آرام دل و اتصال بمشاهدهٔ حق و استغراق در شهود ذات مطلق بحصول ذوق و نورانیت از روحانیت مسجد که محل خاص تجلی است بمقتضای یا
اضافت بیتی حاصل است مشرف گردد و دخول در مسجد خود از اعمال آخرت و محال عبادات است اگر در اعمال طبعی شهوانی نیت را کار فرماید ثواب آن دریابد چه جای اعمال دیگر مثل
استعمال طیب در روز جمعه یا در سایر ایام بقصد اتباع سنت رسول صلی الله علیه وسلم که بوی خوش را دوست میداشت و قصد تعظیم مسجد و دفع روائح کریهه موذیه از خود و از غیر خود و
ترویح همسایگان و همنشینان از ملائکه و بنی آدم و قصد سد باب غیبت بر کسی که غیبت او کند بروائح خبیثه تا بسبب آن در معصیت غیبت نیفتد و قصد معالجه دماغ تا تازه گردد و
فطنت و ذکا زیاده شود و درک علوم و معارف نماید و جز این مذکورات اما اگر برای مجرد لذات جسمانی و شهوات نفسانی و خودنمائی کند محروم از ثواب بلکه مستحق ملامت و عتاب
گردد پس معلوم شد که مدار کار و حصول ثواب بر نیت است و چون این معنی را بطریق اجمال و کلیت ذکر کرد تفصیل نمود آنرا و بیان کرد در مثال جزئی و فرمود **فمن کانت هجرته**
الی الله و الی رسوله پس کسی که باشد بر آمدن او از وطن بسوی خدا و رسول وی و نیت طلب رضا و امتثال امر ایشان **فهجرته الی الله و الی رسوله**
پس هجرت او بسوی خدا و رسول اوست یعنی مقبول است و ثواب عظیم بران مترتب **و من کانت هجرته الی دنیا یصیبها** و در روایتی لدنیا و کسی که هست هجرت او بسوی دنیا
و برای تحصیل آن که برسد بدان **او امرأة ینکحها** یا باشد هجرت او برای زنی که نکاح کند او را نه برای رضای خدا و رسول خدا و امتثال امر ایشان **فهجرته الی ما هاجر**
الیه پس هجرت او بسوی چیزی است که هجرت کرده است بسوی آن یعنی رسیدن بدنیا یا نکاح کردن بزن و بصریح ذکر نکرد آنرا چنانچه در فقرهٔ اولی کرد از جهت کراهیت تکرار ذکر دنیا
و زن و تکرار در اولی بجهت استلذاذ و استملای ذکر خدا و رسول است و نیز مجمل ذکر کرد تا شامل باشد هر چیزی را که برای آن هجرت کند بطریق کلیت و عموم و تا شامل گردد صورتی را که
نیت در ان مشوب و ممزوج باشد که هم قصد رضای حق و امتثال امر کند و هم حصول دنیا و تزوج امرأة و برین تقدیر نیز از حصول ثواب خالی نبود و بقدر نیت ثواب دریابد بر قول مختار
و بعضی گویند که در صورت شرکت اصلا ثواب نبود و ظاهر احادیث همدرین است یا رب مگر نیت حق غالب بود و الله اعلم و وجه تخصیص ذکر امرأة تخویف است زیرا که وی از دنیا است
چه مراد بدنیا اینجا هر چه ماسوای حق و شاغل از ذکر او است یا از جهت زیادت تحذیر و تخویف است زیرا که ابتلا و افتتان مردم بزنان بیشتر و سخت تر است از ذکر حق و از سلوک طریق
دین مانع تر و شاغل تر و نیز میگویند سبب ورود این حدیث قصهٔ مردیست که بطلب زنی که ورا ام قیس میگفتند و مغنیه بود هجرت نموده بمدینه رفته بود پس حال او را بحضرت
صلی الله علیه وسلم عرض کردند پس این حدیث فرمود و بعد از این آن مرد را مهاجر ام قیس میخواندند و بعض از شراح صحیح بخاری گفته اند که وجه تخصیص امرأة بذکر آن است که عرب میدادند
بموالی یعنی بعجمیان نسای عربیه را و رعایت می کردند کفاءت را در نسبت و چون نوبت اسلام رسید و عصبیت عرب کمتر شد و مسلمانان همه برابر شدند در مناکحت هجرت کردند
بسیاری از مردم بمدینه بطمع در تزوج نسا پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم این حدیث فرمود و این وجه اقرب و اوجه است و در صحت قصهٔ مهاجر ام قیس سخن است چنانچه
از کلام شیخ ابن حجر در فتح الباری ظاهر گردد و الله اعلم بدانکه هجرت در لغت بمعنی ترک و قطع آید و در عرف شرع بر آمدن از زمینی بزمینی دیگر بطلب مرضیات حق جل و علا
و هجرت در اسلام بر دو وجه واقع شده اول انتقال از دار خوف بدار امان چنانکه بعض صحابه در ابتدای اسلام بحبشه هجرت کردند تا از خوف شر و فساد مشرکان
که در امان باشند و چنانکه بعض از مکه بمدینه رفتند پیش از هجرت رسول صلی الله علیه وسلم و استقرار امر اسلام و ثانی انتقال از دار کفر بدار اسلام و این بعد از تمکن و استقرار
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود در مدینه و هجرت نمودن مسلمانان از مکه و غیر آن بمدینه بود و هجرت در آن وقت باعتبار غالب تخصیص یافته بود از مکه بسوی مدینه تا زمان

فتح مکه و بعد از فتح مکه برطرف شد اختصاص و آنکه در حدیث آمده است که لا هجرة بعد الفتح مراد بدان هجرت از مکه است زیرا که بعد از فتح دار الاسلام شد و هجرت بمعنی انتقال
از دار الکفر علی العموم بر کرا بران قدرت بود باقی ماند تا روز قیامت و اینست مراد بقول آنحضرت صلی الله علیه و سلم لا تنقطع الهجرة حتی تنقطع التوبة منقطع نمی شود هجرت و برطرف
نمی گردد حکم وی تا منقطع نگردد توبه و بسته نگردد درهای آن یعنی تا روز قیامت و مراد بهجرت درین حدیث انتقال از وطن است بغیر وطن خواه از مکه باشد یا غیر آن بمدینه یا غیر آن
برای طلب رضای حق یا غیر وی تا هجرت بسوی دنیا و امرأة نیز شامل باشد و هجرت را معنی دیگر است خاص که هجرت حقیقی آن است و آن برآمدن است از موطن طبیعت و ترک کردن آنچه
نهی کرده شارع از آن و مکروه داشته آنرا و این در حدیث آمده که المهاجر من هجر ما نهی الله عنه یعنی مهاجر حقیقی کامل کسی است که چیزی را که نهی کرده است الله تعالی از آن چنانکه جهاد نفس را جهاد اکبر
خوانده متفق علیه حدیث متفق علیه چنانکه در مقدمه معلوم شد حدیثی را گویند که بخاری و مسلم هردو آنرا از یک صحابی روایت کرده باشند و حدیث انما الاعمال بالنیات را اکثر ائمه حدیث
که مشهوراند بجز آنکه ایشان روایت کرده و باتفاق همه ائمه صحیح است و اگرچه در اول تا دو سه مرتبه فرد آمده و لیکن در آخر چنان مشهور شده که بحد تواتر بلکه زیاده از آن رسیده و بعض گفته اند
که راویان او از مشاهیر اهل حدیث دویست و پنجاه کس اند بلکه از سه صد کس زیاده و بعض تا هفتصد کس گفته اند والله اعلم فائده در اخبار وارد شده که نیة المؤمن خیر من عمله و این
حدیث اگرچه باصطلاح محدثین موصوف بصحت نیست اما موسوم بوضع نیز نشده و در توجیه آن علما را اقوال است اول آنکه نیت تنها بی اقران بعمل نیز عبادت است و اجر و ثواب بدان مترتب
بخلاف عمل جوارح که عبادت بودن آن و ترتب ثواب بر آن موقوف بر نیت است و در حدیث آمده است که بمجرد قصد و نیت حسنه حسنه کامله می نویسند و نیز آمده که هر که بخوابد و
نیت وی آن باشد که برخیزد و نماز تهجد بگذارد نوشته میشود برای وی ثواب تهجد اگرچه بغلبه خواب تا صبح در خواب باشد و تهجد از وی فوت گردد و حکایات و اخبار درین باب
بسیار است وجه ثانی آنکه محل نیت دل است و دل مکان معرفت لاجرم آنچه در محل معرفت زاید و از معدن برآید فاضل تر و شریف تر خواهد بود از آنچه از غیر آن حاصل شود و از سهل
بن عبد الله تستری رحمة الله علیه آورده اند که فرموده ای رب العزة از عرش تا فرش هیچ مکانی نیافریدی که نزد وی تعالی عزیزتر باشد از دل بنده مؤمن زیرا که هیچ عطیه مر خلق را کرامت
نفرمود عزیزتر از معرفت خود پس عزیزترین نعمتها بعزیزترین مکانها نهاد اگر مکانی بودی عزیزتر از آن معرفت خود را در آن نهادی و فرمود خسیس همت بنده که عزیزترین مکانها را نزد
حق تعالی بغیر ذکر حق مشغول گرداند و بی ادب کسی که آنرا که وی تعالی در جای نشاندن بدر کند و بجای آن دیگری را نشاند وجه ثالث آنکه نیت از عمل بهتر است برای آنکه [illegible] پایدار
و باقی است و عمل ناپایدار و فانی و خلود و دوام بهشتیان و دوزخیان در بهشت و دوزخ بموجب نیت است که دائمی است و اگر بقدر عمل بودی همان قدر از زمان بودی که
عمل کرده اند وجه رابع آنکه در عمل ریا عارض شود و بدان معلول و فاسد گردد بخلاف نیت که در باطن است و ریا بدان راه ندارد و در آثار آمده که ملائکه چون اعمال بندگان باسمان
می برند حق تعالی با بعضی از ایشان میفرماید الق تلک الصحیفة بیندازید آن صحیفه را بیندازید آن صحیفه را آن ملک میگوید بار خدایا بنده تو سخن خیر گفت و عمل خیر کرد و ما
آنرا شنیدیم و دیدیم و در دیوان حسنات او ثبت نمودیم چگونه آنرا بیندازیم خطاب آید که لم یرد به وجهی نخواسته آن بنده بآن عمل رضای مرا و بعض دیگر را از ملائکه ندا آید
اکتب لفلان کذا و کذا بنویس در نامه اعمال فلان بنده عمل خیر را ملک گوید خداوندا این بنده این کار نکرده چگونه نویسیم خطاب آید که وی نیت خیر کرده و قصد کرده است وجه
خامس آنکه اعمال خیر بحد و اندازه است و نیت مؤمن بهمه متعلق است و میخواهد که همه را بوجود آرد اما عمل بهمه نتواند کرد پس ثواب نیت را حدی نیست و خیرات طاعات
در نیت او محدود و منحصر نه و برین قیاس نیة الکافر شر من عمله که نیت تمامه معاصی دارد اما عملش محدود و منحصر در بعضی از آن است کذا قال بعض المشایخ الصوفیه

چون نباشد پاک اعمال از ریا — هست بی حاصل چو نقش بوریا
هر کرا نبود عمل اخلاص نیت — در جهان از بندگان خاص نیست
هر کرا کار از برای حق بود — کار او پیوسته بارونق بود
پاک گردانی عمل را از ریا — شمع ایمان تو را باشد ضیا

و بالله التوفیق

کتاب الایمان

ایمان در شرع عبارتست از گرویدن و اعتقاد آوردن
بدانچه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از نزد خدا تعالی آورده و به بندگان رسانیده و آوردن وی آنرا بیقین معلوم شده و گرویدن خواه بروجه اجمال بود چنانکه گویند هرچه محمد
رسول الله صلی الله علیه و سلم از نزد خدا تعالی آورده حق است یا بر سبیل تفصیل چنانکه جدا جدا بهر حکمی که کرده و هر چیزیکه آورده ایمان آرند و گروند و ایمان اجمالی در اصل
اتصاف بایمان کافی است و لیکن درجه ایمان تفصیلی اتم و اکمل است و بباید دانست که مجرد دانستن صدق پیغمبر و شناختن حق در حصول ایمان کافی نبود تا بمرتبه تصدیق نرسد
که مراد بدان درینجا اذعان و تسلیم است که بفارسی آنرا گرویدن گویند نرسد و باطن بر آن قرار و آرام نگیرد تا حال اهل کتاب و عناد که دین و دانسته براه جحود و انکار میرفتند و با وجود
معرفت حق و دانستن صدق پیغمبر صلی الله علیه و سلم کفر می ورزیدند بیرون رود چنانکه فرمود وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم و فرمود یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و حقیقت
ایمان همین تصدیق قلبی است و اقرار بزبان شرط اجرای احکام است اگر مانعی از آن نباشد مثل گنگی و اکراه و یا گنگی ایمان آورد و همان ساعت بمرد و درینجا قسمی دیگر است که با وجود
تصدیق و اقرار چیزی کنند که شارع آنرا امارت و علامت کفر ساخته مثل سجده صنم و شد زنار و امثال آن پس مرتکب این امور نیز بحکم شرع کافر است اگرچه فرضاً تصدیق
و اقرار داشته باشد اما عمل صالح داخل حقیقت ایمان نیست بلکه شرط کمال اوست و ایمان بی عمل ناقص بود اما هنوز اسم ایمان بروی اطلاق یابد و صاحب او را مؤمن فاسق
خوانند اگر استخفاف و استحلال معصیت نکند اگرچه صغیره بود مذهب اهل سنت و جماعت اینست و صحابه و سلف همه برین اعتقاد بوده اند و فاسق را مؤمن میگفتند و احکام
اسلام بروی اجرا مینمودند و در مقابر مسلمانان دفن میکردند و از بعض سلف صحابه و تابعین و جز ایشان منقول است که الایمان تصدیق بالقلب و اقرار باللسان و
عمل بالارکان مراد ایمان کامل است و برهمین محمول است آنچه از محدثین منقول است بدلائل مذکوره و تصریح محققین ایشان بدان اگرچه بعض ظواهر عبارات ایشان موهم

غیبت نیز وضیبت کردن نزد ایشان شکننده صوم است و روزهٔ کامل آن است که جمیع اعضا و حواس را از نافرمودهٔ شرع باز دارند و رمضان مشتق از رمض است بمعنی گرم کردن
و سوختن وچون در روزه سوختن و گداختن نفس است باین علاقه ماه روزه را رمضان نام کردند واین وجه بر تقدیری درست افتد که لفظ رمضان از اوضاع شرع بود و گویند که در وقتی که
تعین اسمای شهور مینمودند در آن وقت هوا گرم بود و تابستان والله اعلم وتحج البیت پنجم از ارکان اسلام این است که قصد کنی خانهٔ کعبه را و بگذاری مناسک حج را ان
استطعت الیه سبیلا اگر توانی رفت در راه وی بسوی وی و مراد باستطاعت نزد اکثر علما زاد و راحله است و نزد امام مالک برکسی که قوت پیاده رفتن دارد نیز واجب
است و امن راه نیز داخل استطاعت است و معتبر درین باب غالب احوال است و برین وجه وجود دریا منافی امن طریق نبود چه غالب در وی سلامت است اگر در موسم نشیند
و صحابه برای جهاد در کشتی نشسته اند پس برای حج نیز روا باشد و مسقط فرضیت نگردد و در حدیث آمده است که افضل شهدا کسی است که در کشتی غرق شود و نیز آمده که حق تعالی
قبض ارواح ایشان بی واسطه ملک میکند قال چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم حقیقت معنی اسلام را بیان کرد گفت آن مرد صدقت راست گفتی حقیقت اسلام
همین است که بیان کردی فعجبنا له یسأله و یصدقه عمر رضی الله عنه میگوید پس شگفت داشتیم ما حال آن مرد را که میپرسد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و تصدیق میکند او را
چه پرسیدن بظاهر دلالت بر جهل و نادانی دارد و تصدیق باین عبارت اشعار بعلم میکند و بحقیقت جای شگفت نیست زیرا که جبرئیل بود که برای تعلیم و تذکیر صحابه آمده بود تا از آن
حضرت بپرسد و وی صلی الله علیه وسلم بیان کند و صحابه بشنوند و تجدید آن را یاد گیرند و این در آخر عهد حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود قال فاخبرنی عن الایمان
گفت آن مرد پس چون خبر دادی از معنی اسلام خبر ده مرا از حقیقت ایمان که چیست قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان تؤمن بالله حقیقت ایمان
اینست که بگروی بخدای تعالی بذات و صفات ثبوتیه و سلبیه وی و تنزیه و تقدیس وی تعالی کنی از جمیع نقائص و امارات حدوث وملائکته و ایمان آری بفرشتگان
الله تعالی که اجسام نورانیه اند قادر بر تشکل باشکال مختلفه و بندگان خدا اند که بیفرمانی نکنند او را و متصرف اند در عالم باذن وی تعالی و متصف نیستند بزنی و مردی و باقی
صفات ایشان در کتاب و سنت واقع شده است وکتبه و ایمان آری بکتابهای حق تعالی که کلام قدیم او بند مجرد از حرف و صوت و فرستاده آنها را بر پیغمبران خود
با یجاد حروف و اصوات در الواح یا بر السنه ملائکه یا بی واسطه ملک مسموع از ورای حجاب و همه کلام خدا اند حق و ثابت و قرآن مجید افضل آنها است از حیثیت فصاحت
و جامعیت و گفته اند مجموع آن صد و چهار است پنجاه از آن منزل بر شیث و سی بر ادریس و ده بر آدم و ده بر ابراهیم باقی چهار کتب مشهور توریت و زبور و انجیل و فرقان
والله اعلم ورسله و ایمان آری به پیغامبران وی تعالی که فرستاده است ایشان را بخلق برای هدایت ایشان و تکمیل معاش و معاد ایشان و مؤید گردانیده بمعجزات و آیات
و واجب است ایمان آوردن بهمه انبیا بی فرق در اصل نبوت و واجب است احترام و تنزیه ساحت عزت ایشان از وصمت نقص و عصمت ایشان از جمیع گناهان خرد و
بزرگ پیش از نبوت و پس از وی همین است قول مختار و آنچه بعضی از مفسران و اهل قصص و اخبار از بعضی از ایشان مثل یوسف و داود علیهما السلام نقل کرده اند صحیح نیست
و اگر هست بخطا و نسیان است و صحیح آن است که برادران یوسف پیغمبر نبوده اند و آنچه در قرآن مجید بآدم نسبت عصیان کرده و عتاب نموده مبنی بر علو شان قرب او است
و مالک را میرسد که بر ترک اولی و افضل اگرچه بحد معصیت نرسد به بندهٔ خود هرچه خواهد بگوید و عتاب نماید دیگری را مجال نه که تواند گفت و اینجا ادبیست که لازم است
رعایت آن و آن این است که اگر از جانب حضرت عزت ببعض انبیا که مقربان درگاه اند عتابی و خطابی رود و از جانب ایشان که بندگان خاص وی اند تواضعی و ذلتی و
انکساری صادر گردد که موهم نقص بود ما را نباید که در آن دخل کنیم و بدان تکلم نمائیم و مجمل اعتقاد در حق سید انبیا صلی الله علیه وسلم آن است که هرچه جز مرتبهٔ الوهیت و صفات
او است حضرت او را ثابت است و وی همه فضائل و کمالات بشری را شامل و در همه راسخ و کامل والیوم الاخر و ایمان آری بروز پسین که آخر از منه محدوده است
و آن عبارت است از مدت ممتد از ما بعد موت تا قیام قیامت یا در آمدن در بهشت و اعتقاد کنی که هرچه شارع بدان خبر داده و بصحت رسیده از احوال آخرت از عذاب
قبر و نعیم آن و علامات قیامت و نفخ صور و بعث و جزا و حساب و میزان و صراط و جنت و نار همه حق است وتؤمن بالقدر خیره وشره و ایمان آری بآنکه
حق تعالی همه چیز را از نیک و بد در ازل دانسته و تقدیر کرده است و هرچه در کائنات واقع شده و میشود همه بقضا و قدر و ارادات او هست چنانکه فرمود انا کل شیء خلقناه
بقدر و با وجود آن بندگان را امر و نهی کرده و بندگان را در فعل کسب و خلق داده و ثواب و عقاب را بر آن مترتب ساخته و در حقیقت ثواب فضل او است و عقاب عدل
او و خلق اسباب و ترتیب مسببات همه بتقدیر او است و این مسئله و هرچه در باب ایمان مذکور شده در علم کلام مبین شده و مبرهن گشته است و در باب الایمان بالقدر
تحقیق این مقام و تفصیل این کرده شود ان شاء الله تعالی و طالب صادق را باید که اصل مسائل آن را بی قیل و قال اهل بحث و جدال تحصیل نماید و در شک و شبهه نیفتد
و آنچه ضروری است از آن در رسالهٔ تکمیل الایمان فی تقویة الایقان بیان کرده ایم وبالله التوفیق و بدانکه در بعض ذکر سوال و جواب اسلام و چون ایمان اصل اسلام
است و مقدم بر آن چنانکه گفته شد وجه آن ظاهر است و وجه تقدیم ذکر اسلام بر ایمان سلوک طریقه ترقی است چنانکه بعد التحقیق ایمان بیان احسان کرد که مرتبهٔ تکمیل
و تجوید ایمان و اسلام و اعلی مراتب و مقامات است چنانکه فرمود قال صدقت قال فاخبرنی عن الاحسان گفت آن مرد بآن حضرت راست گفتی پس خبر ده
مرا از احسان که چیست چون در بسیاری از آیات و احادیث ذکر احسان واقع شده و آن را درجهٔ عالی نهاده و مرتبهٔ کمال داشته اند بعد از استفسار از معنی اسلام
و ایمان از حقیقت احسان نیز سوال کرد تا امر دین به تمام و کمال مبین گردد و معنی احسان نیکی کردن است و آن بر دو وجه اطلاق می یابد نیکی کردن بمردم بانعام و

اکرام و نیک کردن فعل را بر وجه تکمیل و تجوید و اتقان، و چنانکه باید و شاید بجا آوردن آنرا گویا اینجا نیز احسان کردن است بنفس خود و در خلاف این صورت ظلم است برنفس
و بدی کردن است با او و حاصل آن اخلاص و حضور و خشوع است در عبادت و آن بحقیقت شرط کمال بلکه نشان صحت اسلام و ایمان است قال گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در بیان حقیقت احسان ان تعبد الله کانک تراه احسان عبادت کردن است خدا تعالی را چنانکه گویا می بینی او را و شک نیست
که کسی را که این حال باشد در نهایت هیبت و تعظیم و اجلال و خضوع و خشوع و حیا و شوق و ذوق و محبت و انجذاب خواهد بود و این مقام مشاهده است و استغراق
در دریای ذوق و حضور و فروتر از آن مرتبهٔ مراقبه است که آگاه بودن است از نظر آلهی و علم وی تعالی بحال بنده چنانکه فرمود فان لم تکن تراه فانه یراك پس اگر
نیستی تو باینحال که گویا می بینی او را عبادت کن او را باین صفت که حاضر باشی ازین که می بیند وی ترا در اینصورت نیز خوف و خشیت و احتیاط در حرکات و سکنات و ضبط
و رعایت افعال و احوال و ادب و طمانینت و عدم التفات به یمین و شمال لازم حال خواهد بود چنانکه یکی در حضرت پادشاهی که حافظ و رقیب و مشاهد احوال اوست
استاده باشد مجال بیقیدی و ترک ادب بر وی تنگ گردد و آنکه با وجود آن ناظر و مشاهد جمال پادشاه بود او را حال دیگر و حضوری و لذتی دیگر باشد که فوق آن متصور نبود
و قول سید عابدان و امام عارفان صلی الله علیه وسلم و جعلت قرة عینی فی الصلوة در مقام اول است و بالاتر و کاملتر از مقامات تمامهٔ عابدان است ثم فهم
و بالجمله در طاعت و عبادت سه مرتبه است یکی آنکه بهمان قدر که ابرای ذمه کند از ادای واجب چنانکه قضا واجب نگردد دیگر آنکه احکام ارکان و شرائط ادا
آنرا بجا آرد که موجب حصول رضا و ترتب ثواب جزیل گردد و باطن نیز از ذوق عبادت و بندگی ممتلی شود و بالاتر از همه آنست که در مشاهدهٔ معبود و حضور ذات
اقدس وی مستغرق باشد و در نماز که افضل عبادات و اکمل قربات است محاذاتی معنوی بقدس ذات الهی تعالی شانه حاصل است که باطن بنور انیت آن منور
میگردد که کیفیت آن جز بذوق نتوان یافت رزقنا الله و ازین حدیث امکان رویت حق تعالی در آخرت استنباط میتوان نمود که در دنیا به تراکم حجب جسمانی ازان
محروم و محجوب است و چون این حجاب برافتد کانک تراه انک تراه گردد چنانکه در آخرت واقع شد سترون ربکم یوم القیامة الحدیث و لهذا در حدیث رویت
وصیت کرده اند بمحافظت بر ادای نماز در اول روز و آخر آن که میقات رویت باری تعالی است در بهشت یعنی تا ملکه شهود ذات بهم رسد و منتهی و مستعد رویت
بصری گردد که قوت بصیرت در وی در آن نشاءت ابداع خواهد یافت قال صدقت گفت راست گفتی همین است معنی احسان که بیان کردی
بدانکه مبنای دین و کمال آن بر فقه و کلام و تصوف است و این حدیث شریف بیان این هر سه مقام کرده باسلام اشارت بفقه است که متضمن بیان
اعمال و احکام شرعیه فرعیه است و ایمان اشارت باعتقادات که مسائل اصول کلام اند و احسان اشارت باصل تصوف که عبارت از صدق توجه
الی الله است و جمیع معانی تصوف که مشائخ طریقت بآن اشارت کرده اند راجع بهمین معنی است و فقه و تصوف و کلام لازم یکدیگر اند که هیچ یکی بی دیگری
تمامی نه پذیرد و صورت نه بندد و تصوف بی فقه صورت نه بندد زیراکه احکام آلهی بی فقه شناخته نشود و فقه بی تصوف تمام نشود زیراکه عمل بی صدق
توجه تمامی نپذیرد و هر دو بی ایمان صحیح نگردد بر مثال روح و جسد که هیچکدام بی دیگری وجود نگیرد و کمال نپذیرد و ازانجا فرمود امام مالک رضی الله عنه من
تصوف و لم یتفقه فقد تزندق و من تفقه و لم یتصوف فقد تفسق و من جمع بینهما فقد تحقق کمال جامعیت این است باقی همه زیغ و ضلال و التوفیق من الله الکریم المتعال
و چون احکام دین و مقامات قرب و یقین همه مبین گشت اشارت بقیام قیامت و وجود علامات و امارات کرد تا تنبیه کند و باعث گردد بالزام عبادت
و تحصیل کمال چنانکه فرمود قال فاخبرنی عن الساعة گفت آن مرد بآنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد ازانکه بیان کردی اسلام و ایمان و احسان را خبر ده مرا
از وقت قیامت که کی قائم خواهد شد و قیامت را ساعت با وجود طول زمان آن باعتبار آن گویند که قیام او یکبارگی شود در ساعتی یا بجهت آنکه با وجود این همه
طول و امتداد نزد حق تعالی حکم یکساعت دارد و ساعت در لغت بمعنی پارهٔ از زمان غیر معین و محدود و در اصطلاح اهل حساب نجوم یکجزو از بیست و چهار جزو از
روز و شب قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما المسئول عنها باعلم من السائل نیست آنکس که پرسیده شده او را از وقت قیام ساعت داناتر
از کسی که پرسنده است یعنی نیستم من داناتر از تو بدان یعنی من و تو هر دو برابریم در نادانستن آن بلکه هر سائل و مسئول همین حال دارد که جز خداوند تعالی کسی نداند و وی
تعالی هیچکس را از ملائکه و رسل بر آن اطلاع نداده قال فاخبرنی عن اماراتها گفت پس اگر علم بوقت آن نداری خبر ده مرا از علامات قیامت و نشانهای او
قال ان تلد الامة ربتها گفت آنحضرت یکی از نشانهای قیامت این است که بزاید امه مالک و مربی خود را و در تاویل و بیان مراد ازین عبارت شراح را اقوال
است اکثر بر آنند که مراد بدان از کثرت اتخاذ سراری است و پیدا آمدن اولاد ازیشان که نسبت بمادران خود بجهت نسبت پدران مولی و سید اند و حکم مالک دارند
یا باعتبار آنکه اموال آدمی بعد از موت صائر و راجع باولاد است و یا باعتبار تصرف اولاد در مال والد در حیاتش باذن صریح یا دلالت آن بالعرف و عادت و علامت
بودن این حال مر قیامت را بجهت وجود ترفه و تنعم و خروج از دائره توسط و اعتدال در اسباب و آلات معیشت است که مفضی بخروج از انتظام احوال و
فساد و اختلال است یا بجهت استلزام آن کثرت جهاد و بسیاری بند آوردن و اسیر ساختن ایشان و شاید که درین میان بعضی از اولاد مادران خود را اسیر کرده و
ساخته بیارند و مالک آنها شوند و اگر ظاهر نگردد که مادران ایشانند خود دایم و مستمر بر ملک باشند و اگر ظاهر گردد بعد از مملوکیت آزاد شوند یا بجهت آنکه کثرت

جهاد باعث استیلای مسلمانان بر بلاد کفر و غلبه و قوت اسلام و کمال اوست و چون هر کمالی را زوالی در پی است مخبر و منذر بانتها و انقطاع دور دولت اسلام کرد که علامت قیام قیامت است و یا بجهت استلزام سوء ادب اولاد با امهات و عقوق آنها و معاملت کردن ایشان مثل معامله ملاک و سادات اگر گویند که کثرت جهاد و استیلا بر بلاد کفر در اول اسلام بسیار بود و ظاهر آن است که علامات قیامت در آخر زمان پیدا گردد جوابش آنکه اول اسلام نیز آخر زمان است نسبت بانچه گذشته و اگر در آن وقت نیز بعضی از علامات قیامت پیدا آید دور نباشد و نیز شاید که در آخر زمان جهاد و استیلا بیشتر از پیش تر گردد والله اعلم و بعض گویند که این اخبار است به بیع امهات اولاد در آخر زمان بفساد احوال مردم در رعایت احکام و اختلاط حلال و حرام و شاید که بکثرت تداول ایدی و تردد مشتریان بدست فرزندان افتد و مضمون تلد الامة ربتها صادق آید و بعض گویند که این کنایت است از رسیدن داهان ملوک و امرا که چون ملوک و حکام شوند مادران ایشان داخل رعایای ایشان باشند و ایشان ملوک و سادات شوند و نسبت بانها و این نیز در آخر زمان پیدا شد خصوصا در اثنای دولت بنی عباس و رؤسا و اکابر اگر گفته شود که ربتها تا که برای تانیث است بچه جهت گفت نه ربها و حال آنکه تصویر اتی که کرده شد شامل ذکور و اناث است جوابش آنکه موصوفش نفس یا نسمه است که لفظش مؤنث است و معنی او شامل ذکور و اناث است و نیز رب نگفت از جهت تعظیم و اجلال شان حضرت پروردگار تعالی اگرچه اطلاق رب باضافت بر غیر وی سبحانه آمده با مراد بنت است و چون حکم در وی همچنین است در این بطریق اولی خواهد بود و در روایتی بعلها آمده بجای ربتها و بعل نیز بمعنی رب و سید است و اگر بمعنی زوج بود نیز به بعض توجیهات مذکوره صادق است چنانکه کسی کنیزی در بند کفار آورده و او را مادر خود نادانسته تزوج نماید و وطی کند یا در صدر اول ابا و استنکاف داشتند از وطی اماء و رغبت میکردند در حرائر والله اعلم **وان ترى الحفاة العراة العالة رعاء الشاء** دیگر از علامات قیامت آن است که به بینی تو ای مخاطب برهنه پایان برهنه تنان فقرا چرانندگان گوسفندان را یعنی به بینی فقیر بینوا را باین صفت که **يتطاولون في البنيان** تفاخر و تکبر کنند بر یکدیگر در بناها و خانها یعنی فقرا و بادیه نشینان که همیشه بفقر و فاقه و ذلت در بیابانها میگذرانند و گوسفندان که احقر اموال عرب است میچرانیدند معزز و معتبر گردند و در شهرها ساکن شوند و خانها بلند بنا کنند و بیکدیگر تفاخر نمایند و این نیز علامت قیامت و نشان آخر زمان است که موجب اختلال و بی انتظامی مهمات عالم و باعث عزت و بزرگی اراذل و اسافل و جهال و سبب حقارت و اهانت اعالی و اکابر و علما است آورده اند که ذوالقرنین در عهد دولت خود همه را بر حرفتها و صنعتها و کارها که آبا عن جد موروث بود و مناسب حال هر طایفه بود میداشت و تغییر و تبدیل را بدان راه نمیداد باعث امن و امان و سلامت و انتظام کارخانه دولت او این بود و در حدیث آمده است که قایم نشود قیامت تا آنکه باشند بهره ورترین و نیکبخت‌ترین مردم در دنیا لئیمان و بیخردان و نیز آمده است که از علامات قیامت است که یکسان پست و زبون باشند و بدان بلند و غالب پوشیده نماند که علامت قیامت از صغری و کبری بسیار اند چنانکه در باب اشراط الساعة بیاید انشاء الله تعالی و لیکن اقتصار فرمود بر ذکر این دو چیز که مذکور شد مگر مقام اقتضای آن کرده باشد والله اعلم **قال** گفت عمر بن خطاب **ثم انطلق** این سوالها کرد آن مرد و جوابها شنید از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس آن مرد روان شد **فلبثت مليا** پس درنگ کردم من زمانی دراز یعنی نپرسیدم از آن حضرت صلی الله علیه وسلم که آن مرد که بود توربشتی گفته که مراد ساعتی طویله است یعنی درازی و کوتاهی امر نسبی است در مثل این قصه عجیب و غریب اقتضای حال و مقتضای طبیعت استعجال در استفسار و سوال وی بود و صبر زمانی قصیر و قلیل در وی کثیر و طویل بود و در روایت ابوهریره آمده که نشست داد آن مرد پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه وسلم باز گردانید و بیارید او را پس رفتند تا باز گردانند پس ندیدند چیزی را **ثم قال** پس تر گفت آن حضرت مرا **يا عمر اتدري من السائل** ای عمر آیا دریافتی که بود این مرد سوال کننده **قلت** گفتم **الله ورسوله اعلم** خدا و رسول خدا داناتر اند بدان و این آداب صحابه بود رضی الله عنهم اجمعین که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ایشان استفهام و استعلام میکرد این کلمه میگفتند و داد ادب و دانش بدان میدادند: **قال هذا جبرئيل** گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم این سوال کننده جبرئیل بود و جبرئیل اسم سریانی است معنی او عبدالله **اتاكم يعلمكم دينكم** آمد شما را در حالی که تعلیم میکند شما را دین شما را و قواعد و احکام آنرا و اسناد تعلیم در اینجا بجبرئیل بجهت باعثیت اوست بسوال بر بیان آنحضرت جواب آنرا و شنوانیدن آن صحابه را و در واقع چون جبرئیل حامل وحی و مبلغ علم است نسبت تعلیم بوی حکم حقیقت دارد غایتش در اینجا این احکام معلوم بود و مقصود تذکیر و تجدید علم بآن بود و از اینجا معلوم شد که دین عبارت از مجموع اسلام و ایمان و احسان است و شریعت نام این مجموع است و گاهی دین بر اسلام بخصوصه نیز اطلاق یافته چنانکه **ان الدين عند الله الاسلام** و شریعت نیز باحکام فرعیه فقهیه تخصیص می یابد چنانکه شریعت و طریقت و حقیقت گویند این هر سه نیز شعب و اجزای دین اند و حقیقت حقیقت شریعت است تا آنچه بدان ایمان آورده اند و تحقیق آن بر شند و آنچه شنیده اند عیانا در یابند نه چیزی دیگر مغایر آن و بالجمله دین یکی است دو نمیشود و هر که غیر این فهمد خطا کند والله اعلم بالصواب **رواه مسلم** روایت کرده این حدیث را مسلم و اگرچه بخاری نیز آنرا روایت کرده است و لیکن نه از عمر پس در اصطلاح این حدیث متفق علیه نباشد و بخاری و مسلم هر دو مانند این از ابی هریره نیز روایت کرده اند و لیکن با حدیث عمر مخالفتی در الفاظ دارد چنانکه گفت **ورواه ابو هريرة رض مع اختلاف** و روایت کرد این حدیث را ابوهریره با مخالفتی و مغایرتی که با حدیث عمر دارد **وفيه** و در حدیثی که ابوهریره روایت کرده است اینچنین آمده که **واذا رايت الحفاة العراة الصم البكم ملوك الارض** و نشان قرب قیامت آنست

که چون به بینی تو برهنه پایان برهنه تنان کران کنگان یعنی نادان و بیخردان را صاحب ملک و جاه و حاکم فی خمس لا یعلمهن الا الله علم قیامت و وقت برپا شدن وی داخل است در آن
پنج چیز که نمیدانند آنها را هیچ یکی که خدای تعالی ثم قرأ پس تر خواند آنحضرت از برای بیان و تعیین آن پنج چیز که از جز خدا نمیدانند این آیت را که ان الله عنده علم الساعة بدرستیکه خدای تعالی نزد او
نه نزد غیر او علم قیامت که کی خواهد رسید و ینزل الغیث الآیة و نزد اوست علم باران که خواهد فرستاد تا آخر آیت که و یعلم ما فی الارحام و میداند وی تعالی نه غیر وی که چیست در شکم زنان حامله پسر یا دختر و ما تدری
نفس ماذا تکسب غدا و نمیداند هیچ ذاتی که چه کار خواهد کرد فردا و ما تدری نفس بای ارض تموت و نمیداند هیچکس که بکدام زمین بمیرد و مراد آنست که بی تعلیم الهی بحساب عقل هیچکس اینها از امور غیب اند که جز
خدا کسی آنرا نداند مگر آنکه وی تعالی از نزد خود کسی را بدانا ند بوحی و الهام متفق علیه و عن ابن عمر رضی الله عنهما ولادت وی پیش از وحی بیک سال بود اسلام آورد همراه
پدر بزرگوار خود در صغر سن و بعض گفته اند پیش از وی آورده و این صحیح نشده حاضر نشد بدر را از جهة صغر سن و در حضور احد را اختلاف است و بود وی رضی الله عنه از اهل ورع و زهد و سخت احتیاط
و پرهیزی و توقی در فتوی و قوی و مستقیم بود در اتباع سنت جابر گوید رضی الله عنه نبود هیچ یکی از ما مگر آنکه میل کرد بدنیا یا میل کرد دنیا بوی الا ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم روایت است از ابن عمر که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بنی الاسلام علی خمس بر آورده شده است خانه مسلمانی بر پنج چیز شهادة ان لا اله الا الله و ان
محمدا رسول الله اول گواهی دادن بخدائی خدا تعالی و تقدس و به پیغمبری محمد صلی الله علیه وسلم و اقام الصلوة دوم برپا کردن نماز و گذاردن آن راست و درست و ایتاء الزکوة
سوم دادن زکوة مال و الحج چهارم حج کردن و صوم رمضان پنجم روزه رمضان داشتن تشبیه کرده مسلمانی را بخانه که این پنج چیز قواعد و دعائم و ارکان آنند و این خانه باینها برپا است
متفق علیه و عن ابی هریرة رضی الله عنه در نام وی اختلاف بسیار است اشهر عبد الرحمن است و عبد الله نیز گفته اند و در جاهلیت نام او عبد الشمس بود یا عبد عمرو و کنیت ابو هریره
آمده بروی کنیت بجهت نگاهداشتن وی گربه صغیره را از بلاد دوس است اسلام آورد در سال خیبر که سال هفتم است از هجرت و حاضر شد آنرا با آنحضرت بعد از آن ملازمت کرد و مواظبت نمود بر
طلب علم و قانع شد به سیری شکم و بود از احفظ صحابه و بود حافظ متین متثبت ذکی متقن صاحب صیام و قیام و ذکر تسبیح و تهلیل رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت
است از ابی هریره که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الایمان بضع و سبعون شعبة ایمان هفتاد و چند شاخ است بضع بکسر با و بفتح نیز آمده نام عدد است از سه تا ده که تعبیر
از وی بلفظ چند یا اند کنند تعبیر و پوشیده نماند که شعبهای ایمان از اخلاق و اعمال و واجبات و سنن و مستحبات و آداب بیرون از حد و حصر و احصا است و تعیین عدد مفوض بعلم
شارع است شاید که اصول احکام و قواعد ایمان راجع باین عدد باشد که فرموده است و در بعض روایات شصت و چند نیز آمده و اختلاف این روایت شاید که بجهت آن باشد که ارجاع
آن شعب بهر دو عدد صحیح باشد پس گاهی این را اعتبار کرده فرموده و گاهی آنرا یا بجهت آنکه اول وحی بعدد کمتر آمده باشد و وقتی دیگر بعض احکام دیگر بران افزوده شد و بعض
گفته اند که مقصود از ذکر این عدد حصر و تعیین نیست مراد بیان تعدد و تکثر است و این توجیه در عدد سبعین درست افتد که ذکر آن در بیان معنی تکثیر متعارف است نه در ستین با آنکه
ذکر بضع زائد بر سبعین نیز خالی از منافاتی باین معنی نیست مگر آنکه مقصود مبالغه در تکثیر باشد و بعض از علما از برای بیان شعب ایمان بعدد معین متصدی گشته و این خالی از تکلفی
نیست چه بسیاری از انواع و افراد آن از حیطهٔ بیان ایشان بیرون افتاده و مجمل شعب ایمان با وجود تنوع و از حد حصر و احصا راجع است باصل واحد که تکمیل نفس و تحصیل
سعادت اوست در مبداء و معاد بتحصیل کمال علمی و عملی و آن بصحت در اعتقاد و استقامت در عمل است چنانکه در قرآن مجید فرموده ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا و در حدیث
آمده قل آمنت بالله ثم استقم و آنحضرت صلی الله علیه وسلم مبداء و منتهای آنرا بیان فرمود بقول خود فافضلها قول لا اله الا الله پس فاضل ترین و سابق ترین شعبهای ایمان
گفتن کلمهٔ طیب است و ایمان آوردن است بدان و ادناها اماطة الاذی عن الطریق و فروترین و پست ترین آن شعبها دور کردن آنچه ایذا کند مردم را مثل خار و سنگ و پلیدی
از راه و ظاهر از دور کردن برداشتن است بعد از افتادن و اگر هم از اول نیندازند و راه را پاک بدارند نیز حکم دور کردن دارد بلکه مراد مطلق ترک ایذای مردم و آزار ایشان
است نباحق بحقیقت این رمز لیست ترک وجود و دعوی هستی که مبداء همه شرور و قبائح است شعر بردار خار و سنگ زنده این چه رمز بود یعنی وجود خود همه بردار
از میان و الحیاء شعبة من الایمان و شرم داشتن از ارتکاب مناهی و ناشایستها شعبهٔ عظیمی است از ایمان و عمده است در کار دین و لهذا او را جدا آورده و بتخصیص
ذکر کرد و حیا در لغت تغیر و انکساری است که عارض میشود آدمی را از ترس کاری که عیب کرده شود بدان و در شرع مراد بدان سیرتی است که باعث میگردد بر پرهیز کردن از ما فرموده
و مانع می آید از تقصیر در حق و حیا اگرچه بحکم طبیعت و جبلت پیدا آید و لیکن در وجود حیای شرعی اختیار بنده و ریاضت او را دخلی هست چنانکه در سایر اخلاق و تهذیب
آن سید الطائفه جنید بغدادی قدس الله سره العزیز فرموده الحیاء حالة تتولد من رؤیة الآلاء و رؤیة التقصیر چون بنده نعمتهای حق در خود بی اندازه می بیند و در ادای حق شکر آن
تقصیر مشاهده مینماید پیدا می آید از وی شرم متفق علیه و عن عبد الله بن عمرو رضی الله عنهما عبد الله بن عمرو بن العاص بن وائل سهمی منسوب بسهم
ابن عمرو بطنی است از قریش عابد عالم صائم قائم بود و از پدر دوازده سال خردتر بود و کاتب احادیث نبوی بود ابو هریره گفت که فرق میان من و وی همین بود که
وی احادیث مینوشت و من نمی نوشتم و محب اهل بیت بود اگرچه بجهت رضای پدر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را بدان وصیت کرده بود در صحبت معاویه و پدر وی
بود نام او در اصل نام جد او بود عاص آنحضرت صلی الله علیه وسلم عبد الله نام کرد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عبد الله بن عمرو بن العاص که گفت پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده مسلمان کامل کسی است که سلامت مانند مسلمانان از زبان وی و دست وی تا بزبان دشنام
ندهد و غیبت نکند و ناسزا نگوید و بدست نزنند و نرنجاند و غصب و تخصیص بدست و زبان بجهت آنست که اکثر انواع ایذا باین دو عضو میباشد و زبان معبر است از آنچه در نفس

انسان است و بیشتر کارها از دست می‌آید و تقدیم لسان بجهت آنکه ایذا بزبان غالب تر و سخت تر بود و در گذشتگان و اهل زمان و پس آیندگان در افتد و ایذای دست جزئی خاص
بود و کتابت در حکم زبان است بلکه در وی مدت و زبان هر دو ایذا است و تخصیص مسلمانان باعتبار غالب واقع شده والا کافران که ذمی و مطیع الاسلام باشند درین حکم داخل اند و در
روایت ابن حبان من سلم الناس واقع شده و این عام تر است کذا ذکر السیوطی و بر هر تقدیر مراد ایذا ناحق است والا بحکم شرع هرچه آید از زجر و ضرب و شتم جائز بود و در بعض مواضع
واجب گردد بیت به بی حکم شرع آب خوردن خطا است وگر خون بفتوی بریزی رواست و مراد آنست که مسلمان را صفتش این است که مردم را ایذا نکند و مسلمان باید
که برین صفت باشد و هر که باین صفت نباشد گویا مسلمان نیست نه آنکه هر که این صفت دارد تنها مسلمان کامل است اگرچه در باقی احکام و ارکان دین تقصیر کند چنانکه ملحدان گویند
شعر مباش درپی آزار و هرچه خواهی کن که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست و حقیقت مراد این است که هر که باداى حقوق پروردگار تعالی حقوق خلق بجای آرد مسلمان
کامل است والمهاجر من هجر ما نهى الله عنه و هجرت کننده کسی است که ترک کند چیزی را که نهی کرده و باز داشته است خدای تعالی از آن بدانکه هجرت در شرع بمعنی برون آمدن
از دار کفر بدار اسلام وگریختن از فتنه دین است و این را هجرت ظاهره گویند و هجرت باطنه آنکه از موطن طبیعت برآید و از آنچه نفس و شیطان بدان داعی است بگریزد و ترک دهد و
بحقیقت شرعیت هجرت برای این غرض است و هر که از وی این غرض حاصل شد در معنی مهاجر است اگرچه در وطن باشد مگر آنکه صورت هجرت و ظاهر آن نیز واجب گردد چنانکه
در زمان آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم که مسلمانان را از مکه بمدینه واجب بود هجرت کردن و مقصود ازین حدیث است و ترغیب مهاجران است بر ترک مناهی تا بمجرد اسم
و صورت اکتفا نکنند و بدان مغرور نشوند یا تسلی خاطر آنها است که صورت آن را در نیافتند بحصول ثواب آن بترک منهیات هذا لفظ البخاري این حدیث که مذکور
شد لفظ بخاری است که وی باین لفظ حدیث را روایت کرده و با روایت مسلم قدری مغایرتی و مخالفتی در لفظ دارد چنانکه گفت ولمسلم ان رجلا سأل النبي صلى الله
عليه وسلم و مر مسلم را اینچنین آمده که مردی پرسید از آنحضرت صلی الله علیه وسلم اي المسلمين خير کدام یکی از مسلمانان بهتر است قال گفت پیغمبر خدا
در جواب سائل من سلم المسلمون من لسانه ويده و در مسلم این خبر که والمهاجر من هجر ما نهى الله عنه نیست و ظاهر عبارت مولف موهم است که باشد فافهم وعن انس
بن مالک بن النضر الانصاری الخزرجی خادم رسول الله صلی الله علیه وسلم خدمت کرد آنحضرت را ده سال و در آمد در خدمت و وی هشت یا نه ساله بود انتقال کرد ببصره
در خلافت عمر رضی الله عنه تا تفقه کنند مردم بروی و وی آخر صحابی است که مرد ببصره سنه احدی و تسعین مناقب او بسیار است رضی الله عنه و آن حضرت صلی الله علیه وسلم
او را بالتماس والده اش دعا کرد در دنیا و دین در دین چگویند اما در دنیا عمرا و بصد رسید و اولاد او از صد متجاوز شد و نخلستان او در سال دو بار میوه میداد قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم لا يؤمن احدكم حتى اكون احب اليه ایمان نمی آرد یکی از شما و نمی گردد مومن کامل تا آنکه باشم من دوست داشته تر بسوی وی
من والده وولده والناس اجمعين از پدرش و فرزندانش و مردم همه متفق عليه نشان ایمان مومن کامل آنست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم محبوب
تر و معظم تر از همه چیز و همه کس باشد نزد مومن چه از پدر و فرزند که بحکم طبیعت و جبلت محبوب و مرغوب اند و چه سائر مردم که با ایشان علاقهای محبت و مودت در میان دارد چه جبلت
و چه باختیار و باید دانست که محبت دو قسم است یکی جبلی است که از اختیار بنده بیرون است و بحکم طبیعت و جبلت بی اختیار رباینها انجذابی دارد و این قسم خارج بحث است چه
سخن در ایمان است که تکلیف شرع در تحصیل و تکمیل آن میرود و پس مراد بمحبت درینجا محبتی خواهد بود که اختیار را در آن مدخلی باشد و تکلیف در آن جاری گردد و پس مراد باحبیت اینجا
ترجیح جانب آنحضرت است صلی الله علیه وسلم در ادای حق بالتزام دین و اتباع سنت و رعایت ادب و ایثار رضای وی صلی الله علیه وسلم بر هر که و هرچه غیر اوست
از نفس و ولد و والد و اهل و مال و منال چنانکه راضی شود بهلاک نفس خود و فقدان هر محبوب نه بفوات حق وی صلی الله علیه وسلم چنانکه حال کمل اصحاب بود و ذکر نفس درینجا نکرد
چنانکه در دعای ماثور که محبت حق جل و علا را درخواسته است و فرموده اللهم اجعل حبك احب الي من نفسي ومالي وولدي زیرا که در محبت ولد و والد اختیار را مدخلی هست بخلاف
محبت نفس و در تکلیف کردن امت بدان آحبیت خود شدتی و حرجی یافت لیکن تکلیف بدان نکرد بخلاف محبت خود مرحق جل و علا را و لهذا در بعض روایات ومن الماء
البارد للعطشان نیز آمده که اختیار را در وی قطعا مدخلی نیست یا آنکه تدریج و ترتیب رعایت کرده تا این مرتبه را که احبیت نسبت بوالد و ولد حاصل کند پس از آن نسبت بنفوس ایشان نیز
تکلیف نماید چنانکه در حدیث دیگر آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم از عمر رضی الله عنه پرسید که حال چیست ما را دوست میداری و بس یا غیر ما را نیز شریک میگردانی گفت
که محبت مشترک است شما را دوست میدارم و نفس را و فرزندان و مال و منال را نیز دوست میدارم پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم دستی بر سینه عمر زد و تصرفی کرد و پرسید
اکنون حال چیست و چگونه می‌یابی گفت ساقط شد محبت اهل و مال و اما محبت نفس هنوز باقیست بار دیگر دست بر سینه عمر زد و پرسید اکنون چگونه گفت همه ساقط شد و نماند الا
محبت تو یا رسول الله صلی الله علیه وسلم رباعی عمرم همه صرف در وفایت بادا جان و دل و دین من فدایت بادا محبوب من از جان و دل و عمر توئی هرچیز من خسته برایت
بادا و بدانکه منشای محبت و باعث مودت حسن است یا احسان و این هر دو صفت از مخلوقات بکمال و تمام منحصر است در ذات سید کائنات که اجمل و اکمل خلق است صلی الله علیه
وسلم و در حقیقت منحصر و مقصور است در ذات کامل الصفات حضرت واهب العطیات جل جلاله و آن حضرت مرآت جمال و کمال اوست پس احبیت را خواه نسبت بحضرت
عزت کنند یا بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم دارند هر دو صحیح است و بحقیقت هر دو یکی است رباعی هم حسن و جمال بی نهایت داری هم جود و کرم بیحد و غایت داری
هم حسن تو را مسلّم و هم احسان محبوب توئی که هر دو آیت داری وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم و هم از انس روایت است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم

فرمود ثلث من کن فیه سه خصلت است که هرکه باشد که آن سه خصلت در وی وجد بهن حلاوة الایمان می یابد بسبب این سه خصلت شیرینی ایمان را و ذوق میگیرد بدان
من کان الله و رسوله احب الیه مما سواهما اول آنکه باشد خدا و رسول خدا نزد وی دوست داشته‌تر از هرچه غیر خدا و رسول اوست ومن احب عبدا لا یحبه الا لله
دوم آنکه چون دوست دارد بنده را دوست ندارد او را مگر برای خدا و طلب رضای او ومن یکره ان یعود فی الکفر سوم آنکه ناخوش دارد که باز درآید در کفر بعد ان انقذه الله منه
بعد از آنکه برهانید و بیرون آورد او را خدا تعالی از کفر کما یکره ان یلقی فی النار چنانکه ناخوش میدارد که انداخته شود در آتش دوزخ متفق علیه وعن العباس بن عبد المطلب
عم رسول الله صلی الله علیه وسلم کنیت او ابو الفضل بود و کلان‌تر بود از آن حضرت صلی الله علیه وسلم به سه سال و بعضی گفته اند به دو سال و بود ولادت او پیش از عام الفیل رئیس بود در جاهلیت
و عمارت مسجد الحرام و سقایه آن بوی حواله بود و قدیم الاسلام بود ولیکن پنهان میداشت از اهل مکه و برآمدن او بغزوه بدر همراه مشرکان بکره و جبر بود و عمر او هشتاد و هشت [illegible] آزاد کرد و پیش از موت خود هشتاد
بنده و مناقب او بسیار است رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ذاق طعم الایمان چشید مزه ایمان را من رضی بالله
ربا کسی که خوشنود شد بخدا او گرفت او را پروردگار خود و راضی شد بقضای او و بندگی کرد او را وبالاسلام دینا و راضی شد باسلام و گرفت او را دین خود و عمل کرد بآنچه در آن است
وبمحمد رسولا و راضی شد بمحمد صلی الله علیه وسلم و گرفت او را پیغمبر خود و سلوک کرد طریق اتباع او را رواه مسلم و در اینجا اشارتست بآنکه دلهای سلیم از امراض غفلت
و هوا ذوق میگیرد و تنعم میکند بلذائذ معانی چنانکه تنعم میکنند نفوس بلذائذ اطعمه و سلامت قلب و عافیت ازین امراض باین سه چیز بود و هرکه نه چنین بود حلاوت ایمان را در نیابد
و بهای ذوق و لذت در نگیرد بلکه کار بعکس بود و از آن نفرت گیرد چنانکه بیمار شکر را تلخ یابد وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
روایت است از ابی هریره که گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم والذی نفس محمد بیده سوگند بخدای که بقای ذات محمد در دست قدرت اوست لا یسمع بی احد
من هذه الامة نشنود مرا هیچ یکی از این امت و نرسد خبر رسالت من بوی و امت جماعتی را گویند که فرستاده شده است بایشان پیغمبری و گروه از هر جنس را گویند یهودی ولا
نصرانی یهودی باشد آنکس یعنی از قوم موسی علیه السلام یا نصرانی از قوم عیسی علیه السلام ثم یموت ولم یؤمن بالذی ارسلت به پس بمیرد آنکس و حال آنکه ایمان نیاورد
بدین و شریعتی که فرستاده شده ام من بآن الا کان من اصحاب النار مگر آنکه باشد آنکس از اهل دوزخ یعنی هرکه خبر رسالت مرا شنید و ثابت شد نزد وی معجزه من و نگروید
بدین من کافر است و دایم در دوزخ بود اگرچه از اهل کتاب باشد رواه مسلم وعن ابی موسی الاشعری صحابی جلیل کبیر است نام او عبد الله بن قیس و اشعری نسبت
بیکی از اجداد اوست اول از یمن بمکه آمده و مسلمان شد و هجرت حبشه کرد بعد از آن در فتح خیبر بملازمت آن حضرت صلی الله علیه وسلم آمد و بانعام و اکرام و مدح و ثنای وی صلی الله
علیه وسلم مشرف شد مناقب او کثیر است رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لهم اجران سه کس اند از مردم که مر ایشان را دو اجر است و ثواب
ایشان مضاعف است رجل من اهل الکتاب یکی از آن سه کس مردیست از اهل کتاب یهودی یا نصرانی که آمن بنبیه وآمن بمحمد ایمان آورده به پیغمبر خود موسی یا عیسی
و با وجود آن ایمان آورد بمحمد صلی الله علیه وسلم والعبد المملوک اذا ادی حق الله وحق موالیه دوم از آن سه کس بنده که مملوک کسی است چون ادا کند حق خدا از واجبات
که فرموده و ادا کند حق مالکان خود را از خدمات که فرمایند ورجل کانت عنده امة یطأها سوم مردیست که بود نزد وی داهی که وطی میکرد او را بحکم ملکی که داشت چنانکه
عادت است فادبها فاحسن تادیبها پس ادب کرد آن داه را و بیاموخت او را آداب متعلق باحوال و اخلاق و نیک کرد تادیب او را وعلمها فاحسن تعلیمها و آموخت او را
علم متعلق بمسائل و احکام پس نیک کرد تعلیم او را و نیک کردن تادیب و تعلیم آنست که بر وجهی کرد که میباید کرد و بقدر کفایت کرد نه کم از آن و بلطف و نرمی کرد نه بعنف و درشتی
ثم اعتقها فتزوجها پس آزاد کرد آن را پس نکاح کرد با وی فله اجران پس اینمرد را دو اجر است تکرار جمله تاکید و مبالغه است در ثبوت دو اجر مر این مرد پسین را و
ثبوت دو اجر مر کتابی و عبد مملوک را ظاهر است که دو عمل کردند و اما آن مرد را که داه داشت و ثبوت اجرین مر او را در برابر اعتاق و تزوج است و اما تادیب و تعلیم
عام و شامل است همه مردم را و خصوصیت باینجا ندارد و اینجا نیز توطیه استحقاق و استیهال اعتاق و تزوج است متفق علیه مانند آنکه میگویند تعدد اجر بتعدد عمل حسابی است
و غرابتی ندارد و جسب مقابله عمل هرچند باشد و هرکه بکند فضل و زیادت   ثابت است و زیادتی که مر این سه کس راست کدام است که مخصوص و ممتاز گردانید ایشان را بدان
جواب میگویند که مراد ثبوت دو اجر و مضاعف او است در تمامه اعمال مثل نماز و روزه و جز آن مثلا اگر دیگران را ده حسنه است ایشان را بیست باشد و هر ثوابی
که دیگران را از اعمال بدهند ایشان را دو چندان عطا کنند و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله اعلم وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم امرت ان اقاتل الناس امر کرده شده ام من که کارزار کنم مردم را حتی یشهدوا ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله تا آنکه گواهی بدهند که
خدا یکی است و محمد فرستاده اوست مراد بشهادت اینجا اقرار باین کلمه است یا آنچه در حکم اوست مثل جزیه قبول کردن و صلح نمودن و در امان درآمدن باآنکه صدور
این قول پیش از مشروعیت این احکام بود ویقیموا الصلوة ویؤتوا الزکوة وتا آنکه برپا دارند نماز را و بدهند زکوة را و وجوب قتال منتهی بهمین عبادات است و
ذکر عبادات اشارتست بتمام و کمال او هست باتیان ارکان اسلام و بعضی گفته اند که بترک واجبات و فرائض مع اصرار بران بتاویل فاسد نیز قتال ثابت کرده چنانکه صدیق اکبر رضی الله عنه
منع کنندگان زکوة کرد بلکه گفته اند که اگر سنتی را که شعار اسلام بود مثل اذان و ختان قومی ترک دهند و بر آن مصر و دائم باشند امام را میرسد که با ایشان قتال کند و تخصیص صلوة و
زکوة بذکر بجهت بودن اینهاست اصل عبادات و اشارتست بعبادات بدنیه و مالیه و در قرآن مجید نیز هر دو باهم مذکور اند و شاید که در آن وقت جز این دو عبادت فرض نشده باشد و

فعلوا ذلك پس چون بکنند ایشان شهادت و نماز و زکوة را عصموا منی دماءهم واموالهم باز دارند از من خونهای خود را و مالهای خود را الا بحق الاسلام
مگر بحق مسلمانی و حکم شریعت چنانکه یکی دیگری را بکشد یا زنا کند مثلا او را بحکم شرع بقصاص و حد باید کشت یا مالی که بروی واجب است مثل بدل مال او باید گرفت وحسابهم
علی الله و حساب ایشان در آخرت بر خداست عز وجل یعنی ما حکم بظاهر اسلام وی میکنیم و خون و مال او را معصوم میداریم و اگر کفر و معصیت پنهان دارد خدا تعالی داناست
بدان حکم در آخرت بباطن وی خواهد کرد متفق علیه این حدیث روایت بخاری و مسلم هر دو است الا ان مسلما لم یذکر الا بحق الاسلام مگر آنکه مسلم لفظ الا
بحق الاسلام ذکر نکرده است و این حدیث دلیل است بر قبول توبه ملحدان و زندیقان که اگر بیایند و بظاهر توبه کنند قبول کنیم و از سر خون ایشان بگذریم و باطن حال بخدا بگذاریم
و علما را درین مسئله اقوال است که طیبی آنرا ذکر کرده و اصح اقوال قبول است و اظهر اقوال آنکه اگر یکی الحادی کرد و ناشناخته رفت و زود از آن برگشت و برغبت توبه کرد قبول کرده شود و اگر
مصر است و متهم دوا ز ترس عقاب ماخوذ وقت میکند قبول کرده نشود والله اعلم و آنها که گویند توبه ایشان قبول نیست مراد آنست که ایشان را البته میکشیم اما اگر در واقع توبه وی
صحیح است در آخرت سود خواهد کرد وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی صلوتنا کسی که میگذارد نماز ما را یعنی نمازی
که در دین اسلام است واستقبل قبلتنا و روی می آرد بقبله ما که کعبه است واکل ذبیحتنا و میخورد ذبح کرده شده ما را فذلك المسلم الذی له ذمة
الله پس آن کس مسلمانی است که مر او راست عهد و امان و ضمانیت خدا و ذمه و ذمام بکسر ذال معجمه یعنی عهد و امان و ضمان و حرمت و حق آید و این همه معانی نزدیک یکدیگر اند
و اهل ذمه و ذمی که میگویند هم ازین جهت است که در عهد و امان و ضمانیت مسلمانان در آمده اند فلا تخفروا الله فی ذمته پس غدر و عهد شکنی مکنید خدا را در ذمه
او سبحانه و تخفروا بضم تا و سکون خا و کسر فا است از اخفار بمعنی غدر و عهد شکنی کردن و اکتفا نمود بر این سه چیز کردن نه ذکر ارکان اسلام از شهادتین و غیر آن بجهت آنست که
این سه چیز نشانهای درست است بر اسلام و تمیز مسلمان از غیر مسلمان چه هر که نماز بگذارد چنانکه مسلمانان میگذارند دلالت دارد بر اعتراف وی به نبوت محمد صلی الله علیه
وسلم و قبول آنچه آورده از نزد خدا و جدا کردن ذکر استقبال قبله با آنکه شرط نماز است و چون ذکر نماز کرد گویا او را نیز ذکر کرد بجهت آنست که امر قبله مشهور است و مخصوص نماز ما
بخلاف قیام و قراءت که دیگران از اهل کتاب نیز دارند و اکل ذبیحه ما نیز مخصوص باهل اسلام است و یهود ذبیحه ما را نمیخورند رواه البخاری وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال اتی
اعرابی النبی صلی آمد بادیه نشینی پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آن اعرابی آنحضرت را دلنی علی عمل راه نما مرا و مطلع گردان بر کاری که اذا عملته دخلت
الجنة چون بکنم آن کار را در آیم بهشت را قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب آن اعرابی تعبد الله ولا تشرك به شیئا پرستش میکنی خدا را و شریک نمی
گردانی با وی چیزی را اینجا شهادتین ذکر نکرد از جهت شرف آن سوال از عملی است که بعد از شهادت است و مراد با شراک یا پرستش بتانست یا آنکه در وی نیز شریک
میگرداند خلق را بخدا و لهذا در احادیث آنرا شرک اصغر خوانده اند و ظاهر درین حدیث آنست بعد آن بیان کرد عبادت را بقول خود وتقیم الصلوة
المکتوبة و برپا میداری نماز فرض را که نوشته شده و حکم کرده شده است بدان وتؤدی الزکوة المفروضة و میدهی زکوة را که فرض کرده شده است زکوة
نام همین فریضه است و مراد بزکوة اینجا صدقه است وتصوم رمضان و روزه میداری ماه رمضان را تخصیص کرد بذکر فرائض را زیرا که آن در اصل نجات از آتش و دخول
و در آمدن بهشت کافیست و شاید که فرائض در آن وقت زیاده بر این نبود و چون آن مرد طالب اصل در آمدن در بهشت بود قال گفت والذی نفسی بیده
سوگند بآن خدا که تعالی من در دست قدرت اوست لا ازید علی هذا شیئا ولا انقص منه زیاده نکنم بر این عبادات که فرمودی چیزی را از نوافل و نقصان
نکنم از این فرائض چیزی را صاحب این حال ناجی است بی شبهه اگرچه بترک سنن مسی بود و بترک نوافل خیرات از مراتب و درجات محروم یا مراد زیادت بر حد مشروع
است و نقصان از آن مثل زیادت رکعت و نقصان آن یا مراد آنست که زیاده نمیکنم در سوال و نقصان نکنم در قبول یا این سایل رسول قومی بود و پس سوگند خورد
که زیادت و نقصان نکنم در رسانیدن احکام بقوم خود یا این کلام کنایت است از مبالغه و شدت در اخذ و اهتمام بامر شارع و حقیقت کلام مراد نیست فلما ولی
پس هرگاه که روی گردانید آن اعرابی و پشت داد و برفت قال النبی گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم من سره ان ینظر الی رجل من اهل الجنة کسی که شاد میگرداند
او را نظر کردن بسوی مردی از اهل بهشت یعنی هر که میخواهد که بهشتی را ببیند فلینظر الی هذا پس باید که نظر کند بسوی این مرد و ببیند او را چون آنحضرت صدق و یقین و عقیدت او را
باحکام دین مشاهده فرمود بشارت داد او را به بهشت متفق علیه وعن سفیان بن عبد الله الثقفی قال قلت سفیان بن عبد الله ثقفی طائفی که صحابیست
عامل عمر بن الخطاب بود بر طائف رضی الله عنهما گفت گفتم یا رسول الله قل لی فی الاسلام قولا بگو برای من در باب اسلام و ایمان سخنی که لا اسئل عنه
احدا بعدك محتاج نشوم که بپرسم از آن سخن هیچ یکی را بعد از تو یعنی جز تو یا بعد از رفتن تو از عالم وفی روایة غیرك و در روایتی بجای بعدك غیرك آمده
و این روایت مبین معنی اول است قال گفت آنحضرت در جواب وی قل آمنت بالله ثم استقم بگو ایمان آوردم بخدا پس استقامت ورز بر آن یعنی
گواهی ده بوحدانیت حق باسما و صفات و افعال او و تصدیق کن او را در آنچه خبر داده و قبول کن امر و نهی او را و این شامل است تمامی آن چیزها را که بآن ایمان
باید آورد و پس از آن التزام کن که بحق قیام نمائی و بر آن استقامت ورزی و استقامت ملازمت کردن انسان است راه راست را و براست ایستادن و مراد اینجا
آوردن جمیع اوامر و نواهی را بر وجه دوام و ثبات و اعتدال بی زیغ و فتور و در قاموس گفته استقام الامر اعتدل و در شرح حکم گفته که استقامت استواریست در اتباع حق بر منهاج سداد

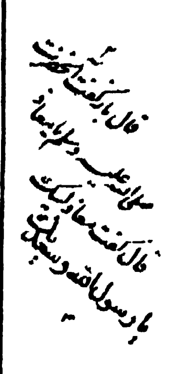
بی افراط و تفریط و در قواعد الطریقة فرموده که استقامت بر داشتن نفس است بر اخلاق کتاب و سنت و مرتاض و معتاد ساختن اوست بتحصیل ملکات راسخه در وی از فضایل رواه
مسلم وعن طلحة بن عبيد الله رضي الله عنه قال جاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم من اهل نجد روایت است از طلحه که از عشره مبشره است
و برادرزاده ابوبکر صدیق رضی الله عنهما و مناقب وی در آخر کتاب مذکور گردد ان شاء الله تعالی گفت آمد مردی بسوی آن حضرت صلی الله علیه وسلم از اهل نجد بفتح نون و
سکون جیم نام بلاد عرب است از تهامه تا زمین عراق مقابل غور و نجد در اصل زمین بلند را گویند چنانکه غور بفتح غین زمین پست را ثائر الراس پراگنده موی سر
نسمع دوي صوته در حالی که میشنویم آواز پست او را و نغمه او را دوی بفتح دال و ضم آن و کسر واو و شدت یای تحتیه آواز پست را گویند که مفهوم نگردد چنانکه آواز مگس شهد
و مانند آن ولا نفقه ما يقول و نمی فهمیم چیزی را که میگوید آنرا و نسمع و نفقه بفتح نون است بر صیغه معلوم و بیای تحتیه مضمومه بر صیغه مجهول نیز روایت است و بر تقدیر
اول دوی منصوب است و بر ثانی مرفوع حتى دنا من رسول الله تا آنکه نزدیک شد آمد از پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فاذا هو يسأل عن الاسلام پس ناگاه
آمد و میپرسید از احکام اسلام و فرائض وی و تواند که سوال از حقیقت اسلام کرده باشد و عدم ذکر شهادتین بجهت شهرت آن و علم بدان باشد فقال رسول الله پس
گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم خمس صلوات في اليوم والليلة پنج نماز است در روز و شب فقال پس گفت آن مرد هل علي غيرهن آیا هست
بر من از نماز ها جز این پنج نماز در روز و شب فقال لا الا ان تطوع پس گفت آنحضرت نیست بر تو جز این پنج نماز ها مگر آنکه از خود بیاری از نماز چیزی که نه فریضه باشد
قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم وصيام شهر رمضان و دیگر از احکام مسلمانی روزه داشتن ماه رمضان است فقال هل علي غيره پس گفت آن مرد
آیا هست بر من جز روزه رمضان قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا الا ان تطوع نیست بر تو جز روزه رمضان مگر آنکه روزه نفل داری قال گفت طلحه بن عبید الله
که راوی حدیث است وذكر له رسول الله و ذکر کرد برای آن مرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الزكوة زکوة را فقال هل علي غيرها پس گفت آمد آیا هست بر من جز
زکوة فقال لا الا ان تطوع پس گفت آن حضرت نیست بر تو جز زکوة مگر آنکه صدقه نفل دهی قال گفت طلحه فادبر الرجل پس پشت داد و برفت آن مرد وهو يقول و حال
آنکه وی میگوید والله لا ازيد على هذا ولا انقص منه بخدا سوگند که زیاده نمیکنم بر این فرائض و کم نمیکنم از آن توجیه این کلام در حدیث سابق گذشت فقال رسول الله
پس گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم افلح الرجل ان صدق رستگاری و پیروزی یافت این مرد اگر راست میگوید و عمل بدان میکند یا در این رغبت و اهتمام که از کلام وی مفهوم
میشود راست گوست پس فلاح بر این معنی بصدق این نیت است وكان صدق بفتح همزه نیز روایت است متفق عليه چون سوال آمد از فرائض اسلام بود ذکر
کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا برای وی و مانا که در آنوقت حج فرض نشده بود یا آن مرد از اهل حج نبود و تسریه در آنوقت واجب نشده باشد یا چون وتر فرض قطعی
نبود ذکر نکرد بالجمله مراد نفی فرضیت نماز و روزه و زکوة بود جز آنچه فرمود و از اینجا لازم نیاید که هیچ چیز دیگر در اسلام فرض نباشد پس تمسک شافعیه باین حدیث بر نفی وجوب
تسمیه ذبیح و امثال آن از آنچه طیبی ذکر کرده چیزی نباشد وعن ابن عباس رضي الله عنهما مناقب او بسیار است احتیاج به بیان ندارد و تولد او پیش از هجرت بسه
سال بود و در وقت رحلت آن حضرت صلی الله علیه وسلم سیزده ساله بود یا پانزده ساله باختلافی که در آنست و جبرئیل را دوبار دیده و در دیدار اجمل الناس و در گفتار
افصح الناس و در حدیث اعلم الناس بود و لقب او ترجمان القرآن و سلطان المفسرین و وی تلمیذ امیر المؤمنین علی بن ابی طالب بود و بود عاقل حلیم صبور و بود طویل القامة
و در مردم چنان مینمود که گویا بر مرکبی سوار است و عباس از وی دراز تر بود و عبد المطلب از وی و بود ابیض مشرب جسیم وسیم صبیح الوجه وافر العلم مات بالطائف سنة ثمان و
ستين و بود عمر وی هفتاد و یک سال رضی الله عنه قال گفت ابن عباس ان وفد عبد القيس بدرستیکه رسولان عبد القیس که نام قبیله ایست از ربیعه و در اصل
این نام پدر کلان ایشان است که ایشان را بنام وی میخوانند و اکثر نامهای قبائل اینچنین است که بنام پدران میخوانند لما اتوا النبي چون آمدند پیغمبر را صلى الله عليه وسلم قال رسول الله
گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم من القوم کیست این قوم او من الوفد یا فرمود کیست این جماعه رسولان شک راوی است قالوا ربيعة
گفتند این قوم ربیعه اند قال گفت آن حضرت مرحبا بالقوم او بالوفد مرحبا این قوم را یا این وفد را مرحب جای فراخ را گویند و این کلمه را برای اکرام
و استئناس در آینده گویند یعنی در آمدی جای فراخ را و گاهی کلمه اهلا و سهلا نیز با آن ضم کنند یعنی در آمدی تو اهل خانه خود را و جای نرم و ملایم را غير خزايا ولا ندامى
آمدید در حالیکه رسوا و فضیحت نشوید و بلا و شدت و پشیمانی نه بینید و این بشارت و دعای خیر است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم مر این قوم را قالوا گفتند وفد
يا رسول الله انا لا نستطيع ان ناتيك بدرستیکه ما نمیتوانیم که بیائیم ترا الا في شهر الحرام مگر در ماههای حرام مراد از آن ذیقعده و ذی الحجه و محرم و رجب است که عرب
در آن بایکدیگر جنگ نمیکردند و محاربه را در این ماهها حرام میدانستند بجهت تعظیم داشتن این ماهها و امین گردانیدن زائران بیت الله را پس در این اوقات
ایمن بودند از بیم دشمنان در راهها وبيننا وبينك هذا الحي من كفار مضر و حایل است میان ما و میان تو این قبیله از کافران مضر و مضر بضم میم و فتح ضاد معجمه نیز قبیله ایست
مقابل ربیعه اولاد مضر بن نزار و در میان ربیعه و مضر همیشه مخالفت و محاربت بود فمرنا بامر فصل پس چون بسیار نمیتوانیم بخدمت تو آمد از شرایع پرسید امر کن ما را
بحکم محکم واضح که نیست در وی اجمال و اشکال جدا کنند میان حق و باطل نخبر به من وراءنا تا خبر دهیم بآن حکم کسانی را که در پس ما اند یعنی آن قوم خود را که ایشان را
گذاشته آمده ایم وندخل به الجنة و در آئیم بعمل کردن بآن حکم ما و ایشان بهشت را ونخبر و ندخل بجزم و رفع هر دو روایت است وسألوه عن الاشربة و پرسیدند

وفد عبد القیس آن حضرت صلی الله علیه وسلم را از اشربه و ظروف مخصوصه متنوعه که ذکر آنها بیاید فامرهم باربع ونهاهم عن اربع پس فرمود آن حضرت ایشان را بچهار خصلت
و بازداشت ایشان را از چهار خصلت امرهم بالایمان بالله وحده امر کرد ایشان را بایمان آوردن بخدا تنها قال گفت آن حضرت اتدرون ما الایمان بالله وحده
آیا می دریابید چیست ایمان بخدا تنها قالوا الله ورسوله اعلم گفتند خدا و رسول خدا داناتر است این از ادب صحابه بود در حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم که چون چیزی پرسید
در باره آن این کلمه گفتندی اگرچه خود نیز میدانستندی قال گفت آن حضرت ایمان آوردن بخدا شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله گواهی دادن است بالوهیت
خدای تعالی و رسالت محمد صلی الله علیه وسلم واقام الصلوة وایتاء الزکوة وصیام رمضان و چهار چیز که امر کرد بدان اینهاست و آنکه حج ذکر نکرد وجه آن مکرر گذشت
و ایمان بخدا تفسیر باین چهار چیز کرد زیرا که ایمان اینجا اسلام است و قول و ان تعطوا الخمس من المغنم وامر کرد باین که بدهید خمس را از غنیمت و زیادت کرد بر آن جهاد بجهت
اهتمام بذکر آن زیرا که ایشان اهل جهاد بوده اند و محاربه میکردند بکفار مضر و بعض گفته اند که مختص آن چهار اقامت صلوة است تا باعطای خمس چهار میشود و ذکر شهادت برای تبرک است زیرا که
قوم مومن بوده اند و مقر بدان و برین وجه اعطای خمس داخل ایمان بالله وحده باشد ونهاهم عن اربع جواب است از سوال اشربه و گفتیم که مراد بدان اشربه و ظروف مخصوصه
است پس نهی کرد از چهار ظروف چنانکه فرمود عن الحنتم نهی کرد از حنتم بفتح حای مهمله و سکون نون و فتح فوقانیه کوزه سبز والدباء و نهی کرد از دبا بضم دال و تشدید بای موحده
ممدوده کدو و وی نیز ظروف خمر بهشت یا که بحقیقت یا صراحی که بر شکل آن میسازند والنقیر و نهی کرد از نقیر بفتح نون از نقر بمعنی کاویدن و مراد بیخ درختی است کاونده و در وی شراب نبیذ
والمزفت و نهی کرد از مزفت بضم میم و فتح زا و فای مشدده بزفت طلا کرده شده و زفت بکسر زای معجمه و سکون فا چیزی است که بکشتی و مانند آن می مالند تا آب نه در آید و آن را قار و قیر نیز گویند وقال
احفظوهن واخبروا بهن من وراءکم و گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم یاد دارید این احکام را یا این کلمات را یا این چیزها را و خبر دهید بانها کسانی را که پس پشت شما اند متفق علیه
ولفظه للبخاری بدانکه مراد نهی ازین ظروف یا نهی از استعمال اینهاست مطلقا بجهت مبالغه در احتراز از تشبه بشاربان خمر و اوانی آن یا نهی است از نقیع و نبیذ انداختن در آن زیرا که شدت
و اسکار در ینها بیشتر می آید و لهذا در احادیث آمده است که انتباذ در مشکها بکنید بجهت آنکه اشتداد و اسکار در آن دیر می کشد و کمتر می آید و باوجود آن جمهور بر آنند که حرمت آن در ابتدای اسلام
بود که مبالغه و اهتمام در تحریم خمر و قلع و قمع آثار وی بود و آن بیشتر بود و بعد از آن این حکم منسوخ شد وعن عبادة بن الصامت رضی الله عنه بضم عین و تخفیف موحده از نقبای انصار
بود حاضر شد عقبه اولی و ثانیه را و بدر را طویل جسیم جمیل بود و یکی از آنها که جمع کردند قرآن را فرستاد او را عمر رضی الله عنه بشام قاضی و معلم و ذکر او در آخر کتاب
در اسامی اهل بدر بیاید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از عبادة بن صامت که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وحوله عصابة من
اصحابه و گرد آن حضرت جماعت بودند از یاران وی عصابه بکسر عین جماعت از ده تا چهل بایعونی علی ان لا تشرکوا بالله شیئا مبایعت کنید و عهد کنید مرا
و عقد بندید با من و اصل مبایعت از بیع است گویا هر که عهدی بندد و با کسی بفروشد ذات خود را بدست وی چنانکه در بیع دست بر دست میزنند و بمعاهدت نیز عادت بدان
جاری شده پس میفرماید بیعت کنید بر آنکه شریک نکردانید بخدا چیزی را و اشراک بت پرستی است یا ریا در عمل ولا تسرقوا و دزدی نکنید ولا تزنوا و زنا نکنید ولا
تقتلوا اولادکم و نکشید اولاد خود را چنانکه عادت جاهلیت بود که اولاد را از خوف فقر می کشتند ولا تاتوا ببهتان تفترونه و نیارید و نگوئید دروغی را که
پیدا میکنید او را بین ایدیکم وارجلکم میان دستهای خود و پاهای خود یعنی از ذاتهای خود و دست و پا کنایت از ذات دارند چه بهتان و افترا آن باشد که از پیش
خود پیدا کنند و مردم از آن پاک و مبرا باشند یا پیدا میکنند از دل یا ضمائر خود و بنا بر گمانهای فاسده و دل آدمی چون در سینه است میان دستها و پاهاست یا آنکه نسبت افترا بدست
و پا بجهت آنست که اکثر کارها به دست و پا میشود اگرچه جمیع اعضا در آن دخل دارند و این هر سه وجه در اصل مقصود یکی است یا معنی پیدا کردن میان دستها و پاهای خود آنست
که آن کار را بروی مردم میگویند و در جاهای و بی پردگی میدهند ولا تعصوا فی معروف و بی فرمانی نکنید در امری که شناخته می شود در شرع وجوب او یعنی در امر مشروع و مقابل
آن منکر است که شناخته نمی شود در شرع وجوب او یعنی امر نامشروع فمن وفی منکم فاجره علی الله پس کسی که وفا کند باین مبایعت پس مزد او لازم است بر خدا که بفضل خود ثواب آن بدهد
ومن اصاب من ذلک شیئا و کسی که برسد و بکند ازین گناهان مذکوره غیر اشراک چیزی را فعوقب به فی الدنیا پس عقاب کرده شود بسبب وی در دنیا چنانکه حد زده شود و
سزا داده شود بر آن فهو کفارة له پس آن عقاب کردن کفارت است مر او را و سبب محو و عفو آن گناه شود در آخرت بر آن عقابی نه بیند ومن اصاب
من ذلک شیئا و کسی که کرد چیزی از گناهان ثم ستره الله علیه پس پوشید او را خدای تعالی بر وی یعنی ظاهر نشد گناه وی و حد زده نشد بر آن فهو الی الله پس وی یعنی کار وی
مفوض است بسوی خدا ان شاء عفا عنه اگر خواهد خدای تعالی در گذرد از وی و عقاب نکند وان شاء عاقبه و اگر خواهد عقاب کند او را و این مذهب اهل سنت و جماعت
است و نزد معتزله واجب است عقاب عاصی و عفو و مغفرت نمیباشد و این حدیث حجت است بر ایشان فبایعناه علی ذلک پس بیعت کردیم و عهد
بستیم با آنحضرت برین شرط که مذکور شد متفق علیه وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه صحابی مشهور است از اصحاب شجره از بنی خدره بضم خای معجمه بطنی است از
انصار اول مشاهد او خندق است و دوازده غزوه همراه آن حضرت غزا کرده نام او سعد بن مالک بن سنان است و پدر او نیز صحابی است قال خرج رسول الله گفت ابو سعید
خدری بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی اضحی در روز عید قربان اضحی بفتح همزه و سکون ضاد جمع اضحاة است و وی در اصل نام گوسفندی است که قربانی کرده شود
و بروز نحر نیز اطلاق میکنند او فطر شک راوی است که در روز عید اضحی یا عید فطر بر آمد الی المصلی بسوی عیدگاه فمر علی النساء پس بگذشت آن حضرت صلی الله علیه

وسلم بجماعه زنان و زنان نیز بعهد رسالت مآب در شریف بعیدگاه میرفتند و در گوشه می نشستند تا از دعای مسلمانان محروم نمانند فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا معشر النساء ای
گروه زنان تصدقن تصدق کنید و بدهید چیزی در راه خدا فانی اریتکن اکثر اهل النار زیرا که بدرستی که من بوده شده ام یعنی وانموده شده ام باخبار وحی یا بکشف و عیان که شما بیشترین
اهل دوزخ اید یعنی بیشتر در دوزخ طایفه زنان باشند و مردان کمتر فقلن و بم یا رسول الله پس گفتند زنان و بچه چیز و چه سبب زنان بیشترین اهل دوزخ اند قال تکثرن اللعن گفت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بسبب آنکه بسیار می کنید شما ای زنان لعنت را یعنی در عرف و حکایت لعنت و نفرین بر زبان زنان بسیار میرود و معنی لعنت راندن و دور انداختن حق تعالی است بنده را از درگاه رحمت
خود و این مخصوص کافران است و بر هیچکس مشخص حکم بدان نتوان کرد اگرچه کافر باشد شاید که در آخر مسلمان از عالم رود مگر آنکه بیقین معلوم کرده موت او بر کفر و این جز بخبر شارع معلوم نکردد چنانکه با ایمان
رفتن نیز معلوم نیست و بوصف و بعنوان عیان لعنت کرد چنانکه گویند لعنة الله علی الکافرین و لعن الله الیهود والنصاری و لعنت گاهی بمعنی ابعاد از رحمت خاص و مقام قرب نیز آید و این مخصوص
بکافر نیست و اطلاق آن بر غیر کافر نیز بقصد تغلیظ و تشدید آمده و بالجمله لعنت کردن صفت ذمیمه است و اگر آنکس مستحق لعن نیست هم بقایل باز گردد و تکفرن العشیر و کفران نعمت میکنید شوهر از زنان اگر
صد بار نعمت از شوهر دیده باشد و یکبار که تقصیر کرد گوید هرگز از تو روی نیکی ندیده ام کذا جاء فی الحدیث و عشیر بفتح عین مهمله و کسر شین معجمه بمعنی قریب و صدیق و زوج آمده و ظاهر آنست که مراد اینجا زوج باشد
کذا قالوا ما رایت من ناقصات عقل و دین ندیده ام هیچ یکی از ناقصات عقل و دین اذهب للب الرجل الحازم بحای مهمله و زای معجمه من احد منکن برنده تر و رباینده تر مر عقل مرد
دانا را که ضابط و هشیار است در کار و باخود از یکی از شما قلن وما نقصان دیننا و عقلنا گفتند زنان و چیست نقصان دین ما و عقل ما و بچه معلوم توان کرد آنرا یا رسول الله قال الیس شهادة
المرأة مثل نصف شهادة الرجل گفت آیا نیست گواهی زن در شرع همچو نیمه گواهی مرد چه گواهی دو زن بجای گواهی یک مرد است قلن بلی گفتند آری گواهی زن همچو نصف گواهی مرد است قال فذلک
من نقصان عقلها گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس این نیمه بودن گواهی زن نسبت بگواهی مرد از نقصان عقل زن است که آن مقدار ثقه و حفظ در تحمل شهادت و ادای آن ندارد که مرد دارد قال الیس اذا
حاضت لم تصل ولم تصم گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیا نیست که چون حیض می آرد زن نماز نمیکند و روزه نمیدارد قلن بلی قال فذلک من نقصان دینها گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
پس آن جمله نقصان دین زن است اگرچه آن محض پیدایش خدای تعالی است و زن را در اینجا اختیاری نیست ولیکن همین پیدا کردن زنان برین وجه و منع کردن وی از عبادات نزد مرد از نقصان کردن است درجه
زنان را از درجه مردان متفق علیه و ازینجا معلوم میشود که زیادت عبادت سبب زیادت دین است و نقصان آن سبب نقصان دین اگرچه نقصان آن بعذر باشد ماند آنکه آیا حائض را ثواب نمازها که از
بعذر فوت میکرد هست چنانکه مریض و مسافر را ثواب نوافل عبادات که بعذر مرض و سفر از وی فوت میکرد می نویسند و ظاهر حدیث آنست که نیست زیرا که مسافر و مریض نیت دوام دارند و اهل آن هستند
بخلاف حائض که نه از اهل نیت است کذا قال الطیبی و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی کذبنی ابن آدم گفت خدای تعالی
نسبت بدروغ کرد مرا فرزند آدم ولم یکن له ذلک و روا نیست و نمیرسد او را که نسبت بدروغ کند مرا که پروردگار عالمم از جهت بودن آن مخالف برهان و منافی مرتبه عبودیت و شتمنی ولم
یکن له ذلک و دشنام کرد مرا و نمیرسد او را که دشنام کند مرا فاما تکذیبه ایای اما نسبت بدروغ کردن او مرا فقوله لن یعیدنی کما بدانی پس گفتن آدمیست که هرگز باز نمی انگیزد مرا خدای تعالی
چنانکه نخست پیدا کرده است مراد تکذیب درین قول راجع باخبار الهی است تعالی شأنه بدانچه سبب تضمن ابداع اعادت را چنانکه فرمود ولیس اول الخلق باهون علی من اعادته و نیست
نخست پیدا کردن و از عدم صرف بوجود آوردن آسانتر بمن از باز برانگیختن بعد از هلاک شدن بلکه اعاده آسانتر از ابداست چه همه دانند که شکسته را باز بهم پیوستن آسانتر هست از اختراع کردن و از محض
عدم بوجود آوردن و این حکایت نسبت بآدمیان است و الا نزد خداوند تعالی که قادر مطلق هست همه یکسان باشد آنجا آسان و مشکل نمیباشد و این قول آدمی هست که قائل است بابتدا و اگر نباشد ممکن است
او را که بداند اگر نظر صحیح کار فرماید و اما شتمه ایای فقوله اتخذ الله ولدا و اما دشنام کردن آدمی مرا پس گفتن او است که گرفت خداوند فرزند را چنانکه نصاری عیسی را گویند و یهود عزیر را علیهم السلام
و مشرکان فرشتگان را گویند که دختران خداوند اند و بودن این قول شتم بجهت آنست که این قول اثبات ولد است مر الله تعالی را و ماهیت و استخلاف او مر او را چنانچه عادت است و چندین نقایص
و عیوب دیگر مضاد صفات کمال که از این لازم می آید چنانکه فرموده و انا الاحد الصمد الذی لم یلد و لم یولد و منم یگانه در ذات و صفات غیر محتاج بکسی و همه محتاج من اند که نه زاییم و نه زائیده شده ام
ولم یکن لی کفوا احد و نیست مرا هیچ مثل و مانند هیچ یکی و این نفی زوجه است که مثل زوج میباشد تا ولد از میان برآید یا ولد را نیز شامل است چه وی نیز مثل پدر میباشد و فی روایة ابن عباس و در
روایت ابن عباس اینچنین آمده که و اما شتمه ایای و اما دشنام دادن آدمی مرا فقوله لی ولد پس گفتن او است که مرا ولد است و سبحانی ان اتخذ صاحبة او ولدا و پاکم و منزه ام من
از اینکه بگیرم زنی یا فرزندی را و در بعض روایات و اوست بجای او رواه البخاری و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی
گفت خدای تعالی یؤذینی ابن آدم میرنجاند مرا فرزند آدم و میکند چیزی که مکروه است نزد من و راضی نیستم من از آن زیرا که یسب الدهر و دشنام میکند ابن آدم روزگار را و زمانه را چنانکه نزد محنت و
نزول بلا شکایت از زمانه و روزگار کنند و بد گویند و انا الدهر و حال آنکه منم دهر یعنی فاعل و مدبر و متصرف چون سب کردن دهر راجع است بر اعتقاد فاعلیت و تصرف او است گویا دهر نام فاعل متصرف
شد پس فرمود منم دهر یعنی آن فاعل و متصرف اعتقاد میکنید آن فاعل و متصرف منم یا مضاف محذوف است ای انا مقلب الدهر و کرمانی گفته مراد با انا الدهر انا المدهر است ای مقلبه و بعض گفته اند دهر از اسمای
حسنی الهی است تعالی شأنه و خطابی آن را منکر شده و لا ارتحاق بس صحت آن مفهوم میگردد و با قطع نظر از تتمه حدیث معنی ندارد مگر آنکه دهر بمعنی فاعل و متصرف دارند و انا الدهر بنصب نیز روایت
و وجه وی بنا بر [illegible] آنست که فهم و سب دهر شعر بنسبت تصرف با وست یا بجهت آنکه این فهم و سب راجع بجناب الهی میگردد زیرا که چون فاعل حقیقی او است سب بروی واقع میشود کذا قاله
[illegible] روایت است اقلب اللیل و النهار میگردانم شب را و روز را و میداری آرم اینها را بیت چرخ را و [illegible]
[illegible] متفق علیه و عن ابی موسی الاشعری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما احد اصبر علی اذی سمعه

من الله نیست هیچ یکی صابرتر از خدا بر کروهی که می‌شنود آزار یدعون له الولد میخوانند برای وی فرزند و اثبات میکنند برای وی آنچه شایستهٔ جناب قدس او نیست ثم یعافیهم و یرزقهم پس تندرست و سلامت میدارد ایشانرا از بلایا و آفات و روزی میرساند ایشانرا با نواع نعم و حقیقت صبر نگاه داشتن نفس است بر مکروه و ضد وی جزع است و مراد بصبر در شان حق تعالی عدم تعجیل است بانتقام از گناهکاران بعفو یا بتاخیر و صبور یکی از اسماء حسنی الهی است تعالی و تقدس و حلیم نیز قریب بمعنی صبور است لیکن گناهکار از صبور ایمن نبود و شاید در وقتی دیگر انتقام بکشد و در حلیم ایمن است متفق علیه وعن معاذ رضی الله عنه از اکابر صحابه و فضلای ایشان است مناقب او خارج از حد حصر و حساست و در آخر کتاب چیزی از آن مذکور گردد در هر حال قال گفت معاذ بن جبل کنت ردف النبی بودم من ردیف پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علی حمار بر خری که آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر آن با جهت تواضع و عدم تکلف برین مرکب سوار شده است پس معاذ میگوید که من بر خر در عقب آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوار بودم در حالی که لیس بینی و بینه الا مؤخرة الرحل نبود میان من و میان آنحضرت صلی الله علیه وسلم مگر چوبی که پس پالان میباشد و سوار بدان تکیه میکند و مؤخره بضم میم و سکون همزه و خای معجمه مکسور است و بهمزهٔ مفتوح و تشدید خای مفتوحه نیز آمده مقصود معاذ ازین سخن بیان قرب او است از حضرت صلی الله علیه وسلم و فهم و ضبط کردن کلام شریف وی فقال پس گفت آنحضرت یا معاذ هل تدری ما حق الله علی عباده ای معاذ می‌دریابی که چیست حق خدا که واجب گردانیده است بر بندگان خود بحکم عبودیت و امر شریعت وما حق العباد علی الله و چیست حق بندگان بر خدا که لازم گردانیده است وی تعالی بر خود بفضل و کرم خود قلت الله و رسوله اعلم گفتم خدا و رسول خدا داناترست قال فان حق الله علی العباد گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بدرستی حق خدا بر بندگان ان یعبدوه ولا یشرکوا به شیئا اینست که پرستند او را و شریک نگردانند با وی چیزی را یعنی بت پرستی نکنند یا آن معنی که ریا نکنند و اخلاص ورزند در عبادت وحق العباد علی الله ان لا یعذب و حق بندگان بر خدا آنست که عذاب نکند من لا یشرک به شیئا کسی را که شریک نگرداند با وی چیزی را اگر مراد بشرک کفر باشد مراد آن است که عذاب نکند مثل عذاب کافران و اگر ریا است عذاب اصلا نخواهد بود فقلت پس گفتم من یا رسول الله افلا ابشر به الناس آیا پس بشارت ندهم باین معنی مردم را و تبشیر بالفتح و ضم نیز آمده خبر خوش رسانیدن کسی را مشتق از بشره است و اثر خبر خوش شنیدن که در بشره ظاهر میشود قال لا تبشرهم فیتکلوا فرمود آنحضرت بشارت مده مردم را باین خبر تا اعتماد نکنند بر آن و ترک نهند عمل را فیتکلوا بتای فوقانیه مشدده و کسر کاف از اتکال بمعنی اعتماد و فینکلوا بفتح تحتانیه و سکون نون و ضم کاف نیز روایت است از نکول بمعنی باز ایستادن از چیزی متفق علیه اگر گویند پس چرا خبر داد معاذ باین حدیث با آنکه نهی کرد آنحضرت از تبشیر گوییم جواب آنست که معاذ رضی الله عنه دانست که نهی مخصوص باول آن زمان است که نو عهد بمسلمانی بودند و معتاد بتکالیف شرعیه نشده پس از آن چون شرایع و تکلیفات ثابت شد و قضیهٔ امر و نهی استقامت گرفت خبر داد یا روایت کرد آنرا بعد از امر بوجوب تبلیغ و ورود وعید بر کتمان علم یا نهی از تبشیر نسبت بجماعهٔ مخصوص بود که اتکال کنند چنانکه از حدیث آینده معلوم گردد و روایت کرد با آنها که نه باین صفت بودند وعن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم ومعاذ ردیفه علی الرحل قال روایت است از انس که آنحضرت در آن حال که معاذ ردیف او بود گفت یا معاذ قال گفت معاذ لبیک یا رسول الله وسعدیک ایستادگی دارم در خدمت و فرمانبرداری تو ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم و یاری میدهم ترا قال گفت آنحضرت بار دیگر یا معاذ قال گفت معاذ لبیک یا رسول الله وسعدیک ثلثا سه بار ندا کرد آنحضرت معاذ را و معاذ این کلمه گفت و در وی تاکید و مبالغه است در القای این کلام و بیدار و هوشیار کردن معاذ برای استماع آن و معنی لبیک اجابت و فرمانبرداری است و معنی سعدیک یاری دادن و موافقت کردن است یعنی ایستاده ام بخدمت و طاعت و موافقت تو بعد از جهت فرمانی قال گفت آنحضرت ما من احد یشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله نیست هیچ یکی که گواهی دهد و بگوید که نیست خدایی مگر خدا و محمد فرستادهٔ اوست صدقا من قلبه از روی صدق و اخلاص ناشی از دل عاری از شائبهٔ کذب و نفاق الا حرمه الله علی النار مگر آنکه حرام میگرداند خدای تعالی آن گواهی دهنده را بر آتش دوزخ که برای کافران ساخته شده است یا حرام میگرداند بروی خلود در نار و ابن المسیب میگوید که این حکم پیش از نزول فرائض و اوامر و نواهی بود و حسن بصری گفته که مراد گفتن این کلمه است باداء حق و فریضهٔ آن و بعضی گفته اند مراد آن است که بگوید نزد ندم و توبه گفت و همبران مرد قال گفت معاذ یا رسول الله افلا اخبر به الناس آیا پس خبر نسازم این خبر خوش مردم را فیستبشروا و پس بشارت یابند بآن و خوش دل شوند بدان قال گفت آنحضرت اذا یتکلوا اکنون که خبر دهی مردم را بدین اعتماد میکنند بر آن و ترک میدهند عمل را فاخبر بها معاذ عند موته پس خبر داد باین قصه و یا باین کلمات معاذ نزد موت خود تاثما از جهت احتراز کردن از گناه کتمان علم و ترک تبلیغ ازین کلام ظاهر مفهوم میکرد که نهی از اخبار بیش از نهی از کتمان علم بود متفق علیه وعن ابی ذر از زهاد صحابه و صادقان ایشان است و مذهب او در ترک ادخار مال است اگر چه حق آن ادا کرده باشند مناقب او بسیار است در آخر کتاب بیاید انشاء الله تعالی رضی الله عنه قال گفت اتیت النبی آمدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم وعلیه ثوب ابیض و حال آنکه بود بر آنحضرت جامهٔ سفید و هو نائم و آنحضرت در خواب بود ثم اتیته وقد استیقظ پس باز آمدم و حال آنکه بتحقیق بیدار شده بود و ذکر این احوال از برای تحقیق و تثبیت مزید اطلاع خود بر احوال شریفه میکند تا بدانند که روایت از روی تثبت و تیقظ میکند یا آنکه ذکر احوال محبوب با قطع نظر از آن شیرین و لذیذ است و غالبا این وحی در همین هنگام شد پس ذکر آن از جهت نیز تواند بود و الله اعلم فقال پس گفت آنحضرت ما من عبد قال نیست هیچ بنده که گفت لا اله الا الله ثم مات علی ذلک پس مرد بر اعتقاد این کلمه و هیچ منافی آن نگفت و نکرد الا دخل الجنة مگر آنکه می در آید آن بنده بهشت را ابو ذر میگوید قلت گفتم من و ان زنی و ان سرق ایا می در آید بهشت را اگر چه زنا کرده باشد آن بنده و دزدی کرده باشد قال گفت آنحضرت وان زنی وان سرق می در آید اگر چه زنا کرده باشد و دزدی کرده باشد و چون این حکم مستغرب مستبعد بود ابو ذر باز اعاده کرد از برای تحقیق و تثبیت و تواند که تکرار و اعاده از جهت کمال سرور برحمت حق و شکر گذاری نعمت چنین حال و علا باشد باز میگوید قلت گفتم وان زنی وان سرق قال گفت آنحضرت وان زنی وان سرق قلت باز گفتم وان زنی وان سرق قال گفت آنحضرت وان زنی وان سرق علی رغم انف ابی ذر می در آید بهشت را بر رغم انف ابی ذر یعنی بخاک آلوده بینی او مشتق از رغام بفتح را بمعنی خاک و مراد برغم انف در بیخواری و انقیاد است با کراهت چون ابو ذر استبعاد کرد و استغراب نمود این حکم را گویا مطلوب و محبوب نبود وی را این آن نمود پس حکم کرد بآن بر وجه خواری و شکست او است و او را با کراه و جبر بر آن آورد و این است که مردم میگویند فلان برغم او این کار کرد یا گفت و معنی داد و کان ابو ذر اذا حدث

بلغ



بهذا و بود ابوذر وقتی که تحدیث میکرد باین حدیث قال میگفت این کلمه را که وان رغم انف ابی ذر چنانکه شنیده بود از حضرت در حق خود برای تذکار آن حال و تاکید و تحقیق آن و التذاذ بدان بهشت
گرد و دشنام من آن محبوب جانی بکیشی عمر گذشت و هنوز لذت آن در دل است متفق علیه بدانکه این حدیث و امثال آن دلالت دارند بر آنکه مؤمن اگرچه فاسق باشد و مرتکب کبیره می درآید بهشت را یا
بعفو و مغفرت پروردگار تعالی بفضل و کرم او یا به شفاعت رسول صلی الله علیه وسلم یا بعد از تعذیب و درآوردن در آتش بقدر گناه و احادیث حرام بودن او بر نار تاویل او آن است که در حدیث
معاذ گفته شد و مذهب اهل سنت و جماعت این است که فاسق مؤمن است و مآل مؤمن آخر بهشت است و احادیث صحیحه درین باب بسیار است و اجماع سلف از صحابه و تابعین بر این بود و اعتقاد
امت پیش از ظهور اهل بدعت از معتزله و غیر ایشان همین بود و مذهب ایشان آنست که فاسق مؤمن نیست و مخلد است در نار و عمل داخل است در حقیقت ایمان و ایشان میگویند که اگر میگوئیم بنده بمجرد
لا اله الا الله بهشت درآید باعث میگردد او را به استبداد و غرور و ارتکاب معاصی و فسق و فجور و میگویند که این اعتقاد مردم را از ربقهٔ ملت و قید شریعت می برآرد و چنین نیست که ایشان
میگویند چه تهدیدات و وعیدات در شان عصاة که وارد و یافته بسیار است و آن کافی است در انذار و ازجار اگر خواهند بر یک معصیت عذاب کنند که بیرون از حد حصر و احصا باشد و نیز آمده است
که او فی مدت عذاب مسلمانان گناهکار مدت عمر دنیا باشد که هفت هزار سال است و در بعض روایات هفتاد هزار سال آمده و صدور این کلمه بصدق و اخلاص و ثبات و دوام بر آن بی عروض
منافی و مخالف از شک و تردد کاری آسان نیست خصوصا از اهل فسق و فجور که دلهای ایشان مملو و محشو است به تراکم ظلمات و شبهات و واقعند در ورطهٔ استخفاف و استحلال و با وجود فسق اگر
تصدیق یقینی حاصل باشد و بغلبهٔ شهوت و نفس معصیتی صادر گردد خوف و جزع و فزع و عزم بر توبه با آن مقارن باشد بمقتضای وعدهٔ کرم امیدواری هست که ببخشد و بعد از جزا و سزا دادن در عذاب
و عتاب کردن آخر بهشت درآرد یحکم الله ما یشاء و یفعل ما یرید و هو العزیز الحکیم وعن عبادة بن الصامت رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من شهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده و رسوله وان عیسی عبد الله و رسوله کسی که گواهی دهد که خدا یکیست و محمد برحق و گواهی دهد که عیسی بندهٔ خداست و رسول او است در
اثبات بندگی مر عیسی را رد است بر نصاری که او را الله یا ابن الله میگویند و در شهادت برسالت وی رد است بر یهود که منکر رسالت اویند و ابن امته و گواهی دهد که عیسی پسر کنیز خدای تعالی است
که مریم باشد و چون مرد را عبد الله میگویند زن را امة الله میخوانند و زن و مرد همه غلام و داه و بندگان پروردگار تعالی اند و ظاهر آن است که این در نصاری است و تاکید او است و طیبی گفته
که رد بر یهود نیز تواند بود و مراد ساحت او است از نسبت قذف و شتم که یهود او را میکردند و کلمته القاها الی مریم و عیسی کلمهٔ خدای تعالی است که افکند و فرستاد او را بسوی مریم عیسی را
کلمة الله از جهت گویند که بمجرد کلمهٔ کن پیدا شده بی وساطت پدر و اسباب عادی در ولادت یا از جهت آنکه تکلم کرد در گهواره وقت صغر سن پس مظهر کامل اسم المتکلم باشد و روح منه و عیسی
روحیست صادر از جناب حق او را روح بجهت آن گویند که احیای اموات کرده یا دلهای مرده را بحیات معنوی زنده گردانید بامر خدا و نه روح است صادر از قدرت حق بی وساطت اصل و
ماده والجنة حق والنار حق و گواهی دهد که بهشت حق است و آتش دوزخ حق است ادخله الله الجنة می درآرد او را خدای تعالی در بهشت ابتداء یا بعد از عذاب علی ما کان علیه من
العمل بر آنچه دارد وی از عمل نیک یا بد و این حدیث صریح است در مذهب اهل سنت و جماعت متفق علیه وعن عمرو بن العاص رضی الله عنه از مشاهیر صحابه است از عقلای قریش و اهل دها است
احوال وی در کتاب جامع المناقب بیاید قال گفت عمرو بن العاص اتیت النبی آمدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقلت ابسط یمینک فلابایعک پس گفتم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
فراخ کن دست راست خود را تا بیعت اسلام کنم ترا و لابایعک را بکسر لام و نصب عین و بفتح لام و رفع عین هر دو خوانده اند فبسط یمینه پس فراخ کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دست راست خود را
فقبضت یدی پس کشیدم من دست خود را فقال پس گفت آنحضرت مالک یا عمرو چه شد ترا و چه کار میکنی و چرا دست کشیدی ای عمرو قلت اردت ان اشترط گفتم میخواهم که شرط کنم قال
تشترط ماذا گفت شرط میکنی چه چیز شرط میکنی قلت ان یغفرلی گفتم این شرط میکنم که آمرزیده شود مرا گناهان که پیش از این کرده ام قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اما علمت یا عمرو ان الاسلام
یهدم ما کان قبله آیا نمیدانی تو ای عمرو یعنی بدان که اسلام آوردن می افکند و بر طرف میگرداند هر گناهی را که پیش از آن بود از مظالم و غیر مظالم و ان الهجرة تهدم ما کان قبلها و نمیدانی که
هجرت و گریختن از دار حرب بدار اسلام هدم میکند گناهان را که پیش از او بوده و ان الحج یهدم ما کان قبله و نمیدانی که حج هدم میکند چیزی را که پیش از آن بود از گناهان هدم هجرت و حج مخصوص است
بغیر مظالم و در حج قولی بهدم مظالم نیز آمده و حدیثی نیز درین باب وارد و یافته والله اعلم رواه مسلم و در صحیح مسلم آمده است که عمرو بن العاص در وقت موت قلق و اضطراب بسیار مینمود و میگریست
میکرد پسر وی عبد الله بن عمرو گفت که چرا چنین اضطراب میکنی ای پدر امیدوار باش که صحبت با رسول خدا داشته و در خدمت وی کارها کرده گفت مرا در عمر سه حالت پیش آمده است اول آنکه چه آید اولا دشمن
ترین مردم پیش ما رسول الله بود و با وی کارزارها کرده و کمر بعداوت او بسته بودیم ثانیا دوست ترین مردم نزد ما آنحضرت شده و در خدمت او بوده و فرمان بردار او گشته بودیم ثالثا بعد از حضرت
امارتها و حکومتها و اقضیهٔ غریب پیش آمده و در آنجا افراطها و تفریطها رفته و چیزها واقع شده است تا عاقبت کار آن چه باشد والله اعلم والحدیثان المرویان عن ابی هریرة و دو حدیثی که
روایت کرده شده اند از ابی هریره و در مصابیح در کتاب ایمان آورده است اول حدیثی که در اول او این لفظ است قال الله تعالی انا اغنی الشرکاء عن الشرک والاخرة و حدیث
دیگر که در اول او این لفظ است الکبریاء ردائی سنذکرهما سر انجام است که ذکر کنیم آن دو حدیث را فی باب الریاء والکبر ان شاء الله تعالی الفصل الثانی عن معاذ قال
قلت گفت معاذ بن جبل گفتم یا رسول الله اخبرنی بعمل یدخلنی الجنة ویباعدنی من النار خبر ده مرا بعملی که درآرد مرا در بهشت و دور گرداند مرا از آتش دوزخ قال گفت آنحضرت
لقد سألت عن عظیم بتحقیق پرسیدی از کاری بس بزرگ وانه لیسیر علی من یسره الله علیه و بدرستی و راستی این کار هر آینه آسان است بر کسی که آسان کرد آنرا خدای تعالی بر آن کس بعد از
بیان آن کار را امر کرد بقول خود تعبد الله ولا تشرک به شیئا عبادت کن خدا را و شریک مگردان با وی چیزی را و تقیم الصلوة و برپا دار نماز را و تؤتی الزکوة و بده زکاة را و تصوم
رمضان و روزه دار ماه رمضان را و تحج البیت و قصد کن زیارت خانهٔ کعبه را ثم قال الا ادلک علی ابواب الخیر پس گفت آنحضرت راه نمایم ترا بر درهای نیکی که نیکی از آنها می درآید

پس بیان کرد آنها را بقول خود الصوم جنة روزه داشتن حکم سپر دارد که مانع می‌آید از رسیدن تیر معصیت بصائم بجهت منع شهوات و بسته شدن راه شیطان والصدقة تطفئ الخطيئة وعطا کردن بفقیر
سرد میکرداند و محو میکند آتش گناه را کما يطفئ الماء النار چنانچه سرد میکرداند آب آتش را اگرچه نیکی مطلقا میبرد و محو میکرداند بدی را بحکم ان الحسنات يذهبن السيئات ولیکن در صدقه بیشتر است که بسبب وصول
نفع بغیر است و دلالت قوی دارد بر صدق دعوی ایمان و محبت مولی تعالی وصلوة الرجل في جوف الليل و نماز کردن مرد در میان شب نیز از ابواب خیر و راه درآمد فیض و انوار و سبب اطفای نار خطیئات است
بیت کریه و زیبا بیش نغوغای عرب شب محرم عاشقان است شباش طلب ثم قرأ پس خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم از برای استشهاد بفضیلت نماز شب و صدق این آیت را که جزاء بما کانوا یعملون است حاصل
معنی این کریمه آیات است که پروردگار عالم تعالی و تقدس ستایش میکند شب خیزان و پهلو از بستر جهت دور دارندگان را و از آنچه مولی کریم عز و علا ایشان را از نعمتها داده انفاق کنند کان را دیدیا یکه نمیداند هیچکس آنچه
پنهان داشته شده است ایشان را در دار آخرت از آنچه سبب قرار و آرام و لذت و سرور چشم ایشان کرد و از نعمتهای بهشت و دیدار مولی تعالی در جزای آنچه عمل میکردند و میکذاردند نماز شب را [illegible]
شرف مرد بجود است و کرامت بسجود هر که این هردو ندارد عدمش به زوجود ثم قال پس فرمود بطریق انتخاب که در آنحضرت صلی الله علیه وسلم از امور دین و شعار ملت افضل و خلاصه آنرا و گفت الا ادلك برأس الامر آیا راه نمایم ترا
باصل و سر همه کارهای دین که دین بی آن وجود نگیرد چنانکه سر نسبت بجسد وعموده و راه نمایم ترا بستون دین که بدان دین بر پا بود و قوت و کمال پذیرد چنانکه خانه بستون وذروة سنامه و راه نمایم ترا به بلندی کوهان
دین که دین از آن علو و ارتفاع گیرد و ذروه بکسر ذال و ضم آن مکان بلند را گویند چنانکه ذروه جبل بلندی کوه را گویند و سنام بفتح سین کوهان شتر قلت بلی چون رغبت و شوق سائل به استماع و دریافت آن امر عظیم در این مرتبه
باستماع صفات عظیمه وی بیشتر شد گفت بلی بگو و راه نما مرا بدان یا رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فرمود رأس الامر الاسلام سر تمام ارکان دین اسلام است که مراد بدان شهادتین است که حاصل میکردد بدان اصل
دین وعموده الصلوة و ستون دین نماز است که قوت میابد بدان بنای دین مسلمانی وذروة سنامه الجهاد و بلندی کوهان این کارزار کردن است با کافران که بدان کار دین ارتفاع و بلندی میکیرد و چون جهاد و کارزار
کردن غالب سواره میباشد در صورت نیز بلندی دارد ثم قال الا اخبرك بملاك ذلك كله پس گفت آنحضرت خبر دهم ترا بچیزی که قوام و نظام این همه چیزها است که مذکور شدند یا ذلک اشارت باسلام است و تاکید با علا
اجزا و ارکان او است و ملاک آنچه شیء بدان قوام پذیرد و نظام گیرد و ملاک بکسر میم و فتح آن هردو آمده تورپشتی گوید که اهل لغت بکسر و فتح هردو میگویند و روایت حدیث بکسر میم است قلت بلی گفتم آری خبر ده مرا
یا نبی الله صلی الله علیه وسلم فاخذ بلسانه پس گرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم زبان شریف خود را و اشارت کرد بدان و قال و گفت كف عليك هذا باز دار بر نفس خود و نگاهدار این یعنی زبان را فقلت پس گفتم
بطریق تعجب و استفهام یا نبی الله وانا لمؤاخذون بما نتكلم به ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما گرفت و گیر کرده میشویم بچیزی که تکلم میکنیم بآن قال ثكلتك امك گم کند ترا مادر تو یا معاذ ثکل بضم موت و هلاک
و فقدان حبیب و ولد و اصل این دعا است بموت و هلاک یعنی بمیری تا خلاص شوی از وقوع درین ورطه که در او افتاده و گفته اند که این لفظی است که بجریان عادت بر زبان میرود و معنی آن مراد نیست غرض تعجب [illegible]
وهل يكب الناس في النار آیا می‌اندازد مردم را در آتش دوزخ على وجوههم بر روهای ایشان او على مناخرهم شک راویست که على وجوههم گفت یا على مناخرهم گفت و مناخر جمع منخر است بفتح میم و سکون نون و فتح خا
معجمه یا کسر وی در اصل بمعنی سوراخ بینی آید و اینجا مراد بینی است چه هر که برو وی افتد نخست بر بینی افتد که بلندترین اجزای رو است یعنی مردم را در دوزخ می‌اندازد الا حصائد السنتهم مگر بخنهای ایشان که هرچه بر زبان آید
بی تمیز و بی احتیاط بگویند و نیک و بد را از هم نشناسند و ما یعنی را از ما لا یعنی تمیز نکنند و حصائد جمع حصیده است بمعنی آنچه درو کرده شود از کشت بداس و در درو کردن تمییز کرده نشود میان خشک و تر و نیک و بد تشبیه کرد سخنان
بی هوده گفتن را بدان و این باعتبار اکثر و اغلب است چه هرچه بآدمیزاد برسد از آفت و بلا در دنیا و آخرت اکثر از ره گذر زبان برسد نظم هرچه بآدمی رسد ز زبان همه از آفت زبان برسد هرچه آمد بر زبانت گفتی
آنچه آمد بدانت خوردی دیگر این چه گناه است که تو خویش را خویش بدوزخ بردی رواه احمد والترمذی وابن ماجه وعن ابي امامة رضي الله عنه اسم او صدی است بضم صاد و فتح دال مهملتین و تشدید یا
باهل صحابیت اختلاف کرده اند در نسب وی و آبای او باتفاق بر کنیت وی ساکن شد مصر را بعد از آن انتقال کرد بحمص و وفات یافت در آن کثیر الروایة است واکثر حدیث وی نزد شامیین است در سنه ست و ثمانین او
احدی و ثمانین وله احد وتسعون سنة وهو آخر من مات من الصحابة بالشام بر قول اکثر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احب لله وابغض لله کسی که دوست دارد کسی را برای خدا و دشمن دارد برای
خدا واعطى لله ومنع لله و بدهد برای خدا و ندهد برای خدا یعنی همه کار او برای خدا بود و هرچه کند بطلب رضای حق و اراده وجه الله کند بیت وطن بپای تو کردم بعمر برای تو جویم خوشم برای تو باشم سخن برای تو
گویم فقد استكمل الايمان پس بتحقیق کامل کرد ایمان خود را چه کمال ایمان در این اخلاص است که مقام کمل صدیقان است رواه ابوداود روایت کرد این حدیث را ابوداود ورواه الترمذی
عن معاذ بن انس و روایت کرد آنرا ترمذی از معاذ بن انس مع تقديم وتأخير با تقدیم و تاخیر بعض فقرها بر بعض و لفظ مصابیح همان اول است وفيه و در حدیث ترمذی بجای فقد استكمل الايمان فقد استكمل
ايمانه آمده وعن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الاعمال الحب في الله والبغض في الله فاضل ترین عملها دوست داشتن است کسی را از جهت خدا و دشمن
داشتن از جهت خدا رواه ابوداود و معنی این حدیث عین معنی حدیث سابق است و بودن این عمل فاضل ترین اعمال و دیگر جهت آن است که باعث و مبنای جمیع خیرات محبت خداست و چون محبت غالب گردد چنانکه کسی
هیچ چیز را دوست ندارد مگر برای خدا و دشمن ندارد مگر برای خدا لا بد باعث خواهد بود بر امتثال جمیع اوامر و انتها از جمیع نواهی و امثال این حدیث از جوامع الکلم اند که جامع جمیع مراتب اسلام و ایمان
و احسان و متضمن تمامه احکام شریعت و آداب طریقت و اسرار حقیقت است امام غزالی گفته رحمة الله علیه که اگر کسی طباخی را دوست دارد که طعام خوب می‌پزد و بغیر او طعامها میخوراند این دوستی از جهت خدا نه
و اگر کسی استاد را دوست دارد تا علم از وی آموزد و آنرا وسیله دنیا سازد این دوستی نه از جهت خدا است وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المسلم من
سلم المسلمون من لسانه ويده مسلمان کامل کسی است که سلامت مانند مسلمانان از زبان وی و دست وی شرح این در فصل اول در حدیث عبدالله بن عمرو گذشت والمؤمن من امنه الناس
على دمائهم واموالهم و مؤمن کامل کسی است که ایمن گیرند مردم او را بر خونهای خود و مالهای خود یعنی ایمن باشند از وی که نرسد از خون و مال ایشان بنا حق شرعی [illegible] و ظاهر حدیث موهم است بتغایر
اسلام و ایمان و مسلم و مؤمن و اختلاف احکام ایشان ولیکن اینجا مراد با اسلام و ایمان یکی است فقره ثانیه تاکید و تقریر اولی است و با اسلام سلامت مردم را مرتب ساخت و با ایمان امن مردم را از جهت
تفنن و رعایت مناسبت و در ثانی [illegible] دست اقتصار نمود [illegible] زیرا که آفت [illegible] شایع است حاجت بتکرار ندارد و آفت دست [illegible] الطیبی و

میتوان گفت که ایمان چون عبارت از تصدیق است و عمل قلب قوی کامل تر از اسلام است که عبارت از انقیاد و استسلام و ظاهر است تخصیص کرد ایمان را بامن که قوی تر از سلامت است چه در سلامت احتمال عدم ضرر است با وجود
توهم اصابت و احتمال آن و در امن قطع این توهم و احتمال است مطلقا و نیز امن خوف در رد ما و اموال مخصوص مبتنی است زبان را نیز دخلی تواند بود در جنایت و شیمه و جز آن و عدم ذکر اعراض بجهت اکتفا بمااست و در
علم آن است فافهم وبالله التوفیق رواه الترمذی والنسائی روایت کرده ماند این حدیث را ترمذی و نسائی وزاد البیهقی فی شعب الایمان بروایة فضالة و زیادت کرده است بیهقی در کتاب شعب
الایمان بروایت فضالة بفتح فا که از موالی آنحضرت است صلی الله علیه وسلم این عبارت را که والمجاهد من جاهد نفسه فی طاعة الله و مجاهد حقیقی کامل کسی است که کارزار میکند نفس خود را در طاعت خدا
و نفس اعدای عدو است و تمردی و رزد و اطاعت فرمان نمیکند پس با وی جنگ میکند و اسیر میکرداند و میکشد او را بیت سهل شیری دان که صفها بشکند شیر آن باشد که خود را بشکند والمهاجر من هجر الخطایا والذنوب
و همچنین مهاجر حقیقی کامل کسی است که ترک کند بدی و میکناره کند از صغائر و کبائر و معنی مهاجر و تحقیق این نیز در حدیث عبدالله بن عمرو گذشت وعن انس قال قلما خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است
از انس که گفت کم وقتی بود که خطبه میخواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای ما الا قال مگر آنکه میگفت این کلمه را و وصیت میکرد ما را بآن لا ایمان لمن لا امانة له نیست ایمان مر کسی را که نیست امانت مراو را ولا دین لمن لا عهد
له و نیست دین مر کسی را که نیست عهد و پیمان مراو را رواه البیهقی فی شعب الایمان بدانکه ظاهر آن است که مراد بامانت معنی متعارف و است که حفظ اموال و مجالس مردم است و ترک خیانت در آن و بعهد نگاهداشت
پیمانی که با کدیگر بندند پس نفی ایمان و دین برای تغلیظ و تشدید باشد و مراد دین و ایمان کامل است و اگر مراد بامانت تکالیف شرعیه که منطوق کریمه انا عرضنا الامانة است و بعهد میثاقی که در روز الست پروردگار
تعالی از بندگان بحفظ حقوق ربوبیت گرفت ظاهر کمال چه آن شامل تمامه دین و ایمان است فروعا و اصولا و برین تقدیر در کلام تکریر و تاکید است برای تحقیق و تقریر والله اعلم الفصل الثالث عن عبادة بن الصامت رضی الله عنه
عبادة بضم عین و تخفیف با ابن الصامت که از کبرای انصار و نقبای ایشان است قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت من شهد ان لا اله الا الله وان محمدا
رسول الله حرم الله علیه النار کسی که بدین کلمه بصدق و یقین بگوید و اقرار کند حرام میکرداند الله تعالی بر وی آتش دوزخ را شرح این سابقا در حدیث معاذ گذشت رواه مسلم وعن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من مات وهو یعلم انه لا اله الا الله کسی که بمیرد و حال آنکه میداند و یقین دارد بوحدانیت حق و رسالت پیغمبر دخل الجنة در می آید ببهشت اگرچه و متعاقب گناهان که دارد در دوزخ نیز در آید خلاصه
یابند و تواند که بشفاعت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم در گذرند از گناهان او و در نیارند او را در دوزخ رواه مسلم وعن جابر رضی الله عنه جابر بن عبدالله بن عمرو انصاری از مشاهیر صحابه و اکابر ایشان است گفته اند
شده او و پدر او عقبه ثانیه را حاضر شد بدر را و اصح آنست که حاضر نشده و حاضر شد بعد از وی هیجده مشهد را همراه آنحضرت و وی از نقبای انصار است در آخر عمر اعمی شد و امام محمد باقر سلام الله علیه وعلی آبائه
حضار و دخل کثیر و بود مات بالمدینة سنة اربع وسبعین وقیل غیر ذلک قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثنتان موجبتان دو چیز و دو خصلت واجب کرداننده اند جزای خود را قال رجل
مردی یا رسول الله ما الموجبتان چیست معنی موجبتان و کدام اند آن دو خصلت که واجب کردانند اند جزای خود را قال من مات یشرک بالله شیئا کسی که بمیرد در حالی که شریک میکرداند بخدا چیزی را لکوید سید و بو
دخل النار در می آید البته در دوزخ را و همیشه میباشد در آن ومن مات لا یشرک بالله شیئا دخل الجنة و کسی که بمیرد در حالی که شریک نمیکرداند بخدا چیزی را می در آید در بهشت و حال یاد آن رواه مسلم وعن ابی هریرة
رضی الله عنه قال کنا قعودا حول رسول الله گفت ابوهریره بودیم ما نشسته کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم معنا ابوبکر وعمر در حالی که بودند با ما ابوبکر و عمر فی نفر در ضمن جماعتی که بودند و نفر جماعت از مردان از سه
تا ده و بمعنی مطلق قوم و جماعت نیز آید فقام رسول الله پس برخاست و بیرون رفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من بین اظهرنا از میان ما اظهر بفتح همزه و سکون ظا و ضم ها جمع ظهر است بمعنی پشت و چون هر که در میان قومی است
میان پشتهای ایشان است زیرا که پشت هر یکی بجانبی است از وی و نیز بمعنی استظهار و استناد است و هر که در میان قومی است مستظهر و مستند است بایشان این لفظ را مقحم می آرند و زیاده میکنند و ظاهر معنی لفظ این میشود
که برآمد از میان پشتهای یعنی از میان ما و این لفظ همچنین شائع است در زبان عرب فابطأ علینا پس درنگ کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما در باز آمدن و زمانی بگذشت که باز نیامد وخشینا ان یقتطع دوننا و ترسیدیم
ما که تنها یافته شود آنحضرت و گرفته شود و رسانیده شود بوی مکروهی از جانب دشمنی یا غیر آن جدا از ما فی الصراح اقتطاع پاره از چیزی جدا کردن وفزعنا و ترسیدیم و فزع هرد و بمعنی ترسیدن است غالبا بحیثیت ترسیدن اند
دل و متوهم شدن مراد است و بفزع وجود اثر آن در ظاهر چنانکه برخاستن و نگران شدن و لهذا گفت فقمنا پس ایستادیم ما همه جا و نگران شدیم بیت نشست آن دلربا جانی بجانم چو جان هم جان در تن اگر یکدم جدا افتاد جان از تن
برون آید فکنت اول من فزع پس بودم من نخستین کسی که ترسید و با ایستاد از بهر زیادت محبت و التجای نسبت بسرور کائنات صلی الله علیه وسلم از ابوهریره مفهوم میشود و در واقع چون نباشد که آن عزیز با مراد در اعتراف جانب
وی و لطف و کرم او پشت و پناهی و ملجای بود بیت جز آستان توام در جهان پناهی نیست سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست فخرجت ابتغی رسول الله پس بیرون آمدم در حالیکه میجستم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
حتی اتیت حائطا للانصار تا آمدم بستانی را که مر یکی از انصار را بود لبنی النجار مر بنی نجار را که قبیله ایست از انصار و حائط در اصل بمعنی دیوار است که محیط است به بستان و بر بستان نیز اطلاق کنند گویا که ابوهریره
بقیاس و قرینه دریافت که آنحضرت درین بستان خواهد بود و ملک بمشام محبت وی بوی از نسیم جمال او رسید که بدان دریافت بیت رفت ببوی سر زلف تو صبا بچمن ورنه کی بوی نسیم سحری بود غرض فدرت به هل
اجد له بابا پس کردیدم گرد آن بستان شاید که بیابم مر آن را دری و در آیم در آن بستان فلم اجد پس نیافتم دری مر آن بستان را گویا در آن بسته بودند یا ابوهریره بجهت قلق و اضطرابی که در آن وقت داشت نیافت فاذا ربیع
یدخل فی جوف حائط پس ناگاه دیدم جدول صغیر که در می آید در میان دیوار من بئر خارجة از چاهی که بیرون آن بستان بود و بعض گویند خارجه نام مردی بود که آن چاه از آن او بود و بر معنی اول بئر و خارجه را بتنوین
باید خواند و بر ثانی بئر را بی تنوین و خارجه بفتح والربیع الجدول و ربیع بمعنی جدول است یعنی جوی خرد این تفسیر از راوی است قال گفت ابوهریرة فاحتفزت پس گرد آوردم دست و پای خود را تا بگنجانم خود را در آن
جدول در آیم فی الصحاح احتفاز فراهم آوردن و برپای نشستن خویشتن را و چیدن فدخلت علی رسول الله پس در آمدم بر پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آنحضرت
ابوهریرة استفهام است ابوهریره بعجب داشت آنحضرت از در آمدن وی در بستان با وجود آنکه در بسته بود یا آنحضرت در آن وقت بجهت استغراق و غیبتی که از خود می داشت عارض و غائب بود و او را نشناخت
فقلت نعم گفتم آری منم ابوهریره یا رسول الله قال ما شانک فرمود چیست کار تو و چه کار رسیکرد چون آمدی قلت کنت بین اظهرنا فقمت فابطأت علینا فخشینا ان تقتطع دوننا ففزعنا فکنت اول
من فزع فاتیت هذا الحائط ابوهریره بالتمام قصه را بجا آورد و صورت حال بعرض رسانید و گفت که بودی تو یا رسول الله میان ما پس برخاستی و درنگ کردی بما پس ترسیدیم ما که گرفته شوی

پس بودم من نخستین کسیکه ترسید پس آمدم من این بستان را فاحتفزت پس در آمدم من در بعد ول کما یحتفز الثعلب چنانکه در می آید روباه در سوراخ خود و در تمام قصه برخواندن ابوهریره و شکایت از جدائی و ترس
از اصابت مکروه نمودن اظهار کمال محبت و دوستی است و اعتناد از در آمدن در خلوت و گستاخی دادن را بر نمض ایت و هؤلاء الناس ورائی و این مردم می در آیند در پس من فقال پس گفت آنحضرت
یا اباهریرة واعطانی نعلیه و داد مرا نعلین خود را نشان آن باشد که این پیغام حضرت وی می آیم وتخصیص نعلین بجهت آن باشد که از جنس دیگر حاضر نبود که بدهند و بعض مردم وجه مناسبتی تر بیان کرده اند
که دادن نعلین که سبب سهولت و آسانی مشی است اشارت است بآنکه بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای تیسیر و تسهیل است و آسانی کار ایشان است و نیز بشارت است به ثبات قدم و استقامت بر
شهادت چنانکه بود و آمده است بآنکه ثم استقم فقال اذهب بنعلی هاتین پس گفت ببر این نعلین مرا فمن لقیت من وراء هذا الحائط پس هرکه پیش آید ترا از پس این بستان یشهد ان لا اله الا الله و حال آنکه
گواهی میدهد بالوهیت حق و نبوت پیغمبر مستیقنا بها قلبه و حالیکه یقین کننده است باین شهادت دل وی فبشره بالجنة پس بشارت ده او را به بهشت یعنی خبر ده او را که بهر گواهی [illegible] بهشتی است فکان
اول من لقیت عمر پس بود نخستین کسی که پیش آمد من او را عمر فقال پس گفت عمر ما هاتان النعلان چیست این نعلین یا اباهریرة فقلت هاتان نعلا رسول الله گفتم این نعلین پیغمبر خدا اند صلی الله علیه
وسلم بعثنی بهما فرستاده است مرا بهمراه این نعلین من لقیت یشهد ان لا اله الا الله مستیقنا بها قلبه هر کرا ملاقات کنم که گواهی دهد باین کلمه بیقین دل خود بشرته بالجنة بشارت دهم من او را به بهشت
فضرب عمر بین ثدیی پس زد عمر میان دو پستان من فخررت لاستی پس بر زمین افتادم بر مقعد خود فقال ارجع پس گفت عمر باز گرد فرجعت الی رسول الله پس باز گشتم بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فاجهشت بالبکاء پس زاری کردم و پناه جستم بآنحضرت و جهش و اجهاش پناه بردن آدمی بکسی با اراده بکاء چنانکه کودک پیش مادر خود میرود و در الصراح جهش زاری کردن بکسی و آماده گشتن بگریستن را و اجهشت و جهشت هر دو
روایت است و رکبنی عمر و رسیده آمد بالای من عمر فاذا هو علی اثری پس نگاه کردم ناگاه وی در عقب من است و اثر بکسر همزه و سکون ثلثه و بفتحتین هر دو روایت است و هر دو لغت فصیح است فقال رسول الله
پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مالک یا اباهریرة چیست ترا چکار میکنی و چه میگوئی ای ابوهریره فقلت گفتم من که لقیت عمر پیش آمدم عمر را فاخبرته بالذی بعثتنی به پس خبر دادم من او را بآن حکمی که فرستاده
بودی مرا بدان حکم یعنی بشارت دادن بجنت هر کسی که گواهی دهد بلا اله الا الله فضرب بین ثدیی ضربة خررت لاستی پس زد عمر در میان دو پستان من زدن سختی که افتادم بر مقعد خود فقال ارجع پس گفت عمر
بازگرد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا عمر ما حملک علی ما فعلت ای عمر چه داشت ترا بآنچه کردی تو یعنی چرا زدی ابوهریره را و باز گردانیدی او را قال گفت عمر یا رسول الله بابی انت
وامی باد پدر من و مادر من فدای تو باد ابعثت اباهریرة بنعلیک آیا برانگیختی و فرستادی ابوهریره را با نعلین خود و حکم کردی من لقی یشهد ان لا اله الا الله مستیقنا بها قلبه بشره بالجنة قال نعم گفت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم آری فرستاده ام او را که این بشارت دهد قال فلا تفعل گفت عمر پس مکن این حکم را فانی اخشی ان یتکل الناس علیها زیرا که من میترسم که تکیه کنند مردم برین بشارت یا برین کلمه مجرد و عمل نکنند فخلهم یعملون
مرهم را که عمل کنند فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فخلهم پس چون تو مصلحت در گذاشتن مردم می بینی بگذار و بشارت مده اگر گویند چون روا باشد عمر را که منع کند از امر که حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم بآن حکم فرموده باشد و باز گردانید ابوهریره را و نگذارد که بشارت دهد جوابش آنست که عمر رضی الله عنه علم داشت از نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم که این امر ایجابی نیست و بشارت
قلوب مؤمنان است و اگر ایشان میشنوند اعتماد میکنند بر آن چنانکه خود بمعاذ فرمود اذا یتکلوا و لیکن بجایت رحمت و شفقت او بر ایشان بجهت احساس معنی محبت و اخلاص نسبت بحضرت خود بر آن داشت و چون
بالتماس عمر آن مصلحت یاد آمد گفت بگذار تا عمل کنند و اگر امر بطریق ایجاب می بود چون تخلیه میکرد و از بشارت باز میداشت فافهم وبالله التوفیق رواه مسلم وعن معاذ بن جبل رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم مفاتیح الجنة شهادة ان لا اله الا الله کلیدهای بهشت گواهی دادن است باین کلمه طیبه و جمع آوردن مفاتیح باعتبار مواد و افراد مؤمنان است یا باعتبار تعدد جنات یا برای مبالغه است گویا هر جزوی
از وی مفتاح است چنانکه طیبی گفته است رواه احمد وعن عثمان رضی الله عنه ذکر مناقب وی در ذکر مناقب خلفا در آخر کتاب بیاید رضی الله عنه قال روایت است از عثمان که گفت ان رجالا من اصحاب
النبی بدرستی که مردان از یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم حین توفی در هنگامیکه میرانیده شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم حزنوا علیه اندوهگین شدند بر فوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حتی کاد بعضهم
یوسوس تا آنکه نزدیک بود بعضی از ایشان که در وسواس و شبهه افتد و وسوسه حدیث نفس را گویند در قاموس گفته وسوسه حدیث نفس و شیطان که در آن سود و بهبودی نباشد و یوسوس بکسر واو است
و فتح خطا است و بعضی در وسوسه افتاده و در وسوسه افکند نیز هر دو آمده است قال عثمان وکنت منهم گفت عثمان و بودم من از آن مردان که نزدیک بود که در وسواس افتند فبینا انا جالس مر علی عمر
پس در اثنای آنکه من نشسته بودم گذشت بر من عمر و سلم و سلام داد عمر فلم اشعر به پس آگاه نشدم من بعمر و بگذشتن وی و سلام وی فاشتکی عمر الی ابی بکر پس گله برد عمر بسوی ابوبکر رضی الله عنهما ثم اقبلا
حتی سلما علی جمیعا پس روی آوردند ابوبکر و عمر تا آنکه سلام کردند بر من هر دو فقال ابوبکر ما حملک علی ان لا ترد علی اخیک عمر سلامه چه داشت ترا بر آنکه رد نکردی برادر تو که عمر است سلام او را یعنی
جواب سلام وی بگفتی قلت ما فعلت گفتم من نکرده ام این کار را که ترک رد سلام عمر است یعنی نمیدانم که کرده ام فقال عمر بلی والله لقد فعلت پس گفت عمر بلی بخدا سوگند هر آینه بتحقیق کرده تو آنرا قال گفت
عثمان بعمر قلت گفتم والله ما شعرت انک مررت بخدا سوگند آگاه نشدم که تو گذشتی ولا سلمت و نه آگاه شدم که سلام کرده تو قال ابوبکر صدق عثمان گفت ابوبکر بعمر بنوعی حال عثمان و بوثوق بصدق وی راست
گفت عثمان باز روی آورد ابوبکر بمن و خطاب کرد و گفت قد شغلک عن ذلک امر بتحقیق باز داشت ترا از آگاه شدن بر رد عمر و سلام وی امر عظیم فقلت اجل پس گفتم من آری چنین است کاری باز داشت مرا
از آن امری قال گفت ابوبکر ما هو چه چیز است آن امر قلت گفتم توفی الله تعالی نبیه میرانید خدای تعالی پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم قبل ان نسأله عن نجاة هذا الامر پیش از آنکه بپرسیم آنحضرت را
از رستگاری این امر فقال ابوبکر قد سألته عن ذلک گفت ابوبکر بتحقیق پرسیده ام من آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از نجات این امر فقمت الیه پس ایستادم بسوی ابوبکر و رفتم بجانب او فقلت له بابی انت
وامی وگفتم پدر و مادر من فدای تو باد انت احق بها تو سزاوارتری باین نجات و باین خصلت و رسیدن از آن از جهت کمال قرب تو با آنحضرت صلی الله علیه وسلم و حرص تو بر علم مخصوص بودن تو بجهت اسراع
[illegible] قال ابوبکر گفت ابوبکر قلت گفتم یا رسول الله ما نجاة هذا الامر چیست نجات این کار فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من قبل منی الکلمة التی عرضت علی عمی کسی که قبول کند از من کلمه را که
ظاهر کردم بر عم خود که ابوطالب است فردها پس قبول نکرد عم من آن کلمه را فهی له نجاة پس آن کلمه مر آنکس را نجات است رواه احمد بدانکه طیبی در تشریح نجاة هذا الامر گفته جائز است که مراد بامر دین

باشد یعنی نجات در دین از آتش دوزخ و خلاص آن بچه چیز است یا مراد با مر آنچه اکثر مردم در آن افتاده اند از فریب شیطان در حب دنیا و وقوع در شبهات و ارتکاب معاصی سبب نجات از آن چیست فرمود این کلمه است که تصدیق
بدان سبب نجات از آتش دوزخ است و مداومت و ملازمت بر وی موجب صفای قلب و طهارت باطن که سبب دفع غرور شیطان و زهد در دنیا و حصول تقوی است انتهی پوشیده نماند که در وجه اول از این دو وجه نظر است
زیرا که عثمان رضی الله عنه خود روایت کرده است که هر که بمیرد و میداند لا اله الا الله در آید بهشت را پس چرا باید که بپرسید از آنحضرت صلی الله علیه و سلم از آنچه در دین سبب نجات از آتش دوزخ است و خود چون
روا بود که این علم از اوائل دین اسلام است عثمان را حاصل نباشد مگر آنکه گویند فراموش کرده بود وی رضی الله عنه آن را از دهشت مصیبت و شدت حیرت و با وجود آن صواب آنست که مراد نجات از وسوسه شیطان است
چنانکه سوق حدیث در آن ظاهر است و در روایت محمد بن جبیر آمده که عمر گذشت بر عثمان و سلام کرد بر وی پس رد نکرد وی سلام او را پس شکایت پیش ابوبکر برد پس گفت ابوبکر چه منع کرد ترا از رد کردن سلام برادر خود
گفت عثمان بخدا سوگند نشنیدم آن را و من حدیث میکردم نفس خود را ابوبکر گفت در چه وادی حدیث میکردی نفس خود را گفت در خلاف شیطان که می انداخت در نفس من چیزها را که دوست ندارم که بر زبان آرم آن را
اگر چه تا آنچه بر روی زمین است مرا باشد پس گفتم تا خود در وقتی که می انداخت شیطان آن را در نفس من ای کاش من پرسیده بودم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم که چه نجات میدهد ما را از این حدیث که می اندازد شیطان
در نفسهای ما گفت ابوبکر بدرستی که من شکایت کردم نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم و پرسیدم از آنچه نجات دهد ما را از این حدیث که می اندازد شیطان در نفسهای ما پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم نجات میدهد شما را از آن
حدیث این که بگوئید آن کلمه را که امر کردم عم خود را نزد موت و قبول نکرد رواه ابویعلی فی مسنده و قال البوصیری فی زوائد العشرة سنده حسن کذا فی جمع الجوامع للسیوطی و شیخ مشایخ حدیث ما شیخ ابن حجر در شرح
قول وی وسوسه گفته که مراد بوسوسه اینجا کذب ذکر است بود که مردم در آن بجهت انقضای دین و انقطاع انوار و انقطاع سلسله آن بود و عن المقداد انه سمع رسول الله روایت است از مقداد بن الاسود
که از فضلا و نجبای اصحاب است قدیم الاسلام روایت کرده از وی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب رضی و نسبت او باسود از جهت آنست که حلیف او یا ربیب او بود و در اصل مقداد بن عمرو بن ثعلبه کندی است ذکر او در آخر
کتاب در ذکر اسمای اهل بدر بیاید انشاء الله تعالی روایت میکند که وی شنید پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم یقول میگفت لا یبقی علی ظهر الارض نمی ماند بر پشت زمین بیت مدر و لا وبر خانه خشت و کلوخ
و نه خانه پشم مدر بفتح میم و دال مهمله خشت و کلوخ و وبر بفتح واو و بای موحده پشم یعنی خیمه و مراد به بیت مدر شهرها و قریه هاست و به بیت وبر بادیه ها و صحراها که اهل خیام در آنجا باشند چنانکه عادت بادیه نشینان عرب است
پس مراد اینست که هیچ مکان نباشد چه شهر و چه ده و چه بادیه و چه صحرا الا ادخله کلمة الاسلام مگر آنکه می درآرد خدای تعالی در آن خانه کلمه اسلام را و در بعض نسخ ادخله الله بتصریح بذکر جلاله نیز آمده بعز عزیز و ذل
ذلیل میدرآرد الله تعالی این کلمه را در هر خانه ملتبس بعزت شخصی که عزیز میشود و بخواری شخصی که خوار میگردد بسبب آن کلمه یا آنکه فرمود اما یعزهم الله یا آنکه عزیز و غالب میگرداند خدای تعالی اهل اینجا را
فیجعلهم من اهلها پس میگرداند خدای تعالی ایشان را از اهل آن و گروندگان بدان او یذلهم یا خوار و زبون میگرداند ایشان را فیدینون لها پس مطیع و منقاد میشوند مر آن کلمه را بقبول ذمه و جزیه پس هیچ جائی
و هیچ خانه نماند که آن کلمه در آن نیاید قلت مقداد میگوید گفتم من فیکون الدین کله لله پس میباشد دین همه مر خدا را و غالب می آید بر همه ادیان طوعا او کرها رواه احمد و عن وهب بن منبه بضم میم و فتح نون و تشدید
موحده مکسوره از صنعای یمن است و تابعی ثقه است و قاضی یمن بود مات سنه اربع عشر و مائة قیل له گفته شد مر وهب ابن منبه را در وقتی که ترغیب کرد مردم را بر عمل و تهدید میکرد بر ترک آن و مبالغه مینمود در آن
الیس لا اله الا الله مفتاح الجنة آیا نیست لا اله الا الله کلید بهشت که کشاده میشود بآن درهای بهشت پس همین کلمه کفایت است عمل چه شرط است تا بیاید قال بلی گفت وهب بن منبه آری لا اله الا الله کلید جنت است
ولکن لیس مفتاح الا له اسنان ولیکن نیست هیچ کلیدی که کشاده شود بدان در مگر آنکه او را دندانها است فان جئت بمفتاح له اسنان فتح لک پس اگر می آری تو کلیدی را که مر او را دندانها است کشاده
میشود برای تو و الا لم یفتح لک و اگر نه کشاده نمیشود برای تو و اسنان کنایت از اعمال نیک است تا یقین شود بحکم وعده کریم در آمدن بهشت با سابقان و مقربان و فوز بمراتب و درجات مقربان مقصود مبالغه
در اتیان عمل است رواه البخاری فی ترجمة باب روایت کرده است این حدیث را بخاری در ترجمه بابی و از تعلیقات اوست و معنی تعلیق در مقدمه معلوم شد و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا احسن احدکم اسلامه چون نیک گرداند یکی از شما اسلام خود را یعنی بصدق و اخلاص اسلام آورد فکل حسنة یعملها تکتب بعشر امثالها پس هر کاری نیک
که میکند آن را نوشته میشود بده مانند آن الی سبعمائة ضعف تا هفتصد چند و ضعف بکسر ضاد بمعنی مثل است و کل سیئة یعملها تکتب بمثلها و هر کاری بد که میکند نوشته میشود بمانند آن عمل که جزای
نیکی یکی بده است تا هفتصد باندازه صدق و اخلاص و دیگر صفات و جزای بدی یکی بیکی حتی لقی الله تا آنکه ملاقات کند و پیش آید خدای تعالی را یعنی تا دم مرگ و لقای خدا کنایت از موت است متفق علیه
و عن ابی امامة رضی الله عنه ان رجلا سأل رسول الله روایت است از ابی امامه که مردی پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم ما الایمان چیست نشان صحت و درستی ایمان قال گفت آنحضرت
صلی الله علیه و سلم اذا سرتک حسنتک چون شاد و خوشحال گرداند ترا عمل نیکی که صادر شود از تو بشکر آنکه توفیق و اعانت حق و امید قرب درگاه وی تعالی و ساءتک سیئتک و اندوهگین و ملال
گرداند ترا بدی که از تو بوجود آید بجهت خوف عذاب و کراهت بعد و حجاب فانت مؤمن پس تو مؤمنی درست ایمانی زیرا که این علامت وجود تصدیق و یقین بخدا و احکام وی و نشان ایمان به روز آخرت و جزای
اعمال است و یکی از مواضع یقین که واجب است یقین آوردن در آن یقین است بجزای اعمال شیخ امام عالم عارف عبدالوهاب المتقی المکی قدس الله روحه و اوصل الینا فتوحه در رساله حبل المتین فی
تقویة الیقین فرموده است چهار چیز است که سالک این راه را از یقین کردن بدان چاره نیست اول توحید که بداند که خدای است بجمیع صفات کمال موصوف و هر چه در عالم رود از نفع و ضرر و خیر و شر و
منع و عطا جمله بحکم و تقدیر او است و فائده آن عدم التفات است بسوی مخلوقات از ضرر و نفع و وجود و عدم ایشان دوم توکل کردن و استوار داشتن ضمانت خدای تعالی را در رسانیدن
رزق و فائده آن اجمال در طلب و عدم تردد و اضطراب نزد فقد اسباب سیوم یقین کردن در جزای اعمال ثواب و عقاب و فائده آن اقدام نمودن است بر طاعت و دور بودن از معصیت چهارم
یقین کردن در اطلاع خدای تعالی بر احوال بنده در همه حال و فائده آن سعی کردن در اصلاح ظاهر و باطن و مبالغه در آن شیخ ابن عطاء الله اسکندری در کتاب حکم میفرماید نشان مرده بودن قلب اندوهگین
شدن است بر فوت طاعات و پشیمان نا بودن از وجود زلات قال گفت آن مرد یا رسول الله فما الاثم پس چیست بزه و نشان دانستن آنکه در یک کار بزه کاری است قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و
سلم اذا حاک فی نفسک شیء چون بخلد در ذات تو چیزی و تاثیر کند در تو و تردد و ساز د ترا و اطمینان نیابد دل تو و منشرح نگردد بدان سینه تو فدعه پس بگذار آن کار را که این نشان آنست که در وی

نزد است و این است معنی استفت قلبک فتوی طلب کن از دل خود اما مراد قلب قدسی است متحلی بحلیهٔ تقوی و منور بنور ایمان و صافی بصفای یقین چنین دلی اگر در کردن کاری منشرح گردد و دلجمعی پذیر میشود دلالت
آنست که درین کار چیزی هست از بنده نه دل عامهٔ مومنان که محشواست بظلمت معصیت و کدورت که یکبار انکار دو بدین برایند و میپذیرد و باید دانست که فتوای قلب در جای معتبر است که دلائل شرعی
در آن مفقود و متعارض باشند چنانکه نص قرآن و حدیث و اجماع یافته نشود و اقوال علماء آنجا متعارض و متخالف باشند آنجا برای ترجیح قولی بر قولی شرح صدر و فتوای قلب معتبر است فافهم و بالله التوفیق رواه
احمد وعن عمرو بن عبسة بفتحات صحابی جلیل است سیوم یا چهارم در اسلام قصهٔ آمدن وی بملازمت شریف و اسلام آوردن و رخصت شدن خالی از غرابتی و حلاوتی نیست در بعض مواضع ذکر کرده شده است
رضی الله عنه قال گفت اتیت رسول الله آمدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم در وقتی که آنحضرت در مکه بود در ابتدای اسلام فقلت پس گفتم یا رسول الله من معک فی هذا الامر کیست با تو یعنی موافق تو در
دین اسلام قال حر و عبد گفت آنحضرت موافق تست با من درین امر آزاد و بنده مراد بآن ابوبکر و بلال است و بعض گفته اند مراد بعبد زید بن حارثه است و قول اول صحیح است زیرا که در روایتی از مسلم آمده که
ومعه ابوبکر و بلال و آنکه گفته اند که مراد کل ناس است از حر و عبد مراد باین خبر از استقبال خواهد بود و بعد از شیوع امر اسلام و قرار آن گویا که گفت که موافقت خواهد کرد ترا درین امر همه مردم آزاد و بنده
قلت ما الاسلام گفتم چیست علامات اسلام و خصال آن قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم طیب الکلام و اطعام الطعام خوبی و نرمی کردن در سخن و طعام خورانیدن مردم را غالبا مقصود ذکر مکارم اخلاق
و همهٔ صفات است لیکن اکتفا کرد از جملهٔ آنها بذکر این دو صفت که تواضع و سخاوت است و اصل است آنها بخلق الله یا این دو صفت ادخل و اصلح بود بحال سائل و لهذا احادیث در جواب این سوال
صفات مختلفه وارد یافته است و نسبت بهر کسی صفاتی ذکر کرد که مناسب و ملائم بحال او است و همچنین است کلام در قول او قلت ما الایمان گفتم چیست ایمان و خصال و شعب آن قال فرمود الصبر و
السماحة گفته اند محصل تمام خصال ایمان صبر و سماحت است اول اشارت است بترک منهیات و ثانی بفعل مامورات چنانکه تفسیر کرده است این را امام حسن بصری رضی الله عنه بقول خود الصبر عن معصیة الله
والسماحة علی اداء فرائض الله قال گفت عمرو بن عبسة قلت گفتم ای الاسلام افضل کدام اسلام یعنی کدام یکی از اخلاق و صفات اسلام فاضل تر است و از مسلمانان کدام فاضلتر است قال گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده کسی که سلامت مانند مسلمانان از زبان وی و دست وی قال گفت عمرو بن عبسة قلت گفتم ای الایمان افضل کدام ایمان یعنی کدام یکی از خصال
و شعب ایمان فاضلتر است قال خلق حسن گفت فاضلترین شعب ایمان خلق خوش است که اصل اعمال و منبع آنها است بر نفس و انفع بخلق قال قلت ای الصلوة افضل کدام نماز یعنی کدام یکی از ارکان و افعال
نماز فاضلتر است قال طول القنوت گفت درازی قیام قنوت بمعانی متعدده آمده طاعت و خشوع و صلوة و دعا و قیام و سکوت و مراد اینجا قیام است و علما را اختلاف است که طول قیام افضل است یا درازی
سجده بعض برآنند که طول قیام افضل است و بعض گویند درازی سجده و بعض برآنند که در نماز شب طول قیام افضل است و در روز سجده و دلائل همه در شرح سفر السعادة مذکور ساختیم و بعض
برآنند که این هر دو رکن مساوی اند در فضل فضیلت قیام بقراءت قرآن است و فضیلت سجود بهیات تذلل و خشوع و مذهب حنفیه افضلیت قیام است که مشقت در وی بیشتر و خدمت زیاده تر است قال
قلت ای الهجرة افضل گفت گفتم کدام هجرت فاضلتر است قال ان تهجر ما کره ربک گفت ترک دادن تو چیزی را که مکروه دارد آن را پروردگار تو و راضی نیست از آن و کلام در معنی هجرت سابقا گذشته است قال قلت
گفت عمرو بن عبسه چون همه از این احکام و ارکان اسلام پرسیدم و جواب آن شنیدم آخر از جهاد که اعلی و ارفع ارکان دین است پرسیدم پس گفتم فای الجهاد افضل پس کدام جهاد فاضلتر است قال من عقر
جواده و اهریق دمه گفت جهاد کسی که پی کرده شده اسب نیک وی و ریخته شده خون او یعنی اسپ و سوار هر دو بکار رفت و لا بغایت سعی و جهاد در مرد انگی و جهاد کرده باشد که با نیز رسیده
و نیز محض ثواب آخرت را برده و از غنیمت و مال دنیا پاک رفته و دنیا بدین نخورده و چون از افضل ارکان نماز پرسید افضل اوقات و را نیز تحقیق کرد و غالبا مقصود کش سوال از نماز شب و قیام آن بود
قال قلت ای الساعات افضل گفت گفتم کدام یکی از اوقات یا کدام یکی از ساعتهای شب برای قیام فاضلتر است قال جوف اللیل الآخر گفت میان شب که در جانب آخر است که آن دانک چهارم است یا
پنجم و اگر ششم را نیز داخل دارند شامل گردد سدس اخیر را نیز رواه احمد و عن معاذ بن جبل قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت من لقی الله کسی که ملاقات
کند خدا را و پیش آید جناب عزت او را لا یشرک به شیئا در حالیکه شریک نمیکرد اند با وی هیچ چیز را و یصلی الخمس و بگذارد نمازهای پنجگانه را و یصوم رمضان و روزه دارد ماه رمضان را غفر له آمرزیده
شود او را گناهان او و اقتصار بر ذکر نماز و روزه بجهت افضلیت و اشهریت و اهمیت آنهاست یا زکاة و حج در آن وقت فرض نشده باشد یا نماز و روزه را در جناب فضل و کرم الهی آن قدر شرف و عزت است
که اگرچه گناهان کرده و ترک فرائض دیگر نموده باشد برکت این دو عبادت می بخشند این خاصیت است و هنوز شنیدیت باقیست والله اعلم قلت گفتم افلا ابشرهم آیا پس بشارت ندهم مردم را یا رسول الله
قال دعهم یعملوا فرمود بگذار مردم را که عمل کنند شرح این سخن سابقا گذشته است رواه احمد و عنه انه سال النبی و هم از معاذ روایت است که وی پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
عن افضل الایمان از فاضلترین اجزاء ایمان و خصال وی قال ان تحب لله گفت افضل شعبات ایمان این است که هر کرا دوست داری برای خدا دوست داری و تبغض لله و هر کرا دشمن داری برای
خدا داری و تعمل لسانک فی ذکر الله و در کار داری زبان خود را در یاد خدا قال گفت معاذ و ماذا و بعد از آن چه کنم یا بعد از آن چه میفرمائی یا دیگر افضل الایمان چیست یا رسول الله قال ان
تحب للناس ما تحب لنفسک گفت آنکه دوست داری مر مردم را چیزی که دوست داری مر نفس خود را و تکره لهم ما تکره لنفسک و ناخوش داری مر ایشان را چیزی را که ناخوش داری مر نفس خود را یعنی
خیرخواه همه باشی و هیچکس را بد نیندیشی رواه احمد باب الکبائر و علامات النفاق باب در بیان گناهان کبیره و نشانهای نفاق و گناه کبیره آنکه در شرع بر وی حدی یعنی یافته یا وعیدی واقع
شده یا نهی از آن بدلیل قطعی ورود یافته و موجب هتک حرمت دین گشته و هرچه نه چنین بود صغیره است و مراتب کبیره متفاوت است بعض بزرگتر و شنیع تر از بعض و عدد وی چند از آن در
احادیث ذکر یافته چنانکه بیاید و منحصر نیست در آن بلکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنچه بر وی وحی شده بتقریب حاضران و سائلان بعضی از آن ذکر کرده و ذکر باقی بر وقت دیگر گذاشته و مولانا جلال
الدین دوانی در شرح عقائد عضدیه از بعض اصحاب شافعی آورده که کبائر نیست خون ناحق ریختن و زنا و لواطت کردن و دزدی کردن و خمر و هر مسکری که در حکم خمر است خوردن و گوشت
خوک تناول کردن و مال کسی بغصب گرفتن و کسی را بزنا دشنام کردن و گواهی دروغ دادن و ربا خوردن و روزهٔ ماه رمضان عمدا بعید شکستن و سوگند دروغ خوردن و قطع رحم کردن و ...

و پدر مسلمان را بنا حق رنجانیدن و از جنگ کافران گریختن و مال یتیمان خوردن و دروغ زدن و کیل خیانت کردن و نماز پیش از وقت گذاردن و از وقت در گذرانیدن و زکاة منع نمودن و با مسلمانان ناحق جنگ کردن
و دروغ بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بستن و صحابهٔ پیغمبر را رضوان الله علیهم اجمعین دشنام کردن و گواهی پنهان پوشیدن و رشوت گرفتن و میان مرد و زن جنگ انداختن و سعایت نزد سلطان نمودن
و امر معروف و نهی منکر عند القدرة ترک دادن و قرآن بعد از تعلم فراموش کردن و حیوانات را سوختن و زن از مرد بی سبب تن در ندادن و از رحمت خدا ناامید بودن و از عذاب وی ایمن شدن و اهانت
اهل علم و حاملان قرآن کردن و با زن ظهار کردن و امثال آن ذکر کرده و بعضی که ذکر کرده شد بیشتر از این است و شیخ ابن حجر مکی در آن کتابی مستقل تصنیف کرده مسمی به زواجر نسأل الله العافیة الفصل الاول عن عبد الله
بن مسعود روایت است از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه ذکر مناقب وی افزون از شمار است در کتاب جامع المناقب در آخر کتاب مذکور است رضی الله عنه قال قال رجل گفت عبد الله بن مسعود که گفت مردی ای
الذنب اکبر عند الله کدام گناه بزرگتر و بدتر است نزد خداوند تعالی قال ان تدعو لله ندا وهو خلقک فرمود بزرگترین گناهان که بالاتر از او گناهی نیست این است که بگردانی پروردگار عالم را مانند و همتا و
حال آنکه تو میدانی که وی پیدا کرده ترا و اگر نمیدانی فکر کن و بدان که پیدا کننده جز یک ذات نشاید تعالی کبریاؤه و ند بکسر نون مانند شخص در ذات و صفات که مخالف بود و هو را در افعال و احکام و ضد مخالف
مانند وحق تعالی را نه ضد است و نه ند و بت پرستان اگرچه بتان را مانند خدا و مخالف او تعالی نمیدانند و نمیگویند ولیکن چون آنها را می پرستیدند و تعظیم میکنند گویا مثل و مانند او میدانند و اعتقاد دارند که
ایشان را از عذاب خدا وامیر مانند و بالجمله شرک سه قسم است در وجود و در خالقیت و در عبادت. قال ثم ای گفت آن مرد پس بعد از کفر کدام گناه بزرگتر است قال ان تقتل ولدک خشیة ان یطعم معک
فرمود بزرگتر بعد از کفر کشتن تست فرزند خود را از جهت ترس آنکه بخورد با تو یعنی از خوف فقر در عهد جاهلیت این کار میکردند و بخوف فقر و عار اولاد صغار را میکشتند و قتل نفس مطلقا کبیره است ولیکن
قتل اولاد بجهت خوف فقر که منافی توکل و اعتقاد خالقیت پروردگار تعالی است کبیره تر و بدتر این قید از این جهت کرد یا ملاحظهٔ خصوص حال سائل اینچنین فرمود قال ثم ای گفت پس کدام گناه بعد از قتل
بزرگتر است قال ان تزنی حلیلة جارک فرمود زنا کردن تست با زن همسایه و این تعبیر بر همان قیاس است که در قتل معلوم شد فانزل الله تصدیقها پس فرستاد خدای تعالی برای تصدیق این احکام این آیت را
که حق تعالی بیان مدح بندگان خاص خود میکند و میفرماید والذین لا یدعون مع الله الها آخر و آنکسانیکه نمیخوانند با خدای تعالی خدای دیگر را ولا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق و آنانکه نمیکشند ذاتی را
که حرام گردانیده است خدای تعالی کشتن آن مگر بحق شرع چنانکه حد و قصاص ولا یزنون و زنا نمیکنند الآیة تا آخر آیت که بیان شناعت و ترتب عذاب آن میکند و از این آیت معلوم میشود که مقصود از حدیث
بیان مطلق قتل و زنا است و آن قیدها برای قصد زیادت تشنیع و تقبیح یا رعایت خصوص حال سائل است چنانکه گفته شد متفق علیه وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الکبائر
گناهان کبیره اینها اند الاشراک بالله شریک گردانیدن است بخدا در وجود یا در عبادت و مراد بشرک کفر است بهر نوع که باشد و ذکر شرک بجهت آن است که کفار مکه مشرک بودند و بتان را می پرستیدند و در
بعض مقامات که مسلمانان را منع از شرک و تشدد مراد است بآنها است از ارتداد وعقوق الوالدین دیگر رنجانیدن مادر و پدر مسلمان از ناحق شرعی و ظاهر حدیث در آنست که رنجانیدن مادر
و پدر علی الاطلاق کبیره باشد ولیکن مراد همان است که گفته شد بقرینهٔ احادیث دیگر و رنجانیدن پدر و مادر کافر بغیر آنچه موجب اخراج از کفر گردد درست نیست و رفق و مهربانی نمودن لازم است
اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهما بحضرت رسالت آمد و گفت یا رسول الله مادر من نزد من آمده است و وی مشرکه و معرض است از ایمان صلهٔ رحم کنم با وی فرمود بکن چنانکه در باب البر والصلة بیاید وقتل النفس
دیگر کشتن کسی را بناحق والیمین الغموس دیگر از گناهان [illegible] سوگند دروغ خوردن بر چیزیکه گذشته است چنانکه گوید چنین کردم و گفتم و در واقع نکرده است و گفته یمین غموس بفتح غین
معجمه این چنین سوگند را گویند و غمس بمعنی غوطه دادن است و این شنیعه غوطه میدهد صاحبش را در گناه و در آتش دوزخ و بعض گویند یمین غموس آنکه بدروغ سوگند خورد تا مال مسلمانی را ببرد
و قید گذشته برای آن کرده شد که اگر بر کار آینده سوگند خورد که چنین خواهم کرد و نکرد آن را کفارت است کفارت بدهد و از بزه آن خلاص شود رواه البخاری وفی روایة انس وشهادة الزور
بدل الیمین الغموس و در روایت انس وشهادة الزور یعنی گواهی دادن بدروغ واقع شده بجای الیمین الغموس متفق علیه پس حدیث مذکور بروایت عبد الله بن عمرو که در وی والیمین الغموس گفته
از افراد بخاری است و بروایت انس که در آن بجای والیمین الغموس وشهادة الزور است متفق علیه است وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اجتنبوا السبع الموبقات یکسو
شوید و ترک دهید هفت خصلت را که هلاک کننده کانند قالوا گفتند صحابه یا رسول الله وما هن و چه چیزاند و کدام اند آن هفت خصلت قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم الشرک بالله شرک
آوردن بخدا والسحر و جادوی کردن و تعلیم و تعلم سحر نیز همین حکم دارد و بعض گویند که آموختن او رواست تا دفع سحر از خود تواند کرد و خیالی در حاشیهٔ شرح عقاید گفته که سحر کردن کفر است نقل
و جماعه از صحابه وغیر ایشان بر آنند که ساحر را باید کشت و بعض میگویند که اگر سحر موجبات کفر باشد باید کشت اگر نه آن تو به نکند و کهانت و تنجیم و پرسیدن کاهن و منجم و رمل و شعبده و تعلیم کردن و در
گرفتن بآن همه حرام است وقتل النفس التی حرم الله الا بالحق و کشتن ذاتی که حرام گردانیده است خدای تعالی مگر بحق واکل الربوا و خوردن ربا واکل مال الیتیم و خوردن مال یتیم والتولی یوم
الزحف و پشت دادن و روی گردانیدن روز جنگ کافران زحف جنبیدن و رفتن بر مقعد چنانکه کودک رود و نام لشکر رانده بسوی دشمن که در رفتن بمشقت و از دحام مشابه آن زده کافر حربی
و بعد از آن تخفیف واقع شده و برد و قرار یافت وقذف المحصنات المؤمنات الغافلات و از کبائر است دشنام دادن بزنا بر زنان پارسا مسلمانان غافل از بدکاری را و حد قذف هشتاد تازیانه
و این مسئله در فقه بتفصیل مذکور است از آنجا باید جست متفق علیه وعنه قال قال رسول الله و هم از ابی هریره روایت است که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا یزنی الزانی حین یزنی
وهو مؤمن زنا نمیکند زنا کننده در آن هنگام که زنا میکند و حال آنکه مؤمن است یعنی زانی در وقت زنا کردن مسلمان نیست مراد نفی ایمان کامل است و زجر و تشدید است بر ارتکاب زنا و مبالغه است
در نهی از آن ولا یسرق السارق حین یسرق وهو مؤمن و دزدی نمیکند دزدی کننده هنگامیکه دزدی میکند و حال آنکه او مؤمن است ولا یشرب الخمر حین یشربها وهو مؤمن و نمی نوشد شراب
کسی هنگامی که مینوشد و حال آنکه مؤمن است ولا ینتهب نهبة یرفع الناس الیه فیها ابصارهم حین ینتهبها وهو مؤمن و غارت نمیکند کسی غارت کردنی که بردارند مردم بسوی غارت
کننده در آن غارت کردن چشمهای خود را و نگران میمانند در آن یعنی آشکارا غارت میکنند چنانکه مردم در روی مینگرند و مینالند و قدرت بر دفع آن ندارند و حال آنکه وی مؤمن است

غارت کردن مال معصوم حرام است خصوصا با این صفت و در این حالت و نُهبه بفتح نون بمعنی غارت کردن وبضم آن مال غارت کرده شده و در حدیث هر دو معنی محتمل است ولا یغل احدکم حین یغل
وهو مؤمن وخیانت نمیکند یکی از شما از غنیمت هنگامی که خیانت میکند وحال آنکه مؤمن است غلول خیانت از غنیمت و دزدیدن از آن پیش از قسمت و معنی مطلق خیانت نیز آمده و سابقا در حدیث
گذشت که لا ایمان لمن لا امانة له فایاکم ایاکم پس دور دارید دور دارید خود را ازین گناهان مذکوره متفق علیه وفی روایة ابن عباس و در روایت ابن عباس این عبارت نیز آمده ولا
یقتل حین یقتل وهو مؤمن و نمیکشد هیچکس هنگامی که میکشد وحال آنکه او مؤمن است قال عکرمة قلت لابن عباس گفت عکرمه که خادم و مولی و کاتب ابن عباس بود و راوی از اوست
گفتم مر ابن عباس را کیف ینزع الایمان منه چگونه کشیده میشود ایمان ازین شخص قال هکذا گفت ابن عباس اینچنین کشیده میشود وشبک بین اصابعه ثم اخرجها پس تشبیک کرد
ابن عباس میان انگشتان خود و در یکدیگر آورد انگشتان را پس بیرون آورد انگشتان را از یکدیگر از برای نمودن صورت بر کشیدن ایمان که نخست مخلوط ممزوج بود با ذات آدمی پس از آن
برآمد فان تاب عاد الیه پس اگر توبه کرد و برگشت از آن معصیت باز میگردد بسوی وی ایمان وشبک بین اصابعه و باز در یکدیگر آورد انگشتان را برای نمودن صورت عود و ظاهر این
حدیث آنست که عود ایمان بعد از توبه از معصیت است مگر آنکه مراد از توبه معنی لغوی وی دارند که رجوع و برگشتن است چنانکه در آخر فصل ثانی از حدیث ابی هریره بیاید که چون بیرون آید از آن عمل باز
می آید ایمان وقال ابو عبد الله و گفته است بخاری در توجیه این حدیث و تطبیق وی بمذهب اهل سنت و جماعت و ابو عبد الله کنیت بخاری است علیه الرحمة لا یکون هذا مؤمنا تاما
نمیباشد این شخص گناهکار مسلمان کامل ولا یکون له نور الایمان و نمیباشد مر او را در این حالت نورانیت ایمان که مراد بدان کمال اوست هذا لفظ البخاری این عبارت که گفته شد
عین عبارت بخاریست و باین معنی ظاهر شد که عمل نزد وی داخل حقیقت ایمان نیست بلکه موجب کمال اوست و باطل شد که بعض مردم گمان میبرند که عمل نزد محدثین جزو ایمان است و این عبارت
می آرند که الایمان تصدیق بالجنان واقرار باللسان وعمل بالارکان این عبارت صحیح است اما معنی ایمان کامل است نزد ایشان و نزد همه اهل سنت و جماعت و اینمعنی را در مواضع دیگر مشروح تر و
مدلل تر ازین گفته ایم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم آیة المنافق ثلث نشان منافق سه خصلت است زاد مسلم زیاده کرده است مسلم این عبارت را
وان صام وصلی وزعم انه مسلم واگر چه روزه میدارد و نماز میگذارد و گمان میبرد و میگوید که من مسلمانم ثم اتفقا پس بعد از اختلاف بخاری و مسلم بزیادت و نقصان این عبارت
اتفاق دارند در روایت این سه چیز که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نشان منافق گفته است اذا حدث کذب چون سخن گوید دروغ گوید واذا وعد اخلف و چون وعده کند خلاف کند
و وفا نکند بآنچه وعده کرده است مگر بسبب ضرورتی که پیش آید و گفته اند که این بر تقدیری است که وعده کند بنیت خلاف و وفا بوعده از مکارم اخلاق است و تفصیل آن در باب الوعد
بیاید واذا اؤتمن خان و چون بامانت نهاده شود چیزی یا سخنی نزد وی و اعتماد کرده شود بروی خیانت کند این سه خصلت نشان منافق است مجتمع یا تنها تنها و بر هر تقدیر صاحب این
خصال بحقیقت منافق نیست بلکه مراد آنست که این صفات لایق بمنافقان است و سزاوار بحال مسلمانان آنست که از اینها پاک و مبرا باشند چه در اینها باطن مخالف ظاهر است چنانکه منافق را
دل با زبان یکی نیست و مسلمان را باید که باین صفات عادت نکند و مصر بر آن نباشد تا مبادا بدان خو گیرد و رفته رفته بحقیقت نفاق کشد و بالجمله وجود علامات نفاق مستلزم وجود
نفاق نیست و بحقیقت مراد انذار و تحذیر مؤمنان است از اتصاف باین صفات و تشدید و تغلیظ است بر آنکسانی که این صفات دارند و بعض گفته اند که باین کلام آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و بعض گفته اند که باین کلام آنحضرت صلی الله علیه وسلم نشان داد صحابه را باشخاص منافقان که در زمان آنحضرت بودند صلی الله علیه وسلم بذکر صفات ایشان تا اجتناب کنند و بر حذر
باشند از صحبت ایشان و تعیین باعیان ایشان نکرد تا فضیحت نشوند و باعث هیجان شر نگردد و ازینجا معلوم میشود که در مؤمنان صحابه این صفات نبود و وجه اول ظاهرتر است متفق علیه
وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اربع من کن فیه چهار خصلت اند که هر کس که باشد این چهار خصلت در وی کان منافقا خالصا باشد آن
منافق ساده بی آمیزش ایمان ومن کانت فیه خصلة منهن و هر که باشد در وی یک خصلت ازین چهار خصلت کانت فیه خصلة من النفاق باشد در وی یک خصلت از نفاق
و همین قیاس دو و سه حتی یدعها تا آنکه بگذارد آن خصلت را و آن چهار خصلت این است اذا اؤتمن خان چون امانت سپرده شود و اعتماد کرده شود بروی خیانت کند واذا حدث
کذب و چون سخن کند دروغ گوید واذا عاهد غدر و چون عهد بندد بشکند عهد شکستن نزدیک بمعنی خلاف وعده کردن است و فرد خاص ازواست واذا خاصم فجر و
چون جدل کند و پیکار کند با هم دروغ گوید و سرکشی ورزد و تباهی کند متفق علیه وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل المنافق
کالشاة العائرة بین الغنمین حال منافق و مثال او مانند گوسفندی است مائل و متردد میان دو گله گوسفند تعیر الی هذه مرة تردد میکند و میرود بسوی این گله یکبار والی هذه
مرة و بسوی این گله دیگر بار دیگر چنانکه منافق گاهی بجانب طائفه می آید و گاهی بجانب طائفه دیگر میرود و دو روئی میکند و در اصل عائره ماده شتر را میگویند که میگردد تا نری یابد
که بروی برجهد رواه مسلم الفصل الثانی عن صفوان بن عسال بفتح عین و تشدید سین مهملتین صحابی است مرادی کوفی حدیث او در ایشان است و در دوازده غزوه همراه آنحضرت
حاضر شده گویند که عبد الله بن مسعود از وی روایت دارد رضی الله عنه قال قال یهودی لصاحبه گفت صفوان که گفت یهودی مر یار خود را اذهب بنا الی هذا
النبی ببر ما را بسوی این مرد که دعوی پیغمبری میکند و مردم او را پیغمبر میدانند فقال له صاحبه پس گفت مر او را یار او لا تقل نبی مگو که پیغمبر است انه لو سمعک بدرستی که وی
اگر بشنود این کلمه را لکان له اربع اعین هر آینه باشد مر او را چهار چشم کنایت است از غایت سرور و خوشی یعنی چه سرور و شادی در قوت باصره بیفزاید و چون غم و محنت
برسد عالم در نظر تاریک گردد و چون خوشی و شادی آید روشن نماید اینچنین گفته اند در شرح این کلام و ممکن است که گفته شود و الله اعلم که مراد آنست که اگر این کلمه را بشنود
منتظر و امیدوار ظهور امر و وجود اتباع میگردد چه هر که انتظار دارد نگران میباشد چنانکه گویند چشم من در راه انتظار تو چهار است فاتیا رسول الله پس آمدند آن هر دو

یهودی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم عن تسع آیات بینات پس پرسیدند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از نه آیت ظاهر و پیدا آنچه متبادر بفهم میرسد آنست که مراد بآیات
تسع آیات بینات معجزات موسی علیه السلام باشد چنانکه فرموده ولقد آتینا موسی تسع آیات بینات یعنی ید بیضا و عصا و امثال آن که در تفاسیر بیان کرده اند ولیکن آنچه در حدیث در جواب ایشان
مذکور است احکام اند که همه ادیان و ملل بآن شامل اند پس بعض میگویند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب اشارت کرد که سوال از معجزات چه میکنید از احکام دین بپرسید که اتم و اهم است و این از قبیل
جواب اسلوب حکیم گویند چنانکه در علم بلاغت مقرر گشته است و بعض گویند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از ذکر معجزات که جواب آنها شد و احکام دین نیز زیاده کرد برای انذار و ارشاد و راوی
آنرا بجهت شهرت ذکر نکرد و بعض گویند مراد بآیات بینات همین احکام است چه احکام شرع علامات و نشانند بر سعادت کسی که بدان عمل کند و شقاوت آنکه عمل نکند و این احکام ظاهر و مبین و مشهور اند
در جمیع ملل فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا تشرکوا بالله شیئا شریک نگردانید بخدا چیزی را ولا تسرقوا و دزدی نکنید ولا تزنوا و زنا نکنید ولا تقتلوا النفس
التی حرم الله الا بالحق و نکشید ذاتی را که حرام گردانیده است خدای تعالی کشتن او را مگر بحق شرع ولا تمشوا ببریء و مبرید شخصی را که پاک و بیزار است از آنچه تهمت میکنید او را و نرسانید
قصد او را بدروغ الی ذی سلطان بسوی کسی که خداوند سلطنت و قوت و زور است لیقتله تا بکشد او را یا بکشاند و آزار رساند و ظلم کند چنانکه نزد سلاطین یکی را میگیرانند و بکشتن
و مصادره میدهند ولا تسحروا و سحر نکنید ولا تأکلوا الربوا و ربوا نخورید ولا تقذفوا المحصنة و دشنام زنا مکنید زن پاک پارسا را ولا تولوا الفرار یوم الزحف و پشت مدهید
در روی لشکر دشمن از گریختن در روز جنگ کافران تا اینجا این نه حکم که همه ملتها را شامل است تمام شد بعد از بیان آن حکمی زیاده کرد که مخصوص به یهود است و فرمود وعلیکم خاصة الیهود
واجب است بر شما که یهودید بخصوص ان لا تعتدوا فی السبت که تجاوز از حد نکنید و بیفرمانی نورزید در شکار کردن روز شنبه که نهی کرده اند شما را از آن و گویند که سائلان نه حکم را
سوال مهیا ساخته و دهم را که مخصوص بایشان است در دل مضمر داشته آمده بودند و از نه حکم بصریح سوال کردند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن را ذکر کرد و دهم را که مضمر داشته بودند بآن
عبارت صدا کشف فرمود از جهت بوسه بر دست و پای شریف دادند قال فقبلا یده ورجلیه پس بوسه دادند آن دو یهودی هر دو دست و هر دو پای آنحضرت
صلی الله علیه وسلم وقالا نشهد انک نبی و گفتند گواهی میدهیم که تو پیغمبری صلی الله علیه وسلم یعنی دانستیم و شناختیم ترا به پیغمبری چنانکه یهود میدانستند و این شهادت ایمانی نیست
که اذعان و قبول با وی باشد بلکه اظهار علم و معرفت است که داشتند و ایمان تنها معرفت نیست بلکه تصدیق باید چنانکه در محل خود تحقیق یافته است و از جهت قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
فما یمنعکم ان تتبعونی پس چه باز میدارد شما را از این که اذعان و قبول نمائید و متابعت کنید مرا قالا ان داود گفتند آن دو مرد که داود پیغمبر علیه السلام دعا به ان لا
یزال من ذریته نبی دعا کرد پروردگار خود را که همیشه خواهد بود از فرزندان وی پیغمبری تا روز قیامت و لابد دعای وی مستجاب شده باشد پس البته پیغمبری از فرزندان داود مبعوث
خواهد شد و یهود تابع وی خواهند شد و مر ایشان را غلبه و شوکت خواهد بود وانا نخاف ان تبعناک ان تقتلنا الیهود و ما میترسیم که اگر متابعت کنیم ترا و بگذاریم دین یهود را بکشند ما را
یهود و این افترای محض است از یهود و نا بهود که کذب و افترا شیمهٔ مستمرهٔ ایشان است و هرگز داود علیه السلام این دعا نکرده است و در نخواسته و چگونه در خواهد و وی در توراة و زبور خوانده
که محمد صلوات الله وسلامه علیه خاتم النبیین است و دین وی ناسخ همهٔ ادیان و بعض گویند که یهود قائل بودند به نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعرب خصوصا و آنحضرت النبی الامی میخواندند
و در اینجا نیز ملزم میشوند چه دروغ بر پیغمبر روا نباشد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم خود دعوی کرد که من فرستاده شده ام بکافهٔ ناس پس لازم آمد تصدیق وی در آن رواه الترمذی وابوداود
والنسائی وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث من اصل الایمان سه خصلت است از جملهٔ اصول ایمان و قواعد آن که اگر نباشد بنای ایمان از پای در افتد و از بیخ بر کنده شود
الکف عمن قال یکی از آن سه چیز باز ایستادن از کسی که گفت لا اله الا الله لا نکفره بذنب بیان کف است یعنی کافر مدانیم و مگوئیم کسی را که این کلمه گوید بسبب گناهی که صادر گردد از وی اگرچه کبیره
باشد و در این رد است مر قول خوارج را که گویند مؤمن بارتکاب معصیت اگرچه صغیره بود کافر گردد ولا نخرجه من الاسلام بعمل و بیرون میاریم و حکم مکنیم به برآمدن او از مسلمانی به عمل بد که کند
و در این رد است مر قول معتزله را که گویند بنده بارتکاب کبیره بیرون می آید از اسلام اگرچه در نمی آید در کفر و ایشان واسطه اثبات کنند در ایمان و کفر و گویند که مرتکب کبیره نه مؤمن است
و نه کافر و فاسق را قسمی ثالث دارند غیر مؤمن و کافر والجهاد ماض مذ بعثنی الله دیگر از اصول دین است که کارزار کردن بلکه دائم و مستمر است از آنگاه که برانگیخته و فرستاده است مرا خدای تعالی
و امر کرده است بجهاد الی ان یقاتل آخر هذه الامة الدجال تا آنکه کارزار کنند آخر این امت در آخر زمان دجال را و بعد از خروج دجال یاجوج ماجوج برآیند و مجال کارزار با ایشان
تنگ گردد و بی احتیاج بکارزار فانی شوند و بعد از فنای ایشان هیچ کافری بر روی زمین نماند و شریعت جهاد منتهی گردد لا یبطله جور جائر ولا عدل عادل باطل نمیکند آن
وجوب جهاد را جور سلطان جائر و عدل سلطان عادل یعنی جائز نیست ترک جهاد اگرچه پادشاه ظالم و فاسق باشد و بهر حال واجب است موافقت وی و برآمدن با وی از برای جهاد
و اگر گفته شود که جور جائر محل آن است که مبطل گردد اما ابطال عدل عادل متصور نیست پس نفی آن چه فائده دارد جوابش آنست که مقصود استوای هر دو حالت است یعنی همچنانکه عدل
مبطل نیست جور نیز همین حکم دارد یا آنکه چون عدالت موجب امن و امان و عدم خوف از کفار و عدم احتیاج بغنائم است جای آنست که از جهاد بنشینند و محتاج بدان نشوند از جهت
فرمود ولا عدل عادل والایمان بالاقدار سوم اصل دین ایمان آوردن است بتقدیرات الهی و اعتقاد آنکه هرچه در عالم میرود بقضا و قدر او است تعالی رواه ابوداود وعن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا زنی العبد خرج منه الایمان چون زنا میکند بنده بیرون می آید از وی ایمان فکان فوق راسه کالظلة پس باشد
ایمان بالای سر وی مانند سایبان و ظله بضم ظای معجمه هرچه سایه کند ترا مثل ابر یا خیمه یا سقف و مانند آن و این صورت مثالی است مر ایمان را و هر چیز را در عالم مثال صورتی است چنانچه
از اجسام لبن مثال علم است و گوسفند مثال موت و ظله مثال ایمان و سیوطی در رسائل خود تحقیق آن کرده و احادیث وارده در آن آورده و جمله از آن در شرح ذکر کرده شده است

و در تمثیل ایمان بدان اشارت است که اگرچه بنده بجهت گناه از حکم ایمان و نورانیت وی بر آمده است ولیکن هنوز در پناه و سایهٔ حمایت اوست و مطلقا از وی مفارق نشده که باز نیاید چنانچه
فرمود فاذا خرج من ذلک العمل پس چون بیرون می آید بنده و فارغ میگردد از آن عمل زشت که زنا است و تعبیر بعمل تلویح است که حکم جمیع اعمال همین است چه زنا و چه غیر زنا رجع الیه
الایمان باز میگردد و می آید بسوی بنده ایمان رواه الترمذی وابوداود الفصل الثالث عن معاذ قال اوصانی رسول الله گفت معاذ اندرز فرمود مرا پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم بعشر کلمات به ده سخن قال لا تشرک بالله شیئا گفت انباز مگردان بخدا چیزی را و مگو کلمهٔ کفر را وان قتلت وحرقت اگرچه کشته شوی و سوخته شوی چون مقام معاذ
رفیع بود وصیت کرد او را باخذ عزیمت و مبالغه فرمود در آن و دیگر از رخصت نیز اذن کرد ولا تعقن والدیک و مرنجان پدر و مادر خود را و مکن خلاف فرمودهٔ ایشان را دائم که آن
فعل مباح باشد وان امراک ان تخرج من اهلک ومالک اگرچه فرمایند ترا به بیرون آمدن از زن و فرزند و مال و گفته اند این مبالغه و تاکید است درین باب و واجب نیست بیرون آمدن
از آن زن جهت حرج ولا تترکن صلوة مکتوبة متعمدا و ترک مکن نماز فرض را دیده و دانسته فان من ترک صلوة مکتوبة متعمدا زیرا که کسی که ترک کند نماز فرض را عمدا فقد برئت منه ذمة الله
پس بتحقیق بیزار شده و دور شد از وی عهد خدا که با من و امان مؤمنان ثابت شده است و ظاهر حدیث وجوب قتل تارک صلوة است و همین است مذهب شافعی و بعض ائمه دیگر و در مذهب
حنفیه و مالکیه او را باید زد و تعزیر کرد و بند و زندان فرمود و گفته اند که صحابه هیچ گناه را مستلزم تکفیر نمیدانستند مگر ترک صلوة را ولا تشربن خمرا و البته منوش خمر را فانه راس کل فاحشة
پس بدرستی که شرب خمر خوردن سر هر گناه و بدکاریست چه مدار ایمان و طاعت بر عقل است چون عقل رفت همه رفت نعوذ بالله من ذلک وایاک والمعصیة و دور دار خود را از گناه و بپرهیز از آن
فان بالمعصیة حل سخط الله زیرا که بگناهکاری فرود می آید خشم و بی رضای الهی وایاک والفرار من الزحف و دور دار خود را از گریختن از جنگ کافران وان هلک الناس اگرچه
هلاک شوند مردم این نیز مبالغه است و قاعده همانست که سابقا گفته شده که یک مسلمان از پیش دو کافر نگریزد واذا اصاب الناس موت وانت فیهم و چون برسد مردم را مرگ
از وبا و طاعون و حال آنکه تو در میان ایشانی فاثبت پس بجای خود باش و بیرون مرو و حکم آن است که در شهری که وبا پیدا گردد از آنجا بیرون نباید رفت و از جای دیگر هم بآن شهر نباید شد و گریختن
از طاعون معصیت است و در حکم فرار از زحف است و اگر اعتقاد کند که اگر نگریزد البته بمیرد و اگر بگریزد البته بسلامت ماند کافر گردد نعوذ بالله من ذلک وانفق علی عیالک من طولک
کن عیال خود را از زیادتی مال خود بالای نفقهٔ واجب که بر گردن تست ولا ترفع عنهم عصاک ادبا و بر مدار از ایشان عصای خود را و بزن ایشان را برای ادب واخفهم فی الله و بترسان
ایشان را از جهت حق خدا رواه احمد وعن حذیفة قال انما النفاق کان علی عهد رسول الله حذیفه بن الیمان صحابی کبیر عظیم الشان است صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم
و نزد او بود علم منافقین رضی الله عنه گفت نفاق نبود مگر در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم واما الیوم اما امروز در زمان ما فانما هو الکفر او الایمان پس نیست مگر کفر یا ایمان
یعنی در زمان شریف آنحضرت در میان سه قسم بودند مؤمن و کافر و منافق و حکم شریعت در آن زمان آن بود که منافقان را در حکم مسلمانان میداشتند و ستر حال ایشان مینمودند و تعرض
بحال ایشان نمیکردند از جهت حکمتها و مصلحتها که در آن بود اما الآن آن حکم نماند و اگر فرضا ظاهر شود و ثابت گردد که یکی نفاق میکند و پنهان کفر میورزد او را قتل میکنیم و احکام کفر بروی اجرا مینمائیم
رواه البخاری باب فی الوسوسة وسوسه در اصل لغت آواز نرم و آواز زر و آواز پیرایهٔ زنان مثل خلخال و جز آن و اندیشهٔ بد و مراد اینجا حدیث نفس و شیطان است از افکار فاسده
و خواطر ردیه که باعث گردد بر کفر و معصیت و آنچه باعث بر ایمان و طاعت گردد آن را الهام خوانند و وسواس بفتح واو و کسر نیز هم بهمین معنی است و بمعنی شیطان نیز آمده و گرد بعض
شر الوسواس من الجن بعض بدان تفسیر کرده اند الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تجاوز عن امتی بدرستی که خدای تعالی
درگذرانیده است از امت من ما وسوست به صدورها چیزیکه وسوسه کرد بدان چیز سینهای ایشان ما لم تعمل به مادام که عمل نکرده بدان چیز او تتکلم یا نگفته یعنی عملی که نباید کرد نفس
و شیطان بدان وسواس میدهد و در خواطر میگذرانند تا او را بکنند یا سخنی که نباید گفت در خاطر وسواس میکنند تا بگویند نمی نویسند و بر آن مؤاخذه نمیکنند و این از خواص این امت مرحومهٔ محمدیه
صلی الله علیه وسلم است و امم دیگران بدان ماخوذ و معاقب بودند متفق علیه و ظاهر الحدیث آنست که بنده بعزم معصیت ماخوذ نبود و بابن رفته اند بعضی از علما و صواب آنست که بنده بر
عزم معصیت ماخوذ است و تفصیل مقام آنست که آنچه در نفس بیک بار افتاد بی اختیار و آن را هاجس نامند معفو است از همه امتها از جهت عدم اختیار و چون در دل افتاد و باقی ماند و در ساحت
سینه جولان کرد آن را خاطر خوانند این قسم هم معفو است از این امت و از این فضل و رحمت مخصوص است بایشان بر قیاس سهو و نسیان که آن نیز مرفوع است از این امت و بعد از جولان چون محبت و لذت
آن پیدا آمد و خواهش حصول آن و وصول بآن حادث گشت آن را هم گویند این امت را از این نیز مؤاخذه نیست و تا بعمل نیارند در نامهٔ اعمال نمی نویسند بلکه اگر قصد کرد و پس تر باز داشت نفس را
و در برابر آن می نویسند و اینجا قسمی دیگر هست که نام آن عزم است و آن قرار دادن نفس است بر معصیت و جد و جزم بر آن چنانکه از جانب وی هیچ مانعی نیست مگر آنکه در خارج اسباب آن مهیا
نیست و اگر مهیا گردد میکند البته برین قسم مؤاخذه است چه این قسم از اعمال قلب است چنانکه عقائد و اخلاق ذمیمه و بنده ماخوذ است باعمال قلب چنانکه باعمال جوارح اما باید دانست
که عزم معصیت عین آن معصیت نیست که بر آن عزم دارد مثلا عزم زنا معصیت است و بنده بر آن ماخوذ و لیکن زنا نیست و مؤاخذه بر آن مثل مؤاخذهٔ زنا نه بلکه در حد ذات خود معصیت
فروتر از پایهٔ زنا وعنه قال و هم از ابی هریره روایت است که گفت جاء ناس من اصحاب رسول الله آمدند جماعهٔ از یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم الی النبی بسوی پیغمبر صلی الله
علیه وسلم فسألوه پس پرسیدند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم انا نجد فی انفسنا بدرستی که ما مییابیم در ذاتهای خود از وساوس خواطر ما یتعاظم احدنا ان یتکلم به
چیزیکه سخت بزرگ و بس گران و مکروه میدارد یکی از ما که بگوید و بر زبان آرد آن را قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم او قد وجدتموه آیا بتحقیق یافته اید شما کراهت و گرانی بر زبان
آوردن آن چیز را در نفسهای خود قالوا نعم گفتند آری یافتیم قال ذاک صریح الایمان فرمود این گران یافتن و مکروه پنداشتن محض ایمان است زیرا که بجهت اعتقاد بطلان و قبح

وخوف وخشیت حق وتعظیم امر او است واین همه از آثار ونتائج ایمان است چه قبح پند اشتن معصیت چنانکه بر زبان نتوان آورد اثر صدق ایمان است رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم یاتی الشیطان احدکم می آید شیطان یکی از شما را این شیطان ابلیس باشد یا یکی از شیاطین که جنود واعوان اویند بلکه عام تر از شیطان جن وانس وار نیز میشود
چنانکه در حدیث آینده مذکور گردد ودر حقیقت وسوسه واضلال مفوض با بلیس است ومرجع ومدار این کار او است فیقول پس میگوید شیطان ووسوسه مید هد من خلق کذا من
خلق کذا که پیدا کرد فلان چیز را که پیدا کرد فلان چیز را ولا بد میگوید در جواب شیطان پیدا کرد این همه را پروردگار حتی یقول تا باینجا میرسد که میگوید شیطان من خلق ربک
که پیدا کرد پروردگار ترا فاذا بلغه پس چون برسد شیطان این قول را فلیستعذ بالله پس باید که پناه جوید یکی از شما بخدا از شر شیطان ولینته وباید که باز آید ازین وسوسه وتفکر
شیطان واز بحث ومجادله با وی و برخاستن از مجلس وتغیر حالت نیز موثر است در آن چنانکه در حالت غضب برای دفع وفرو نشاندن آتش آن گفته اند زیرا که در مناظره ومحاجه با شیطان
فتح باب وساوس ومزید اثارت شر او است وتواند که آن لعین بشبهات ومغالطات غالب آید وقدرت بر دفع آن نباشد پس جز استعاذه بجناب عزت حق جل وعلا وطلب دفع شر از
وی وگریختن از اسم المضل باسم الهادی سبیل نبود واعلی اقسام استعاذه اشتغال بریاضت وتزکیه وتطهیر نفس از دنس تعلقات وتصفیه قلب از نقوش اغیار است ومجرد استعاذه
بزبان کافی نیست ولیکن این نیز ممد آن کار است پوشیده نماند که سؤال کردن که من خلق الله بعد از تسلیم آنکه خلق الله الخلق ظاهر الفساد است ومستلزم تناقض است زیرا که هرچه موصوف بمخلوقیت
در تحت خلق الله الخلق درآمد بعد از آن نسبت خلق بالله تعالی وگفتن که من خلق الله نامعقول ومتناقض است فافهم متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال
الناس یتساءلون همیشه هستند مردم که سؤال وگفتگو میکنند بیکدیگر بروجه مجادلت ومحاجت یا با نفس وشیطان بطریق وسوسه وخواطر حتی یقال هذا تا آنکه گفته میشود واین قول که خلق الله
الخلق پیدا کرد خدا خلق را فمن خلق الله پس که پیدا کرد خدا را فمن وجد من ذلک شیئا پس کسی که یابد ازین قول وازین وساوس چیزی را فلیقل آمنت بالله ورسله پس باید که بگوید این
برای دفع آن ایمان آوردم بخدا که منزه است از آن وایمان آوردم به پیغمبران او که آورده اند تنزیهات او را از همه نقائص پس این قول بجای استعاذه وانتها است که در حدیث سابق مذکور
شد از برای قطع راه مجادله ووساوس وطیبی گفته که آن کلمه کفر است پس واجب کرد تدارک آن بکلمه ایمان اما پوشیده نماند که کفر بر تقدیری بود که بطریق جد وعتقاد صادر کرد اما آنکه
بطریق بحث ومناظره با یکدیگر یا بروجه خطور ووسوسه با نفس وشیطان باشد کفر نبود پس لائق آن است که سخن بوجه تردید کرده شود وگفته شود که اگر آن قول بطریق اعتقاد است پس قول وی
آمنت بالله ورسله تجدید ایمان است واگر بطریق خطور ووسوسه است از برای دفع وساوس ورفع خلجان است وظاهر شق اخیر است فافهم متفق علیه وعن ابن مسعود قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما منکم من احد الا وقد وکل به قرینه من الجن نیست از شما هیچ یکی مگر آنکه تحقیق گماشته شده است بروی قرین ومصاحب وی از
جنیان وقرینه من الملائکة وقرین ومصاحب وی از فرشتگان یعنی هر آدمی را دو قرین است یکی جن که کار بد میفرماید ودر وسوسه می افکند او را بشر ودیگر فرشته که بکار نیک امر میکند والهام
مینماید بخیر ودر بعض روایات آمده است که زائیده میشود آدمیزاد را فرزندی مگر آنکه زائیده میشود از جن مانند آن وی را همزاد میگویند قالوا وایاک گفتند صحابه وخود را نیز ای رسول الله
میگیری وداخل میداری درین عموم وترا نیز قرین از جن است یا رسول الله قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم وایای وخود را نیز داخل این حکم میدارم ومرا نیز قرینی از جن هست ولکن الله
اعانني علیه ولیکن خدای تعالی یاری داد مرا وغالب گردانید بروی فاسلم این لفظ را بدو وجه روایت کرده اند یکی برفع میم بر صیغه مضارع معلوم یعنی چون اعانت کرد مرا حق سبحانه وتعالی بر قرین
من از جن پس بسلامت می مانم از شر وی واز آفت وسواس وی ایمنم ووی منقاد ومسخر من است دوم بفتح میم بلفظ ماضی یعنی اسلام آورد قرین من واین دو احتمال دارد یکی آنکه اسلام
بمعنی استسلام وانقیاد وفرمان برداری است واین معنی راجع بوجه اول است ودر بعض روایات بتصریح فاستسلم نیز آمده دیگر آنکه اسلام بمعنی ایمان است یعنی مسلمان شد وایمان آورد
قرین من از جن وهیچ محل استبعاد نیست در آنکه مولی تعالی حبیب خود را صلی الله علیه وسلم باین فضل وکرامت ممتاز ومخصوص گردانیده باشد وصاحب نهایه گفته که حدیث کان شیطان
آدم کافرا وشیطانی اسلم شاهد این معنی است فلا یامرنی الا بخیر پس امر نمیکند مرا بهیچ چیزی در هیچ حال مگر بنیکی وطاعت رواه مسلم وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان الشیطان یجری من الانسان بدرستی که شیطان سیر میکند در آدمی مجری الدم مانند رفتن خون در بدن وی مقصود جریان وساوس وی در آدمی
بیان تصرف وتمکن او است بر اغوا واز راه بردن او وراغایت تصرف وتمکن واگر حمل بر ظاهر کنند که وی بذات خود در بدن آدمی سیر میکند ودور باشد چه شیطان از اجرام لطیفه است که سریان
او در اجسام کثیفه ممکن است چنانکه آتش وهوا وظاهر از تشبیه بجریان دم نیز همین معنی است والله اعلم متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من بنی
آدم مولود نیست از فرزندان آدم هیچ زائیده شده الا یمسه الشیطان حین یولد مگر آنکه میمالد بدست او را شیطان ومی خلاند در هنگامی که زائیده میشود چنانکه ایذا میکند ودرد
ناک میگرداند او را فیستهل صارخا پس آواز میکند آن زائیده شده در حالیکه فریاد میزند ومینالد وگریه میکند من مس الشیطان یعنی این گریه میکند بچه در
هنگام زائیده شدن باین سبب است وغرض آن لعین ازین مس تباه گردانیدن فرزند است از فطرت اسلام ودر آوردن او در ضلالت وفساد ودر وجود وی غیر مریم وابنها جز مریم و
پسر وی که عیسی علیه السلام است که این هر دو تن از مس شیطان وافساد وی منزه بودند ومطهر از جهت دعای مادر مریم او را وذریت او را از شر شیطان وقبول کردن پروردگار تعالی و
تقدس دعای او را که گفت وانی اعیذها بک وذریتها من الشیطان الرجیم وتفرد عیسی ومادر وی بعصمت ازین مس دلالت نمیکند بر فضل ایشان بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
چه مر آنحضرت را فضائل ومعجزات وکرامات است که هیچ یکی از انبیا را نیست وتواند که در مفضول صفتی باشد که در فاضل نبود چنانکه مشهور است که فضل کلی منافی فضل جزئی
نبود وگفت بنده ضعیف محرر این سطور صواب آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مستثنی است از عموم بنی آدم وآنحضرت خبر میدهد از احوال عموم فرزندان آدم جز خود ومقام او در

طهارت ارفع واعلی است از آنکه شیطان را در هنگام ولادت بوی دست تصرف رسد و بعضی از شارحان گفته اند که متکلم از عموم کلامی که میگوید در محاورات خارج میباشد و ذوق و حال قرینه است
بر آن این سخن موید آنست که گفتیم والله اعلم بیت دامن اجلال آن نازک نهال باغ دین برتر آمد زین که بر وی دست نامحرم رسد متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم و هم روایت است از ابی هریره رضی الله عنه که گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم صیاح المولود حین یقع نزغة من الشیطان آواز کردن و نالیدن فرزند هنگامی که بیرون
می افتد از شکم مادر خلانیدنی است از شیطان و نزغه بفتح نون و سکون زای و بغین معجمه خلانیدن نیزه و در رختن بچوب آید و بمعنی افساد و اغوا نیز آید متفق علیه وعن جابر رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ابلیس یضع عرشه علی الماء بدرستی که ابلیس می نهد تخت خود را بر آب بجهت اظهار تکبر و تجبر و شوکت و سطوت اگر مراد نهادن
تخت است بر روی آب پس نگاهداشتن حق تعالی آنرا از باب مکر و استدراج است و اگر بر کنار آب است فلا اشکال ثم یبعث سرایاه یفتنون الناس پس می انگیزد و میفرستد ابلیس
فوجهای خود را که در بلا و فتنه می اندازند مردم را سرایا جمع سریه بفتح سین مهمله و کسر را و تشدید یا پاره از لشکر که بر دشمن بفرستند از پنج تن یا سه صد یا چهار صد و فتنه بمعنی امتحان و آزمایش
و در اصل معنی گداختن نقره و طلا است تا خالص گردد از آلایش و مال و فرزند و محنت و راحت و گناه و عذاب و جز آنرا فتنه از آن گویند که همه محل امتحان و آزمایش اند فادناهم
منه منزلة اعظمهم فتنة پس نزدیکترین لشکریان شیطان از وی از روی قدر و مرتبه بزرگترین ایشان است از روی فتنه و گمراه گردانیدن و در محنت انداختن مردم را یعنی
هر که فتنه انگیزتر نزد وی مقرب تر و معتبرتر یجیء احدهم فیقول می آید یکی از آن شیاطین یعنی نزد ابلیس پس میگوید فعلت کذا وکذا کردم من چنین و چنین کاری و فتنه فیقول ما
صنعت شیئا پس میگوید ابلیس نکردی تو چیزی را و نساختی تو کاری را قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا جابر بروایت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثم یجیء احدهم فیقول
پس می آید یکی از لشکریان و پس میگوید ما ترکته حتی فرقت بینه وبین امرأته نگذاشتم آن فرزند آدم را تا آنکه جدای افکندم میان وی و میان زن وی قال فیدنیه منه
پس نزدیک میگرداند ابلیس آن لشکری خود را از خود و یقول نعم انت و میگوید نیکو یار و مددگار منی تو قال الاعمش گفت اعمش که راوی این حدیث است از جابر راوه قال کان
مر جابر را که گفت این لفظ را که فیلتزمه پس در کنار میگیرد ابلیس آن لشکری خود را و این لفظ را جابر زیاده بر فیدنیه گفت یا بجای او گفت هر دو احتمال دارد رواه مسلم
النون در معنی تفریق میان مرد و زن و وجه تحسین ابلیس مر آنرا گفته اند که مراد بتفریق جدائی انداختن بطلاق بائنه است تا زن بر شوی حرام گردد و وطی که کند حرام افتد و فرزندی که
زاید حرامزاده باشد پس تا اولاد زنا بر روی زمین بسیار شوند و فساد کنند و معصیتها ورزند و باعث خرابی عالم و خواری بنی آدم گردد در دنیا و آخرت اینچنین گفته اند و در
این کلام و ممکن است که گفته شود مراد بتفریق ایقاع عداوت و خصومت و جنگ و جدل باشد میان زنان و مردان تا از یکدیگر جدائی ورزند و جماع نکنند و فرزندان بسیار
نیایند و موجب قطع نسل یا قلت اولاد آدم گردد والله اعلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان قد ایس من ان یعبده المصلون فی
جزیرة العرب بدرستی که شیطان نا امید شد از این که پرستند او را نمازگذارندگان در جزیره عرب و بزمین وی حد زمین عرب در طول و عرض در شرح تفصیل و اختلاف
که در روایت نقل کرده ایم و زمین عرب الجزیره بآنجهت خوانند که محیط است بوی دریای فارس و روم و نیل و دجله و فرات ولکن فی التحریش بینهم ولیکن شیطان در
مقام برخلانیدن و جنگ و خصومت انداختن است میان اهل جزیره عرب و طمع و امید دارد در آن چنانکه بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در میان امت حروب و وقائع
افتاد رواه مسلم ماند آنکه معنی عبادت شیطان چیست و مراد بمصلین کیست توربشتی گفته که معنی عبادت کفر شیطان ارتداد است و مراد بمصلین مؤمنان که نماز برپا میدارند
بعد از آن اشکال آورد که بعضی از مؤمنان بعد از آن حضرت صلی الله علیه وسلم مرتد گشتند و تابع مسیلمه کذاب شدند و براه کفر و عناد رفتند و جواب داده که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم نفرمود که ایشان کفر و ارتداد نورزند بلکه خبر داد از نا امید شدن شیطان از آن بجهت آنچه دریافت از شوکت و عزت و اجتماع و کثرت مؤمنان ولیکن با وجود نا امیدی
وی واقع شد پس منافاتی میان این حدیث و آن قضیه باشد یعنی مقصود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اخبار است از آنکه دولت و شوکت اسلام بجای رسد که شیطان نا امید گردد که بعد از وی
ارتداد وی واقع شود نه عدم وقوع ارتداد قطعا و این تقریر خالی از بعدی نیست چه ظاهر و متبادر از نا امید شدن شیطان عدم وقوع آنست و کنایت است از آن و طیبی گفته که مراد مصلین
مؤمنانند و مراد بعبادت شیطان عبادت اصنام و اگرچه اصحاب مسیلمه و مانعی الزکوة براه ارتداد رفتند اما عبادت اصنام نکردند انتهی و ممکن است که گفته شود معنی این حدیث اخبار است
بعدم تبدل دین و انهدام قاعده اسلام و عود دولت کفر و اشراک بر سبیل استمرار و دوام چنانچه قبل از بعثت بود و این منافات ندارد با ارتداد کسی که مرتد گشت بلکه اگر عبادت اصنام
کند نیز منافات ندارد والله اعلم الفصل الثانی عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی روایت است از ابن عباس بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم جاءه رجل آمد او را
مردی فقال پس گفت آن مرد انی احدث نفسی بالشیء بدرستی که من سخن میگویم با نفس خود بچیزی از وسوسه لان اکون حممة احب الی هر آینه اینکه من انگشت سوخته شوم دوست داشته
شده تر است بسوی من من ان اتکلم به از تکلم کردن من بدان چیز که حدیث میکنم با نفس و بر زبان آوردن آنرا حممه بضم حا و فتح هر دو میم انگشت و حمم جمع وی یعنی اگر من بسوزم و مانند
انگشت خاکستر و سیاه و نابود شوم به که آن سخن زشت که در ضمیر دارم بر زبان آرم قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم الحمد لله الذی رد امره الی الوسوسة حمد
خدا تعالیرا که بازگردانید امر آن مرد را یا امر شیطان را که در نفس وی انداخته بود بسوی وسوسه یعنی بوسوسه آورد و بهمین قدر درگذرانید نگذاشت که عمل کند بدان و بر زبان آرد تا
تا مؤاخذه میشد او را بر آن رواه ابو داود وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان للشیطان لمة بابن آدم بدرستی که مر شیطان را
لمه است بفرزند آدم وللملک لمة و مر فرشته را نیز لمه است بوی و لمه بفتح لام و تشدید میم از المام است بمعنی فرود آمدن و نزدیک شدن و رسیدن یعنی هم شیطان را او است

دوم وبرنه

وهم فرشته وهر دو را با او کار است فاما لمة الشيطان فايعاد بالشر فاما کار شیطان ترسانیدن است بدی می گفتن که اگر این کار خیر کردی بدی گرفتار خواهی آمد چنانکه اگر توکل بر خدا
کردی وخود را بعبادت وی گذاشتی بفقر وخواری مبتلا خواهی شد وتكذيب بالحق ونسبت بدروغ کردن حق است واما لمة الملك فايعاد بالخير وتصديق بالحق واما کار فرشته
نوید دادنست به نیکی ونسبت راستی کردن است بحق وانداختن یقین است در دل مشهور آنست که در نیکی وعده میگویند و در بدی وعید اما بحسب اصل لغت فرقی نیست هر یکی را اطلاق
میکنند ونیز تخصیص بتقدیری است که کلمه خیر وشر مذکور نباشد ونزد ذکر هر دو برابر اند فمن وجد ذلك پس کسی که بیابد آنرا یعنی وعده خیر را که لمه ملک است فليعلم انه من الله پس بداند
که بدانکه آن از خداست یعنی صادر است از جناب رحمت ولطف وی فليحمد الله پس باید که شکر کوید وثنا کند خدا را تعالى شانه ومن وجد الاخرى وکسی که بیابد لمه دیگر را که از شیطان است
فليتعوذ بالله من الشيطان پس باید که پناه جوید بخدا از وسوسه شیطان ثم قرأ پس تر خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم موافق مضمون این حدیث ومؤید وی این آیت را الشيطان يعدكم
الفقر شیطان وعده میکند شما را بفقر یعنی میگوید اگر انفاق میکنید مال را فقیر میشوید ويأمركم بالفحشاء وامر میکند به بخل وعرب بخل را فحشا خوانند یا مطلق معاصی مراد است کذا قال
البیضاوی وآخر آیت اینست والله يعدكم مغفرة منه وفضلا وخدای تعالی نوید میدهد شما را در انفاق آمرزیدن گناهان را وزیاده برآن یعنی ثواب بر انفاق میدهد زیاده بر
آنچه انفاق کرده اید در دنیا وآخرت وموافقت آیت بحدیث بجهت آنست که چون لمه ملک منسوب بجناب حق است پس وعده مغفرت وفضل از وی تعالی در معنی لمه ملک است رواه
الترمذي وقال روایت کرد این حدیث را ترمذی وگفت هذا حديث غريب این حدیث غریب است ومعنی حدیث غریب در مقدمه معلوم شد بدانکه این حدیث اشارت است
بعلم خواطر واین علم از دقائق علوم قوم است ومیسر نیست تمیز خواطر مگر بعد از کمال تقوی وتصفیه قلب وتنور آن بنور یقین ومشهور میان قوم آنست که خواطر چهار قسم است حقانی ونفسانی وملکانی
وشیطانی ووجوه تمیز میان اینها مذکور است در کتب قوم وبسی دقیق است وبعضی از متأخرین مشایخ گفته اند که خاطر اگر در شهوات مباحه است نفسانی است واگر در محرمات است شیطانی است
واگر در طاعات است ملکی واگر در قطع از ماسوی الله است حقانی وحضرت شیخ عارف کامل عبد الوهاب متقی قدس سره رساله ایست مسمی بمفاتیح الغیوب فی معرفة خواطر القلوب بسی نافع
ومفید در شرح چیزی از آن نقل کرده ایم وعن أبي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله روایت است از ابی هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفت لا يزال الناس
يتساءلون حتى يقال هذا همیشه اند مردم که میپرسند از یکدیگر تا آنکه گفته میشود این سخن را خلق الله الخلق فمن خلق الله پیدا کرد خدای تعالی خلق را پس که پیدا کرد خدا را عز وجل وتعالى
وتقدس فاذا قالوا ذلك پس چون بگویند ایشان این قول را فقولوا بگویید شما ای سامعان برای رد وابطال این سؤال ودفع این وسوسه وخاطر الله احد خدا یگانه است در ذات وصفات
خود وبی همتا است الله الصمد خدا سید است که محتاج است بوی هر که غیر او است وهمه در حوائج ومقاصد قصد بدرگاه او دارند لم يلد ولم يولد نزاد او هیچکس را ونزاییده نشده
از هیچکس ولم يكن له كفوا احد ونیست مر او را همتا ومانند هیچ یکی واین صفات منافی مخلوقیت است وخود خالق را نشاید ثم ليتفل عن يساره ثلاثا پس تر باید که بعد از ذکر این صفات
تفل کند از جانب چپ خود سه بار کسی که بشنود آن کلمات را وتفل کردن که باد وی اندکی از آب دهن آید واین تفل از برای استقذار واستخفاف وخوار داشتن شیطان است واو را تأثیریست در دفع شیطان
وشر او وتخصیص جانب یسار بجهت آنکه شیطان در آن جانب میباشد وليستعذ بالله من الشيطان الرجيم وباید که استعاذه جوید بخدا از آنچه پورانده شده رواه ابو داود وسنذكر
حديث عمرو بن الاحوص في باب خطبة يوم النحر وسرانجام است که ذکر کنیم حدیث عمرو بن الاحوص که در مصابیح در این باب ذکر کرده است در باب خطبه روز نحر بجهت آنکه مناسبت وی بآن باب
ظاهرتر وبیشتر است ان شاء الله تعالى الفصل الثالث عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لن يبرح الناس يتساءلون حتى يقولوا هذا همیشه اند مردم که سؤالها
میکنند از یکدیگر تا آنکه میگویند این قول را الله خالق كل شيء خدای تعالی پیدا کرده هر چیز را فمن خلق الله عز وجل پس که پیدا کرد خدا را رواه البخاري روایت کرد این حدیث را بخاری باین لفظ که
مذکور شد ولمسلم ومسلم راست روایت باین لفظ است که قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم قال الله گفت خدای عز وجل ان امتك لا يزالون يقولون بدرستی که امت تو همیشه
میگویند ما كذا ما كذا این چیست این چیست یعنی سؤال میکنند از حقایق اشیا وکاوش مینمایند از احوال آن حتى يقولوا هذا تا آنکه میگویند این قول را الله خلق الخلق فمن خلق الله عز وجل
وعن عثمان بن ابي العاص قال ثقفی است عامل کردانید او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بر طائف وهمراه بود در حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم وخلافت ابی بکر ودو سال از خلافت
عمر رضي الله عنهما وبعد از وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون ثقیف عزم ردت کردند وی گفت ای گروه ثقیف بودید شما آخر مردم در اسلام پس نباشید اول در ردت پس بگفته او باز ایستادند
ومرتد گشتند روایت کرده اند از وی حسن بصری وسعید بن المسيب ومادر او گفت چون آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم زائیدم من حاضر بودم وروایت است از عثمان بن ابی العاص که گفت قلت گفتم
يا رسول الله ان الشيطان قد حال بيني وبين صلوتي وبين قراءتي بدرستی که شیطان حائل میگردد ومانع می آید میان من ومیان نماز من ومیان قراءت من يلبسها علي تخليط میکند
قراءت را بر من ودر شک می اندازد مرا در آن ودر وسواس می افکند مرا فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ذاك شيطان آنکه حائل میشود میان تو ومیان نماز تو وتلبیس
میکند قراءت را بر تو شیطانی است که يقال له خنزب گفته میشود مر او را خنزب بکسر خا وزای وبفتح هر دو وبضم اولی وفتح ثانیه وبکسر اولی وفتح ثانیه ودر همه وجه نون ساکن است واین لقب آن
شیطان است که در نماز وسوسه می اندازد وخنزب در اصل بمعنی گوشت پاره گندیده را گویند فاذا احسسته بدو سین اولی مفتوح وثانیه ساکن پس چون دریابی این وسواس فتعوذ بالله
منه پس پناه جوی بخدا از آن شیطان واتفل على يسارك ثلاثا وتفل کن بجانب چپ خود سه بار ومعنی تفل در حدیث ابو هریره معلوم شد ففعلت ذلك پس کردم من آنرا فاذهبه الله
عني پس دور گردانید خدای تعالی او را از من رواه مسلم وعن القاسم بن محمد روایت است از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق رضوان الله علیهم اجمعین که از عظمای تابعین وفقهای سبعه مدینه است
وافضل اهل زمان خود است ثقه بود ورفیع القدر عالم فقیه امام ورع کثیر الحدیث بعد از قتل پدرش محمد بن ابی بکر یتیم ماند در کنار عائشه صدیقه ووی ابن خاله امام زین العابدین است

صد امام محمد باقر و جد پدری امام جعفر صادق مات سنة احدی او اثنتین و مائة عمر وی هفتاد یا هفتاد و دو بود رضی الله عنه ان رجلا سأله که مردی پرسید او را فقال پس گفت آن مرد انی اهم فی
صلوتی مرة وهم میکنم در نماز خود و میرود خاطر من بجانب دیگر و وسوسه میکند مرا شیطان که تو نماز تمام درست نکرده و رکعتی از نماز تو افتاده است و وهم برفتن دل بسوی چیزی بی قصد آن
در نگاهداشتن حساب و خبر آن فیکثر ذلک علی پس بسیار میشود آن وهم بر من و در روایتی فیکبر بباء موحده و این صحیح تر است یعنی بزرگ و گران میآید این حال بر من فقال له پس گفت قاسم بن محمد
مر آن مرد را امض فی صلوتک بگذر در نماز خود و تمام کن نماز را و کوشش منه بگفته شیطان و اعتبار مکن وسوسه او را فانه لن یذهب ذلک عنک پس بدرستیکه هرگز نمیرود آن وهم و وسواس
از تو حتی تنصرف تا آنکه باز میگردی تو از نماز بعد از امضا و اتمام آن و انت تقول و حال آنکه تو میگوئی یعنی بشیطان ما اتممت صلوتی آری تمام نکرده ام من نماز را چنانکه تو میگوئی لکن
قبول میکنم سخن ترا و اعاده میکنم آنرا برغم تو و شکست کار تو و این اصلی عظیم است در دفع وسواس که بوسوسه شیطان کار نکند و ترک گفته او نزد دده مالک در حکایات مشایخ آورده اند که بزرگی
بود که شیطان در نماز وی آمد و گفت که باز گردان این نماز را که خوب نگذارده گفت باز میگردانم گذاردم چنانکه از دست من آمد و عذر میکنم از تقصیر خود در درگاه حق شیطان گفت مسأله مکن
در نماز باز گردان که نماز جای مسأله نیست گفت باز میگردانم شد هرچه شد پس لجاج کرد شیطان و گفت من ترا از ناصحانم و خیرخواه توام نماز عبادتی عظیم است و مقام و منزلت تو نزد خداوند تعالی
شانه رفیع مواجهت مکن حضرت خداوند تعالی را بچنین نمازی گفت اعاده میکنم و راضی شدم به پستی مقام خود و گفت خدا قبول نمیکند بچنین نمازی را گفت پروردگار من کریم است قبول میکند بفضل
و کرم خود این عمل ناقص مرا و زیاده بر این از دست من نمی آید تو برو من هرگز آنرا اعاده نکنم پس شیطان مخذول شد و برفت و باید دانست که غرض ازین مبالغه در نکوهیدن شیطان دفع وسوسه
و بستن راه آنست نه که عمل نادرست و ناتمام کند و بمسامحه در آن راضی باشد بتسویل النفس و بهانه اعتماد بر کرم حق که هرچه کند کفایت است کریم است می بخشد و بدانکه اصل وسواس از خیال عمل و تباع
او است که بزور و وهم که شیطان عالم النفس است و بسبب وسوسه که شیطان عالم آفاق است بر مرکز حق قرار نمیتواند گرفت و هیچ چیزی مؤثر تر در دفع آن جز تغافل و تلهی و عمل بنقیض شیطانیت
بزرگی را در طهارت مجاز مکان وسواس راه یافت پس هر جا که در طهارت مکان شک و شبه میبود همانجا نماز میکرد از برای دفع وسواس باب الایمان بالقدر فی القاموس قدر
بتحریک قضا و حکم و فی النهایة قدر آنچه قضا نموده و حکم کرده الهی تعالی از امور و بسکون نیز آمده و لیلة القدر شبی که تقدیر نموده میشود و قضا کرده میشود در وی ارزاق و اعمار بندگان و در صراح
گفته قدر بسکون و حرکت اندازه کرد خدای بر بنده از حکم و ازین عبارات ظاهر شد که قضا و قدر بیک معنی است و گاهی فرق نهند و گویند قضا حکم ازلی است و قدر وقوع آن در لا یزال و
باین معنی قضا سابق باشد بر قدر چنانکه فرمود یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب محو و اثبات عبارت از قدر است و عنده ام الکتاب اشارت بقضا و برعکس این نیز اطلاق یابد
قدر بمعنی تقدیر ازلی آید و قضا بمعنی پیدا کردن بر وفق آن چنانکه فرمود فقضاهن سبع سموات ای خلقهن و باین معنی جف القلم بما هو کائن عبارت از تقدیر باشد و کل یوم هو فی شان عبارت از قضا
و امام غزالی در کتاب المقصد الاسنی فی شرح الاسماء الحسنی گفته که حکم است و قضا است و قدر است متوجه کردن اسباب بجانب مسببات حکم مطلق است و وی سبحانه مسبب همه اسباب است مجمل و
مفصل و از حکم منشعب و متفرع میگردد قضا و قدر پس تدبیر الهی اصل وضع اسباب تا متوجه گردد بجانب مسببات حکم اوست و قائم کردن اسباب کلیه و پیدا کردن آن مثل زمین و آسمان و کواکب و حرکات
متناسبه آن و جز آن که متغیر و متبدل نمیشود و معدوم نمیگردد تا وقتیکه اجل آن در رسد قضا است و متوجه گردانیدن این اسباب باحوال و حرکات متناسبه محدوده مقدره محسوبه بجانب مسببات و
حادث گشتن آن لحظة بلحظة قدر است پس حکم تدبیر اولی کلی و امر اوست کلمح البصر و قضا وضع کلی اسباب کلیه دائمه را و قدر توجیه این اسباب کلیه بمسببات معدوده بعدد معین که زیادت و
نقصان نگردد و ازینجا است که هیچ چیز از قضا و قدر وی تعالی بیرون نرود و زیادت و نقصان نپذیرد تعالی شانه و مراد بایمان بقدر آنست که ایمان آریم که هرچه در عالم واقع میشود از خیر
و شر از کردار بندگان و جز آن همه بتقدیر الهی است و پروردگار تعالی تقدیر کرده کائنات را در ازل و همه بخلق اوست و هیچ ذره از تقدیر وی بدر نرود و با وجود آن بندگان را در کردار خود
اختیاری هست که ثواب و عقاب بر آن مترتب گردد و تصویر و تقریر این مسئله و جمع میان قضیه تقدیر و اختیار و ترتب ثواب و عقاب بر آن اشکالی و صعوبتی تمام دارد و در کتب کلامیه تحقیق آن
کرده اند و آنچه درین ترجمه توان گفت این قدر است که باید دانست که بیشک در آدمی صفتی هست که او را اختیار خوانند که دیده و دانسته باعث شوق و نفرت یکی از دو جانب فعل و ترک را بر
دیگری ترجیح میکند بر خلاف حرکت مرتعش که اصلا در آن اختیار ندارد پس مذهب جبریه که گویند حرکات آدمی مثل حرکات جماد است باطل باشد و این خود مشاهد و معلوم است و بحکم کتاب و سنت معلوم
شده که هرچه در ازل تقدیر یافته است و همه بارادت و مشیت حق و پیدا کردن اوست پس مذهب قدریه نیز فاسد بود که گویند آدمی خالق افعال خود است و مستقل است در کار و بار خود پس حقیقت
حال میان جبر و قدر باشد چنانکه امام عارفان ابو عبد الله جعفر صادق سلام الله علیه و علی آبائه الکرام فرموده لا جبر و لا قدر و لکن امر بین امرین و بحقیقت پروردگار سبحانه و تعالی در خلق و ایجاد
اشیا اسباب و شرائط بطریق جریان عادت پیدا کرده است چنانچه آتش برای سوختن و گرم کردن و آب برای تر کردن و سیراب ساختن و طعام برای سیر شدن و تیغ برای بریدن همه بخلق و
ایجاد اوست و لیکن بمدخلیت این اسباب و اگر خواهد بی سبب نیز پیدا کند و اگر خواهد با وجود سبب نیز ایجاد نفرماید آدمی و قصد و اختیار او که آنست مر پیدا کردن حق تعالی فعل او را و پیدا کننده
همه اوست و وجود اسباب و مسببات و شرائط و مشروطات همه در حیطه قضا و قدر داخل اند و منافات با آن ندارند و امر و نهی بحکم ربوبیت و عبودیت است و ثواب و عقاب تصرف است
در ملک خود یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید و لا یسأل عما یفعل و هم یسئلون و در ضمن شرح احادیث نیز چیزی ازین معلوم گردد و گفته اند که این سری است که هیچ یکی از انبیا
و اولیا را بر آن اطلاع نداده اند و این سر جز در دار الجنة که محل ظهور حقیقت است ظاهر نگردد و این مشکل جز در آنجا حل نشود و این چنین گفته اند و ظاهر آنست که سرور انبیا و خلاصه اهل اصطفا
صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین ازین حکم مستثنی خواهد بود که علوم اولین و آخرین او را داده و حقائق اشیا کماهی نموده اند و الله اعلم و علمه احکم الفصل الاول عن عبد الله بن
عمرو قال قال رسول الله گفت عبد الله بن عمرو که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کتب الله مقادیر الخلائق نوشت خدای تعالی اقدار و احکام خلقان را یعنی ثابت

گردانید آنرا در لوح محفوظ باجرای قلم برآن یا امر کرد بعض فرشتگان را بنوشتن و بعض گویند مراد بنوشتن تقدیر و تعیین آنها است چنانکه خلاف آن نزد و این تاویل است و ظاهر از نوشتن اثبات نقوش و حروف است
در لوح و مانند آن قبل ان یخلق السموات والارض پیش از پیدا کردن آسمانها و زمینها بخمسین الف سنة بمدت پنجاه هزار سال مراد طول مدت و مبالغه در آنها دهی است میان تقدیر و
خلق سماوات و ارض نه تعیین و تحدید این عدد مخصوص زیرا که تعیین تقدیر مقادیر خلق در ازل است پس تعیین پیش آن بعدد معین از زمان درست نباشد کذا قالوا و این سخن مبنی بر تاویل کتابت است
بتقدیر و تعیین و اگر کتابت را حقیقت آن حمل کنند احتیاج باین تاویل نباشد چه تواند که تقدیر در ازل باشد و کتابت مقادیر در لایزال بود و پیش از پیدایش آسمان و زمین بمدت مذکوره کما لا یخفی و در یک جا
کلامی است که در شرح ذکر آن کرده شده است قال وکان عرشه علی الماء گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بود عرش وی سبحانه بر آب بیضاوی در تفسیر کریمه وهو الذی خلق السموات
والارض فی ستة ایام وکان عرشه علی الماء گفته یعنی پیش از پیدا کردن آسمان و زمین عرش بر آب بود و حائلی میان ایشان نبود نه آنکه عرش بر پشت آب نهاده و متصل بدان بوده و
باین استدلال کرده اند بر آنکه اول حادث از اجرام عالم که بوجود آمده آب است و بعض گفته اند که آب بر پشت هوا بود انتهی و صاحب کشاف گفته که در این آیت دلیل است که عرش و آب مخلوق اند پیش از
خلق سماوات و ارض و شیخ ابن حجر گفته که مراد بآب آب دریا نیست بلکه این آبیست زیر عرش چنانکه وی سبحانه و تعالی خواسته و محتمل که مراد آب دریا باشد معنی آنکه حاملان عرش در دریا اند
انتهی و بعض گفته اند که بودن عرش بر آب کنایت از قدرت است والله اعلم رواه مسلم وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل شیء بقدر هر چیز که
در عالم است بقضا و قدر الهی است حتی العجز والکیس تا آنکه عجز و کیس که از صفات آدمیان است نیز بتقدیر اوست و مراد بعجز ناتوانی و بیچارگی در امضای امور بضعف رای و قلت عمل و تجربه
و مراد بکیس توانائی و چلدی در رکذرانیدن کارها بقوت رای و تصمیم عزم و کیس بفتح کاف و سکون تحتانیه ضد حمق رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم احتج آدم و موسی عند ربهما خصومت کردند و احتجاج نمودند بیکدیگر آدم و موسی علیهما السلام نزد پروردگار خود در عالم یعنی دیگر جز این عالم که عالم علوی و روحانی و عالم
حقیقت باشد بملاقات ارواح در آسمان یا بزنده گردانیدن در عالم برزخ یا بزنده گردانیدن آدم در زمان حیات موسی علیهما السلام کذا قالوا فحج آدم موسی پس غالب آمد بحجت آدم
بر موسی تفصیل این قصه اینست که قال موسی گفت موسی آدم را انت آدم الذی خلقک الله بیده توآن آدمی که پیدا کرد ترا خدای تعالی بید قدرت خود و نفخ فیک من روحه
و دمید در تو از روح که مخصوص گردانید او را بتشریف خود واسجد لک ملائکته و ساجد گردانید مر ترا فرشتگان خود را واسکنک فی جنته و سکونت داد ترا در بهشت خاص خود
ثم اهبطت الناس بخطیئتک الی الارض پس فرود افگندی تو مردم را بسبب گناهی که کردی بر زمین گویا که خطیه از آدم بوجود نمی آمد همیشه در بهشت میبودی و در همانجا اولاد
می آوردی پس بسبب فرود افتادن تو ایشان نیز بر زمین افتادند پس با وجود این قدر و مرتبه که تو داشتی نمی بایست این کار کرد مقصود آنست که بایستی که گناه از تو بوجود نمی آمد فقال آدم
انت موسی الذی اصطفاک الله برسالته وبکلامه پس گفت آدم در جواب موسی تو آن موسی که برگزید ترا خدا تعالی به پیغمبری خود و بکلام خود بی واسطه واعطاک الالواح و داد ترا
الواح فیها تبیان کل شیء در آن الواح بیان هر چیزیست از احکام دین که کفایت کند امت ترا و مراد بالواح تختهاست از زمرد یا یاقوت که توریت در آن نوشته فرود آمد و گویند که ضخامت
توراة هفتاد شتر بار بود و قراءة سفر جزوی از وی در سالی تمام میشد وقربک نجیا و نزدیک گردانید خدا تعالی ترا بدرگاه عزت خود مناجات کننده و راز گوینده فبکم وجدت الله
کتب التوراة قبل ان اخلق پس بازگو که بچند مدت یافتی الله تعالی را که نوشت توراة را پیش از آنکه پیدا کرده شوم من قال موسی باربعین عاما گفت موسی نوشته شد توریت
پیش از پیدا شدن تو بچهل سال تورات خود قدیم است ولیکن نوشتن او در الواح یا غیر آن در این مدت باشد و مراد بسال سال این عالم است یا سالی که نزد خداست که هزار سال باشد قال
آدم فهل وجدت فیها گفت آدم پس آیا یافتی تو در توریت مضمون این آیت را که وعصی آدم ربه فغوی و گناه کرد آدم پروردگار خود را پس گم کرد راه را قال نعم گفت موسی آری یافتم در وی
اینمعنی را قال افتلومنی علی ان عملت عملا گفت آدم آیا پس ملامت میکنی مرا بر اینکه کردم من کاری که کتبه الله علی ان اعمله نوشته است خدا تعالی بر من و تقدیر کرده که بکنم آنرا قبل ان
یخلقنی باربعین سنة پیش از آنکه پیدا کند مرا بچهل سال قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فحج آدم موسی پس غالب آمد آدم موسی را باین حجت رواه مسلم پوشیده
نماند که وجود اسباب و امر و نهی و مدح و ذم و عتاب و ملامت منافی سابقه قضا و قدر نیست و هر دو ثابت اند بلکه این نیز داخل تقدیر است پس موسی علیه السلام بمقتضای ظاهر در عالم اسباب و موجب امر و نهی
تکلم کرد و آدم علیه السلام نطق بحقیقت و نظر بتقدیر فرمود و هر دو برحق اند زیرا که این محاجه و مناظره ایشان در عالم حقیقت بود و بعد از ارتفاع موجب کسب و رفع تکلیف نه در عالم اسباب که قطع
نظر از وسائط در آن جائز نباشد و لهذا آدم علیه السلام نیز در حیات خود گفت ربنا ظلمنا انفسنا و از این تقریر ظاهر شد که حمل ملاقات ایشان بر احیای آدم در زمان حیات موسی علیهم
السلام انسب است تا موسی علیه السلام در عالم حقیقت والله اعلم وعن ابن مسعود قال حدثنا رسول الله گفت ابن مسعود حدیث کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وهو
الصادق المصدوق و اوست راست گوینده که خبر داده است را براستی و درست گفته شده که خبر داده خدا تعالی او را براستی حدیث این است که ان خلق احدکم بدرستیکه ماده پیدایش یکی از
شما که آب منی است یجمع فی بطن امه اربعین یوما فراهم آورده میشود و گذاشته میشود در شکم مادر یعنی رحم وی اربعین یوما نطفة چهل روز بصورت نطفه با تغییری که در وی میرود از تاثیر
حرارت رحم ثم یکون علقة مثل ذلک پس بسته میگردد نطفه خون بسته سخت سرخ چهل روز دیگر ثم یکون مضغة مثل ذلک پس میگردد گوشت پاره چهل روز دیگر ثم یبعث الله الیه
ملکا پس میفرستد خدا تعالی بسوی وی فرشته را ظاهر آنست که فرستادن فرشته بسوی مضغه است ولیکن مراد فرستادن اوست بعد از پیدا کردن استخوان و پوست و دست و پا و ساختن او
بصورت آدمی چنانکه از آیات قرآنی معلوم میگردد و کلام درین مقام بسیار است پاره از آن در شرح ذکر کرده شده است و اینجا نکته ایست که ذکر آن درین ترجمه مناسب است و آن اینست که ویرا
تعالی شانه قادر است که در یک لمحه بصورت آدمی افریند و آفریدن بدین ترتیب و تدریج نه از نقصان قدرت است حاشا بلکه از کمال قدرت و حکمت است چه در خلق اسباب و ترتیب مسببات

برآن قدرتهای متعدده و حکمتهای متنوع است که پیدا کردن بی سبب نبود و نیز درین تعلیم و تلقین بندگان است در رعایت تأنی و تدریج در امور خود چنانکه در خلق آسمانها و زمینها در شش روز قبل
این نکته گفته‌اند و محققان نیز گفته‌اند که این نکته تنبیه و اعلام هست مر انسان را بآنکه وصول بکمال معنوی نمیباشد مگر بطریق تدریج مرتبه بمرتبه نظیر حصول کمال ظاهر و رسیدن بدان درجه درجه و انتقال
از طوری بطوری پس همچنین باید که در مراتب سلوک سیر کند تا بنهایت برسد فسبحان الله القدیر الحکیم و بالجمله بعد از تمامی خلقت و تسویهٔ بدن میفرستد حقتعالی فرشته را که موکل هست بر ارحام و امر
میکند وی تعالی فرشته را باربع کلمات بنوشتن چهار چیز و این نوشتن غیر نوشتن مقادیر سابقه بر خلقت سماوات و ارض است سنت الٰهی باین جاری شده که از برای تاکید و تقریر و تقدیر سابق در آن وقت
نیز نویسند و در حدیث دیگر آمده است که نوشتن آن میان دو چشم هست و سر نوشت عبارت از آنست و در روایتی آمده که در صحیفه نیز مینویسند فیکتب عمله پس مینویسد آن فرشته عمل بنده را که چه
کار خواهد کرد از نیکی و بدی واجله و مینویسد مدت عمر او را که چه قدر خواهد بود و کی خواهد مرد و اجل مدتی معلوم که برای چیزی و کاری نهند و باجل گاهی تمام این مدت مراد دارند که تمام عمر است
و گاهی جزو اخیر و پایان چه اجل گاهی بمعنی مرگ نیز آید ورزقه و مینویسد رزق او را که چه خواهد رسید از طعام و شراب و سائر منافع و مرافق وشقی او سعید و مینویسد که بدبخت است وی یا نیکبخت
و عاقبت کار او چیست و در بعض احادیث ذکر اثره و مضجعه و مصائبه نیز آمده یعنی کجاها سفر خواهد کرد و بر روی زمین کجا خواهد گشت و کجا خواهد خفت و مرد و چه از مصائب و حوادث بوی خواهد رسید
و مانند این یادداشتها بعد از آن وحی شده باشد والله اعلم ثم ینفخ فیه الروح پس در دمیده میشود در وی روح ظاهر این حدیث آنست که نوشتن این امور پیش از دمیدن روح و در آوردن جان است
در بدن و در روایت بیهقی نوشتن بعد از دمیدن روح آمده و لیکن روایت بخاری و مسلم اصح و اثبت است والله اعلم و چون نوشتن سعادت و شقاوت با وجود نوشتن عمل خفایی داشت بیان
آن کرد و فرمود فوالذی لا اله غیره پس سوگند بآنکسی که نیست هیچ خدا غیر وی ان احدکم لیعمل بعمل اهل الجنة بدرستی و راستی که یکی از شما هر آینه کار میکند بکارهای اهل بهشت از ایمان و عمل
صالح حتی ما یکون بینه و بینها الا ذراع تا آنکه نمیباشد میان وی و میان بهشت مگر مقدار یک دست کنایت است از قرب مسافت و در آمدن بهشت فیسبق علیه الکتاب پس سبقت
میکند و پیشی مینماید بروی سر نوشت وی که در تقدیر رفته و در شکم نوشته شده است از شقاوت فیعمل بعمل اهل النار پس کار میکند بکارهای دوزخیان از کفر و فساد فیدخلها پس می‌آید
در دوزخ و ان احدکم لیعمل بعمل اهل النار و بدرستیکه یکی از شما هر آینه عمل میکند بعمل دوزخیان حتی ما یکون بینه و بینها الا ذراع تا آنکه نمیباشد میان او و میان دوزخ مگر یک دست
فیسبق علیه الکتاب پس سبقت میکند بروی سر نوشت فیعمل بعمل اهل الجنة پس عمل میکند بعمل بهشتیان فیدخلها پس می درآید در بهشت و مراد آنست که گاهی بر سبیل ندرت این چنین
واقع میشود و لیکن غلبهٔ لطف و رحمت وی آن اقتضا کرده که انقلاب مردم و برگشتن ایشان از شر بجانب خیر بیشتر آمده است اما عکس آن حال در نهایت قلت و ندرت والحمد لله علی ذلک متفق علیه
و این حدیث دلالت کرد بر آن که اعتبار بخاتمه است و در حدیث آینده بصریح نیز آمده و نعم من قال بیت حکم مستوری و مستی همه بر خاتمت است کس ندانست که آخر بچه حالت گذرد و باید دانست
که در این حدیث ست و ترغیب است بر محافظت طاعات و مراقبت اوقات و حفظ آن از معاصی بجهت ترس آنکه مبادا همین دم آخر عمر باشد و خاتمه بخیر گردد و این سخن خوب است در رد زعم
بعض مردم که بشنیدن خبر قضا و قدر از عمل متقاعد شوند و انکار سعی در عمل کنند و گویند چون سعادت و شقاوت و دخول جنت و نار همه بسابقهٔ قضا و قدر است و هر چه سر نوشت است
شدنی است عمل برای چیست چنانکه بعض صحابه نیز پیش از فهم تدبر و تفقه پرسیدند پس آنحضرت جواب داد که عمل کنید و هر کس را توفیق داده شده است برای چیزی که آفریده شده است یعنی توقف شما
در عمل و انکار کردن شما آنرا بعد از شنیدن تحقیق قضا و قدر معنی ندارد چه امر و نهی از شارع وارد شده و شما را قوت فهم خطاب داده و در شما قصدی و اختیاری که بدان عمل توانید کرد
پیدا کرده پس لابد در اینجا چیزی خواهد بود که بجهت آن بندگان را امر توان کرد و از ایشان فعلی طلب توان نمود و از فعلی دیگر توان باز داشت والا امر و نهی را فائده نخواهد بود و فرستادن
پیغمبران را سودی نه اگر چه کنه این سر غامض هست بلکه بآن نتواند رسید و بسا اسرار که بنده را بر آن اطلاع نبود و در حقیقت هیچ عملی و هیچ حقیقتی بر کشف آن موقوف نبود و وی تعالی مالک الملک
و هر که در ملک خود تصرف کند ظلم نباشد یعذب من یشاء و یرحم من یشاء و منتهای کلام متکلمین درین مقام این هست که لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون و محققان از ارباب کشف
گفته‌اند که تکلیف امر و نهی بمقتضای صفت ربوبیت و عهد عبودیت است و فائدهٔ آن ابراز مکنون علم و ارادت و اظهار حقائق بواطن که پیدا گردد که سعید کیست و شقی کدام و مطیع کیست و
عاصی که و در حقیقت اظهار مقتضیات اسما و صفات و کمالات خود است و مقصود از ایجاد عالم همین بود کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف والله اعلم بحقائق الامور و عن سهل بن
سعد کنیت وی ابو العباس و بعض گفته‌اند ابو یحیی سهل بن سعد بن مالک ساعدی منسوب بساعد بن کعب انصاری مدنی و را و پدر او را صحبت است و نام او حزن بود بمعنی زمین درشت
پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم سهل نام نهاد بمعنی زمین نرم و در وقت رحلت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پانزده ساله بود و وفات او در سنه احدی و تسعین و بعض گفته‌اند ثمان و
ثمانین و وی آخر کسی است که مرد بمدینه از صحابه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد لیعمل عمل اهل النار بدرستی که بنده هر آینه میکند یا عمل
کار دوزخیان و انه من اهل الجنة و حال آنکه وی در واقع موجب سابقهٔ ازل و حکم عاقبت کار از بهشتیان هست و یعمل عمل اهل الجنة و انه من اهل النار و گاهی میکند کار بهشتیان
و حال آنکه در واقع از دوزخیان هست و انما الاعمال بالخواتیم و نیست اعتبار اعمال مگر بخاتمها تا خاتمه بر کدام عمل هست همان اعتبار دارد و چنانکه گذشت و خواتیم بوزن مساجد جمع خاتم
بر وزن مصابیح جمع خاتمه هر دو روایت است متفق علیه و عن عائشة رضی الله عنها قالت دعی رسول الله گفت عائشه طلبیده شد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم الی جنازة صبی من الانصار سوی جنازهٔ کودکی از قبیلهٔ انصار تا نماز گذارد و جنازه بکسر جیم و فتح هر دو آمده و بعض فرق نهاده‌اند که بکسر بمعنی
میت و بفتح بمعنی سریر یا عکس یا بکسر سریر با میت فقلت پس گفتم من یا رسول الله طوبی لهذا خوشی و نیکی باد مر این کودک را عصفور من عصافیر الجنة گنجشکی
از گنجشکان بهشت گفتن بجهت بهشتی بودن او و در اعتقاد وی لم یعمل السوء نکرده است بدی را و لم یدرکه و در نیافته است آنرا اضلال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم

بندگان است

مذکور گنجشک
حوالی ... خورد
سالی ... گنجشکان

او غير ذلك این کلمه را بفتح واو و سکون آن هر دو خوانده اند و معنی این بر تقدیر فتح چنین شود که آیا واقع شد آنکه تو میگوئی که وی بهشتی است و حال آنکه غیر آنچه تو میگوئی که وی بهشتی باشد واقع است و بر تقدیر سکون معنی اینست که آیا واقع آنست که تو میگوئی یا غیر آنکه تو میگوئی و نیز تواند که او بمعنی بل بود و معنی آن باشد که نه بلکه واقع غیر آنست که تو میگوئی و مقصود آنست که جزم نمیتوان کرد که وی بهشتی است بعد از آن بیان کرد وجه آنرا و فرمود یا عائشة ان الله خلق للجنة اهلا ای عائشه بدرستی که خدای تعالی پیدا کرد از برای بهشت جماعه را مستحق و سزاوار بدان خلقهم لها وهم فی اصلاب آبائهم پیدا کرد ایشانرا برای بهشت و حال آنکه ایشان در صلبهای پدران خود بودند وخلق للنار اهلا و پیدا کرد جماعه را برای آتش اهل و سزاوار خلقهم لها وهم فی اصلاب آبائهم پیدا کرد ایشانرا برای آتش و حال آنکه ایشان در صلبهای پدران خود بودند رواه مسلم ظاهر این حدیث آنست که در آمدن بهشت و دوزخ منوط و مربوط بعمل نیک و بد نیست بلکه بمحض تقدیر و قضای الٰهی است و وی تعالی بعضی از خلق خود را برای بهشت آفرید خواه عمل نیک کنند یا نه و بعضی را برای دوزخ پیدا کرده کارهای بد کنند یا نه پس این صبی اگر برای دوزخ آفریده شده است می در آید آنرا اگرچه عمل بد نکرده پس تو جزم چون میکنی ای عائشه که وی بهشتی است اما آنچه از ضروریات دین بنص کتاب و سنت معلوم شده و اجماع اهل دین بر آن منعقد گشته آنست که اطفال مسلمانان در بهشت اند و در اطفال کافران سه قول است اول در آمدن در آتش دوم توقف سیوم در آمدن در بهشت و این قول صحیح تر است چه بضرورت از دین معلوم شده که پروردگار تعالی بیگناه هیچکس را عذاب نکند و بعضی گفته اند که عدم ارتضای آنحضرت صلی الله علیه وسلم این سخن را از عائشه رضی الله عنها بجهت آن بود که در وی حکم بغیب بود و جزم بایمان مادر و پدر این صبی چه صبی تابع ابوین است در حکم بایمان و صواب آنست که صدور این قول از حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم پیش از وحی بود بآنکه اطفال مشرکین در بهشت اند و بعد از آن وحی آمد که ایشان در بهشت خواهند بود و پدران و مادران را که مسلمان اند در بهشت خواهند در آورد چنانکه در حدیث آمده است والله اعلم وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما منکم من احد نیست از شما هیچ یکی الا وقد کتب مقعده من النار مگر آنکه حال آنست که بتحقیق نوشته شده و متعین ساخته شده است جای نشست او از آتش دوزخ ومقعده من الجنة و نوشته شده است جای نشست وی از بهشت یعنی متعین شده است که دوزخی کیست و بهشتی کدام است قالوا گفتند صحابه یا رسول الله افلا نتکل علی کتابنا آیا پس چون نوشته شده است و تعیین کرده شده است جای هر یکی از ما در بهشت و دوزخ اعتماد نکنیم بر این نوشته خود وندع العمل و ترک کنیم عمل را زیرا که چون در آمدن در بهشت و دوزخ پیش از عمل متعین شد عمل سبب آن نماند پس عمل برای چه کنیم قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعملوا فکل میسر لما خلق له عمل کنید پس هر کس موفق و مهیا کردانیده شده است مر چیزی را که پیدا کرده شده است آنکس برای آن چیز اما من کان من اهل السعادة اما کسی که هست از اهل سعادت و بر تقدیر الٰهی بسعادت نامزد شده فییسر لعمل السعادة پس موفق و مهیا کردانیده شده است مر عمل سعادت را واما من کان من اهل الشقاوة واما کسی که هست در سابقه تقدیر از اهل شقاوت مهیا کردانیده میشود مر عمل شقاوت را یعنی وجود سابقه قضا و قدر باعث بر ترک عمل نیست زیرا که پروردگار تعالی بحکم حق ربوبیت امر و نهی کرده و بر بندگان بمقتضای عبودیت امتثال آن لازم شده و عمل را علامت سعادت و شقاوت کردانیده است و این نیز داخل قضا و قدر است و بر هر کسی که تقدیر نموده که عمل خواهد کرد میکند و بر هر که تقدیر کرده که نخواهد کرد نمیکند و ثواب و عقاب بتصرفیست که در ملک خود میکند بر تقدیر این سخن شما که چون قضا و قدر هست عمل برای چه کنیم در برابر نیست ثم قرأ پس خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای تایید و اثبات این قول این آیت را که فاما من اعطی واتقی وصدق بالحسنی اما کسی که داد حقوق مال را یا مطلق طاعات را و پرهیزکرد از نافرموده حق و تصدیق کرد کلمه را که نیکتر از همه کلمات است یعنی کلمه توحید یا ملتی را که نیکتر از همه ملتها است یعنی ملة اسلام الآیة تا تمام آیت که اینست فسنیسره للیسری پس نزدیک است که مهیا کردانیم او را برای اعمالی که مؤدی و مفضی آسانی است که در آمدن بهشت است واما من بخل واستغنی وکذب بالحسنی فسنیسره للعسری واما کسی که بخل ورزید بمال یا بادای هرچه امر کرده شده بآن و بی نیاز شد بشهوات دنیا از نعیم عقبی و تقوی نورزید و تکذیب کرد کلمه توحید و ملت اسلام پس نزدیک است که مهیا کردانیم او را برای اعمالی که مؤدی است بدشواری که در آمدن در آتش دوزخ است متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله کتب علی ابن آدم بدرستیکه خدای تعالی نوشته و تقدیر کرده است بر آدمی حظه من الزنا نصیب او را از زنا ادرک ذلک لامحالة در یابد آن نصیب خود را از زنا البته و محاله بفتح میم و تخفیف لام بمعنی تغیر و حول یعنی گردیدن از حالی بحالی و معنی لامحالة لابد و البته یعنی این سخن تغیر و گردیدن نبود و معنی حدیث بر آن وجه که شارحان گفته اند آنست که پروردگار تعالی آدمی را نصیبی از زنا اثبات کرده بخلق حواس و قوتی که بدان لذت یابد و با بداع و ترکیب شهوت و میل بنا و البته آن نصیب از زنا بوی میرسد و در می یابد لیکن وی حق تعالی نگاه میدارد از آن کسی را که میخواهد و میگذارند بعضی از حقیقت زنا که ادخال فرج در فرج است و می اندازد در زنای مجازی که نظر حرام و کلام حرام است چنانکه فرمود فزنی العین النظر پس زنای چشم نظر حرام است وزنی اللسان المنطق و زنای زبان سخن حرام و بهمین قیاس زنای گوش و دست و پا و دل والنفس تمنی وتشتهی نفس آدمی آرزو میکند و میخواهد والفرج یصدق ذلک ویکذبه و عورت مرد و زن گاهی تصدیق میکند و راست میکرداند آرزوی نفس و شهوت وی را و اطاعت میکند او را و در زنا می افتد و گاهی تکذیب میکند و دروغ میکرداند او را و اطاعت نمیکند و باز می آرد از زنا متفق علیه این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند و در آن اتفاق دارند وفی روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را که متفرد است بدان چنین آمده که قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم کتب علی ابن آدم نصیبه من الزنی نوشته شده بر آدمی نصیب وی از زنا مدرک ذلک لامحالة دریابنده است آدمی آنرا البته العینان زناهما النظر چشمها زنای ایشان نظر حرام است والاذنان زناهما الاستماع و گوشها زنای ایشان شنیدن سخنان حرام است واللسان زناه الکلام و زبان زنای او کلام حرام است والید زناها البطش و دست زنای وی گرفتن است وفی الصحاح البطش حمله کردن و سخت گرفتن والرجل زناها الخطی و پا زنای وی گام نهادن و رفتن است بجانب آن والقلب یهوی ویتمنی و دل دوست میدارد و آرزو میکند ویصدق ذلک الفرج ویکذبه و تصدیق میکند آنرا فرج و تکذیب میکند آنرا وعن عمران بن حصین رضی الله عنه بضم حاء و فتح صاد مهملتین و سکون تحتانیه صحابی مشهور است اسلام آورد در خیبر از ابوهریره تا سی سال بر بستر بیماری افتاده بود و ملایکه سلام میکردند بر وی یکبار داغ کرد پس ملایکه پنهان شدند چون به شد باز آمدند ابن سیرین گفت نبود در بصره هیچ یکی از اصحاب

رسول الله صلی الله علیه وسلم اقدم وفضل از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت میکند ان رجلین من مزینة قالا که دو مرد از قبیلهٔ مزینه بضم میم وفتح زای وسکون یا وبنون گفتند یا رسول الله ارأیت
ما یعمل الناس الیوم خبر ده مرا که آنچه عمل میکنند مردم امروز یعنی در دنیا که دار تکلیف است ویکدحون فیه وکوشش مینمایند وسعی میکنند در آن اشیء قضی علیهم آیا چیزی است که قضا کرده
شده است بر ایشان وحکم کرده شده ومضی فیهم وگذشته است بر ایشان من قدر سبق از تقدیر الهی که پیش رفته است در ازل او فیما یستقبلون به یا واقع است در چیزی که استقبال
میکنند بدان چیز وپیش می آید در زمان آینده یعنی میکنند بقدرت واختیار خود بی آنکه چیزی گذشته باشد پیش از این از قضا وقدر مما اتاهم به نبیهم از آنچیزی که آورده است ایشان را آنرا پیغمبر ایشان وثبتت
الحجة علیهم وثابت شده است حجت وبرهان بر ایشان بظهور صدق پیغمبر بمعجزه یعنی هیچ قضا وقدر سابق نیست پیغمبران آمده وامر ونهی کرده اند ومردم از پیش خود بقدرت واختیار طاعت میکنند
یا معصیت میورزند چنانکه مذهب قدریه است فقال لا پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست امری مستقبل بل شیء قضی علیهم ومضی فیهم بلکه حکم کرده شده است بر آدمیان وگذشته است
وتصدیق ذلک فی کتاب الله عز وجل وتصدیق آن ودلیل صدق بر آن در کتاب خداست که فرمود ونفس وما سوّاها فالهمها فجورها وتقواها نفس تسویه عبارت از پیدا کردن او در جمع
سویت واعتدال بر مقتضای حکمت ومصلحت بترکیب قوی وآلات که بدان مستعد فهم وافهام گردد وقابل تکلیف وصدور افعال شود والهام فجور بامور جبلیه وقضایای طبیعیه بود وبترکیب حب شهوات
حسیه در وی والهام تقوی بنصوص شرعیه وادلهٔ عقلیه وتلقین علم مقدمات یقینیه وتصدیق حدیث در قول وی سبحانه است فتوتها که دلالت دارد که آن همه بخلق وتقدیر اوست رواه مسلم
عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قلت گفت ابو هریره گفتم یا رسول الله انی رجل شاب مردی جوانم وانا اخاف علی نفسی العنت ومن میترسم بر نفس خود زنا را وعنت بفتحتین بمعنی زنا
واثم وهلاک ومشقت وزنا آید ولا اجد ما اتزوج به النساء ونمی یابم از مال چیزی که زن بنکاح کنم بدان کانه یستأذنه فی الاختصاء راوی میگوید که گویا ابو هریره بدین سخن دستوری میخواست
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خصی شدن قال فسکت عنی گفت ابو هریره پس خاموش شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم روی گردانده از من ثم قلت مثل ذلک پس گفتم من مانند آن سخن یعنی
تکرار کردم آن سخن را فسکت عنی ثم قلت مثل ذلک فسکت عنی ثم قلت مثل ذلک فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا ابا هریرة جف القلم بما انت لاق ای ابو هریره
خشک شد قلم بچیزی که پیش آینده تست کنایت است از گذشتن تقدیر وفارغ شدن از کتابت آن فاختص علی ذلک او ذر پس خصی شو علم بآنچه هرچه قضا رفته است شدنی است ودرین تهدید است
بسبب تدبیر در مقابلهٔ تقدیر ولکن لفظ آن یا بگذار خصی شدن را وراضی شو بقضا یعنی هرچه از خیر وشر شدنی است در ازل تقدیر آن رفته خواهد شد خصی شدن یا مکن واین اذن در خصی شدن نیست بلکه توبیخ و
ملامت است بر دستوری خواستن در قطع عضو بیفایده ودر بعض نسخ مصابیح فاختصر واقع شده بر لفظ امر از اختصار بمعنی ترک تطویل در کلام یعنی چون دانستی که هرچه مقدر است مبدل نمیگردد سخن کوتاه
کن بر آن وتسلیم شو وترک اعتراض کن یا بگذار اختصار وتسلیم را وهرچه خواهی بکن وتهدید بر نسخهٔ اول بر امر اول است وبر ثانی در ثانی فافهم رواه البخاری وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان قلوب بنی آدم کلها بدرستی که دلهای فرزندان آدم همه بین اصبعین من اصابع الرحمن میان دو انگشت اند از انگشتان خدای تعالی کقلب واحد این دلها در دو انگشت وی
مانند یک دل است یصرفه کیف یشاء میگرداند آن یک دل را چنانکه میخواهد ومراد آنست که وی تعالی قادر است بر تصرف در جمیع اشیا بیکدفعه یا این کلام باعتبار فهم مردم وعادت ایشانست که تصرف
در یک چیز پیش ایشان آسانتر وسهلتر است از تصرف در اشیای متعدده والا بحضرت پروردگار تعالی شانه همه برابر ویکسانست نه آنکه آن مشکل بود واین آسان واطلاق اصابع بر حضرت حق از
متشابهات است ودر متشابهات دو مذهب است بعض توقف کنند وعلم آنرا بحضرت حق حواله نمایند وبعض آنرا بر وجه مناسبت حمل کنند وتاویل نمایند وبالجمله مراد صفت جلال وجمال وقهر و
لطف است که با دل تقلیب وتصریف بجانب طاعت مینماید وثانی بسوی معصیت واشارت است بآنکه این تصریف وتقلیب در غایت سرعت نفوذ ونهایت تاثیر است واضافت بر رحمان از جهت سعت رحمت
وغلبهٔ اوست بر غضب باآنکه غضب حلیم سخت تر است پس اشارت هر دو قسم تصریف تواند شد جمالی وجلالی ثم قال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از برای تعلیم امت
ما دب بحضرت صمدیت عز وجل اللهم مصرف القلوب ای بار خدای گرداننده دلها بسوی طاعت ومعصیت صرف قلوبنا علی طاعتک بگردان دلهای ما را بسوی طاعت خود وثابت دار
مستقیم دار بر آن وظاهر آنست که صیغهٔ جمع از برای شمول امت است بلکه در حقیقت دعا برای ایشانست آنجا خود نهایت اعتدال واستقامت است تصریف وتقلیب چه باشد رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مولود الا یولد علی الفطرة نیست هیچ زاییده شده مگر آنکه زاییده میشود بر فطرت فطر در لغت بمعنی شکافتن وپیدا کردن وآفریدن
آید ومعنی فطرت اینجا خلقت مولود است که زاییده میشود بدان ومراد بآن حالتی وهیئتی است که ساخته کننده وآماده کننده است او را برای معرفت خالق وقبول حق واختیار دین اسلام وتمییز میان حق و
باطل بابداع صفت عقل وترکیب آن در جوهر ذات وی که متمکن گردد بدان بر بدیهه وقبول حق اگر فکر کند ونظر صحیح کار فرماید وعوارض وموانع طاری نگردد که از نظر صحیح کردن وبر دین اسلام
ثابت بودن بر آرد واشارت کرد بآن عوارض بقول خود فابواه یهودانه پس پدر ومادر وی یهودی میکردانند او را او ینصرانه یا نصرانی میکنند او را او یمجسانه یا مجوسی میسازند او را بمتابعت
ومطاوعت وتقلید وی ایشان را وعدم استعمال نظر که بدان دریابد حق را وتمییز کند میان حق وباطل یا بجبر وقهر او را در دین خود میدارند وباوجود نظر صحیح ودریافت حق متابعت ایشان میکند وتقلید ا
دین اسلام مینماید والف بمحسوسات وموهومات وانهماک در لذات وشهوات جسمانی مانع از نظر صحیح ودریافت حق نیز در حکم تهوید وتنصیر ابوین است که باعث است بر تقلید واتباع ایشان و
مراد بقول حق سبحانه وتعالی فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله چنانکه در آخر حدیث مذکور گردد اگر گفته شود پس این صفت خود تبدیل می یابد بتهوید وتنصیر ابوین پس لا
تبدیل لخلق الله چون درست آید جوابش آنکه لیکن استعداد وتهیؤ حق در یافت حق مقتضی است که قطعا زوال نپذیرد وممکن نیست تبدیل وازالهٔ آن چه استعداد وتهیؤ هرگز مبدل نگردد واگر فرضا
مقتضای آن رود ونظر صحیح نکند واثر آن بظهور نرسد این استعداد بحال خود است وحجت است بر وی واگر مانعی از ظهور اثر آن بوجود نمی آید دائم ومستمر میماند آدمی در مقتضای آن واختیار
میکند که جز دین اسلام ما که حسن وی ظاهر است نزد ارباب عقول سلیمه وانظار صحیحه چنانچه مولود است بر محبت شیر خوارگی که تا باز ندارند دائم میماند بر محبت آن وازینجا گفته اند بعضی از فضلا

در ازل
در باب ایشان

که فطرت سلیمه مجبول است بر اختیار دین اسلام و مراد از ولادت بر فطرت آن نیست که مولود است بحقیقت بر صفت اسلام بالفعل بعد از آن پدر و مادر کافر میسازند یا به تبعیت ایشان حکم کفر است چه
اتصاف مولود بحقیقت اسلام که از مکاسب است معقولیت ندارد و نیز وی تبدیل پذیر است مگر آنکه به لا تبدیل لخلق الله آن مراد دارند که نمیباید که تبدیل کنند و اگرچه در بعض روایات علی فطرة
الاسلام یا علی الملة که عبارت از دین اسلام است آمده اما مراد همان است که گفته شد یعنی مستعد و متهیئ اسلام زائیده شده اگر آفتی از خارج پیش نمی آمد اختیار میکرد آنرا و در شرح زیاده برین
سخن کرده شده و وجوه دیگر ایراد نموده شده است اینجا اینقدر کفایت است بعد از آن تشبیه کرد ولادت مولود را بر فطرت سلیم و عدل قویم و عروض آفت و اعوجاج از خارج بزائیدن بهیمه
بسلامت و عروض نقصان پس از آن بقول خود کما تنتج البهیمة بهیمة جمعاء چنانکه زائیده میشود چهارپایه تمام کامل سلیم الاعضاء و تنتج بلفظ مجهول است از نتج بمعنی زایانیدن و ناتج آنکه
بزایاند ناقه را و متولی امر نتاج کرد و چنانکه دو آدمی و تحقیق این لفظ در شرح بیشتر ازین واقع شده هل تحسون فیها من جدعاء آیا احساس میکنید و می بینید شما در آن بهایم زائیده شده هیچ
بهیمه بینی گوش یا دست یا لب بریده را و اگر از خارج آفتی بحال وی متعرض نمیشد همچنان میماند که بود ثم یقول پس گفت و خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را فطرة الله التی فطر الناس
علیها لازم گیرید خلقت خدا را که پیدا کرده آدمیان را بر آن و دائم باشید بر مقتضای آن لا تبدیل لخلق الله نیست تبدیل و تغییر مر پیدایش خدا را و نباید تغییر و تبدیل داد آنرا ذلک الدین
القیم آن یعنی موجب فطرت و مقتضای وی دین راست و درست است متفق علیه وعن ابی موسی الاشعری رضی الله عنه قال قام فینا رسول الله ابوموسی اشعری گفت که ایستاد میان
ما و خطبه خواند برای وعظ و تذکیر یا و اهتمام نمود بحال ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بخمس کلمات به پنج سخن فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی لا ینام بدرستی که خدای تعالی
خواب نمیکند و غافل نمیشود از حال بندگان و احوال تمامه کائنات این نخستین کلمه است از آن پنج کلمه چنانکه شارحان گفته اند و کلمه دوم ولا ینبغی له ان ینام و نمی آید از وی و نمی سزد او را که خواب
کند یعنی محال است بر وی خواب و باین جهت مغایر شد این کلمه با کلمه نخستین زیرا چه از خواب ناکردن ناممکن بودن خواب لازم نیاید کلمه سوم یخفض القسط و یرفعه پست میکند قسط را و بالا می برد
آنرا و قسط بکسر قاف و سکون سین مهمله بمعنی رزق آید پس در معنی آن آیت بود که یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر یعنی فراخ میکند الله تعالی رزق را مر هر که را میخواهد و تنگ میگرداند بر هر که
میخواهد و قسط بمعنی میزان نیز آید و این معنی ظاهرتر و مناسب تر است بحدیث آینده که گفت بیده المیزان یخفض و یرفع و معنی خفض میزان و رفع آن وزن کردن ارزاق بندگان که نازل است از
جناب تقدیر و اعمال ایشان که صاعد است بدرگاه وی عزت تعالی و دانایندن مقادیر آنها فرشتگان را که موکل اند بر آن یا اشارتیست بقول حق سبحانه و تعالی کل یوم هو فی شان و بانکه وی
تعالی حکم میکند در خلق خود بمیزان عدل و باین وجه کلمه مؤکد و مقرر کلمه دوم گردد که لا ینبغی له ان ینام است چه هر که در هر لحظه و هر آن تصرف وی دائم و مستمر باشد خواب کردن و غافل بودن
او را سزاوار نبود و ممکن نباشد کلمه چهارم یرفع الیه عمل اللیل قبل عمل النهار برداشته میشود و بالا برده میشود بسوی درگاه وی عملهای بندگان که در شب میکنند پیش از عملهای
که در روز میکنند و عمل النهار قبل عمل اللیل و برداشته میشود عمل روز پیش از عمل شب یعنی هنوز روز نشده و عملی در آن واقع نشده که عمل شب بالا میبرند و شب نرسیده که عمل روز
برند و درین مبالغه است در مسارعت ملائکه موکل باعمال عباد در امتثال امر و سرعت عروج ایشان بمحال عرض و مصاعد سماوات و قدرت ایشان بر رفع اعمال در ادنی ساعت چه فرق
میان روز و شب جز آنی که لا یتجزی نبود یا مراد آن باشد که برداشته میشود عمل شب پیش از برداشتن عمل روز و عمل روز پیش از برداشتن عمل شب و هر یکی احدا احدا بدرگاه میبرند و
عرض مینمایند و این معنی از عبارت ظاهرتر است ولیکن جودت و بلاغت در معنی اول بیشتر است و این کلمه نیز مؤکد لا ینبغی له ان ینام است کلمه پنجم حجابه النور پرده حق سبحانه و تعالی و تقدس
نور است یعنی انوار جلال و اشعه عظمت و کبریای او که مدهوش و متحیر میگرداند نزد ملاحظه و مشاهده آن عقول و بصائر و این پرده بحقیقت راجع بخلق است که محجوب ایشانند حق سبحانه بر مثال
دیده کور نسبت بآفتاب و حق سبحانه تعالی را محجوب نتوان گفت که محجوب مغلوب و مقهور حاجب بود بلکه محتجب گویند که مستتر است بذات خود از جهت تعزز و تمنع بعظمت و جلال و کبریا
و تواند که معنی وی آن باشد که وی سبحانه محتجب است از جهت شدت ظهور و غایت نور چنانکه در محسوسات آفتاب که چون بسیار بتابد دیده را خیره و تیره گرداند و در حقیقت
صفات که انوار ذات اند پرده اویند و ذات را جز در پرده صفات مشاهده نتوان کرد و ادراک ذات بحت ممکن نباشد و هرچه در ادراک درآید و مشهود گردد نور صفات است حق تعالی
ورای آنست بیت هرچه اندیشی پذیرای فناست وانچه در اندیشه ناید آن خداست و اگر پرده صفات از میان رفته و ذات بحت تجلی نماید کائنات همه در احدیت ذات مستهلک
و مضمحل گردند چنانکه فرمود لو کشفه لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه اگر برداشتی این پرده را هر آینه بسوختی انوار ذات وی هر چیز را که نهایت
رسیده است بسوی آن چیز بصر وی تعالی که خلق وی باشند چه بصر الله تعالی محیط است بتمامه کائنات و رسیده است بنهایات آن بیت هست از پس پرده گفتگوی من و تو چون
پرده برافتد نه تو مانی و نه من و سبحات بضمتین جمع سبحه است بضم و سکون مثل غرفات و مراد بدان نور وجه اوست در قاموس گفته سبحات وجه الله انواره و انوار را سبحه
از آن خوانند که بینندگان و مشاهده کنندگان آن تسبیح گویند و تنزیه و تقدیس یاد کنند حق تعالی را بجهت هیبت و دهشت جلال ذات و عظمت او تعالی شانه رواه مسلم وعن
ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ید الله ملای دست جود و کرم الله تعالی پر است کنایت از غایت زیادت غنا و کمال و سعت و نهایت
جود و عطای جل جلاله و عم نواله لا تغیضها نفقة ناقص و تهی نمیسازد او را هیچ نفقه و عطا سحاء اللیل والنهار ریزنده و سیل کننده است در همه شب و روز یعنی دائم
و باقی است عطای او و سح ریختن و سیلان کردن آب از بالا مطر سحاح تیز شدید باران سخت بارنده ارأیتم ما انفق منذ خلق السماء والارض خبر دهید مرا که چه مقدار انفاق
و اعطا کرده است وی تعالی از آن باز که پیدا کرده است آسمان و زمین را فانه لم یغض ما فی یده پس بدرستی که اعطا و انفاق و کم نساخت چیزی را که در دست او بود و کان
عرشه علی الماء و بود در وقت پیدا کردن آسمان و زمین عرش او بر آب شرح این کلمه در حدیث اول ازین فصل گذشت و بیده المیزان و بدست قدرت و حکمت اوست ترازو

یخفض و یرفع پست میکند و بر میدارد ترازو را شرح این گذشت متفق علیه و فی روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را اینچنین آمده که یمین الله ملأی دست راست خدا پر است چون عطا غالب
بر دست راست میباشد بتخصیص یمین اذکر کرده قال ابن نمیر ملآن گفت ابن نمیر که شیخ مسلم است حدیث را باین لفظ ملآن سحاء لا یغیضها شیء اللیل والنهار یعنی میرد در حدیث خود بجای ملأی ملآن
لفظ و آنچه موافق لغت است ملأی است نه ملآن چه ید مونث سماعی است و ملآن لفظ مذکر اگر روایت آن صحیح باشد ید را تاویل بجود و احسان میتوان کرد و نیز بجای نفقة شیء آورده و در بعض الفاظ تقدیم
و تاخیر نیز کرده والله اعلم وعنه قال سئل رسول الله و هم از ابو هریره روایت است که گفت پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن ذراری المشرکین از اطفال مشرکان که حال
ایشان چیست در بهشت اند یا در دوزخ ذراری جمع ذریت است و آن نسل جن و انس را گویند صغار یا کبار و مراد اینجا صغار اند فقال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب سائل الله اعلم
بما کانوا عاملین خدایتعالی داناتر است بچیزی که بودند ایشان عمل کنندگان متفق علیه ظاهر معنی حدیث این می نماید که معلق گردانید امر اطفال مشرکین را بآنچه دانسته است پروردگار تعالی عاقبت
کار ایشان را که اگر زنده میماندند و ببلوغ میرسیدند چه عمل میکردند پس آنرا که دانسته است که کافر می مردی در آرد در آتش و این سخن مشکل است یکی از جهت که چون طفل مرد معلوم شد که علم حقتعالی متعلق بود
بمردن او در طفولیت پس رسیدن او بحد بلوغ و مردن او بر ایمان یا بر کفر چه معنی دارد و فرض آن چه فائده کند و نیز از اصول دین و منهاج شریعت معلوم شده است که مواخذه گناهکاران بر گناهان که
بر تقدیر طول عمر از ایشان بصدور می آید منتفی است و از اطفال الضعیف تر دوقوت لمة اندا حق و اولی باشد و بضرورت دین معلوم است که حقتعالی بر گناه ناکرده کسی را نگیرد و بعض گفته اند که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نزد این سوال آگاه نبود و نشد از حقیقت امر اطفال مشرکین و وحی کرده نشد چیزی بسوی او در این باب پس توقف کرد در آن یا دانست و از حضرت حق اذن در کشف و اظهار آن
نیافت بجهت مصلحتی که در آن باشد پس جواب داد بآنچه که داد و معنی حدیث آنست که خدا داناتر است بآنچه بازگشت ایشان بدانست و بآنچه خواهد بود مآل حال ایشان که در بهشت در آیند یا در آتش یا در جای
دیگر جز بهشت و دوزخ که نه معذب شوند و نه منعم والله اعلم و مذاهب علما در اطفال مشرکین مختلف است بعض سکوت کرده توقف ورزیده اند و بعض بعلم آلهی معلق داشته چنانکه گذشت و بعض گفته
اند ایشان با پدران و مادران خود باشند در آتش چنانکه در دنیا تابع اند ایشان را در احکام کفر و بعض گفته اند که مولود چون پیش از تکلیف و اختیار مرد ولایت ابوین از وی زائل شد و رجوع کرد باصل فطرت
و گشت از اهل جنت و بعض گفته اند که در بهشت در آیند ولیکن نه بر سبیل استقلال بلکه تابع بهشتیان باشند مثل خدام ملوک در قصور و منازل ایشان و بعض گویند که در جای دیگر باشند میان بهشت و
دوزخ نه منعم و نه معذب و صواب آنست که توقف کرده شود در شان ایشان و جزم کرده نشود به هیچ جانب و هیچ قول زیرا که جزم در این باب بی وصول خبر از جانب رسول الله صلی الله علیه وسلم بنقل صحیح قطعی
درست نباشد و آنچه دریافته نشده و حدیثی قطعی درین باب ورود نیافته و هر چه گفته اند برای و قیاس خود گفته اند یا از اخبار ضعیفه و اهیه گرفته اند پس واجب شد توقف کذا قال التوربشتی
والله اعلم الفصل الثانی عن عبادة بن الصامت قال قال رسول الله گفت عبادة بن الصامت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان اول ما خلق الله القلم بدرستی که
نخستین چیزیکه پیدا کرد خدایتعالی قلم است فقال له اکتب پس گفت مر او را بنویس قال ما اکتب گفت چه نویسم قال گفت خدایتعالی اکتب القدر بنویس هر چیزیکه تقدیر کرده شده است فکتب
ما کان وما هو کائن الی الابد پس نوشت قلم آنچه بود و آنچه خواهد بود تا ابد اگر گفته شود که تعیین مقادیر و کتابت آن در ازل بود و نسبت بازل زمان ماضی نبود پس کتابت ما کان چه معنی دارد جواب
آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نسبت بزمان خود فرمود ما کان و ما یکون یعنی آنچه پیش از ما بود و بعد از ما خواهد بود نه نسبت بزمان تقدیر و کتابت یا گوئیم که سابقا در حدیث اول از فصل اول معلوم
شد که کتابت مقادیر پیش از خلق سماوات و ارض بود به پنجاه هزار سال و بود عرش آلهی در آن زمان بر آب و گفتیم که تواند که کتابت محمول بر حقیقت خود باشد و در لایزال بود چنانچه ظاهر تعیین عدد دلالت
دارد بر آن نه بمعنی تقدیر و تعیین مقادیر و خلق قلم نیز در لایزال است چنانچه اولیت خلق او دلالت بر آن دارد و چون کتابت مقادیر در لایزال بود ما کان بلفظ ماضی درست آمد
رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب اسنادا روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیث غریب است از روی اسناد و در مقدمه معلوم شد که غرابت منافی صحت نیست مگر آنکه مراد
بوی شاذ بود چنانکه این نیز معلوم شد وعن مسلم بن یسار قال سئل عمر بن الخطاب رضی الله عنه عن هذه الآیة روایت است از مسلم بن یسار که از کبار تابعین است ثقه و فاضل و عابد
و ورع بود و از اولیای خدا بود و بمجالس وی در زمان وی بر وی فضیلت می نهادند توفی سنة مائة گفت پرسیده شد عمر بن الخطاب از تفسیر این آیت که واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم
ذریتهم الآیة و چون گرفت و بر آورد پروردگار تو ای محمد از پشتهای بنی آدم اولاد ایشان را چنانکه از پشت آدم ذریت بی واسطه او بر آورد و از پشت هر کدام از ذریت ذریت او را بر آورد و همچنین
تا قیامت چنانکه بطریق توالد و تناسل خواهد بود ولیکن در آیت ذکر آدم و بر آوردن ذریت از آدم نکرد از جهت آنکه ظهور که وی ابو البشر و اصل همه است و از جهت آنکه مقصود احتجاج و الزام اولاد
آدم است از یهود و غیرهم بنقض عهدی که روز میثاق بستند و تمام آیت اینست واشهدهم علی انفسهم و گواه گردانید ایشان را بر ذاتهای ایشان قال گفت پروردگار با ایشان تعالی الست
بربکم آیا نیستم من پروردگار شما قالوا بلی شهدنا گفتند آری تو پروردگار مائی گواهی دادیم بر ربوبیت تو ان تقولوا یوم القیامة انا کنا عن هذا غافلین این گواه گرفتن ایشان از ذاتهای
ایشان بجهت آن بود که مبادا گویند روز قیامت که بودیم ما ازین غافل پس چون پرسیده شد عمر بن الخطاب از این آیه فقال عمر گفت عمر در جواب این سوال سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم یسأل عنها پرسیده میشد از تفسیر این آیت فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان الله خلق آدم بدرستیکه خدایتعالی پیدا کرد آدم را ثم مسح ظهره بیمینه پس مالید وی تعالی
پشت آدم را بدست خود و نسبت اسناد مسح بحضرت حقتعالی بطریق مجاز است باعتبار امر کردن ملکی را بدان چنانکه گویند بادشاه شهری بنا کرد و بنا کنندگان دیگر اند و چون بامر بادشاه کردند گویا بادشاه خود
بنا کرد و تخصیص یمین بجهت تشریف و اکرام آدم و ذریت اوست و در حدیث آمده است که هر دو دست خداوند تعالی یمین است و بالجمله از قبیل متشابهات است علم بحقیقت آن مفوض بعلم الهی
عز شانه فاستخرج منه ذریة پس بیرون آورد حقتعالی از پشت آدم بر وجهی که گفته شد ذریتی را فقال خلقت هؤلاء للجنة پس گفت خدایتعالی در شان ایشان پیدا کردم این جماعه را برای
بهشت و بعمل اهل الجنة یعملون و بعمل اهل بهشت عمل میکنند ثم مسح ظهره فاستخرج منه ذریة پس مالید پشت آدم را پس بیرون آورد و از آن جماعه دیگر را از ذریت خلق

(حاشیه: خدایتعالی که بتقدیر رسیدن ببلوغ با ایمان مردی در آرد در بهشت آنرا که)

خلقت

خلقت هؤلاء للنار وبعمل اهل النار یعملون پس گفت پیدا کردم اینها را برای آتش وبعمل اهل آتش عمل میکنند فقال رجل ففیم العمل پس گفت مردی از صحابه پس بسبب چیست عمل و تکلیف بدان و در چه
چیز فائده میکند عمل یا رسول الله فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان الله اذا خلق العبد للجنة استعمله بعمل اهل الجنة بدرستی که خدای تعالی چون پیدا کند
بنده را برای بهشت در کار میدارد او را بکار بهشتیان حتی یموت علی عمل من اعمال اهل الجنة تا آنکه بمیرد بر کاری از کارهای بهشتیان فیدخله به الجنة پس می درآرد آن بنده را بآن
عمل در بهشت واذا خلق العبد للنار استعمله بعمل اهل النار حتی یموت علی عمل من اعمال اهل النار فیدخله به النار وچون پیدا کند بنده را برای آتش در کار میآرد او را بکار
دوزخیان تا آنکه بمیرد بر کاری از کارهای دوزخیان پس می درآرد خدای تعالی آن بنده را بآن عمل در دوزخ یعنی در بهشت و دوزخ که می درآرد بعمل می درآرد و عمل علامت برآنست و بعمل
امر کرده و عمل نیز قضای اوست پس عمل برای چه کنیم و فائده آن چیست و چه معنی دارد رواه مالک والترمذی وابو داود وعن عبد الله بن عمرو رضی قال خرج رسول الله گفت عبد الله
بن عمرو بن العاص بیرون آمد یعنی از خانه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وفی یده کتابان وحال آنکه در هر دو دست آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو کتاب بود فقال پس گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم اتدرون ما هذان الکتابان آیا می دریابید که چیست این دو کتاب و چه نوشته اند در آن اهل تاویل گویند که این تمثیل و تصویر و تعبیر است از معنی بصورت و مبالغه است
در تحقیق آن و تیقن بدان و متکلم چون خواهد که تحقیق قول خود نماید و غیر خود را تفهیم کند و معنی دقیق خفی را بمشاهده سامع در آید تصویر کند آنرا بصورت و اشارت کند بدان باشارت محسوس اگرچه
در خارج و عالم حس نیامده و چون کشف کرده شد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم حقیقت این امر و مطلع شد بر آن چنانکه شبهه و خفای نماند در آن تمثیل و تصویر کرد معنی حاصل در قلب شریف را بچیزی که گویا
در دست اوست وحال آنکه در خارج کتابی نیست و نوشته نه و اهل باطن و ارباب مکاشفه گویند که وجود کتاب حق است و محمول بر حقیقت بی شائبه مجاز و تاویل امام حجة الاسلام در کیمیای سعادت گفته
که امتیاز خواص از عوام بدو چیز است یکی آنکه آنچه حاصل کرده مر عامه را از علوم بکسب و تعلم حاصل میشود مر خواص را بی کسب و تعلم از نزد پروردگار علیم حکیم و آنرا علم لدنی خوانند دیگر آنکه آنچه عامه در خواب
بینند خواص آنرا در بیداری بمشاهده نمایند و حکایات مشایخ در این باب بسیار است در کتاب الرؤیا بیاید ان شاء الله تعالی وچون خواص امت را این مرتبه حالت بود وکیف سید المرسلین صلی الله علیه
وسلم بلکه ظاهر حدیث آنست که صحابه را آن دو کتاب نیز نمود و لیکن مضمون آنچه در آنها بود ندانستند و مشایخ گفته اند که هر که این اعتقاد ندارد ایمان بحقیقت نبوت ندارد فقلنا لا پس گفتیم ما نمیدانیم که
چیست در این دو کتاب یا رسول الله الا ان تخبرنا مگر آنکه خبر دهی تو ما را و این التماس است از حضرت وی تا خبر دهد از آن فقال للذی فی یده الیمنی پس گفت آنحضرت علیه السلام در شأن
آن کتابی که در دست راست وی بود هذا کتاب من رب العالمین این کتابیست از پروردگار جهانیان فیه اسماء اهل الجنة واسماء آبائهم وقبائلهم درین کتاب نامهای بهشتیان است
و نامهای پدران ایشان و نامهای قبیلهای ایشان بجهت تعیین و تمییز ثم اجمل علی آخرهم پس اجمال کرده شده است بعد از تفصیل بر آخر ایشان چنانکه عادت اهل حساب است که بعد از تفصیل اعداد
در آن آخر عدد مجمل نویسند که چندین شد فلا یزاد فیهم ابدا پس چون چندین مبالغه در ضبط و تعیین کرده شده زیاده کرده نمیشود در ایشان تا دیگری که نوشته نشده است در ایشان درآید ولا
ینقص منهم و کم کرده نمیشود از ایشان تا از آنها که نوشته شده است کسی بدر رود ابدا همیشه ثم قال للذی فی شماله پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مر آن کتاب را که در دست
چپ وی بود هذا کتاب من رب العالمین فیه اسماء اهل النار واسماء آبائهم وقبائلهم ثم اجمل علی آخرهم فلا یزاد فیهم ولا ینقص منهم ابدا ترجمه این عبارت از ترجمه عبارت اول
ظاهر شد فقال اصحابه ففیم العمل پس گفتند یاران آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس برای چیست عمل یا رسول الله ان کان امر قد فرغ منه اگر هست امری که پرداخته شده است از وی فقال
پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب ایشان سددوا وقاربوا راست گردانید عملهای خود در مستقیم بر طریق حق و قاربوا و بجوئید قرب خدا را و طاعت کنید او را کذا قال الطیبی و بعض گفته اند
که قاربوا تاکید سددوا است یعنی طلب کنید باعمال خود سداد و استقامت را و میانه روی کنید در عمل و دور روید از افراط و سختی کنید و در مجمع البحار گفته که طلب کنید سداد را یعنی
صواب را و اعتدال را میان افراط و تفریط و اگر از آن عاجز آئید قریب بآن کنید و در بعض روایات و قربوا آمده یعنی نزدیک گردانید دیگران را بعمل صالح حاصل آنکه عمل کنید و از قضا و قدر ذکر
نکنید فان صاحب الجنة یختم له بعمل اهل الجنة پس بدرستی که بهشتی ختم کرده میشود مر او را بعمل بهشتیان وان عمل ای عمل و اگرچه عمل کند در مدت عمر هر عملی که باشد نیک یا بد آخر ختم کار او
بر عمل نیک بود وان صاحب النار یختم له بعمل اهل النار و دوزخی ختم کرده میشود مر او را بعمل دوزخیان وان عمل ای عمل اهل النار و اگرچه عمل کند هر عملی که باشد ثم قال رسول الله
بیدیه اشارت کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بیدیه بهر دو دست خود و قول بمعنی اشارت بسیار آید و در احادیث این لفظ باین معنی بسیار واقع شده فقال بیده و قال برأسه وقال ...
فنبذهما پس انداخت هر دو کتاب را از هر دو دست پس پشت خود و نبذ انداختن چیزی از دست بجانب پیش و پس و اینجا تفسیر به پس کرده اند اشارت تا آنکه این امریست که پرداخت کرده شده است
از آن و انداخته شده است پس پشت ثم قال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرغ ربکم من العباد بپرداخت پروردگار شما از کار بندگان یعنی تمام کرد حکم ایشان را فریق فی الجنة و
فریق فی السعیر گروهی در بهشت و گروهی در دوزخ رواه الترمذی وعن ابی خزامة بکسر خای معجمه و برای تابعی است حدیث او در رقی است و ابو خزامه صحابی دیگر است حدیث
او در غیر رقی است کذا فی جامع الاصول عن ابیه روایت میکند از پدرش قال قلت گفت گفتم یا رسول الله ارأیت رقی نسترقیها ای پیغمبر خدا خبر ده ما را از افسونهائی که افسونگری
میکنیم بآنها و رقی بضم را و فتح قاف جمع رقیه بضم و سکون بمعنی افسون که بدمند یا در گلو و بازو ببندند و حکم او آنست که بقرآن و ادعیه ماثوره باشد درست است والا حرام و بهمین تفصیل
در کتاب الطب و الرقی بیاید و دواء نتداوی به و خوردهای دارو های که تداوی میکنیم بآن و تقاة نتقیها و پناهها که پناه میجوئیم بدان و پرهیز میکنیم از آفتها بآن مثل سپر و زره
و امثال آن هل یرد من قدر الله شیئا آیا باز میگرداند اینها از قضا و قدر خدای تعالی چیزی را قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم هی من قدر الله این چیزها نیز از جمله قضا و قدر
الهی اند اگر خواسته است و تقدیر رفته که شفا بخشد و پناه دهد اسباب آنها را نیز میسر خواهد گردانید و تقدیر منافات با اسباب و شرائط ندارد و همه داخل تقدیر است و تقدیر بهمه شامل است

ومحیط بهمه چیز از احاطه وی بیرون نرود رواه احمد والترمذی وابن ماجة وعن ابی هریرة قال خرج علینا رسول الله گفت ابو هریره بیرون آمد از خانه بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم ونحن نتنازع فی القدر ما بحث و نزاع میکردیم در مسئله قضا و قدر که چون است و چگونه است فغضب حتی احمر وجهه پس خشم گرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا آنکه سرخ شد
روی مبارک وی حتی کانما فقئ فی وجنتیه حب الرمان تا آنکه گویا شکسته شده است و ریخته در رخساره وی دانهای انار فقال ابهذا امرتم پس گفت آیا باین بحث و نزاع امر کرده شده اید
شما ام بهذا ارسلت الیکم آیا باین فرستاده شده ام من بسوی شما یعنی شما را امر بطاعت و عبادت کرده اند و مرا برای ابلاغ آن بشما فرستاده نه بحث کردن در قضا و نقل آن بنیت آن سر الهی است
او را بوی بگذارید و بعمل مشغول شوید و بقضای وی راضی باشید انما هلک من کان قبلکم حین تنازعوا فی هذا الامر جز این نیست که هلاک نشدند کسانی که بودند پیش از شما مگر هنگامیکه تنازع
و بحث میکردند در شان قضا و قدر عزمت علیکم عزمت علیکم سوگند میدهم بر شما سوگند میدهم بر شما یا واجب میگردانم بر شما الا تنازعوا فیه که نزاع مکنید در این امر رواه الترمذی
روایت کرد این حدیث را باین لفظ ترمذی و روی ابن ماجة نحوه عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده و روایت کرد ابن ماجه مانند آنرا از عمرو بن شعیب از پدرش شعیب از پدرش محمد
نحوه در جای میگویند که هر دو حدیث در معنی متحد باشند و در لفظ متغایر و در جای که در لفظ و معنی هر دو موافق باشند مثل گویند چنانکه در مقدمه گذشت وعن ابی موسی قال سمعت
رسول الله گفت ابو موسی اشعری رضی الله عنه شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت ان الله تعالی خلق آدم من قبضة بدرستیکه خدای تعالی پیدا کرد آدم را از مشتی
از خاک فی الصحاح قبضة بالضم یکمشت از هر چیزی و بفتح نیز آمده و مراد اینجا مشتی از خاک است قبضها من جمیع الارض که گرفت آنرا از تمام زمین و هر موضع وی یعنی امر کرد ملک الموت آن
فجاء بنو آدم علی قدر الارض پس آمدند اولاد آدم بر اندازه زمین و تفاوت اجزای آن مختلف در صورت و سیرت منهم الاحمر والابیض والاسود وبین ذلک
بعضی از ایشان سرخ و بعض سفید و بعض سیاه و بعض میان سرخ و سفید و سیاه والسهل والحزن و بعض نرم و بعض درشت سهل بفتح سین و سکون ها و کسر آن هر چیز مائل بنرمی و
زمین نرم ضد حزن بفتح و سکون زا درشت والخبیث والطیب و بعض پلید و بعض پاک و ناخوش و خوش و خبیث از زمین شوره که نروید و طیب ضد وی و این چهار از صفات
باطنات و چهار اول از ظاهره رواه احمد والترمذی وابو داؤد وعن عبد الله بن عمرو قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الله خلق خلقه
فی ظلمة بدرستیکه خدای تعالی پیدا کرد خلق خود را در تاریکی فالقی علیهم من نوره پس بینداخت بر خلق از نور خود فمن اصابه من ذلک النور پس کسیکه رسید او را از آن نور اهتدی
راه راست یافت و رسید بمقام ایمان و طاعت ومن اخطأه ضل و کسی که نرسید او را از آن نور گمراه شد و نرسید بآن مقام فلذلک اقول جف القلم علی علم الله پس از جهت این میگویم
خشک شد قلم تقدیر گذشت بر آنچه دانست خدا در ازل از احوال خلائق از هدایت و ضلالت رواه احمد والترمذی گفته اند که مراد بخلق جن و انس است و احتمال دارد که مخصوص
بانس باشد و مراد بظلمت آنچه مجبول شدند بر آن از هواهای نفس و شهوات طبیعت که سبب ضلال و هلاک است و مراد بنور مضاف بحق نوری که پیدا کرده وی سبحانه آنرا از آیات بینه و حجج
نیره منبثه در انفس و آفاق از دلائل عقلیه و نقلیه و مراد باصابت آن نور اعتبار و انتفاع و استدلال بدان بر وجود باری تعالی و صفات وی و حقیقت دین اسلام پس هر کرا خواست اسعاد
کرد هدایت کند و بآن انوار و آیات مهتدی و منتفع گردانید راه راست یافت و هر که را خواست که هدایت نکند و محروم گرداند از آن نور گمراه شد چنانچه فرمود او من کان میتا فاحییناه
وجعلنا له نورا و فرموده افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه پس معلوم شد که هدایت و ضلالت بمشیت حق و تقدیر او است جل و علا اگر گفته شود که پیدا کردن
خلق در ظلمت در چه وقت است اگر مراد بآن وقت اخراج ذراری از ظهور بنی آدم است پس آنجا همه مهتدی بودند و همه اقرار کردند بربوبیت حق و اثر ضلالت هیچ ظاهر نشد و اگر وقت ولادت
و خروج الی الشهادات است همه منور بنور فطرت اند جوابش آنکه در روز الست که اقرار کردند بربوبیت حق بعض برغبت کردند و بعض بکره از جهت غلبه سطوت جلال حق پس آنها که برغبت کردند
افاضه کرد بر ایشان نور هدایت را و اصابت کرد آنرا و آنها که بکره کردند محروم ماندند از آن نور و مراد بفطرت که مولود اند بر آن تهیؤ و تمکن از اصابت حق است نه نظر صحیح و این منافات
ندارد بوجود ظلمت نفس و طبیعت چه آدمی از حیثیت روحانیت متهیئ رشد و هدایت است و از حیثیت نفسانیت متهیئ غی و ضلالت و بعد از وصول بحد بلوغ اصابت نظر صحیح بتوفیق
حق و القای نور و ترجیح جانب روحانیت است از حضرت وی و اگر آن نشد محکوم نفس اماره و مغمور در ظلمت و ضلالت ماند و سابقا معلوم شد که سابقه ورای فطرت است و این حدیث
اشاره بسابقه تقدیر و علم و ارادت الهی است و با حدیث فطرت منافات ندارد فافهم وبالله التوفیق وعن انس رضی الله عنه قال کان رسول الله گفت انس بود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم یکثر ان یقول بسیار میکرد گفتن این قول را یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک ای گرداننده دلها از حالی بحالی ثابت دار دل مرا بر دین خود بظاهر اضافت قلب
بذات شریف خود کرده و در حقیقت طلب و دعا برای امت است چه وی صلی الله علیه وسلم مامون العاقبة و محفوظ القلب است و همچنین در جمیع ادعیه مقصود اصلی تلقین و تعلیم امت است بطریق تعریض
و کنایت و لهذا انس گفت فقلت یا نبی الله آمنا بک پس گفتم ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ایمان آوردیم با تو و بما جئت به و بدین که آوردی تو آنرا فهل تخاف علینا پس آیا میترسی بر ما
زوال دین و ایمان را و تطرق فتور و نقصان بدان که اینقدر دعا میکنی قال نعم گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری میترسم بر شما ان القلوب بین اصبعین من اصابع الله زیرا که دلها در
تصرف و قدرت الهی است یقلبها کیف یشاء میگرداند دلها را چنانکه میخواهد رواه الترمذی وابن ماجة وعن ابی موسی رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم مثل القلب حال و شان دل در تقلب و گشتن از حالی بحالی کریشة بارض فلاة مانند پری است در زمین دشت که یقلبها الریاح ظهرا لبطن میگردانند
آن پر را بادهای مختلف و میگردانند ظاهر آنرا بجانب باطن همچنین دلها را خواطر و حوادث که بقضا و قدر الهی عارض و حادث میشوند میگردانند رواه احمد وعن علی قال قال رسول الله
روایت است از علی مرتضی رضی الله عنه که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا یؤمن عبد حتی یؤمن باربع ایمان نمی آرد و مؤمن نمیگردد هیچ بنده تا آنکه ایمان آرد

بچهار خصلت یشهد ان لا اله الا الله وانی رسول الله خصلت اول بدل ایمان آوردن وبزبان گواهی دادن بوحدانیت الله تعالی وبپیغمبری من یا بطریق که بعثنی بالحق برانگیخته وفرستاده است
مرا الله تعالی بجانب کافه خلق بحق ویؤمن بالموت دوم ایمان آوردن بموت یعنی بفنای دنیا وهلاک وجمیع اجزا یا مراد آنست که اعتقاد کند که موت بحکم پروردگار تعالی است نه بطبیعت و
فساد مزاج یا مراد عمل است بمقتضای ایمان بموت والبعث بعد الموت سیوم ایمان آوردن برانگیختن حق تعالی بندگان را و زنده گردانیدن ایشان را بعد از مردن ویؤمن بالقدر چهارم ایمان
آوردن بتقدیر الهی که در ازل همه کائنات را از جواهر واعراض وذوات وصفات تا ابد تقدیر کرده وتعیین نموده است رواه الترمذی وابن ماجة وعن ابن عباس رضی الله عنهما
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صنفان من امتی لیس لهما فی الاسلام نصیب المرجئة والقدریة دو قسم اند از امت من که نیست مر ایشان را در دین مسلمانی نصیبی
وآن دو گروه اند کدام اند یکی مرجیه ودیگری قدریه رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب مرجئه بهمزه از ارجاء بمعنی تاخیر است وترک همزه نیز لغتی است طائفه که قائلند با آنکه
ایمان قول بی عمل است وتسمیه ایشان باین نام بجهت موخر گردانیدن وساقط کردن ایشانست عمل را واکثر برانند که مرجیه نام فرقه جبریه است که گویند بنده را فعلی نیست واو را مدخلی واختیاری
در آن اصلا ونسبت فعل وی بمنزله نسبت فعل بجماد است چنانکه آسیا گشت وجوی روان شد وایشان را مجبره نیز گویند واما قدریه منسوب اند بقدر بجهت انکار ایشان آن را ومذهب ایشان
آنست که بنده خالق افعال خود است ومستقل است در کار خود وسابقه قضا وقدر نیست وقدریه بفتح دال است وجبریه را نیز بفتح با خوانند بجهت مشاکلت وی اصل سکون با است نسبت بجبر
وصاحب کشاف بجهت تعصبی که در مذهب اعتزال وقدر دارد اهل سنت را مرجیه وجبریه خواند بجهت آنکه عمل را در حقیقت ایمان داخل نمیدارند وبنده را خالق افعال نمی گویند واین غلط است
زیرا که اهل سنت وجماعت ایمان را عبارت از تصدیق واقرار دارند وعمل را سبب کمال دارند نه قول بلا عمل ومذهب ایشان توسط است میان جبر وقدر ولیکن امر بین امرین بدانکه این حدیث
وامثال آن صریح اند در تکفیر قدریه ومرجیه ولیکن صواب آنست که مسارعت نباید کرد بتکفیر اهل اهوا که براه تاویل روند زیرا که ایشان اختیار کفر نمیکنند وراضی نیستند بدان بلکه بتاویل میگریزند
از کفر وتمسک میکنند بکتاب وسنت وبذل مجهود مینمایند در اصابت حق ولیکن خطا کردند ونیافتند آن را وفرق است میان لزوم کفر والتزام آن وقول مختار از علمای امت همین است واحتیاط در این است
وما نهی کرده شده ایم از تکفیر اهل قبله وهرچه در شان ایشان واقع شده است از آنچه دلالت دارد بر کفر از باب زجر وتشدید ومبالغه در تضلیل است ودر صحت این احادیث نیز نزد بعضی از علمای
محدثین سخن است والله اعلم وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال سمعت رسول الله گفت ابن عمر رضی الله عنهما شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول سیکون فی امتی
میباشد در امت من خسف ومسخ خسف فرو بردن در زمین ومسخ تحویل صورتی بصورتی دیگر بدتر از آن وذلک فی المکذبین بالقدر وآن خسف ومسخ در تکذیب وانکار کنندگان قدر است
واز اینجا معلوم شد که قدریه نام آن جماعه است که منکر قدر اند نه آنانکه مثبت قدر اند چنانکه ایشان ما را میگویند که این نام بشما مناسب تر واولی تر است خذلهم الله رواه ابو داود وروی
الترمذی نحوه واز این حدیث معلوم کرده که در این امت نیز خسف ومسخ واقع شدنی است چنانکه در امم سابقه بود وبتحقیق وارد شده است حدیث بوقوع آن در آخر زمان چنانکه در باب
ملاحم از کتاب فتن بیاید وبعض گفته اند که مراد آنست که اگر در این امت خسف ومسخ واقع میشد در این فرقه واقع میشد والله اعلم وعنه وهم از ابن عمر است قال قال رسول الله صلی الله
القدریة مجوس هذه الامة فرقه قدریه که انکار قدر میکنند ومیگویند که بنده خالق افعال خود است مجوس این امت اند یعنی حال واعتقاد ایشان در ملت اسلام مشابه حال واعتقاد
مجوس است که قائل اند بتعدد آله واثبات میکنند دو قادر را یزدان واهرمن ومیگویند یکی خالق خیر ودیگری خالق شر وبعض علما راه مبالغه رفته وگفته اند که حال ایشان بدتر از حال مجوس است
که اثبات شرکای لا تعد ولا تحصی میکنند ان مرضوا فلا تعودوهم اگر بیمار شوند عیادت مکنید ایشان را وان ماتوا فلا تشهدوهم واگر بمیرند حاضر نشوید ایشان را یعنی نماز مکنید بر جنازه
ایشان یعنی رعایت مکنید در باب ایشان در حقوق اسلام نه در حالت حیات ونه بعد از ممات رواه احمد وابو داود وعن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا تجالسوا اهل القدر همنشینی مکنید با اهل قدر ولا تفاتحوهم وحاکم مسازید ایشان را مشتق از فتح بمعنی حکم چنانکه در آیه کریمه ربنا افتح بیننا وبین قومنا بالحق آمده وحاکم را فاتح گویند
ودر تفسیر فتاح که از اسمای حسنای الهی است تعالی گفته اند کشاینده ابواب رزق ورحمت بر بندگان وحاکم میان ایشان وبعض گفته اند که مراد مفاتحت ایشان است ابتدا بمجادله ومناظره است
با ایشان وبحث ونزاع در اعتقاد تا باعث بر اثارت شک وشبهه نگردد واز اینجا معلوم کرده که سلامت در سد باب مجادله ومباحثه است با اهل بدع متعصبه که ضرر میکنند در اعتقاد
ومیتواند که مراد نهی از ابتدای کلام ومباسطت با ایشان باشد واین معنی انسب است بقول حضرت لا تجالسوا واسد واغلظ است در ترک مصاحبت واختیار مجانبت خصوصا از بحث
وجدال وقیل وقال رواه ابو داود وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله گفت عائشه رض گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ستة لعنتهم شش کس اند
که لعنت کرده ام من ایشان را لعنهم الله لعنت کناد ایشان را خدای تعالی پس این جمله دعائیه است یا چون گفت لعنت کرده ام ایشان را گویا کسی پرسید چرا لعنت کردی ایشان را جواب داد زیرا
که لعنت کرده است ایشان را خدا وایچنین کلامی اهل عربیت استیناف گویند وکل نبی مجاب وهر پیغمبر قبول کرده شده است دعای او واین جمله کلامی است که ذکر کرده شده بجهت تاکید و
تقریر لعنت بر ایشان الزائد فی کتاب الله یکی از آن شش کس آن کس است که زیاده کننده است بر کتاب خدا یعنی در آرنده در وی چیزی که نیست از آن یا تحریف کننده لفظ یا معنی
او را چنانکه اهل کتاب کردند پس مراد بکتاب الله جنس آن باشد از قرآن وغیره وگفته اند که تواند که مراد بکتاب الله حکم الله باشد واراده حکم از کتاب درست است وشائع چنانکه کتب
بمعنی فرض آمده است والمکذب بقدر الله دوم از آن شش کس تکذیب کننده بتقدیر الهی است تعالی شانه وانکار کننده آن را چنانکه قدریه کنند والمتسلط بالجبروت سیوم
تسلط وقهر وغلبه نماینده بر مردم بتعظم وتکبر لیعز من اذل الله تا گرامی وارجمند گرداند کسی را که خوار گردانیده است او را خدای تعالی ویذل من اعز الله وخوار وبیقدر گرداند کسی را
که عزیز گردانیده است او را خدای تعالی مراد ظلمه سلاطین وامرای جور اند که بهوای نفس وغلبه قهرمان خود کافران وفاسقان وجاهلان را عزیز دارند ومسلمانان وصالحان

وعالمان را ذلیل گردانند والمستحل لحرم الله چهارم استحلال کننده مر حرم خدا را که مکه است و آنچه گرد بر گرد او است از زمین معین که از حرم خوانند و ورای این زمین را حل گویند بکسر حا و
مستحل کسی که بکند در زمین حرم چیزی که حرام ساخته حق تعالی در آن مثل شکار کردن و درخت بریدن و مانند آن و در بعض نسخ حرم الله بضمتین ضبط کرده اند جمع حرمة الله یعنی حلال گرداننده
چیزی را که حرام است و تورپشتی گفته که این تصحیف است از کسی که نیست او را مهارت در این علم یعنی روایت آن صحیح نیست بقیاس خود اینچنین ساخته است والله اعلم والمستحل من عترتی ما حرم الله
پنجم حلال گردانندهٔ از اولاد و قوم و قبیله و قرابت من چیزی را که حرام گردانیده است خدای تعالی گردانیدن با ایشان چنانکه ایذا و ترک تعظیم و تقصیر در ادای حقوق ایشان و اگرچه استحلال حرام
مطلقا خواه از حرم خدای تعالی و تقدس و عترت پیغمبر صلی الله علیه وسلم باشد یا غیر آن سبب استحقاق زجر و عقوبت است ولیکن درینجا بیشتر و سخت تر است پس تخصیص بجهت زیادت اهتمام
و تاکید در تحریم و مبالغه در وصیت باشد از جهت زیادت شرف و اجتماع حق و تعظیم و حرمت و طیبی گفته که من در من عترتی بیانیه است یعنی آنکه از اولاد و قرابت من چیزی از محرمات را
استحلال نماید عتاب و عقاب در آن بیشتر است که با وجود شرف فرزندی و قرابت من ارتکاب محرمات کند چنانکه در باب نساء مطهره آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع شده که هر که از شما
ای زنان پیغمبر صلی الله علیه وسلم فاحشه و بدکاری کند عذاب بروی چند گردد و درینجا تنبیه است مر شرفا و سادات را که گرد محرمات نگردند و معصیت نورزند و هتک حرمت نسبت
و قرابت رسول الله صلی الله علیه وسلم ننمایند و بدان مغرور نشوند بیت شرمی از روی خوب خویش بدار که بدان روی کار زشت کنی عجب جمیل و جلیل عجب ملیح و صبیح ولیک چه سود
که قدر جمال خویش ندانی والتارک لسنتی ششم از آن شش کس که لعنت کرده ایشان را خدا و رسول خدا ترک کننده سنت من است و ارتکاب کنندهٔ بدعت ترک سنت اگر بطریق استخفاف و استهانت
و قلت مبالات است کفر است و لعنت محمول بر حقیقت و اگر بطریق تقصیر و تکاسل بود معصیت و لعنت محمول بر زجر و شدت و دوری از مقام قرب و عزت است و اگر احیانا ترک شود
معصیت نبود و مثل همین تفصیل است در استحلال محرمات و مانند آن و بالله التوفیق رواه البیهقی فی المدخل و رزین فی کتابه روایت کرد این حدیث را بیهقی در مدخل که نام کتاب او است
و روایت کرد رزین در کتاب خود وعن مطر بن عکامس رضی الله عنه بضم عین و تخفیف کاف و بکسر میم و بسین مهمله و مر او را صحبت است معدود است در کوفیین همین یک حدیث دارد و پس
و بعض گفته اند که شناخته نشده است او را صحبت والله اعلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قضی الله لعبد ان یموت بارض چون حکم و تقدیر کند خدای تعالی مر بنده را
که بمیرد در زمینی از زمینها جعل له الیها حاجة بگرداند خدای تعالی مر آن بنده را بسوی آن زمین حاجتی و کاری تا بجهت آن کار و آن حاجت در آن زمین برود و بمیرد بیت ز کوی خویش
میروم با صد هزاران محنت و زاری نمیدانم که روزی میدواند یا اجل ما را رواه احمد والترمذی وعن عائشة قالت قلت روایت است از عائشه که گفت گفتم یا رسول الله ذراری
المؤمنین اطفال مسلمانان که مرده اند چیست حال ایشان در بهشت اند یا در دوزخ ذراری جمع ذریت است چنانکه برازی جمع بریت قال من آبائهم فرمود از پدران خود اند یعنی حکم پدران خود
دارند و در بهشت اند با ایشان فقلت پس گفتم یا رسول الله بلا عمل بی عمل در بهشت میروند یعنی ایشان عمل خیر نکرده اند چون در بهشت میروند قال فرمود الله اعلم بما کانوا عاملین
خدا دانا تر است بچیزی که بودند این ذراری عمل کنندگان آن را اشاره بقضا و قدر است چون عائشه رضی الله عنها تعجب کرد که بی عمل در بهشت چگونه روند فرمود تعجب مکن چه اطفال اگرچه
بالفعل عمل نیست شاید که در علم آلهی عمل باشد و تقدیر بروی چنین رفته قلت گفتم فذراری المشرکین پس اطفال مشرکان را حکم ایشان چیست قال من آبائهم فرمود ایشان نیز از پدران خود اند
حکم ایشان دارند قلت بلا عمل قال الله اعلم بما کانوا عاملین کلام در تتمیم سابقا گذشته است فتذکر رواه ابوداؤد وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم الوائدة والموؤدة فی النار وائده زن گور کنندهٔ فرزند خود را زنده و اکثر این کار را زنان میکردند و موؤده دخترکی گور کرده شده رواه ابوداؤد و اشکال در این حدیث
آنست که وائده صحیح است بودن او در آتش از جهت کفر و شرک اما موؤده که طفل است و هیچ گناه نکرده و کفر نورزیده چگونه در آتش باشد و در دفع این اشکال مضطر شده اند بوجوهات
متعدده یکی آنکه موؤده از جهت آن در آتش است که از اطفال مشرکین است و رفتن او در دوزخ بحکم قضا و قدر است چنانکه در احادیث دیگر آمده است و با این اعتبار صاحب مصابیح این
حدیث را درین باب آورده و آنهاکه قائل اند که اطفال مشرکین در آتش نروند تاویل میکنند این حدیث را بآن که مراد بوائده دایه است و بموؤده مادر است یعنی الموؤدة لها زیرا
که گور میکردند اطفال را دایه با امر مادر و بعض گفته اند که ورود این حدیث در مادهٔ خاص است بهر که کرده و این حکم از عالم غیب است و غیر آن را بر این قیاس نتوان کرد و حق تعالی حکم میکند در
بندگان خود هرچه میخواهد و وحی ملحق است بقتل خضر غلام را و تواند که آن موؤده بحد بلوغ رسیده و کفر ورزیده باشد و بالجمله حدیثی درین باب ثابت نشده چنانکه جزم بدان توان کرد
و مذهب صحیح همان توقف است والله اعلم الفصل الثالث عن ابی الدرداء رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله عز وجل فرغ الی کل عبد من خلقه
من خمس بدرستی که خدای تعالی فارغ شده و منتهی شده تقدیر او بسوی هر بنده که از مخلوقات او است از پنج چیز و چون فراغ محال است بر حق عز و جل مراد بدان عدم تبدیل و تغییر او ست و فی الصحاح
فراغ پرداختن از کاری پس از آن بیان آن پنج چیز کرد بقول خود من اجله و عمله و مضجعه و اثره و رزقه یعنی فارغ شد از اجل هر بنده و تعیین کرد که مدت عمر وی چند است و فارغ
شد از عمل هر بنده که چه کار خواهد کرد نیک یا بد و فارغ شد از مضجع هر بنده بفتح جیم در اصل لغت جای پهلو نهادن بر زمین و مراد اینجا سکون است و مراد باثر حرکات یعنی جمیع حرکات
و سکنات بندگان مقدر است در ازل یا مراد بمضجع مکان موت و اثر حرکت او در حالت حیات یا بمضجع اشارت است باقامت و اثر بمعنی نشان پای است بر روی زمین اشارت بمسافرت
و مراد برزق هرچه به بنده رسد از منافع و مرافق رواه احمد وعن عائشة رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله گفت عائشه شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول
میگفت من تکلم فی شیء من القدر کسیکه سخن کند و بحث کند در چیزی از مسائل و احکام قضا و قدر سئل عنه یوم القیمة پرسیده میشود از آن سخن کردن در قیامت ومن لم
یتکلم فیه لم یسأل عنه و کسی که سخن نکند در آن پرسیده نمیشود از آن مقصود زجر و منع است از خوض کردن و در افتادن در مسئلهٔ قضا و قدر یعنی هیچ فایده نیست در تکلم کردن

و درافتادن درآن مگر پرسش و عتاب روز قیامت پس بهتر است که ایمان بدان بیارند و سکوت بدان ورزند و بعمل مشغول باشند و کاوش نکنند که فائده ندارد رواه ابن ماجة وعن
ابن الدیلمی قال روایت است از ابن دیلمی که از تابعین است که گفت اتیت ابی بن کعب فقلت له آمدم نزد ابی بن کعب که از علمای صحابه واجلهٔ ایشان بود پس گفتم مراو را که قد وقع فی نفسی
شیء من القدر تحقیق افتاده در دل من چیزی از شک و شبهه از راه آنکه همه بقضاء و قدر است امر و نهی چیست و ثواب و عقاب چه و اشارت کرد بقول خود فی نفسی که آن از قبیل وسوسه
و حکایت نفس بود فحدثنی بشیء حدیث گوی مرا بچیزی یعنی بخوان مرا از احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا سخنی بگو از پیش خود لعل الله ان یذهبه من قلبی شاید که خدای تعالی ببرد آن شک و شبهه را از دل من
فقال پس گفت ابی بن کعب سخنی که ازاله کرد شبهه مرا و استبعاد مرا تعذیب و مؤاخذهٔ پروردگار تعالی بندگان را و بیان کرد که وی جل و علا مالک الملک علی الاطلاق است و همه مملوک وی‌اند
میکند هرچه میخواهد و هر تصرف که مالک در ممالیک خود کند ظلم نباشد و گفت لو ان الله عزوجل عذب اهل سمواته و اهل ارضه اگر آنست که خدای تعالی عذاب میکرد تمامهٔ آسمانیان
و زمینیان را عذبهم و هو غیر ظالم لهم عذاب میکرد و میرسد او را که عذاب کند ایشان را و حال آنکه وی تعالی غیر ظلم کننده است مر ایشان را ولو رحمهم کانت رحمته خیرا لهم من اعمالهم و اگر
رحمت میکرد ایشان را میبود رحمت او بهتر و سودمندتر مر ایشان را از عملهای ایشان پس اشارت کرد که ایمان بقدر در جمیع کائنات عموما و در احوال نفس آدمی خصوصا از واجبات است و
برابری نکند با وی هیچ عملی از اعمال اگرچه بس عظیم باشد بیرون از قدرت بشر و شرط است مر درآمدن بهشت را و گفت ولو انفقت مثل احد ذهبا فی سبیل الله و اگر خرج
کنی مانند کوه احد طلا در راه خدا ما قبله الله منک حتی تؤمن بالقدر قبول نکند آن عمل را الله تعالی از تو تا آنکه ایمان بیاری بقضا و قدر و تعلم ان ما اصابک لم یکن
لیخطئک و تا آنکه بدانی که آنچه رسیده است ترا نبود برای آنکه بگذرد از تو و نرسد ترا و ان ما اخطاک لم یکن لیصیبک و بدانی که آنچه گذشته است از تو و نرسیده است تو نبود برای
آنکه برسد ترا پس چون چیزی برسد تو فلو مگوئی که بسعی و کوشش من رسید و چون نرسد مگوئی که اگر سعی میکردم میرسید و باید که بدانی که رسیدن و نارسیدن همه بقضا و قدر الهی است تعالی شانه
ولومت علی غیر هذا لدخلت النار و اگر فرضا بمیری بر غیر این حال و اعتقاد و ایمان بقدر هر آینه درمی‌آئی آتش دوزخ را قال ثم اتیت عبد الله بن مسعود گفت ابن الدیلمی
پس آمدم عبدالله بن مسعود را که از مخصوصان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و در شان او فرموده است که راضی شدم برای امت هرچه وی راضی است فقال مثل ذلک پس گفت ابن
مسعود مانند سخن که ابی بن کعب گفته بود فقال ثم اتیت حذیفة بن الیمان گفت پس آمدم حذیفة بن الیمان که صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم بود فقال مثل ذلک پس
گفت حذیفه نیز مانند همان سخن ثم اتیت زید بن ثابت پس آمدم زید بن ثابت را که نیز از عظما و علمای صحابه بود فحدثنی عن النبی پس حدیث کرد زید بن ثابت مرا از پیغمبر صلی الله
علیه وسلم مثل ذلک مانند آن رواه احمد و ابوداود و ابن ماجة ازینجا معلوم شد که این حدیث پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم که ابی بن کعب و ابن مسعود و حذیفه اسناد بخود
و رفع آن بحضرت صلی الله علیه وسلم نمودند و زید بن ثابت رفع نمود وعن نافع ان رجلا اتی ابن عمر روایت است از نافع که مولای ابن عمر است و ثقه کثیر الحدیث است دیلمی است
و بعضی گفته اند که از عرب است که مردی آمد ابن عمر را رضی الله عنهما فقال پس گفت آن مرد با ابن عمر که ان فلانا یقرئ علیک السلام فلان کس و نام مردی برد که او مذهب قدر پیدا کرده بود
و این بدعت را در میان آورده میخواناند بر تو سلام یعنی بر تو سلام میرساند و لفظ عربی همچنین است که میگویند فلان خوانانید مر فلان را یا بر فلان سلام و مراد همان است که میخواند بر تو سلام چه هرگاه خواند بر وی
سلام و وی نیز میخواند بر وی سلام پس راست می آید که خوانانید او را سلام فقال پس گفت ابن عمر انه بلغنی انه قد احدث تحقیق شان این است که رسیده است مرا که وی احداث نموده و پیدا
کرده است در دین چیزی را که نبوده است یعنی تکذیب بقدر و انکار آن فان کان قد احدث پس اگر هست که بتحقیق احداث کرده است فلا تقرأه منی السلام پس مخوانان او را از جانب من سلام فانی
سمعت رسول الله بدرستی که من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت یکون فی امتی میباشد در امت من او فی هذه الامة یا گفت میباشد در این امت شک راوی است
که این لفظ فرموده یا آن خسف و مسخ او قذف فی اهل القدر در زمین فرو بردن و تبدیل صورت کردن یا سنگ از آسمان باریدن در اهل قدر یعنی آنها که منکر اند آن را و ازینجا معلوم شد
که ظهور این بدعت و حدوث این مذهب در اواخر زمان صحابه بود رضوان الله علیهم اجمعین رواه الترمذی و ابوداود و ابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح
غریب تحقیق این عبارت و جمع کردن میان این صفات در حدیث در مقدمه مبین شده است وعن علی رضی الله عنه قال سألت خدیجة رضی الله عنها روایت است از امیرالمؤمنین علی گفت
پرسید خدیجه النبی پیغمبر را صلی الله علیه وسلم عن ولدین ماتا لها فی الجاهلیة از دو فرزند مر او را غیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مردند او را در جاهلیت که حال آنها چیست در بهشت اند یا
در دوزخ فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هما فی النار آن هر دو فرزند در آتش دوزخ اند قال گفت علی رضی الله عنه فلما رأی الکراهة فی وجهها
قال پس هرگاه که دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم اثر ناخوشی را در روی خدیجه گفت لو رأیت مکانهما لابغضتهما اگر ببینی مکان و منزلت آن دو فرزند را در حقارت و خواری و دوری
از نظر رحمت الهی تعالی هر آئینه دشمن میداری و بیزار میشوی از ایشان و ابغضتهما بیا بعد از تا از جهت اشباع کسره نیز روایت است و این صیغه در احادیث همچنین بسیار آمده قالت
گفت خدیجه یا رسول الله فولدی منک پس فرزند من که از تو شد و بود چه حال او چیست و آن عبدالله که او را طیب و طاهر لقب است بجهت ولادت او در مبادی ظهور دین اسلام
قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن فرزند تو که از من بود فی الجنة در بهشت است ثم قال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان المؤمنین و اولادهم فی الجنة بدرستی
که مسلمانان و فرزندان ایشان در بهشت اند و ان المشرکین و اولادهم فی النار و بدرستی که کافران و اولاد ایشان در دوزخ اند ثم قرأ رسول الله پس خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم از برای استشهاد بر آنکه اولاد تابع پدر و مادر اند تا دران و از برای دفع توهم خدیجه خیال کرده بود که چون وی مسلمان شده است فرزندان وی همراه وی در بهشت خواهند بود این
آیت را که والذین امنوا واتبعتهم ذریتهم و آنکسانی که ایمان آوردند و پیروی کردند ایشان را اولاد ایشان بایمان و آخر آیت اینست الحقنا بهم ذریتهم پیوست کردیم

با ايشان ذريت ايشانرا رواه احمد وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما خلق الله آدم مسح ظهره هر گاه كه پيدا كرد خدا تعالى آدم را ماليد بيد قدرت پشت او را يا امر كرد فرشته موكل را بار رحام كه ماليد فسقط من ظهره كل نسمة پس بيرون افتاد از پشت آدم هر آدمي نسم ونسمه بفتح نون وسين مردم هو خالقها من ذريته الى يوم القيامة كه خدا تعالى پيدا كننده اوست از اولاد آدم تا روز قيامت بهمين طريق كه در اينجا توالد وتناسل خواهد بود و ذرات ذريات از پشت بني آدم بر آمدند وچون از همه از پشت آدم بود نسبت بوي داد وجعل بين عيني كل انسان منهم وكردانيد ميان دو چشم هر آدمي از آن آدميان وبيصا من نور بريق ولمعان از نور وبيص بفتح واو وكسر موحده وصاد مهمله درخشش ثم عرضهم على آدم پس عرض كرد وانمود ايشانرا بر آدم فقال پس گفت آدم اى رب اى پروردگار من من هؤلاء كيستند اين كسان قال ذريتك گفت پروردگار تعالى ايشان اولاد تواند واى رجلا منهم پس ديد آدم مردي را از ايشان فاعجبه وبيص ما بين عينيه پس خوش آمد آدم را لمعان ودرخشش كه ميان دو چشم آن مرد بود فقال اى رب من هذا پس گفت آدم اى پروردگار من كيست اين مرد قال داؤد گفت پروردگار تعالى اين داؤد است پوشيده نماند كه از خوش آمدن بريق ميان دو چشم داؤد آدم را لازم نيايد كه بريق وي اكمل واتم واز يد باشد شايد كه در آنجا آني باشد كه در چشم آدم آنرا خوب نمودند والا يقين است كه نور ولمعان سيد رسل بيشتر وتمامتر وكاملتر خواهد بود با آنكه مشهور است كه فضل كلي منافي فضل جزئي نيست فقال اى رب كم جعلت عمره پس گفت آدم پروردگار را چند كردانيدۀ عمر او را قال ستين سنة گفت پروردگار كردانيده ام عمر او را شصت سال قال چون آدم را با داؤد عليهما السلام خوش نمود ورابطه وداد ومحبت پيدا شد گفت آدم رب زده من عمري اربعين سنة اى پروردگار من افزون كن مر او را از عمر من چهل سال تا عمر وي همه صد سال باشد قال رسول الله گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فلما انقضى عمر آدم الا اربعين سنة پس هر گاه كه گذشت عمر آدم مگر چهل سال كه باقي ماند وعمر آدم در آنچه مشهور است هزار سال بود جاءه ملك الموت آمد آدم را ملك الموت تا روح پاك او را قبض كند فقال آدم او لم يبق من عمري اربعون سنة آيا باقي نمانده است از عمر من چهل سال فقال پس گفت ملك الموت بآدم او لم تعطها ابنك داؤد آيا ندادي تو آن چهل سال را كه بقيه عمر تست پسر ترا كه داؤد است فجحد آدم فجحدت ذريته پس منكر شد آدم پس منكر شدند اولاد او وپيدا شد ميان ايشان نيز انكار ونسي آدم وفراموش كرد آدم نهي الله تعالى مر او را از اكل شجره فاكل من الشجرة پس خورد از آن شجره فنسيت ذريته پس فراموش كردند اولاد او وپيدا شد در ايشان نيز فراموشي وخطا آدم وخطأت ذريته وخطا كرد آدم در اجتهاد كه شجره را بعين حمل كرد وخطا كردند ذريت او وخطا با ايشان راه يافت يعني اين صفت انكار ونسيان وخطا از اصل آدم بود در اولاد واز آنجا سرايت كرد رواه الترمذي مانا آنكه گفته اند كه انكار آنچه واقع است از وي عليه السلام چون بوجود آمد كه كذب است جواب ميگويند كه صدور اين كار بحكم جبلت وطبيعت بود كه پيدا ميكند حق تعالى آنرا در بشر از حرص عمر نزد پيري وكبر سن چنانكه در حديث يشيب ابن آدم وتشيب فيه خصلتان الحديث آمده است نه بقصد واختيار وبعضي از احكام جبلت در انبيا باقي ميگذارند واز آن منزه نيستند وقد حقق ذلك في موضعه والله اعلم وعن ابي الدرداء عن النبي وروايت است از ابي الدرداء از پيغمبر صلى الله عليه وسلم گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم خلق الله آدم حين خلقه پيدا كرد خداي تعالى آدم را هنگامي كه پيدا كرد او را فضرب كتفه اليمنى پس زد حق تعالى بدست قدرت خود يا امر كرد فرشته را كه بزند شانه راست آدم را فاخرج ذرية بيضاء پس بيرون آورد ذريت سفيد را كأنهم الذر گويا ايشان مورچهاي خرد اند ودر بعض نسخ كأنهم الدر واقع شده بضم دال مهمله بمعني مرواريد وبرين تقدير بيان بياض ميكند چنانكه در مقابل آن تشبيه بحمم كرد وبر تقدير اول بيان مقدار است وضرب كتفه اليسرى وزد شانه چپ او را فاخرج ذرية سوداء پس بيرون آورد ذريت سياه كأنهم الحمم گويا كه ايشان انگشتان اند در سياهي فقال للذي في يمينه پس گفت مر آن گروه را كه در جانب راست بودند الى الجنة اگر خطاب بآن گروه است معني كلام اينچنين شود كه برويد بسوي بهشت واگر خطاب بملائكه است كه سخني از حال اين گروه با ايشان ميگويند معني اين بود كه اين گروه ميروند بسوي جنت يا ببريد بجنت اين گروه را ولا ابالي وباك ندارم از آن كه ايشانرا حكم بجنت كردم پيش از صدور عمل مالك ومتصرف مطلق ام هر چه ميخواهم ميكنم وقال للذي في كتفه ودر بعض نسخ في كفه اليسرى الى النار وگفت مر آن گروه را كه در كتف چپ يا در كف چپ بودند بسوي آتش دوزخ رويد ولا ابالي رواه احمد وعن ابي نضرة بفتح نون وسكون ضاد معجمه نام او منذر بن مالك تابعي ثقة كثير الحديث مات سنة سبع ومائة ان رجلا من اصحاب النبي روايت است از ابي نضره كه مردي از ياران پيغمبر صلى الله عليه وسلم يقال له ابو عبد الله كه گفته ميشود او را ابو عبد الله دخل عليه اصحابه در آمدند بروي ياران او يعودونه در حالتي كه بيمار پرسي ميكردند او را وهو يبكي وحال آنكه او ميگريست فقال له ما يبكيك پس گفتند يا ران او را چه چيز ميگرياند ترا الم يقل رسول الله آيا نگفته است ترا پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم خذ من شاربك بگير از موهاي بروت خود وپست وكوتاه كن آنرا ثم اقره حتى تلقاني پس بر قرار دار آن را بهمين حال ودوام كن ودائم باش بر آن تا آنكه ملاقات كني كه پيش آئي مرا بر حوض يا در بهشت يا در جاي ديگر از مواقف عرصات يعني چرا ميگريي وحال آنكه آنحضرت صلى الله عليه وسلم ترا بشارت بملاقات خود داده ولا بد آن بي اسلام نبود قال بلى گفت ابو عبد الله آري گفته وبشارت داده است ولكني سمعت رسول الله وليكن من شنيده ام پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم يقول مي گفت ان الله عز وجل قبض بيمينه قبضة بدرستي كه خدا تعالى گرفت بدست راست خود مشتي يعني جماعۀ از آدميان را واخرى باليد الاخرى وگرفت جماعۀ ديگر را بدست ديگر وقال وگفت هذه لهذه وهذه لهذه اين قبضه واين جماعه كه در دست راست اند مر اين راست يعني بهشت را واين جماعۀ ديگر كه در دست چپ اند مر دوزخ راست ولا ابالي وباك ندارم ولا ادري في اي القبضتين انا ودر نمي يابم ونميدانم كه در كدام ازين دو قبضه ام من يعني اگر چه بشارتي از حضرت نبوت صلى الله عليه وسلم بسلامت ايمان ودر آمدن بهشت يافته ام اما پروردگار تعالى بي نياز است وقادر مطلق هر چه خواهد كند وگفته كه مي در آرم در بهشت هر كرا خواهم ومي افگنم در دوزخ هر كرا خواهم وباك ندارم وبمجلس او نميرسد كه بگويد كه چرا كردي اين خوف از دل نميرود وموجب گريه ميست بعضي ائمه فا گفته اند كه اگر چه بمقتضاي صدق وعده وبشارت شارع امني واطميناني حاصل ميشود وليكن

خوف لاابالی از ساحت سینه پا بیرون نمی نهد و بر خیال متمنی است تمنی صحابه با وجود بشارت به یالیت کذا و یالیت کذا که گفته ای کاش گوسفندی بودمی تا مرا ذبح کردندی و بخوردندی و بیرون افگندندی
و دیگری گفته ای کاش من گیاهی بودمی و خاک بودمی و این تحقیق و بیانی است که در رساله تسلیة المصاب ذکر کرده شده است رواه احمد وعن ابن عباس رضی الله عنهما عن النبی روایت است از ابن
عباس از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال اخذ الله المیثاق من ظهر بنی آدم گرفت خدا تعالی عهد را از ذریتی که بیرون آورد از پشت آدم بنعمان بفتح نون نام وادیست نزدیک بعرفات در میان
مکه و طائف و این است مراد بقول راوی و تفسیر کرد نعمان را و گفت یعنی عرفة از جهت قرب جوار آن وادی از عرفات فاخرج من صلبه کل ذریة ذرأها پس بیرون آورد حق تعالی از استخوان پشت
آدم هر ذریتی که پیدا کرد آن را فنثرهم بین یدیه پس پراگنده کرد ایشان را در پیش آدم کالذر مانند مورچهای خرد ثم کلمهم قبلا پس کلام کرد با ایشان روبرو و قبل بضمتین بمعنی مواجهت
و روبرو قال الست بربکم گفت پروردگار تعالی آیا نیستم من پروردگار شما قالوا بلی گفتند آری هستی تو پروردگار ما شهدنا گواهی دادیم بربوبیت تو و سخن کردن این ذراری مثل سخن کردن نملهٔ
سلیمان است و هو علی کل شیء قدیر ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین تا نگوئید روز قیامت بدرستی که ما بودیم ازین حال غافل او تقولوا انما اشرک آباؤنا من قبل یا نگوئید
روز قیامت که شرک نیاوردند مگر پدران ما پیش از ما وکنا ذریة من بعدهم و بودیم ما ذریت بعد از ایشان پس اقتدا و اتباع کردیم ایشان را افتهلکنا بما فعل المبطلون آیا پس هلاک میکردی
ما را بکردار اهل بطالت و این سخن از ایشان عذر نشود زیرا که اخذ میثاق توحید الهی بر هر احدی از ذریت واقع شده و پیغمبران باخبار صادق خبر بدان دادند و تذکار نمودند رواه احمد عارفان گویند
که این یاد دادن عهد الست برای غافلان و بیخبران بود و الا هوشمندان بیدار دل بگوش هوش آن سوال و جواب میشنوند بیت الست از ازل همچنان شان بگوش بفریاد قالوا بلی در خروش
علی بن سهل اصفهانی را گفتند که روز بلی را یاد داری گفت چنان یاد دارم که گوئی دیروز بود پیر هری قدس سره گوید که درین سخن نقص است صوفی را دی و فردا چه بود آن روز را هنوز شب در نیامده
و صوفی در همان روز است انتهی و محققان گویند که در عالم الٰه ماضی و مستقبل نبود آنجا همه حال است لیس عند الله صباح ولا مساء بیت آنکه از حق نیست غافل یک نفس ماضی و مستقبلش حال است
بس ع سرور انبیا صلوات الله وسلامه علیه فرمود موسی را می بینم که با هفتاد هزار نفر بنی اسرائیل بحج می آید در همان زمان می بیند که موسی در حیات خود می آمد نه آنکه از ماضی خبر میدهد و این کلام را
تحقیقی است در مقام خود مذکور وعن ابی بن کعب انصاری است حاضر شد عقبهٔ اولی را و بدر را کاتب وحی و اقرأ صحابه و ملقب بسید القراء و آنحضرت صلی الله علیه وسلم مأمور شد که سورهٔ لم یکن الذین کفروا
بر وی بخواند بسیاری از صحابه و تابعین از وی روایت دارند رضی الله عنه و احوال وی در بسیاری از مواضع مذکور است فی قول الله روایت است از ابی بن کعب در تفسیر قول خدا عز و جل
و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و این تفسیر را اگرچه ابی بن کعب رفع بحضرت صلی الله علیه وسلم نکرده ولیکن در حکم مرفوع است چه امثال این اخبار بی سماع از سید ابرار صلی الله
علیه وسلم ممکن نباشد چنانکه در مقدمه گذشت قال گفت ابی بن کعب جمعهم فراهم آورد پروردگار ایشان را فجعلهم ازواجا پس خواست که بگرداند ایشان را اصناف پس گردانید ثم صورهم پس صورت
بخشید ایشان را فاستنطقهم پس گویا گردانید ایشان را فتکلموا پس سخن کردند ایشان ثم اخذ علیهم العهد والمیثاق پس گرفت بر ایشان عهد و پیمان را واشهدهم علی انفسهم و گواه گردانید
ایشان را بر ذاتهای ایشان الست بربکم گفت آیا نیستم من پروردگار شما قالوا بلی گفتند آری تو پروردگار مائی قال فانی اشهد علیکم السموات السبع والارضین السبع گفت پروردگار
تعالی پس بدرستی که من گواه میگیرم بر شما هفت آسمان و هفت زمین را واشهد علیکم اباکم آدم و گواه میگیرم بر شما پدر شما را که آدم است تا اگر انکار کنید این استشهاد و این اقرار را گواهی
دهند ایشان بر شما و ثابت گردانند بر شما آن را گفته اند اول اشارت است بنصب دلائل عقلیه و ثانی به بعث رسل که یاد دهند ایشان را بخطابات سمعیه ان تقولوا یوم القیمة لم نعلم بهذا تا
نگوئید روز قیامت دانا نبودیم ما باین قضیه اعلموا انه لا اله غیری بدانید که بدرستی و راستی که شان اینست که نیست هیچ معبود بحق جز من ولا رب غیری و نیست پروردگار جز من
ولا تشرکوا بی شیئا و شریک مگردانید بمن چیزی را انی سارسل الیکم رسلی بدرستی که من سرانجام است که بفرستم بسوی شما پیغمبران خود را یذکرونکم عهدی و میثاقی که یاد دهند
شما را عهد مرا و پیمان مرا وانزل علیکم کتبی و فرود آرم بر شما کتابهای خود را قالوا شهدنا بانک ربنا والهنا گفتند ایشان گواهی دادیم ما باین که تو پروردگار مائی و معبود مائی لا رب
لنا غیرک ولا اله لنا غیرک نیست پروردگار ما جز تو و نیست معبود ما را جز تو فاقروا بذلک پس اقرار کردند بآن و رفع علیهم آدم و برداشته شد و مشرف و مطلع گردانیده شد بر ایشان
آدم علیه السلام ینظر الیهم در حالی که نگاه میکند بجانب ایشان فرای الغنی والفقیر پس دید آدم توانگر را و محتاج را وحسن الصورة ودون ذلک و دید نیکو صورت را و پایان تر و کمتر از
نیکو صورتی یعنی همه را یکسان نیافت بعض غنی و بعض فقیر و بعض خوب صورت و بعض بد صورت و بر وجه آنکه مختلف در اشکال و صفات و احوال فقال رب لولا سویت بین عبادک پس گفت آدم
ای پروردگار من چرا برابری نکردی میان ایشان تا آنکه همه بندگان تواند مصرع بندگانیم این یکی مقبول و آن مردود چیست قال انی احببت ان اشکر گفت پروردگار تعالی از جهت
آن سویت نکردم زیرا که من دوست میدارم که شکر کرده شوم اگر همه را یکسان بر یک حال و بر یک صفت می آفریدم حقیقت شکر بوجود نیامدی و در هر یکی چیزی نهاده ام که در دیگری نیست و
چون در یابد شکر گوید مثلا در فقر تقوی و فراغ وقت و سلامت از آفاتست که در غنی نیست و هکذا ورأی الانبیاء فیهم مثل السرج علیهم النور و دید آدم پیغمبران را در میان ذریت خود
مانند چراغها که می تابد بر ایشان روشنی خصوا بمیثاق آخر فی الرسالة والنبوة مخصوص گردانیده شدند پیغمبران بعهد و پیمان دیگر زیاده بر عهد الوهیت و ربوبیت در رسالت و نبوت
تا حق آنها ادا کنند و از عهدهٔ آن بیرون برآیند و احکام و شرائع و احکام الٰهی بخلق برسانند ازینجا معلوم شد که در میان نبوت و رسالت فرقی هست چنانکه در کتب کلامیه مذکور است
وهو قوله و این عهد رسالت و نبوت مذکور است در قول حق تبارک و تعالی واذ اخذنا من النبیین میثاقهم و چون گرفتیم ما که پروردگار جهانیانیم از پیغمبران پیمان ایشان را
در رسالت و نبوت الی قوله تا قول وی تعالی وعیسی بن مریم تمام آیت اینچنین است واذ اخذنا من النبیین میثاقهم ومنک ومن نوح وابراهیم وموسی وعیسی بن
مریم کان فی تلک الارواح بود عیسی بن مریم در میان ارواح آن ذریات نه در میان اجسام ایشان چون بر عیسی علیه السلام روحانیت غالب بود و مسمی بروح الله بود و او مصور

بجسم ساخت وهم درميان ارواح گذاشت فارسله الى مريم پس فرستاد حق تعالى عيسى را كه روح بود درميان ارواح بسوى مريم عليها السلام فحدث عن ابي انه دخل من فيها
پس حديث كرده شده از ابي بن كعب كه عيسى درآمد در مريم از راه دهان وى رواه احمد وعن ابي الدرداء رضي الله عنه قال بينما نحن عند رسول الله گفت ابو الدرداء در اثناى آنكه بوديم
ما نزد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم نتذاكر ما يكون مذاكره وگفت وگو ميكرديم چيزيرا كه پيدا ميشود وحادث ميگردد يعني ميگفتيم كه بسابقهٔ قضا وقدر است يا از سر نو پيدا ميشود بى آنچه سابقه از آنجا
ظاهر ميشود وليه مذاكرهٔ قضا كه نه بطريق نزاع وجدال بود ممنوع نيست ولهذا آنحضرت صلى الله عليه وسلم ايشانرا از آن منع نكرد وزجر ننمود بلكه جواب داد وتعليم كرد اذ قال رسول الله ناگاه
جواب داد وگفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم كه اين همه مقضى ومقدر هست وآنچه مقدر است قطعا متغير نميگردد وذكر كرد مثالى از آن وآنچه خلق مردم هست بضم خا يعني سيرت
باطن او كه قابل زوال وتغير نيست بخلاف خلق وى بفتح خا يعني صورت ظاهر كه متغير ميشود بسبب ظاهر پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم اذا سمعتم بجبل زال عن مكانه فصدقوه
چون بشنويد كه كوهى را كه جنبيد ودور شد از جاى خود پس تصديق كنيد وباور داريد آنرا كه ممكن هست واذا سمعتم برجل تغير عن خلقه وچون بشنويد مردى را كه متغير شد وجدا شد از
خوى وخصلت خود فلا تصدقوا به پس تصديق مكنيد بدان وباور مداريد آنرا فانه يصير الى ما جبل عليه زيرا كه بدرستى آن مرد مى گردد وباز مى آيد بسوى صفتى كه مجبول ومخلوق
شده است بر آن صفت ومقدر گشته بروى پس ابله وابليس ودانا وزيرك آفريده اند وتقدير الهى بر آن رفته كه چنين باشد هرگز احمق ونادان وكول نميگردد وبرعكس نيز نه واما آنكه در
ظاهر بسبب عادت يا مصاحبت ومخالطت دانا وزيرك نمايد وبعوارض وحوادث كول ونادان گردد يا كول هست كه بعوارض رياضت وتجربه دانا صفت شود آن نه از اين قبيل است
سخن در آن بس است كه مجبول ومخلوق بر خلقى افتاده وقضا وقدر الهى در حق وى چنين رفته اين قسم هرگز تغير وتبديل پذير نبود ودر رياضت ومجاهدت وسعي وطلب در آن قسم ديگر ميرود
نه در اين رواه احمد وعن ام سلمة رضي الله عنها قالت روايت است از ام سلمه كه گفت يا رسول الله لا تزال تصيبك في كل عام وجع هميشه هستى تو كه ميرسد ترا در هر سال
دردى من الشاة المسمومة التي اكلت از آن گوسفند زهردار كه خورده بودى يعني در خيبر قال گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم ما اصابني شيء منها نرسيد مرا چيزى از درد
از آن گوسفند الا وهو مكتوب علي مگر كه آن چيز نوشته شده وتقدير كرده شده بر من وآدم في طينته وحال آنكه آدم در طينت خود كنايت است از تقدير ازلى وطينت بمعنى پاره گل و
خاست وجبلت آيد چون ام سلمه تكلم بظاهر ومجاز كرد ونسبت حدوث درد بگوسفند زهردار كرد حضرت صلى الله عليه وسلم او را بحقيقت برد وفرمود كه اين همه تقدير الهى است كه در ازل رفته
رواه ابن ماجة باب اثبات عذاب القبر چون قومى از مبتدعه واهل اهوا كه اكثر معتزله وبعض روافض باشند انكار كرده اند عذاب قبر را واحاديث مشروعه كه قدر مشترك آن بحد تواتر
رسيده در آن ورود يافته است وسلف صالح پيش از ظهور اهل بدعت وانكار ايشان همه اتفاق داشته اند بر ثبوت آن واعتقاد بدان مؤلف خواست رحمة الله عليه كه اثبات كند آنرا وذكر
كند احاديث وارده در اين باب وعذاب مشتق است از عذب بمعنى ردع ومنع زيرا كه منع ميكند وباز ميدارد شخص را از مخالفت امر ونهى يا مشتق است از عذاب بمعنى خس وخاشاك كه در آب
افتد وچنانكه افتادن خس وخاشاك آب را كدر وتيره گرداند عذاب نيز عيش شخص را منغص ومكدر سازد وبعضى گويند مشتق از عذب است بمعنى آب شيرين وعذاب شخص دشمن وبدخواه
او را شيرين نمايد وما بين علاقه عذاب نام كردند ومراد بقبر عالم برزخ است كه واسطه است ميان دنيا وآخرت وتعلق دارد بهر دو ومقام نه آن گوى كه مرده را در او گور كنند چه بسا مردگان كه در
آب غرق شوند ودر آتش سوخته گردند ودر شكم جانوران تحليل روند الا جزوى از آن كه آنرا جزو اصلى خوانند واز اول عمر تا آخر آن باقى ماند وپروردگار تعالى وتقدس بقدرت خود
آنرا نگاه دارد وهيچ چيز از علم وقدرت وى بيرون نرود واگر خواهد هم بدان جسد وروح را متعلق سازد وجانى بخشد وعذاب دهد ونعمت دهد پروردگار تعالى بر همه چيز قادر است
وكسى كه در عجائب قدرت وى در ملك وملكوت نگاه كند وبديدهٔ بصيرت در آن نگرد هيچ چيز را از عجائب وغرائب منكر نگردد بيت كند هر چه خواهد بر او حكم نيست كه پيدا ونهان
نزد وى يكى است ودر تصديق بعذاب قبر وامثال آن مقامات است اصلح واسلم واقوى آنست كه ايمان بيارند كه ملائكه ومار وكژدم وگزيدن ايشان كه در احاديث واقع شده است
همه بحكم واقع موجوداند نه محض مثال وخيال وآنكه ما نه بينيم ونه در يابيم در وجود آن زيانى ندارد زيرا كه عالم ملكوت را بچشم سر نتوان ديد آنرا چشمى ديگر هست كه بآن توان ديد واگر چشم
سر نمايند بآن نيز توان ديد نمى بينى كه جبرئيل نزد پيغمبر صلى الله عليه وسلم مى آمد ومى نشست وحكايت ميكرد وپيام حق ميگذارانيد وصحابه در مجلس حاضر نشسته ميبودند ونمى ديدند وبدان
ايمان مى آوردند وانكار در اينجا ترددى هست فكر ايمان را از اين بايد كرد چون نور ايمان در دل درآيد وسينه بآن نور گشاده شد ديگر هيچ مشكل نيست حق تعالى از خيرگى عقل وتيرگى طبع
نگاه دارد والله الهادى واختلاف كرده اند كه عذاب در قبر بزنده گردانيدن ميت است يا در مقابله داشتن روح بادى يا نوع ديگر كه پروردگار تعالى خواهد وما را بدريافت كنه
حقيقت آن راه نباشد وحق آنست كه با حيات است چنانچه ظاهر احاديث دال است بر آن ونيز گفته اند كه حيات را در تمام بدن وى در آرند چنانكه در دنيا بود يا بجزوى از اجزاى وى متعلق
سازند حكيمى كه از علماى شافعيه است گفته است كه اگر اين قول صحيح است بهتر ومناسب تر بدان از دل آدمى باشد كه ينبوع حيات ومحل ادراك است واگر همين قدر بدانند كه پروردگار
تعالى در مرده حالتى پيدا كند كه بدان چيزى از الم وراحت دريابد در اعتقاد صحيح كفايت است والله اعلم بحقيقة الحال الفصل الاول عن البراء بن عازب صحابي است اول مشاهد
خندق است وپيش از آن صغير شمرده اند وراحاضر شد احد را وغزا كرد همراه آنحضرت پانزده غزوه را ونزول كرد كوفه را وفتح كرد رى را وحاضر بود با علي رض در جمل وصفين ونهروان
رضي الله عنه عن النبي روايت ميكند از پيغمبر صلى الله عليه وسلم قال المسلم اذا سئل في القبر يشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله ومؤمن مسلمان در گور
پرسيده شود در قبر گواهى ميدهد بالوهيت حق ورسالت محمد صلى الله عليه وسلم فذلك قوله پس آن گواهى مراد هست بقول خدا تعالى كه فرموده است يثبت الله الذين
امنوا بالقول الثابت في الحيوة الدنيا وفي الاخرة ثابت وبرجاى ميدارد خدا تعالى مؤمنان را بقول ثابت در دنيا ودر آخرت يعني اين تثبيت مؤمنان بر قول ثابت

که درین آیت واقع شده است مراد بآن قرار و ثبات در جواب و سؤالی است که بمؤمن در قبر پرسیده میشود که کیست پروردگار تو و کیست پیغمبر تو وچیست دین تو و شهادتین جواب از هر سه چیز است
چه دین اسلام همین است وفی روایة و در روایتی دیگر بلفظ این حدیث اینچنین آمده است که عن النبی صلی الله علیه وسلم قال فرمود این آیت که یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت
نزلت فی عذاب القبر فرود آمده است در شان عذاب قبر فیقال له من ربك گفته میشود مر او را که کیست پروردگار تو فیقول ربی الله پس میگوید پروردگار من خداست ونبیی محمد و پیغمبر من
محمد است صلی الله علیه وسلم متفق علیه بلفظ مصابیح اینچنین است اذا قیل له من ربك وما دینك ومن نبیك چون گفته میشود مر او را کیست پروردگار تو وچیست دین تو و کیست پیغمبر تو
فیقول ربی الله ودینی الاسلام ونبیی محمد پس میگوید پروردگار من خدا است و دین من اسلام است و پیغمبر من محمد است صلی الله علیه وسلم و این لفظ اتم و اظهر است وعن انس رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد اذا وضع فی قبره بدرستی که بنده چون نهاده شود در گورش وتولی عنه اصحابه و روی بگردانند از وی یاران
وی انه لیسمع قرع نعالهم بدرستی که وی بتحقیق می شنود کوفتن نعال اصحاب اعنی آواز پایهای ایشان را که بر زمین میرسد و نداناه ملکان می آیند او را دو فرشته فیقعدانه پس
می نشانند آن را دو فرشته او را فیقولان ماکنت تقول فی هذا الرجل پس میگویند آن دو فرشته چه میگفتی تو در حق این مرد لمحمد یعنی هذا الرجل که میگویند آنحضرت را میخواهند صلی الله علیه
وسلم و اشارت بهذا بآنحضرت صلی الله علیه وسلم یا از جهت شهرت امر و حضور او ست در اذهان ما اگرچه غائب است یا باحضار ذات شریف وی در عیان باینطریق که در قبر مثالی از حضرت
وی صلی الله علیه وسلم حاضر ساخته باشند تا مشاهده جمال جان افزای او عقده اشکال که در کار افتاده کشاده شود و ظلمت فراق بنور لقای دلکشای او روشن گردد و در اینجا بشارتیست
مشتاقان غمزده را که اگر بامید این شادی جان دهند و زنده در گور روند جای آن دارد شعر در ظلمت فراق تو گر جان دهم چه غم نیست اگر ز ماه رخت پرتوی فتد
شب عاشقان بیدل چه شب دراز باشد تو بیا کز اول شب در صبح باز باشد فاما المؤمن فیقول اما مؤمن که مصدق فضل و کمال و دلداده حسن و جمال اوست میگوید اشهد انه
عبد الله ورسوله گواهی میدهم و بدل و جان میگویم که وی بنده خاص خدا و فرستاده بر حق او است فیقال له انظر الی مقعدك من النار پس گفته میشود مر مؤمن را نگاه کن
بجای نشست خود از آتش دوزخ که برای تو آماده و ساخته بودند قد ابدلك الله به مقعدا من الجنة بتحقیق بدل کرده است برای تو خدای تعالی بجای نشست تو که در دوزخ بود
جای نشستنی از بهشت فیراهما جمیعا پس می بیند آن مؤمن هر دو جای را که از دوزخ است و بهشت و حکمت در نمودن هر دو جای آنست که فرح و سرور وی بیفزاید بکی بجهت خلاص شدن
از بلیه دوزخ و دیگر اختصاص یافتن بعطیه بهشت و کافر را حال برعکس این خواهد بود واما المنافق والکافر فیقال له ماکنت تقول فی هذا الرجل اما منافق و کافر پس گفته میشود
ایشان را چه میگفتی تو در حق این مرد یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم فیقول لا ادری پس میگوید منافق و کافر نمیدانم و در نمی یابم کنت اقول مایقول الناس بودم من که میگفتم در شان
وی آنچه میگفتند مردم و در نیافتم حقیقت حال را فیقال له لا دریت ولا تلیت پس گفته میشود مر او را در نیافتی تو بعقل خود و نخواندی تو قرآن را یا طبیعت نکردی اهل حق را و اصل تلیت
تلوت بود واو را بیا بدل کردند و در تحقیق تلیت وجوه بسیار است که در شرح آن را ذکر کرده ایم ویضرب بمطارق من حدید و زده میشود هر یک از منافق و کافر بمطارق از آهن
مطارق جمع مطرقه بکسر میم و سکون طا خایسک آهنگران ضربة یعنی زدنی عظیم شدید فیصیح صیحة یسمعها من یلیه غیر الثقلین پس فریاد میکند کافر فریاد کردنی که می شنود آن را
هر که نزدیک او است جز آدمیان و پریان که ایشان را نمی شنوانند تا قاعده ابتلا و تکلیف بجای ماند و ایمان بغیب باشد و ضرری عیانی نگردد و نیز تا موجب انقطاع سلسله معیشت
نبود و ثقلین نام جن و انس است و ثقل بفتحتین در اصل رخت مسافر و حشم وی و هر چیز نفیس مصون را نیز گویند چنانکه فرمود انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی کذا فی القاموس
متفق علیه ولفظه للبخاری این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند ولیکن لفظ وی مر بخاری راست تنبیه در احادیث صحیحه آنچه مذکور شده همین نجات
مؤمن و عذاب کافر و منافق است و این حال مؤمن مطیع خواهد بود و مذکور نشده که حال مؤمن فاسق چیست آیا او را عذابی هست یا نیست پس گفته اند که حکم مؤمن فاسق آنست که در جواب
شریک مؤمن مطیع است نه در بشارت و فتح باب بهشت و امثال آن باید دانست که شریک باشد اما در مرتبه پایان تواند که نوعی از عذاب نیز کنند مگر آنکه فاسقی باشد که خواسته است خدا
مغفرت او را والله اعلم وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان احدکم اذا مات عرض علیه مقعده بدرستی یکی از شما چون بمیرد ظاهر کرده
شود بروی و نموده میشود او را نشستگاه وی بالغداة والعشی در بامداد و شبانگاه ان کان من اهل الجنة فمن اهل الجنة اگر باشد میت از بهشتیان نموده میشود نشستگاه
وی از نشستگاه بهشتیان وان کان من اهل النار فمن اهل النار و اگر باشد از دوزخیان نموده میشود نشستگاه وی از نشستگاه دوزخیان فیقال هذا مقعدك حتی
یبعثك الله الیه یوم القیمة پس گفته میشود که این جای نشست تست موقوف و منتظر باش در آمدن آن را تا آن وقت که برانگیزد ترا خدای تعالی بسوی آن جای یا بسوی خود در قیامت
متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها ان یهودیة دخلت علیها روایت است از عائشه که یهودیه زنی در آمد بروی فذکرت عذاب القبر پس یاد کرد آن زن قصه
عذاب قبر را فقالت لها اعاذك الله من عذاب القبر پس گفت آن زن یهودیه مر عائشه را پناه دهد ترا خدای تعالی از عذاب قبر و چون عائشه رضی الله عنها قصه عذاب قبر را
نشنیده بود و نام آن را هرگز نشنیده حیران ماند و غریب پنداشت آن را فسألت عائشة رسول الله پس پرسید عائشه پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم عن عذاب القبر از عذاب
قبر که آیا مرده را عذاب در قبر میباشد فقال نعم عذاب القبر حق پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری عذاب قبر حق و ثابت است قالت عائشة فما رأیت رسول الله
گفت عائشه پس ندیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم بعد بعد از این حکایت صلی صلوة الا تعوذ بالله من عذاب القبر که گزارده هیچ نمازی مگر آنکه استعاذه
و پناه جست بخدا از عذاب قبر و احتمال دارد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز پیش از گفتن یهودیه عذاب قبر را میدانست و وحی بدان آمده بود و پس از آن وحی آمد که عذاب

در قبر میباشد پس بعائشه خبر داد که عذاب قبر حق است و استعاذه از وی بعد از نماز در خود ساخت از برای تعلیم امت یا معلوم آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و لیکن تعوذ بعد از شنیدن سخن
یهودیه اتفاق افتاد یا تعوذ نیز میکرد و عائشه از آن خبردار نبود و بعد از پرسیدن وی تعوذ بجهر کرد تا تنبیه و تذکیر کند او را و این اولی و اظهر احتمالات است والله اعلم متفق علیه وعن
زید بن ثابت انصاری مدنی کاتب وحی از اجله فقها قائم بفرائض چون هجرت کرد آنحضرت یازده ساله بود و صغیر پنداشتند او را در بدر و حاضر شد احد را و سائر مشاهد را که بعد از وی
بود و وی نیز یکی از آن کسانی است که جمع کردند قرآن را و نوشت قرآن را در زمان ابوبکر و نقل کرد در مصحف در زمان عثمان رض قال بینا رسول الله گفت زید بن ثابت در اثنای آنکه پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم فی حائط لبنی النجار بود در بوستانی مر بنی نجار را که قبیله ایست از انصار علی بغلة له سوار بر استری که مر آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بود ونحن معه
و بودیم ما با آنحضرت صلی الله علیه وسلم اذ حادت به ناگاه برمید و رم کردانید آنحضرت صلی الله علیه وسلم را از پشت خود حید بفتح مهمله رمیدن و میل کردن فکادت تلقیه پس نزدیک
بود که بیندازد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بر زمین واذا اقبر ستة او خمسة و ناگاه قبرها بود در آنجا شش یا پنج فقال من یعرف اصحاب هذه الاقبر پس گفت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم که میشناسد صاحبان این قبرها را که دفن شده اند در آن فقال رجل انا گفت مردی که من میشناسم قال فمتی ماتوا گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بگو که کی مرده اند و در
کدام زمان از عالم رفته اند قال فی الشرک گفت در زمان شرک مرده اند و مشرک بوده اند فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان هذه الامة تبتلی فی قبورها این امت
یعنی گروه آدمیان مبتلا ساخته میشوند و آزمایش کرده میشوند در گورهای خود فلولا ان لا تدافنوا پس اگر نبودی در ترس و ملاحظه آنکه گور نکنید شما مردهای خود را و رسم گور کردن نبرید
از عالم لدعوت الله ان یسمعکم هر آینه دعا میکردم خدایتعالی را که بشنواند شما را من عذاب القبر الذی اسمع منه چیزی از عذاب قبر که می شنوم من از آن یعنی اگر بشنوید شما
آواز عذاب را دیگر مردهای خود را در گور نمی نهید در اینجا اشکال می آرند که عذاب قبر چنانکه در شرح عنوان گفته شد موقوف بر دفن کردن نیست و خدایتعالی اگر خواهد عذاب
میکند مرده را اگرچه باشد در صحرا یا در شکم ماهی و جز آن و نیز امر کرده شده اند مؤمنان بدفن اموات ترک آن از ایشان بجهت این ترس چه گنجایش دارد و توجیه کرده اند از این اشکال بچند وجه یکی
آنکه مراد آنست که اگر بشنوید عذاب قبر را خوفی و دهشتی عارض میشود شما را که بیهوش و بیعقل میگرداند و قوت و فرصت دفن نمی ماند چنانکه در بیان ناشنیدن ثقلین صیحه میت را گذشت
که اگر بشنوند کارخانه معیشت معطل و منقطع گردد پس ترک دفن از جهت خوف عذاب است بلکه بسبب فوات عقل و پریدن هوش است دیگر آنکه اگر بشنوید عذاب مردها را دهشت و وحشتی
حاصل میگردد شما را از مشاهده اموات بحدیکه نزدیک نمی توانید آمد با ایشان تا تجهیز و تکفین کنید و دفن نمائید وجه دیگر آنکه طبائع زندگان مجبول است بر پوشیدن عیب مردهای خود و در
شریعت نیز امر بدان کرده اند که اذکروا موتاکم بالخیر و مقابل محل حضور مردم و اجتماع ایشانست پس در صحراهای بعید بیندازند تا کسی آنجا نرود و نشنود عذاب ایشان را و مطلع نگردد بر
عیبهای ایشان والله اعلم ثم اقبل علینا بوجهه فقال پس توجه آورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر ما بروی مبارک خود پس گفت تعوذوا بالله من عذاب النار پناه جوئید بخدا از عذاب
آتش قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم تعوذوا بالله من عذاب القبر پناه جوئید بخدا از عذاب قبر قالوا گفتند صحابه نعوذ بالله من عذاب القبر پناه میجوئیم بخدا از عذاب قبر قال فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم تعوذوا بالله من الفتن ما ظهر منها وما بطن پناه جوئید بخدا از فتنها از آنچه آشکار است از فتنها که بجسد تعلق دارد و از آنچه پوشیده است که بدل
تعلق دارد یا آنچه ظاهر است بر شما و میدانید شما آنرا و آنچه پوشیده است بر شما و نمیدانید آنرا قالوا گفتند صحابه نعوذ بالله من الفتن ما ظهر منها وما بطن قال فرمود تعوذوا بالله
من فتنة الدجال پناه جوئید بخدا از فتنه دجال قالوا گفتند صحابه نعوذ بالله من فتنة الدجال رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا قبر المیت اتاه ملکان اسودان ازرقان چون گور کرده میشود مرده می آیند او را دو فرشته در صورت آدمی سیاه رنگ کبود چشم سیاهی رنگ یا محمول است بر حقیقت چه
در سیاهی دهشتی و وحشتی میباشد که در رنگهای دیگر نیست یا کنایت است از قبح منظر و شناعت صورت ما کبود چشم مراد بدان تیز تیز نگاه کردن و چشم گردانیدن داشته اند چنانکه
دشمن بجانب دشمن نگاه کند چشم برگردد و سیاهی پوشیده شود و سفیدی نماید و بعضی گفته اند که عرب دشمن را کبود چشم از آن وصف کنند که روم دشمنان عرب اند و ایشان کبود
چشم میباشند یقال لاحدهما المنکر وللآخر النکیر گفته میشود و نام کرده میشود مر یکی از آن دو فرشته را منکر بفتح کاف و مر دیگر را نکیر هر دو بمعنی ناآشنا و موحش اند مشتق از نکرت
ضد معرفت و ظاهر آنست که منکر و نکیر نام دو شخص است که بر سر هر میت متمثل حاضر میشوند و بعضی گفته اند که نام دو گروه است و هر کدام از این دو گروه را افراد بیشمار است و نیز
گفته اند که منکر و نکیر نام فرشتگان عاصیان است و فرشتگان مطیعان را نام مبشر و بشیر است والله اعلم فیقولان ما کنت تقول فی هذا الرجل پس میگویند آن دو فرشته چه میگفتی تو
در شان این مرد فیقول پس میگوید میت در جواب این سؤال هو عبد الله ورسوله وی بنده خداست و فرستاده او واشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله فیقولان
قد کنا نعلم انک تقول هذا پس میگویند آن دو فرشته بتحقیق بودیم ما که میدانستیم که تو میگوئی این جواب را یعنی سیمای ایمان در ناصیه حال تو دیده بودیم ثم یفسح له فی قبره
پس گشاده کرده میشود مر میت را در قبرش هفتاد گز در هفتاد گز کنایت است از فسحت و مبالغه در آن نه عدد معین ثم ینور له فیه پس روشن گردانیده میشود مر میت را در قبرش
ثم یقال له نم پس گفته میشود میت را خواب و استراحت کن فیقول ارجع الی اهلی فاخبرهم پس میگوید میت باز گردم و بروم بسوی اهل خانه خود پس خبر دهم ایشان را از این حال
خوش خود چنانچه غریبی در شهر غریب راحتی یابد و ذوقی بیند گوید کاشکی بروم و کسان خود را ببینم و حال خوش خود را با ایشان بنمایم فیقولان نم کنومة العروس پس گفته میشود میت را
خواب کن همچو خواب کردن شخصی که نو کدخدا است و عروس مرد و زن هر دو را گویند الذی لا یوقظه الا احب اهله الیه آن عروس که بیدار نمیکند او را مگر محبوب ترین اهل
خانه وی نزد وی چه بیدار گردانیدن از هر کس خوش نمی آید و موجب وحشت میگردد و میتواند هر کس بیدار کرد مگر محبوب باید و بیدار کرداند حتی یبعثه الله من مضجعه

ذلك تا آنکه می برانگیزد او را خدای تعالی ازین خوابگاه وی وان کان منافقا قال و اگر باشد میت منافق میگوید سمعت الناس قولا یقولون شنیدم من مردم را که میگویند سخنی او رحق این مرد
یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم فقلت مثله پس گفتم من نیز مانند آن سخن و تکذیب و انکار کردم او را لا ادری در نمی یابم حقیقت حال را فیقولان قد کنا نعلم انك تقول ذلك پس میگویند
فرشتگان بتحقیق بودیم ما که میدانستیم که تو میگوئی آنرا یعنی نشان کفر در روی تو یافته بودیم فیقال للارض التئمی علیه پس گفته میشود مر زمین را بهم برآی بروی بپیچ او را فتلتئم علیه پس بهم
برمی آید و می پیچد زمین بر وی فتختلف اضلاعه پس مختلف و متبدل میگردد پهلوهای وی یعنی پهلوهای راست بجانب چپ می آید و پهلوی چپ بجانب راست فلا یزال فیها معذبا پس همیشه
است وی در زمین عذاب کرده شده حتی یبعثه الله من مضجعه ذلك تا آنکه می برانگیزد او را خدای تعالی از آن خوابگاه وی رواه الترمذی وعن البراء بن عازب عن رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم یأتیه ملکان فیجلسانه می آیند مومن را در قبر دو فرشته پس می نشانند او را فیقولان له من ربك پس میگویند مر او را کیست پروردگار
تو فیقول ربی الله پس میگوید مومن پروردگار من خدا است فیقولان له ما دینك پس میگویند مر او را چیست دین تو فیقول دینی الاسلام پس میگوید دین من اسلام است فیقولان
ما هذا الرجل الذی بعث فیکم پس میگویند چیست حال این مردی که برانگیخته شده است در میان شما فیقول هو رسول الله صلی الله علیه وسلم پس میگوید مومن وی فرستاده خدا سبحانه
فیقولان له وما یدریك پس میگویند مر او را چه دریابانید ترا یعنی از کجا دانستی که وی رسول خدا است فیقول قرأت کتاب الله فامنت به وصدقت پس میگوید مومن خواندم کتاب
خدا را پس ایمان آوردم بوی و گرویدم فذلك قوله پس آنست مراد بقول خداوند تعالی یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت الآیة یعنی مراد به تثبیت درین قول جواب فرشتگان است
در قبر بر آن وجه که مذکور شد قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم فینادی مناد من السماء ان صدق عبدی پس آواز میدهد آواز دهنده از آسمان که راست گفت بنده من
ظاهر لفظ آنست که آواز دهنده حق جل و علا باشد نه پیدا کردن آواز زیرا که دلالت کند بر مراد و احتمال دارد که فرشته را فرماید که آواز دهد از جانب وی تعالی فافرشوه من الجنة
پس بگسترانید و بگسترانید برای وی فرشی از فرشهای بهشت و انجزوا روایت بفتح همزه است از افراش والبسوه من الجنة و بپوشانید او را از پوششهای بهشت وافتحوا له بابا الی
الجنة و بگشائید برای او دری بسوی بهشت فیفتح پس گشاده میشود برای وی دری بسوی بهشت قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم فیأتیه من روحها وطیبها پس می آید مومن را
از راحت و رحمت و نسیم باد بهشت و خوشی و خوبی و خوشبوئی آن ویفسح له فیها مد بصره و فراخ کرده میشود مر مومن را در جانب بهشت که گشاده شده است دری بسوی آن تا
غایتی که میرسد نظر وی در حدیث سابق گذشت که فسحت در قبر مومن هفتاد در هفتاد گز است و گفته شد که آن کنایت است از فسحت و مبالغه در آن نه عدد معین و مد بصر نیز مبالغه است
نه تحدید و تعیین یا آن برای عموم مسلمانان باشد و مد بصر برای اهل خصوص بر تفاوت درجات و فضل الهی تعالی واما الکافر فذکر موته واما کافر پس ذکر کرد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم قصه موت او را قال و یعاد روحه فی جسده و باز آورده میشود روح کافر در تن وی ظاهر این کلام در زنده گردانیدن است بحقیقت چنانچه در دنیا که آنجه
گفته شود که این مخصوص بکافر است تا سخت گردد عذاب وی و بیشتر چشد آنرا والله اعلم ویأتیه ملکان فیجلسانه و می آیند کافر را دو فرشته پس می نشانند او را فیقولان من ربك
پس میگویند و میپرسند کیست پروردگار تو فیقول پس میگوید هاه هاه و این کلمه ایست که حیران و دهشت زده و دردناك گوید چنانکه آه آه و وای وای لا ادری نمیدانم
فیقولان له ما دینك پس میگویند مر او را چیست دین تو فیقول پس میگوید هاه هاه لا ادری فیقولان ما هذا الرجل الذی بعث فیکم پس میگویند چیست حال این مرد که برانگیخته
شده است در میان شما فیقول هاه هاه لا ادری فینادی مناد من السماء ان کذب پس آواز میدهد آواز دهنده از آسمان که دروغ گفت این کافر که میدانم چه آوازه دین اسلام
و نبوت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و سطوع انوار آن در مشرق و مغرب رفته بود ندا اندچه معنی دارد و بدانکه در مومن بجهت اطاعت و انقیاد وی عبدی گفت و تشریف و اکرام اضافت
نساخت نه در کافر اگرچه مومن و کافر باعتبار آفرینش همه بندگان اویند اما محبت و رضا مخصوص مومنان است فافرشوه من النار والبسوه من النار وافتحوا له بابا الی النار پس بگسترانید
برای او فرشی از آتش و بپوشانید او را پوششی از آتش و بگشائید برای او دری بسوی آتش قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم فیأتیه من حرها وسمومها پس می آید کافر را از گرمی
و تابش آتش و باد گرم آن که مزاج زهر دارد قال گفت ویضیق علیه قبره و تنگ کرده میشود بر کافر گور او حتی تختلف فیه اضلاعه تا آنکه مختلف و متبدل میگردد در قبر استخوانهای
پهلوی او ثم یقیض له اعمی اصم پس مسلط گردانیده میشود بروی فرشته که کور و کر است کنایت است از بی مهری و بی شفقتی و بی رقتی که تغافل نیز دارد از دیدن حال پریشان وی
و نمی شنود و گوش نمی نهد بفریاد و ناله وی و رحم نمیکند بروی معه مرزبة من حدید با وی کلوخ کوب ایست از آهن و مرزبه بکسر میم و سکون را و فتح زای معجمه بتشدید با و تخفیف آن نیز
خوانده اند لو ضرب بها جبل لصار ترابا اینچنین مرزبه سخت و بزرگ که اگر زده شود بوی کوهی را هر آینه میگردد خاك فیضربه بها ضربة پس میزند آن فرشته کافر را بآن
مرزبه زدنی فیصیح صیحة پس فریاد کند آن فریاد کردنی که یسمعها ما بین المشرق والمغرب می شنود آواز آن زدن را هرچه در میان مشرق و مغرب است از حیوانات بلکه نباتات
و جمادات نیز الا الثقلین مگر جن و انس که ایشان را نمی شنوانند بجهت حکمتی که در فصل اول در حدیث انس گذشت فیصیر ترابا پس کافر میگردد خاك و نابود ثم یعاد فیه الروح پس
باز آورده میشود در بدن وی جان پس اعاده روح و زنده گردانیدن کافر در قبر مکرر میکنند و این برای تشدید عذاب و مبالغه در آنست و جزای انکار او است بعث و اعاده
روح را طیبی گفته که برین تقدیر در قبر دو احیا باشد و دو اماتت چنانکه بعض در تفسیر کریمه ربنا امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین گفته اند و باین حدیث تمسك کرده و بعض اماتت
اولی همین میرانیدن متعارف که در دنیا است اراده نموده اند و احیای اولی در قبر و اماتت دوم میرانیدن بعد از جواب سوال ملکین و احیای دوم بعث و نشور و بر
هر تقدیر از اقوال ایشان ظاهر میشود که مرده را بعد از سوال و جواب نمودن جای نشست او در بهشت و دوزخ و فتح باب بآن میمیرانند و در وقت بعث زنده میگردانند

و از احادیث که مذکور شدند معلوم میگردد که مرده تا قیامت در گور در عذاب و نعمت و رنج و راحت میباشد و این مر روح او را باشد با وجود موت و تعلق روح ببدن چنانکه
شعور و ادراک زائران و شناختن او ایشان را بآن تعلق روح است فتدبر والله اعلم رواه احمد و ابو داؤد و عن عثمان رضی الله عنه انه اذا کان وقف علی قبر بکی روایت است از عثمان که
بود وی رضی الله عنه چون می ایستاد بر سر گوری میگریست و بسیار میگریست حتی یبل لحیته تا آنکه تر میساخت ریش خود را باشک فقیل له تذکر الجنة والنار فلا تبکی
پس گفته میشد مر عثمان را ذکر میکنی و یاد می آری بهشت و دوزخ را و نمیگریی و تبکی من هذا و میگریی ازین یعنی از ایستادن بر سر قبر و نگریستن و یاد کردن عذاب آن فقال ان
رسول الله پس گفت عثمان که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفته است ان القبر اول منزل من منازل الآخرة بدرستی و راستی که قبر نخستین منزلی است از منزلهای آخرت
فان نجا منه پس اگر رست کسی از عذاب قبر و محنت آن فما بعده ایسر منه پس چیزی که پس از وست از منازل دیگر و عقبهای دیگر آسانتر است از آن وان لم ینج منه فما بعده
اشد منه و اگر نرست از عذاب قبر پس آنچه بعد از وست سخت تر است از آن چنانکه در عالم ظاهر گناهکاری را که در حضرت سلطان بیارند اگر در اول آمدن لطف کردند و آسان
گرفتند بعد از وی آسان تر میشود و اگر هم از اول پیچیدند کار سخت تر می افتد قال گفت عثمان و قال رسول الله و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما رایت منظرا قط
ندیده ام من هیچ نظرگاهی زشت و ناخوش را هرگز الا والقبر افظع منه مگر آنکه دیدن گور زشت تر از آنست که محنت و شدت را یاد دهد و عیش را منغص گرداند رواه الترمذی
وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب وعنه قال کان النبی وهم از عثمان است رضی الله عنه که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا فرغ من دفن
المیت وقف علیه چون می پرداخت از گور کردن مرده می ایستاد بر وی فقال پس میگفت استغفروا لاخیکم طلب آمرزش کنید مر برادر خود را ثم سلوا له بالتثبیت
پس طلبید و درخواهید برای وی از خدا که ثابت دارد او را در جواب سؤال ملکین فانه الآن یسأل پس بدرستی که وی اکنون پرسیده میشود رواه ابو داؤد و درین حدیث
دلیل است که دعای زندگان سود کنند مر مردگان را و استغفار و طلب آمرزش مر ایشان را سبب رحمت است و همین است مذهب مشائخ اهل سنت و جماعت رضوان الله
علیهم اجمعین در عقاید نوشته اند و فی دعاء الاحیاء للاموات وصدقتهم عنهم نفع لهم و این دعا و طلب تثبیت تلقین نیست که بعد از دفن کنند و مستحب است نزد بسیاری
از شافعیه و بعضی حنفیه و حدیثی از ابی امامه رضی الله عنه آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون مرد یکی از برادران شما و دفن کردید او را و ریختید بروی خاک باید که بایستد
مردی از شما نزد سر وی و بگوید یا فلان بن فلانه در بن نوبت میگوید ارشاد کن مرا رحمت کند خدا تعالی ترا و لیکن شما نمی شنوید پس بگوید یاد کن فلان آنچه که بر آمده تو بر آن از دنیا شهادة
ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله و آنکه راضی شده که خدا تعالی پروردگار تست و محمد صلی الله علیه وسلم پیغمبر تست و اسلام دین تست و قرآن امام تو چون گفت این را
میگیرد یکی از منکر و نکیر دست دیگری را و میگوید بیرون آئید از پیش این بنده چه کار داریم ما با وی اکنون که حق سبحانه و تعالی تلقین کرد او را حجت او را مردی گفت یا رسول الله اگر نام
مادر میت ندانیم چگوئیم گفت نسبت کنیم او را بسوی حوا نسبت کن که حوا مادر همه است انتهی و خواندن اول سورۂ بقره تا مفلحون و آخر آن از آمن الرسول نیز آمده است و اگر ختم قرآن
کنند اولی و افضل باشد و از بعض علما شنیده شده است که اگر مسئله از مسائل فقه ذکر کنند نیز فضیلت دارد و باعث نزول رحمت است و مناسب حال ذکر مسئله فرائض است
و مختار آنست که خواندن قرآن بر سر قبر مکروه نیست خلافا لبعضهم کذا قال الشیخ ابن الهمام وعن ابی سعید رضی الله عنه قال قال رسول الله گفت ابو سعید خدری گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیسلط علی الکافر فی قبره هر آینه برگماشته میشود بر کافر در گور او تسعة وتسعون تنینا نود و نه اژدها تنهسه وتلدغه حتی تقوم الساعة
می گزند کافر را تا آنکه بر پا میشود قیامت تنین بکسر فوقانیه و کسر نون اولی و تشدید آن مار بزرگ که آنرا اژدها گویند لدغ گزیدن است و نهس بفتح نون و سکون ها با سین مهمله
گرفتن بدندانهای پیش و آن نیز گزیدن است و مقصود از ذکر هر دو تاکید است لو ان تنینا منها نفخ فی الارض اگر اژدهای از آن اژدها دم زند در زمین ما انبتت خضرا
نمی رویاند زمین هیچ سبزه را یعنی همه از گرمی دم وی سوخته میشود و خضر بفتح خا و کسر ضاد و بفتح خا و سکون ضاد و بالف ممدوده هر دو روایت است رواه الدارمی
روایت کرد این حدیث را باین لفظ دارمی و روی الترمذی نحوه و روایت کرد ترمذی مانند آن یعنی هر دو در معنی یکی است و در لفظ مختلف وقال سبعون بدل تسعة
وتسعون و گفت ترمذی هفتاد بجای نود و نه که در روایت دارمی واقع شده است و مراد هر دو مبالغه است و علم قطعی باین عدد موکول بشارع است و بعض علما وجه
مناسبتی ذکر کرده اند چنانکه طیبی آنرا نقل کرده و گفته است که در حدیث آمده است که حق سبحانه و تعالی صد رحمت آفریده که یکی را درین دنیا فرو فرستاده است که بهر بانی که در عالم
هست از وست و نود و نه را برای آن جهان نگاهداشته و کافر چون تکذیب احکام الهی کرده و حق عبودیت او ادا نموده است بجای هر رحمتی اژدهای برای او آماده کرده شده است
یا گوییم الله تعالی را نود و نه اسم است که هر یکی از آن ایمان باید آورد و کافر چون انکار آن کرده در برابر هر عددی اژدهای بروی گماشته شد انتهی و اقرب آنست که این مار و کژدم تمثل
صفات ذمیمه و اخلاق نکوهیده است و شاید که اصول اخلاق در علم شارع باین عدد باشد و وجهی نود و نه توان گفت و باعتبار هفتاد ارجاع توان نمود کذا قیل والله اعلم
الفصل الثالث عن جابر رضی الله عنه قال خرجنا مع رسول الله گفت جابر بیرون آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الی سعد بن معاذ حین توفی بسوی سعد
بن معاذ که از اکابر و نقبای انصار بود رضی الله عنه وقت یافت وفات یعنی بر جنازۂ او رفتیم فلما صلی علیه رسول الله پس آنگاه که نماز گذارد بر وی پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم و وضع فی قبره و نهاده شد معاذ در قبر وسوی علیه و برابر کرده شد خاک بر وی سبح رسول الله تسبیح کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و گفت
سبحان الله فسبحنا پس تسبیح کردیم ما نیز طویلا تسبیح دراز یا زمان دراز ثم کبر فکبرنا پس تکبیر بر آورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گفت الله اکبر پس تکبیر بر آوردیم ما نیز

فضل پس گفته شده و پرسیده شد یا رسول الله لم سبحت ثم کبرت برای چه تسبیح کردی و تکبیر آوردی قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم لقد تضایق علی هذا العبد الصالح قبره
یعنی تسبیح و تکبیر از آنجهت گفتم که بتحقیق تنگ گردید برین بندهٔ صالح قبر وی حتی فرجه الله عنه تا آنکه گشاده داد و بیرون آورد خدا تعالی ازین دشواری و تنگی و تسبیح و تکبیر برای استخلاص وی
بود ازین شدت یا بجهت تعجب و استغراب از مشاهدهٔ این حالت رواه احمد ازین حدیث معلوم کرد که تنگی قبر و ضغطهٔ آن میباشد اگرچه میت مردی صالح بود در غایت صلاح و چه مرد
صالح که سعد بن معاذ بود که بجهت موت وی عرش جنبید و درهای آسمان برای وی گشاده شد و هفتاد هزار فرشته بر جنازهٔ وی حاضر گردید و این بجهت تقصیری که در حضرت قرب از وی واقع شد
یا سنت الهی برین جاری شده مثل ورود جهنم بر هر یکی را والله اعلم وعن ابن عمر قال قال رسول الله روایت است از ابن عمر که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در حق سعد بن معاذ
بعد از دفن وی هذا الذی تحرک له العرش این آنکسی است که جنبید بجهت وی عرش و در روایتی آمده است اهتز العرش لموت سعد بن معاذ و در روایتی عرش الرحمان و در بیان
معنی این کلام اقوال است یکی آنکه تحرک و اهتزاز کنایت از ارتیاح و نشاط است یعنی نشاط و فرح نمودند اهل عرش بجهت صعود روح پاک او و استبشار نمودند بقدوم شریف وی
از جهت عظمت و کرامت او نزد پروردگار تعالی شانه یا کنایت است از عظم شان موت و شدت این حادثه چنانکه میگویند بموت فلانی زمین تاریک شد و قیامت برخواست یا از تحسر و تحزن از
فقدان وجود شریف و صعود اعمال زکیهٔ وی چنانکه آمده که زمین و آسمان میگریند بر موت صالحان از زمین مکانی که عمل میکرد بر وی و از آسمان محلی که صعود میکرد عمل او بر آن و شرف
و مبارک میگردانید آنها را و توجیه و تعلیل بفرح و سرور چنانکه در وجه اول مذکور شد موافق تر است بآنچه در حدیث دیگر آمده است که جبرئیل نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد و گفت کیست
از امت تو که امشب مرده و ساکنان سماوات بدان مسرور و مستبشر شدند پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم این نباشد مگر سعد بن معاذ و قصهٔ موت وی در غزوهٔ خندق مذکور است
وفتحت له ابواب السماء و گشاده شد برای وی درهای آسمان بجهت نزول رحمت بر وی از آن یا برای صعود روح پاک وی بر آن وشهده سبعون الفا من الملائکة و حاضر گردیدند
یعنی بر جنازهٔ او هفتاد هزار فرشتگان لقد ضم ضمة ثم فرج عنه تحقیق تنگ کرده شده و قبض کرده شده قبض کردنی سخت پس آسان کرده شد از وی این دشواری رواه النسائی وعن
اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهما قالت قام رسول الله صلی الله علیه وسلم خطیبا گفت اسما دختر ابی بکر صدیق ایستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حالیکه خطبه خوانده است فذکر
فتنة القبر التی یفتن فیه المرء پس یاد کرد فتنهٔ قبر را که آزمایش کرده میشود در وی مرد فلما ذکر ذلک ضج المسلمون ضجة پس هرگاه که یاد کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا نالیدند و
فریاد بر آوردند از ترس و هیبت آن مسلمانان نالیدنی عظیم رواه البخاری هکذا روایت کرد این حدیث را بخاری اینچنین و همین قدر وزاد النسائی و زیاده کرده است نسائی این عبارت
که اسما گفت حالت بینی وبین ان افهم کلام رسول الله صلی الله علیه وسلم نالیدنی و فریاد کردنی که مانع شد و حائل گردید و درمیان آمد میان من و میان فهم کردن من سخن
آنحضرت صلی الله علیه وسلم را یعنی چنان غریو و ناله از مردم بر آمد که سخن آنحضرت صلی الله علیه وسلم که میفرمود من نشنیدم و نفهمیدم فلما سکنت ضجتهم پس هرگاه که نشست و آرام یافت
ناله و فریاد ایشان قلت لرجل قریب منی گفتم من مردی را که نزدیک بود بمن ای بارک الله فیک ای مرد برکت کند در کار تو خدای تعالی ماذا قال رسول الله چه گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم فی آخر قوله در آخر کلام خود قال قال گفت آن مرد گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم قد اوحی الی انکم تفتنون فی القبور بتحقیق وحی کرده شده است بسوی من که شما در
قبرها آزمایش کرده میشوید قریبا من فتنة الدجال فتنهٔ که نزدیک بفتنهٔ دجال است در غایت شدت و نهایت محنت و نیز دجال دعوی ربوبیت کند و مردم بجهت
عجز و اضطرار باقرار ربوبیت وی مفتون شوند میت نیز احتمال دارد که بحکم حالت اضطرار چون هیبت و فظاعت و دهشت فرشتها را ببیند در فتنه افتد و چون از وی پرسند کیست پروردگار
تو یا پیغمبر تو از ترس چیزی بگوید که نباید گفت نعوذ بالله من ذلک وعن جابر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا ادخل المیت القبر روایت کند جابر از پیغمبر خدا چون
در آورده میشود مرده در گور مثلت له الشمس عند غروبها متمثل ساخته میشود و نموده میشود مر او را آفتاب چنانکه در وقت غروب میباشد زرد و کم تاب فیجلس یمسح عینیه پس می
نشیند میت در حالیکه می مالد هر دو چشم خود را و یقول دعونی اصلی و میگوید باخود بگذارید مرا که نماز شام بگذارم یا بآن فرشتگان میگوید که بگذارید مرا که نماز بگذارم پس از آن هرچه
خواهید بکنید یا بعد از فراغ از سؤال و جواب میگوید و خیال میکند که در اهل خانهٔ خود نشسته است و این دلالت بر فاهیت حال وی میکند گویا هنوز در دنیا است و بخواب رفته بود و دلالت
دارد بر رسوخ وی در ادای فرایض و مداومت و مواظبت وی بر آن در دنیا اما تخصیص مغرب بجهت مناسب حال غربت و تنهائی اوست و وقت شام باغریبان نسبتی دارد که شام غریبان
میگویند و غریب بوقت شام چون در شهر بیگانه در آید حیران گردد که کجا نشیند و چه کار کند نظم تو زلف رشکستی تاریک شد جهان الکنون فتاد شام غریبان بکار و ند نماز شام غریبان
چو گریه آغازم بمجامای غریبانه قصه پردازم رواه ابن ماجة وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم ان المیت یصیر الی القبر بدرستیکه میت بازمیگردد و میرود بسوی قبر
فیجلس الرجل فی قبره پس می نشیند یا نشانده میشود مرد یعنی مرد صالح در گور خود غیر فزع ولا مشغوب در حالتیکه نه ترسنده است و نه مفتون یعنی ایمن و خوشحال و فارغ البال
واصل شغب بفتح شین و فتح غین معجمتین و سکون آن برانگیختن شر و فتنه ثم یقال فیم کنت پس گفته میشود و پرسیده میشود مر او را که در چه دین و ملت بودهٔ تو در دنیا فیقول پس میگوید
کنت فی الاسلام بودم در دین اسلام فیقال ما هذا الرجل پس پرسیده میشود چیست صفت این مرد و چگونه است اعتقاد تو بوی فیقول محمد رسول الله پس میگوید وی محمد فرستادهٔ
خدا است جاءنا بالبینات من عند الله آورد مارا معجزات ظاهر و هویدا را از نزد خدا فصدقناه پس تصدیق کردیم ما او را و راست گو دانستیم فیقال له هل رایت الله حق
گفت که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از پیش خدا آورده گفته میشود او را آیا دیدهٔ تو خدا را که میگوئی از پیش خدا آورده بچه دلیل میگوئی و دین امتحان او است در تصدیق تا بگذارد او فرستادهٔ
خدا است فیقول ما ینبغی لاحد ان یری الله پس میگوید نمیرسد و نمی سزد مر هیچ یکی را که به بیند خدا تعالی و تقدس را در دنیا ولیکن من بدلیل ظهور صدق او میگویم معجزات

فتنابي

بنیات فیفرج له فرجة قبل النار پس کشاده میشود مر او را شکافی بجانب آتش دوزخ فیفرج بتخفیف راست و بتشدید نیز آمده است و قبل بکسر قاف و فتح با بمعنی جانب و جهت و یحطم
در هم جا فینظر الیها یحطم بعضها بعضا پس نگاه میکند بجانب آتش و قبح وی و می بیند او را که می شکند و پامال میکند بعض وی بعض او این کنایت است از ازدحام و شدت زبانهای آتش
و در هم و برهم افتادن آنها در یکدیگر فیقال له انظر الی ما وقاك الله پس گفته میشود مر آن مرد را که بنگر بجانب چیزی که نگاه داشته است ترا خدای تعالی از آن و در بعض نسخ منه مذکور است
ثم یفرج له فرجة قبل الجنة پس کشاده میشود مر او را شکافی بجانب بهشت فینظر الی زهرتها وما فیها پس نگاه میکند بآنکه مر گسند او را بنگاه کردن بسوی خوبی و تازگی درخت
بهشت و آنچه در بهشت است فیقال له هذا مقعدك این جای نشست تست علی الیقین کنت زیرا که بر یقین و ایمان بوده تو در حیات دنیا و علیه مت و هم برین یقین و ایمان
مردی تو و مت بضم و کسر آن هر دو صحیح است و علیه تبعث و هم بر ایمان و یقین برانگیخته میشوی از قبر روز قیامت ان شاء الله تعالی اگر خواسته است خدای تعالی و این
کلمه از برای تبرك و تحقیق و اظهار شوق و رغبت است چنانکه بیماری را یا مبتلای را گویند خاطر جمع دار به میشوی و خلاص میشوی ان شاء الله تعالی ویجلس الرجل السوء فی قبره
و نشانده میشود مرد بد در قبرش و سوء بفتح سین و ضم هر دو لغت است فزعا مشعوبا ترسناك مفتون بتباه فیقال له فیم کنت پس گفته میشود مر او را در چه حال و کدام دین بودی
تو فیقول پس میگوید لا ادری نمیدانم و در نمی یابم فیقال له ما هذا الرجل پس گفته میشود مر او را چیست وصف این مرد فیقول سمعت الناس یقولون قولا فقلته پس میگوید
شنیدم مردم را میگفتند سخنی را پس گفتم من نیز آن را فیفرج له فرجة قبل الجنة پس کشاده میشود مر او را شکافی بجانب بهشت فینظر الی زهرتها وما فیها پس نظر میکند بسوی خوبی
و تازگی بهشت و چیزیکه در بهشت است فیقال له انظر الی ما صرف الله عنك پس گفته میشود مر او را نگاه کن بسوی چیزی که باز گردانیده است خدای تعالی از تو ثم یفرج له فرجة الی
النار فینظر الیها یحطم بعضها بعضا پس کشاده میشود مر او را شکافی بسوی آتش دوزخ پس نظر میکند بسوی او و می بیند که می شکند بعض او بعض را فیقال له هذا مقعدك
پس گفته میشود مر او را این جای نشست تست علی الشك کنت بر شك بوده تو و علیه مت و بر شك مرده تو و علیه تبعث ان شاء الله تعالی و بر شك برانگیخته میشوی
اگر خواسته است خدا رواه ابن ماجة باب الاعتصام بالکتاب والسنة فی الصراح الاعتصام چنگ در زدن و چنگ در زدن بکتاب و سنت و اعتقاد آوردن بحقیت
آن و عمل کردن بآنچه در آن واقع شده و دور بودن از بدعت و مذهب اهل اهوا و مراد بکتاب قرآن مجید است و سنت بمعنی سیرت و طریقه مسلوکه در دین آمده و بمعنی آنچه مواظبت
کرده بر آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بی وجوب و مراد اینجا آنچه امر و نهی کرده شده است بدان در غیر کتاب بقرینه مقابلت الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت قال
رسول الله گفت عائشه گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من احدث فی امرنا هذا کسی که نو پدید کرد در دین ما که این دین روشن و هویدا است ما لیس منه چیزی را که
نیست از دین یعنی احداث کرد چیزی را که نیست در کتاب و سنت صریحا و مستنبط از وی و نه حکم کرده بصحت وی کتاب پس شامل شد اجماع و قیاس را و مراد چیزیست که مخالف و مغیر
آن باشد فهو رد پس آن چیز یا آن کس باطل و مردود است متفق علیه وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت جابر گفت پیغمبر خدا یعنی در خطبه بعد از حمد و
صلوة چنانکه سنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله بهترین سخنان کتاب خدا است که قرآن مجید است وخیر الهدی هدی محمد
و بهترین طریقها و سیرتهای نیك طریقه و سیرت محمد است صلی الله علیه وسلم وشر الامور محدثاتها و بدترین چیزها چیزیست که نو پیدا کرده شده است در دین که بدعت عبارت از آنست و
کل بدعة ضلالة و هر بدعت سبب گمراهی است رواه مسلم بدانکه هرچه پیدا شده بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدعت است و از آنچه موافق اصول و قواعد سنت اوست و قیاس کرده
شده است بر آن آن را بدعت حسنه گویند و آنچه مخالف آن باشد بدعت و ضلالت خوانند و کلیت کل بدعة ضلالة محمول برین است و بعض بدعتها است که واجب است چنانچه تعلم و
تعلیم صرف و نحو که بدان معرفت آیات و احادیث حاصل گردد و حفظ غرائب کتاب و سنت و دیگر چیزهائیکه حفظ دین و ملت بر آن موقوف بود و بعض مستحسن و مستحب مثل بنای رباطها
و مدرسها و بعض مکروه مانند نقش و نگار کردن مساجد و مصاحف بقول بعض و بعض مباح مثل فراخی در طعامهای لذیذه و لباسهای فاخره بشرطیکه حلال باشند و باعث طغیان
و تکبر و مفاخرت نشوند و مباحات دیگر که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود چنانکه بیری و غربال و مانند آن و بعض حرام چنانکه مذاهب اهل بدع و اهوا بر خلاف سنت
و جماعت و آنچه خلفای راشدین کرده باشند اگرچه باین معنی که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبوده بدعت است ولیکن از قسم بدعت حسنه خواهد بود بلکه در حقیقت سنت است
زیرا که آنحضرت فرموده است بر شما باد که لازم گیرید سنت مرا و سنت خلفای راشدین را رضی الله عنهم اجمعین وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ابغض الناس الی الله ثلثة دشمن داشته شده ترین مردم از گروه مسلمان بسوی خدا سه کس اند ملحد فی الحرم اول الحاد کننده در زمین حرم والحاد
در لغت بمعنی میل است و باین معنی لحد گویند آن حفره را که در یک جانب قبر بکنند و در شرع میل کردن از حق بباطل و مراد بالحاد در حرم ارتکاب کردن چیزی را که نهی کرده شده
از آن و در زمین حرم چنانچه کشتن و جنگ کردن و شکار کردن یا مطلق گناهان چنانکه مذهب ابن عباس است که همچنانکه طاعت در زمین مکان مضاعف میشود معصیت نیز همین حکم دارد
زیرا که اسائت ادب در مقام قرب شنیع تر و قبیح تر است و لهذا وی رضی الله عنه اقامت مکه را مکروه داشته از جهت نگاهداشت حرمت و تعظیم این شریف پس فقط در
طواف سکونت ورزید و مبتغ فی الاسلام سنة الجاهلیة دوم طلب کننده در اسلام طریقه جاهلیت را و شعار آن را چنانکه نوحه کردن و بر روی زدن و گریبان چاک کردن
بر سر مرده و فال بد گرفتن از طیور و امثال آن ومطلب دم امرء بغیر حق سوم طلب کننده خون مردی را ناحق لیهریق دمه برای مجرد آنکه بریزد خون او را نه برای غرضی دیگر اگر
چه خون ریختن مطلقا مذموم و ممنوع است ولیکن بقصد مجرد خونریزی مذموم تر و قبیح تر است گویا مقصود نفس معصیت و ذات او است و باید دریافت که چون طلب کننده

وخواهند معصیت را این حال است حال فاعل آنچه خواهد بود رواه البخاری وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل امتی یدخلون الجنة
همه امت من می درآیند بهشت را الا من ابی مگر کسی که سرکشی کرد قیل ومن ابی گفته شد و پرسیده شد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که سرکشی کرد یعنی مراد با آنکه سرکشی کرد کیست
پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب آنکه سرکشی کرد و آنکه نکرد هر دو قسم را ذکر کرد از برای زیادت ایضاح وبیان قال گفت من اطاعنی دخل الجنة کسیکه فرمان برداری کند مرا
وچنگ در زند بکتاب وسنت درآید بهشت را ومن عصانی فقد ابی وکسیکه بیفرمانی کند و بدعت ورزد و تابع هوای نفس گردد پس بتحقیق سرکشی کرد و درنیاید بهشت رواه البخاری
وعن جابر رضی الله عنه قال جاءت ملائکة الی النبی گفت جابر بسماع از آنحضرت که آمدند جماعهٔ از فرشتگان بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم وهو نائم و حال آنکه آنحضرت
خوابیده بود فقالوا پس گفتند آن فرشتگان بیکدیگران ان لصاحبکم هذا مثلا بدرستیکه مر یار شما را که اینست یعنی ذات عظیم الشان آنحضرت را صلی الله علیه وسلم قصه و حال عجیبی است
واطلاق صاحب بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم نسبت بملائکه باعتبار صحبتی است که الآن حاصل است فاضربوا له مثلا پس ذکر کنید و بیان نمائید مراد را آن قصه و حال را تا بداند و ثابت
بدان خبر دهد قال بعضهم انه نائم گفتند بعضی از آن فرشتگان که وی در خواب است بیان کردن مراد را چه فائده کند که نمی شنود وقال بعضهم ان العین نائمة والقلب یقظان
وگفتند بعضی از آنها که چشم او در خواب است ولیکن دل بیدار است واین حال دائمی آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود که در خواب چشم مبارک وی بسته بودی وآنچه بچشم توان درک کرد در
نیافتی ولیکن قلب شریف وی بیدار بودی وآنچه در حضرت وی صلی الله علیه وسلم مذکور شدی بشنیدی چنانکه در حدیث آمده است که تنام عینای ولا ینام قلبی فقالوا پس ذکر کردند آن قصه
و حال عجیب او گفتند مثله کمثل رجل بنی دارا قصه و حال عجیب آنحضرت صلی الله علیه وسلم مانند این قصه و حال عجیب است که مردی بنا کرد سرائی را وجعل فیها مأدبة و ساخت
در آن سرا مأدبه را و مأدبه بهمزه وضم دال مهمله طعامی است که مردم را بر آن بخوانند و فتح دال نیز آمده است ودر حدیث آمده است که القرآن مأدبة الله و بعث داعیا و بفرستاد آن مرد
کسی را که بخواند مردم را بر آن طعام فمن اجاب الداعی دخل الدار واکل من المأدبة پس کسی که پاسخ داد آن خواننده را درآمد در سرا و خورد از آن طعام ومن لم یجب الداعی
لم یدخل الدار ولم یأکل من المأدبة وکسی که اجابت نکرد آن خواننده را درنیامد سرا را و نخورد از آن طعام فقالوا اوّلوها له یفقهها پس گفتند آن فرشتگان بیان کنید حقیقت
این قصه واین مثل را برای وی تا بفهمد که مراد چیست قال بعضهم انه نائم در این مرتبه گفتند نیز بعضی از ایشان که وی در خواب است وقال بعضهم ان العین نائمة و
القلب یقظان وگفتند بعضی که چشم در خواب و دل بیدار است فقالوا پس بیان کردند تاویل آن را وگفتند الدار الجنة مراد بسرا که بنا کرده شده بهشت است والداعی محمد و
خواننده مردم را بآن طعام محمد است صلی الله علیه وسلم وطعامی که ساخته شده و مردم را بدان خوانده شده که آن نعمتهای بهشت است ذکر نکرد از جهت ظهور آن و مرد
که بنا کرد سرای را نیز ذکر نکرد از جهت سوء ادب باطلاق مرد بر حق تعالی و تقدس اگر چه بطریق تشبیه است فمن اطاع محمدا و چون محمد بفرموده خدای تعالی میخواند پس کسیکه فرمان برداری
بکند محمد را صلی الله علیه وسلم فقد اطاع الله پس بتحقیق فرمان برداری میکند خدای را ومن عصی محمدا فقد عصی الله وکسیکه بیفرمانی کند محمد را صلی الله علیه وسلم بیفرمانی میکند
خدا را ومحمد صلی الله علیه وسلم فرق بین الناس ومحمد فرق تمیز کننده است میان مردم کافر و مؤمن و عاصی و مطیع هر که تصدیق وی کرد مؤمن شد و هر که تکذیب وی نمود
کافر گشت و هر که عمل کند بفرموده وی مطیع باشد و هر که عمل نکند عاصی و فرق بفتح فا وسکون را بمعنی فارق و بعض بتشدید را بلفظ ماضی از تفریق نیز ضبط کرده اند و یکی از نامهای
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در توریت فارق فیطا است یعنی فرق کننده میان حق و باطل ابن جوزی در کتاب الوفا باخبار المصطفی ذکر کرده که ابن قتیبه روایت کرده است که مسیح
مر حواریین را گفت که من میروم و بعد از من فارقلیطا می آید که روح حق است که تکلم نمیکند از نزد نفس خود و میگوید مگر آنچه گفته میشود بوی و وی گواهی میدهد بر صدق من و هر چه تمام
گردانیده است خداوند تعالی برای شما خبر میدهد شما را بدان و در حکایت یوحنا که یکی از حواریین است آمده که مسیح گفت فارقلیطا می آید شما را تا آنکه میروم من و چون می آید توبیخ میکند
عالم را بر گناهان و میگوید سخن را از پیش خود و سیاست میکند شما را بحق و خبر میدهد شما را بحوادث و غیوب که می آید شما را باسرار و بیان میکند شما را هر چیز را و وی گواهی میدهد برای
من چنانکه گواهی میدهم من برای او و می آرم من برای شما مثلها را و می آرد وی تاویل و تفسیر آن را رواه البخاری وعن انس قال جاء ثلاثة رهط الی ازواج النبی گفت انس رض
آمدند سه تن از صحابه بسوی زنان پیغمبر صلی الله علیه وسلم یسئلون عن عبادة النبی درحالیکه میپرسیدند ایشان را از عبادت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که چه مقدار بود فلما اخبروا
بها پس چون خبر داده شدند بعبادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بیان کردند ازواج مطهره که عبادت ایشان این قدر بود کانهم تقالّوها بتشدید لام گویا که این سه تن کم پنداشتند
آن عبادت را و گمان ایشان آن بود که چون قدر و مرتبهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم بزرگتر و بلندتر است طاعت و عبادت او بیشتر خواهد بود ولیکن ادب ورزیدند و جناب
عزت او را منسوب بتقصیر نداشتند فقالوا پس گفتند این نحن من النبی کجائیم ما از پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی مر این جناب و ما چه نسبت اگر عبادت کم کند او را میرسد وقد
غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر و حال آنکه بتحقیق آمرزیده است خدای تعالی مر او را آنچه پیش گذشته است از گناهان او و آنچه پس آمده او را گنجایش دارد که کم کند عبادت
بخلاف ما که محتاجیم بآمرزیده شدن گناهان و ندانستند آن عزیزان و نیک ننگریستند که اندک عبادت از حضرت وی صلی الله علیه وسلم بیشتر از هر بیش است از جهت کمال معرفت و وفور
حضور و تمام احسان وی در عبادت و نیز آن از جهت وفور رحمت و کمال شفقت او است بر امت و در وی تعلیم رعایت حقوق نفس و اهل و عیال است و نیز استقامت در رعایت
اعتدال و دوام عمل است و بسا باشد که تکثیر و افراط در عمل منتهی بفتور و ملال گردد و در توجیه غفران ذنوب آنحضرت صلی الله علیه وسلم که قرآن مجید بدان ناطق است اقوال است
بهترین اقوال آنست که این کلمه تشریف است مر آنحضرت را از جانب مولی تعالی بی آنکه ذنبی وجود داشته باشد چنانکه صاحب مر بندهٔ خود را بگوید که گناهان ترا بخشیدم تو فارغ

البه مل باش و هیچ اندیشه مکن اگرچه آن بنده گناه نداشته باشد و توجیه مشهور اینست که حسنات الابرار سیئات المقربین فقال احدهم اما انا فاصلی اللیل پس گفت یکی از آن سه کس اما من پس
عهد کردم که نماز گذارم در شب ابدا همیشه یعنی تمام عمر یا تمام شب وقال الاخر انا اصوم النهار ابدا وگفت دیگری من روزه میدارم روز همیشه ولا افطر و نمی‌گشایم روزه را و
قال الاخر انا اعتزل النساء وگفت دیگری من گوشه میگیرم از زنان فلا اتزوج ابدا پس نکاح نمیکنم همیشه اگر این مرد زنی نداشته است مراد ظاهر است واگر داشته باشد مراد از اعتزال
طلاق بود و ترک نکاح بعد از آن فجاء النبی صلی الله علیه وسلم الیهم فقال پس آمد آنحضرت بسوی ایشان پس گفت انتم الذین قلتم کذا وکذا شمائید که میگفتید چنین وچنین اما
والله انی لاخشاکم لله آگاه باشید بخدا سوگند بدرستی که من بتحقیق ترسکارترین شماام مر خدای را واتقاکم له و پرهیزکارترین شماام مر خدای تعالی را لکنی اصوم وافطر ولیکن من روزه میدارم
ومیگشایم روزه را یعنی گاهی میدارم و گاهی نمیدارم واصلی وارقد ونماز میکنم وخواب نیز میکنم واتزوج النساء ونکاح میکنم زنان را وجماع میکنم با ایشان فمن رغب عن سنتی فلیس
منی پس کسی که اعراض کند از سنت من پس نیست آن کس از تابعان من متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت صنع رسول الله گفت عائشه کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
شیئا عملی را فرخص فیه پس آسانی کرد در وی و مساهلت نمود یعنی عمل برخصت کرد یا عمل برخصت فرمود مر امت را و رخصت در لغت آسانی و فراخی در کار، و ترخیص رخصت دادن و
آسانی کردن فتنزه عنه قوم پس تنزه کردند و دوری جستند از آن عمل گروهی یعنی پاک ندانستند که برخصت عمل کنند فبلغ ذلک رسول الله پس رسید این خبر پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم فخطب فحمد الله ثم قال پس خطبه خواند پس ثنا کرد خدا را پس گفت ما بال اقوام یتنزهون عن الشیء اصنعه چیست حال قومهای که تنزه میکنند از عملی که میکنم من آن را و
مینمایم آن فوالله انی لاعلمهم بالله پس بخدا سوگند بدرستی که من هر آینه داناترین ایشانم بخدا واشدهم له خشیة و سخت‌ترین ایشانم از روی ترسیدن مر خدا را یعنی من با وجود کمال
تقوی و ترس کار رخصت عمل میکنم ایشان لیاقت ندارند و چه کس باشند که نکنند و در حقیقت عمل برخصت متضمن حکمتها است از رؤیت نفس و اظهار عجز و ضعف بشریت و مشاهده تخفیف و ترخیص
پروردگار که با انضمام نیت آن حکم عزیمت گیرد و لهذا فرموده اند که خدای تعالی دوست میدارد که عمل کرده شود در رخصتهای او چنانکه دوست میدارد که عمل کرده شود در عزیمتهای او متفق
علیه وعن رافع بن خدیج بروزن کریم صحابی انصاری است حاضر نشد بدر را از جهت صغر و حاضر شد احد و خندق و سایر مشاهد را و رسید او را تیر و گفت آنحضرت گواهی میدهم
من ترا روز قیامت و شکست جراحت وی در زمان عبد الملک بن مروان سنة ثلاث وسبعین و بود عمر وی هشتاد و شش و بعضی گفته اند در زمان معاویه وفات یافت قال قدم
نبی الله صلی الله علیه وسلم المدینة گفت قدوم آورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم مدینه را وهم یأبرون النخل و حال آنکه اهل مدینه لقاح میدادند خرما را و اصلاح میکردند و آبستن
میگردانیدند آن را و آن چنین باشد که شگوفه نر را در شگوفه ماده در آرند تا باذن خدا آبستن گردد و یأبرون بفتح یا و سکون همزه و کسر با و ضم او است و بضم یا و فتح همزه و کسر بای مشدده نیز
روایت است فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق استفهام انکار ما تصنعون را چه میکنید شما این عمل را قالوا کنا نصنعه گفتند بودیم ما از قدیم و عادت داشتیم
که میکردیم این عمل را [2] ابر میگردانیدند خرما را قال فرمود لعلکم لو لم تفعلوا کان خیرا شاید که اگر نکنید شما این کار را باشد بهتر چون عمل جاهلیت است و مر آن را تاثیری ظاهر نیست ناکردن
او اولی باشد فترکوه پس بگذاشتند آن کار را فنفصت پس کم آورد خرما یا کم شد بار خرما قال گفت راوی فذکروا ذلک له پس گفتند این واقعه را آنحضرت صلی الله علیه وسلم را
فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم انما انا بشر نیستم من مگر بشر اذا امرتکم بشیء من امر دینکم چون بفرمایم شما را بکاری از کارهای دین شما فخذوا به پس بگیرید آن را وفرموده
وکار بندید آن را واذا امرتکم بشیء من رأیی و چون بفرمایم شما را چیزی از رای و اجتهاد خود فانما انا بشر پس نیستم من مگر بشر شاید که خطا نیز بکنم همچنین آمده است صریحا در روایت و مدعا
حاصل آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم باجتهاد خود از آن منع کرده بود بی آنکه وحی کرده شود بسوی وی درین باب چیزی زیرا که دید آن را از امور جاهلیت و عادات آن و تاثیر آن را در
زیادت و نقصان معقول نیافت تا آنکه نظر فرماید در آن یا آنکه شاید آن را خاصیت باشد در آن بجریان عادت الهی تعالی و لهذا جزم نکرد بمنع بلکه فرمود اگر نکنید بهتر باشد
و در حدیث دلالت است بر آنکه مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم التفاتی نبود با مثال این از امور دنیا و به وی متعلق نبود غرض وی بیان از جهت عدم تعلق سعادت دنیا و
آخرت بدان و اهتمام نبود وی را به بیان امور متعلق بدین و چون دید که مر آن را خاصیتی هست با جریان عادت الهی و منفعتی در باب وی دانسته سکوت فرمود و اغماض نمود و
اینست معنی آنچه در بعضی روایات هم درین قصه آمده که فرمود انتم اعلم بامور دنیاکم شما داناترید بکارهای دنیای خود یعنی بکارهای که التفاتی بدان نیست و الا آنحضرت صلی الله علیه وسلم
داناتر است از همه در همه کارهای دنیا و آخرت رواه مسلم وعن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما مثلی ومثل ما بعثنی الله به جز این نیست که
قصه و حال من و قصه و حال چیزی که فرستاده است مرا پروردگار تعالی بدان چیز از دین و شریعت و آنچه خبر میدهم هم از عذاب دنیا و آخرت بر عدم ایمان و طاعت کمثل رجل اتی
قوما فقال مانند قصه و حال مردی است که آمد قومی را پس گفت یا قوم انی رأیت الجیش بعینی ای قوم بدرستی که من دیده ام لشکر را بدو چشم خود وانی انا النذیر
العریان و بدرستی که من خبر خوف رساننده برهنه ام معنی این سخن آنست که عادت عرب بود که چون یکی لشکر را میدید که بغارت می آید برهنه میشد و جامه را بدست میگرفت و بلند
بر میداشت و گرد سر خود میگردانید و بر قوم خود می آمد و اعلام میکرد که لشکری بغارت می آید یا دیدبان که راه خبرداری دشمن میگذاشتند چون دشمن را میدید جامه را
از بدن میکشید و بلند میگردانید با بجهت برهنه میماند بعد از آن مثل شد در هر امر ناگهانی که ترسیده میشود از آن و شبهه نیست در آن و این همه معنی در انذار آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بر وجه اتم پیدا و هویدا است از جهت ظهور صدق در خبر وی و وجود کمال خوف از وقوع عذاب که خبر میدهد بدان فالنجاء النجاء بمد و قصر هر دو آمده و معنی
وی شتابی کنید شتابی کنید و بگریزید تا نجات یابید از قتل و غارت فاطاعه طائفة من قومه پس فرمان برداری کردند و باور داشتند خبر آنمرد را بعضی از قوم

برو این عمل

او جاد الجوا پس رفتند و گریختند شبا شب وادلجوا بفتح همزه و سکون دال و بکسر همزه و تشدید دال هر دو وجه خوانده اند و اول بمعنی سیر از اول شب است و ثانی سیر در آخر شب و اول ابلغ
و اولی است فانطلقوا علی مهلهم پس رفتند با آهستگی و نرمی و آرام خود و مهلهم بفتح میم و ها و بسکون ها نیز روایت است و طیبی از نووی در کتاب مسلم علی مهلتهم بضم میم و سکون ها و بعد ها تا
از لام نیز روایت کرده فنجوا پس رستگاری یافتند و بسلامت رفتند وکذبت طائفة منهم و تکذیب کردند آنرا که خبر رساننده را و باور نداشتند خبر او را طائفه دیگر از قوم وی
فاصبحوا مکانهم پس صبح کردند و بایستادند بجای خود و نگریختند فصبحهم الجیش پس صبح کرد ایشان را لشکر و در آمد بر سر ایشان در وقت صبح فاهلکهم واجتاحهم پس هلاک کرد آن
ایشان را آن لشکر و غارت کرد و از بیخ بر کند ایشان را فذلک مثل من اطاعنی پس آن قصه و حال کسی است که فرمان برداری کرد مرا و باور داشت خبر مرا فاتبع ماجئت به پس پیروی
کرد چیزی را که آورده ام من آنرا از دین و شریعت ومثل من عصانی وکذب ماجئت به من الحق و حال کسی که نافرمانی کرد مرا و دروغ داشت چیزی را که آورده ام من آنرا از حق متفق
علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثلی کمثل رجل استوقد نارا حال من همچو حال مردی است که او افروخت آتشی را فلما اضاءت
ما حولها پس هرگاه که روشن شد آتش در مکانهائیکه گرد اوست یا روشن کرد آتش آن مکانها را که گرد اوست یا روشن شد مکانها که گرد آتش اند و در روایت بخاری حوله آمده پس
ضمیر راجع برجل است جعل الفراش وهذه الدواب التی تقع فی النار در ایستاد پروانها و این جنبندها و کرمکها که عادت ایشان است که می افتند در آتش یقعن فیها می افتند
در آن آتش که افروخته است آنمرد وجعل یحجزهن و در ایستاد آنمرد و منع میکند و باز میدارد آن دواب را از افتادن در آتش ویغلبنه و چیره میشوند آن دواب بر آن مرد و باز نمی آیند از
افتادن در آتش فیتقحمن فیها بفتح یا و تا و قاف و حای مهمله مشدده پس ازدحام میکنند و می افتند آن دواب در آتش بی فکر و اندیشه هلاک فانا آخذ بحجزکم عن النار پس من گیرنده ام
جای بند ازار شما را و باز دارنده ام شما را از آتش وانتم تقحمون فیها و شما ازدحام میکنید و می افتید در آن و حجز بضم حا و فتح جیم و سکون آن نیز گفته اند و زای در آخر جمع حجزه
بضم و سکون جای بستن ازار مشتق از حجز بمعنی منع و این کنایت است از شدت منع چه هر که خواهد که یکی را باز دارد از حرکت چنگ در زند در وی و بگیرد جای ازار او را و اخص جا چون بند ازار
بگیرد مجال جنبیدن بر وی تنگ کرد و از جهت خوف کشاده شدن بند ازار و انکشاف عورت هذه روایة البخاری این روایت بخاری است ولمسلم نحوها و مر مسلم را مانند او است
باختلاف در بعض الفاظ وقال فی آخرها و گفته است مسلم در پایان روایت خود این عبارت را که قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم فذلک مثلی ومثلکم پس آن مذکور حال من و
حال شما است که حدود الهی که محارم و نواهی اوست اجتناب باید کرد و دور باید بود از آنها روشن و واضح بیان کرده ام چنانکه کسی که آتش افروزد و شما در وی می افتید و من
میدارم من شما را از آن چنانکه فرمود انا آخذ بحجزکم عن النار من گیرنده ام جای بند ازار شما را از آتش و مکرر میگویم هلم عن النار بیائید بسوی من و دوری جوئید
از آتش فتغلبونی پس غالب می آئید مرا و چیره میشوید بر من وتقحمون فیها و می افتید در آتش وتغلبونی بتشدید نون و تخفیف آن بقاعده نحو هر دو درست است ولیکن روایت
بتشدید نون است متفق علیه وعن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل ما بعثنی الله به من الهدی والعلم مثل چیزی که فرستاده است مرا خدا با آن چیز
که هدایت و علم است کمثل الغیث الکثیر همچو مثل باران بسیار است اصاب ارضا رسید آن باران بزمینی فکانت منها طائفة طیبة پس بود از آن زمین قطعه لطیف و پاک و طیب
از ارض آنچه بر رویاند گیاه را ضد خبیث و طائفه و طیبه هر دو مرفوع اند در روایت قبلت الماء پذیرفت آن قطعه زمین و فرو برد آب را فانبتت الکلأ والعشب الکثیر پس رویانید گیاه بسیار را
و کلأ بهمزه مقصوره بر وزن ملأ گیاه تر باشد یا خشک و بعض مخصوص بخشک دارند و عشب بضم عین و سکون شین گیاه تر وکانت منها اجادب و بود بعضی از آن زمین زمین سخت
که نگاه دارد آب را و فرو نبرد آنرا و نرویاند واجادب بجیم و دال مهمله جمع جدب و همین است صحیح از روی روایت و موجود در اصول نسخ و قاضی عیاض گفته که بجیم نیز روایت
کرده شده ایم ما در صحیحین خلاف و در قاموس آورده است این لفظ را از حدیث در ماده جیم و دال مهمله و بعض این لفظ را اجاذب بذال معجمه و احارب بحای مهمله و زای و اجارد برا و دال
روایت کرده اند و بعض اخاذات بکسر همزه و خای معجمه مخففه و ذال معجمه مخففه و در آخر تا جمع مؤنث نیز روایت کرده و معانی این الفاظ در شرح مبین شده است و صحیح همان اول است و آن
امسکت الماء نگاه داشت آن زمین آب را فنفع الله بها الناس پس سودمند گردانید خدا تعالی آن زمین بسبب آنکه نگاهداشت مردم را و در بعض نسخ فنفع الله به یعنی نفع داد بآبی
که در آن زمین ایستاده فشربوا پس نوشیدند مردم وسقوا و نوشانیدند آن آب را وزرعوا و زراعت کردند بآن آب و در بعض روایات بجای زرعوا رعوا آمده از رعی بمعنی چرانیدن واصاب
منها طائفة اخری و رسید آن باران طائفه دیگر را از زمین انما هی قیعان نیست آن طائفه از زمین مگر قیعان بکسر قاف و سکون یا جمع قاع بمعنی زمین هموار فراخ و بعض گفته اند زمین نیک آنکه
نرویاند گیاه را و نگاه ندارد آب را چنانکه فرمود لا تمسک ماء ولا تنبت کلأ فذلک مثل من فقه فی دین الله پس آن مجموع مذکور حال کسی است که فقیه و عالم و دانا و زیرک شد در دین
خدا ونفعه ما بعثنی الله به و نفع کرد او را چیزی که فرستاده مرا خدای تعالی بدان چیز فعلم وعلم پس دانست دین او را و دانانید دیگرانرا و فقه در لغت بمعنی فهم و ماضی وی فقه بکسر قاف آید و در
شرع بمعنی علم دین و ماضی وی فقه بضم قاف و در حدیث هر دو وجه روایت آمده ثانی اکثر و اشهر است ومثل من لم یرفع بذلک رأسا و حال کسیکه سر بر نداشت بآنچه فرستاده است مرا
خدا تعالی با آن کنایت است از تکبر و عدم توجه و اقبال بدان ولم یقبل هدی الله الذی ارسلت به و نه پذیرفت هدایت خدا را که فرستاده شده ام من بآن متفق علیه بدانکه از آدمیان
دو قسم ذکر کرد قسمی منتفع بدین وغیر منتفع بدان و از زمین نیز دو قسم ذکر یافت منتفع بآب وغیر منتفع بدان و منتفع نیز دو قسم آمد منبت وغیر منبت همچنین منتفع بدین نیز دو قسم است یکی عالم عابد بفقه
بعلم بر مثال زمین پاک که خورد آب و سودمند گردید از آن در ذات خود و برویانید گیاه را و سودمند گردانید غیر خود را نیز دیگر عالم معلم غیر متعبد که بنوافل و زیادات عمل نکرد و در انچه
جمع کرد از علم تفقه نورزید بر مثال زمینی که آب در وی قرار گرفت و مردم بدان منتفع گردیدند و آنکه سر بر نداشت و توجه و التفات بجانب علم نکرد و قطعا نشنید یا شنید و بدان عمل نکرد و

تعلیم نمود خواه در دین در آمد یا نه در آمد و کافر شد این در رنگ شوره زمینی است که قبول نکرد آب را و نگاه نداشت آن را و نرویانید چیزی را این حاصل سخنی است که بعضی از شراح صحیح بخاری ذکر کرده اند
و ممکن است که گفته شود که قسم اول عبارت است از کسی که تعلم کرد و اجتهاد نمود در آن و استنباط کرد از آن معنی نکات و اسرار را و شرح و بیان نمود آن را چنانچه فقهای مجتهدین و علمای متقنین محققین
مثل گیاهها که از زمین بر آید و ثمرات و نتائج بر آرد و ثانی عبارت است از کسی که تعلم کرد و جمع نمود علم را و نگاه داشت آن را و بجنس این امانت را ادا کرد و باهل آن رسانید چنانکه محدثین و حفاظ احادیث
و رعاة آن والله اعلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت تلا رسول الله گفت عائشه خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این آیت را هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات
تا قوله الی و خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را تا آنجا که فرموده است وما یذکر الا اولوا الالباب و حاصل معنی آیت این است که آن خدای که فرستاده بر تو کتاب را بعضی از آن کتاب آیتها است
محکم که واضح است معانی آن بی شک و شبهه در لفظ و در معنی هُنَّ اُمُّ الْکِتَابِ این آیتها اصل و عمده کتاب اند که نزد اشتباه و احتمال رجوع بآنها است وَاُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ و آیتهای دیگر است
متشابهات بر خلاف محکم که در الفاظ و معانی آن اشکالی و اشتباهی است و این دو قسم است یکی آنست که بوجهی مشکل و مشتبه است و بوجهی مبین و محکم و قسمی دیگر است که متشابه است علی الاطلاق
بهیچ وجه مبین نشود و غالب اطلاق متشابه بر این قسم افتد فَاَمَّا الَّذِیْنَ فِیْ قُلُوْبِهِمْ زَیْغٌ پس آن کسانی که در دلهای ایشان میل بجانب باطل و ناحق است فَیَتَّبِعُوْنَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ پیروی میکنند
چیزی را که متشابه است از کتاب و بجانب همان وجه میروند که اشکال و اشتباه دارد اِبْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَاْوِیْلِهِ از برای طلب کردن فتنه تا مردم را در شک و شبهه بیندازند و از برای
طلب کردن تأویل و حقیقت معنی آن وَمَا یَعْلَمُ تَاْوِیْلَهُ اِلَّا اللّٰهُ و نمیداند حقیقت معنی آن را که مآل و بازگشت آن است مگر خدا وَالرَّاسِخُوْنَ فِی الْعِلْمِ یَقُوْلُوْنَ اٰمَنَّا بِهِ و آنها که قوی و استوارند
در علم و یقین ایمانی میگویند ایمان آوردیم بمتشابه که هر چه مراد حق تعالی است حق است اگرچه فهم ما بدرک آن نرسد کُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا همه از نزد پروردگار ما است چه محکم و چه متشابه و فهم محکم
را راه داده اند بمتشابه و او را در این حکمتها است که عمده آن اظهار عجز و شکستگی علما است که کمال حرص دارند بر حصول علم و درک حقائق اشیا وَمَا یَذَّکَّرُ اِلَّا اُولُوا الْاَلْبَابِ و پند پذیر
نمیشوند مگر خداوندان عقل خالص قالت قال رسول الله گفت عائشه گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاذا رأیت در بعض روایات بکسر تا آمده خطاب بعائشه یعنی چون ببینی تو ای
عائشه و لیکن در اکثر روایات بفتح تا است بلفظ خطاب عام یعنی چون ببینی تو ای مخاطب و مؤید این روایت است آنچه گفت که و عند مسلم رأیتم و نزد مسلم رأیتم آمده بر صیغه جمع یعنی چون ببینید
شما ای مسلمانان الذین یتبعون ما تشابه منه آنکسانی را که پیروی میکنند چیزی را که متشابه است از کتاب فاولئک الذین سماهم الله پس آنکسان آنانند که نام برده و ذکر کرده است
ایشان را خدای تعالی در قرآن بقول خود فاما الذین فی قلوبهم زیغ چنانکه در تفسیر آیت معلوم شد فاحذروهم پس پرهیز کنید از ایشان و صحبت مدارید با ایشان و بیزار باشید از راه و روش
ایشان متفق علیه وعن عبد الله بن عمرو قال هجرت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم یوما عبد الله بن عمرو بن العاص گفت رفتم در نیمروز وقت سختی گرما بسوی آنحضرت صلی الله
علیه وسلم روزی قال گفت عبد الله فسمع اصوات رجلین اختلفا فی آیة پس شنید آنحضرت صلی الله علیه وسلم آوازهای دو مرد که اختلاف میکردند و جدل و نزاع مینمودند در آیتی از آیات
قرآن فخرج علینا رسول الله پس بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعرف فی وجهه الغضب در حالیکه شناخته میشود در روی مبارک وی خشم فقال پس فرمود انما
هلک من کان قبلکم باختلافهم فی الکتاب هلاک نشدند کسانی که پیش از شما بودند مگر بسبب اختلاف ایشان در کتاب مراد اختلافیست که در شک و شبهه افکند و بفتنه و خصومت کشد
و مؤدی گردد بکفر و بدعت مثل اختلاف در نفس قرآن یا در معنی که جائز نیست در وی اجتهاد نه اختلاف علما در استنباط احکام یا در علومی که مبادی و مقدمات آن باشد زیرا که این اختلاف
رحمت است و باعث توسیع دائره دین و ملت و همیشه بودند سلف بر آن و نهی کرده نشده اند از آن بلکه مأمور اند بدان رواه مسلم وعن سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه یکی از
عشره مبشره است جمله از احوال وی در اسامی اهل بدر در آخر کتاب بیاید انشاء الله تعالی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اعظم المسلمین فی المسلمین جرما بزرگترین
بزرگترین مسلمانان در میان مسلمانان از روی گناه من سأل عن شیء لم یحرم علی الناس کسی است که پرسید از شارع از چیزی که حرام کرده نشده است بر مردم فحرم من اجل مسألته
پس حرام کرده شد آن چیز از جهت پرسیدن وی این تشدید و تغلیظ است از جهت بودن ضرر آن عام و باقی تا روز قیامت و مراد از سؤال بی حاجت است و آنکه بطریق تکلف و تعنت باشد
والا اگر محتاج بسؤال گردد و بطریق تعلم و استفاده بود پس این حکم ندارد متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکون فی آخر الزمان
دجالون کذابون میباشند در آخر زمان تلبیس کنندگان دروغ گویان یعنی جماعه باشند که خود را بمکر و تلبیس در صورت علما و مشایخ و صلحا و از اهل نصیحت و صلاح نمایند تا در دین
خود را ترویج دهند و مردم را بمذاهب باطله و آرای فاسده بخوانند و دجال مشتق از دجل است بمعنی خلط و تلبیس یأتونکم من الاحادیث بما لم تسمعوا انتم ولا آباؤکم می آرند شما را
از احادیث آنچه نشنیده اید شما و نه پدران شما یعنی ببهتان و افترا و مراد باحادیث یا احادیث پیغمبر است صلی الله علیه وسلم یا عام تر از آن شامل اخبار مردم نیز فایاکم وایاهم پس
دور دارید خود را از ایشان و دور دارید ایشان را از خود لا یضلونکم ولا یفتنونکم تا گمراه نگردانند ایشان شما را و در فتنه و بلا نیندازند شما را مقصود تحفظ و احتیاط است در
گرفتن دین و احتراز و پرهیز از صحبت ارباب بدعت و مخالطت ایشان خصوصا آنها که دعوت کنند و تلبیس نمایند مثنوی چون بسی ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نشاید داد
دست حرف درویشان بدزدد مرد دون تا بخواند بر سلیمی آن فسون زانکه صیاد آورد بانگ صفیر تا فریبد مرغ را آن مرغ گیر کار مردان روشنی و گرمی است کار دونان
حیله و بیشرمی است رواه مسلم وعنه و هم از ابو هریره روایت است قال گفت کان اهل الکتاب یقرؤن التوراة بالعبرانیة بودند اهل کتاب که میخواندند توریت را
بزبان عبرانی که لغت یهود بود و یفسرونها بالعربیة لاهل الاسلام و بیان میکردند معنی آنرا بزبان عربی برای مسلمانان فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم لا تصدقوا اهل الکتاب تصدیق مکنید اهل کتاب را در همه چیز شاید که تحریف و خیانت کرده باشند ولا تکذبوهم و تکذیب نیز مکنید ایشان را در همه چیز شاید که راست میگفته

باشند

باشند زیرا که توریت در اصل حق و صدق است ولیکن ایشان در بعض مواضع تحریفها کرده و تغییرها داده اند پس در هرچه نقل کنند صدق و کذب محتمل است وقولوا آمنا بالله وما
انزل الینا و بگوئید بطریق اجمال ایمان آوردیم بخدا و بچیزیکه فرود آورده شده است بسوی ما الاية تا آخر آیت تا آنجا که فرموده است وما اوتی موسی وعیسی رواه البخاری وعنه
وهم از ابوهریره است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کفی بالمرء کذبا بس است مرد را از روی دروغ گفتن ان یحدث بکل ما سمع اینکه حدیث کند و بگوید هرچیزی را
که شنیده است یعنی اگر کسی هیچ دروغی نگوید ولیکن هرچه بشنود بی تحقیق و تفتیش روایت کند همین قدر بس است در دروغ گفتن زیرا که هرکه را حال این بود البته در دروغ افتد چه غالب آنست
که همه آنچه شنیده است راست نخواهد بود مقصود زجر و منع است از تحدیث بچیزی که معلوم نیست صدق آن رواه مسلم و در بعض نسخ رواه البخاری و در جامع الاصول این حدیث را در
باب الکذب از مسلم و ابی داؤد آورده والله اعلم وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من نبی بعثه الله فی امته قبلی نیست هیچ پیغمبری که بر
انگیخته است او را خدای تعالی در امت وی پیش از من و در بعض روایات فی امة قبلی الا کان له من امته حواریون مگر آنکه بودند مر آن پیغمبر را از امت او حواریان و اصحاب یاخذون
بسنته و یقتدون بامره و بودند او را یاران که اخذ میکردند و عمل مینمودند بسنت و طریقه وی و پیروی میکردند بحکم وی و حواری هر محب و مخلص و ناصر و معین را گویند که خالص و
پاک باشد از کذب و خلاف و نفاق مشتق است از حور بمعنی بیاض خالص و یاران و مخلصان عیسی عم را که حواری گویند نیز بهمین معنی است و اکثر بر آنند که اصل در تسمیه ناصر و مخلص بحواری اصحاب عیسی
عم اند که حرفت ایشان گازری بود و گازر را حواری گویند زیرا که دی سفید و پاک میکند جامه را و چون ایشان از میان سایر ناس بصدق اخلاص و نصرت و اعانت عیسی عم ممتاز بودند و مشتهر
بحواریین گشتند هر محب مخلص را باین علاقه حواری گفتند و بعض گفته اند که تسمیه اصحاب عیسی بحواریین بجهت آن است که ایشان پاک میکردند نفوس خود را با نفوس مردم را از چرک جهل و معصیت
بعلم و طاعت پس از آن غیر ایشان را نیز حواری گفتند پوشیده نماند که برین تقدیر در تسمیه مخلص و ناصر بحواری احتیاج بنقل این اسم از حواریین عیسی عم حاجت نیست بلکه تسمیه آنها و هر که باین صفت
برابر است باعتبار معنی حور که بمعنی بیاض خالص است چنانکه گفته شد فاصحم ثم انها تخلف من بعدهم خلوف بعد از ان بدرستیکه قصه این است که پیدا میشوند بعد از رفتن و درگذشتن مخلصان
و محبان و انصار و اعوان انبیا جماعه دیگر که نه بر طریقه اصل اند و خلوف جمع خلف است بسکون لام و جمع خلف بفتح لام اخلاف آید و خلف در اصل لغت آنکه پس از کسی بیاید و جانشین او بود ولیکن
غالب در استعمال خلف بسکون لام در شر و فساد آید و بفتح لام در خیر و صلاح چنانکه گویند فلان خلف صدق پدر خود است و فلانی خلف سوء پس میفرماید که هر پیغمبر را اصحاب باشند مخلص محب
و ناصر و معین بعد از ایشان جماعه می آیند خلوف که صفت ایشان اینست که یقولون ما لا یفعلون میگویند مردم چیزی که خود نمیکنند و یفعلون ما لا یؤمرون و میکنند چیزی که امر کرده
نشده اند چنانچه صفت علمای سوء و امرای سوء است اعاذنا الله من ذلک فمن جاهدهم بیده فهو مؤمن پس کسی که کارزار کند ایشان را بدست خود و تغییر دهد و درهم شکند کارخانه ظلم و فسق
ایشان را پس وی مؤمن کامل است ومن جاهدهم بلسانه فهو مؤمن و کسی که کارزار کند ایشان را بزبان و منع کند و دشنام کند و بد گوید و نصیحت کند ایشان را بزبان خود او نیز مؤمن است که حصه از
کمال دارد ومن جاهدهم بقلبه فهو مؤمن و کسی که کارزار کند ایشان را بدل خود و انکار داشته باشد بر ایشان و محزون و متألم و متغیر شود در دل وی بمشاهده افعال و احوال ایشان او نیز
مؤمن است در درجه پایان از ایمان ولیس وراء ذلک من الایمان حبة خردل و نیست پس از این مرتبه از ایمان مقدار دانه خردل و در حدیثی دیگر وارد شده است که و ذلک اضعف
الایمان و این مرتبه ضعیف ترین است از مراتب ایمان است رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من دعا الی هدی کسی که
بخواند کسی را بسوی راه راست و ارشاد کند بآن خواه بفعل یا بقول کان له من الاجر مثل اجور من تبعه باشد مر او را از مزد و ثواب بمقدار مزدها و ثوابهای کسانیکه پیروی میکنند او را
و عمل میکنند بهدایت او لا ینقص ذلک من اجورهم شیئا کم نمیکند آن یعنی ثبوت اجر او را از اجرهای ایشان چیزی یعنی با وجود آنکه آن کسان را اجرها و ثوابها بتمام و کمال حاصل میشود این
شخص دعوت کننده را نیز ثابت میگردد زیرا که اجرهای ایشان بسبب عمل و کسب ایشانست و اجرهائیکه این داعی را ثابت میگردد بسبب دعوت و ارشاد اوست که عمل اوست ومن دعا الی
ضلالة کان علیه من الاثم مثل اثام من تبعه و کسی که بخواند کسی را بگمراهی باشد بروی از بزه بجهت گمراه گردانیدن او ایشان را مقدار بزههای کسانیکه پیروی کنند او را و گمراه شوند بگفت
او لا ینقص ذلک من آثامهم شیئا کم نمیکند آن ثبوت گناه او را از آثام ایشان چیزی را رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بدأ الاسلام غریبا پیدا شد دین
اسلام در آغاز کار غریب و تنها و بیکس وسیعود کما بدأ و در انجام است که باز گردد غریب و تنها و همچنان شود که در ابتدای حال بود و در شرح این کلام دو وجه است یکی آنکه مراد باسلام
حقیقت اوست که دین و ملت است و برین تقدیر مقصود تشبیه اوست بغریبی که در شهر بیگانه باشد تنها و دور از اهل و اصحاب خود از جهت کمی مسلمانان که اعوان و انصار باشند یا مراد باسلام
مسلمانان باشند بطریق مجاز و برین تقدیر مراد غربت و قلت مسلمانان باشد در ابتدای اسلام که از اوطان بر آمده و هجرت نموده و در غربتی چند معدود بودند و باز گشتن ایشان در آخر غریب
و قلیل همچنانکه در ابتدا بودند و ظاهر قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود فطوبی للغرباء ناظر بمعنی ثانی است میفرماید خوشی و خوبی باد مر غریبان را که در آخر زمان قدم استقامت
ثابت دارند و تمسک بکتاب و سنت نمایند چنانکه در فصل ثانی از حدیث عمرو بن عوف بیاید رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الایمان لیأرز
بهمزه و تقدیم را بر زای الی المدینة بدرستیکه ایمان هر آئینه گرد می آید و میخزد و باز میگردد بسوی مدینه که موطن اصلی اوست و در حدیث دیگر که در فصل ثانی بیاید بسوی حجاز گفته که شامل مکه و
مدینه است و توجیه آن هم بجا بکنیم کما تأرز الحیة الی جحرها چنانکه باز میگردد و میرود بسوی سوراخ خود و جحر بتقدیم جیم مضموم بر حای مهمله ساکنه سوراخ مار و مانند آن و تخصیص مار بتشبیه
بجهت آنست که این جانور در گرد آمدن و فراهم شدن در رفتار سخت تر است از رفتار دیگر دواب و نیز بر آوردن وی بعد در آمدن در سوراخ دشوار است همچنین دین مسلمانی
بعد از هجرت میکرد بجانب مدینه و می در آید و قرار میگیرد در آن چنانکه بر آوردن وی از آن ممکن نباشد و بعض گفته اند که این اشارت است از احوال آخر زمان که دین مسلمانی

و وجود مسلمانان کمتر شود و خبر در مدینه وجود آن نادر باشد و لیکن صحیح آنست که این اخبار است از زمان خروج دجال که خبر در مدینه مطهره علم و دین در آن زمان موجود نباشد چنانکه از احادیث مفهوم
میگردد متفق علیه و سنذکر حدیث ابی هریرة و سرانجام است که ذکر کنیم حدیث ابی هریره را که اولش اینست ذرونی ما ترکتکم فی کتاب المناسك در کتاب مناسك حج و حدیثی
معاویة و جابر و ذکر کنیم دو حدیث معاویه و جابر را که در اول یک حدیث اینست لا یزال من امتی والآخر و حدیث دیگر که در اول او و لا یزال طائفة من امتی است فی باب ثواب هذه
الامة در باب ثواب این امت که در آخر کتاب مذکور است ان شاء الله تعالی پوشیده نماند که آنچه مذکور کرده است درین باب جز حدیث معاویه نیست و حدیث جابر مذکور نشده الفصل
الثانی عن ربیعة الجرشی بضم جیم و فتح را و شین معجمه دمشقی اختلاف است در صحبت وی و بود فقیه ناسک در زمن معاویه روایت میکند از عائشه و سعد و ابی هریره روایت میکنند از وی پسر
وی ابو هاشم و عطیة بن قیس و جز ایشان قال اتی نبی الله گفت آمده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی آمد او را فرشته فقیل له پس گفته شد مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بر زبان فرشته لتنم
عینك باید که خواب کند دیده تو و لتسمع اذنك و باید که بشنود گوش تو و لیعقل قلبك و باید که بداند دل تو مضمون این حدیث همان مضمون حدیث جابر است که در فصل اول گذشت پس حاصل
معنی آن شود که چشم اگرچه در خواب است لیکن گوش شنواست و دل بیدار پس بیان کن سید را چنانکه می شنود و می فهمد قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم فنامت عینی و سمعت اذنای و عقل
قلبی پس خواب کرد چشم من و شنیدند هر دو گوش من و دریافت دل من قال فقیل لی سید بنی دارا پس بیان کرده شد مثل و گفته شد مرا که مهتری بنا کرد سرای فصنع مأدبة پس ساخت
طعامی برای مردمان و ارسل داعیا و فرستاد آن سید کسی را که بخواند مردم را برای طعام فمن اجاب الداعی دخل الدار پس کسی که پاسخ داد و پذیرفت گفته خواننده را در آمد سرای او و اکل من
المأدبة و خورد از آن طعام که ساخته شده بود و رضی عنه السید و خوشنود شد از وی آن سید بجهت قبول کردن دعوت او را با وجود آنکه دعوت محض از برای فائده آنکس است و سید را
در آن نفعی و غرضی نه و من لم یجب الداعی و کسی که اجابت نکرد داعی را لم یدخل الدار و لم یأکل من المأدبة در نیامد سرا را و نخورد از آن طعام و سخط علیه السید و خشم کرد و ناراض شد از وی
سید قال گفت آن فرشته یا راوی فالله هو السید پس خدای تعالی بمنزله آن سید است که بنا کرد دار را و محمد الداعی و محمد صلی الله علیه وسلم بمنزله آنکس است که مردم را بطعام میخواند والدار
الاسلام و سرا که بنا کرده شده مشبه باسلام است والمأدبة الجنة و طعام که ساخته شده بهشت و نعیم اوست و در حدیث سابق دار بهشت را گفت و مأدبه نعیم او و چون اسلام سبب در آمدن
بهشت است اینجا او را مشبه به دار ساخت و مأدبه خود هر دو جا نعیم بهشت است فافهم رواه الدارمی و عن ابی رافع مولای آنحضرت اول مر عباس را بود پس بخشید او را با آنحضرت و چون بشارت داد
باسلام عباس آزاد کرد او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاضر شد احد را و خندق را و مشاهد دیگر را که بعد از آن بود و حاضر نشده بدر را اگرچه بود در اسلام او پیش از بدر نام وی ابراهیم بود در قول
مشهور غالب آمد بر وی کنیت او مات فی خلافة علی رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا الفین بضم همزه و سکون لام و کسر فا احدکم متکئا علی اریکته باید که نیابم من هیچ یکی شما را
تکیه کننده بر تخت آراسته خود کنایت است از تکبر و سلطنت و آسایش و فراغت و بیرون نیامدن بطلب علم و حدیث یأتیه الامر من امری در حالی که می آید یکی از شما حکمی از احکام من مما امرت به
او نهیت عنه از آنچه امر کرده ام آن بدان یا نهی کرده ام از آن فیقول لا ادری پس میگوید آن یکی نمیدانم غیر قرآن را و متابعت نمیکنیم آنرا ما وجدنا فی کتاب الله اتبعناه چیزی که می یابیم در کتاب خدا پیروی
میکنیم آنرا خبر داد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از حال بعضی از اهل جهل و فراغت و تکبر که متقاعد و متکاسل اند از عمل کردن بحدیث در حکمی که یافته نمیشود در قرآن و گمان میبرند که احکام شرع منحصر
در قرآن و جاهل اند با آنکه در احادیث بسی احکام است که در قرآن مجید نیست و همچنانکه قرآن حجت است حدیث پیغمبر نیز حجت است و چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم را قرآن عطا کرده اند احادیث
نیز داده اند و هر دو وحی است چنانکه در حدیث آینده بیاید رواه احمد و ابو داود والترمذی و ابن ماجة والبیهقی فی دلائل النبوة و عن المقدام بن معدیکرب بکسر میم صحابی کندی
نزول کرد حمص را آمد در وفد کنده شمار کرده میشود او را در اهل شام حدیث وی در ایشانست مات بالشام سنة سبع و ثمانین و له احدی و تسعون سنة قال قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم الا انی اوتیت القرآن و مثله معه آگاه باشید بدرستیکه من داده شده است مرا قرآن و مثل قرآن داده شده است مرا مانند قرآن با قرآن که احادیث باشد و مماثلت در بودن اوست
از وحی چنانکه قرآن وحی است منزل از جناب قدس الهی همچنین احادیث نیز وحی است وارد از جانب حق نهایت آنکه وحی جلی است و خفی متلو و غیر متلو متلو آنکه بالفاظ و عبارات وحی نیز احکام متعلق
باشد چنانکه صحت نماز و حرمت مس محدث و جنب و اعجاز نظم و آن قرآن است و غیر متلو آنکه نه اینچنین باشد و آن احادیث است و تواند که مراد مماثلت در عدد و مقدار باشد چنانکه از حدیث آینده
معلوم شود الا یوشك رجل شبعان علی اریکته یقول آگاه باشید که نزدیک است که مردی سیر و مستغنی بر تخت خود بفراغت افتاده میگوید علیکم بهذا القرآن لازم گیرید بر خود این قرآن را
فما وجدتم فیه من حلال فاحلوه پس چیزی که بیابید در قرآن از حلال پس حلال گردانید آنرا و بکنید و ما وجدتم فیه من حرام فحرموه و چیزی که بیابید در وی از حرام پس حرام گردانید آنرا و مکنید
و وصف شبعان کنایت از بلادت و سوء فهم است که شبع و شره طعام سبب آنست یا از کبر و حماقت که تنعم و ترفه موجب آن میگردد و ان ما حرم رسول الله کما حرم الله و بدرستی چیزی که حرام
گردانیده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مثل چیزیست که حرام گردانیده است خدا و در بعض نسخ انما است که معنی و الا است بعد از آن مثال چند ذکر کرد در بیان آنچه ثابت شده به سنت رسول الله
و مذکور نیست در کتاب الله و فرمود الا لا یحل لکم الحمار الاهلی آگاه باشید حلال نیست مر شما را گوشت خر اهلی که در خانها میباشد احتراز کرد از خر وحشی که آنرا گورخر گویند که آن حلال است
و لا کل ذی ناب من السباع و حلال نیست هر خداوند نیش از درندگان مثل شیر و گرگ و سگ و مانند آن و لا لقطة معاهد و حلال نیست لقطه معاهد لقطه بضم لام و فتح قاف مال برداشته
شده از زمین و بسکون قاف نیز آمده و فتح افصح و اکثر است و معاهد بکسر و فتح ها هر دو جائز است کسی که میان تو و میان او عهد بود و مراد ذمی در حدیث ذمی است پس معنی آن باشد که مال ذمی
که در راه افتاده یافته شده باشد حلال نیست زیرا که وی مال ذمی معصوم است چنانکه حکم مال مسلمانان است الا ان یستغنی عنها صاحبها مگر آنکه بی نیاز باشد از آن لقطه مالک او که
معاهد است این را دو معنی گفته اند یکی آنکه مالک بگذارد آنرا و ببخشد مر کسی را که یافته است دوم آنکه شئ قلیل خسیس باشد که در عادت نیازمندی آن نباشد و گفته اند که چون لقطه چیزی حقیر

باشد تصرف لا افتقار در آن اگر محتاج باشد جائز است واحکام لقطه بتفصیل در باب وی بیاید ان شاء الله تعالی ومن نزل بقوم فعليهم ان يقروه ویکی از احکام که بحدیث ثابت شده ودر کتاب الله ذکر
آن نیست این است که کسی که نزول کند بر قومی وفرود آید بر ایشان پس لازم است بر آن قوم که مهمانی کنند آن کس را واین بطریق سنت واستحباب است نه بر سبیل فرضیت وایجاب زیرا که مهمانی کردن واجب
نیست بلکه سمت ارباب مروت وسیرت اهل ایمان است ولهذا این حکم را در صورت نهی آورد ونگفت حلال نیست مر قوم را که مهمانی نکنند مر کسی را که نزول کند بر ایشان چنانکه در قرآن گفت
فان لم يقروه فله ان يعقبهم بمثل قراه بضم یا وسکون عین وکسر قاف بمثل قراه پس اگر مهمانی نکنند آن قوم مر آن کس را پس میرسد مر او را که جزای فعل ایشان دهد بمقدار مهمانی خود وبگیرد از ایشان بدل
آنچه فوت شده او را یعنی جائی که وارد که بگیرد وایشان مستحق ومستاهل آن شده اند که توان گرفت اگرچه واجب نیست قرا بکسر قاف وبمد مقصور وبظاهر این کلام ناظر در وجوب ضیافت است پس
بعض گویند که این حکم در کسی است که مضطر است واگر نگیرد خوف هلاک دارد چنانکه در حالت مخمصه می باشد وبعض گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم لشکری میفرستاد ومکان بوادی ومفاوز
بازاری بر پا نمیکردند که از آنجا چیزی بخرند وبخورند پس سخت گرفته شد کار بر اهل قری که برای غازیان مهمانی کنند واگر نکنند عقوبت ایشان این باشد که بگیرند از ایشان غازیان مقدار ضیافت
خود بر سبیل زجر چنانکه حکم بود که هر که از غنیمت بدزدد متاع او را بسوزند وهر که منع زکوة کند نصف مال او را بگیرند وبعض گفته اند که مهمانی کردن مر کسی را که نزول کند در ابتدای اسلام واجب
بود پس از آن منسوخ گشت بفرضیت زکوة والله اعلم رواه ابوداود روایت کرد این حدیث را ابوداود تا اینجا وروی الدارمی نحوه وكذا ابن ماجة الی قوله كما حرم الله وروایت
کرد دارمی هم چنین روایت کرد ابن ماجه تا قول وی كما حرم الله وایشان این کلام را که الا لا يحل الی آخره ذکر نکرده اند وعن العرباض بکسر عین مهمله وسکون را وبجیم وضاد معجمه بن سارية
بسین مهمله وراء ویای تحتانیه صحابی است از اهل صفه واز گریه کنندگان که فرود آمده در باب ایشان آیه کریمه ولا على الذين اذا ما اتوك لتحملهم الآية نزول کرد بشام وسکونت حمص کرد مات سنة
وسبعین رضی الله عنه قال قام رسول الله عرباض بن ساریه گفت ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی خطبه خواند فقال پس گفت آنحضرت ايحسب احدكم متكئا على اريكته آیا گمان میبرد یکی
از شما تکیه زده بر تخت آراسته خود يظن ان الله لم يحرم شيئا الا ما في هذا القرآن گمان میبرد که خدای تعالی حرام نگردانیده است چیزی را مگر چیزی که در این قرآن است الا واني والله قد
امرت آگاه باشید وبدرستیکه من بخدا سوگند تحقیق امر کرده ام ووعظت وپند کرده ام ونهيت عن اشياء وباز داشته ام مردم را از چیزها انها لمثل القرآن بدرستیکه آنچه امر ونهی ووعظ کرده ام
مثل آنست در مقدار قرآن است او اكثر بلکه بیشتر است از آن پس از آن بیان کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم احکامی چند از آنچه نهی کرده . است ودر قرآن نیست بقول خود وان الله لم يحل لكم ان تدخلوا
بيوت اهل الكتاب الا باذن وبدرستیکه خدای تعالی حلال نگردانیده است مر شما را که در آئید خانه های اهل کتاب مگر باذن ولا ضرب نساءهم وحلال نگردانیده است مر شما را زدن زنان ایشان را در گرفتن جزیه
وخراج ومانند آن ولا اكل ثمارهم وحلال نگردانیده است خوردن میوه های ایشان را اذا اعطوكم الذي عليهم وقتیکه بدهند اهل کتاب شما را چیزیکه بر ایشانست از جزیه وخراج رواه ابوداود روایت
کرد این حدیث را ابوداود وفي اسناده ودر اسناد وی این شخص است که نام وی اشعث بن شعبة المصيصي است قد تكلم فيه تحقیق سخن کرده شده است در وی که ثقه است یا نه ومصیصی
بکسر میم وتشدید صاد مهمله اولی وبفتح میم وخفت صاد نیز گفته اند نسبت است بشهری که نام آن مصیصه است ودر قاموس گفته که مصیصه بر وزن سفینه نام شهری است بشام وتشدید داده میشود صاد را
وعنه وهم از عرباض بن ساریه روایت است قال صلی بنا رسول الله نماز گذارد با ما یعنی امامت کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ذات يوم یک روزی ثم اقبل علینا بوجهه پس توجه کرد بر ما بروی
مبارک خود فوعظنا موعظة بليغة پس پند کرد ما را پند کردنی سخت رسان ومؤثر وقول بلیغ آنکه اول وی بمقصود رسد وبالغ نیکو رسیده وبلیغ فصیح که بعبارت خود کنه ضمیر را رسد ذرفت منها
العيون اشک ریخت از آن موعظه چشمها ذرفت بذال معجمه رفتن اشک از چشم ووجلت منها القلوب وترسید وی از دلها فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله كان هذه موعظة مودع
گویا این پند کسی است که وداع کننده است چه شخص در وقت وداع کردن از پند ونصیحت هرچه کردنیست چیزی فرو نگذارد وهرچه گفتنی است بگوید ودل از سوز وداع ورحلت تو گرفته میشود ومحزون
میگردد فاوصنا پس وصیت کن ما را یعنی اندرزی بکن ما را که آن را دستاویز باید ساخت فقال اوصيكم بتقوى الله پس گفت وصیت میکنم شما را به پرهیزگاری وترس از خدا والسمع والطاعة
وبقبول کردن حکم امرا وفرمان برداری ایشان در آنچه موافق حکم شرع بود وبتقوی جمع شود وان كان عبدا حبشيا واگرچه باشد حاکم غلام حبشی بود واین مبالغه است در اطاعت امرا والا بنده
امیر نشود یکی از شرائط امارت آزادی است واین چنانست که در حدیث آمده است که هرکه مسجدی بنا کند اورا در بهشت خانه بنا کنند اگرچه آن مسجد همچو آشیانه کنجشک باشد ومسجد هرگز همچو آشیانه کنجشک
نباشد ولیکن مقصود مبالغه است در خردی وتنگی وتواند که بنده حبشی نائب سلطان کبیر بود پس بر این تقدیر اطاعت وی لغو بوده سلطان واجب گردد پس از آن علت سمع وطاعت امرا بیان فرمود
بقول خود فانه من يعش منكم بعدي زیرا که بدرستیکه کسی که میزید از شما بعد از من فسيرى اختلافا كثيرا پس میبیند انجام آن که پدید اختلاف بسیار مردم را در سمع وطاعت امرا من است و
فتنه که پیدا کرد از اختلاف واشارت کرد بحفظ تقوی بقول خود فعليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين پس لازم گیرید سنت مرا وسنت خلیفه های مرا که اهل رشد ورشاد وراه
یافتگانند در رشد ورشاد بباطن وبه بودن خلافت حقی ومراد بخلفای راشدین خلفای اربعه داشته اند وهرکه بر سیرت ایشان برود وموافق سنت عمل کند حکم ایشان دارد نه هرکه بهوای نفس
خود بدعتی پیدا کند وحقیقت سنت خلفای راشدین رضی الله عنهم همان سنت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم شهرت نیافته بود وبعد از وی در زمان ایشان
رواج یافته ومشهور گشته ومضاف بایشان شده وچون مظنه آن بود که یکی آن را بجهت اضافت بایشان بدعت پندارد ورد کند ومنکر گردد وصیت کرد باتباع آن پس هرچه خلفای راشدین بآن
حکم کرده باشند اگرچه باجتهاد وقیاس ایشان بود موافق سنت نبوی است واطلاق بدعت بر آن نتوان کرد چنانکه فرقه زائغه کنند پس از آن مبالغه کرد در وصیت باتباع سنت وفرمود تمسكوا
بها چنگ در زنید بسنت من وسنت خلفای راشدین وعضوا عليها بالنواجذ وسخت بزنید بر سنت دندانها را ومحکم بگیرید آن را وعض گزیدن ونواجذ چهار دندانست در اقصای
دندانها که آنها را اضراس حلم واضراس عقل گویند ومعنی انیاب ومطلق اضراس نیز آمده واياكم ومحدثات الامور ودور دارید خود را از کارهای نو پدید شده که در زمان آنحضرت

صلی الله علیه وسلم وزمان خلفای راشدین نبوده اند فان کل محدثة بدعة زیرا که هر خصلت احداث کرده شده بدعت است وکل بدعة ضلالة وهر بدعت ضلالت است یا سبب ضلالت است
رواه احمد وابو داؤد والترمذی وابن ماجة این حدیث را این چهار کس روایت کرده اند الا انهما لم یذکرا الصلوٰة مگر این است که ترمذی وابن ماجه ذکر نکرده اند قصه نماز گذاردن را
یعنی نگفته اند صلی بنا رسول الله بلکه ابتدای حدیث از وعظنا موعظة کرده اند وعن عبد الله بن مسعود قال خط لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم خطا گفت ابن مسعود کشید آنحضرت
صلی الله علیه وسلم برای تفهیم ما خطی راست تا راه راست را نشان نماید ثم قال هذا سبیل الله پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم این خط را که راست کشیدم راه خدا است ثم خط خطوطا
عن یمینه وعن شماله پس کشید خطهای دیگر از جانب راست آن خط واز جانب چپ آن وقال هذه سبل وگفت این راهها است علی کل سبیل منها شیطان یدعو الیه بر سر هر
از این راهها شیطانیست که میخواند مردم را بآن راه وبیرون می برد از راه راست وقرأ وخواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را وان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه الآیة پروردگار
عالم میفرماید که این راه من است راست که نمودم شما را پس پیروی کنید آنرا وآخر آیت این است که ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله وپیروی مکنید راهها را که چپ وراست میروند
یعنی ادیان مختلفه وطرق زائغه تا پریشان نگرداند آن راهها شما را ودور نبرند از راه راست رواه احمد والنسائی والدارمی بدانکه در این حدیث ودر احادیث دیگر که در این معنی وارد
یافته در کتب احادیث عدد این خطوط در نظر نیامده جز آنکه در مدارک در تفسیر این آیت حدیث روایت کرده است که کشید آنحضرت صلی الله علیه وسلم خطی مستوی وفرمود این سبیل رشد است
وراه خدا است پیروی کنید آنرا پس کشید در هر جانب شش خط مائل وفرمود این سبلها است بر سر هر راه شیطانیست که میخواند بسوی آن پس اجتناب کنید از آن وخواند این آیت را وگفت صاحب
مدارک پس تیر کرد هر یکی از این دوازده راه شش راه پس میگردد هفتاد ودو راه پوشیده نماند که افتراق امت بهفتاد وسه فرقه در حدیث صحیح وارد شده است لیکن نه باین طریق که در
مدارک گفته بلکه در مواقف گفته است که کبار فرق اسلامیه هشت است معتزله وشیعه وخوارج ومرجیه ونجاریه وجبریه ومشبهه وناجیه بعد از آن معتزله را بیست فرقه ساخته وشیعه را
بیست ودو فرقه وخوارج بیست ومرجیه را پنج ونجاریه را سه وجبریه ومشبهه را تفریق نکرده وفرقهٔ ناجیه اهل سنت وجماعت اند ومجموع هفتاد وسه فرقه شد انتهی اگر گویند چگونه معلوم
شود که فرقهٔ ناجیه اهل سنت وجماعت اند واین راه راست است وراه خدا است ودیگر همه راههای نار است وهر فرقه دعوی میکند که راه راست است ومذهب وی حق وجوابش آنکه که این چیزی
نیست که بمجرد دعوی تمام شود برهان باید وبرهان حقانیت اهل سنت وجماعت آنست که این دین اسلام بنقل آمده است ومجرد عقل آن را وافی نیست وبتواتر اخبار معلوم شده وبتتبع وتفحص
احادیث وآثار متیقن گشته که سلف صالح از صحابه وتابعین باحسان ومن بعدهم همه بر این اعتقاد وبر این طریقه بوده اند واین بدع وهوا در مذاهب واقوال بعد از صدر اول احادث شده
واز صحابه وسلف متقدمین هیچکس بر آن نبوده واز ایشان متبری بوده اند از آن وبعد از حدوث آن رابطهٔ صحبت ومحبت که با آن قوم داشتند قطع کرده ورد نموده ومحدثین اصحاب
کتب سته وغیرها از کتب مشهورهٔ معتمده که مبنا ومدار احکام اسلام بر آنها افتاده وائمه فقهای ارباب مذاهب اربعه وغیرهم از آنها که در طبقهٔ ایشان بوده اند همه بر این مذهب بوده اند و
اشاعره وماتریدیه که ائمه اصول کلام اند تائید مذهب سلف نموده وبدلایل عقلیه آنرا اثبات کرده وآنچه سنت رسول صلی الله علیه وسلم واجماع سلف بر آن رفته بوده مؤکد ساخته اند ولهذا نام
ایشان اهل سنت وجماعت افتاده اگرچه این نام حادث است اما مذهب واعتقاد ایشان قدیم است وطریقهٔ ایشان اتباع احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم واقتدا بآثار سلف وحمل النصوص
بر ظاهر است مگر عند الضرورة وعدم اعتماد بر عقول وآرا واهوای دیگران بخلاف مثل معتزله وشیعه وآنها که در اعتقادات بر طریقهٔ ایشان اند تشبث بفلسفه واسترسال با آرا واوهام ایشان
نموده ومشائخ صوفیه از متقدمین ومحققین ایشان که استادان طریقت وزهاد وعباد ومرتاض ومتورع ومتقی ومتوجه بجناب حق ومتبری از حول وقوت نفس بوده اند همه بر این مذهب
بوده اند چنانکه از کتب معتمدهٔ ایشان معلوم گردد ودر تعرف که معتمد ترین کتابهای این قوم است وشیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی در شان او گفته است لولا التعرف لما
عرفنا التصوف عقائد صوفیه که اجماع دارند بر آن آورده که همه عقائد اهل سنت وجماعت است بی زیادت ونقصان ومصداق این سخن که گفتیم آنست که کتابهای حدیث وتفسیر و
کلام وفقه وتصوف وسیر وتواریخ معتبره که در دیار مشرق ومغرب مشهور ومذکور اند جمع کنند وتفحص نمایند ومخالفان نیز کتابهای خود را بیارند تا ظاهر شود که حقیقت حال چیست
وبالجمله سواد اعظم در دین اسلام مذهب اهل سنت وجماعت است عرف ذلک من انصف بالانصاف وتجنب عن التعصب والاعتساف والله یقول الحق وهو یهدی السبیل و
عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به ایمان نمی آرد یکی از شما تا آنکه باشد هوای نفس او تابع و
پیرو چیزی را که آورده ام من آنرا از دین وشریعت اگر مراد متابعت است در اعتقاد وعمل در عبادات وعادات بر وجه کمال وتسلیم ورضا باحکام وی صلی الله علیه وسلم در وقت
معارضهٔ داعیهٔ حق وباعثهٔ هوی پس مراد نفی ایمان کامل است واگر طبیعت در اختیار دین اسلام واعتقاد حقیت اوست مراد نفی اصل ایمان است وفرمود هوا تابع شود ونگفت
منتفی ومنعدم گردد زیرا که انتفا وانعدام آن مطلقا ممکن نیست وکمال نیز نیست موجب اجر وثواب نه کمال آنست که هوا باشد وتابع حق ومنقاد امر باشد رواه فی شرح السنة
روایت کرد این حدیث را محیی السنة در شرح السنة وقال النووی فی اربعینه وگفته است امام نووی در چهل حدیث خود هذا حدیث صحیح رویناه فی کتاب الحجة باسناد
صحیح وعن بلال بن الحارث المزنی بضم میم وفتح زای وکسر نون صحابی است آمد بر آنحضرت در وفد مزینه در سال پنجم از هجرت مات سنة ستین وله ثمانون سنة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من احیی سنة من سنتی کسی که زنده کرداند وترویج دهد سنتی از سنتهای مرا قد امیتت بعدی تحقیق میرانیده شده وضائع کرده شده است پس
فان له من الاجر مثل اجور من عمل بها پس بدرستی که مر آنکس را است از اجر وثواب بمقدار اجرها وثوابهای کسانی که کار میکنند بآن سنت من غیر ان ینقص من اجورهم شیئا
بی آنکه کم کرده شود بسبب ثبوت اجر مر آنکس را از اجرهای این کارکنندگان چیزی یعنی هم آن عاملان اجر بکمال وتمام حاصل شود وهم این احیای سنت کننده ورواج

دهنده را مقدار اجرهای ایشان ثابت میشود و من ابتدع بدعة ضلالة لا یرضاها الله و رسوله و کسی که بدعتی پیدا کند بدعت ضلالت که راضی نیست از آن خدا و رسول ضد اختلاف
بدعت حسنه که در وی مصلحت دین و تقویت و ترویج آن باشد کان علیه من الاثم مثل آثام من عمل بها لا ینقص ذلک من اوزارهم شیئا باشد بر آن کس از بزه مقدار بزههای کسی که عمل کند آن
بدعت کم نمیکند آن از بزههای ایشان چیزی را شرح این حدیث و سخن در آن در آخر فصل اول در حدیث ابی هریره از روایت مسلم گذشت رواه الترمذی و رواه ابن ماجة عن کثیر بن
عبدالله بن عمرو عن ابیه عن جده و عن عمرو بن عوف انصاری است حاضر شد بدر را و سکونت کرد مدینه را رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الدین لیأرز الی
الحجاز کما تأرز الحیة الی جحرها ترجمه این عبارت در حدیث دیگر از فصل اول گذشت الا آنکه آنجا الی المدینة گفت و اینجا الی الحجاز که شامل مکه و مدینه هر دو است چنانکه آنجا نیز اشارت بدان
کرده شد مانا که سبب فرود در آن مقام بیان فضیلت مدینه مطهره بود و درین مقام اخبار بفضیلت حرمین زادهما الله تعظیما و تشریفا والله اعلم و لیعقلن الدین من الحجاز
و هر آینه پناه میجوید دین از زمین حجاز و میگیرد او را ملجا و مسکن و باز میگردد بسوی او و قتیکه ظاهر شود فتن و مستولی گردند اهل کفر و فساد در دیار در آخر زمان در وقت خروج دجال چنانکه گذشت
معقل الاروية من رأس الجبل همچو پناه جستن بز کوهی از سر کوه و بر آمدن او و آنرا اروی بضم همزه و سکون را و کسر واو و تشدید یا بز کوهی و بعض مخصوص ماده دارند ان الدین بدأ
غریبا و سیعود کما بدأ بدرستیکه دین پیدا شده است غریب و تنها و سر انجام است که باز گردد چنانکه بود فطوبی للغرباء پس خوش شی فرخی باد مر غریبان را و هم الذین یصلحون ما افسد
الناس من بعدی من سنتی و غربا آنکسانی اند که نیکو میسازند چیزی را که بد ساخته اند مردم بعد از من از سنت من رواه الترمذی و عن عبدالله بن عمرو قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لیأتین علی امتی کما اتی علی بنی اسرائیل هر آینه بیاید بر امت من مانند آنچه آمده و گذشته بر بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل موافق و مطابق با یکدیگر و اصل
این ترکیب آن است که چون نعلین بدوزند طاقات آنها بر یکدیگر اندازه کرده ببرند تا برابر آیند و گویند حذوت النعل بالنعل حذو بمعنی اندازه کردن و بدین فعل او طابق النعل
بالنعل نیز گویند پس این مثل شد در موافقت دو چیز بیکدیگر حتی ان کان منهم من اتی امه علانیة تا آنکه اگر بود از بنی اسرائیل کسی که آمد مادر خود را یعنی جماع کرد با وی آشکارا
لکان فی امتی من یصنع ذلک هر آینه باشد در امت من کسی که میکند آن فعل شنیع را و گفته اند که مراد بمادر زوجه پدر است یعنی چه صورت دارد که کسی با مادر حقیقی خود این فعل کند که مانع
طبعی با نهی شرعی همراه است اما در زوجه پدر که نامادر او است صورت امکانی دارد از جهت عدم مانع طبعی و ان بنی اسرائیل تفرقت علی ثنتین و سبعین ملة و بدرستیکه بنی اسرائیل جدا شدند
بر هفتاد و دو مذهب و تفترق امتی علی ثلث و سبعین ملة و جدا میشوند امت من از آنها که ایمان آورده اند و روی بقبله دارند بر هفتاد و سه مذهب در اصول عقائد کلهم فی النار
همه ایشان مستحق در آمدن دوزخ باشند بجهت سوء اعتقاد و الا بجهت عمل شاید که فرقه ناجیه نیز در آیند و قول آنکه ذنوب فرقه ناجیه مطلق مغفور است سخن بی دلیل است الا ملة واحدة
مگر یک اهل ملت قالوا من هی گفتند صحابه کیست آن یک اهل ملت یا رسول الله قال ما انا علیه و اصحابی فرمود اهل ملتی است که من بر آنم و اصحاب من بر آنند رواه الترمذی و فی روایة
احمد و ابی داؤد عن معاویة و در روایت امام احمد و ابی داؤد از معاویه اینچنین آمده است که ثنتان و سبعون فی النار و واحدة فی الجنة و هی الجماعة اهل هفتاد و دو ملت
در آتش دوزخ اند و اهل یک ملت در بهشت مسمی بجماعت است از جهت اجتماع ایشان بر کلمه حق و بر آنچه اجماع کرده اند بر آن سلف که بر راه راست بوده اند و این عبارت نیز درین روایت
آمده است که و انه سیخرج فی امتی اقوام و بدرستیکه شان اینست که بیرون خواهند آمد در امت من گروهها که تتجاری بهم تلک الاهواء روان میشود با ایشان یعنی سرایت
میکند در رگ و پی ایشان آن اهوا که متفرق شده اند بآنها و اهوا جمع هوی بمعنی اماده نفس و شهوت و گه خوانده است ایشان را آن مذهب کما یتجاری الکلب بصاحبه چنانکه سرایت میکند کلب
در صاحب خود و کلب بفتح لام علتی است که عارض میشود آدمی را از گزیدن سگ دیوانه و مستولی میگردد بروی شبیه مالیخولیا و سرایت میکند از وی بدیگری و نمیتوانند که بجانب آب نگاه کنند
و اگر بکند فریاد کند و بی طاقتی دارد و بسا که از تشنگی بمیرد و نتواند که آب بخورد و این علتی است که میریزد ماده آن بر تمامه بدن او و متولد میگردد از وی اعراض ردیه و سرایت میکند در رگ
و پی چنانکه فرمود لا یبقی منه عرق و لا مفصل الا دخله باقی نمیماند از صاحبش هیچ رگی و بندی مگر آنکه در می آید آن علت در آن و تشبیه اهل هوا بصاحب این علت بجهت آنست که بر
صاحبش مستولی گردد و اعراض ردیه از وی متولد شود و ضرر آن از وی بدیگری بتجاوز کند چنانکه علت بدعت و هوا در اهل اهوا و چنانکه صاحب علت کلب از آب بگریزد و نتواند آنرا خورد
و تشنه بمیرد همچنین اهل هوا از علم دین بگریزند و نتوانند از آن مستفید شد و محروم از آن بمیرند در بادیه جهل و ماویه بدعت جان دهند نسأل الله العافیة و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله لا یجمع امتی بدرستیکه خدای تعالی گرد نمی آرد امت مرا او قال امة محمد شک راوی است که بجای امتی امت محمد گفت علی ضلالة
بگمراهی و این خاصیت و منقبتی است که پروردگار تعالی این امت مرحومه را بدان مخصوص گردانیده است که هر چه بر آن اتفاق کنند جز حق و ثواب نبود و ید الله علی الجماعة دست
قدرت و احسان الهی بر جماعت است و این کنایت است از حفظ و نصرت حقتعالی اهل حق را از ایذای خلق و خوف اعدای دین و توفیق وی سبحانه مر ایشان را از برای استنباط احکام و اطلاع
بر دریافت حق و چون اختلاف کنند و متفرق شوند زائل گردانند حفظ و عصمت و سکینه را و بفرستد عذاب را و فاسد گرداند احوال او بیرون آرد از آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب
او رضی الله عنهم بر آن بودند و من شذ شذ فی النار و کسی که تنها افتد از جماعت و بیرون آید از سواد اعظم انداخته میشود در آتش دوزخ شذ اول بر صیغه معلوم است و دوم مجهول
و معلوم نیز آمده و همچنین در حدیث آینده رواه الترمذی و عنه قال قال رسول الله و هم از ابن عمر روایت است که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
اتبعوا السواد الاعظم پیروی کنید سواد اعظم را سواد در اصل بمعنی سیاهی است و بمعنی جمهور و اکثر از مردم نیز باید چنانکه سیاهی لشکر گویند کثرت و زیادت آنرا و مراد حث و تحریض
باتباع آنچه اکثر علما در آن جانب اند فانه من شذ شذ فی النار رواه ابن ماجة من حدیث انس و در بعض نسخ درینجا بیاض است و این عبارت در حاشیه نوشته و در بعض

ولسر

و آن اهل یک ملت

ابن ابی عاصم فی کتاب السنة نیز زیاده کرده وعن انس قال قال لی رسول الله گفت انس که گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا بنی ان قدرت ان تصبح وتمسی ای پسرک من اگر توانی که صبح کنی و
شام کنی ولیس فی قلبک غش لاحد وحال آنکه نیست در دل تو کینه وعداوت مر هیچ یکی را فافعل پس بکن که کاری عظیم است ثم قال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای مدح و ترغیب این کار
یا بنی وذلک من سنتی ای پسرک من و آن کار از سنت سنیه و طریقه مرضیه منست ومن احب سنتی فقد احبنی و کسی که دوست دارد سنت مرا پس تحقیق دوست میدارد مرا چه دوست
داشتن طریقه و سیرت کسی ناشی از محبت او و باعث بر آن است ومن احبنی کان معی فی الجنة و کسیکه دوست دارد مرا باشد با من در بهشت چنانکه وارد شده است که المرء مع من احب
و در حدیث اشارت است بآنکه دوست داشتن سنت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم مورث محبت آنحضرت و مرافقت اوست صلی الله علیه وسلم چه جای عمل بدان رزقنا الله رواه الترمذی و
عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تمسک بسنتی عند فساد امتی کسی که چنگ در زند و عمل کند بسنت من نزد فساد امت من و بیرون آمدن ایشان
از سنت و تقصیر کردن در آن فله اجر مائة شهید پس مر او راست مزد و ثواب صد شهید کنایت است از یافتن غایت جهد و مشقت در آن و حصول کمال فضیلت و ثواب بر آن رواه البیهقی فی
کتاب الزهد له من حدیث ابن عباس رضی الله عنهما در ینجا نیز در بعض نسخ بیاض است و در حاشیه این عبارت نوشته وعن جابر عن النبی روایت است از جابر از پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم حین اتاه عمر وقتی که آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم را عمر رضی الله عنه فقال پس گفت عمر انا نسمع احادیث من یهود تعجبنا بدرستی که ما می شنویم حدیثها و حکایتها را از یهود
که خوش می آید ما را آن احادیث و حکایات افتری ان نکتب بعضها آیا می بینی و رای میزنی که بنویسیم بعضی از آن احادیث را فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق زجر و
انکار امتهوکون انتم آیا متحیر ید شما در دین اسلام و در بودن وی دینی تام و کامل که محتاج بدینی دیگر نباشد تا از اهل کتاب چیزی بگیرید و استفاده نمائید کما تهوکت الیهود والنصاری
چنانکه متحیر شدند یهود و نصاری و افتادند در تیه حیرت و وادی اشتباه لقد جئتکم بها بیضاء نقیة بتحقیق آورده ام ملت و شریعت را بیضاء نقیة سفید و پاک و صاف و روشن و
خالص از شک و شبهه و مبرا از اشتباه و التباس ولو کان موسی حیا ما وسعه الا اتباعی و اگر میبود موسی زنده گنجایش نداشت او را مگر پیروی من چه جای قوم او و تمامه مردم
غیر ایشان زیرا که شرائع همه منسوخ شد بشریعت من رواه احمد والبیهقی فی شعب الایمان وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اکل طیبا کسی که
بخورد حلال او عمل فی سنة و کار کند از جهت بودن او و سنت اگرچه قلیل باشد وامن الناس بوائقه و ایمن باشند مردم از شرهای او یعنی از وی بکسی شری نرسد یعنی گمراه نگرداند
و کسی را از راه نبرد کذا قیل و ظاهر آنست که مراد عامه از ین باشد و بوائق جمع بائقة است یعنی سختی و در حدیث آمده است که در نیاید بهشت را کسی که ایمن نباشد همسایه او بوائق او را و تفسیر کرده اند
آن را بظلم و غش و سختی و شر دخل الجنة می در آید بهشت را فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله ان هذا الیوم لکثیر فی الناس بدرستی که این کار امروز در زمان بسیار است
در مردم بعد از این چه حال خواهد بود فقال وسیکون فی قرون بعدی گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری درین زمان بسیار است و سرانجام است که میباشد در جماعتها که پیدا
شوند بعد از من یعنی منقطع نمیشود خیر از امت من مطلقا اگرچه تفاوت کند بقلت و کثرت و در آخر زمان نیز جماعه خواهند بود که بطریقه تقوی و سنت اقامت خواهند نمود رواه الترمذی
وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انکم فی زمان من ترک منکم عشر ما امر به هلک بدرستیکه شما در زمانی هستید که هر که ترک کند از شما ده یک
آنچه امر کرده شده است بدان هلک هلاک میشود و عقاب کرده میشود او را بر آن ثم یأتی زمان من عمل منهم بعشر ما امر به نجا پس تر می آید زمانی که هر که بکند از ایشان ده یک
آنچه امر کرده شده است بدان نجات یابد از عذاب و ثواب داده میشود در آن و این در سنن و نوافل خیرات خواهد بود والا در فرائض و واجبات ترک چه صورت دارد و بعضی گفته اند
که مراد امر معروف و نهی منکر است که در زمان نبوت و قریب بدان زمان بود چه حق ظاهر بود و دولت اسلام قوی و امداد و اعانت از مسلمانان حاصل و استماع و قبول حق متوقع که با وجود آن
در ترک امر و نهی مجال عذر تنگ بود بخلاف آخر زمان که کار بر نقیض آنست اگر اندکی از آن هم بوجود آید غنیمت است و موجب اجر گردد رواه الترمذی وعن ابی امامة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما ضل قوم بعد هدی کانوا علیه گمراه نشدند هیچ قومی پس از هدایتی که بودند بر آن الا اوتوا الجدل مگر آنکه داده شدند علم
و جدل فتحقیق شدت در خصومت و عناد و ستیزه و تعصب تا ترویج کنند مذهب باطل او برانداز ند بنای حق ثم قرأ رسول الله پس خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هذه
الایة این آیت را که در بیان جدل و خصومت کافران وارد است ما ضربوه لک الا جدلا بل هم قوم خصمون رواه احمد والترمذی وابن ماجة و سبب نزول این آیت
آنست که چون نازل شد قول خداوند تعالی اِنَّکُمْ وَمَا تَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ بتحقیق شما و چیزی که می پرستید شما غیر حق هیمه دوزخند مشرکان خوشحال شدند و
فریاد بر آوردند و گفتند بتان ما بهتر از عیسی علیه السلام نیستند و اگر عیسی هم که معبود نصاری است بحکم این آیت در دوزخ باشد ما راضی ایم که بتان ما نیز با وی باشند اینجا میفرماید که مَا ضَرَبُوْهُ
لَکَ اِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُوْنَ یعنی این بحث که با تو کردند نکردند مگر بطریق جدل و خصومت چه ما تعبدون شامل عیسی علیه السلام نبود زیرا که کلمه ما عبارت از غیر عقلا میباشد
بمعنی چیز چنانکه من برای عقلا است بمعنی کس و ایشان میدانند که لغت عرب اینچنین است با وجود آن بمحض جنگ و جدل و تعصب این سخن میگویند و آورده اند که ابن زبعری بکسر زای و فتح با و سکون
عین و فتح را در آخر الف که یکی از مشرکان بود و این بحث کرد با آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را گفت وای بر تو چه خوش جاهل بوده تو بزبان قوم خود وعن انس ان رسول الله در روایت است
از انس بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یقول بود که میگفت لا تشددوا علی انفسکم سخت نگیرید بر نفسهای خود بارکشیدن کار ریاضات و مجاهدات شاقه که نفس طاقت
آن ندارد و التزام آن بر نفس خود و حرام گردانیدن آنچه مباح گردانیده است آن را پروردگار تعالی و آسان کرده است بر شما فیشدد الله علیکم تا سبب آن شود که سخت
گیرد خدای تعالی بر شما و فرض گرداند آن را و شما را طاقت ادای حق آن نباشد و درمانید و باز گردید فان قوما شددوا علی انفسهم فشدد الله علیهم پس بدرستیکه قومی سخت

گرفتند

گرفتند پس سخت گرفت خدا برایشان فتلک بقایاهم فی الصوامع والدیار پس آن سخت گیرندگان بر نفس خود باقی ماندگان ایشانند در صومعها و دیرها صومعه بفتح میم عبادت خانهٔ نصاری
و دیر کلیسای رهبانان و رهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم رهبانیتی که پیدا کردند ایشان آنرا فرض نکردانیدیم ما آنرا برایشان و مراد برهبانیت مبالغه در عبادت و ریاضت و انقطاع
از مردم و پوشیدن پلاس و انداختن زنجیرها در گردن و بریدن آلت مردی و گریختن بکوه و بیابان و امثال آن که راهبانان و زاهدان اهل کتاب میکردند پس میفرماید که ایشان این چیزها را از پیش
خود اختراع و ابتداع نمودند نی آنکه ما برایشان فرض کردانیم و در آخر آیت میفرماید فما رعوها حق رعایتها پس رعایت نتوانستند کرد آنرا حق رعایت آن آورده اند که آمد احمد بن الحواری نزد
استاد خود ابو سلیمان دارانی رض و گفت ریاضت کشیدند بنی اسرائیل تا آنکه خشک شدند مثل مشکهای کهنه و نهای کمان و ما میخوریم و می پوشیم و آسایش میکنیم درین اندیشه جان میکاهد که این چه حالیست
و چه است ابو سلیمان دارانی گفت میدانستم که تو تازه خواهی آورد بدان ای احمد که از ما صدق میخواهند و اخلاص نه سوختن و گداختن اگر ده روز عمل کردی و اخلاص ورزیدی بهتر از ده
سال است که سوختی و گداختی رضای حق مطلوب است کما قال ولم یکن للوصال اهلا فکل احسانه ذنوب رواه ابو داؤد وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم نزل القرآن علی خمسة اوجه فرود آمده است قرآن بر پنج قسم حلال وحرام ومحکم ومتشابه وامثال معنی حلال وحرام ظاهر است ومعنی محکم ومتشابه در فصل اول در حدیث
عائشه رض معلوم شد ومراد بامثال قصص ومواعظ است فاحلوا الحلال پس حلال کردانید حلال را یعنی عمل کنید بدان و اعتقاد کنید حلیت آنرا وحرموا الحرام وحرام کردانید حرام را
واعملوا بالمحکم و کار کنید بمحکم وامنوا بالمتشابه وایمان آرید بمتشابه وبدانید که آنچه مراد حق تعالی است از آن حق است اگرچه ما بدان نرسیم واعتبروا بالامثال وعبرت گیرید و پند پذیر
شوید بامثال هذا لفظ المصابیح اینکه ذکر کرده شد لفظ مصابیح است وروی البیهقی فی شعب الایمان وروایت کرده است بیهقی در کتاب شعب الایمان ولفظه ولفظ بیهقی اینست
فاعملوا بالحلال واجتنبوا الحرام واتبعوا المحکم پس عمل کنید بحلال و پرهیز کنید از حرام و پیروی کنید محکم را وقول او وامنوا بالمتشابه واعتبروا بالامثال بحال خود است ولفظ مصابیح
در یمعنی و بیهقی یکی است وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الامر ثلثة احکام شرع سه نوع است امر بین رشده حکمی است که ظاهر و هویدا است
بره بودن او فاتبعه پس متابعت و پیروی کن آنرا وامر بین غیه وحکمی است که پیدا است نابره بودن او فاجتنبه پس پرهیز کن از آن ونیکو شو از آن وامر اختلف فیه وحکمی است که اختلاف
کرده شده است و اشتباه است در رشد وغی او فکله الی الله پس بسپار او را بخدا و توقف کن در آن و طلب کن رشد و هدایت در آن رواه احمد الفصل الثالث عن معاذ بن جبل قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان ذئب الانسان بدرستیکه شیطان گرگ آدمی است میبرد و میرباید آنرا که از جماعت برآید پس هلاک میکند کذئب الغنم مانند گرگ گوسفند
یاخذ الشاذة میگیرد گوسفند را که رمنده است وانس ناگیرنده است بگله والقاصیة ومیگیرد گوسفند را که دور رونده است از گله بی نفرت والناحیة وگوسفندی را که یک جانب افتاده است
اگرچه نگریخته و دور نرفته است و آنکه در درون گله است ایمن و سلامت است وایاکم والشعاب و دور دارید خود را از راههای میان دو کوه مقصود نه برآمدن از میان جماعت و بیرون
افتادن از راه سلوک است چنانکه فرمود وعلیکم بالجماعة والعامة و بر شما باد که لازم گیرید جماعه را و اکثر را اشارت است بآنکه معتبر اتباع اکثر وجمهور است چه اتفاق کل در همه احکام واقع
نه بلکه ممکن نیست رواه احمد وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من فارق الجماعة شبرا کسی که جدائی کرد جماعت را بمقدار یک بدست فقد خلع ربقة
الاسلام عن عنقه پس بتحقیق برکشید ربقهٔ اسلام را از گردن خود یعنی حاصل آن شد که شاید از قید اسلام و بند احکام آن برآید و ربقه بکسر راء و فتح آن نیز آمده ریسمانی که در وی چند حلقه سازند
و هر حلقه در گردن گوسفندی اندازند و هر حلقه را ربقه گویند رواه احمد وابو داؤد وعن مالک بن انس مرسلا روایت است از امام مالک بن انس بطریق ارسال قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ترکت فیکم امرین لن تضلوا ما تمسکتم بهما گذاشتم در میان شما دو چیز که گمراه نمیشوید مادام که چنگ در میزنید بآن دو چیز آن دو چیز کدام است کتاب الله وسنة
رسوله کتاب خدا وسنت رسول خدا صلی الله علیه وسلم رواه فی الموطاء روایت کرده است این حدیث را امام مالک در موطا که نام کتاب امام مالک است و موطا مقصور و ممدود
هر دو آمده بدانکه مرسل در اصطلاح مشهور روایت تابعی از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و بمعنی منقطع نیز آید چنانکه در مقدمه گذشت پس گفته شود که مالک تابعی نیست تا حدیث او
مرسل بکرده و اولی آنست که بجای مرسلا معلقا گوید که بمعنی حذف اول اسناد است وعن غضیف بضم غین و فتح ضاد معجمتین بن الحارث الثمالی بضم ثاء مثلثه و تخفیف میم رض شامی است
و در صحبت وی اختلاف است ابن ابی حاتم و پدرش و ابو زرعه گفته اند که صحابی است و عجلی گفته که تابعی ثقه است و ابن سعید او را در طبقهٔ اولی از تابعین ذکر کرده و ابن حبان در کتاب ثقات
آورده و وی گفته که من در زمن رسول الله صلی الله علیه وسلم بودم و با وی بیعت کرده و مصافحه نموده ام والله اعلم و بعضی بطا غطیف بدل ضاد گفته اند قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ما احدث قوم بدعة نو پدید نکردند هیچ قومی بدعت را الا رفع مثلها من السنة مگر آنکه برداشته شد مانند آن در مقدار و مرتبه از سنت و چون احداث بدعت
رافع سنت باشد بهمین قیاس اقامت سنت قامع بدعت خواهد بود فتمسک بسنة خیر من احداث بدعة پس چنگ در زدن بسنت اگرچه اندک باشد بهتر است از نو پدید کردن بدعت
اگرچه حسنه بود زیرا که باتباع سنت پیدا میشود نور و بگرفتاری بدعت در می آید ظلمت مثلا رعایت آداب خلا واستنجا بروجه سنت بهتر است از بنای رباط و مدرسه چه سالک برعایت آداب سنت
ترقی کند بمقام قرب و بترک او تنزل کند از آن و این موجب میگردد بترک افضل از آن تا بمرتبهٔ قساوت قلب که آنرا رین و طبع و ختم گویند میرسد نعوذ بالله من ذلک رواه احمد وعن حسان
رضی الله عنه قال و روایت است از حسان بن ثابت که شاعر و صحابی مشهور است و احوال وی در جای دیگر ذکر کرده شده است که گفت ما ابتدع قوم بدعة فی دینهم پیدا
نکرد هیچ قومی بدعتی را در دین خود الا نزع الله من سنتهم مثلها مگر آنکه کشید خدای تعالی از سنتی که در دین ایشان است مانند آن ثم لا یعیدها الیهم الی یوم القیمة پس باز
میگرداند و نمیفرستد آن سنت را بسوی ایشان تا روز قیامت رواه الدارمی وعن ابراهیم بن میسرة تابعی ثقه صحیح الحدیث است بی نظیر زمان خود بود حدیث او در اهل مکه است

قال قال رسول الله گفت ابراهیم بن میسره که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم من وقر صاحب بدعة کسی که تعظیم و تبجیل کند خداوند بدعت را فقد اعان علی هدم الاسلام پس بتحقیق مدد کند
بر ویران کردن دین اسلام چه در توقیر وی استخفاف واستهانت سنت است واین میکشد بویران کردن بنای اسلام و بهمین قیاس در توقیر و تبجیل تسنن آبادانی بنای اسلام خواهد بود بسبب تعظیم و
ترویج سنت رواه البیهقی فی شعب الایمان مرسلا وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال من تعلم کتاب الله ثم اتبع ما فیه کسی که بیاموزد قرآن را پس پیروی کند احکامی را که در اوست هداه الله
من الضلالة فی الدنیا راه راست نماید او را خدای تعالی و برهاند از گمراهی در دنیا و وقاه یوم القیمة سوء الحساب و نگاه دارد او را روز قیامت از بدی و سختی حساب وفی روایة قال
و در روایتی اینچنین آمده است من اقتدی بکتاب الله لا یضل فی الدنیا ولا یشقی فی الآخرة کسی که پیروی کند بکتاب خدا گمراه نشود در دنیا و بدبخت نگردد در آخرت ثم تلا هذه
الآیة پس خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را فمن اتبع هدای فلا یضل ولا یشقی پس کسی که پیروی کند کتاب مرا که سبب هدایت است گمراه نشود و بدبخت نگردد حاصل آنکه دولت
و سعادت دنیا و آخرت در متابعت دین و شریعت است بیت زهی سعادت اگر خدمتت توام کرده که نیکبختی دنیا و دین بخدمت است رواه رزین وعن ابن مسعود رضی الله عنه ان
رسول الله روایت است از ابن مسعود که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال ضرب الله مثلا صراطا مستقیما گردانیده است خدای تعالی قصه و حال دین را یا آنچه در او است
از محارم و حدود و احکام قرآن قصه و حال راه راست وعن جنبتی الصراط سوران و از هر دو جانب آن راه راست دو باره شهر است فیهما ابواب مفتحة در آن دو باره شهر درهای
گشاده وعلی الابواب ستور مرخاة و بر درها پردها است فرو هشته وعند راس الصراط داع و بر سر راه شخصی هست که خواننده است مردم را یقول استقیموا علی الصراط میگوید راست
روید بر راه ولا تعوجوا و کج مروید وفوق ذلک داع و بالای آن خواننده دیگر هست یدعو میخواند مردم را کلما هم عبد ان یفتح شیئا من تلک الابواب هرگاه که قصد میکند بنده
از بندگان که بگشاید دری از آن درها و بردارد پرده را قال میگوید آن داعی ویحک لا تفتحه وای بر تو مگشا این در را فانک ان تفتحه تلجه پس بدرستی که اگر بگشائی تو آن در را میدرائی
او را و اگر میدرآئی بعذاب الیم میکشی در وی ثم فسره پس بیان کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم این مثل را که مراد از آن چیست فاخبر ان الصراط هو الاسلام پس خبر داد و گفت که راه صراط
طریق اسلام است که بدان راه بهشت جاودان میرسند وان الابواب المفتحة محارم الله و خبر داد که درهای گشاده که پردها بر آن فرو هشته افعالی است که حرام کرده است خدای تعالی
آنها را بر بندگان وان الستور المرخاة حدود الله و بیان کرد که پردهای فرو هشته حدهای خداست که میان بنده و محارم بسته است که از آنها نگذرد و فاصل و باز دارنده است بنده را
از آن و آن عبارت است از احکام وی سبحانه وان الداعی علی رأس الصراط هو القرآن و بیان کرد که مراد بداعی که بر سر راه است قرآن است که میخواند مردم را براه راست
وان الداعی من فوقه و آنکه خواننده است بالای قرآن هو واعظ الله فی قلب کل مؤمن آن پند دهنده از جانب خدا است در دل هر مؤمن و طیبی آنرا تفسیر بلمه ملک کرده که الهام خیر
میکند و تا این بلسه قرآن سود نمید هر کار قرآن آنست که راه بنماید و نشانهای راه بیان میکند اما قبول افتادن آن و پند پذیرفتن بدان و رفتن براه و رسیدن بمقصود بتوفیق آلهی و
هدایت وست که بنده را بدان الهام میکند و در دل وی پیدا آرد رزقنا الله رواه رزین روایت کرد این حدیث را رزین از ابن مسعود و رواه احمد والبیهقی فی شعب الایمان و روایت
کرد آنرا احمد در مسند خود و بیهقی در شعب الایمان عن النواس بفتح نون و تشدید واو بن سمعان بکسر سین و فتح آن صحابیست ساکن شام وکذا الترمذی عنه و همچنین روایت کرد ترمذی
از نواس بن سمعان الا انه ذکر اخصر منه ولیکن اینست که ترمذی ذکر کرد این حدیث را مختصر تر از آنچه روایت کرده اند احمد و بیهقی وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال من کان مستنا
کسی که میخواهد پیروی راه راست را فلیستن بمن قد مات پس باید که برود در راه را و اقتدا کند بکسانیکه بتحقیق از عالم گذشته اند فان الحی لا تؤمن علیه الفتنة پس بدرستیکه زندگان ایمن کرده
میشود بر ایشان از فتنه و ابتلا در دین این سخن را ابن مسعود در زمان خود با تابعین گفت و نصیحت کرد و مراد بمردها صحابه را داشت و بزندگان اهل زمان خود را جز صحابه چنانکه گفت اولئک
اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم کانوا افضل هذه الامة آن مردها یاران محمد اند که بودند فاضل تر از همه که جز ایشانند درین امت ابرها قلوبا و نیکترین امت از روی دلها
واعمقها علما و دور اندیشه تر از روی علم واقلها تکلفا و کمتر از روی تکلف و تصنع و ریا و مراعات رسوم و عادات که متعارف است میان مردم و تکلف آنرا که خود بنهند و تکلف در
لغت بخود گرفتن کاری بی فرمود و رنج برخود نهادن و تکلف پیش آینده بکاری که فزون باشد از حاجت و بیرون از طاقت اختارهم الله لصحبة نبیه ولاقامة دینه برگزید ایشانرا
خدای تعالی از برای صحبت پیغمبر خود صلی الله علیه وسلم و برای برداشتن دین وی این دلیل است بر افضلیت و اکملیت صحابه یعنی چون پروردگار تعالی از میان تمامه خلائق ایشانرا برگزید برای
پیغمبر خود ساخت معلوم شد که ایشان بهترین خلق و اخیار امت بوده اند و جواهر نفوس ایشان برای انعکاس انوار هدایت و ایمان قابل تر و لائق تر چنانکه در قرآن مجید میفرماید الزمهم
کلمة التقوی وکانوا احق بها واهلها و بودند سزاوار تر و لائق تر بکلمه تقوی و مستحق تر مر آنرا و در آثار آمده است که پروردگار تعالی نظر کرد در تمامه دلهای بندگان و یافت دل محمد را
صلی الله علیه وسلم روشن تر و پاکتر پس نهاد نور نبوت را در آن و یافت دلهای صحابه را صاف تر و لائق تر پس برگزید برای صحبت او ایشانرا و این خود ظاهر است چنانکه هیچ عاقل
نپسندد که آنها که یاران پیغمبر باشند و مریدان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنهم و عمرها در سایه تربیت او بوده و خدمت کرده باشند و هنوز پاک و صاف نشده و بدرجه کمال
نرسیده باشند مریدان مشائخ را بینید که در خدمت ایشان بچه درجه میرسند آخر این منقصت بحضرت وی صلی الله علیه وسلم عائد میگردد مگر منافق باشد و منافقان خود بعد از نزول
سورهٔ توبه متعین شده و از میان مخلصان جدا گشته و فضیحت و رسوا شده بودند نعوذ بالله من سوء الاعتقاد فاعرفوا لهم فضلهم پس بشناسید برای ایشان فضل ایشانرا واتبعوهم
علی اثرهم و پیروی کنید ایشانرا و روید بر نشان پای ایشان وتمسکوا بما استطعتم من اخلاقهم وسیرهم و چنگ در زنید بآنچه توانید از خویها و روشهای ایشان فانهم کانوا علی
الهدی المستقیم پس بدرستیکه بودند ایشان بر راه راست در غایت راستی سبحان الله ابن مسعود با آن بزرگی و علو شان در دین که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حق وی فرمود

ابن

رضیت لامتی ما رضی بها ابن ام عبد راضی شدم برای امت خود بدانچه راضی شد بآن ابن ام عبد مراد بدان ابن مسعود است اینچنین تفضیل و تعظیم صحابه کند چه جای سخن است نسأل الله العافیة رواه رزین وعن
جابر ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه اتی رسول الله روایت است از جابر که آورد عمر نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بنسخة من التورية نسخه‌ای از توریت فقال پس گفت عمر یا رسول الله
هذه نسخة من التورية این نسخه‌ایست از توریت فسکت پس خاموش شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فجعل یقرأ پس در ایستاد عمر که میخواند پس خواندن گرفت ووجه رسول الله صلی الله
علیه وسلم یتغیر وحال آنکه روی مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم از حالی بحالی میگشت از غضب فقال ابو بکر رضی الله عنه ثکلتک الثواکل پس گفت ابو بکر عمر را که بگریند بر تو زنان گریه
کنندگان یعنی بمیری تو و تحقیق معنی این لفظ در فصل ثانی از باب ایمان گذشت ما تری ما بوجه رسول الله نمی‌بینی حالی که در روی مبارک پیغمبر خدا پیداست صلی الله علیه وسلم فنظر عمر الی
وجه رسول الله پس نگاه کرد عمر بسوی روی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و دید اثر غضب در روی فقال اعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله پس گفت عمر رضی الله عنه از روی
اعتذار و استغفار پناه میجویم بخدا از خشم خدا و خشم رسول خدا رضینا بالله ربا راضی شدیم بخدا باینکه وی پروردگار ماست وبالاسلام دینا و راضی شدیم باسلام که وی
دین ماست وبمحمد نبیا و راضی شدیم بمحمد صلی الله علیه وسلم که پیغمبر ماست فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم والذی نفس محمد بیده سوگند بخدا که
ذات محمد در دست قدرت اوست لو بدا لکم موسی اگر ظاهر شود مر شما را موسی پیغمبر فاتبعتموه وترکتمونی پس متابعت کنید او را و بگذارید مرا لضللتم عن سواء السبیل هر آینه
گمراه میشوید و دور میفتید از راه راست ولو کان حیا وادرک نبوتی لاتبعنی و اگر میبود موسی زنده و در می‌یافت زمان پیغمبری مرا هر آینه پیروی میکرد مرا رواه الدارمی وعن
جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کلامی لا ینسخ کلام الله کلام من نسخ نمیکند کلام خدا را وکلام الله ینسخ کلامی و کلام خدا نسخ میکند کلام مرا وکلام الله ینسخ
بعضه بعضا و کلام خدا نسخ میکند بعض او بعض را نسخ تغییر و تبدیل حکم شرعی است بحکمی دیگر برای اصلاح کار دین و ملت و آن در حقیقت بیان مدت حکم است و بیان آنکه این حکم تا این
مدت مشروع بوده است و در واقع تغییری و تبدیلی نیست و لیکن چون حکم در اول ظاهر مطلق بود از بیان وقت چنان نماید که گویا تغییر شد و نسخ بر چهار قسم است نسخ کتاب بکتاب
ونسخ حدیث بحدیث ونسخ کتاب بحدیث ونسخ حدیث بکتاب و لیکن ظاهر این حدیث دلالت دارد که نسخ بحدیث کتاب جائز نباشد یا رب مگر مراد بکلامی آن باشد که بطریق رای و اجتهاد گفته شود
باشد نه بوحی یا این حدیث منسوخ است والله اعلم وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان احادیثنا ینسخ بعضها بعضا کنسخ القرآن بدرستی
که حدیثهای ما منسوخ میگرداند بعض آن بعض را همچو منسوخ گردانیدن آن بعض آن بعض را و اگر مراد از قول او کنسخ القرآن منسوخ گردانیدن احادیث باشد آنرا هر چهار قسم مذکور درست گردد
واین حدیث ناسخ آن حدیث سابق باشد وعن ابی ثعلبة الخشنی بضم خا و فتح شین منسوب است بیکی از اجداد خود صحابیست نام او جرهم و نام پدر او ناشب مشهور شد بکنیت
و در نام او و نام پدر او اختلاف بسیار است مشهور آنست که ذکر کرده شده و از اهل بیعت رضوانست نزول کرد در شام و وفات یافت در آن قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان الله فرض فرائض بدرستیکه خدای تعالی فرض گردانید بعض اشیا را که فرائض است فلا تضیعوها پس ضائع مگردانید فرضها را وحرم حرمات فلا تنتهکوها
و حرام گردانید بعض چیزها را پس مشکنید حرمت آنرا و مبالغه مکنید در پاره کردن حرمت آن وحد حدودا فلا تعتدوها وبست حدها را پس مگذرید و تجاوز مکنید از آنها
وسکت عن اشیاء من غیر نسیان و سکوت کرد از بعض چیزها و بیان نفرموده آنها را نه آنکه فراموش کرده باشد که فراموشی بروی روا نبود بلکه رحمت کرد و آسان ساخت
کار بر شما فلا تبحثوا عنها پس کاوش مکنید و مپرسید آنها را روی الاحادیث الثلاثة الدارقطنی روایت کرد این سه حدیث را دارقطنی دارقطن محله‌ایست از بغداد دارقطنی نسبت باو است
تمام شد کتاب الایمان والحمد لله علی ذلک کتاب العلم مراد علم دین است که متعلق است بکتاب و سنت و آن دو قسم است مبادی و مقاصد مبادی علومی که موقوفست معرفت کتاب و سنت
بر آن مثل لغت و نحو و صرف و جز آن از علوم عربیت و مقاصد آنچه متعلق است باعمال و اخلاق و عقائد و اینها هم علم معاملت است و علم مکاشفه نوریست که بعد از سلوک طریق حق بصدق و صفا
در دل افتد که بدان معرفت حقائق اشیا چنانکه هست منکشف گردد و معرفت ذات و صفات و افعال حق سبحانه و تعالی رو نماید و این را علم حقیقت و علم وراثت خوانند بحکم حدیث من عمل
بما علم ورثه الله علم ما لم یعلم هر که عمل کند بآنچه دانسته و خوانده است از علم ظاهر روزی گرداند و بخشد او را خدای تعالی علم آنچه ندانسته و نخوانده و کریمه واتقوا الله ویعلمکم الله نیز اشارت باین
و علم ظاهر و باطن که گویند این معنی دارد و نسبت هر دو بیکدیگر نسبت تن و جان و پوست و مغز است و احادیث و آیات که در شان علم و فضیلت آن وارد شده شامل همه این اقسام است
بر تفاوت مراتب و درجات آن

الفصل الاول

عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بلغوا عنی ولو آیة برسانید بامت از جانب من دین و شریعت را اگر
چه آیتی باشد ظاهر آنست که مراد از آیت آیات قرآنست و لیکن دلالت بر رسانیدن احادیث نیز دارد چه قرآن با وجود آنکه منتشر و مشتهر است و حاملان و بیشمار دارد و حق سبحانه متکفل حفظ او شده است هر گاه
امر کرده شد باشیم برسانیدن او برسانیدن احادیث بطریق اولی مامور باشیم و بعضی از آیت کلامی مراد دارند که مفید است فائده تمام مفید او علامت است بر عظم معنی که مراد داشته شده است
بمیان چنانکه احادیث که از قبیل جوامع الکلم اند بلکه تمامه احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم از همین قبیل اند پس معنی آن شود که برسانید از من اگر چه یک حدیث باشد و وجه تخصیص حدیث بتبلیغ آن
بود که قرآن را احتیاج بتبلیغ نیست بجهتی که مذکور شد وحدثوا عن بنی اسرائیل و حکایات کنید و خبر دهید بآنچه بشنوید از بنی اسرائیل ولا حرج و نیست گناهی در حدیث کردن از ایشان یعنی مراد
آنست که نیست در تحدیث از بنی اسرائیل تنگی بوجوب احتیاط و رعایت اتصال سند نقل از عدل ثقه ضابط چون سابقا از خواندن توریت و نوشتن آن منع کرده و فرموده بود که مگر
متحیرید شما در کار دین خود که کتاب خود را گذاشته توریت میبینید چنانکه در فصل ثالث از باب سابق از حدیث جابر گذشت رخصت کرد و بیان فرمود که اگر قصص و مواعظ و امثال که از ایشان
بشنوید و بیان تحدیث کنید نه شرائع و احکام که منسوخ است باکی نیست و در کتابهای ایشان از آیات غریبه و وقائع عجیبه هست که میتوان نقل کرد و اگر در رعایت احتیاط در تصحیح نقل کوشند

سامع را و نیز عجم نیست چه مقصود عبرت و ایقاظ است و این باب وسعتی دارد برقیاس آنکه گفته اند عمل بحدیث ضعیف در فضائل اعمال جائز است کذا قالوا و من کذب علیّ متعمدا
فلیتبوأ مقعده من النار و هرکه دروغ بندد بر من و آنچه نگفته ام بمن اسناد کند پس باید که بگیرد جای نشست خود را از آتش دوزخ مقصود مبالغه است در منع از وضع حدیث و دروغ
بستن بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم اگرچه برای ترغیب و ترهیب باشد حرام است و از جملهٔ کبائر است باتفاق و امام محمد جوینی والد امام الحرمین آنرا داخل کفر داشته و بر قائل حکم بکفر
کرده و قومی بوضع حدیث بقصد ترغیب و ترهیب تجویز کرده و این مذهب خطا است و حق آنست که وضع حدیث و روایت موضوع حرام است مگر به بیان وضع رواه البخاری وعن سمرة
بن جندب والمغیرة بن شعبة قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سمره و مغیره که دو صحابی مشهوراند گفتند که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من حدث عنی بحدیث
یری انه کذب فهو احد الکاذبین کسی که حدیث کند از من بحدیثی که گمان میبرد که آن حدیث دروغ است پس آنکس یکی از دروغ گویندگان و در حکم ایشان است زیرا که چون اعانت
کاذب کرد و شریک شد او را در اشاعت کذب شریک شد و روز آن یری بضم یا و فتح آن هر دو روایت است بضم بمعنی ظن و بفتح بمعنی علم و علم نیز اینجا بمعنی ظن خواهد بود چه در
عدم جواز روایت حدیث یقین بکذب آن شرط نبود و ظن کذب کافیست و بعض گفته اند بلکه باحتمال کذب و شک و شبهه در آن نیز روا نباشد و صواب آنست که بمجرد احتمال ترک
نتوان کرد و تفصیل کلام آنکه اگر ظن غالب در جانب صدق باشد جائز است و اگر در جانب کذب بود جائز نه و در صورت شک جواز و عدم جواز هر دو برابر و ظاهر از کلام شیخ ابن
حجر عدم جواز است والله اعلم و کاذبین بلفظ جمع و تثنیه هر دو در روایت است و بر تقدیر تثنیه مراد راوی و مروی عنه است رواه مسلم وعن معاویة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین کسی که میخواهد خدایتعالی بوی نیکی را فقیه میگرداند او را در دین و فهم و زیرکی و دانائی می بخشد در آن و میکشاید دیدهٔ
بصیرت او را تا درک میکند معانی کتاب و سنت را و میرسد بحقیقت مراد از آن فقه در اصل بمعنی فهم و فطنت است و در عرف شرع غالب آمده بر علم باحکام علیه و انما انا قاسم والله یعطی
و نیستم من مگر قسمت کننده و خدا میدهد هر که را میخواهد و هرچه میخواهد از فقه و فهم در دین و غیر آن متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم الناس معادن کمعادن الذهب والفضة مردمان کانها اند مانند کانهای طلا و نقره یعنی متفاوت اند در مکارم اخلاق و محاسن صفات باندازهٔ استعداد جوهر و
شرف ذات چنانکه کانیست که استعداد و قابلیت آن دارد که در وی لعل و یاقوت پیدا گردد و کانی دیگر استعداد طلا و نقره دارد و کانی دیگر آهن و مس و دیگر سرمه و چونه و جز
آن خیارهم فی الجاهلیة خیارهم فی الاسلام نیکان آدمیان در جاهلیت نیکان ایشان اند در اسلام یعنی هر که بمقتضای استعداد و قابلیت ذات در جاهلیت نیک بود و از
اخیار قبائل بود و بر اقران خود فضیلت داشت و صفات نیک داشت و کارهای نیک که عقلا و اهل عرف آنرا پسند میکردند بعد از در آمدن در دین مسلمانی نیز صفات حمیده
و افعال گزیده از وی بوجود آید لیکن در جاهلیت بظلمت کفر و جهل مستور و مغمور بود چنانکه طلا و نقره در کان بخاک ممزوج و مخلوط میباشد و بعد از در آمدن در اسلام و بگداز
و بوتهٔ مجاهدت و ریاضت آن آلایش بدر رفت و خالص شد و بنور علم و معرفت متنور گشت و بهمان استعداد جوهر ذات و صفات بر اقران خود در دین فائق آمد قول
وی که فرمود اذا فقهوا وقتی که فقیه شوند و علم دین بیاموزند و صاحب بصیرت در آن شوند اشارت است بآنکه در دین مدار بر تحصیل علم و معرفت است و اگر شرف نسب و
کرامت ذات بآن جمع باشد معتبر است و بی آن اعتبار ندارد و لهذا گفته اند که وضیع عالم بهتر از شریف جاهل بیت حافظ علم و ادب ورز که در حضرت شاه هر که نیست
ادب لائق خدمت نبود رواه مسلم وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا حسد الا فی اثنتین نیست حسد مگر در حق دو کس یعنی اگر حسد روا بودی
و نیک بودی در این دو کس بودی و بعض گویند مراد بحسد اینجا غبطه است که آرزو بردن است که آنچه دیگری را داده اند مرا نیز باشد و این جائز است اما حسد که عبارت از تمنی زوال
نعمت غیر است جائز نبود اما بر مفسدان و ظالمان و تخصیص اغتباط باین دو کس با آنکه در هر صفت محموده جائز است بجهت کمال اعتبار و اهتمام و شرافت و فضیلت این دو صفت است
که از صفات انبیاء و مرسلین اند آن دو کس که اند رجل آتاه الله مالا اول مردی است که داد او را خدایتعالی مالی فسلطه علی هلکته فی الحق پس گماشت وی تعالی
آنمرد را بر هلاک کردن و صرف کردن آن مال در طاعت و فرموده اند احتراز کرد از صرف مال بطریق اسراف و در نامرضیات و هلکه بفتحتین ای اهلاک و تعبیر بهلاک اشارت است
بکمال جود یعنی فنی میسازد از آن چیزی را مادر حق و مرضیات و رجل آتاه الله الحکمة و مردیست دیگر که داد او را خدایتعالی حکمت را یعنی علم دین و شریعت فهو یقضی
بها و یعلمها پس آنمرد عمل میکند یا حکم میکند میان مردم بدان و تعلیم میکند آنرا و در اکثر روایات الا فی اثنتین آمده بتای تانیث یعنی حسد نیست مگر در دو خصلت یکی مال دیگر علم بصفتی که مذکور
شدند و توربشتی گفته که روایت اول اولی است متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مات الانسان انقطع عنه
عمله چون بمیرد آدمی بریده میشود از وی یعنی ثواب او از هر عملی که میکند چنانکه نماز و روزه و حج و زکاة و جز آن الا من ثلثة مگر از سه عمل صدقة جاریة یکی صدقه که روان بعد
وی الم و باقی باشد مانند وقفها و سبیلهای خیر از چاه و حوض و مسجد و رباط و مانند آن چنانکه بیان آن در فصل ثالث از حدیث ابی هریرة بیاید او علم ینتفع به یا علمی که نفع گرفته
میشود بآن بتعلیم و تصنیف بلکه بکتابت و استنساخ نیز او ولد صالح یدعو له یا فرزند نیک کردار که دعا کند او را بعد از رفتن از این عالم چون فرزند از وی زائیده و بوجود
آمده است آنرا عمل او شمرده که ثواب آن بوی واصل است رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نفس عن مؤمن کربة من کرب الدنیا کسی که رهائی و آسایش
دهد و دور گرداند از مسلمانی اندوهی را از اندوههای دنیا چنانکه کسی او را بکفر و معصیت اکراه کرده باشند نفس الله عنه کربة من کرب یوم القیمة دور گرداند
خدایتعالی از آن کس اندوه را از اندوههای آنحضرت ومن یسر علی معسر و کسیکه آسان کند کار بر شخصی که در دشواری افتاده است چنانکه وامی بر گردن وی افتاده و وا

ادای آن عاجز آمده چیزی بوی بدهد که بدان وام را ادا کند یا کل او را است از وی بخشد و بجشد یا مهلتی بدهد تا وقت آسانی یسر الله علیه فی الدنیا والآخرة آسان کند بر وی
خدای تعالی در دنیا و آخرت ومن ستر مسلما ستره الله فی الدنیا والآخرة و کسی که بپوشد عیب مسلمانی را و رسوا نکند او را یا بپوشد عورت مسلمانی برهنه را بجامه بپوشد خدای تعالی
او را در دنیا و آخرت والله فی عون العبد ما کان العبد فی عون اخیه و خدای تعالی در یاری کردن بنده است مادام که بنده در یاری کردن برادر خود است بدفع ضرر یا جلب
نفع بهر وجهی که باشد ومن سلک طریقا یلتمس فیه علما و کسی که برود براه برای آنکه طلب میکند در وی علمی را از علوم دین اگر چه اندک باشد یا مراد بطریق وجهی از وجوه و سببی از اسباب تحصیل علم
باشد مثل انفاق مال و تعلم و تعلیم و تصنیف سهل الله له به طریقا الی الجنة آسان گرداند خدای تعالی مر آنکس را بسبب سلوک طریق علم طریقی بسوی بهشت یعنی در دار دنیا و دار
بهشت بجزای طلب علم یا توفیق دهد برای عملی صالح که سبب دخول جنت گردد وما اجتمع قوم فی بیت من بیوت الله و فراهم نیایند گروهی در خانه از خانهای خدا یعنی خانه که ساخته باشند
و اختیار کرده باشند برای آنکه یتلون کتاب الله بخوانند قرآن را بطریق ورد و وظیفه مسجد باشد یا غیر مسجد و یتدارسونه بینهم و بخوانند آنرا با یکدیگر یا تعلیم کنند یکدیگر را و بحث کنند در تحقیق
معانی آن و تصحیح الفاظ و تجوید آن درس بمعنی قرائت است و تدارس با یکدیگر خواندن و در بعضی بضم و در است بکسر در اصل بمعنی یا ضمت آید پیش تغیر یا ینکه هیچ قومی تلاوت و درس
قرآن در جای نشینند الا نزلت علیهم السکینة مگر آنکه فرود آید برایشان آرام باطن و اطمینان قلب که بدان میل بشهوات دنیا و خوف ماسوا از دل برود و حضور مع الله دست دهد و صفا
و نورانیت پیدا آید و در شرح صحیح مسلم گفته که مختار آنست که سکینه چیزیست از مخلوقات الهی در وی طمانینت و رحمت است و با وی ملائکه اند و گاهی در صورت ابری نزول کند چنانکه
در کتاب فضائل القرآن بیاید و غشیتهم الرحمة و میپوشد و در میگیرد ایشان را رحمت و حفتهم الملائکة و گرد میگیرند و طواف میکنند گرد ایشان فرشتگان و ذکرهم الله فیمن عنده
و یاد میکند ایشان را الله تعالی در میان جمعی که نزد اویند یعنی ملأ اعلی از ملائکه که مقربان جناب قدس اویند از جهت مباهات و مفاخرت به بندگان خود و الزام حجت بر ملائکه که در شأن
بعصیان طعن میکردند بیت بسیار م وصل خود م خواند یار در خلوت کنون رقیب حسد پیشه گو بسوز از رشک ومن بطأ به عمله لم یسرع به نسبه و کسیکه پس انداخته
عمل او پیش نمی آرد او را نسب او یعنی هر که تقصیر کرد در عمل هر چند نسب عالی دارد جبر این نقصان نکند بیت بندهٔ عشق شدی ترک نسب کن جامی که درین راه فلان ابن فلان چیزی نیست
رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اول الناس یقضی علیه یوم القیمة بدرستیکه نخستین مردی که حکم کرده شود بروی روز قیامت از جهت عدم
ترک اخلاص در عمل رجل استشهد مردی است که کشته شد در راه خدا فاتی به پس آورده شود در حضرت پروردگار تعالی و تقدس فعرفه نعمه پس بشناساند الله تعالی او را
نعمت خود را که بروی عطا کرده و در بعض نسخ نعمه بصیغه جمع و اول صحیح تر است بحسب روایت فعرفها پس بشناسد وی نعمت خدا را و اعتراف میکند بآن فقال فما عملت فیها پس گوید
وی تعالی بآن مرد پس بگو که چه عمل کردی تو در شکر این نعمت قال قاتلت فیک حتی استشهدت میگوید آن مرد کارزار کردم با کافران خالص از برای رضای تو تا آنکه کشته شدم
در راه تو قال کذبت میگوید پروردگار تعالی دروغ گفتی تو کارزار نکردهٔ خالص از برای رضای من ولکنک قاتلت لان یقال جریء ولیکن کارزار کردی برای ریای خلق و نام و آوازهٔ
خود تا گفته شود فلان دلیر است فقد قیل پس بتحقیق گفته شد و یافتی تو غرض خود و جزای عمل خود را از خلق دیگر از من چه طلبی ثم امر به فسحب علی وجهه پس امر کرده میشود در شأن
بجهت وی که بکشند او را بر زمین بر روی پس کشیده میشود حتی القی فی النار تا آنکه انداخته میشود در آتش دوزخ و رجل تعلم العلم و دیگر مردی که آموخت علم را و علمه و آموزانید آنرا
و قرأ القرآن و خواند قرآن را فاتی به فعرفه نعمه فعرفها پس آورده میشود او را پس شناساند او را خدای تعالی نعمتهای خود را پس شناسد وی آن نعمتها را اینجا نعم بلفظ جمع آمده و همچنین
در ما بعد قال فما عملت فیها میگوید پروردگار تعالی پس چه کار کردهٔ تو در شکرگذاری آن نعمتها قال تعلمت العلم و علمته و قرأت فیک القرآن میگوید آموختم علم را و
آموزانیدم آنرا و خواندم خالص از بهر رضای تو قرآن را قال کذبت میگوید وی تعالی کذبت ولکنک تعلمت العلم لیقال انک عالم دروغ گفتی ولیکن تو آموختی علم را تا بگویند مردم
که تو عالمی و قرأت القرآن لیقال انک قاری و خواندی قرآن را تا گفته شود که تو خوانندهٔ قرآنی فقد قیل پس بتحقیق گفتند مردمان آنرا ثم امر به فسحب علی وجهه پس امر کرده میشود
بجهت وی پس کشیده میشود بر زمین بر روی وی حتی القی فی النار تا آنکه انداخته میشود در آتش و رجل وسع الله علیه دیگر مردی که فراخ گردانیده است خدای تعالی بر وی روزی را و
و اعطاه من اصناف المال و داده است او را از گونه های مال کله همه مال را فاتی به فعرفه نعمه فعرفها قال فما عملت فیها قال ما ترکت من سبیل تحب ان ینفق فیها الا انفقت فیها
لک میگوید آن مرد نگذاشتم هیچ راهی که دوست میداری تو که صرف کرده میشود مال در آن راه مگر آنکه صرف کردم در آن برای رضای تو قال کذبت ولکنک فعلت لیقال هو جواد فقد قیل ثم امر
به فسحب علی وجهه ثم القی فی النار از کلمه ثم معلوم میشود که کشیدن اینجا بر زمین و رسوا کردن بیشتر و درازتر است رواه مسلم وعن عبدالله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان الله لا یقبض العلم انتزاعا بدرستیکه خدای تعالی نمیگیرد و باز نمی ستاند علم را یعنی در آخر زمان بطریق کشیدن ینتزعه من العباد که بکشد آنرا از دست بندگان و باز ستاند
ولکن یقبض العلم بقبض العلماء ولیکن باز میگیرد علم را بمیرانیدن علما حتی اذا لم یبق عالما تا آنکه چون باقی نگذارد و پاینده ندارد هیچ عالمی را و در روایتی لم یبق عالم یعنی باقی نماند عالمی
اتخذ الناس رؤسا جهالا بگیرند مردمان قوم جاهلان را رؤسا بضم همزه و تنوین بر وزن فضول جمع رأس بمعنی سر و سرور چنانکه در روایت بخاری آمده و در روایت مسلم رؤساء بفتح
همزه و مد بر وزن فضلاء جمع رئیس بمعنی مهتر و کلانتر فسئلوا پس پرسیده میشوند و استفتا نموده میشوند فافتوا بغیر علم پس فتوی میدهند بی علم و دانش فضلوا و اضلوا پس هم خود گمراه میشوند
و هم دیگران را گمراه میکنند متفق علیه وعن شقیق از کبار تابعین ثقه و ثبت و حجت است و از علمای عاملین است زمان سعادت نشان آنحضرت را صلی الله علیه وسلم دریافته ولیکن بشرف
رؤیت مشرف نشده و گفته اند هیچ قرینه نیست مگر آنکه در روی کسی است که دفع کرده میشود از اهل آن تا آنکس شقیق از ایشان است و بوده وی رضی الله عنه مخصوص با بن مسعود و از کبار اصحاب

وی قال گفت شقیق کان عبد الله بن مسعود یذکر الناس فی کل خمیس بود عبد الله بن مسعود تذکیر میکرد و پند و نصیحت میفرمود مردم را در هر روز پنجشنبه فقال له رجل پس گفت مر او را
مردی یا ابا عبد الرحمن کنیت عبد الله بن مسعود است لوددت انک ذکرتنا فی کل یوم هر آئینه دوست میدارم کاشکی تذکیر میکردی تو ما را در هر روز قال گفت ابن مسعود اما انه
یمنعنی من ذلک آگاه باش بدرستیکه شان این است که باز میدارد مرا از تذکیر در هر روز انی اکره ان املکم این که من ناخوش دارم که ملول گردانم شما را وانی اتخولکم بالموعظة و بدرستیکه
من گاه گاه در می یابم شما را به پند گفتن در وقت نشاط و محل قبول و عدم ملال کما کان رسول الله چنانچه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یتخولنا بها تعهد میکرد ما را بموعظت مخافة
السآمة علینا از جهت ترس ملالت بر ما متفق علیه و تخول بخای معجمه و لام بمعنی تعهد است و تعهد در اصل بمعنی طلب کردن نزد غیبت و حاصل آن گاه گاه پرسیدن و خبر گرفتن و رعایت
کردن است چنانچه گویند فلان تعهد حال فلان میکند و تخون با نون بجای لام نیز خوانده اند تخول و تخون هر دو بیک معنی است و بعض تحول بحای مهمله و لام نیز روایت کرده اند بمعنی طلب
شناخت حال نشاط ایشان تا در حال ملال نباشد و روایت مشهور معتبر که در صحاح آمده تخولنا است بخای معجمه و لام وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا تکلم بکلمة اعادها
ثلثا روایت است از انس که گفت بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون میگفت سخنی را باز میگردانید آنرا سه بار حتی تفهم عنه تا فهم کرده میشود و بی شبهه شنیده شود آن سخن از وی غالبا
این عادت شریف در غالب اوقات نزد اهتمام بآن سخن و احتمال نا شنیدن آن بوده باشد والله اعلم و در لفظ کان محدثانرا سخن است متقرر مشهور میان جمهور آنست که افاده دوام
استمرار میکند یعنی چون گویند که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که این کار میکرد مراد آن بود که دائم میکرد و عادت شریف اینچنین بود و بعض متاخرین را درینجا سخن است چه در بسیاری
از احادیث کان واقع شده که مجال اراده استمرار در آنجا تنگ است کما لا یخفی علی المتتبع فقد بدوا اذا اتی علی قوم فسلم علیهم و چون می آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر سر قومی پس سلام میکرد
بر ایشان سلم علیهم ثلثا سلام میداد بر ایشان سه کرت اینجا میگویند که ما را باحادیث صحیح و نقل صریح معلوم شده است که سلام دادن آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد در آمدن بر قومی یکبار بیش نبود پس
این حدیث را در توجیه است یکی آنکه مراد آنست که یک سلام برای استیذان میکرد تا قوم را خبر شود و در درون طلبند و سلام دیگر برای تحیت که متعارف و مسنون است نزد در آمدن و سلام دیگر نزد برخاستن از مجلس
و بر آمدن از نزد ایشان پس مراد از دفعات آمدن بر قوم وقت ممتد است از اول در آمدن تا آخر بر آمدن توجیه دیگر آنکه این در استیذان است که اگر یکبار و دو بار سلام گفتند و در درون نطلبیدند بار سوم باید گفت و اگر این بار
هم نطلبیدند باید برگشت مسنون اینچنین است رواه البخاری وعن ابی مسعود الانصاری ابو مسعود دیگر است و ابن مسعود دیگر عبد الله ابن مسعود ثقفی است از مشاهیر و عظمای صحابه و ابو مسعود نامش
عقبة بن عمرو الانصاری نیز مشهور و بزرگ است قال جاء رجل الی النبی گفت ابو مسعود آمد مردی بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آن مرد انه ابدع بی بدرستی که باز مانده شتر من
از سیر ابدع بلفظ مجهول از ابداع و ابداع باز ماندن راحله از سیر بجهت سستی یا گرانی بار فاحملنی پس سوار گردان مرا و شتری بده فقال ما عندی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست نزد من
شتر یا چیزی که شتر بدان توان خرید و کرایه کرد فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله انا ادله علی من یحمله من راه مینمایم او را بر کسی که سوار کند او را و بدهد او را شتری فقال
رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من دل علی خیر فله مثل اجر فاعله کسی که راه نماید بر چیزی پس مر او راست مانند مزد کننده آن چیز و دلالت بر خیر در حکم خیر است و چون دلالت
متضمن تعلیم است این حدیث را در کتاب العلم آورد رواه مسلم وعن جریر قال کنا فی صدر النهار عند رسول الله روایت است از جریر بن عبد الله بجلی که از مشاهیر صحابه بود
و موصوف بحسن صورت و سیرت و محامد و صفات و کرائم اخلاق و امیر المؤمنین عمر او را تشبیه بیوسف علیه السلام میداد گفت بودیم ما در میانه روز نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فجاءه قوم عراة پس آمدند
آنحضرت صلی الله علیه وسلم را گروهی برهنه تن مجتابی النمار او العباء پوشیدگان نمار بکسر نون جمع نمرة بفتح نون و کسر میم گلیمی که خطهای سیاه و سفید دارد چنانچه اعراب میپوشیدند او العباء شک راوی است
کالنمار گفت یا العباء گفت و عباء بفتح عین نوعی از گلیم است متقلدی السیوف شمشیرها در گردن انداخته عامتهم من مضر اکثر ایشان از قبیله مضر بودند بعد از آن مبالغه میکند و میگوید بل کلهم
من مضر بلکه همه ایشان از مضر بودند فتمعر وجه رسول الله پس متغیر شد روی مبارک پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لما رای بهم من الفاقة بسبب آنچه دید بر ایشان از اثر فقر و فاقه
بیت من از بینوائی نیم روی زرد غم بینوایان رخم زرد کرد فدخل پس در آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خانه ثم خرج پس بیرون آمد بعد از زمانی و تفحص نمود چیزی در خانه نیافت فامر بلالا
فاذن و اقام پس فرمود بلال را که اذان گوید و تکبیر را آرد پس اذان گفت و تکبیر آورد بلال فصلی پس نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثم خطب پس خطبه خواند فقال پس خواند این
آیت یا ایها الناس اتقوا ربکم ای مردمان بترسید پروردگار خود را و بپرهیزید از عذاب وی الذی خلقکم من نفس واحدة آن پروردگاری که پیدا کرد شما را از یک ذات الی آخر
الآیة تا آخر آیت که آخرش اینست ان الله کان علیکم رقیبا بدرستی که هست خدا بر شما نگاهبان و ناظر احوال و درین آیت ذکر تصدق و رعایت صله ارحام است والآیة التی فی الحشر و
خواند آیت دیگر را که در سوره حشر است و در وی تحریض بر تصدق و خیر است و آن آیت این است که اتقوا الله ولتنظر نفس ما قدمت لغد بپرهیزید از خدا و باید که بنگرد هر نفس که چه پیش فرستاده است
برای فردای قیامت تصدق رجل در اکثر نسخ بفتح آخر است بلفظ ماضی و در بعض نسخ بجزم آخر بر تقدیر لام گرفته اند که بمعنی امر است چنانکه سیاق حدیث دلالت دارد بر آن یعنی باید که تصدق کند هر مرد
من دیناره من درهمه من ثوبه من صاع بره من صاع تمره از دینار خود از درهم خود از جامه خود از پیمانه گندم خود از پیمانه خرمای خود هر چه یابد و هر چه از دست بر آید حتی قال و لو بشق تمرة
تا آنکه فرمود تصدق کند اگرچه پاره خرما باشد قال گفت جریر راوی حدیث فجاء رجل من الانصار بصرة پس آورد مردی از انصار همیانی را که کادت کفه تعجز عنها نزدیک بود
که کف دست وی بر نتواند داشت آنرا بل قد عجزت بلکه تحقیق عاجز آمد کف وی از برداشتن آن و نتوانست بر داشت ثم تتابع الناس بعد از آن پیاپی شد مردم در آوردن صدقات حتی رایت
کومین من طعام وثیاب تا آنکه دیدم دو توده انبوه از طعام و جامه ها و کوم بفتح کاف و ضم آن نیز آمده توده از طعام و جامه و بلند از زمین و بزرگ و بلند از هر چیز حتی رایت وجه رسول الله
تا آنکه دیدم روی مبارک پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یتهلل میدرخشد و روشن میکرد از خوشحالی کانه مذهبة گویا که روی مبارک او زر اندوده است این لفظ را دو نوع

روایت

ضبط

ضبط کرده اند یکی بضم میم وسکون دال مهمله وضم ها و بنون بعد از وی و این را دو معنی گفته اند یکی شکافی در کوهی که در کوه افتد و در وی آب جمع گردد و دیگر ظرفی که در وی روغن تیل نگاه دارند و مقصود
تشبیه روی مبارک آنحضرت است صلی الله علیه وسلم در صفا و روشنی بصفائی آن آب که در سنگ جمع گردد و بصفائی روغنی که در ظرف باشد و بعضی از ائمهٔ اهل حدیث همین وجه ذکر کرده اند و سیوم وجه
دیگر بضم میم وسکون ذال معجمه و فتح ها بعد از وی بای موحده و مشهور همین وجه است و بهمین جزم کرده قاضی عیاض و آزاد و معنی گفته یکی نقرهٔ زر اندود و این ابلغ است در حسن وجه و اشراق
آن دوم جسم زراندود و تشبیه دادن روی مبارک را در حسن و نورانیت بدان فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از برای بیان فضل مردی که اول آورد صره را و بعد از وی دیگران
متابعت او کردند من سن فی الاسلام سنة حسنة کسیکه بنهاد و پیدا کرد در دین مسلمانی راه و روش نیک ادر مردم فله اجرها واجر من عمل بها من بعده پس مر او راست ثواب آن سنت
که خود کرده و ثواب کسی که کار کرد بآن سنت بعد از وی من غیر ان ینقص من اجورهم شیء بی آنکه کم کرده شود از ثوابهای ایشان چیزی ومن سن فی الاسلام سنة سیئة وکسیکه نهاد
و پیدا کرد در مسلمانان راه و روش بد کان علیه وزرها ووزر من عمل بها من بعده من غیر ان ینقص من اوزارهم شیء باشد بر وی بار گناه آن روش و بار کسی که کار کند بآن بعد از وی بی
آنکه کم کرده شود از بارهای ایشان چیزی رواه مسلم شرح این حدیث در فصل ثانی از باب الاعتصام بالکتاب والسنة گذشته است وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم لا تقتل نفس ظلما الا کان علی ابن آدم الاول کفل من دمها کشته نمیشود هیچ نفسی بظلم مگر باشد بر پسر آدم که نخستین پسر بود نصیبی از گناه خون این نفس کشته شده لانه اول من سن القتل
زیراکه آن پسر آدم نخستین کسی است که بنا در رسم قتل را در بنی آدم اشارت است بقصهٔ کشتن قابیل هابیل را و آن مشهور است متفق علیه وسنذکر حدیث معاویة وزود باشد که ذکر کنیم حدیث معاویه را
که اولش اینست لا یزال من امتی فی باب ثواب هذه الامة ان شاء الله تعالی در باب ثواب این الامة که آخرین ابواب این کتاب است الفصل الثانی عن کثیر بن قیس رضی الله عنه قال کنت
جالسا مع ابی الدرداء فی مسجد دمشق روایت است از کثیر بن قیس که از تابعین است گفت بودم من نشسته با ابوالدرداء در مسجد دمشق بکسر دال و فتح میم و کسر آن که پای تخت ملک شام است
بنامی دمشاق بن کنعان فجاءه رجل فقال پس آمد ابوالدرداء را مردی پس گفت یا ابا الدرداء انی جئتک من مدینة الرسول بدرستیکه من آمده ام ترا از مدینهٔ پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم لحدیث بلغنی انک تحدثه عن رسول الله از جهت شنیدن حدیثی که رسیده است مرا که تو خبر میدهی آن را از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما جئت لحاجة نامده ام از جهت حاجتی
دیگر قال فانی سمعت رسول الله گفت ابوالدرداء پس بدرستیکه من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول من سلک طریقا یطلب فیه علما کسیکه برود راهی که
طلب کند در وی علمی را از علوم دین سلک الله به طریقا من طرق الجنة ببرد او را خدای تعالی براهی از راههای بهشت وان الملائکة لتضع اجنحتها رضی لطالب العلم و بدرستیکه فرشتگان
هر آینه مینهند بازوی خود را بجهت رضامندی طالب علم مر طالب علم را وضع جناح کنایت است از لین جانب و انقیاد و رجوع برحمت و انعطاف و ممکن است که مراد گسترانیدن بازوها باشد بجهت تواضع مر طالب علم را که سعی خود
در طلب علم که طریق وصول بقرب حقتعالی است مبذول میدارد خصوصا طالب علمی که سائر احوال او موافق طریقهٔ طلب علم و مطابق رضای حق است و طیبی گفته که مراد بوضع اجنحه باز ماندن است از طیران و فرود آمدن برای
استماع علم چنانکه نزول سکینه و طواف ملائکه را بیان فرمود آن شعر بدان است و وضع اجنحه از ملائکه برای طالب علم در دنیا است یا در آخرت یا در هر دو والله اعلم وان العالم لیستغفر له من فی السموات
ومن فی الارض و بدرستیکه عالم هر آینه آمرزش میخواهد و دعا میکند برای او هر که در آسمان است از ملائکه و هر که در زمین است از جن و انس و ملائکه ارضی نیز والحیتان فی جوف الماء و آمرزش میخواهند برای عالم ماهیان
در میان آب بعبارت حال گفته اند که مراد تمامه حیوانات است ولیکن تخصیص ذکر ماهیان اشارت بآنست که آب از آسمان ببرکت علما می آید که معیشت ماهیان در آن است چنانکه واقع شده است بهم یمطرون و بهم یرزقون
و سبب دعای اهل عالم مر عالم را آنست که صلاح عالم بعلم است و هیچ چیزی از اصناف عالم نیست که صلاح و وجود و بقای وی مقصود و منوط بعلم نباشد پس نوشت پروردگار تعالی بهر صنفی مر طالب علم را
استغفار بجهت جزای چیزی که واصل میکرد دار وی بایشان و ازین حدیث معلوم میکند که گناهان عالم مغفور است باستغفار اهل زمین و آسمان او را انشاء الله تعالی وهو الغفور الرحیم وان فضل العالم علی العابد
کفضل القمر لیلة البدر علی سائر الکواکب بدرستیکه فضل عالم بر عابد بمثل فضل ماه شب چهاردهم است بر باقی کواکب تشبیه کرد عالم را بماه تمام که نور وی مستفاد است و چون فائده علم متعدی است و هم
عالم میرساند تشبیه مناسب باشد بخلاف عابد که فائده وی لازم ذات اوست و بغیر نمیرسد چنانکه نور کواکب نیز تشبیه عالم بقمر بجهت آنکه نور وی مستفاد است از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که آفتاب عالم دین است نهایت
مناسب است اگر گویند که عالم بی عبادت نخواهد بود و عالم بی عمل با فضل نه و همچنین عبادت بی علم صحیح نباشد پس فرق میان عالم و عابد چیست جوابش آنکه مراد بعالم کسی است که بعد از تحصیل علم اکتفا بعبادت ضروری از فرائض
و سنن مؤکدات نموده صرف اوقات باشتغال علم تعلیم و تصنیف و جز آن نماید و کار وی نشر علم و ترویج دین است و مراد بعابد آنکه بعد از تحصیل علم اشتغال وی بعبادات است و اوقات وی معمور بدان و چون فائده
نشر علم و اشتغال آن در دین اکثر و اوفر و نفع آن بر خلائق اعم و شامل است لاجرم فضل وی بر عبادت بیشتر بود چنانکه از احادیث دیگر مفهوم میگردد وان العلماء ورثة الانبیاء و بدرستیکه علما وارثان
پیغمبرانند که علم دین بوراثت از ایشان یافته اند و خود انبیا را جز علم ارثی نبود چنانکه فرمود وان الانبیاء لم یورثوا دینارا ولا درهما و بدرستیکه پیغمبران وارث نگردانیده اند کسی را یعنی پس نگذاشته اند
بعد از خود بطریق ارث دینار را و نه درهم را وانما ورثوا العلم و نگذاشته اند بارث مگر علم را فمن اخذه اخذ بحظ وافر پس کسی که گرفت علم را و تعلم کرد آن را گرفت نصیبی تمام از دین و سعادت یا مراد آنست
یا آنکه هر که خواهد تعلم کند علم را باید که بگیرد وی نصیبی تمام را و قانع نگردد باندکی از آن رواه احمد والترمذی وابو داود وابن ماجة والدارمی وسماه الترمذی قیس بن کثیر و نام
برده است ترمذی راوی این حدیث را قیس بن کثیر و صحیح کثیر بن قیس است چنانکه مؤلف ذکر کرده است و بخاری آن را نیز در تاریخ خود در باب کثیر آورده نه در باب قیس با آنکه این حدیث مذکور که ابوالدرداء روایت کرده بمیان
حدیث است که آمد در طلب آمده بود یا توطیه و تمهید است که در مدح طالب آورده و حدیث مطلوب دیگر خواهد بود که اینجا مذکور نشده این هر دو احتمال گفته اند والله اعلم وعن ابی امامة الباهلی قال
ذکر لرسول الله گفت ابوامامه باهلی که صحابی است و منسوب است بباهل بن اعصر که جد کلان او است ذکر کرده شد پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم رجلان دو مرد احدهما عابد والآخر
عالم یکی از آن دو مرد عابد است و دیگر عالم یعنی رسیده شد از حضرت وی که کدام از ایشان فاضل تر است فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فضل العالم علی العابد

كفضلي على ادناكم فضل عالم بر عابد همچو فضل من است بر ادنای شما خیال باید کرد که این چه مبالغه است اول فضل آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بر انبیاء و مرسلین است خصوصا بر صحابه خصوصا بر آنکه از همه ادنی است
ثم قال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان الله وملائكته واهل السموات والارض حتى النملة في جحرها در سوراخ خود و شکافهای وی و کسان آسمانها و کسان زمین تا مور چه در سوراخ

وملائكته

خود وحتى الحوت و تا ماهی در آب ليصلون على معلم الناس الخير هر آینه درود میفرستند بر تعلیم کننده مردم خیر را یعنی علم و حکمت را و درین اشارت است بعلت تفضیل عالم بر عابد و اشارت است تا سخن
مفضل عالمی است که تعلیم میکند تا نفعت او متعدی گردد و افضل باشد از عبادت که غیر متعدی است رواه الترمذي روایت کرد این حدیث را باین لفظ که مذکور شد ترمذی وروى الدارمي عن
مكحول مرسلا و روایت کرد دارمی از مکحول شامی که از کبار تابعین و ثقات ایشان است و افقه اهل شام است تا گفته اند که علما چهار اند ابن المسیب بمدینه و شعبی بکوفه و حسن بصری ببصره و مکحول بشام بطریق ارسال
ولم يذكر رجلان و ذکر نکرد دارمی این قصه را که ذکر کرده شد نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو مرد وقال و آورد مکحول حدیث را باین عبارت که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم فضل العالم على العابد
كفضلي على ادناكم ثم تلا هذه الاية پس خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را انما يخشى الله من عباده العلماء نمی ترسند خدا را از بندگان وی مگر علما وسرد الحديث الى آخره و ذکر کرد دارمی
این حدیث را تا آخرش وعن ابي سعيد الخدري از مشاهیر صحابه است اسم وی سعد بن مالک بن سنان است فقیه نبیل مکثر حدیث است و از علما و فضلا و عقلا است و از اصحاب شجره است و اول مشاهد وی خندق است مشهور
شده بکنیت قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الناس لكم تبع گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم صحابه را که مردمان مر شما را که یاران منید و با من صحبت داشته و علم از من اخذ کرده اند تابعان
و پیروانند وان رجالا يأتونكم من اقطار الارض و بدرستیکه مردان خواهند آمد شما را از اطراف زمین بعد از عجم و اکثر تابعین از عجم اند و صحابه از عرب يتفقهون في الدين در حالیکه طلب میکنند فقه و علم در دین تخریج
آیه کریمه فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين الآية ناظر بدین است فاذا اتوكم پس چون بیایند مر شما را فاستوصوا بهم خيرا پس بکنید با ایشان نیکی او تعلیم کنید ایشان را علم دین و
نصیحت معنی لفظ استیصا در شرح کرده شده است رواه الترمذي وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الكلمة الحكمة و در روایتی كلمة الحكمة ضالة الحكيم و در روایتی
ضالة المؤمن سخن یا سخن علم و حکمت کم شده حکیم است تا کم شده مسلمان است فحيث وجدها فهو احق بها پس هر جا یافت و از هر کس یافت آن کلمه را پس آن حکیم سزاوارتر است بآن کلمه چنانکه کسی کم شده خود را
در دست هر کیابد میگیرد همچنین حکیم از هر جا که سخن حق بشنود قبول میکند و عمل بدان میکند و نظر بآن نمیکند که مردی فقیر و حقیر میگوید بعض بزرگان گفته اند اگر یکی سخن حق از بایزید بسطامی بشنود و همان سخن از بنده خود بشنود

هركه

و قبول نکند متکبر باشد بیت مرد باید که گیرد اندر گوش ور نوشته است پند بر دیوار و نیز این حدیث دلالت دارد بر آن که هر که کلامی بشنود و فهم نکند معنی آن باید که برساند آنرا بکسی که اهل او است و فقیه تر از وست چنانکه کم شده یابد سبیل او
آنست که تفحص کند و بصاحب او برساند و اگر منع علم از مستعد و اهل آن جائز نباشد چنانکه کم شده یابنده را منع آن از صاحبش درست نیست و همچنانکه منع علم از نااهل آن جائز نیست اعطای آن بنااهل نیز روا نبود چنانکه در حدیث دیگر آمده
بیت بی ادب را علم و فن آموختن دادن تیغ است بدست راه زن و این حکم چنانکه باختلاف اشخاص متعلمان و طالبان مختلف میگردد باختلاف انواع علم نیز مختلف شود پس احکام شریعت که متعلق بمعاملات ظاهر است عوام همه کس را
بباید گفت و حقائق و دقائق چند با اهل آن در میان باید نهاد و ذکر اختلافات علما در مسائل و مذاهب با عوام نیز همین حکم دارد خصوصا در زمانیکه در انکار و تردد و بهانه طلبی اند و در جواب حال سائل نیز در نظر باید داشت و جنید را
قدس سره گفتند که دو کس در تو بیایند از یک مسئله پرسند هر یکرا جواب دیگر گوئی و باید که جواب از یک مسئله یکی باشد این چه حیثیت فرمود الجواب على قدر السائل كلموا الناس على قدر عقولهم این باشد رواه الترمذي
وابن ماجة وقال الترمذي هذا حديث غريب وابراهيم بن الفضل الراوي يضعف في الحديث این حدیث را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده اند و ترمذی گفت این حدیث غریب است

ابن عباس

و ابراهیم بن فضل که راوی این حدیث است ضعیف داشته میشود در حدیث وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقيه واحد اشد على الشيطان
من الف عابد یک فقیه سخت تر است بر شیطان از هزار عابد اگر مراد بفقیه مردی است که داده شده است در افهم در دین و فطن مدارک و موارد آن پس وی مردی است که عارف است بمکائد شیطان و مداخل وی و علم خواطر
و تمییز آن و اگر مراد عالم باحکام دین و شریعت و تفاصیل آن از مايجوز و ما لا يجوز است پس لابد بر حذر خواهد بود از وقوع در محرمات و تلبیس آنکه در استخفاف معصیت و استحلال آن نخواهد افتاد و کافر نخواهد گشت بخلاف متعبد
بکرنده درجه اوست در دین و تقوی رواه الترمذي وابن ماجة وعن انس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم طلب العلم فريضة على كل مسلم
طلب علم فرض است بر هر مسلمان و در مسند امام ابی حنیفه رح على كل مسلم ومسلمة و مراد بعلم درینجا علمی است که ضروری وقت مسلمان است مثلا چون در اسلام در آمد واجب شد بر وی معرفت صانع و صفات وی و علم بنبوت رسول
صلی الله علیه وسلم و جز آن از آنچه صحیح نیست ایمان بی آن چون وقت نماز در آمد واجب شد آموختن علم باحکام صلوة و چون رمضان آمد واجب گردید تعلم احکام صوم و هرگاه مالک نصاب گردید واجب شد تعلم احکام زکوة و اگر
پیش از آن بمرد و تعلم نکرد عاصی نشد و چون زن خواست علم حیض و نفاس و جز آن از آنچه متعلق باحکام زن و شوئی است واجب گردد و على هذا القياس و صوفیه گویند که مراد علم اخلاص و معرفت آفات نفس و خواطر و تفاصیل
آنست و هر طائفه حمل علمی کرده که مخصوص است و صواب آنست که گفته شد چون اخلاص و صدق نیت شرط تمامه اعمال ظاهر و باطن است سخن صوفیه قدس الله اسرارهم اعم و اشمل باشد وواضع العلم عند غير اهله
و نهنده علم نزد کسی که اهل آن نیست و تعلیم کننده مر او را كمقلد الخنازير الجوهر واللؤلؤ والذهب همچو در کردن قلاده در گردن خوکان است گوهر و مروارید و طلا رواه ابن ماجة روایت کرد این حدیث را تا انتها
ابن ماجه وروى البيهقي في شعب الايمان الى قوله مسلم و روایت کرد بیهقی همین قدر را طلب العلم فريضة على كل مسلم وقال هذا حديث متنه مشهور واسناده ضعيف و گفت
بیهقی این حدیثی است که مشهور شده است در میان مردم و اسناد او ضعیف است وقد روي من اوجه كلها ضعيف و گفته است بیهقی که روایت کرده شده است این حدیث بوجوه و طرق متعدده و کلام همه
ضعیف اند اما شک نیست که چون طرق متعدده روایت کرده شده است بعض ببعض قوی خواهد یافت و حدیث را بدان قوتی پیدا خواهد شد و بیان طرق و احوال آن در شرح سفر السعادت مذکور شده است در آنجا
باید نگریست وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خصلتان لا تجتمعان في منافق دو خصلت است که جمع نمیشوند در منافق حسن سمت ولا فقه في الدين
یکی حسن سمت است یعنی راه و روش نیک و سمت در اصل بمعنی راه راست میانه پس از آن استعاره کردند برای هیئت نیکان و روش نیک که در منظر خوش نماید دیگر فقه در دین یعنی فهم و فطانت در دریافت احکام
دین و مقصود ترغیب و تحریص است مسلمانان را بجامع این دو صفت باشند و تغلیظ و تشدید است مر آنانرا در خلاف این دو صفت اند رواه الترمذي و در بعض نسخ والدارمي نیز مذکور است وعن انس قال

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من طلب العلم کان کفارة لما مضی هر که طلب کند علم را باشد این طلب وی کفاره مر گناهان را که گذشته است و بپوشد گناهان گذشته وی را و آمرزیده شود همه
بسبب آن این کرده است اکثر گناهان را امثال این مواضع گناهان صغیره مراد میدارند چنانکه در وضو و نماز و امثال آن الا در حج که کبائر نیز آمرزیده میگردد و شاید که در طلب علم نیز همچنین باشد والله اعلم رواه الترمذی
والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث ضعیف الاسناد وابو داؤد الراوی یضعف ترمذی درین حدیث سخن کرده و گفته که ابو داؤد که نام وی نفیع بن الحارث است از اهل کوفه قاصی
همدان بود و اعمی بود در حدیث ضعیف است و از ثقات نیست و حدیث وی حجت نه و این غیر ابی داؤد صاحب سنن است که از ثقات و کبار محدثین است وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لن یشبع المؤمن من خیر یسمعه سیر نمیگردد مسلمان از شنیدن سخن نیک یعنی از علم حتی یکون منتهاه الجنة تا آنکه باشد عاقبت کار وی بهشت یعنی تا آخر عمر در طلب علم
میباشد و برکت آن در بهشت میرود و درین حدیث بشارت است مر طالب علم را که از عالم با ایمان میرود ان شاء الله تعالی و بقصد دریافت این بشارت بعضی از اهل الله تا آخر عمر در طلب علم و تحصیل آن میبودند با وجود
حصول مرتبه اعلی از علم رضی الله تعالی عنهم و چون دائره علم وسیع و بی نهایت است هر که مشغول است بعلم اگرچه بتعلیم و تصنیف باشد بحقیقت طالب علم و تکمیل آنست رواه الترمذی وعن ابی هریرة رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سئل عن علم علمه کسی که پرسیده شود از علمی که میداند آنرا ثم کتمه پس پوشید آن علم را الجم یوم القیمة بلجام من نار لگام کرده میشود در دهان او آن
آتش در دوزخ اگر علمی باشد که دانستن آن ضروری است و کسی دیگر از علما نباشد که بیان کند آنرا و مانع صحیح از آن نباشد و از جهت بخل و عدم اعتنا بعلم دین بود رواه احمد وابو داؤد والترمذی ورواه ابن
ماجة عن انس وعن کعب بن مالک صحابی مشهور است از شعرای اسلام و یکی از آن سه تن که تخلف کردند از غزوه تبوک و قبول افتاد توبه ایشان چنانکه منطوق قرآن مجید است قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من طلب العلم لیجاری به العلماء هر که طلب کند علم را تا همراهی کند علما را در بحث و گفتگوی علم یعنی خود را برابر سازد با علما و مباهات و مفاخرت نماید بدان او لیماری به السفهاء
یا از برای آنکه تا جدال و نزاع کند جاهلان و بیخردان را و در سلک انداز دایشان را او یصرف به وجوه الناس الیه یا از برای آنکه بگرداند رویهای مردم را بسوی خود و حاصل کند مال و جاه و صرف کند آنرا در کام
دنیا و شهوات نفس ادخله الله النار هر که علم را از برای حصول این اغراض طلب دارد در آرد او را خدای تعالی در آتش دوزخ و اگر بحکم جبلت و طبیعت شوبی از باد داعیه نفس باشد معذور است و احتراز از آن
در حکم نامقدور و این حکم ندارد چنانکه در حدیث آینده اشارتی بدان واقع شده است و گفته اند که چون پروردگار تعالی خواهد که امری شریف و عزیز که متضمن حکمت است حادث کرداند بی اختیار داعیه از نفس آدمی
بوجه آرد که تا بی تکلف و تردد آن چیز بوجود آید چنانکه در وجود فرزند داعیه شهوت در مرد و زن آفریده که بی اختیار بیکدیگر میل و رغبت نمایند همچنین در وجود علم داعیه نفسانی پیدا کرده تا بقوت باعثه بوجود
آید و اگر توفیق و عنایت الهی یار و معین حال بنده کرد از آن نیز بر آرد و تعلمنا العلم لغیر الله فابی العلم ان یکون الا لله فرموده اند یعنی دارد و نسأل الله العافیة رواه الترمذی وابن ماجة عن ابن
عمر وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تعلم علما مما یبتغی به وجه الله کسی که بیاموزد علمی را از جنس علمی که طلب کرده شود بدان علم ذات مقدس الهی و رضای
او تعالی یست باینچه بوجهی آنچه وجه الله توان اراده نمود از اینست که آنرا در طلب متاع دنیا منحصر کردانند بیت یار مفروش بدنیا که بسی سود نکرد آنکه یوسف بزر ناسره بفروخته بود یا مراد آنست که اگر علمی باشد
از علوم دین و آنرا وسیله دنیا سازند مذموم باشد بخلاف آنکه تعلم آن مباح باشد و از علوم بدعیه محرمه و مکروهه نبود که طالب علمی بود که در تحصیل معما و عروض و قافیه و اقسام شعر جد بسیار مینمود و میگفت که من
دوست میدارم که این علوم را وسیله دنیا سازم نه علوم دین را و طیبی مثل این سخن از بعضی مشایخ و علما نیز نقل کرده والله اعلم لا یتعلمه الا لیصیب به عرضا من الدنیا نیاموزد آن علم را مگر از برای این که برسد
بسبب و وسیله این علم متاعی را از دنیا و اینجا دلالت است بر آنکه حرمان از ثواب و سعادت الهی بعلت انحصار طلب علم است در اصابت عرض دنیا و اگر شرب و مخلوط بآن باشد که نیت عمل و ترویج دین نیز دارد بر اندازه
آن ثواب نیز یابد لیکن از مرتبه کمال و تمام محروم باشد و رمزی در حدیث انما الاعمال بالنیات در صدر کتاب واقع شده است لم یجد عرف الجنة یوم القیمة نیابد آنکس بوی بهشت را روز قیامت
یعنی ریحها تفسیر عرف است که بفتح عین و سکون راء مهمله بمعنی بوی خوش آید و ظاهر حدیث مبالغه است در حرمان آنکس از در آمدن بهشت پس مراد در آمدن باشد با مقربان و مخلصان که اصلا عذاب نه بینند
و ابتداء به بهشت در آیند چنانکه مثل این تأویل در احادیث آمده است و بعضی گفته اند که چون بندگان را در محشر بیارند بوی خوش از بهشت بمشام ایشان رسانند تا از هموم و وحشت آن مقام و موقف راحت یابند
و دلهای ایشان قوت گیرد پس این شخص از بوی خوش محروم باشد و بغلبه بخار معصیت و محبت دنیا حکم مزکوم گیرد رواه احمد وابو داؤد وابن ماجة وعن ابن مسعود قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم نضر الله عبدا النضر بتشدید و تخفیف هر دو روایت است و نضرت و نضارت در اصل بمعنی خوبی روی و روشنائی اوست و مراد اینجا رفعت قدر
و علو منزلت او و زیادت بهجت و سرور است در دنیا و آخرت میفرماید نضارت دهاد خدای تعالی بنده را که سمع مقالتی شنید کلام مرا فحفظها پس یاد گرفت آنرا ووعاها و گرد آورد و نگاه داشت
آنرا و فراموش نکرد بعد از یاد گرفتن بتکرار و تذکار واداها و بگذارد آنرا و برسانید یعنی بمردم همچنانکه شنید چنانکه امانت بصاحبش رسانند فرب حامل فقه غیر فقیه پس بسا دارنده فقه و یاد
دارنده آنرا که غیر فقیه است ورب حامل فقه الی من هو افقه منه و بسا دارنده فقه که فقیه است بسوی کسی که فقیه تر است از وی پس باید که چنانکه شنیده است برساند تا آنکس که بوی میرساند
مراد او را بفهمد که این رسانده و تفهیم است و این حدیث دلالت دارد بر آنکه نقل حدیث باللفظ باید و در نقل بالمعنی علما را اختلاف است مختار آن است که جائز است از کسی که عارف است بمواقع کلمات
و خواص تراکیب و جملات و حقائق است بمعرفت مقتضیات مقام و اسرار و نکات اشارات و با وجود آن نقل باللفظ اولی و افضل و احوط است چنانکه عبارت نضر الله اشارت بدانست و در وقوع
نقل بالمعنی سخن نیست چه می بینیم که کتب احادیث از کتب سته و غیرها بر یک حدیث متفق اند و الفاظ آن مختلف است ثلث لا یغل علیهن قلب مسلم سه خصلت است که کینه و عداوت نمیکند یا خیانت
نمیورزد دل مسلمان در حالی که برین سه خصلت است لا یغل را بچند نوع خوانده اند بفتح یا و کسر غین از غل بکسر معجمه بمعنی حقد یعنی کینه و بضم یا و کسر غین از اغلال بمعنی خیانت و بفتح یا و ضم غین از غلول
نیز بمعنی خیانت و این کلام زیاده تحقیق است که در شرح مذکور است آن سه خصلت کدام است یکی اخلاص العمل لله خالص کردانیدن عمل برای خدا که در آن نظر بسمعه و ریا نباشد بلکه قطعا ملاحظه
غرض و عوض نبود والنصیحة للمسلمین و دوم خیرخواهی و خیراندیشی مر مسلمانان را و اعانت کردن ایشان را ولزوم جماعتهم و سوم لازم گرفتن جماعت مسلمانان را و بیرون نیفتادن از آن فان دعوتهم

ازایشان
تا یعنی
وامداد

محیط من وراءهم زیرا که دعای مسلمانان احاطه میکند و شامل میگردد کسی را که در رای ایشانست ورا را بالمد یعنی پس و پیش هر دو آمده و این علت التزام جماعت است ومن بفتح میم و کسر آن هر دو روایت است و وجه ربط
این کلام یعنی ثلث لا یغل بکلام سابق یعنی نضر الله عبدا آنست که چون ترغیب کرد در اداء آنچه شنیده است از حضرت وی ذکر کرد آنچه مقوی و مؤید آن باشد تا اخلاص عمل برای خدا و نصیحت مر مسلمانان را و لزوم
جماعت مسلمانان نبود اداء مذکور حصول نگیرد و اتمام نپذیرد و طیبی گفته که کلام سابق توطیه و تمهید این کلام است و مقصود اداء همین کلام است که جامع است تعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله فافهم
رواه الشافعی والبیهقی فی المدخل روایت کرد این حدیث را امام شافعی و بیهقی در مدخل که نام کتاب بیهقی است از ابن مسعود و رواه احمد والترمذی وابو داؤد وابن ماجة
والدارمی عن زید بن ثابت و روایت کرده اند آنرا این پنج کس از زید بن ثابت الا ان الترمذی وابا داؤد لم یذکرا ثلث لا یغل علیهن الی آخره مگر آنکه این دو کس ذکر نکرده اند این کلام آخر را
که ثلث لا یغل علیهن الی آخره است وعن ابن مسعود قال سمعت رسول الله ابن مسعود گفت که شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت نضر الله امرأ سمع
منا شیئا فبلغه کما سمعه تر و تازه کناد خدای تعالی مردی را که شنید از ما چیزی را از کلام پس برساند آنرا همچنانکه شنیده آنرا فرب مبلغ اوعی له من سامع پس بسا کسیکه رسانیده شده وی
بحدیث نگاه دارنده تر و فهم کننده تر است آنرا از شنونده ما آل معنی این حدیث هم مضمون حدیث سابق است با آنکه تفاوتی که در بعض الفاظ واقع است رواه الترمذی وابن ماجه و رواه الدارمی
عن ابی الدرداء و گفته اند که اگر در طلب حدیث و حفظ و تبلیغ وی غرض هیچ فائده نبود بجز امید واری برکت این دعا از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بس بودی در دنیا و آخرت اللهم ارزقنا
وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتقوا الحدیث عنی الا ما علمتم پرهیز کنید حدیث کردن از من مگر چیزیرا که میدانید بیقین یا بظن غالب که از من است تا در ورطه
دروغ بر بستن بر من نیفتید فمن کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار پس کسیکه دروغ بربندد بر من عمدا و دانسته پس باید که بگیرد جای نشست خود را از آتش دوزخ شرح این کلام در فصل اول
در حدیث اول گذشت رواه الترمذی و رواه ابن ماجه عن ابن مسعود و جابر و لم یذکر و ذکر نکرد ابن ماجه این کلام را که اتقوا الحدیث عنی الا ما علمتم وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من قال فی القرآن برأیه فلیتبوأ مقعده من النار کسیکه بگوید در تفسیر قرآن برای عقل و قیاس خود بی آنکه مستندی از نقل خود داشته باشد پس باید که بگیرد جای نشست خود را
از آتش دوزخ و فی روایة و در روایتی چنین آمده است من قال فی القرآن بغیر علم کسیکه بگوید و سخن کند در قرآن بی علم فلیتبوأ مقعده من النار رواه الترمذی وعن جندب
بضم جیم و ضم دال و فتح دال نیز آمده نام ابو ذر غفاری هست ولیکن غالب فر کرد وی بکنیت اوست و مناقب او کثیر است و در بعض مواضع نوشته شده است جندب بن عبد الله بجلی هم صحابیست که حسن بصری و
محمد بن سیرین از وی روایت دارند و جندب قسری نیز در کتاب مذکور هست و گفته اند مشهور آنست که وی علقمی است نه قسری و در بعض نسخ مصابیح قسری است تا درین حدیث کدام یکی از این سه مراد است والله
اعلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال فی القرآن برأیه فاصاب فقد اخطأ هر که بگوید در قرآن و سخن کند در آن از پیش خود پس صواب کند و راه بحق برد پس تحقیق
خطا کرد یعنی اگرچه در واقع حق و صواب اتفاق افتاد اما چون در قصد و طریق آن خطا کرد حکم خطا دارد و این بعکس حال مجتهد است که اگرچه خطا کند بر صواب است یعنی بنیل اجر و ثواب و کلام درین مقام
تفصیلی دارد محمل آن تفسیر است و تاویل تفسیر آنکه جزم کند که مراد حق همین است این معنی جز بنقل از ائمه اهل تفسیر که برسد سند آن بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم درست نباشد و تاویل آنکه بطریق احتمال گوید که تواند مراد این باشد
و این بشرط موافقت قواعد عربیت و قوانین شرع درست است والله اعلم رواه الترمذی وابو داؤد وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المراء بکسر میم و
مد و فی القرآن کفر جدال و نزاع در قرآن کفر است یعنی نزدیک است که بکفر کشد و بعض گفته اند که مراد بمراء درینجا شک و تشکیک است و برین وجه مراد حقیقت کفر باشد رواه احمد وابو داؤد
وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ضمیر جده یا راجع است بعمرو بن شعیب یا بابیه و این اسناد بیانی دارد و در بعض مواضع گفته شده است قال سمع النبی صلی الله علیه وسلم قوما
یتدارؤن فی القرآن گفت عمرو بن شعیب از پدرش از جدش که شنید آنحضرت صلی الله علیه وسلم قومی را که تدافع و تناقض میکنند در قرآن و جدال و نزاع می نمودند در آن فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
انما هلک من کان قبلکم بهذا هلاک نشدند کسانی که پیش از شما بودند مگر باین صفت که ضربوا کتاب الله بعضه ببعض زدند کتاب خدا را بعض آنرا ببعض یعنی پیدا کردن تناقض میان آیات و گفتند
که این آیت مخالف آن آیت است و آن مخالف این یا مراد خلط بعض آیات است ببعض و عدم تمییز میان محکم و متشابه و مجمل و مبین و ناسخ و منسوخ و معنی اول انسب است بقول او که فرمود و انما نزل کتاب الله
یصدق بعضه بعضا و فرود نیامده است کتاب خدا مگر آنکه تصدیق میکند بعض او بعض را فلا تکذبوا بعضه ببعض پس تکذیب مکنید بعض آنرا ببعض فما علمتم منه فقولوا پس آنچه میدانید از کتاب خدا
و برسد علم شما در آن پس بگوئید و بیان بکنید وما جهلتم فکلوه الی عالمه و آنچه نادانید و نرسد علم شما در آن پس بسپارید آنرا بداننده او یعنی الله تعالی و رسول او صلی الله علیه وسلم و بعض گفته اند مراد
عالمی است که علم کتاب و تفسیر آن دارد رواه احمد وابن ماجه وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انزل القرآن علی سبعة احرف فرود آورده
شده است قرآن بر هفت حرف حرف در لغت بمعنی طرف است و اینجا هفت نوع و هفت طریق و آنچه مناسب اینمعنی افتد مراد است و شراح را اختلاف است که باین هفت حرف که فرموده اند مراد چیست
اکثر برآنند که مراد بآن هفت لغت است که در عرب مشهور است و مشهور بفصاحت بوده اند و آن لغت قریش و طی و هوازن و اهل یمن و ثقیف و هذیل و بنی تمیم است آورده اند که اول که قرآن نازل شد بلغت قریش
آمد که لغت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و چون بر سائر عرب تکلم بدان شاق آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از حضرت عزت التماس کرد که درین امر توسعه شود پس امر شد که هر کس بلغت خویش بخواند و همچنین میخواندند
تا زمان امیر المؤمنین عثمان و چون وی رضی الله عنه مصاحف متعدده بنویسانید و بلاد اسلام بفرستاد قرار بر همان لغت داد که بدین ترتیب بامر ابی بکر صدیق و استصواب عمر فاروق رضی الله عنهما جمع
کرده بود و امر کرد بمحو باقی لغات بجهت مشاهده اختلاف مردم با یکدیگر و تکفیر بعض مر بعض را و نماند از آن لغات مگر چیزی اندک و منسوخ شد بغیر آن صحابه و باقی ماند بعد از ایشان تا برسید بقراء
سبع باسانید متصله و باقی ماند اختلافی که در این لغت مقرر بود از ادغام و اماله و وقف و جز آن از آنچه میان این قراء اختیار و ترجیح مختلف افتاده است و بعض گمان میکنند که مراد بحروف سبعه قراءة
سبعه است که همه متواتر و ثابت اند بی شبهه و بر جمله احکام قسمی آنست از صحت صلوة و حرمت مس محدث و جنب و امثال آن مترتب است و بعض هفت معانی مراد داشته اند که قرآن بر آن مشتمل است

از امر و نہی و قصص و امثال و وعظ و وعد و وعید و بعض بعقائد و احکام و اخلاق و قصص و امثال و وعد و وعید تفسیر کرده اند و بعض گویند که مراد بہفت عدد مخصوص نیست بلکه مراد توسعه و کثرت است
و عرب ہفت را بمعنی استعمال میکنند زیرا که این عددیست که قاعده زمان و مکان بر آنست کذا قالوا والله اعلم **لکل آیة منہا ظہر و بطن** ہر آیتی از آن حروف سبعه که قرآن بر آن منزل است
و در بعض نسخ لکل آیة منه و این ظاہر تر ہست و این ضمیر راجع بقرآن است یعنی ہر آیتی از قرآن آنرا ظاہری است و باطنی مراد بظاہر آنچه ہمه اہل زبان میفہمند و باطن آنچه بندگان خاص حق تعالی بر آن مطلع اند
یا مراد بظاہر آنچه بیان میکند آنرا تفسیر و باطن آنچه کشف مینماید آنرا تاویل و تفسیر آنچه متعلق بروایت است و تاویل آنچه متعلق بدرایت است و بعض گویند مراد بظہر ایمان آوردن ہست بدان و ببطن
عمل کردن بآن یا مراد بظہر قراءت و تلاوت است و ببطن تفہم و تدبر یا ظہر لفظ و بطن معنی یا مراد آنست که قصص قرآن در ظاہر اخبار ہست و در باطن اعتبار **و لکل حد مطلع** بضم میم و فتح طای
مشدده جای بلند که بر آن بر آیند و بر پایان وی مطلع شوند و حد بمعنی طرف و نہایت یعنی ہر یکی از ظہر و بطن را حدی و نہایتی است و ہر حد و نہایت را مقامی ہست که به ترقی و صعود بر آن مقام
اطلاعی واقع میشود بر آن حد و نہایت پس مطلع ظہر بتعلم عربیت است و علمیکه بظاہر معنی قرآن بدان متعلق ہست و معرفت اسباب نزول و ناسخ و منسوخ و امثال آن و مطلع بطن بریاضت و اتباع
ظاہر و عمل بمقتضای آن و تزکیه نفس و تصفیه قلب و تجلیه روح و تخلیه سر که بعد از حصول آن بر بطون قرآن اطلاع افتد چنانکه گفته است بیت جمال شاہد قرآن نقاب آنگاه بکشاید که دار الملک
ایمان را بیابد خالی از غوغا و بعض گفته اند که مراد بحد احکام شرع است که تعیین نموده و حد فرموده است و ہر یکی از احکام او را موضعی ہست که بدان اطلاع افتد بر ہر حکم و ثمره آن حدود
و احکام و مواضع اطلاع بر آن حاصل نبود مگر مر حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم و علما را در آن طبقات و منازل و مقامات است بعضا فوق بعض و معانی دیگر نیز گفته اند و آنچه مذکور شد اولی
و ابلغ است والله اعلم **رواه فی شرح السنة وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العلم ثلثة** علم اصول دین و شریعت سه است
آیة محکمة یعنی آیتی محکم است اشارت بکتاب الله و تخصیص بآیت محکمه بجہت آن است که آن ام الکتاب و اصل او است و محفوظ است از احتمال و اشتباه و ہر چه جز او است از متشابہات
محمول بر آنست و علمیکه مبادی و وسائل آنست متعلق است بدان **او سنة قائمة** یا سنتی که ثابت است بحفظ متون و اسانید آن **او فریضة عادلة** یا فریضه ایست که مثل و عدل
کتاب و سنتست اشارت است باجماع و قیاس که مستند و مستنبط اند از آن و بدین اعتبار آنرا مساوی و معادل کتاب و سنت داشته اند و تعبیر از آن بفریضه کرد تنبیه بر آنکه عمل بآنها واجب است
چنانکه بکتاب و سنت پس حاصل یعنی حدیث آن شد که اصول دین چہار است کتاب و سنت و اجماع و قیاس **وما کان سوی ذلک فهو فضل** و ہر چه که ہست از مواد علوم جز این پس آن
فضل است و لایعنی و فضل در لغت بمعنی زیادت ضد نقص و جمع آن فضول است غالب آمده در ما لایعنی و آنچه خیر نیست در وی فضول کسی که مشغول باشد بما لایعنی بیت ہر چه قال الله و قال
الرسول فضله باشد فضل مخوان ای فضول **رواه ابو داؤد و ابن ماجة وعن عوف بن مالک الاشجعی** صحابی است اول مشاہد او خیبر ہست و بود با وی رایت اشجع
روز فتح سکونت کرد شام را و وفات یافت در وی سنه ثلث و سبعین **قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقص** قص بمعنی اعلام و اخبار و بیان است و قصه مشتق
از آن و قاص کسیکه قصه را بر خواند که ہست بگوید و بخواند و بمعنی وعظ گفتن و پند و نصیحت دادن نیز آمده قاص واعظ را گویند و مراد اینجا این معنی ہست میفرماید که قصه نخوانند و وعظ نگوید **الا امیر**
که حاکم و امیر که پند گوید مردم را و خبر دہد ایشان را از اخبار ماضیه تا بدان اعتبار گیرند و پند پذیر شوند **او مامور** یا کسی که امر کرده است او را حاکم و مأذون و مجاز ہست از پیش وی پس
حکم او حکم امیر است **او مختال** یا مردی متکبر متعجب که از برای طلب ریاست و اتباع ہوا میکند و تصدر مسجد میدہد و مختال بجای معجمه ہست و در بعض روایات محتال بمہمله نیز آمده از حیله و بعض
این روایت را اصح و اولی داشته اند والله اعلم و درین حدیث است از قصص و وعظ نہی بی اذن امام زیرا که امام دانا تر است بمصالح رعیت و مہربان تر است بر ایشان و اگر خود گوید پیدا کند از میان علما
کسی را که بعلم و تقوی و دیانت و صیانت و ترک طمع و حسن عقیده موصوف بود و از جہل و فسق و خیانت و بدعت دور باشد و ازینجا استنباط توان کرد که تصدر بر سجاده مشیخت بجای وعظ و ارشاد
و ہدایت بی اذن مشائخ و اجازت و استخلاف ایشان جائز نبود چنانکه مشیخواران اہل جہل و ہوی میکنند و ہمچنین شارحان گفته اند که و در این حدیث خطبه است که منوط است بامام و ہر که
نائب او باشد **رواه ابو داؤد و رواه الدارمی عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده فی روایته او مراء** و در روایت دارمی او مراء آمده بمعنی یا ورزنده بدل
لفظ او مختال که در روایت ابو داؤد واقع شده **وعن ابی ہریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من افتی بغیر علم** کسی که فتوی دہد بی علم **کان اثمه علی من افتاه**
باشد گناه بر کردن کسی که استفتا نموده و پرسیده از وی مسئله چه باعث این فتوی بی علم که موجب اثم گشته و شده اما اگر عمدا با وجود مردی که اعلم از وی پرسیده باشد پس بر جای افتا بمعنی استفتا
باشد و این بتقدیری است که افتی اول بر لفظ معلوم باشد و او را بلفظ مجہول نیز خوانده اند و معنی این شود که ہر که فتوی داده شد بی علم باشد گناه او بر کسی که فتوی داده است او را یعنی خطا
تراست **ومن اشار علی اخیه** و کسی که امر کرد برادر خود را که مشورت کرده است با وی و مصلحت طلبیده **بامر یعلم ان الرشد فی غیره** بکاری که میداند که صلاح کاری در غیر آن کاری است
فقد خانه پس بتحقیق خیانت کرد او را المستشار مؤتمن که در حدیث دیگر واقع شده است این معنی را دارد **رواه ابو داؤد وعن معاویة قال ان النبی** گفت معاویه که پیغمبر صلی الله
علیه وسلم نہی عن الاغلوطات نہی کرد از اغلوطات جمع اغلوطه بضم ہمزه و سکون غین و غلوطه بی ہمزه نیز آمده کلامی که در غلط اندازند کسی را بدان و آنرا مغالطات نیز گویند از قصد اظہار
فضیلت خود و تشویش و تضعیف و تحیر و شرمنده ساختن و رسوا کردن ایشان میکنند و باعث تہییج فتنه و شر و موجب عداوت و ایذا کردن حرام ہست و بعض گفته اند که اگر بطریق جزا و مکافات باشد
چنانکه دیگری را بمغالطه انداخت آن دیگر نیز او را در آن بیندازد بحکم جزاء سیئة سیئة مثلها جائز است چنانکه امام شافعی رح با امام ابو یوسف رح در مجلس ہارون رشید
کرد والله اعلم **رواه ابو داؤد وعن ابی ہریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعلموا الفرائض والقرآن** بیاموزید فرائض و قرآن را **و علموا الناس**
و بیاموزانید مردم را **فانی مقبوض** زیرا که من قبض کرده میشوم و برداشته میشوم از عالم و مراد بفرائض احکامی که فرض و لازم است عمل بدان در دین و چون در مقابله قرآن واقع شده

و بعض

مراد احکامی خواهد بود که درسنت واقع شده است وبعضی از فرائض علم مواریث مراد داشته اند رواه الترمذی وعن ابی الدرداء قال کنا مع رسول الله گفت ابو درداء بودیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فشخص ببصره الی السماء پس برداشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چشم خود را بسوی آسمان وتیز دید بجانب آن گویا که منتظر وحی شد که فرود آید پس وحی آمد با قتراب اجل وی صلی الله علیه وسلم ثم قال هذا اوان یختلس فیه العلم من الناس پس گفت این وقتی است که در ربوده شود در وی علم و وحی از مردم حتی لا یقدروا منه علی شیء تا آنکه قادر نباشند از علم بر هیچ چیز رواه الترمذی وعن ابی هریرة روایة آمده است از ابی هریره بطریق روایت واین عبارت از رفع حدیث است بجای آنکه قال قال رسول صلی الله علیه وسلم ولیکن چون او وی ابی هریره را یقین نیست بآنکه وی این لفظ گفته بجای وی لفظ روایة آورد ومقصود آنست که روایت کرد ابو هریره از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود یوشك ان یضرب الناس اکباد الابل نزدیک است که بزنند مردم جگرهای شتران را کنایت است از سرعت سیر وطول سفر یطلبون العلم در حالیکه طلب میکنند علم را فلا یجدون احدا اعلم من عالم المدینة پس نیابند هیچ یکی را دانا تر از عالم مدینه مطهره رواه الترمذی وفی جامعه و مذکور است در جامع ترمذی که قال ابن عیینة انه مالک بن انس گفت سفیان بن عیینه که از اصحاب مالک وشیوخ شافعی است مراد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از عالم مدینه که فرموده است امام مالک است ومثله عن عبد الرزاق و مانند این سخن ابن عیینه منقول است از عبد الرزاق که از کبار ومشاهیر ائمه حدیث است یعنی وی نیز گفت که از عالم مدینه امام مالک مراد است قال اسحق بن موسی گفت اسحق بن موسی که از شاگردان سفیان بن عیینه است وسمعت ابن عیینة انه قال هو العمری الزاهد وشنیدم ابن عیینه را که گفت آن عالم که در حدیث مذکور است عمری زاهد است که در مدینه بود واز علما وزهاد وقت خود بود واز اولاد عمر بن الخطاب واسمه و نام عمری زاهد عبد العزیز بن عبد الله پس نقل از ابن عیینه مختلف آمد ترمذی وعبد الرزاق آنچنان نقل کردند که عالم مدینه امام مالک گفت وحجی بن موسی نقل کرد که عمری زاهد را گفت ونام عمری زاهد که مشهور است عبد الله بن عمرو بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب است وکلام درینجا در شرح بطول وتفصیل ذکر کرده ایم و پوشیده نماند که در تعین وتشخیص مراد از عالم مدینه یقین امحال تنگ است هرکس باعتقاد خود بطریق ظن گفته وچون امام مالک در زمان خود بحدیث وفقه واجتهاد وامامت ممتاز بود و باین بلده مطهره خصوصیتی وارتباطی وملازمتی خاص داشت مظنه آن هست که توان بدوی حمل کرد اما با وجود آن در زمان وی وپس وپیش از وی درین بلده در اکناف عالم علما ومجتهدان وامامان بوده اند که خارج از حد عدد وحصر باشند وظاهر آنست والله اعلم که مصدوق کلام معجز نظام اخبار است از حال آخر زمان که علم و دین منحصر ومقتصر گردد در مدینه مطهره چنانچه از بعض احادیث ظاهر میگردد وکذا قیل واین قول الیق آنست بصواب والله اعلم وعنه وهم از ابی هریره روایت است که گفت فیما اعلم واعلم بصیغه متکلم این لفظ ابو هریره است واعلم بلفظ ماضی نیز اعلام خوانده عن رسول الله در آنچه میدانم از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این حدیث است که قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان الله یبعث لهذه الامة بدرستیکه خدای عز وجل میبعث می برانگیزد و پیدا میکند لهذه الامة برای نفع این امت وتقویت دین وی علی راس کل مائة سنة بر سر تمامی هر صد سال من یجدد لها دینها کسی را که نو میگرداند وتازه میسازد برای این امت دین او را رواه ابو داؤد بدانکه اکثر مردم از محدثین چنان فهمیده اند که مراد یک شخص است از امت که ممتاز میگردد از میان اهل زمان خود بتجدید ونصرت دین وترویج وتقویت سنت وقلع وقمع بدعت ونشر علم واعلای کلمه اسلام تا آنکه تعیین کرده اند که در مائة اولی فلان بود ودر مائة دوم فلان وبعض گفته اند که اولی حمل بر عموم است خواه یک کس باشد یا جمعی باشند چه کلمه من واقع میشود بر واحد وبر جمع وغیر مخصوص نیست بعلما وفقها بلکه شامل است ملوک وامرا واصحاب حدیث وزهاد وعباد وعلمای نحو وارباب سیر وتواریخ واغنیا واسخیا که اموال وآثار را بر علما وصلحا ومصارف خیر صرف کنند وباعث ترویج وتقویت دین گردند وجمیع طوائف که بوجود ایشان قوتی وکمالی در رواج دین پیدا آید انتهی واگر عموم بلاد ودیار نیز اعتبار کنند تا شاید که در یکزمان در هر شهری یکی یا جماعه پیدا شوند باین صفت دور نباشد والله اعلم وعن ابراهیم بن عبد الرحمن العذری بضم عین وسکون ذال معجمه منسوب است بعذرة بن سعد که پدر قبیله است از قضاعه قال قال رسول الله گفت ابراهیم بن عبد الرحمن که از ثقات تابعین است گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یحمل هذا العلم بر میدارند و یاد میگیرند این علم را یعنی علم کتاب وسنت را من کل خلف عدوله از هر جماعتی پس آینده از سلف عادلان ایشان که شایسته روایت کرده اند ینفون عنه تحریف الغالین دور میکنند ونفی میکنند از علم تغییر از حد در گذرندگان در امر دین را وتحریف تبدیل حق بباطل بتغییر در لفظ یا در معنی وانتحال المبطلین ودور میکنند دروغ بر بستن اهل بطلان را وانتحال دعوی کردن چیزی که از آن دیگری است برای نفس خود از شعری یا قولی وایجا کنایت از کذب است وتاویل الجاهلین ودور میکنند تاویل جاهلان را که بعلم ودانش آیات واحادیث را تاویل کنند واز ظاهر بگردانند رواه البیهقی فی کتاب المدخل مرسلا روایت کرد این حدیث را بیهقی در کتاب خود که مدخل نام دارد بطریق ارسال من حدیث بقیة بن الولید که کثیر الروایت است از مجهولان وکثیر الغرائب ومردم اختلاف دارند در وی بعضی گفته ثقه است وماموق لیکن مدلس بود مات سنة ست وتسعین ومائة عن معاذ بن رفاعه در اکثر نسخ مشکوٰة اینچنین واقع شده است وصحیح معان بن رفاعه بنون مکان فال ودر وی نیز اختلاف است بعض او را ثقه گویند وبعض ضعیف ودر کاشف ذهبی معاذ بن رفاعه ومعان بن رفاعه هر دو مذکور است اما آنکه بقیة بن الولید که از وی روایت میکند معان است بنون عن ابراهیم بن عبد الرحمن العذری بود در اصل کتاب درینجا بیاض است از رواه البیهقی تا قول او العذری وسند که حدیث جابر ونزدیک باشد که ذکر کنیم حدیث جابر را که در وی این کلمه واقع است فانما شفاء العی السؤال یعنی شفای جهل ودرماندگی سخن کردن پرسیدن از علما فی باب التیمم در باب تیمم ان شاء الله تعالی الفصل الثالث عن الحسن مرسلا قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من جاءه الموت وهو یطلب العلم کسی که بیاید او را موت وحال آنست که وی طلب میکند علم را لیحیی به الاسلام تا زنده گرداند وقوی وتازه گرداند بآن علم دین اسلام را نه برای آنکه حاصل کند مال وجاه دنیا ولذات وشهوات نفسانی را فبینه وبین النبیین درجة واحدة فی الجنة پس میان او ومیان پیغمبران یک پایه تفاوت است در بهشت واین مبالغه است در قرب او بحضرت انبیا صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین لهذا تاکید کرد درجه را بواحده رواه الدارمی وعنه مرسلا وهم از حسن است بطریق ارسال قال

سئل رسول الله گفت پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن رجلین از حال دو مرد کانا فی بنی اسرائیل بودند در بنی اسرائیل احدهما کان عالما یصلی
المکتوبة یکی از آن دو مرد بود عالم که میگذارد نماز فرض ثم یجلس فیعلم الناس الخیر پس می نشست پس می آموخت مردم را علم والاٰخر یصوم النهار ویقوم اللیل و مرد
دیگر روزه میداشت روز را و بیدار بود و نماز میگذارد در شب و وی نیز عالم است لکن از اول یا برابر بلکه تواند که بیشتر از او باشد لیکن صرف اوقات بعبادت میکند نه بنشر علم و تعلیم آن
ایهما افضل پرسیده شد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که کدام یکی از این دو مرد فاضل تر و ثواب یابنده تر است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فضل هذا العالم الذی یصلی
المکتوبة ثم یجلس فیعلم الناس الخیر زیادتی مرد عالم که صفتش این است که گذارد نماز فرض را پس می نشست و تعلیم میکرد مردم را علم علی العابد الذی یصوم النهار ویقوم
اللیل بر این مرد عابد که روزه میداشت روز را و نماز میگذارد در شب کفضلی علی ادناکم همچو فضل من است بر مردی که ادنی و پست پایه تر است از شما رواه الدارمی و
عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نعم الرجل الفقیه فی الدین نیکو مردی است آنکه فقیه است در دین و عالم است باحکام آن و تفطن است
در آن ان احتیج الیه نفع اگر احتیاج و نیاز مندی آورده شود بوی فائده رساند مردم را وان استغنی عنه اغنی نفسه و اگر بی نیازی شود از وی بی نیاز کرداند خود را از ایشان
رواه رزین حاصل معنی آنکه لائق بحال عالم آنست که محتاج نگرداند خود را بسوی خلق و میل نکند بمصاحبت خلق و طمع نکند در منافع ایشان و این نیز منقطع نگردد مطلقا و ترک افادهٔ علم نکند بلکه اگر
مردم محتاج و مضطر باشند بوی چنانکه عالم دیگر نباشد که افادهٔ علم کند بحکم این ضرورت در آید در مردم و نفع رساند ایشان را و افاده کند و اگر محتاج نباشند و استفاده نمایند بی نیاز گردد از ایشان
و مشغول گردد بعبادت مولی و بخدمت علم از کتب دینیه و تصنیف و نشر علم باین طریق فافهم وعن عکرمة مولی ابن عباس و یکی از فقهای مکه بود و اصل وی از بربر است از اهل مغرب شعبی
گفت هیچکس نماند ازدیم اعلم بکتاب الله از عکرمه تابعی ثقه است و بعض مردم را در وی اختلاف است و بخاری گفته که نیافتم هیچ یکی را از اصحاب خود مگر آنکه احتجاج میکرد به عکرمه مات
سنة سبع و مائة ان ابن عباس قال حدث الناس کل جمعة مرة روایت میکند که گفت ابن عباس او را یا مخاطب دیگر را حدیث کن و وعظ کن مردم را در هفته یکبار فان
ابیت فمرتین و اگر ابا می آری از حدیث کردن در هفته یکبار و زیادت بر آن میخواهی پس حدیث کن در هفته دو بار فان اکثرت فثلث مرات و اگر بسیار میخواهی پس حدیث کن سه بار و زیادت
از سه بار مکن که ملول خواهی ساخت مردم را ولا تمل الناس هذا القرآن و ملول مساز و بستوه میار مردم را از این قرآن عظیم ایشان را که شوق و ذوق در آن مطلوب است ولا الفینك
فاتی القوم وهم فی حدیث من حدیثهم نیابم من ترا برین حالت که بیائی مردم را در آن حال که ایشان در سخنی از سخنان خود باشند فتقص علیهم پس قصه خوانی برایشان و وعظ کوئی
فتقطع علیهم حدیثهم پس ببری برایشان سخن ایشان را فتملهم پس این سبب آن گردد که ملول گردانی ایشان را ولکن انصت ولیکن خاموش نشین فاذا امروك پس وقتی که بفرمایند
والتماس نمایند از تو حدیث را فحدثهم وهم یشتهونه پس حدیث کن ایشان را و حال آنکه ایشان خوش دارند حدیث ترا خواه سخن دنیا باشد که مردم در آنند یا سخنی دین اگر سخن دین باشد
قطع آن مناسب نبود و اگر سخن دنیا است شاید که بحکم بشریت که در شتابی آن خوش ندارند و وعظ و نصیحت و شنیدن قرآن را ناخوش شمارند و در اثم افتند و هیبت دین نماند یا رسد که مصلحت
در قطع سخن ایشان باشد پس همین تقریبا ایشان را از آن سخن باز آید و نظر بمصلحت وقت باید داشت و آنچه ابن عباس فرموده است بحکم غالب و نظر بظاهر فرموده است رضی الله عنه و خود در آن
روز کار غالب بر مردم سخن دین بوده است وانظر السجع من الدعاء و ترك کن و تاخیر فرما سجع از دعا را که به تکلف باشد و سبب فوات خشوع و تضرع گردد فاجتنبه پس پرهیز کن
و یکسو شو از آن فانی عهدت رسول الله پس بدرستی که من دریافتم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم واصحابه و یاران او را لا یفعلون ذلك نمیکردند سجع را
در دعا بتکلف و آنچه واقع شده است در ادعیه ماثوره از سجع بی تکلف آمده است چنانکه در بعض مواضع موزون نیز افتاده است بی قصد و اراده رواه البخاری وعن واثلة
بثای مثلثه بن الاسقع بسین مهمله و قاف صحابیست اسلام آورده در هنگامیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم تجهیز جیش تبوک میکرد و از اهل صفه بود و نزول میکرد به بصره بعد از آن بشام رفت
و به بیت المقدس صد سال عمر یافت و بعض گفته اند نود و هشت رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من طلب العلم فادرکه کسی که بجوید علم دین را
پس دریابد آنرا کان له کفلان من الاجر باشد مر او را دو نصیب از اجر و ثواب یکی بسبب طلب و مشقت که در تعلم و تحصیل علم دین کشیده است دیگر ثواب حصول علم و تدریس که دیگرانرا
خواهد کرد یا ثواب عمل که بدان خواهد کرد فان لم یدرکه کان له کفل من الاجر پس اگر در نیافت علم را و حاصل نشد باشد مر او را یک نصیب از ثواب بر هر تقدیر در طلب علم تا
بود اگر بدست آمد نور علی نور و اگر نه در طلب علم مردن هم سعادت است بیت گر چه نتوان بدوست ره بردن شرط یاریست در طلب مردن مقصود جامی ز طلبم گفته که چیست
مقصود او همین که دهم جان در این طلب رواه الدارمی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان مما یلحق المؤمن من عمله وحسناته
بعد موته بدرستیکه از آنچه می پیوندد و میرسد مسلمان را از ثواب کردار وی و نیکیهای وی پس از مرگ وی علما علمه ونشره علمی است که دانست آنرا و پراکنده ساخت آنرا و در بعض
نسخ علمه بتشدید آمده و برین وجه ونشره تفسیر و بیان او است یا مراد کثرت تعلیم و اشاعت او است وولدا صالحا ترکه و فرزند نیک کردار که گذاشت او را بعد از خود او مصحفا ورثه
بتشدید را یا مصحفی که بارث گذاشت او را یا وقف کرد در حالت حیات خود او مسجدا بناه یا مسجدی که برآورد او را او بیتا لابن السبیل بناه یا خانه که برای مسافران بنا
کرد آنرا او نهرا اجراه یا جوئی که روان ساخت آنرا او صدقة اخرجها من ماله فی صحته وحیوته یا صدقه که بیرون آورد آنرا از مال خود در تندرستی خود و حیات
خود و اگر چه تندرست نبود چنانکه در حالت بیماری که امید صحت دارد تلحقه من بعد موته می پیوندد و میرسد ثواب این چیزها آن مسلمان را بعد از مردن که برآورد و این ابحث تاکید یا
این متعلق است بخصوص صدقه بجهت اهتمام بشان وی و بعضی از شارحان گفته اند که متعلق بصدقه است و معنی او آنست که آن صدقه باقی ماند بعد از موت وی تا داخل صدقهٔ جاریه گردد

ثواب این

بسطه

و تعلیم

واگر گویند که سابقا گذشت که آنچه باقی میماند از ثواب همین سه چیز است علم و ولد و صدقهٔ جاریه و اینجا هفت چیز ذکر کرد جوابش آنکه اینجا آنچه بعد از علم و ولد ذکر کرده هم داخل صدقه است رواه ابن ماجه
والبیهقی فی شعب الایمان وعن عائشة رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عائشه شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت
ان الله عز وجل اوحی الیّ انه من سلک مسلکا فی طلب العلم بدرستیکه خدای تعالی وحی فرستاد بسوی من که هرکه برود در راهی او پیش گیرد طریقی را در طلب علم سهلت له طریق
الجنة آسان گردانم برای او راه بهشت را ومن سلبت کریمتیه وهرکه بربایم و دور گردانم هر دو چشم او را اثبته علیهما الجنة جزا و ثواب دهم او را در مقابلهٔ هر دو چشم بهشت را
کریمه هر عضو شریف را که در بدن آدمی است گویند مراد اینجا چشم افتاده وفضل فی علم خیر من فضل فی عبادة وزیادتی در علم اگرچه اندک باشد بهتر است از زیادتی در عبادت اگرچه
بسیار بود وملاک الدین الورع وقوام ونظام کارخانهٔ دین وسبب استحکام وقوت وی ورع وتقوی است ونزد بعض مرتبهٔ ورع بالاتر است از تقوی تقوی پرهیز از حرام وورع اجتناب
از شبهه وباصطلاح بعض تقوی کاملتر وتمام تر است از ورع وصحیح آنست که هر دو بیک معنی است رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال تدارس
من العلم ساعة من اللیل خیر من احیاءها درس گفتن علم وخواندن با یکدیگر وبحث وتحقیق ومذاکره کردن علم یکساعت از شب بهتر است از زنده گردانیدن تمام شب و نماز
گذاردن در آن احیای لیل در معنی دار دیگر زنده گردانیدن شب را گویا که شبی که در وی نخسپند و نماز نکنند در آن مرده است و بطاعت و عبادت کردن در آن زنده میکردد دیگر زنده
گردانیدن نفس خود را چه خفته در شب و بیکار در حکم مرده است رواه الدارمی وعن عبد الله بن عمرو ان رسول الله روایت است از عبد الله بن عمرو که پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم مر بمجلسین فی مسجده گذشت بدو مجلس که در مسجد شریف وی بود یعنی صحابه در دو جا مجلس ساخته نشسته بودند یک جماعت بدعا مشغول بودند و جماعهٔ دیگر بمذاکرهٔ علم
فقال کلاهما علی خیر پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اهل هر دو مجلس را هر دو را ایشان ثابت و قائمند بر نیکی و کار نیک میکنند واحدهما افضل من صاحبه ولیکن یکی از آن
دو اهل مجلس فاضل تر و بهتر از یکدیگر است اما هؤلاء فیدعون الله ویرغبون الیه اما این جماعه که مشغول اند بدعا پس میخوانند خدای تعالی را و رغبت میکنند بسوی او و امید دارند
از وی حصول مقصود و مدعای خود را و حصول مدعای ایشان در مشیت حق است فان شاء اعطاهم پس اگر میخواهد میدهد ایشان را بدعای ایشان وان شاء منعهم و اگر میخواهد منع میکند
و نمیدهد واما هؤلاء فیتعلمون الفقه او العلم ویعلمون الجاهل واما این طائفه دیگر که مشغول بمذاکرهٔ علم اند پس می آموزند فقه را یا علم را شک از راوی است و می آموزند جاهل را
فائدهٔ ایشان نقد است و متعدی بغیر فهم افضل پس ایشان فاضل تر اند از جماعهٔ اول وانما بعثت معلما و فرمود من که جز این نیست که فرستاده شده ام مگر آموزانندهٔ علم و تعلیم کننده از آنرا
فجلس فیهم پس بنشست در میان این قوم که مذاکرهٔ علم میکردند بالاتر از این چه فضیلت باشد که سرور انبیا صلی الله علیه وسلم با ایشان بنشست و خود را از ایشان شمرد بیت گدایان از این
معنی خبر نیست که سلطان جهان با ماست امروز رواه الدارمی وعن ابی الدرداء قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم ما حد العلم الذی
اذا بلغه الرجل کان فقیها پرسیده شد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که چیست نهایت و مرتبهٔ علمی که چون برسد مرد آن مرتبه را باشد فقیه و در عداد فقها در آید و ثواب ایشان
یابد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من حفظ علی امتی اربعین حدیثا فی امر دینها کسیکه یاد گیرد و برساند امت مرا چهل حدیث از کار دین ایشان گفته اند
که مراد بمقصود رسانیدن چهل حدیث است با ایشان اگرچه یاد نداشته باشد و معانی آن نفهمیده بعثه الله فقیها برانگیزد او را خدای تعالی روز قیامت در زمرهٔ فقها و کنت
له یوم القیمة شافعا وشهیدا و باشم من او را روز قیامت شفاعت کننده مر گناهان او را و گواهی دهنده بر طاعت او و بحکم این حدیث علمای کبار از سلف و خلف اربعینات تصنیف
کرده امیدوار شفاعت و شهادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم گشته اند هر کسی بابی از ابواب دین آورده و فقیر حقیر اربعین جمع کرده هر حدیث در بابی دیگر و اول تألیفی که بعد از خدمت این
علم شریف بدان توفیق یافته ام آن اربعین است وعن انس بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم هل تدرون من اجود جودا آیا می دریابید که کیست
بیشتر و رساننده تر از روی جود و کرم قالوا الله ورسوله اعلم گفتند صحابه خدا و رسول خدا داناتر است بدان قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم الله اجود جودا
خدای تعالی کاملتر و بزرگتر است از روی جود از هر که غیر اوست ثم انا اجود بنی آدم بعد از حق تعالی من جوادترم از میان آدمیان واجوده من بعدی وجوادترین نوع انسان
و در بعض نسخ اجود هم یعنی جوادترین بنی آدم رجل علم علما فنشره مردی است که حاصل کرد علم را پس نشر کرد علم را بتعلیم و تصنیف بلکه بکتابت نیز والله اعلم یاتی یوم القیمة امیرا
وحده می آید روز قیامت تنها مانند امیری که همراه او تابعان و خادمان باشند او قال امة واحدة شک راوی است که بجای امیرا وحده است واحدة گفت یعنی تن تنها
مانند امتی و جماعتی باشد چنانچه در شان ابراهیم خلیل الله علیه السلام آمده که اِنَّ اِبْرٰهِیْمَ کَانَ اُمَّةً مقصود آنکه معزز و مکرم باشد میان خلائق و با شوکت و حشمت آید در آن روز وعنه
ان النبی صلی الله علیه وسلم قال منهومان لا یشبعان وهم از انس آمده که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو حریص سیر نمیشوند منهوم فی العلم یکی حریص در علم
لا یشبع منه سیر نمیشود از تحصیل علم هرچند بیشتر حاصل میکند تعطش تر میگردد ومنهوم فی الدنیا لا یشبع منها و حریص در دنیا که در هیچ مرتبه سیر نمیگردد از آن روی البیهقی
الاحادیث الثلثة فی شعب الایمان روایت کرد این سه حدیث را که یکی از ابی الدرداء است و دو از انس بیهقی در کتاب شعب الایمان وقال وگفت بیهقی که قال الامام
احمد فی حدیث ابی الدرداء گفته است امام احمد در حدیث ابی الدرداء که در فضیلت حفظ اربعین حدیث روایت کرده هذا متن مشهور فیما بین الناس متن این حدیث مشهور است
میان مردم ولیس له اسناد صحیح و نیست مر او را اسناد صحیح و امام نووی در اول اربعین خود گفته این حدیث ضعیف است ولیکن او را طرق متعدده است که بعض بعض را قوت
پذیرفته و اتفاق دارند بر جواز عمل بحدیث ضعیف در فضائل اعمال خصوصا که ائمهٔ کبار آنرا تلقی بقبول کرده و عمل بدان نموده اند وعن عون بن عبد الله تابعی زاهد عابد فقیه ثقه روایت

میکنند از ابن مسعود و ابی موسی و ابی هریره و ابن عباس و روایت میکند از وی زهری و ابو حنیفه قال قال عبد الله بن مسعود منهومان لا یشبعان صاحب العلم و صاحب الدنیا
دو حریص سیر نمیشوند اهل علم و اهل دنیا و لا یستویان و برابر نیستند این دو حریص در قدر و مرتبه اما صاحب العلم فیزداد رضی للرحمن اما صاحب علم پس زیاده میکند خشنودی
مر خدای مهربان را و اما صاحب الدنیا فیتمادی فی الطغیان و اما صاحب دنیا پس بغایت میرود در سرکشی و عصیان ثم قرأ عبد الله پس خواند عبد الله مناسب برای تمادی صاحب
دنیا در طغیان بر تقدیر تو اگر وی این آیت را کلا ان الانسان لیطغی ان راه استغنی قال قال گفت عون که گفت عبد الله الآخر یعنی لیل جانب دیگر که رضای حق است زیادت حرص
علم این آیت است انما یخشی الله من عباده العلماء که وارد است در فضیلت علما و خوف و خشیت ایشان از خدا و رضای او از ایشان رواه الدارمی وعن ابن عباس رضی الله
عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اناسا من امتی بدرستیکه بعض مردم از امت من سیتفقهون فی الدین نزدیک باشد که تفقه کنند و فقیه شوند
در دین ویقرؤن القرآن و بخوانند قرآن را یقولون ناتی الامراء فنصیب من دنیاهم میگویند می آئیم امرا را پس میرسیم و میگیریم چیزی از دنیای ایشان و نعتزلهم
بدیننا و گوشه میگیریم از ایشان با دین خود ولا یکون ذلک و نمیشود و راست نمی آید جمع کردن میان تفقه در دین و تقرب امرا و سلاطین و نتیجه نمیدهد قرب ایشان مگر ضرر و خسران را
کما لا یجتنی من القتاد الا الشوک چنانکه چیده نمیشود از قتاد که خار و قتاد نام درختیست خار دار که میوه ندارد کذلک لا یجتنی من قربهم الا حاصل کرده نمیشود از قرب
امرا مگر خسران و وبال و زیانهای که زبان بیان و تعبیر از آن کوتاه است یعنی را حذف مستثنی مفهوم میکند و مستثنی را حذف کرد و تعریض تمام قال محمد بن الصباح کأنه یعنی الخطایا گفت محمد
بن الصباح تشبیه باکه شیخ بخاری و مسلم و ابو داؤد و احمد است ثقه ماموں مصنف سنن گویا میخواهد آن مستثنی که حذف کرد گناهان را یعنی حاصل نمیکند از قرب ایشان مگر ذنوب و خطایا را و در حذف کردن
اشارت است بآن که زیان در صحبت ایشان چنان و چندان است که بیان نتوان کرد رواه ابن ماجة وعن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال لو ان اهل العلم صانوا
العلم اگر بودی که اهل علم نگاه میداشتندی علم را و می شناختندی قدر آنرا و وضعوه عند اهله و مینهادند علم را نزد اهل آن و قابل آن لسادوا به اهل زمانهم هر آینه مهتر شدندی
بسبب علم اهل زمان خود را زیرا که هر که عزت علم نگاهدارد علم نیز عزت او را نگاهدارد ولکنهم بذلوه لاهل الدنیا ولیکن اهل علم در باختند علم را برای اهل دنیا و نگاه نداشتند از ایشان لینالوا
به من دنیاهم تا بیابند بدل علم چیزی از دنیای ایشان فهانوا علیهم پس خوار شدند نزد اهل دنیا و سبک در آمدند در نظر ایشان سمعت نبیکم شنیدم پیغمبر شما را صلی الله علیه وسلم یقول
میگفت من جعل الهموم هما واحدا هم آخرته کسیکه بگرداند قصدهای خود را یک قصد که قصد آخرت است و جز آخرت مقصود ندارد کفاه الله تعالی هم دنیاه بسنده شود او را خدا تعالی
مقصود دنیای او را ومن تشعب به الهموم احوال الدنیا و کسیکه متفرق و پریشان گردانند او را قصدهای او که احوال و پریشانیهای دنیاست لم یبال الله فی ای اودیتها
هلک باک و پروا ندارد خدا تعالی که در کدام یکی از وادیهای دنیا و احوال دنیا هلاک گردد آنکس رواه ابن ماجة روایت کرد این حدیث را ابن ماجه از ابن مسعود از قول وی لو ان اهل العلم
تا آخره ورواه البیهقی فی شعب الایمان عن ابن عمر من قوله و روایت کرد آنرا بیهقی از ابن عمر از قول وی من جعل الهموم الی آخره و اول حدیث را روایت نکرد وعن الاعمش
ابو محمد سلیمان الاسدی کوفی از موالی است انس بن مالک را دیده و لیکن در شنیدن وی از وی خلاف است و از بسیاری از تابعین شنیده و سفیان ثوری و ابن عیینه و غیر ایشان از وی روایت میکنند از اعلام
مشهور بعلم حدیث و قراءت بود یکهزار و سه صد حدیث روایت کرده گفت یحیی بن معین بود جریر چون ذکر میکرد حدیث اعمش را میگفت هذا الدیباج الخسروانی و بود اعمش که فوت نشده از وی
تکبیر اولی مدت هفتاد سال ولادت او روز قتل امام حسین و وفات سنه ثمان واربعین ومائة و در وی تشیع بود و مناقب او بسیار است و بعض او را سید المحدثین گفته اند قال قال رسول الله
گفت اعمش که از تابعین است گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم آفة العلم النسیان آفت علم فراموشی است و این در حقیقت تنبیه است بر اجتناب از مباشرت اسبابی که موجب نسیان علم
آید از ارتکاب معاصی و مشاغل نفس و دنیا و متاعب آن چنانکه امام شافعی گفت شعر شکوت الی وکیع سوء حفظی فاوصانی الی ترک المعاصی فان العلم فضل من اله وفضل الله لا
یعطی لعاصی واضاعته ان تحدث به غیر اهله و ضایع و هلاک گردانیدن علم این است که حدیث کنی بعلم و بیاموزی آنرا بغیر اهل علم و قابل آن رواه الدارمی مرسلا وعن سفیان
عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال لکعب روایت است از سفیان ثوری که عمر بن الخطاب گفت مر کعب احبار را من ارباب العلم کیستند خداوندان علم یعنی اینها که مالک علم اند و رسوخ
یافته است علم در ایشان و مستحق آن شده اند که ایشان از ارباب علم توان خواند و رب هر چیز مالک آن چیز و مستحق آن چیز را گویند قال گفت کعب الذین یعملون بما یعلمون ارباب علم آنکسانی اند که
عمل میکنند بآنچه علم دارند قال گفت عمر بن الخطاب فما اخرج العلم من قلوب العلماء پس چه چیز بیرون کشید و ز دهبیت و برکت علم را از دلهای علما قال الطمع گفت کعب احبار بیرون کشید
علم را از دلهای علما طمع در مال و جاه و رغبت در اسباب و اشیای دنیا گفته اند الطمع یسیر الاسود ذبابا طمع شیر را از آنکس میسازد و باطمع کار حق گفتن دشوار است مثنوی طمع بند و دفتر حکمت
بشوی طمع بگسل و هر چه دانی بگوی طمع را سه حرف است هر سه تهی ازان نیست در مطمعان ناهی منقولست از شیخ ابو العباس مرسی قدس سره که فرمود در ابتدای امر خود در سر حد اسکندریه
افتادم و از مردی که مرا میشناخت بنصف درهم چیزی خریدم و چون قلیل بود بخاطر گذشت که شاید از من نگیرد هاتف آواز داد که السلامة فی الدین ترک الطمع فی المخلوقین رواه الدارمی
وعن الاحوص بن حکیم تابعی است انس را و عبد الله بن بسر را دیده و از انس او ضعیف است و امام احمد گفته که وی هیچ نمی ارزد و ابن معین گفته لیس بشیء و ابن عدی گفته میتوان حدیث او
نوشت و پدر او حکیم بن عمیر صحابیست عن ابیه قال سال رجل النبی گفت پرسید مردی پیغمبر را صلی الله علیه وسلم عن الشر از بدی یا بدترین مردم یا از بدترین مردم چنانکه باشد و این
معنی موافق تر است بجواب و در مراح گفته که شر بمعنی بدی و بد و بدتر نیز آید میگویند فلان شر الناس و میگویند اشر الناس کم در لغت ضعیف و خیر نیز بمعنی نیکی و نیک و نیکتر و سیاق
حدیث ناظر و معنی خیر است فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا تسألونی عن الشر نپرسید مرا از شر و سلونی عن الخیر و بپرسید مرا از خیر یقولها ثلثا گفت آنحضرت

صلی الله علیه وسلم این کلمه را سه بار و در آن وقت ذکر کردن مردم بدو نشان نهادن بطائفه مخصوص بدی بخاطر شریف خوش نیاید و بعد از اظهار کراهت چون بیان کرد خیار ناس آن ذکر کرد
ور بدی تدارک وتلافی آن کراهت ثم قال بشر فرمود الا ان شر الشر شرار العلماء دانا و آگاه باشید که بدترین بدان بدان علما اند و ان خیر الخیر خیار العلماء و بدرستیکه بهترین
نیکان نیکان علما اند زیرا که علما متبوعانند و مردم تابع ایشان پس بدی و نیکی ایشان در خلق تشبیر سرایت میکند که از مردم دیگر رواه الدارمی وعن ابی الدرداء قال ان من شر
الناس عند الله منزلة یوم القیمة بدرستیکه از جملهٔ بدترین نزد خدا از روی قدر و مرتبه روز قیامت عالم لا ینتفع بعلمه عالمی است که فائده نمیگیرد از علم خود و عمل

مرتبان

نمیکند بدان و در بعض نسخ لا ینتفع بصیغهٔ مجهول نیز تصحیح کرده اند یعنی عالمی که نفع برده نمیشود بعلم وی بترک تعلیم و تدریس و تصنیف یا ترک امر معروف و نهی منکر و مؤید این است
حدیث ابی هریره که در آخر فصل آینده در وی بصیغهٔ مجهول است البته رواه الدارمی وعن زیاد بن حدیر بضم حاء و فتح دال مهملتین و سکون تحتانیه اسدی کوفی تابعی است شنیده از عمر
و علی و شنیده از وی شعبی وغیره قال قال لی عمر گفت گفت مرا عمر بن الخطاب رضی الله عنه هل تعرف ما یهدم الاسلام آیا میشناسی چه چیز میشکند بنای سلام را و ویران میکند آن را و هدم
بمعنی شکستن و پست نمودن آید و اینمعنی نیز مناسب است قال قلت لا گفت زیاد بن حدیر نمیشناسم قال یهدمه زلة العالم گفت عمر میشکند بنای مسلمانی را لغزیدن عالم و گناه کردن او و
جدال المنافق بالکتاب و جدال و نزاع منافقان بکتاب خدا از برای افساد دین اسلام و در حکم جدال منافقان است جدال و نزاع مبتدعه بشبههٔ باطله و تاویلات زائغه که باعث
شک و تشکیک در دین میشود و حکم الائمة المضلین و حکم کردن امرای جور که گمراه میکنند کان خلق اند بر وفق هوای شهوت خود و جبر کرده دیگران بر قبول و اطاعت آن رواه
الدارمی وعن الحسن قال العلم علمان روایت است از حسن بصری رضی الله عنه گفت علم دو علم است فعلم فی القلب پس یکی علمی است که در دل است فذلك العلم النافع
پس آن علمی است سود دهنده مردم را که طلب داشته شده است از پروردگار تعالی در ادعیهٔ ماثوره وعلم علی اللسان و دیگر علمی است بر سر زبان که تاثیر نکرده در دل و نورانی نساخت
دل را بیت علم چون بر دل زند یاری شود علم چون بر تن زند ماری شود فذلك حجة الله عز وجل علی ابن آدم پس این علم بر سر زبان حجت خداست بر آدمیان که بآن الزام خواهد
داد و خواهد گفت که شما را علم دادم چه ابدان کار نکردید و ازینجا گفته میشود وای بر جاهل یکبار و بر عالم هفتاد بار که دیده و دانسته گمراه شد و در چاه خذلان افتاد رواه الدارمی
و شیخ محقق عارف بالله احمد بن عطاء الله الاسکندری در کتاب حکم میفرماید که العلم النافع هو الذی ینبسط فی الصدر شعاعه و ینکشف عن القلب قناعه علم نافع علمی است که بگسترد و فراخ کرد
در سینه شعاع خود را که کنایت از انتشار انوار و آثار حالیه است مشابه بشعاع آفتاب که بر زمین افتد و منبسط گردد و بر افکند از دل پرده را که عبارت است از حجاب مانع از فهم و ادراک
حقایق اشیا و شیخ امام ابوعبدالله محمد بن علی الحکیم الترمذی فرمود علم نافع علمی است که ثابت و متمکن شده در سینه و صورت ثابت دارد زیرا که نور چون بتابد بر دل صورت بندد در وی
نمایهٔ امور نیک و بد و بنیند از ان مشابه در سینه پس بعمل آرد نیک را و بگذارد بد را و این علم نور قلب است که بر آمده از ان علامات هدایت بسوی سینه و آنچه بیاموزی و بکسب حاصل کنی علم لسان است
که ظلمت شهوت بر آن غالب آمده نورانیت او را برده است و بعض گفته اند که علم نافع علم وقت و صفای قلب است که باعث است بزهد در دنیا و نزدیک کرداننده است به بهشت و دور
اندازنده از دوزخ و مورث خوف و رجا و معرفت آفات نفوس و طهارت اوست و این نوریست که می اندازد حق سبحانه در دل هر که میخواهد از بندگان خود نه علم زبان از معقول و منقول و بالجمله
علم نافع دو قسم است یکی علم معامله که باعث گردد بر عمل و مقرون باشد بدان دیگر علم مکاشفه که اثر و نتیجهٔ عمل است اول را علم دراست و ثانی را علم وراثت خوانند وعن ابی هریرة
رضی الله عنه قال حفظت من رسول الله گفت ابوهریره یاد گرفتم از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وعائین دو ظرف را از علم و در بعض روایات من العلم بصریح آمده و
وعای علم عبارت است از محل آن که جمع شده در وی و طیبی گفته تشبیه کرده دو نوع علم را بدو ظرف باعتبار احتوا و اشتمال هر یک بر چیزی که در دیگری نیست فاما احدهما فبثثته فیکم
اما یکی از ان دو وعای علم پس پراگنده کرده ام آن را در میان شما واما الآخر فلو بثثته قطع هذا البلعوم و اما علم دیگر اگر پراگنده کنم آن را و ظاهر کردانم بریده میشود این بلعوم
بضم بای موحده راه گذر طعام از حلق چنانکه راوی تفسیر کرده بقول خود یعنی مجری الطعام رواه البخاری و گفته اند که اول مراد علم احکام و اخلاق است که مشترک است
میان خاص و عوام و ثانی علم اسرار که محفوظ و مصون است از اغیار از جهت باریکی و پوشیدگی آن و عدم وصول فهم ایشان بدان و مخصوص است بخواص از علما باصفا از اهل عرفان
و بعضی از شارحان گفته اند که مراد بآن اخبار فتن و فساد دین است از بنی امیه که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر داده بود که هلاک امت من بر دست بعضی از بچگان قریش خواهد بود و ابوهریره
میگفت اگر خواهم بیان کنم ایشان را بنام نام یا مراد احادیث است که در آن اسامی امرای جور و احوال ایشان و مذمت ایشان بود و ابوهریره برمز و کنایت بعضی از ان اخبار میگفت و از ظلم
آن بصریح نمیرسید تا مبادا که بکشند او را چنانکه میگفت اعوذ بالله من امارة الشیوخ و امارة الصبیان پناه میجویم بخدا از پادشاهی شصت سال و امارت صبیان اشارت میکرد بامارت
یزید بن معاویه که بر سر شصت سال وقوع یافت و حق تعالی مستجاب گردانید دعای ابی هریره را و برفت از عالم پیش از ان والله اعلم پوشیده نماند که اگر مراد این قائل نفی علم باطن و وجود
حقائق و اسرار است که فهم عوام بدان نرسد و افشای آن مصلحت وقت نباشد و صلاح روزگار بعض مخاطبان نبود بیشک در دائرهٔ علم و دین و یقین علما امت پس مکابره است
و اشارت بدان در کلام نبوت و ارباب ولایت بسیار است و کلموا الناس علی قدر عقولهم نیز اشارت بآن میتواند بود و لا بد بظاهر بها باطنی و هر شریعتی را حقیقتی خواهد
بود که در بیان آن دقتی و غموضی باشد که چون بفهم عوام نرسد قائل را متهم و منسوب بچیزی دارند که نزد ایشان منکر و مذموم باشد و ایشان در فهم و انکار آن در حکم ظاهر بمعذور
هم باشند و معنی از فتنه و اظهار آن از نیجهت باشد نه بسبب مخالفت او مر ایشان را علم شریعت را و اگر گوید علم حقائق و اسرار ثابت و واقع است ولیکن در حدیث ابی هریره اشارت
بچیزی دیگر است که گفته شد نه بآن علم بوجوه و قرائن که مذکور شد و نیز تخصیص ابی هریره بدان با وجود دیگران از عظمای صحابه بعدم فهم ایشان آن را و حکم کردن بقتل او خالی از بعیدی نیست

این نیز چو دیگر است والله اعلم وعن عبد الله بن مسعود قال یا ایها الناس من علم شیئا فلیقل به ای مردمان آگاه باشید هر کسی که بداند چیزی را از علوم پس باید که بگوید آنرا ومن لم
یعلمه فلیقل الله اعلم و کسی که نداند آنرا باید که تفویض کند علم آنرا بخدا پس بگوید که خدا داناتر است بآن فان من العلم ان تقول لما لا تعلم پس بدرستیکه از جملهٔ علم و دانش آنست
اینکه بگوئی تو مر چیزی را که نمیدانی الله اعلم چه تمییز معلوم از مجهول و دریافت اینکه نمیتوانم دانست نوعی از علم است و این است معنی آنچه مشهور است که لا ادری نصف العلم قال الله تعالی لنبیه
گفته است خدای تعالی پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم قل ما اسئلکم علیه من اجر وما انا من المتکلفین بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم سوال نمیکنم شما را بر تبلیغ دین و قرآن ایچ مزدی و نیستم
من از تکلف کنندگان که بربندند بر خود چیزی را که اهل آن نیستند یعنی هر آنچه مرا رسید انبانند وامر رسانیدن آن میکنند میکنیم و میرسانیم و هیچ چیز از پیش خود دعوی نمیکنیم و بزور بر خود نمی بندیم و بحث و تفتیش از
اشیای غامضه که فهم ما بآن نرسد و دعوی فهم آن کردن و سعی و جهد در دانستن آن داخل تکلف است متفق علیه منقول است که از عمر بن الخطاب رضی الله عنه از آیهٔ وفاکهة وابا پرسیدند که معنی اب
چیست فکر کرد چون در نیافت فرمود و بل هذا الا تکلف یعنی معلوم است که نام چیزی از خوش خوراکه و مطاعم است اگر بخصوص معلوم نشد حاجت نیست و فکر کردن در دریافت آن تکلف و ما لا یعنی است
وعن ابن سیرین نام او محمد است از کبار تابعین است و پدر او سیرین مکاتب انس بن مالک است و در علم و دیانت و تقوی آیتی بود و چیزهای غرائب از وی درین باب منقول است قال ان هذا العلم
دین این علم کتاب و سنت دین است یعنی قوام و ثبات دین بدو است فانظروا عمن تأخذون دینکم پس نگاه کنید و به بینید که از چه کس میگیرید دین خود را اشارت است باهتمام و احتیاط
در معرفت حال راوی در وثوق و دیانت و حفظ و ورع و سنت تا باید گرفت از هر که روایت کند خصوصا ارباب غرض از اهل هوی و بدعت که دیانت ندارند و برای ترویج مذهب خود وضع و افترا نمایند
رواه مسلم وعن حذیفة از مشاهیر صحابه است ابو عبد الله کنیت اوست و یمان نام پدر او و او را صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند و نزد او بود علم منافقان و گفته است
که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هر چه خواهد بود تا روز قیامت از فتن و وقائع رضی الله عنه قال یا معشر القراء استقیموا ای گروه قرآن خوانندگان که قرآن را بر سر زبان دارید یا مراد علما که
عمل بدان دارند ثابت و راست باستید و براه راست بروید فقد سبقتم سبقا بعیدا پس بتحقیق سابق شده اید شما سابق شدنی بسیار سبقتم بصیغهٔ ماضی خطاب معلوم است و مراد آنست
که در یافته اید اهل اسلام و صحابهٔ رسول خدا را صلی الله علیه وسلم چه هر گاه ایشان تمسک کنند بکتاب و سنت سبقت کنند و دریابند هر چیزی را و هر که بعد از ایشان بیاید اگرچه عمل کند مثل عمل ایشان
نرسد بآنچه رسیده اند ایشان بجهت سابقیت در اسلام و سبقتم بصیغهٔ مجهول نیز روایت کرده اند یعنی سبقت کردند شما را و پیش دستی بردند بر شما آنها که متصف بودند و هستند باستقامت
و سلوک طریق مستقیم وان اخذتم یمینا وشمالا لقد ضللتم ضلالا بعیدا و اگر میگیرید شما و میروید راه چپ و راست را و میگذارید راه راست را هر آئینه بتحقیق گمراه شوید گمراه
شدنی سخت و میروید در گمراهی راه دور و دراز رواه البخاری وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعوذوا بالله من جب
الحزن پناه جوئید بخدا از جب اندوه و جب بضم جیم و تشدید با چاه که بنا کرده و اطلاق کرده شد در حدیث بر وادی از جهت بودن او مقعر مانند چاه قالوا گفتند صحابه یا رسول الله
وما جب الحزن و چیست جب حزن و چه مراد است از آن قال واد فی جهنم فرمود وادی است در دوزخ که یتعوذ منه جهنم کل یوم اربع مائة مرة پناه میجوید از آن دوزخ
هر روز چهار صد بار یعنی چنان قبیح و شنیع و موحش است که دوزخ از وی پناه میجوید چه جای دوزخیان و پناه جستن دوزخ کنایت است از غایت شدت و محنت در وی یا مراد حقیقت تعوذ است
بزبان وی و پروردگار تعالی قادر است که دوزخ را بسخن در آرد چنانکه از ظواهر آیات و احادیث مفهوم میگردد قیل گفتند صحابه یا رسول الله ومن یدخلها و کیست که در آید آن وادی را قال القراء
المراؤن باعمالهم فرمود که در آیند او را قرآن خوانندگان ریا کنندگان بعملهای خود و قرار عالمان و متعبدان نیز اطلاق میتوان کرد یا بدین که علم از قرآن حاصل میکرد و عبادت بحکم اوست رواه الترمذی
وکذا ابن ماجة وزاد فیه و زیاد کرده است ابن ماجه در حدیث این کلام را که وان من ابغض القراء الی الله الذین یزورون الامراء و بدرستیکه از جملهٔ دشمن ترین
قاریان بسوی خدا آنکسانی اند که ملاقات میکنند و صحبت میدارند امرا را یعنی بجهت طمع دنیا نه از جهت امر معروف و نهی منکر یا بطریق جبر و اکراه و دفع شر و ایذای ایشان قال المحاربی
یعنی الجورة گفته است محاربی که از راویان حدیث است و نام او عبد الرحمن بن محمد است روایت میکند از اعمش و یحیی بن سعید مات سنه خمس و تسعین و مائة مراد بامرا جائران و ظالمان اند
و ماروندگان براه دین و شریعت اعاذنا الله وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یوشک ان یأتی علی الناس زمان نزدیک است
که بیاید بر مردم روزگاری که لا یبقی من الاسلام الا اسمه باقی نماند از دین مسلمانی مگر نام وی و علامتی بی عمل و اثری بی ولا یبقی من القرآن الا رسمه و باقی نماند از قرآن
مگر رسم و آئین وی و مراد برسم قرآن تجوید حروف و اتقان الفاظ بی تدبر و تفکر در معانی و عمل با وامر و نواهی آن مساجدهم عامرة مسجدهای ایشان آبادان است که در می آیند در وی
از برای عبادت و ذکر حق و درس علم چنانکه فرمود وهی خراب من الهدی و حال آنکه آن مساجد ویران است از هدایت و علم و عبادت علماؤهم شر من تحت ادیم السماء
دانشمندان ایشان بد ترین مردم اند که زیر آسمان اند و ادیم آسمان و زمین روی آنها و ظاهر آنها من عندهم تخرج الفتنة از نزد ایشان بیرون می آید فتنه و بلا و شر در دین یا جانب
ظالمان و ستمکاران وفیهم تعود و باز هم در ایشان باز میگردد و مسلط کردانیدن خدای تعالی ظالمان را بر ایشان چنانکه گفته اند که هر که خلق خدا را بیازارد تا دل مخلوقی بدست آرد خدای تعالی همان
ظالم را بروی بگمارد تا او را بازار و نگار تلمیش برآرد رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن زیاد بن لبید صحابی است انصاری بیرون آمد بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بمکه و بود با او تا هجرت کرد و عامل کرد او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر حضرموت روایت میکنند از وی عوف بن مالک و ابو الدرداء و مات فی اول ایام معاویة قال ذکر النبی گفت
زیاد بن لبید یاد کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم شیئا چیزی از فتنه و بلا فقال پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذلک عند اوان ذهاب العلم و آن فتنه
و ابتلاء وقت رفتن علم است قلت گفتم یا رسول الله وکیف یذهب العلم و چگونه میرود علم ونحن نقرأ القرآن و حال آنکه ما میخوانیم قرآن و آنرا میدانیم احکام آنرا

پسران خود را و بفرزند ابناؤنا ابناؤهم و همچنین بفرزندان پسران ما پسران خود تا الی یوم القیمة تا روز قیامت همچنین سلسلۀ علم میرود فقال ثکلتک امک زیاد گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم گم کند ترا مادر تو ای زیاد ان کنت لأراک من افقه رجل بالمدینة بدرستیکه تو دیدم من هر آینه گمان می بردم ترا دانا ترین و فهیم ترین مردی در مدینه
عجب که مقصود از کلام من نفهمیدی گمان بردی که قرآن و علم عبارت از مجرد خواندن و دانستن آنست و هر که خواند و دانست عمل کرد و اینچنین نیست اولیس هذه الیهود و
النصاری یقرؤن التورة والانجیل آیا نیستند این جماعۀ یهود و نصاری که میخوانند توریت و انجیل را لا یعملون بشیء مما فیهما عمل نمیکنند بچیزی که سود کنند
ایشان را از آنچه در توریت و انجیل است رواه احمد وابن ماجة وروی الترمذی عنه نحوه وکذا الدارمی عن ابی امامة روایت کرد این حدیث را
باین لفظ که مذکور شد احمد و ابن ماجه از زیاد بن لبید و روایت کرد ترمذی هم از زیاد بن لبید مانند آن در معنی متحد و در لفظ مختلف و همچنین روایت کرد دارمی از ابی امامة
وعن ابن مسعود قال قال لی رسول الله گفت ابن مسعود گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تعلموا العلم وعلموه الناس بیاموزید علم را و بیاموزید
مردم را تعلموا الفرائض وعلموها الناس بیاموزید فرائض احکام را یا علم فرائض و بیاموزانید آن را مردم را تعلموا القرآن وعلموه الناس بیاموزید قرآن را و بیاموزانید
آن را مردم را فانی امرؤ مقبوض زیرا که بدرستی من مردی ام که میرانیده میشوم و قبض کرده میشود روح من وقت تمام شدن کار دین و تبلیغ احکام آن والعلم سینقبض
و علم زود باشد که گرفته شده میکرد و در بعض نسخ سینتقص از نقصان یعنی کم میگردد ویظهر الفتن و پیدا میشوند فتنها و ابتلاها بگرفته شدن علم و کم شدن آن حتی یختلف
اثنان فی فریضة تا آنکه مختلف میشوند دو کس در حکم فرضی چه جای سنن و نوافل لا یجدان احدا یفصل بینهما نمی یابند هیچ یکی را که حکم کند میان آن دو کس و جدا
کند حق را از باطل رواه الدارمی والدارقطنی وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل علم لا ینتفع به
حال علمی که نفع کرفته نمیشود از وی بتعلیم کمثل کنز لا ینفق منه فی سبیل الله چون حال گنجی است که داده نمیشود و صرف کرده نمیشود از وی در راه خدا رواه احمد و
الدارمی تمام شد کتاب العلم والحمد لله و در پی می آید آن را کتاب الطهارة طهارت در لغت بمعنی نزاهت و پاکی است ضد نجاست و طهور بضم طا مصدر است و بفتح طا اسم بمعنی
مصدر آمده و هم بمعنی آنچه تطهیر کرده شود بوی چنانکه آب و خاک و بمعنی مطهر نیز آید و در توجیه این خفایی است در شرح آن را ذکر کرده ایم و در اصطلاح فقها عبارت است از نظافت
از نجاست حکمی که آن را حدث گویند و از نجاست حقیقی که آن را خبث خوانند و وضو بضم واو بمعنی مصدر و بفتح بمعنی آب که بدان وضو کرده شود و مشهور همین است و تحقیق آنست که بفتح بمعنی مصدر نیز آید
الفصل الاول عن ابی مالک الاشعری صحابی مشهور است عم ابو موسی اشعری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الطهور شطر الایمان
طهارت نیمۀ ایمان است این مبالغه است در بیان بادی حسب طهارت که مرتبۀ ایست که بنصف اجر ایمان میرسد یا مناسبت آن بنصف ایمان جهت آنکه ایمان محو شد گناهان را که پیشتر از آن کرده همچنین
وضو محو میشد گناهان را ولیکن ایمان محو میشد صغائر و کبائر را و وضو محو میشد مگر صغائر را پس در مرتبۀ نصف ایمان باشد یا بجهت آنکه ایمان تطهیر میکند باطن را و وضو پاک میکرداند ظاهر را و بعض
گفته اند که مراد با ایمان نماز است چنانکه در کریمه وما کان الله لیضیع ایمانکم مراد داشته اند چون نماز بی آن درست نیست گویا جزو او است مبالغة و اگر شطر مبالغة واحد کند نصف آن ایمان
کنند گویا هم ارکان و شرائط نصفی است و وضو نصفی دیگر و بعضی از محققین در تاویل این حدیث گفته اند که ایمان مرکب است از تخلیه از رذائل و تحلیه بفضائل است و مراد بطهور تخلیه است و این همه بر تقدیری
که مراد بشطر معنی نصف باشد چنانکه اکثر و اشهر استعمالات او است و اگر بمعنی جزو باشد یعنی پاره ایست از ایمان بر این تقدیر احتیاج باین توجیهات ندارد ولیکن این نیز مبالغه است
گویا که داخل است در حقیقت ایمان والحمد لله تملأ المیزان والحمد لله پر میکند ترازوی اعمال را یعنی هر که بگوید الحمد لله چندان ثواب یابد که ترازو را پر سازد وسبحان الله
والحمد لله تملأان او تملأ ما بین السموات والارض و این دو کلمه پر میکنند تمام مسافت را که میان آسمانها و زمین است و او تملأ شک راوی است که تملآن گفت بلفظ تثنیه
یا تملأ گفت بلفظ مفرد و بر هر تقدیر بتای فوقانیه و یای تحتانیه هر دو آمده و لفظ تثنیه ظاهر است که دو کلمه اند و مفرد باعتبار مجموع و جمله هر واحد و وجهش آنست که سبحان الله اقرار است
بتنزیه و تقدیس وی تعالی و آن شامل است آسمانها و زمین را و هر چه در آنها است چه هر ذره گواهی میدهد و دلالت دارد بر پاکی ذات و صفات وی تعالی و تقدس از وصمت زوال و
نقصان والحمد لله اقرار است بکمالات او و نعمتها که بیرون است از شمار و پیدا است بدان عالم و دال است بر آن و شک نیست که اگر این کلمات بتلفظ آوردن صادر کرد و از قائل آن موجب میکرد و شهود
ذات و صفات و اسمای الهی که افراد عالم مظاهر او است و پر میکند ثواب آن را آن را با مجرد الفاظ و حروف و اصوات آن مرتبه ندارد و با وجود آن فضل خدا واسع است و وی تعالی
اندک پذیر و بسیار بخش است و باین بیان ظاهر شد که اگر گویند پر میکند زمین و آسمان را و هر چه در زمین و آسمان است یا پر میکند تمام عالم را درست آید ولیکن چون با این آسمان و زمین امری معین
مکشوف است ذکر کرد آن را و تواند که کنایت باشد از تمام عالم والله اعلم والصلوة نور و نماز روشن کننده دل است بشهود حق و ظهور معارف و یا روشن کننده روی مطیع و سیمای
صلاح دوی عبادت یا راه نماینده است بطریق حق و صواب و باز دارنده از ظلمت باطل و خطا چنانچه در قرآن مجید فرموده ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر یا سبب
ظهور نور او است روز قیامت که روان میکرد در پیش روی وی و جانب راست مؤمنان و مصلیان چنانکه فرموده نورهم یسعی بین ایدیهم وبایمانهم والصدقة برهان و دال بر درستی
دادن او جابلد بر دعوی رسا دلیل و حجت قوی است بر صدق دعوی ایمان و محبت پروردگار تعالی یا حجت است مر طالب خیر را که آن قرض است که داده است مر خدا را تعالی
والصبر ضیاء و شکیبائی نمودن از معصیت خدا و یا بر جای بودن بر طاعت وی تعالی یا شکیبائی کردن بر بلایا و مصائب و شدائد کامل و روشنی تمام است و ضیاء اتم و اکمل از نور بود ولهذا
در قرآن مجید آفتاب را ضیا خوانده و ماه را نور آنجا که فرموده وجعل الشمس ضیاء والقمر نورا و روشنی آفتاب اتم و اکمل است از نور مهتاب و شک نیست که مراد کامل و بادوام بتمام صبر

صبر هست و تمام طاعات و عبادات از اقسام صبر اند محتمل است که مراد بصبر درینجا صوم باشد بقرینهٔ ذکر صلوة و صدقه چنانکه در کریمهٔ وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلٰوةِ مراد داشته‌اند والقرآن حجة
لك او عليك و قرآن دلیل است بر سود تو و مدد کننده مر ترا اگر عمل کردی بوی و نگاه داشتی حق او را و یا بر زیان تو و خصومت کننده بر تو اگر عمل نکردی و حق نگاه نداشتی کل الناس یغدو
همه آدمیان بامداد میکنند هر یکی از ایشان و غدوه بضم بامداد یا از طلوع فجر تا بر آمدن آفتاب فبائع نفسه پس فروشنده و صرف کننده است ذات خود در کاری که متوجه است بآن فمعتقها
او موبقها پس آزاد کننده است نفس را از عذاب خدای تعالی یا هلاک گرداننده و مهیا گرداننده است او را از برای عذاب یعنی چون روز شد آدمی بکاری متوجه در وی آرنده است اگر
آن کار آخرت را بدنیا خرید و ترجیح نمود خلاص کرد نفس خود را از عذاب آخرت و اگر دنیا را با آخرت خرید و ترجیح نمود هلاک شد و خود را در ورطهٔ عذاب افکند بیت بدنیا توانی که عقبی خری
بخر جان من ورنه حسرت بری رواه مسلم وفی روایة و در روایتی از مسلم این زیاده آمده است که ولا اله الا الله والله اکبر تملأن ما بین السماء والارض یعنی کلمتین
صاحب مصابیح و تبعیت میگوید لم اجد هذه الروایة فی الصحیحین من نیافته ام این روایت را در صحیح مسلم و در صحیح بخاری نیز ولا فی کتاب الحمیدی و نه در کتاب حمیدی
که جامع است میان صحیحین ولا فی الجامع و نه در جامع الاصول که احادیث صحاح سته را جمع کرده ولکن ذکرها الدارمی ولیکن ذکر کرده است این روایت را دارمی بدل سبحان الله
والحمد لله یعنی مسلم سبحان الله والحمد لله تملأن ما بین السموات والارض گفته و دارمی بجای آن لا اله الا الله والله اکبر تملأن ما بین السماء والارض گفته پس ذکر کردن صاحب مصابیح این روایت را
در فصل اول درست نباشد وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا ادلکم علی ما یمحو الله به الخطایا ویرفع به الدرجات
آیا راه ننمایم شما را بر عملهای که محو میکند خدای تعالی بسبب آن عملها گناهان را و بلند میگرداند بسبب آنها پایهای عمل کنندگان را محو در اصل سودن و پاک کردن چیزی را چنانکه اثر و نشان آن
نماند و مراد بمحو گناهان آمرزیدن و بخشیدن آنهاست یا سودن و ستردن آنها از دیوان اعمال و اتفاق است علما را که مراد گناهان صغیره است قالوا بلی گفتند صحابه بلی راه بنما ما را آن عملها
یا رسول الله قال فرمود آن عملها اینست اسباغ الوضوء علی المکاره بتمام و کمال کردن وضو و رسانیدن آبها را در هر جای که میباید رسانید در هنگام مشقت و ناخوش آمدن آب
چنانکه در حالت بیماری و سختی سرما مثلا وکثرة الخطا الی المساجد و بسیاری گامها در رفتن بسوی مسجدها چنانکه مسجد از خانه دور باشد و تواند که مراد رفتن بوقار و آهستگی
باشد که بسبب بسیاری گامها است وانتظار الصلوة بعد الصلوة و چشم در راه داشتن نماز را بعد از نماز یعنی نماز وقت بگذارد و نماز آینده را انتظار برد و بنشیند در مسجد
و اگر برآید دلش بدان آویخته باشد فذلکم الرباط پس اینست رباط حقیقی که آنرا رباط توان خواند و اصل رباط نگاه داشتن سرحد اسلام در مقابل دشمنان دین تا در نیایند و نشستن مسلمانان در آن
و در بعضی اسپان و دلهای خود را دران پس این منتظر نشستن برای نماز در مسجد شایسته نشستن در سرحد هست در مقابل شیطان و لشکر او است تا دخل نکند و تواند که اشارت بتمام اعمال ثلثه باشد که
مذکور شدند زیرا که اینها می‌بندند راههای در آمد شیطان را بر نفس و مغلوب میگردانند هوای نفس را وفی حدیث مالک بن انس و در حدیث امام مالک اینچنین آمده که فذلکم
الرباط فذلکم الرباط ردد مرتین مکرر کرد این لفظ را دو بار جهت تقریر و تاکید رواه مسلم وفی روایة الترمذی ثلثا و در روایت ترمذی سه بار مکرر
کرد این و این اعتراض است بر صاحب مصابیح که در فصل اول آورده دو سه بار مکرر کرد این و صحیح آنست که مسلم این حدیث را از مالک که آورده دو بار مکرر کرد این و از غیر مالک خود اصلا مکرر نیست
وعن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ فاحسن الوضوء کسی که وضو کند پس نیک کند وضو را یعنی برعایت سنن و آداب آن
خرجت خطایاه من جسده بیرون می‌آید گناهان او از تمام تن او حتی تخرج من تحت اظفاره تا آنکه بیرون آید گناهان از زیر ناخنان او و مبالغه است در حصول طهارت متفق علیه و
عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ العبد المسلم چون وضو میکند بندهٔ مسلمان او المؤمن شک راوی است فغسل
وجهه پس بشوید روی خود را خرج من وجهه کل خطیئة نظر الیها بعینیه بیرون می‌آید از روی وی هر گناه که نظر کرده است بسوی آن گناه بهر دو چشم خود یعنی گناه چشم
مع الماء همراه آب او مع آخر قطر الماء یا گفت بیرون می‌آید با آخر قطره از قطرهای آب اگرچه در روی جز از چشم نیز گناهان واقع میشوند اما چون عمدهٔ گناهان و اکثر آن بچشم است
تخصیص بآن کرد فاذا غسل یدیه خرج من یدیه کل خطیئة کان بطشتها یداه مع الماء او مع آخر قطر الماء پس چون میشوید هر دو دست را بیرون می‌آید
هر گناهی که میگرفت آن گناه را هر دو دست او یعنی گناهی که بدست کرده همراه آب یا همراه آخر قطره از قطرهای آب فاذا غسل رجلیه خرج کل خطیئة مشتها رجلاه
مع الماء او مع آخر قطر الماء پس چون میشوید هر دو پای خود را بیرون می‌آید هر گناهی که رفته است بسوی آن هر دو پای او با آب یا با آخر قطرهای آب حتی یخرج نقیا من الذنوب
تا آنکه بیرون می‌آید از جای وضو پاک از گناهان یعنی صغیره رواه مسلم وعن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من امرئ مسلم
تحضره صلوة مکتوبة نیست هیچ مردی مسلمان که حاضر میشود او را و در میرسد وقت نماز فرض فیحسن وضوءها پس نیک میکند وضوی نماز را برعایت سنن و آداب آن و
خشوعها و نیک میکند خشوع و خضوع نماز را و این شامل رعایت آداب ظاهر و باطن است چنانکه در دل ترسان باشد و نظر بسجده گاه دارد و تمام همت و حضور بر آن کار دارد و بجز آن مشغول
نباشد و ببدن و جامه و ریش بازی نکند و بچپ و راست روی نگرداند و چشم نه بندد و بعضی بجهت تحصیل حضور در چشم بستن رخصت کرده‌اند و بهتر آنست که در نماز فرض از آن احتراز کند و در
تفسیر قوله سبحانه والذین هم فی صلوتهم خاشعون گفته‌اند که خائف و متذلل باشند و نظر را بسجده گاه لازم دارند آورده‌اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز نظر بجانب آسمان میداشت
بانتظار وحی پس چون این آیت نازل شد بینداخت نظر را بجانب سجده گاه و روایت است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مردی را دید که در نماز بریش بازی میکرد فرمود اگر خشوع میکرد دل
وی هر آینه خشوع میکرد اعضای او و بعضی گفته‌اند که در قیام نظر بسجده گاه دارد و در رکوع بر پشت پای و در سجده بجانب بینی و در قعود بر کنار و رکوعها و نیک کند رکوع نماز را

تخصیص رکوع کرد بعد ذکر آن زیرا که رکوع مقدمهٔ سجود است و نیز رکوع سخت‌تر است که مصلی خود را گرفته ایستاده است بخلاف سجده که بر زمین افتاده است و نیز رکوع خاصهٔ نماز مسلمانان است و در
نماز یهود و نصاری رکوع نباشد الا كانت كفارة لما قبلها من الذنوب مگر باشد آن نماز پوشنده و محوکننده مر چیزی را
که پیش از این کرده است از گناهان ما لم يؤت كبيرة مادام که بوجود نیارد و نکند مصلی گناه کبیره را از ذات خود و در بعض نسخ مالم یأت نوشته یعنی نکند گناه کبیره را و این روایت بحسب معنی ظاهر
تر است و اول بحسب روایت قوی‌تر و مقصود آنست که وضو و نماز کفارت میکند گناهان صغیره را نه کبیره را وذلك الدهر كله و این کفارت بودن نماز گناهان را همیشه است تخصیص بزمانی دون
زمانی ندارد رواه مسلم وعنه انه توضأ هم از عثمان رضی الله عنه روایت است که وی وضو کرد فافرغ على يديه ثلثا پس ریخت آب بر هر دو دست خود سه بار ثم تمضمض
واستنثر پس آب در دهن کرد و در بینی کرد و بیفشاند بینی را استنثار بنای مبالغه یعنی افشاندن بعد از آب کردن در وی که آن را استنشاق گویند پس ذکر استنثار متضمن ذکر استنشاق نیز باشد
ثم غسل وجهه ثلثا پس بشست روی خود را سه بار ثم غسل يده اليمنى الى المرفق ثلثا پس بشست دست راست خود را تا آرنج سه بار ثم غسل يده اليسرى الى المرفق
ثلثا پس بشست دست چپ خود را تا آرنج سه بار ثم مسح برأسه پس مسح کرد بسر خود و مسح کذرانیدن دست تر بر سر ثم غسل رجله اليمنى ثلثا پس بشست پای راست خود را
سه بار ثم اليسرى ثلثا پس بشست پای چپ خود را سه بار و تحقیق این افعال در باب سنن الوضوء باید ثم قال رأيت رسول الله پس گفت عثمان دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه
وسلم توضأ نحو وضوئي هذا وضو کرد مانند وضوی من که اینست ثم قال من توضأ وضوئي هذا پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسی که وضو کند مانند وضوی من که اینست
ثم يصلي ركعتين پس بگذارد دو رکعت نماز بعد از وضو و اقل اینست و اگر بیشتر کند سنت است فاضل‌تر باشد لا يحدث نفسه فيهما بشيء در حالیکه حکایت نکند نفس خود را در این دو
رکعت بچیزی از حکایات دنیا و اگر خواطر عارض گردد و آن را دفع کند و قرار نگیرد در خاطر حضور باز ندارد و زیان ندارد و بعض گفته‌اند که مراد بعدم تحدیث نفس اخلاص و عدم عجب مراد است و الله اعلم
غفر له ما تقدم من ذنبه آمرزیده میشود مر آنکس را آنچه پیش گذشته است از گناهان او و این حدیث دلالت دارد بر استحباب نماز بعد از وضو و اگر فرض بگذارد یا سنت راتبه نیز
کفایت است و نیت این نماز تحیت الوضو باشد و وضو چیزی نیست مطلق نماز را نیت کند اما در درآمدن مسجد نیت تحية المسجد بکند زیرا که تحیت بمعنی تعظیم و سلام دادن است پس تحية الوضو
معنی ندارد اما مسجد بملاحظهٔ عظمت و مشاهدهٔ روحانیت وی اگر قصد تعظیم کند و بر وی سلام دهد جای آن دارد و نماز اصل و مقصود لذاته است و وضو فرع و طفیل وی و وضو برای نماز است
نه نماز برای وضو پس شکر وضو بنماز مناسب نباشد کذا قال الغزالی متفق علیه واللفظ للبخاری وعن عقبة بن عامر بضم عین و سکون قاف صحابی است و الی بود در مصر از جانب معاویه
بعد از برادر او عتبة بن ابی سفیان بعد از آن عزل کرد و بمصر مرد سنهٔ ثمان و خمسین روایت کرده اند از وی جابر و ابن عباس و خلق کثیر از تابعین کذا فی جامع الاصول و در کاشف گفته صحابی
کبیر امیر شریف فصیح مقری فرضی شاعر و الی کرده شد غزای بحر را و مرد بمصر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من مسلم يتوضأ نیست هیچ مسلمان که وضو سازد
فيحسن وضوءه پس نیک سازد وضوی خود را ثم يقوم فيصلي ركعتين پس برخیزد پس بگذارد دو رکعت مقبل عليهما بقلبه ووجهه در حالیکه وی پیش آینده و توجه
نماینده است بر آن دو رکعت بدل خود و بروی خود یعنی بظاهر و باطن خود و در روایتی مقبلا بنصب آمده و این بحسب اعراب ظاهرتر است الا وجبت له الجنة مگر واجب کرده شود برای او بفضل الهی تعالی
بهشت رواه مسلم وعن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما منكم من احد يتوضأ نیست از شما هیچ یکی که وضو کند فيبلغ او
فيسبغ الوضوء پس برساند بنهایت یا تمام و کامل کند وضو را و این شک راوی است ثم يقول پس بگوید اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله و
في رواية و در روایتی چنین آمده که بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله الا فتحت له ابواب الجنة الثمانية
مگر آنکه گشاده شود مر او را درهای بهشت که هشت در است يدخل من ايها شاء در آید از هر در این درها که خواهد بجهت تمامه هشتها را یکی اعتبار کرده و هر یکی از آنها را در گفت و گاهی هر کدام
بهشت خوانند و باین حساب هشت بهشت گویند فافهم هكذا رواه مسلم في صحيحه همچنین روایت کرد این حدیث را مسلم در صحیح خود والحميدي في افراد مسلم و همچنین روایت کرد آن را حمیدی
در کتاب جمع بین الصحیحین در احادیث که تنها مسلم راست وكذا همچنین روایت کرد ابن الاثير في جامع الاصول وذكر الشيخ محي الدين النووي في آخر حديث مسلم على ما
رويناه و ذکر کرده است امام نووی در شرح صحیح مسلم در آخر حدیث مسلم بر وجهی که ما روایت کردیم این عبارت را وزاد الترمذي و زیاده کرده است بر شهادتین ترمذی این دعا را اللهم
اجعلني من التوابين واجعلني من المتطهرين والحديث الذي رواه محيي السنة في الصحاح و حدیثی که روایت کرده است آن را صاحب مصابیح در صحاح و آن حدیث
اینست که من توضأ فاحسن الوضوء الى آخره و تمامش اینست ثم قال اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم اجعلني من التوابين واجعلني من المتطهرين
رواه الترمذي في جامعه بعينه الا كلمة اشهد قبل ان محمدا روایت کرده است آن را ترمذی در جامع خود بعینه مگر کلمهٔ اشهد که پیش از کلمهٔ ان محمدا که آن را صاحب مصابیح ذکر
کرده است و ترمذی ذکر نکرده و این اعتراض است از مؤلف بر صاحب مصابیح که این حدیث که در صحاح آورده و در صحیحین نیست بلکه در جامع ترمذی است و آن را در حسان بیایدآورد و مدار کجزری
در حصن حصین بنزار ابن ماجه و ابن السنی در شهادتین ثلث مرات نیز ذکر کرده و نسائی و ابن حاکم در مستدرک این نیز آورده که سبحانك اللهم وبحمدك اشهد ان لا اله الا انت استغفرك واتوب اليك و
عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان امتي يدعون يوم القيامة غرا محجلين من آثار الوضوء بدرستیکه امت من خوانده میشوند و مخیّر یا بسوی
بهشت یا نام کرده میشوند روز قیامت غر محجل از آثار وضو غر بضم غین و تشدید را جمع اغر سفید و روشن از هر چیز و غره سفیدی را گویند که در پیشانی اسپ باشد و محجل بضم میم و فتح جیم مشدد
اسپی که هر چهار دست و پای وی سفید باشد و این استعاره روز قیامت بوم و دست و پا همه سفید و روشن و نورانی و تابان باشند و تشبیه کرد آن را بغر محجل فمن استطاع منكم ان يطيل غرته فليفعل

پس کسی که میتواند از شما که دراز کند غره خود را باید که بکند که موجب زیادت فضل و کرامت است و ذکر تحجیل نکرد زیرا که هر دو لازم یکدیگر اند و نیز بیشتر مردم در شستن روی و اصابع آن تقصیر
دارند بخلاف غسل اقدام که عادت بر بسیار آب ریختن است در ان والله اعلم و اطالت غره بآن باشد که از فوق جبهه تا پایان ذقن و از گوش تا گوش دیگر بمبالغه بشوید و اطالت تحجیل بآنکه بازوها
تا بالای آن و ساقها تا بالای پاشنه بشوید و ازینجا معلوم شود که غره در متوضی مخصوص بجبهه نبود بلکه شامل تمام روی باشد و لهذا تفسیر کرد طیبی غره را بابیض الوجه والله اعلم متفق علیه وعنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم تبلغ الحلیة من المؤمن حیث یبلغ الوضوء میرسد سیما و نشان وضو در دست و پای متوضی که تحجیل عبارت از ان است تا آنجا که میرسد آب
وضو و بعضی از حلیه زیور مراد داشته اند که بهشتیان را در دست و پا خواهد بود در ذکر ده شده است این وجه با آنکه حلیه بکسر حاء و سکون لام بمعنی سیما و هیئت است و آنچه بمعنی زیور است حلی بفتح حاء
و سکون لام و بضم حاء و سکون لام و تشدید یا است و جمع او مادامست که میتوان از حلیه حلی مراد داشت اگرچه مجاز بود رواه مسلم الفصل الثانی عن ثوبان رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم استقیموا استقامت ورزید در اعمال و بر راه راست روید و میل بچپ و راست مکنید و همیشه ملازم طریق مستقیم باشید و چون
این امری بود در غایت صعوبت فرمود ولن تحصوا و هرگز طاقت ندارید که استقامت ورزید و حصول آن بوجه تمام و کمال ممکن نیست مگر سید انبیا و خلاصه اصفیا را صلی الله علیه وسلم
و بعضی از اهل اولیا را بر قدر و اندازه متابعت و محاذات بحقیقت آن حضرت صلی الله علیه وسلم و ذلک اعز من الکبریت الاحمر تنبیه اینجا سخنی است مشهور میان مردم در قول آنحضرت صلی الله
علیه وسلم که فرمود شیبتنی سورة هود پیر گردانید مرا سوره هود و گفته اند که این اشارت است بامر فاستقم که شدت و عظمت آن آنحضرت صلی الله علیه وسلم را این امر بجهت امت بود که فرمود و من
تاب معک و لهذا تخصیص بسوره هود کرد و الا این امر در سوره شوری نیز آمده و در آنجا ذکر است نیست والحق چنین باید و خود آنحضرت صلی الله علیه وسلم عین استقامت و محض
سلامت است که توهم میل و اعوجاج در آنجا صورت ندارد ما زاغ البصر و ما طغی فافهم اللهم صل وسلم علیه و چون حکم کرد بعدم طاقت بر استقامت و ایفای حق او در جمیع
افعال و احوال تنبیه کرد بر آنچه عمده و خلاصه عبادات است اگر در وی استقامت ورزند و راست باستند تدارک و تلافی همه تقصیرات کرده باشند و آن نماز است پس فرمود و اعلموا
ان خیر اعمالکم الصلوة و بدانید که بهترین و مقرب ترین عملهای شما نماز است پس نگاه دارید شروط آنرا و رعایت کنید آداب آنرا و ادا کنید حقوق آنرا پس از ان اشارت فرمود بمقدمه
آن که آنرا انصاف ایمان گفته و آن وضو و طهارت است و گفت ولا یحافظ علی الوضوء الا مؤمن و محافظت نکند و احتیاط نورزد در رعایت سنن و آداب وضو مگر کسی که ایمان کامل دارد
بجهت که نماز را بروجه کمال ادا کند رواه مالک و احمد و ابن ماجة و الدارمی وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله من توضا
علی طهر کتب له عشر حسنات کسی که وضو سازد بر طهارت نوشته شود برای وی ده نیکی ظاهر مراد آن خواهد بود که ورای جزای که متعین است بر فعل زیاده بر آن ده حسنه نیز نویسند یا
مراد آنست که ده وضو نویسند هر یکی بده یا از برای آن گفت که توهم کرده نشود که وضو بر وضو عبث و ضائع است بلکه بر وی نیز ثواب موعود بر حسنات مترتب است و گفته اند که این تقیید است تا تخلل
میان آن دو وضو نمازی گذارده باشد فرض یا نفل و بعض مکروه داشته اند وضو بر وضو اگر نمازی نگذارد بعد از وضوی اول رواه الترمذی الفصل الثالث عن جابر
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مفتاح الجنة الصلوة کلید بهشت و مقدمه در آمدن آن نماز است چنانکه در بی کلید کشاده نمیشود و در بهشت
بی نماز در آورده نمیشود و این مبالغه و تاکید است در محافظت بر نماز گویا نماز در حکم ایمان است که بی آن در آمدن در بهشت میسر نشود و لهذا تعبیر از وی بایمان کرده اند چنانکه گذشت و مفتاح
الصلوة الطهور و کلید نماز و مقدمه او طهارت است پس طهارت مقدمه در آمدن بهشت باشد رواه احمد وعن شبیب بفتح شین معجمه و کسر بای موحده بن ابی
روح بفتح راء و سکون واو و در نسخ مشکوة همچنین واقع شده است بتوسط لفظ ابن میان شبیب و ابی روح و در بعض کتب بیکر [illegible] ویکی در اکثر کتب اسماء الرجال ابی روح را
کنیت شبیب داشته اند و نام پدرش نعیم گفته اند بضم نون بر هر تقدیر شبیب بروزن حبیب روایت میکند عن رجل من اصحاب رسول الله از مردی از یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم ان رسول الله که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم صلی صلوة الصبح گذارد نماز بامداد را فقرأ الروم پس خواند سوره روم را فالتبس علیه پس مشتبه شد قراءت بروی
و التباس و مشتبه شدن کار بر کسی فلما صلی پس چون نماز بگذارد و فارغ شد از ان قال فرمود ما بال اقوام یصلون معنا چیست حال قومهای که نماز میگذارند با ما لا یحسنون الطهور
نیک نمیکنند طهارت را و رعایت نمیکنند سنن و آداب آنرا و انما یلبس علینا القرآن اولئک و پوشیده میکنند بر ما قرآن را آن گروه ایشان و اینجا محل عبرت و تذکار است مر عاقل را در تاثیر صحبت
که سید رسل صلوات الله و سلامه علیه با آن مرتبه و جلالت شان در حالت قراءت قرآن در نماز که اعظم حالات و اقرب اوقات او است در قرب حضرت رب العالمین از صحبت یکی از احاد امت بترک
سنن و بعض آداب وضو که عبادت مقصود لذاته نیست متاثر گردد چه جای دیگران که مصاحبت و مخالطت اهل فسق و بدعت گرفتار باشند و شب و روز با ایشان باشند رواه النسائی وعن رجل
من بنی سلیم قال عدهن رسول الله روایت است از مردی از بنی سلیم بضم سین و فتح لام که نام قبیله ایست گفت شمرد این کلمات را که مذکور میشود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فی یدی او فی یده در دست من یا در دست خود و شک از راوی است یعنی گرفت انگشتان مرا یا انگشتان خود را و عقد کرد آنها را بر کف دست پنج بار عقد پنج کلمه قال گفت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم التسبیح نصف المیزان سبحان الله گفتن نصف میزان است و الحمد لله یملأه والحمد لله گفتن پر میکند میزان را بمقارنت سبحان الله یا الحمد لله تنها پر میکند میزان را
زیرا که متضمن سلب نقائص و ثبوت اثبات کمالات است و سبحان الله تنها بر تنزیه از نقائص دلالت دارد و این معنی موافق تر است بحدیثی که در اول باب گذشت که فرمود والحمد لله تملأ المیزان و التکبیر
یملأ ما بین السماء و الارض و الله اکبر گفتن پر میکند مسافتی را که میان آسمان و زمین است والصوم نصف الصبر و روزه نصف صبر است و شاید آن میتواند بود که ایمان تمام صبر است
بر طاعات و از معاصی و روزه جامع تر است شهوات نفس را که باعث اند بر معاصی پس نصف ایمان باشد و در بعض حواشی نوشته که روزه را نصف صبر خوانده اند باعتبار شب و روز و [illegible]

صبر دوره روزه است پس نصف صبر باشد والطهور نصف الایمان وطهارت نصف ایمانست توجیه این در حدیث اول از باب گذشت رواه الترمذي وقال هذا حديث
حسن وعن عبد الله الصنابحي بضم صاد وتخفیف نون وکسر موحده وحای مهمله منسوب بصنابح بن ظاهر بطنی از مراد وابو عبد الله نیز گفته اند وبعض گفته اند عبد الله صنابحی صحابیست وابو عبد الله
صنابحی تابعی قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا توضأ العبد المؤمن فتمضمض چون وضو سازد بنده مسلمان پس آب در دهن میکند خرجت الخطايا من فيه بیرون
می آید گناهان از دهن وی واذا استنثر خرجت الخطايا من انفه وچون بینی می افشاند بعد از آب کردن در وی بیرون می آید گناهان از بینی وی واذا غسل وجهه خرجت
الخطايا من وجهه وچون میشوید روی خود را بیرون می آید گناهان از روی وی حتى تخرج من تحت اشفار عينيه تا آنکه بیرون می آید از زیر بیخ جای رویدن موی در پلک
چشم فاذا غسل يديه خرجت الخطايا من يديه پس چون میشوید هر دو دست خود را بیرون می آید گناهان از هر دو دست وی حتى تخرج من تحت اظفار يديه تا آنکه
بیرون می آید از زیر ناخنان هر دو دست وی فاذا مسح براسه خرجت الخطايا من رأسه حتى تخرج من اذنيه پس چون مسح میکند بسر خود بیرون می آید گناهان از سر وی تا آنکه
بیرون می آید گناهان از هر دو گوش وی ازینجا معلوم میشود که گوشها داخل سر است چنانکه مذهب حنفی است ولهذا مسح برای گوش آب جدا نمیگیرند بلکه بهمان آب که برای مسح سر گرفته اند بگوش نیز
مسح میکنند چنانکه بیاید فاذا غسل رجليه خرجت الخطايا من رجليه حتى تخرج من تحت اظفار رجليه پس چون میشوید هر دو پای خود را بیرون می آید گناهان از هر دو
پای وی تا آنکه بیرون می آید از زیر ناخنان هر دو پای وی پس بعد وضو از همه گناهان پاک میشود ثم كان مشيه الى المسجد وصلوته نافلة له پس میباشد رفتن او بسوی مسجد و نماز گزاردن
او زیادتی بر پاک شدن از گناهان و میگردد سبب رفع درجات ونافله بمعنی زیادتی آید چنانکه نماز زیادت بر فرض را نفل گویند و ولد ولد را نافله خوانند وتهجد را برای آنحضرت نافله خوانند که زیاده
بر وی فرض بود رواه مالك والنسائي وعن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اتى المقبرة روایتست از ابی هریره که آنحضرت صلى الله
علیه وسلم آمد بگورستان مدینه پاک که نامش بقیع است تا زیارت کند وآمرزش خواهد اهل آن مقبره را ومقبره بفتح میم وتثليث الباء وبکسر وبضم میم وفتح با نیز آمده فقال پس فرمود آنحضرت
صلى الله عليه وسلم السلام عليكم دار قوم مؤمنين سلام بر شما باد ای اهل سرای گروه مسلمانان وانا ان شاء الله بكم لاحقون وبدرستیکه ما اگر خدا خواسته است بشما رسنده
وشما را در یابنده ایم وکلمه ان شاء الله برای اظهار رغبت وتبرک بذکر خدا عز وجل وتحسین کلام است نه برای شک وتردد در رسیدن موت ولحوق باموات یقینی است وبعد از آنکه آنحضرت صلى الله
علیه وسلم ذکر سابقان کرد واشارت بقصور نمود وتقریبا ذکر لاحقان که بعد ازین بیایند نیز کرد از برای اظهار شرف وکرامت ومحبت فرمود وددت انا قد رأينا اخواننا دوست میدارم
وآرزو میبرم که کاش من وکسانی که با من اند میدیدیم برادران خود را یعنی آنها که بعد ازین بیایند قالوا اولسنا اخوانك گفتند صحابه که با آنحضرت صلى الله علیه بودند آیا برادر نیستیم ترا یا
وما نیستیم برادران تو یا رسول الله قال انتم اصحابي فرمود شما مصاحبان من ویاران من ورفیق گاه وبیگاه وخواص درگاه مید واخوت اسلام امری عام است که همه مسلمانان را شامل
واخواننا الذين لم يأتوا بعد وبرادران ما آنکسانی اند که در عالم خارج نیامده اند هنوز بعد از آن سؤالی دیگر کردند که بیشک ترا فردای قیامت خود را باید شناخت ودریافت تا
شفاعت کنی وامداد واعانت نمائی ایشانرا فقالوا پس گفتند صحابه كيف تعرف من لم يأت بعد من امتك چگونه میشناسی کسی را که بوجود نیامده است از امت تو وندیده ایشانرا
یا رسول الله فقال پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم ارأيت لو ان رجلا له خيل غر محجلة خبر ده مرا اگر ثابت شود که مردی است که مر او را اسپانند سفید روی سفید دست
وپا بين ظهري خيل دهم بهم میان اسپان دیگر سیاه خالص یکرنگ از مردم دیگر الا يعرف خيله آیا نمیشناسد آن مرد اسپان خود را که سفید روی سفید دست وپا اند در میان
اسپان دیگر که سیاه یکرنگ اند قالوا بلى گفتند آری می شناسد یا رسول الله قال فرمود فانهم يأتون غرا محجلين من الوضوء پس امتان من می آیند یعنی در عرصات قیامت
از آثار وضو مثل اسپان سفید روی سفید دست وپا ومی شناسم ایشانرا باین علامت ووضو بضم واو وفتح آن هر دو روایت است بعد از آن بشارت داد امت مرحومه خود را وفرمود
وانا فرطهم على الحوض ومن سبقت کننده وپیش رونده ام ایشانرا تا کار وبار مغفرت ذنوب ورفع درجات ایشانرا در درگاه عزت ساخته گردانم وفرط بفتحتین آنکه پیش رود تا اسباب آبخور
اسپان از دلو ورسن پاک کرده چاه وغیر آن راست کند وبهمین مناسبت على الحوض فرمود ومقصود تهیه جمیع اسباب وآلات روز قیامت است صلى الله عليه وسلم وجزاه عنا خير الجزاء
رواه مسلم وعن ابي الدرداء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا اول من يؤذن له بالسجود يوم القيمة من نخستین کسی ام که دستوری
داده میشود مر او را بسجده روز قیامت وانا اول من يؤذن له ان يرفع رأسه ومن نخستین کسی ام که اذن کرده میشود مر او را که بردارد سر خود را از سجده تحقیقت این حال در
حدیث شفاعت مشرح کرده که چون آنحضرت صلى الله عليه وسلم در سرای عزت ودرگاه صمدیت باریتعالی در آید وبسجده رود وتا یک هفته سر بر زمین سجود نهاده باشد پس حکم در رسد که سر بردار
ای محمد صلى الله عليه وسلم وبخواه ای محبوب من هر چه میخواهی تا داده شود ترا وبگو هرچه میگوئی تا شنیده شود از تو پس آنحضرت صلى الله عليه وسلم سر بردارد وزبان بشفاعت خلائق بگشاید وفتح باب
شفاعت نماید چنانکه فرمود فانظر الى ما بين يدي پس نگاه میکنم بسوی خلقی که استاده اند پیش روی من یعنی پیش من فاعرف امتي من بين الامم پس میشناسم امت خود را از
میان امتهای دیگر ومن خلفي مثل ذلك ومی بینم از پس خود مانند آن اجتماع وازدحام خلق وعن يميني مثل ذلك ومی بینم از جانب راست خود مانند آن وعن شمالي مثل ذلك
واز جانب چپ مانند آن فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله كيف تعرف امتك من بين الامم چگونه میشناسی امت خود را از میان امتها که گذشته اند فيما بين نوح الى امتك
در میان مدتی که میان نوح است تا امت تو وتخصیص نوح بجهت شهرت اوست میان پیغمبران والا پیش از نوح نیز امتها گذشته اند فقال پس گفت هم غر محجلون من اثر الوضوء امتان من
محجل اند از اثر وضو ليس احد كذلك غيرهم نیست هیچ کس باین صفت و هیئت غیر ایشان از امتان دیگر اگرچه وضو میساخته باشند اما این کرامت که ظهور اثر وضو است باین صفت خاصه این امت

١٩ ازینجا

و از اینجا لازم نمی آید که دیگران از وضو نباشد چنانکه بعض مردم از اینجا فهمیده اند و اعو فهمانهم یؤتون کینهم باسمائهم و می شناسم ایشان را یعنی است خود را باین که داده میشود ایشان را نامهای
اعمال ایشان بدست راست ایشان و اعرفهم تسعی بین ایدیهم ذریتهم و می شناسم ایشان را باین که میرود پیش پیش ایشان فرزندان خرد ایشان از ظاهر این حدیث مفهوم میگردد که این دو صفت
نیز یعنی دادن کتاب بدست راست و پیش رفتن ذریت ایشان خاصه این امت باشد طیبی گفته که ذکر این دو صفت از برای مجرد مدح و اظهار کرامت ایشان است نه برای تفرقه و تمیز والله اعلم رواه احمد باب
ما يوجب الوضوء باب در بیان چیزهائی که واجب میگرداند وضو را و آن چیزها است که میشکند وضوی سابق را و واجب میگرداند وضوی دیگر را و موجب وضو و سبب آن اگرچه بحقیقت اراده صلوٰة است
مقرون بقیام ولیکن نواقض وضو را موجب وضو نیز میتوان گفت بوجهی که گفته شد الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقبل
صلوٰة من احدث قبول کرده میشود و درست نمی افتد نماز کسی که شکسته شد وضوی وی حتی یتوضأ تا آنکه بسازد وضو و این در حق کسی است که آب دارد و اگر آب ندارد تیمم باید کرد و بخاک
و اگر آب نیابد و نه خاک و قدرت نداشته باشد بر آنها که او را فاقد الطهورین گویند آنجا بی وضو و تیمم نماز گزارد از برای نگاهداشت حرمت وقت و اگر بیش از یافتن آب و خاک و قدرت بر آن هر دو
اتمام نکرده و اگر یافت قضا کند قول مختار اینست و نزد بعض ساقط میگردد فرضیت نماز و بقول بعض بگذارد و قضا نکند متفق علیه وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا تقبل صلوٰة بغیر طهور قبول کرده نمیشود نماز بی طهارت ولا صدقة من غلول و نه قبول کرده میشود صدقه از مال حرام غالب استعمال
غلول در خیانت از غنیمت آید و بمعنی مطلق خیانت نیز مستعمل گردد و ظاهر آنست که مراد اینجا همین معنی باشد رواه مسلم وعن علی رضی الله عنه قال کنت رجلا مذاء روایت است
از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که گفت بودم من مردی مذی بسیار کننده و مذی بفتح میم و سکون ذال و بکسر ذال معجمه و تشدید یا بیرون آید رطوبتی که در آلت مرد در وقت ملاعبت با زن بجهت
قوت شهوت پدید آید فکنت استحیی ان اسأل النبی پس بودم من که شرم میداشتم که بپرسم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم که حکم آن چیست موجب غسل است یا وضو لمکان ابنته
از وجود دختر وی که فاطمه زهرا باشد رضی الله عنها و این از کمال حیا و ادب حضرت مرتضی است و تنبیه است و اما در ذکر حکایت شهوت و آنچه متعلق است بمباشرت زنان نزد اصهار مناسب نباشد
فامرت المقداد پس فرمودم مقداد بن اسود را که از مخلصان درگاه بود که بپرسد از حکم آن علی الاطلاق فسأله پس پرسید مقداد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آنحضرت
صلی الله علیه وعلی آله وصحبه وسلم یغسل ذکره ویتوضأ بشوید هر که می بیند مذی آلت خود را و وضو کند پس مذی موجب غسل نباشد و ودی بواو و دال مهمله بر وزن مذی آن
آبیست غلیظ که بیرون آید بعد از بول نیز همین حکم دارد و منی اگر بشهوت و جهیدن بیرون آید موجب غسل نیست متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال سمعت رسول الله
گفت ابو هریره شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت توضأوا مما مست النار وضو بسازید از خوردن آنچه مساس کرده و رسیده است آنرا آتش یعنی پخته
شده است بدان رواه مسلم این را دو تاویل است یکی آنکه مراد بوضو اینجا دست و دهان شستن است از برای دور کردن چربش طعام چنانچه سنت است و این را وضوی طعام گویند
دوم آنکه مراد وضوی نماز است ولیکن این حکم در ابتدای حال بود بعد از آن منسوخ شد چنانکه گفت قال الشیخ الامام الاجل محیی السنة رحمة الله علیه هذا منسوخ بحدیث
ابن عباس محیی السنة صاحب المصابیح در شرح السنة گفته که این حدیث دلالت دارد بر وجوب وضو از خوردن آنچه پخته شده بآتش منسوخ است بحدیث دیگر که روایت کرده است آنرا ابو داود و جز
او از ابن عباس چنانکه در آخر فصل ثانی بیاید قال ان رسول الله گفت بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اکل کتف شاة خورد گوشت شانه گوسپند را ثم صلی و لم یتوضأ
پس نماز بگذارد و وضو نکرد و بحدیث ام سلمه که نیز در آخر فصل مذکور بیاید گفت نزدیک کردم بآنحضرت صلی الله علیه وسلم پهلوی بریان کرده شده را پس بخورد از آن پس برخاست بنماز
و وضو نکرد و منسوخیت او بحدیث جابر که گفت بود آخر کار از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که ترک کرد وضو کردن را از آنچه مساس کرده است آنرا آتش صریح تر است و مفید است تاخر ترک وضو را از وضو و در
حدیث ابن عباس و ام سلمه معلوم و متیقن نیست متفق علیه وعن جابر بن سمرة صحابی است خواهرزاده سعد بن ابی وقاص و پدرش نیز صحابیست نزول کرد بکوفه و وفات یافت سنه اربع وسبعین وقیل
وسبعین ان رجلا سأل رسول الله روایت است از جابر بن سمره که مردی پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم انتوضأ من لحوم الغنم آیا وضو بکنیم از خوردن گوشتهای گوسفندان قال گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان شئت فتوضأ وان شئت فلا تتوضأ اگر میخواهی وضو کن و اگر نمیخواهی وضو مکن قال گفت آن مرد و پرسید انتوضأ من لحوم الابل آیا وضو کنیم از خوردن گوشتهای
شتران قال نعم گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری وضو کن از خوردن گوشت شتر و مشهور از مذهب امام احمد نقض وضو است بخوردن گوشت شتر باین حدیث و نزد ائمه ثلثه این حدیث منسوخ است
یا مراد بوضو معنی لغوی است چنانکه گفته شد و اگر گفته شود که بر تقدیر اراده معنی لغوی فرق میان گوشت شتر و گوشت گوسفند چیست و حال آنکه دسومت که علت مشروعیت اوست در هر دو موجود است
گوئیم تواند که وجه فرق بدبوی گوشت شتر باشد نه گوشت گوسفند والله اعلم قال باز پرسید آن مرد اصلی فی مرابض الغنم آیا نماز بگذارم در جایهای نشست گوسفندان قال نعم فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم آری بگذار قال اصلی فی مبارك الابل گفت آیا بگذارم نماز در نشستگاه شتران قال لا فرمود نی مگذار و گفته اند که نهی از گزاردن نماز در نشستگاه شتران نهی تنزیهی است
و علت کراهت بیم تشویش وقت و فوت حضور قلب است بسبب رمیدن شتران و جنبیدن آنها بخلاف گوسفندان که ساکن و آرمیده اند رواه مسلم و در روایتی آمده است که نماز مگزارید در
شتران که آنها از جمله شیاطین اند و در روایتی آمده که بر کوهان هر شتر شیطانی است و نیز آمده که سگ سیاه شیطان کلاب است و شتر شیطان دواب و بگزارید در جای نشست گوسفندان که آنها برکت اند
و در حدیث ابی هریره نیز آمده که گوسفندان از چارپایهای بهشت اند وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وجد احدکم فی بطنه شیئا
چون یابد یکی از شما در شکم خود چیزی یعنی پیچش باد و جنبش آن فاشکل علیه اخرج منه شیء ام لا پس مشتبه شد بر وی که آیا بیرون آمد از شکم چیزی از باد یا نه فلا یخرجن من المسجد
پس باید که بیرون نیاید از مسجد کنایت است از عدم نقض وضو که بیرون آمدن از مسجد برای وضو لازم آنست و اشارت است که مؤمن را باید که نماز وی و جای آرام وی در مسجد باشد حتی

در نشستگاه

بسمع صوتا او یجد ریحا تا آنکه بشنود آوازی را یا بیابد بوی او و این باعتبار غالب است و مقصود حصول یقین است بر آمدن بادی از شکم اگرچه آوازی نشنود و بوی نیابد و از اینجا معلوم کرد که
اگر یکی وضو دارد و در شکسته شدن آن اشتباهی واقع شود وضوی جدید ساختن حاجت نبود زیرا که یقین بشک زائل نگردد و این در اصل جواز است و شک نیست که احتیاط در اعادهٔ وضو خواهد بود
رواه مسلم وعن عبد الله بن عباس قال ان رسول الله ابن عباس گفت که پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم شرب لبنا نوشید شیر را فمضمض پس آب در دهن کرد وقال
ان له دسما و فرمود بدرستیکه مر شیر را چربیی هست که میباید از آن دهان شست و از اینجا معلوم کرد که هر چه دهان را چرب کند یا چیزی از آن در دهن باقی ماند و خوف آن باشد که در شکم فرو رود
اگرچه مانع قراءت نباید دهان شستن از آن مستحب است متفق علیه وعن بریدة بضم با و فتح راء و سکون تحتیه اسلمی اسلام آورد پیش از بدر و حاضر نشد آنرا و بیعت کرد بیعت رضوان را
و حاضر شد خیبر را و مشهور آنست که اسلام او در راه مدینه است وقتی که میرفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم بهجرت و او را مساعی جمیلاست در حضرت نبی صلى الله عليه وسلم و باقی احوال او در موضع دیگر
نیز نوشته شده است ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى الصلوات يوم الفتح بوضوء واحد روایت میکند که آنحضرت صلى الله عليه وسلم بگذارد چند نماز و بروایتی پنج نماز
روز فتح بیک وضو ومسح على خفيه و مسح کرد بر هر دو موزهٔ خود فقال له عمر لقد صنعت اليوم شيئا پس گفت بآنحضرت صلى الله عليه وسلم عمر رضی الله عنه تحقیق کردی تو امروز
چیزی را که لم تكن تصنعه نبودی تو که میکردی آنرا فقال عمدا صنعته يا عمر پس فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم دیده و دانسته کرده ام آنرا ای عمر رواه مسلم بدانکه عادت شریف آن بود که
برای هر نماز تازه وضو کردی الا در روز فتح که از برای تعلیم بیان جواز چند نماز بیک وضو کرد و بعض گفته اند که تجدید وضو فرض بود بر آنحضرت صلى الله عليه وسلم و چون شاق آمد بر وی امر کرده شد بمسواک
نزد هر نماز و نهاده شد از وی وضو مگر از حدث و بعض گفته اند که بحکم نص اِذَا قُمْتُمْ اِلَى الصَّلٰوةِ فَاغْسِلُوْا الآية وضو برای هر نماز بر همه کس فرض بود و پس از آن منسوخ گشت و لیکن در نسخ احکام
سورهٔ مائده کلام است والله اعلم وعن سوید بضم سین مهمله و فتح واو بن النعمان بضم نون صحابی است انصاری حاضر شد بیعة الرضوان را گویند که حاضر شد احد را و آنچه بعد از اوست از مشاهد
است و از اهل مدینه و حدیث وی در اهل ایشان است انه خرج مع رسول الله روایت میکند که بیرون آمد همراه پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم عام خيبر در سال غزوهٔ خیبر حتى اذا كانوا بالصهباء
تا چون بودند و رسیدند بصهباء بفتح مهمله و سکون ها و مد وهي من ادنى خيبر و صهبا نام موضعی است از نزدیک خیبر صلى العصر بگذارد آنحضرت صلى الله عليه وسلم نماز دیگر را ثم دعا بالازواد
پس طلبید توشها را که همراه بود فلم يؤت الا بالسويق پس آورده نشد مگر سویق فامر به فثري پس امر کرد بتر کردن سویق پس تر کرده شد فاكل رسول الله پس بخورد پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم و
اكلنا و بخوردیم ما نیز ثم قام الى المغرب پس برخاست بنماز مغرب فمضمض ومضمضنا پس مضمضه کرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم و مضمضه کردیم ما نیز ثم صلى ولم يتوضأ پس نماز بگذارد آنحضرت صلى الله
عليه وسلم و وضو نکرد و بمتابعت وی ما نیز نکردیم پس معلوم شد که بخوردن آنچه پخته شود بآتش وضو واجب نگردد رواه البخاري الفصل الثاني عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لا وضوء الا من صوت او ريح نیست وضو واجب درین صورت خاص مگر از آواز نشستن یا بوی یا فتن یعنی از قرقرهٔ شکم و در حاشیه نوشته است که نزد امام احمد
بقرقره نیز وضو بشکند اما این قول در کتاب خرقی و شرح آن که اشمل و اجمع کتب مذهب ایشان است یافته نشد والله اعلم رواه احمد والترمذي وعن علي رضي الله عنه قال روایتست از امیر المؤمنین
علی رض که گفت سألت النبي پرسیدم پیغمبر را صلى الله عليه وسلم عن المذي از حکم مذی فقال من المذي الوضوء ومن المني الغسل جواب داد آنحضرت صلى الله عليه وسلم که واجب است از
مذی وضو و از منی غسل اگرچه حکم منی نپرسیده بود ولیکن بتقریب ذکر مذی و وجود اشتباه میان مذی و منی آنرا نیز ذکر کرد و پوشیده نماند که در فصل اول گذشت که وی رضی الله عنه شرم داشت که خود نپرسید پس
بمقداد فرمود تا از آنحضرت صلى الله عليه وسلم پرسید پس اسناد سؤال اینجا بخود مجاز است یا قضیه متعدد بود والله اعلم رواه الترمذي وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
مفتاح الصلوة الطهور کلید نماز که فتح باب نماز و در آمدن در آن بی آن میسر نگردد طهارت است وتحريمها التكبير و چیزی که حرام میسازد مباحات را که غیر نماز است تکبیر است
تکبیر تحریمه که میگویند باین معنی است چنانکه برای حج احرام می بندند و بعض چیزها که پیش از وی حلال بود حرام میگردد وتحليلها التسليم و چیزی که بآن از نماز برآیند و آنچه حرام گردانیده شده بود
بدان حلال گردد سلام دادن است چنانکه محرم را چون از احرام برآید هر چه حرام شده بود حلال گردد و باین حدیث شافعی و مالک و احمد سلام را در نماز فرض گویند که لفظ ظاهر دلالت دارد که تحلیل
بجز آن حاصل نگردد و نزد ما سلام دادن فرض نیست بلکه واجب است و حکم واجب آنست که اگر عمدا ترک دهد نماز جائز باشد ولی بصفت نقصان و اگر نسیان کند سجدهٔ سهو واجب گردد و فرض آنکه بی
او اصلا نماز جائز نباشد و دلیل ما حدیث اعرابی است که آنحضرت صلى الله عليه وسلم وی را تعلیم نماز فرمود و ذکر سلام در وی نکرد و اگر فرض بودی البته ذکر کردی رواه روایت کرد این حدیث را
ابو داؤد والترمذي والدارمي از ابی هریره رض و رواه ابن ماجة عنه وعن ابي سعيد و روایت کرد او را ابن ماجه از ابی هریره و از ابی سعید نیز وعن علي بن طلق
بفتح طا و سکون لام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم روایتست از علی بن طلق که از صحابه است و گفته اند که او را همین یک حدیث است و در بعض نسخ طلق بن علی است و آن
وی خود حدیث دیگر در همین فصل آورده است اذا فسا احدکم چون کند کسی از شما یعنی بی وضو شد ببر آمدن بادی از راه معتاد فليتوضأ پس باید که وضو کند ولا تأتوا النساء
في اعجازهن و میائید زنان را و جماع مکنید ایشان را در برهای ایشان و اعجاز جمع عجز بفتح عین و ضم جیم آخر هر چیز و مراد اینجا دبر است چون ذکر کرد فسا را که خارج است از دبر و شکننده است
طهارت را ذکر کرد آنچه غلیظ تر و شدید تر است از آن از اعمال متعلق بدبر از جهت تنبیه کردن بر آن چون با نعقد بر پلیدی مانع از تقرب جناب الهی است حال آن سخن چه خواهد بود رواه
الترمذي وابو داؤد وعن معاوية بن ابي سفيان ان النبي صلى الله عليه وسلم قال انما العينان وكاء السه نیست هر دو چشم مگر بند سر دبر و وکاء بکسر وا
بند سر مشک و خو آن و سه بفتح سین و ضم نیز آمده و تخفیف ها حلقهٔ دبر و مقصود آنست که چون کسی بیدار است گویا بند وی است بر دبر او و بیرون نمی آید از وی بادی و چون بخسبد بند
از آن گشاده میشود و بیرون می آید از وی بادی چنانکه فرمود فاذا نامت العين استطلق الوكاء پس چون خواب میکند چشم میگشاید بند سر دبر و از اینجا است که خواب تکیه

زده ناقض وضوست که بسبب استرخای بر وعدم ضبط او است بخلاف هیئت دیگر از جلوس و رکوع و سجود بر وجه مسنون که مقعد در آن متمکن باشد رواه الدارمی وعن علی رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وکاء السه العینان بند سرین هر دو چشم است فمن نام فلیتوضأ پس کسی که خواب کند پس باید که وضو کند رواه ابو داؤد
وقال الشیخ الامام محی السنة رحمة الله علیه هذا فی غیر القاعد این حکم وجوب وضوء مر نائم را در غیر کسی است که نشسته خواب کند لما صح عن انس از جهت حدیثی که بصحت رسیده است
از انس قال کان اصحاب النبی گفت انس بودند یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم ینتظرون العشاء انتظار میبردند گزاردن نماز عشا را که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
برآید و گزارده شود نماز پس خواب میگرفت ایشان را حتی تخفق رؤسهم تا آنکه می افتاد سرها ایشان بر سینهای ایشان ثم یصلون ولا یتوضأون پس نماز میگزاردند و وضو نمیکردند
پس معلوم شد که نشسته خواب کردن شکننده وضو نمیباشد و از این حدیث تخصیص و استثنای نوم قاعد معلوم شد و جز آن از اقسام خواب بر هیأتی که مقعد در آن متمکن باشد بقیاس بآن یا
باحادیث دیگر معلوم شده باشد رواه ابو داؤد والترمذی الا انه ذکر فیه ینامون بدل کما آنست که ترمذی ذکر کرده در حدیث لفظ ینامون را بجای این عبارت که ینتظرون
العشاء حتی تخفق رؤسهم که مؤدای آن نیز معنی ینامون است یعنی خواب میکردند وعن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الوضوء
علی من نام مضطجعا بدرستیکه وضو واجب بر کسی است که خواب کرده بر پهلو فانه اذا اضطجع استرخت مفاصله زیرا که بدرستیکه شان اینست که چون خواب کند بر پهلو سست
میگردد بندهای او و چون سست شد بندها بیرون می آید چیزی از شکم او رواه الترمذی وابو داؤد وعن بسرة بضم با و سکون سین مهمله بنت صفوان صحابیه قرشیه اسدیه برادر زاده
ورقة بن نوفل قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مس احدکم ذکره فلیتوضأ چون مساس کند یکی از شما آلت مردی خود را پس باید که وضو کند رواه مالک
واحمد وابو داؤد والترمذی والنسائی وابن ماجة والدارمی وعن طلق بن علی رضی الله عنه قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم
عن مس الرجل ذکره بعد ما یتوضأ روایت است از طلق بن علی که والد علی بن طلق مذکور سابق است و در شرح رفع اشتباهی که میان این دو واهم است ذکر کرده شده است که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم پرسیده شد از حکم مساس کردن مرد آلت خود را بعد از وضو آیا میشکند وضو را یا نه فقال وهل هو الا بضعة منه فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیا هست ذکر
گوشت پاره از اندام مرد و در روایتی منک بجای منه و در روایت ترمذی الا مضغة منه او بضعة بطریق شک راوی و مضغه بر وزن لقمه پاره از گوشت مقدار آنچه خائیده شود و بضعه
بفتح با و کسر آن نیز بمعنی گوشت پاره و بعض گفته اند بیشتر از مضغه مقصود نفی انتقاض وضو است بمس ذکر چنانکه مس اعضای دیگر رواه ابو داؤد والترمذی والنسائی وروی
ابن ماجة نحوه بدانکه انتقاض وضو بمس ذکر مختلف فیه است میان علمای مذهب و منقول از صحابه نیز اختلاف است و احادیث نیز مختلف آمده امام شافعی و امام مالک و احمد بانتقاض رفته اند
بلکه نزد امام احمد مس فرج مطلقا که شامل ذکر و دبر و فرج امرأة است ناقض است و در مذهب امام مالک در مس امرأة فرج خود را اختلاف است و نزد شافعی مس ذکر بباطن کف بی حائل
ناقض است و بروایتی از امام احمد وضو بمس ذکر مستحب است نه واجب و نزد امام ابو حنیفه و اصحاب وی مطلقا ناقض نیست چنانچه متمسک آن جماعه حدیث بسره است که مذکور شد و عمل بسیاری
از صحابه چنانکه مالک در موطا روایت کرده است و دلیل ما حدیث قیس بن طلق بن علی است که در مسند ابی حنیفه از ایوب بن عتبه قاضی یمامه از قیس بن علی از پدرش که در متن مذکور شده و
شمنی از شرح الآثار طحاوی نقل کرده که گفت نمیدانم هیچ یکی از صحابه را که فتوی داده باشد بوضوء از مس ذکر مگر ابن عمر و مخالفت کرده است وی در این فتوی اکثر صحابه را و امام محمد در موطا
خود آثار کثیره از سلف در آن روایت کرده و در مسند ابی حنیفه نیز آورده از علی و عمار و ابن عباس رضی الله عنهم روایت کرده که گفتند باک نداریم که بینی خود را مساس کنیم یا ذکر را یعنی هر دو
گوشت پاره اند فرقی نیست میان آنها و از ابن عباس روایت است که گفت که اگر نجس میدانی تو ذکر خود را پس ببر آن را و از ابن مسعود و سعد بن ابی وقاص نیز مثل این آمده و از امیر
المؤمنین علی و ابن مسعود و حذیفة بن الیمان و عمار بن یاسر و سعد بن ابی وقاص از صحابه و از سعید بن المسیب و ابراهیم النخعی و عطاء بن ابی رباح وغیرهم از تابعین قول بعدم نقض نقل کرده انتهی
پس مخالفت احادیث درین باب بجهت نسخ بعضی مر بعضی را خواهد بود و مخالفان میگویند که حدیث طلق بن علی که متمسک حنفیه است منسوخ است چنانکه مؤلف گفته که قال الشیخ الامام
محی السنة هذا منسوخ این حدیث طلق بن علی منسوخ است لان ابا هریرة اسلم بعد قدوم طلق زیرا که ابو هریره اسلام آورده است بعد از قدوم طلق بن علی
چه اسلام ابو هریره در سال هفتم است در غزوه خیبر و قدوم طلق بن علی در اول هجرت در وقت بنای مسجد شریف پس لابد سماع ابی هریره متأخر خواهد بود از سماع طلق وقد روی ابو هریرة
عن رسول الله و بتحقیق روایت کرده است ابو هریره از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اذا افضی احدکم بیده الی ذکره چون برساند
یکی از شما دست خود را بسوی ذکر خود لیس بینه وبینها شیء در حالیکه نیست در میان ذکر و دست وی چیزی حائل فلیتوضأ پس باید که وضو بکند آنکس رواه الشافعی و
الدارقطنی روایت کرد این حدیث ما از ابی هریره شافعی و دارقطنی ورواه النسائی عن بسرة و روایت کرد آن را نسائی از بسره بنت صفوان الا انه لم یذکر مگر آنکه نسائی
ذکر نکرد این عبارت را که لیس بینه وبینها شیء این کلام شافعیه است و حنفیه میگویند که بمجرد تقدم اسلام طلق بن علی بر اسلام ابی هریره حکم نتوان کرد بر تقدم سماع طلق بر سماع
ابی هریره مگر آنکه ثابت گردد وفات طلق پیش از اسلام ابی هریره یا معلوم گردد عدم قدوم طلق از وطن خود بعد از رجوع وی بدان و ثابت نشده هیچ یکی از این دو امر پس تواند که طلق
حدیث را بعد از سماع ابی هریره شنیده باشد پس حدیث وی ناسخ بود حدیث ابی هریره را نه عکس و نیز ابو هریره نگفته است که شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بلکه گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و شاید که از صحابی دیگر شنیده باشد که پیش از حدیث طلق شنیده باشد و این قسم در احادیث بسیار است و آن را مراسیل
صحابه میگویند و در کتب اصول حدیث بعضی مردم تاخر اسلام راوی را قرینه نسخ ساخته اند و بر ایشان این سخن که ذکر کرده شد وارد شده است وعن عائشة رضی الله

عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یقبل بعض ازواجه عائشه رض گفت که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم احیانا که بوس میکرد بعضی از زنان خود را از حدیث ترمذی معلوم میگردد
که این کنایت از خود داشت ثم یصلی ولا یتوضأ پس نماز میگزارد و وضو نمیکرد رواه ابو داؤد والترمذی والنسائی وابن ماجة این مسئله نیز مختلف فیه است میان حنفیه و ائمه
دیگر که آیا سودن بدست زن را ناقض وضو است یا نه ائمه ثلثه میگویند ناقض است بشهوت یا بی شهوت زن اجنبی باشد یا نه بتفصیلی که در کتب ایشان مسطور است و نزد شافعی مس امرأة اجنبی بشرط
آنکه هر دو کبیر باشند نه صغیر ناقض است و نزد ما ناقض نیست متمسک ایشان آیت قرآن است که اَوْ لٰمَسْتُمُ النِّسَآءَ اما نزد ما مراد بلمس اینجا جماع است چنانکه در کتب تفسیر معلوم شده است
و دلیل ما حدیث عائشه است که در صحیحین آمده که گفت که در نماز شب که آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگزاشت می بودم من در خواب و می بود هر دو پای من در سجده گاه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم پس چون بسجده میرفت غمز میکرد پاهای مرا و می کشیدم من پاها را و چون بر میخاست باز دراز میکردم پاها را باز غمز میکرد ولا بد در غمز کردن مساس واقع میشد پس مس کردن
امرأة ناقض نباشد و این حدیث عائشه که مذکور شد از عروه از عائشه است ولیکن شافعیه در این حدیث سخن دارند چنانکه مؤلف گفت که وقال الترمذی لا یصح عند
اصحابنا بحال اسناد عروة عن عائشة یعنی اسناد این حدیث که عروه از عائشه روایت کرده است صحیح نیست زیرا که در وی روایت حبیب بن ثابت است از عروه و حبیب
بن ثابت سماع از عروه ندارد و ظاهر عبارت مؤلف موهوم است بآنکه عروه از عائشه سماع ندارد و این غلط است زیرا که سماع عروه از عائشه مشهور و ثابت و متحقق است و این معنی
بنظر در عبارت ترمذی در جامع وی ظاهر گردد چنانکه در شرح نقل کرده ایم و این حدیث را ابراهیم تیمی نیز از زهاد و علما و ثقات تابعین است از عائشه روایت کرده است و در آن
نیز ترمذی طعن کرده چنانکه گفت وایضا اسناد ابراهیم التیمی عنها ونیز صحیح نیست اسناد ابراهیم تیمی از عائشه وقال ابو داؤد هذا مرسل وابراهیم التیمی لم
یسمع عن عائشة و ابو داؤد نیز گفته که این حدیث مرسل است بجهت آنکه ابراهیم تیمی از عائشه روایت کرده و وی از عائشه سماع ندارد و جواب از این کلام آنست که حدیث مرسل
نزد ما مقبول و معتبر است پس موجب طعن نباشد و قد حقق ذلک فی موضعه وعن ابن عباس قال اکل رسول الله ابن عباس گفت خورد پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم کتفا گوشت شانه را ثم مسح یده بمسح بکسر میم و سکون سین کان تحته پس مالید و پاک کرد دست خود را بپلاسی که بود زیر پای وی ثم قام فصلی پس برخاست پس گزارد
نماز را پس معلوم شد که وضو بخوردن طعام پخته واجب نشود و نیز از اینجا معلوم شد که شستن دست و دهان اگر چه چربی و آلودگی در طعام باشد لازم نیست و مسح بکسر میم پلاس و
پلاس نیز فارسی معرب است بمعنی گلیم رواه ابو داؤد وابن ماجة وعن ام سلمة انها قالت قربت الی النبی صلی الله علیه وسلم جنبا مشویا فاکل منه
ثم قام الی الصلوة ولم یتوضأ ام سلمه گفت نزدیک گردانیدم بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پهلوی بریان کرده شده را پس خورد از آن پس برخاست بسوی نماز و وضو نکرد
رواه احمد الفصل الثالث عن ابی رافع مولای آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و نام او اسلم بر قول مشهور غالب آمد بر وی کنیت قبطی بود و نخست غلام عباس رضی الله عنه بود
پس بخشید بآنحضرت صلی الله علیه وسلم و چون بشارت داد باسلام عباس آزاد کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را حاضر شد احد را و مشاهد دیگر را که بعد از او است قال اشهد
لقد کنت اشوی لرسول الله صلی الله علیه وسلم بطن الشاة روایت است از ابی رافع که گفت گواهی میدهم که بتحقیق بودم من که بریان میساختم برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم
شکم گوسفند را یعنی آنچه در شکم باشد از دل و جگر و جز آن ثم صلی ولم یتوضأ پس میخورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم شکم گوسفند را و نماز میگزارد و وضو نمیکرد رواه مسلم وعنه
قال اهدیت له شاة و هم از ابی رافع است که گفت بهدیه فرستاده شد مر او را گوسفندی فجعلها فی القدر پس گردانید ابو رافع آن گوسفند را در دیگ تا بپزد فدخل رسول الله
پس در آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال ما هذا یا ابا رافع پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیست این که در دیگ است ای ابا رافع فقال شاة اهدیت لنا پس گفت
ابو رافع این گوشت گوسفندی است که بهدیه فرستاده شده است برای ما یا رسول الله فطبختها فی القدر پس پختم آن را در این دیگ قال ناولنی الذراع یا ابا رافع گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بده مرا استخوان دست آن را بجو زم ای ابا رافع و آنحضرت صلی الله علیه وسلم را گوشت ذراع خوش می آمد بجهت آنکه زود پخته و نرم میگشت فناولته الذراع ابو رافع
میگوید پس دادم آنحضرت صلی الله علیه وسلم را ذراع ثم قال ناولنی الذراع الآخر پس گفت آنحضرت بده مرا ذراع دیگر فناولته الذراع الآخر پس دادم او را ذراع دیگر ثم قال
ناولنی الذراع الآخر پس گفت آنحضرت بده مرا ذراع دیگر فقال پس گفت ابو رافع یا رسول الله انما للشاة ذراعان نمی باشد مر گوسفند را مگر دو ذراع و هر دو داده شد دیگر از کجا دهم
فقال له رسول الله پس گفت مر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اما انک لو سکت لناولتنی ذراعا فذراعا ما سکت آگاه باش هر آینه تو اگر خاموش می ماندی
و نمی گفتی که گوسفند را جز دو ذراع نمیباشد هر آینه میدادی تو مرا ذراعی بعد ذراعی مادام که خاموش میبودی یعنی میدادی ذراع هر چند می طلبیدم بطریق معجزه گویا که در ظهور چیزی از عالم غیب
بطریق خرق عادت مشروط است که از آن انکار نرود و تردد در اینجا راه نرسد تا خللی در مادهٔ یقین نیفتد والله اعلم ثم دعا بماء پس طلبید آنحضرت صلی الله علیه وسلم آب فمضمض فاه پس مضمضه کرد دهان
مبارک خود را وغسل اطراف اصابعه و بشست کرانهای انگشتان خود را از اینجا معلوم میشود که در شستن دست بعد از طعام تمام دست شستن شرط نیست شستن همان قدر که چرب باشد کفایت است
ثم قام فصلی پس برخاست آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گزارد نماز ثم عاد الیهم فوجد عندهم لحما باردا پس باز گشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی اهل و عیال ابی رافع پس یافت نزد
ایشان گوشت سرد را فاکل ثم دخل المسجد فصلی ولم یمس ماء پس بخورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن گوشت سرد را پس در آمد مسجد را پس گزارد نماز را و مساس نکرد آب را رواه احمد روایت کرد
این حدیث را احمد از ابی رافع ورواه الدارمی عن ابی عبید و روایت کرد آن را دارمی از ابی عبید الا انه لم یذکر ثم دعا بماء الی آخره مگر آنست که ذکر نکرد دارمی این عبارت را که ثم دعا تا آخر
آن وعن انس بن مالک قال کنت انا وابی وابو طلحة جلوسا گفت انس بودم من و ابی بن کعب و ابو طلحه نشسته در یک مجلس فاکلنا لحما وخبزا پس خوردیم ما گوشت و نان را

ثم دعوت بوضوء پس طلبیدم من آب وضو را فقالا لم تتوضأ پس گفتند ای ما و طلحه برای چه وضو میکنی فقلت لهذا الطعام الذی اكلنا پس گفتم من وضو میکنم از جهت این طعام که خوردیم ما فقالا
اتتوضأ من الطیبات پس گفتند ایشان آیا وضو میکنی از چیزهای پاک که حلال لم یتوضأ منه من هو خیر منك وضو نکرده است از وی کسیکه بهتر است از تو یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
پس مراد بوضوء که در بعض احادیث واقع شده دست و دهان شستن است یا اخبار است از نسخ رواه احمد وعن ابن عمر رضی الله عنهما کان یقول روایت است از ابن عمر که میگفت قبلة
الرجل امرأته بوسه دادن مرد زن خود را وجسها بیده ومس کردن مرد زن را بدست خود من الملامسة از جملهٔ ملامسه است یعنی آنکه ذکر کرده است آنرا حق تعالی در قرآن مجید
أو لامستم النساء وایجاب وضو کرده بدان بعد از ان بیان کرد آنرا بقول خود فمن قبل امرأته او جسها بیده فعلیه الوضوء وکسیکه بوسه کند زن خود را یا مس کند
او را بدست خود پس واجب است بروی وضو رواه مالك والشافعی وعن ابن مسعود رضی الله عنه از ابن مسعود روایت است کان یقول که میگفت من قبلة الرجل امرأته
از بوسه دادن مرد زن خود را الوضوء واجب است وضو رواه مالك وعن ابن عمر ان عمر بن الخطاب رضی الله عنهما قال ان القبلة من اللمس فتوضؤا منها ابن عمر گفت که
عمر بن الخطاب میگفت که بوسه کردن از جملهٔ لمس است پس وضو بکنید از ان این آثار دلالت دارد بر آنکه لمس امرأة ناقض وضو است چنانکه مذهب شافعی مخصوص بزن اجنبی ساخته وایضا دلالت دارد
که مس غیر اجنبی نیز ناقض باشد و ما ناکه این آثار نزد حنفیه بصحت نرسیده اند و در مسند ابی حنیفه از عطاء بن ابی رباح از ابن عباس آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم لیس فی القبلة وضوء و شاید
که این حدیث ناسخ باشد مر حدیث دیگر را که بر خلاف آن وارد شده و صدور این که مؤلف ذکر کرده مبنی بر حکم سابق تا باشد والله اعلم وعن عمر بن عبد العزیز عن تمیم الداری قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الوضوء من کل دم سائل وضو واجب است از هر خون روان این حکم نیز مخصوص بمذهب حنفی است و نزد ائمه ثلثه ناقض همان است
که بیرون آید از یکی دو راه بول و غائط معتاد باشد یا غیر معتاد و حجت ما این حدیث است و روایت کرده است آنرا ابن عدی در کامل از زید بن ثابت و دارقطنی در وی سخن کرده
چنانکه گفت رواهما الدارقطنی وقال عمر بن عبد العزیز لم یسمع من تمیم الداری ولا رآه روایت کرد این حدیث را و حدیث سابق را دارقطنی و گفت عمر بن عبد العزیز
اموی خلیفه مشهور نشنیده است حدیث از تمیم داری که از صحابه است و ندیده است او را زیرا که وفات تمیم داری در زمان خلافت امیر المؤمنین علی مرتضی شد و ولادت عمر بن عبد العزیز
در سنه سبع و خمسین و یزید بن خالد و یزید بن محمد مجهولان و یزید بن خالد و یزید بن محمد که از رواة این حدیث اند مجهول اند و جواب آنست که حدیث مرسل نزد ما مقبول است
و در جهالت این دو راوی مذکور اختلاف است والله اعلم باب آداب الخلاء ادب نگاه داشت حد هر چیزی و بعض گفته اند که نگاه داشتن چیزی را که ستوده است از گفتار و کردار و
تفصیل معانی آن در کتاب الآداب بیاید ان شاء الله تعالی و خلا بفتح و بمد آبدست جا و در اصل بمعنی جای خالی الفصل الاول عن ابی ایوب الانصاری رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتیتم الغائط چون بیائید شما قضای حاجت را و غائط در اصل زمین پست مغاک را گویند پس از ان اطلاق کردند بر پلیدی مردم که اغلب
برای قضای حاجت در اینچنین جاها نشینند میفرماید چون بیائید غائط را و بول نیز همین حکم دارد چنانکه بصریح بیاید فلا تستقبلوا القبلة ولا تستدبروها پس روی مکنید بسوی
قبله و نه پشت دهید بجانب آن ولكن شرقوا او غربوا ولیکن روی بجانب مشرق کنید و یا بجانب مغرب و این مخصوص بمدینهٔ مطهره است علی ساکنها السلام والتحیة زیرا که قبلهٔ مدینه
جنوبیست و مدینه شمالی مکه معظمه است پس چون احتراز کنند از استقبال و استدبار قبله بضرورت روی و پشت بجانب مغرب یا مشرق باید کرد و در دیار ما قبله غربی است پس اگر روی بمشرق
و مغرب آرند روی و پشت بجانب قبله افتد متفق علیه قال الشیخ الامام محی السنة رحمه الله یعنی صاحب مصابیح گفته است که هذا الحدیث فی الصحراء این حدیث
نهی از استقبال و استدبار در دشت و جای کشاده است اما فی البنیان فلا بأس اما در دیوار کرد برآورده و خانها و عمارتها پس باکی نیست اگر روی بقبله یا پشت بآن قضای
حاجت کنند لما روی عن عبد الله بن عمر از جهت حدیثی که روایت کرده شده است از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال گفت ارتقیت فوق بیت حفصة لبعض حاجتی بر آمدم
بالای خانهٔ حفصه رض که از امهات المؤمنین و دختر عمر بن الخطاب است برای بعض کارهای خود فرأیت رسول الله پس دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقضی
حاجته قضای حاجت انسانی میکند مستدبر القبلة مستقبل الشام پشت دهنده قبله را و روی آرنده شام را و مکه با شام متقابل افتاده است که اگر روی بقبله آرند
پشت بجانب شام افتد و اگر پشت بقبله کنند روی بشام کرده پس از این حدیث معلوم کرده که پشت بقبله برای قضای حاجت در خانها درست باشد متفق علیه و بدانکه این مسئله
مختلف فیه است مذهب امام اعظم ابو حنیفه آنست که استقبال قبله و استدبار آن در بول و غائط حرام است چه در صحرا و چه در خانها و نزد امام شافعی حرام است در صحرا نه در خانها و
بهر جانب جمعی از علما از صحابه و تابعین و من بعدهم رفته اند و بروایتی از امام احمد در استدبار رخصتی است نه در استقبال و شمنی از امام ابو حنیفه نیز روایتی در عدم کراهت استدبار
آورده و نیز گفته که اگر بنا کام مستقبل قبله نشست غافل از ان باید که بگردد بقدر امکان حجت ابو حنیفه حدیث نهی است که گذشت و در آنجا فرقی نکرده میان صحرا و خانه و مطلق گفت
و حدیث نهی را جمعی کثیر از صحابه روایت کرده اند و نیز علت نهی تعظیم قبله و احترام جانب او ست و خانه و صحرا در آنجا برابر است چنانکه بزاق انداختن و پا دراز کردن بآنسو حرام
از حدیث ابن عمر آنست که شاید آن پیش از نهی باشد و اگر معلوم شود که بعد از نهی است شاید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جانب قبله اندکی برگشته باشد و ابن عمر آنرا در نیافته و تعمق
نظر در آن نکرده و مقام تقاضا میکند که تعمق و تحقیق توان کرد و در شرح سخن درینجا بسیار است والله اعلم وعن سلمان رضی الله عنه قال نهانا یعنی رسول الله روایت است
از سلمان فارسی که از اکابر صحابه است و احوال شریف وی در بعض مواضع نوشته شده است که گفت نهی کرد ما را یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان نستقبل
القبلة لغائط او بول از روی آوردن ما بقبله برای آنجانه و شاشه وان نستنجی بالیمین و نهی کرد از استنجا کردن ما بدست راست و در بعض نسخ او ان نستنجی بكله

او و این مشکل میشود در استنجا بکلوخ از بول اگر استنجی بدست چپ کند لابد عضو را بدست راست باید گرفت و این نیز مکروه است پس طریقش آنست که کلوخ بدست راست گیرد و عضو بدست چپ
بجنباند و برد عضو را بجانب کلوخ نه کلوخ را بسوی عضو و بعض گفته اند که نهی از استنجا بیمین در غائط است نه در بول و این قول ضعیف است و بعض شراح تکلفات دیگر کرده در تعیین طریق آن
پوشیده نماند که گرفتن کلوخ بدست چپ و استنجا کردن بدان نیز ممکن است و حاجت باین تکلفات نیست و تمام کلام در شرح است و استنجا مشتق از نجو است بفتح نون و سکون جیم آنچه بیرون آید از
شکم و سین برای طلب است یعنی طلب نجو برای ازالهٔ آن و نجو بمعنی بریدن درخت و پوست کشیدن گوسفند نیز آمده و چون می برد و میکشد نجاست را آنرا استنجا نام کردند وان نستنجی باقل
من ثلثة احجار و نهی کرد از استنجا کردن بکمتر از سه سنگ و مانند آن و این مذهب امام شافعی است که گوید در استنجا البته سه سنگ باید بکار برد و مذهب امام احمد نیز همین است و نزد ما شرط
نقاوت و نظافت است اگرچه بکمتر ازان حاصل گردد و بجهت حدیثی که در صحیح بخاری از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه آورده که گفت آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم غائط را پس امر کرد مرا که بیارم
او را سه سنگ پس دو سنگ یافتم و سرگینی همراه آن آوردم و هر دو سنگ را گرفت و سرگین را بر انداخت و ازینجا معلوم شد که دو سنگ هم کفایت دارد و التزام سه واجب نیست و تمسک ایشان
باین حدیث مذکور از سلمان است و بحدیث عائشه که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون برود یکی از شما برای قضای حاجت خود باید که پاک کند بسه سنگ و این تمسک بتقدیریست
که نهی برای تحریم بود و امر برای وجوب شاید که نهی برای کراهت بود و امر برای استحباب و همچنین باید کرد تا باشد جمعا بین الاحادیث وان نستنجی برجیع او بعظم و نهی کرد از
استنجا کردن بسرگین و پلیدی آدمی یا باستخوان و علت نهی بعض گویند آنست که سرگین نجس است و استخوان ملسا است که نجاست را دور نگرداند و صواب آنست که نهی بجهت آنست که اینها
توشهٔ جنیان اند چنانکه از حدیث ابن مسعود که بیاید معلوم گردد رواه مسلم وعن انس قال کان رسول الله گفت انس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا دخل
الخلاء یقول چون می در آمد آبخانه را میگفت اللهم انی اعوذ بك من الخبث والخبائث خداوندا پناه میجویم بتو از خبث و خبائث متفق علیه خبث بضم خا و با جمع
خبیث بلفظ مذکر و خبائث جمع خبیثه بلفظ مؤنث مراد از ذکور و اناث شیاطین اند که از آنها پناه میجوید و بضم خا و سکون با نیز روایت است یعنی پلیدی و تواند که مخفف خبث بضم با
باشد و درین وزن ضم و سکون هر دو می آید چنانکه در کتب و رسل و سبل و استعاذه بجهت آنست که کنف و مزابل محل حضور شیاطین است چنانچه بتصریح در حدیث دیگر بیاید غایت آنکه هرکه
منع میکند ذکر خدا را درین حالت چنانکه جمهور علما برانند تفصیل میکنند و میگویند که در اماکن که ساخته شده است برای خلا مثل آنجاها این دعا را پیش از در آمدن آن بخوانند و در غیر آن
اماکن بخوانند در اوان شروع کردن در آن مانند دامن جامه بر زدن و جز آن و گفته اند که اگر فراموش کند درینوقت بدل بخوانند نه بزبان و هرکه منع نمیکند و جائز میدارد ذکر خدا را در همه جا
چنانکه منقول است از امام مالک احتیاج ندارد باین تفصیل وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال مر النبی گفت گذشت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بقبرین بدو گور فقال
پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم انهما لیعذبان بدرستیکه صاحب این دو قبر بتحقیق عذاب کرده میشوند وما یعذبان فی کبیر و عذاب کرده نمیشوند بجهت گناهی بزرگ یعنی
بگمان ایشان یا در کاری که شاق و دشوار بود پرهیز کردن از آن نه آنکه آن چیز در دین کاری آسانست و شناعتی ندارد و چگونه چنین باشد که تلوث ببول و تلبس بنمیمه از شنائع و قبائح عظیمه اند
و در دین چنانکه فرمود اما احدهما فکان لا یستتر من البول اما یکی ازان دو صاحب قبر حالش آن بود که پرده نمیگرفت در وقت بول و کشف میکرد عورت خود را یا پرده نمیگرفت
میان خود و بول و نگاه نمیداشت ازان خود را و احتیاط نمیکرد تا نرسد ترشح بول بوی و این معنی مناسب تراست بباب و مناسب است بروایت دیگر که مسلم راست چنانکه گفت وفی روایة لمسلم
لا یستنزه من البول و در روایتی دیگر مر مسلم راست که طلب نزاهت و پاکی نمیکرد از بول و احتیاطی نمیکرد در حین بول و در استنجا و در روایتی دیگر لا یستبرئ نیز آمده از براءت
که نزدیک بمعنی نزاهت است و در روایتی لا یستنتر بنون میان دو تا و استنتار بمعنی افشاندن و کشیدن آلت برو تا قطره از بول که در وی مانده باشد بتمام بیرون آید واما الآخر فکان
یمشی بالنمیمة واما صاحب قبر دیگر پس بود که میرفت بسوی مردم بسخن چینی و نم و نمیمه رسانیدن و نقل کردن سخن یکی با دیگری بقصد افساد و اضرار و این از اقبح قبائح و اشنع شنائع است
و نزد بعض علما از کبائر است و در قرآن مجید مذمت این کرده در جائی که فرمود همّاز مشّاء بنمیم و در حدیث آمده که حقتعالی نظر نمیکند بکسی که دو رویه است و در صحیحین آمده که
سخن چین در بهشت نه در آید و عمر بن الخطاب رضی الله عنه کعب احبار را گفت کدام گناه را در توریت عظیم خوانده گفت سخن چینی کردن فرمود که آیا از قتل نیز عظیم تر است گفت از سخن چینی کردن
قتل حادث گردد و چندین شرهای دیگر پیدا آید ثم اخذ جریدة رطبة پس گرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم شاخی را از خرما که تر بود فشقها بنصفین پس پاره کرد آن شاخ
تر را بدو پاره ثم غرز فی کل قبر واحدة پس بخلانید در هر قبری ازان دو پاره را قالوا گفتند صحابه یا رسول الله لم صنعت هذا چرا کردی تو این فعل را یعنی خلانیدن
پاره از شاخ تر در هر قبر فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم لعله ان یخفف عنهما ما لم ییبسا کردم این کار را بامید آنکه سبک کرده شود عذاب ازین دو قبر
تا آن زمان که تر باشند این دو شاخ پاره و خشک نشوند متفق علیه و در توجیه این حدیث علما را اختلاف است که بنای امید داشت تخفیف عذاب تا مدت رطوبت آن شاخها چیست بعض
بر آنند که بنای آن بر آنست که نباتات تا زمانی که تر و تازه اند تسبیح میگویند حق تعالی را و مراد بشیء در کریمه وان من شیء الا یسبح بحمده شیء حی است و حیات چوب تا زمانی است
که خشک نشده است و حیات سنگ تا شکسته نشده یا تسبیح خاص مخصوص بحی است و آنکه عام است هر شیء را بمعنی دلالت بر وجود صانع و وحدت و صفات کمال او است و تمسک
کنند این جماعه باین حدیث در انداختن سبزه و گل و ریحان بر قبور و خطابی که از ائمهٔ اهل علم و قدوهٔ شراح حدیث است این قول را رد کرده است و انداختن سبزه و گل را بر قبور بتمسک باین حدیث
انکار نموده و گفته که این سخن اصلی ندارد و در صدر اول نبوده و بعض گفته اند که بنای این تحدید و توقیت بر آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم شفاعت خواست در تخفیف عذاب پس قبول
کرده شد از وی تا مدت خشک شدن آن شاخ و کلمهٔ لعل ناظر است درین معنی والله اعلم و کرمانی گفته که در جریده خاصیتی نیست در دفع عذاب و نبود آن مگر ببرکت دست مبارک سید انبیا

صلی الله علیه وسلم بیت اگر تو دست بسائی بگور مرده دلان ٭ روان مرده در آید بعیش در بدنش وبعض گویند که علم آن مفوض وموکول است بعلم نبوت تا در آنجا چه سر باشد و در جامع الاصول از بریده صحابی رضی الله عنه آورده که وی وصیت کرد تا بدر آوردن دو جریده در قبرش تا شاید که در آن جا سری باشد وسبب نجات گردد ع دل عشاق حیله گر باشد وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتقوا اللاعنین بپرهیزید از دو کار که سبب لعنت ونفرین میشوند قالوا وما اللاعنان گفتند صحابه چیست آن دو کار که سبب لعنت میشوند یا رسول الله قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم الذی یتخلی فی طریق الناس او فی ظلهم آنکه قضای حاجت میکند در راه مردم یا در سایه ایشان یعنی زیر درختی که مردم در سایهٔ آن می نشینند وصحبت میدارند وخواب میکنند چنانکه عادت است نه در هر سایه زیرا که ثابت شده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نخلستان برای قضای حاجت نشسته واضافت ظلهم مناسب این معنی است وگفته اند که مراد براه بیشتر راهی است که مسلوک است نه مهجور که بطریق ندرت کسی از آنجا میگذرد ونیز گفته اند که مراد راه مسلمانان است نه کافران کذا فی مجمع البحار رواه مسلم وعن ابی قتادة ابو قتاده بن نعمان ظفری از اهل عقبه وبدر است وتمامه مشاهد را حاضر شده وروز بدر یا روز احد چشم او بسبب زخمی که رسید بیرون آمده بر دست او افتاد وآنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا گرفته بجای آن نهاد پس بهترین دو چشم او بود ووی برادر ابو سعید خدری بود از مادر مات سنه ثلث وعشرین وابو قتادهٔ انصاری سلمی دیگر نیز از صحابه است فارس رسول الله ودر حضور وی بدر را اختلاف است واحد ومشاهد که بعد اوست حاضر شده مات سنه اربع وخمسین وبعض گفته اند در خلافت امیر المؤمنین علی فوت کرده وهمه مشاهد او را حاضر شده ومعلوم نشده که درین حدیث مراد کدام یکی از این دو است فقد رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا شرب احدکم فلا یتنفس فی الاناء چون بنوشد آب یکی از شما باید که دم نزند در درون آوند آب بی آنکه جدا کرده اند دهان را از آوند تا چیزی از دهان وبینی در آب بیفتد وکراهت طبعی نیندازد وآنکه در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وقت آب خوردن سه نفس میزد مراد آنست که کوزه را از دهان مبارک جدا میکرد وآب بسه نفس میخورد وتمام این سخن در باب الاشربه بیاید واذا اتی الخلاء فلا یمس ذکره بیمینه وچون بیاید یکی از شما در آب خانه پس باید که نگیرد آلت خود را بدست راست خود از جهت نگاهداشت دست راست از توهم تلوث که موضوع از برای طیبات است ولا یتمسح بیمینه وباید که استنجا نکند بدست راست خود وطریق استنجا از بول معلوم شد چنانکه نه مساس ذکر بیمین لازم آید ونه استنجا بیمین ودر استنجا از غائط امر ظاهر تر است بی اشکال متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ فلیستنثر هر که وضو کند باید که استنثار کند یا تثلیث یعنی بینی افشاندن وسابقا معلوم شد که استنثار مستلزم استنشاق است ومن استجمر فلیوتر وکسیکه استنجا کند بسنگ وکلوخ باید که بکمتر از سه نکند وکلام درین گذشت واستجمار استعمال جمار که بمعنی سنگریزه است ومراد بآن استنجا است وبمعنی بخور کردن نیز آید از جمره بمعنی اخگر وبعض این حدیث را برین معنی نیز محمل کرده اند وسخن در آن در فصل اول از باب ترجل در کتاب اللباس بیاید متفق علیه وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یدخل الخلاء فاحمل انا وغلام بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم در می آمد خلا را پس بر میداشتم من وپسر کی دیگر وگفته اند مراد بدان ابن مسعود است که اداوه ومسواک ونعلین حضرت صلی الله علیه وسلم حوالهٔ وی بود واو ملقب باین لقب است اداوة من ماء اداوه را از آب واداوه بکسر همزه ظرف صغیر از چرم که ساخته میشود برای آب که بدان طهارت کنند وعنزة وبر میداشتم من وآن غلام عنزه را وعنزه بعین مهمله ونون وزای مفتوحات چوبی که در وی سنانی باشد مقدار نیم نیزه یا اندکی کلان تر وعادت شریف بود که خادمان عنزه را همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر میداشتند تا نرم کنند زمین سخت را برای بول یا کلوخی از زمین جدا کنند برای استنجا یا ستره کنند در پیش نماز واغراض دیگر یستنجی بالماء استنجا میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بآب بعد از تنقیه بحجاره تا تعلیم کند مرامت خود را که شستن بآب بعد از استنجا بکلوخ احب وافضل است متفق علیه

الفصل الثانی عن انس قال کان النبی گفت انس بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا دخل الخلاء نزع خاتمه چون میخواست که در آید در متوضا میکشید انگشترین خود را از جهت بودن نقش نگین وی محمد رسول الله واز اینجا معلوم شد که داخل متوضا را باید پرهیز کند از آنکه در وی نام خدا ورسول خدا وقرآن است با خود ببرد ودر بعض شروح گفته که این شامل است اسمای تمام انبیا را صلوات الله علیهم اجمعین مانند آنکه اگر نام خدا ورسول خدا نام وی یا جزو نام وی باشد همین حکم دارد یا نه والله اعلم رواه ابو داؤد والنسائی والترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب وقال ابو داؤد هذا حدیث منکر این حدیث را ترمذی وابو داؤد ونسائی روایت کرده اند وترمذی آنرا حسن وصحیح خوانده وابو داؤد منکر گفته ونسائی از هر دو ساکت مانده وفی روایته وضع بدل نزع ودر روایت ابو داؤد وضع آمده بجای نزع یعنی می نهاد خاتم خود را واین لازم کشیدن است که از دست میکشید وبجای می نهاد وعن جابر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اراد البراز انطلق حتی لا یراه احد گفت جابر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون میخواست صحرا را یعنی بقضای انسانی بیرون میرفت تا آنجا که نمی دید او را هیچ یکی واز نظر غائب میشد واحتمال دارد که معنی آن باشد که میرفت تا بجایی که بعد از نشستن در آنجا کسی او را نبیند ومعنی اول اظهر واولی است کما لا یخفی وبراز بفتح با در اصل معنی فضای واسع است کنایت میکنند بوی از قضای حاجت انسانی از جهت کراهت تصریح باسم خاص وی تا آنچه او را بچشم نبینند بگوش نیز نشنوند واین عادت مستمره ایست در شرع وعرف وعادت نزد اهل مروت واحتیاط وادب رواه ابو داؤد وعن ابی موسی رضی الله عنه قال کنت مع النبی بودم من با پیغمبر صلی الله علیه وسلم ذات یوم روزی فاراد ان یبول پس خواست آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بول کند فاتی دمثا فی اصل جدار پس آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم زمین هموار نرم را

انصاری

او بيخ ديوارى فبال پس بول كرد ثم قال پس فرمود اذا اراد احدكم ان يبول چون خواهد يكى از شما كه بول كند فليرتد لبوله پس بايد كه طلب كند براى بول خود يعنى جاى نشيب
مانند اينجا كه هموار و نرم باشد تا آب زير نيايد و رشاشه بول نرسد رواه ابو داود وعن انس رض قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا اراد الحاجة
بود آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه چون ميخواست قضاى حاجت انسانى لم يرفع ثوبه برنميداشت جامه خود را حتى يدنو من الارض تا آنكه نزديك ميشد از زمين
در نشستن رواه الترمذي وابو داود والدارمي وعن ابي هريرة رضي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما انا لكم مثل الوالد
لولده منم من براى شما در نصيحت و خيرخواهى كه مانند پدر براى فرزندان خود اعلمكم اذا اتيتم الغائط تعليم ميكنم شما را چون بيائيد غائط را و بول نيز همين حكم
دارد فلا تستقبلوا القبلة ولا تستدبروها پس روى نياريد قبله را و پشت ندهيد او را وامر بثلثة احجار و امر كرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم بكار
بردن سه سنگ در استنجا ونهى عن الروث والرمة بكسر را و تشديد ميم ونهى كرد از استنجا كردن بسركين و عذره و استخوانهاى پوسيده بحكم عرف و عادت و نيز
كه اغلب در صحرا افتاده ميباشد والا بغير پوسيده نيز جائز نيست بلكه بطريق اولى ونهى ان يستطيب الرجل بيمينه ونهى كرد از آن كه استنجا كند مرد بدست راست
و زن نيز همين حكم دارد و استطابه بمعنى استنجا است زيرا كه پاك ميگرداند بدن را بازالة نجاست رواه ابن ماجة والدارمي وعن عائشة رضي الله عنها
قالت كانت يد رسول الله صلى الله عليه وسلم اليمنى لطهوره وطعامه گفت عائشه بود دست راست آنحضرت صلى الله عليه وسلم براى پاكى
چيزهائى كه بنزاهت و نظافت تعلق دارد و از براى طعام كه يكى از افراد آنست وكانت يده اليسرى لخلائه وما كان من اذى و بود دست چپ وى
براى متوضاى او و آنچه بدان تعلق دارد از استنجا و مانند آن و آنچه باشد از جنس پليديها و مكروهات رواه ابو داود وعنها قالت قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم اذا ذهب احدكم الى الغائط فليذهب معه بثلثة احجار چون رود يكى از شما بسوى آب خانه پس بايد كه برد با خود سه سنگ را يستطيب
بهن كه استنجا كند و پاك گرداند بآنها فانها تجزئ عنه زيرا كه بدرستى سه سنگ بسندگى ميكند براى او از استعمال آب يعنى چون سه سنگ پاك گردانيد و ازالۀ عين نجاست
كرد در اصل طهارت و جواز صلوة حاجت بآب نيست و اگر بآب نيز كند مستحب است چنانكه در فصل ثالث از حديث ابي ايوب بيايد و بعض گفته اند كه سنت است در زمان ما چنانكه روايت
از حديث امير المؤمنين علي رضي الله عنه آورده كه فرمود آنهائى كه پيش از شما بوده اند مى انداختند مانند پشك شتر چيزى و حاجت نبود ايشان را بآب اما شما مى ريد ريدنى رواه
احمد وابو داود والنسائي والدارمي وعن ابن مسعود رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تستنجوا بالروث ولا
بالعظام استنجا مكنيد بسركين و استخوانها فانها زاد اخوانكم من الجن زيرا كه روث و عظام توشه و خوراك برادران شما است كه جن اند و در بعض روايات آمده است كه
استخوان خوراك جنيان است و روث خوراك چارواهاى ايشان و اضافت بمجموع بجن درست است كه چارواهاى ايشان تابع ايشان است و طيبي از حاكم در دلائل النبوة آورده
كه جن استخوانى نمى يابند مگر آنكه بر آن گوشتى است كه نخست داشته است و روثى نه مگر آنكه در وى دانها است كه روز نخست خورده رواه الترمذي والنسائي الا انه لم يذكر
ليكن نسائى ذكر نكرده است اين لفظ را كه زاد اخوانكم من الجن وعن رويفع بن ثابت قال قال لى رسول الله گفت رويفع بضم را و فتح واو و كسر فا صحابيست معدود
است در مصريان امير كرده بود او را معاويه بر طرابلس پس غزا كرد افريقيه را سنة سبع واربعين و مرد بشام سنة ست وخمسين گفت گفت مرا پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم يا رويفع لعل الحيوة
ستطول بك بعدي اى رويفع شايد كه زندگانى دراز گردد ترا پس از من و دريابى مردمى را كه بكنند عادات و رسوم جاهليت را و ترك دهند بعض اعمال سنت فاخبر الناس
ان من عقد لحيته پس خبر ده مردم را كه هر كه گره زند ريش خود را اكثر گفته اند كه مراد مرغول گردانيدن ريش است بتكلف و علاج و سبب نهى آنست كه اين تشبيه است بفعل آنهائى كه نه از
اهل دين سلامى اند مثل اهل كتاب و خبر ايشان از جمال و بعض گفته اند كه عادت اهل جاهليت بود كه آنرا در معركها جنگ ميكردند بقصد تعجب و تكبر و اهل عجم نيز ميكردند پس نهى كرده شد از آن
و بعض گفته اند مراد عقد لحيه و ستر وجه است تا راه زنند و روى بپوشند تا مردم نشناسند او تقلد وترا يا كسى كه قلاده سازد و در گردن به بندد زه را گفته اند كه اهل جاهليت در گردن
اسپان زه مى بستند و اعتقاد ميكردند كه اين سبب نارسيدن و زيان نا كردن چشم زخم است پس نهى كرده شد از آن بجهت تنبيه بر آنكه تدبير تغيير نميكند تقدير را و بعض گفته اند مراد
بستن جرسها است در گردن اسپ يا بستن مهرها در گردن طفلان از براى دفع چشم بد او استنجى برجيع دابة او عظم يا استنجا كند پس افكندۀ چارپايان يا باستخوان فان محمدا
منه برئ پس بدرستى كه محمد از هر كه اين كار كند بيزار است از اينجا معلوم ميشود كه ارتكاب امور جاهليت و مكروهات اگرچه از كبائر نباشد سبب بيزارى وى و نارضائى جناب نبوت است
ارتكاب كبائر و فواحش را خود چه گويند رواه ابو داود وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اكتحل فليوتر كسى كه سرمه كشد در چشم
بايد كه ايتار كند يعنى بعدد طاق كشد و اين را دو طريق است يكى آنكه در هر چشم سه ميل كشد و اين طريق اصح و اشهر است دوم آنكه دو ميل در چشم راست كشد و دو در چشم چپ و آخر
يك ميل ديگر در چشم راست كشد تا مجموع وتر شود و ابتدا و اختتام بجانب راست شود و بعضى اين طريق را اختيار كرده اند بجهت ترجيح و تفضيل جانب يمين و اول صحيح تر است و بهر تقدير
اين امر واجب نيست بلكه احسن و اولى است و بنده در آن اختيار دارد چنانچه فرمود من فعل فقد احسن ومن لا فلا حرج كسى كه بكند ايتار را پس بتحقيق نيك كرده باشد و كسى كه
نكند پس نيست بزه و گناه و تنگى ومن استجمر فليوتر و كسى كه استعمال جماره كند در استنجا پس بايد كه وتر كند و بعض از استجمار استعمال بخور نيز اراده كرده اند من فعل فقد
احسن ومن لا فلا حرج كسى كه بكند پس بتحقيق نيك بكند و كسى كه نكند پس نيست حرج و اين حديث مؤيد مذهب حنفى است كه تثليث احجار واجب نيست ومن اكل فما تخلل

فليلفظ

فليلفظ وما لاك بلسانه فليبتلع وكسى كه بخورد طعامى پس چيزى كه بخلال از دندان بكشد پس بايد كه بيندازد آنرا وچيزيكه بجايد وبيرون مى آرد از گوشه هاى دهن پس بايد كه فرو برد وعلت در آن آنست كه آنچه بخلال از دندان برآيد غالب مخلوط بخون ميباشد بخلاف آنچه از گوشه ها مى برآرد واگر بيقين باشد كه خون آلوده نيست حلال است در هر صورت واگر خون آلوده است بيقين پس در هر دو حرام است ومحمول برصورت عدم يقين است آنكه فرمود من فعل فقد احسن ومن لا فلا حرج وبعض گفته اند كه علت در هر دو استقذار وكراهت طبع است كراهت در اول در فرو بردن است ودر ثانى در انداختن وبا وجود آن مخير است اگر بكند نيك است واگر نكند حرجى نيست ومن اتى الغائط فليستتر وكسيكه بيايد آبخانه را پس بايد كه پرده كند تا پوشيده شود در وى وكشف عورت نشود فان لم يجد الا ان يجمع كثيبا من رمل پس اگر نيابد چيزى كه پرده كند بدان مگر همين قدر كه جمع كند تلى را از ريگ فليستدبره پس بايد كه پس خود كند آن تل را يكى اديث بجانب وى كرده بنشيند تا پرده كرده مراد را دخقيا راستد بار جهت آنست كه در پيش بدامن جابه پرده ميتوان كرد وآسان است كردن آن فان الشيطان يلعب بمقاعد بنى آدم پرده كردن اگرچه بريگ باشد براى آن فرموده شد كه شيطان بازى ميكند بنشستگاه آدميان ومراد ببازى كردن شيطان برداشتن پرده از پيش وكشادن وى كردن عورت ايشان وانداختن رشاشه بول بر تن وجامه ايشان ونيز آدمى چون پرده نكند وستر عورت نمايد در وسوسه مى اندازد مردم را بنظر كردن بعورت پس پرده بايد گرفت تا راه وسوسه شيطان بسته گردد واين پرده كردن بريگ واينهمه تكلف ومبالغه كردن امرى واجب نيست بلكه من فعل فقد احسن ومن لا فلا حرج كسيكه بكند خوب ميكند وكسيكه نكند حرج نيست رواه ابو داؤد وابن ماجة والدارمى وعن عبد الله بن مغفل بضم ميم وفتح غين معجمه وفتح فاى مشدده صحابيست از اصحاب شجره ساكن شد مدينه را بعد از آن رفت ببصره وبنا كرد آنجا سراى ووفات يافت در آن روايت ميكند از وى حسن بصرى وغير وى مات سنة تسع وخمسين قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يبولن احدكم فى مستحمه بايد كه بول نكند يكى از شما در غسلگاه خود واستحمام در اصل بآب گرم غسل كردن است پس از آن بر مطلق غسل اطلاق كردند اگرچه بآب سرد بود ثم يغتسل فيه پس در وى غسل ميكند در آن جايگاه يعنى دور است از عاقل كه بول كند در جاى غسل پس از آن غسل كند در آنجا او يتوضأ فيه يا وضو ميكند در آنجا اينچنين بايد كه نكند فان عامة الوسواس منه زيرا كه اكثر وسواس از اينجا پيدا ميشود كه چون بول كند در جايى وباز همانجا غسل كند زيرا كه آن جايگه نجس ميگردد واز آنجا چكيده هاى آب بروى مى افتد ودر وسواس مى افكند ورفته رفته متمكن ميگردد واين در جائيست كه آب راه رفتن نداشته باشد ودر جاى سخت است واگر جائيست كه آب بدر ميرود ودر ريگستان است باكى نيست وبر هر تقدير نهى براى تنزيه است نه تحريم رواه ابو داؤد والترمذى والنسائى الا انهما لم يذكرا مگر آنست كه ترمذى ونسائى ذكر نكرده اند اين لفظ را كه ثم يغتسل فيه او يتوضأ فيه همين مقدار آورده اند كه در جايگاه غسل بول نبايد كرد وعلت همين است كه وقتى ديگر در آنجا غسل كرده ميشود يا وضو ساخته ميشود وباعث حدوث وسواس ميگردد وليكن بصريح ذكر نكرده اند وعن عبد الله بن سرجس بفتح سين مهمله اولى واخرى وكسر جيم بروزن نرگس صحابيست متاخر الاسلام بصرى است وحديث او در ايشانست قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يبولن احدكم فى جحر بايد كه بول نكند يكى از شما در سوراخ وجحر بتقديم جيم مضمومه برحاى ساكن سوراخ جانوران خزنده وگزنده وعلت نهى آنست كه شايد مارى يا گزدمى در سوراخ باشد كه بگزد ونيز ميگويند كه سوراخها مسكن جن ميباشد شايد كه ضرر رسانند ودر حكايات آمده است كه سعد بن عباده كه از كبار انصار است در سوراخى بول كرد وجنيان او را كشتند وآواز در دادند وشعرى خواندند كه مضمونش اينست كه ما كشتيم سعد بن عباده را وانداختيم دو تير كه خطا نكرد دل او را رواه ابو داؤد والنسائى وعن معاذ رضى الله عنه از اكابر صحابه وعلماى انصار است واحوال شريف وى در بعض مواضع نوشته شده است قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتقوا الملاعن الثلثة بپرهيزيد سه كار را كه محل لعنت ومظنه آنند البراز فى الموارد يكى آبخانه كردن در جاهائيكه مردم فرود مى آيند ومجالس گاه ايشان آنست يا مراد از موارد جاهاى كه آبى است مثل چشمه وجوى كه مردم بجهت آب آنجا فرود آيند وقارعة الطريق دوم در جاهائيكه جاى پا كوب مردم است يعنى محل مرور ايشان والظل وسيوم در زير سايه كه مردم در سايه او مى نشينند وخواب ميروند رواه ابو داؤد وابن ماجة وعن ابى سعيد رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يخرج الرجلان يضربان الغائط بايد كه بيرون نيايند دو مرد كه ميروند بسوى آبخانه ومى نشينند كاشفين عن عورتهما كشاده وبرهنه كننده اندام نهانى خود را يتحدثان در حاليكه سخن ميكنند بيكديگر فان الله يمقت على ذلك زيرا كه خداى تعالى دشمن ميگيرد آنها را برين فعل شنيع دور از مقام شرم ومروت رواه احمد وابو داؤد وابن ماجة وعن زيد بن ارقم رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان هذه الحشوش محتضرة برستيكه اين آبخانها ومزبلها جاى حاضر شدن جن وشياطين اند وحشوش جمع حش است بفتح حا وضم نيز آمده ودر اصل بمعنى بستان ونخلستان وعادت مردم بود كه پيش از بناى آبخانها در منازل قضاى حاجت آنجا ميكردند پس از آن بطلق آبخانها را نام شد فاذا اتى احدكم الخلاء فليقل پس چون بيايد يكى از شما آبخانه را بايد كه پناه بجويد بخدا از خبائث جن وبگويد اين كلمه را اعوذ بالله من الخبث والخبائث تصحيح لفظ وتحقيق معنى اين كلام در فصل اول در حديث ثالث معلوم شد رواه ابو داؤد وابن ماجة وعن على رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ستر ما بين اعين الجن وعورات بنى آدم پرده ميان چشمهاى جن واندام شرم آدميان اذا دخل احدهم الخلاء چون خواهد كه درآيد يكى از ايشان بمحل قضاى حاجت را ان يقول بسم الله آنست كه بگويد بسم الله رواه الترمذى وقال هذا حديث غريب واسناده ليس بقوى گفته است ترمذى كه اين حديث غريب است واسناد قوى نيست زيرا كه يكى از راويان وى محمد بن حميد رازى است ومردم با اختلاف است كه ثقه است يا نه وعن عائشة رضى الله عنها قالت كان النبى صلى الله عليه وسلم اذا خرج من الخلاء قال گفت عائشه كه چون مى برآمد آنحضرت صلى الله عليه وسلم از متوضا ميگفت غفرانك يعنى ميطلبم غفران ترا از تو آمرزش ترا ومعنى اين كلمه دو وجه گفته اند يكى آنكه آمرزش ميخواهد از فوات ذكر حق بزبان در اين حالت يا از تقصير در وفاى شكر نعمت گوارش طعام وباقى داشتن آنچه سود كند وبيرون افكندن آنچه زيان دارد چنانكه از حديث انس كه در فصل ثالث آيد معلوم گردد وبعضى از مشائخ گفته اند كه ذكر مناسب اين حال آنست كه

اندیشه کند. در احتیاج و تدنس خود و تنزه و تقدس حق سبحانه از نقائص و عیوب رواه الترمذی وابن ماجة والدارمی وعن ابی هریرة قال کان النبی صلی الله علیه
وسلم اذا اتی الخلاء اتیته بماء فی تور او رکوة گفت ابو هریره رض بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون می آمد خلا را می آوردم من او را آب در تور بفتح تا و سکون واو آوندی خرد از
روی یا سنگ که آب خورده میشود در وی گاهی و وضو نیز ساخته میشود یا در رکوه بفتح را و کسر و ضم نیز آمده و سکون کاف آوندی که از چرم که آب خورده میشود و وضو ساخته میشود در وی و در شرح جامع
الاصول گفته او حرد از چرم که از اصوفیه همراه دارند و او برای شک راوی است یا مراد آنست که گاهی در آن ظرف می آورد و گاهی درین فاستنجی پس استنجا میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم با آن آب
ثم مسح یده علی الارض پس بمالید دست خود را بر زمین بعد از استنجا بقصد مبالغه در تنقیه و تطهیر دشستن دست ثم اتیته باناء آخر پس آوردم آنحضرت صلی الله علیه وسلم را آب
در آوند دیگر فتوضأ پس وضو میکرد گفته اند که معنی این حدیث آن نیست که وضو ببقیه آب استنجا درست نیست یا در آن ظرف که استنجا کرده وضو نکند اتفاقا آب نمانده بود یا کمتر از قدر کفایت
مانده پس آب دیگر در ظرف دیگر آورد و بعضی ازین حدیث چنان فهمیده اند که اگر آوند وضو جدا آوند استنجا باشد مستحب است والله اعلم رواه ابو داؤد وروی الدارمی و
النسائی معناه و روایت کرد دارمی و نسائی معنی این حدیث را بلفظ دیگر وعن الحکم بن سفیان ثقفی است و بعض گفته اند نام او سفیان بن حکم است حدیث او در وضو است و در سماع
او از پیغمبر صلی الله علیه وسلم اختلاف است ابن عبد البر گفته که سماع او نزد من صحیح است و در کاشف گفته او را صحبت است و حدیث او مضطرب و بخاری گفته که وی دریافته است آنحضرت را صلی الله
علیه وسلم والله اعلم قال کان النبی بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا بال توضأ ونضح فرجه چون بول میکرد وضو میساخت و آب میپاشید فرج خود را رواه ابو داؤد و
النسائی و گفته اند مراد موضع فرج است از ازار و بعض گفته اند که مراد پاشیدن آب فرج رشستن فرج است بآب استنجا یعنی چون بول میکرد استنجا میکرد بآب و وضو میساخت و صحیح آنست
که مراد پاشیدن آب است بعد از وضو برای دفع تطرق وسواس که اگر تری در ازار یافته شود در وسواس نیفتد و حواله بکند آنرا بآب که پاشیده بود و این سد طریق وسواس است تا
راه نیابد و تعلیم امت است آن و الا آنحضرت صلی الله علیه وسلم معصوم و مطهر است از وسواس کذا قالوا و بعض گفته اند که برای دفع نزول بول است تا مبادا تقاطر کند چه آب قابض بول است
خصوصا آب سرد و در روایات دیگر بتصریح آمده که چون وضو میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و فارغ میشد از وضو میگرفت کفی آبی و میپاشید بر فرج خود وعن امیمة بضم همزه و فتح میم و سکون
یا بنت رقیقة بضم را و فتح قاف و سکون یای تحتیه نیز صحابیه است معدود است در اهل مدینه و مادر او رقیقه خواهر خدیجه ام المؤمنین است و در کاشف گفته که رقیقه تمیمیه است قالت
کان للنبی صلی الله علیه وسلم قدح من عیدان امیمه بنت رقیقه که خواهر زاده ام المؤمنین خدیجه رضی الله عنها است روایت میکند که بود آنحضرت را صلی الله علیه وسلم قدحی از عیدان
بکسر عین جمع عود بمعنی چوب و لفظ جمع آوردن باعتبار اجزا است یا باعتبار آنکه از چوبهای مختلف بود والله اعلم در قاموس گفته که عیدان بفتح عین درخت خرما که بلند باشد واحد وی عیدانة
است و این قدح از چوب درخت خرما بود تحت سریره یبول فیه باللیل نهاده میشد گاهی این قدح در زیر چهارپایه آنحضرت صلی الله علیه وسلم که میخفت بر آن بول میکرد در آن در شب
بجهت عذری از سرما و خوف آن و این آن قدح است که آورده اند که شخصی از تشنگی نادانسته بگمان آب بول آنحضرت صلی الله علیه وسلم را از آن قدح بخورد و تا زنده بود بوی خوش [illegible] از اندام
وی یافته میشد و تا چند پشت در اولاد او نیز موجود بود رواه ابو داؤد والنسائی وعن عمر رضی الله عنه قال رآنی النبی گفت عمر دید مرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم وانا
ابول قائما و من بول میکردم ایستاده فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا عمر لا تبل قائما بول مکن ایستاده فما بلت قائما بعد عمر رضی الله عنه میگوید پس بول نکردم ایستاده
بعد از آن که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهی کرد رواه الترمذی وابن ماجة وهمه اتفاق دارند بر کراهت ایستاده کردن بول تحریمی یا تنزیهی بجهت لازم آمدن کشف عورت و تنجس تن و
جامه و ترک مروت و آنکه مؤلف میگوید رحمه الله علیه قال الشیخ الامام محی السنة رحمة الله علیه قد صح عن حذیفة قال اتی النبی تحقیق بصحت رسیده است از حذیفه
بن الیمان که گفت آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم سباطة قوم خاکروبه گروهی را فبال قائما پس بول کرد ایستاده متفق علیه قیل کان ذلک لعذر گفته شده است که توجیه
این حدیث که بود این بول کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایستاده بجهت عذری و این عمل در عهد جاهلیت بود که بدر آمدن ملت اسلام بدعوت سید رسل خیر انام علیه الصلوة والسلام
که مبعوث بود از برای تتمیم مکارم اخلاق و محامد افعال زوال پذیرفته بول کردن عمر رضی الله عنه یا از بقایای عادت جاهلیت بود یا بجهت عذری که نیز او را عارض شده بود اما عذری که
مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم اثبات آن میکنند بعض گویند دردی بوده در استخوان صلب وی که بدان نشستن دشوار بود و طاقت نشستن نداشت و بعض گویند که عرب استشفا میکنند
و علاج مینمایند در دفع وجع صلب با ایستاده بول کردن و امام شافعی بر این رفته و حاکم حدیثی از ابن عمر آورده که بول کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایستاده بجهت دردی که در درون دو زانوی وی
بود کذا قال الشیخ ابن حجر و بعض گویند عذر آن بود که برای نشستن جای نبود بحکم ضرورت ایستاده کرد زیرا که خاکدان یک جانب بلند بود و جانب دیگر پست و نشستن بر آن ممکن نبود مگر
آنکه جانب بلند را پس پشت کنند و درین هنگام کشف عورت لازم آید بر جماعه که از آن راه میگذرند و اگر جانب بلند را روی آرد بیم افتادن در قفا و سباطه در غالب نرم و بلند می باشد و جای
نشستن ندارند و بعض گفته اند که فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای بیان جواز و تعلیم امت بود و آسانی کردن بر ایشان چون قول نهی کرد که ظاهر در تحریم است خواست که بیان کند که نهی تنزیهی است
و در فعل آن نیز رخصت است و در عذر عمر رضی الله عنه وجهی دیگر نیز گفته اند و آن گفته است که ایستاده بول کردن نگاه دارنده تر است در بر آمدن باد از پس تواند که در آن وقت او را علتی عارض بود که
بدان ملاحظه میداشت که چیزی از جانب دیگر بدر آید و با وجود آن نهی کرد از آن و اما در فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاشا که مثل این توهم توان کرد والله اعلم و آن نمود الفصل الثالث
عن عائشة رضی الله عنها قالت من حدثکم ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یبول قائما عائشه گفت هر که خبر دهد شما را که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بول میکرد ایستاده فلا
تصدقوه پس راست گو مدانید او را ما کان یبول الا قاعدا زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بول نمیکرد مگر نشسته رواه احمد والترمذی والنسائی و تطبیق این حدیث

والله اعلم

سجدیث حذیفه آنست که عائشه خبر از علم خود میدهد که در درون خانه مشاهده میکرد و در آنجا هرگز ندیده که ایستاده بول میکرده باشد و آنچه حذیفه دید در بیرون بود و آن نیز نادر بود و مبنی بر عذر که
بیان کرده شد و نادر حکم معدوم دارد و آنچه مبنی بر اعذار است بیرون از دائره اعتبار است وعن زيد بن حارثة عن النبي صلى الله عليه وسلم ان جبرئيل عليه السلام
اتاه في اول ما اوحي اليه زید بن حارثه مولای آنحضرت که او را ابنای آنحضرت میگفتند و زوج زینب بود و نام او در قرآن مذکور است و ذکر او در باب مناقب اہل بیت در آخر کتاب
بیاید روایت میکند از آنحضرت که جبرئیل آمد او را در آغاز وحی فرستادن بسوی او فعلمه الوضوء والصلوة پس تعلیم کرد جبرئیل مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم وضو را و نماز را و این
تعلیم فعلی بود که جبرئیل وضو کرد و نماز گذارد و بحضرت نمود و باین طریق تعلیم کرد چنانچه در آیات آمده است و تعلیم بفعل آسانتر است از تعلیم بقول فلما فرغ من الوضوء اخذ غرفة
من الماء فنضح بها فرجه ظاهر عبارت آنست که ضمائر راجع بجبرئیل باشد و معنی آن باشد که هرگاه فارغ شد جبرئیل از وضو گرفت کفی از آب پس پاشید و ترکرد با آن اندام شرم خود را
یعنی آن موضع ازار را برای تعلیم آنحضرت و جبرئیل در آن هنگام متمثل بصورت بشر بود که برای تبلیغ وحی و تعلیم احکام بر آنحضرت آمده بود و تواند که ضمائر راجع بآنحضرت باشد و تقدیر
کلام چنین بود که تعلیم کرد جبرئیل وضو را و گرفتن کفی از آب بعد از وضو و پاشیدن آن بر فرج پس وضو کرد آنحضرت بعد از دیدن فعل جبرئیل و هرگاه فارغ شد از وضو گرفت کفی از آب پس پاشید
آنرا بر فرج و غرفه بفتح غین یکبار کف آب گرفتن و بضم غین آب بدکف گرفته شده و این معنی درینجا ظاهرتر است ولیکن بروایت فتح مشهورتر است رواه احمد والدارقطني و
عن ابي هريرة رض قال قال رسول الله گفت ابو هریره گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم جاءني جبرئيل فقال آمد مرا جبرئیل علیه پس گفت یا محمد اذا توضأت
فانتضح ای محمد چون وضو کنی تو بپاش یعنی فرج خود را رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب وسمعت محمدا يعني البخاري يقول ترمذی این حدیث را غریب گفته
و گفته که محمد بن اسمعیل بخاری را شنیدم که میگفت الحسن بن علي الهاشمي الراوي منكر الحديث حسن بن علی بن ربیعه بن الحارث بن عبد المطلب که راوی این حدیث است منکر الحدیث است
و معنی حدیث منکر در مقدمه معلوم شد و احمد و نسائی و ابو حاتم و دارقطنی او را ضعیف میدارند وعن عائشة رضي الله عنها قالت بال رسول الله گفت عائشه بول کرد پیغمبر
خدا صلى الله عليه وسلم فقام عمر خلفه بكوز من ماء پس بایستاد عمر بن الخطاب در عقب آنحضرت صلی الله علیه وسلم کوزه از آب در دست گرفته فقال ما هذا پس گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیست این آب یا عمر و برای چه گرفته ایستاده آنرا فقال ماء تتوضأ به پس گفت عمر آبیست که وضو میکنی تو بدان قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما امرت
كلما بلت ان اتوضأ امر کرده نشده ام من از درگاه الهی بطریق ایجاب که وضو کنم هر وقت که بول کنم ولو فعلت لكانت سنة و اگر میکردم بطریق لزوم و دوام هر آئینه میشد سنت موکده
در حکم واجب که مردم در آن حرج میکشیدند و از ینجا معلوم میشود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گاهی ترک میداد اولی و افضل را بجهت تخفیف امت و آسانی برایشان رواه ابو داود
وابن ماجة وعن ابي ايوب وجابر وانس ان هذه الاية لما نزلت روایت است ازین سه صحابی رضی الله عنهم که این آیت هرگاه که فرود آمد فيه رجال يحبون
ان يتطهروا والله يحب المطهرين درین مسجد یعنی مسجد قبا مردانند که دوست میدارند مبالغه کردن در طهارت را و خدا دوست میدارد مبالغه کنندگان را در طهارت و
مراد بدان گروه انصاراند قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم يا معشر الانصار ان الله قد اثنى عليكم في الطهور ای گروه انصار بدرستیکه
خدای تعالی بتحقیق ستایش کرده است بر شما در طهارت کردن و مبالغه در آن فما طهوركم پس چیست طهارت شما چگونه میکنید آنرا و مبالغه مینمائید در آن قالوا نتوضأ للصلوة
گفتند گروه انصار وضو میکنیم برای نماز ونغتسل من الجنابة و غسل میکنیم بعد از جنب شدن چنانکه همه مسلمانان اینچنین میکنند ونستنجي بالماء و استنجا میکنیم بآب یعنی بعد از استنجا با حجار
و درین مبالغه است در طهارت و مخصوص بود بایشان قال فهو ذاك گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس این ثنا گفتن حقتعالی بر شما بجهت مبالغه بسبب این بود فعليكموه پس لازم گیرید
شما آنرا رواه ابن ماجة وعن سلمان رضي الله عنه قال قال بعض المشركين گفت سلمان فارسی که گفت یکی از مشرکان وهو يستهزئ و حال آنکه آن مشرک استهزاء و سخریت
و خنده میکرد بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم درین فعل اني لارى صاحبكم يعلمكم بدرستیکه من هر آئینه می بینم یار شما را کنایت از وجود شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم میکند که تعلیم میکند
شما را چیزهای حقیر خسیس حتى الخراءة تا روش نشستن بآبخانه و کیفیت و آداب آن و خراءة بکسر خای معجمه و مد برای قضای حاجت نشستن و هیئت آن و اکثر رواة بفتح خا میخوانند و قصر و بکسر خا
و ضم خا و همزه پس افکنده آدمی و خبر آن فلتا اجل گفت سلمان که نعم آری میکند روش و آداب آبخانه نشستن را و این بجای استهزا و خنده است بلکه از کمال شفقت و رحمت او است بر امت
و بیان حق و هدایت صراط مستقیم پس از آن بیان کرد سلمان رضی الله عنه آداب خلا و احکام استنجا را و گفت امرنا ان لا نستقبل القبلة امر کرد ما را که روی نکنیم بجانب قبله در وقت
نشستن بقضای حاجت ولا نستنجي بايماننا و استنجا نکنیم بدستهای راست خود ولا نكتفي بدون ثلثة احجار و بس نکنیم کمتر از سه سنگ که ليس فيها رجيع ولا عظم نیست
در آن سرگین و نه استخوان رواه مسلم واحمد واللفظ له مضمون این حدیث مسلم و احمد هر دو روایت کرده اند و لفظ مر احمد راست و مسلم بعبارت دیگر آورده
وعن عبد الرحمن روایت است از عبد الرحمن بن حسنه بفتحات نام مادر او است و نام پدر او عبد الله مطاع است مشهور بنسبت مادر شده صحابیست شنید ابو موسی اشعری را
قال خرج علينا رسول الله گفت بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم وفي يده الدرقة و بود در دست آنحضرت صلی الله علیه وسلم درقه بدال و را
و قاف مفتوحات سپر از چرم که در وی چوب بود و نی پی فوضعها پس نهاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن سپر را و حائل گردانید آنرا در میان خود و مردم ثم جلس پس نشست آن
حضرت صلی الله علیه وسلم فبال اليها پس بول کرد بسوی آن سپر فقال بعضهم پس گفت یکی از منافقان که حاضر بود در آنجا انظروا اليه يبول كما تبول المرأة نگاه کنید بجانب
این مرد بول میکند پرده در پیش فرج خود گرفته چنانکه بول میکند زن فسمعه النبي پس شنید این سخن را پیغمبر صلى الله عليه وسلم فقال ويحك وای تو ای مرد بی حیا

و ویح کلمه ایست که در مقام اظهار ترحم و شفقت گویند و در د ناکی بر کسی که در مهلکه افتاده باشد که مستحق آن نبود بخلاف ویل که برای کسی است که مستحق مهلکه بود و این مقام اگرچه مقام آن بود که گویند
ویلک اما این از غایت حلم و خوش خلقی آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود که فرمود ویحک اما علمت ما اصاب صاحب بنی اسرائیل آیا ندانستی تو که چه رسید یار و مصاحب بنی اسرائیل یعنی
یکی از ایشان را کانوا اذا اصابهم البول بودند بنی اسرائیل بحکم دین و شریعت خود که چون میرسید بدن یا جامه ایشان را بول قرضوه بالمقاریض می بریدند آن موضع از بدن یا جامه برا
بکار دا فنهاهم پس منع کرد و باز داشت آن کس ایشان را فعذب فی قبره پس عذاب کرده شد آن شخص در قبرش بجهت نهی کردن او و ازین محل تشبیه کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم انکار این منافق
حجاب و تستر را با وجود بودن آن امری معروف و مستحسن بنهی کردن اسرائیلی قطع محل نجاست را که امری مشروع و معروف بود در دین ایشان و استحقاق او عذاب را و درینجا مبالغه دیگر است
در تقبیح و مذمت این شخص منافق که منع و نهی صاحب بنی اسرائیل مذموم و قبیح بود بحکم شریعت و لیکن با قطع نظر از آن بحکم طبع قطع و قرض که سبب تضرر در نفس و مال است محل منع و انکار مینماید و مظنه
آن هست که او را درینجا معذور دارند و تعذیب نکنند اما تستر و حجاب در بول امری محمود و مستحسن است شرعا و عقلا و انکار آن در غایت قباحت و وقاحت و سبب تشدید و تعذیب رواه ابو داود
وابن ماجة روایت کرد این حدیث را ابو داود و ابن ماجه از عبدالرحمن بن حسنه ورواه النسائی عنه عن ابی موسی و روایت کرد آن را نسائی از عبدالرحمن مذکور از ابی موسی اشعری وعن
مروان الاصغر همچنین آمده است در تاریخ بخاری بی نسبت تابعی است ثقه از تابعین بصره روایت کرد از او مسلم و بخاری یک حدیث قال رأیت ابن عمر اناخ راحلته مستقبل القبلة
مروان الاصغر ثقه است و از طبقه رابعه است از تابعین گفت دیدم ابن عمر که بنشانید شتر بار بردار خود را بجانب قبله ثم جلس یبول الیها پس نشست در حالیکه بول میکند بجانب قبله یا راحله فقلت
پس گفتم من یا ابا عبدالرحمن کنیت ابن عمر است الیس قد نهی عن هذا آیا نیست که بتحقیق نهی کرده شده است ازین یعنی از بول کردن بجانب قبله قال بل انما نهی عن ذلک فی الفضاء
گفت ابن عمر نهی کرده نشده است از بول کردن بسوی قبله مطلقا بلکه نهی کرده نشده است از آن مگر در جای گشاده و صحرا که در میان تو و قبله چیزی حائل نباشد فاذا کان بینک وبین القبلة
شیء یسترک پس چون باشد میان تو و میان قبله چیزی که ستر کند ترا و حائل باشد فلا بأس پس نیست باک رواه ابوداود وعن انس قال کان النبی بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم
اذا خرج من الخلاء قال چون بیرون می آمد از آنجا میگفت الحمد لله الذی اذهب عنی الاذی شکر مر خدایرا که بیرون برد از من چیزی که رنجاند و آزرده کرد اند و مکروه آید و نقص
کرد عبارت از فضلات است که بقای آن در معده سبب ایذا و هلاک است وعافانی و صحت داد و برهانید مرا از احتباس آن یا بر آمدن و درد همراه آن رواه ابن ماجة وعن ابن مسعود
قال لما قدم وفد الجن علی النبی هرگاه که قدوم آوردند ایلچیان پریان بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم قالوا گفتند یا رسول الله انه امتک ان یستنجوا بعظم او روثة او حممة
بضم حای مهمله و فتح میمین نهی کن امت خود را از استنجا کردن ایشان باستخوان یا سرگین یا انگشت فان الله جعل لنا فیها رزقا زیرا که خدای تعالی گردانیده است برای ما درین سه چیز روزی استخوان
خوراک ایشان و سرگین علف چارپایان ایشان است و انگشت احتمال هر دو دارد و تصریح بآن در آنجا نیافته ایم والله اعلم فنهانا رسول الله پس نهی کرد مارا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
عن ذلک از آن رواه ابو داود باب السواک سوک در لغت بمعنی مالیدن و سواک بکسر سین مالیدن دندان بچوب و بر چوبیکه بدان بمالند نیز اطلاق کنند چنانکه مسواک و مسواک کردن سنت است
باتفاق خصوصا نزد وضو و نزد نماز نیز نزد شافعی و پیش از تحجر و طهر مؤکد تر است و گویند که چهل حدیث در فضل مسواک واقع شده است و منافع مسواک در دهن و بدن بسیار است و مسواک کردن در محافل
و نزد بیرون آمدن آن حلق و دهان بکروه داشته اند خصوصا نزد علما و کبرا و مسواک کردن در همه احوال مستحب و مستحسن است و نزد وضو و قرات قرآن و زردی دندان و تغیر دهان بسبب خواب یا بخاموشی یا سکوت
یا گرسنگی یا خوردن طعام بد بوی مانند آن مستحب تر است و مسواک باید که از درخت تلخ باشد و از اراک بهتر است و احادیث نیز در آن واقع شده و در سطبری همچون خنصر باید و در درازی بمقدار شبر
باید که بعرض کنند نه بطول که موجب سوده گشتن گوشت دندانست و در بعض روایات عرضا و طولا هر دو واقع شده و باید که در حال مضمضه باشد و اگر مسواک پیدا نشود یا کسی دندان ندارد
انگشت دست راست کفایت میکند و بیهقی از انس حدیثی درین باب نیز روایت کرده و از عائشه رضی الله عنها نیز آمده و بجامه که درشت باشد نیز درست است الفصل الاول عن ابی هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لولا ان اشق علی امتی اگر نبودیم آنکه در مشقت اندازم من امت خود را لامرتهم بتاخیر العشاء هر آینه واجب میکردانیدم بر
ایشان تاخیر کردن عشا را و در حدیث دیگر آمده که تا دو دانگ شب وبالسواک عند کل صلوة و واجب میکردانیدم مسواک کردن را نزد هر نماز و سوق کلام دال است که مقصود از نفی ایجاب
تاکید استحباب است و نزد شافعی این حدیث محمول بر ظاهر است که برای هر نماز مسواک مستحب دارند و نزد ما مراد وقت هر نماز است برای وضو و نزد انصاف این معنی ظاهر تر است چه مسواک برای تحریمه
نماز چنانکه شافعیه گویند متعسر است خصوصا در جماعت والله اعلم متفق علیه وعن شریح بن هانئ از کبار تابعین و ثقات ایشان است ولادت او در زمان آنحضرت است کنیت کرد آنحضرت
پدر او را ابو هانئ چون قدوم آورد پدر وی به آنحضرت با قوم خود و کنیت میکردند او را قوم او بابو الحکم چون آنحضرت شنید پرسید ترا پسران هستند گفت نعم شریح و عبدالله و مسلم فرمود بزرگ ترین ایشان
کدام است گفت شریح گفت فانت ابو شریح و شریح از جمله اصحاب علی است و در واقعه جمل و صفین با وی بود و ثقه معمر عابد قتل سنة ثمان وسبعین قال سألت عائشة گفت پرسیدم عائشه را رضی الله
عنها بای شیء کان یبدأ رسول الله بکدام چیز و بچه کار آغاز میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا دخل بیته چون می در آمد خانه خود را یعنی نخست کاری که پس از در آمدن در خانه میکرد چه بود
قالت بالسواک گفت عائشه ابتدا میکرد بمسواک یعنی اول که در خانه می در آمد مسواک میکرد و این از کمال نزاهت طبع شریف وی و حسن معاشرت با اهل بود و شاید که بجهت طول مکث در مجلس و محادثه
با مردم تغیری در دهان شریف راه یافته باشد و ازاله آن بمسواک اهم و اقدم میداشت و این در حقیقت تعلیم است امت را بحسن معاشرت با اهل در غایت نظافت و نزاهت در اختلاط و صحبت با
ایشان و قول طیبی که گفت که در راه خانه سکوت میورزید و بآن جهت تغیری بدهان شریف راه می یافت خالی از غرابتی نیست چه ماندن مجلس که در اغلب احوال در مسجد بود یا در حوالی آن مقدر
نیست که بسکوت در آن تغیری بدهان راه یابد و بعض گویند که ابتدا بمسواک کنایت است از گذاردن نماز نفل که در وضوی آن مسواک میکرد یعنی چون در خانه در آمدی اول کاری که کردی نماز

نقل بود واللہ اعلم رواہ مسلم وعن حذیفۃ رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ گفت حذیفہ بن الیمان بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام للتہجد من اللیل چون برخاست
از برای نماز تہجد از شب یشوص می مالید ومی شست ویکی و پاکیزہ میکرد فاہ بالسواک دہن خود را بمسواک و تہجد بمعنی ترک ہجود است وہجود بمعنی خواب چون نماز شب مستلزم ترک خواب است آنرا
تہجد گفتند و تہجد بمعنی خواب نیز آید چنانکہ در قاموس گفتہ و باین معنی نیز اضافت صلوٰۃ بتہجد درست است زیرا کہ این صلوٰۃ تسببی بخواب دارد متفق علیہ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عشر من الفطرۃ دہ خصلت از فطرت است و فطرت بالکسر آفرینش و فطر بفتح در اصل لغت بمعنی شکافتن است و بمعنی خلقت آید و فاطر بمعنی خالق و بمعنی جبلتی
کہ بر آن مولود زاید کہ بمعنی تہیؤ و استعداد دین اسلام است نیز آید چنانکہ گذشت واینجا فطرت تفسیر بسنت انبیا کردہ اند کہ قدیم است وآنچہ اختیار کردہ اند آنرا انبیای متقدمین و بجہت اتفاق شرائع
بر آن حکم جبلت گرفتہ کہ مخلوق است آن آدمی سلیم الفطرۃ و فطرت بمعنی دین نیز آید چنانکہ در کریمۂ فِطْرَتَ اللّٰہِ الَّتِیْ فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْہَا بدان تفسیر کردہ اند و در حدیث تعبیر بآن نیز جائز است
واینہا را سنت ابراہیم نیز گویند باعتبار آنکہ نخست بروی نازل شدہ پس از وی انبیای دیگر اقتدا بوی کردہ اند قص الشارب یکی از آن دہ خصلت کوتاہ کردن سبلت است و شارب نام موہا است
کہ بر لب زبرین است و مختار کوتاہ کردن آنہا است چنانکہ پیدا گردد طرف لب و پست کردن آنہا چنانکہ اثری از آن بماند حلق کردن مکروہ است و نزد بسیاری از علما حلق نیز آمدہ و اصل درین باب
این حدیث است کہ احفوا الشوارب واعفوا اللحی احفا پست گردانیدن موی لب است و اختلاف در حد احفا است کہ چہ مقدار است و روایت کردہ شدہ است از امام ابوحنیفہ کہ شارب بمقدار
ابرو باید و غازیان را زیادہ گذاشتن نیز آمدہ است کہ باعث ہیبت در چشم اعدا است و زیادہ گذاشتن دو بنا لہای بروت کہ آنرا سبالہ گویند نیز آمدہ است و از امیر المؤمنین عمر رضی اللہ عنہ و بعض
صحابۂ دیگر منقول است واعفاء اللحیۃ دوم فرو گذاشتن و وافر گردانیدن ریش است و مشہور قدر یک مشت است چنانکہ کمتر ازین نباید و اگر زیادہ بر آن گذارد نیز جائز است بشرطی کہ از حد
اعتدال نگذرد و اگر دراز گشت بعد از دراز شدن کوتاہ کردن نزد بعض مکروہ است مذہب حسن بصری و قتادہ این است و نزد بعض مستحسن و این مذہب شعبی و ابن سیرین است و حلق کردن
لحیہ حرام است و روش افرنج و ہنود و جوالقیان است کہ ایشانرا قلندریہ گویند و گذاشتن آن بقدر قبضہ واجب است و آنکہ آنرا سنت گویند بمعنی طریقۂ مسلوک در دین است یا بجہت آنکہ ثبوت آن بسنت است
چنانکہ نماز عید را سنت گفتہ اند والسواک سوم مسواک کردن است و شرح آن گذشت واستنشاق الماء چہارم آب در بینی کردن است در وضو وقص الاظفار پنجم گرفتن ناخن
دست و پا و طریق گرفتن ناخن دست آنست کہ ابتدا از سبابۂ دست راست کند و ختم بابہام آن نماید چنانکہ از سبابۂ دست راست ابتدا کند و بترتیب بانگشت خنصر آن برسد و باز از خنصر دست چپ
بترتیب تا بابہام وی برسد و ختم بابہام نمی کند و در پا ابتدا از خنصر پای راست تا ابہام وی و باز از ابہام پای چپ تا خنصر وی چنانکہ در تخلیل رجلین است و نیز گفتہ اند کہ گرفتن ناخن در جمعہ مستحب است و
جزای نیز در آن نقل کردہ اند کہ ہر کہ روز جمعہ ناخن بگیرد تا جمعۂ دیگر از ہر بلا در امان باشد و بعض علما را شعری است در ترتیب آن شعر قلموا الاظفار بالسنۃ والادب یمینہا خوابس یسارہا اوخسب
واین حروف رموز اسامی اصابع است و بعض گور کردن ناخنہا را مستحب داشتہ اند و اگر بیندازند نیز باکی نیست و انداختن آن در متوضا و مغتسل مکروہ است و مورث بلا است و گرفتن ناخن بدندان نیز خوب
نیست کہ مورث فقر و برص است کذا نقل و شیخ امام عارف عبدالوہاب متقی مکی از شیخ خود شیخ علی متقی رحمۃ اللہ علیہما نقل میکردند کہ ایشان خریطہ ساختہ بودند کہ در وی از موی و ناخن
و ہر چہ از بدن ایشان جدا شدی نگاہ میداشتند و وصیت میفرمودند کہ اینہا را در کفن ہمراہ کنند شاید کہ ایشان را در آنجا سندی و استیناسی باشد واللہ اعلم وغسل البراجم ششم شستن براجم
پاک داشتن آنہا است و براجم نام بندہای انگشتان است و پیچش پوست آنہا کہ چرکہا در آنجا جمع شود خصوصا آنہا کہ کار کنند و انگشتان ایشان درشت و ناملسا باشد و شستن تمامہ معاطف بدن
کہ مظنۂ اجتماع اوساخ است ہمین حکم دارد مثل ناف و گوش و بغل و امثال آن ونتف الابط ہفتم بر کردن موی بغل است و حلق کردن و نورہ زدن نیز جائز است و اولی واوفق
نتف است کسی را کہ از نخست عادت کردہ نتف است نہ حلق و وجہ تخصیص ابط بنتف آنست کہ وی محل رائحۂ کریہہ است بسبب احتباس ابخرہ نزد مسامات و نتف مضعف اصول شعر است و حلق مقوی
آن و گفتہ اند کہ در بغلہای شریف آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم موی نبود و در بیخ آن است واما وجود رائحۂ کریہہ و اوساخ و مانند آن در سائر مبارک بدن وی فحاشا و کلا و ہو الطاہر الزکی من الفرق
الی القدم بیت از فرق تا قدم ہمہ جان است آن نہال گویا ہمہ ز آب حیاتش سرشتہ اند بالاتر ازین آنست کہ نزد قضای حاجت از وی رائحۂ طیبہ فایح میشد و فضلات او را زمین
فرو میبرد بلکہ گفتہ اند کہ ہمہ پیغمبران را حال ہمین بود صلی اللہ علیہ وعلیہم اجمعین رباعی خوبان ہمہ گل ولکش چیتند ہمہ شکر لب و شیرین جسم کاتند ہمہ از آدمیان غرض ہمین ایشانند وانہا بقی دیگر حشرات ہمہ
وحلق العانۃ ہشتم ستردن موی عانہ است و عانہ نام موئی است کہ بر فرج روید یا موضعی کہ در آنجا روید و ستردن موی کہ بر قبل و دبر و گرد بر گرد آنست نیز مستحب است و نتف و نورہ در حکم آنست
و روایت کردہ اند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عانہ را تنویر میکرد واللہ اعلم و زنان را نتف بہتر است وانتقاص الماء نہم کم کردن آب است و این مراد دو معنی گفتہ اند یکی استنجا کہ آب در روی صرف
مینماید و کم میکند چنانکہ گفت یعنی الاستنجاء و این کلام راویست دیگر کم کردن بول باستعمال آب در مذاکیر چہ بول باستعمال آب باز برگردد و بایستد و اگر آب استعمال نکنند فرود می آید و تقاطر
میکند و برین تقدیر انتقاص بقاف است و در روایتی بفا نیز آمدہ و معنی آن پاشیدن آب است بر فرج چنانکہ در حدیث عائشہ در فصل ثالث از باب آداب الخلاء معلوم شد قال الراوی گفت راوی
حدیث ونسیت العاشرۃ و فراموش کردم خصلت دہم را الا ان تکون المضمضۃ مگر آنکہ باشد مضمضہ یعنی آب در دہان کردن رواہ مسلم وفی روایۃ
الختان بدل اعفاء اللحیۃ و در روایتی الختان آمدہ بکسر خای معجمہ بجای اعفاء اللحیۃ چنین گفتہ است صاحب مصابیح و مؤلف میگوید لم اجد ہذہ الروایۃ نیافتم من این
روایت را فی الصحیحین ولا فی کتاب الحمیدی نہ در صحیح بخاری و مسلم و نہ در کتاب حمیدی کہ جامع است صحیحین را ولکن ذکرہا صاحب الجامع ولیکن ذکر کرد این
روایت را صاحب جامع الاصول در کتاب خود وکذا الخطابی فی معالم السنن و ہمچنین ذکر کرد خطابی در معالم السنن کہ نام کتاب او است عن ابی داؤد بروایۃ عمار بن
یاسر و ختان سنت است نزد امام ابوحنیفہ و مالک و احمد و اکثر علما و بعضی از شافعیہ و از شعائر اسلام است تا اگر اجتماع کنند اہل شہری بر ترک آن محاربہ کند امام با ایشان چنانکہ اذان و

امثال آن و واجب است نزد شافعی و بعضی از مالکیه و جماعهٔ دیگر از علما بر رجال و نسا و وقت ختان بعض گویند روز هفتم است چنانچه عقیقه و نزد بعض هفت سال و نزد بعض ده سال و نزد بعض ده و نزد
بعض هر وقت که خواهند و بالجمله باید که پیش از بلوغ بود و نزد مالک سنت است و الا اجبت قامت سنت ترک واجب که ستر عورت است جائز نباشد و اگر در بعض روایات آمده است که صحابه بعد از بلوغ ختان
ختان میکردند مراد بلوغ اینجا بلوغ شرعی نیست بلکه معنی لغوی مراد است یعنی بعد از رسیدن بدرجهٔ قوت و سن تمیز و این دلیل آنجا مالیست که ختان او اجب گویند **الفصل الثانی عن عائشة**
رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم السواك مطهرة للفم مسواک پاک کننده است مردهن را مطهره بفتح میم و سکون طا و بعض بکسر میم تصحیح کرده اند صیغه
آله **مرضاة للرب** راضی کننده است مر پروردگار را یا مرضی و راست نیز که سبب تحصیل و تتمیم وضو و پاکی دهان است که مقصد مناجات و قراءت قرآن و ذکر است بیت هزار بار بشستم دهن بمشک و گلاب
هنوز نام تو بردن هزار بی ادبی است **رواه الشافعی واحمد والدارمی والنسائی و روی البخاری فی صحیحه بلا اسناد** روایت کرده این حدیث را
بخاری در صحیح خود بی اسناد بطریق تعلیق در تراجم و حکم آن در مقدمه گذشت **وعن ابی ایوب** صحابی انصاری مشهور که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در اول هجرت نزول کرامت و صول در منزل او فرمود
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اربع من سنن المرسلین چهار خصلت است از سنتهای پیغمبران سابق و این منافات ندارد که زیاده هم باشد چنانکه سابقاً داده
گفت مقام درینجا تقاضای ذکر همین چهار کرد پس همینها اقتصار کرد یا در انوقت همین مقدار وحی شد و قتی دیگر زیاده بر آن **الحیاء** یعنی شرم داشتن است و مراد اجتناب و احتراز نفس است
از ارتکاب قبائح چنانکه تستر و انقباض از ذکر و حش و سنگ مروت و الا حیا صفت غریزی و خلق جبلی است و آدمی را در آن اختیاری نیست **و یروی الختان** و روایت کرده شده الختان بجای الحیا
و این مناسب تر است بانیمقام چنانکه در عشر فطرت مذکور شد و در بعض روایات **والحنا** آمده بکسر حای مهمله و تشدید نون و گفته اند که این روایت خطا و تصحیف است چه اگر مراد استعمال حنا در دست
و پا است پس آن تشبه بنسا است حاشا که از سنن انبیا باشد و اگر مراد خضاب موی است پس آن از خصائص این امت است در امم سابق نبود کذا قالوا **والتعطر والسواك** دوم استعمال بوی
خوش نمودن و سوم مسواک کردن **والنکاح** و چهارم از سنن انبیا نکاح و تزوج نسا است که در سائر امم از زمن آدم تا این دم مسنون و مشروع است **رواه الترمذی وعن عائشة**
رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یرقد من لیل ولا نهار گفت عائشه بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که خواب نمیکرد نه از شب و نه روز **فیستیقظ**
پس بیدار میشد و یستیقظ برفع و نصب هر دو روایت است **الا یتسوك قبل ان یتوضأ** مگر آنکه مسواک میکرد پیش از آنکه وضو بکند پس معلوم شد که مسواک پیش از وضو سنتی است مؤکده
رواه احمد وابو داؤد وعنها قالت کان النبی و هم از عائشه روایت است که گفت بود پیغمبر **صلی الله علیه وسلم یستاك** مسواک میکرد **فیعطینی السواك**
لاغسله پس میداد آنحضرت مرا مسواک را تا بشویم آنرا **فابدأ به فاستاك** پس پیش از آنکه بشویم مسواک را مسواک میکردم من نیز بآن بجهت تبرک بآب دهان آنحضرت و غایت محبت وی و گویا
آنحضرت از دادن مسواک بعائشه همین قصد داشت که مجرد شستن ع میان عاشق و معشوق رمزیست **ثم اغسله** بعد از آن می شستم مسواک را **وادفعه الیه** و باز میدادم مسواک را
بآنحضرت و در وقت هنگام مرض نیز آمده است که مسواک بعائشه داد که بدهان خود نرم کرده بدهد **رواه ابو داؤد** و از ینجا معلوم میشود که مسواک را یکبار که کردند و از دهن جدا ساختند
بشویند تا بار دیگر بکنند و تنبیه است بر تبرک بآثار صالحین و تلذذ بدان **الفصل الثالث عن ابن عمر رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ارانی فی المنام**
اتسوك بسواك روایت است از ابن عمر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت می بینم خود را در خواب که مسواک میکنم بمسواکی **فجاءنی رجلان احدهما اکبر من الآخر**
پس آمدند مرا دو مرد که یکی از آن دو بزرگتر است از دیگری **فناولت السواك الاصغر منهما** پس دادم مسواک را خوردتر از آن دو را **فقیل لی کبر** پس گفته شد مرا بده بزرگتر را
فدفعته الی الاکبر منهما پس دادم مسواک ابزرگتر از آن هر دو و درینجا بیان فضیلت مسواک است که امر کردند بدادن و بزرگتر که افضل است از خردتر و تنبیه است بر تقدیم اکبر در امثال آن مثل
طعام و شراب و طیب و جز آن **متفق علیه** و احمد و بیهقی از ابن عمر این حدیث را بی قصهٔ منام نیز روایت کرده اند که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که داد مسواک ابزرگ ترین قوم
و وحی و امر کرد مرا جبرئیل که بدهم آنرا ابزرگ ترین قوم و حدیث عائشه که بیاید نیز ناظر در نیست مگر آنکه این امر و نهی همه در منام بود **وعن ابی امامة ان رسول الله** روایت است از ابی امامه
باهلی صحابی که پیغمبر خدا **صلی الله علیه وسلم قال ما جاءنی جبرئیل علیه السلام قط** نیامد مرا جبرئیل هرگز **الا امرنی بالسواك** مگر آنکه امر کرد مرا
بمسواک کردن **لقد خشیت ان احفی مقدم فی** بتحقیق ترسیدم از بس مبالغه کردن در مسواک که بیست کنم دوا از بیخ برکنم پیش دهان خود را احفی بضم همزه و سکون حای مهمله و کسر فا ملفظ
مضارع از احفا بمعنی سودن و پست کردن **رواه احمد وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقد اکثرت علیکم بالسواك** هر آینه بتحقیق
بسیار کردم و دراز کردم بر شما سخن از جهت مسواک کردن و این مبالغه است در رعایت امتثال این امر و کردن آور دن این فضیلت یا اعتناء و اعتذار است بامت در تشدید و مبالغه چنانکه
عادت اهل کرم و مهربانی حسن ادا در تکلیف و تحیل بود **رواه البخاری وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یستن** بود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم که مسواک میکرد و مسواک کردن را استنان گویند یا از سن بکسر سین یعنی دندان یا از سن بفتح آن بمعنی تیز کردن کارد و مانند آن بر سنگ فسان **وعنده رجلان** و نزد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم دو مرد بودند **احدهما اکبر من الآخر** یکی از آن دو مرد بزرگتر بود از دیگری **فاوحی الیه فی فضل السواك** پس وحی فرستاده شد بسوی آنحضرت بجهت
اظهار فضیلت مسواک **ان کبر** تفسیرش آنست که **اعط السواك اکبرهما** ده مسواک را بزرگتر این دو را **رواه ابو داؤد وعنها قالت قال رسول الله صلی**
الله علیه وسلم تفضل الصلوة التی یستاك لها زیاده میشود در ثواب نمازی که مسواک کرده میشود برای وی **علی الصلوة التی**
لا یستاك لها بر نمازی که مسواک کرده نمیشود مرآن را **سبعین ضعفا** هفتاد چند این کنایت از

كثرت است یا مراد خصوص این عدد است والله اعلم رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن ابی سلمة تابعی است پسر عبد الرحمن بن عوف از مشاهیر تابعین و اعلام ایشان ثقه امام کبیر القدر کثیر الحدیث
واسع الروایة احد الفقهاء السبعة بالمدینة روایت کرده اند از وی زهری و شعبی و غیر ایشان مات سنة اربع وتسعین وقیل اربع ومائة عن زید بن خالد الجهنی صحابی مشهور است مات بالکوفة
سنة ثمان وسبعین فی عهد الملک وقیل فی آخر ایام معاویة قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت لولا ان اشق علی امتی
اگر نمی بود ترس آنکه در مشقت اندازم امت خود را لامرتهم بالسواک عند کل صلوة هر آینه واجب میکردم بر ایشان مسواک کردن را نزد هر نماز ولاخرت صلوة العشاء الی ثلث
اللیل و هر آینه تاخیر میکردم نماز عشا را تا دو دانگ شب قال گفت ابو سلمه فکان زید بن خالد پس بود زید بن خالد یشهد الصلوات فی المسجد حاضر شدی نمازها را در مسجد و
سواکه علی اذنه و مسواک او بر گوش او میبود موضع القلم من اذن الکاتب بجای قلم از گوش نویسنده لا یقوم الی الصلوة الا استن نمی ایستاد برای نماز مگر که مسواک میکرد
ثم رده الی موضعه بعد از آن مینهاد آن را بجای او یعنی در گوش خود رواه الترمذی وابوداود الا انه لم یذکر مگر آنست که ابوداود ذکر نکرده است این عبارت را که و
لاخرت صلوة العشاء الی ثلث اللیل وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح باب سنن الوضوء سنن جمع سنت است و سنت در لغت بمعنی طریقه
و راه و روش آمده و در شرع بمعنی آنچه امر و نهی کرده پیغمبر خدا و خوانده مردم را بدان صلی الله علیه وسلم بگفتار و کردار از آنچه نازل نشده بدان کتاب الله و گاهی بمعنی مستحب و مستحسن در دین آمده خواه
دلالت کند بر آن کتاب خدا یا سنت پیغمبر یا اجماع یا قیاس و گاهی بمعنی آنچه مواظبت کرده آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر آن با ترک احیانا این همه اصطلاح است و ثالث مشهور تر است میان اصولیان و
مراد بسنن وضو اینجا افعال و اقوال پیغمبر است صلی الله علیه وسلم از زوائد و سنن و آداب که در وضو میکرد الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم اذا استیقظ احدکم من نومه چون بیدار گردد یکی از شما از خواب خود فلا یغمس و در بعض روایات فلا یغمسن بنون تاکید یده پس باید که البته فرو نبرد دست خود را
فی الاناء در آوند آب حتی یغسلها ثلثا تا آنکه بشوید دست را سه بار دست شستن که پیش از وضو سنت است باین حدیث ثابت است و آنکه مقید ساخت آن را بوقت برخاستن از خواب بجهت
آنست که چون آب در آن بلاد کم است غالب احوال استنجای ایشان بسنگ و کلوخ میباشد و چون بخواب روند بسبب گرمی هوا موضع استنجا عرق کند و باشد که دست بر آنجا افتد و پلید گردد [illegible]
فرسود فانه لا یدری این باتت یده زیرا که در نمی یابد یکی از شما که کجا شب کرد یعنی کجا بود و کجا افتاد دست وی پس فرمود که نخست دستها را بشوئید و سه بار بشوئید تا پاک و
نظیف گردد پس از آن آب را از ظرف بگیرید و وضو سازید و این امری مسنون و مستحب است که بر طریق احتیاط بدان حکم کرده اند نه فرض و واجب و اگر نشوئید دست پاک است و آبیکه در روی دست
فرو برد نیز پاک میماند زیرا که پلید شدن دست در وقت خواب یقینی نیست و مجرد توهم و احتمال است الا نزد امام احمد حنبل که دست شستن را بعد از برخاستن از خواب واجب گوید و اگر ناشسته
دست در آب اندازد آب نجس گردد و باید دانست که در اصل سنت شستن دست در ابتدای وضو از وقت برخاستن از خواب است باین علت که مذکور شد بعد از آن سنت شد اگرچه در صورت
برخاستن از خواب نباشد و نزد بعض نظر بظاهر حدیث سنیت آن مخصوص بهمین صورت است و مطلق نه متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا
استیقظ احدکم من منامه فتوضأ چون بیدار گردد یکی از شما از خواب خود و بعد از آن وضو کند فلیستنثر ثلثا پس باید که بینی بیفشاند بعد از آب کردن در آن و اصل استنثار
پراکنده انداختن چیزی را فان الشیطان یبیت علی خیشومه زیرا که بدرستیکه شیطان شب میکند و میباشد در بن بینی وی و جای باشیدن وی همین بحقیقت است و کیفیت آن موکول بعلم شارع است
و افهام و عقول از ادراک و احاطه امثال این اسرار قاصر طریق اسلم در امثال این امور که شارع بدان خبر داده همین است که ایمان بدان باید آورد و از بیان کیفیت آن سکوت کرد و بعض تاویل کنند
و گویند آدمی را در خواب اخلاط و مخاط و غبار و اقذار در بینی که همسایه تجاویف دماغ و محل ابداع قوای ادراکیه است جمع گردد و مانع آید از ادای حق تلاوت و فهم معانی آن و باعث گردد بر فطرت و
کسل از رعایت خضوع و خشوع و اینها همه مرضیات شیطان اند پس گویا شیطان در آنجا نشسته چنانکه فرمود بترک تسمیه بر طعام شیطان همراه میخورد و بترک ذکر نزد خواب همخوابه میکرد و این نیز احتمال دو
طریق دارد و این وجه مناسب است و طریق اول اسلم و احکم در دین والله اعلم متفق علیه وقیل لعبد الله بن زید بن عاصم و گفته شد مر عبد الله بن زید را که از کبار انصار است
و در باب وضو حدیث وی حجت است و او را حاکی وضوی رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند قاتل مسیلمه کذاب بشارکت وحشی بن حرب قتل یوم الحرة سنة ثلث وستین و عبد الله بن زید بن عبد ربه
دیگر است و او را صاحب الاذان گویند و این صاحب وضوی رسول الله است صلی الله علیه وسلم پرسیده شد از وی کیف کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یتوضأ چگونه وضو
میکرد آنحضرت فدعا بوضوء پس طلبید عبد الله بن زید آبی را که بدان وضو توان کرد تا وضو بکند و بنماید ایشان را کیفیت وضوی آنحضرت فافرغ علی یدیه پس ریخت آب بر هر دو دست
خود فغسل یدیه مرتین مرتین پس بشست هر دو دست را یعنی تا بند دست دو دو بار ثم مضمض واستنثر ثلثا پس آب در دهن انداخت و بیفشاند بینی را بعد از آب انداختن در آن
سه بار ثم غسل یدیه مرتین مرتین الی المرفقین پس بشست هر دو دست را دو دو بار تا هر دو آرنج ثم مسح راسه بیدیه پس مسح کرد سر مبارک خود را بهر دو دست
خود و مسح دست تر بر عضو کشیدن یا بر اندام فاقبل بهما و ادبر پس پیش برد هر دو دست را از جانب پیش بجانب پس بعد از آن تفسیر کرد اقبال و ادبار را بقول خود که بدأ بمقدم
راسه آغاز کرد مسح را از پیش سر خود ثم ذهب بهما الی قفاه پس برد هر دو دست را بجانب قفای خود معنی اقبال اینست ثم ردهما پس باز گردانید هر دو دست خود را حتی
رجع الی المکان الذی بدأ منه تا آنکه باز آمد بجای که آغاز کرده بود از آنجا یعنی ادبار است و کیفیت مسح سر بروجه مسنون و مستحب آنست که بنهد از هر دو دست سه انگشت
پیش سر خود و ابهام و سبابه را جدا دارد و هر دو کف دست را نیز جدا دارد و بکشد سه انگشت مذکور را بجانب پس پس مسح کند بیرون هر دو گوش خود را بهر دو ابهام و درون هر یک را به سبابه
همچنین نقل کرده شمنی از محیط و از شرح کنز نقل کرده که بنهد هر دو کف و اصابع را به پیش سر خود و بکشد از آنسوی قفا بر وجهی که در گیرد تمام سر را پس مسح کند بهر دو انگشت هر دو گوش را و لکن مستعمل

شیطان ص

[illegible]

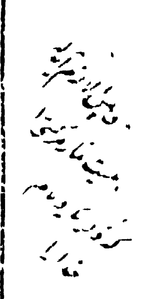
۳ قفا بعد از آن بنهد هر دو کف دست را بر پس سر و بکشد بجانب

نمیکرد آب را بطریقی زیرا که استیعاب بیک آب متصور نیست مگر باین طریق و نیز مسح گوش با آب سر نمی باشد مگر با آبی که مسح کرده است بدان سر را ثم غسل رجليه پس شست هر دو پای خود را در این
حدیث در شستن پایها عددی واقع نشده و در حدیث دیگر آمده که بشست پایها را و پاکیزه بشست و در احادیث دیگر ذکر عدد نیز آمده رواه مالك والنسائى روایت کرد این حدیث را
امام مالک در موطا و نسائی در سنن ولابى داؤد نحوه و مر ابی داؤد را مانند این حدیث است که مالک و نسائی روایت کرده اند که در معنی یکی است و در لفظ مخالفتی دارد ذكره
صاحب الجامع ذکر کرد این را صاحب جامع الاصول که جامع صحاح سته است و مقصود مؤلف ازین سخن اعتراض است بر صاحب مصابیح که حدیث را بلفظ مذکور در صحاح آورده با
آنکه از حدیث شیخین نیست و آنچه در صحاح است آنست که مؤلف ذکر کرده بقول خود وفى المتفق عليه و در حدیث بخاری و مسلم آمده که قيل لعبد الله بن زيد بن عاصم
توضأ لنا وضوء رسول الله گفته شد مر عبد الله بن زید را که وضو کن برای تعلیم ما همچو وضوی پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فدعا باناء پس طلبید آوند آب را
فاكفأ منه على يديه پس سرنگون کرد آوند را و ریخت آب را از آن بر هر دو دست خود فغسلهما ثلثا پس شست هر دو دست را سه بار ثم ادخل يده پس در آورد
دست را یعنی درانا فاستخرجها پس بیرون آورد دست را از آوند فمضمض واستنشق من كف واحدة پس آب در دهن و بینی کرد از یک کف آب ففعل ذلك ثلثا
پس کرد آن را سه بار ثم ادخل يده پس در آورد دست خود را فاستخرجها پس بیرون آورد آن را فغسل وجهه ثلثا پس شست روی خود را سه بار ثم ادخل يده فاستخرجها
فغسل يديه الى المرفقين مرتين مرتين پس در آورد دو دست خود را پس بیرون آورد آن را پس بشست هر دو دست خود را تا آرنج دو دو بار ثم ادخل يده فاستخرجها
فمسح برأسه پس در آورد دست خود را پس بیرون آورد آن را پس مسح کرد بسر خود فاقبل بيديه وادبر پس برد دو دست خود را از جانب پیش و آورد از جانب پس چنانکه صورت آن
معلوم شد ثم غسل رجليه الى الكعبين پس بشست هر دو پای خود را تا هر دو شتالنگ ثم قال هكذا كان وضوء رسول الله پس گفت همچنین بود وضوی پیغمبر
خدا صلى الله عليه وسلم این لفظ حدیث متفق علیه است که در مصابیح بجای آن لفظی ذکر کرده که مؤلف گفت آن روایت مالک و نسائی است و قول مؤلف که گفت وفى رواية فاقبل
بهما وادبر بدأ بمقدم رأسه ثم ذهب بهما الى قفاه ثم ردهما حتى رجع الى المكان الذى بدأ منه ثم غسل رجليه این روایت
از متفق علیه بجای فمسح برأسه فاقبل بيديه وادبر واین موافق است بآنچه صاحب مصابیح ذکر کرده و حکم کرد بدانچه مؤلف که آن روایت مالک و نسائی است و ترجمه آن نوشته شد واما این روایات
دیگر که ذکر میکند نیز از صحیحین است و در مصابیح مذکور چنانکه میگوید وفى رواية فمضمض واستنثر ثلثا بثلث غرفات من ماء پس آب در دهن کرد و آب
در بینی کرد و بیفشاند بینی را سه بار بسه کف از آب و در بعض نسخ مصابیح واستنثر موجود نیست وفى اخرى و در روایت دیگر از متفق علیه چنین آمده که فمضمض واستنشق من كفة
واحدة پس مضمضه کرد و استنشاق کرد از یک کف آب ففعل ذلك ثلثا پس کرد آن را سه بار وفى رواية للبخارى و در روایتی دیگر که مخصوص بخاری است چنین آمده
فمسح رأسه فاقبل بهما وادبر مرة واحدة پس مسح کرد سر خود را پس اقبال کرد بهر دو دست و ادبار کرد یکبار ثم غسل رجليه الى الكعبين پس بشست
هر دو پای خود را تا هر دو شتالنگ وفى اخرى له و در روایتی دیگر مر بخاری را آمده فمضمض واستنثر ثلث مرات من غرفة واحدة پس آب در دهان کرد و بیفشاند
بینی را سه بار از یک کف آب و غرفه بفتح غین یکبار آب بر داشتن بدست و بضم آن پری یک مشت بدانکه احادیث و روایات در مضمضه و استنشاق مختلف آمده در بعض بسه غرفه آمده و در بعض بیک غرفه
بفصل و وصل و مجموع صور محتمله آن متعدد است چنانکه در شرح بیان کردیم و مذهب شافعی بقول صحیح آنست که هر دو بسه غرفه کند هر یک مضمضه کند بعد از آن استنشاق بطریق وصل و مذهب حنفی
آنکه هر یک بسه غرفه کند جدا جدا بطریق فصل تا مجموع شش غرفه باشد و هر دو طریق در احادیث آمده و تواند که گاهی چنین کرده باشد و گاهی چنان و ترجیح این طریق بجهت موافقت او است بقیاس چه بینی
و دهان هر یک عضوی علحده است پس جمع کرده نشود میان آنها چنانکه در سائر اعضا و لابد حدیثی که موافق قیاس باشد راجح است چنانکه در علم اصول فقه مقرر شده است و شمنی از فتاوی ظهیریه نقل
کرده که وصل جائز نیست نیز نزد امام ابوحنیفه و فصل هم رواست نزد امام شافعی و ترمذی از شافعی روایت کرده که گفت جمع کردن میان مضمضه و استنشاق جائز است و جدا جدا کردن هر یک با آب تازه
دوست تر دارم پس خلافی در میان نماند والله اعلم وعن عبد الله بن عباس رضى الله عنهما قال توضأ رسول الله گفت ابن عباس وضو کرد پیغمبر خدا صلى الله عليه
وسلم و بشست اعضا را مرة مرة یک یکبار لم يزد على هذا زیاده نکرد بر یکبار شستن رواه البخارى وعن عبد الله بن زيد رضى الله عنه ان النبى صلى الله
عليه وسلم توضأ مرتين مرتين عبد الله بن زید مذکور گفت وضو کرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم و بشست اعضا را دو دو بار رواه البخارى وعن عثمان رضى الله عنه
انه توضأ بالمقاعد روایت است از عثمان که وی وضو کرد در موضعی که نام وی مقاعد است و گویند که عمر رضى الله عنه بیرون مسجد صفه بنا کرده بود برای نشستگاه مردم تا در آنجا نشینند
و سخن کنند و شعر خوانند و آنجا را رحبه نیز میگفتند و مقاعد جمع مقعد است بمعنی جای نشست فقال پس گفت عثمان الا اريكم وضوء رسول الله آیا ننمایم و ندانم شما را
کیفیت وضوی پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فتوضأ ثلثا ثلثا پس وضو کرد عثمان رضى الله عنه سه سه بار رواه مسلم پس از احادیث معلوم شد که غسل اعضای وضو گاهی
یک یک بار بود و زمانی بود دو دو بار و وقتی سه سه بار و غالب احوال سه سه بار بود اما یکبار اقتصار است بر مقدار فرض که وضوی آن درست بود و دو دو بار مبالغه است در تطهیر و آن را
نور علی نور خوانده اند و سبب مزید ثواب و مضاعفت جهت گردانیده و سه سه بار که نهایت مرتبه تطهیر و مبالغه است و زیادت بر سه تعدی و تجاوز و اسراف و ظلم است و منهی عنه است و این
بصورت زیادتیست و بمعنی نقصان چنانکه در حدیث آمده و باوجود آن مبطل وضو نیست و در بعض احادیث غسل بعض اعضا سه بار و بعض دو بار و بعض یکبار نیز آمده و این صورتها هم
منعقد ده است که در احادیث ورود یافته و اینهمه برای بیان جواز و توسیع دائره است و نزد بعض یکبار شستن موجب اثم است از جهت ترک سنت مشهور و صحیح آنست که موجب اثم نیست ان

جهت صحت احادیث وارده دران و امام محمد در موطای خود گفته که شستن سه بار فضل است و اکتفا بدو بار کفایت است و یکبار اگر باسباغ و اکمال باشد نیز کافی است مذهب ابی حنیفه است و شافعی
گفته که دوست ندارم زیاده بر سه را و اگر بکند حرام نمیگویم و مشهور از مذهب وی آنست که مکروه است کراهت تنزیهی وعن عبد الله بن عمرو قال رجعنا مع رسول الله بازگشتیم ما
با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من مكة الی المدینة از مکه بسوی مدینه حتی اذا کنا بماء بالطریق تا آنکه رسیدیم بر سر آبی که در راه مکه بود تعجل قوم عند
العصر شتابی کردند و اضطرابی نمودند گروهی در وضو کردن نزد نماز دیگر گویا که وقت نماز تنگ شده بود و میگذشت فتوضؤا وهم عجال پس وضو کردند این گروه و حال آنکه ایشان شتابی
کنندگانند در وضو و عجال بکسر عین و خفت جیم و بضم عین و شدت جیم هر دو روایت آمده جمع عاجل بمعنی شتابان فانتهینا الیهم پس رسیدیم ما با ایشان واعقابهم تلوح و پاشنهای
پاهای ایشان هویدا بود بجهت خشکی لم یمسها الماء نرسیده بآنها آب فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ویل للاعقاب من النار وای مر پاشنهاها را
از آتش دوزخ چون باعث عذاب و وعید خشکی پاشنها بود دلبست ویل بآنها کرد و در حقیقت عذاب متوجه بصاحب پاشنها که تقصیر کردند در شستن آن و محتمل که عذاب مخصوص پاشنها باشد و هو الظاهر و
ویل بمعنی سختی عذاب و هلاک آید و نام وادی است در دوزخ اسبغوا الوضوء کامل و تمام کنید وضو را چنانکه هیچ جزو از اجزای عضو مغسول خشک نماند و در حدیثی دیگر آمده است که اگر
مقدار یک ناخن خشک بماند وضو درست نبود رواه مسلم و درین حدیث دلیل است بر آنکه شستن پاها در وضو فرض است که بر ترک آن وعید فرمود و مسح کفایت نمیکند و برین مذهب اند جمهور فقهای
اعصار و امصار و ثابت نشده خلاف آن از هیچ یکی که اعتبار و اعتداد داشته باشد در اجماع و هر که بیان کرد وضوی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم و تعلیم کرد آنرا بمردم از صحابه عظام مثل علی و عثمان و
عبد الله بن زید که او را حاکی وضوی رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند و انس و جابر و ابی هریره و عبد الله بن عمر و غیر ایشان رضی الله عنهم اجمعین همه متفق اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم میشست پاهای مبارک خود را در هر
وقتی که نه در موزه بودند و احادیث لا تعد و لا تحصی در اصل مرتبه تواتر معنوی درین باب ثابت شده و بصحت رسیده اند و این وعید بر ترک آن احادیث بسیار وارد شده و از عبد الله بن عمر رضی الله
عنهما آمده که صحابه مسح میکردند پاهای خود را تا آنکه امر کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم باسباغ وضو و وعید فرمود بر ترک آن پس بگذاشتند مسح را و منسوخ گردید آن و طحاوی از عبد الملک بن سلیمان
روایت کرد که گفت گفتم مر عطا را هیچ خراسانی را که از اکابر تابعین است آیا رسیده است ترا از هیچ یکی از صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم که مسح کرد بر قدمین گفت لا والله نرسیده و گفته اند علما اجماع
کرده اند بر وجوب غسل رجلین بعد از آنکه سابقا اختلافی دران داشته اند و قاعده است که اجماع متاخر مرتفع میگرداند اختلاف سابق را اگر گفته شود که اجماع آنست که همه اتفاق داشته باشند
بر حکمی و درینجا خود خلافی نقل میکنند که بعضی قائل اند بمسح و بعضی بتخییر میان غسل و مسح و بعضی بجمع میان هر دو جوابش آنست که این خلاف درینجا معتبر نیست از جهت ندرت مخالف و عدم اعتداد وی
غایت آنکه این اجماعی نباشد که منکر او کافر گردد و بعضی از علمای ما حکم کرده اند بکفر مخالف آن اما طریقه ما سلوک طریقه احتیاط است و با وجود خلاف و شبهه آن حکم بکفر نتوان کرد والله اعلم و خلاصه
سخن درین باب آنست که کتاب الله درین حکم محتمل و مشتبه واقع شده و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم که بحد شهرت و تواتر رسیده است بیان آن کرده و روشن گردانیده که مراد الله غسل است والله اعلم
وعن المغیرة بن شعبة صحابی مشهور است اسلام آورده عام الخندق و بعضی گویند اول مشاهد او حدیبیه است از امرای مخصوص معاویه بن ابی سفیان و صاحب رای مشهور است
قال ان النبی صلی الله علیه وسلم توضأ فمسح علی ناصیته گفت مغیره که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وضو کرد پس مسح کرد بر موی پیشانی خود بدانکه در مقدار مسح
اختلاف واقع شده در مذهب امام مالک واجب مسح تمام سر است چه در قرآن مجید امر بمسح سر کرده و چون سر نام تمام سر است لابد مسح تمام سر واجب باشد و مذهب امام شافعی آنست که امر بمسح مطلق
سر است کل یا بعض اگرچه دو سه موی باشد زیرا که مسح رسانیدن دست تر است بسر و این معنی در مسح بعض صادق است و نزد امام ابو حنیفه فرض مسح چهارم حصه سر است و حجت ایشان حدیث ناصیه است
و ناصیه نام چهارم حصه سر است از جانب پیش و اگر مسح تمام سر واجب بودی اقتصار بر مسح ناصیه نکردی و اگر یکبار از آن واجب یافتی گاهی برای بیان جواز آنرا نیز کردی و روایات در مذهب امام
احمد مختلف است موافق مذهب هر یکی از ائمه ثلثه و اغلب روایات موافق مذهب مالک است و در روایتی مسح اکثر سر و از بعضی مشایخ حرمین شنیدیم که از مشایخ خود نقل میکرد که گفت الانصاف فی مسئلة
مسح الراس مع مالک امام ابو حنیفه فرماید که آیت قرآن مجمل بود و حدیث بیان آن کرد و تفصیل این سخن در شرح سفر السعادة کرده شده است و آنکه فرمود وعلی العمامة و مسح کرد بر
دستار محمول بر آنست که چون ادای فریضه مسح و تعلیم آن اقتصار بر قدر ناصیه کرد بجهت تکمیل آن و ادای سنت که مسح تمام سر است بجای مسح بقیه راس مسح بر عمامه کرد نه برای اقامت طریقه تطهیر و
تنظیف فی الجمله و بر مذهب مالک از برای تتمیم وظیفه فرض است که مسح تمام سر است که بر بعض سر کرد و بقیه بر عمامه کرد و تورپشتی گفته که تواند که این وهم راوی باشد شاید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بطریق عادت دست بر عمامه گذرانید راوی توهم کرد که مگر مسح کرد بران والله اعلم اما مسح بر عمامه بطریق استقلال بی مسح سر چنانکه بر موزه کنند درست نیست نزد ائمه ثلثه مطلقا الا نزد امام احمد
بشرط آنکه عمامه بر طهارت پوشیده باشد و ساتر تمامه راس باشد چنانکه بر موزه و ظاهر قول وی که فرمود وعلی الخفین ناظر بهمین معنی است و تورپشتی گفته که تجویز کرده اند مسح بر عمامه جمعی از
فقهای اصحاب حدیث و اکثر دوران فتاوی در دیار اسلام بر خلاف آنست انتهی و الحق بمجرد این خبر محتمل حکم بدان نتوان کرد الا آنکه خبری باشد مثل مسح خفین در غایت ظهور و اشتهار مانند
روشنی آفتاب والله اعلم رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یحب التیمن گفت عائشه که بود آنحضرت دوست
میداشت آغاز کردن از جانب راست ما استطاع تا آنکه میتوانست و درین کلمه اشارت است بتاکید و محافظت این کار چنانکه فرمود فی شانه کله در کارهای خود همه کارهای
خود یعنی در همه کارها ابتدا براست کردی و جانب راست اختیار کردی پس از آن بیان کار و تفصیل آن کرد بقول خود فی طهوره در طهارت کردن چنانکه در وضو اول دست راست
شستی آنگاه رخسارها که شستنی میشوند وترجله و در شانه کردن موی سر و ریش ابتدا از جانب راست کردی وتنعله و در نعلین پوشیدن اول پای راست در آوردی متفق
علیه و ذکر این سه چیز بر طریق تمثیل است و هر چه از باب تشریف و تکریم و تزیین است همه ازین قبیل است چنانچه جامه پوشیدن و پا در موزه آوردن و در مسجد در آمدن و مسواک کردن و از موضا

و پاهای راست شستی
ص

بیرون شدن و سرمه کشیدن و ناخن بریدن و موی بغل و شوارب گرفتن و موی عانه تراشیدن و در حلق تراس بعض بیمن مخلوق اعتبار کرده اند و بعض بیمن خالق کذا ذکره بعضهم فی مناسک
الحج والاول اصح واظهر و آنچه نه ازین باب است مثل بیرون آمدن از مسجد و در آمدن در متوضا و استنجا و پاک کردن بینی و برآوردن جامه و مانند آن مستحب در وی آغاز بچپ است
و این همه جهت شرف و کرامت راستی است چنانکه فرشته دست راست شرف دارد بر فرشته دست چپ و همسایه دست راست مقدم است بر همسایه دست چپ ع راستی
در همه جا معتبر است **الفصل الثانی عن ابی هریرة** رضی الله عنه **قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا لبستم** چون بپوشید پوشیدنیها را از جامه
و نعلین و موزه و جز آن **واذا توضأتم** و چون وضو کنید **فابدأوا بأیامنکم** پس آغاز کنید بجانبهای راست خود و در بعض روایات بایا منکم و هر دو بیک معنی است اول جمع
یمین و ثانی جمع ایمن **رواه احمد وابو داؤد وعن سعید بن زید** یکی از عشره مبشره است زوج اخت عمر بن الخطاب **قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا وضوء لمن لم یذکر اسم الله علیه** نیست وضوی کامل مرکسی را که ذکر نکرد نام خدا را بر وضو یعنی در اول وضو نام خدا نبرد منقول از سلف این لفظ است
سبحان الله العظیم وبحمده و بعض گفته اند افضل بسم الله الرحمن الرحیم است بعد از تعوذ و مشهور این لفظ است بسم الله والحمد لله علی دین الاسلام **رواه الترمذی وابن
ماجة ورواه احمد وابو داؤد عن ابی هریرة والدارمی عن ابی سعید الخدری عن ابیه وزادوا فی اوله** و زیاده کردند احمد
ابو داؤد و دارمی در اول حدیث این کلام را **لا صلوٰة لمن لا وضوء له** پس معنی حدیث اینچنین باشد نیست نماز کسی را که نیست مر او را وضو و نیست وضو مر کسی را که ذکر نکرد نام خدا
بدانکه تسمیه در اول وضو سنت است یا مستحب و نزد امام احمد در روایتی باختیار جماعه از صحابه واجب است و شرط وضو است بحکم این حدیث که نفی وضو میکند نزد عدم تسمیه و نزد جمهور این
حمل بر نفی کمال است اما روایت احمد وابو داؤد و دارمی که مذکور شد این حمل را دور می نماید کما لا یخفی و حجت جمهور قول خدای تعالی است که فرمود **اذا قمتم الی الصلوٰة
فاغسلوا وجوهکم** الآیة فرمود چون بایستید برای نماز بشوئید روهای خود را و دستهای خود را و ذکر تسمیه نکرد و اصحاب سنن اربعه روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نزد تعلیم وضو فرمود وضو کن چنانکه امر کرده است ترا خدای تعالی و در آنچه امر کرده است وی تعالی خود ذکر تسمیه نیست و در آخر فصل ثالث از ابی هریره و ابن مسعود و ابن عمر بیاید که پیغمبر
فرمود صلی الله علیه وسلم مراد ازاین همه ذکر خدا کند پاک شود تمام جسد او و چون ذکر خدا نکند پاک نکرد مگر اعضای وضوی او و سیاق این کلام در اثبات کمال وضو است بتسمیه و این امارت سنیت
و استحباب بود و سنیت وی اختیار طحاوی و قدوری است و در هدایه گفته که اصح آنست که مستحب است **وعن لقیط** بر وزن کریم **بن صبرة** بفتح صاد و کسر با صحابی مشهور است معدود
است در اهل طائف **قال قلت** لقیط بن صبره گفت گفتم **یا رسول الله اخبرنی عن الوضوء** خبر ده مرا از وضو که چون می کنم و کمال وی در چیست **قال اسبغ الوضوء**
گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم تمام و کامل و فرو ناریزه بکن وضو را **وخلل بین الاصابع** و تخلیل کن میان انگشتان دست و پا تخلیل در لغت چیزی را در میان چیزی در آوردن و تخلیل
اصابع سنت است نزد ابی حنیفه و شافعی و نزد احمد تخلیل انگشتان پا سنت است بی خلاف و آن نیز اگر نکند باکی نیست و لیکن گفته است که تخلیل خوش آینده تر است نفس را و در تخلیل انگشتان
دست از وی دو روایت است و مشهور آنست که سنت است و در روایتی نیست زیرا که تفریج آنها مغنی از تخلیل است و نزد مالک تخلیل مخصوص بانگشتان پا است که انگشتان دست بحسب
خلقت از هم جدا و گشاده باشند و اگر بسکی بدیگری متصل باشند چنان بی تکلف آب میان آنها نه در آید واجب است تخلیل و وعیدی که بر ترک تخلیل در حدیث دار قطنی وارد شده چنانکه در هدایه
آورده است محمول بر این صورت است و بعضی گفته اند که این حدیث ضعیف است کذا ذکره الشیخ ابن الهمام و کیفیت تخلیل انگشتان پا آنست که بخنصر دست چپ ابتدا کند بخنصر پای راست و ختم
کند بخنصر پای چپ و تخلیل انگشتان دست با آوردن انگشتان بعض در بعض است **وبالغ فی الاستنشاق** و مبالغه کن در استنشاق و در روایتی وبالغ فی المضمضة والاستنشاق جمع
مضمضه کردن و ... [illegible] ... آب بحلق رسد و نزد بعض گردانیدن آب ... در دهن و حد استنشاق آنست که آب تا نرمه بینی رود و مبالغه در آن آنکه ...
جذب کنند و نزد بعض کشیدن آب ... **الا ان تکون صائما** مگر آنکه باشی روزه دار که مبالغه در اینها در این هنگام سنت نیست بلکه مکروه است بجهت توهم فساد روزه و
مضمضه و استنشاق فرض است نزد امام احمد در قول مشهور در غسل و وضو و سنت است نزد امام مالک و شافعی در هر دو و سنت در وضو و فرض در غسل نزد امام ابو حنیفه رحمة الله علیهم اجمعین
رواه ابو داؤد والترمذی والنسائی وروی ابن ماجة والدارمی الی قوله بین الاصابع یعنی این عبارت که وبالغ فی الاستنشاق الا
ان تکون صائما در حدیث ابن ماجه و دارمی نیست **وعن ابن عباس** رضی الله عنهما **قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأت فخلل
اصابع یدیك ورجلیك** چون وضو کنی تو پس تخلیل کن انگشتان هر دو دست و هر دو پای خود را **رواه الترمذی وروی ابن ماجة نحوه و
قال الترمذی هذا حدیث غریب وعن المستورد بن شداد** مستورد بضم میم و سکون سین مهمله و فتح فوقانیه و سکون واو و کسر را و در آخر دال و
شداد بفتح شین و تشدید دال معدود است در اهل کوفه و در وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم کودک بود و لیکن سماع دارد از وی صلی الله علیه وسلم **قال رأیت رسول الله**
گفت دیدم پیغمبر خدا را **صلی الله علیه وسلم اذا توضأ یدلك** چون وضو کرد می مالید و نرم میکرد **اصابع رجلیه بخنصره** انگشتان هر دو پای خود را با انگشت
خورد خود و دلک بخنصر مستلزم تخلیل است بدان و بعض گفته اند دلک اینجا بمعنی تخلیل است و وجه تخصیص خنصر بتخلیل آنست که در آمدن وی در درون انگشتان آسانتر است و نیز خدمت
بخردان مناسب تر است **رواه الترمذی وابو داؤد وابن ماجة وعن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ اخذ
کفا من ماء** بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون وضو میکرد میگرفت کفی از آب **فادخله تحت حنکه** پس می در آورد آن را زیر لحیه شریف از جانب حلق و حنک بفتحتین درون



دہان وتحت حنک زیر زنخدان واین تر داشتن وی بود کہ از تتمہ اوست نہ بعد از فراغ وضو چنانکہ بعض توہم کردہ اند فخلل به لحیته پس تخلیل میکرد بآن آب لحیہ خود را فقال
هکذا امرنی ربی اینچنین امر کردہ است مرا پروردگار من رواه ابو داؤد وعن عثمان ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یخلل لحیته روایت
از عثمان رضی الله عنه کہ بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم تخلیل میکرد لحیۂ شریف خود را رواه الترمذی والدارمی بدانکہ احادیث در تخلیل لحیہ بطرق متعدد آمدہ و در بعضی از آن
سخن است و ترمذی از بخاری آوردہ کہ گفت صحیح ترین حدیثی درین باب حدیثی است کہ عامر بن شقیق از ابی وائل از عثمان روایت کردہ است و تخلیل لحیہ سنت است نزد ابی یوسف و فضیلت است نزد
امام ابی حنیفه و محمد و اصح قول ابی یوسف است کذا قال الشمنی و نزد شافعی نیز سنت است و امام مالک گفته کہ گذرانیدن دست بر آن و جنبانیدن وی کفایت است کذا قال الشمنی و نزد امام احمد
در روایتی واجب است و گفته اگر ترک کرد تخلیل لحیہ را بسهو روا باشد و اگر عمدا کرد اعادہ کند و کیفیت تخلیل لحیہ آنست کہ درآرد انگشتان را از زیر لحیہ برد جانب فوق و تخلیل بعد از تثلیث
غسل است چنانکہ ظاہر حدیث در آنست وعن ابی حیة بفتح حای مهمله و تشدید تحتانیه نام وی عمرو بن نصر الوادعی تابعی است حدیث کردہ از علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال گفت
ابو حیہ رأیت علیا دیدم علی را رضی الله عنه توضأ وضو کرد فغسل کفیه پس بشست ہر دو کف دست خود را حتی انقاهما تا آنکہ پاک گردانید ہر دو کف دست را
ثم مضمض ثلثا واستنشق ثلثا پس آب در دہان کرد سہ بار و آب در بینی کرد سہ بار وغسل وجهه ثلثا و شست روی خود را سہ بار و ذراعیه ثلثا
و شست ہر دو دست را تا آرنج سہ بار ومسح برأسه مرة و مسح کرد بر سر خود یکبار ثم غسل قدمیه الی الکعبین پس بشست ہر دو پای خود را تا دو پاشنہ ثم قام فاخذ
فضل طهوره پس ایستاد علی رضی الله عنه پس گرفت بقیۂ آب وضو را فشربه وهو قائم پس نوشید آن آب را و حال آنکہ وی ایستادہ است ثم قال احببت ان اریکم کیف
کان طهور رسول الله پس گفت دوست داشتم کہ بنمایم شما را کہ چگونہ بود طہارت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و از اینجا معلوم میشود کہ آب ایستادہ خوردن جائز
باشد و بعض آنرا مخصوص بآب وضو داشته اند و تفصیل کلام درین مسئلہ و بیان اختلاف در آن در باب الاشربہ بیاید ان شاء الله تعالی رواه الترمذی والنسائی وعن
عبد خیر بفتح خای معجمه و سکون تحتانیه بلفظ ضد شر بن یزید الهمدانی مخضرم است دریافته زمن آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و ملاقات نکردہ و صحبت داشت علی بن ابی طالب را و بود از کبار
اصحاب علی رضی الله عنه ثقه مامون روایت کرد از ابو بکر و علی صد و بیست سال عمر یافته و روایت است از عبد خیر کہ از کبار اصحاب امیر المؤمنین علی است رضی الله عنهما قال نحن
جلوس ننظر الی علی گفت نشسته بودیم ما نگاہ میکردیم بجانب علی رضی الله عنه حین توضأ ہنگامی کہ وضو کرد فادخل یده الیمنی پس درآورد دست راست خود را یعنی
درآورد آب فملأ فمه پس پر کرد از آب دہن خود را فمضمض پس بجنبانید آب در روی معنی مضمضه جنبانیدن آب است در دہان واستنشق و آب در بینی کرد ونثر بیده
الیسری و بیفشاند بینی را بدست چپ خود فعل هذا ثلث مرات کرد این را سہ بار ثم قال من سره ان ینظر الی طهور رسول الله کسی کہ خوشحال میکرداند
او را کہ نظر کند بسوی وضوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فهذا طهوره پس باید کہ نظر کند باین وضو کہ من کردم زیرا کہ این وضوی پیغمبر خدا است یعنی وضوی آنحضرت صلی الله علیه
وسلم باین طریق بود و اینجا آنچه روایت کرد ہمین مضمضه و استنشاق است بروجہی کہ مذکور شد ما نا کہ مقصود راوی درینمقام بیان کیفیت ہمین مضمضه استنشاق و استنثار و تثلیث آنہا بود و بیان
آنکہ ہر دو بیک کف بود بطریق وصل چنانکہ ظاہر حدیث است و کیفیت باقی وضو معلوم بود و اختلافی در آن نبود والله اعلم رواه الدارمی وعن عبد الله بن زید رضی الله
عنه قال رأیت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم مضمض واستنشق من کف واحد مضمضه کرد و استنشاق کرد از یک کف
آب فعل ذلک ثلثا کرد آنرا سہ بار اینجا نیز مقصود ہمانست کہ در حدیث علی رضی الله عنه بود رواه ابو داؤد والترمذی وعن ابن عباس رضی الله عنه ان
النبی صلی الله علیه وسلم مسح برأسه روایت است از ابن عباس رض کہ آنحضرت صلی الله علیه وسلم مسح کرد بر سر خود واذنیه و ہر دو گوش خود باطنهما
بالسباحتین مسح کرد باطن ہر دو گوش کہ جانب روی است بدو انگشت کہ نام آنها سباحتین است و مشہور مسبحتین است بجهت اشارت بآنها نزد تسبیح یا حدیث حق سبحانه و تعالی و آن
انگشتی است کہ متصل انگشت نر است و انگشت شہادت نیز گویند و این نام اسلامی است و در جاہلیت آنرا سبابہ نام است از سب بمعنی دشنام زیرا کہ عرب بدان مردم را سب میکردند و در وقت
سب بدان اشارت مینمودند و ہم از ینجہت ذکر این نام مکروہ پنداشتہ و گاہی در بعض مواضع این لفظ نیز اطلاق میاید و درینجا نیز در بعض نسخ بالسبابتین واقع شدہ وظاهرهما بابهامیه
و مسح کرد ظاہر ہر دو گوش را کہ جانب سر است بہر دو انگشت خود رواه النسائی وعن الربیع بضم را و فتح بای موحدہ و کسر یای تحتانیه مشددہ بنت معوذ
بضم میم و فتح عین و تشدید واو مکسورہ و در آخر ذال معجمه صحابیه انصاریه بخاریه از مبایعات تحت الشجرہ صاحب قدر عظیم روایت کرد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم انها رأت النبی
کہ وی دید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم یتوضأ وضو میکرد قالت گفت ربیع بنت معوذ فمسح رأسه ما اقبل منه وما ادبر پس مسح کرد آنحضرت صلی الله علیه و
سلم سر خود را آنچه پیش است از وی و آنچه پس است یعنی مسح کرد تمام سر را از پیش و پس وصدغیه و مسح کرد ہر دو صدغ خود را و صدغ بضم صاد میان گوش و چشم و موی فرو افتادہ برین
موضع واذنیه و مسح کرد ہر دو گوش خود را مرة واحدة یکبار وفی روایة انه توضأ و آمدہ است در روایتی کہ آنحضرت صلی الله علیه وسلم وضو کرد فادخل اصبعیه
پس درآورد سر ہر دو انگشت خود را فی جحری اذنیه در دو سوراخ ہر دو گوش و جحر بتقدیم جیم بجای مهمله سوراخ رواه ابو داؤد روایت کرد این حدیث را باین دو روایت
ہم ابو داؤد وروی الترمذی الروایة الاولی و روایت کرد ترمذی روایت نخستین را از انها رأت تا مرة واحدة واحمد وابن ماجة الثانیة و
روایت کرد احمد و ابن ماجہ روایت دوم را از انه توضأ تا اذنیه بدانکہ احادیث در مسح سر یا مطلق آمدہ یا مقید بیکبار و این احادیث صحیح است و در بعض احادیث مرتین نیز آمدہ و آنرا

موسوم بضعف داشته اند اما تثلیث مسح در هیچ حدیثی صحیح نیامده چنانچه آمده همین است که وضو کرد یکیک بار و دو دو بار و سه سه بار و وضو شامل غسل و مسح هر دو است و قول شافعی به تثلیث مسح باین حدیث است
و بقیاس مسح بر غسل و جوابش این است که این حدیث محتمل است و احادیث دیگر صریح اند که مسح یکبار میکرد و حمل محتمل بر متعین لازم است و بنای مسح بر تخفیف است قیاس وی بر غسل نتوان کرد و در فتح الباری
گفته که در هیچ طریقی از طرق صحیحین ذکر عدد مسح نیامده و اکثر علما هم بر آن اند مگر شافعی که میگوید تثلیث مسح مستحب است و ابو داود گفته احادیث عثمان که همه صحاح اند دلالت دارند که مسح یکبار بوده است و شیخ
ابن الهمام گفته که تکرار مسح بوجوه غریبه آمده و لیکن آنها مخالف احادیث صحیحه حجت نیست نزد اهل علم انتهی و آنچه ازین قبیل آمده محمول است بر تکرار بیک آب نه بآب جدید و شمنی گفته که تثلیث مسح بآب جدید
بدعت است و در روایتی غریب از امام ابو حنیفه آمده اما تثلیث مسح بیک آب در هدایه گفته که مشروع است و مرویست از ابی حنیفه و در بعض شروح هدایه گفته که حسن از ابی حنیفه روایت کرده است که اگر
سه بار مسح کند بیک آب مسنون باشد والله اعلم **وعن عبد الله بن زيد انه رأى النبي صلى الله عليه وسلم توضأ وانه مسح رأسه** روایت است از عبدالله
بن زید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم را دید که وضو کرد و مسح کرد سر خود را **بماء غير فضل يديه** بآبی که جز آب زیادتی هر دو دست است یعنی آب جدید گرفت و مسح کرد و بتری
آب که در کف مانده از شستن دستها اکتفا نکرد و در کتب حنفیه مذکور است که اگر کسی مسح کرد بتری آب که باقیست از غسل اعضای مغسوله کافی است و حکم آن دارد که گویا از اناگرفت و کافی نیست تری
باقی از مسح و حدیثی نیز درین باب از ابن مسعود نقل میکنند و درین حدیث نیز بروایت ابن لهیعه آمده بماء غبر بغین معجمه و بای موحده من فضل یدیه یعنی بآبیکه باقی مانده است از زیادتی یدین و صحیح همان
روایت مذکور در متن است زیرا که در روایت دیگر صریح آمده که گرفت برای مسح سر آب جدید پس اولی و افضل همان باشد و آب باقی نیز درست روا باشد **رواه الترمذی ورواه
مسلم مع الزوائد** ترمذی این حدیث را همین قدر روایت کرد و مسلم نیز روایت کرده است لیکن با زوائد که ذکر مضمضه و استنشاق و غسل وجه و باقی اعضای وضو باشد و مصنف چون ذکر آن
زوائد را در احادیث دیگر آورده است برهمین حدیث ترمذی که در وی ذکر مسح راس است بمای جدید اقتصار نمود فافهم **وعن ابی امامة ذكر وضوء رسول الله** روایت است از
ابی امامه که ذکر کرد وضوی پیغمبر خدا را **صلی الله علیه وسلم قال** گفت ابو امامه **وكان** و بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم **يمسح المأقين** مسح میکرد در شستن روی هر دو کنج چشم را و ماق
مهموز و غیر مهموز طرف چشم از جانب بینی جای روان شدن اشک کذا فی القاموس و جوهری گفته از جانب بینی و گوش هر دو و لفظ حدیث احتمال هر دو دارد و لفظ تثنیه بمعنی اول باعتبار هر دو چشم است و
بمعنی ثانی بملاحظه هر یک و شک نیست که شستن هر دو داخل است در نظافت **وقال** و گفت ابو امامه یا آنحضرت صلی الله علیه وسلم **الاذنان من الرأس** گوشها از سر است و داخل در رو است و از نجا
دو حکم مستفاد میگردد یکی آنکه گوشها را همراه سر مسح کرده شود و بقیه آب سر کرده شود نه بآب جدید و در حکم اول ائمه اربعه متفق اند و نزد بعض گوشها از روی است و همراه وی مسح کنند و بعض گویند
ظاهر گوشها از سر است و باطن از روی و ایشان الاذنان من الرأس را ضعیف گویند یا از قول ابی امامه دارند و حکم ثانی که مسح گوش بآب سر است مذهب ما است و مذهب امام احمد نزد اکثر از مشائخ مذهب
وی زیرا که غالب کسیکه وصف کرده وضوی رسول خدا را صلی الله علیه وسلم ذکر کرده که سر را و گوشها را بیک آب مسح کرده و احادیث بسیار بدان ناطق اند و نزد شافعی و احمد بروایتی و مالک گوشها را
بآب جدید مسح کنند و درین باب نیز حدیثی آمده غالبا در اکثر احوال بآب سر کردی و احیانا چون در دست تری نماندی آب جدید گرفتی والله اعلم **رواه ابن ماجة وابو داود و
الترمذی وذكرا** و ذکر کرده اند ابو داود و ترمذی که **قال حماد** گفته است حماد که یکی از رواة این حدیث است **لا ادری** در نمی یابم که این قول **الاذنان من الرأس
من قول ابی امامة** از قول ابی امامه است که باجتهاد خود گفته **اوم من قول رسول الله** یا از قول پیغمبر خدا است **صلی الله علیه وسلم** و عبارت حدیث که مؤلف
آورده محتمل هر دو معنی است و تردد حماد هم ازینجا ناشی است **وعن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده قال جاء اعرابي الى النبي** آمد بادیه نشینی بسوی پیغمبر
صلی الله علیه وسلم يسأله عن الوضوء درحالیکه می پرسید او را از کیفیت وضو و کمال وی **فاراه ثلثا ثلثا** پس نمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن اعرابی را شستن اعضا
سه سه بار **ثم قال هكذا الوضوء** پس فرمود همچنین است کمال وضو **فمن زاد على هذا فقد اساء وتعدى وظلم** پس کسیکه زیاده کرد بر سه بار شستن بی تحقیق بد کرد
و از حد در گذشت و ظلم کرد **رواه النسائی وابن ماجة وروى ابو داود معناه وعن عبد الله بن المغفل انه سمع ابنه يقول**
روایت است از عبدالله بن مغفل بضم میم و فتح غین معجمه و فتح فای مشدده صحابی مشهور است که وی شنید پسر خود را که میگفت **اللهم انى اسئلك القصر الابيض عن يمين الجنة** خداوندا
سوال میکنم ترا کوشک سفید از جانب راست بهشت **قال** گفت عبدالله **ای بنی سل الله الجنة** ای پسرک من بطلب از خدا بهشت را **وتعوذ به من النار** و پناه جوی بخدا از آتش دوزخ
یعنی این تحکم و فضول کلام چیست که جای معین و مقام خاص بصفت مخصوص از بهشت طلب داری تو آن خواه که خدا ترا از آتش دوزخ نگاه دارد و بهشت در آرد **فانی سمعت رسول الله**
پس بدرستیکه من شنیدم پیغمبر خدا را **صلی الله علیه وسلم يقول** میگفت **انه سيكون في هذه الامة قوم** بدرستیکه شان این است نزدیک است که باشند درین
است گروهی که **يعتدون في الطهور والدعاء** میگذرند از حد ادب و اعتدال در طهارت و در دعا اما از حد در گذشتن در طهارت بزیادت بر سه بار شستن و در ریختن آب
اسراف نمودن و در شستن مبالغه نا جد و سواس کردن و در دعا بانبساط پا از بساط ادب کشیدن و مطلبی معین درخواستن و خارج از حیطه امکان و عادت طلب داشتن **رواه احمد
وابو داود وابن ماجة وعن ابي بن كعب** صحابی عظیم الشان است سید القراء و سید الانصار و کاتب الوحی مناقب وی در موضع دیگر نوشته شده است رضی الله عنه **عن
النبي صلى الله عليه وسلم قال ان للوضوء شيطانا يقال له الولهان** فرمود بدرستیکه مر وضو را دیوی هست در وسواس افکننده که گفته میشود و نام برده
میشود مراو را ولهان مشتق از وله که بمعنی اندوه و رفتن عقل بسبب اندوه و بمعنی حیرت و تسمیه او بولهان بجهت اندوه و تحیر او در حرص بر طلب وسوسه و افکندن مردم را در آن یا این صفت
انسانی است که بجهت وسوسه وی در حیرت و اندوه افتاده بمجاز بر آن شیطان اطلاق کرده اند **فاتقوا وسواس الماء** پس بپرهیزید وسواس او را که در وضوی آرد و در اسراف

آب می اندازد و از حد سنت بیرون می افکند رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب ولیس اسناده بالقوی عند اهل الحدیث گفت ترمذی که این حدیث غریب است که خبر یک کس آن را روایت نکرده و اسناد او قوی نیست نزد علمای حدیث لانا لا نعلم احدا اسنده غیر خارجة زیرا که ما نمیدانیم هیچ یکی را که مسند آورده باشد آن را جز خارجة بن مصعب ابو الحجاج سرخسی وهو لیس بالقوی عند اصحابنا و وی نیست قوی و ثقه نزد یاران ما که اهل حدیث اند و اختلاف کرده اند علمای حدیث در وی و تضعیف کرده اند او را وعن معاذ بن جبل رضی الله عنه قال رأیت رسول الله گفت معاذ دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم اذا توضأ مسح وجهه بطرف ثوبه چون وضو میکرد مسح میکرد روی مبارک خود را بگوشهٔ جامهٔ خود و ازینجا معلوم میشود که بعد از وضو عضو را بجامه که پوشیده بود پاک کردن روا باشد و مالی جدا برای آن آماده داشت و اگر ثوب را شامل آن دارند نیز دور نیست رواه الترمذی وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان لرسول الله گفت عائشه بود مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم خرقة جامهٔ که ینشف بها اعضاءه بعد الوضوء می چید و میگرفت بآن خرقه آب را از اعضای خود پس از وضو و ازینجا معلوم شد که جامهٔ علیحده داشت برای نشف اعضای وضو رواه الترمذی وقال هذا حدیث لیس بالقائم روایت کرد آن را ترمذی و گفت این حدیثی است که نیست ایستاده یعنی قوی بر پا وابو معاذ الراوی ضعیف عند اهل الحدیث و ابو معاذ که روایت کنندهٔ این حدیث است سست است نزد اهل حدیث و ترمذی در جامع خود این هر دو حدیث را ذکر کرده و هر دو را تضعیف نموده است و در تضعیف حدیث اول گفته که رشدین بن سعد و عبد الرحمن بن زیاد افریقی ضعیف اند در حدیث و گفته است که صحیح نیست درین باب چیزی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و رخصت کرده اند قومی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم در مندیل بعد از وضو و آنها که مکروه پنداشته اند بجهت آن است که آب وضو وزن کرده میشود انتهی و در کتب حنفیه مذکور است که اگر بقصد تکبر باشد مکروه نیست و اگر بقصد تکبر و تنزه باشد مکروه است و نزد بعض اولی آن است که نکنند زیرا که آنحضرت نکرده است و اگر بکنند مکروه نیست و نزد بعض مکروه زیرا که در وی ازالهٔ اثر عبادت است و آب وضو تسبیح میکند خدای تعالی را مادام که تر است والله اعلم

الفصل الثالث

عن ثابت بن ابی صفیة تابعی است شنیده انس را و امام محمد باقر را و سفیان ثوری و ابن عیینه از وی شنیده اند و ائمهٔ دیگر او را تضعیف کرده و گفته اند که کثیر الوهم بود در اخبار و واهی الحدیث بوده و ابن معین گفته که لیس بشیء قال قلت لابی جعفر هو محمد الباقر گفت ثابت گفتم مر ابی جعفر را که محمد باقر بن علی زین العابدین است سلام الله علیهما و علی آبائهم الکرام بدانکه امام محمد باقر از اعاظم فقهای مدینهٔ مطهره بود و ثقه و کثیر الحدیث و روایت دارد از پدر خود امام زین العابدین و از عمر و جابر و آمد شد وی بر جابر بن عبد الله انصاری بسیار بود و از وی استماع حدیث بسیار میکرد و گویند آنحضرت صلی الله علیه وسلم جابر را بشارت کرده بود که یکی از اولاد من پیش تو تعلم خواهد نمود و ملقب بباقر نیز از نزد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بود و بقر در لغت شکافتن و فراخ کشادن است و سمی محمد بن علی زین العابدین لتبقره فی العلم آورده اند که چون امام محمد باقر نزد جابر بیامد جابر کبیر السن شده بود و اعمی گشته می پرسید که کیستی تو گفتی منم محمد بن علی پس جابر میگفت که مرحبا مرحبا یا ابن رسول الله و ولد بطیه و ریحانه پس دست در جیب امام محمد باقر می در آورد و برگردن و بر سینه و بغل وی میگذرانید و بوی اخلاص و عقیدت در مشام انس و محبت می شمید بیت ای گل ز تو خوشنودم تو بوی کسی داری دی سرو ز تو نازم قدت بکسی ماند و میگفت بعد پس از من یا ابن اخی هر چه میخواهی از احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم که در هر باب احادیث از وی بسیار یاد دارم و احادیث طویل از جابر بسیار است که بتفصیل خصوصیات احوال روایت میکرد رضی الله عنه پیش ثابت بن ابی صفیه با امام محمد باقر گفت حدثک جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم توضأ مرة مرة ومرتین مرتین وثلثا ثلثا آیا حدیث کرده و خبر داده است ترا جابر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وضو کرد و شست اعضا را گاهی یک یک بار و گاهی دو دو بار و گاهی سه سه بار قال نعم گفت محمد باقر آری حدیث کرده است مرا جابر بدان رواه الترمذی وابن ماجه وعن عبد الله بن زید رضی الله عنه قال ان رسول الله روایت است از عبد الله بن زید که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم توضأ مرتین مرتین وضو کرد و شست اعضا را دو دو بار وقال هو نور علی نور و فرمود شستن دو دو بار نور بر نور است یعنی طهارت بر طهارت و سنت بر فرض سبب مزید نورانیت است و درین لفظ تلمیح است بقصهٔ تحجیل وعن عثمان رضی الله عنه قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم توضأ ثلثا ثلثا گفت عثمان بن عفان که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وضو کرد سه سه بار وقال و فرمود هذا وضوئی ووضوء الانبیاء قبلی ووضوء ابراهیم این وضوی تمام کامل است و وضوی من و وضوی پیغمبران که پیش از من بوده اند بخصوص وضوی ابراهیم خلیل الرحمن که متضمن طهارت و نظافت مخصوص است و ازینجا معلوم میشود که وضوی پیغمبران سابق نیز همین نهج و خصوصیات بوده است مگر آنکه اشارت بهذا لخصوص تثلیث باشد بدلالت مقام چنانکه سیاق حدیث بر آن دلالت دارد رواهما رزین روایت کرد این دو حدیث را رزین والنووی ضعف الثانی فی شرح مسلم و شیخ محی الدین نووی حکم کرده است بضعف حدیث ثانی که از عثمان است رضی الله عنه در شرح صحیح مسلم وعن انس قال کان رسول الله گفت انس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یتوضأ لکل صلوة وضو میکرد برای هر نماز وکان احدنا یکفیه الوضوء ما لم یحدث و بود یکی از ما که بسند کی میکرد ما را وضو ما دام که حدث نمیکرد و وضو نمی شکست پس بعض میگویند که واجب بود بر حضرت وی صلی الله علیه وسلم وضو کردن برای هر نماز چنانکه حدیث آینده دلالت دارد بر آن و بعض میگویند که آن بطریق اخذ عزیمت و عمل بظاهر کتاب بود که اِذَا قُمْتُمْ اِلَی الصَّلٰوةِ فَاغْسِلُوْا ای وجوب والله اعلم رواه الدارمی وعن محمد بن یحیی بن حبان بفتح حا و بای موحده مشدده و ما و عبد الله انصاری مازنی فقیه تابعی ذکر کرده او را ابن حبان در ثقه صاحب طبقه روایت میکند از ابن عمر و انس و از پدر خود و وی از مشایخ امام مالک است تحمل میکرد او را مالک و ذکر میکرد بعبادت و فقه و مات سنه احدی و عشرین و مائة قال قلت گفت محمد بن یحیی گفتم لعبید الله بن عبد الله بن عمر مر عبید الله بن عبد الله بن عمر را که تابعی است و ثقه قلیل الحدیث برادر سالم بن عبد الله بن عمر مات قبل اخیه سالم بعد المائة ارأیت وضوء عبد الله بن عمر لکل صلوة خبر ده مرا از وضوی عبد الله بن عمر برای هر نماز طاهرا

کان او غیر طاهر باوضو باشد یا بی وضو عمن اخذه از کہ گرفته است آنرا و از که رسیده است او را این روایت فقال پس گفت عبید الله بن عبد الله حدثته اسماء بنت زید بن الخطاب حدیث کرده است ابن عمر را اسماء دختر زید بن الخطاب که بنت عم اوست و زید بن الخطاب برادر عمر بن الخطاب بود و کلانتر از وی و از مهاجرین اولین است اسلام آورد پیش از عمر و حاضر شد وقعهٔ بدر را و مشاهد دیگر را که بعد از آن است شهید شد یوم الیمامة در خلافت ابی بکر صدیق رضی الله عنه سال دوازدهم از هجرت روایت کرده است از وی عبد الله بن عمر و اسماء بنت زید نیز از صحابیات است پس این اسما حدیث کرد عبد الله بن عمر را ان عبد الله بن حنظلة بن ابی عامر الغسیل که عبد الله بن حنظلهٔ غسیل که پدر و پسر هر دو صحابی اند حنظلهٔ غسیل از سادات صحابه است و در روز احد شهید شده و قصهٔ وی که بدان غسیل لقب یافته مشهور است و عبد الله در وقت وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم هفت ساله بود در روایت کرد از حضرت صلی الله علیه وسلم و وی مردی خیر و فاضل بود و امیر انصار بود و شهید شد در وقعهٔ حره اما ابو عامر راهب پدر حنظله کافر از عالم رفت و داخل باویهٔ شقاوت گشت حدثها ان رسول الله حدیث کرد عبد الله بن حنظله اسماء بنت زید را که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان امر بالوضوء لکل صلوة بود که امر کرده شده بود بوضو برای هر نماز طاهرا کان او غیر طاهر باوضو میبود یا بی وضو فلما شق ذلک علی رسول الله پس هرگاه که سخت آمد وضو برای هر نماز بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم امر بالسواک عند کل صلوة امر کرده شد بمسواک کردن نزد هر نماز و وضع عنه الوضوء و نهاده شد از ذمهٔ شریف وی منسوخ گردانیده شد وضو برای هر نماز الا من حدث مگر از جهت بی وضوئی قال گفت عبید الله بن عبد الله فکان عبد الله یری ان به قوة علی ذلک پس بود عبد الله بن عمر رای میزد و اعتقاد میکرد که مر او را قوت است بر وضو کردن برای هر نماز یعنی اجتهاد کرد و گفت موضوع و منسوخ وجوب است و لیکن اولویت و افضلیت آن مرکسی را که توانا گردد باقی است فافهم ففعله حتی مات پس کرد عبد الله بن عمر وضو را برای هر نماز تا آنکه مرد رواه احمد وعن عبد الله بن عمرو بن العاص ان النبی صلی الله علیه وسلم مر بسعد وهو یتوضأ روایت است از عبد الله بن عمرو که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گذشت بسعد بن ابی وقاص و حال آنکه سعد وضو میکرد و آب بسیار میریخت فقال ما هذا السرف یا سعد پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیست این اسراف آب ای سعد قال أفی الوضوء سرف گفت سعد آیا در وضو اسرافی هست و در آب که عزیز الوجود و کم یاب است و مبذول است عادة چه اسراف باشد قال نعم گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری در آب اسراف باشد وان کنت علی نهر جار واگرچه باشی تو بر جوی روان و این مبالغه است در ترک اسراف در آب چه اسراف درین صورت متصور نیست و بعض گویند که اگرچه در ریختن آب اسراف نباشد اما اسراف در عمر و تضییع وقت باقیست و نزدیک باین است آنچه بعض گفته اند که مراد باسراف درین حدیث اثم است یعنی اگرچه در اکثار آب در نهر جاری اسراف و تضییع آب نیست و لیکن در تجاوز از تقدیر شرعی اثمی هست رواه احمد وابن ماجة وعن ابی هریرة وابن مسعود وابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من توضأ وذکر اسم الله کسی که وضو کند و ذکر کند نام خدا را فانه یطهر جسده کله پس بدرستیکه وی پاک میگرداند تن خود را همهٔ آن ومن توضأ ولم یذکر اسم الله لم یطهر الا موضع الوضوء و کسی که وضو کند و ذکر نکند نام خدا را پاک نمیگرداند مگر جای وضو را و این حدیث مشعر است بآنکه تسمیه سنت و مستحب بود نه واجب چنانکه گذشت وعن ابی رافع قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ وضوء الصلوة بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون وضو میکرد وضوی نماز را حرک خاتمه فی اصبعه می جنبانید انگشتری خود را در انگشت مبارک خود و این نزد حنفی از سنن و مستحبات وضو است و شیخ ابن الهمام در زاد الفقیر گفته که خاتم اگر فراخ بود جنبانیدن وی سنت است و اگر تنگ باشد چنانکه آب در زیر آن نرسد واجب است رواهما الدارقطنی وروی ابن ماجة الاخیر روایت کرد این دو حدیث را دارقطنی و روایت کرد ابن ماجه حدیث اخیر را

باب الغسل بضم غین و غسل بفتح غین شستن مطلق و بضم غین شستن تمام اندام و غسل بضمتین آب که بدان بشویند و بکسر غین چیزیکه بدان سر شویند چنانکه گل و اشنان و خطمی و غسول بفتح بمعنی آب سر شستن هر دو بیاید و غسالة بضم غین آبیکه برآید از چیزی شستن و تغسیل مبالغه کردن در غسل اعضا و معنی باعث شدن دیگر را بر غسل نیز آید

الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جلس بین شعبها الاربع چون بنشیند مرد میان چهار شعبهٔ زن و شعبه بضم شین پاره از چیزی و شاخ و مراد اینجا دو دست و دو پای زن است یا دو ران و دو ساق وی یا دو ران و دو جانب فرج یا چهار جانب فرج ثم جهدها پس در تعب و مشقت اندازد زن را یعنی جماع کند فقد وجب الغسل پس بتحقیق واجب شد غسل یعنی بر مرد و زن وان لم ینزل و اگرچه انزال نکند و بیرون نیاید منی و همین است مذهب ائمهٔ اربعه و اکثر صحابه و خلفای اربعه و عائشه و تابعین و غیر ایشان متفق علیه وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما الماء من الماء گفت ابو سعید خدری گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست آب یعنی استعمال آب و وجوب غسل مگر از آب یعنی خروج منی رواه مسلم پس بحکم این حدیث بی انزال غسل واجب نگردد پس درین دو حدیث تعارض باشد و اشارت کرد مؤلف بجواب آن بقول خود قال الشیخ الامام محیی السنة رحمه الله هذا منسوخ گفت محیی السنة این حدیث انما الماء من الماء منسوخ است چنانکه از ابی بن کعب روایت است که این رخصتی بود در اول اسلام بعد از آن نهی کرده شد از آن و ترمذی گفته همچنین روایت کرده اند بسیاری از صحابه که این در ابتدای اسلام بود بعد از آن منسوخ گشت و حکم شد که چون آلت مرد در فرج زن درون رفت و التقای ختانین شد غسل واجب شد انزال شود یا نه وقال ابن عباس و گفت ابن عباس که این حدیث انما الماء من الماء فی الاحتلام در شان احتلام است که بی دیدن تری در وی غسل واجب نمیکرد و اگر چه خوابی کرده و لذتی که چشیده یاد دارد پس برین تقدیر احتیاج بقول بنسخ نباشد و حق آنست که این حدیث مطلق است چه احتلام و چه غیر احتلام و لیکن حکم در ابتدای اسلام بود و پس از آن منسوخ گشت رواه الترمذی روایت کرد این حدیث را که ابن عباس گفت که انما الماء من الماء فی الاحتلام ترمذی ولم اجد فی الصحیحین و نیافتم آنرا در صحیح بخاری و مسلم این اعتراض است از مؤلف بر صاحب مصابیح که این حدیث را در صحاح آورده با آنکه در صحیحین نیست و جواب ازین اعتراض آنست که مصنف این قول ابن عباس را از برای دفع تعارض حدیثین آورده است

ونا نظر بن که حدیثی است از صحاح که درین باب آورده وعن ام سلمة قالت قالت ام سليم گفت ام المؤمنین ام سلمه که گفت ام سلیم که مادر انس بن مالک است رضی الله عنهما یا رسول الله
ان الله لا يستحيي من الحق ای پیغمبر خدا بدرستیکه خدا شرم ندارد از گفتن حق و پرسیدن آن یعنی نهی کرده از حیا داشتن از پرسیدن حق و این توطیه و اعتذار است از سؤال کردن غسل
على المرأة من غسل اذا احتلمت پس چون وی تعالی نهی کرده از حیا در پرسیدن حق پس میپرسم آیا هست بر زن غسل وقتیکه احتلام کند و خواب بیند چنانکه مردان می بینند قال نعم
گفت آنحضرت آری غسل بر زن اذا رأت الماء چون ببیند آب منی را چنانکه حکم مرد هم چنین است فغطت ام سلمة وجهها پس پوشید ام سلمه روی خود را بجهت شرم وقالت
وگفت یا رسول الله او تحتلم المرأة آیا خواب می بیند زن آنچنانکه آب برآید از وی قال نعم گفت آنحضرت آری می بیند و می برآید آب از وی تربت يمينك خاک آلوده باد دست
تو اصل معنی این ترکیب دعا است بذل و افتقار بعد از آن همچنین بابان زد عرب شده که در وقت تعجب و مذمت این عبارت را اطلاق کنند و حقیقت معنی آن را مراد ندارند و مراد آنست که عجبا
تو ای ام سلمه که اینچنین می گوئی و نفرست خود در رک تنکنی که زن را آب منی میباشد چنانکه مرد را اگر زن را آب منی نیست فبم يشبهها ولدها پس بچه چیز بچه شبیه مانند می شود زن را فرزند
او متفق عليه این مقدار حدیث در صحیح بخاری و مسلم هر دو مذکور است و زاد مسلم برواية ام سليم و زیاده کرده مسلم برین مذکور بروایت ام سلیم این عبارت را که آنحضرت فرمود ان
ماء الرجل غليظ ابيض بدرستیکه آب مرد سطبر است و سفید وماء المرأة رقيق اصفر و آب زن تنک است و زرد فمن ايهما علا او سبق پس هر کدام از آب مرد یا زن که
بالا برآید و غالب گردد یا بیشتر در رحم افتد يكون منه الشبه میباشد از آن مانند شدن فرزند و اگر آب مرد بیشتر افتاد یا غالب شد فرزند مانند پدر افتد و اگر آب زن بیشتر است
یا غالب مانند مادر شود وعن عائشة رضی الله عنها قالت كان رسول الله بود پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم اذا اغتسل من الجنابة چون غسل میکرد از جنابت
بدأ فغسل يديه آغاز میکرد پس می شست هر دو دست را ثم يتوضأ كما يتوضأ للصلوة پس وضو میکرد چنانکه وضو میکرد برای نماز ظاهر این کلام دلالت دارد بر شستن پایها پیش از
ریختن آب بر بدن و حدیث آینده از میمونه رضی الله عنها صریح است در تاخیر آن از آن غالبا هر دو میکرد گاهی چنان و گاهی چنین و مذهب ما تاخیر است از جهت حدیث میمونه و در هدایه گفته که تاخیر غسل
رجلین بجهت آنست که پایها در محل آلودگی اند با آب غسل و لای پس شستن آنها فایده ندارد و اگر فرضا بر سنگ و تخته باشد مثلا پیشتر بشوید و تاخیر نکند و محل حدیثین این میتواند بود و الله اعلم و نیز دلالت دارد
بر مسح کردن سر درین وضو و همین است ظاهر روایت از امام ابی حنیفه رح و در روایتی مسح نیست چه مسح کردن فائده ندارد در ریختن آب بعد از وی معدوم آنست و صحیح قول اول است و بالجمله بعد از وضو
مبارک می شست باین کیفیت که فرمود ثم يدخل اصابعه في الماء پس می درآورد انگشتان خود را در آب فيخلل بها اصول شعره پس تخلیل میکرد با انگشتان بیخهای موی
خود را ثم يصب على رأسه ثلث غرفات بيديه پس میریخت بر سر خود سه کف آب هر دو دست خود ثم يفيض الماء على جلده كله بعد از ان میریخت آب را بکثرت
بر تمام اندام خود چنانکه روان میشد متفق عليه و درین روایت ذکر غسل فرج نیست وفي رواية لمسلم و در روایت دیگر مسلم را آمده که يبدأ آغاز میکرد غسل را فيغسل
يديه قبل ان يدخلهما الاناء پس می شست هر دو دست خود را پیش از آنکه درآرد آنها را در آوند آب ثم يفرغ بيمينه على شماله پس میریخت آب را بدست راست بر
دست چپ فراغ ریختن آب فيغسل فرجه پس می شست فرج خود را ثم يتوضأ پس وضو میکرد وعن ابن عباس قال قالت ميمونة وضعت للنبي صلى الله عليه
وسلم گفت ابن عباس گفت میمونه که یکی از ازواج مطهره و خاله ابن عباس است نهادم برای آنحضرت غسلا آبیکه بدان غسل کند و غسل بضمتین و بسکون سین هر دو روایت است فسترته
بثوب پس پوشیدم آب اینجا یا پوشیدم آنحضرت را و زدم پیش او پرده وصب على يديه و ریخت آنحضرت بر هر دو دست خود فغسلهما پس شست هر دو دست را
ثم صب على يديه فغسلهما پس ریخت آب بر هر دو دست پس بشست هر دو دست را ثم صب بيمينه على شماله پس ریخت آب بدست راست خود بر دست چپ خود
یعنی دو بار یکبار و دست آب ریخت و بشست و سوم بار بدست راست بر دست چپ آب ریخت فغسل فرجه پس بشست فرج خود را یعنی بدست چپ فضرب بيده الارض و بعد از
فراغ از شستن فرج زد دست خود را یعنی دست چپ را که با آن شست فرج خود را بر زمین فمسحها پس سود دست چپ را بر زمین بجهت مبالغه در تنظیف و انقا ثم غسلها پس بشست آن دست را
ثم تمضمض واستنشق وغسل وجهه وذراعيه پس آب در دهن کرد و در بینی کرد و بشست روی خود را و هر دو دست را تا آرنج ثم صب على رأسه وافاض
على جسده پس بریخت آب بر سر خود و بریخت و روان کرد آب بر تن خود ثم تنحى پس یکسو شد از آنجای که غسل کرده بود فغسل قدميه پس بشست هر دو پای خود را این حدیث صریح است
در ترک مسح سر و تاخیر غسل قدمین بخلاف حدیث سابق و اخذ امام ابی حنیفه در مسح سر بآن حدیث است و در غسل قدم باین و بآن حدیث نیز عمل کرده اند چنانکه معلوم شد فناولته ثوبا
میمونه میگوید رض پس دادم من آنحضرت را بعد از فراغ وی از غسل جامه را که بدان پاک کند و مالد بدن او را و بچیند آب را فلم يأخذه پس نگرفت آن جامه را و پاک نکرد بدان بدن او و در حدیث
دیگر آمده که آوردم مندیل را پس نفشاند بدان آب یعنی مسح نکرد بدان و پاک نکرد و بفشاند آب را بدست از روی خود و اختلاف کرده اند علما که پاک کردانیدن اعضا بجامه بعد از وضو مکروه است یا مستحب
یا مباح و بعض گفته اند که از جهت آن نگرفت و پاک نکرد که آن جامه چرکین بود و الله اعلم فانطلق وهو ينفض يديه پس روان شد آنحضرت صلى الله عليه وسلم و حال آنکه وی می افشاند هر دو دست
خود را ظاهر در افشاندن دست است از آب اما در حدیث آمده است که چون وضو کنید دستها را و بعض گفته اند که مراد از نفض اینجا جنبانیدن آنهاست در مشی چنانکه داب اهل قوت است در راه رفتن زیرا
که افشاندن آب وضو مکروه است از جهت بودن او از عبادت و اینمعنی بعید است از مقام متفق عليه ولفظه للبخاري این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند و این لفظ حدیث که
مذکور شد بخاری است و مسلم اینمعنی را بلفظ دیگر روایت کرده وعن عائشة قالت ان امرأة من الانصار سألت رسول الله گفت عائشه که زنی از انصار پرسید پیغمبر خدا را
صلى الله عليه وسلم عن غسلها من المحيض از کیفیت غسل کردن وی از حیض فامرها كيف تغتسل پس فرمود آنحضرت آن زن را که چگونه غسل کند و بیان کرد کیفیت

آنرا ثم قال خذی فرصة بکسر فا و بضم و بفتح نیز آمده و سکون را و ضاد معجمه بمعنی قطعه و بقاف مفتوحه نیز آمده بمعنی چیزی اندک و بقاف مفتوحه و صاد معجمه هم روایت است نیز بمعنی قطعه من مسك
پس فرمود آن زن را بگیر پاره از مشک یا پاره از جامه که خوشبو ساخته شده از مشک و در روایتی من مسک آمده بفتح سین شده و بهمین معنی یا بمعنی محکم گرفته شده بدست یا بمعنی برداشته شده در قبل و در روایتی
من مسک آمده بفتح میم بمعنی چرم و بعض این روایت را ترجیح کرده اند بجهت آنکه مشک قیمتی است و آن قوم را بجهت شدت فقر قدرت بر آن کجا بود که مشک استعمال کنند اما اعجب روایت همان قوی تر است
دفعها گفته اند که مستحب است مر زن را که پاره از مشک بگیرد یا پاره از جامه را مطیب سازد و ظاهر است که امر بدان بر تقدیر قدرت بر آن خواهد بود و بالجمله با آن زن فرمود که بگیر قطعه از مشک فتطهری بها
پس پاک شو بمبالغه بآن قطعه قالت کیف اتطهر بها گفت آن زن چگونه پاک شوم بآن قال بازگفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق تعجب از نافهمیدن آن و مکرر پرسیدن وی سبحان الله تطهری
بها فاجتذبتها الی عائشة میگوید پس کشیدم من آن زن را بسوی خود و در بعض نسخ فاجتبذتها بتقدیم با بر ذال و هر دو بیک معنی اند فقلت تتبعی بها اثر الدم پس گفتم من مر او را فهمانیدن معنی
تطهر طلب کن و بچین بآن قطعه نشان خون را که در فرج است یعنی معنی تطهر ظاهر است پرسیدن چه حیث متفق علیه وعن ام سلمة قالت قلت روایت است از ام سلمه که گفت گفتم یا رسول الله
انی امرأة اشد ضفر راسی من زنی ام که سخت میکنم بافتن موی سر خود را و ضفر بفتح ضاد و سکون فا بافتن و بافتن موی بر یکدیگر چنانکه عادت زنان عرب است افانقضه لغسل الجنابة
آیا پس بشکنم آنرا از برای غسل جنابت فقال لا پس گفت آنحضرت مشکن انما یکفیک ان تحثی بسکون یا این است جز این نیست که بس است ترا که بریزی بهر دو کف دست علی راسک بر سر خود ثلث
حثیات سه بار و حثیه مانند غرفه در وزن و در معنی پری دو کف دست ثم تفیضین علیک الماء پس میریزی و روان میکنی بر تمام بدن خود آب را فتطهرین پس پاک میشوی رواه
مسلم وعن انس قال کان النبی گفت انس بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یتوضأ بالمد و یغتسل بالصاع وضو میکرد بمد و غسل میکرد بصاع و مد بضم میم یک رطل
و ثلث رطل و صاع چهار مد الی خمسة امداد و گاهی غسل زیاده از صاع میکرد تا پنج مد و این حساب بر اهل دیار ما مبهم است و ما آنرا در شرح سفر السعادة بر حساب اهل دیار خود فرود آورده
تحقیق نموده ایم صاع بوزن اکبرشاهی که سیری سی سیر شاهی بود پنج سیر و ده سیر شاهی میشود و بوزن حال جهانگیری مد الله ملکه و سلطانه که سیری سی و شش سیر شاهی است چهار سیر و یک پاو میشود و یک سیر شاهی
کم بیش چون برای غسل صاع و برای وضو مد مقرر شد و صاع چهار مد است حساب هر دو وزن مذکور مرعی باید داشت و در روایتی وضو بمد و ثلث آمده و غسل بسه مد گفته اند مقصود از این تعیین و تحدید نیست
که زیاده و کم از آن درست نباشد فضیلت سیر شستن و تمام شستن است بی اسراف بهر قدر که باشد و اگر بقدر کفایت کند که روان کردانیدن آب است بر عضو آن نیز روا است متفق علیه
وعن معاذة بضم میم نام زنیست از ثقات تابعیات و عابدات روایت دارد از علی و عائشه و غیرهما قالت قالت عائشة گفت معاذه که گفت عائشه رضی الله عنها کنت اغتسل
انا و رسول الله بودم که غسل میکردم من و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من اناء واحد بینی و بینه از یک آوند که میان من و او میبود و آن آوند قدحی بود که
سه صاع آب در وی می گنجید چنانکه هر یکی از ما در وی دست می انداخت و آب میگرفت فیبادرنی پس زود می شتافت آنحضرت بسوی آب و پیشی میکرد از من در گرفتن آب حتی اقول
دع لی دع لی تا آنکه مکرر میگفتم من با آنحضرت بگذار از برای من بگذار برای من یعنی بگذار تا من هم آب بگیرم قالت گفت معاذه که راوی حدیث است وهما جنبان و حال آنکه آنحضرت و عائشه
هر دو جنب بودند و غسل جنابت میکردند متفق علیه و در این حدیث دلیل است بر آنکه چون جنب دست در آب در آرد بقصد شستن دست از جنابت تاثیری در آب نمیکند و زیان ندارد و بسا
که گرفتن آب و استعمال آب بی اغتراف ممکن و میسر نباشد پس بحکم ضرورت اعتبار آن ساقط آمد اما اگر دست بقصد شستن وی از جنابت در آرد تباه میکردد آب چه ضرورت مرتفع میگردد تا آنکه
باین قصد در آرد و اگر عضوی دیگر جز دست در آرد نیز ضرر دارد از جهت عدم ضرورت در در آوردن آن کذا قال الشمنی عن المحیط و امام محمد در موطای خود گفته که بودند مردان و زنان در
زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم که غسل میکردند معا و آن درست است خواه مرد آب بیشتر گیرد یا زن و این است قول ابی حنیفة انتهی مشکل آنست که در آخر باب مخالطة الجنب حدیثی می آید که میفرماید
که زن غسل نکند به بقیه آب مرد و مرد غسل نکند به بقیه آب زن و در این صورت که در این حدیث است لازم می آید غسل زن بفضل او و هر چه حدیث ناطق است که آنحضرت مبادرت میفرمود و بیشتر آب
میگرفت و اگر اغتراف معا باشد نیز در کرت ثانیه هر دو لازم آید مگر آنکه گویند آنچه در آن حدیث آینده مذکور شد خلاف عزیمت است و آنچه اینجا مذکور است رخصت و کلام در آن حدیث آینده نیز بیاید
ان شاء الله تعالی الفصل الثانی عن عائشة قالت سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الرجل یجد البلل پرسیده شد آنحضرت از حکم
مردی که می یابد در جامه خود یا بر بدن خود تری را ولا یذکر احتلاما و یاد ندارد در خواب احتلام و لذت آنرا قال گفت آنحضرت در جواب یغتسل غسل کند وعن الرجل الذی
یری انه قد احتلم و پرسیده شد از حکم مردی که میداند و یاد دارد که خواب دیده است ولا یجد بللا و نمی یابد تری را قال لا غسل علیه فرمود نیست غسل بر وی مسئله
اگر مرد و زن یکجا خفته باشند و تری بر جامه خواب ببینند و ندانند که از کیست و بر کدام یک از ایشان غسل واجب کرد در جواب اگر سفید است از مرد است و غسل بر وی واجب آید و اگر زرد است از زن است
و بروست غسل و بعض گویند اگر بطول افتاده است از مرد است و اگر بعرض افتاده از زن و احتیاط در آنست که هر دو غسل کنند کذا قال الشمنی قالت ام سلیم گفت ام سلیم مادر انس رض که حاضر بود
و شنید این مسئله را هل علی المرأة تری ذلک غسل آیا هست بر زنی که ببیند بللی را و یاد ندارد خواب را و مقصود وی آنست که آیا زن نیز تری می بیند و منی دارد قال پس جواب
داد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نعم آری غسل واجب است بر آن زن و زن نیز آب منی دارد ان النساء شقائق الرجال بدرستیکه زنان نظایر مردان اند در خلقت و طبیعت هر چه مردان راست
از احکام طبیعت زنان را نیز هست مگر آنچه مخصوص بمردان و قعشده و وجود منی از قبیل اول است و شقائق جمع شقیقه هر چیز که دو پاره کرده شد هر پاره را شقیق پاره دیگر گویند و لهذا برادر را
شقیق خوانند که دو پاره اند از یک اصل پس زن و مرد نیز شقیق یکدیگراند از یک اصل اند که آن آدم است علیه السلام رواه الترمذی وابو داود وروی الدارمی وابن
ماجة الی قوله لا غسل علیه ترمذی و ابو داود این حدیث را تا آخر روایت کرده اند و دارمی و ابن ماجه روایت ایشان تا لا غسل علیه است و حکایت ام سلیم و سوال و جواب و

مشکوة
قوله فقال لا یعنی
بر ز نیست که
بشکند یعنی
بشکنی عادت بیخ
انقطاع سوال آنحضرت
از بن بیخ یک قبلا
بس بیخ آنحضرت

وردیف سه

و در روایت ایشان مذکور نیست وعنها قالت قال رسول الله گفت عائشه گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا جاوز الختان الختان چون درگذشت
ختان مرد از ختان زن مراد آنست که هر دو ختان ملاقات و مساس کنند و ختان موضعی از مرد و زن که در ختنه کردن آنرا می برند و آن از مرد پوستی است بر سر عضو و از زن گوشتی است بلند در درون
مانند تاج خروس پس عائشه میفرماید که چون این دو موضع یکجا شوند بدر آمدن آلت مرد در فرج زن وجب الغسل واجب میگردد غسل بر مرد و زن فعلته انا و رسول الله کرده ام من و پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم آنرا فاغتسلنا پس غسل کردیم ما هر دو رواه الترمذی وابن ماجة پس معلوم شد که در وجوب غسل خروج منی در کار نیست و مجرد دخول
حشفه واجب است و در روایت احمد و مسلم از ابی موسی اشعری رض آمده است که گفت اختلاف کردند مهاجرین و انصار پس گفتند انصار واجب میگردد غسل مگر از آمدن آب منی و مهاجران گفتند که
واجب میگردد بمجرد مخالطت پس گفتم من که شفا دهم شما را ازین اختلاف پس برخاستم و نزد عائشه رفتم و گفتم سوالی دارم از تو ولیکن از گفتن آن شرم دارم عائشه گفت از من بپرس هر چه میخواهی
و شرم مکن که من مادر تو ام پس گفتم چیست موجب غسل گفت تو درین سوال از من بکسی افتاده که خبردار است یعنی هیچ خبر دارم ازین مسئله گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چون نشست مرد میان چهار
شعبه زن و مساس کرد ختان مرد با ختان زن بتحقیق واجب شد غسل و ازینجا معلوم گردد که مراد بجاوزت ختانین مماست آنها است وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم تحت کل شعرة جنابة زیر هر موی که بر تن آدمی است جنابت است فاغسلوا الشعر پس بمبالغه بشوئید موها را چنانکه زیر آنها شسته گردد وانقوا البشرة
و پاک بشوئید آنجاها را از آنکه در زیر موی است تا بیقین از عهدهٔ غسل برآمده باشد و شعر و شعره بسکون عین و فتح آن و بشره بفتحات رواه ابو داؤد والترمذی وابن ماجة
وقال الترمذی هذا حدیث غریب والحارث بن وجیه الراوی وهو شیخ لیس بذاك ترمذی این حدیث را تضعیف کرده و گفته که حارث بن وجیه که
روایت کنندهٔ این حدیث است پیری است که بجهت کبر سن غفلت و نسیانی بروی طاری شده چندان قوی نیست در حفظ و ضبط روایت و وجیه چنانکه مشهور است بروزن عظیم است و وجبه بفتح واو و
سکون جیم و بای موحده تا آخر نیز خوانده اند وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله گفت امیر المؤمنین که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من ترك موضع شعرة
من جنابة لم یغسلها کسی که بماند جای یکموی از جنابت که نشوید آنرا فعل بها کذا وکذا من النار کرده شود با وی چندین و چندین از عذاب آتش دوزخ قال علی رض گفت علی
مکرر فمن ثم عادیت رأسی فمن ثم عادیت رأسی پس ازین جهت دشمن داشتم موی سر خود را پس ازین جهت دشمن داشتم موی سر خود را یعنی بریدم آنرا از بیخ چنانکه دشمن با دشمن میکند کنایت است
از دوام حلق ثلثا سه بار فرمود این عبارت را بقصد مبالغه و تاکید رواه ابو داؤد واحمد والدارمی روایت کردند این حدیث را این هر سه تن الا انهما لم یکررا لیکن احمد و
دارمی مکرر نیاوردند این عبارت را که فمن ثم عادیت رأسی وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یتوضأ بعد الغسل بود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم که وضو نمیکرد پس از غسل یعنی همان وضو که در اول غسل میکرد چنانکه گذشت کفایت میکرد و بعد از فراغ از غسل وضو دیگر باز نمیکرد رواه الترمذی وابو داؤد و
النسائی وابن ماجة وعنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یغسل رأسه بالخطمی بود آنحضرت که میشست سر مبارک خود را بخطمی بکسر خا و فتح نیز
جائز است چیزی است که بدان سر شویند چنانکه گل سرشوی در دیار ما وهو جنب و حال آنکه آنحضرت جنب می بود و غسل جنابت میکرد یجتزئ بذلك بسنده میکرد در شستن بهمان آبی که پاک میکرد
سر را از خطمی ولا یصب علیه الماء و نمی ریخت بر سر آبی دیگر چنانکه مردم در حمامات اول اکتشویند و بعد از آن غسل میکنند و آب دیگر بر سر ریزند و غالبا خطمی در آب کثر میبود چنانکه تغییر میداد آب را
و از طبیعتش که سیلان است بیرون نمی آورد رواه ابو داؤد وعن یعلی قال ان رسول الله گفت یعلی بن امیه یا یعلی بن مره هر دو صحابی اند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
رأى رجلا یغتسل بالبراز دید مردی را که غسل میکرد در صحرا یعنی برهنه فصعد المنبر پس بالا برآمد آنحضرت منبر را تا وعظ و نصیحت کند مردم را از ارتکاب اینچنین شنیعت و عادت شریف
بود که چون حکمی از احکام شریعت که بدان اهتمام میداشت تعلیم کند خطبه میخواند فحمد الله پس حمد گفت مر خدا را واثنی علیه و ثنا خواند بروی تعالی و بستود مر او را بیان و تفسیر حمد است ثم قال پس گفت
آنحضرت ان الله حیی بدرستیکه خدا شرم دارنده است از افضاح بندگان و اظهار قبائح و شنائع ایشان ستیر بروزن صدیق بتشدید بسیار پوشنده است گناه بندگان و عیوب ایشان را
یحب الحیاء والستر دوست میدارد آن بندگان شرمسار را و پرده پوشی را یعنی حیا و تستر از صفات حق اند و دوست میدارد حقتعالی از بندگان خود تخلق باخلاق وی هر چه ممکن است از ایشان
فاذا اغتسل احدکم فلیستتر پس چون غسل کند یکی از شما پس باید که پرده کند و پوشیده اندام نهانی خود را که این نوعی از ستاریت است و در وی تخلق است بخلق الهی تعالی و تقدس رواه ابو داؤد
والنسائی وفی روایة و در روایت ابی داؤد اینچنین آمده است که قال ان الله ستیر گفت آنحضرت که خدا تعالی ستیر است فاذا اراد احدکم ان یغتسل پس چون خواهد یکی از شما
که غسل کند فلیتوار بشئ پس باید که پوشیده کند اندام خود را بچیزی الفصل الثالث عن ابی بن کعب صحابی جلیل القدر عظیم الشان است کنیت ابو المنذر است و ابو الطفیل نیز آمده
انصاری لقب او سید القراء و سید الانصار آمده و عمر بن خطاب رض او را سید المسلمین میخواند و آنحضرت [7] او را بامر الهی تعالی قرآن شنوانده روایت کرده اند از وی بسیاری از صحابه و تابعین و بود و وی رضی الله
عنه کان ابی حی قال انما کان گفت ابی بن کعب بود این حکم که الماء من الماء رخصة فی اول الاسلام مگر رخصتی در آغاز دین اسلام و حکم کرده بودند که اگر جماع کنید و انزال نکنید نماز
جنید شما ثم نهی عنها پس نهی کرده شد ازین رخصت و گفته شد بی غسل نماز نکنید و در فصل اول بیان آن گذشت رواه الترمذی وابو داؤد والدارمی وعن علی رضی الله
عنه قال جاء رجل الی النبی روایت است از امیر المؤمنین علی گفت آمد مردی بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آن مرد انی اغتسلت من الجنابة بدرستیکه من
غسل کردم از جنابت وصلیت الفجر و گذاردم نماز بامداد را فرأیت قدر موضع الظفر لم یصبه الماء پس دیدم بعد از نماز گذاردن بمقدار جای ناخن در بدن که نرسیده است
او را آب فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو کنت مسحت علیه بیدك اجزأك پس فرمود آنحضرت با آن مرد اگر میبودی تو که مسح میکردی بر آن موضع بدست خود

[7] صلی الله علیه وسلم

در وقت غسل یا بعد از آن اگرچه بعد از مدتی میبود دیگر کفایت نراو تمام میشد غسل تو یعنی قضا میکرد و تنها از نمی که کنار او است اگر گویند مسح در غسل چون کفایت کند جوابش آنست که مراد به مسح اینجا غسل خفیف است و غالب آنست که چون دست تر برآن موضع بکند ندکفایت میکند خصوصا در وقت غسل و بعضی گفته اند که این حکم سابق بود بعد از آن منسوخ شد رواه ابن ماجة وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال کانت الصلوة خمسین بود نماز در شب معراج پنجاه والغسل من الجنابة سبع مرات و بود غسل از جنابت هفت بار وغسل البول من الثوب سبع مرات و بود شستن بول از جامه هفت بار فلم یزل رسول الله پس همیشه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یسئال سؤال میکرد از حضرت عزت تخفیف در آن حتی جعلت الصلوة خمسا وغسل الجنابة مرة وغسل الثوب من البول مرة تا آنکه گردانیده شد نماز پنج و گردانیده شد غسل جنابت یکبار و شستن جامه نیز از بول یکبار رواه ابوداود و ظاهر آنست که این قضیه در معراج است و حدیث معراج مشهور است و آنچه در صحیحین مذکور است همان حکم نماز است و حکم غسل جنابت و غسل ثوب در آنجا مذکور نیست و مؤلف این حدیث را از حدیث ابی داود آورده و در اسناد این حدیث ایوب بن جابر است و وی ضعیف و مختلف فیه است نزد محدثین و شستن جامه یکبار مذهب شافعی است و سه بار شستن نزد وی مستحب است و در مذهب ما در نجاستی که مرئی نیست سه بار شستن واجب است و اصل طهارت منقی است و غالب آید بر ظن غاسل که پاک شد و تثلیث مظنه آنست چنانکه در مستیقظ از منام گذشت کذا فی الهدایة باب مخالطة الجنب وما یباح له باب در بیان مخالطت جنب و آنچه مباح است مر جنب را از ذکر و نوم با جنابت بعد از وضو و مانند آن جنابت در لغت بعنی دور شدن و یکسو شدن و جنابت شرعی نیز سبب دور بودن از مواضع نماز و یکسو شدن از صحبت مردم است و جنب بضمتین صاحب جنابت واحد و تثنیه و جمع و مذکر و مؤنث در وی برابر است و مخالطت بهم آمیختن کسی با کسی مراد اینجا مکالمت و مجالست و مصافحت و مؤاکلت و مشاربت و امثال آنست و این همه جائز است با جنب و وارد شده است در احادیث الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه قال لقینی رسول الله گفت ابوهریره پیش آمد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وانا جنب و حال آنکه من جنب بودم فاخذ بیدی پس گرفت آنحضرت دست مرا فمشیت معه پس رفتم با وی حتی قعد تا آنکه نشست آنحضرت فانسللت پس بیرون آمدم از مجلس آهسته انسلال بیرون آمدن از میان چیزی و سل بر کشیدن شمشیر از نیام فاتیت الرحل پس آمدم منزل خود را و رحل بفتح رای و سکون حای مهمله رخت و جای باش مرد فاغتسلت پس غسل کردم ثم جئت وهو قاعد پس آمدم و حال آنکه آنحضرت نشسته بود فقال این کنت یا اباهر پس گفت آنحضرت کجا بودی تو ای ابا هریرة و هر بکسر ها و تشدید را بمعنی گربه و هرة با تا مؤنث آن و هریره مصغر هرة است فقلت له پس گفتم مر آنحضرت را حال خود را و موجب بیرون رفتن را فقال پس گفت آنحضرت بطریق تعجب سبحان الله ان المؤمن لا ینجس بدرستیکه مسلمان پلید نمیشود یعنی جنابت نجاست حکمی است که در شرع بدان حکم کرده اند و غسل برای آن واجب گردانیده لهذا بدن انسان بدان نجس نمیشود لهذا عرق جنب و سؤر او طاهر است و مخالطت با وی جائز هذا لفظ البخاری این لفظ بخاری است ولمسلم معناه و مر مسلم را معنی اوست یعنی مسلم این مضمون را بالفاظ دیگر روایت کرده وزاد بعد قوله و زیاده کرده است مسلم بعد این قول وی که فقلت له این عبارت را که لقیتنی وانا جنب فکرهت ان اجالسک حتی اغتسل یعنی گفتم با آنحضرت در اعتذار برآمدن از مجلس ملاقات کردی تو مرا و من جنب بودم پس مکروه پنداشتم که همنشینی کنم با تو تا آنکه غسل کنم وکذا للبخاری فی روایة اخری و همچنین آمده است مر بخاری را در روایت دیگر وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال ذکر عمر بن الخطاب لرسول الله گفت ابن عمر که ذکر کرد عمر مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم انه تصیبه الجنابة من اللیل که بدرستیکه شان این است که میرسد او را جنابت از شب فقال له رسول الله پس گفت مر عمر را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم توضأ واغسل ذکرک ثم نم وضو کن و بشوی عضو خود را پس خواب کن پس نوم جائز است جنب را اما بعد از وضو این قدرت طهارت نوم است مر جنب را چون این کرد پاک بخواب رفت متفق علیه وعن عائشة رض قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا کان جنبا فاراد ان یاکل او ینام گفت عائشه بود آنحضرت چون میبود جنب پس میخواست که بخورد یا خواب کند توضأ وضوءه للصلوة وضو میکرد وضو ساختن و وضوی او مر نماز را و این نیز امری مستحب است نه واجب متفق علیه وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتی احدکم اهله چون بیاید یکی از شما زن خود را یعنی جماع کند زن خود را ثم اراد ان یعود پس خواهد که عود کند یعنی دیگر بار جماع کند فلیتوضأ بینهما وضوءا پس باید که وضو کند میان هر دو نوبت از جماع و بی وضو جماع بر جماع نکند رواه مسلم وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یطوف علی نسائه بغسل واحد بود آنحضرت که میگشت گرد زنان خود یعنی جماع میکرد یک غسل و برای هر جماع غسلی علحده نمیکرد رواه مسلم و ظاهر این حدیث دلالت دارد بر عدم وجوب قسم و رعایت نوبت بر آنحضرت در ازواج مطهره والا در نوبت یکی بحجره دیگری چون میرفت و مذهب حنفیه نیز عدم وجوب است و آنحضرت بمحض تفضل و تبرع میکرد مگر آنکه شاید که طوف بر جمیع نسا باذن صاحب نوبت باشد والله اعلم وعن عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یذکر الله علی کل احیانه گفت عائشه بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم که ذکر میکرد خدا را و میستود نام او را بر همه اوقات خود چه در حالت حدث و جنابت و چه غیر آن الا قرآن که در حالت جنابت نمیخواند و ذکر بی وضو میکرد و بعضی میگویند که مراد بذکر اینجا ذکر قلبی و تفکر در صفات و افعال وی سبحانه است رواه مسلم وحدیث ابن عباس سنذکره فی کتاب الاطعمة و حدیث ابن عباس که در مصابیح اینجا مذکور است باشد که ذکر کنیم آنرا در کتاب الاطعمه ان شاء الله تعالی الفصل الثانی عن ابن عباس قال اغتسل بعض ازواج النبی گفت ابن عباس غسل کرد بعضی از زنان پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی جفنة با آبی که در جفنه بود بفتح جیم و سکون فا کاسه بزرگ که آنرا تغار گویند فاراد رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یتوضأ منه پس خواست آنحضرت که وضو کند از آبی که فاضل مانده بود در آن کاسه از غسل بعضی از ازواج فقالت پس گفت آن بعض ازواج یا رسول الله انی کنت جنبا بدرستیکه من بودم جنب و این آب بقیه آبی است که از غسل جنابت من مانده بود فقال ان الماء لا یجنب بضم یا و کسر نون و بفتح یا و ضم نون پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم که آب جنب نمیشود و نجس نمیگردد بغسل کردن جنب از آن و رسیدن دست و بدن وی بدان رواه الترمذی وابوداود وفی ابن ماجة وروی الدارمی نحوه وفی شرح السنة عنه عن میمونة بلفظ المصابیح و در شرح سنت روایت است از ابن عباس از میمونه بلفظی که در مصابیح آورده است و آن اینست که گفت میمونه جنب شدم من و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس

جنازادم

غسل کردم من از جنبه و زیاده ماند در وی آبی از بقیهٔ آن پس آمد آنحضرت تا غسل کند از آن آب پس گفتم که من غسل کرده ام یا رسول الله از آن پس غسل کرد آنحضرت و فرمود که آب منجس نمیباشد یعنی جنب نمی شود آب و در روایتی
که آب جنب نمیشود و اختلاف در لفظ مصابیح و لفظ کتاب آنست که در حدیث مصابیح غسل مرد از بقیهٔ غسل زن لازم می آید و در حدیث کتاب وضوی مرد از بقیهٔ غسل آب زن و در آخر فصل ثالث بیاید که نهی در و
منع تنزیه است جواب همان که در فصل اول از حدیث عائشه گذشت وعن عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم يغتسل
من الجنابة ثم يستدفئ بي غسل میکرد از جنابت پس گرمی میجست بمن یعنی اعضای شریف خود را می چسپانید بمن تا گرم کرده و مرا بجای جامهٔ خود میساخت که با آن گرم شود قبل ان اغتسل
پیش از آنکه من غسل کنم پس از اینجا معلوم شد که بدن جنب پاک است رواه ابن ماجه وروى الترمذي نحوه وفي شرح السنة بلفظ المصابيح و در حدیث مسلم آمده است
که عائشه حائض میبود و آب میخورد پس با آنحضرت میداد پس می نهاد آنحضرت دهن خود در ان جای که دهن وی بود حیض و جنابت یکی حکم دارد وعن علي رضي الله عنه قال كان النبي پیغمبر صلى الله عليه
وسلم يخرج من الخلاء بیرون می آمد از آبخانه فيقرئنا القرآن پس میخوانید ما را قرآن او يأكل معنا اللحم و میخورد با ما گوشت یعنی پیش از وضو ولم يكن يحجبه او يحجزه شک راوی است
و معنی یحجبه و یحجزه یکی است یعنی باز نمیداشت آنحضرت را عن القرآن از خواندن قرآن شيء هیچ چیز ليس الجنابة مگر بودن جنب رواه ابو داود والنسائي وروى ابن
ماجه نحوه وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقرأ الحائض ولا الجنب نخواند حائض و نه جنب خواه مرد یا زن شيئا من القرآن
هیچ چیز را از قرآن رواه الترمذي پیش بعض تمام آیت خواندن حرام است و کمتر از آیت میتوان خواند و نزد بعض کمتر از آیت خواندن نیز حرام است مگر یک کلمه و ظاهر لفظ عام است و اگر بقصد شکر نعمت
گوید الحمد لله رب العالمين نه بقصد تلاوت قرآن باکی ندارد و نزد بعض دعای قنوت خواندن نیز حرام است و باقی ادعیه و اذکار را باکی نیست وعن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم وجهوا هذه البيوت عن المسجد روی گردانید این خانها را از جانب مسجد تا راه خانه بآن سو نرود در عبور جنب و حائض در مسجد لازم نیاید فاني لا احل المسجد لحائض
ولا جنب زیرا که بدرستی من حلال نمیدارم در آمدن مسجد را برای حائض و جنب خواه بطریق مرور باشد یا مکث و نزد شافعی بطریق عبور جائز است و ... طیبی نقل کرده که نزد احمد مکث نیز جائز است
والله اعلم و ظاهر حدیث بعموم و اطلاق مؤید مذهب ما است رواه ابو داود وعن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تدخل الملائكة بيتا فيه
صورة در نمی آیند فرشتگان خانه را که در وی تمثال حیوانی است ولا كلب و نمی در آیند خانه را که در وی سگی است و کلام درین در باب التصاویر بیاید ولا جنب و نمی در آیند در خانه که در وی جنبی است مراد
کسی است که جنب بودن عادت دارد و براه تهاون و تکاسل میسر و چنانکه وقت نماز بگذرد و غسل نکند و این بر تقدیری که وضو نکند رواه ابو داود والنسائي وعن عمار بن ياسر مولای
بنی مخزوم بود و یاسر را ابوحذیفه ... و مادرش را سمیه بضم سین و فتح میم و تشدید تحتانیه بوی تزویج کرد و از وی عمار بوجود آمد و پدر و مادر او همه قدیم الاسلام اند و عمار از مستضعفین است که عذاب کرده شده در
مکه ... مشرکان و او را میسوختند پس آنحضرت صلى الله عليه وسلم بروی بگذشت و گفت یا نار کوني بردا وسلاما على عمار كما كنت على ابراهيم و وی از مهاجرین اولین سابقین است حاضر شد در بدر و تمامی مشاهد
و وی از دلائل حقانیت امیر المؤمنین علی است رضی الله عنه که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم تقتلك الفئة الباغية الحديث و کشته شد بصفین و مناقب او کثیر است و مادر او را ابوجهل ملعون در فرج زد
و بکشت قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثة لا تقربهم الملائكة سه کس اند نزدیک نمی آیند ایشان را فرشتگان جيفة الكافر یعنی مردهٔ کافر و بعض گفته اند مراد کافر
مرده یا زنده اما استعمال جیفه در مرده بیشتر است والمتضمخ بالخلوق و مردی بسیار آلوده بخلوق بفتح خای معجمه نام طیب مشهوری است که در وی غالب زعفران است و درین جزو تشدید است در منع
از آن والجنب الا ان يتوضأ و جنب مگر آنکه وضو کند رواه ابو داود وعن عبد الله بن ابي بكر بن محمد بن عمرو بن حزم روی میکند وی از پدر وی و جد وی همه تابعین اند
و جد کلان وی عمرو بن حزم صحابیست که آنحضرت او را عامل یمن ساخت و کتابی بوی نوشت چنانکه روایت میکند ان في الكتاب الذي كتبه رسول الله بدرستیکه در کتابی که نوشته است آن پیغمبر
خدا صلى الله عليه وسلم لعمرو بن حزم عمرو بن حزم را بفتح حای مهمله و سکون زای آنحضرت او را در ناحیهٔ از یمن عامل ساخته بود و وی هفده ساله بود و کتابی بوی همراه ساخته که در وی بیان
فرائض و سنن و صدقات و دیات و جز آن نوشته و آن کتاب مشهور است در باب سنن در آن کتاب نوشته بود ان لا يمس القرآن الا طاهر هرگز مساس نکند قرآن را مگر کسی که پاک است و مراد از حدث
داشته اند رواه مالك والدارقطني وعن نافع قال انطلقت مع ابن عمر في حاجة نافع که مولای ابن عمر است و تابعی ثقه است کثیر الحدیث اصل او از دیلم است و بعض
گفته اند از عرب است و از کبار تابعین و ائمهٔ ایشانست مات سنة سبع عشرة و مائة گفت روان شدم همراه ابن عمر در حاجتی که وی داشت فقضى ابن عمر حاجته پس ادا کرد ابن عمر حاجت خود را
وكان من حديثه يومئذ ان قال و بود از جملهٔ حدیث ابن عمر که در آن روز کرد این که گفت مر رجل في سكة من السكك گذشت مردی در کوچهٔ از کوچها و سکه بکسر سین و کاف مشدد
بمعنی راه هموار و برابر فلقي رسول الله پس ملاقات کرد آن مرد پیغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم وقد خرج من غائط و حال آنکه تحقیق بیرون آمده بود آنحضرت از آنجا از غائط او بول یا از
... کردن شک راوی است فسلم عليه پس سلام داد آن مرد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم فلم يرد عليه پس باز نگردانید آنحضرت سلام بر وی یعنی نداد جواب سلام وی حتى اذا كاد
الرجل ان يتوارى في السكة تا وقتی که نزدیک بود آن مرد که پنهان گردد در کوچه ضرب رسول الله زد پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بيديه على الحائط هر دو دست
خود را بر دیوار ومسح بهما وجهه و مسح کرد بهر دو دست روی مبارک خود را ثم ضرب ضربة اخرى فمسح ذراعيه پس زد هر دو دست را بار دیگر بر دیوار پس مسح کرد هر دو دست
خود را تا آرنج یعنی تیمم کرد ثم رد على الرجل السلام پس باز گردانید بر آن مرد سلام را وقال انه لم يمنعني ان ارد عليك السلام و فرمود که مرا باز نداشت از رد کردن سلام
بر تو چیزی الا اني لم اكن على طهر مگر آنکه بودم من بی طهارت رواه ابو داود ظاهر نظر در حدیث آینده آنست که مانع از رد سلام آن بود که آنحضرت مکروه داشت رد سلام را بی وضو بجهت
اشتمال آن بر لفظ سلام که اسمی از اسمای الهی است اگرچه مراد از آن اینجا معنی سلامت است و درینجا غایت تعظیم است مر ذکر خداوند تعالی و نام او را ولیکن این مشکل میشود با آنکه در صحیح آمده است که وی

طاهر

صلی الله علیه وسلم ذکر میکرد خداوند تعالی را در هر وقت بهر حال واگر گویند که مراد تابع ذکر قلبی ست گوئیم بصحت رسیده است ذکر لسانی نزد خروج از خلا که میگفت الحمد لله الذی اذهب عنی الاذی وعافانی الحدیث وتسمیه پیش از
وضو نیز گذشت که باز نمیداشت او را از قرآن هیچ چیز مگر جنابت و بیرون می آمد از خلا و تعلیم میکرد صحابه را قرآن پیش از آنکه وضو سازد و مانند آن میگویند که عزیمت آنست که بی وضو نام خدا نگیرند و آنچه شما ذکر
کرده اید همه از قبیل رخصت است که برای تعلیم جواز وتسهیل امر بر امت آمده وگفته می بخدا توفیق که این جواب جاری نمیگردد در تسمیه قبل الوضو چه از قبیل عزیمت است بی شبهه بلکه هرچه وارد شده در موضع خاص بحسب
ذکر آن کما لا یخفی پس ظاهر آنست والله اعلم که ذکر خدا تعالی بی طهارت جائز ست لیکن با طهارت افضل واکمل واولی ست و بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آن وقت چیزی از سلطان عظمت الهی حال گردیده شده که نگذاشت او را
که ذکر نام وی کند بی طهارت خصوصا در رد سلام که گنجایش توقف و تاخیر دارد و علی الفور واجب نه ولیکن تا وضو کرد تاخیر نکرد در آن مبادا آن مرد برود و رد سلام فوت شود و در حدیث بعید ولیس تیمم کرد
و جواب سلام وی داد و تعلیم کرد که تیمم در امثال این کافیست با وجود قدرت بر آب فافهم **وعن المهاجر بن قنفذ انه اتی النبی** روایت است از مهاجر بن قنفذ بضم قاف وسکون نون وضم فا و
ذال معجمه در آخر نام که او خلف بن عمیر و مهاجر لقب اوست که آنحضرت فرمود هذا المهاجر حقا و صحابی قرشی تیمی ست و بعض گفته اند اسلام او روز فتح مکه است و حسن بصری وغیر وی از وی روایت کرده اند که وی آمد پیغمبر را
صلی الله علیه وسلم وهو یبول و حال آنکه آنحضرت بول میکرد **فسلم علیه** پس سلام کرد بر آنحضرت **فلم یرد علیه** پس رد نکرد آنحضرت سلام او را **حتی توضأ** تا آنکه وضو ساخت
اینجا چون بیم غائب شدن مسلم و فوت رد نبود تا وضو ساختن تاخیر کرد و پس از آن جواب سلام وی داد **ثم اعتذر الیه** پس عذر خواهی کرد بوی **وقال** و فرمود **انی کرهت ان اذکر الله الا علی
طهر** بدرستیکه من مکروه پنداشتم که ذکر کنم نام خدا را مگر بر طهارت **رواه ابو داؤد وروی النسائی الی قوله حتی توضأ** روایت کرد این حدیث را تا آخر ابو داؤد و روایت کرد نسائی
تا قول وی حتی توضأ و قصه اعتذار ذکر نکرد **وقال** و گفت نسائی این عبارت را که **فلما توضأ رد علیه** طیبی گفته که درین حدیث دلیل ست بر آنکه هر که تقصیر کرده در جواب سلام بعذری از اعذار باید که اعتذار
کند بسوی وی تا منسوب بکبر نگردد و در بعض شروح گفته که حاشا که رسول خدا صلی الله علیه وسلم را داعی عبادت متصور تواند گشت الا تا تاخیر از جهت وجوه مشروعه بود و اعتذار محض تفضل و تبرع و مقصود زجر و تشدید
بود بر آنکه سلام بر بول کننده مکروه است و ترک کلام و کراهت آن در قضای حاجت و تعظیم ذات حق و صفات وی و تنزیه ساحت عزت و عظمت وی تعالی که ذکر شود در تخمین وقتی از جهت بودن سلام از اسمای وی
تعالی والله اعلم **الفصل الثالث عن ام سلمة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یجنب** بضم یا و کسر نون و بفتح یا وضم نون **ثم ینام** بود آنحضرت که جنب میشد پس خواب میکرد
ثم ینتبه ثم ینام بعد از خواب بیدار شد باز خواب میکرد یعنی با جنابت در خواب میکرد و بیدار میشد و مبادرت بغسل نمیکرد و سابقا معلوم شد که وضو کرده بخواب میرفت و خواب آنحضرت خود ناقض وضو نبود پس
بهمان وضو میبود و از غیر وی صلی الله علیه وسلم اگرچه خواب ناقض ست اما ظاهر آنست که مانع نیست که بعد از جنابت کرده بخواب رفت در طهارت نوم کافی ست اگرچه بعد از وی بیدار شده بعد از ان بخواب رفته است والله اعلم
رواه احمد وعن شعبة قال ان ابن عباس کان اذا اغتسل من الجنابة گفت شعبه که ابن عباس بود چون غسل میکرد از جنابت **یفرغ** بضم یا و کسر را **بیده الیمنی علی یده الیسری** میریخت
آب بدست راست خود بر دست چپ **سبع مرار** هفت بار **ثم یغسل فرجه** پس میشست فرج خود را **فنسی مرة کم افرغ** پس فراموش کرد ابن عباس یکباری که چند بار ریخته است **فسألنی** پس پرسید مرا که چند بار
ریخته شده است آب **فقلت لا ادری** پس گفتم من در نمی یابم و یاد ندارم من که چند بار شسته شد **فقال** پس گفت ابن عباس بطریق زجر و توبیخ **لا ام لک وما یمنعک ان تدری** نیست مادر مر ترا یا مباد مادر
ترا چه چیز باز داشت ترا از دریافتن و یاد داشتن و لا ام لک کلمه ایست که عرب بطریق ذم و دشنام آنرا ذکر کنند و لا ابا لک نیز در مثل این مقام مذکور گردد و ازینجا معلوم میشود که تلمیذ را باید که در پیش شیخ از عمل او حاضر و
مستیقظ باشد و غافل نبود تا عمل او را یاد گیرد و بکار بندد و نقل کند و شیخ را میرسد که او را بر ترک آن ادب کند و درشتی نماید **ثم یتوضأ وضوءه للصلوة** پس وضو میکرد ابن عباس همچو وضوی وی برای نماز
ثم یفیض علی جلده الماء پس میریخت بر بدن خود آب **ثم یقول هکذا کان رسول الله** پس میگفت ابن عباس همچنین بود پیغمبر خدا **صلی الله علیه وسلم یتطهر** غسل میکرد و مبالغه میکرد در
طهارت **رواه ابو داؤد** بدانکه آنچه وارد شده است در احادیث از شستن آنحضرت صلی الله علیه وسلم دستها را پیش از شستن فرج یا مطلق ثبت یا دو بار یا سه بار ست و در فصل الاول از باب الغسل هم از روایت
ابن عباس گذشت که ریخت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آب بدست راست خود بر دست چپ پس شست فرج خود را بی ذکر عدد معین پس آنچه از ابن عباس شعبه روایت کرد که هفت بار آب ریخت در صورتی مخصوص باشد بجهت
مبالغه در تطهیر و تنظیف چنانکه در تطهیر اوانی در بعض احادیث آمده است و شیخ ابن حجر گفته که شاید بجهت نجاستی بود که در دست چپ وی بود و این وجه افاده عدد نمیکند مگر آنکه قید کنند که نجاستی سخت بود که جز
بمبالغه در غسل نرود و سبع عددی ست که روی بکمال دارند و اگر گویند که آن اتفاقی بود و از ابن عباس سؤال او از شعبه بر نسیان و درشتی نمودن بر عدم درایت منافات دارد با آنچه [illegible] غایت عدد آن ست
وعن ابی رافع مولای آنحضرت است و بعض گفته مولای عباس بود که با آنحضرت بخشیده بود نام او اسلم است در اصل قبطی ست اسلام آورد و پیش از بدر و حاضر نشد بدر را و حاضر شد احد را و مشاهدی که بعد از وی ست
و گفته اند که چون بشارت آورد باسلام عباس آنحضرت او را اعتاق کرد **قال ان رسول الله** گفت ابی رافع که پیغمبر خدا **صلی الله علیه وسلم طاف ذات یوم علی نسائه** گشت گرد یک
روزی بر زنان خود و بگذشت بر ایشان یعنی جماع کرد با همه ایشان **یغتسل عند هذه وعند هذه** در حالیکه غسل میکرد نزد این و نزد این یعنی نزد هر کدام غسلی علیحده کرد **قال فقلت له**
گفت رافع پس گفتم من مر آنحضرت را **یا رسول الله الا تجعله غسلا واحدا اخرا** آیا نمیگردانی یا چرا نمیگردانی آن غسل را یک غسل یعنی چرا بعد از همه یک غسل نکردی و الا تخفیف شد بهر دو روایت
است **قال** فرمود **هذا** این هر بار جدا کردن غسل **ازکی** زیاده شونده تر ست از روی ثواب **واطیب** و خوش آینده تر ست نفس را **واطهر** و پاک تر و نظیف تر ست و ظاهر آنست که این هر سه بیک معنی ست
یا قریب در معنی اند برای تاکید و مبالغه مکرر آورده و طیبی گفته که ظاهر آنست که تطهیر برای ظاهر ست و تزکیه و تطییب برای باطن یا اول یعنی تزکیه برای ازاله اخلاق ذمیمه و ثانی یعنی تطییب برای تحلی باوصاف حمیده
و ازینجا ظاهر شد که از آنجا که بعد از همه یک غسل کرد چنانکه در فصل اول از حدیث انس گذشت از برای تعلیم رخصت و تسهیل امر بر امت بود **رواه احمد و ابو داؤد وعن الحکم بن عمرو** صحابیست
نزول کرد بصره را و معدود است در ایشان و والی گردانید او را زیاد بر بصره و پس از آن عزل کرد و والی خراسان ساخت پس مرد بمرو سنه خمسین یا احدی و خمسین روایت کرد از وی حسن بصری وغیر وی **قال
نهی رسول الله** گفت نهی کرد پیغمبر خدا **صلی الله علیه وسلم ان یتوضأ الرجل** از وضو کردن مرد **بفضل طهور المرأة** ببقیه آب طهارت زن خواه بقیه آب وضو باشد یا غسل

رواه ابوداود وابن ماجة والترمذی وزاد وزیاده کرده است ترمذی این لفظ را بطریق شک راوی او قال بسورها یا گفت وضو نکند مرد بسور زن وسور بضم سین
سکون همزه بقیهٔ شیئ و بیشتر اطلاق در بقیهٔ طعام یا شراب که کسی بخورد یا بنوشد واقع شود اما مراد اینجا فضل طهور و بقیهٔ آب طهارت است و شک راوی در مجرد لفظ است که تلفظ کرده بدان آنحضرت کذا قال
الشیخ ابن حجر وقال و گفت ترمذی هذا حدیث حسن وعن حمید الحمیری قال حمید بضم حا و فتح میم حمیری منسوب بحمیر بکسر حا و سکون میم تابعی جلیل القدر است واز قدمای

صحیح

تابعین از ثقات بصریین وائمهٔ ایشانست و محمد بن سیرین گفت که حمید اعلم اهل بصره وافقه ایشان بود و گفت لقیت رجلا صحب النبی ملاقات کردم مردی را که صحبت داشته است پیغمبر را صلی الله
علیه وسلم اربع سنین چهار سال کما صحبه ابو هریرة چنانکه صحبت داشته آنحضرت را ابوهریره که در غزوهٔ خیبر که در سال هفتم از هجرت بود ایمان آورد قال نهی رسول الله
گفت آنمرد که نهی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان تغتسل المرأة بفضل الرجل از غسل کردن زن بزیادتی و بقیهٔ آبی که غسل کرده است بدان آب مرد او یغتسل الرجل بفضل المرأة
یا غسل کند مرد به بقیهٔ آبی که غسل کرده است بدان زن زاد مسدد و زیاده کرده است مسدد بروزن معظم که از کبار اتباع تبع تابعین است در مرتبهٔ احمد بن حنبل رحمة الله علیهما این عبارت را که و
لیغترفا جمیعا و باید که آب بگیرند از ظرف هر دو واز مرد و زن یکبارگی نه بنوبت اگرچه در اغتراف جمیعا نیز ذکر کرد دو غسل هر یکی از فضل دیگر لازم می آید چنانکه سابقا در حدیث عائشه در آخر فصل اول از باب
الغسل اشارت بدان کردیم اما اینقدر معفو است و منهی عنه غسل است بفضلی که بعد از غسل در ظرف بگذارد رواه ابوداود والنسائی وزاد احمد فی اوله و زیاده کرده است امام احمد
از حمید حمیری در اول این حدیث این کلام را که نهی ان یمتشط احدنا کل یوم نهی کرده است آنحضرت از اینکه شانه کند یکی از ما هر روز او یبول فی مغتسله یا بول کند در جای غسل کردن
رواه ابن ماجة عن عبد الله بن سرجس بدانکه نزد اهل حدیث در طرق اسانید این دو حدیث است و اگرچه ترمذی حدیث اول را حسن صحیح گفته است ولیکن بیهقی تضعیف آن کرده

حسن

و بیهقی گفته که خطابی گفت اهل حدیث راضی نیستند بطرق اسانید نهی اغتسال رجل بفضل ماء مرأة و اغتسال المرأة بفضل ماء رجل و اگر ثابت شود منسوخ است بنسخ و شیخ ابن حجر گفته که بیهقی یکی از اتباع آن
رفته و محال است که حدیث صحیح باشد و هیچکس بآن عمل نکرده و بسوی آن نرفته باشد و درین قول شیخ نظر است چه بعضی از ائمهٔ مذهب امام احمد حنبل بدان رفته اند و بطریق تعبد بدان قائل شده اند چنانکه
در شرح بتفصیل بیان کرده ایم باب احکام المیاه باب در بیان حکمهای انواع آبها چنانکه آب آسمان و آب زمین و چشمه و غیر چشمه که دریااست و آب ایستاده و روان و قلیل و کثیر و مستعمل و غیر مستعمل و پس
خورده حیوانات و آب حوضها که در بیابانها میباشد و آب گرم شده در آفتاب و غیر آن از آنچه درین باب مذکور شده الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه

رضی الله عنه

وسلم لا یبولن احدکم باید که بول نکند یکی از شما فی الماء الدائم الذی لا یجری در آب ایستاده که نمیرود و روان نیست ثم یغتسل فیه پس وی غسل میکند در آن آب و این کونا
علت قول از نهی کردن است یعنی دوراست از عاقل که بول کند در آب و حال آنکه غسل میکند در وی متفق علیه باید دانست که مراد آب قلیل است چه اگر کثیر باشد حکم جاری دارد و نجس نمیشود و غسل در وی
جائز و بعض گفته اند که اگرچه کثیر باشد و متنجس نگردد بول کردن خوب نیست شاید که او را دیده دیگران هم بول کنند و عادت گردد و رفته رفته آب تغیر یابد و مراد بتغیر آب تغیر صفات او است از رنگ
و بو و مزه و نهی بر تقدیر اول برای حرمت است و بر تقدیر ثانی برای کراهت و قید لا یجری برای آنست که آب جاری بوقوع نجاست پلید نگردد و نزد بعض شافعیه آب اگر قلیل باشد و هرچند جاری باشد مکروه است
و قید اغتسال اتفاقیست و وضو نیز همین حکم دارد و غائط نیز در حکم بول است بلکه سخت تر و بدتر از آن گفته اند که اینهمه تفصیل در روز است و در شب قضای حاجت در آب مطلق مکروه و ممنوع است از جهت
ترس ایذای جن که میگویند که جای ایشان در شب هر جا که آب است میباشد کذا قال الشیخ ابن حجر المکی وفی روایة لمسلم قال و در روایتی مر مسلم را آمده است لا یغتسل احدکم فی الماء
الدائم وهو جنب غسل نکند یکی از شما در آب ایستاده و حال آنکه وی جنب است واینجا مراد نیز ماء قلیل است زیرا که کثیر حکم جاری دارد و معنی قلیل و کثیر در فصل ثانی معلوم گردد قالوا کیف یفعل
گفتند چون در آب غسل نکند چگونه کند یا ابا هریرة قال گفت ابوهریره یتناوله تناولا بگیرد آب را گرفتنی یعنی بردارد آب را بدست و غسل کند بیرون آب واینجا معلوم میگردد که اگر جنب دست
در آب درآرد تا آب بگیرد و غسل کند آب مستعمل نمیگردد اما اگر دست در آب برای شستن دست از جنابت در آرد مستعمل گردد کذا قال الشمنی وعن جابر قال نهی رسول الله گفت جابر نهی
کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان یبال فی الماء الراکد از بول کردن در آب ایستاده رواه مسلم وعن السائب بن یزید حلیف بنی امیه یا بنی عبد
شمس است ولادت او در سال دوم از هجرت است و حاضر شد حجة الوداع را با پدرش در هفت سالگی صحابی صغیر است روایت میکند از پدرش عامل گردانیده بود او را عمر رضی الله عنه بر بازار مدینه
قال ذهبت بی خالتی الی النبی گفت سائب برد مرا خالهٔ من نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقالت پس گفت خالهٔ من یا رسول الله ان ابن اختی وجع بدرستیکه
پسر خواهر من درد ناک و رنجور است فمسح راسی پس بسود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدست مبارک خود سر مرا و دعا لی بالبرکة و دعا کرد مرا ببرکت و زیادتی خیر ثم توضأ پس وضو کرد آنحضرت
فشربت من وضوئه پس نوشیدم از آب وضوی آنحضرت مراد بقیهٔ آب وضو است که در ظرف مانده یا آبی که از اعضای شریف جدا گشته و گفته اند که ظاهر احتمال اول است و اکثر علما برآنند چنانکه
در حدیث دیگر آمده است که صحابه جنگ میکردند بر آب وضوی آنحضرت اینجا نیز گفته اند که بقیهٔ آب وضو مراد است و اگر آب جدا گشته از اعضای شریف مراد باشد قول امام ابی حنیفه به نجاست آب مستعمل مشکل
میگردد مگر آنکه گفته شود تجویز شرب او مر سائب را بجهت تداوی بود یا طهارت آن از خصائص آنحضرت دارند و خود چگونه طاهر نباشد و بتن پاک او رسیده و زوال نجاست حکمی که در حدیث است بیمن
بدن شریف تأثیر در سرایت نکرده و حال آنکه بعضی از علما بطهارت فضلات وی صلی الله علیه وسلم رفته اند که وجود شریف وی از سر تا پا ظاهر و باطن پاکی و مطهر است ثم قمت خلف ظهره پس ایستادم
من پس پشت آنحضرت فنظرت الی خاتم النبوة پس نگاه کردم بخاتم نبوت بین کتفیه میان هر دو شانهٔ آنحضرت مثل زر الحجلة مانند زر حجله زر بتقدیم زای مکسوره بر رای مهمله و
حجله بتقدیم حای مهمله بر جیم هر دو مفتوح خانهٔ عروسی و آنجا نیز میباشد مثل خرگاه که تکمها دارد کلان تشبیه کرده خاتم نبوت را در مقدار بآن و در بعض روایات آنرا تشبیه کرده اند به بیضهٔ کبوتر و آن
گوشت پاره بود بر شکل بغایت نورانی و درخشانی و در بعض روایات آمده که در باطن او مکتوب بود الله وحده لا شریک له و در ظاهر توجه حیث شئت فانک منصور و این را خاتم نبوت بجهت آن گفتند

که در کتب متقدمه آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بدان نعت کرده بودند پس آن علامتی و نشانی بود برآنکه وی نبی موعود بود یا علامتی بود که وی خاتم النبیین است و بعد از وی پیغمبری نباشد و گویند که در وقت رحلت آنرا از کتف مبارک برداشتند و باین شناختند که وی صلی الله علیه وسلم از دنیا انتقال کرد و تحقیق این در ابواب الشمایل آنحضرت در اواخر کتاب بتفصیل ازین بیاید انشاء الله تعالی متفق علیه

الفصل الثانی عن ابن عمر رضی الله عنهما قال سئل رسول الله کفت ابن عمر پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن الماء یکون فی الفلاة من الارض از حال آبی که میباشد در بیابان و صحرا از زمین وما ینوبه من الدواب والسباع و حال آنچه نوبت میبد رسانید در آن آب از چارپایان و درندگان و میخورند از آن و بول و سرگین میکنند در آن فقال اذا کان الماء قلتین پس گفت آنحضرت چون باشد آب مقدار دو قله لم یحمل الخبث برندارد و قبول نمیکند پلیدی را یعنی پلید نمیشود بافتادن چیزی از پلیدی دران و قله بالضم بمعنی جرهٔ عظیم یعنی سبوی بزرگ که دران آب کنند و در اصل قله چیزی بلند را گویند چنانکه کوه و کوهان و تارک سر و چیزه را نیز قله از جهت بلندی وی گویند و از آنجهت که بر میدارد او را مردی بزرگ و مقدار قله دو نیم مشک خرد که آنرا قربه گویند داشته اند پس قلتین پنج مشک آب باشد و قربه مقدار سبوی کلان که متعارف دیار ماست باشد و بحساب شرع پنجاه من گفته اند پس قلتین دویست و پنجاه من باشد و بعض گفته اند مقدار قربه صد رطل عراقیست و رطل عراقی صد و بیست و هشت درهم و من شرعی چهل سیر شاهی است و این مذهب امام شافعی و امام احمد است که چون آب قلتین باشد بافتادن نجاست نجس نگردد مادام که رنگ و بوی و مزه آب تغیر نپذیرد الا آنکه نزد امام احمد نجاست البول و غائط سیلان کننده باشد متنجس میگرداند مگر آنکه مانند حوضها باشد که در راه مکه است و غریب آنست که در کتب شافعیه آورده اند که همه آب نجس چون رفته رفته مقدار قلتین شود پاک میگردد و باز چون اندکی از آن آب کم شود باز نجس میگردد گویا قلتین را از نزد ایشان تاثیری و خاصیت است در طهارت آب والله اعلم رواه احمد و ابو داؤد والترمذی والنسائی والدارمی وابن ماجة وفی اخری لابی داؤد و در روایتی دیگر مر ابی داؤد را اینچنین آمده که فانه لا ینجس و در صحت این حدیث میان محدثان اختلاف است و صاحب سفر السعادة گوید جمعی میگویند که این حدیث صحیح نشده و جمعی میگویند که این حدیث صحیح است و اکابر اهل حدیث آنرا در مصنفات خود ذکر کرده اند انتهی و این حدیث در صحیحین نیست و علی بن مدینی که امام ائمه حدیث است و از شیوخ بخاریست و از اقران احمد بن حنبل است گفته که این حدیث ثابت نشده است از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و گفته اند که وی مخالف اجماع صحابه است که زنگی در چاه زمزم افتاده بود و پس ابن عباس و ابن زبیر امر کردند بکشیدن تمامهٔ آب و این بحضور صحابه بود و هیچکس انکار بر آن نکرد والله اعلم و گفته اند هیچیک از فریقین را در تقدیر آب و تحدید در تنجس و عدم آن حدیث صحیح از آنحضرت ثابت نیست و علمای که از ائمه مذهب حنفیه است گفته که حدیث قلتین اگرچه صحیح است ولیکن با عمل بدان نکردیم از جهت آنکه قله مشترک است میان چند معنی جره و قربه و سر کوه و بیقین معلوم نمیشود که مراد بدان چیست و تفصیل مقام آنست که مذهب اصحاب ظواهر آنست که آب پلید نمیگردد بهیچ چیز و بهیچ حال خواه روان باشد یا ایستاده کم باشد یا بسیار و خواه تغیر یابد رنگ و بو و مزهٔ وی یا نیابد و عامهٔ علما از فقها و محدثین بر آنند که اگر کثیر باشد متنجس نمیگردد و اگر قلیل بود میگردد و آنکه در حدیث بئر بضاعه واقع شده است که الماء طهور لا ینجسه شیء و متمسک اصحاب ظواهر است مراد بدان ماء کثیر است و اختلاف است میان ائمه اربعه در مقدار قلیل و کثیر نزد امام مالک آنچه تغیر نیابد لون و ریح و طعم وی کثیر است و آنچه تغیر یابد قلیل پس وی همین تغیر و عدم تغیر را معیار قلت و کثرت داشته و نزد امام شافعی و احمد هرچه بقلتین رسد کثیر و هرچه کم از آن باشد قلیل و نزد امام ابوحنیفه و اصحاب وی اگر آب بقدری بود که بجنبانیدن اجزای او از هم جدا نگردد نزد بعض بغسل و نزد بعض بوضو و نزد بعض بگرفتن بدست بی شدت ضعف کثیر است والا قلیل و نزد متاخرین مشایخ بمساحت قرار یافته نزد بعض به ده در ده و نزد بعض به یازده در یازده و نزد بعض ببیست در بیست و بعض ظن غالب معتبر داشته اند اگر ظن غالب وصول نجاست بجانب دیگر است وضو نکند والا بکند و تحقیق دلائل و تفصیل آن در شرح سفر السعادة کرده شده است و در شرح نیز آورده شد فلیطلب ثم

وعن ابی سعید الخدری قال کفت قیل گفته شد یا رسول الله انتوضأ من بئر بضاعة آیا وضو بسازیم از آب این چاه که نام او بئر بضاعه است بضم با و موحده و ضاد معجمه و مشهور است در مدینه مطهره وهی بئر یلقی فیها الحیض و حال آنکه آن چاهی است که انداخته میشود در وی حیض بکسر حاء و فتح یا جمع حیضه بکسر و سکون خرقهٔ جامه بخون حیض آلوده و لحوم الکلاب و انداخته میشود در وی گوشتهای سگان والنتن و انداخته میشود دران بفتح نون و سکون تا بوی بد و مراد اینجا چیزهای بدبو است فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان الماء طهور لا ینجسه شیء بدرستیکه این آب چاه پاکست پلید نمیگرداند او را چیزی زیرا که بسیار و چشمه دار است و گفته اند که این چاه در آن وقت جاری بود و راهی بباطین داشت مثل جوی روان اگرچه ده در ده نبود و آنقدر نبود که آب وی بتحریک منفصل نگردد فافهم و در بعض روایات از مشایخ مذهب با چاه چشمه دار حکم آب جاری دارد رواه احمد والترمذی وابو داؤد والنسائی

وعن ابی هریرة قال سأل رجل رسول الله پرسید مردی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آنمرد یا رسول الله انا نرکب البحر بدرستیکه ما سوار میشویم دریا را ونحمل معنا القلیل من الماء و برمیداریم با خود اندکی از آب فان توضأنا به عطشنا پس اگر وضو کنیم بآن آب که برداشته ایم تشنه میمانیم افنتوضأ بماء البحر آیا پس وضو کنیم از آن آب پس وضو کنیم بآب دریا گویا استبعاد ایشان توضی بآب دریا را ناشی از فهم تخصیص بود از کریمهٔ وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا یا مخالفت وی با آب آسمان در اوصاف فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در بیان جواز توضی بآب دریا هو الطهور ماؤه دریا پاک کننده است آب وی والحل میتته و حلال است خود مرده او مراد ماهی است که او را ذبح میکنند و میته بفتح میم چیزی که او را ذبح نکنند و ذبح ماهی همین شکار کردن و برآوردن او است از آب و آنکه در آب مرده بمذهب ما حلال نیست و تحقیق آن در کتاب صید و ذبائح بیاید انشاء الله تعالی رواه مالک والترمذی وابو داؤد والنسائی وابن ماجة والدارمی

وعن ابی زید عن عبد الله بن مسعود ان النبی صلی الله علیه وسلم قال له ابو زید مخزومی که از تابعین است و مولای عمرو بن حریث است و بخاری او را تضعیف کرده از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت میکند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت مر او را لیلة الجن در شب جن و آن شبی است که جنیان نزد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمدند و آنحضرت ایشانرا دعوت کرد و بر ایشان قرآن خواند و ایشان بر قوم خود بازگشتند و حقیقت حال با ایشان گفتند چنانکه این قصه منطوق قرآن عظیم است پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم آب میخواست برای وضو و ابن مسعود حاضر بود و مطهره با خود داشت پس آنحضرت از وی پرسید ما فی اداوتک

چه چیز است در مطهره تو قال قلت نبیذ گفت ابن مسعود گفتم نبیذ است در مطهره من قال گفت آنحضرت تمرة طیبة وماء طهور نبیذ چیست خرمای پاک و آب پاک کننده پس روا باشد بوی وضو بی شبهه
رواه ابو داود روایت کرد این حدیث را ابن مقدار ابو داود وزاد احمد والترمذی واحمد و ترمذی نیز زیادت کردند که فتوضأ منه پس وضو کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از آن نبیذ
که در مطهره بود وقال الترمذی ابو زید مجهول و ترمذی درین حدیث طعن کرده بجهت آنکه ابو زید که روایت وی از ابن مسعود آورده مردی مجهول است و گفته اند که ابو زید مولای ابن
حریث که حدیث وضوی نبیذ از ابن مسعود روایت کرده و از وی ابو فزاره روایت کرده حدیث وی صحیح نیست و بخاری او را در ضعفا آورده و حاکم نیز بضعف وی حکم کرده و گفته اند که وی را جز این
یک حدیث نیست و بعض ابو فزاره را نیز تضعیف نموده اند و در مصابیح گفته است وصح عن علقمة عن عبد الله بن مسعود قال وصحت رسیده است از علقمه بن قیس که تابعی مشهور است
فقیه کبیر الشان و گفته اند که صحابه از وی علم می پرسیدند و بود اشبه الناس بعبد الله بن مسعود در راه و روش و سمت و سیرت تا که روایت کرد از ابن مسعود که گفت ابن مسعود لم اکن لیلة الجن مع رسول
الله نبودم من در لیلة الجن با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رواه مسلم و چون ابن مسعود درین شب با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم همراه نباشد حدیث مذکور که دلالت بهمراهی دارد
صحیح نباشد مراد آنکه نبیذ تمر آنست که خرما را در آب بنهند و چند روز بگذارند تا شیرینی از وی جدا گردد و تیزی پیدا کند و این تا بسیار تیز و تند نشده حلال است و برای آنحضرت نیز میساختند و تمامه احوال
واحکام آن در باب الاشربه بیاید انشاء الله تعالی و وضو به نبیذ تمر مختلف فیه است و حنفیه اگر آب خالص یافته نشود جائز دارند و با وجود نبیذ نزد ایشان تیمم جائز نه و این حدیث ابو زید را که از ابن مسعود روایت
کرده دلیل آن می آرند و شافعیه درین حدیث بجهتی که معلوم شد طعن مینمایند و تضعیف میکنند و نزد تحقیق حق با امام ابو حنیفه است و جهالت راویان حدیث مندفع است و بودن ابن مسعود در لیلة الجن با
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت شده و بتحقیق پیوسته است و چون آنحضرت بدعوت جن مشغول شد ابن مسعود را در یکجا نشانده و دائره گرد وی کشید و فرمود که ازین دائره بیرون نرود و آنکه گفت وی در آن شب
با آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبودم یعنی در وقت مکالمه و مخاطبه با جن حاضر نبودم یا در وقت بیرون آمدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم همراه نبودم و در آخر شب پیوستم و سخن درینجا دراز است در شرح بسط نموده
شده است آنجا باید نگریست والله اعلم وعن کبشة بنت کعب بن مالک وکانت تحت ابن ابی قتادة و روایت است از کبشه انصاریه بفتح کاف و سکون موحده دختر کعب بن مالک انصاری
که از مشاهیر صحابه است و قصه وی در تخلف از غزوه تبوک مشهور است و بود این دختر کعب زن پسر ابی قتاده ابی قتاده نیز صحابی مشهور است که او را فارس رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند و ابن حبان گفته که کبشه را نیز
صحبت است کذا فی التقریب ان ابا قتادة دخل علیها روایت میکند کبشه که ابو قتاده در آمد بروی یعنی بر کبشه فسکبت له وضوء پس ریخت کبشه برای ابو قتاده آب وضو را در ظرفی و در بعض
روایات فسکبت بلفظ متکلم نیز آمده فجاءت هرة تشرب منه پس آمد گربه که بنوشد از آن آب که برای وضو نهاده بود فاصغی لها الاناء پس مائل و کج گردانید ابو قتاده برای گربه ظرف آب را
تا باسانی آب بخورد حتی شربت تا آنکه بخورد گربه آب را قالت کبشة فرآنی انظر الیه گفت کبشه پس دید مرا ابو قتاده که نگاه میکنم بجانب وی از روی تعجب از آنکه میل داد گربه را تا از ظرفی که
در وی آب وضو نهاده بود بخورد فقال پس گفت ابو قتاده اتعجبین یا ابنة اخی آیا عجب داری ای دختر برادر من بر عادت عرب که مخاطب را برادر زاده و پسر عم میخوانند اگرچه در واقع چنین نه
باشد واخوت اسلام خود باقیست قالت فقلت نعم گفت کبشه پس گفتم آری عجب دارم از آن فقال ان رسول الله پس گفت ابو قتاده بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال
گفته است که انها لیست بنجس بدرستیکه گربه نیست پلید که آب بدهان انداختن وی پلید گردد و نجس بکسر جیم بمعنی پلید و بفتح جیم نیز خوانده اند بمعنی پلیدی انها من الطوافین علیکم او الطوافات
بدرستیکه گربه از طواف کنندگان و گرد شما آیندگان است اگر نر است از طوافین است که بمعنی ذکور است و اگر ماده است از طوافات است که بمعنی اناث است پس کلمه او برای شک راوی نباشد بلکه لفظ
آنحضرت باشد صلی الله علیه وسلم و تواند که برای شک بود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم من الطوافین فرمود یا من الطوافات و طواف صیغه مبالغه است که افادت غلبه و کثرت میکند و مراد آنست که چون وی گرد
شما بسیار میگردد اگر حکم نجاست پس خورده او کنیم در حرج و مشقت افتید بنا بر آن رخصت کردیم یا مراد آنست که وی دائم گرد شما میگردد چنانکه سائلان و محتاجان گردند پس مواسات و مهربانی با وی لازم
باشد بهر تقدیر باعث مسامحه آمد و نزد امام ابو حنیفه سور هره مکروه است اگر آب دیگر یافته نشود وضو کند بآن و تیمم نکند و اگر با وجود آب پاک وضو کند جائز بود ولیکن مکروه و نزد ابی یوسف و
ائمه دیگر طاهر است و قول ابی حنیفه بکراهت بجهت آنست که در حدیث دیگر هره را از سباع خوانده و سور سباع نجس است ولیکن حدیث انها من الطوافین آورد نجاست را بکراهت رواه مالک
واحمد والترمذی وابو داود والنسائی وابن ماجة والدارمی وعن داود بن صالح بن دینار عن امه ان مولاتها ارسلتها بهریسة
الی عائشة داود بن صالح دینار مدنی که از کبار تابعین است و از موالی انصار و بعض گفته اند مولای ابو قتاده انصاری بود از مادر خود روایت میکند که زنی که آزاد کننده مادر او
بود فرستاد مادر او را با هریسه که طعام مشهور است مشتق از هرس که بمعنی کوفتن سخت است و معنی اکل شدید نیز آمده نزد عائشه رضی الله عنها قالت گفت مادر وی که هریسه برده بود فوجدتها
تصلی پس یافتم عائشه را که نماز میکند فاشارت الی ان ضعیها پس اشارت نمود بجانب من که بنه هریسه را و از اینجا معلوم میشود که مانند این اشارت کردن رواست در نماز و
نماز بدان تباه نگردد و در بعض روایات فقهیه آمده است که اشارت مفهمه مفسد نماز است و این حدیث بر خلاف آنست و مفسد نماز یا کلام است یا فعل کثیر فجاءت هرة پس آمد گربه فاکلت
منها پس خورد پاره از آن هریسه فلما انصرفت عائشة من صلوتها پس هرگاه برگشت و فارغ شد عائشه از نماز خود اکلت من حیث اکلت الهرة خورد هریسه را از همانجا
که خورده بود گربه گویا این تعجب کرد و پرسید فقالت ان رسول الله پس گفت عائشه بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال انها لیست بنجس گفته است که گربه
پلید نیست و پس خورده او پلید نه انها من الطوافین علیکم بدرستیکه گربه از جمله گردندگان است بر گرد شما و گفت انی رأیت رسول الله بدرستیکه من دیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه
وسلم یتوضأ بفضلها وضو میکرد بآبی که باقی میماند از گربه رواه ابو داود وعن جابر قال سئل رسول الله گفت جابر پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
انتوضأ بما افضلت الحمر آیا وضو کنیم بآبی که زیاده و باقی گذاشته اند خران قال نعم فرمود آری وضو کنید وبما افضلت السباع کلها و بآنچه باقی گذاشته اند درندگان

نیز همه درندگان رواه فی شرح السنة و ازینجا معلوم میگردد که سور سباع پاک باشد چنانکه مذهب شافعی است و نزد ما سور سباع نیز نجس است زیرا که آن متولد است از لحم وی که نجس است و مذهب
امام احمد نیز همین است با اختلافی که در روایات است نزد اصحاب او و احادیثی که در طهارت آن آمده در صحت آنها سخن است و اگر بصحت برسند مراد حوضها و غدیرهای بزرگ خواهد بود که در بیابانها است
چنانکه بیاید و اگر درندها علی العموم مراد باشند لازم آید که سور کلب نیز پاک باشد و باین جانب هیچکس نرفته فائده در محیط گفته است که اگر سگ عضو انسانی یا جامه او را بگیرد اگر در حال غضب بگیرد
پلید نکرده و اگر بطریق مزاح و ملاعبت گیرد پلید گردد چه وی در حالت غضب بدندان گیرد فقط و در دندانهای وی رطوبت نیست و در حالت مزاح بلبها میگیرد و آنها رطب اند کذا قال
الشمنی **وعن ام هانی قالت اغتسل رسول الله صلی الله علیه وسلم هو و میمونة** روایت است از ام هانی بنت ابی طالب اسم او فاخته بود و در بعض گفته اند عاتکه اسلام
آورد در سال فتح روایت میکند از وی علی و ابن عباس و جماعه کثیر از تابعین باقی ماند تا بعد از خمسین در زمان معاویه که گفت غسل کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و میمونه بنت حارث که از امهات
المؤمنین است **فی قصعة فیها اثر العجین** با آبی که در کاسه کلان بود که در وی اثر و بقیه خمیر بود و گفته اند که مگر اثر خمیر در قصعه بسیار نبود چنانکه تغیر یابد آب کذا قال الشافعیة و نزد ما اگر تغیر
یابد بآن از اوصاف آب بشئی طاهر رواست مگر آنکه آب را از طبع وی که سیلان است برآرد **رواه النسائی و ابن ماجة**

الفصل الثالث عن یحیی بن عبد الرحمن قال ان عمر رضی الله عنه خرج فی رکب فیهم عمرو بن العاص یحیی بن عبد الرحمن که از تابعین مدنی و ثقه و رفیع القدر و کثیر الحدیث است حفید حاطب ابن ابی بلتعه که صحابی مشهور بود گفت
که امیر المؤمنین عمر بیرون آمد در سواران که در میان ایشان عمرو بن العاص نیز بود **حتی وردوا حوضا** تا آنکه فرود آمدند بالای حوضی **فقال عمرو یا صاحب الحوض هل ترد
حوضك السباع** پس گفت عمرو بن العاص ای صاحب حوض آیا فرود می آیند و در می آیند برای آب خوردن در حوض تو درندگان **فقال عمر بن الخطاب یا صاحب الحوض
لا تخبرنا** پس گفت امیر المؤمنین عمر ای صاحب حوض خبر مده ما را بآن یعنی خبر دادن تو و خبر ندادن تو برابر است نزد ما چنانکه فرمود **فانا نرد علی السباع و ترد علینا** زیرا که ما فرود می
آییم بر درندگان و در می آیند ایشان بر ما یعنی آب بسیار که گاهی ما می آییم و گاهی درندگان می آیند ضرر ندارد چنانکه در حدیث اول از فصل ثانی گذشت **رواه مالک و زاد رزین
قال** روایت کرد این حدیث را مالک و زیادت کرده است رزین گفته است که **زاد بعض الرواة فی قول عمر** زیادت کردند بعض راویان در قول عمر بن الخطاب این که گفت **وانی
سمعت رسول الله** و بدرستیکه من شنیده ام پیغمبر خدا را **صلی الله علیه وسلم یقول** که میگفت و میفرمود **لها ما اخذت فی بطونها** مر سباع راست چیزی که گرفتند در شکمهای
خود و نوشیدند از آب **وما بقی فهو لنا طهور و شراب** و چیزی که باقی ماند از آب پس آن برای ما است پاک کننده و نوشیدنی **وعن ابی سعید الخدری ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم سئل عن الحیاض التی بین مکة والمدینة** روایت است از ابی سعید خدری که از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پرسیده شد از آب حوضها که میان مکه و
مدینه اند **تردها السباع والکلاب والحمر** فرود می آیند و در می آیند بآنها درندگان و سگان و خران **عن الطهر منها** پرسیدند از طهارت کردن از آن حوضها که آیا طهارت حاصل میشود
از آن **فقال لها ما حملت فی بطونها ولنا ما غبر** پس گفت آنحضرت مر سباع و کلاب و حمر راست آنچه برداشتند در شکمهای خود و ما راست آنچه باقی ماند **طهور** و پاک کننده است **رواه
ابن ماجة وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال لا تغتسلوا بالماء المشمس** امیر المؤمنین عمر گفت که غسل نکنید بآب گرم شده در آفتاب **فانه یورث البرص** زیرا که آن
غسل کردن بآب گرم شده بآفتاب می آرد برص را **رواه الدارقطنی** این اثری است از عمر رضی الله عنه آمده اما رفع آن بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بصحت نرسیده کذا قالوا و در تیسیر الشیخ
از عائشه آورده که گفت گرم کردم برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم آب در آفتاب پس فرمود مکن یا حمیرا که آن مورث برص است رواه ابن نعیم فی الطب و الدارقطنی فی الافراد و فی السنن و ابن حبان از
انس آورده که گفت غسل نکنید بآبی که گرم شده است در آفتاب که وی میرساند برص و گفته که در اسانید این احادیث کذابان و وضاعان اند که قبول کرده نمیشود از ایشان حدیث و ثابت نشده از
پیغمبر صلی الله علیه وسلم درین باب چیزی الا از عمر رضی الله عنه درین باب این قول بثبوت رسیده و شافعی نیز اسناد آن آورده که رجال وی ثقات اند مگر ابراهیم که در وی اختلاف است و شیخ وی صدوق ضعیف است
و دارقطنی از طریق دیگر آورده و منذری و غیر آن را تحسین نموده است والله اعلم دیگر بدانکه قول عمر رض که مؤلف آورده مخصوص بغسل است و در سفر السعادة گفته در استعمال آب گرم شده بآفتاب
حدیثی صحیح نشده و این شامل غسل و وضو و خوردن است و پوشیده نماند که بر تقدیر ثبوت مراد احتیاط و دوام بر آن خواهد بود یا نزد عدم معارض مانع از آن چنانکه در بعض طعمه که اطبا از آن منع کرده اند
گفته اند

باب تطهیر النجاسات نجاست پلیدی ضد طهارت و پاکی و نجس بفتح جیم و کسر آن پلید و در اصطلاح فقها بفتح بمعنی پلیدی آید و بکسر بمعنی پلید و نجس ینجس از باب سمع یسمع و کرم یکرم
هر دو آید و نجاسات بلفظ جمع آوردن بقصد اراده انواع او است که مختلف است احکام آن

**الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا شرب الکلب فی اناء احدکم** چون آب خورد سگ در آوند یکی از شما **فلیغسله سبع مرات** پس باید که بشوید آن آوند را هفت بار **متفق علیه وفی روایة لمسلم**
و در روایتی مر مسلم را اینچنین آمده که قال **طهور اناء احدکم اذا ولغ فیه الکلب** پاک شدن ظرف یکی از شما چون آب خورد سگ در آن ظرف و ولوغ خوردن سگ آب با طراف زبان و
آن مخصوص است بدرندگان **ان یغسله سبع مرات** بشستن آن ظرف است هفت بار **اولهن بالتراب** نخستین از آن هفت بار شستن بخاک است [illegible] شستن ظروف بولوغ کلب هفت بار
اکثر محدثین است و مذهب ائمه ثلثه هم همین است الا الامام ابو حنیفه که نزد وی حکم سائر نجاسات دارد و آنچه در حدیث آمده است محمول بر احتیاط است نه وجوب یا این در ابتدای اسلام بود و پس
از آن منسوخ گشت والله اعلم و آنکه گفت اولهن بالتراب روایت مسلم است و در روایت ابو داود اخرهن آمده و در ترمذی اولهن او اخرهن و در روایتی نزد بزار احدهن آمده و در روایتی از امام
احمد هشت بار بشویند هشتم بار بخاک **وعنه قال قام اعرابی** گفت ابوهریره ایستاد بادیه نشینی و اعراب بادیه نشینان عرب را گویند و بعض گویند بادیه نشین را اگرچه از عجم بود و اعرابی گویند
فبال فی المسجد پس بول کرد آن اعرابی در مسجد **فتناوله الناس** پس گرفتند او را مردم و در افتادند در وی تا نگذارند که بول کند **فقال لهم النبی** پس گفت مر ایشان را پیغمبر صلی الله

مذهب ۷

علیه

علیه وسلم دعوه بگذارید او را که بول کند وهریقوا علی بوله سجلا من ماء و بریزید بر جای بول او دلوی از آب او ذنوبا من ماء شک راوی است که سجلا فرمود یا ذنوبا و
این هر دو تقدیری یک سجل و ذنوب بیک معنی باشد و بعض گفته اند که سجل بفتح سین و سکون جیم دلو عظیم که پر آب باشد و ذنوب بفتح ذال نزدیک بدین و برین تقدیر او برای تخییر باشد و ثواب آنست که هر دو بمعنی
دلو عظیم پر آب است و او برای شک فانما بعثتم میسرین زیرا که بر انگیخته شده اید و پیدا کرده شده آید دشوار نمی دهنده و این صفت آنحضرت است صلی الله علیه وسلم که بغایت رفق و مهربانی و
سهولت و سماحت و دین و شریعت موصوف است صحابه را که تبعان او یند بآن موصوف ساخت مقصود ترغیب و تحریص بر رفق و لطف است بآن اعرابی که بول کرد رواه البخاری و این حدیث
دلالت دارد بر آنکه زمین پاک میگردد بریختن آب بر نجاست بکثرت و غلبه و بر آنکه غساله نجاست و رشاشه پاک است اگر بر جای دیگر افتد از جامه و بدن و زمین یا از حصیر بر زمین چکید و علما را درینجا اختلاف است
مختار آنست که اگر بعد از پاک شدن محل جدا گردد پاک است و اگر پیش از پاک شدن جدا گردد پلید است و اگر جدا گردد و رنگ و بوی آن متغیر باشد پلید میگردد باتفاق کذا فی مجمع البحار نقلا عن الطیبی
گفته که این حدیث دلالت دارد بر آنکه زمین چون پلید گردد بخشک شدن پاک نگردد و کندن زمین و برداشتن خاک از آن واجب نیست و نزد ابی حنیفه رح زمین بخشک شدن پاک گردد و اگر تا
خشک شدن نگذارند زمین بباید کند و خاک از آن برداشت تا پاک گردد انتهی و معلوم نیست که اصحاب ما در جواب این سخن چه گفته اند و من گفتم شاید توفیق که حدیث دلالت نکرد بر آنکه قوم در آنجا
نماز کردند پیش از خشک شدن شاید که ریختن آب بالفعل برای آن بوده باشد که تا نجاست سبک گردد و بوی و رنگ بول بجهت غلبه آب بر طرف شود و پاک بخشک شدن شده باشد و حدیث
از رسالت است والله اعلم وعن انس رضی الله عنه قال بینما نحن فی المسجد مع رسول الله گفت انس در اثنای آنکه ما بودیم در مسجد با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا جاء
اعرابی ناگاه آمد اعرابی فقام یبول فی المسجد پس ایستاد که بول کند در مسجد فقال اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفتند صحابه مه مه مکن مکن و از اینجا
معلوم میشود که تناول و در افتادن با اعرابی که در حدیث سابق مذکور شد بزبان بود نه بدست اگر قضیه یکی باشد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا
تزرموه قطع نکنید بول او را دعوه بمانید او را و از زرام بتقدیم زای بر را قطع کردن بول کسی را و زرم منقطع شدن بول و اشک و جز آن و درین غایت شفقت و مهربانی و حلم و کرم است
از آنحضرت بر غربا و نادانان و لهذا منع کرد و نصیحت نمود او را بنهایت نرمی و شفقت و حکمت در نهی از زرام اعرابی آن بود که مسجد خود آلوده شده و در قطع بول بر وی ضرر را واست و با وجود
آن جای آن پلید میگردد و مواضع متعدد از مسجد متنجس خواهد شد فترکوه حتی بال پس گذاشتند او را تا آنکه بول کرد ثم ان رسول الله دعاه پس بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دعاه خواند
آن اعرابی را فقال له ان هذه المساجد لا تصلح لشیء من هذا البول والقذر پس گفت آنحضرت مر او را که این مسجدها لایق نیست و نمی سزد مر چیزی را ازین بول و پلیدی
انما هی لذکر الله والصلوة وقراءة القرآن نیست مساجد مگر برای ذکر خدای تعالی کردن و نماز گزاردن و قرآن خواندن او کما قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم یا چنانکه گفت آنحضرت این لفظ در جای میگویند که بخصوص لفظ آنحضرت راوی را یاد نیست پس میگوید که باین لفظ فرمود که من گفتم یا بلفظ دیگر که مشابه اوست قال گفت راوی وامر رجلا
من القوم و فرمود آنحضرت مردی را از صحابه که دلوی آب بیارد و بریزد درانجا که بول کرده است فجاء بدلو من ماء فسنه علیه پس آورد آن مرد دلوی از آب پس ریخت آن را بر بول و
سن بسین مهمله ریختن و اگر بریزد و پریشان کند بشین معجمه و در حدیث بمهمله است در نسخ متعدده معتبره و در بعض نسخ فشنه بمعجمه نیز واقع شده است متفق علیه وعن اسماء بنت ابی بکر
رضی الله عنهما قالت سألت امرأة رسول الله گفت اسما بنت ابی بکر صدیق که صحابیه است و فضائل و مناقب بسیار دارد و والده عبدالله بن الزبیر پرسید زنی پیغمبر خدا را صلی الله علیه و
سلم فقالت پس گفت آن زن یا رسول الله ارأیت احدنا اذا اصاب ثوبها الدم من الحیضة خبر ده یکی از ما را چون برسد جامه او را خون از حیض و حیضه بکسر حا و فتح آن نیز در
آمده است کیف تصنع چکند و چگونه پاک کند جامه را از آن فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا اصاب ثوب احداکن الدم من الحیضة
چون برسد جامه یکی از شما را خون از حیض فلتقرصه پس باید که بمالد آن را بسر انگشتان و ناخنان ثم لتنضحه بماء پس تر بشوید آن را و نضح در لغت بمعنی پاشیدن آب است ولیکن در احادیث نزد ما محمول
بر شستن است ثم لتصل فیه پس اگر خواهد نماز بگذارد در آن جامه یعنی پیشتر از آنکه خشک گردد چنانکه در حدیث آینده بیاید متفق علیه وعن سلیمان بن یسار مولای ام المؤمنین میمونه برادر عطا
بن یسار از اهل مدینه و کبار تابعین است فقیه فاضل ثقه عابد ورع حجت یکی از فقهای سبعه مدینه مات سنة سبع و مائة قال سألت عائشة عن المنی یصیب الثوب گفت سلیمان پرسیدم عائشه را رضی
عنها از حکم منی که میرسد جامه را فقالت کنت اغسله من ثوب رسول الله گفت عائشه بودم من که می شستم منی را از جامه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فیخرج الی الصلوة پس
بیرون می آمد آنحضرت بنماز واثر الغسل فی ثوبه و نشان شستن که تری میباشد در جامه آنحضرت می بود متفق علیه وعن الاسود وهمام اسود بن یزید بن قیس نخعی برادرزاده علقمه
بن قیس است و بود اسن از عم خود و وی خال ابراهیم نخعی است زمان آنحضرت را دریافته و خلفای اربعه را دیده و از اکابر صحابه شنیده روایت میکند از وی خواهرزاده او ابراهیم و غیر او هشتاد حج و عمره
بر آورده و بود صائم تا وقت موت و ختم میکرد در دو شب مات سنة اربع او خمس و سبعین و همام نخعی نیز تابعی کوفی ثقه است از عباد اهل کوفه و علمای آن روایت میکند از ابن مسعود و عائشه و جز ایشان
از صحابه و روایت کرده از وی ابراهیم و غیر وی مات سنة خمس و ستین پس روایت میکند این دو تابعین عن عائشة قالت کنت افرک المنی من ثوب رسول الله گفت عائشه بودم من که میمالیدم
منی را خشک از جامه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رواه مسلم روایت کرد این حدیث را مسلم بروایت اسود و همام از عائشه وبروایة علقمة والاسود عن عائشة
نحوه و روایت کرد علقمه و اسود از عائشه مانند آن وفیه و درین روایت این زیادتی نیز هست که ثم یصلی فیه پس نماز میگزارد آنحضرت در آن و این احادیث دلیل است بر نجاست منی چنانکه مذهب
ما و مذهب مالک و روایتی از احمد است و نزد شافعی و مشهور از مذهب احمد منی طاهر است و دلیل ایشان آنست که منی اصل و ماده پیدایش دوستان خدا است پس چگونه گوئیم که نجس است و دارقطنی و
طحاوی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت آورده اند که گفت پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از منی که میرسد جامه را پس فرمود که آن بمنزله آب بینی است و آب حلق است کفایت میکند که بمالی آن را

نجوید با نجس دلیل با احادیث است که وارد شده در غسل از ان و فرک برای تسهیل امر است بجهت شدت ابتلا نه از جهت طهارت و اگر گویند شاید که غسل و فرک از جهت کمال نظافت باشد نه برای اثبات
جوابش آنکه این خلاف ظاهر است و تمام دلیل آنست که منی را با شیای نجسه جمع کرده اند چنانکه در هدایه حدیث آورده است که یغسل الثوب من خمس البول والغائط والدم والمنی والقیء و آنکه ایشان گویند
که منی اصل آفرینش دوستان خدا است علقه که خون بسته است نیز ماده آفرینش دوستان خداست و خون باتفاق نجس است و نیز گاهی پاک از پلید پیدا میکرد چنانکه شیر از خون و منی هم چنانکه اصل
اولیای خدا است اصل اعدای خدا نیز هست پس چگونه گوئیم که آن پاک است و اما حدیث ابن عباس که آورده اند در صحت این حدیث سخن است و اگر صحیح است منسوخ است والله اعلم وعن ام قیس بنت
محصن بکسر میم و سکون حا و فتح صاد مهمله خواهر عکاشه بن محصن است اسلام آورده بمکه قدیم و هجرت کرده بمدینه جمعی از صحابه و تابعین از وی روایت کرده اند انها اتت بابن لها
روایت است از ام قیس که وی آورد پسری را که مراد او را بود صغیر لم یاکل الطعام پسر خرد شیر خواره که نخورده است هنوز طعام را الی رسول الله آورد نزد پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم فاجلسه رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حجره پس بنشاند آنحضرت آن پسر را در کنار مبارک شریف خود فبال علی ثوبه پس بول کرد آن پسر در جامه
شریف آنحضرت فدعا بماء پس طلبید آنحضرت آبی را فنضحه ولم یغسله پس پاشید آب را بر آن جا به نشست آن را متفق علیه بدانکه مذهب شافعی آنست که در بول صبی که هنوز طعام
نخورده است پاشیدن آب کفایت دارد و حاجت بغسل نیست و ظاهر این حدیث دلالت دارد بر آن و بعضی از شافعیه فرق کرده اند میان صبی و صبیه و کفایت نضح در اول است نه در ثانی
و نزد امام ابی حنیفه و مالک همه جا غسل میباید و مراد بنضح در حدیث نزد ایشان غسل است و لم یغسله آن معنی است که مبالغه در غسل نکرد از جهت عموم دلائل که دلالت دارد بر غسل بول و تمیی از
طحاوی نقل کرده که مراد بنضح اینجا صب است یعنی ریختن آب از غیر مالیدن و بیفشردن و در حدیث آمده است از عائشه رضی الله عنها که خردی را نزد آنحضرت آوردند پس بول کرد و فرمود
آنحضرت بریزید آب بر وی ریختنی و در بول صبی این کفایت است و در بول صبیه صب با عصر میباید پس در هر دو غسل است ولیکن در بول صبیه مبالغه و تاکید بیشتر است و وجوه فرق میان صبی و
صبیه در شرح ذکر کرده شده است و اظهر وجوه آنست که بابت ابتلا و اختلاط بیشتر از دختران است پس در ایجاب غسل و مبالغه در ان حرج و مشقت است وعن عبد الله بن عباس
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اذا دبغ الاهاب فقد طهر چون دباغت داده شد چرم پس تحقیق پاک شد و دباغت پیراستن پوست با آنچه کی
و تباهی از او ببرد خواه بادویه یا بآفتاب دادن باشد نه مجرد خشک شدن و در باد گذاشتن و اهاب بکسر همزه چرم مطلقا پیش از دباغت یا بعد کذا فی القاموس و شمنی گفته که اهاب جلد است پیش از دباغت
و بعد از دباغت ادیم گویند رواه مسلم بدانکه طهارت چرم با دباغت ثابت است باتفاق ائمه اربعه خواه میته بود یا مذبوح ماکول اللحم بود یا غیر آن الا آنکه بعض اصحاب امام احمد را در اهاب میته
کلامی هست و محققان ایشان بر طهارت اند و احادیث درین باب مشهور است و پوست خنزیر و آدمی از ان مستثنی است آدمی از جهت کرامت و خنزیر بسبب اهانت و در کلب اختلاف است و صواب
آنست که وی نجس العین نیست چنانکه خنزیر و فیل نزد امام محمد چون خنزیر دارد و نزد امام ابو حنیفه و ابی یوسف و دیگر ائمه نجس نیست و از سلف منقول است که باستخوان موتی مانند فیل و جز آن انتفاع
میکردند و ادهان بلیمونه نهاد و شانه میکرفتند و بیهقی از انس آورده که آنحضرت را شانه بود از عاج آورده اند که برای فاطمه زهرا سلام الله علیها و علی ابائه الکرام دو دستوانه خرید از عاج و مشهور
آنست که عاج نام دندان فیل است و بعضی از محدثان لغه اند که نام حیوان دیگر است دریائی که از ان دبل خوانند و بعض گویند که نام سلحفاه بحری است والله اعلم وعنه قال تصدق علی مولاة
لمیمونة بشاة و هم از ابن عباس روایت است که گفت تصدق کرده شد بر جاریه آزاد کرده شده که ام المؤمنین میمونه را بود دگوسفندی فماتت پس مرد آن شاة مرده و افتاده بود فمر بها
رسول الله پس گذشت بر آن شاة مرده افتاده پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال هلا اخذتم اهابها پس گفت آنحضرت چرا نگرفتید شما پوست آن را فدبغتموه پس دباغت میکردید
آن را فانتفعتم به پس سود مند میشدید بدان فقالوا انها میتة پس گفتند اهل خانه میمونه این شاة خود مرده است و انتفاع بدان حرام فقال انما حرم اکلها پس فرمود آنحضرت حرام است
مگر خوردن میته نه مطلق انتفاع بدان و در بعض نسخ حرم بضم حا و تشدید را متفق علیه وعن سودة زوج النبی روایت است از سوده که از ازواج مطهره پیغمبر است صلی الله علیه و
سلم قالت ماتت لنا شاة گفت سوده مرد مر ما گوسفندی که مر او را بود فدبغنا مسکها پس دباغت دادیم ما چرم او را و مسک بفتح میم و سکون سین چرم سلخ کرده شده ثم ما زلنا ننبذ فیه
پس همیشه بودیم ما که نبیذ میساختیم در مشکی که از آن مسک ساختیم حتی صار شنا تا آنکه گشت مشکی کهنه دریده شده و شن بفتح شین معجمه و تشدید نون رواه البخاری الفصل الثانی
عن لبابة بنت الحارث ام الفضل بلالیه خواهر ام المؤمنین میمونه و زوجه عباس بن عبد المطلب ام عبد الله بن عباس و فضل بن عباس قالت کان الحسین بن علی رضی الله عنهما
فی حجر رسول الله صلی الله علیه وسلم فبال علی ثوبه گفت لبابه بود امام حسین بن علی مرتضی در کنار آنحضرت پس بول کرد بر جامه شریف وی فقلت البس ثوبا واعطنی
ازارک لبابه میگوید که گفتم مر آنحضرت را بپوش جامه را و بده مر ازار خود را حتی اغسله تا آنکه بشویم آن را قال انما یغسل من بول الانثی گفت آنحضرت شسته میشود جامه مگر از بول دختر
وینضح من بول الذکر و پاشیده میشود آب از بول پسر شرح این حدیث در حدیث ام قیس معلوم شد رواه احمد و ابو داود و ابن ماجه وفی روایة لابی داود والنسائی
عن ابی السمح و آمده است در روایتی مر ابی داود و نسائی را از ابی السمح بفتح سین و سکون میم که خادم آنحضرت بود قال کنت یغسل من بول الجاریة ویرش من بول الغلام شسته
شود از بول دختر و پاشیده شود از بول پسر که شیر خواره باشد و طعامی نخورده باشد وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وطئ احدکم بنعله
الاذی چون پی سپر کند یکی از شما با پوشش خود پلیدی را و اذی در اصل لغت چیزی مکروه است که طبع از ان نفرت آرد و اطلاق او بر پلیدی و دات هم از ین جهت است فان التراب له طهور
پس بدرستیکه مالیدن بخاک مر او را پاک کننده است اگرچه خاکی باشد که بعد از پی سپر کردن اذی بروی گذشته است و مراد نجاست خشک است که چیزی از ان تعلق گرفته است بنعل یا خف چون
دلک کرده آید آن را بارض پاک میشود و مذهب امام اعظم و امام محمد این است و نزد ابو یوسف و شافعی در قول قدیم مراد عام تر است و از رطب نیز بدلک پاک میگردد و ایشان میگویند

کار مبنی بر تیسیر و رفع حرج است و نزد ایشان که مراد نجاست ذی جرم است اما در غیر ذی جرم مثل بول و خمر غسل واجب است و تورپشتی این حدیث را تاویلی دیگر کرده است و گفته که مراد بودن تراب
مطهر آنست که متعلق می‌شود بدامن چیزی که میرسد بنجاست را بعد از آن برود اثر آن تراب پس میرسد او را که در آید در مسجد و پی سپر کند زمین او را یعنی مراد بطهارت در حق جواز صلوٰة نیست بلکه طهارت در حق دخول
مسجد و وطی اوست زیرا که طهارت درینجا مستحسن است اگرچه واجب نیست و این تاویل خالی از بعدی نیست بحسب ظاهر عبارت حدیث و بالجمله مراد آنست که نجاستی نیست که بچسپد بجامه و بدن
و ملوث کرده بدان بلکه مس یابس از آنست که موجب تلوث نباشد و در صورت تلوث غسل واجب است باجماع رواه ابوداود ولابن ماجة معناه روایت کرد این حدیث را
ابوداود باین لفظ که مذکور شد و ابن ماجه این معنی را بلفظ دیگر آورده وعن ام سلمة قالت لها امرأة و روایت است از ام سلمه رضی الله عنها که گفت مر او را زنی انی اطیل ذیلی بدرستیکه
من دراز میکنم دامن جامه خود را وامشی فی المکان القذر و راه میروم در جای پلید یعنی او را چه چیز پاک کند و بشویم یا حکم قالت گفت ام سلمه قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم یطهره ما بعده پاک میکرداند او را چیزی که بعد از رفتن در مکان قذر است یعنی بعد از آن که در جای پاک راه میرود هی خاکی که بدامن میرسد پاک میکرداند او را چنانکه
در حدیث ابی هریره معلوم شد و درین حدیث ام سلمه البته حمل بر قذر یابس می‌باید کرد چه اجماع منعقد است که جامه چون پلید گردد پاک نشود مگر بشستن بخلاف نعلین و خفین که جماعه از تابعین
بر آن رفته اند که پاک میشوند بدلک اگرچه نجاست رطب باشد چنانچه قول امام شافعی و ابی یوسف معلوم شد . رواه مالک واحمد والترمذی وابوداود والدارمی قالا و
گفته اند ابوداود و دارمی که المرأة ام ولد لابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف آن زن که پرسید از ام سلمه این مسئله ام ولد است مر ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف را پس آن امراة مجهول
نباشد و این حدیث مطعون نگردد وعن المقدام ابن معدیکرب بکسر اصحابیست معدود در اهل شام نزول کرد حمص را و فوت آورده بر آنحضرت از کنده روایت میکند از آنحضرت
و از صحابه و روایت میکنند ازو جمعی از تابعین فوت یافت بالشام سنه سبع وثمانین قال نهی رسول الله گفت نهی کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن لبس جلود السباع
از پوشیدن پوستهای درندگان چنانکه شیر و پلنگ و مانند آن والرکوب علیها و از سوار شدن بر آن پوستها مراد گستردن آن پوستها است در زیر و نشستن بر آنها است یا بر زین انداختن و سواری
کردن و علت نهی آنکه گفته اند آن از سیرت جباران و دأب متکبران است پس نهی تنزیهی است و بر قول کسی که میگوید موهای میته نجس است و پاک نمیگردد بدباغت نهی تحریمی نیز میتواند شد رواه
ابوداود والنسائی وعن ابی الملیح بفتح میم بن اسامة عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وسلم نهی عن جلود السباع روایت است از ابو الملیح که نام وی
عامر بن اسامة بن عمیر هذلی است و از ثقات تابعین است و پدر او اسامه از صحابه است ظاهر آنست که مراد ابو الملیح سابق باشد و ابو الملیح فارسی دیگر نیز هست تابعی ثقه که آنحضرت منع کرد از پوستهای
درندگان رواه احمد وابوداود والنسائی و نهی از جلود سباع شامل است لبس و افتراش و رکوب آن و زاد الترمذی والدارمی ان تفترش و درین روایت
مخصوص بافتراش کرد وعن ابی الملیح انه کره ثمن جلود السباع و روایت است از ابی الملیح که وی مکروه داشته است بهای چرمهای درندگان را و این مذهب ابو الملیح است و بعض
قید کرده اند که مراد پیش از دباغت است که بجهت نجاست بیع آن مکروه و حرام داشته است و در نسخه اصل درینجا بیاض است و در حاشیه نوشته اند که رواه الترمذی فی کتاب اللباس وسنده
جید روایت کرد این حدیث را ترمذی و سند وی بسره و قوی است وعن عبد الله بن عکیم بضم عین و فتح کاف جاهلی اسلامی است که دریافته زمان سعادت نشان آنحضرت را و نشناخته شده او را
روایت و اختلاف است در صحبت وی و صحیح آنست که تابعی است قال اتانا کتاب رسول الله گفت آمد ما را کتاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان لا تنتفعوا من المیتة
که سود مند نشوید از خود مرده باهاب ولا عصب نه بپوست و نه بپی رواه الترمذی وابوداود والنسائی وابن ماجة این حدیث و امثال آن متمسک بعضی از اهل مذهب
امام احمد است که جلد میته را طاهر ندارند اگرچه مدبوغ باشد در صحت احادیث وارده در طهارت آن کلام کنند و بعضی از ایشان که التزام صحت آنها میکنند عموم قرآن که فرموده است حرمت
علیکم المیتة اگرچه مدبوغ باشد بسبب تخصیص نکنند و گویند که مقصود حرمت هر جزویست تا آنچه مقصود از اوست و مقصود از اهاب انتفاع بدو است چنانکه مقصود از لحم اکل است و حدیثی
از دارقطنی نقل کنند که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم که من رخصت کرده بودم شما را در جلود میته و چون بیاید شما را کتاب من سود مند نشوید از میته نه باهاب و نه بپی و این مشعر است که نهی
بعد از رخصت است و حق آنست که احادیث طهارت بعد از دباغت بسیار اند و مشهور که مثل آن زیادت بر کتاب میتوان کرد و اهاب نام جلد است پیش از دباغت و خود در حدیث بخاری
و مسلم آمده که حرام از میته اکل اوست نه همه چیز چنانکه گذشت و جمهور ائمه از مذهب امام احمد و محققین ایشان نیز بهمین جانب اند که طاهر است و حدیث عبد الله بن حکیم ضعف و تنظر اید دارد که
مقاومت آن احادیث نمیتواند کرد و در صحبت وی نیز سخن است و صحیح آنست که وی تابعی مخضرم است والله اعلم و مؤلف بعد از این حدیث که دلالت دارد بر نجاست اهاب میته احادیث آورده که دلالت
دارند بر طهارت آن بعد از دباغت اشارت باآنکه مراد درین حدیث اهاب پیش از دباغت است پس گفت وعن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
امر ان یستمتع بجلود المیتة اذا دبغت گفت عائشه که آنحضرت امر کرد بطریق اباحت به نفع کردن بچرمهای میته وقتی که دباغت داده شوند و اگر بملاحظه منع از اضاعت و اسراف
امر استحباب نیز مراد دارند صورتی دارد والله اعلم رواه مالک وابوداود وعن میمونة قالت مر علی النبی صلی الله علیه وسلم رجال من قریش گفت میمونه که گذشتند
بر آنحضرت چند مرد از قریش که میکشیدند شاة لهم مثل الحمار گوسفند مرده که ایشان را بود مانند خر در ضخامت بجهت کلانی یا فربهی یا بسبب آماسیدگی فقال لهم رسول الله
پس گفت مر ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لو اخذتم اهابها کاشکی میگرفتید شما پوست او را قالوا انها میتة گفتند که این گوسفند خود مرده است پوست او را چگونه
گیریم فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم یطهرها الماء والقرظ پس گفت آنحضرت پاک میکرداند آنرا آب و قرظ بفتحتین برگ درخت سلم که بوی پوست نیکو پیرایند رواه
احمد وابوداود وعن سلمة بن المحبق بضم میم و فتح حای مهمله و کسر بای موحده مشدده و غالب بر زبان محدثان فتح با است صحابیست معدود در بصریین روایت

بکنند از وی حسن بصری و غیر وی قال ان رسول الله گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم جاء فی غزوة تبوک آمد در جنگ تبوک که نام موضعی است در جانب شام و آخر غزوات آنحضرت است در سال
نهم علی اهل بیت بر اہل خانه فاذا قربة معلقة پس ناگاه مشکی آویخته بود فسأل الماء پس طلبید آنحضرت آب فقالوا پس گفتند اہل خانه یا رسول الله انها میتة این قربه از پوست میته است که دباغت
داده شده است قال دباغها طهورها فرمود آنحضرت دباغت دادن او پاک کننده اوست رواه احمد و ابو داود الفصل الثالث عن امرأة من بنی عبد الاشهل قالت
روایت است از زنی از قبیلهٔ عبد الاشهل که مجهول است و معلوم نیست حال وی گفت گفتم یا رسول الله ان لنا طریقا الی المسجد منتنة بدرستیکه ما را راهی است بسوی مسجد گندیده فکیف
نفعل اذا مطرنا پس چگونه احتیاط و احتراز کنیم وقتیکه باران داده میشویم قالت گفت آن زن فقال پس گفت آنحضرت الیس بعدها طریق هی اطیب منها آیا نیست بعد از آن راه گندیده راه
دیگر که خوشتر و پاکیزه تر باشد از آن قلت بلی گفتم آری هست قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم فهذه بهذه پس این راه پاک که بعد از وی می آید مقابل است بآن راه که گندیده است یعنی از راه گندیده
اگر نجاستی میرسد براه پاک که می آئی از آن نجاست پاک میشوی چنانکه در حدیث لبابه بنت الحارث و ام سلمه گذشت الا آنکه درین حدیث ذکر نعلین و ثوب نیست و احتمال هر دو دارد و نیز تقریر تطهیر ظاهر میشود که ظهور
در نجاست باشد والله اعلم رواه ابو داود وعن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال کنا نصلی مع رسول الله گفت ابن مسعود بودیم ما که نماز میکردیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ولا
نتوضأ من الموطئ و وضو نمیکردیم یعنی نمی شستیم عضو را یا جامه و نعلین را از آلوده شدن بنجاستی که در جای پی سپر کردن بودی رواه الترمذی این نیز محمول است بر چیزی خشک از نجاست خواهد بود که متعلق
نمیشد نه ترکه آلوده میشد چه شستن از آن مجمع علیه است چنانکه گذشت وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال کانت الکلاب تقبل وتدبر فی المسجد فی زمان رسول الله گفت ابن عمر بودند سگان که پیش می
آمدند و پس میرفتند یعنی آمد و رفت میکردند در مسجد در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فلم یکونوا یرشون شیئا من ذلک پس نبودند اصحاب که می پاشیدند چیزی را از آب از جهت آن رواه البخاری
و این بر تقدیری است که سگان تر نباشند بنجاستی که از وی مساجد آلوده گردد و پس آب نمیریختند از مجرد در آمدن سگان و گفته اند که این در ابتدای اسلام بود بر اباحت اصلیه پس از آن وارد شد امر بتکریم مساجد و تطهیر آن و محافظت
آن از در آمدن کلاب و حیوانات و ساختن درها و در بند ما تا آنکه یک وقتی امر کردند بکشتن سگان وعن البراء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا بأس ببول ما یؤکل لحمه روایت است از براء بن
عازب که صحابی مشهور است گفت و مروی نیست باک ببول آنچه خورده میشود گوشت وی وفی روایة جابر و در روایت جابر اینچنین آمده که قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما اکل لحمه فلا بأس ببوله
چیزیکه خورده میشود گوشت وی پس نیست باک ببول او و تمسک کرده است بظاهر این حدیث کسیکه قائل است بطهارت بول ماکول اللحم چنانکه مالک و احمد و بعضی از شافعیه و آن نزد ابو حنیفه و ابی یوسف نجاست است حنفیه را
از جهت تعارض آثار و شاید که تاویل نزد ایشان آنست که باس عظیم ندارد و غالب استعمال این کلمه در جای بوده که جانب نقیض حکم اولی و احری است والله اعلم رواه احمد والدارقطنی باب المسح علی
الخفین باب مسح موزه جائز است بسنت و اجماع و آثار مشهوره تا بحدیکه گفته اند که عدم اعتقاد آن بدعت است کذا فی الهدایة و تصریح کرده جمعی از حفاظ که حدیث مسح علی الخفین متواتر است و جمع کرده اند بعضی از محدثان راویان
آنرا از صحابه زیاده بر هشتاد در گذشته اند و عشره مبشره از ایشانند و ابن عبد البر گفته میدانم که هیچ یکی از علمای سلف انکار آن کرده کذا فی المواهب اللدنیة و حسن بصری گفته که دریافتم هفتاد نفر از صحابه را رضی الله عنهم که همه اعتقاد
میکردند مسح خفین و کرخی گفته که میترسم کفر را بر آنکه قبول ندارد مسح موزه را زیرا که آثاری که در وی آمده در حیز تواتر است و امام ابو حنیفه گفته که قائل نشدم بمسح موزه تا آنکه آمد مرا آثار مانند روشنی آفتاب بعد از آن گفته اند که
مسح کردن بر موزه رخصت است و عزیمت شستن پای است و در هدایه گفته که هر که اعتقاد ندارد مسح موزه را مبتدع است اما اگر اعتقاد دارد و مسح نکند از جهت اخذ بعزیمت ماجور باشد و در مواهب لدنیه گفته که علما را
اختلاف است که مسح کردن بر موزه فاضل تر است یا برهنه کردن پاها و پا شستن بعضی گفته اند که مسح کردن فاضل تر است از جهت رد بر اهل بدع از روافض و خوارج که طعن میکنند بر آن و مختار در مذهب امام احمد همین است و امام
نووی گفته که مذهب اصحاب ما آنست که غسل افضل است از جهت بودن وی اصل بشرط آنکه ترک نکند مسح را و در روایتی از امام احمد هر دو برابر است از جهت ورود شریعت بهر دو و صاحب سفر السعادة گفته که امر آنحضرت
صلی الله علیه وسلم را تکلف نبود در هیچ جانبی نه در مسح و نه در غسل اگر موزه پوشیده بودی پا نشستیدی تا پای برهنه بودی موزه نپوشیدی تا مسح کند و علما را اختلاف است در آن و احسن اقوال همان است که موافق سنت باشد
انتهی الفصل الاول عن شریح بضم شین معجمه و فتح راء ابن هانئ بهمزه در آخر از جملهٔ اصحاب امیر المؤمنین علی است ثقه است ولادت او در زمان آنحضرت است و پدر او هانی صحابی است و آنحضرت او را کنیت ابو شریح
ساخته قال سألت علی بن ابی طالب رضی الله عنه عن المسح علی الخفین گفت پرسیدم علی بن ابی طالب را از مسح کردن بر موزه که حکم آن چیست فقال جعل رسول الله پس گفت علی گردانید پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم ثلثة ایام ولیالیهن للمسافر سه روز و شبهای سه روز مر مسافر را ویوما ولیلة للمقیم و یک روز و یک شب مر مقیم را رواه مسلم وعن المغیرة بن شعبة انه غزا مع رسول
الله روایت است از مغیره بن شعبه که صحابی مشهور است که وی غزا کرد همراه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم غزوة تبوک که آخرین غزوات آنحضرت است قال المغیرة فتبرز رسول الله صلی الله علیه
وسلم قبل الغائط پس بصحرا آمد آنحضرت بجانب فضا حاجت انسانی فحملت معه اداوة پس برداشتم با آنحضرت آب را در ظرفی که آنرا اداوه گویند و اداوه رکوه خرد را گویند و در باب وضو تحقیق معنی آن گذشت
قبل الفجر پیش از نماز بامداد فلما رجع پس هرگاه که باز گشت آنحضرت از جانب صحرا اخذت اهریق علی یدیه من الاداوة آب ریختن گرفتم بر هر دو دست مبارک وی از اداوه و از اینجا معلوم میشود که
استعانت بغیر در وضو جائز است و تخصیص آن بحالت سفر وجهی ندارد والله اعلم فغسل یدیه ووجهه پس بشست آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر دو دست خود را [illegible] و روی خود را وعلیه جبة من صوف و
بر بدن مبارک آنحضرت جبه بود از پشم جبه جامه که بریده و دوخته شده باشد و قمیص جامه جیب دار و قبا آنکه جیب ندارد و اسم جبه همه را شامل است ذهب یحسر عن ذراعیه رفت آنحضرت و خواست که کشف کند
و برهنه کند هر دو ساعد خود را فضاق کم الجبة پس تنگ آمد آستین جبه فاخرج یدیه من تحت الجبة پس بیرون آورد هر دو دست خود را از زیر جبه والقی الجبة علی منکبیه و انداخت جبه را بر هر دو
دوش مبارک خود و این جبه آنست که در احادیث ذکر او واقع شده است که بروی جبهٔ رومیه بود و تنگ بود و ازینجا معلوم شود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم جامهٔ تنگ پوشیده است ولیکن میگویند که آن را در سفر میپوشید و
غسل ذراعیه و بشست هر دو ذراع خود را ثم مسح بناصیته پس مسح کرد موی پیشانی خود را که آنرا چهارم حصه سر میدانند وعلی العمامة و مسح کرد بر عمامه از برای تکمیل مسح راس در اقامت سنت چنانکه
تحقیق آن در باب وضو گذشت ثم اهویت لانزع خفیه مغیره میگوید پس خم شدم و دست بر آوردم تا بکشم موزه های آنحضرت را فقال دعهما فانی ادخلتهما طاهرتین پس فرمود بگذار و

وکش موزه‌ها را زیرا که من درآورده‌ام پایها را در حالتی که پاک اند یعنی پوشیده‌ام آنها را بر طهارت و درینجا کلامی هست که در شرح آنرا ذکر کرده‌ایم فمسح علیهما پس مسح کرد بر هر دو موزه ثم رکب و
رکبت بعد از ان سوار شد آنحضرت و سوار شدم من فانتهینا الی القوم پس منتهی شدیم و رسیدیم بقوم وقد قاموا الی الصلوٰة و حال آنکه بتحقیق ایستاده بودند بنماز گویا اشارتی از حضرت یافته
بودند که اگر آمدن ما دیر کشد شما نماز بگذارید ویصلی بهم و میگذارد نماز بقوم یعنی امامت میکرد عبد الرحمن بن عوف وقد رکع بهم رکعة و بتحقیق گذارده بود وی با قوم یک رکعت
فلما احس بالنبی پس هرگاه که آگاه شد به پیغمبر صلی الله علیه وسلم ذهب یتأخر رفت که پستر شود و آنحضرت با امامت پیش آید فاومی الیه پس اشارت کرد آنحضرت بجانب عبد
الرحمن بن عوف که پیش ایستاده باش و بحال خود باش فادرک النبی پس دریافت پیغمبر صلی الله علیه وسلم احدی الرکعتین معه یکی از دو رکعت با عبد الرحمن بن عوف فلما
سلم قام النبی صلی الله علیه وسلم وقمت معه پس هرگاه که سلام داد امام بایستاد آنحضرت و ایستادم من نیز با وی فرکعنا الرکعة التی سبقتنا پس گذاردیم ما رکعتی را که سابق
شده بود و آن رکعت ما را و گذارده بود امام با قوم چنانکه حکم مسبوق است رواه مسلم و ازین حدیث معلوم شد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ببعض اصحاب اقتدا کرده است و مجموع آن دو بار است یکبار
دیگر بابی بکر صدیق کرد در مثل همین واقعه که بعبد الرحمن بن عوف گذارد و اما آنکه در مرض اخیر گذارد آنجا امام آنحضرت بود و ابو بکر مقتدی بود بوی چنانکه در محل خود تحقیق یافته است الفصل الثانی عن
ابی بکرة عن النبی صلی الله علیه وسلم انه رخص للمسافر ثلثة ایام ولیالیهن وللمقیم یوما ولیلة ابو بکره بنا در آخر صحابی ثقفی که نام او نفیع است بضم نون و فتح فاء روایت
میکند از آنحضرت که رخصت کرد برای مسافر سه شبانروز و مر مقیم را یک شبانروز اذا تطهر فلبس خفیه وقتی که طهارت کرد پس پوشید هر دو موزه خود را ان یمسح علیهما که مسح کند بر آن در وضوی که بعد
ازین خواهد کرد رواه الاثرم فی سننه روایت کرد این حدیث را اثرم شاگرد ثقه در سنن خود وابن خزیمة والدارقطنی و روایت کرد ابن خزیمه و دارقطنی وقال الخطابی هو صحیح الاسناد
و گفته است خطابی که این حدیث صحیح است اسناد وی هکذا فی المنتقی همچنین است در منتقی بضم میم و سکون نون و فتح قاف نام کتاب خطابی است وعن صفوان بن عسال بفتح عین مهمله و سین
مشدده صحابیست ساکن کوفه دوازده غزوه کرده و گفته اند که عبد الله بن مسعود از وی روایت کرده قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یأمرنا اذا کنا سفرا گفت بود آنحضرت که امر
میکرد ما را وقتی که میبودیم مسافر و سفر بفتح سین و سکون فاء جمع سافر است چنانکه صحب جمع صاحب و رکب جمع راکب ان لا ننزع خفافنا ثلثة ایام ولیالیهن که تا کشیم موزهای خود را از پایها در سه روز
و شبهای آن الا من جنابة مگر از غسل جنابت که در وی مسح بر موزه درست نیست و موزها باید کشید ولکن من غائط وبول ونوم ولیکن در وضو کردن از غائط و بول و نوم نمی باید کشید و همراه مسح باید کرد
و درین عبارت بحسب قاعده عربیت کلامی هست که در شرح آنرا بیان کرده‌ایم رواه الترمذی والنسائی وعن المغیرة بن شعبة قال وضأت النبی گفت وضو ساختم دادم پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم یعنی ریختم آب بر اعضای شریف وی فی غزوة تبوک در جنگ تبوک فمسح اعلی الخف واسفله پس مسح کرد آنحضرت بالای موزه را که بر پشت قدم است و پایان آنرا که جانب پایان قدم است
رواه ابو داود والترمذی وابن ماجة وقال الترمذی و گفت ترمذی هذا حدیث معلول این حدیث معلول است و در وی اسباب و علل است که قادح اند در صحت آن و گفت
وسألت ابا زرعة ومحمدا یعنی البخاری عن هذا الحدیث و پرسیدم ابا زرعه را که از کبار ائمه حدیث است و پرسیدم بخاری را ازین حدیث که آیا صحت دارد فقالا لیس بصحیح
پس گفتند این دو امام که این حدیث صحیح نیست وکذا ضعفه ابو داود و همچنین تضعیف کرده است این حدیث را ابو داود و وجه ضعف این حدیث و خیر گفته اند یکی آنکه اتصال این حدیث بمغیره ثابت نشده است
بلکه بوراد بروزن خراد که کاتب و مولای مغیره بود وجه دیگر آنکه روایت کرده است او را ثور بن یزید از رجاء بن حیوة از کاتب مغیره و ثور سماع ندارد از رجاء و در اکثر طرق مغیره مطلق واقع شده است که مسح
علی الخفین بی ذکر اعلا و اسفل و در حدیث آینده آمده است که مسح علی ظاهرهما پس درین حدیث اضطرابی هست و این نیز از اسباب قادحه در صحت است وعنه انه قال رأیت النبی صلی الله علیه
وسلم یمسح علی الخفین علی ظاهرهما و هم از مغیرة بن شعبه است که گفت دیدم آنحضرت را که مسح میکرد بر موزه‌ها بر ظاهر آنها رواه الترمذی وابو داود وعنه قال توضأ النبی صلی
الله علیه وسلم ومسح علی الجوربین والنعلین و هم از مغیره است که گفت مغیره وضو کرد آنحضرت و مسح کرد بر جوربین و نعلین رواه احمد والترمذی وابو داود وابن ماجة
جورب موزه که بر بالای موزه پوشیده میشود تا پاشنه و آنرا جرموق و موق نیز گویند و در شرح ابن همام از جوهری و مطرزی آورده که موزه کوتاه که پوشیده میشود بالای موزه و در شرح کتاب خرقی
گفته جرموق موزه کشاده که پوشیده شود بالای موزه در بلاد بارده و مسح بر جورب وقتیکه پوشیده شود موزه بالا و پایان هر دو بر طهارت جائز است نزد محمد و ابی یوسف مطلقا و نزد امام ابو حنیفه اگر
ثخین و مجلد و منعل باشد چنانکه راه رفتن با آن ممکن بود و نابسته بر ساق بایستد جائز است والا نه مگر آنکه نرم باشد چنانکه مسح آن بموزه در ونی میرسد گویا که همراه آن مسح کرده و همچنین جائز است نزد امام احمد و نزد
شافعی جائز نیست مسح بر جورب اگرچه منعل باشد و این حدیث حجت است بر وی و روایت کرده شده است از علی و ابن مسعود و انس بن مالک و عمر بن الخطاب و جز ایشان رضی الله عنهم اجمعین الفصل الثالث
عن المغیرة قال مسح رسول الله صلی الله علیه وسلم علی الخفین روایت است از مغیره گفت که مسح کرد آنحضرت بر خفین فقلت پس گفتم من بطریق استفهام یا رسول الله نسیت و اموش
کردی یعنی شستن پایها را که بر کشیدی موزه‌ها را فقال بل انت نسیت فرمود من فراموش نکرده‌ام بلکه تو فراموش کرده یعنی خطا کرده در نسبت کردن نسیان بمن درین فعل بهذا امرنی ربی باین امر
کرده است مرا پروردگار من عز وجل و من بوی مود کرده‌ام نه فراموش کردن شستن پایها را گویا این اول بار است که مغیره مسح موزه را دید و خیال کرد که مگر از شستن پایها فراموش شده باشد
پس فرمود امر الٰهی چنین شده و مناسب آن بود که مغیره می پرسید که آیا حکمی تازه شده است و وجوب غسل رجلین ساقط گشته رواه احمد وابو داود وعن علی رضی الله عنه انه قال گفت امیر
المؤمنین علی لو کان الدین بالرأی اگر میبود کار و بار دین برای و حکم عقل لکان اسفل الخف اولی بالمسح من اعلاه هر آینه بود پایان موزه بهتر و سزاوارتر بمسح کردن از بالای آن از جهت
بودن جانب پایان محل تجنس و تلوث پس تطهیر و تنظیف آن اولی و انسب باشد وقد رأیت رسول الله بتحقیق دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یمسح علی ظاهر خفیه مسح میکرد بر ظاهر
یعنی بر بالای موزه‌های خود رواه ابو داود وللدارمی معناه روایت کرد این حدیث را باین لفظ ابو داود و دارمی مضمون آنرا بعبارت دیگر آورده و ازینجا معلوم کرد که حکم عقل و اتباع وی

وابن عباس

در مقابله حکم شارع و قیاس در برابر نص باطل است باب التیمم تیمم در لغت بمعنی قصد است و در شرع عبارت است از قصد کردن خاک پاک و مسح کردن روی و دست بدان به نیت تطهیر و قصهٔ ابتدای شرعیت تیمم
آنست که در صحیح بخاری از عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت میکند که گفت بیرون آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در بعضی از سفرهای وی تا بودیم به بیدا یا بذات الجیش پس گسست گردن بند من پس توقف فرمود آنحضرت
برای جستن آن و توقف نمودند مردم با وی و در آن منزل آب نبود و با خود آب نداشتند پس آمدند نزد ابوبکر صدیق و گفتند نمی بینی که چه کرد عائشه نگاه داشت پیغمبر خدا و مردم را پس آمد ابوبکر و آنحضرت سر خود را
بر زانوی من نهاده بخواب رفته بود پس گفت مرا ابوبکر که نگاه داشتی تو پیغمبر خدا و مردم را و نیستند بر آب پس عتاب کرد مرا ابوبکر و گفت آنچه خدا خواسته است که بگوید و طعن کرد بدست خود در تهیگاه من و نتوانستم جنبید
جهت خواب کردن آنحضرت بر ران من پس برخواست آنحضرت و صبح کرد بی آب پس فرستاد خدای تعالی آیت تیمم را پس گفت اسید بن حضیر نیست این اول نخستین برکت شما در دین ای آل ابوبکر عائشه میگوید پس خیزانیدند شتر
مرا پس یافتیم گردن بند را در زیر شتر و در حدیث دیگر آمده که عائشه بعاریت گرفت قلاده را از اسما بنت ابی بکر پس گم گشت قلاده پس فرستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مردی را بجستن آن پس دریافت مردم را وقت نماز
پس بگزاردند نماز بی وضو و شکایت بردند بحضرت پس فرستاد خداوند تعالی آیت تیمم را پس گفت اسید بن حضیر بعائشه جزای خیر دهد خدای تعالی ای عائشه بخدا سوگند فرود نیامد ترا امری که ناخوش داری آنرا مگر
آنکه گردانید خداوند تعالی آنرا برای تو و برای مسلمانان خیر بدانکه علما را اختلاف است در آنکه تیمم دو ضربه است یکی برای چهره دوم برای هر دو دست تا آرنج یا یک ضربه است برای روی و کفهای دست و اول قول
ابوحنیفه و صاحبین و مالک و محفوظ و مختار از مذهب شافعی و بعض اصحاب احمد بن حنبل است و قول علی مرتضی و ابن عمر و حسن بصری و شعبی و سالم بن عبدالله و سفیان ثوری و اکثر علمای اعصار و امصار و ثانی مذهب
مشهور امام احمد و قول قدیم شافعی و قول از عطاء و مکحول و اوزاعی و اسحاق بن راهویه و ابن جریر و ابن المنذر و ابن خزیمه و جز ایشان از اصحاب حدیث و در هر دو جانب احادیث نیز واقع شده چنانکه در کتاب بیاید و محدثان
میگویند که احادیث قول ثانی اصح و اقوی است و تحقیق آنست که احادیث مذهب اول نیز صحیح اند و احادیث ظاهر در مذهب ثانی ماول اند و تمامهٔ این بحث در شرح بتفصیل ذکر کرده شده است والله اعلم **الفصل الاول**

عن حذیفة رضی الله عنه **قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فضلنا علی الناس بثلث** فزونی داده شده است ما را در شرف و کرامت بر مردم که پیشتر از ما گذشته اند از انبیا و امتهای
ایشان بسه خصلت و سه فضیلت **جعلت صفوفنا کصفوف الملائکة** گردانیده شده است صفهای ما در معرکه جنگ با کافران یا در نماز بجماعت که جهاد است با نفس و جنود شیطان مثل صفوف
فرشتگان در صورت و هیئت با اتمام صف اول یا در قرب و دنو یا در تعظیم و تکریم و در قول خداوند تعالی که فرموده است **والصافات صفا** قسم است بملائکه و مصلین **وجعلت لنا الارض کلها مسجدا**
و گردانیده شده است برای ما زمین همه زمین مسجد یعنی موضع سجود و تواند که مراد موسع باشد که مبنی و مهیا گردانید برای نماز و چون جائز شد نماز همه مکانها گویا که آن مکانها مسجد گشتند و این بخلاف امم سابقه است
که ایشان را نماز درست نبود مگر در صوامع و کنائس اینچنین است عبارت حدیث و شاید که در مسافرت چیزی مسامحه باشند و بنا نموده باشند مثل صوامع و کنائس ایشان و در غیر آن درست نه **وجعلت تربتها
لنا طهورا اذا لم نجد الماء** و گردانیده شده خاک زمین برای ما پاک کننده که کنایت از تیمم است و شکی نیست که تیمم آبرا **رواه مسلم** و از این حدیث تخصیص تراب برای تیمم معلوم گردد و مذهب شافعی و احمد و اقوی
روایتین و ابی یوسف اینست و در روایتی از ابو یوسف و احمد بر ریگ نیز درست است و نزد امام ابوحنیفه و مالک و محمد و احمد در روایتی درست است بهر چه از جنس زمین است و آن هر چه باتش نگدازد و نرم
نشود و بسوختن خاکستر نگردد و دلیل ایشان حدیث جابر است که در صحیح بخاری است که وجعلت لی الارض مسجدا و طهورا و ارض همه را شامل است و عمل باین حدیث اولی و احوط است که درین عمل بحدیث حذیفه نیز
هست اما عمل بحدیث حذیفه که مخصوص تراب است فوت عمل باین حدیث میکرد دلیل اقل و بعض گفته اند که تربت مخصوص تراب نیست چه تربت هر مکان آنچه در وست از تراب و غیره اما در قاموس گفته است که
ترب بفتح و تراب و تربت همه بیک معنی است و نیز روایت بلفظ تراب آمده است چنانکه ابن خزیمه و غیر او در حدیث علی رضی الله عنه روایت کرده اند که وجعل التراب لی طهورا کذا فی فتح الباری و بدانکه خصائص
و فضائل آنحضرت صلی الله علیه وسلم که آن حضرت ممتاز و مخصوص است از انبیای سابق در ظاهر و باطن بیحد و بیشمار است جمعی از علما بعض آنرا ذکر کرده اند و چندی از آن در شرح نقل کرده شده است **والله اعلم**

وعن عمران قال کنا فی سفر مع النبی صلی الله علیه وسلم گفت عمران بن الحصین که از مشاهیر صحابه و عالی قدر است سال صاحب فتح بود و ملائکه بروی سلام میدادند رضی الله عنه بودیم
ما در سفری با آنحضرت صلی الله علیه وسلم **فصلی بالناس** پس نماز بگزارد مردم یعنی امامت کرد ایشان را **فلما انفتل** پس هرگاه که برگشت و فارغ شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نماز **اذا هو برجل معتزل
لم یصل مع القوم** ناگاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ملابس است با مردی در گوشه نشسته که نماز نگزارده است با قوم **فقال ما منعک یا فلان ان تصلی مع القوم** پس گفت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم چه منع کرد ترا ای فلان از نماز گزاردن با قوم **قال اصابتنی جنابة ولا ماء** گفت آن مرد مانع اینست که رسیده است مرا جنابت و نیست آب که بدان غسل کنم **قال** گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
علیک بالصعید بر تو باد که لازم گیری صعید را **فانه یکفیک** زیرا که وی بسنده است ترا و صعید بمعنی خاک آید و بعض گفته اند صعید بمعنی روی زمین است و غالبا این مرد عالم بود بجواز تیمم برای حدث
نه برای جنابت و لهذا بیان نکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم کیفیت تیمم را **متفق علیه وعن عمار قال جاء رجل الی عمر بن الخطاب** رضی الله عنه روایت است از عمار بن یاسر گفت آمد مردی نزد امیر
المومنین عمر **فقال انی اجنبت فلم اصب الماء** پس گفت آمده که من جنب شدم پس نیافتم آب را چه کار کنم یعنی تیمم کنم برای جنابت و درین حدیث جواب عمر مذکور نیست و گویا عمر رضی الله عنه خاموش ماند در جواب
مسئله وی که تیمم برای جنابت درست باشد یا نه پس عمار قضیه از سرگذشت خود نقل کرد که بدان معلوم گردد که تیمم برای جنابت کافی است و در بعض طرق مسلم و نسائی آمده است که عمر فرمود لا تصل و بعض شراح
زیاده کرده اند یعنی حتی تجد الماء و این مذهب مشهور است از عمر و ابن مسعود نیز موافق وست و میان ابن مسعود و ابی موسی بر سر این مناظره رفته که جنب را تیمم است یا نه و ابن مسعود از آن رجوع نموده و بعض
گفته اند که توقف عمر رضی الله عنه بجهت عدم تذکر قضیه بود که در آن سفر بود و بیاد او نیامد و لهذا در بعض روایات آمده است که عمر بعمار گفت از خدا بترس یا عمار که چه میگوئی **فقال عمار لعمر** پس گفت عمار
مر عمر را **اما تذکر انا کنا فی سفر انا وانت** آیا یاد نداری که بودیم ما در سفری من و تو یعنی هر دو جنب بودیم **فاما انت فلم تصل** فاما تو که عمر بن خطابی نگزاردی نماز را و توقف کردی در آن گمان
آنکه تیمم مر جنابت را کفایت نمیکند **واما انا فتمعکت** واما من غلطیدم در خاک بقیاس آنکه تیمم در جنابت چون بجای غسل است تمام بدن را باید کرد و آنکه در قرآن مجید فرموده است مخصوص بوضو خواهد بود
و از اینجا معلوم میشود که از صحابه در زمان آنحضرت اجتهاد واقع میشد و بر مجتهد ملامت نیست اگرچه صواب نکند و چون عمل کرد باجتهاد اعاده نیست بروی و لهذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم عمار را [illegible]

مردم

نمبر ۱۸

عنه امر باعاده نکرد فصلیت عمار گفت پس از ان نماز گذاردم من فذکرت ذلك للنبي پس ذکر کردم آنرا برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال انما کان یکفیك هکذا پس گفت آن
حضرت که جز این نیست که کفایت میکند ترا همچنین فضرب النبي صلی الله علیه وسلم پس بزد آنحضرت برای بیان آنکه مراد بدان صورت تیمم است بکفیه الارض هر دو کف دست خود زمین را
ونفخ فیهما و دمید در هر دو کف دست از برای تخفیف غبار آنها تا مشوه و زشت نشود بدان روی که در حکم مثله است ثم مسح بهما وجهه وکفیه پس مسح کرد هر دو کف دست خود روی خود را و دو
کف دست خود را باین طریق که مسح کرد پشت دست راست را بدست راست و پشت دست چپ را بدست راست و در بعض روایات بواو آمده بتقدیم وجه بر کفیه و بعکس نیز آمده و در بعض ثم آمده
بتقدیم کفیه بر وجه و از اینجا معلوم میشود که ترتیب در تیمم فرض نیست کذا قال الشیخ رواه البخاري روایت کرد این حدیث را بخاری ولمسلم نحوه و مسلم را مانند این آمده وفیه و در روایت مسلم
همچنین است قال گفت آنحضرت انما یکفیك ان تضرب بیدیك الارض بسنده بود ترا که بزنی هر دو دست خود زمین را ثم تنفخ پس بدمیدی هر دو کف دست را ثم تمسح بهما وجهك
وکفیك پس مسح میکردی هر دو دست روی خود را و هر دو کف دست خود را و این حدیث دلالت دارد که ضربهٔ واحد کفایت میکند در تیمم چنانکه مذهب بعض است بر خلاف مذهب جمهور و شیخ محی
الدین نواوی ازین جواب گفته است که مقصود آنحضرت بیان صورت ضربه است برای تعلیم عمار و نمودن آنکه زدن دست بر زمین اینچنین است و نمی باید بر زمین غلطید چنانکه کرد عمار رضی الله عنه نه بیان کیفیت تیمم
و تمامه آنچه حاصل میکرد بدان تیمم پس روایت کرد عمار تعلیم کردن آنحضرت ضرب را و لهذا در روایات دیگر از عمار در سنن ابی داؤد و غیر آن آمده است آنچه نص است در بودن تیمم دو ضربه و نیست در بعض
روایات این حدیث ضربه واحده صریحا بلکه گفت ضرب بکفیه الارض ثم مسح وجهه وکفیه و این باطلاق خود احتمال ضربتین نیز دارد اما ذکر کفین و مسح آنها نیز جهت آنست که مقصود بیان تیمم تمامه نیست پس
اقتصار کرد بر آن از جهت کفایت کردن در تعلیم ضرب بدلیل ذکر ذراعین تا مرفقین در احادیث دیگر در جای که مقصود ذکر تیمم تمامه بود و بعض میگویند که مراد بکفین اینجا یدین است چنانکه گاهی ید ذکر میکنند و کف
مراد میدارند مثل قوله تعالی وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا الکف ذکر کنند و مراد ید دارند دور نباشد و کلام درین مقام در شرح زیاده برین واقع شده چنانکه ظاهر شده که قول
بضربتین ارجح و اقوی است والله اعلم وعن ابي الجهيم بضم جیم و فتح ها و سکون یای تحتانیه بن الحارث بن الصمة بکسر صاد و تشدید میم مفتوحه انصاری صحابی مشهور است خواهرزادهٔ ابی بن کعب
باقی ماند تا امارت معاویه قال مررت بالنبي گفت ابوجهیم گذشتم من بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم وهو يبول و حال آنکه آنحضرت بول میکرد فسلمت علیه پس سلام کردم بروی فلم
يرد علي پس نگفت جواب سلام مرا حتی قام الی جدار تا آنکه ایستاد آنحضرت بجانب دیواری فحته پس کاوید دیوار را بحا مهمله و مثناة از تشدید بمعنی خشک از جابه و برگ از درخت و
تراشیدن هر چیز بعصا کانت معه بچوبی که با آنحضرت بود و عادت شریف بود که چوبی سرکج در دست میبود یا همان عنزه مراد است که خادمان برمیداشتند چنانکه در کتاب طهارت گذشت و ظاهر عبارت
معه ناظر بمعنی اول است و کاویدن دیوار برای آن بود که غباری از دیوار بدست بچسپد اگرچه شرط نیست و لهذا در حدیث دیگر از ابی الجهیم که بیاید ذکر آن نیست ثم وضع یده علی الجدار پس نهاد هر
دو دست خود را بر دیوار فمسح وجهه و ذراعیه پس مسح کرد روی مبارک خود را و ذراعین خود را ثم رد علي پس گفت جواب سلام مرا بجهت تعظیم اسم الهی که السلام است و تحقیق این در باب الخلا
گذشت و مؤلف میگوید که صاحب مصابیح این حدیث را در صحاح ذکر کرده ولم اجد هذه الرواية في الصحيحين و نیافتم من این روایت را در صحیحین ولا في كتاب الحميدي و نه در کتاب حمیدی
که جامع است میان صحیحین ولكن ذكره في شرح السنة و لیکن ذکر کرده است آنرا محی السنة در شرح سنة از طریق شافعی وقال و گفته است هذا حديث حسن

الفصل الثاني

عن ابي ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الصعيد الطيب وضوء المسلم بدرستیکه خاک پاک کنندهٔ مسلمان است وان لم يجد الماء عشر سنين
اگرچه نیابد آب را و ده سال و در اینجا مبالغه و تاکید است در طهوریت خاک و تنبیه بر این که خاک خلف مطلق است مر آب را چنانکه مذهب ما است نه ضروری مثل وضوی معذور چنانکه مذهب شافعی است و
تحقیق این معنی در اصول فقه و فروع آن در فقه مذکور است فاذا وجد الماء فليمسه بشره پس چون یابد آب را پس باید که رساند و مس کند آنرا بشرهٔ خود را یعنی اندام خود را امس بضم یا و کسر میم از امساس
بمعنی مسح است و مراد اینجا وضو است و بشره بفتحتین بمعنی ظاهر جلد و مراد اندام است فان ذلك خير زیرا که بدرستی آب نیکو است و اصل است در تطهیر و مراد آن نیست که نزد وجود آب وضو و تیمم هر دو
جائز است و لیکن وضو اولی و افضل است بلکه وضو واجب است و تیمم اصلا جائز نه و لفظ خیر باین معنی که اینجا است نیز می آید چنانکه در قول حق تعالی أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ
مَقِيلًا رواه احمد والترمذي وابو داؤد وروى النسائي نحوه الى قوله عشر سنين وعن جابر قال خرجنا في سفر گفت جابر بن عبدالله انصاری بیرون
آمدیم ما در سفری فاصاب رجلا منا حجر پس رسید مردی را از رفیقان ما سنگی فشجه في راسه پس جراحت کرد آن سنگ در سر آن مرد فاحتلم پس محتلم شد آن مرد فسال اصحابه پس پرسید
یاران خود را هل تجدون لي رخصة في التيمم آیا می یابید برای من رخصت در تیمم قالوا ما نجد لك رخصة گفتند یاران او نمی یابیم برای تو رخصت در تیمم وانت تقدر على الماء
حال آنکه تو قدرت داری بر آب و آب موجود است نزد تو فهم کردند این جماعه از قول حق سبحانه فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً که وجود آب و قدرت بر تحصیل آن مانع است از جواز تیمم و ندانستند که مراد قدرت
بر استعمال و عدم تضرر بآنست فاغتسل پس غسل کرد آن مرد فمات پس مرد فلما قدمنا على النبي پس هرگاه که ما قدوم آوردیم بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم اخبر بذلك خبر
کرده شد آنحضرت باین واقعه فقال فرمود قتلوه قتلهم الله کشتند او را بکشد ایشان را خدای تعالی و از اینجا معلوم شد که تکلم بمجاز و اسناد بسبب جائز است از اهل حقیقت بعد از آنکه اعتقاد
قلبی حقیقت ثابت باشد الا سألوا اذ لم يعلموا چرا سؤال نکردند علما را وقتی که ندانستند حکم را فانما شفاء العي السؤال پس نیست شفا و دور شدن علت عجز و نادانی و نافهمیدن مراد
و نرسیدن بوی مگر سؤال کردن و پرسیدن از دانایان انما كان يكفيه ان يتيمم جز این نیست که بس بود او را که تیمم میکرد و يعصب على جرحه خرقة و می بست بر جراحت خود جامه
پاره ثم يمسح عليها پس مسح میکرد بر آن خرقه و يغسل سائر جسده و میشست باقی اندام خود را درین حدیث امر است بجمع میان تیمم و شستن باقی بدن رواه ابو داؤد وروى ابن
ماجة عن عطاء بن ابي رباح عن ابن عباس وعن ابي سعيد الخدري قال خرج رجلان في سفر بیرون آمدند دو مرد در سفری فحضرت الصلوة

این آیت

پس درآمد وقت نماز ولیس معهما ماء ونبود با ایشان آب فتیمما صعیدا طیبا پس قصد کردند خاک پاک را یعنی تیمم کردند فصلیا پس بگذاردند نماز ثم وجدا الماء فی الوقت پس یافتند
آب را در وقت نماز یعنی هنوز وقت باقی بود که آب یافتند فاعاد احدهما الصلوٰة والوضوء پس بازگردانید یکی از آن دو مرد نماز را بوضوء ولم یعد الآخر و باز نگردانید دیگری ثم اتیا رسول الله
پس آمدند آن دو مرد نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فذکرا ذلك پس ذکر کردند این قصه را فقال للذی لم یعد پس گفت آنحضرت مر آنکس را که باز نگردانید نماز را اصبت السنة
یافتی طریق سلوک او در دین که بر تقدیر نا یافتن آب تیمم کردی و چون یافتی آب را اعاده نکردی حکم شریعت همین است واجزأتك صلوتك و بس است ترا نمازی که کردی وقال للذی توضأ و
اعاد و گفت آنحضرت مر آنکسی را که وضو کرد و باز گردانید نماز را لك الاجر مرتین مر تراست اجر و ثواب عمل تو دو بار یکبار برای ادای فرض به تیمم بجهت عذر و بار دیگر بگذاردن نماز نفل نزد زوال عذر
رواه ابو داؤد والدارمی روایت کرد این حدیث را ابو داؤد و دارمی وروی النسائی نحوه و روایت کرد نسائی مانند آن باختلاف در بعض الفاظ وقد روی هو ابو داؤد
ایضا عن عطاء بن یسار مرسلا و بتحقیق روایت کرد نسائی و ابو داؤد نیز از عطاء بن یسار که از تابعین است بطریق ارسال الفصل الثالث عن ابی الجهیم بن الحارث بن الصمة بجیم مصغر
و فتح میم مشدده قال اقبل النبی گفت پیش آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم من نحو بئر جمل از جانب موضعی که میخوانند او را بئر جمل بفتح جیم و میم و آن موضعی معروف است بمدینه فلقیه رجل
پس ملاقی شد آنحضرت را مردی که همین ابو الجهیم است که راوی حدیث است و ذکر کرده است خود را بلفظ غائب بیان کرده است آنرا شافعی در روایت خود از طریق اعرج فسلم علیه پس سلام
کرد بر آنحضرت فلم یرد النبی صلی الله علیه وسلم پس رد نکرد آنحضرت جواب سلام او را حتی اقبل علی الجدار تا آنکه روی آورد آنحضرت بر دیوار فمسح بوجهه ویدیه پس مسح
کرد روی مبارک خود و هر دو دست خود ثم رد علیه السلام پس جواب سلام داد او را این حدیث هر دو طریق را محتمل است و در حدیث سابق از ابی الجهیم وجه و ذراعین بود و در بعض روایات درین
حدیث نیز وجه و ذراعین آمده است اما از ضرب و ضربتین ساکت است متفق علیه وعن عمار بن یاسر رضی الله عنه انه کان یحدث انهم تمسحوا و روایت است از عمار که وی حدیث میکرد که صحابه
مسح کردند وهم مع رسول الله و حال آنکه ایشان بودند با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بالصعید بخاک لصلوٰة الفجر برای نماز بامداد فضربوا باکفهم الصعید پس
بزدند کفهای دست خود را بخاک ثم مسحوا بوجوههم مسحة واحدة پس مالیدند بروهای خود یکبار مالیدنی یعنی تکرار نکردند چنانکه در وضو میکنند ثم عادوا فضربوا باکفهم الصعید
پس باز گشتند پس زدند کفهای خود صعید را مرة اخری بار دیگر فمسحوا بایدیهم کلها پس مالیدند بدستهای خود تمام دستها را یعنی الی المناکب والآباط تا دوشها ظاهر و تا بغلها باطن
من بطون ایدیهم بیان آباط است رواه ابو داؤد این حدیث از عمار نص است در ضربتین و حدیث مذکور در فصل اول از وی ظاهر در ضربهٔ واحده و تاویلش معلوم شد ولیکن درین حدیث تا مناکب
و آباط آمده و غالبا ظن قوم بدان اقتضا کرده که ایدی در آیت تیمم مقید بغایت نیامده و ید تمام کل است از غیر ملاحظهٔ فرعیت تیمم بر وضو و عدم اطلاع بر بیان آنحضرت چنانکه از حدیث وجه و ذراعین معلوم میگردد و جمهور
نظر کردند بر فرعیت تیمم و خلفیت او از وضو و با حصول بیان از جانب شارع فافهم باب الغسل المسنون بدانکه مؤلف درین باب چهار غسل ذکر کرد غسل جمعه و غسل بعد از غسل میت و بعد از حجامت و
نزد اسلام و غسل عیدین ذکر نکرد با آنکه مسنون و مستحب است نزد ائمه زیرا که نزد محدثین حدیثی در غسل عیدین بصحت نرسیده و مؤلف در باب عیدین نیز حدیثی نیاورده و در جامع الاصول نیز از کتب سته درین
باب حدیثی نیافتم و در کتب دیگر نیز یافته نشده الا دو حدیث یکی از فاکه بن سعد و دیگر از زیاد بن عیاض و هر دو حدیث را گفته اند که ضعیف اند در شرح ذکر آن کرده شده است و در جامع الاصول از عبد الله
بن عمر از حدیث موطا آورده که عبد الله بن عمر روز عید فطر پیش از آنکه بمصلا رود غسل میکرد و گفته اند که شدت مبالغه او در باب متابعت تقاضا میکند که حدیثی درین باب بصحت رسیده است و نیز غسل
روز عرفه ذکر نکرد و در کتب احادیث نیز یافته نمیشود و فقها ذکر کرده اند و غسل برای احرام خود باتفاق مسنون است و در احادیث صحیحه واقع و او را مگر از جهت آن ذکر نکرد که در محلش مذکور ساخته است
اما غسل جمعه را نیز در باب الجمعة ذکر کرده است و اینجا نیز ذکر کرد بعد از آن بدانکه اختلاف است در غسل جمعه همه ائمه متفق اند بر سنیت و استحباب آن الا امام مالک و بروایتی از امام احمد که نزد ایشان واجب است
از جهت ورود آن بصیغه امر چنانکه فرمود من جاء منکم یوم الجمعة فلیغتسل کسی که بیاید از شما نماز جمعه را باید که غسل کند و بصریح لفظ وجوب نیز آمده چنانکه گفت غسل الجمعة واجب علی کل مسلم غسل جمعه واجب است
بر هر بالغ مسلم و جمهور علما گویند که مراد بوجوب تاکید و مبالغه است در استحباب بدلیل احادیث دیگر که در جواز وضو وارد شده است چنانکه از احادیث که در باب او آورده معلوم کرد الفصل الاول
عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جاء احدکم الجمعة فلیغتسل چون خواهد که بیاید یکی از شما نماز جمعه را پس باید که غسل کند و ظاهر
آنست که غسل برای نماز جمعه است که بآن طهارت نماز جمعه کنند و بعض گفته اند که غسل برای تعظیم و تکریم روز جمعه است و در روایت نصب احدکم و رفع الجمعة مناسب این قول است و برین وجه
معنی عبارت آن باشد که چون بیاید یکی از شما را جمعه متفق علیه وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم غسل یوم الجمعة واجب
علی کل محتلم غسل کردن روز جمعه واجب است بر هر بالغ و در روایتی علی کل مسلم آمده و مراد بآن نیز مسلم بالغ است زیرا که بر صغیر هیچ چیز واجب نبود متفق علیه وعن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حق علی کل مسلم ان یغتسل واجب و سزاوار است بر هر مسلمان که غسل کند فی کل سبعة ایام یوما در هفت روزی یک روزی
مراد روز جمعه است یغسل فیه راسه بشوید دران روز سر خود را و بدن خود را که درین هفت روز چرکین شده و بدبوی گشته است و درین کلام اشارت است بسبب وجوب
غسل در روز جمعه متفق علیه الفصل الثانی عن سمرة بفتح سین و ضم میم بن جندب صحابی مشهور است حلیف انصار نزول کرد کوفه را بعض گویند بصره را معدود است در بصریین
و والی بود بران و حافظ بود و کثیر الحدیث روایت میکند از وی حسن بصری و ابن سیرین و شعبی مات بالبصرة سنة تسع وخمسین وقیل ست وستین قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من توضأ یوم الجمعة کسیکه وضو کند روز جمعه فبها پس باین خصلت و نعمت یابد اصل فضیلت طهارت را یا معنی آنست که بروی باد که اخذ کند باین خصلت که در ادای فرض کافی است
و نعمت و نیکو خصلت است این در حد ذات اگرچه مفضول است نسبت بغسل ومن اغتسل فالغسل افضل و کسیکه غسل کند پس غسل فاضل تر است رواه احمد و ابو داؤد

والترمذي والنسائي والدارمي وعن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من غسل ميتا فليغتسل كسيكه شويد ميت را پس بايد كه غسل كند
از جهت مزيد نظافت باحتمال اصابت رشاشۀ غسل وجز آن رواه ابن ماجة روايت كرد اين حديث را ابن ماجه وزاد روزيادكرده است احمد والترمذي وابوداود واين را كه ومن
حمله فليتوضأ وكسيكه بردارد ميت را يا جنازه را كه در وى ميت است بايد كه وضو كند وگفته اند كه مراد بحمل ميت مس او است واين وجه مناسب است بمعنى اول يا مراد آنست كه بايد كه در وقت
حمل با وضو باشد تا ممكن باشد مر او را نماز واين ملائم معنى ثانيست وبعض گفته اند كه بر داشتن ميت قربت است وقربت باطهارت اولى است وبر هر تقدير وضو بجهت حمل واجب نيست وهمچنين غسل
بسبب غسل ميت واجب نيست مختار نزد اكثر علما اينست ودر جامع الاصول مى آرد كه اسماء بنت عميس زوجۀ ابى بكر صديق غسل داد ابو بكر را بعد از موت وى پس از ان پرسيد از انها كه حاضر بودند
از مهاجران وگفت كه من روزه دارم وامروز سخت برد است آيا واجب است بر من غسل همه فرمودند كه واجب نيست واز موطا مى آرد كه ابن عمر تجهيز وتكفين كرد پسر را كه مر سعيد بن زيد را
بود وبرداشت او را پس از ان در آمد ونماز گذارد ووضو نكرد ترمذى گفت كه درين باب از على وعائشه نيز حديث آمده است وحديث ابى هريره حسن است وگفت اختلاف كرده اند اهل علم در كسيكه غسل
دهد ميت را بعضى گفته اند واجب است بروى غسل واجب آنست ونزد بعض بروى وضو وبعض گفته اند كه مستحب است غسل واقل آنست كه وضو كند وعبد الله بن المبارك گفته كه نه غسل كند ونه وضو
وعن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يغتسل من اربع روايت كرده عائشه رض كه آنحضرت غسل ميكرد خواه بطريق وجوب يا استحباب از چهار چيز من الجنابة از جنابت
ويوم الجمعة ودر روز جمعه ومن الحجامة واز خون كم كردن ومن غسل الميت اما غسل از جنابت واجب است ودر روز جمعه سنت واز حجامت وغسل ميت مستحب واز جمع كردن اين چيز
بجنابت لازم نمى آيد كه اينها نيز واجب باشند چنانكه اشارت بدان كرديم رواه ابو داود مى آيد از ظاهر اين حديث مفهوم ميگردد كه آنحضرت بنفس نفيس خود ميت را غسل ميداد واز ان غسل ميكرد
وبعض گفته اند معنى آنست كه اعتقاد ميكرد واغتسال را از ان وامر ميكرد بدان وآنحضرت هرگز ميت را بدست خود غسل نداده ودر بعض شروح از صاحب ازهار نقل كرده كه اول اقرب است از عبارت
وصاحب ازهار وى از شافعى حكايت كرده كه آنحضرت آنرا كرده است واصحاب وى نيز كرده اند والله اعلم وعن قيس بن عاصم صحابى است قدوم آورد بر آنحضرت در وفد تميم واسلام آورد در سال
نهم وچون ديد او را آنحضرت فرمود هذا سيد اهل الوبر وبود عاقل حليم شريف جواد معدود است در بصريين روايت ميكند از وى حسن بصرى وغيره او انه اسلم روايت است از قيس بن عاصم
كه وى اسلام آورده فامره النبي پس امر كرد او را پيغمبر صلى الله عليه وسلم ان يغتسل بماء وسدر كه غسل كند بآب وبرگ كنار واين امر براى وجوب است اگر جنب باشد والا مستحب است
واستعمال سدر با آب بجهت مبالغه در تطهير وتنظيف است رواه الترمذي وابو داود والنسائي وظاهر عبارت آنست كه امر كرد او را باغتسال بعد از اسلام ومراد باسلم اراده اسلام
باشد چنانكه در لفظ ابى داود آمده كه قال قيس بن عاصم اتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم اريد الاسلام فامرني ان اغتسل وگفته اند كه اصح آنست كه امر كرده شود داخل بشهادتين بعد از ان غسل داده
شود واختلاف كرده اند كه آن واجب است يا مستحب وثانى اصح است وهمچنين مستحب است كه شسته شود جامه هاى او وحلق كرده شود وختنه كرده شود

الفصل الثالث

عن عكرمة مولاى ابن عباس از فقهاى مكه وتابعين است اصل او از بربر است باقى احوال در مواضع ديگر نوشته شده است قال ان اناسا من اهل العراق جاؤا روايت است از عكرمه كه گفت بعض مردم
از عراق آمدند نزد ابن عباس فقالوا پس گفتند يا ابن عباس اترى الغسل يوم الجمعة واجبا آيا اعتقاد ميكنى غسل را روز جمعه واجب قال گفت لا اعتقاد نميكنم غسل را روز
جمعه واجب ولكنه اطهر وليكن غسل كردن پاك كننده تر است پس اطهر اسم تفضيل است از تطهير بحذف زوائد چنانكه مذهب بعض نحاة است يا پاك تر است صاحب وى وخير لمن اغتسل
وغسل بهتر است مر كسى را كه غسل كند ومن لم يغتسل فليس عليه بواجب وكسيكه غسل نكند پس نيست بروى غسل واجب وآثم نميگردد وى بترك آن وساخبركم كيف بدأ الغسل گفت ابن
عباس وزود است كه خبر دهم شما را كه چگونه بود آغاز مشروعيت غسل بروز جمعه كان الناس مجهودين بودند اكثر مردم بمشقت يابندگان در كار معيشت يلبسون الصوف ميپوشيدند جامۀ
پشمينه بجهت فقر ونادارى ويعملون على ظهورهم وكار ميكردند بر پشتهاى خود وكان مسجدهم ضيقا وبود مسجد آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه نماز ميكردند مسلمانان در ان تنگ مقارب
السقف نزديك بود سقف وى در بعض نسخ سقف بضمتين بلفظ جمع آورده كويا اجزاى سقف اند وآورده اند كه بلندى مسجد شريف هفت دست بود انما هو عريش نبود مسجد مگر
خانۀ سايبان از برگها وشاخهاى خرما وهمچنين بود سقف آن مسجد وعريش نيز آن خانه را گويند كه براى رز سازند فخرج رسول الله پس بيرون آمد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم في يوم حار
در روزى گرم وعرق الناس في ذلك الصوف وخوى كرده بودند مردم در آن پشمينها كه پوشيده بودند حتى ثارت منهم رياح آذى بذلك بعضهم بعضا تا آنكه برخاست از
ايشان بوهاى كه ايذا ميكردند بسبب آن بعضى از ايشان بعض را فلما وجد رسول الله پس هرگاه كه يافت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم تلك الرياح آن بوها را قال گفت يا ايها
الناس اى مردم اذا كان هذا اليوم چون باشد اين روز يعنى روز جمعه فاغتسلوا غسل كنيد وليمس احدكم وبايد كه بسايد يكى از شما افضل ما يجد من دهنه بهتر وخوشتر آنچه
بيابد از روغن خود وطيبه وخوشبوى خود قال ابن عباس ثم جاء الله بالخير پس آورد خداى تعالى براى مسلمانان نيكى وتوانگرى وفراخى وخير مال اكثر كرد ولبسوا غير الصوف و
پوشيدند جز جامهاى پشمينه را وكفوا العمل وكفايت كرده شدند عمل را كه در آن مشقت ميكشيدند ووجه معيشت بهم ميرسانيدند يعنى فراخ شد وجه معيشت بى مشقت ووسع مسجدهم
وفراخ كرده شد مسجد ايشان ونخستين كسى كه توسعه در مسجد كرد عمر بن الخطاب بود وپس از وى عثمان بن عفان رضى الله عنهما وذهب بعض الذي كان يؤذي بعضهم بعضا من
العرق ورفت بار خاطر آنچه ايذا ميكردند بعض مردم بعض را از عرق رواه ابو داود وحاصل اين حكايت آنست كه در ابتدا مامور بودند بطريق وجوب بغسل بعلتى كه مذكور شد وچون علت
منتهى شد حكم نيز منتهى شد بانتهاى علت چنانكه بر طرف شد سهم مؤلفة القلوب ببرطرف شدن علت آن وبعض گفته اند كه غسل اول واجب بود وبعد از آن منسوخ گشت اما قول بنسخ بى علم بتاريخ بعيد است
وبعض گفته اند كه غسل هرگز واجب نبود ومراد بوجوب در جاى كه واقع شده است تاكيد استحباب است پس معنى قول ابن عباس آن باشد كه غسل هميشه مستحب بود وبعلت مذكور سابقا

كه براى رز ص

بسبب آن ص

درغایت تاکید ومبالغه بود پس ازان تاکید ومبالغه رفت واصل استحباب باقی ماند ووجه اول اوجه است وبعضی از شراح بدان تصریح کرده اند والله اعلم باب الحیض حیض در لغت سیلان است
حاض الوادی میگویند چون سیلان کند آب وی ومحیض نیز ازو است ودر شرع عبارت است از خونی که از رحم آید بی علت وولادت وآنچه بعلت آید آنرا استحاضه گویند وآنچه بعد از ولادت
آید آنرا نفاس خوانند بالکسر ومحیض بمعنی حیض آید وحیضه بکسر حا حالتی که زن بر آن باشد وبفتح یکبار حیض آمدن وگفته اند که حکمت در پیدا کردن حیض تربیت ولد است پس در زمان حمل صرف
میگردد بحکمت الهی بتغذیه ولد وازین جهت است که حیض نمی آرد حامله وچون بیرون می آید آنچه فاضل مانده از غذای ولد از آن خون آن نفاس باشد بعد ازان شیر میگردانند آن خون را که ماده نفس
بود وباین سبب کم است که مرضعه حیض آید واگر نه حامله ونه مرضعه بود باقی میماند چون مصرفی ندارد بیرون می آید واغلب هر ماه شش روز یا هفت روز یا کم یا زیاده چنانکه طبیعت ومزاج اقتضا

خون

کند بیرون آید واما ابتدای حیض در حدیث آمده است که این چیزیست که نوشته است آنرا پروردگار تعالی بر دختران آدم ونیز آمده است که نخست که فرستاده شد حیض بر زنان بنی اسرائیل بود که مردان وزنان
ایشان در مساجد جمع میشدند ونماز میکردند ومختلط میگشتند پس فرستاد خدای تعالی بر زنان حیض ومنع کرد ایشان را از در آمدن در مساجد ودر تطبیق این دو روایت گفته اند که بنات آدم که در حدیث آمده
شده است منافات بنساء بنی اسرائیل ندارد که بنات آدم بواسطه مراد نیست وحاکم وغیر او از ابن عباس آورده که ابتدای حیض بر حوا بود بعد از افتادن از بهشت والله اعلم الفصل الاول عن انس
قال ان الیهود كانوا اذا حاضت المرأة فیهم گفت انس که یهود بودند وقتی که حیض میکرد زنی در میان ایشان لم یواكلوها با هم نمیخوردند با آن زن ولم یجامعوهن في البیوت و
در نمی آوردند زنان را در خانه وهمنشینی نمیکردند با ایشان در خانها فسأل اصحاب النبي صلی الله علیه وسلم النبي پس پرسیدند یاران پیغمبر پیغمبر را ازین حال یهود که حق است یا باطل
فانزل الله تعالی پس فرو فرستاد خدای تعالی برای دیهود این آیت را که ویسئلونک عن المحیض الآیة تا آخر آیت تفسیر آن آنکه می پرسند ترا از حکم حیض قل هو اذی بگو در جواب ایشان که حیض
چرک وپلیدی است که طبع از آن نفرت دارد وایذا میکشد فاعتزلوا النساء في المحیض پس گوشه گیرید از زنان ونزدیک مشوید زنان را در حالت حیض ولا تقربوهن حتی یطهرن و نزدیک
مشوید زنان را تا آنکه پاک شوند فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در تفسیر وبیان مراد از عدم قرب زنان در حال حیض اصنعوا كل شيء الا النكاح بکنید با
زنان هر چیز از مواصلت ومجالست ومخالطت مگر جماع فبلغ ذلك الیهود پس رسید این سخن یهود را فقالوا ما یرید هذا الرجل پس گفتند یهود نمیخواهد این مرد یعنی حضرت رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان یدع من امرنا شیئا الا خالفنا فیه که بگذارد از کار وبار ما چیزی را مگر آنکه مخالفت کند ما را در آن چیز فجاء اسید بضم همزه وفتح سین مهمله بن حضیر بضم حای مهمله وفتح ضاد
معجمه وعباد بفتح عین وتشدید موحده بن بشر بکسر بای موحده وسکون شین معجمه هر دو صحابی مشهور اند پس آمدند این دو صحابی فقالا پس گفتند یا رسول الله ان الیهود تقول كذا وكذا
کذا یعنی میگویند یهود دسلوک میدانند از مضار ومفاسد وعلل واسقام مجالست ومخالطت زنان در حالت حیض چنین وچنین افلا نجامعهن پس مجالست ومصاحبت نکنیم با زنان درین حال ودر بعض نسخ افلا نجامعهن
بلفظ استفهام ودر بعض فلا نجامعهن بلفظ نهی مخاطب فتغیر وجه رسول الله پس گردید از حال خود روی مبارک پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حتی ظننا ان قد وجد علیهما
تا آنکه گمان بردیم ما که تحقیق خشم کرده آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر این دو صحابی که این حرف گفتند وسوء ادب نمودند فخرجا پس بیرون آمدند آن دو صحابی فاستقبلهما هدیة من لبن شیر
آمدن دو کس شخصی را می آورد پیشکش از شیر الی النبي بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فارسل في آثارهما پس فرستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در پی ایشان کسی را وطلبید ایشان را فسقاهما
پس نوشانید ایشان را شیری که هدیه آورده بود تا ظاهر شود از غایت والتفات وتبدیل یاد جهل ونادانی ایشان بعلم ودانش که شیر مظهر آنست فعرفا ان لم یجد علیهما پس دانستند آن دو صحابی که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم خشم نگرفته است بر ایشان رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت كنت اغتسل انا والنبي گفت عائشه بودم من که غسل میکردم با پیغمبر صلی الله علیه و
سلم من اناء واحد از یک ظرف وكلانا جنب وحال آنکه ما هر دو جنب بودیم شرح این در باب مخالطة الجنب بتفصیل گذشت وكان یأمرني فاتزر وبود آنحضرت که امر میکرد مرا که ازار بندم
در میان خود پس ازار می بستم واتزر تابی شد وآمده بمقتضای قاعده صرف فائتزر با دو همزه پیش از تا وتحقیق این در شرح کرده شده است فیباشرني پس می بسود ومیرسانید بشره خود را ببدن
من وانا حائض ومن حائض میبودم ازین حدیث معلوم میشود که استمتاع بچیزی که در ازار است حرام است وحد ازار نزد فقها از ناف تا زانو است واین مذهب امام ابوحنیفه وشافعی ومالک است
واحادیث دیگر ناظر درین است واز حدیث سابق معلوم شد که استمتاع از حائض ما دون فرج یعنی وطی جائز است واین مذهب امام احمد وابی یوسف ومحمد وبعض اصحاب شافعیه است وگفته اند که
گویا در آخر امر توسعه ورخصت کردند وجز وطی هرچه باشد تجویز نمودند اما شک نیست که احتیاط واحتراس در قول ابی حنیفه است وکرمانی گفته که شافعیه را درینجا سه مذهب است اصح آنست که حرام است
دوم آنکه مکروه است کراهت تنزیهی ومختار اینست وسیوم آنکه اگر شخصی باشد که ضبط نفس خود از فرج تواند کرد ووثوق داشته باشد بخود یا بجهت ضعف شهوت یا بسبب قوت ورع جائز است
والا نه وكان یخرج راسه الي وبود عائشه میگوید که بود آنحضرت که بیرون می آورد سر خود را از مسجد بسوی من که در خانه میبودم وهو معتكف وحال آنکه آنحضرت معتکف می بود فاغسله
پس می شستم من سر مبارک او را وانا حائض ومن حائض میبودم وازینجا معلوم میشود که بیرون آوردن معتکف بعض اعضای خود را از مسجد جائز است ومباشرت اعضای حائض درست است
متفق علیه وعنها قالت كنت اشرب وانا حائض وهم از عائشه است که گفت بودم من که می نوشیدم آب از کوزه یا کاسه وحال آنکه من حائضم ثم اناوله النبي پس میدادم آنرا
پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فیضع فاه علی موضع في پس مینهاد آنحضرت دهن مبارک خود را بر جای دهن من فیشرب پس مینوشید از غایت محبت وعنایتی که بمن داشت و
اتعرق العرق ومیبودم من که میخوردم بدندان گوشت را از استخوان وانا حائض وحال آنکه من حائض می بودم وعرق بفتح عین وسکون را استخوان گوشت دار یا استخوانی که گوشت
از وی خورده شده است ثم اناوله النبي بعد ازان میدادم آن استخوان را بپیغمبر صلی الله علیه وسلم فیضع فاه علی موضع في پس مینهاد دهن خود را بر جای دهن من
ودرینجا فیاکل نگفت گویا مقصود همان دهن نهادن بجای دهان محبوب بود نه گوشت خوردن چه گاهی باشد که گوشتی بر آن استخوان نباشد بخلاف آب که بقیه میداشت رواه مسلم

عنها قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يتكئ في حجري وانا حائض بود آنحضرت که تکیه میکرد در کنار من و من حائض میبودم و حجر بفتح حا و کسر هر دو آمده است ثم يقرأ القرآن پس میخواند آنحضرت قرآن را متفق عليه وعنها قالت قال لي النبي گفت عائشه گفت مرا پیغمبر صلى الله عليه وسلم ناوليني الخمرة من المسجد بده و بیار برای من خمره را از مسجد و خمره بضم خای معجمه و سکون میم و راء سجاده خرد از حصیر بهمان قدر که یک کس بر آن نماز تواند کرد و گرفتن آن از مسجد آنچنان بود که از بیرون دست دراز کند و بگیرد فقلت اني حائض پس گفتم من که من حائضم چگونه دست در مسجد درآرم فقال پس گفت آنحضرت دست درآر باکی نیست ان حيضتك ليست في يدك بدرستیکه حیض تو نیست در دست تو رواه مسلم وعن ميمونة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي في مرط گفت میمونه بود آنحضرت که نماز میگذارد در مرط بکسر میم و سکون الکلیم دراز از صوف یا خز بعضه علي وبعضه عليه پاره از آن گلیم بر من بودی و پاره بر آنحضرت وانا حائض و حال آنکه من حائض بودم متفق عليه و از اینجا معلوم میشود که همه اعضای حائض پاک است بجز فرج والا نماز در جامه که پاره از وی بر نجاست بود و پاره بر مصلی روا نبود الفصل الثاني عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اتى حائضا او امراة في دبرها کسیکه بیاید حائض را یا زنی را در نشستگاه خواه حره باشد یا امت بجماع کند او را در جانب پس او كاهنا یا بیاید کاهن و منجم در حکم اوست تا بپرسد اشیاء را و تحقیق معنی کاهن در باب الکهانة از کتاب طب و رقی بیاید ان شاء الله تعالى فقد كفر بما انزل على محمد پس تحقیق کافر شد بدینیکه فرستاده شده است بر محمد رواه الترمذي وابن ماجة والدارمي وفي روايتهما و در روایت ابن ماجه و دارمی اینچنین آمده که فصدقه بما يقول یعنی کسیکه بیاید کاهن پس تصدیق کند او را در چیزیکه میگوید و اعتقاد کند که وی راست میگوید فقد كفر پس تحقیق کافر شد بدانکه اگر مراد اتیان بطریق استحلال و تصدیق باشد پس کفر محمول بر ظاهر است و اگر نه اینچنین باشد مراد کفران نعمت است و مقصود تغلیظ این شنائع و تشدید بر آنست و شیخ ابن حجر مکی در شرح کتاب گفته که کفر نیست باتیان امراة در دبر اگر حلیله باشد یا امت البته محمول بر کفران نعمت است از جهت شهرت خلاف در آن پس اجماع بر تحریم وی نیست چه جای آنکه از ضروریات دین باشد و باستحلال اینچنین چیزی کفر لازم نیاید یا آنکه حدیث ضعیف است چنانکه میگوید انتهی و برین تقدیر اتیان اجنبیه در دبر شنیع تر و سخت تر و منکر تر باشد اما اتیان ذکور در غایت شدت و شناعت است که استحلال آن بی شبهه موجب کفر باشد که فوق آن متصور نیست وقال الترمذي و گفته است ترمذی در تضعیف این حدیث لا نعرف هذا الحديث الا من حكيم الاثرم عن ابي تميمة عن ابي هريرة نمی شناسم این حدیث را مگر از حکیم بن اثرم که روایت کرده است آنرا از ابی تمیمه و وی از ابی هریره و گفته است معنی این حدیث نزد اهل علم محمول است بر تغلیظ و گفته است که تضعیف کرده است بخاری این حدیث را از جهت اسناد وی و ابو تمیمه الهجیمی نام وی طریف بن مجالد است انتهی و در تقریب گفته است حکیم اثرم بصری در وی لین است از طبقه سادسه است و در میزان الاعتدال گفته که لیس به باس و در کاشف گفته است که طریف بن مجالد توثیق کرده است او را و در نود و هفت رفته از عالم و در تهذیب گفته که یحیی بن معین گفته است که وی ثقه است و عجلی گفته است ان شاء الله تعالى وعن معاذ بن جبل قال قلت روایت است از معاذ بن جبل که گفت گفتم یا رسول الله ما يحل لي من امراتي وهي حائض چه چیز حلال است مرا از زن من در حالتیکه وی حائض است قال ما فوق الازار فرمود آنحضرت حلال است چیزی که بالای ازار است این مؤید مذهب امام ابی حنیفه است و با وجود آن فرمود والتعفف عن ذلك افضل و پارسائی نمودن و باز ایستادن از آن فاضل تر است زیرا که ترس آنکه مبادا واقع شود در آنچه حرام است و اما آنحضرت مامون است از آن رواه رزين وقال محيي السنة اسناده ليس بقوي روایت کرد این حدیث را رزین و گفت محیی السنه که اسناد او قوی نیست وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وقع الرجل باهله وهي حائض وقتیکه جماع کند مرد با اهلیه خود در حالت حیض فليتصدق بنصف دينار پس باید که تصدق کند بنصف دینار که بحساب دیار ما نزدیک یک روپیه و ثمن آن باشد و بعض یک دینار گفته و بعض عتق رقبه گفته و بعض گفته در آغاز خون دینار و در پایان آن نصف دینار یا دینار در زمان خون و نصف دینار بعد از انقطاع و بعض عتق رقبه گفته طیبی گفته که اکثر آنند که کفارت آن استغفار است و بدین شافعی و اصحاب ابی حنیفه رفته اند رواه الترمذي وابو داود والنسائي والدارمي وابن ماجة وعنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا كان دما احمر فدينار واذا كان اصفر فنصف دينار و هم از ابن عباس است که آنحضرت فرمود وقتیکه باشد حیض خون سرخ پس کفارت آن دینار است و چون باشد زرد کفارت او نصف دینار است و این موافق آن قول است که از بعض نقل کرده شده که در آغاز خون دینار است و در پایان آن نصف و احتمال دارد که هم در آغاز زرد باشد رواه الترمذي و گفته است که کفارت نزد اتیان حیض از ابن عباس آمده و این قول بعضی از اهل علم است و امام احمد و اسحاق باین قائل اند و ابن مبارک گوید که استغفار کند پروردگار خود را و نیست کفارت بر وی و از بعض تابعین نیز همچنین منقول است و سعید بن جبیر و ابراهیم نخعی از ایشانند الفصل الثالث عن زيد بن اسلم قال ان رجلا سأل رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال روایت است از زید بن اسلم که مولای عمر بن الخطاب و از اکابر تابعین است و امام زین العابدین علی بن الحسین در مجلس او می نشست و سماع حدیث میکرد باقی احوال در جای دیگر نوشته شده و ارسال میکرد در حدیث گفت که مردی پرسید از آنحضرت پس گفت آنمرد ما يحل لي من امراتي وهي حائض چه چیز حلال است مرا از زن من در حالتیکه وی حائض است فقال له رسول الله پس گفت مر آن مرد را پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم تشد عليها ازارها استوار می بندی بروی ازارش را ثم شانك باعلاها پس کار تو با علای اوست یعنی ما فوق الازار مباح است و ما تحت الازار حرام چنانکه مذهب امام ابو حنیفه است رواه مالك والدارمي مرسلا وعن عائشة رضي الله عنها قالت كنت اذا حضت نزلت عن المثال على الحصير گفت عائشه بودم من چون حیض میکردم فرود می آمدم از بستر بر بوریا فلم نقرب رسول الله صلى الله عليه وسلم پس نزدیک نمیشدیم یعنی ما ازواج پیغمبر آنحضرت را ولم ندن منه حتى نطهر و قریب نمیشدیم از وی تا آنکه پاک میشدیم رواه ابو داود ظاهر این حدیث منافی است بعض احادیث گذشته را که دلالت دارند بر مباشرت و مخالطت آنحضرت با ازواج مطهره خود در حالت حیض و جواب میدهند بآنکه شأن ایشان

باآنحضرت ونگاهداشت ادب اینچنین بود که ملاحظه میکردند از خود جرأت ومبادرت مینکردند تا آنکه آنحضرت ایشان را بخود می‌طلبید پس میرفتند وبعض گفته اند که این حدیث منسوخ است باحادیث مباشرت
ومخالطت بسیار مانکه در اکثر نسخ قلم نقرب است بنون چنانکه تقریر کردیم ومیگویند در جمیع نسخ اصل ابی داود همچنین است وبعض قلم تقیب بیا نیز روایت کرده اند یعنی نزدیک نمی آمد آنحضرت وبا
از قربان است بمعنی جماع والله اعلم باب المستحاضة مستحاضه زنی را گویند که میرود خون از وی نه از حیض ونفاس بلکه از رگی که نام وی عاذل است والفاظ که مشتق است از استحاضه همه بلفظ مجهول مستعمل
میشوند وبعض الفاظ هستند که جز مجهول مستعمل نمیشوند چنانکه جن از جنون واغمی از اغماء وذلک سماعی وحکم وی حکم معذوران است مثل سلسل بول ومانند آن وی نماز میگذارد وروزه میدارد و
جماع با وی حرام نیست وتفصیل احکام وی در احادیث بیاید الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت جاءت فاطمة بنت ابی حبیش بضم حای مهمله وفتح موحده
وسکون تحتانیه وشین معجمه الی النبی صلی الله علیه وسلم فقالت گفت عائشه که فاطمه که یکی از صحابیات است وقرشیه اسدیه است آمد نزد آنحضرت پس گفت یا رسول الله انی
امرأة استحاض فلا اطهر بدرستیکه من زنی ام که استحاضه کرده میشوم دائم پس هرگز پاک نمیشوم افادع الصلوة آیا پس بمانم نماز را قیاس بحیض کرده همچنانکه در حالت حیض نماز گذاردن
درست نیست در استحاضه نیز نباشد فقال پس گفت آنحضرت لا ممان نماز را انما ذلک عرق ولیس بحیض نیست آن خون استحاضه مگر خون رگی از رگها ونیست حیض که از رحم میرود ودر حیض
چون در هر ماهی البته چند روز میرود از جهت دفع حرج ومشقت نماز در روزه را عفو کردند وچون در قضای نماز نیز حرج بود نه در قضای روزه واجب گردانیدند قضای روزه بعد از آن حکم استحاضه
بیان فرمود وقبول خود فاذا اقبلت حیضتک فدعی الصلوة پس چون پیش آید ایام حیض تو اگر زن معتاده است همان ایام عادت خواهد بود واگر مبتدئه است اکثر حیض که ده روز است
این در مذهب است ونزد ائمه دیگر در مبتدئه عمل بتمیز میکنند یعنی اگر خون سیاه غلیظ است از حیض است واگر چنین نیست از استحاضه چنانکه در حدیث آینده بیاید وچون تمیز متعسر است اعتبار اکثر حیض
ترجیح کرده اند وظاهر آنست که زن مذکوره معتاده بود والله اعلم واذا ادبرت وچون بگذرد ایام حیض تو فاغسلی عنک الدم پس بشوی از خود خون را ثم صلی پس نماز بگذار متفق
علیه الفصل الثانی انها کانت تستحاض عروة بن الزبیر از فاطمه مذکوره روایت میکند که وی بسیار بود که استحاضه کرده میشد فقال لها النبی پس گفت او را پیغمبر صلی الله
علیه وسلم اذا کان دم الحیض فانه دم اسود چون باشد خون حیض پس بدرستی آن می باشد در غالب احوال خون سیاه یعرف شناخته میشود باین نشان فاذا کان ذلک
فامسکی عن الصلوة پس چون باشد خون سیاه پس نگهدار خویش را از نماز که آن خون حیض است فاذا کان الآخر فتوضئی وصلی پس چون باشد خون دیگر غیر سیاه پس وضو
کن ونماز گذار چنانکه حکم معذوران است فانما هو عرق پس نیست وی مگر خون رگ که استحاضه است نه خون رحم که حیض است رواه ابو داود والنسائی وعن ام سلمة قالت
ان امرأة کانت تهراق الدم بضم تا وفتح ها گفت ام سلمه که زنی بود که میریخت خون او تحقیق این لفظ وترکیب آن در شرح کرده شده است علی عهد رسول الله در زمان پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم فاستفتت لها ام سلمة النبی صلی الله علیه وسلم پس استفتا کرد وپرسید مسئله را برای وی ام سلمه از آنحضرت فقال لتنظر عدد اللیالی والایام
التی کانت تحیضهن من الشهر پس گفت آنحضرت باید که نظر کند شمار شبها وروزها را که بود آن زن که حیض میکرد دران شبها وروزها از ماه قبل ان یصیبها الذی اصابها پیش
از آنکه برسد او را این آنچه رسیده است یعنی علت استحاضه دائمی فلتترک الصلوة قدر ذلک من الشهر پس باید که ترک کند نماز را مقدار آن ایام از ماه فاذا خلفت ذلک فلتغتسل
پس چون خود بگذارد آنقدر را از زمان یعنی فارغ شود از آن پس باید که غسل کند ثم لتستثفر بثوب پس باید که ببندد جامه میان هر دو ران خود مثل پاردم اسپ که منع کند سیلان خون را استثفر بمثلثه
وفای مفتوحه پاردم ثم لتصل پس باید که نماز بگذارد ووضو کند برای هر نماز چنانکه حکم معذوران است وجائز است او را دخول مسجد واعتکاف وطواف وامثال آن رواه مالک وابو داود
والدارمی وروی النسائی معناه وعن عدی بن ثابت عن ابیه عن جده روایت است از عدی بن ثابت از پدرش از جدش قال یحیی بن معین در تعیین نام
جد عدی اسمه دینار نام جد عدی دینار است وعدی بن ثابت تابعی ثقه است ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده امام مسجد شیعه بود در کوفه وواعظ ایشان ابن معین گفته که شیعی
مفرط است ودارقطنی گفته رافضی غالی است اما ثقه وصدوق است مات سنة ست عشرة ومائة عن النبی جد عدی روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم انه قال فی المستحاضة
که آنحضرت گفته است در حق مستحاضه تدع الصلوة ایام اقرائها ترک میکند نماز را در روزهای حیضهای خود که در هر ماه میدید التی کانت تحیض فیها آن روزها که بود آن مستحاضه حیض
میکرد در آن روزها ثم تغتسل پس غسل میکند وتتوضأ عند کل صلوة ووضو میکند در وقت هر نماز وتصوم وتصلی وروزه میدارد ونماز میگذارد رواه الترمذی وابو داود
وعن حمنة بفتح حای مهمله وسکون میم بنت جحش بتقدیم جیم مفتوحه بر حای مهمله ساکنه خواهر ام المؤمنین زینب بنت جحش است تحت مصعب بن عمیر بود وچون شهید شد مصعب طلحه بن عبیدالله
گرفت قالت کنت استحاض حیضة کثیرة شدیدة گفت حمنه بودم من که استحاضه کرده میشدم استحاضه بسیار سخت فاتیت النبی پس آمدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم استفتیه
تا طلب فتوی کنم او را واخبره وخبر دهم او را از حال خود فوجدته فی بیت اختی زینب بنت جحش پس یافتم من آنحضرت را در خانه خواهر من زینب بنت جحش که یکی از امهات
المؤمنین است فقلت پس گفتم یا رسول الله انی استحاض حیضة کثیرة شدیدة بدرستیکه من استحاضه کرده میشوم استحاضه بسیار سخت فما تأمرنی فیها پس چه میفرمائی مرا
در حکم آن استحاضه قال قد منعتنی الصلوة والصیام تحقیق منع کرد مرا استحاضه نماز وروزه را قال انعت لک الکرسف گفت آنحضرت بیان کنم مر ترا پاره پنبه اگر بکنی بدان فرج خود را
کرسف بضم کاف وسین پنبه فانه یذهب الدم زیرا که آن دور میکند خون را ومنع میکند از بیرون آمدن آن بفرج ظاهر وتا خون بفرج ظاهر نیاید حکم حیض واستحاضه متحقق نگردد قالت گفت
حمنه هو اکثر من ذلک خون بیشتر است از این که باز دارد آنرا کرسف قال فتلجمی بفتح تا ولام وجیم مشدده فرو بس لجام به بند فرج خود را یعنی جامه به بند بر صورت لگام اسپ
کرسف یا بی آن وظاهر اول است قالت گفت حمنه هو اکثر من ذلک خون بیشتر از آن است قال گفت آنحضرت فاتخذی ثوبا پس بگیر جامه را یعنی بر لگام قالت هو اکثر من

قضای روزه

یحیی بن معین

ذلك گفت این هم بیشتر است انما اثج ثجا یعنی نیست غیر این که میریزم خون را ریختنی سخت مانند باران فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم سآمرك بامرین زود امر خواهم کرد
که امر کنم ترا به. وچیز ایهما صنعت هرکدام یکی از آن دو را که بکنی وقت آن و قدرت بر آن داشته باشی نیز بدیگری اجزأ عنك من الآخر بسند کی میکند ترا از دیگری فان قویت بهما برفع و نصب هر دو
خوانده اند وان قویت علیهما واگر قوی و قادر شوی بر هردو که هرکدام را که میتوانی کرد فانت اعلم پس تو دانا تری بآنچه اختیار میکنی از آن دو فقال لها گفت آنحضرت مر حمنه را در بیان حقیقت
استحاضه و تسلیه و تعزیه وی انما هذه رکضة من رکضات الشیطان نیست این علت که رسیده است ترا یعنی استحاضه یا این خلط و حیرت که افتاده تو در آن مگر رکضه از رکضات
شیطان یعنی افساد و اضرار از شیطان و تلبیس و تخلیط کردن وی بر تو در امر دین تو و طهارت و نماز تو و اصل رکض دفع و جنبانیدن پای و زدن بدان و برانگیختن اسپ برای دوانیدن و از ینجا
معلوم میشود که شیطان را تصرفی در بدن آدمی نیز هست که بعلتها گرفتار میکند و اندکه بدان از عبادت پروردگار تعالی باز میدارد و بعد از آن بیان آن دو امر میکند و میفرماید فتحیضی بفتح تا
و حا و یای مشدده ستة ایام او سبعة ایام پس حائض شو یعنی التزام احکام حیض کن از ترک وطی و صلوة و صوم شش روز یا هفت روز از آنچه موافق باشد ترا از عادت زنان که مماثل
مشارک اند در سن و قرابت و مسکن یا مخیر گردانید او را میان یکی ازین دو عدد از جهت بودن آنها متعارف و غالب در عادت زنان و توان که او برای شک بود و آنحضرت یکی ازین دو عدد
ذکر کرده باشد و آنکه فرمود فی علم الله معنیش آنست که رجوع تو بآن عادت مندرج است در آنچه دانانیده است ترا خدای تعالی بر زبان من یا داخل است در آنچه دانسته و تشریع نموده است
مر مردم را و اگر برای او شک باشد این قول او بی میشود و معنی والله اعلم که پیغمبر ستة ایام فرمود یا سبعة ایام ثم اغتسلی پس غسل کن بعد از گذشتن این مدت چنانکه زنان بعد از انقطاع حیض میکنند
حتی اذا رأیت انك قد طهرت تا آنکه چون دیدی و دانستی تو که پاک شدی یعنی حکم طهارت یافتی بگذشتن ایام مذکوره واستنقأت و پاکیزه شدی بحسب معتقد وصلی ثلثا
وعشرین لیلة پس بگذار نماز بیست و سه شب بر تقدیر که ایام حیض هفت روز اعتبار کنی او اربعا وعشرین لیلة یا بیست و چهار شب اگر مدت حیض شش روز قرار دهی وایامها
و در روزهای این شبها یعنی وضو کردن برای هر نماز چنانکه حکم معذور است وصومی و روزه دار فان ذلك یجزئك پس بدرستیکه آن کفایت میکند ترا وکذلك فافعلی کل
شهر و همچنین بکن در هر ماه شش روز یا هفت روز خود را حائض گیر و احکام حیض بر خود جاری کن و بیست و سه روز یا بیست و چهار روز نماز و روزه کن کما تحیض النساء چنانکه
حیض می بینند زنان وکما یطهرن و چنانکه پاک میشوند ایشان میقات حیضهن و طهرهن در وقت حیض خود و طهر خود بعد از آن بیان امر ثانی از آن دو امر کرد که مخیر گردانیده در آن
بقول خود و ان قویت علی ان تؤخرین الظهر و اگر قوت داری در ایام استحاضه بعد از گذشتن ایام حیض بر تاخیر کردن ظهر از وقت و تعجلین العصر و شتابی کردن عصر و گذاردن
آن در اول وقت فتغتسلین و تجمعین بین الصلوتین الظهر والعصر پس یک غسل کنی و جمع کنی میان این دو نماز که ظهر و عصر است و تؤخرین المغرب و تعجلین العشاء ثم
تغتسلین و تجمعین بین الصلوتین و تاخیر کنی مغرب را و شتابی کنی عشا را بگذاردن آن در اول وقت پس غسل کنی و جمع کنی میان دو نماز فافعلی پس بکن این دو غسل را و جمع را میان
این نمازها و تغتسلین مع الفجر و اگر قوت داری که یک غسل دیگر کنی با نماز فجر فافعلی پس بکن آنرا و بگذار آن نماز فجر و صومی و روزه بدار ان قدرت علی ذلك اگر قدرت
داری بر آنچه ذکر کرده شد و تاخیر ظهر و مغرب از وقت که گفت دو احتمال دارد یکی آنکه بعد از گذشتن وقت بگذارد در وقت عصر و عشا چنانکه جمع میکنند مسافر بر مذهب شافعی جمع تاخیر چنانکه
از کلام طیبی معلوم میگردد یا تاخیر کند تا آخر وقت متصل بوقت عصر و عشا بر این وجه که حنفیه تاویل میکنند جمع مسافر را و آنرا جمع صوری نام میکنند چنانکه شیخ ابن حجر در شرح بدان تصریح کرده و
حدیث آینده نیز ظاهر در آنست پس حاصل این امر ثانی آن شد که هر روز سه غسل بکند یکی برای ظهر و عصر و دیگر برای مغرب و عشا و غسل دیگر برای فجر و صورت دیگر آنست که برای هر نماز غسل کند
چنانکه در ضمن قول وی فرمود و ان قویت علی ان تؤخرین الظهر الی آخره اشارت است بآن زیرا که ازین عبارت مجوزی وی از غسل کردن برای هر نماز مفهوم میگردد و این مذهب امیر المؤمنین علی و عبدالله بن
مسعود و ابن الزبیر و جماعه از تابعین است و طیبی گفته که این مذهب اشبه و الیق است بفقه و مذهب ابن عباس جمع است بین الصلوتین بغسل واحد و این مذهب اشبه است باین حدیث که در
وی تسهیل و تیسیر است نسبت بغسل برای هر نماز و اشارت باین است که گفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وهذا اعجب الامرین الی و این یعنی غسل کردن بر وجه
مذکور خوشتر آینده تر است نزد من از امر دیگر که غسل است برای هر نماز چنانکه عادت شریف اوست در تسهیل و تیسیر بر امت و در حدیث آمده است که ما خیر بین الامرین الا اختار ایسرهما رواه
احمد والترمذی الفصل الثالث عن اسماء بنت عمیس بضم عین و فتح میم صحابیه جمیله عاقله صالحه است هجرت کرد همراه زوج خود جعفر بن ابیطالب بحبشه پس زائید برای وی عبدالله
بن جعفر را و محمد و عون را پس هجرت آورد بمدینه و چون شهید شد جعفر تزوج کرد او را ابوبکر صدیق و تولد کرد محمد بن ابی بکر را و چون صدیق وفات یافت تزوج کرد او را علی بن ابیطالب پس
زائید برای وی یحیی و بود از خادمان و محبان و مخلصان فاطمه زهرا و اهل بیت نبوت روایت کرده اند جمعی از صحابه مثل عمر بن الخطاب و عبدالله بن عباس و ابوموسی اشعری رضوان الله علیهم اجمعین
قالت قلت گفت اسما گفتم یا رسول الله ان فاطمة بنت ابی حبیش استحیضت منذ کذا وکذا فاطمه بنت ابی حبیش استحاضه کرده شده است چندین و چندین مدت یعنی
مدت دور و دراز فلم تصل پس نماز نگذارده فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بطریق تعجب سبحان الله ان هذا من الشیطان بدرستیکه
این علت از شیطان است که وی را از نماز باز میدارد چنانکه در حدیث حمنه گذشت انما هذه رکضة من رکضات الشیطان لتجلس فی مرکن میباید که بنشیند آن زن در مرکن بکسر میم و سکون را
و فتح کاف نام آوند کلان است که گرفته میشود در وی آب برای غسل فاذا رأت صفارة بضم صاد فوق الماء پس چون ببیند زردی بالای آب و این علامت آخر وقت ظهر است چه شعاع
آفتاب در آخر وقت ظهر زرد گونه میشود بلکه از ابتدای وقت زوال تغیری بدان راه می یابد اگرچه ظاهر نیست و این غیر اصفرار است که در آخر وقت عصر میباشد و عصر یوم در آن وقت مکروه است
مقصود آنست که چون وقت ظهر آخر آید فلتغتسل للظهر والعصر غسلا واحدا پس باید که غسل کند مر ظهر را و عصر را یک غسل و تغتسل للمغرب والعشاء غسلا

وابوداؤد ص

واحدا وغسل کند نماز برای مغرب وعشا یک غسل وتغتسل للفجر غسلا واحدا وغسل کند فجر را یک غسل چنانکه در حدیث سابق گذشت وتوضأ و باید که وضو کند فیما بین ذلک
در میان این غسلها یعنی برای عصر در صورت غسل برای ظهر وعصر و برای عشا در صورت غسل برای مغرب وعشا همچنین گفته است شیخ ابن حجر در شرح و در حواشی نوشته اند که مراد نوافل است
در اوقاتی که در میان این نمازها است اگر خواهد نفل بگذارد وضو کند رواه ابو داؤد وگفت ابو داؤد روی مجاهد عن ابن عباس روایت کرده است مجاهد از ابن
عباس که گفت لما اشتد علیها الغسل هرگاه که سخت آمد و دشوار شد بر آن زن غسل برای هر نماز امرها ان تجمع بین الصلوتین فرمود آنحضرت او را که جمع کند میان دو نماز
بیک غسل تمام شد بعون الله وتوفیقه کتاب الطهارة والحمد لله تعالی میکرد آغاز کتاب الصلوة صلوة در لغت بمعنی دعا و رحمت و استغفار آمده و نماز را صلوة ازین جهت گفتند که
مشتمل است بر دعا یعنی وصلی بمعنی بیان کردن گوشت و تصلیه بمعنی سوختن آن بآتش و نیز صلی بمعنی نرم کردن چوب و راست گردانیدن وی بآتش نیز آمده و این معانی نیز مناسب است حقیقت
نماز گویا که نفس مصلی را میگدازد بآتش مجاهده و میسوزد گناهان او را و راست میگرداند از اعوجاجی که در طبیعت اوست الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم الصلوات الخمس نمازهای پنجگانه والجمعة الی الجمعة و نماز جمعه تا نماز جمعه دیگر و رمضان الی رمضان و روزه ماه رمضان
تا روزه ماه رمضان دیگر مکفرات لما بینهن کفارت کننده و پوشنده و بخشنده اند مر گناهان را که واقع شده اند در میان اینها اذا اجتنبت الکبائر وقتیکه پرهیز کرده شوند و
پرهیز کرده شوند گناهان کبیره که آنها پوشیده و بخشیده نمی شوند مگر بتوبه اما صغائر بخشیده میشوند اگر حق عباد بآن متعلق نباشد و گفته اند که بعد از عفو صغائر چون این اعمال مکرر کرده موجب
تخفیف در کبائر شود و اگر از گناهان صغیره و کبیره هیچ ندارد موجب رفع درجات گردد رواه مسلم اگر گویند که چون صغائر همه بنمازهای یومیه مکفر شدند برای جمعه چه ماند و چون
بجمعه ها مکفر گشتند رمضان کفارت چه چیز گردد جوابش آنکه مراد آنست که این اعمال همه مکفر اند و صلاحیت آن دارند که اگر یکی نشد دیگری بشود و مثلا اگر یکی در نماز تقصیر کرد جمعه مکفر گردد
و اگر در جمعه یا در هر دو تقصیر کرد رمضان مکفر میگردد و اگر همه شوند مجموع مکفر گردد و باعث زیادت تکفیر و تنویر شود در مثال چراغهای متعدد افروخته شده که هر یکی در روشن کردن خانه
کفایت دارد و عنه و هم از ابی هریره است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ارأیتم لو ان نهرا بباب احدکم خبر دهید مرا اگر ثابت شود جوئی که روان است
بر در خانه یکی از شما یغتسل فیه کل یوم خمسا غسل میکند وی در آن جوی هر روز پنج وقت هل یبقی من درنه شیء آیا باقی میماند از چرک وریم وی که بر اندام خود دارد هیچ چیزی
قالوا گفتند صحابه در جواب آنحضرت لا یبقی من درنه شیء باقی نمی ماند از چرک وی چیزی قال فذلک مثل الصلوات الخمس یمحو الله بهن الخطایا فرمود آنحضرت پس حال
و مثال نمازهای پنجگانه است که محو میکند و پاک میگرداند خدای تعالی بآنها گناهان را یعنی گناهان صغیره را متفق علیه وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال ان رجلا اصاب
من امرأة قبلة گفت ابن مسعود که مردی رسید از زنی بوسه را یعنی بوسه کرد او را و گفته اند که نام آن مرد ابو الیسر است بفتح یای تحتانیه و سین مهمله از قبیله انصار بود خرما می فروخت زنی بروی
آمد تا خرما بخرد پس او را آن میل شهوانی پیدا شد گفت خرما درون خانه بهتر و شیرین تر ازین است پس با این بهانه زن را درون خانه برد و با وی بوس و کنار کرد زن گفت از خدا بترس
چه میکنی پس آن مرد پشیمان شد فاتی النبی پس آمد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فاخبره پس خبر داد آنحضرت را ازین حال پس آنحضرت هیچ نگفت و فرمود تا حق تعالی چه فرماید
بعد از آن آن مرد نماز کرد فانزل الله تعالی پس فرو فرستاد خدای تعالی این آیه را که واقم الصلوة طرفی النهار و بر پا دار نماز را در هر دو طرف روز که بامداد و شبانگاه است طرف اول
نماز صبح و شبانگاه ظهر و عصر چه بعد از زوال آفتاب جانب شبانگاه است و زلفا من اللیل و بگذار نماز را در چند ساعت که نزدیک بروز اند و مراد بدان نماز مغرب و عشا است و زلف
بضم زا و فتح لام جمع زلفه بمعنی قرب و نماز شام و خفتن نزدیک بروز و در آن رسانند چنانکه ظلم جمع ظلمت و بعضی از طرفی النهار نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب مراد داشته اند صبح و
ظهر یک طرف و عصر و مغرب طرف دیگر و زلفا من اللیل بخصوص عشا گردانیده ان الحسنات یذهبن السیئات مقصود نیست بدرستیکه نیکیها می برند بدیها را و مراد بسیئات
گناه صغیره است که مکفر میکند بنماز و روزه و مرجئه این آیت را بعموم حمل کرده اند و در سیئات کبائر را نیز داخل داشته و جمهور اهل سنت برانند که مخصوص بصغائر است بدلیل احادیث
که دلالت دارند بر آن کذا فی فتح الباری فقال الرجل پس گفت آن مرد یا رسول الله الی هذا آیا مر است این حکم و این فضل مخصوص بمن است قال گفت آنحضرت لجمیع امتی کلهم
مر همه امت مراست و کلهم مبالغه است در تاکید و در بعض روایات کلهم نیست و فی روایة و در روایتی همچنین واقع شده لمن عمل بها من امتی مر هر کسی است که عمل کند بحسنات
از امت من متفق علیه و عن انس رضی الله عنه قال جاء رجل فقال گفت انس آمد مردی پس گفت یا رسول الله انی اصبت حدا بدرستیکه من رسیده ام و کرده ام فعلی را
که موجب حد است فاقمه علی پس بپا کن حد مرا بر من و بزن حد مرا قال و لم یسأله عنه گفت انس و نپرسید آنحضرت او را که چه فعل کرده است و حضرت الصلوة و
حاضر شد نماز و در رسید وقت آن فصلی مع رسول الله پس گذارد آن مرد نماز با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فلما قضی النبی صلی الله علیه وسلم الصلوة قام الیه الرجل
پس هرگاه که پرداخت آنحضرت نماز را ایستاد آن مرد فقال پس گفت یا رسول الله انی اصبت حدا فاقم فی کتاب الله بدرستیکه من کرده ام کاری که موجب حد است
پس اقامت کن در من حکمی را که در کتاب خداست قال الیس قد صلیت معنا گفت آنحضرت آیا نیست که بتحقیق گذارده تو نماز با ما قال نعم گفت آری گذارده ام نماز با شما
قال گفت آنحضرت فان الله قد غفر لک ذنبک پس خاطر جمع دار زیرا که خدای تعالی بتحقیق آمرزید مر ترا گناه ترا او حدک شک راوی است که ذنبک گفت و یا حدک متفق
علیه بدانکه ظاهر از اصابت حد آنست که ارتکاب کبیره کرده باشد مثل زنا یا سرقه و خوان و آنحضرت حکم کرد بآمرزیده شدن آن بسبب نماز که ازین وجه آنحضرت پس از نماز معلوم
میکرد که کبائر نیز مکفر میکند مگر آنکه آن مرد گمان برده باشد که آن فعل موجب حد است اگر چه در واقع نه چنان بود یا مراد بحد تعزیر داشت و نیز ظاهر از نا پرسیدن آنحضرت تحقیق

ناکردن

ناکردن که صغیره کرده یا کبیره آنست که مغفرت شامل هر دو قسم است مگر آنکه گویند که آنحضرت دانست بوحی یا بقرینه که صغیره کرده است و موجب حد نکرده است از جهت آن نپرسید و هم از جهت
گفت آنکه در رکعت ثانیه که اقامت بکن حد من کتاب خدا را یعنی حد باشد یا نباشد هر چه حکم خداست اقامت فرما که اقا لوا لکتم ترح بخدا توفیق شاید که آن از خصوصیات نماز گذاردن همراه
آنحضرت بوده باشد و در قصهٔ سابق ثابت نشده است نماز گذاردن آن مرد با آنحضرت بلکه صاحب کشاف گفته که امر کرد آنحضرت آن مرد را که وضو کند و بگذارد دو رکعت را و این گفته
کاتب حروف در مدینه مطهره افتاد در بعض زیارات شریف امید که بر ثواب باشد و پرتوی از نورانیت آن وقت باشد والله اعلم وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال سألت النبی گفت ابن
مسعود پرسیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم ای الاعمال احب الی الله تعالی کدام یکی از عملها محبوب تر و فاضلتر است نزد خدای تعالی قال الصلوة لوقتها فرمود محبوب ترین
در وقتش که مکروه نباشد و در لفظ بخاری علی وقتها و در بعض روایات فی اول وقتها نیز آمده و گفته اند که این روایت ضعیف است قلت ثم ای گفت ابن مسعود گفتم پس کدام عمل محبوب
تر است قال بر الوالدین فرمود نیکی کردن بمادر و پدر و فرمان برداری کردن و نرنجانیدن ایشان را قلت ثم ای گفتم بعد از وی کدام عمل احب است قال الجهاد فی سبیل الله
فرمود کارزار کردن با کافران اگر فرض نشده باشد قال حدثنی بهن گفت ابن مسعود حدیث کرد مرا آنحضرت مرا باین اعمال یا باین کلمات ولو استزدته لزادنی و اگر طلب زیادت
میکردم از آنحضرت و می پرسیدم از حضرت وی دیگر مراتب اعمال را یا مطلق مسائل را زیاده میکرد برای من مقصود تاکید و تحقیق مسموعات خود و بیان عنایت والتفات آنحضرت است و لکن
رعایت ادب و خوف ملال آنحضرت بران داشت که نپرسیدم چنانکه در روایت مسلم آمده است متفق علیه بدانکه احادیث در بیان افضل اعمال مختلف آمده است در بعض احادیث آمده
که بهترین اعمال اسلام و اطعام طعام و افشای سلام است و نماز گذاردن در شب وقتی که مردم در خواب باشند و نیز آمده افضل اعمال آنست که مردم از دست و زبان تو سلامت مانند
و نیز آمده که افضل اعمال جهاد است که در وی خیانت نکند در غنیمت و حج مبرور که در وی معصیت نکند و نیز آمده که افضل اعمال ذکر خداست و آمده است که بهترین اعمال آنکه دائم کنند یا
مواظبت نمایند و گفته اند که اختلاف جواب بجهت اختلاف سائلان است هر قومی را چیزی فرمود که بحال ایشان لائق تر و ایشان بدان محتاج تر و دران راغب تر بودند یا باعتبار اختلاف اوقات
چنانکه جهاد در ابتدای اسلام فاضل ترین اعمال بود و نصوص متعاضد متظاهر اند بر آنکه نماز فاضلتر از صدقه است و با وجود آن در وقت مواسات مضطر صدقه فاضلتر از نماز کرد و یا
وجوه فاضلترین و حیثیات مختلف است هر کدام بوجهی و حیثیتی در جای خود فاضلتر از دیگری است و این سخن اصلی عظیم است در باب خیریت و افضلیت فاحفظه وعن جابر رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بین العبد و بین الکفر ترك الصلوة حدی که واقع است میان بنده و میان کفر همین ترک نماز است چه نماز حاجز و فاصل بود که
نمیگذاشت که بنده بکفر برسد چون فاصلهٔ نماز از میان رفت مانع بر طرف شد و بنده بکفر رسید چنانکه دیواری میان دو کس میباشد و نمیگذارد که این بآن برسد چون دیوار از میان برافتاد
فاصله بر طرف شد این بآن واصل گشت اینچنین توجیه و تقریر کرده اند این عبارت را و توجیهات دیگر نیز دارد که در شرح مذکور است فتدبر رواه مسلم و این تغلیظ و تشدید است بر ترک نماز
و اشارت است بآنکه تارک صلوة نزدیک است که کافر گردد و نزد اصحاب ظواهر کافر است و از بعض صحابه نیز چنین مروی است که نزدیک بتکفیر است و نزد بعض علما که شافعی و مالک از ایشانند
واجب است قتل وی اگرچه کافر نگردد و نزد حنفیه واجب است ضرب و حبس در زندان تا وقتی که بگذارد نماز را الفصل الثانی عن عبادة بن الصامت روایت است از عبادة بن صامت
بتخفیف میم مده که از مشاهیر صحابه و کبار ایشانست احوال وی در مواضع نوشته شده است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خمس صلوات افترضهن الله تعالی
پنج نماز است که فرض گردانیده است آنها را خدای تعالی من احسن وضوءهن وصلاهن لوقتهن کسی که نیک کند برعایت سنن و آداب وضو برای آن نمازها و بگذارد آنها را در وقت شان
واتم رکوعهن وخشوعهن و تمام و کامل بجا آرد احکام و ارکان آنها را خصوصا رکوع و سجود را که معنی بندگی و انقیاد در آنها بیشتر است و مخصوص بنماز اند و اکثر مردم در آن تهاون میکنند
کان له علی الله عهد ان یغفر له میباشد بر خدا عهد که بیامرزد او را مراد وعدهٔ حق تعالی است بآمرزیدن آنکس و چون وعدهٔ او حق است و خلف دران جائز نه تعبیر بعهد کرد که تعهد
میکرد و لازم میکند کسی خود را و نگاه میدارد آنرا ومن لم یفعل ذلك و کسی که نکند آنرا و نگذارد نماز را بر آن وجه فلیس له علی الله عهد پس نیست مر او را بر خدا عهد لازم بآمرزیدن
وی ان شاء غفر له وان شاء عذبه اگر میخواهد می آمرزد او را و اگر میخواهد عذاب میکند او را و درین حدیث دلیل است بر آن که تارک صلوة کافر نیست و مرتکب کبیره واجب
نیست تعذیب وی و مخلد نیست در نار چنانکه مذهب اهل سنت و جماعت است رواه احمد وابو داود وروی مالك والنسائی نحوه وعن ابی امامة رضی الله
عنه روایت است از ابو امامهٔ باهلی که از مشاهیر صحابه است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوا خمسکم بگذارید پنج نماز خود را وصوموا شهرکم و روزه دارید
ماه خود را که رمضان است وادوا زکوة اموالکم و بدهید زکوة مالهای خود را ظاهرا در آن وقت که این حکم کرده اند حج فرض نشده بود واطیعوا اذا امرکم و فرمان برداری کنید خداوند
امر خود را که خلیفه و نائب خداست اگر بر خلاف فرمودهٔ خدا و رسول خدا امر نکند تدخلوا جنة ربکم می در آئید بهشت پروردگار خود را رواه احمد والترمذی وعن عمرو بن
شعیب عن ابیه عن جده حال این اسناد در موضع نوشته شده است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مروا اولادکم بالصلوة وهم ابناء سبع سنین
امر کنید فرزندان خود را بنماز گذاردن در حالی که ایشان هفت ساله باشند تا عادت کنند بنماز گذاردن واضربوهم علیها وهم ابناء عشر سنین و بزنید فرزندان خود را بر ناگذاردن
نماز چون ده ساله شوند از برای مبالغه و تاکید وفرقوا بینهم فی المضاجع و جدائی کنید میان فرزندان خود در خوابگاه چنانکه برادر و خواهر در یک بستر نخسپند این نیز احتیاط است و پرهیز
از مواضع تهمت چون در حالت هفت سالگی بدن آدمی را قوتی و شدتی پیدا می آید و در هر هفت سال حالتی دیگر پیدا میکند چنانکه در جای خود مبین گشته است مناسب آمد که در سن هفت سالگی امر
بنماز کرده شود و در هر هفت سال دیگر چون بحد بلوغ میرسد و چون ده در عقد اول بود و نزدیک بآن رسیده مبالغه دران فرمود تا که اگر نکنند بزنند و تادیب نمایند و هم از جهت

علما نماز نگذارد نیست
ص

فرمود که تفرقه کنید در مضاجع که وصول بحد بلوغ مظنهٔ شهوت و وقوع در مفسده است رواه ابو داؤد روایت کرد این حدیث را ابو داؤد از عمرو بن شعیب وکذا رواه فی شرح السنة عنه و همچنین
روایت کرد محی السنة در شرح السنة از عمرو بن شعیب وفی المصابیح و روایت کرد در کتاب مصابیح عن سبرة بفتح سین مهمله و سکون بای موحده بن معبد بفتح میم و بای موحده صحابیست ساکن مدینه نوزده
حدیث روایت کرده وعن بریدة رضی الله عنه بضم با و فتح را اسلمی از مشاهیر صحابه است احوال او در مواضع نوشته شده است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العهد الذی بیننا و
بینهم الصلوة عهد ما ای که میان ما و میان منافقان است نماز است و ما که منافقان را نمیکشیم و احکام اسلام بر ایشان جاری میکردانیم بجهت آنست که ایشان تشبهی بمسلمانان در انقیاد ظواهر احکام اند
و عمده در آن حاضر شدن ایشان برای نماز و لزوم جماعت است فمن ترکها فقد کفر پس هر کس که از ایشان نکذارد نماز را پس بتحقیق ظاهر شد کفر او و بیرون آمد از دائرهٔ اسلام و جاری نکرده در وی
احکام و محتمل که این حکم مخصوص بمنافقان نباشد و ضمیر بینهم راجع بجمیع امت اجابت باشد و این معنی مناسب تر است بقول او فقد کفر رواه احمد والترمذی والنسائی وابن ماجة الفصل
الثالث عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال جاء رجل الی النبی آمد مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم این مرد همان ابو الیسر است که قصهٔ او کذشت یا دیکری است و ظاهر همین است
از جهت اختلاف و مغایرتی که در هر دو حدیث است والله اعلم فقال پس کفت آن مرد یا رسول الله انی عالجت امرأة فی اقصی المدینة من رسیده ام و ملاعبت کرده ام با زنی و کرفته ام او را
در نهایت مدینه و جانبی دور از آن وانی اصبت منها ما دون ان امسها و بدرستیکه من رسیده ام از آن زن و کرده ام با وی آنچه جز جماع و پایان تر از او است مانند بوس و کنار و جز آن فانا هذا
فاقض فی ما شئت پس من اینک حاضرم پس حکم کن در حق من هر چه میخواهی فقال له عمر پس کفت مر آن مرد را عمر رضی الله عنه لقد سترک الله بتحقیق پوشیده است ترا خدای تعالی این حال ترا بر مردم
آشکار انساختی لو سترت علی نفسک اگر می پوشیدی تو بر نفس خود بهتر بودی و حکم هم همچنین است که کناه پوشیده را توبه هم پوشیده باید کرد و آشکارا کردن کناه پوشیده هتک حرمت شریعت است
قال ولم یرد النبی صلی الله علیه وسلم شیئا کفت عبد الله بن مسعود و جواب باز نداد آن مرد را آنحضرت چیزی یا رد نکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر عمر رض در این سخن که کفت وقام الرجل
فانطلق و ایستاد آن مرد و روان شد فاتبعه النبی پس فرستاد در پس آن مرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم رجلا مردی را فدعاه پس خواند او را وتلا علیه هذه الایة و خواند بر آن مرد
این آیت را که واقم الصلوة طرفی النهار وزلفا من اللیل ان الحسنات یذهبن السیئات تفسیر این آیت در فصل اول معلوم شد ذلک ذکری للذاکرین آن یاد دادن و
پند کردن است مر یاد کنندکان را این تمه آیت است که در آنجا مذکور نبود فقال رجل من القوم پس کفت مردی از قوم و بعض کفته اند که آن مرد عمر است رضی الله عنه و بعض کفته اند معاذ بن جبل
یا نبی الله هذا له ای پیغمبر خدا آیا این حکم مر او راست خاصة فقال پس کفت آنحضرت بل للناس کافة بلکه برای مردم است همه رواه مسلم وعن ابی ذر رضی الله عنه ان النبی صلی الله
علیه وسلم خرج زمن الشتاء روایت است از ابی ذر که آنحضرت بیرون آمد در زمان زمستان والورق یتهافت و حال آنکه برکهای درختان می افتاد پی در پی چنانکه در خزان می افتد فاخذ
بغصنین من شجرة پس کرفت آنحضرت دو شاخ را از درختی قال کفت ابو ذر فجعل ذلک الورق یتهافت پس افتادن کرفت برکهای آن درخت بیشتر از آنچه بطور خود می افتاد چنانکه عادت است
که بجنبانیدن شاخ برک بیشتر می افتد قال فقال کفت ابو ذر پس کفت آنحضرت و ندا کرد مرا که یا ابا ذر فقلت لبیک بخدمت ایستاده ام چه میفرمائی یا رسول الله قال کفت آنحضرت ان العبد المسلم
لیصلی الصلوة یرید بها وجه الله بدرستیکه بندهٔ مسلمان هر آینه میکزارد نماز را در حالیکه میخواهد بآن نماز ذات پاک خداوند تعالی بی شائبهٔ غرض و عوض بلکه بمحض امتثال امر و طلب رضای او سبحانه
فتهافت عنه ذنوبه پس پیاپی می افتد از بنده کناهان او کما تهافت هذا الورق عن هذه الشجرة چنانچه می افتد این برکها از این درخت و تهافت در هر دو جا برفع روایت است و در نسخ
بنصب نیز آمده رواه احمد وعن زید بن خالد الجهنی بضم جیم و فتح ها رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی سجدتین لا یسهو فیهما کسیکه بکذارد دو رکعت
نماز را که سهو و غفلت نکند در آن یعنی بحضور دل و خشوع باطن بکذارد غفر الله له ما تقدم من ذنبه بیامرزد خدای تعالی مر او را هر چه کذشته است از کناه وی یعنی صغائر رواه احمد وعن
عبد الله بن عمرو بن العاص عن النبی صلی الله علیه وسلم انه ذکر الصلوة یوما روایت است از عبد الله بن عمرو که آنحضرت ذکر کرد فضل و شرف نماز را روزی فقال پس کفت
آنحضرت من حافظ علیها کسیکه نکاهبانی کند بر نماز با دامت و ادای آن بفرائض و واجبات و سنن و آداب آن کانت له نورا باشد مر او را نماز سبب نورانیت وبرهانا و حجت قوی و
بیدا ونجاة و سبب رستکاری او از عذاب یوم القیامة روز قیامت ومن لم یحافظ علیها و کسیکه محافظت نکند بر نماز و نکذارد بر وجه مذکور لم تکن له نورا ولا برهانا ولا نجاة
نباشد نماز برای وی نور و نه برهان و نه نجات وکان یوم القیامة و باشد آنکس روز قیامت مع قارون وهامان وفرعون وابی بن خلف با این کافران کنایت است از در آمدن او
در دوزخ و تغلیظ و تشدید است در آن اکرچه اینها همیشه در دوزخ باشند و در جای بدتر از آن باشند و ابی بن خلف بفتح لام یکی از اشقیای قریش است که آنحضرت او را بدست شریف خود در روز احد زخم رسانید
و او را اشقای امت کویند رواه احمد والدارمی والبیهقی فی شعب الایمان وعن عبد الله بن شقیق قال کان اصحاب رسول الله عبد الله بن شقیق که از ثقات تابعین است
و کبار ائمه اثبات است از عمر و علی و عثمان و عائشه سماع دارد مات سنة ثمان و مائة کفت بودند یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا یرون شیئا من الاعمال ترکه کفر غیر الصلوة
اعتقاد نمیکردند هیچ عملی را که ترک او کفر باشد جز نماز رواه الترمذی وعن ابی الدرداء رض قال اوصانی خلیلی کفت ابو الدرداء اندرز کرد مرا دوست جانی من یعنی محمد مصطفی صلی الله
علیه وسلم ان لا تشرک بالله شیئا که انباز مکردان بخدا چیزی را و لو ان قطعت وحرقت و اکرچه پاره پاره کرده شوی و سوخته شوی و حیثیت با خذ عزیمت و قطعت بتخفیف
و تشدید هر دو روایت است و حرقت به تشدید ولا تترک صلوة مکتوبة متعمدا و ترک مکن نماز فرض را دیده و دانسته و اکر خواب برد یا فراموش کرد آن چیزی دیکر است فمن ترکها
متعمدا فقد برئت منه الذمة پس هر که ترک کند نماز فرض را دیده و دانسته پس بتحقیق بیزار شد از وی عهد مسلمانی و بر آمد از دائرهٔ اسلام ولا تشرب الخمر و منوش شراب را فانها
مفتاح کل شر زیرا که وی کلید هر بدی است چه مانع و زاجر از بدی عقل است و چون عقل رفت در هر بدی کشاده شد و لهذا او را ام الخبائث خوانند رواه ابن ماجة باب المواقیت

مواقیت جمع میقات است بمعنی وقت و وقت زمان مفروض برای امری و تعیین و تقدیر اوقات خمسه برای نمازها بحکم شارع است و عقل در دریافت آن مستقل نیست ولیکن بعض معانی و حکمتها درین میتوان
یافت که مناسب باشد مثلا چون آدمی زاد در شب در خواب بود و از شکرانهٔ نعمت شب از امن و امان و عافیت غافل و از اسباب تحصیل معیشت معطل و حکم میت داشت و برآمدن روز حیاتی نوعی نصیب
وی شد و مستعد تحصیل اسباب زندگانی گشت از برای شکرانهٔ این نعم و تلافی تقصیرات گذشته نماز فجر تشریع فرمودند و چون اسباب معیشت حاصل کرد و بفضل نعم مولی تعالی از مطاعم و مشارب و خیرات آن
مخصوص گشت بشکرانهٔ آن نماز پیشین فرض گردانیدند و چون عادت انسانی در نیم روز خواب و استراحت و فراغت است از برای تلافی این تقصیر و غفلت نماز دیگر فرض شد و چون بعد از نماز عصر
ببازار رفتن و خرید و فروخت کردن و بکار دنیا مشغول شدن متعارف بود نماز شام مشروع شد و چون بعد از وی عادت تعشی و منام جریان داشت نماز خفتن فرض کرد نماز برای اتمام حکم
نعمتهای نهار و تحسین خاتمه که در حکم موت است و بالجمله عبادات همه از برای شکرانهٔ نعم است و چون نعمتهای الهی در ساعات لیل و نهار بطریق اتصال متواتر و متوالی است باید که بنده یکساعت
از عبادت مولی تعالی فارغ نباشد فضل و رحمت وی سبحانه اقتضای آن کرد که عبادت را برین پنج وقت که عمدهٔ اوقات است مقسوم و مقصور گردانید و اگر نه در حقیقت غفلت از یاد حق و تقصیر در
شکر وی تعالی بابی از کفران نعمت است مثنوی هر که او غافل از حق یکزمانست — درآن دم کافرست اما نهانست — اگر آن غفلتش پیوسته بودی — در اسلام بر وی بسته بودی نعوذ بالله من الکفر و
الکفران **الفصل الاول عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وقت الظهر اذا زالت الشمس** ابتدا به بیان وقت ظهر بجهت آنست که وی اول نمازیست
که بجماعت گذارده شد بآمدن جبرئیل نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای تعلیم اوقات نماز چنانکه در فصل ثانی بیاید و باین جهت او را صلوة الاولی یعنی نماز پیشین خوانند و وقت نماز پیشین هنگام میل
کردن آفتاب است از میانهٔ آسمان بجانب مغرب که آنرا وقت زوال گویند اول وقت اینست و آخر وقتش آنکه میفرماید **وکان ظل الرجل کطوله** و بگردد سایهٔ شخصی مقدار درازی وی در سوای
فیء زوال که عبارت است از سایه که در وقت زوال باشد چه هر چیزی را در اکثر بلاد که آفتاب در آنجا بسمت الراس نمیرسد مقداری از سایه میباشد و ورای این سایه تا وقتیکه سایهٔ مثل آن چیز گردد وقت پیشین است **ما
لم یحضر العصر** مادام که حاضر نگردد عصر و نیاید وقت وی یعنی گشتن سایه مثل آن چیز مقصود از ذکر این کلام تقریر و تاکید است و در وی دلیل است بر آنکه میان ظهر و عصر وقت مشترک نیست چنانکه بامام مالک
نسبت کرده اند و در شرح بیان شده است پس رسیدن سایه باین حد انتهای وقت ظهر است و ابتدای وقت عصر **و وقت العصر مالم تصفر الشمس** و وقت نماز دیگر از ابتدای گشتن سایه مانند درازی
شخص است مادام که زرد نشده است آفتاب و این وقت اختیار است که کراهت ندارد و وقت جواز تا وقت غروب است و مراد باصفرار شمس نزد بعض تغیر قرص آفتاب است چنانکه چشم در دیدن او خیره نگردد
و نزد بعض تغیر شعاع آفتاب است که بر دیوارها افتاده است چنانکه بیاید و بدانکه مذهب ائمهٔ ثلثه و ابی یوسف و محمد و زفر و حجت ایشان آنست که آخر وقت ظهر تا رسیدن سایهٔ شخص است بمثل قامت وی و بعد آن
وقت عصر و این حدیث دلیل ایشانست و بروایتی از امام ابوحنیفه نیز همچنین است و بعض گفته اند که فتوی هم برین است و مشهور از مذهب وی رضی الله عنه آنست که وقت ظهر تا رسیدن سایه است بمثلین و
دلیل ایشان در هدایه آنکه گفته که حدیث ابردوا بالظهر که بیاید دلالت دارد بر ابراد ظهر و اشد حر در دیار ایشان وقت رسیدن سایه بمثل است پس در حدیثین تعارض آمد و احتیاط در آنست که وقت بشک نگذرد
و دلائل دیگر نیز در شرح تحریر یافته است و گفته اند که مختار آنست که ظهر را از مثل در نگذرانند و عصر پیش از مثلین نکنند والله اعلم **و وقت صلوة المغرب مالم یغب الشفق** و وقت نماز شام از غروب آفتاب است
تا آنکه غائب نشده است شفق و شفق نزد اکثر ائمه عبارتست از سرخی که بعد از فرو شستن آفتاب پیدا آید و عامهٔ اهل لغت نیز برانند و نزد امام ابوحنیفه و طائفه از علما سپیدی که بعد از سرخی پیدا گردد و
بروایتی از امام ابوحنیفه نیز سرخی است و دلائل جانبین در شرح ذکر کرده شده است و بروایتی از امام احمد در سفر حمرت معتبر است و در حضر بیاض بجهت جمع میان احادیث باختلاف حال این نظر با آنکه در حضر گاهی نزول
حمرت میکند پس پوشیده شدن آن بدیوارها و مکانها دیده میشود که غائب شد و چون بیاض غائب گردد بیقین میگردد غیبوبت آن پس شفق نزد وی نیز حمرت است ولیکن اعتبار کرده است بیاض را از جهت بودن وی
دلیل بر غیبوبت حمرت و بالجمله احتیاط در حق مغرب باعتبار حمرت است و در حق عشا بیاض تا هر کدام در وقت خود واقع گردد بیقین چنانکه در ظهر و عصر گذشت و نزد امام شافعی در قول جدید وقت مغرب
مقدار وضو و ادای اقامت و پنج رکعت است و رافعی که از ائمهٔ مذهب شافعی است گوید اگر مقدار چند لقمه که بوی شدت جوع دفع توان کرد نیز اعتبار کنند دور نباشد و دلیل این قول آنست که جبرئیل آنرا
در هر دو روز در یک وقت گذارد و اگر وسیع و ممتد بودی چنانکه وقتهای دیگر نمازها اشارت بآن کردی و در قول قدیم موافق ائمهٔ دیگر است و شیخ محی الدین نووی گفته است که احادیث صحیحه صریح است
بقول قدیم و اختیار کرده اند آنرا بسیاری از شافعیه مثل خطابی و بیهقی و غزالی و مختار بعض قول جدید است والله اعلم **و وقت صلوة العشاء الی نصف اللیل الاوسط** و وقت نماز
خفتن از غائب شدن شفق تا نیم شب میانه است یعنی نیم شب بی زیادت و نقصان و طیبی گفته که مراد مقدار نیم شب متوسط است یعنی معتدل نه دراز و نه کوتاه و قول اول ظاهر تر است چه نصف شب
معتدل شش ساعت است پس شش ساعت تاخیر باید کرد و این دو ثلث کوتاه ترین شبها میشود و ثلث شب درازترین شبها و عکس این اولی و انسب است فافهم و بر هر تقدیر این حد وقت مختار است
و وقت جواز تا قبیل طلوع فجر است **و وقت صلوة الصبح من طلوع الفجر مالم تطلع الشمس** و وقت نماز بامداد از برآمدن صبح صادق است تا آن زمان که نه برآمده است آفتاب و ظاهر
حدیث دلالت کند که وقت صبح همه وقت اختیار است و بعض گفته اند وقت اختیار تا اسفار است و بعد از وی وقت جواز است **فاذا طلعت الشمس فامسك عن الصلوة** پس چون برآید آفتاب
باز بمان از نماز **فانها تطلع بین قرنی الشیطان** زیرا که آفتاب می برآید میان دو شاخ شیطان یعنی دو جانب سر وی چنانکه آمده است که شیطان می ایستد در مواجههٔ آفتاب و نزدیک میگرداند
سر خود را بوی و همچنین در وقت غروب پس میباشد در مقابل کسی که می پرستد آفتاب را و واقع میشود سجدهٔ کفار بسوی وی پس می اندازد در خیال خود و خیال اعوان خود که این عبادت برای او میکنند و بسوی
او سجده می آید پس نهی کرد آنحضرت امت خود را از نماز کردن درین وقت تا عبادت پرستندگان حق در غیر وقت عبادت پرستندگان شیطان باشد و بدین خالص موصوف باشند و در بیان معنی قرن توجیهات
دیگر نیز کرده اند که در شرح مذکور اند **رواه مسلم و عن بریدة رض قال ان رجلا سأل رسول الله** گفت بریده که مردی پرسید پیغمبر خدا را **صلی الله علیه وسلم عن وقت الصلوة**
از تعیین اوقات نماز که اول و آخر وقت هر نماز چیست **فقال له صل معنا هذین یعنی الیومین** پس گفت آنحضرت مر آن مرد را بگذار با ما نماز درین دو روز تا بنمائیم ترا اوقات نماز را

فلما زالت الشمس امر بلالا پس چون برگشت آفتاب فرمود بلال را که اذان گوید فاذن پس اذان گفت بلال ثم امره پس فرمود او را که تکبیر بگوید فاقام الظهر پس تکبیر برآورد وی ظهر را ثم
امره فاقام العصر پس امر کرد بلال را پس تکبیر برآورد عصر را والشمس مرتفعة بيضاء نقية و حال آنکه آفتاب بلند سفید پاک بود از آلایش زردی و تیرگی و درین حدیث ذکر مثل یا مثلین نیست و شک
نیست که ارتفاع و بیاض و نقاوت در مثلین نیز میباشد ثم امره فاقام المغرب پس فرمود او را پس تکبیر برآورد مغرب را حين غابت الشمس هنگام فرو رفتن آفتاب یعنی بمجرد فرو رفتن آفتاب ثم
ثم امره فاقام العشاء پس امر کرد او را پس تکبیر برآورد عشا را حين غاب الشفق هنگام ناپیدا شدن شفق ثم امره فاقام الفجر پس امر کرد او را پس تکبیر برآورد فجر را حين طلع الفجر هنگامیکه برآمد
صبح صادق درین روز بگذارد آنحضرت نماز ها را در اول وقت و تعلیم کرد که اول اوقات نماز ها کدام است فلما ان كان اليوم الثاني پس چون شد روز دوم امره فابرد بالظهر فرمود او را
سرد گردانیدن وقت و گفت پس سردی کن در گذاردن ظهر فابرد بها پس سردی کرد در آن فانعم ان يبرد بها پس نیکو کرد و مبالغه نمود در سرد گردانیدن وقت چنانکه شکست یافت گرمی تمام
سوق حدیث دلالت کند این ابراد و مبالغه در آن بجهت تاخیر از اول وقت بود و برای تعلیم آخر وقت چنانکه در دیگر نماز ها کرد نه ابراد ظهر صیف بجهت آنکه شدت حر از فیح جهنم چنانکه باید دیگر است و تا آنکه درین وقت
که این سائل آمد فصل تابستان بود فافهم و شرح آن در باب تعجیل الصلوة بیاید وصلى العصر والشمس مرتفعة و گذارد نماز عصر را درین روز دوم و حال آنکه آفتاب درین روز بلند بود و لیکن اخرها
فوق الذي كان تاخیر کرد آن را بیشتر از آنچه بود دیروز و این صریح نیست در گذاردن آن در مثلین چه آفتاب بعد از مثلین نیز مرتفع میباشد و شافعیه بر آن حمل میکنند بقرینه روایات دیگر وصلى المغرب قبل
ان يغيب الشفق و بگذارد نماز مغرب را پیش از آنکه غائب گردد شفق درین عبارت اشارتی است بتاخیر مغرب درین روز نسبت بروز اول یعنی متصل غروب نگذارد همین قدر کرد که پیش از شفق
گذارد فافهم وصلى العشاء بعد ما ذهب ثلث الليل بگذارد عشا را بعد از رفتن یک ثلث از شب و در حدیث سابق تا نیم شب فرمود و هر دو وقت اختیار است و وقت جواز تا طلوع صبح است
چنانکه معلوم شد و نزد حنفیه تاخیر عشا تا ثلث لیل مستحب است و تا نیم شب وقت جواز است بی کراهت و بعد از نیم شب با کراهت بی اثم و بعد از نیم شب با اثم وصلى الفجر فاسفر بها و بگذارد نماز بامداد را
در وقت روشن شدن صبح و تاخیر کرد ثم قال اين السائل عن وقت الصلوة پس گفت آنحضرت کجاست آن سوال کننده از وقت نماز و کیست آن فقال الرجل انا پس گفت آن مرد منم یا رسول الله
قال وقت صلوتكم بين ما رأيتم فرمود وقت نماز شما در میان این دو وقت است که دیدید یعنی اول وقت و آخر را شناختید و مابین آن همه وقت است رواه مسلم الفصل الثاني عن ابن
عباس رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم امني جبرئيل عند البيت مرتين امامت کرد مرا جبرئیل نزد خانه کعبه دو بار یعنی گذارد هر نماز را دو بار در دو روز فصلى بي
الظهر حين زالت الشمس پس بگذارد بمن ظهر را در وقتیکه برگشت آفتاب وكانت قدر الشراك و بود آفتاب یعنی سایه اصلی که در وقت زوال آفتاب میباشد در آن وقت مقدار بند نعل از دوال ظاهر
آنست که مراد عرض شراک باشد و سایه اصلی که آنرا فیء زوال گویند مختلف میگردد باعتبار اختلاف امکنه و اوقات و بعض بلاد باشند که در وی در بعض فصول اصلا سایه اصلی نباشد چنانکه در مکه معظمه در نوزدهم سرطان
و هر بلدی که در تحت میل کلی بود از جهت بودن آفتاب بر سمت الرأس و تفاوت آن بر حسب عرض بلاد است چنانکه در علم هیئت تحقیق کرده شده است و از برای معرفت آن طریقها است مذکور در کتب وصلى بي
العصر حين صار ظل كل شيء مثله و بگذارد جبرئیل با من نماز عصر را در وقت گشتن سایه هر چیز مقدار آن چیز ورای سایه اصلی وصلى بي المغرب حين افطر الصائم و بگذارد با من نماز مغرب را در هنگام افطار کردن
روزه دار وصلى بي العشاء حين غاب الشفق و گذارد با من عشا را هنگام ناپیدا شدن شفق وصلى بي الفجر حين حرم الطعام والشراب على الصائم و گذارد با من نماز بامداد را در هنگام حرام
شدن خوردنی و نوشیدنی بر روزه دار که وقت طلوع صبح صادق است درین روز همه نماز ها را در اول وقت گذارد فلما كان الغد صلى بي الظهر حين كان ظله مثله پس چون شد فردا گذارد با من
ظهر را هنگام بودن سایه هر چیز مانند آن وصلى بي العصر حين كان ظله مثليه و گذارد با من عصر را هنگام بودن سایه هر چیز دو چندان درین حدیث ذکر اصفرار و غروب نیست ثبوت آن باحادیث دیگر است
که مثبت زیادت اند وصلى بي المغرب حين افطر الصائم و گذارد با من مغرب را درین روز نیز هنگام افطار کردن صائم ازین حدیث معلوم کرد که مغرب را یک وقت است بخلاف نماز های دیگر چنانکه قول
جدید شافعی است اما در حدیث سابق اشارتی بتعدد آن هست چنانکه گفتیم وصلى بي العشاء الى ثلث الليل و گذارد با من عشا را تا ثلث آخر شب وصلى بي الفجر فاسفر و گذارد با من فجر را پس اسفار کرد
ثم التفت الي بعد از آن روی آورد جبرئیل بجانب من فقال پس گفت يا محمد هذا وقت الانبياء من قبلك این وقت نماز پیغمبران است که پیش از تو بوده اند که هر کدام از ایشان بعضی ازین اوقات را داشتند
اگرچه مجموع خمس اوقات مخصوص این امت است فافهم والوقت ما بين هذين الوقتين و وقت نماز وقتی است که میان این دو وقت است و این دو وقت اول و آخر وقت اند رواه ابو داود والترمذی
الفصل الثالث عن ابن شهاب زهری که تابعی مشهور است یکی از اعلام است و ائمه اثبات است در فقه و حدیث و کنیت او ابوبکر و نام او محمد است و اکثر مذکور بکنیت و نسبت میگردد ان عمر بن عبد العزيز اخر
العصر شيئا روایت میکند که عمر بن عبد العزیز اموی که از تابعین است و احوال وی در امارت و عدالت مشهور و معروف است تاخیر کرد گذاردن نماز عصر را اندکی یعنی از وقت اختیار نه آنکه تاخیر کرد تا وقت مکروه
فقال له عروة پس گفت مر او را عروة بن الزبیر که از کبار تابعین و خواهرزاده عائشه صدیقه و پسر اسما بنت ابی بکر صدیق است اما ان جبرئيل قد نزل آگاه باش ای عمر بن عبد العزیز که جبرئیل بتحقیق فرود آمد
فصلى امام رسول الله پس بگذارد نماز پیش پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم یعنی امامت کرد آنحضرت را امام بفتح همزه و کسر آن هر دو روایت است مقصود از ذکر این حدیث امامت جبرئیل است که بگذارد
در روز اول نماز ها را در اول وقت و تمام حدیث ذکر نکرد از جهت شهرت آن و اعتقاد وی لابد نماز در اول وقت فضیلت دارد و تو چون تاخیر کردی و ترک فضیلت نمودی اگرچه اندک تاخیری بود فقال له عمر
اعلم ما تقول يا عروة پس گفت عمر عروه را عمر بن عبد العزیز بدان و هشیار که چه میگوئی ای عروه یعنی روایت حدیث از پیغمبر خدا امری عظیم است و رعایت احتیاط در وی واجب آگاه باش تا خطا نکنی و
در ورطهٔ کذب نیفتی اگرچه عروه جلیل الشان است با وی از بیان توان گفت اما عظمت شان روایت او را برین تنبیه و تغلیظ داشت فقال پس گفت عروه از برای بیان ضبط و حفظ و تثبت و تیقظ خود که من درین
باب علم یقینی دارم و این حدیث را از کسی شنیده ام که وی از صحابی شنیده و وی از حضرت رسول شنیده چنانکه میگوید سمعت بشير بن ابي مسعود يقول سمعت ابا مسعود يقول سمعت
رسول الله شنیدم بشیر بفتح با ابن ابی مسعود را که نیز از کبار تابعین است و ابو مسعود انصاری از مشاهیر صحابه است و احوال وی در مواضع نوشته شده میگفت شنیدم ابا مسعود را که میگفت شنیدم پیغمبر خدا را

صلی الله علیه وسلم یقول نزل جبرئیل فامنی فرود آمد جبرئیل بر من برای تعلیم اوقات نماز پس امامت کرد مرا فصلیت معه پس گذاردم نماز با جبرئیل علیه السلام ثم صلیت معه ثم صلیت معه ثم صلیت معه ثم صلیت معه مجموع پنج بار است که عدد نمازهای پنجگانه است یحسب باصابعه خمس صلوات در آنحال که میشمرد آنحضرت بعقد انگشتان مبارک خود پنج نماز را و یحسب بیا است و نون نیز روایت است یعنی میشمردیم ما بعقد اصابع آنحضرت و اول ظاهرتر است و بهر تقدیر مقصود ازین کلام بیان ضبط و اتقان خود است احوال شریف را متفق علیه وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه انه کتب الی عماله روایت کرده شده است از امیر المؤمنین عمر که وی نوشت بجانب کاشتهای خود ان اهم امورکم عندی الصلوة بدرستیکه مهمترین کارهای شما نزد من و ذکر کلمه عندی برای تهدید و مبالغه است که از سطوت و صولت عمری ترسان و لرزان بودند من حفظها و حافظ علیها حفظ دینه کسی که حفظ کند نماز را و محافظت نماید بر آن نگاه میدارد دین خود را و ذکر این دو کلمه مکرر یا برای تقریر و تاکید است یا مراد از حفظ نگاه داشتن و فراموش نکردن و ادا کردن نماز است در وقت مستحب و بمحافظت ادای او بشرائط و آداب و اهتمام برعایت صفات آن یا مراد باول حفظ احکام ظاهره و بدوم محافظت احوال باطنه ومن ضیعها فهو لما سواها اضیع و کسی که ضایع گرداند و هلاک کند نماز را پس وی مر چیزهای دیگر را که غیر نماز است ضایع کننده تر خواهد بود وجه آنکه عمده ارکان دین و اهم مهمات آنست نپردازد بغیر آن چه خواهد پرداخت ثم کتب ان صلوا الظهر ان کان الفئ ذراعا پس نوشت عمر بجانب عمال خود که بگذارید نماز ظهر را وقت بودن فئ زوال یکگز یعنی بعد از وی متصل بآن که اول وقت ظهر خواهد بود و این معاملهای خاص و زمانهای مخصوص خواهد بود که این جماعه در آنجا خواهند بود چه معلوم شد که فئ زوال مختلف میگردد باختلاف امکنه و اوقات الی ان یکون ظل احدکم مثله تا آنوقت که باشد سایه یکی از شما مقدار قامت او که آن آخر وقت او است والعصر والشمس مرتفعة بیضاء نقیة و بگذارید عصر را و حال آنکه آفتاب بلند سفید پاکیزه است قدر ما یسیر الراکب فرسخین او ثلثة مقدار آنچه سیر کند سوار میان دو و فرسنگ یا سه فرسنگ قبل مغیب الشمس پیش از فرو رفتن آفتاب والمغرب اذا غابت الشمس و بگذارید مغرب را وقتیکه پنهان گردد آفتاب والعشاء اذا غاب الشفق الی ثلث اللیل و بگذارید عشا را وقتیکه غایب گردد شفق تا ثلث شب فمن نام فلا نامت عینه فمن نام فلا نامت عینه فمن نام فلا نامت عینه پس کسیکه خواب کند پیش خواب مکناد چشم او دعای بد است به بیقراری دل و بی آرامی بر کسی که تغافل دهد از نماز عشا و بخواب رود و تکرار سه بار برای تاکید و مبالغه است والصبح والنجوم بادیة مشتبکة و بگذارید نماز صبح را و حال آنکه ستارها پیدا و درهم باشند کنایت از تاریکی است رواه مالک وعن ابن مسعود قال کان قدر صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم الظهر فی الصیف بود مقدار زمان گذاردن آنحضرت نماز پیشین را در تابستان ثلثة اقدام الی خمسة اقدام زمانیکه سایه سه قدم بود تا پنج قدم در ظهر صیف وفی الشتاء خمسة اقدام الی سبعة اقدام و در زمستان پنج قدم تا هفت قدم و زیادتی سایه در زمستان بجهت آنست که سایه اصلی درین فصل بیشتر میباشد و در تابستان کم خصوصا در حرمین شریفین و الا این هر دو وقت برابر است و بهر تقدیر این حدیث صریح است در تاخیر ظهر از وقت زوال والله اعلم و قدم عبارت است از هفت یک قامت شخص و طول هر چیزی بهفت قدم اعتبار کرده اند باعتبار آنکه قامت هر آدمی هفت قدم او است رواه ابو داود والنسائی باب تعجیل الصلوة باب بیان در فضیلت شتاب گذاردن نماز را و مذهب ائمه در وی مختلف است و نزد امام شافعی نماز گذاردن در اول وقت افضل است مطلقا الی تفصیل و ابراد ظهر صیف که در احادیث امر بدان واقع شده و تاکید و مبالغه رفته است رخصت است نزد ایشان و آن نیز برای کسی که برای دریافت جماعت راه دور میرود نه برای آنکسیکه تنها میگذارد یا مسجدی که بر در خود دارد و بعض شافعیه ابراد را تاویل بزوال کرده اند چنانکه بیاید و مذهب مالکیه نزدیک بآنست الا آنکه بعضی از اصحاب وی در شدت حر تنها گذارنده را تبرید افضل داشته اند و مختار در مذهب احمد نیز همچنین است ولیکن تبرید در مذهب وی مستحب است مر طالب جماعت را و تقدیم عصر نیز افضل است نزد ایشان و مغرب را خود دیگر وقت است و تعجیل در وی مستحب است تا جماع و تاخیر عشا مستحب است نزد امام احمد و نزد مالک مبادرت افضل است و اگر بجهت اجتماع مردم تاخیر کنند باکی نیست و نزد امام ابو حنیفه ابراد ظهر و اسفار فجر و تاخیر عشا مستحب است و تاخیر عصر نیز تا آنجا که بآفتاب تغیری راه نیابد نیز افضل میدارند و آنمعنی بتفصیل با دلائل در ضمن شرح احادیث بیین کرده دانشاء الله تعالی و بدانکه ظاهر از کلام بعضی از شراح آنست که کفایت میکنند در تعجیل صلوة و گذاردن آن در اول وقت وقوع وی در نصف اول

الفصل الاول عن سیار بفتح سین مهمله و تشدید تحتانیه بن سلامة بفتح سین و تخفیف لام بصری است از مشاهیر تابعین قال دخلت انا وابی علی ابی برزة الاسلمی در آمدم من و پدر من بر ابی برزه اسلمی که از صحابه است فقال له ابی کیف کان رسول الله پس گفت مر او را پدر من چگونه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصلی المکتوبة میگذارد نماز فرض او در چه وقت میگذارد فقال کان یصلی الهجیر التی تدعونها الاولی پس گفت ابو برزه بود آنحضرت که میگذارد نماز نیم روز را که میخوانید شما آنرا نماز پیشین و وجه تسمیه بودن او ست پیشین نمازی که گذارده شد با جبرئیل بامامت چنانکه گذشت حین تدحض الشمس هنگام لغزیدن و زوال پذیرفتن آفتاب و لابد این در غیر صیف خواهد بود از جهت وقوع ابراد در وی قولا و فعلا ویصلی العصر و میگذارد آنحضرت نماز عصر را ثم یرجع احدنا الی رحله فی اقصی المدینة پس باز میگشت یکی از ما بسوی رخت و جای باش خود که در نهایت مدینه داشت والشمس حیة و حال آنکه آفتاب زنده است کنایت است از گرمی و صفای لون وی از تغیر و زردی و شافعیه میگویند که این وقت در رسیدن سایه بمثلیه میباشد و این محل بحث و تردد است ونسیت ما قال فی المغرب میگوید راوی فراموش کردم آنچه گفت ابو برزه در وقت نماز مغرب و اگر چیزی گفته باشد هم جای آن دارد زیرا که در وی اختلاف وقت نیست وکان یستحب ان یؤخر العشاء التی تدعونها العتمة و بود آنحضرت که دوست میداشت تاخیر کردن نماز عشا را که میخوانید شما او را عتمه بفتح عین و مثناة نام ثلث لیل است بعد غیبوبت شفق و در اصل بمعنی تاریکی شب است و این نامی است که اعراب نماز عشا را بدان میخواندند و در آخر از آن نهی واقع شده است و مراد تاخیر تا ثلث است چنانکه میگوید وکان یکره النوم قبلها و بود آنحضرت که مکروه می پنداشت خواب پیش از گذاردن نماز عشا والحدیث بعدها و مکروه می پنداشت سخن کردن را بعد از وی و در سهر و رخصتی هست در خواب اگر بقصد طلب تخفیف و دفع کسل و حصول نشاط در نماز باشد خصوصا در رمضان و در کلام اگر ضرورتی باشد و لا یعنی نبود وکان ینفتل من صلوة الغداة حین یعرف الرجل جلیسه و بود آنحضرت که بر میگشت از نماز بامداد و فارغ میگشت از آن در هنگام شناختن مرد همنشین خود را مقصود آنست که شروع در آن در تاریکی میکرد و در آخر فصل ثانی بیاید که امر میکرد باسفار

وگذاردن نماز فجر در روشنی و یقرأ بالستین الی المائة و میخواند آنحضرت در نماز بامداد شصت آیت را و زیاده بر آن تا صد وفی روایة و در روایتی چنین آمده است که ولا یبالی بتأخیر
العشاء الی ثلث اللیل و باک نمیداشت از پس گذاردن نماز عشاء تا سه یک از شب اگرچه ظاهر این عبارت در اباحت است اما باستحباب منافات ندارد چنانکه احادیث بدان ناطق اند
یحب النوم قبلها و دوست نمیداشت خواب کردن را پیش از عشاء والحدیث بعدها و سخن کردن را بعد از وی و ازین روایت لازم نمی آید کراهت چه لازم نیست که هرچه محبوب نبود مکروه
باشد مگر آنکه دوست نا داشتن کنایت از دشمن داشتن باشد متفق علیه وعن محمد بن عمرو بن الحسن بن علی رضی الله عنهم تابعی است کنیت او ابو عبدالله است ثقه است روایت
میکند از ابن عباس و جابر و بخاری و مسلم از وی حدیث دارند قال سألنا جابر بن عبدالله عن صلوة النبی گفت پرسیدیم جابر را از اوقات نماز پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال کان
یصلی الظهر بالهاجرة پس گفت جابر میگذارد آنحضرت نماز ظهر را در نیم روز یعنی بعد از زوال والعصر والشمس حیة و میگذارد عصر را و حال آنکه آفتاب زنده است یعنی روشن
و تابان بود و در حدیث سابق گفت که بعد از بازگشتن رجل زنده بود و ازینجا معلوم شد که زندگی آفتاب و تابان و روشن بودن او مخصوص باول وقت نیست و حد وی همان است که زردی
نگشته چنانکه مذهب حنفی است والمغرب اذا وجبت و میگذارد مغرب را وقتیکه می افتاد آفتاب و غروب میکرد والعشاء اذا کثر الناس عجل واذا قلوا أخر و میگذارد عشاء را
بدین طریق که چون بسیار حاضر میبودند مردم شتابی میکرد و چون کم میبودند دیر میکرد و ازینجا معلوم شد که بقصد تکثیر جماعت تاخیر از اول وقت جائز بلکه مستحب است و گفته اند که امام ابو حنیفه
و اصحاب وی رحمة الله علیهم که التزام اول وقت نمیکنند هم ازینجهت است نه از جهت عدم فضیلت اول وقت که اول وقت بذاته افضل است ولیکن تعارض بعض جهات دیگر تاخیر اولی و اوجب
میکرد والصبح بغلس و میگذارد نماز صبح را در تاریکی و ظاهر است که این بجهت حضور جماعت کثیر بود زیرا که صحابه بقیام لیل خو کرده بودند و از خواب شب ملول میشدند و در عشا بجهت بعض
بقایای حوائج نهار تفرقه گونه راه می یافت والله اعلم و غلس بفتحتین تاریکی آخر شب مخلوط به بیاض صبح و در روایتی بغبس یا بجای لام نیز آمده بسین مهمله و بشین معجمه نیز روایت است و هر سه لفظ بیک
معنی است و بعض گفته اند که غبش بمعجمه پیش از غبس است بمهمله و بعد از غلس و هر سه در آخر شب است و غبش بمعجمه در اول شب نیز استعمال می یابد پوشیده نماند که این حدیث نص نیست در دوام
واگر باشد هم امر باسفار واقع شده و قول نزد ما ارجح است از فعل متفق علیه وعن انس رضی الله عنه قال کنا اذا صلینا خلف النبی گفت انس بودیم ما چون نماز میگذاردیم پس
پیغمبر صلی الله علیه وسلم بالظهائر در نیم روزها سجدنا علی ثیابنا سجده میکردیم بر جامهای خود اتقاء الحر از جهت پرهیز کردن از گرمی زمین که بجبهه میرسید و ازینجا معلوم میگردد
که سجده بر جامههای مصلی که پوشیده باشد درست است و شافعیه تاویل میکنند بجامۀ غیر ملبوس یعنی اگر سجده بر خاک میکردند و چون زمین بسیار گرم میبود چیزی برای سجده میگسترانیدند و نزد
ایشان سجده بر جامه که بجنبش مصلی بجنبد روا نیست چنانکه در بیان سجود بیاید متفق علیه ولفظه للبخاری و مناسبت آوردن مؤلف این حدیث را در باب تعجیل صلوة باین خیال که گرمی زمین در اول وقت
بیشتر میباشد و چنین نیست چه در بعض اوقات در غیر اول وقت نیز زمین گرم میباشد بلکه گرم تر میباشد چنانکه در حدیث آینده بگوئیم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا اشتد الحر فابردوا بالصلوة و وقتیکه سخت شود گرم پس سرد کنید بنماز یعنی بنماز ظهر و تاخیر کنید از اول وقت تا بشکند سورت حرارت و در حدیث بخاری آمده است که تا حدی
ابراد میکردند تا تلها را سایه بر زمین می افتاد و تلها چون منبسط است سایه بعد از زوال در زمان کثیر افتد بخلاف چیزهای دراز مانند منار و جز آن که سایۀ آنها زود تر نمایان گردد و از ابن مسعود تا پنج قدم آمده
و در بعض روایات آمده که در سایههای دیوار بنماز میرفتند و دیوارها در آن زمان پست کوتاه بود و بعض تا میانه وقت گفته و حمل ابراد بر وقت زوال بجهت برودت وی بنسبت بگرمی وقت استوا چنانکه بعض
شافعیه گفته اند بعید است و بودن او سرد تر بنسبت باستوا خلاف تجربه است چه دوام سبب مؤثر تر است از قوت آن چنانکه از سردی وقت صبح بنسبت به نیم شب تجربه میکند و هرچند که آفتاب نزدیک تر می آید و
نیز در باب مواقیت گذشت که سرد کرد و بسیار سرد کرد و در هدایه میگوید که سخت تر گرمی بهان دیار در وقت رسیدن سایه است بمثل پس ابراد در تاخیر از آن باشد و بالجمله احادیث صحیحه در مبالغه بابراد
وارد شده است و آنکه در حدیث خباب آمده که ما شکایت کردیم آنحضرت را از گرمی نیم روز پس قبول نکرد از ما محمول است که التماس ایشان تاخیر از تمام وقت بود والله اعلم و آنچه امام شافعی
میگوید که ابراد رخصت است و آن نیز برای کسانی که در طلب جماعت بمسجدها می شتابند و مشقت می کشند و هر که تنها بگذارد یا در مسجد قوم خود بگذارد دوست میدارم که تاخیر نکند از اول وقت مخالف
ظاهر حدیث است و ترمذی حدیثی آورده است که دلالت دارد بر آنکه آنحضرت در سفر نیز امر میکرد بابراد باوجود آنکه همه در یک منزل جمع می بودند و گفته است ترمذی که قول کسی که رفته است بسوی
تاخیر ظهر در شدت حر اولی و اشبه است باتباع وفی روایة للبخاری عن ابی سعید بالظهر و در روایتی بخاری را از ابی سعید خدری لفظ بالظهر واقع شده بجای بالصلوة و درین
روایت این زیادت نیز آمده است که برای تعلیل این حکم فرمود فان شدة الحر من فیح جهنم زیرا که سختی گرمی از جوشیدن دوزخ و پراکنده شدن گرمی او است واشتکت النار
الی ربها و گله کرد آتش دوزخ بلسان حال یا بزبان قال و حمل بر قال اولی و ارجح و اظهر است و نووی گفته است و هو الصواب زیرا که پروردگار تعالی قادر است که بیافریند در آتش و در هر چیز
نطق او استبعاد آن از فضول نفس و گرفتاری بعادت است فقالت پس گفت آتش رب اکل بعضی بعضا پروردگار من خورد اجزای من یکدیگر را کنایت است از اختلاط اجزا و ازدحام
آنها گویا هر کدام میخواهد که فانی گرداند دیگری را و بنشیند بجای آن فاذن لها بنفسین پس دستوری داد پروردگار تعالی مر آتش را بدو نفس بر آوردن و دم زدن که مراد بدان بانه زدن وی
بیرون آمدن او است چنانکه تنفس در حیوان نفس فی الشتاء ونفس فی الصیف دمی در زمستان و دمی دیگر در تابستان و نفس بفتح و نفس برفع وجر هر دو روایت است و همچنین لفظ اشد
در قول وی اشد ما تجدون من الحر واشد ما تجدون من الزمهریر سخت تر آنچه می یابید شما از گرمی و سخت تر آنچه می یابید از سردی ازین دو نفس است که در تابستان و زمستان میشود
متفق علیه وفی روایة للبخاری و در روایتی دیگر بخاری را چنین آمده که فاشد ما تجدون من الحر فمن سمومها واشد ما تجدون من البرد فمن زمهریرها
پس سخت تر آنچه می یابید از گرمی در تابستان پس از دم گرم آتش است و سخت تر آنچه می یابید در زمستان از سردی پس از دم سرد او است و حکمت در منع از نماز وقت شدت باوجود مشقت آنست که طلب

تشبيه ميكند يا از آنكه وقت انتشار عذاب است بجهت آنكه گرم شدن دوزخ وقت عذاب او است و اول ظاهر تر است و اينجا سخن است يكى آنكه شكايت كردن جماد و وى دم سرد بر آمدن چه معنى دارد جوابش آنكه مراد بنا بر كه در حديث واقع شده محل او است كه دوزخ است و در دوزخ طبقه زمهرير هم هست دوم آنكه بيقين معلوم است كه گرمى و سردى از آثار اجرام علويه است پس آنرا از آثار دم زدن دوزخ داشتن چه وجه دارد جوابش آنكه سختى گرمى و سردى را فرمودند نه اصل گرمى و سردى اگر فلسفى گويد كه سختى گرمى و سردى نيز از جهت قرب و بعد آفتاب است جوابش آنكه با وجود آن تواند كه دم دوزخ سخت تر ساخته باشد نفى آن با وجود خبر مخبر صادق خارج از طريقه اسلام است سوم آنكه بمقتضاى اين حديث بايد كه در وقت سختى سردى نيز تاخير كنند جوابش آنكه سختى سردى در وقت بامداد است تا بر آمدن آفتاب و اگر تا آنوقت تاخير كنند وقت ميگذرد ❊ وعن انس رضى الله عنه قال كان رسول الله گفت انس بود پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم يصلى العصر ميگذارد نماز ديگر را و الشمس مرتفعة حية و حال آنكه آفتاب بلند و زنده بعنى تابان بى شوب زردى مى بود فيذهب الذاهب الى العوالى پس ميرفت رونده بسوى جاهاى كه بالاى مدينه اند بجانب مسجد قبا و مسجد بنى قريظه و خوان فياتيهم والشمس مرتفعة پس مى آمد آن شخص اهل عوالى را و حال آنكه آفتاب هنوز بقدرى بلند و بالاى افق مى بود و غروب نكرده بود و بعض العوالى من المدينة على اربعة اميال و بعض جايها از عوالى مدينه بر چهار كروه مى بود و او نحوه يا مانند اين مقدار مسافت و نزديك بآن است و اين قول زهرى است كه راوى از انس است تا بگويم جاى ميرفت بجانبى كه چهار ميل است يا كمتر از آن و تيز ميرفت يا آهسته ميرفت يا پياده و بر هر تقدير از اينجا لازم مى آيد كه آن مقدار بگذارند كه ربع نهار باشد و سايه مثلين بود چنانكه ائمه ميگويند والله اعلم متفق عليه ❊ وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تلك صلوة المنافق آن نماز عصر كه در آخر وقت قبيل غروب عمدا بى عذر گزارد نماز منافق است يا كسى كه صفت نفاق دارد يجلس يرقب الشمس مى نشيند در حاليكه انتظار ميبرد آفتاب را حتى اذا اصفرت تا آنكه چون زرد گردد آفتاب وكانت بين قرنى الشيطان و باشد ميان دو قرن شيطان شرح اين در باب سابق گذشت قام فنقرها اربعا پس سجده ميكند شتاب شتاب بى طمانينت چنانكه مرغ دانه مى چيند و چهار سجده با وجود آنكه نماز عصر هشت سجده ميباشد باعتبار آن فرمود كه هر دو سجده را يك ركن اعتبار كرد يا اراده جنس يا باعتبار يك ركعت يا چون سر از يك سجده برنداشت گويا هر دو سجده يك حكم سجده گرفت و تخصيص بيان بعصر براى باعث تهاون و تقصير باشد كه هنگام مشغولى مردم است به بيع و شرا و المقصود مبالغه در تقبيح و تشديد بجهت فضل اين نماز و ظاهر است كه احوال نمازهاى ديگر هم برين قياس خواهد بود لا يذكر الله فيها الا قليلا ذكر نميكند خدا در آن نماز مگر اندك اشارت است بتهاون و تقصير در اركان ظاهر و خشوع باطن و در قرآن مجيد در شان منافقان واقع است كه ولا يذكرون الله الا قليلا رواه مسلم ❊ وعن ابن عمر رضى الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الذى تفوته صلوة العصر آنكسى كه در ميگذرد او را نماز عصر فكانما وتر اهله وماله برفع و نصب هر دو روايت است و بر روايت رفع معنى آنست كه گويا نقصان كرده شد اهل خانه آنكس و مال وى و بر تقدير نصب نقصان كرده شد آن مرد و مصيبت زده شد در اهل وى و مال وى و اين معنى با اصل معنى تر مناسب تر است و روايت جمهور هم نصب است و بيان اين در شرح كرده شده است متفق عليه ❊ وعن بريدة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ترك صلوة العصر فقد حبط عمله كسى كه ترك كند نماز عصر را ديده و دانسته پس بتحقيق باطل و ناقص شود ثواب عمل تمام روز وى و مراد حقيقت حبط نيست زيرا كه اين بغير ارتداد است يا موت بران بنا بر اختلافى كه در آنست و مقصود تغليظ و تشديد و مبالغه در نقصان ثواب است بجهت فوت شدن نمازى كه فاضل ترين نمازها است و در بعض روايات مطلق صلوة مكتوبه نيز واقع شده است نعم امام احمد حنبل بر آنست كه تارك نماز عمدا كافر است و كلام در آن گذشت در آخر كتاب الصلوة رواه البخارى ❊ وعن رافع بن خديج بر وزن كريم صحابى انصارى است حاضر نشده بدر را از جهت صغر و حاضر شد احد و خندق را و مشاهد ديگر را روايت ميكنند از وى جماعه از صحابه و تابعين قال كنا نصلى المغرب مع رسول الله بوديم ما كه ميگزارديم نماز مغرب را با پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فينصرف احدنا وانه ليبصر مواقع نبله پس ميگشت يكى از ما از نماز و حال آنكه وى هر آينه ميديد جاهاى افتادن تيرهاى خود را بعد از انداختن آن تيرها را ميديد كه آن در ريزه مى نمايد مقصود بيان تعجيل مغرب است و آن مستحب است باتفاق متفق عليه ❊ وعن عائشة رضى الله عنها قالت كانوا يصلون العتمة گفت عائشه بودند آنحضرت و اصحاب وى كه ميگزاردند نماز عشا را فيما بين ان يغيب الشفق الى ثلث الليل الاول در اجزاى وقت كه ميان غائب شدن شفق و سيك از شب است پس هيو ابتداى وقت وى غائب شدن شفق و انتهاى آن ثلث ليل و اين وقت فضيلت و اختيار است و وقت جواز وسيع تر ازين است چنانكه معلوم شد متفق عليه ❊ وعنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ليصلى الصبح و هم روايت است از عائشه گفت بود آنحضرت كه هر آينه ميگزارد نماز بامداد را فينصرف النساء متلفعات بمروطهن پس ميگشتند زنان از نماز پيچيده و پوشيده در تار و بدنهاى خود در چادرها و گليمهاى خود ما يعرفن من الغلس شناخته نميشدند اين زنان از جهت تاريكى و قيد پيچيدن و پوشيدن روى و بدن بجهت آنست كه اگر گشاده باشند البته شناخته ميشوند درين قسم تاريكى كه در آن وقت ميباشد و گاهى با وجود پوشش نيز بعض مشخصات ميتوان شناخت و تاريكى در آنوقت آنقدر بود كه شناخته نميشدند آن و اينحديث منافى چه حديث ابى برزه كه گذشت كه مى شناخت مرد همنشين خود را منافاتى ندارد چه آن در نزديك است و اين از دور متفق عليه ❊ وعن قتادة ان انس ان النبى صلى الله عليه وسلم وزيد بن ثابت تسحرا روايت است از قتاده كه از مشاهير تابعين است و حافظ مفسر اكمه بود و احفظ اهل زمان خود بود و گفته است هرچه شنيد گوش من ياد داشت آنرا دل من مات سنة سبع عشرة ومائة روايت ميكند سعيد بن المسيب و حسن بصرى از انس كه آنحضرت و زيد بن ثابت طعام سحرى خوردند فلما فرغا من سحورهما پس چون فارغ شدند از طعام سحر خوردن خود و سحور بضم سين طعام در وقت سحر خوردن و بفتح طعام وقت سحر و هر دو ضبط كرده شده است در حديث و محفوظ در روايت فتح است قام نبى الله صلى الله عليه وسلم الى الصلوة ايستاد آنحضرت متصل آن بنماز يعنى نماز صبح فصلى پس بگزارد نماز آنحضرت و در روايتى فصليا يعنى گزارد آنحضرت و زيد بن ثابت و در روايتى ديگر فصلينا پس نماز گزارديم ما قلنا لانس كم كان بين فراغهما من سحورهما ودخولهما فى الصلوة پس گفتيم مرانس را و پرسيديم از وى كه چه مقدار زمان بود ميان فارغ شدن آنحضرت و زيد بن ثابت از سحر خوردن و ميان در آمدن ايشان در نماز قال

گفت انس قدر ما یقرأ الرجل خمسین آیة مقدار خواندن مرد پنجاه آیت یعنی متوسطه کوتاه نه دراز و قدر برفع و نصب هر دو آمده است و در روایت دیگر پنجاه آیت یا شصت آیت آمده و از اینجا حکم
تاخیر سحور کرده میشود و تعجیل فجر نیز مفهوم میشود و گفته اند که این تخمین بیست و عادت اعمال کردن تا آن متعذر است اگر سحور را بگاه تر ازین وقت بخورند اصلح است رواه البخاری وعن ابی ذر رضی الله عنه
قال قال لی رسول الله گفت ابوذر گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کیف انت اذا کانت علیک امراء چگونه خواهد بود حال تو و چه خواهی کرد وقتیکه مسلط خواهند گشت بر تو بادشاهان
کرده مخالفت ایشان اثارت فتنه است یمیتون الصلوة میمیرانند نماز را و رعایت نمیکنند شرائط و آداب آنرا او یؤخرون عن وقتها یا پس می اندازند نماز را از اوقاتش یعنی از اوقات مختاره و فاضل
قلت فما تأمرنی ابوذر میگوید گفتم من پس چه میفرمائی مرا و چه کنم قال گفت آنحضرت صل الصلوة لوقتها بگذار نماز را در وقتش فان ادرکتها معهم فصل پس اگر دریابی نماز را با ایشان بگذار
با ایشان نیز فانها لک نافلة پس بدرستی نمازی که همراه ایشان بگذاری نفل خواهد بود برای تو رواه مسلم و از اینجا معلوم میشود که اگر امام تاخیر کند در وقت نماز خصوصا که بوقت مکروه اندازد
ماموم را باید که نماز خود را در اول وقت گذارد و دیگر بگذارد با امام تا فضیلت وقت و جماعت هر دو دریابد و این در غیر نماز فجر و عصر و مغرب خواهد بود از جهت کراهت تنفل در آن وقت و عدم مشروعیت نفل
رکعت یا آنکه ارتکاب این مکروه اهون است از اثارت فتنه و اختلاف کلمه که لازم می آید از آن مخالفت جائز و بدانکه شراح گفته اند که مراد باین امرا امرای بنی امیه اند و بتحقیق واقع شد آنچه خبر داده آنحضرت صادق و بودند
این جماعه که رعایت نمیکردند احکام و ارکان نماز را و محافظت نمیکردند بر اوقات اما ابوذر رضی الله عنه موت وی در زمان خلافت عثمان رضی الله عنه بود در سنه اثنین و ثلثین و وی در شام بود در امارت معاویة بن
ابی سفیان که از جانب امیر المؤمنین عثمان داشت پس نزاعی کرد با معاویه پس بطلبید او را عثمان بمدینه پس اقامت نکرد بمدینه و بربذه که موضعی است بیرون مدینه سکونت کرد و همانجا از عالم رفت و له قصة
طویلة وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ادرک رکعة من الصبح کسیکه دریابد رکعتی را از نماز صبح قبل ان تطلع الشمس پیش از آنکه برآید
آفتاب فقد ادرک الصبح پس بتحقیق دریافت صبح را ومن ادرک رکعة من العصر قبل ان تغرب الشمس فقد ادرک العصر و هرکه دریابد یک رکعت را از نماز عصر پیش از آنکه فرو
رود آفتاب پس بتحقیق دریافت عصر را یعنی باطل نمیکرد نمازش پس باید که رکعت دیگر با وی ضم کند و تمام کرداند نماز را متفق علیه و قول اکثر اهل علم همین است که بطلوع آفتاب و غروب وی نماز
فجر و عصر باطل نمیگردد و امام ابوحنیفه و اصحاب وی برآنند که نماز فجر بطلوع آفتاب باطل میگردد و اما نماز عصر بغروب باطل نمیگردد مگر در روایتی از ابی یوسف که میگوید فجر نیز باطل نمیگردد بطلوع ولیکن صبر کند
تا برآید آفتاب و تمام کند نماز را و این حدیث حجت میگردد بر ایشان و جواب آنست که تعارض واقع شد میان این حدیث و احادیث وارده در باب نهی از صلوة خواه فرض باشد یا نفل در وقت طلوع و غروب
پس عمل کردیم بقیاس چنانکه در اصول فقه مقرر شده است که چون تعارض کنند دو آیت رجوع بحدیث کنند و نزد تعارض دو حدیث رجوع بقیاس نمایند و قیاس ترجیح کرد حکم این حدیث را در نماز عصر و احادیث
نهی را در نماز فجر زیرا که وقت نماز فجر همه کامل است و نقصانی در آن نیست واجب میگردد بصفت کمال و چون بطلوع آفتاب نقصانی طاری شد ادا نماز واجب نشد و آخر وقت نماز عصر که آفتاب زرد میگردد ناقص
است پس وجوب آن نیز بصفت نقصان باشد پس طریان نقصان بسبب غروب فاسد نمیگردد و اداکما وجب باشد و شافعیه احادیث نهی را مخصوص بنوافل دارند و فرائض را در اوقات ثلثه جائز گویند و ظاهر احادیث
نهی عام است و در این مقام بحث بسیار است که در حاشیه ذکر کرده شده است وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ادرک احدکم سجدة من صلوة العصر
وقتیکه دریابد یکی از شما رکعتی را از نماز عصر قبل ان تغرب الشمس پیش از آنکه غروب کند آفتاب فلیتم صلوته پس باید که تمام کند نماز خود را با رکعتی دیگر واذا ادرک سجدة من صلوة الصبح
قبل ان تطلع الشمس فلیتم صلوته و چون دریابد یعنی از نماز صبح پیش از طلوع کردن آفتاب پس باید که تمام کند نماز خود را مضمون این حدیث مضمون حدیث سابق است و مراد بسجده
رکعت است رواه البخاری وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نسی صلوة او نام عنها کسیکه فراموش کند نمازی را یا خواب کند غافل از آن فکفارتها
ان یصلیها اذا ذکرها پس کفارت آن نماز آنست که بگذارد نماز را وقتیکه یاد آرد آنرا و بیدار گردد از خواب بیداری احدا ذکر کرد زیرا که یاد آوردن لازم اوست و خود نماز وقتی خواهد کرد که بعد
بیداری یاد خواهد آمد وفی روایة و در روایتی این زیادت آمده که لا کفارة لها الا ذلک نیست کفارت مر آنرا مگر همان وقت ادای آن یعنی مال کفارت نماز نمیشود چنانکه در صوم فدیه میدهند متفق
علیه وعن ابی قتادة ابو قتاده بن النعمان انصاری صحابی مشهور است عقبی بدری حاضر شد تمام مشاهد را و از فضلای صحابه بود برادر ابو سعید خدری بود از مادر قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لیس فی النوم تفریط نیست در خواب تقصیری چه آن محل تکلیف نیست انما التفریط فی الیقظة تقصیر نیست مگر در بیداری که چرا پیش از غلبه بخواب رفت و چرا کاری کرد که سبب
خواب شد یا نسیان شد مثل بعهد نهادن و شطرنج باختن و بکاری مشغول شدن که بحکم عادت فراموشی آرد فاذا نسی احدکم صلوة او نام عنها فلیصلها اذا ذکرها فان الله تعالی
قال واقم الصلوة لذکری زیرا که بدرستی و راستی خدای تعالی گفته است و بر پا دار نماز را وقت یاد کردن نماز که سبب یاد کردن منست رواه مسلم الفصل الثانی عن علی رضی الله عنه
ان النبی روایت است از امیر المؤمنین علی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت یا علی ثلث لا تؤخرها ای علی سه خصلت تاخیر مکن در بجا آوردن آن الصلوة اذا انت یکی نماز چون بیاید
یعنی در آید وقت آن و آنت بدو تای فوقانیه است و آنت بنون و تا با مد الف نیز روایت است و بعض گفته اند که این روایت صحیح تر است و اول تصحیف است والله اعلم والجنازة اذا حضرت دوم جنازه
وقتیکه حاضر شود اگر وقت مکروه نباشد و در گذاردن نماز جنازه در اوقات ثلثه اختلاف است سغناقی در شرح هدایه میگوید افضل در نماز جنازه آنست که بگذارد و تاخیر نکند والایم اذا وجدت لها کفوا
سوم زنی بی شوی وقتیکه بیابی مر او را کفو و فتح همزه و کسر یای تحتانیه مشدده زنیکه شوی ندارد بکر بود یا ثیب رواه الترمذی وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
الوقت الاول من الصلوة رضوان الله اول وقت از نماز و گذاردن نماز در آن سبب رضای خدای تعالی است مراد بآخر در وی تاخیر مستحب است چنانچه تبرید ظهر و اسفار فجر و آنجا که تاخیر سبب تکمیل
نماز و تتمیم ثواب بود مثل حضور جماعت والوقت الآخر عفو الله و گذاردن نماز در آخر وقت سبب عفو خداست یعنی درگذشتن از مؤاخذه مصلی یا برای نه و تفصیل مذهب ائمه گور را اول وقت در اول باب
معلوم شد و نیز مذکور شد که گذاردن در نصف اول کفایت میکند در آن رواه الترمذی وعن ام فروة قالت سال النبی صلی الله علیه وسلم ای الاعمال افضل ام فروه

بفتح فا و سکون را صحابیه انصاریه است و بعض گفته اند که دختر ابو قحافه خواهر ابوبکر صدیق است گفت پرسیده شد آنحضرت که کدام عمل فاضلتر است قال الصلوة لاول وقتها فرمود گذاردن نماز در
اول وقتش نماز خود فاضل ترین اعمال است بعد از ایمان علامه در اول وقت گزاردن فاضل تر خواهد بود اگر جماعت میسر گردد و مستحب نبود در وی تاخیر و در بعض احادیث بعض اعمال دیگر را نیز افضل
خوانده اند و افضلیت در آنجا اضافی خواهد بود و نماز افضل علی الاطلاق است چنانچه سابقا گذشت رواه احمد والترمذی وابو داود وقال الترمذی لا یروی الحدیث
روایت کرده نمیشود این حدیث الا من حدیث عبد الله بن عمر العمری مگر از حدیث عبد الله بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب که باین نسبت او را عمری خوانند مات سنة احدی وسبعین
ومائة وهو لیس بالقوی عند اهل الحدیث و وی نیست قوی در حفظ و ضبط نزد اهل حدیث اگرچه متعبد بود و زاهد و مرتاض ولیکن بجهت شغل عبادت او را برده بود و از حفظ حدیث و ضبط
آن باز داشته و او برادری بود عبید الله بن عمر بصیغه تصغیر وی ثقه و ثبت بود و احمد صالح او را بر امام مالک تقدیم میکرد و عمری بسیار مدح ساقط و تحقیق عالم مدینه کلام دران واقع شده است و در
شرح استیفا نموده شده وعن عائشة رضی الله عنها قالت ما صلی رسول الله گفت عائشه نگذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم صلوة لوقتها الآخر مرتین هیچ نمازی را
در آخر وقتش دو بار حتی قبضه الله تعالی تا آنکه گرفت روح پاک او را خدای تعالی و وفات یافت رواه الترمذی یعنی اگرچه واقع شده است آنحضرت را که گذارده است نمازی را
در آخر وقت اما زیاده از یکبار نبوده است و آن یکبار بود که مردی آمد سائل از اوقات صلوة پس بگذارد هر نماز را روز دوم در آخر وقت از برای تعلیم واما احادیث امامت جبرئیل خارج از مبحث است
مقصود گذاردن بامامت است و در روایتی الآخر مرتین آمده پس امامت جبرئیل را نیز شامل باشد و ظاهر آنست که مراد گذاردن بغیر قصد تعلم و تعلیم باشد و بعض گفته اند مقصود عائشه رضی الله عنها
انحال شریف است بعد از تزوج وی و از آنچه احاطه کرده است علم وی بدان والله اعلم و این سخن در گذاردن در آخر وقت است که بعد از وی از وقت چیزی نماند اما تاخیر از اول حقیقی وقت او را مواضع
بسیار است که در شرح آنرا بیان کرده ایم و شافعیه آن همه را حمل بر عذری و ضرورتی کنند و ترمذی درین حدیث نیز تکلم کرده و گفته است که این حدیث غریب است و اسناد او متصل نیست وعن ابی
ایوب روایت است از ابو ایوب انصاری که از کبار صحابه و مشاهیر ایشانست و آنحضرت بعد از هجرت چند گاه منزل او را بنزول شریف مشرف داشت قال قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم لا یزال امتی بخیر همیشه امت من پیوسته بنیکی او قال یا گفت بجای بخیر علی الفطرة یعنی همیشه اند بر آئین اسلام ما لم یؤخروا المغرب مادام که تاخیر نکنند نماز مغرب را الی ان تشتبك
النجوم تا آنکه مختلط شوند ستاره ها کنایت است از کثرت نجوم رواه ابو داود ورواه الدارمی عن العباس و از ظاهر عبارت چنان مفهوم میشود که اینقدر تاخیر نباید و اگر کمتر ازین واقع شود باکی
ندارد و یا گویند که اشتباك نجوم لازم تاخیر مغرب است هر چند کمتر بود و نیز درین حدیث اشارت کونه می توان یافت بود که شفق بیاض چه ظاهر از عبارت آنست که تاخیر تا اشتباك نجوم جائز باشد ولیکن
مکروه است و این حالت بعد از حمرت است والله اعلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو لا ان اشق علی امتی اگر نبودی سخت پنداشتن من بر امت تاخیر عشا
لامرتهم ان یؤخروا العشاء الی ثلث اللیل هر آئینه امر میکردم ایشانرا که تاخیر کنند گزاردن نماز عشا را تا ثلث شب او نصفه یا تا نیم شب و در بعض شروح گفته که این شك از راوی است و هر کدام که
ازین دو در صحاح بلفظ بی شك واقع شده و ظاهر این حدیث بر استحباب تاخیر عشا است از اول وقت کما لا یخفی رواه احمد والترمذی وابن ماجة وعن معاذ بن جبل قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اعتموا بهذه الصلوة در تاریکی بگذارید این نماز را یعنی نماز عشا را فانکم قد فضلتم بها علی سائر الامم زیرا که بدرستی شما فضل داده شده اید
باین نماز بر باقی امتها ولم تصلها امة قبلکم و نگذارده است آنرا هیچ امتی که پیش از شما بود و چون در تاریکی شب بگذارید مشقت بیشتر خواهد بود و فضیلت بیشتر خواهد داشت رواه ابو داود
و این حدیث نیز دلالت دارد بر تاخیر عشا و حمل اعتام بر تحقیق غیبوبت شفق و تیقن بدان بعید است چنانکه حمل اسفار بصلوة صبح بر تیقن بطلوع صبح چنانکه بیاید وعن النعمان بن بشیر از صغار صحابه است
و اول مولودی است در انصار بعد از هجرت و در وقت وفات آنحضرت هشت ساله بود کشتند او را اهل حمص بامر مروان سنة اربع وستین قال انا اعلم بوقت هذه الصلوة صلوة
العشاء الآخرة گفت نعمان بن بشیر که من دانا ترم بوقت این نماز که نماز عشای پسین باشد و عشای آخره برای آن گفت که گاهی عشا بر نماز مغرب نیز اطلاق میکنند کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم یصلیها لسقوط القمر لثالثة میگذارد آنحضرت آنرا در وقت افتادن ماه و غروب وی در شب سوم شیخ ابن حجر در شرح خود میگوید قمر اکثر می افتد در شب سوم نزدیک غائب شدن
شفق سرخ و درین سخن نظر است چه حساب تقاضا میکند که در قرب خمس از شب باشد پس درین حدیث نیز دلالت است بر تاخیر عشا ولیکن نه تا ثلث رواه ابو داود والدارمی وعن رافع
بن خدیج صحابی انصاری مدنی است حاضر نشد بدر را از جهت صغر و حاضر شد احد را و مشاهدی را که بعد از وست همه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اسفروا بالفجر
اسفار کنید بفجر و در روشنی بگذارید آنرا فانه اعظم للاجر پس بدرستیکه اسفار بفجر بزرگتر است از جهت مزد و ثواب رواه الترمذی وابو داود والدارمی ولیس عند النسائی
و نسائی این حدیث را روایت کرده ولیکن نیست نزد او این عبارت که فانه اعظم للاجر بدانکه ظاهر متبادر از عبارت حدیث آنست که شروع در نماز وقت اسفار کنند و اسفار صبح انکشاف و تنور و
انتشار اوست و هر چه جز این گفته اند تاویل و تکلف است و حد اسفار چنانکه از مشائخ مذهب ما منقول است آنست که قرائت مسنون که از چهل تا شصت یا زیاده تا صد است بطریق ترتیل تواند خواند و بعد از
فراغ از نماز اگر فساد سهوی در طهارت ظاهر شود ممکن باشد او را اعاده وضو و نماز پیش از طلوع آفتاب گفته اند که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما اینچنین کرده اند و مذهب شافعی تغلیس است یعنی در اول
وقت تاریکی گزاردن و میگویند مراد باسفار تاخیر است تا یقین کرده شود که صبح طلوع کرده و عدم مبادرت نزد ظن بطلوع و بی شك اجر در ادای نماز نزد تیقن بدخول وقت اعظم وافضل خواهد بود و این
تاویل بعید است چه متبادر از حدیث آنست که این اعظمیت از جهت خصوصیتی است که در اسفار است نه از جهت تحقق وقت که وی عام است اوقات تمام نماز ها را و بعض گفته اند که امر باسفار
در شبهای ماه تاب است للاحتیاط از جهت تبیین فجر در ان شبها و طحاوی که از ائمه مذهب ما است میگوید که ابتدا بتغلیس کنند و ختم باسفار و جمع کنند میان هر دو بتطویل قرائت و گفته اند که این
تاویل احسن است که بدان توفیق میان احادیث حاصل میگردد ولیکن ظاهر مذهب حنفی آنست که ابتدا و ختم هر دو باسفار کنند و چندان تاخیر نکنند که شك در طلوع آفتاب افتد و در روایتی از امام محمد

تقدیم افضل است و در روایتی دیگر اسفار و در روایتی دیگر اعتبار بحال مقتدیان است که افضل جماعت است حسب اولی است و حدیثی از معاذ بن جبل می آرند که گفت فرستاد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم بیمن و فرمود در زمستان تغلیس کن بفجر و تطویل کن قراءت را آنقدر که طاقت آرند مردم و چنان مکن که ملول شوند ایشان و در صیف اسفار کن که شب کوتاه است و مردم خواب کنند توقف کن تا بهم آیند
و گفته اند که این حدیث روایت بر تقدیریست که همه حاضر آیند یا بعضی حاضر آیند و بعضی بیایند پس تاخیر کنند پس اولی تاخیر است بی خلاف و امام شافعی و ائمه دیگر که تعجیل در صلوة مستحب دارند گویند که در تقدیم مسارعت است
در اداء عبادت پس افضل باشد بحکم قول سبحانه وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ و ما گوئیم که در اسفار تکثیر جماعت است و بیشک تکثیر جماعت افضل است و مسارعت بمغفرت در خیریت که افضل است
نزد خدا و معنی فتوی درین باب آنست که تاخیر فجر تا آخر وقت مباح است باجماع بی کراهت و تقلیل جماعت امری مکروه است و انداختن مردم در مشقت نیز مکروه است چنانچه معاذ را منع کرد از تطویل
قرأت و فرمود فتان انت و حال آنکه تطویل قرأت در نماز سنت است فوق تعجیل آن در اول وقت و نیز نشستن در جای نماز تا برآمدن آفتاب مستحب است در غایت تاکد و این در اسفار میسر است و در تغلیس
متعسر و اصحاب ما میگویند که ثابت در روایات از فعل آنحضرت اسفار است و آنچه مرویست از تغلیس اگر ثابت شود شاید که در سفر باشد بجهت عذر سفر و لهذا چون آنحضرت در مزدلفه تغلیس کرد گفتند
که در غیر وقت معهود نماز کرد چنانچه در روایات آمده است و حدیث عائشه که در فصل اول گذشت که فتنصرف النساء متلفعات معارض است باین حدیث و قول ارجح است از فعل نزد ما و شاید که آن در
وقتی بود که زنان مامور بودند ببیرون آمدن بنماز بعد از آن منسوخ گشت بمامور گشتن ایشان بقرار در بیوت والله اعلم

الفصل الثالث

عن رافع بن خدیج قال کنا نصلی العصر مع رسول الله
بودیم ما که میگذاردیم نماز دیگر را با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثم ننحر الجزور و بعد از آن نحر کرده میشد شتر و جزور بفتح جیم و ضم زای شتر کشتنی واقع میشود بر ذکر و انثی اما لفظ وی مونث است کذا فی
الصحاح فیقسم عشر قسم پس قسمت کرده میشد آن شتر کشته ده قسم ثم یطبخ پس پخته میشد فنأکل لحما نضیجا قبل مغیب الشمس پس میخوردیم گوشت پخته نرم شده پیش از غروب شدن آفتاب متفق
علیه ازین حدیث بظاهر تعجیل عصر بیشک معلوم کرده که در وقت بلوغ ظل تا مثل یا قریب آن باشد چنانچه مذهب ائمه ثلثه است و امامین و روایتی از امام ابی حنیفه و نزد بعض فتوی هم برین است و شاید که در
بعض احیان بقصد تعلیم و تقریر چنین میگذاردند و دلالت کان بر دوام و استمرار منظور فیه است و شیخ ابن الهمام گفته که نحر جزور و تقسیم وی ده قسم و طبخ وی چنانکه ذکر شده است آسان بر جماعه طباخان
ماهر که کثیر باشند جلدی کنند در مدت قلیل چنانکه مشاهده کرده میشود در اسفار و محلی از امام احمد آنست که افضل در وقت عصر در غیر روز ابر تاخیر است تا آخر وقت مختار و ظاهر مذهب نزد ما استحباب تاخیر
عصر است مادام که تغیر نیافته آفتاب و دلیل بر آن حدیث ابن مسعود است رضی الله عنه که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم میگذارد عصر را و حال آنکه آفتاب سفید و روشن بودی و مقصود ابن مسعود بیان
تاخیر عصر است تا عدم تغیر شمس و نیز در تاخیر عصر تکثیر نوافل است از جهت کراهت نفل بعد از عصر و تکثیر نوافل افضل است از ادا در اول وقت و معتبر در تغیر شمس نزد بعض تغیر قرص آفتاب است که نظر در
وی خیره نگردد و نزد بعض تغیر شعاع آفتاب که بر دیوارها افتد و مختار نزد صاحب هدایه و بعض ائمه اول است و بعض گفته اند که چون آفتاب یک نیزه بالا است متغیر نیست و چون فروتر از آن آمد تغیر یافت وعن
عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال مکثنا ذات لیلة گفت ابن عمر درنگ کردیم ما یک شبی ننتظر رسول الله در حالیکه انتظار میبردیم برآمدن پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم لصلوة العشاء
الآخرة از برای نماز عشای پسین و قید از برای آنست که گاهی مغرب را نیز عشا میخوانند گویا آن عشای اولی است فخرج الینا حین ذهب ثلث اللیل او بعده پس بیرون آمد آنحضرت بسوی
ما هنگام رفتن ثلث شب یا بعد از وی فلا ندری اشیء شغله فی اهله پس در نیافتیم ما آیا چیزی باز داشت او را در اهل خانهٔ وی او غیر ذلک یا غیر آن چنانچه در ذات شریف حالتی و عذری
پیدا شد که مشغول داشت فقال حین خرج پس گفت آنحضرت چون بیرون آمد در اعتذار بجهت زیادت تاخیر و شفقت و رحمت او بر امت و تنبیه و تثبیت ایشان انکم لتنتظرون صلوة ما
ینتظرها اهل دین غیرکم بدرستیکه شما هر آئینه انتظار میبرید نمازی را که انتظار نمیبرند آنرا هیچ اهل دینی از یهود و نصاری جز شما زیرا که نماز عشا مخصوص این امت مرحومه است چنانکه گذشت ولولا
ان یثقل علی امتی و اگر نبودی خوف گران آمدن بر امت من لصلیت بهم هذه الساعة هر آئینه میگذاردم این نماز را با ایشان درین ساعت ثم امر المؤذن پس امر کرد مؤذن را که تکبیر آورد
فاقام الصلوة وصلی پس تکبیر آورد مؤذن و نماز گذارد آنحضرت رواه مسلم و ازینجا معلوم میگردد که گذاردن نماز عشا در ثلث لیل افضل است چنانکه مذهب امام ابی حنیفه است و گاهی
در اول وقت نیز میگذارد وقتیکه حاضر می آمدند اکثر صحابه چنانکه در حدیث دیگر آمده است که چون بیشتر می آمدند پیشتر میگذارد و چون دیرتر می آمدند دیرتر میگذارد و مذهب امام احمد همین است وعن جابر بن سمرة
صحابی است و پدر او نیز صحابی است خواهرزادهٔ سعد بن ابی وقاص نزول کرد کوفه را و وفات یافت در وی در سنه اربع و ستین و قیل سنه ست و ستین قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یصلی الصلوات نحوا من صلوتکم بود آنحضرت میگذارد نمازها را مانند نماز شما و نزدیک بآن در رعایت اوقات نه در باقی صفات وکان یؤخر العتمة بعد صلوتکم شیئا و لیکن بود که
تاخیر میکرد نماز عشا را بعد از وقت نماز شما چیزی این حدیث صریح است در تاخیر عشا و ما گذاردن عشا در اول وقت خواه ایشان در اول وقت میگذاردند یا بعد از وی وکان یخفف الصلوة و بود
آنحضرت که سبک میگذارد نماز فرض را بجهت رعایت ضعفا از مقتدیان و این بحکم غالب احوال است و الا آمده است که در نماز مغرب سورهٔ اعراف خوانده و تحقیق این در محلش بیاید ان شاء الله
تعالی رواه مسلم وعن ابی سعید قال صلینا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة العتمة گفت ابو سعید خدری گذاردیم ما با آنحضرت نماز عشا را شبی فلم یخرج
پس بیرون نیامد یک شبی حتی مضی نحو من شطر اللیل تا آنکه گذشت نزدیک از نیم شب فقال پس بیرون آمد و گفت خذوا مقاعدکم بگیرید نشستگاههای خود را یعنی صفهای خود
را فاخذنا مقاعدنا پس گرفتیم ما نشستگاههای خود را و بستیم صفها فقال ان الناس قد صلوا و اخذوا مضاجعهم پس گفت آنحضرت که مردم دیگر از اهل بیرون مدینه گذاردند
نماز را یعنی نماز شام را و خفتند چنانکه گذشت که هیچ یکی از اهل دین انتظار نمیبرد نماز عشا را کذا فی شرح الشیخ ابن حجر و ممکن است که گفته شود معنی آنست که مردم دیگر از اهل محلها که نه درین مسجد ما حاضرند نماز
عشا گذاردند و خفتند و این معنی مناسب تر می نماید باین قول که وانکم لن تزالوا فی صلوة ما انتظرتم الصلوة و بدرستیکه شما حکم آن دارید که گویا همیشه در نمازید مادام که انتظار میبرید نماز را
ولولا ضعف الضعیف وسقم السقیم و اگر نمی بود سستی و ناتوانی ضعیفان و بیماری بیماران لاخرت هذه الصلوة الی شطر اللیل هر آئینه تاخیر میکردم این نماز را تا نیم شب

از بین دو حدیث معلوم میشود که تا نیم شب نیز تاخیر نماز عشا روا است بلکه مستحب است بجهت حصول تعب و مشقت در عبادت حتی ولا اقل مکروه خود نباشد رواه ابو داؤد والنسائی وعن
ام سلمة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اشد تعجیلا للظهر منکم گفت ام سلمه بود آنحضرت سخت تر و بیشتر در شتابی کردن در ظهر از شما یعنی در غیر شدت حر از جهت
استحباب ابراد وانتم اشد تعجیلا للعصر منه و شما سخت ترید در شتابی کردن در عصر از آنحضرت مقصود تحریص و ترغیب بر التزام اتباع است در همه جا و از این حدیث نیز ظاهر میگردد
که آنحضرت عصر را فی الجمله تاخیر میکرد رواه احمد والترمذی وعن انس قال کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا کان الحر ابرد بالصلوة چون می بود سخت
گرمی سرد می کرد نماز ظهر را واذا کان البرد عجل چون می بود سردی شتابی میکرد و تاخیر نمیکرد از اول وقت رواه النسائی وعن عبادة بن الصامت صحابی مشهور است از نقبای
انصار است حاضر شده بدر را و سائر مشاهد را مناقب او بسیار است که در نوشته شده است قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم انها ستکون علیکم بعدی امراء
قصلین بهت سرانجام است که باشند مسلط بر شما بعد از من پادشاهان که تشغلهم اشیاء عن الصلوة لوقتها باز میدارد ایشان را چیزها از مشاغل و شهوات ایشان از گذاردن نماز در وقت
مستحب آن حتی یذهب وقتها تا آنکه برود وقت آن فصلوا الصلوة لوقتها پس بگذارید شما نماز را در وقتش که مختار و مستحب است فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله اصلی
معهم آیا نماز بگذارم با ایشان نیز قال نعم و سود آری بگذار چنانکه در حدیث ابی ذر گذشت رواه ابو داؤد وعن قبیصة بفتح قاف وکسر موحده وصاد مهمله بن وقاص بتشدید
قاف صحابیست اکثر بصره مسعود داست در ایشان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکون علیکم امراء من بعدی می باشند مسلط و غالب بر شما پادشاهان پس از من
یؤخرون الصلوة تاخیر میکنند نماز را از وقت مختار فهی لکم پس ثواب آن نماز که ایشان میگذارند و نفع آن برای شما است چه اگر پیش از آن در وقتش گذارده اید این نماز که با ایشان میگذارید
نافله خواهد بود برای شما و اگر نگذارده اید و همین با ایشان در آخر وقت میگذارید نیز شما را ضرر ندارد زیرا که شما بجهت خوف فتنه و دفع مفسده میگذارید وهی علیهم و ضرر این نماز و وبال تاخیر بر
گردن ایشانست فصلوا معهم ما صلوا القبلة پس بگذارید نماز همراه ایشان تا دام که بگذارند بجانب قبله و این قید اتفاقی است و احتمال دارد که بر حقیقت باشد و مراد آنکه بجانب قبله بگذارند
وارکان اسلام بسیره و بجا آرند می باید گذارد رواه ابو داؤد وعن عبید الله بن عدی بن الخیار انه دخل علی عثمان روایت است از عبید الله قرشی نوفلی که از کبار تابعین است
و در زمان نبوت متولد شده که وی در آمد بر امیر المؤمنین عثمان وهو محصور و حال آنکه عثمان تنگ گرفته و گرد کرده شده بود در آن واقعه که شهید شد فقال پس گفت عبید الله بن عدی
بعثمان انک امام عامة بدرستیکه تو امام همه مسلمانانی و خلیفه عهدی ونزل بک ما تری و فرود آمده است تو را بلای حادثه که می بینی و یصلی لنا امام فتنة و نماز میگذارد برای ما
و امامت میکند رئیس و سردار اهل بغی و فتنه که برانگیخته شده است و نام وی کنانه بن بشر بود و نتحرج و بپرهیز میکنیم ما از بزه و منخواهیم که بگذاریم نماز عقب وی فقال الصلوة احسن ما
یعمل الناس پس گفت عثمان رضی الله عنه نماز بهترین عملها است که میکنند مردم فاذا احسن الناس فاحسن معهم پس چون نیکی کنند نیکی کن همراه ایشان و شریک شو با ایشان در نیکی
واذا اساؤا فاجتنب اساءتهم و چون بد کنند پس یکسو شو و پرهیز کن از بدی ایشان حاصل آنکه با مردم در نیکی شریک باش نه در بدی و این سخن از عثمان رضی الله عنه صادر است از غایت دین داری
وانصاف و نصیحت و درین دلیل است بر گذاردن نماز خلف هر بر و فاجر چنانکه مذهب اهل سنت و جماعت است رواه البخاری باب در توابع و تتمات آنچه در باب سابق گذشت از فضائل صلوات
واوقات آن الفصل الاول عن عمارة بضم عین مهمله و تخفیف میم بن رویبة براء و بای موحده بر صیغه تصغیر صحابی است ثقفی است عدد و داست در کوفیین قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول گفت عماره شنیدم آنحضرت را میگفت لن یلج النار احد صلی قبل طلوع الشمس وقبل غروبها البته در نیاید آتش دوزخ را کسی که نماز گذارده است
پیش از بر آمدن آفتاب و پیش از فرو رفتن آفتاب یعنی الفجر والعصر میخواهد آنحضرت از نماز پیش از طلوع و پیش از غروب نماز فجر و عصر را رواه مسلم پوشیده نماند که ظاهر حدیث دلالت دارد
که هر که این دو نماز بگذارد و بر آن مواظبت نماید هرگز در دوزخ نه در آید نه از جهت ترک صلوة و نه بجهت ارتکاب گناهان دیگر و لیکن این خلاف مقرر است میان جمهور علما از اختصاص کفارت
بصغائر و طیبی گفته که ظاهر از حال کسی که محافظت کند برین دو نماز با وجود تشاغل که در نماز فجر و تشاغل که در عصر است آنست که در اعمال دیگر نیز تقصیر و تفریط نخواهد کرد پس آمرزیده میشود و مراد از
در آورده نمیشود در آتش دوزخ فقط و ظاهر آنست که مراد مبالغه در بیان فضل این دو نماز است که جای آن دارد که محافظت کننده بر آنها اصلا در دوزخ نه در آید و لیکن پروردگار تعالی جزا میدهد
بندگان را بر هر عمل و با وجود آن اگر خواهد بخشد و عفو کند از فاعل این دو صلوة هر گناهی که کرده باشد والله اعلم وعن ابی موسی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم من صلی البردین دخل الجنة کسی که بگذارد دو نماز بامداد و شبانگاه را امید است در آید بهشت را اکثر برانند که مراد نماز فجر و عصر است که در سردی روز واقع اند اول و آخر و بعض
فجر و عشا را مراد داشته اند و حدیث سابق مؤید و مقوی قول اول است متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یتعاقبون فیکم ملائکة باللیل
وملائکة بالنهار در پی یکدیگر فرود می آیند در میان شما جماعه از فرشتگان در شب و جماعه از فرشتگان در روز از برای ضبط احوال بندگان و بر داشتن اعمال ایشان ویجتمعون فی صلوة
الفجر وصلوة العصر و جمع میشوند این دو جماعت بیکدیگر در نماز فجر که طائفه اعمال شب را میبرند و طائفه دیگر برای اعمال روز می آیند و در آخر نماز دیگر که عملهای روز را میبرند و دیگران
می آیند در وقت بالا رفتن و پایان آمدن و یکی از وجوه فضیلت این دو وقت و نماز گذاردن در آن اینست ثم یعرج الذین باتوا فیکم پس بالا میروند آنکسانی که شب کردند در میان
شما فیسألهم ربهم پس می پرسد ایشان را پروردگار ایشان از احوال و اعمال بندگان خود وهو اعلم بهم و حال آنکه وی تعالی داناتر است باحوال بندگان خود و لیکن میپرسد از برای اظهار
فضیلت و مباهات بدان نزد ملائکه که طعن میکردند بر ایشان بفسق و فساد و مدح میکردند خود را به تسبیح و تقدیس و لهذا میپرسد از ملائکه شب که عمل در وی افضل و ادخل است در صدق و اخلاص
و گفته اند که ملائکه شب افضل اند از ملائکه روز بجهت آنکه شب افضل است از روز می پرسد کیف ترکتم عبادی چگونه و بر چه حال گذاشتید بندگان مرا فیقولون ترکناهم وهم یصلون

بن عدی
رضی الله عنه

پس میگویند که گذاشتیم ایشان را در حالیکه ایشان نماز میکنند که نماز فجر باشد و اتیناهم وهم یصلون و آمدیم ایشان را در حالتی که ایشان نماز میکنند که نماز عصر بود متفق علیه وعن جندب القسری بفتح قاف
و سکون سین مهمله صحابی است و قسر بطنی است از قیس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی صلوة الصبح فهو فی ذمة الله کسیکه بگذارد نماز صبح پس آن کس در عهد و امان
و زینهار خداست فلا یطلبنکم الله من ذمته بشیء پس باید که نطلبد و نپرسد خدا تعالی شما را از ذمهٔ خود بچیزی یعنی باید که کاری نکنید که بدان عهد خدا بشکنید و خدا طلب کند و مؤاخذه کند شما را
بر آن یعنی مرنجانید گذارندهٔ نماز صبح را که شکست در عهد خدا و خیانت در امانت او لازم می آید و چون عهد خدا شکستید و خیانت در امانت او کردید البته عذاب میکند خدا شما را و نمیتوانید از عذاب وی بهیچ حیله
گریخت فانه من یطلبه من ذمته بشیء یدرکه زیرا که بدرستیکه شان این است که هرکه طلب کند خدا او را بچیزی از ذمهٔ خود در می یابد او را و از وی تعالی جای گریز نیست ثم یکبه علی وجهه فی
نار جهنم پس سرنگون میاندازد خدا تعالی او را بر روی وی در آتش دوزخ رواه مسلم وفی بعض نسخ المصابیح القشیری و در بعض نسخ مصابیح بلکه در سائر نسخ وی عن جندب القشیری است بضم قاف
و فتح شین معجمه و سکون یای تحتانیه بدل القسری بجای القسری بفتح قاف و سکون سین و این غلط است و تورپشتی گفته که در هیچ کتابی از کتب حدیث نیافتم که نسبت بقشیر کرده باشند وعن ابی هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو یعلم الناس ما فی النداء والصف الاول اگر بدانند مردم ثوابی که در اذان گفتن و در در یافتن صف اول است ثم لم یجدوا
الا ان یستهموا علیه پس نیابند مگر آنکه قرعه بیندازند لاستهموا هر آینه قرعه می اندازند یعنی فضیلت نداء و صف اول بحدیست که اگر نزاع کنند بر آن نداء و صف اول قرعه بیندازند تا
بنام که افتد جای آن دارد ولو یعلمون ما فی التهجیر لاستبقوا الیه و اگر بدانند فضیلتی که در نیم روز رفتن است برای نماز پیشین هر آینه پیشی بجویند بسوی آن و این در غیر صورت گرمی هوا خواهد بود
چه ابراد در آن مستحب و مرغوب است و بعض گفته اند که مراد بتهجیر تبکیر است و تبکیر بمبادرت گرفتن بهر چیز و زود رفتن بآن و استعمال تهجیر بمعنی تبکیر مخصوص لغت اهل حجاز است و مقصود تبکیر بهر نماز است و مخصوص بظهر
نه و برین تقدیر نیز مراد نمازی خواهد بود که تاخیر از اول وقت در وی مستحب نیست و بعض تهجیر را مخصوص بجمعه داشته اند و تحقیق این معنی در کتاب الجمعه بیاید انشاء الله تعالی ولو یعلمون ما فی العتمة و
الصبح لاتوهما ولو حبوا و اگر بدانند فضیلتی که در گذاردن نماز عشاء و صبح است هر آینه بیایند آن را و نده برهر دو دست و سینه یا بر مقعد چنانکه کودک رود یعنی اگر قوت رفتار نداشته باشند می آیند باین
طریق که ضعیفان روند متفق علیه وعنه قال قال رسول الله و هم از ابی هریره است که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیس صلوة اثقل علی المنافقین من الفجر والعشاء نیست
هیچ نمازی گران تر بر منافقان از نماز بامداد و نماز خفتن زیرا که هر دو محل کسل اند و مردم کم می بینند تا بزور و ریا توانند گذارد ولو یعلمون ما فیهما لاتوهما ولو حبوا و اگر بدانند ثوابی که در این دو
نماز است و فضیلتی که در آن نهاده اند هر آینه می آیند این دو نماز را اگرچه بطریق حبو باشد متفق علیه وعن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی العشاء
فی جماعة کسی که بگذارد نماز عشاء را بجماعت فکانما قام نصف اللیل پس چنانستی که گویا نماز گذارد و تهجد کرد نیمه شب ومن صلی الصبح فی جماعة فکانما صلی اللیل کله و کسی که گذارد نماز صبح را
بجماعت پس گویا نماز گذارد تمام شب پس ثواب نماز صبح بیشتر از نماز عشاء است لاکن در حکم نماز تمام شب است و آن در حکم نماز نیمهٔ شب یا مراد آنست که بگذاردن نماز عشاء ثواب قیام نصف لیل یافته است و
بنماز فجر که میگذارد نصف باقی نیز تمام میگردد و از مجموع ثواب تمامهٔ شب حاصل میشود والله اعلم رواه مسلم وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یغلبنکم الاعراب
باید که غالب نیایند و چیره نشوند بادیه نشینان علی اسم صلوتکم المغرب بر نام نماز شما که مغرب است قال گفت آنحضرت یا ابن عمر در بیان معنی غلبهٔ اعراب بر نام نماز مغرب و یقول الاعراب هی العشاء
و میگویند اعراب که نماز مغرب عشاء است یعنی مغرب را عشاء نام میکنند که در عشی واقع است که بمعنی شبانگاه است وقال و گفت لا یغلبنکم الاعراب علی اسم صلوتکم العشاء باید که غالب نیایند
که عشاء است لاکن آنرا عتمه میخوانند فانها فی کتاب الله العشاء زیرا که نماز عشاء در قرآن مجید نام کرده شده است بعشاء آنجا که فرموده یا ایها الذین آمنوا لیستاذنکم الذین ملکت ایمانکم
تا قول وی من بعد صلوة العشاء یعنی تکلم نکنید شما بر عادت اعراب در خواندن این دو نماز بنامی که ایشان میخوانند و بخوانید بنامی که کتاب و سنت بدان ناطق است پس بظاهر اگرچه نهی اعراب است
بغلبه نا کردن ولیکن در حقیقت مر مسلمانان را است نهی از موافقت ایشان تا غلبهٔ ایشان لازم نیاید و از اینجا معلوم کرد که زبان را باید که موافق اصطلاح شرع کرد و از تکلم آنچه زبان زد اهل جاهلیت و ارباب
بطالت است باید نگاه داشت و بعد از آنکه نهی فرمود و علت نهی بیان کرد اشارت فرمود بوجه تسمیهٔ اعراب عشاء را بعتمه از برای تتمیم کلام و ازالهٔ خفا بقول خود فانها تعتم بضم تا و سکون عین و فتح
تاء دوم و کسر آن و معنی بر تقدیر فتح آنست که زیرا که بدرستی نماز عشاء در تاریکی در آورده میشود بحلاب الابل بدوشیدن شتران که اعراب شتران را بعد از پنهان شدن شفق در تاریکی میدوشیدند که وقت عشاء است
باین جهت عشاء را عتمه میگفتند که بمعنی سخت تاریکی است و بر تقدیر کسر تا این معنی میشود که اعراب در تاریکی میکردند دوشیدن شتران را و این نام مر این وقت را در زبان عرب مشهور بود و چون نوبت اسلام رسید و نماز درین
وقت مشروع شد مسلمانان نیز اطلاق میکردند و نماز عشاء را صلوة العتمه میگفتند پس نهی کرده شد ازان و مکروه داشته شد بجهت تشبیه باهل جاهلیت و بجهت آنکه عتمه بمعنی تاریکی است و نماز
همه نور است و آنچه در بعض احادیث عتمه واقع شده است گویند که اطلاق آن پیش از نهی بود والله اعلم رواه مسلم وعن علی رضی الله عنه ان رسول الله روایت است از امیر المؤمنین علی که پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم قال یوم الخندق گفت روز خندق که آنرا غزوه احزاب خوانند و در تردد جنگ و تیر اندازی چهار نماز فوت شده و دران میان نماز عصر نیز بود پس آنحضرت از برای اظهار زیادت فضل نماز
عصر فرمود حبسونا عن صلوة الوسطی منع کردند و باز داشتند کافران ما را از نماز میانه و فاضل تر صلوة العصر که نماز عصر است ملأ الله بیوتهم و قبورهم نارا پر کرداند خدا تعالی
خانهای ایشان را و گورهای ایشان را آتش و این دعا است بر ایشان بعقاب دنیا و آخرت پوشیده نماند که در روز احد چندین آزار ها از کافران بوجود مبارک رسید و دعای بد نکرد و اینجا کرد بسبب
آنکه اینجا حق الله فوت شد که نماز است و آنجا نخواست که بجهت نفس خود دعا کند متفق علیه و ازین حدیث معلوم شد که صلوة وسطی نام نماز عصر است و قول اکثر علما از صحابه و تابعین و ابوحنیفه و احمد و
جز ایشان همین است پس در قرآن مجید نیز محمول برین خواهد بود دیگر مجال اختلاف نماند و غالبا اختلافیکه در صحابه و تابعین در تعیین آن واقع است چنانکه در فصل آینده بیاید پیش از شنیدن حدیث بود
آن بود باجتهاد خود که در تاویل قرآن کرده بودند و بعد از صحت حدیث متعین شد که مراد نماز عصر است والله اعلم

الفصل الثانی

عن ابن مسعود و سمرة بن جندب قالا قال رسول الله

صلی الله علیه وسلم صلوة الوسطى صلوة العصر گفتند این دو صحابی عظیم مشهور که گفت آنحضرت صلوة وسطی نام نماز عصر است رواه الترمذی روایت کرده است این حدیث را ترمذی و
گفته است این حدیث حسن صحیح است و این حدیث را حسن بصری از سمره روایت کرده و از بخاری نقل کرده ترمذی که وی گفته است حدیث حسن از سمره صحیح است و حسن از سمره سماع دارد وعن ابی هریرة عن
النبی صلی الله علیه وسلم فی قوله تعالى ابو هریره از آنحضرت روایت میکند در تفسیر قول حق تعالی ان قرآن الفجر كان مشهودا بدرستیکه قرآن فجر که مراد بدان نماز فجر است و تعبیر از وی
بقرآن باعتبار بودن قرائت است از ارکان نماز چنانکه تعبیر میکنند از نماز برکوع و سجود مشهود است و اگر از قرآن فجر قرائت او را نیز مراد دارند چنانکه بعض کرده اند و امام فخر رازی آنرا ترجیح نموده است
نیز درست است و از اینجا افضل نماز فجر لازم می آید قال فرمود آنحضرت در معنی مشهود بودن نماز فجر که تشهده ملائکة اللیل وملائکة النهار حاضر میشوند در آنوقت فرشتگان شب که صعود
میکنند باسمان و میبرند اعمال شب را و فرشتگان روز که نزول مینمایند بزمین و فرود می آیند برای ضبط اعمال روز و ملاقات میکنند بیکدیگر در راه و این معنی در نماز عصر نیز موجود است ولیکن منافات
ندارد با آنکه در تفسیر این کریمه این معنی آمده و اگر در حق نماز عصر نیز وارد و یافته بودی تفسیر آن نیز همین بودی رواه الترمذی الفصل الثالث عن زید بن ثابت وعائشة رضی الله عنهما قالا
الصلوة الوسطى صلوة الظهر گفت زید بن ثابت و عائشه که مراد بصلوة وسطی نماز ظهر است رواه مالک عن زید روایت کرده است این قول را امام مالک در موطا از زید بن ثابت و
الترمذی عنهما تعلیقا و روایت کرده است آنرا ترمذی از زید و عائشه بطریق تعلیق که بمعنی حذف اسناد است از اول حدیث بعض یا کل یعنی ترمذی آنرا بی اسناد روایت کرده است و گفته
در جامع خود و قال زید بن ثابت وعائشة صلوة الوسطى صلوة الظهر و این قول در صحابیت و موقوف است بر ایشان که آنرا رفع بحضرت رسول صلی الله علیه وسلم نکرده اند وعن زید بن ثابت
قال كان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی الظهر بالهاجرة گفت زید بن ثابت برای دلیل آوردن بر آنکه صلوة الوسطى نماز ظهر است بود آنحضرت میگذارد نماز پیشین را در نیم
روز ولم یکن یصلی صلوة اشد علی اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم منها و نبود هیچ نمازی سخت تر بر اصحاب از این نماز فنزلت حافظوا علی الصلوات والصلوة
الوسطى نگاهبانی کنید بر همه نمازها خصوصا نمازی که فاضلتر است و میانه است و این دلالت میکند که صلوة وسطی نمازیست مخصوص بزیادت فضیلت که بوی مخصوص امر کرده اند و این دو صفت
در نماز ظهر موجود است اما فضیلت بجهت آنکه گفته است که هیچ نمازی سخت تر از آن نبود و هر عملی که سخت تر فاضلتر چنانکه وارد شده است که افضل العبادات احمزها ای اشدها و اما میانه بودن وی پس
اثبات آن میکند و قال و گفت زید بن ثابت ان قبلها صلوتین بدرستیکه پیش از نماز ظهر دو نماز است یکی نهاری و دیگر لیلی که فجر و عشا باشد و بعدها صلوتین و پس از وی نیز دو
نماز است بهمین صفت که عصر و مغرب است و نیز در میانه روز است پس باید که مراد بصلوة وسطی نماز ظهر باشد و این دلیل است که زید بن ثابت بر اثبات قول خود گفته و از اینجا ظاهر میشود که این قول
باجتهاد است چنانکه گفتیم فافهم رواه احمد و ابو داؤد وعن مالك بلغه ان علی بن ابی طالب و عبد الله بن عباس رضی الله عنهما كانا یقولان الصلوة الوسطى
صلوة الصبح و روایت است از امام مالک که رسیده است او را که علی و ابن عباس رضی الله عنهما میگفتند که صلوة وسطی نماز صبح است زیرا که وی مشهود است و واقع است میان دو نماز روز
و دو نماز شب و مشترک است میان آنها رواه فی الموطا ورواه الترمذی عن ابن عباس وابن عمر تعلیقا و مذهب امام مالک و امام شافعی نیز همین است و نووی گفته که احادیث صحیحه وارد
شده است در آنکه صلوة وسطی نماز عصر است و ماوردی که از ائمه شافعیه است گفته شافعی تصریح کرده است که آن نماز صبح است ولیکن چون احادیث بصحت رسیده است که نماز عصر است مذهب شافعی
همین خواهد بود بحکم وصیتی که وی کرده است که اگر حدیث صحیح بیابید که من برخلاف آن حکم کرده باشم بدانید که مذهب من همان است که بدان حدیث وارد شده و نزدیک مذهب ما بر دیوار رضی الله عنه
وعن سلمان قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول سلمان فارسی گفت که شنیدم آنحضرت را که میگفت من غدا الی صلوة الصبح غدا برایة الایمان کسیکه برود بسوی
نماز بامداد میرود برایت ایمان بجنگ شیطان و لشکر او چنانکه غازیان با علمها بروند ومن غدا الی السوق غدا برایة ابلیس و کسیکه بامداد برود بجانب بازار میرود برایت ابلیس و مراد آنست
که نماز نگذارده و او را بجا نیاورده برود و اگر بعد از آن برود و بقصد کسب رزق حلال و کفایت معیشت عیال نه این چنین خواهد بود رواه ابن ماجة باب الاذان اذان در لغت بمعنی
دانانیدن و خبر کردن و در شرع اعلام بدر آمدن وقت نماز بالفاظ مخصوص در وقت مخصوص و مشهور آنست که ثبوت آن بخواب دیدن عبد الله بن زید انصاری است و دیدن عمر بن الخطاب نیز
بعد از وی چنانکه در حدیث بیاید و بعض گفته اند که ابو بکر صدیق نیز دیده و امام غزالی گفته که ده صحابی اند که اذان را بخواب دیدند و بعض ابعد چهارده تصریح کرده اند و صحیح آنست که بعد از خواب دیدن
صحابه وحی نیز آمد و بعض گویند باجتهاد از آنحضرت ثابت شده و در روایتی از امیر المؤمنین علی آمده که چون آنحضرت بمعراج رفت تا سراپرده عزت رسید که محل خاص کبریای حق بود فرشته از آنجا برآمد
آنحضرت از جبرئیل پرسید که این فرشته کیست جبرئیل گفت سوگند بخدای که ترا بحق فرستاده نزدیکترین خلق بدرگاه عزت منم و ندیده ام این فرشته را از آن باز که پیدا کرده شده ام من خود در این ساعت
پس گفت آن فرشته الله اکبر الله اکبر پس از پس پرده آواز آمد راست گفت بنده من انا اکبر انا اکبر پس ذکر کرد باقی کلمات اذان را و تحقیق آنست که آنحضرت در شب معراج کلمات اذان را شنید اما حکم نشد که این
کلمات را در اذان برای نماز گویید و آنحضرت در مکه بی اذان نماز میگزارد تا بمدینه آمد و در این باب با صحاب مشورت کرد بعضی از اصحاب اذان را در خواب شنیدند پس وحی آمد که آن کلمات را که در آسمان
شنیده بود بدین سنت اذان باشد والله اعلم الفصل الاول عن انس رضی الله عنه قال ذکروا النار والناقوس گفت انس یاد کردند بعض صحابه رضی الله عنهم آتش و ناقوس را
فذکروا الیهود والنصاری پس یاد کردند بعض دیگر از اصحاب یهود را و نصاری را این حدیث مختصر است از حدیث دراز و حاصل قصه آنست که در فصل ثالث بیاید از ابن عمر که مسلمانان چون
بمدینه قدوم آوردند خواستند که وقتی تعیین کردانند برای نماز که در آنوقت همه خبردار شده حاضر آیند پس بعض گفتند آتشی باید افروخت در جای بلند تا چون آنرا ببینند همه فراهم آیند یا ناقوسی باید زد تا
چون آواز آنرا بشنوند همه حاضر شوند پس گفتند که آتش افروختن برای اعلام وقت نماز عادت یهود است و ناقوس زدن رسم نصاری است و تشبه بآنها خوب نباشد و ناقوس را تفسیر کرده اند بچوب
بزرگ دراز که زده میشود بچوب خورد کوتاه و نزنند اکنون ترسایان در وقت نماز و در بعض روایات بوق واقع شده منسوب به یهود و در بعض قرن و بوق و قرن معروف اند دمیده میشود در آن

مجوس را

و در بعض شروح هدایه ناقوس برای نصاری و بوق برای یهود و نار برای مجوس واقع شده لیکن اینجا چنانچه شنیده میشود که نماز ایشان نمی باشد مگر مراد آن باشد که آتش افروختن در آب آتش پرستان است اندکتاب آن
خوش نباشد و توربشتی گفته که مشهور از یهود نفخ قرن است و شاید که بعضی از ایشان آتش افروزند و بعض قرن در دمند و بالجمله قرار بر اذان و اقامت افتاد فامر بلال ان یشفع الاذان پس امر کرده
شد بلال را که جفت کند اذان را یعنی دو کان دو کان گوید الفاظ آن را و ان یوتر الاقامة و امر کرده شد که طاق کرداند اقامت را یکان یکان گوید کلمات آن را و مذهب امام مالک و شافعی و بعض علما این است
که کلمات اذان را دو دو بار گویند و اقامت را یکیکبار و در مذهب امام ابوحنیفه و اصحاب وی الفاظ اذان و اقامت هر دو دو بار است و احادیث نیز درین وارد است و گویند که در زمان قدیم اذان
و اقامت هر دو دو کان دو کان بود و بعض از ملوک بنی امیه بجهت شتابی بعد از برآمدن اقامت را یکان یکان ساختند و در شرح تحقیق این مقام تفصیل کرده شده است آنجا باید نگریست قال
اسمعیل گفته است اسمعیل بن ابراهیم که از راویان این حدیث است و شیخ شیخ بخاری و مسلم است فذکرته لایوب پس بعد از آنکه شنیدم این حدیث را ذکر کردم آن را مر ایوب را که وی نیز این
حدیث را روایت دارد فقال پس گفت ایوب همه الفاظ اقامت یک یک بار باید گفت الا الاقامة مگر لفظ قد قامت الصلوة که دو بار باید گفت متفق علیه و این حدیث را بخاری نیز
تنها روایت کرده است و در وی این استثنا مذکور نیست و امام مالک اخذ بدان کرد و نزد ایشان قد قامت الصلوة را نیز یکبار میگویند وعن ابی محذورة صحابی است نام او سمره و بعض
گفته اند اوس و بعض سلمان و بعض سلمه و قول اول صحیح تر است مؤذن آنحضرت است در مکه راوی ترجیع در اذان است قال القی علی رسول الله صلی الله علیه وسلم التاذین هو
بنفسه گفت ابومحذوره القا کرد بر من و تلقین نمود مرا آنحضرت اذان گفتن را وی بذات شریف خود فقال قل پس فرمود بگو الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر چهار بار و در روایتی
دو بار نیز آمده و مذهب امام مالک دو بار است اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله ثم تعود
فرمود پس تر باز میگردی بذکر شهادتین فتقول پس میگوئی بار دیگر اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله
و این را ترجیع میگویند و این سنت است در اذان نزد شافعی و مالک و از امام احمد دو روایت است و ظاهر مذهب او عدم ترجیع است چنانکه مذهب ما است و در ترجیع دو دو بار شهادتین را آواز
پست میگویند باز میگردند و با آواز بلند میگویند و متمسک ایشان این حدیث است و علمای حنفیه میگویند که این تکرار از برای تعلیم ابی محذوره بوده است نه برای تشریع و وی را اول پست گفت
و آنحضرت فرمود بار دیگر بگو و بلند بگو و حدیثی دیگر از ابی محذوره آمده است که در آن ترجیع نیست و در حدیث عبدالله بن زید که اصل در باب اذان است نیز ترجیع نیست و در اذان بلال که رئیس
قدوۀ مؤذنان است نیز ترجیع نیامده و در اذان ابن ام مکتوم که وی نیز در مسجد شریف اذان میگفت و سعد قرظ که مؤذن مسجد قبا بود نیز مذکور نشده و اذان ابی محذوره را قصه ایست که اذان ظاهر
میکرد و گر تعلیم تکرار شهادتین برو از انه برای تشریع بود در شرح آن را نقل کرده ایم حی علی الصلوة حی علی الصلوة روی آرید و شتابی کنید بنماز حی علی الفلاح حی علی الفلاح
شتابی کنید بخیری که سبب نجات و پیروزیست الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله رواه مسلم الفصل الثانی عن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان الاذان علی عهد رسول الله
گفت ابن عمر بود کلمات اذان در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مرتین مرتین دو دو بار والاقامة مرة مرة و بود کلمات اقامت یک یک بار غیر انه کان یقول غیر آنکه
بود مؤذن که میگفت قد قامت الصلوة قد قامت الصلوة مکرر دو بار رواه ابوداود والنسائی والدارمی وعن ابی محذورة ان النبی صلی الله علیه وسلم
علمه الاذان تسع عشرة کلمة روایت است از ابی محذوره که آنحضرت تعلیم کرد او را اذان نوزده کلمه این قاعده ترجیع است والاقامة سبع عشرة کلمة و تعلیم کرد او را
اقامت هفده کلمه این صریح است در آنکه اقامت دو دو بار است که از نوزده چهار کلمه ترجیع رفت و دو قد قامت الصلوة زیاده شد و حجت امام ابی حنیفه این حدیث است پیش
اول از صحیح است منسوخ است باین والله اعلم رواه احمد والترمذی وابوداود والنسائی والدارمی وابن ماجة وعنه قال قلت و هم از ابی محذوره روایت
که گفت گفتم یا رسول الله علمنی سنة الاذان بیاموز مرا طریق گفتن اذان قال فمسح مقدم رأسه گفت ابومحذوره پس مسح کرد آنحضرت پیش سر مبارک خود را گویا که این
اشارت است بآنکه تعلیم اذان امری شریف است که اگر جسم بودی سزاوار بودی که بر سر نهاده شدی چنانکه کسی از کسی چیزی میخواهد پس میگوید بالرأس والعین انچنین است در شرح شیخ ابن
حجر قال تقول گفت آنحضرت برای تعلیم اذان با ابی محذوره میگوئی الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر ترفع بها صوتك بر میداری باین کلمات آواز خود را یعنی اینجا چنین
نیست که اول دو بار پست میگوئی و باز دو دیگر را بلند میگوئی چنانکه در شهادتین بلکه همه را آواز بلند میگوئی چنانکه در اذان مستحب است ثم تقول پس تر میگوئی اشهد ان لا اله الا الله اشهد
ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله تخفض بها صوتك پست میکنی باین کلمات آواز خود را ثم ترفع صوتك بالشهادة پس تر بلند
میکنی آواز خود را بکلمات شهادت و میگوئی اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله حی علی الصلوة
حی علی الصلوة حی علی الفلاح حی علی الفلاح فان کان صلوة الصبح قلت پس اگر باشد نمازی که برای او اذان میگوئی نماز صبح میگوئی الصلوة خیر من النوم الصلوة
خیر من النوم الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله رواه ابوداود وعن بلال رضی الله عنه قال قال لی رسول الله گفت بلال گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا
تثوبن فی شیء من الصلوات الا فی صلوة الفجر تثویب مکن در هیچ نمازی مگر در نماز فجر تثویب در لغت رجوع کردن و باز گشتن و مراد اینجا اعلام بعد از اعلام است که یکبار باذان اعلام
کردند بار دیگر باز اعلام میکنند و تثویب چند قسم است الصلوة خیر من النوم گفتن در میان اذان فجر چنانچه در زمان نبوت بود و سنت است همین است و بعد از آن علمای کوفه حی
علی الفلاح حی علی الفلاح احداث کردند در میان اذان و اقامت و بعد از ایشان هر قومی چیزی متعارف ساختند تا مخصوص بنماز فجر که وقت خواب و محل کسل است بعد از آن متاخرین در
جمیع نمازها مستحدث ساختند و مستحسن داشتند و این احداث بعد از احداث است و بدعت است فاما امیرالمؤمنین علی انکار آن منقول است و آورده اند که ابن عمر بمسجدی در آمد و مؤذن را

شنید که در نماز فجر تثویب کرد پس از مسجد برآمد و گفت بیرون روید از پیش این مرد که مبتدع است رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی ابو اسرائیل الراوی لیس هو بذاك القوی
عند اهل الحدیث این حدیث را ترمذی وابن ماجه روایت کرده اند و ترمذی گفته که ابو اسرائیل که راوی این حدیث است قوی نیست و می آنچنان قوی نزد محدثان وعن جابر ان رسول الله روایت
است از جابر که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال لبلال گفت مر بلال را اذا اذنت فترسل چون اذان گوئی پس آهسته و نرم و فرو هشته گو و شتابی مکن واذا اقمت فاحدر و چون اقامت
گوئی شتابی کن و تیز گو واجعل بین اذانك واقامتك قدر ما یفرغ الآکل من اکله و بکردان میان اذان و اقامت خود مقدار آنچه فارغ کرد طعام خورنده از خوردن خود والشارب
من شربه و فارغ کرد و آب نوشنده از نوشیدن خود والمعتصر اذا دخل لقضاء حاجته و فارغ کردد آنکه محتاج است ببول و غائط چون درآید در آنجا برای قضای حاجت خود ولا تقوموا
حتی ترونی و بر نخیزید برای نماز بمجرد تکبیر برآوردن تا آنکه به بینید مرا یعنی بیرون آمده از درون خانه و در دفعه مذکور است که تا چون حی علی الصلوة گوید باید برخاست شاید که آنحضرت نیز درین وقت بیرون
می آمدند رواه الترمذی وقال لا نعرفه الا من حدیث عبد المنعم گفت ترمذی نمی شناسیم این حدیث را مگر از حدیث عبد المنعم ابن نعیم که از مجهولان و ضعیفان است واسناده مجهول
واسناد این حدیث مجهول است و گفته اند که این حدیث را شواهد است و طرق آن همه ضعیف اند و بعض گفته اند که این را حدی معین نیست جز تمکن دخول وقت و اجتماع مصلین و هیچکس از علما اختلاف
نکرده در تطویع میان اذان و اقامت چنانکه باید وعن زیاد بن الحارث الصدائی بضم صاد مهمله منسوب بصدا قبیله است از یمن صحابی است بیعت کرد آنحضرت را و اذان گفت پیش وی
معدود است در بصریین قال امرنی رسول الله گفت امر کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان اذن که اذان گوئی فی صلوة الفجر این امر باذان در نماز بامداد بود فاذنت پس اذان گفتم
فاراد بلال ان یقیم پس چون وقت اقامت شد خواست بلال که اقامت گوید فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان اخا صداء فقد اذن بدرستیکه برادر صدا
یعنی زیاد بن الحارث الصدائی بتحقیق اذان گفته است و هر که از قبیله می باشد او را برادر آن قبیله میخوانند ومن اذن فهو یقیم و هر کس که اذان میگوید پس همان کس اقامت میگوید رواه الترمذی وابو داؤد
وابن ماجة الفصل الثالث عن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان المسلمون حین قدموا المدینة گفت ابن عمر بودند مسلمانان در وقتی که آمدند از مکه بمدینه یجتمعون فراهم می آمدند
فیتحینون للصلوة پس اندازه میکردند و می طلبیدند وقتی که بیایند در وی برای نماز ولیس ینادی بها احد و نبود که آواز میداد و میخواند بنماز هیچ یکی فتکلموا یوما فی ذلك پس
سخن کردند و مشاورت نمودند روزی در این باب فقال بعضهم اتخذوا مثل ناقوس النصاری پس گفتند بعض مسلمانان بگیرید ناقوسی مانند ناقوس ترسایان که برای وقت نماز میزنند
وقال بعضهم قرنا مثل قرن الیهود و بعض گفتند بگیرید شاخی مانند شاخ یهود که میدمند در آن فقال عمر پس گفت عمر رضی الله عنه اولا تبعثون رجلا ینادی بالصلوة آیا میگیرید
ناقوس و قرن را و بر نمی انگیزید مردی را که آواز بکند و بخواند بنماز فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا بلال قم فناد بالصلوة ای بلال برخیز و ندا کن بنماز ظاهر آنست
که مراد اینجا مجرد ندا کردن و خبر کردن است بدر آمدن وقت نه اذان شرعی بطریق خاص و باین وجه حاصل میشود توفیق میان احادیث پس گویا در ابتدا مجرد ندا بوده پس از آن دیدن خواب سبب
تشریع اذان بوحی یا باجتهاد و در بعض احادیث آمده است که بلال ندا میکرد بنماز بلفظ الصلوة جامعة متفق علیه وعن عبد الله بن زید بن عبد ربه قال روایت است از عبد الله
بن زید انصاری خزرجی که از مشاهیر صحابه است و او را صاحب اذان گویند قال لما امر رسول الله چون امر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بالناقوس یعمل بناقوس که ساخته
شود لیضرب به للناس لجمع الصلوة تا زده شود او را برای مردم برای جمع آمدن برای نماز ازینجا معلوم میشود که باوجود اختلاف صحابه در گرفتن ناقوس امر حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم بدان واقع شد که ساخته شود و شاید که امر بطریق تخییر باشد والله اعلم طاف بی وانا نائم رجل در خیال درآمد مرا و حال آنکه من در خوابم مردی یعنی دیدم مردی را در خواب که
یحمل ناقوسا فی یده برمیدارد ناقوسی را در دست خود فقلت یا عبد الله اتبیع الناقوس پس گفتم ای بنده خدا آیا میفروشی این ناقوس را قال وما تصنع به گفت آن مرد چه میکنی آنرا قلت
ندعو به الی الصلوة گفتم بخوانیم مردم را بزدن ناقوس بسوی نماز فقال پس گفت آن مرد افلا ادلك علی ما هو خیر من ذلك آیا نمیخواهی ناقوس را پس راه نمایم و تعلیم نکنم ترا چیزی
که آن بهتر است از آن فقلت له بلی پس گفتم من هر آئینه دلالت کن مرا بلی راه نما چیزی که بهتر است از آن قال گفت عبد الله بن زید فقال پس گفت آن مرد تقول میگوئی الله اکبر الی آخره
تا آخر اذان بر کیفیت سابق وکذا الاقامة و همچنین میگوئی اقامت را و تشنید مجرد تعلیم است فلما اصبحت اتیت رسول الله میگوید عبد الله بن زید پس چون صبح کردم آمدم پیغمبر
خدا را صلی الله علیه وسلم فاخبرته بما رأیت پس خبر دادم آنحضرت را بآنچه دیدم در خواب فقال انها لرؤیا حق پس گفت آنحضرت بدرستیکه این خواب که تو دیدی خواب راست است
ان شاء الله تعالی اگر خواسته است خدای تعالی استعمال این کلمه درین مقام از برای تبرک و اظهار رغبت است نه از برای شک و تردد و بعض گویند که معنی کلام اظهار ترقب و توقع آنست
در نزول وحی بعد از خواب یا حصول یقین باجتهاد و استصواب و گویا در همین وقت وحی شد و اجتهاد کرد پس فرمود عبد الله بن زید را فقم مع بلال پس برخیز با بلال فالق علیه ما
رأیت پس القا کن بروی چیزی که دیده در خواب فلیؤذن به پس باید که اذان بگوید بلال و اعلام کند بآنچه دیده تو فانه اندی صوتا منك زیرا که بدرستی نرم تر و بلندتر و شیرین
و بهتر است آواز وی از تو فقمت مع بلال پس ایستادم با بلال فجعلت القیه علیه پس در ایستادم که القا میکنم آن کلمات را بر وی ویؤذن به و اذان میگوید وی بدان قال گفت
عبد الله بن زید فسمع بذلك پس شنید این قصه را یا اذان بلال را عمر بن الخطاب وهو فی بیته و حال آنکه عمر در خانه خود بود فخرج یجر رداءه پس بیرون آمد عمر در حالیکه میکشید
ردای خود را یقول میگوید یا رسول الله والذی بعثك بالحق سوگند بخدا که فرستاده است ترا براستی لقد رأیت مثل ما اری هر آئینه بتحقیق دیدم مانند آنچه نموده شده است
عبد الله بن زید و در بعض روایات آمده است که عمر بن الخطاب شنید آواز اذان را از فرشته در آسمان در بیداری و عبارت این حدیث که فرمود دیدم من آنچه نموده شده وی را یا بمعنی دارد والله
اعلم فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فلله الحمد پس مر خدای راست سپاس و ستایش بر توافق این دو رؤیت یا برؤیت تو که از پیش حق الهام و نطق تصدیق

یا بلال

وصوابي رواه ابو داؤد والدارمي وابن ماجة الا انه لم يذكر الاقامة مراد آنست كه ابن ماجه ذكر نكرد اقامت را كه در روايت ديگران واقع شده وقال الترمذي وگفته است ترمذي
هذا حديث صحيح لكنه لم يصرح قصة الناقوس ليكن ترمذي ذكر نكرده است قصه ناقوس را ولفظ حديث نزد وي اينست كه گفت عبد الله بن زيد كه چون صبح كرديم آمديم نزد آنحضرت
پس خبر داديم مر آنحضرت را بآن خواب پس فرمود كه اين خواب حق است پس گفت برخيز با بلال كه بهست او بلندتر و نرم آوازتر از تو القا كن بروي آنچه گفته شده است مر ترا و بايد كه ندا كند بلال بآن پس
چون شنيد عمر بن الخطاب نداي بلال را بيرون آمد بسوي رسول خدا صلعم و حال آنكه ميكشيد وي ازار خود را وميگويد يا رسول الله سوگند بخدائيكه فرستاده است ترا براستي هر آينه ديدم من مانند آنچه وي
ميگفت پس گفت رسول خدا فلله الحمد فذلك اثبت وعن ابي بكرة قال خرجت مع النبي گفت ابي بكره ثقفي كه نام وي نفيع بن الحارث است بيرون آمدم با پيغمبر خدا صلى الله عليه
وسلم لصلوة الصبح وقت نماز صبح فكان لا يمر برجل الا ناداه بالصلوة پس بود آنحضرت كه نميگذشت هيچ مردي از ان مردان كه در خواب بودند مگر آنكه ندا ميكرد او را بنماز
او حركه برجله يا ميجنبانيد او را بپاي مبارك خود و ازينجا معلوم ميشود كه بيدار كردن كسي را براي نماز جائز است خواه بخواندن يا بجنبانيدن رواه ابو داؤد وعن مالك بلغه روايت
از مالك كه رسيده است او را ان المؤذن جاء عمر يؤذنه لصلوة الصبح كه مؤذن آمد عمر را رضي الله عنه كه اعلام كند او را از براي نماز بامداد و بعد از آن كه اذان گفته بود فوجده
نائما پس يافت مؤذن عمر را در خواب فقال پس گفت مؤذن الصلوة خير من النوم فامره عمر ان يجعلها في نداء الصبح پس امر كرد مؤذن را عمر كه بگرداند اين كلمه را در اذان صبح انتهى
حديث ابي محذوره سابقا معلوم شد كه آنحضرت بلال را امر كرد كه در اذان بامداد اين كلمه را بگويد و در بعض روايات آمده است كه بلال نزد آنحضرت آمد و گفت الصلوة خير من النوم آنحضرت
خوش كرد و فرمود اين را در اذان مي گفته باشي و مانا كه اين سنت در مدينه بعد از آنحضرت متروك شده بود و در عهد امير المؤمنين عمر باين تقريب روشن و تازه شد والله اعلم رواه في الموطا
وعن عبد الرحمن بن سعد بن عمار بن سعد مؤذن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال گفت عبد الرحمن حدثني ابي حديث كرد مرا پدر من كه سعد بن عمار است
عن ابيه از پدر خود كه عمار بن سعد است عن جده و پدر پدر من از جد پدر من كه سعد قرظ است بفتح قاف و را و زاي معجمه كه مؤذن آنحضرت بود در مسجد قبا بدانكه سعد كه مؤذن آنحضرت است
صحابي است و عمار بن سعد پسر وي تابعي مقبول است از طبقه ثالثه و پسر وي عبد الرحمن مستور است از طبقه سادسه روايت ميكند و هر يكي روايت ميكند از پدر خود پس عبد الرحمن روايت ميكند
از پدر خود كه سعد بن عمار است و وي از پدر خود كه سعد صحابي است و جد پدر پدر جد است و ضمير ابيه و جده هر دو راجع بابي است فافهم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم امر بلالا
ان يجعل اصبعيه في اذنيه آنحضرت فرمود بلال را كه بگرداند هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود وقال انه ارفع لصوتك و گفت آنحضرت كه گردانيدن انگشتان در گوش
بلند كرداننده تر است مر آواز ترا رواه ابن ماجة باب فضل الاذان واجابة المؤذن فضل اذان در حد ذات خود بسيار است چنانكه در احاديث بيايد سخن در انست كه اذان گفتن
فاضلتر است يا امامت كردن و مختار آنست كه اگر بدانند كه حقوق امامت بتمام بجا ميتوانند آورد امامت افضل است والا اذان و سخن كرده اند دران كه حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم بنفس
نفيس خود اذان گفته است يا نه در حديث آمده است كه آنحضرت در سفري بود و قوم همه سوار و مجال فرود آمدن تنگ بود پس اذان گفت و هم بر مركب نماز كردند و بعض اين را تاويل كنند كه مراد امر باذان است
و اين روش در زبان عرب بسيار است كه هر كه امر بچيزي كند گويند وي كرد چنانكه گويند پادشاه قلعه بنا كرد و خلعت پوشانيد و حقيقت آنست كه امر بدان كرده است و در روايت دارقطني تصريح نيز آمده است
كه امر كرد باذان والله اعلم و در هدايه از ابي يوسف آورده است كه گفت ديدم امام ابوحنيفه را كه اذان و اقامت مغرب گفت و ننشست در ميان و مختار و ظاهر از كلام سغناقي آنست كه امامت نيز
خود كرده فقد بر و اجابت مؤذن واجب است كه اگر چند كس اذان گويند حرمت مر اول راست و اگر از جوانب اذان بشنود واجب است اجابت مؤذن مسجد خود را و اگر در مسجد باشد اجابت واجب نبود از جهت حصول اجابت
فعلي و در قاري قرآن دو قول است و مختار عدم اجابت است الفصل الاول عن معاوية قال سمعت رسول الله گفت معاويه شنيدم پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم يقول ميگفت
المؤذنون اطول الناس اعناقا يوم القيمة مؤذنان درازگردن تر اند از ديگران روز قيامت كنايت است از بزرگي و گردن فرازي ايشان در آن روز يا از قرب و انتظار اذن در در آمدن
بهشت و امتداد ديد تا نهايت اميد ايشان در فضل و كرامت حق چه هر كه منتظر و اميدوار چيزي باشد نگران او گردد و گردن بجانب وي دراز كند يا كنايت است از قرب و نزد وي كرامت و بعض اعناقا روايت
كرده اند بكسر همزه بمعني شتابي كردن و تيز رفتن يعني به بهشت رواه مسلم وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا نودي للصلوة ادبر الشيطان وقتي كه
آواز كرده ميشود براي نماز و خوانده ميشود بسوي آن يعني اذان گفته ميشود پشت ميدهد شيطان و ميگريزد وله ضراط در حالتي كه شيطان تيز ميزند حتى لا يسمع التاذين تا نشنود اذان را بعض گفته اند
كه اين محمول بر ظاهر است چه شيطان جسمي است متغذي اگر تيزي بزند عجب نباشد پس تيز ميزند و ميگريزد چنانكه خر بگريزد و بعض گويند كه تشبيه داده شد غافل كردن شيطان خود را از شنيدن اذان
بآوازي كه پر ميكند گوش او را و باز ميدارد از شنيدن چيزي ديگر و از ان تعبير بضراط كرد براي تقبيح و تشنيع آن و در روايت مسلم له حصاص واقع شده بضم حاي مهمله و اهمال صادين بمعني سخت دويدن فاذا
قضى النداء اقبل پس چون تمام كرده شد اذان پيش مي آيد شيطان حتى اذا ثوب بالصلوة ادبر تا آنوقتي كه اقامت گفته شد براي نماز پشت ميدهد و ميگريزد حتى اذا قضى
التثويب اقبل تا آنكه چون تمام كرده شد اقامت پيش مي آيد حتى يخطر بين المرء ونفسه تا آنكه حائل ميگردد و در مي آيد ميان مرد و نفس وي و وسوسه مي اندازد او را يقول اذكر
كذا اذكر كذا ميگويد ياد كن چيزي را ياد كن چيزي را لما لم يكن يذكر ياد ميدهد چيزي را كه نبود كه ياد داشت آن حتى يظل الرجل لا يدري كم صلى تا آنكه ميگردد مرد چنانكه در نمي يابد كه چند
ركعت گذارده است متفق عليه اگر گويند كه چه سبب است كه شيطان از اذان بگريزد و از تلاوت قرآن و نماز نگريزد جوابش آنكه حقتعالي در كلمات اذان هيبتي و عظمتي نهاده كه او را دهشت و رعب
مي اندازد و نيز گفته اند كه سر درين آنست كه اگر چه وي مقدمه نماز است اما از عجب و ريا عاريست و نماز بجهت كمال فضيلتي كه دارد آدم را در ريا و عجب مي اندازد [illegible] شيطان
را مي آيد و قرآن نيز همچنين است و بالجمله در اذان اين خاصيت نهاده اند والله اعلم وعن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يسمع

مدى

مدی صوت المؤذن جن ولا انس میشنود غایت آواز مؤذن را نه جن و نه انس ولا شیء و نه هیچ چیز از حیوانات و نباتات و جمادات الا شهد له یوم القیمة مگر آنکه گواهی میدهد برای او
روز قیامت بایمان و فضل و کرامت و مدی بفتح میم و دال غایت چیزی و نهایت آن و تخصیص ذکر غایت بجهت آن کرد که چون گواهی میدهد کسیکه آواز پست شنود چه در نهایت آواز پست میباشد
پس آنکه از نزدیک آواز بلند شنود بطریق اولی گواهی خواهد داد رواه البخاری وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سمعتم المؤذن
چون بشنوید مؤذن را که اذان میگوید فقولوا مثل ما یقول پس بگوئید مانند آنچه وی میگوید ثم صلوا علی پس درود بفرستید بر من فانه من صلی علی صلوة صلی الله علیه بها عشرا
از برای آنکه بدرستی هر که درود بفرستد بر من یکبار درود بفرستد خدای تعالی بر وی ده بار و این جزای درود فرستادن بر من همیشه است پس درینوقت نیز بفرستید که وقت مبارک است و دعا در وی مستجاب
است ثم سلوا الله لی الوسیلة پس سؤال کنید خدا را و بخواهید از برای من وسیله را فانها منزلة فی الجنة زیراکه وسیله درجه است در بهشت که لا تنبغی الا لعبد من عباد الله نسزد
آن منزلت مگر برای یک بنده از بندگان خدا وارجوا ان اکون انا هو وامید میدارم که باشم من آن بنده فمن سأل لی الوسیلة پس هر که بخواهد و سوال کند از خدا برای من وسیله را حلت
علیه الشفاعة فرود آید بر وی و واجب گردد برای وی شفاعت رواه مسلم وسیله در لغت سبب و دست آویز و توسل نزدیکی جستن بچیزی و وسیله کرد بخدا و توسل کرد بسوی خدا یعنی تقرب جست بسوی
او بعمل و مراد بوسیله که بسوال آن برای پیغمبر امر واقع شده قرب درگاه عزت و علو درجه نزد اوست در آنحضرت جل جلاله و عظم شانه که سبب شفاعت آنحضرت گردد مر خلق را عموما و خصوصا و حصول منزلت
و مرتبت در بهشت نیز اثر و نتیجه آن قرب و درجه است و باین جهت تفسیر آن بمنزلتی که در جنت است واقع شده و ارجو تواضع و تأدب است مر حضرت الهیه را و بحقیقت ثابت است از جزم و تعیین بحصول آن
چه رجای حبیب در حضرت محبوب هرگز خیبت نپذیرد وعن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قال المؤذن وقتی که بگوید مؤذن الله اکبر الله اکبر فقال احدکم
پس بگوید یکی از شما الله اکبر الله اکبر ثم قال پس بگوید مؤذن را اشهد ان لا اله الا الله قال بگوید یکی از شما اشهد ان لا اله الا الله ثم قال پس بگوید مؤذن اشهد ان محمدا رسول الله
قال بگوید یکی از شما اشهد ان محمدا رسول الله ثم قال حی علی الصلوة قال لا حول ولا قوة الا بالله ثم قال حی علی الفلاح قال لا حول ولا قوة الا بالله در احادیث در اجابت حیعلتین
همین کلمه آمده و آنچه بعض مردم میگویند ماشاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن آنرا اصلی یافته نشده است و جمع میان حیعله و حوقله روایتی است از جماعه ثم قال الله اکبر الله اکبر قال الله اکبر الله اکبر ثم قال
لا اله الا الله قال لا اله الا الله من قلبه بگوید مستمع اذان آنرا از دل خود یعنی باعتقاد و اخلاص دخل الجنة در می آید بهشت را رواه مسلم وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من قال حین یسمع النداء کسی که بگوید هنگام شنیدن اذان اللهم رب هذه الدعوة التامة و در روایت بیهقی آمده اللهم انی اسالک بحق هذه الدعوة التامة
و مراد بدعوت تامه دعوت توحید است که از منقصت شرک منزه است و از تغییر و تبدیل محفوظ و تا روز نشور باقیست و بحقیقت اتم اقوال لا اله الا الله محمد رسول الله است که جامع تمامه سعادات دنیا و آخرت است
والصلوة القائمة اشارت است بمضمون حی علی الصلوة و اگر از صلوة دعا مراد دارند مراد از قائمه دائمه پس این بیان و تاکید دعوت تامه شود آت محمدا الوسیلة والفضیلة بده محمد را صلی الله علیه
وسلم وسیلت و فضیلت یعنی رتبه و درجه زیاده بر همه خلائق وابعثه مقاما محمودا و برانگیز و ایستاده کن محمد را صلی الله علیه وسلم در مقام محمود و مراد بمقام محمود مقامیست که ستوده شود صاحب وی
بزبان همه کس و رشک برند بر وی تمامه خلائق و آن مقام قرب و شفاعت است که تمامه عالمیان حیران و سرگردان باشند و هیچکس از انبیا و رسل از هیبت و دهشت دم نتوانند زد و سر بالا کرد پس آنحضرت
در سراپرده عزت در آید و این در بکشاید و در حدیث آمده است که پروردگار تعالی حمدی بآنحضرت تعلیم و تلقین کند که چون بآن حمد حقتعالی را بستاید در رحمت مفتوح گردد و نیز آمده است که آنحضرت را
بر عرش بنشانند و خلعت خاص از حله خضر بپوشانند و اذن دهند که هرچه خواهد بگوید و هرچه رضای او است بخواهد آن روز معلوم شود که مقام محمدی صلی الله علیه وسلم چیست و صدر و سلطان آن
مجلس و معرکه کیست نظم آن چشم و چراغ اهل بینش　سلطان سریر آفرینش　در مقامی که صدارت به بزرگان بخشند　چشم دارم که بجاه از همه افزون باشی الذی وعدته آن مقام
محمود که وعده کرده او را بقول تو که در قرآن مجید فرموده عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا حلت له شفاعتی یوم القیامة هر که این دعا بعد از اذان بخواند فرود می آید شفاعت من
مر او را روز قیامت و مستحق میگردد آنرا اگرچه همه است گناهکاران برای مغفرت ذنوب و نیکوکاران برای رفع درجات امیدوار شفاعت اند و لیکن صاحب این عمل را شفاعت لازم باشد و بشفاعت
خاص و رحمتی بزرگ مخصوص و ممتاز بود و بعضی از علما رحمهم الله امثال این بشارت را کنایت از حسن عاقبت و موت بر ایمان داشته اند چه شفاعت مخصوص مومنان است پس بشارت شفاعت مستلزم
بشارت بایمان باشد چنانکه در حدیث من زار قبری وجبت له شفاعتی این نکته بیان کرده اند اللهم ارزقنا رواه البخاری وعن انس رضی الله عنه قال کان النبی گفت انس بود پیغمبر صلی الله
علیه وسلم یغیر اذا طلع الفجر غارت میکرد و تاراج بر سر دشمنان میرفت بوقت بر آمدن صبح و غارت سخت دوانیدن اسپان برای قتل و نهب و عادت شریف آن بود که چون بر سر قومی بغارت
میرفت در هنگام نماز بامداد میرفت برای امتحان کفر و اسلام آنها چنانکه میگوید وکان یستمع الاذان و بود آنحضرت که گوش می نهاد اذان را فان سمع اذانا امسک پس اگر می شنید بانگ نماز را می
ایستاد و غارت نمیکرد که مسلمانانند والا اغار و اگر نمی شنید غارت میکرد که کافرانند پس وجود و عدم اذان را علامت ایمان و کفر ایشان میساخت و در روایت فقهیه آمده است که اگر قومی اذان گفتن
ترک دهند مستحق قتال میشوند اگرچه سنت است اما شعار اسلام است فسمع رجلا یقول پس شنید آنحضرت یکباری که بغارت رفته بود مردی را از آن قوم که میگوید الله اکبر الله اکبر فقال
رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علی الفطرة بر فطرة اسلامی تو ای مرد پس گواهی داد بایمان وی ثم قال پس گفت آن مرد اشهد ان لا اله الا الله فقال رسول
الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خرجت من النار این تاکید است مر ایمان او را و معنی آنست که بر آمدی از استحقاق آتش یا اگر گناهی کنی و بشومی آن در آتش در آئی آخر بیرون می آئی
از آن فنظروا الیه پس نگاه کردند بسوی آن مرد تا بدانند که کیست فاذا هو راعی معزی پس ناگاه وی چراننده بزها است و معزی بکسر میم و سکون عین و زای معجمه مقصور و بفتح عین
[illegible] رواه مسلم وعن سعد بن ابی وقاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال حین یسمع المؤذن کسی که بگوید هنگامیکه شنود [illegible]

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمدا عبده ورسوله رضيت بالله ربا وبمحمد رسولا وبالاسلام دينا شرح اين كلمات در كتاب الايمان گذشته است غفر له ذنبه آمرزيده شود مراورا گناه وى يعنى صغائر چنانچه مذهب است رواه مسلم وعن عبد الله بن مغفل قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بين كل اذانين صلوة بين كل اذانين صلوة درميان هر دو نماز اذان است ثم قال فى الثالثة لمن شاء بعد از ان فرمود در كرت سوم لمن شاء مر هر كرا كه بخواهد يعنى لازم نيست كه بگذارد اگر خواهد بگذارد و اگر خواهد نگذارد متفق عليه بدانكه مراد بدو اذان اينجا اذان واقامت است اقامت را اذان گفت از جهت مشابهت و مجاورت چنانكه قرين ميگويند شمس و قمر را و ميخوانند امام حسن و امام حسين را حسنين يا از جهت آنكه اذان بمعنى اعلام و اقامت اعلام است بحضور فعل نماز چنانكه اذان اعلام است بحضور وقت نماز ومراد آنست كه بعد از اذان نماز بايد گزارد كه وقت شريف است و دعا در وى مستجاب يا اشارت است بنوافل پيش از فرض و استبعادى كه درين حكم است در نماز مغرب است كه بعد از اذان وى پيش از اداى فرض نافله مكروه است چنانكه مذهب امام ابوحنيفه و اصحاب او است اما در حديث بخارى از انس آمده است كه گفت چون اذان ميداد مؤذن براى مغرب برميخاستند قومى از صحابه و ميرفتند بجانب ستونهاى مسجد و ميگزاردند پيش از فرض دو ركعت نماز تا آنكه آنحضرت صلعم از خانه بيرون مى آمد و ايشانرا در نماز ميديد و منع نميكرد و زيادت كرد مسلم كه چون غريبى از بيرون مى آمد گمان ميبرد كه نماز فرض گزارده شده است از بس مردم را در نماز ميديد و بعض مردم گمان برده اند كه اين دو ركعت سنت مغرب بود و نه چنين است كه اين دو ركعت بود كه بعد از اذان ميگزاردند و آنحضرت مخير گردانيده بود صحابه را در ان و امام ابوحنيفه ميگويد كه اين در اول بود كه چون نهى كرده شده بود از گزاردن نماز بعد از عصر پس بيان كرد آنحضرت باين حديث وقت جواز را بعد از ان منسوخ گشت و كلام درين مقام بسيار است در شرح آنرا ذكر كرده ايم

الفصل الثانى عن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الامام ضامن امام پذيرنده و بردارنده و بر خود گيرنده است كار و بار نماز مقتديان را پس ميبرد قراءت را از ايشان و قيام را نيز اگر در ركوع دريابند او را و نگاه ميدارد بر ايشان افعال صلوة و اعداد ركعات را والمؤذن مؤتمن و اذان گوينده امانت دار است در محافظت اوقات در نماز و روزه اللهم ارشد الائمة خداوندا راست نما امامانرا و توفيق ده ايشانرا بالعلم و عمل و صلاح حال واغفر للمؤذنين و بيامرز مؤذنانرا در تقصير و تفريطى كه بوجود آيد از ايشان درين حديث تفضيل يكى از امامت و اذان بر ديگرى مقصود نيست بلكه مقصود بيان حال هر يك و دعا بجهت مر هر كدام را افهم رواه احمد وابوداود والترمذى والشافعى وفى اخرى له بلفظ المصابيح و در روايت ديگر مر شافعى را بلفظى است كه در مصابيح است كه گفته است الائمة ضمناء والمؤذنون امناء فارشد الله الائمة وغفر للمؤذنين وعن ابن عباس رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اذن سبع سنين كسيكه اذان گويد هفت سال محتسبا حسبة لله و براى طلب اجر و ثواب و رضاى او كتب له براءة من النار نوشته شود براى وى بيزارى از آتش دوزخ رواه الترمذى وابن ماجة وعن عقبة بن عامر صحابى مشهور است والى مصر بود از جانب معاويه بعد از برادر وى عتبة بن ابى سفيان بعد از ان عزل كرد او را وفات يافت در مصر سنة ثمان وخمسين قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يعجب ربك من راعى غنم عجب دارد پروردگار تو يعنى عظيم است نزد وى و راضى است از ان از چراننده گوسفندان فى راس شظية الجبل در سر بلندى از كوه يؤذن بالصلوة ويصلى اذان ميگويد براى نماز هر چند جماعت ندارد و ميگزارد نماز را فيقول الله پس ميگويد خداى عز وجل بفرشتگان انظروا الى عبدى هذا نظر كنيد بسوى بنده من كه اينست يؤذن ويقيم الصلوة اذان ميگويد و بر پا ميدارد نماز را يخاف منى مى ترسد از من در ترك سنت و وجود خلق از نظر اعتبار او ساقط است قد غفرت لعبدى تحقيق آمرزيدم اين بنده خود را وادخلته الجنة و درآوردم او را در بهشت رواه ابوداود والنسائى وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثة على كثبان المسك يوم القيمة سه كس بر تلهاى مشك اند روز قيامت كثيب بمثلثه تل ريگ كثب كردن عبد ادى حق الله وحق مولاه يكى بنده كه بگزارد حق خدا را و حق خداوند خود را در حقيقت آن نيز چون بفرموده شرع است حق خدا است مقصود آنست كه طاعت خدا ميكند در همه ابواب و بار تكليف بر وى بيشتر است ورجل ام قوما وهم به راضون ديگر مردى كه امامت كرد گروهى را و ايشان از وى راضى اند بجهت رعايت احكام و اركان و سنن و آداب نماز و صحت قراءت و حسن آن ورجل ينادى بالصلوات الخمس ديگر مردى كه اذان ميگويد پنج وقت نماز را كل يوم وليلة هر روز و شب رواه الترمذى وقال هذا حديث غريب وعن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المؤذن يغفر له مدى صوته نماز گوينده آمرزيده ميشود مراورا تا غايت آوازه وى يعنى هر مقدار كه آواز بلند كند مغفرت نيز همان مقدار باشد و اگر آواز را تا غايت رساند غايت مغفرت يابد و احتمال دارد كه مراد آن باشد كه اگر او را گناهان باشد كه پر كند اين مسافت را كه از مكان اذان است تا جايى كه آواز ميرسد آمرزيده ميشود براى او و مؤيد معنى اول است روايت مد صوته ويشهد له كل رطب ويابس و گواهى ميدهد براى او هر تر و خشك اگر چه ظاهر اين لفظ در نباتات است يا در جمادات و نباتات اما مراد هر چيز است چنانچه در قول حق سبحانه ولا رطب ولا يابس الا فى كتاب مبين يا گويند كه چون جمادات و نباتات گواهى دادند جن و انس بطريق اولى دهند وشاهد الصلوة يكتب له خمس وعشرون صلوة و حاضر آينده نماز را بسبب اذان نوشته ميشود مراورا بيست و پنج نماز چنانكه در احاديث آمده است كه نماز جماعت فضل دارد بر نماز تنها گزاردن بيست و پنج درجه و اين در حقيقت راجع بفضل اذان است كه بسبب وى جماعت شد و باين درجه رسيده ويكفر عنه ما بينهما و بخشيده ميشود مراورا گناهان كه واقع ميشوند درميان هر دو نماز كه حاضر آمده است براى آنها رواه احمد وابوداود وابن ماجة وروى النسائى و روايت كرده است نسائى الى قوله تا قول وى كل رطب ويابس و فضل شاهد صلوة را روايت نكرده وقال و گفته است نسائى اين زيادتى را كه وله مثل اجر من صلى و مر مؤذن را است مثل ثواب كسيكه نماز گزارده است چه دال بر خير شريك فاعل او ست در ثواب يعنى وى نيز داخل ثواب ميگردد كه سبب اجتماع ايشان براى نماز شده نه آنكه مؤذن را ثواب مقدار ثواب تمامه نمازگزارندگان ميباشد تا لازم مى آيد كه اذان افضل از نماز است وعن عثمان بن ابى العاص قال قلت عثمان بن ابى العاص ثقفى صحابى مشهور است عامل گردانيده بود او را آنحضرت بطائف و همراه او بود در حيات آنحضرت عليه السلام و در خلافت ابوبكر و دو سال از خلافت عمر بعد از ان عزل كرد و والى گردانيد بر عمان و بحرين گفت گفتم يا رسول

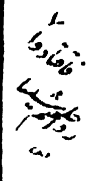


اجعلنی امام قومی بگردان مرا امام قوم من قال انت امامهم و سود آنحضرت تو امام این قومی یعنی گردانیدم ترا امام این جماعت واقتد باضعفهم و اقتدا کن به ضعیف ترین ایشان یعنی در امامت
رعایت حال ضعیفان کن و تطویل قراءت و دیگر ارکان چنان مکن که ضعیفان بر نتابند و تنگ آیند و جماعت ترک دهند واتخذ مؤذنا لا یأخذ علی اذانه اجرا و بگیر مؤذنی را که نگیرد بر اذان خود
اجرت را رواه احمد وابو داؤد والنسائی وعن ام سلمة رضی الله عنها قالت علمنی رسول الله گفت ام سلمه تعلیم کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان اقول عند اذان المغرب
اینکه بخوانم نزد بانگ نماز شام این دعا را اللهم هذا اقبال لیلک خداوندا این وقت وقت پیش آمدن شب تست که بیاگرده آنرا وادبار نهارک و وقت پشت دادن روز تست واصوات
دعاتک و این آوازهای خوانندگان است بعبادت تو یعنی وقت آوازهاست و در روایتی وحضور صلوتک زیاده آمده است فاغفرلی و در روایتی اسئلک ان تغفرلی رواه ابو داؤد
والبیهقی فی الدعوات الکبیر وعن ابی امامة او بعض اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از ابی امامه باهلی که صحابی مشهور است یا از بعض اصحاب آنحضرت
یعنی این حدیث را بعض رواة از ابی امامه روایت کرده اند و بعض مجمل آورده و گفته عن بعض اصحاب رسول الله بی آنکه نام صحابی برد قال ان بلالا اخذ فی الاقامة گفت که بلال شروع کرد
در اقامت گفتن فلما ان قال پس چون گفت قد قامت الصلوة قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اقامها الله وادامها بر پا دارد نماز را خدا و پاینده دارد آن را
وقال فی سائر الاقامة و گفت آنحضرت در باقی الفاظ اقامت کنحو حدیث عمر فی الاذان مانند حدیث عمر در اذان که در فصل اول گذشت یعنی بگوید هرچه بشنود و تفصیل در آن حدیث
مبین گشته است رواه ابو داؤد وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یرد الدعاء بین الاذان والاقامة رد کرده نمیشود دعا میان اذان و اقامت ظاهر
عبارت این حدیث عام تر است که خواه متصل باذان کند یا بفاصله و بهتر آنست که متصل کند تا موافق گردد بحدیث آینده که فرمود عند النداء رواه ابو داؤد والترمذی وعن سهل بن سعد قال
گفت سهل بن سعد ساعدی انصاری صحابی مشهور است و آخر من مات من الصحابة بالمدینة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثنتان لا تردان دو خصلت رد کرده نمیشوند او گفت قلما
تردان کم است که رد کرده شوند و قلت کنایت از عدم است الدعاء عند النداء یکی دعا نزد اذان وعند البأس و دیگر دعا نزد جنگ یا کوفتن حین یلحم بعضهم بعضا در وقتی که بچسپند
بعضی از جنگ کنندگان بعض را و در یکدیگر بچفسند و یا یکدیگر را بکشند ولحم بمعنی کشتن و بهم چسپیدن در جنگ هر دو آمده والتحام نیز بهمین معنی است ویلحم بفتح یا و حا و بضم یا و کسر حا هر دو روایت است وفی
روایة و در روایتی بجای عند البأس وتحت المطر آمده و ظاهر عبارت آن است که زیر باران باشد و باران بروی می بارید باشد و احتمال دارد که مراد نزد وقت نزول مطر باشد چنانکه
در روایتی آمده است رواه ابو داؤد والدارمی الا انه لم یذکر این حدیث را ابو داؤد و دارمی هر دو روایت کرده اند لیکن دارمی ذکر نکرده است این روایت را که وتحت المطر وعن
عبد الله بن عمرو قال رجل گفت مردی یا رسول الله ان المؤذنین یفضلوننا بدرستیکه مؤذنان زیاده میشوند ما را در اجر و ثواب که ایشان اذان میگویند و ما نمیگوییم فقال رسول الله
پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قل کما یقولون بگو آنچه مؤذنان میگویند و اجابت کن ایشان را فاذا انتهیت فسل تعطه پس چون تمام کنی بخواه از خدای تعالی چیزی تا داده شوی آنرا
این زیادت است بر جواب و اشارت است باآنکه اگر جواب مؤذن بگوید و بعد از آن دعا میکند زیاده میشود در فضل رواه ابو داؤد و ازین حدیث مستفاد میشود که در مسجد نیز جواب مؤذن بگوید
که ثواب اذان یابد برخلاف آنکه در مردم مشهور است که نزد حصول اجابت فعلی اجابت قولی در کار نیست فافهم

الفصل الثالث

عن جابر قال سمعت النبی گفت جابر شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم یقول ان الشیطان اذا سمع النداء بالصلوة بدرستیکه چون شیطان می شنود آواز اذان را ذهب میرود و دور میرود حتی یکون مکان الروحاء تا آنکه میباشد
در جای روحا بفتح را و سکون واو و حا و مد قال الراوی گفت است راوی والروحاء من المدینة علی ستة وثلثین میلا روحا از مدینه بر سی و شش میل است و بعض چهل نیز گفته رواه مسلم
وعن علقمة بن وقاص قال انی لعند معاویة علقمه بن وقاص که از کبار تابعین است گفت که من نزد معاویه بودم اذ اذن مؤذنه ناگاه اذان گفت مؤذن معاویه فقال معاویة کما
قال مؤذنه پس گفت معاویه کلمات اذان را چنانکه گفته مؤذن وی حتی اذا قال تا چون گفت مؤذن حی علی الصلوة قال گفت معاویه لا حول ولا قوة الا بالله فلما قال پس چون گفت مؤذن
حی علی الفلاح قال گفت معاویه لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم درین مرتبه العلی العظیم زیاده کرد وقال بعد ذلک ما قال المؤذن و گفت بعد از آن آنچه گفت مؤذن ثم قال سمعت
رسول الله پس گفت معاویه شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم قال ذلک گفت آنرا که من گفتم رواه احمد وعن ابی هریرة قال کنا مع رسول الله گفت ابو هریره بودیم ما با
رسول خدا صلی الله علیه وسلم فقام بلال ینادی پس ایستاد بلال در حالیکه اذان میگوید فلما سکت قال رسول الله پس چون تمام کرد بلال اذان او خاموش شد گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم من قال مثل هذا یقینا دخل الجنة هر کس که بگوید مانند این که مؤذن گفت یعنی اجابت مؤذن بکند از سر یقین در می آید بهشت را رواه النسائی سوق این حدیث از برای این
فضل مجیب مؤذن است نه افضل مؤذن نیز لازم می آید چه هرگاه که ثواب کسی که مثل گفته وی گفت این باشد ثواب وی نیز خواهد بود وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی گفت عائشه بود پیغمبر
صلی الله علیه وسلم اذا سمع المؤذن یتشهد چون می شنید مؤذن را که شهادتین میگفت قال میگفت آنحضرت وانا وانا یعنی وانا اشهد وانا اشهد تکرار راجع بتکرار شهادتین است
رواه ابو داؤد وعن ابن عمر ان رسول الله صلی الله قال من اذن ثنتی عشرة سنة وجبت له الجنة کسی که اذان گوید دوازده سال می درآید و واجب گردد مر او را بهشت سابقا
در فصل ثانی هفت سال فرمود شاید که اول دوازده سال وحی شده باشد بعد از آن فضل و کرم حق وسیع شده فرمود که اگر هفت سال هم بگوید بس است بلکه بشارت زیادت آمد که کتب له برائة من
النار و اینجا فرمود وجبت له الجنة مگر آنکه بوجوب بهشت ازخلود مراد دارند یا گویند که در اذان دوازده سال این زیادت است که فرمود وکتب له بتأذینه فی کل یوم ستون حسنة و نوشته شود
بجزای اذان گفتن در هر روز هر بار شصت نیکی ولکل اقامة ثلثون حسنة و مر هر اقامت را سی نیکی و ظاهر ذهن تبادر بآن دارد که کلمات اقامت فرادی باشد و محتمل که کثرت فضل اذان
باعتبار کثرت تعب و مشقت در آن باشد و بر هر تقدیر تعیین عدد موکول بعلم شارع است والله اعلم رواه ابن ماجة وعنه قال کنا نؤمر بالدعاء عند اذان المغرب وهم از ابی هریرة

کفته بودیم ما کلام کرده میشدیم بمعاندادان مغرب و شاید که دعا همان است که در حدیث ام سلمه کذشت رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر باب در لواحق و تتمات آنچه کذشت در دو باب سابق الفصل
الاول عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان بلالا ینادی بلیل بدرستیکه بلال اذان میدهد در شب تا مردم پیش از وقت بغسل و استنجا و وضو متهیی و مستعد
نماز شوند و ازینجا معلوم میشود که برای نماز بامداد اذان در شب کفتن درست است چنانکه مذهب امام ابو یوسف است و امام شافعی نیز برین است فکلوا واشربوا حتی ینادی پس بخورید و بنوشید در سحر
رمضان تا آنکه ندا دهد ابن ام مکتوم که صحابی مشهور است و وی نیز مؤذن بود و ازینجا معلوم میشود که آنحضرت را دو مؤذن بود که یکی پیش از فجر اذان میداد و دیگری بعد از فجر و غالبا این در رمضان بود
یکی برای سحر اذان میداد و دیگری برای نماز و شافعیه میکویند که برای صبح دو مؤذن سنت است یکی پیش از فجر در نصف اخیر از شب اذان دهد و دیگری بعد از فجر در اول وقت قال کفت راوی و
کان ابن ام مکتوم رجلا اعمی لا ینادی حتی یقال له اصبحت اصبحت ندا نمیداد تا آنکه کفته میشد او را صبح شد صبح شد یعنی نزدیک شد صبح مبالغة میکفتند صبح شد و این تاویل از جهت آن
کردیم که فرمود تا ندای ابن ام مکتوم بخورید و بنوشید و چون وی ندا بعد از برآمدن صبح و مراد خبر دادن مردم بدان اذان میداده باشد خوردن و نوشیدن تا آنوقت چکونه جائز باشد کذا فی بعض الشروح
فافهم متفق علیه وعن سمرة بن جندب صحابی مشهور است از حفاظ مکثرین نزول کرده بصره را روایت کرده اند از وی حسن بصری و شعبی و غیر ایشان قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا یمنعنکم من سحورکم اذان بلال باید که باز ندارد شما را از طعام سحر اذان کفتن بلال زیراکه وی اذان بشب میکوید ولا الفجر المستطیل و نه باز دارد صبح دراز که نام سفیدی است
که از جانب مشرق بجانب مغرب مانند خط دراز می افتد و زود مضمحل میشود و تاریک میکردد و آنرا صبح کاذب کویند و تشبیه بدم کرک دهند ولکن الفجر المستطیر فی الافق ولیکن باز دارد صبح زده
یعنی منتشر شونده بعنی در کرانهٔ آسمان پهن از جنوب و شمال که بعد اضمحلال فجر مستطیل پیدا کردد و باقی ماند رواه مسلم ولفظه للترمذی وعن مالک بن الحویرث کنیت او ابو سلیمان است
صحابی است اقامت کرد نزد آنحضرت بیست شب و نزول کرد بصره را مات سنة اربع وسبعین فی عهد عبد الملک قال اتیت النبی کفت مالک بن الحویرث آمدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
انا وابن عم لی من و پسر عم که مرا بود غالبا از برای وداع آمده بودند فقال پس فرمود آنحضرت اذا سافرتما فاذنا واقیما چون به سفر شوید شما پس اذان کوئید و اقامت کوئید یعنی باید که اذان و اقامت
در میان شما واقع شود و چون فرمود ولیؤمکما اکبرکما و باید که امام شود بزرکترین شما متعین شد که اذان آن دیگر کوید که نه اکبر است و ظاهرا آن هر دو در علم و ورع مساوی بوده اند یا مراد باکبر افضل است
و ازینجا معلوم شد که افضلیت در اذان شرط نیست در باوجود آن باید که مؤذن عالم با وقات و صالح و متدین و رفیع الصوت و خوش آواز بود و کلمات اذان صحیح تواند کرد رواه البخاری و
عنه قال قال لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوا کما رأیتمونی اصلی و هم از مالک بن الحویرث است که کفت کفت ما را آنحضرت بکذارید نماز را چنانچه دیدید مرا که میکذارم و اذا
حضرت الصلوة فلیؤذن لکم احدکم و چون در آید وقت نماز باید که اذان کوید برای شما یکی از شما ثم لیؤمکم اکبرکم پس باید که امامت کند شما را بزرکترین شما متفق علیه وعن ابی هریرة
قال ان رسول الله کفت ابو هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حین قفل من غزوة خیبر در هنکام بازکشتن از جنک خیبر بسوی مدینه سار لیلة راند شبی حتی اذا ادرکه الکری
عرس تا وقتی که دریافت او را خواب فرود آمد تا استراحت کند و تعریس نزول مسافر در آخر شب برای خواب و استراحت وقال لبلال اکلأ لنا اللیل و فرمود بلال را که نکاهبانی کن برای ما شب را فصلی
بلال ما قدر له پس نماز کذارد بلال انقدر که تقدیر کرده شد برای وی و نام رسول الله و خواب کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و اصحابه و یاران وی فلما تقارب الفجر استند
بلال الی راحلته پس چون نزدیک شد طلوع فجر تکیه زد بلال بسوی شتر خود موجه الفجر متوجه بجانب فجر موجه بکسر جیم بمعنی متوجه از وجه بمعنی توجه چنانکه قدم بمعنی تقدم و در نسخه ضم بفتح جیم
نیز ضبط کرده اند فغلبت بلالا عیناه پس غلبه کرد بلال را چشمان او و وی اختیار در خواب شد و هو مستند الی راحلته و حال آنکه وی تکیه زده است بسوی شتر خود فلم یستیقظ
رسول الله پس بیدار نشد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ولا بلال و بیدار نشد بلال ولا احد من اصحابه و نه هیچ یکی از صحابهٔ آنحضرت حتی ضربتهم الشمس تا آنکه زد ایشان را شعاع آفتاب
یعنی بر آمد آفتاب فکان رسول الله پس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اولهم استیقاظا نخستین قوم از روی بیداری ففزع رسول الله پس ترسید پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم از خواب رفتن و نماز فوت شدن بشهود صفت جلالیه حق تعالی فقال ای بلال پس کفت آنحضرت ای بلال چه واقع شد ترا و چرا بخواب رفتی و در پاسبانی تقصیر کردی فقال بلال پس کفت بلال
اخذ بنفسی الذی اخذ بنفسک کرفت نفس مرا و عارض شد بوی آنچه کرفت نفس ترا قال فرمود آنحضرت اقتادوا بکشید شتران را و برانید ازینجا پس کشیدند شتران خود را اندکی از آن وادی و
راندند و نزدیک تا آنجا فرود آمدند و در سبب برآمدن از آن وادی اختلاف دارند کسیکه تجویز نمیکنند چنانکه اصحاب ما قضای فوایت را در وقت منهی میکویند که برآمدن بجهت آن بود که آن وادی جای شیطان
بود که تا بلند کردد آفتاب و آنکه تجویز میکنند و نهی مخصوص بنوافل میدارد چنانکه شافعیه میکویند که سبب برآمدن آن بود که آن وادی جای شیطان بود چنانکه در روایت دیکر آمده ثم توضأ رسول الله
پس وضو کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وامر بلالا و امر کرد بلال را که اقامت کوید برای نماز فاقام الصلوة پس اقامت کفت بلال فصلی بهم الصبح پس کذارد آنحضرت با اصحاب نماز
بامداد را ظاهر این حدیث آنست که اذان در نماز قضا نیست و مذهب شافعی اینست در یک قول وی و قول دیکر از وی آنست که نه اذان است و نه اقامت و در هدایه کفته است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم قضا کرد فجر را در غداة لیلة التعریس باذان و اقامت و شیخ ابن الهمام احادیث در بعضی از مسلم و ابی داؤد و غیر ایشان و از موطا آورده و کفته که آنچه از مسلم درین قصه آمده که امر کرد بلال را پس اقامت
کفت منافات بآن ندارد و چکونه منافی باشد و حال آنکه بصحت رسیده که باذان و اقامت هر دو کذارده انتهی و آنکه میکویند که اذان مشروع از برای اعلام مردم است بدخول وقت و خواندن
باجتماع و در فائته هیچ ازین دو امر احتیاج نه جوابش آنست که اذان مشروع برای اعلام است و از برای تحصیل ثواب بذکر این کلمات نیز و لهذا افضل آنست که منفرد اذان و اقامت بکوید
کذا قال السغناقی فلما قضی الصلوة پس هرکاه که قضا کرد نماز را قال کفت من نسی الصلوة فلیصلها اذا ذکرها کسیکه فراموش کند بجواب یا بغیر آن نماز را پس باید که بکذارد آنرا وقتیکه یاد آرد
آنرا فان الله تعالی قال زیراکه بدرستی خدای تعالی فرموده است واقم الصلوة لذکری و برپا دار نماز را در وقت یاد کردن من و یاد کردن نماز یاد کردن خدا است رواه مسلم



ابن

اینجا اشکال می آرند که در حدیث آمده است که آنحضرت فرمود چشم من خواب میکند اما دل بیدار است پس با وجود بیداری دل چه بود که از طلوع فجر آگاه نشد جوابش آنکه دریافت طلوع و غروب کار چشم است
چون چشم در خواب باشد و پوشیده بود طلوع و غروب مدرک نگردد اگرچه دل بیدار است کذا قالوا و اگر گویند چرا منکشف نشد بوحی و الهام و نیافت گوئیم این فعل باری تعالی است اگر در این وحی نفرستاد و کشف
نکرد چنان کرد در اینجا حکمتی خواهد بود تا باعث تشریع احکام و دریافت شرف متابعت گردد جواب دیگر آنست که بعضی دل بیدار است ولیکن توانند او را حالتی و شهودی دست دهد که در آن مستغرق
گردد از ماسوای مشهود و از جمیع صور و معانی ذاهل و غافل گردد چنانکه در بعض احیان در حالت وحی مثل این حالت روی میداد پس باعث نسیان و غفلت نوم قلب نباشد بلکه طریان حالتی عظیم که خدای تع
العزة حقیقت آن را داند فافهم و باللّٰه التوفیق وعن ابی قتادة قال قال رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم اذا اقیمت الصلوٰة فلا تقوموا چون اقامت گفته شود برای نماز پس برخیزید
حتی ترونی قد خرجت تا آنکه ببینید مرا که بتحقیق بیرون آمده ام از در و حجره فقها گفته اند مذهب آنست که نزد حی علی الصلوٰة باید برخاست و شاید که بیرون آمدن آنحضرت درین وقت می بود متفق
علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم اذا اقیمت الصلوٰة فلا تأتوها تسعون چون اقامت گفته شود نماز را پس بیائید شتابان آن را نماز دوان واتوها
تمشون وعلیکم السکینة والوقار و بیائید نماز را در حالتیکه میروید بر رفتار معتاد و غالب است بشما آرام و وقار و آهستگی و گرانباری فما ادرکتم فصلوا پس آنچه دریابید با امام پس بگذارید
وما فاتکم فاتموا و آنچه فوت کرده شما را و نیابید پس تمام کنید و بعد از فراغ امام برخاسته بگذارید و گفته اند علامت سبکی و غفلت بلکه بیعقلی و حماقت در دین است برای نماز و اگر شتابی کنید تا
تکبیر اولی دریابید پیش از این مبالغت مستعد و مهیا شد شتابی که محمود است اینست متفق علیه وفی روایة لمسلم فان احدکم اذا کان یعمد الی الصلوٰة زیرا که یکی از شما وقتیکه قصد
میکند نماز را و میرود بسوی وی فهو فی صلوٰة پس وی در نماز است پس دونده را احتمال سجده و میکردانند بنماز باید که در همه جا در یاد وی باشد و حاضر وقت باشد و از بعض علما مسارعت
بتکبیر اولی منقول و مأثور است وهذا الباب خال عن الفصل الثانی و این باب تهی است از فصل ثانی الفصل الثالث عن زید بن اسلم قال عرس رسول اللّٰه گفت زید بن اسلم که از کبار
تابعین است تعریس کرد پیغمبر خدا صلی اللّٰه علیه وسلم لیلة بطریق مکة شبی در راه مکه شاید که قصه متعدد است یا از وهم راوی است والا وقوع تعریس در طریق مدینه بود و مضمون این حدیث
همان مضمون حدیث ابی هریره است که گذشت و گفت که در وقت رجوع از خیبر بود بمدینه بعض از تفاوتها که ظاهر میگردد ووکل بلالا ان یوقظهم للصلوٰة و وکیل گردانید آنحضرت بلال را که بیدار
گرداند صحابه را در وقت نماز فرقد بلال ورقدوا پس خواب کرد بلال و خواب کردند همه اصحاب حتی استیقظوا تا آنکه بیدار شدند وقد طلعت علیهم الشمس و حال آنکه بتحقیق طلوع کرد
بر ایشان آفتاب فاستیقظ القوم پس بیدار شدند قوم فقد فزعوا پس بتحقیق ترسیدند بر تقصیر خود فامرهم رسول اللّٰه پس امر کرد ایشان را پیغمبر خدا صلی اللّٰه علیه وسلم ان یرکبوا آنکه
سوار شوند حتی یخرجوا من ذلک الوادی تا آنکه بیرون آیند از آن وادی وقال ان هذا واد به شیطان و گفت آنحضرت که این وادیست که در وی شیطانست فرکبوا حتی خرجوا من ذلک
الوادی پس سوار شدند تا آنکه برآمدند از آن وادی ثم امرهم رسول اللّٰه پس امر کرد ایشان را پیغمبر خدا صلی اللّٰه علیه وسلم ان ینزلوا که فرود آیند نزدیک آن وادی وان یتوضؤا و امر کرد
که وضو سازند وامر بلالا ان ینادی للصلوٰة و امر کرد بلال را که اذان گوید برای نماز او یقیم یا اقامت گوید شک راوی است فصلی رسول اللّٰه پس نماز گذارد پیغمبر خدا صلی اللّٰه علیه
وسلم بالناس ثم انصرف وقد رای من فزعهم پس برگشت از نماز و حال آنکه بتحقیق دید از ترس ایشان فقال یا ایها الناس ان اللّٰه قبض ارواحنا پس گفت آنحضرت از برای تسلیه و ازالهٔ
فزع ایشان ای مردمان بدرستیکه خدا تعالی گرفت جانهای ما را در خواب ولو شاء لردها الینا فی حین غیر هذا و اگر میخواست باز میگردانید جانهای ما را بسوی ما در وقتی جز این وقت یعنی
پیش از این وقت فاذا رقد احدکم عن الصلوٰة او نسیها پس چون خواب کند یکی از شما از نماز یا فراموش کند نماز را ثم فزع الیها پس بیدار گردد یا یاد آورد و پناه آرد بسوی نماز فلیصلها
کما کان یصلیها فی وقتها پس باید که بگذارد نماز را چنانکه بود که میگذارد آنرا در وقتش یعنی باذان و اقامت و جماعت و سائر شرائط و آداب ثم التفت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و
سلم الی ابی بکر الصدیق رضی اللّٰه عنه پس روی گردانید و نگریست آنحضرت بجانب ابوبکر صدیق فقال پس گفت آنحضرت ان الشیطان اتی بلالا وهو قائم یصلی بدرستیکه شیطان
آمد بلال را و حال آنکه وی ایستاده است و نماز میگذارد فاضجعه پس بخوابانید او را و بینداخت او را بر زمین ثم لم یزل یهدئه پس همیشه شد شیطان که ساکن میگردانید و آرام میداد بلال را کما
یهدئ الصبی چنانکه تسکین داده میشود کودک در خواب تا بخواب رود و فی الصراح هدء و هدو آرمیدن و اهداء آرام دادن و دست زدن کودک تا بخواب شود حتی نام تا آنکه خواب کرد بلال
ثم دعا رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم بلالا پس بخواند آنحضرت و طلبید بلال را و پرسید حقیقت حال را فاخبر بلال رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم مثل الذی
اخبر رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم ابابکر پس خبر داد بلال آنحضرت را مانند آنچه خبر داده بود آنحضرت ابوبکر را فقال ابوبکر پس چون مشاهده کرد ابوبکر این معجزه را که خبر از غیب بود
گفت اشهد انک رسول اللّٰه گواهی میدهم که تو پیغمبر خدائی رواه مالک مرسلا روایت کرد مالک این حدیث را بطریق ارسال زیرا که زید بن اسلم تابعی است وعن ابن عمر قال قال رسول
اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم خصلتان معلقتان فی اعناق المؤذنین للمسلمین دو خصلت اند آویخته شده در گردنهای بانگ نماز گویندگان مر مسلمانان را و گذاشته اند در عهدهٔ ایشان
تا نگاه دارند آنها را و احتیاط نمایند و دیانت ورزند در آنها آن دو خصلت کدام است صیامهم وصلاتهم روزهٔ مسلمانان و نماز ایشان روزه در افطار و سحر و نماز در رعایت اول وقت
رواه ابن ماجة باب المساجد ومواضع الصلوٰة مساجد جمع مسجد بکسر جیم و فتح آن نیز جائز است و نزد فقها بکسر جیم نام خانهٔ خاص که برای نماز گذاردن بنا کنند و بفتح سجده گاه و بمعنی
جبهه نیز آمده و مساجد عضو هفتگانه که بدان سجده کنند و مراد بدان مواضع صلوٰة اینجا جاهائی که نماز در آن مکروه بود یا مکروه نبود چنانکه در احادیث بیان آن بیاید الفصل الاول عن ابن عباس
رضی اللّٰه عنه قال لما دخل النبی صلی اللّٰه علیه وسلم البیت روایت است از ابن عباس گفت هنگامیکه درآمد آنحضرت خانهٔ کعبه را در روز فتح مکه دعا فی نواحیه کلها دعا کرد
در کرانهای خانه همه کرانها یعنی در هر چار گوشهٔ خانه ولم یصل حتی خرج و نماز نگذارد آنحضرت درون خانه تا آنکه بیرون آمد فلما خرج رکع رکعتین فی قبل الکعبة پس چون بیرون آمد

کنار و دو رکعت در پیش در کعبه و مقابل آن و قُبُل بضمتین و بضم و سکون هر دو روایت و اول فصیح تر است و قال و گفت آن حضرت هذه القبلة این است قبله اشارت بجانب کعبه کرد و بیان فرمود که
امر قبله بتوجه بجانب وی قرار یافت و هرگز منسوخ نگردد نه بآن معنی که قبله همین جانب پیش است و توجه بجانب دیگر روا نیست و این ظاهر است و نه بمعنی آنکه توجه به بیت از خارج معتبر است و در درون خانه نماز درست
نیست چنانکه امام مالک گوید نماز فرض و بعض علما نفل نیز رواه البخاري ورواه مسلم عنه وعن اسامة بن زيد وعن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
دخل الكعبة در روایت است از ابن عمر که آنحضرت در آمد کعبه را هو آنحضرت و اسامه بن زید و عثمان بن طلحة الحجبي که حاجب کعبه خانه و صاحب مفتاح وی بود و بلال بن رباح همه آمدند فاغلقها
عليه پس بست بلال یا عثمان در کعبه را بر آنحضرت تا مردم در نیایند و هجوم نکنند و تشویش نرسند و مکث فيها و درنگ کرد آنحضرت درون کعبه فسألت بلالا حين خرج ابن عمر میگوید پس پرسیدم بلال را
هنگامیکه بیرون آمد بلال با آنحضرت ماذا صنع رسول الله چه کار کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم درون کعبه که در آمد فقال جعل عمودا عن يساره پس گفت بلال گردانید آنحضرت یک ستون را از
جای خود و عمودين عن يمينه و گردانید دو ستون را از راست جای خود و ثلثة اعمدة وراءه و گردانید سه ستون را در پس خود و كان البيت يومئذ على ستة اعمدة و بود خانه کعبه دران روز بر شش
ستون اگرچه الان بر سه ستون است بجهت تغیراتی که در بنای این خانه مبارک واقع شده چنانکه در کتب تواریخ مذکور است ثم صلى پس نماز گذارد آن حضرت متفق علیه ازین حدیث که ابن عمر از بلال روایت کرده
معلوم شد که آنحضرت در درون خانه که در آمد نماز گذارد و از حدیث سابق که ابن عباس از اسامه روایت کرده است معلوم شد که نگذارد و وجه تطبیق درین دو حدیث آنست که تواند که چون در کعبه در آمدند در را
بستند هر یکی در گوشه مشغول بدعا دید و خود در گوشه دیگر رفت و او نیز بدعا مشغول شد و بلال نزدیک آن حضرت بود و آنحضرت بعد از دعا نماز گذارد و پس بلال در نماز دید و اسامه ندید زیرا که او دور بود و
مشغول بدعا بود و نیز نماز هم دو رکعت بود و سبک گذارد و در بسته بود و نیز آمده است که آنحضرت اسامه را بیرون فرستاده بود تا آبی بیارد که بدان صورتها که در دیوار ها کشیده بودند بشویند پس تواند که نماز گذاردن
آنحضرت درین فرصت باشد که اسامه بیرون رفت پس مختار اثبات نماز گذاردن باشد نه نفی آن وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة في مسجدي هذا
یک نماز درین مسجد من خير من الف صلوة فيما سواه بهتر است از هزار نماز در مسجدی که جز او است الا المسجد الحرام مگر مسجد حرام که نماز در وی از نماز در مسجد من بهتر است تا آنکه آمده است که یک نماز
در مسجد حرام برابر صد هزار نماز است در غیر وی آنچه مطابق احادیث و موافق مذهب اکثر ائمه است اینست بخلاف مالکیه این عبارت را بران حمل کنند که نماز در مسجد من فاضل تر است از نماز در مسجد حرام بکمتر از هزار
و این بنا بر مذهب امام مالک است که قائل است بافضلیت مدینه از مکه و جوابش بعد از تسلیم قول بافضلیت مدینه چنانکه مذهب او است آنکه فضیلت منحصر در مضاعفت ثواب نیست که مضاعفت ثواب نماز در مسجد حرام
بیشتر از مسجد نبوی باشد صلی الله علیه وسلم ولیکن انواع کرامات و برکات و فتوح و فیوض و منافع که مخصوص مدینه مطهره است در فضیلت آن کافیست و نیز مضاعفت بکثرت عدد است و شرف و نفاست و بها
آنست و تواند که یک چیز نفیس تر از صد هزار بود چنانکه یک جوهر به صد هزار فلس ارزد پس تواند که یک نماز در مسجد شریف بجهت قرب جوار وی صلی الله علیه وسلم نفیس و عظیم تر بود از صد هزار نماز که در مسجد حرام باشد و این
مبحث تفاضل مکه و مدینه را در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب تمام تر و بتفصیل تر ذکر کرده ایم از آنجا باید جست متفق علیه وعن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لا تشد الرحال الا الى ثلثة مساجد بسته نشود بارها یعنی جهت سفر کرده نشود و سفر کرده نشود مگر بسوی سه مسجد المسجد الحرام یکی کعبه که او را مسجد حرام گویند زیرا که صید و قتال و مانند آن دران حرام است والمسجد الاقصى
دوم بیت المقدس که او را مسجد اقصی خوانند زیرا که دران زمان مسجدی پیش از وی بنا کرده نشده بود و پس انتهای مساجد بود یا شد یا بجهت بعد مسافت وی از مسجد حرام ومسجدي هذا سیوم مسجد من که اینست
متفق علیه ظاهر این حدیث نهی است از اختیار سفر بموضعی جز این سه موضع که پروردگار تعالی بمزید فضل و عظمت و کرامت اینها را امتیاز و مخصوص گردانیده است بخلاف مواضع دیگر که در فضل و برکت برابر
هم اند و بر زبان شارع هیچ یکی از اینها مخصوص بخصوص فضل نشده و مقصود آنست که از حیثیت تقرب و تعبد بذوات آن مواضع قصد نمایند و سفر کنند و الا اگر حاجتی افتد مثل تحصیل علم و تجارت و ادای
بعض حقوق مثلا آن دیگر است و سفر باین قصد جائز اما در مسافرت برای زیارت قبور صالحین و رسیدن بمواضع متبرکه اختلاف است بعض مباح دارند و بعض حرام گویند کذا في مجمع البحار والله اعلم و
بعض گفته اند که قصد بطریق نذر بجز این سه جا درست نباشد و اگر نذر کند در غیر این سه مسجد واجب نمیگردد وفای آن و بعضی از علما گفته اند که سخن در مساجد است یعنی بمسجدی دیگر جز این مساجد سفر جائز نبود
اما بمواضع دیگر جز مساجد خارج از مفهوم این کلام است و گفت بنده مسکین کاتب حروف عبد الحق بن سیف الدین عفا الله عنه و ما که مقصود بیان اهتمام شان این سه بقعه و سفر کردن بجانب آنهاست که شریف
ترین مقامات است یعنی اگر سفر کنند باین سه مسجد کنند و بغیر آن کرای مشقت کشیدن نمی ارزد نه آنکه سفر بجز این مواضع درست نباشد مصراع دل اگر بار کشد بار نگار باری والله اعلم وعن ابي هريرة
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما بين بيتي ومنبري روضة من رياض الجنة موضعی که میان خانه من و منبر من است روضه ایست از روضهای بهشت و در روایتی بين قبري ومنبري
و در روایتی بین حجرتی و مصلائی و روضه در اصل بمعنی مرغزار و بستان و جای نمناک بود و در تاویل این حدیث بعض گویند که عبادت کردن درین موضع سبب در آمدن بهشت است و در حدیث دیگر حلقه های
ذکر را ریاض جنت خوانده است و این موضع شریف نیز مجمع ملائکه و جن و انس است که در وی ذکر حق مینمایند و تسبیح و تقدیس میکنند و این هر دو سخن ضعیف است چه اینمعنی خصوصیتی باین مکان شریف ندارد و
در حکم همه مسجد و بقاع خیر همین است و نزد اهل تحقیق این سخن محمول بظاهر بی تاویل است یا بآنمعنی که این بقعه بجنس در قیامت بردارند و به بهشت برند و مثل سائر بقاع ارض فانی و هالک نگردد یا
بآنمعنی که این بقعه بعینها از بهشت است که بزمین آورده اند چنانکه حجر اسود برای خلیل آورده اند و این روضه برای حبیب فرستادند اگرچه در حس ظاهر ازین عالم مینماید در دیده باطن از ان عالم است و آدمی محجوب
بحجب طبیعت ظلمانیه و گرفتار عادات بشریه است انکشاف حقائق اشیا و ادراک امور خفیه از وی دور است و بجهت همین است عدم ظهور آثار اماکن جنت از عدم جوع و ظما و امثال آن درین
مکان والله اعلم و امثال همین تاویلات و تحقیقات است در قول وی که فرمود ومنبري على حوضي و منبر من که الان در مسجد قائم است بر حوض من است و در روایتی آمده که منبري على ترعة من ترع الجنة
و ترعه بضم تا و سکون را بمعنی در و راه در آمد آب و آنچه بر پایه منبر پدید روایت است که روزی آنحضرت بر منبر خود ایستاده بود فرمود قدم من در ساعت بر ترعه از ترعهای جنت است و در روایتی آمده است
که فرمود پایهای من بر عقر حوض من است و عقر بضم عین و سکون قاف جای در آمد آب در حوض و ازینجا معلوم میشود که این موضع از مسجد شریف روضه از ریاض بهشت است که منبر منیف آن قائم است

و بعض

و بعض گفته اند که این اخبار است از منبری که آنحضرت را بود تا قیامت باشد و نهاده شود بر حوض کوثر یا این منبر که در مسجد شریف است و این سخن بعید است از سیاق حدیث کما لا یخفی متفق علیه وعن ابن عمر قال کان النبی بود
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یاتی مسجد قباء می آمد مسجد قبا را کل سبت هر روز شنبه ماشیا و راکبا پیاده و سوار فیصلی فیه رکعتین پس میگذارد در وی دو رکعت نماز و این مسجد قبا مسجدی است
در سه کروهی مدینه منوره و آن مسجدی است که در اول هجرت پیش از در آمدن مدینه بنا کرده شده و بقول مشهور که لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم در شان او است و قبا بضم قاف نام موضعی است که این مسجد
در او است متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احب البلاد الی الله مساجدها دوست ترین جاها از شهرها بسوی خدا مسجدها است که در آن عبادت خدا میکنند و بکار
دین مشغول اند وابغض البلاد الی الله اسواقها و دشمن داشته ترین جاها از شهرها بازارها است که در انجا بکار دنیا مشغول اند و از یاد خدا غافل اند رواه مسلم وعن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من بنی لله مسجدا کسی که بنا کند برای خدا طلب رضا و قصد عبادت وی تعالی مسجد را بنی الله له مثله فی الجنة بنا کند خدا تعالی برای وی خانه در بهشت و در روایتی مثله و مماثلت در رفعت و وسعت و صفا
و نفاست و الا مماثلت در عظمت می نباید بهشت صورتی ندارد و در حدیث دیگر آمده است که اگرچه مسجدی بود مانند آشیانه گنجشک و این مبالغه است در خردی و تنگی متفق علیه و بعضی از علما گفته اند که این حدیث متواتر است وعن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من غدا الی المسجد او راح کسی که برود بمسجد در اول روز یا در آخر روز اعد الله له نزله من الجنة آماده کرداند خدا تعالی برای وی طعام مهمانی او را در بهشت
کلما غدا او راح هر گاه که بامداد کند و شبانگاه کند و نزل بضم نون و سکون زای و ضم آن طعامیکه برای مهمان در اول نزول وی پیش آرند و درین اشارت است بآنکه گویا مسجد خانه خدا است ضیافت میکند وی تعالی زائران او
محروم نمیگذارد و پاک و منزه است کریم از آنکه محروم گذارد مهمان خود را و یکی از نیات و قربات که در در آمدن مسجد باید کرد اینست چنانکه در اول کتاب در شرح حدیث انما الاعمال بالنیات گذشت متفق علیه وعن ابی موسی
قال قال رسول الله روایت است از ابی موسی اشعری که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اعظم الناس اجرا فی الصلوة بزرگترین مردم از روی اجر و ثواب در نماز ابعدهم فابعدهم ممشی دورترین ایشانست
پس دورترین ایشان در راه هر یک باندازه بعد مسافت از مسجد والذی ینتظر الصلوة حتی یصلیها مع الامام و آنکسیکه نشسته است در مسجد و انتظار میبرد نماز را تا بگذارد آنرا با امام اعظم اجرا من الذی یصلی ثم
ینام بزرگتر است از روی اجر از آنکسیکه میگذارد نماز تنها پس بخواب میرود و انتظار جماعت نمیبرد اگرچه در اول وقت میگذارد و اگر فرضا یکی با جماعت قلیل یا بکسیکه احق بامامت نیست گذارد و دیگری با انتظار جماعت کثیر برد و یکی حق دارد
که احق بامامت است این قیاس عظیم تر باشد در اجر از وی خصوصا باعث بر آن کاسل و تهاون بود و اینست سر فضیلت اسفار در فجر نزد حنفیه متفق علیه وعن جابر رضی الله عنه قال خلت البقاع حول المسجد خالی شد جاهای گرد
مسجد نبوی صلعم بسبب آنکه رفته بودند ساکنان آن بایرند بجای دیگر فاراد بنو سلمة ان ینتقلوا قرب المسجد پس خواستند بنو سلمه بکسر لام که نام قبیله است از انصار که بیایند از منازل خود که دور تر از مسجد شریف داشتند و ساکن شوند به
نزدیکی مسجد فبلغ ذلک النبی پس رسید این خبر انتقال ایشان پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال لهم پس گفت آنحضرت مر ایشان را بلغنی انکم تریدون ان تنتقلوا قرب المسجد رسیده است مرا که شما میخواهید که انتقال کنید از منزلها
خود در قرب مسجد قالوا نعم گفتند آری یا رسول الله قد اردنا ذلک بتحقیق خواسته ایم ما آنرا فقال یا بنی سلمة دیارکم تکتب آثارکم پس گفت آنحضرت ای پسران سلمه لازم گیرید جاهای خود را که آنجا میباشید نوشته میشود در نامه
اعمال ثواب گامها که شما می نهید آمدن در مسجد دیارکم تکتب آثارکم لازم گیرید دیار خود را نوشته میشود آثار شما مکرر فرمود از برای تاکید و ترغیب یعنی همانجا باشید که هستید هر چند از دور تر می آئید ثواب بیشتر می یابید رواه مسلم
عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سبعة یظلهم الله فی ظله هفت قوم از مردم کسان اند که در پناه خود می در آرد ایشان را خدای تعالی یوم لا ظل الا ظله روزیکه نیست هیچ پناهی
جز پناه وی و ظل در اصل بمعنی سایه است و بمعنی کنف و عزت و غلبه و راحت و نعمت نیز آید و بعض گفته اند که می نشاند در زیر عرش تا از تاب آفتاب قیامت در امان باشند امام عادل یکی از آنان هفت پادشاهی عادل است که در رعیت و دیگری
و داد گستری بفرموده خدا و رسول خدا رود و داد مظلومان دهد و شاب نشأ فی عبادة الله دوم جوانیکه پیدا شده در پرستش خدا سوم کدکی متعبد و صالح بر خاسته و رجل قلبه معلق بالمسجد اذا خرج منه
سوم مردیکه دل وی آویخته است بمسجد و چونکه بیرون آید از آن حتی یعود الیه تا آنکه باز گردد بسوی مسجد و بیاید و رجلان تحابا فی الله چهارم هر یکی از دو مرد که دوست میدارند یکدیگر را از جهت خدا و دین وی و
طلب رضای وی و تقرب بوی تعالی اجتمعا علیه وتفرقا علیه فراهم آمدند بر محبت خدا و جدا شدند بر محبت خدا کنایت است از خلوص محبت در حضور و غیبت و رجل ذکر الله خالیا ففاضت عیناه پنجم مردیکه یاد کرد
خدا را تنها پس اشک ریخت هر دو چشم او و قید تنهائی برای آنست که تکلف و ریا در آن دخلی نباشد و رجل دعته امرأة ذات حسب وجمال ششم مردیکه خواند او را زن صاحب جاه و جمال و خواست که از راه برد فقال
انی اخاف الله پس گفت آنکه گفت بدل خود و باز داشت نفس را یا بزبان گفت آن زن را تا بترساند پس میترسم خدا را و رجل تصدق بصدقة هفتم مردیکه صدقه کرد بنوعی از صدقه فاخفاها پس پنهان کرد صدقه را حتی
لا تعلم شماله ما تنفق یمینه تا آنکه نداند دست چپ او آنچه میدهد دست راست او کنایت است از غایت سر و اخفا متفق علیه وعنه قال قال رسول الله و هم از ابی هریره است که گفت گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم صلوة الرجل فی الجماعة تضعف علی صلوته فی بیته نماز مرد که میگذارد در مسجد بجماعت زیاده کرده میشود ثواب آن بر نماز او که میگذارد تنها در خانه خود و فی سوقه و در بازار
خود که در آن برای کسب و تجارت می نشیند خمسا و عشرین ضعفا بیست و پنج درجه وذلک انه اذا توضأ و آن تضعیف ثواب بسبب آنست که چون وضو کند مرد فاحسن الوضوء پس نیک کرد وضو را و رعایت کرد آداب و سنن
و شرائط آن ثم خرج الی المسجد پس بیرون آمد بسوی مسجد لا یخرجه الا الصلوة در حالیکه بیرون نمی آرد او را مگر نماز و قصد او آن بود و مسنون نه غرض دیگر لم یخط خطوة الا رفعت له بها درجة نه نهد گامی مگر
آنکه بلند کرده میشود مر او را بآن گام پایه در ثواب وحط عنه بها خطیئة و کم کرده میشود از وی بآن گام گناهی فاذا صلی لم تزل الملائکة تصلی علیه پس چون نماز گذارد همیشه اند فرشتگان که درود میفرستند
بر وی ما دام فی مصلاه تا آنکه نشسته است وی در جای نماز خود و بر نخاسته از آنجا درود و دعا میفرستند که اللهم صل علیه اللهم ارحمه خداوندا درود بفرست بر وی خداوندا رحمت کن او را ولا یزال احدکم
فی صلوة ما انتظر الصلوة و همیشه است یکی از شما در نماز تا آنکه انتظار میبرد نماز را این از باب فضیلت نشستن در مصلا است و باید که از برای نماز دیگر انتظار میبرد و باعث درود و دعای فرشتگان میشود و فی روایة
و در روایتی چنین آمده است که قال گفت آنحضرت اذا دخل المسجد کانت الصلوة تحبسه چون در آمد مسجد را در حالیکه بتحقیق باشد نماز که منع کند او را از بیرون آمدن و زاد فی دعاء الملائکة و زیاد کرده است
درین روایت در دعای فرشتگان این عبارت را که اللهم اغفر له خداوندا بیامرز او را اللهم تب علیه خداوندا رجوع کن برحمت بوی ما لم یؤذ فیه مادام که نرنجاند در مسجد هیچ یکی را از مسلمانان بدست و زبان خود ما
لم یحدث فیه مادام که حدث نکند و وضو نشکند در مسجد که آن نیز سبب ایذای ملائکه و موجب زوال اهلیت نماز است و در بعض روایات یحدث بتشدید دال است از تحدیث یعنی تکلم نکند بکلام دنیا و ازینجا معلوم میشود که این

فضیلت مترتب بر بودن در جای نماز و صبر کردن در آنست و اگر نماز گذارده بجای دیگر رود این فضیلت فوت میگردد و بعض مشائخ بخلوت در روند و مشغول شوند از جهت خوف تشویش وقت و ریا و این نیت صحیح است و در وی
فضیلت ذکر و تسبیح حاصل است اما فضیلت صبر در جای نماز دیگر است صرح به بعض العلماء متفق علیه وعن ابی اسید بضم همزه و فتح سین صحابی انصاریست ساعدی و بعض بفتح همزه نیز گفته اند قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا دخل احدکم المسجد فلیقل وقتی که درمی آید یکی از شما مسجد را پس باید که بگوید و بخواند این دعا را اللهم افتح لی ابواب رحمتک خداوندا بکشای بر من درهای رحمت خود را بدر آمدن درین
مکان شریف ببرکت آن یا بتوفیق نماز دران یا در نماز بکشف حقائق آن واذا خرج فلیقل وچون برآید از مسجد پس باید که بگوید اللهم انی اسئلک من فضلک خداوندا من سوال میکنم ترا و میطلبم از برکت فزونی کرم تو
که مراد بدان رزق حلال است که بعد از برآمدن از نماز بطلب آن میرود و کسب میکند و تواند که مراد عود بمسجد باشد که موجب زیادتی ثواب بر ثواب است که بار اول حاصل شده رواه مسلم وعن ابی قتادة ان
رسول الله در روایت است از ابی قتاده انصاری که صحابی مشهور است عقبی بدری حاضر شد همه مشاهد را از فضلای صحابه بود که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفته است اذا دخل احدکم المسجد فلیرکع
رکعتین چون در آید یکی از شما مسجد را پس باید که بگذارد دو رکعت قبل ان یجلس پیش از آنکه بنشیند متفق علیه واین حدیث متمسک شافعیه است در ایجاب تحیة المسجد بحمل امر بر وجوب و نزد ما امر برای ندب است و ظاهر سیاق
حدیث ناظر درین است و الا لازم آید که واجب باشد پیش از جلوس و چنین نیست باتفاق وعن کعب بن مالک صحابی مشهور و قصه تخلف وی از غزوه تبوک و توبه وی از احسن قصص است و بود وی رضی الله عنه از شعرای
اسلام قال کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یقدم من سفر الا نهارا فی الضحی کعب بن مالک گفت بود آنحضرت که قدوم نمی آورد از هیچ سفر مگر روز و در وقت چاشت فاذا قدم بدأ بالمسجد پس
چون قدوم می آورد آغاز میکرد بدر آمدن در مسجد فصلی فیه رکعتین پس میگذارد در مسجد دو رکعت ثم جلس فیه پس می نشست در مسجد تا مردم بزیارت بیایند و سعادت ملازمت شریف دریابند و بعض مردم این
حدیث استدلال بر سنیت صلوة ضحی کرده اند و تحقیق آن در باب صلوة الضحی بیاید ان شاء الله تعالی و ازین حدیث استحباب نشستن مسافر بعد از قدوم در مسجد معلوم کرده و اگر عادت شریف نشستن در مسجد پیش از در آمدن
بخانه بود و اگر بعد از در آمدن بخانه نشیند نیز جائز است کذا قالوا متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سمع رجلا ینشد ضالة فی المسجد هر که بشنود مردی را که بجوید
گم شده را در مسجد فلیقل لا ردها الله علیک پس باید که بگوید باز نگرداند آن گم شده را خدای تعالی بسوی تو یعنی نیابی آنرا فان المساجد لم تبن لهذا از آنکه مسجدها بنا کرده نشده است برای این کار و مانند آن از آنچه نه
عبادت است چنانچه خرید و فروخت و دیگر معاملات دنیا و ظاهر آنست که این را بزبان گوید از برای زجر و منع از در آمدن در مسجد نه از برای عبادت نه آنکه از ته دل این دعا کند و بخواهد که مسلمانی گم شده خود را باز نیابد و اگر بدل نیز خواهد
تا سزای فعل خود یابد و باز کرد این کار نرود دور نباشد والله اعلم رواه مسلم وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اکل من هذه الشجرة المنتنة که کسی بخورد ازین درخت ناخوش بوی
اشارت به پیاز است یا سیر و در فصل ثانی بیاید که کسی که بخورد ازین دو درخت یعنی پیاز و سیر فلا یقربن مسجدنا پس باید که نزدیک نگردد مسجد ما را فان الملائکة تتأذی مما یتأذی منه الانس [illegible]
[illegible] از چیزی که آزار رسیده شد آدمیان از بوی ناخوش آن و هر چه بوی ناخوش دارد از ماکولات و غیر ماکولات درین حکم داخل است از گنده دهنی و گنده بغلی و در حکم مسجد است جمیع مجالس و مجامع عبادات از مجلس علم و ذکر [illegible]
و مسجد مخصوص بمسجد نبوی نیست و لهذا در بعض روایات مساجد واقع شده بلفظ جمع و در بعض مسجدی نیز واقع شده و آن مخصوص بزمان آنحضرت است بطریق اتفاق و شک نیست که کراهت آن در مسجد شریف اشد و اغلظ خواهد
بود متفق علیه وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم البزاق فی المسجد خطیئة آب دهن افکندن در مسجد گناه است وکفارتها دفنها و پوشیدن آن گناه و در کنده بزه آنرا گور کردن آن است
یعنی بزاق در مسجد نباید کرد و اگر واقع شد گور باید کرد که بزه آنرا میبرد و بزاق و بصاق و بساق بزای و بصاد و سین آب دهن که از دهن بیرون افکنند و تا در دهن است آنرا ریق گویند متفق علیه وعن ابی ذر قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم عرضت علی اعمال امتی ظاهر گردانیده شد بر من و نموده شد مرا کارهای امت من که بوجود خواهد آمد از ایشان حسنها و سیئها کارهای نیک است و کارهای بد ایشان فوجدت فی
محاسن اعمالها پس یافتم در کارهای نیک امت الاذی یماط عن الطریق پلیدی و آنچه آزار کند از خار و سنگ و مانند آن که دور گردانیده شود از راه ووجدت فی مساوی اعمالها و یافتم در کارهای بد ایشان
النخاعة تکون فی المسجد لا تدفن آب بینی که باشد در مسجد گور کرده نشود و نخاعه آنرا نخامه نیز گویند آب بینی که از سینه برآید یا از بینی رواه مسلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام
احدکم الی الصلوة چون ایستاد یکی از شما بنماز فلا یبصق امامه پس باید که نیندازد آب دهن پیش روی خود بجانب قبله فانما یناجی الله و در بعض نسخه فانه یناجی الله مادام فی مصلاه زیرا که وی مناجات میکند و توجه
می آرد و ذکر خدای تعالی مادام که در جای نماز خود است پس گویا ذات پاک وی تعالی و تقدس مقابل و محاذی است پس آب دهن بآنجانب انداختن از ادب نبود ولا عن یمینه و نیندازد بجانب دست راست خود فان
عن یمینه ملکا زیرا که بجانب راست وی فرشته ایست بزرگ عالی مرتبه که کاتب حسنات است که او مظهر رحمت الهی است که غالب است بر مظاهر غضب یا مراد ملکی است که حاضر شود نزد نماز از برای تایید و الهام مر مصلی
و این کمتر برای عای او و حکم زائر دارد و در حق مزور آنست که اکرام کند زائر را زیاده از آنچه میکند با آنها که همیشه با وی ملازمند که کرام الکاتبین باشند ولیبصق عن یساره و باید که بیفکند آب دهن را بجانب چپ خود او تحت
قدمه یا بیفکند زیر پای خود فیدفنها پس گور کند آنرا وفی روایة ابی سعید تحت قدمه الیسری و در روایت ابی سعید خدری آمده است که بیفکند از زیر قدم چپ و این در غیر مسجد است اما در مسجد باید
که در جامه بگیرد و بمالد متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی مرضه الذی لم یقم منه آنحضرت گفت در بیماری خود که برنخاست از آن لعن الله الیهود و
النصاری لعنت کند خدای تعالی یهود و نصاری را اتخذوا قبور انبیائهم مساجد که ساختند گورهای پیغمبران خود را مسجدها متفق علیه چون دانست آنحضرت قرب اجل او ترسید از امت که مبادا قبر شریف وی را کنند
که یهود و نصاری بقبور انبیای خود کردند بیان کالانید ایشان را نهی از آن بلعن یهود و نصاری که قبور انبیا را مساجد کرفتند و این بر دو طریق متصور است یکی آنکه سجده بقبور برند و مقصود عبادت آن دارند چنانکه بت پرستان
بت می پرستند دوم آنکه مقصود و منظور عبادت مولی تعالی دارند ولیکن اعتقاد برند که توجه بقبور ایشان در نماز و عبادت حق موجب قرب و رضای وی تعالی است و موقع وی عظیم است نزد حق از جهت اشتمال
وی بر عبادت و مبالغه در تعظیم انبیای او و این هر دو طریق نامرضی و نامشروع است اول خود شرک جلی و کفر است و ثانی نیز حرام است از جهت آنکه در وی نیز اشراک بخدا است اگرچه خفی است و هر دو طریق لعن موجب است
نماز گذاردن بجانب قبر نبی یا مرد صالح بقصد تبرک و تعظیم حرام است و هیچکس را در ان خلاف نیست اما اگر در قرب قبر ایشان مسجدی بنا کنند یا نمازی بکنند بی توجه بجانب آن تا ببرکت مجاورت آن موضع که مدفن جسد مطهر ایشان
و با مداد نورانیت از روحانیت ایشان عبادت کامل و مقبول باید درینجا محذوری لازم نمی آید و باکی نیست کذا قال الشیخ ابن حجر الهیتمی المکی وعن جندب نام ابوذر غفاری بود و نام وی رضی الله عنه اختلاف بسیار است

وجندب

وجندب بجز وی از صحابه نیز هستند یکی جندب بن عبدالله بجلی و جندب سفری که اینجا مراد کیست قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول شنیدم آنحضرت را که میگفت الا وان من کان قبلکم بکسر ان و فتح آن آگاه
باشید و بدانید که بگوئیم کسانی که بودند پیش از شما کانوا یتخذون قبور انبیائهم وصالحیهم مساجد بودند که میگرفتند قبرهای پیغمبران خود را و صالحان خود را سجده‌گاه الا فلا تتخذوا القبور مساجد
آگاه باشید پس مگیرید قبرها را سجده‌گاه انی انهاکم عن ذلک بدرستیکه من شما را نهی کردم از آن رواه مسلم وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اجعلوا فی بیوتکم من صلوتکم
بگردانید در خانهای خود چیزی از نمازهای شما که نوافل باشند تا برکت و نورانیت آن بدان راجع گردد و منور بنور عبادت باشد ولا تتخذوها قبورا و مگیرید و مسازید خانهای خود را مانند گورها یعنی مرده صفت در روی
افتاده مباشید و هیچ کار مکنید یا در خواب باشید چون نوم اخ الموت است خانه که در وی بخواب رفته باشند مشابه قبر باشد متفق علیه الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ما بین المشرق والمغرب قبلة میان مشرق و مغرب قبله است و این محمول است بر قبله مدینه مطهره که واقع است بجانب جنوب زیرا که وی شمالی مکه معظمه است یا مراد آنست که هیچ جهتی از جهات نیست میان مشرق
و مغرب مگر آنکه قبله است مر قومی را بحسب اختلاف جهت بلاد و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطر المسجد الحرام رواه الترمذی وعن طلق بن علی قال خرجنا طلق بن علی که صحابی است و روایت
کرده است از وی قیس و عبدالله بن بدر و جماعه گفت بیرون آمدیم ما از دیار خود وفدا الی رسول الله قصد کنندگان بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و وفد بفتح واو و سکون فا جماعه را گویند که برئیس
قومی یا سلطانی برای مهمی چنانکه زیارت یا ایلچی گری و این جماعه طلق از برای بیعت اسلام آمده بودند چنانکه گفت فبایعناه پس بیعت کردیم با آنحضرت را وصلینا معه و نماز گذاردیم با وی واخبرناه ان بارضنا
بیعة لنا و خبر دادیم آنحضرت را که در زمین ما کلیسائی است برای ما و این قوم نصاری بودند که ایمان آورده بودند و خواستند که آن کلیسا را بشکنند فاستوهبناه من فضل طهوره پس طلب بخشش کردیم از آنحضرت از
باقی آب وضوی وی و در لفظ استوهبناه اشارت است که آب وضوی آنحضرت مثل مالی و گنجی است که طلب بخشش آن از حضرت وی نمایند فدعا بماء پس طلبید آنحضرت آبی را فتوضأ پس وضو کرد و تمضمض و آب
در دهن کرد یعنی بعد از وضو از بقیه آب وضو هم ثم صبه لنا فی اداوة پس تر ریخت آن آب را برای ما در ظرفی از چرم وامرنا و امر کرد ما را بر آمدن از نزد وی فقال اخرجوا پس گفت بیرون آئید فاذا اتیتم ارضکم پس چون بیائید
شما زمین خود را فاکسروا بیعتکم پس بشکنید کلیسای خود را وانضحوا مکانها بهذا الماء و بپاشید و ترش کنید جای آن کلیسا را که شکسته اید باین آب تا انوار و برکات دین شامل آن بقعه گردد واتخذوها مسجدا
و بگیرید آن کلیسا را مسجد یعنی بسازید بجای وی مسجدی قلنا ان البلد بعید عرض کردیم که شهر ما از مدینه مطهره دور است والحر شدید و گرما سخت است والماء ینشف و آب در ظرف خشک میگردد در هوای
گرم و نشف بجذب کشیدن جامه خوی را و کاغذ سیاهی را و حوض آب را فقال مدوه من الماء پس فرمود آنحضرت افزون کنید آنرا از آب یعنی بریزید در وی آبی دیگر فانه لا یزیده الا طیبا زیرا که بدرستی آن بقیه
وضو که داده است زیاده میکند این آب را که در وی ریخته شده است با این آب اصل را مگر برکت و خوشی را یعنی هیچ نقصانی ندارد اگر آبی دیگر بر سر بریزید برکت افزون میگردد و نظر آن قوم در عالم اسباب افتاد و رسید
که آب داده بحرارت آفتاب خشک گردد پس آنحضرت تدبیر از همین عالم کرد و اگر ساکت بماندند و بعقل و علم آنحضرت اکتفا میکردند میرسید آن آب تمام و کمال و هرگز آفتاب را راه تصرف در آن نمی بود شک و
تردد و سبب در راه یقین و عالم قدرت سد راه مقصود است والله علی کل شیء قدیر و درین حدیث استحباب تبرک است به بقیه آب وضوی و پس مانده آنحضرت و نقل آن ببلاد و مواضع بعیده مانند آب زمزم
و آنحضرت چون در مدینه بود آب زمزم را از حاکم مکه میطلبید و تبرک میساخت و فضل وارثان او که علما و صلحا اند و تبرک با آثار و انوار ایشان همبرین قیاس است رواه النسائی وعن عائشة رضی الله عنها قالت امر
رسول الله گفت عائشه امر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ببناء المسجد فی الدور آوردن در مسجد در سراها و محلها و قبیلها اگر بقصد ضرار نباشد تا هر قومی در محله خود جماعت میکرده باشند و
ان ینظف و یطیب و امر کرد که پاکیزه داشته شوند مسجدها و خوشبو کردانیده شوند بقصد تعظیم این بقعه و حضور ملائکه و نشاط مومنان و ینظف و یطیب بباید تا معا ضبط کرده شده اند رواه ابو داؤد
والترمذی وابن ماجة وعن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما امرت بتشیید المساجد امر کرده نشده ام من از نزد خدا تعالی به برافراشتن و آراستن و نقش
و نگار کردن مسجدها قال ابن عباس گفت ابن عباس بطریق خبر دادن از فعل مردم بعد از آنحضرت نظر بعادت نفوس آدمیان لتزخرفنها هر آینه مزخرف میکنید شما مسجدها را کما زخرفت الیهود والنصاری چنانکه
مزخرف کردند یهود و نصاری و زخرف در اصل طلا و کمال حسن چیزی را گویند یعنی نقش خواهند کرد و در وی اند و خواهند ساخت بطلا و بعض متاخران آنرا تجویز کرده گفته اند که مردم خانها مشید و مزخرف و مطلا میسازند
اگر ما مسجدها بخشت و گل ساده بنا کنیم شاید که در نظر عوام خوار نماید و حقیر در آید رواه ابو داؤد وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان من اشراط الساعة ان یتباهی الناس فی
المساجد بدرستیکه از علامات قیامت است که تفاخر کنند و بنازند مردم بمسجدها و تحسین ها و تزویق و تنقیش و تطویل آن بطریق سمعه و ریا تا مردم مدح و ثنای ایشان گویند رواه ابو داؤد والنسائی والدارمی
وابن ماجة وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عرضت علی اجور امتی عرض کرده شد بر من و نموده شد مرا عملهای امت من از برای ثواب حتی القذاة یخرجها الرجل من المسجد
تا خس و خاشاک و گرد و خاک که بیرون می برد او را مرد از مسجد و قذی آنچه در چشم و آب افتد از خاک و خاشاک و چرک و درینجا اشارت است که مسجد مشابه بچشم انسان است که آزار میکشد در حاکیت وی از آن یا مانند کیف لال است از
حیات معنوی که بدان تیره میگردد و هر که پاک دارد آنرا از آن منظور نظر رحمت و سزاوار ثواب صفوت گردد وعرضت علی ذنوب امتی و عرض شد بر من گناهان امت من فلم ار ذنبا اعظم پس ندیدم هیچ گناهی بزرگتر
من سورة من القرآن از فراموش کردن سوره از قرآن او آیة یا فراموش کردن آیتی اوتیها الرجل ثم نسیها که داده شد آن سوره یا آن آیت مرد را پس فراموش کرد از او و درین تحذیر و تشدید است بر فراموش
کننده قرآن بعد از یاد گرفتن و بعضی از علمای شافعیه آنرا از کبائر شمرده اند اعاذنا الله منه رواه الترمذی وابو داؤد وعن بریدة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بشر المشائین فی الظلم الی
المساجد گفت بریده بن اسلمی که صحابی مشهور است خوشخبری ده و بشارت ده مر رونده کان را در تاریکیها بسوی مسجدها بالنور التام یوم القیمة بروشنائی تمام در روز قیامت تلمیح است بقول حق عز وجل نورهم یسعی
بین ایدیهم وبایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا رواه الترمذی وابو داؤد ورواه ابن ماجة عن سهل بن سعد وانس وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا رأیتم الرجل یتعاهد المسجد و چون ببینید مردی را که تعهد و تفقد میکند مسجد را و خبر میگیرد از وی و ملازمت مینماید و او را محافظت نمودن و مرمت کردن و جاروب زدن و نماز گزاردن
و بعبادت مشغول شدن و ذکر کردن و درس علوم دینی گفتن همه اینها اعلی و اجل و اقسام تعاهد اند فاشهدوا له بالایمان چون کسی را بینید که اینچنین میکند پس گواهی دهید و حکم کنید بقطع مر او را که وی مومن است

قال الله تعالیٰ زیرا که خدای تعالیٰ میفرماید انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الآخر معمور نمیدارد مسجدهای خدا را مگر کسی که ایمان آورده است بخدا و روز آخرت رواه الترمذی وابن ماجه والدارمی
وعن عثمان بن مظعون قال گفت عثمان بن مظعون یا رسول الله ائذن لنا فی الاختصاء دستوری ده ما را در خصی شدن تا از خطرهٔ زنا و خواطر آن بازرهیم فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم لیس منا من خصی نیست از ما و بر طریقه و سنت ما کسی که خصی سازد دیگری را ولا اختصی و نه کسی که خصی شود از خود الا ان خصاء امتی الصیام بدرستیکه خصی شدن امت من روزه داشتن است که بدان
شکست شهوت طبیعی و فنای آن حاصل میشود خصوصا در وقتیکه امساک جوارح و اعضا و قوی از نامشروعات و نامرضیات با آن ضم کرده شود فقال پس گفت عثمان بن مظعون ائذن لنا فی السیاحة اذن کن ما را و دستوری
ده برفتن در زمین و گشتن در آفاق و عالم فقال ان سیاحة امتی الجهاد فی سبیل الله پس گفت آنحضرت بدرستیکه سیاحت امت من رفتن است از برای جهاد در راه خدا و کارزار کردن با کافران یعنی رفتن و گشتن در زمین که محمود است
از برای جهاد است باقی بیهوده در زمین گشتن چیزی نیست و در حدیث دیگر آمده است که لا سیاحة فی الاسلام فقال پس گفت عثمان بن مظعون ائذن لنا فی الترهب اذن کن ما را در رهبانیت چنانکه بعض اهل کتاب میکردند
عزلت میکردند و مشاغل دنیا و لذات آنرا بالکلیه ترک میدادند و کردن زنان قطعا نمیکردند و از همه کس و همه چیز یکسو میشدند و ایشان را راهب میگویند و ترهب در اصل از رهبت است بمعنی خوف فقال پس گفت آنحضرت که ان
ترهب امتی الجلوس فی المساجد انتظار الصلوة بدرستیکه ترهب امت من نشستن است در مسجدها بانتظار نماز که از همه کس و همه چیز رو گردانیده متوجه پروردگار می نشینند و ان ترهب که رهبان میکردند چیزی نیست
و عاقبت آن محمود نه و آنرا زیر منبر زدند رواه فی شرح السنة وعن عبد الرحمن بن عائش بتحتانیه و شین معجمه اختلاف است در صحبت وی و ابوحاتم گفته که هر که گفته است در روایت وی سمعت رسول الله خطا کرده
والله اعلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رأیت ربی دیدم پروردگار خود را عز و جل اگر این دیدن در خواب است چنانکه در روایتی آمده پس اشکالی ندارد و اگر در بیداریست چنانکه در روایت دیگر آمده است
پس این از خصائص آنحضرت است چنانکه در شب معراج بر قول مختار یا مأول است بدیدن مثالی و تمثیل حق جل و علا بدان مثال فی احسن صورة در نیکوترین صورتی اگر این بیان صفت و شان حق است پس مراد بصورت صفت است که
متجلی بصفت جمال و لطف و کرم بود و اطلاق صورت بر صفت شائع است چنانکه گویند صورت حال چنین است و صورت مسئله این است و اگر بیان حال خود میکند که من در آنوقت در صورت خوب و حال مرغوب بودم فلا اشکال
و خود چون نباشد که وقت شهود خاص و تجلی تام و انعام عام بود قال فیم یختصم الملأ الاعلیٰ گفت پروردگار تعالی و پرسید از من که در چه چیز خصومت میکنند ملائکه و ملأ جماعت از اکابر و اشراف قوم را گویند و مراد آنست
که کدام اعمال است که فرشتگان در فضیلت آن بحث و گفتگو دارند یا در برداشتن آن بصعود منازعت و مسابقت مینمایند یا رشک میبرند بر آدمیان در آن فضائل و رغائب که با وجود شهوات جسمانی بدان مخصوص و متمیز
میشوند قلت میفرماید آنحضرت که گفتم من در برابر این سؤال پروردگار انت اعلم تو داناتری که کدام است آن اعمال قال گفت آنحضرت فوضع کفه بین کتفی پس نهاد پروردگار تعالیٰ دست قدرت و انعام خود را
میان دو شانه من کنایت است از تخصیص وی بمزید فضل و کرم و اکرام و انعام چنانکه ملوک بعضی از خادمان خود کنند چون خواهند که مخصوص گردانند ایشان را بمزید قرب و افاضه نعم فوجدت بردها بین ثدیی پس یافتم
من سردی دست مولیٰ تعالیٰ را در میان دو پستان خود کنایت است از وصول اثر فیض و تجلی تشریف و حصول برد یقین و چون حصول این اثر موجب حصول علوم و اتساع فیض آن بود فرمود فعلمت ما فی السموات والارض
پس دانستم هرچه در آسمانها و هرچه در زمین بود عبارت است از حصول تمامه علوم جزوی و کلی و احاطه آن و تلا و خواند آنحضرت مناسب این حال و بقصد استشهاد بر امکان آن این آیت را که وکذلک نری ابراهیم ملکوت
السموات والارض و همچنین می نمودیم ابراهیم خلیل الله علیه الصلوة والسلام را ملک عظیم تمامه آسمانها و زمین را ولیکون من الموقنین و تا آنکه گردد ابراهیم از یقین کنندگان بوجود ذات و صفات و توحید و اهل
تحقیق گفته اند که تفاوتیست در میان این دو رؤیت زیرا که خلیل علیه السلام ملک آسمان و زمین را دید و حبیب هرچه در آسمان و زمین بود دید که عالی از ذوات و صفات و ظواهر و بواطن همه را دید و خلیل حاصل شد مراد را
یقین بوجوب ذاتی و وحدت حق بعد از دیدن ملکوت آسمان و زمین چنانکه حال اهل استدلال و ارباب سلوک محبان و طالبان میباشد و حبیب حاصل شد مراد او را یقین و وصول الی الله اول پس از آن دانست عالم را و حقائق
آنرا چنانکه شان مجذوبان و محبوبان و مطلوبان است و اول موافق است بقول ما رأیت شیئا الا رأیت الله بعده و ثانی بما رأیت شیئا الا رأیت الله قبله و شتان ما بینهما رواه الدارمی مرسلا و روایت کرد این حدیث را
دارمی از عبد الرحمن بن عائش که از تابعین است بطریق ارسال وللترمذی نحوه و مر ترمذی را مانند این حدیث است با اختلاف در بعض الفاظ عنه وعن ابن عباس ومعاذ بن جبل از عبد الرحمن مذکور و از ابن عباس
و از معاذ بن جبل وزاد فیه و زیاده کرده است ترمذی در این حدیث این را که قال گفت پروردگار تعالی بعد از افاضه علوم و اعاده کرد سؤال را که یا محمد هل تدری فیم یختصم الملأ الاعلیٰ ای محمد
آیا درمییابی که در چه چیز خصومت میکنند ملائکه قلت نعم این بار گفتم آری میدانم در چه چیز خصومت میکنند فی الکفارات در کفارات یعنی در اعمالی که سبب بخشیدن و پوشیدن گناهان میگردند والکفارات
المکث فی المساجد بعد الصلوات و آن اعمال که کفارات گناهان میشوند سه اند یکی از آنها درنگ کردن در مسجدها بعد از نمازها وابلاغ الوضوء فی المکاره سوم رسانیدن وضو بجای کمال و اکمال و اسباغ آن
در احوالی که مکروه و ناخوش دارد طبیعت آنرا چنانکه حال مرض و سردی هوا ومن فعل ذلک عاش بخیر و هر کس که بکند آنرا زندگانی میکند بنیکی ومات بخیر و میمیرد بنیکی وکان من خطیئته کیوم ولدته
امه و میگردد پاک از گناهان خود همچو در روز زائیدن مادر او را وقال و گفت پروردگار تعالی یا محمد اذا صلیت فقل ای محمد چون نماز گذاری پس بگو بخوان بعد از نماز این دعا را اللهم انی اسئلک
فعل الخیرات خداوندا بدرستیکه من سؤال میکنم ترا کردن نیکیها را وترک المنکرات و گذاشتن کارهای بد که ناشناخته شده و ناآشنا اند در دین وحب المساکین و سؤال میکنم دوستی مسکینان را که ایشان را دوست
دارم من یا ایشان دوست دارند مرا آن یکی است چون من ایشان را دوست دارم ایشان نیز مرا دوست خواهند داشت چه هر کس دوست دار خود را دوست دارد محبت یکی است در جانبین پرتو اندلفته تحیب محبوب را
و محبوب محب واذا اردت بعبادک فتنة و چون خواهی به بندگان خود ابتلا و آزمایش و گمراهی در دین یعنی بلای بزرگی که بدان بیم زوال ایمان باشد فاقبضنی الیک غیر مفتون پس بمیران مرا پیش از آنکه
گرفتار فتنه شوم و دین و ایمان از دست دهم امثال این دعا و امثال این برای تعلیم امت و ترسانیدن ایشان است قال گفت پروردگار تعالی برای زیادت تعلیم پیغمبر خود صلی الله علیه وسلم بعد از آنکه بیان کرد کفارات را گفت
آنحضرت برای زیادت بیان یا امت بحصول اطمینان جانب حق والدرجات و عملهای که آن قدر و مرتبه بندگان در درگاه حق بلند کرده و ذخیره اند افشاء السلام یعنی فاش کردن سلام یعنی ظاهر و بلند گفتن سلام
بر آشنا و بیگانه واطعام الطعام دوم خورانیدن طعام مسکینان و محتاجان و تصدق کردن بر ایشان و امداد و اعانت نمودن ایشان را والصلوة باللیل والناس نیام سوم نماز کردن در شب در حالتی که
مردم در خواب باشند که آن بصدق و اخلاص نزدیکتر است و مشقت و ریاضت در آن بیشتر اشارتست باستجماع صفت تواضع و جود و عبادت بیت شرف مرد بجود است و کرامت بسجود هر که این هر دو

ندارد مدرس بزجود ولفظ هذا الحديث كما في المصابيح ولفظ این حدیث بلفظی که در مصابیح است لم اجده عن عبد الرحمن الا فی شرح السنة نیافتم آنرا از عبد الرحمن بن عایش که در شرح سنت که آن نیز تصنیف صاحب
مصابیح است وعن ابی امامة قال کنیت او ابو امامه باهلی که صحابیست و او را از تابعین نیز هست مشهور همین صحابی است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة کلهم ضامن علی الله سه کس اند که همه ایشان خداوند ضمان اند که واجب است
بر خدا بحسب وعده وی که تخلف نمیکند که نگاه دارد ایشانرا از فتنه و خسارت و ضرر آفت دنیا و دین رجل خرج غازیا فی سبیل الله یکی از آن سه کس مردیست که بیرون آمد قصد کننده غزو در راه خدا فهو ضامن علی الله پس وی خداوند ضمان است بر خدا
حتی یتوفاه فیدخله الجنة تا آنکه بمیراند او را و داخل کند او را در بهشت این سعادت دینی است او یرده بما نال من اجر یا باز گرداند او را زنده با آنچه یافته است از ثواب غزا این نیز سعادت دینی است او غنیمة یا باز گرداند با آنچه یافته است از
غنیمت این سعادت دنیا است پس بهر تقدیر سود و سعادت دنیا یا دین حاصل است ورجل راح الی المسجد و دوم مردیست که رفته است بسوی مسجد فهو ضامن علی الله پس وی هم خداوند ضمان است بر خدا و واجب است بر خدا لطف و عنایت وی
و اجر و ثواب بروی ورجل دخل بیته بسلام سوم مردیست که در آمده است بخانه خود بسلام فهو ضامن علی الله پس وی نیز ضامن است بر خدا و در آمدن در خانه بسلام و معنی دیگر آنکه نزد در آمدن در خانه سلام کند بر اهل خانه و همانست در اینجا بحصول
خیر و برکت در وی و در اهل خانه او است دوم آنکه لازم گیرد خانه را و بیرون نیاید از آن بابی طلب امن و سلامت از صحبت خلق و مضرت ایشان در اینجا سلامت از آفات فتنه است و چون مراد دین و قسم خیر ظاهر بود تصریح بیان نفرمود رواه ابو داود وعنه و
هم از ابو امامه است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من خرج من بیته متطهرا کسی که بیرون آید از خانه خود با طهارت الی صلوة مکتوبة بسوی نماز فرض فاجره کاجر الحاج المحرم پس اجر او نیز مانند اجر کسی است که حج را بندد با احرام سنت نماز شبیه بحج
و وضو شبیه باحرام و وجه تشبیه ثبوت اجر و ثواب است از وقت بر آمدن از خانه تا وقت باز آمدن بخانه چنانکه در باب فضیلت حج و قصد و است مساوات در ثواب بجمیع وجوه یا از باب الحاق ناقص بکامل است از جهت مبالغه در ترغیب والا اجر بقدر تعب است اگرچه نماز
از حیثیت ذات اهم و ابلغ است ومن خرج الی تسبیح الضحی و کسی که بیرون آید بسوی نماز چاشت تسبیح و سبحه نیز نماز نفل را گویند لا ینصبه الا ایاه در تعب و مشقت نمی آرد او را مگر تسبیح ضحی یعنی خالص القصد نماز ضحی شود بسمعه و ریا و غرضی دیگر فاجره کاجر
المعتمر پس اجر وی نیز مانند اجر کسی است که عمره بجا می آورد و دیگر نسبت حج همچو نماز نفل است بنسبت بنماز فرض وصلوة علی اثر صلوة لا لغو بینهما و نماز پی در پی نماز دیگر که نیست کلام بیهوده در میان آنها کتاب فی علیین علی است که نبشته و دیوان حفظ یاد در
مرتب اثر آنست و گفته اند که علیین نام مقامی است در آسمان هفتم رواه احمد وابو داود وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مررتم بریاض الجنة فارتعوا و چون بگذرید شما بر مرغزارها و بستانهای بهشت پس بچرید قیل
گفته شد یا رسول الله وما ریاض الجنة و چیست باغهای بهشت قال المساجد گفت باغهای بهشت مسجدها که عمل در وی سبب آمدن در باغهای بهشت است قیل پرسیده شد وما الرتع و چیست چریدن یعنی چیست که می چرید یا رسول الله قال سبحان الله و
الحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر رواه الترمذی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اتی المسجد لشیء فهو حظه کسی که بیاید مسجد را برای چیزی یعنی غرضی از اغراض دینی یا دنیاوی پس همان چیز نصیب او است و حاصل وقت
او است عمل این حدیث قوی است از قوله انما الاعمال بالنیات رواه ابو داود وعن فاطمة بنت الحسین عن جدتها فاطمة الکبری رضی الله عنهما تابعیه هاشمیه است خواهر علی بن الحسین زین العابدین تزویج کرد او را حسن بن الحسین بن علی بن ابی طالب
و چون وفات یافت زوج او تزوج کرد عمرو بن عثمان بن عفان روایت است از فاطمه صغری دختر امام حسین از جده وی فاطمه زهرا رضی الله عنهم قالت کان النبی گفت بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا دخل المسجد چون می آمد مسجد را صلی علی محمد وسلم
صلوة میفرستاد بر پیغمبر و سلام یعنی میگفت صلی الله علی محمد وسلم یا اللهم صل علی محمد وسلم وقال و میگفت رب اغفر لی ذنوبی خداوندا بیامرز گناهان مرا و میگفت اللهم صل علی یا صلی الله علی واللهم اغفر لی از جهت تعلیم امت است لفظی کمال عبودیت کلام نمایند یا مناسب
کرا این اسم شریف بصلوة و رحمت است و انکساری که در اللهم اغفر لی است وافتح لی ابواب رحمتک و بکشا برای من درهای مهربانی خود را واذا خرج و چون بیرون می آمد آنحضرت از مسجد میگفت صلی علی محمد وسلم وقال رب اغفر لی ذنوبی وافتح
لی ابواب فضلک رواه الترمذی واحمد وابن ماجه وفی روایتهما و در روایت احمد و ابن ماجه چنین آمده است که قالت کانت فاطمة رضی الله عنها اذا دخل المسجد چون می در آمد آنحضرت مسجد را وکذا اذا خرج و همچنین فی یعنی چون بیرون می آمد
قال میگفت بسم الله والسلام علی رسول الله بدل بجای صلی علی محمد وسلم وقال الترمذی لیس اسناده بمتصل و گفته است ترمذی نیست اسناد این حدیث متصل وفاطمة بنت الحسین لم تدرک فاطمة الکبری و فاطمه دختر امام
حسین در نیافته است فاطمه بزرگ را که جده امام حسین در وقت وفات فاطمه زهرا هشت ساله بیش نبود پس النبه راوی دیگر متروک است وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال نهی رسول الله نهی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن تناشد الاشعار
فی المسجد از خواندن شعرها در مسجد مراد شعر زور و باطل است که خواندن آن نامشروع است خصوصا در مسجد که مکان طاعت و عبادت است اما شعری که در توحید باری سبحانه و تعالی و نعت رسول الله صلی الله علیه وسلم و تابعان وی رضی الله عنهم و مواعظ و نصایح
باشد بهر حال در هر جا محمود و مستحسن است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای حسان که مدح وی و هجو دشمنان وی میگفت در مسجد منبری بر پا میکرد و میفرمود که روح قدس تائید میکند حسان را مادام که مخاصمت و معارضت میکند از پیغمبر خدا وعن البیع
والاشتراء فیه و نهی میکرد از فروختن و خریدن در مسجد و دیگر معاملات دنیا همین قیاس است وان یتحلق الناس یوم الجمعة قبل الصلوة فی المسجد و نهی کرد از حلقه کرده نشستن مردم روز جمعه پیش از نماز در مسجد اگرچه برای مذاکره علم و شغل
ذکر باشد و در بیان سبب نهی چند وجه گفته اند یکی آنکه تحلق مخالف هیئت اجتماع مصلیان است دیگر آنکه اجتماع برای نماز جمعه کاری بزرگ است که تا از آن فارغ نشوند مشغول شدن بکاری دیگر گنجایش ندارد و تحلق پیش از آن موهم غفلت از آن است
و این وجه نهی مخصوص بتحلق در وقت خطبه نباشد سوم آنکه وقت انصات و اشتغال باستماع خطبه و توجه بآنست و باین وجه مراد نهی از تحلق نزد خطبه باشد و نیز نهی در دو وجه اول تنزیهی باشد و در سوم تحریمی رواه ابو داود والترمذی
وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رایتم من یبیع او یبتاع چون ببینید کسی را که میفروشد یا میخرد در مسجد فقولوا پس بگوئید لا اربح الله تجارتک سودمند نگرداند خدای تعالی سودا
کردن ترا واذا رایتم من ینشد فیه ضالة و چون ببینید کسی را که میجوید در مسجد گم شده را فقولوا لا ردها الله علیک پس بگوئید باز نگرداند و نرساند آنرا خدای تعالی بر تو رواه الترمذی والدارمی وعن حکیم بن حزام صحابی
مهملیست و او برادرزاده ام المؤمنین خدیجه است ولادت او پیش از عام الفیل است بسیزده سال و عمر او صد و بیست سال بود شصت در جاهلیت و شصت در اسلام از اشراف قریش و فضلای قوم است باقی احوال وی بجای دیگر ثبت یافته است
قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یستقاد فی المسجد نهی کرد آنحضرت از طلب قصاص کردن و کشتن قاتل در مسجد وان ینشد فیه الاشعار و از خواندن اشعار در مسجد وان تقام فیه الحدود و از بر پا کردن حدها مثل
حد زنا و حد شرب و جز آن در مسجد و باید که بعد از ثبوت حد و قصاص زدن و کشتن بیرون مسجد کنند رواه ابو داود فی سننه روایت کرد این حدیث را ابو داود در سنن خود و صاحب جامع الاصول فیه عن حکیم و در روایت که صاحب
جامع الاصول در جامع الاصول از حکیم بی نسبت ابن حزام و ظاهر آنست که مراد همین حکیم ابن حزام خواهد بود چه حکیم از صحابه یکی همین حکیم بن حزام است یکی حکیم بن معاویة النمیری است و در صحبت وی خلاف است والله اعلم وفی
المصابیح عن جابر و روایت کرده در مصابیح از جابر و این در اصول یافته نشده است وعن معویة بن قرة عن ابیه تابعی عالم عامل ولادت او یوم الجمل ذکر کرده او را ابن حبان در ثقات دریافت هفتاد تن را از صحابه روایت میکند از پدر خود و
روایت میکند از وی قتاده و شعبه و اعمش و جز ایشان ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن هاتین الشجرتین یعنی معاویة بن قره از پدرش قره بضم قاف و تشدید راء روایت کرد که آنحضرت نهی کرد از خوردن این دو درخت یعنی
البصل والثوم پیاز و سیر اینها اولی است که گفت مراد از این شجرتین پیاز و سیر است وقال و گفت آنحضرت من اکلهما فلا یقربن مسجدنا کسی که بخورد آنها را پس باید که نزدیک نیاید مسجد ما را مبالغت در نا آمدن مسجد کرده نزدیک آن

فی المسجد

نحو در جای در آمدن و قال ان کنتم لا بد آکلیهما و گفت آنحضرت اگر هستید شما ناچار خورندهٔ این دو درخت فامیتوهما طبخا پس بمیرانید یعنی دور کنید بوی آنها را بپختن پس باین معلوم شد که چون بوی بد را زائل کرد و لات در آن داخل است
درین حکم و نماز و مسجد جامع است و مخصوص مسجد نبوی نیست و مجالس و مجامع خیر همه بر این قیاس اند رواه ابوداود وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الارض کلها مسجد زمین همه حکم مسجد دارد که نماز در وی
جائز است بی کراهت الا المقبرة والحمام مگر مقبره و حمام اما مقبره از جهت آنکه غالب در وی قذارت و اختلاط تربت او است بآنچه جدا میگردد از مرده از نجاسات اگر مکان طاهر و نظیف باشد پس هیچ باکی نیست و کراهتی و بعضی بر آنند که نماز در
مقبره مکروه است مطلقا از جهت ظاهر این حدیث اما نماز بجانب قبر حرام است با تعلق اگر بقصد تعظیم شده و اگر حکم مقبره دارد و اما حمام از جهت آنکه محل کشف عورات و ماوای شیاطین است رواه ابوداود والترمذی والدارمی
وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یصلی فی سبعة مواطن نهی کرد آنحضرت از نماز گذاردن در هفت جا فی المزبلة بفتح با و ضم آن جای سرگین انداختن و زبل بکسر زای سرگین و دیگر نجاسات و حکم آن
بلکه بعض سخت تر از آن والمجزرة بجیم و زای و در جای ذبح کردن حیوانات از جهت محاذات نجاسات والمقبرة و در مقبره چنانکه گذشت وقارعة الطریق و در میان راه که جای کوب مردم است که میکنند زنند از آن از جهت شغل خاطر کنندگان
و تنگ کردن جای بر ایشان و نیز اگر مردم بی ضرورت پیش نماز کنند ناتمام شوند و اگر ایشان ضرورتی باشد مصلی زده کار میشود وفی الحمام و در حمام چنانکه گذشت وفی معاطن الابل و در جای نشاندن شتران تا از رمیدن ایشان تشویش
نیاید وفوق ظهر بیت الله و بر پشت خانه کعبه از جهت ادب رواه الترمذی وابن ماجة وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوا فی مرابض الغنم نماز بگذارید در جای نشستن گوسفندان
ولا تصلوا فی اعطان الابل و نماز مگذارید در نشستگاه شتران بجهت آنکه مذکور شد که نفر شتران موجب تشویش است بخلاف گوسفندان که نفور ندارند و تشویش نمیرسانند رواه الترمذی و اختلاف کرده اند در آنکه نهی برای تحریم است یا تنزیه و بر
هر تقدیر علت نهی آنست که مکان نجس است و الا جائز نباشد و اماکن بیخ مخصوص نیست در آن و تعبیر بر این تقدیر ظاهر آن بود که میگفتند نهی کرد از گذاردن نماز در مکان نجس بلکه علت همانا نجاست و قرب و است حتی که اگر مصلی گسترده باشند و
بالای سجاده نماز کنند نیز مکروه است وعن ابن عباس قال لعن رسول الله صلی الله علیه وسلم زائرات القبور و زنانی که زیارت کنند قبرها را اما آنکه آنحضرت در ابتدا اجمال منع کرده بود از
زیارت قبور مردان را و زنان را پس از آن رخصت کرد و فرمود نهی میکردم شما را از زیارت قبور اکنون زیارت بکنید آنها را پس بعضی میگویند که این رخصت شامل است مردان و زنان را اگرچه بصیغهٔ مذکور واقع شده چنانکه عادت شرع است
در اغلب احکام که خطاب با مردان میکنند و زنان نیز داخل اند در آن و بعضی گویند رخصت مخصوص مردان است و زنان باقی اند بر نهی از جهت کثرت جزع و نوحه گری و این حدیث اگر بعد از رخصت مردان است چنانکه ظاهر است مؤید این قول است
والمتخذین علیها المساجد والسرج و لعنت کرده است رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسانی را که میگیرند بر قبور مسجدها را یعنی سجده برندگان بجانب قبور بقصد تعظیم چنانکه گذشت و کسانی را که میگیرند چراغها را بر قبور بقصد تعظیم و تزیین
بعضی حرام است اگرچه بقصد تعظیم باشد از جهت اسراف و تضییع مال و بعضی گویند که اگر آنجا رهگذر مردم باشد یا در سایهٔ چراغ کاری میکرده باشند جائز است و درین صورت چراغ گرفتن بجهت قبر نیست بلکه بجهت کاری دیگر است که قبر
در آنجا ظاهر نیست رواه ابوداود والترمذی والنسائی وعن ابی امامة قال ان حبرا من الیهود سأل النبی گفت ابوامامه که دانشمندی از یهود پرسید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم ای البقاع خیر
کدام جاها بهتر است و این متضمن سؤال از بدترین بقعه ها نیز هست کالاکتفاء فسکت عنه پس خاموش ماند آنحضرت از جواب این سؤال وقال و گفت آنحضرت اسکت حتی یجیء جبرئیل خاموش میباشم تا آنکه بیاید جبرئیل فسکت پس
خاموش ماند آنحضرت تا آمدن جبرئیل وجاء جبرئیل و آمد جبرئیل علیه السلام فسأل پس پرسید آنحضرت فقال ما المسؤل عنها باعلم من السائل پس گفت جبرئیل نیست آنکه سؤال کرده شده است از بقاع که کدام یک از آنها خیر است
داناتر از سؤال کننده یعنی من هم نمیدانم که بهترین بقعه ها کدام است چنانکه شما نمیدانید ولکن اسأل ربی و لیکن میپرسم پروردگار خود را تبارک و تعالی ثم قال پس گفت جبرئیل یا محمد انی دنوت من الله دنوا ما
نزدیک شدم از درگاه خدا نزدیک شدنی که ما دنوت منه قط نزدیک نشده بودم در مدت عمر از آن جناب هرگز قال گفت آنحضرت وکیف کان و چگونه بود آن نزدیکی تو از الله تعالی یا جبرئیل فقال گفت جبرئیل کان بینی و
بینه بود میان من و میان خدا سبعون الف حجاب من نور هفتاد هزار پرده از نور من نور از جهت آن گفت که جبرئیل روحانی است آنجا حجاب ظلمانی وجود ندارد و باید دانست که این حجب نسبت بمخلوقات است نه نسبت بخالق و حق سبحانه
محجوب نیست محجوب بندگان اند چنانکه حجاب آفتاب نسبت با اعمی که محجوب است نه آفتاب و حجاب خلق از خالق دو قسم است ظلمانی جسمانی و نورانی روحانی و آدمیان بعض محجوب اند برؤیت نعم از منعم و بعضی برؤیت اسباب از مسبب و بعضی
برؤیت شهوات مباحه و محرمه و دیگر حجابهای طبعی و نفسانی و ملائکه و بعضی از آدمیان مقرب محجوب اند بمعانی اسماء و صفات و افعال حق و کروبیان محجوب اند بنور مهابت و عظمت و کبریا و جلال و قدس بیت بدر دهم پرده های
خیال ماند سراپردهٔ اجلال و بالجمله صفات پردهٔ ذات اند و از لمعان علی قلبی هم ازین قبیل است و هیچکس نسبت بذات اقدس بی پرده نیست و اگر پرده نباشد کائنات همه بنور صفات سوخته گردد بیت هست از پس پرده
گفتگوی من و تو چون پرده برافتد نه تو مانی و نه من رمزی ازین معنی در اول کتاب نیز گذشته است والله اعلم پس جبرئیل میگوید که بنهایت مرتبهٔ قرب رسیدم و از حق سبحانه پرسیدم فقال پس گفت وی سبحانه شر البقاع اسواقها بدترین
جایها بازارها است وخیر البقاع مساجدها و بهترین جایها مسجدها است رواه ابن حبان فی صحیحه عن ابن عمر روایت کرد این حدیث ابن حبان در صحیح خود از ابن عمر و اصل کتاب درین موضع بیاض است الفصل الثالث عن ابی هریرة
رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت ابوهریره شنیدم آنحضرت را که میفرمود من جاء مسجدی هذا کسی که بیاید مسجد مرا که این مسجد عظیم الشان و افصح الارکان است و مساجد دیگر تابع و فی
و فرع وی خواهند بود درین حکم لم یأته الا لخیر یتعلمه او یعلمه نیاید مگر برای کار نیک که خود بیاموزد یا بیاموزاند دیگری را و نماز و ذکر و اعتکاف نیز همین حکم دارند و تخصیص تعلم از جهت اظهار فضیلت او است فهو بمنزلة
المجاهد فی سبیل الله پس آنکس در اجر و ثواب بسبب مجاهدهٔ نفس همچو کسی است که جهاد میکند در راه خدا ومن جاء لغیر ذلک و کسی که بیاید برای کار دیگر از خیر همچو لهو و لعب و عبث و مرور فهو بمنزلة الرجل ینظر الی
متاع غیره پس آنکس همچو مردیست که مینگرد بجانب متاع دیگری که این مرد آن متاع ندارد و حسرت میخورد این کس نیز در آخرت چون ثواب آنکس که درین مسجد خیر کرده است می بیند حسرت میخورد و متالم میگردد که چرا ازین دولت
محروم ماندم رواه ابن ماجة والبیهقی فی شعب الایمان وعن الحسن مرسلا قال قال رسول الله حسن بصری که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یأتی علی الناس زمان می آید بر مردم
زمانی که یکون حدیثهم فی مساجدهم فی امر دنیاهم میباشد گفتگوی ایشان در مسجدهای ایشان در کارهای دنیای ایشان فلا تجالسوهم پس همنشینی مکنید ایشان را تا شریک نشوید با ایشان اگرچه بهر بانی نکنید فلیس
لله فیهم حاجة پس نیست مر خدا تعالی را در ایشان حاجتی کنایت است از بیزاری حق از ایشان و عدم اعتنا و مبالات با ایشان و بر آمدن ایشان از عهد وی و پناه وی والا وی تعالی منزه است از حاجت رواه البیهقی فی
شعب الایمان این حدیث دلالت دارد بر کراهت سخن دنیا در مسجدها و اخبار و آثار در ذم کلام دنیا در مسجد و منع از آن بسیار آمده است و ظاهراً که مراد آن خواهد بود که عبث و لا یعنی باشد و بسیار باشد و بسیار فاحش و غلیظ
باشد و الا یک کلمه دو کلمه که درین مرتبه نباشد داخل آن نخواهد بود و در خلق شریف آنحضرت صلعم آمده است که بعض صحابه میگفتند بود آنحضرت که چون ذکر طعام میکردیم ذکر میکرد آنرا با ما و چون دنیا ذکر میکردیم

انکار میکرد و آنرا باباو غالب مجلس شریف در مسجد بوده والله اعلم وعن السائب بن یزید صحابی صغیر ست حاضر شد حجة الوداع را همراه پدر خود و هفت ساله بود و روایت میکند از پدر خود قلیل الحدیث حلیف بنی امیه یا بنی عبد شمس قال کنت قائما فی
المسجد گفت سائب بودم من خوابیده در مسجد نبوی فحصبنی رجل پس زد مرا سنگ ریزه مردی فنظرت فاذا عمر بن الخطاب رضی الله عنه پس چون بیدار شدم ناگاه می بینم که عمر بن الخطاب حاضر است فقال اذهب فاتنی بهذین
پس گفت عمر برو بیار این دو کس را اشارت کرد بدو مرد که نشسته بودند در مسجد و سخن میکردند بآواز بلند فجئته بهما پس آوردم نزد عمر آن هر دو مرد را فقال ممن انتما پس گفت از کدام جماعه اید شما او من این انتما گفت از کجا اید شما شک است راوی
قالا من اهل الطائف گفتند آن دو مرد از اهل طائف ایم و طائف جای مشهور است از زمین حجاز سه مرحله از مکه و قبر ابن عباس در آن است قال گفت عمر رضی الله عنه لو کنتما من اهل المدینة اگر میبودید شما از اهل مدینه یعنی مقیم و شناخته حرمت مسجد شریف را
یا مردم غریب نمی بودید و مستحق عفو نشدید لاوجعتکما هر آینه درد ناک میکردانیدم و میزدم شمارا ترفعان اصواتکما فی مسجد رسول الله بلند میکردانید آوازهای خود را در مسجد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رواه البخاری از اینجا
معلوم میشود که بلند کردانیدن آواز در مسجد ترک ادب است خصوصا در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم که مقام خاص و روز نور حضور است و در بحث علم که آواز بلند کردد رخصتی هست وعن مالک قال بنی عمر رحبة فی ناحیة المسجد
روایت است از امام مالک گفت بنا کرد عمر رضی الله عنه فضای در یکسوی مسجد تسمی البطیحاء نامیده شد آن رحبه را بطیحا بضم با و فتح طا معنی زمین سنگ ریزه وقال و گفت در بیان سبب بنا کردن این رحبه من کان یرید ان یلغط کسی که خواهد غوغا کند در
گفتگو با مردم ولغط بفتحتین معجمه و طای مهمله مفتوحتین بانگ و خروش او ینشد شعرا یا بخواند شعر را او یرفع صوته یا بلند کرداند آواز خود را فلیخرج الی هذه الرحبة پس باید که بیرون رود از مسجد و برود بسوی این رحبه رواه فی الموطا
روایت کرد این حدیث امام مالک در موطا که نام کتاب اوست وعن انس قال رأی النبی گفت انس دید پیغمبر صلی الله علیه وسلم نخامة فی القبلة نخامه را در دیوار جانب قبله مسجد بود و نخامه بضم نون بلغم ناق که از حلق برآید و آنرا انخاع نیز گویند
فشق ذلک علیه پس دشوار آمد این بر حضرت حتی رئی فی وجهه تا آنکه دیده شد اثر ناخوشی در روی مبارک وی پس برخاست آنحضرت از آنجا که نماز میکرد پس مالید و تراشید نخامه را بدست مبارک خود فقال
پس گفت آنحضرت ان احدکم اذا قام الی الصلوة بدرستیکه یکی از شما چون بایستد بسوی نماز فانما یناجی ربه پس مناجات میکند و راز میگوید پروردگار خود را او ان ربه بینه وبین القبلة و بدرستیکه پروردگار او تعالی و تقدس میان
او و میان قبله است بسبب توجه و حضور او بجانب حق فلا یبزقن احدکم قبل قبلته پس باید که زاق نفکند یکی از شما بجانب قبله بجهت رعایت ادب ولکن عن یساره ولیکن باید که بیفکند زاق بجانب چپ خود او تحت قدمه یا بیفکند
پای خود ثم اخذ طرف ردائه فبصق فیه پس گرفت آنحضرت گوشه ردای خود را پس آب دهن انداخت در وی ثم رد بعضه علی بعض پس باز کردانید پاره ردا را بر پاره دیگر یعنی مالید بیکجا فقال او یفعل هکذا پس گفت یا بکند همچنین
گفته اند که در مسجد نیست البته همچنین کند و در غیر مسجد جانب چپ بیفکند یا زیر پا چنانکه گذشت رواه البخاری وعن السائب بن خلاد وهو رجل من اصحاب النبی و سائب بن خلاد مردیست از یاران پیغمبر
صلی الله علیه وسلم و کنیت او ابو سهل است مدنی است و عامل عمر بود رضی الله عنه بر یمن قال گفت سائب ان رجلا ام قوما مردی امامت کرد قومی را فبصق فی القبلة پس آب دهن انداخت در جانب قبله اگر در مسجد بود کراهت سخت تر بود و اگر
در مسجد نبود کراهت بسبب ترک ادب قبله باقی است ورسول الله و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ینظر میدید آنرا فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لقومه مر قوم او را که امامت ایشان میکرد حین فرغ مرآنگاه
که فارغ شد از امامت لا یصلی لکم امامت نکند این مرد مر شمارا بعد ازین فاراد بعد ذلک ان یصلی لهم پس خواست آن مرد بعد از آن که امامت کند مرین قوم را فمنعوه پس باز داشتند او را از امامت کردن فاخبروه بقول رسول
و چون وی سبب منع پرسید خبر دادند او را که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گفته بود امامت نکند وی مر شمارا فذکر ذلک لرسول الله پس ذکر کرد آن مرد منع کردن قوم مر او را از امامت و خبر دادن ایشان بقول رسول خدا صلی الله
علیه وسلم که آیا در واقع منع کرده مرا از امامت کردن فقال نعم پس گفت آنحضرت آری منع کرده ام وحسبت انه قال و گمان میبرم که آنحضرت گفت این مرد در بیان سبب منع از امامت انک قد آذیت الله ورسوله بدرستیکه تو
ای مرد آزار کردی خدا را و رسول خدا را بارتکاب منهی خصوصا در نماز و در مسجد بزاق کردن جانب قبله رواه ابو داؤد وعن معاذ بن جبل قال روایت است از معاذ بن جبل گفت احتبس عنا رسول الله باز داشته شد از ما پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم ذات غداة عن صلوة الصبح در یک وقت بامداد از نماز صبح یعنی در وقت معتاد بیرون نیامد حتی کدنا نتراءی عین الشمس تا نزدیک بود که ببینیم آفتاب اطلاع کرد فخرج سریعا پس بیرون آمد از خانه شتابان فثوب
بالصلوة پس تکبیر آورده شد برای نماز فصلی رسول الله پس نماز گزارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وتجوز فی صلوته و سبک و شتاب کرد در نماز از خلاف عادت شریف در نماز بامداد فلما سلم دعا بصوته پس چون سلام داد
خواند با آواز بلند فقال لنا پس گفت ما را علی مصافکم کما انتم بر جای خود باشید در جایی که صف بسته اید برای نماز چنانکه هستید نشسته ثم انفتل الینا پس برگشت آنحضرت از نماز روی بجانب ما ثم قال اما انی ساحدثکم ما حبسنی
عنکم الغداة پس گفت آگاه باشید بدرستیکه من خبر دهم شمارا که چه چیز باز داشت مرا از شما در این بامداد انی قمت من اللیل بدرستیکه برخاستم من پاره از شب چنانکه عادت بود در برخاستن برای نماز تهجد فتوضأت پس وضو کردم
وصلیت ما قدر لی و گزاردم از نماز آنچه تقدیر کرده شد برای من فنعست فی صلوتی پس خواب کردم در نماز و نعاس بضم نون گرانی اول خواب که آنرا بفارسی نکی گویند چنانچه فرمود حتی استثقلت تا آنکه گران
شدم و این لفظ صریح است که این رویت در خواب بود و در روایتی آمده که فاستیقظت پس بیدار شدم و این دلالت دارد برآنکه بعد از بیدار شدن از آن خواب بود والله اعلم فاذا انا بربی پس ناگاه می بینم من که پروردگار خودم
تبارک وتعالی فی احسن صورة در نیکوصفتی و حالتی یا در صفت حق است یا حالت خود چنانکه در فصل دوم گذشت فقال پس گفت پروردگار تعالی یا محمد قلت گفتم لبیک رب ایستاده ام در خدمت تو چه میفرمائی پروردگار من
قال گفت فیم یختصم الملأ الاعلی در چه چیز بحث و نزاع میکنند فرشتگان معنی این عبارت گذشت قلت گفتم لا ادری رب نمیدانم قالها ثلثا گفت این کلمه را پروردگار تعالی و پرسید از من سه بار و هر بار همین جواب گفتم قال
فرأیته وضع کفه بین کتفی گفت آنحضرت پس دیدم پروردگار تعالی را که نهاد دست قدرت خود را میانه هر دو شانه من حتی وجدت برد انامله بین ثدیی تا آنکه یافتم سردی انگشتان او را میان هر دو پستان خود فتجلی لی
کل شیء وعرفت پس ظاهر شد و روشن مرا هر چیز از علوم و شناختم همه را فقال پس گفت پروردگار تعالی یا محمد قلت گفتم لبیک رب قال گفت فیم یختصم الملأ الاعلی در چه چیز خصومت میکنند ملأ اعلی قلت فی الکفارات
گفتم خصومت میکنند در کفارات یعنی عملهائیکه کفارت گناهان گذشته میشوند قال گفت پروردگار تعالی وما هن و چه چیز اند کدام اند کفارات قلت گفتم کفارات سه چیز اند مشی الاقدام الی الجماعات یکی رفتن پاها بسوی جماعتها
نماز والجلوس فی المساجد بعد الصلوة دیگر نشستن در مسجدها بعد از نماز ها واسباغ الوضوء حین الکریهات دیگر کامل و تمام کردن وضو در حالتها که ناخوش میدارد طبیعت استعمال آب را چنانکه در سرما و بیماری قال گفت
پروردگار تعالی ثم فیم بعد از آن در چه چیز خصومت و بحث میکنند قلت فی الدرجات گفتم در درجات یعنی عملهائیکه بدان پاید درجه و ثواب و قرب آلهی تعالی بلند و بیشتر گردد قال وما هن گفت پروردگار تعالی چه چیز اند و کدام اند درجات قلت
اطعام الطعام گفتم درجات خورانیدن طعام است مسکینان و محتاجان و مهمانان یعنی جود و احسان کردن بخلق یکی از آن میان اطعام است که عام است نفع او و سخت است احتیاج بدان ولین الکلام دیگر نرمی کردن در سخن و
مردم بخلق و لطف بودن و باز پرسیدن از شکسته دلان و درشتی ننمودن والصلوة باللیل والناس نیام دیگر نماز کردن بشب و حال آنکه مردم در خواب اند قال سل گفت پروردگار تعالی سوال کن و بطلب از خیرات و دعا کن برای

خود هرچه خواهی قلت کنم دعا کردم بانیدعا اللهم انی اسألك فعل الخيرات وترك المنكرات وحب المساكين وان تغفرلي وترحمني واذا اردت فتنة في قوم فتوفني غير مفتون ترجمه این الفاظ در فصل ثانی معلوم شد باید
نقل کرد که درینجا است بازیادتی طلب آمرزش و مهربانی و نجات یافتن از فتنه بی آزمایش است کر واسألك حبك وحب من يحبك و سؤال میکنم از تو دوستی ترا و دوستی کسی که ترا دوست دارد تا آنکه تو او را دوست داری وحب عمل يقربني الى حبك و سؤال میکنم دوستی کسی که دوست دارد ترا هر دو
معنی وحب عمل يقربني الى حبك و دوستی کاری که نزدیک کرداند مرا بدوستی تو اینجا معنی اول متعین است فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انها حق پس گفت آنحضرت بعد از تحدیث این واقعه که این واقعه که دیدم و گفتم راست و درست
است فادرسوها ثم تعلموها پس بخوانید آنرا و یاد گیرید معانی و الفاظ آنرا بعد از آن تعلیم کنید آنرا بمردم رواه احمد والترمذي وقال هذا حديث حسن صحيح گفت ترمذی این حدیث حسن صحیح است وسألت محمد بن اسمعيل عن هذا الحديث
گفت پرسیدم محمد بن اسمعیل یعنی بخاری را ازین حدیث که چه حال دارد فقال پس گفت محمد بن اسمعیل بخاری هذا حديث صحيح وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل المسجد
میگفت در وقت درآمدن مسجد این کلمات اعوذ بالله العظيم پناه میجویم بخدای بزرگ وبوجهه الكريم وبذات پاک وی که جمیع جامع بزرگیها است و گفته اند که مراد بکریم وصف کردن وی است بجمیع صفات کمال وسلطانه القديم و بسلطنت
و قهر او که قدیم است من الشيطان الرجيم از شیطان سنگسار کرده شده قال گفت آنحضرت فاذا قال ذلك پس چون بگوید کسی این کلمات را نزد درآمدن مسجد قال الشيطان حفظ مني سائر اليوم میگوید شیطان که نگاه داشته شد این بنده از شر من
تمام روز رواه ابو داود وعن عطاء بن يسار قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عطاء بن یسار از تابعین است و مشاهیر علما و کبار ایشانست و کثیر الحديث مولى ام المؤمنين میمونه مات سنة اربع وتسعين وقيل ثلث ومائة وقيل سبع وثمانين
گفت که گفت آنحضرت صلعم اللهم لا تجعل قبري وثنا يعبد خداوندا مگردان قبر مرا مانند بتی که پرستیده میشود اشتد غضب الله على قوم اتخذوا قبور انبيائهم مساجد سخت شدید است سخت خشم خدا بر گروهی که گرفتند قبرهای پیغمبران خود را
مسجد ها و وجه آن سابقا معلوم شد رواه مالك مرسلا وعن معاذ بن جبل قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يستحب الصلوة في الحيطان بود آنحضرت که دوست میداشت نماز را در حیطان قال بعض رواته گفت بعضی از راویان این حدیث
در بیان معنی حیطان يعني البساتين میخواهد از حیطان بساتین را و اصل حیطان جمع حائط است بمعنی دیوار که احاطه میکند موضعی را و معنی بستان می آید بجهت احاطه دیوار بوی رواه الترمذي وقال روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت هذا
حديث غريب این حدیث غریب است لا نعرفه الا من حديث الحسن بن ابي جعفر نمی شناسیم آنرا مگر از حدیث حسن بن ابی جعفر وقد ضعفه يحيى بن سعيد وغيره بتحقیق ضعیف گفته او را یحیی بن سعید و غیر وی از بعض اهل حدیث و گفته اند حسن
بن ابی جعفر شناسا است در روایت حدیث و منکر الحدیث است و یحیی بن سعید که از نقاد ائمه حدیث است از وی روایت نمیکرد و ابو حاتم گفته که حسن مستجاب الدعوات بود ولیکن چون اشتغال بعبادت بسیار کرد ضایع شد حدیث و حفظ آن بر وی غالب شد
والله اعلم وعن انس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة الرجل في بيته بصلوة نماز مرد در خانه خود برابر است و محسوب است بیک نماز وصلوته في مسجد القبائل بخمس وعشرين صلوة و نماز وی در مسجد قبیلها
محسوب است به بیست و پنج نماز وصلوته في المسجد الذي يجمع فيه بخمسمائة صلوة و نماز وی در مسجد که جمعه گذارده میشود در وی به پانصد نماز وصلوته في المسجد الاقصى و نماز وی در بیت المقدس بخمسين الف صلوة به پنجاه هزار
نماز و در بعض نسخ بالف صلوة بهزار نماز و بعضی علما نوشته اند که روایت صواب همین است وصلوته في مسجدي بخمسين الف صلوة و نماز او در مسجد من به پنجاه هزار نماز است وصلوته في المسجد الحرام بمائة الف صلوة و نماز او در مسجد حرام بصد
هزار نماز رواه ابن ماجة وعن ابي ذر قال قلت گفت ابو ذر گفتم یا رسول الله اي مسجد وضع في الارض اول کدام مسجد است که نهاده شد و بنا کرده شد در زمین نخست قال المسجد الحرام گفت نخستین مسجدی که بنا کرده شده است
در زمین مسجد حرام است که کعبه معظمه است قلت ثم اي گفتم بعد از آن کدام مسجد است که نهاده شده است قال گفت آنحضرت ثم المسجد الاقصى بعد از آن مسجد اقصی است قلت كم بينهما گفتم چند مدت است میان بنای این دو مسجد قال اربعون عاما
گفت چهل سال ثم الارض لك مسجد پس زمین تمام ترا مسجد است یعنی حکم مسجد دارد که جایز است نماز در وی هر جا که موجود شوی فحيثما ادركتك الصلوة فصل پس هر جا که دریابد ترا نماز و برسد وقت نماز پس بگزار نماز را متفق عليه
درینجا اشکال آورده اند که بانی کعبه ابراهیم است عليه الصلوة والسلام و بانی بیت المقدس سلیمان عليه السلام و میان ایشان بیشتر از هزار سال است پس چهل سال چون گفت و جواب داده اند ابن جوزی که درین کلام اشارت است در حدیث باول بنا نهادن این
دو مسجد است و نیست ابراهیم نخستین کسی که بنا کرده کعبه را و نخستین کسی که بنا کرده بیت المقدس را زیرا که بتحقیق روایت کرده شده است که اول کسی که بنا کرد کعبه را آدم بود و پس از آن منتشر شدند اولاد او در زمین پس تواند که بعضی از اولاد آدم بنیاد بیت المقدس را
نهاده باشند پس از آن بنیاد نهاد ابراهیم کعبه را الشیخ ابن حجر عسقلانی گفت که تحقیق یافتیم شاهدی برای این سخن زیرا که ابن هشام در کتاب التیجان گفته است که چون بنا کرد آدم کعبه را امر کرد او را پروردگار تعالی به سیر کردن بسوی بیت المقدس و بنا کردن
آن پس بنا کرد آنرا و عبادت کرد در وی و بنای آدم کعبه را خود مشهور است و برین تقدیر فاصله چهل سال بعید نباشد كذا في بعض الشروح والله اعلم باب الستر ستر پوشیدن و مراد اینجا پوشیدن عورت است که از شرائط نماز است مؤلف درین
باب احادیث آورده در لباسها که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و صحابه نماز در آن کرده اند و آنچه مکروه است در آن نماز قطع نظر از قدر واجب در ستر عورت الفصل الاول عن عمر بن ابي سلمة روایت است از عمر بن ابی سلمه مخزومی قرشی که
ربیب آنحضرت بود پسر ام سلمه صحابی صغیر است ولادت وی در ارض حبشه است در سنه ثانیه از هجرت و در وقت وفات آنحضرت نه ساله بود و یاد گرفته از آنحضرت احادیث و وفات یافت در زمان عبد الملک سنه ثلث وثمانین بعض قال
رايت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم يصلي في ثوب واحد نماز میگذارد در یک جامه مشتملا به در حالتیکه اشتمال کننده بود آنحضرت بآن جامه في بيت ام سلمة در خانه ام سلمه و صورت اشتمال
آنست که طرف راست از جامه که بر دوش راست است از زیر دست راست گرفته بر دوش چپ بیندازد و طرف چپ که بر دوش چپ است از زیر دست چپ گرفته بر دوش راست بیندازد و بر سر بندد هر دو طرف را بر سینه و قالبا احتیاج بستن
هر دو طرف بر سینه بتقدیر یست که گوشها جامه دراز نباشد و بیم وا شدن بود و اگر بسیار دراز باشد احتیاج به بستن نباشد چنانکه از لباس فقرای عرب ظاهر میگردد و لهذا در عبارت بعض شارحان این قید واقع نشده و اشتمال را توشح نیز گویند
ماخوذ از وشاح بمعنی حمائل که در کردن اندازند واضعا طرفيه على عاتقيه در حالتیکه نهنده بود هر دو طرف جامه را بر هر دو دوش خود چنانکه تصویر کرده شد متفق علیه وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لا يصلين احدكم في الثوب الواحد باید که نماز نکند هر یکی از شما در یک جامه که لیس على عاتقيه منه شيء نیست بر هر دو دوش وی از آن جامه چیزی بهمان طریق که در معنی اشتمال مذکور شد چه بر تقدیر عدم آن از کشف عورت
ایمن نبود تا بدست گرفته نگاه ندارد و برین تقدیر نهادن دست بر دست که سنت است میسر نشود و با وجود آن اگر ستر عورت حاصل است نماز درست است نزد ائمه ثلثه و جمهور علما الا نزد امام احمد و بعض سلف نظر بظاهر این حدیث
متفق عليه وعنه قال سمعت رسول الله و هم از ابی هریره است گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم يقول میگفت من صلى في ثوب واحد فليخالف بين طرفيه کسی که بگذارد در یک جامه نماز را پس باید که مخالفت
کند میان هر دو طرف آن جامه چنانکه در صورت اشتمال گفته شد رواه البخاري وعن عائشة رضي الله عنها قالت صلى رسول الله گفت عائشه نماز گذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم في خميصة لها اعلام در خمیصه که مر آنرا
علمها بود و خمیصه جامه ایست از خز یا صوف سیاه علم دار و اگر سیاه و علم دار نبود خمیصه نگویند فنظر الى اعلامها نظرة پس نگاه کرد آنحضرت بجانب علمهای آن خمیصه یک نگاه کردنی فلما انصرف قال پس چون برگشت آنحضرت و فارغ شد از
نماز گفت اذهبوا بخميصتي هذه الى ابي جهم ببرید این خمیصه مرا بسوی ابی جهم که صحابی مشهور بود و همین ابو جهم از پیش خود این خمیصه را بطریق هدیه بخدمت آنحضرت آورده بود و چون آنحضرت علمهای آن را خوش آمد باز فرستاد و در عوض که

اینجا عیب ... وائتونی بانبجانیة ابی جهم و بیارید برای من انبجانیه ابی جهم را انبجانیه بکسر همزه و فتح آن و سکون نون و کسر بای موحده و فتح نیز آمده کلیمی پشمین بی نقش است از فروترین جامها منسوب بموضعی که انبجان نام دارد و طلب انبجانیة ابی جهم
آن بود که چون وی فرستاده بود باز پس فرستادن آن شکسته خاطر گردد و سبب ناخوش داشتن آن خمیصه آن بود که فرمود فانها الهتنی آنفا عن صلوتی پس بدرستیکه این خمیصه بنظر افتادن بر نقش و اعلام و الوان آن باز داشت مرا از ذوق
و حضور نماز اکنون متفق علیه وفی روایة للبخاری و در روایتی مر بخاری را اینچنین آمده قال کنت انظر الی علمها و انا فی الصلوة گفت آنحضرت بودم من که نگاه میکردم بجانب علم آن خمیصه و حال آنکه من بودم در نماز فاخاف ان تفتننی
پس می ترسیدم که در فتنه بیندازد مرا و باز دارد از نماز و حضور دل این فائده اعلام میکرد که حضور و تشویش ظاهر را در نفوس طاهره و قلوب صافیه تاثیر ثابت هست با وجود علو مقام و کمال نزاهت و بنظر تحقیق این تاثیر و تغیر ناشی از کمال صفا و غایت لطافت
است چنانکه در جامه سفید یک نقطه سیاه که افتد نمایان گردد و هر چند سفیدتر و صاف تر نمایان تر و آلودگان تیره دل را ازان معنی آگاهی نبود و نزد من این تعلیم است مر امت را و تنبیه است مر ایشان را بر تثبیت و احتیاط و حراست در مباشرت ملاهی
و مشاغل والله اعلم بحقیقة الحال وعن انس رضی الله عنه قال روایت است از انس که گفت کان قرام بکسر قاف و تخفیف را پرده باریک رنگین منقش لعائشة مر عائشه را سترت به جانب بیتها پوشیده بود عائشه بآن پرده گوشه خانه خود را
ظاهر نیست که دیوار خانه را بدان پوشیده و زینت ساخته بود و بعض گفته اند مثل حجله عروس ساخته بود و بعض گویند که استعاره کرده داشت باین پرده آنرا پوشیده بود زیرا که از پوشیدن دیوارها و پرده گرفتن آن نهی کرده اند پس عائشه چگونه آنرا اینکار
منع میباشد مگر آنکه این حال پیش از نهی باشد والله اعلم فقال لها النبی پس گفت مر عائشه را پیغمبر صلی الله علیه وسلم امیطی عنا قرامک هذا دور کن ببر از پیش ما پرده خود را فانه لا تزال تصاویره تعرض لی فی صلوتی
پس بدرستیکه این قصه همیشه تصاویر او ظاهر میکرد بر من در نماز من رواه البخاری وعن عقبة بن عامر قال اهدی لرسول الله گفت عقبه بن عامر جهنی که صحابی مشهور است هدیه فرستاده شد برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فروج
حریر قبای ابریشم و فروج بفتح فاء و تشدید راء مضمومه در آخر جیم قبائی که از پس چاک دارد و برای سواری کنند و اهدا کننده آن اکیدر بود کلان تر دومة الجندل و بعض گویند دیگری بود فلبسه پس پوشید آنحضرت آن قبا را و این پیش از تحریم لبس حریر بود
و بعض گویند بعد از تحریم بود و از برای استمالت خاطر آن شخص که فرستاده بود پوشید و این سخن بغایت بعید است و مخالف سوق حدیث ثم صلی فیه پس نماز گذارد دران قبا ثم انصرف پس بازگشت از نماز فنزعه پس کشید آن قبا را از بدن مبارک نزعا
شدیدا کشیدنی سخت کالکاره له مانند کراهت دارنده مرآنرا ثم قال لا ینبغی هذا للمتقین لائق و سزاوار نیست این چنین جامه مر متقیان را خصوصا متقی و سرور متقیان را صلی الله علیه وسلم یعنی اگر چه مباح بود و لیکن از مقام عزیمت و فضیلت
دور است و تواند که همین اشارت برای تحریم و مقدمه آن باشد والله اعلم متفق علیه

الفصل الثانی

عن سلمة بن الاکوع قال قلت گفت سلمه بن الاکوع از اصحابی مشهور است و از شجاعان و دلیران روزگار بود پیاده بر سواران میزد گفتم یا
رسول الله انی رجل اصید من مردی ام که شکار میکنم و پیراهن تنها میپوشم که ازار باو نمی باشد تا دنبال شکار بآسانی توانم دوید افاصلی فی القمیص الواحد آیا نماز کنم در یک پیراهن قال نعم گفت آری بگذار نماز در آن یک پیراهن وازرره
و تکمه کن پیراهن یعنی ببند گریبان آنرا اگر فراخ باشد و عورت از آن نمایان گردد نزد رکوع و سجود ولو بشوکة اگر چه تکمه کردن و بستن بخاری باشد رواه ابوداود روایت کرد این حدیث را ابوداود باین لفظ وروی النسائی نحوه
و روایت کرده است نسائی مانند آن بلفظ دیگر وعن ابی هریرة قال بینما رجل یصلی گفت ابوهریره در اثنای آنکه مردی میگذارد نماز را مسبل ازاره دراز کننده و فرو هشته است ازار خود را و اصل اسبال دراز کردن جامه و فرو هشتن آن
تا زمین بطریق ناز و تکبر مخصوص نیست بازار و لیکن بیشتر استعمال در ازار یابد قال له رسول الله گفت مر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذهب فتوضأ برو و وضو کن فذهب و توضأ پس رفت آن مرد و وضو کرد ثم جاء پس
باز آمد فقال رجل پس گفت مردی دیگر که حاضر بود یا رسول الله مالک امرته ان یتوضأ چه بود ترا که امر کردی او را با آنکه وضو کند قال گفت آنحضرت انه کان یصلی و هو مسبل ازاره بدرستیکه او نماز میگذارد و حال آنکه دراز
کننده است ازار خود را وان الله لا یقبل صلوة رجل مسبل ازاره و بدرستیکه خدای تعالی قبول نمیکند نماز مردی را که اسبال کننده است ازار خود را از جهت ناز و تکبر و ثواب نمیدهد بران اگر چه اصل صحت دارد و از ذمه ساقط میگردد
رواه ابوداود و اما آنکه قبول نا کردن نماز وی چگونه علت امر بوضو گردید درین دو وجه گفته اند یکی آنکه امر بوضو کرد او را تا بداند که وی مرتکب معصیت است چه در علم ایشان قرار یافته بود که وضو مکفر خطایا و بخشیدن گناهان است
و دور میکرد او را لباس آنرا همچو غضب ماندن آن و طیبی گفته که شاید سر در امر بوضو با وجود طهارت آنست که تا فکر کند مرد در سبب امر کردن پس بداند قباحت این فعل خود را که ارتکاب کرده است و حق تعالی ببرکت امر رسول الله صلی الله علیه
وسلم بطهارت ظاهر پاک گرداند باطن او را از تکبر و خیلا که باعث شده است او را بر اسبال ازار زیرا که طهارت ظاهر مؤثر است در طهارت باطن و ظاهر در فهم حیران میدر آید که اسبال ناقض وضو باشد یا موجب کراهت دران کردن اما شرح
بیان آن چنین کرده اند فافهم وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقبل صلوة حائض الا بخمار قبول کرده نمیشود نماز زنی بالغه که در حیض رسیده است الا بپوشش خمار
بکسر خای معجمه چیزیکه پوشیده شود بدان سر و اکنون استعمال او در سرپوش زنان آید در صراح گفته که خمار بکسر معجر زنان یعنی سر و موی زنان عورت است و واجب است ستر آن در نماز و این حدیث است حکم مرد دارد در عورت
چنانکه در کتب فقه معلوم شده است رواه ابوداود والترمذی وعن ام سلمة انها سألت رسول الله روایت است از ام سلمه که وی پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم اتصلی المرأة فی درع و خمار آیا نماز
گذارد زن در پیراهن و مقنعه لیس علیها ازار نباشد بر تن وی ازار قال گفت آنحضرت بگذارد اذا کان الدرع سابغا وقتیکه باشد پیراهن تمام یعنی دراز چنانکه یغطی ظهور قدمیها بپوشد پشت هر دو پای او را الا آنکه داخل
عورت است رواه ابوداود روایت میکرد این حدیث را ابوداود وذکر جماعة وقفوه علی ام سلمة و ذکر کرد ابوداود جماعتی از ائمه حدیث که وقف کرده اند این حدیث را بر ام سلمه یعنی گفته اند که این قول ام سلمه است نه قول
رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی حدیث موقوف و در مقدمه معلوم شده است وعن ابی هریرة ان رسول الله روایت است از ابی هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نهی عن السدل فی الصلوة نهی کرد از سدل در نماز
و صورت سدل آنکه جامه بر سر و دوش بیندازد و اطراف جامه را از جوانب نا کند و کذلک نیز دارد دوش و نا کردن اطراف آن و پوشیدن قبائی که دستها در آستین نیارد نیز داخل سدل است وان یغطی الرجل فاه و نهی کرده است
از پوشیدن مرد دهن خود را در نماز بجامه یا بدست و بعض شارحان تفسیر کرده اند آنرا بتلثم که بستن دهن است بگوشه دستار و سبب آن گفته اند که این فعل یهود است و بعض گفته اند بجهت آنکه سیرت زنان و عادت ایشان است و بعض
گفته اند که مانع است از قرائت و تحسین آن و صاحب جامع و آمده که آنکه از دهن او بوی بد می آید ازان مستثنی است و بستن دهن درین صورت مستحب است و مستحسن است رواه ابوداود والترمذی وعن شداد بن اوس
صحابی است برادرزاده حسان بن ثابت نزول کرد بیت المقدس را و مرده است در شام قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خالفوا الیهود مخالفت کنید یهود را بگذاردن نماز در موزه و
نعلین فانهم لا یصلون فی نعالهم ولا خفافهم پس بدرستیکه یهود نمیگذارند نماز در نعلهای خود و موزه های خود از اینجا معلوم میشود که عمل بر رخصت از برای اظهار خلاف با اهل ضلاله مستحسن و مرغوب است و هر چند رخصت است
اما چون متضمن مخالفت ایشان است حکم عزیمت پیدا کرد رواه ابوداود وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال بینما رسول الله در اثنای آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصلی باصحابه نماز میگذارد
با یاران خود اذ خلع نعلیه ناگهان بیرون کشید از پای نعلین خود را فوضعهما عن یساره پس نهاد نعلین خود را در چپ خود تا کسی در جانب چپ آنحضرت نبود و الا دران جانب نمی نهاد از جهت ورود نهی ازان

چنانکه در حدیث آینده بیاید فلما رای ذلك القوم پس چون دیدند کشیدن نعلین یاران آنحضرت صحابه القوا نعالهم برکشیدند از پایهای خود نعلهای خود را بینداختند فلما قضی رسول الله صلی الله علیه وسلم صلاته
پس چون تمام کرد آنحضرت نماز خود را قال ما حملکم علی القائکم نعالکم چه چیز باعث شد شما را بر انداختن شما نعلهای خود را قالوا رأیناك القیت نعلیك گفتند دیدیم ترا که انداختی نعلین خود را فالقینا نعالنا
انداختیم ما نیز نعلهای خود را بمتابعت تو فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان جبرئیل اتانی پس گفت آنحضرت بدرستیکه جبرئیل آمد مرا فاخبرنی ان فیهما قذرا پس خبر داد مرا که در نعلین من پلیدی هست
وقذر بفتحتین قاف و ذال معجمه در اصل آنچه مکروه پندارد آنرا طبع و ظاهر نجاستی نبود که نماز با آن درست نباشد بلکه چیزی بود مستقذر که طبع آنرا ناخوش دارد والا نماز از سر گرفتی که بعضی از نماز با آن گذارده بود و خبر دادن
جبرئیل بآن و برآوردن آن از پا بجهت کمال تنظیف و تطهیر بود که لائق بحال شریف وی بود و بعضی از شافعیه گویند که استصحاب نجاست بنسیان منع نمیکند از درست بودن نماز نظر بظاهر این حدیث و این قول قدیم
از شافعی است بعد از ان فرمود آنحضرت اذا جاء احدکم المسجد فلینظر وقتی که خواهد یکی از شما که در آید در مسجد پس باید که نگاه کند فان رای فی نعلیه قذرا پس اگر ببیند در نعلین خود پلیدی فلیمسحه ولیصل
فیهما پس باید که مسح کند آن پلیدی را و بگذارد نماز در نعلین و تحقیق این در باب تطهیر النجاسات گذشت رواه ابوداود والدارمی وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا
صلی احدکم فلا یضع نعلیه عن یمینه چون نماز گذارد یکی از شما پس باید که ننهد نعلین خود را در راست خود ولا عن یساره و نیز باید که ننهد در جانب چپ خود فتکون عن یمین غیره پس باشد در راست غیر او یعنی
بجانب دست چپ خود بنهد در جانب راست دیگری که در پهلوی وی در جانب چپ وا ایستاده است واقع میشود و چون در راست خود خوش ندارد در راست دیگری چون روا دارد بیت هر چه بجان خویش
نپسندی نیز بر جان دیگری مپسند الا ان لا یکون عن یساره احد مگر آنکه نباشد در جانب چپ او هیچ یکی ولیضعهما بین رجلیه و باید که بنهد نعلین را میان دو پای خود وفی روایة و در روایتی این زیادت
آمده است که او لیصل فیهما یا باید که بگذارد نماز را در نعلین و بر نکشد آنها را از پا رواه ابوداود و روی ابن ماجة بمعناه الفصل الثالث عن ابی سعید الخدری قال دخلت علی النبی گفت
ابوسعید خدری در آمدم بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرأیته یصلی پس دیدم که نماز میگذارد آنحضرت بر بوریا یسجد علیه سجده میکرد بر وی ازینجا معلوم شد که نماز گذاردن و سجده کردن بر چیزی که حائل باشد میان
وی و زمین درست است خواه از جنس زمین باشد یا نه و اگرچه درین حدیث حصیر تخصیص بذکر یافته ولیکن دلائل دیگر دال است بر غیر آن چنانکه جامه یا صوف نیز جائز است و بعض گویند بر غیر آنچه از جنس زمین و نبات
زمین باشد خوب نیست قال گفت ابوسعید و رأیته یصلی فی ثوب واحد متوشحا به و دیدم آنحضرت را که نماز میگذارد در یک جامه در حالتیکه متوشح بود بآن جامه چنانکه گذشت رواه مسلم وعن عمرو بن شعیب عن
ابیه عن جده قال رأیت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یصلی حافیا ومنتعلا نماز میگذارد گاهی پای برهنه و گاهی نعلین پوشیده رواه ابوداود وعن محمد بن المنکدر تابعی است
شنیده از جابر و انس و عائشه و ابوهریره و غیر ایشان قال صلی بنا جابر فی ازار قد عقده من قبل قفاه گفت نماز گذارد جابر بن عبدالله انصاری صحابی مشهور در ازاری که بسته بود آنرا از جانب گردن خود و ازار چادریست که او را در
تهی بندند و جابر آن ازار را بلند کرده تا گردن در پیچیده بود و همین یک پوشیده نماز گذارد وثیابه موضوعة علی المشجب و حال آنکه جامهای وی نهاده شده بود در مشجب بکسر میم و سکون شین معجمه و فتح جیم چوبهای که سرهای آن بهم
پیوند کنند و پایهای آنرا گشاده دارند و جامها را بروی نهند و گاهی مشک آب را نیز بیاویزند تا آب سرد گردد و اهل عرف اینجا آنرا سه پایه خوانند فقال له قائل پس گفت مر جابر را گوینده تصلی فی ازار واحد
آیا میگذاری تو نماز در یک ازار با وجود آنکه جامهای تو حاضر است فقال پس گفت جابر انما صنعت ذلك لیرانی احمق مثلك کردم من این کار را برای آنکه تا ببیند مرا جاهلی مانند تو و بداند که نماز گذاردن در یک جامه جائز است
و خلاف سنت نیست و وصف بحماقت بجهت مبادرت وی بانکار بی تأمل و سؤال و درین تنبیه است بر ترک طعن و اعتراض بر اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم بترک سنت و حسن ظن بایشان اگرچه بظاهر خلاف صواب نماید و بر
همین قیاس علمای راسخ در علم از اهل استقامت و اولی سؤال و استفسار است نه اعتراض و انکار وایّنا کان له ثوبان علی عهد النبی و کدام یکی از ما بود مر او را دو جامه در زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اگرچه
بعد از وسعت و قدرت نماز گذاردن در دو جامه و تجمل در هیئت نماز مستحب و مستحسن است لیکن برای غرض تعلیم و تنبیه بر جواز در یک جامه نیز مستحسن است چنانکه جابر کرد نظر بر تهاون و تساهل رواه البخاری عن ابی بن
کعب از مشاهیر صحابه و علمای ایشانست کاتب وحی و حافظ قرآن مناقب او بسیار است و عمر رضی الله عنه او را سید المسلمین میخواند قال گفت الصلوة فی الثوب الواحد سنة نماز گذاردن در یک جامه سنت و طریق مسلوک است
در دین و جائز است چنانکه گفت کنا نفعله مع رسول الله بودیم که میکردیم آنرا با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ولا یعاب علینا و عیب گرفته نمیشد بر ما فقال ابن مسعود پس گفت ابن مسعود انما کان ذاك
اذا کان فی الثیاب قلة نبود نماز گذاردن در یک جامه مگر وقتی که بود در جامها کمی فاذا وسع الله فالصلوة فی الثوبین ازکی پس چون فراخ گردانید خدا تعالی ارزاق را پس نماز گذاردن در دو جامه فاضل تر
و در ثواب زیاده تر است از جهت حسن ادب و اظهار نعمت و تحسین هیئت رواه احمد باب السترة سترة بضم سین و سکون تا آنچه پوشیده شود بوی چیزی و مراد اینجا آنچه ایستاده شود پیش مصلی تا متمیز شود سجده گاه او و [illegible]
نخورد گذرنده بگذشتن از پیش آن مانند دیواری یا ستونی یا چوبی و جز آن و باید که درازی او کم از ذراعی نبود و سطبری از انگشت و احکام آن در احادیث بیاید الفصل الاول عن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان النبی بود پیغمبر
صلی الله علیه وسلم یغدو الی المصلی میرفت در وقت بامداد بسوی مصلای عید والعنزة بین یدیه تحمل و عنزه پیش آنحضرت برداشته میشد و عنزه بفتحات نام نیزه خرد است که سنان دارد بمقدار سه گز و عادت
چنان بود که خادمان شریف آنرا می برداشتند برای مصلحتها و کارها یکی از ان ستره ساختن است در نماز چنانکه میگوید فتنصب بالمصلی بین یدیه و ایستاده کرده میشد بمصلی پیش آنحضرت و ستره ساخته میشد فیصلی الیها پس نماز
میگذارد آنحضرت بسوی آن رواه البخاری وعن ابی جحیفة بتقدیم جیم مضمومه بر حای مفتوحه از صغار صحابه است در وقت وفات آنحضرت بحد بلوغ نرسیده بود ولیکن شنیده از وی سنت و امیر المؤمنین علی او را بیت المال
تفویض کرده بود قال گفت رأیت رسول الله دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم بمکة در مکه وهو بالابطح و حال آنکه بود آنحضرت در ابطح که نام وادیست نزدیک مکه در راه منی و آنرا محصب و بطحا نیز گویند و وجه تسمیه
آن ببطحا گویند و آنحضرت صلعم بطحی خوانند و ابطح بمعنی سیل آب که در روی سنگریزه های خورد بود فی قبة حمراء من ادم بود آنحضرت در خیمهٔ سرخ از چرم و ادم بفتحتین چرم دباغت کرده شده و رأیت بلالا
اخذ وضوء رسول الله و دیدم بلال را که گرفت آب باقیمانده را از وضوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و رأیت الناس یبتدرون ذلك الوضوء و دیدم مردم را که میشتافتند و سبقت میکردند برای گرفتن
آن آب فمن اصاب منه شیئا تمسح به پس کسی که میرسید و مییافت چیزی را از ان آب مسح میکرد بآن آب وجه و اعضای خود را ومن لم یصب منه اخذ من بلل ید صاحبه و کسی که نمییافت از ان آب
میگرفت از تری دست یار خود ثم رأیت بلالا اخذ عنزة پس دیدم بلال را که گرفت عنزه را فرکزها پس نشانید آنرا در زمین و ستره ساخت وخرج رسول الله و بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

في حلة حمراء در حديث جامه بود كه خطهاي سرخ داشت چنانكه جامهاي اليمن در ديار ما ميباشد نه آنكه مراد جامه سرخ خالص باشد كه آن مكروه است كراهت تحريمي و تحقيق آن در كتاب اللباس بيايد ان شاء الله تعالى و شمر اي جمع كرد دامن بنده و بود آنحضرت و برداشته كوشه ازار را بساق فصلى الى العنزة بالناس ركعتين گذارد آنحضرت متوجه بجانب عنزه با مردم دو ركعت و رأيت الناس والدواب و ديدم مردم و چهارپايان را بمرون بين يدي العنزة ميگذشتند پيش عنزه پس معلوم شد كه بعد از نصب ستره گذشتن مردم و غير مردم ضرري ندارد در نماز و گذرندگان آثم نشوند متفق عليه وعن نافع عن ابن عمر ان النبي روايت است از نافع از ابن عمر كه پيغمبر صلى الله عليه وسلم كان يعرض راحلته بود كه مي نشاند شتر سواري خود را برپهنا بجانب قبله فيصلي اليها پس نماز ميگذارد آنحضرت بسوي احله و يعرض بفتح يا و سكون عين و بضم را و كسر آن و بضم ياء و فتح عين و كسر راي مشدد نيز روايت است معرض و تعريض بر پهنا نهادن متفق عليه اين مقدار از حديث مسلم و بخاري هر دو روايت كرده اند و زاد البخاري و زيادت كرده است بخاري اين عبارت را كه قلت افرايت اذا هبت الركاب گفت نافع گفتم با ابن عمر خبر ده مرا كه چون بيرون مي روند شتران براي چريدن و آب خوردن چه كار ميكرد آنحضرت و بجانب چه چيز نماز ميكرد قال گفت ابن عمر كان ياخذ الرحل بود آنحضرت ميگرفت پالان شتر را فيعدله پس راست مي نهاد آن را و راست داشتن از عدل تعديل فيصلي الى آخرته پس ميگذارد آنحضرت بجانب چوب پسين پالان و آخره بفتحات ممدود و بمد و كسر خاي چوبي كه تكيه ميكند بر آن شتر سوار و چون آن چوب بلندي داشت آن را ستره ميساخت و بسوي آن نماز ميكرد وعن طلحة بن عبيد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وضع احدكم بين يديه وقتي كه نهد يكي از شما پيش خود مثل مؤخرة الرحل مانند پسين پالان ستره مؤخره بضم ميم و سكون همزه و كسر خا و فتح آن و بضم ميم و فتح همزه و تشديد خاي مشدده بمعنى آخره كه در حديث سابق گذشت و آخره فصيح تر از مؤخره است تا آنكه گفته اند كه ظاهر آنست كه لفظ آنحضرت آخرة الرحل است و راوي بلغت خود مؤخرة الرحل روايت كرده زيرا كه قريش افصح عرب است از روي لغت و آنحضرت افصح قريش است فليصل پس بايد كه نماز بگذارد ولا يبال من مر وراء ذلك و باك ندارد از كسي كه بگذرد پيش آن ستره و قطع نميكند خشوع او را يا باك ندارد از كسي كه بگذرد و آثم نميگردد رواه مسلم وعن ابي جهيم بضم جيم و فتح حا و سكون تحتانيه صحابي معروف است خواهرزاده ابي بن كعب باقي مانده تا امارت معاويه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو يعلم المار بين يدي المصلي ماذا عليه اگر بداند گذرنده پيش مصلي كه چه گناه است بروي لكان ان يقف اربعين هر اينه باشد ايستادن وي چهل خير اله من ان يمر بين يديه بهتر مر او را از گذشتن وي پيش مصلي قال ابو النضر گفته است ابو النضر بضاد معجمه كه يكي از روات اين حديث است از ابي جهيم لا ادري قال در نمي يابم كه گفت اربعين يوما چهل روز او شهرا او سنة يا گفت چهل ماه يا چهل سال و از احاديث ديگر معلوم ميشود كه چهل سال گفته و مبالغه هم درين است متفق عليه وعن ابي سعيد قال قال رسول الله گفت ابو سعيد خدري كه گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم اذا صلى احدكم الى شيء يستره من الناس چون نماز گذارد يكي از شما بسوي چيزي كه بپوشد او را از مردم يعني ستره برپا كند كه حائل گردد ميان وي و مردم فاراد احد ان يجتاز بين يديه پس خواست يكي كه بگذرد پيش وي يعني ميان وي و ستره فليدفعه پس بايد كه براند و دور كند او را فان ابى فليقاتله پس اگر سركشي كند و دور نگردد پس بايد كه كشتن كند با وي و در روايتي فليقتله پس بايد كه بكشد او را و اين مبالغه است در دفع و طرد و گفته اند كه اگر بچيزي دفع كند كه جائز است دفع كردن با آن و ناگاه كشته شود و بميرد قصاص واجب نگردد و در ديت اختلاف است فانما هو شيطان پس جز اين نيست كه وي مگر شيطان يعني كار شيطان كند كه آن قطع خشوع است يا مراد شيطان انس است چه شيطان بر جن و انس هر دو اطلاق مي يابد و مردم شرير را شيطان انس گويند هذا لفظ البخاري اين لفظ بخاري است ولمسلم معناه و در مسلم معني او است بلفظ ديگر است وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تقطع الصلوة المرأة والحمار والكلب ميبرد و باطل ميكرداند نماز را زن كه از پيش مصلي بگذرد و همچنين خر و سگ ويقي ذلك مثل مؤخرة الرحل و نگاه ميدارد قطع را از راه يافتن بنماز و منع ميكند آن را نهادن چيزي مانند مؤخره رحل در پيش و ستره ساختن آن را چنانكه معلوم شد رواه مسلم بدانكه جمهور علما از صحابه و غيرهم برانند كه قطع ميكند هر چه ميگذرد از پيش مصلي يكي ازين چيزها و چه غير آن و احاديثي كه وارد شده است در آن چنانكه اين حديث و غير آن محمول است بر مبالغه و تاكيد در نصب ستره يا مراد قطع خشوع و حضور در صلوة است كه سر صلوة و روح اوست يا مراد آنست كه نزديك است كه قطع شود بجهت شغل دل مصلي بآن و تخصيص اين سه چيز بآن جهت شدت شغل است در آن اما در زن خود ظاهر است و اما حمار پس از جهت كثرت ملازمت شيطان مر او را چنانكه استحباب تعوذ از شيطان نزد نهيق حمار دلالت دارد بر آن و اما كلب پس بجهت غلظ نجاست وي و بعضي برانند كه مرور زن حائض و سگ سياه قاطع است و اين قول ابن عباس است و ابن عباس بسته ميكند وعن عائشة رضي الله عنها قالت كان النبي گفت عائشه بود پيغمبر صلى الله عليه وسلم يصلي من الليل نماز ميگذارد در شب وانا معترضة بينه وبين القبلة و من بر پهنا افتاده بودم ميان آنحضرت و ميان قبله كاعتراض الجنازة همچو بر پهنا افتادن جنازه ميت در پيش نماز كنندگان اشارت است بآنكه بتمام مقابل افتاده بودم نه در يك گوشه و با وجود آن آنحضرت نماز ميكرد پس معلوم شد كه پيش آمدن زن در نماز قطع نميكند نماز را متفق عليه وعن ابن عباس قال اقبلت راكبا على اتان روايت است از ابن عباس گفت كه پيش آمدم من سواره بر ماده خري و اتان بفتح همزه و كسر نيز آمده و حمار مذكر و مونث هر دو را گويند و اتان مخصوص است بانثي و اتانه نيز آمده و در ذكر اتان اشارت است بآنكه چون مرور ماده خر قاطع نباشد مرور نر امره نيز نخواهد بود وانا يومئذ قد ناهزت الاحتلام و من آن روز بتحقيق نزديك شده بودم مدت بلوغ را ورسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي بالناس و پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم نماز ميگذارد با مردم در منى كه ريسيل است الى غير جدار بسوي ديواري كه ستره باشد فمررت بين يدي بعض الصف پس گذشتم من پيش بعض صف نماز فنزلت پس فرود آمدم وارسلت الاتان ترتع و رها كردم و سر دادم ماده خر را كه بچرد و خلت في الصف و درآمدم در صف نماز فلم ينكر ذلك على احد پس انكار نكرد آن را بر من هيچكي يعني سواره بر ماده خر پيش صف نماز آمدن و ماده خر را پيش صفوف سر دادن از جهت قطع عدم اتيان صلوة را از جهت عدم من اگرچه قريب بلوغ شده بودم متفق عليه

الفصل الثاني عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى احدكم چون نماز بگذارد يكي از شما فليجعل تلقاء وجهه پس بايد كه بگرداند در روي خود شيئا چيزي را فان لم يجد پس اگر نيابد چيزي را كه بگرداند آن را مقابل روي خود پس بايد كه ايستاده كند عصاي خود را و نگاه اندازد در زمين و اگر زمين سخت بود فلينصب عصاه فان لم يكن معه عصا پس اگر نباشد با وي عصا فليخطط خطا پس بايد كه بكشد خطي را در زمين ثم لا يضره ما مر امامه پس زيان ندارد او را چيزي كه بگذرد پيش او و قطع خشوع رواه ابو داود وابن ماجة بدانكه خط كشيدن قول قديم شافعي و قول امام احمد است و بعضي از متاخرين مشائخ ما نيز بآن قائل شده و نزد اكثر مشائخ ما و نزد مالك خط معتبر نيست و امام محمد گفته الخط ليس بشيء و شافعي نيز در قول جديد از آن رجوع كرده و گفته كه حديث وارد درين باب ضعيف و مضطرب است و نيز خط در حيلولت اعتبار ندارد و از بعيد تميز و مرئي نه و مختار صاحب هدايه نيز همين است و شيخ ابن الهمام گفته كه سنت اولى است باتباع و في المحيط ظهر بي و ليكن اين بي بهره دارد و موجب جمعيت خاطر و دفع انتشار ميگردد بعد از آن اختلاف است در صفت خط نزد بعضي بشكل هلال معتبر است و نزد بعضي طولي بجانب قبله و نزد

بعض بعرض میناو شمالا و مختار قول بطول است کذا فی بعض الشروح وعن سهل بن ابی حثمة بفتح حای مهمله و سکون ثاء مثلثه صحابی صغیر است ولادت وی در سنه ثالث از هجرت انصاری است مات فی امارة معاویة و او را پنج حدیث
است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم الی سترة چون نماز گزارد یکی از شما بسوی ستره فلیدن منها پس باید که نزدیک باشد از ستره تا نتواند امکان بجهت لا یقطع الشیطان علیه صلوته تا نبرد شیطان
بروی نماز وی را بوسوسه و قدرت یافتن بر آن جا اگر دور باشد از ستره احتمال مرور دارد و بعضی آن را بوسوسه گفته اند رواه ابوداود وعن المقداد بن الاسود قال ما رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی الی عود
مقداد ندیدم من آنحضرت را که میگذارد نماز بسوی چوبی ولا عمود ولا شجرة و نه بسوی ستونی و نه درختی الا جعله علی حاجبه الایمن او الایسر مگر آنکه میگردانید آن را برابر ابروی راست خود یا ابروی چپ خود ولا یصمد له صمدا و قصد میکرد او را قصد
کردنی راست میان دو چشم وی قصد بلکه میل میکرد از وی از جهت خوف مشابهت بعبادت اصنام و کمال تنزه از آن اگر چه از روی ظاهر باشد رواه ابوداود وعن الفضل بن عباس رضی الله عنهما قال اتانا رسول الله صلی الله علیه وسلم
فضل برادر ابن عباس است آمد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ونحن فی بادیة لنا و بودیم ما در بادیه که ما را بود و معه عباس و همراه آنحضرت عباس بود و عرب را رسم است که از شهر برآیند و در بادیه روند و منزل سازند چنانکه آنجا بگذرانند
و هر جماعه را بادیه معین و جای مخصوص است که در آنجا باشند پس آنحضرت در بادیه که اهل بیت عباس بود آمد فصلی فی صحراء پس نماز گزارد در صحرا لیس بین یدیه سترة نبود پیش آنحضرت ستره از دیوار و وقت نماز در آن جا بجا اسلام
شد که ستره نهادن واجب نیست بلکه امری مستحب است اگر گذرنده مردم بود و حمارة لنا وکلبة و خری از ما بود و سگی که نر بود و تعبثان بین یدیه بازی میکردند پیش آنحضرت در نماز و تعبثان بفتح تا و بالعین المهملة پس باک نداشت
آنحضرت بآن و ماده حماره و کلبه یا برای آنست یا برای وحدت رواه ابوداود وللنسائی نحوه وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقطع الصلوٰة شیٔ نبرد و باطل نکند نماز را چیزی که
بگذرد پیش مصلی وادرؤا ما استطعتم و دفع کنید او را بقدر آنکه توانید از برای نگاهداشت خضوع و خشوع فانما هو شیطان زیرا که آن گذرنده شیطان است رواه ابوداود الفصل الثالث عن عائشة رضی الله عنها
قالت کنت انام بین یدی رسول الله گفت عائشه بودم من که خواب میکردم پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ورجلای فی قبلته در حالیکه هر دو پای من در قبله آنحضرت بودی یعنی در سجده گاه او فاذا سجد غمزنی چون سجده
میکرد زیر میکرد پای مرا فقبضت رجلی پس میکشیدم و کرد می آوردم من هر دو پای خود را واذا قام بسطتهما و چون بر پا ایستاد میکشادم و دراز میکردم پاها را قالت گفت عائشه والبیوت یومئذ لیس فیها مصابیح و
خانها در آن هنگام نبود در آنها چراغ گویا این اعتذار است از عائشه از دراز کردن عائشه پاهای خود را در سجده گاه آنحضرت و اما دراز کردن وی رضی الله عنها پاها را بار دوم بعد از غمز آنحضرت پاها را شاید که گمان آن باشد که آنحضرت
انتقال کرده باشد از آنجا و پیشتر ایستاده باشد یا غفلتی که آدمی را در خواب میباشد والله اعلم متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو یعلم احدکم ما له اگر بداند یکی از شما آنچه مر او راست از گناه
فی ان یمر بین یدی اخیه در گذشتن از پیش برادر مسلمان خود معترضا فی الصلوٰة بر پیش رونده در نماز کان لان یقیم مائة عام خیر له باشد هر آینه ایستادن وی صد سال بهتر او را من الخطوة التی خطا از گامی که زند
آن را رواه ابن ماجة وعن کعب الاحبار قال روایت است از کعب احبار که گفت لو یعلم المار بین یدی المصلی ماذا علیه اگر بداند گذرنده از پیش مصلی آنچه بر وی است از گناه لکان ان یخسف به خیرا له هر آینه
باشد این که فرو برده شود در زمین بهتر او را من ان یمر بین یدیه از گذشتن وی از پیش مصلی وفی روایة و در روایتی بجای خیر اله اهون علیه آمده یعنی باشد ایستادن صد سال آسان تر بروی رواه مالک وعن ابن
عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم الی غیر السترة چون نماز گذارد یکی از شما بسوی غیر ستره فانه یقطع صلوته الحمار پس بدرستیکه قطع میکند نماز او را گذشتن خر والخنزیر والیهودی و
المجوسی والمرأة و گذشتن خوک و جهود و آتش پرست و زن و تاویل این در فصل اول گذشت ویجزئ عنه اذا مروا بین یدیه وبسند کی میکند این مذکورات از عدم قطع صلوة چون بگذرند از پیش مصلی علی قذفة بحجر بیک سنگ
انداز و گفته اند که مراد بآن سه چهار است در جمع و مقدار آن سه ذراع گفته اند رواه ابوداود باب صفة الصلوٰة در وصف کردن نماز و بیان کردن صفات آن که چگونه باید گذارد و ارکان و اجزای آن چیست و از ینجا لازم نیاید که آنچه ذکر
از حقیقت نماز است بیان کند چه صلوة چون از قبیل اعراض است اجزای آن صفات خواهد بود الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رجلا دخل المسجد و رسول الله روایت است از ابی هریره که مردی در آمد در مسجد در حالی
آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم جالس فی ناحیة المسجد نشسته بود در گوشه مسجد فصلی پس نماز گذارد و آن مرد و رعایت تعدیل ارکان و قومه و جلسه خوب نکرد ثم جاء فسلم علیه پس آمد آن مرد پس سلام کرد بر
آنحضرت فقال له رسول الله پس گفت مر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وعلیک السلام ارجع فصل بازگرد بمصلای خود پس بگذار نماز را فانک لم تصل زیرا که بدرستی تو نگذارده نماز را فرجع پس بازگشت آن مرد
فصلی پس باز بگذارد نماز بار دوم بهمان طریق که نخست گذارده بود ثم جاء فسلم پس باز آمد پس سلام کرد فقال پس گفت آنحضرت وعلیک السلام ارجع فصل فانک لم تصل باز گرد پس بگذار نماز را که تو نماز
نگذارده فقال فی الثالثة پس گفت آن مرد در کرت سوم او فی التی بعدها یا در کرتی که پس از سوم است یعنی در کرت چهارم علمنی یا رسول الله بیاموز مرا یا رسول الله نماز را که چگونه بگذارم پس آنحضرت تعلیم کرد او را نماز و تعلیم نمود
قبل از این بر آن نمود که عمده تر و قریب تر شرائط است فقال پس گفت آنحضرت اذا قمت الی الصلوٰة فاسبغ الوضوء چون خواهی که بایستی برای نماز پس بکمال و تمام تر ادا کن وضو را ثم استقبل القبلة پس روی آر بجانب
قبله فکبر پس تکبیر بگو ثم اقرأ بما تیسر معک من القرآن پس بخوان آنچه آسان و آماده گردد از قرآن که با تست و محفوظ است ثم ارکع حتی تطمئن راکعا پس رکوع کن تا آنکه قرار و آرام گیری در رکوع ثم ارفع حتی تستوی
قائما پس بردار سر از رکوع تا آنکه راست ایستی ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا بعد از آن سجده کن تا آنکه آرام گیری در سجده ثم ارفع حتی تطمئن جالسا پس بردار سر از سجده تا آرام گیری در نشستن ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا
باز سجده کن تا آنکه آرام گیری در سجده ثم ارفع حتی تطمئن جالسا پس بردار سر از سجده تا آنکه آرام گیری این نشستن را جلسه استراحت گویند و نزد شافعی سنت است که بعد از سجدتین بنشینند و بعد از آن برای رکعت دوم برخیزند
وفی روایة و در روایتی بجای این عبارت که ثم ارفع حتی تطمئن جالسا اینچنین آمده است که ثم ارفع حتی تستوی قائما پس بردار سر از سجده دوم تا آنکه راست بایستی یعنی برای رکعت دوم و در این روایت ذکر جلسه استراحت نیامده
و نحو این جلسه استراحت در حدیث دوم مالک بن الحویرث بیاید ثم افعل ذلک فی صلوتک کلها پس بکن آنچه مذکور شد در همه نماز خود متفق علیه و باین حدیث استدلال کرده شافعی و احمد و ابو یوسف بفرضیت طمانینت
در رکوع و سجود و قومه و جلسه زیرا که آنحضرت نفی کرد از آن مرد نماز را و فرمود که ای مرد تو نماز نگذارده باز گذار و این نشان فرضیت است که فعل آن بانتفای آن منتفی و باطل گردد و اطمینان در رکوع و سجود نزد امام ابو حنیفه
و محمد واجب است نه فرض و قومه و جلسه سنت و ایشان توجیه این حدیث چنان کنند که مراد از نفی صلوة نفی کمال او است بدلیل آنکه در آخر این حدیث بروایت ابی داود و ترمذی و نسائی آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود چون
تمام کردی این را تمام شد نماز تو و آنچه نقصان کردی از آن نقصان کردی از نماز خود و این نشان وجوب و سنت است که فعل بی آن ناقص و ناتمام بود پس معلوم شد که امر باعاده نماز از آن جهت بود تا آنکه بی کراهت و نقصان
واقع شود نه بجهت آنکه باطل بود و سعد و هم بود و گر چنین بودی هم از اول منع کردی از آن باز داشتی و مگذاشتی آن را که بی فرائض نماز بگذارد والله اعلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله پیغمبر خدا صلی الله علیه

وسلم یستفتح الصلوة بالتکبیر شروع میکرد نماز را بتکبیر احرام والقراءة وشروع میکرد قراءت بالحمد لله رب العالمین یعنی بسورهٔ فاتحه گویا که این نام آن سوره شده است جهت ذکر این کلمه در اول وی چنانکه گویند خوانده
کویلم ذلک الکتاب یعنی الم و مراد تمام سوره میباشد و ازینجا لازم نمی آید که بسم الله الرحمن الرحیم نمیخواند و اگر مراد عدم جهر بسمله باشد پس نزد ما تاویل راست است و نزد شافعی تاویل مذکور نیست و خلاف در جهر بسمله و کان اذا رکع لم
یشخص رأسه و بود آنحضرت چون رکوع میکرد بلند نمیکرد سر مبارک خود را ولم یصوبه و پست نیز نمیکرد ولکن بین ذلک ولیکن نگاه میداشت میان اشخاص و تصویب و برابر میداشت پشت و گردن او و کان اذا رفع
رأسه من الرکوع لم یسجد حتی یستوی قائما و بود آنحضرت چون بر میداشت سر خود را از رکوع بسجده نمیرفت تا آنکه راست ایستاده نمیشد که آنرا قومه میگویند و کان اذا رفع رأسه من السجدة لم یسجد حتی یستوی
جالسا و چون بر میداشت سر خود را از سجده بسجده دوم نمیرفت تا آنکه جلسه میکرد تمام و کان یقول فی کل رکعتین التحیة و بود آنحضرت که میخواند بعد از هر دو رکعت التحیات او کان یفرش رجله الیسری و بود که میگسترانید پای
چپ خود را یعنی فرش خود میکردانید آنرا و می نشست بران و ینصب رجله الیمنی و ایستاده میکرد پای راست خود را ظاهر این حدیث آنست که در هر دو قاعدهٔ اولی و اخری چنین میکرد و همین است قول امام ابی حنیفه و اصحاب او
و در حدیث ابی حمید افتراش در قاعدهٔ اولی و تورک در قاعدهٔ ثانیه نیز آمده و این قول امام شافعی است و نزد امام مالک تورک است در هر دو قاعده و نزد مالکیه بعض افتراش در هر دو قعده نیز آمده چنانکه قول امام ابی حنیفه است
و نزد امام احمد در هر نمازی که در وی دو تشهد است در تشهد اخیر آن تورک است و اگر یک تشهد است افتراش است و هر چهار امام در این مسئله قولی علحده است و وجه قول امام ابو حنیفه آنست که در بسیاری از احادیث مطلق
افتراش واقع شده و آمده است که سنت در تشهد اینست و نشستن آنحضرت در تشهد این چنین بوده بی تقیید باولی و اخری و جلوس بین طریق که ما اختیار کردیم اشد و اشق است و در حدیث آمده است که افضل الاعمال احمزها
ای اشدها و در بعض احادیث تورک در قعدهٔ اخیره نیز آمده و این محمول بر حالت ضعف و کبر سن است زیرا که قعود در وی طویل است و مناسب است آسانی و معنی تورک بر سرین نشستن است و در ینجا تورک را دو صورت
گفته اند یکی آنکه ایستاده کند پای راست را و بگرداند پای چپ را از زیر ران راست و بگذارند هر دو سرین را بر زمین و دوم آنکه بگسترانند پای چپ را و ایستاده کنند پای راست را و بیرون آرد هر دو پا را از زیر ران بجانب راست و نهد
هر دو سرین را بر زمین و کان ینهی عن عقبة الشیطان و بود آنحضرت که نهی میکرد از عقبهٔ شیطان و مراد بعقبه بضم عین و سکون قاف اقعا است که باتفاق در نماز مکروه است و صورتش آنست که هر دو سرین را بر زمین بچسپاند
و ایستاده کند هر دو ساق را و نهد هر دو دست را بر زمین چنانکه سگ می نشیند و طیبی گفته که عقبه آنست که هر دو سرین را بر پاشنها بنهد و این معنی بلفظ عقبه مناسب تر است و ینهی ان یفترش الرجل ذراعیه و نهی میکرد از آنکه
بگسترانند مرد هر دو استخوان دست خود را بر زمین در وقت سجود و بر نداردآنها را افتراش السبع مانند گسترانیدن درنده دستها را و قید مرد بجهت آن کرد که زن را باید افتراش کند که آن بستر تر است و کان یختم الصلوة
بالتسلیم و بود آنحضرت که ختم میکرد نماز را بسلام و آن فرض است نزد امام شافعی و واجب است نزد ما و تحقیق آن در شرح کرده شده است رواه مسلم وعن ابی حمید الساعدی قال فی نفر من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم
ابو حمید صحابی مشهور است انصاری از بنی ساعده حدیث وی جامع احادیث است در بیان نماز آنحضرت مشهور است بکنیت و در نام او اختلاف بسیار است مشهور عبدالرحمن است در میان جماعهٔ از یاران پیغمبر خدا و نفر مجتمعین از
سه تا ده را گویند انا احفظکم لصلوة رسول الله من یاد دارنده ترم از میان شما مر نماز پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم رأیته اذا کبر جعل یدیه حذاء منکبیه دیدم آنحضرت را چون تکبیر میگفت میکردانید
هر دو دست را مقابل هر دو دوش خود و این مذهب شافعی است و نزد ما مقابل نرمهٔ هر دو گوش دارند و این نیز در احادیث آمده و در بعض روایات تا بالای گوش نیز آمده و امام ابو حنیفه متوسط را اختیار کرده و امام شافعی
در تطبیق این روایات گفته که کف های دست مقابل دوش بود و نر انگشتان برابر گوش و سر انگشتان دیگر با بالای گوش و تواند که در اوقات مختلفه هر یکی بوقوع آمده باشد والله اعلم و اذا رکع امکن یدیه من رکبتیه و چون
رکوع میکرد آنحضرت محکم و توانا میکردانید هر دو دست خود را بر هر دو زانو یعنی محکم میگرفت هر دو زانو را بهر دو دست و کشاده میداشت انگشتان را و گفته اند که انگشتان در رکوع کشاده و در سجود بسته دارد و در تحریمه و تشهد بطریقه
گذارد ثم هصر ظهره پس دو تا کردانید پشت خود را یعنی بجانب زمین تا هموار و دراز کشید بکردن هصر بصاد مهمله کشیدن و مائل کردانیدن و شکستن فاذا رفع رأسه استوی پس چون بر میداشت سر مبارک را از رکوع بر او راست
ایستاده میشد حتی یعود کل فقار مکانه تا آنکه باز می نشست همه بندهای استخوان پشت بجای خود و فقار بفتح فاء و تقدیم قاف بر الف بندها و مهرهای استخوان پشت و امد فقار بفتح فاء و فقره بکسر فاء و سکون قاف و فتح آن نیز گویند و فقیر بمعنی
درویش مشتق ازینجاست که از کثرت ناتوانی پشت شکسته شده است فاذا سجد وضع یدیه پس چون سجده میکرد می نهاد هر دو دست خود را بر زمین یعنی متقابل وی غیر مفترش ولا قابضهما نه گسترانده دستها را بر زمین و نه گرد آورنده
آنها را بسوی پهلو بلکه انگشتان و کفها بر زمین نهاده و ذراعها و بازوها را بر دارنده چنانکه اگر خواهد بزغاله خرد از میان آنها بدر رود و درین حدیث این مذکور نشد که از قومه بسجده رود نخست زانوها را بر زمین نهد یا دستها را هر دو درست است و
اول افضل و مختار اکثر ایمه است واستقبل باطراف اصابع رجلیه القبلة و بجانب قبله میداشت سر انگشتان هر دو پا خود را در حالت سجده فاذا جلس فی الرکعتین پس چون می نشست بعد از دو رکعت برای تشهد جلس علی
رجله الیسری می نشست بر پای چپ خود ونصب الیمنی و ایستاده میکرد پای راست فاذا جلس فی الرکعة الاخرة پس چون می نشست در رکعت آخر برای قعدهٔ اخیره قدم رجله الیسری پیش می آورد پای چپ خود را و
نصب الاخری و ایستاده میکرد پای دیگر را که پای راست باشد وقعد علی مقعدته و می نشست بر نشستگاه خود رواه البخاری وعن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یرفع یدیه حذو منکبیه اذا
افتتح الصلوة روایت است از ابن عمر که آنحضرت بر میداشت هر دو دست خود را برابر هر دو گوش خود چون شروع میکرد نماز را واذا کبر للرکوع و چون تکبیر میگفت برای رکوع واذا رفع رأسه من الرکوع و چون بر میداشت سر از رکوع
رفعهما کذلک بر میداشت هر دو دست را همچنین یعنی برابر دو شانه وقال و میگفت سمع الله لمن حمده شنید خدا کسی را که ستود او را یعنی پسندید و اجابت نمود ثنای او را و دعای او را ربنا لک الحمد خداوندا مر تراست حمد و مخصوص
بتست حمد یعنی هر حمدی که گوینده برای هر که گوید در حقیقت لایق تست که پیدا کننده همه چیز و همه کس توئی با حمد لائق بذات تو مخصوص تست چه ثنای تو نتواند گفت و گوهر آن چنانکه باید کس نتواند سفت بیت ما را چه حد حمد و ثنای
تو بود هم حمد و ثنای تو سزای تو بود و در روایتی زیادت اللهم بالای ربنا و زیادت واو در لک الحمد نیز آمده و ازین حدیث معلوم میشود جمع میان تسمیع و تحمید نزد امام ابو حنیفه این منفرد است و امام تسمیع کند و مقتدی تحمید نزدیک حدیث قسمت کرده
آنرا میان امام و مقتدی و نزد امام ابو یوسف تحمید نیز گوید اذا قیل لم تقولون ما لا تفعلون نکرده و کان لا یفعل ذلک فی السجود و بود آنحضرت که نمیکرد رفع یدین در سجده یعنی در وقت سر برداشتن از سجده و رفتن بسجده و بعض شافعیه آنرا
نیز کنند اما مختار آنست که نکنند و آنچه بصحت رسیده نزد شافعیه رفع یدین است نزد استفتاح و رفتن برکوع و سر برداشتن از آن و در غیر این سه موضع بثبوت نرسیده کذا فی سفر السعادة متفق علیه وعن نافع ان ابن عمر رضی الله عنهما کان اذا دخل
فی الصلوة روایت است از نافع مولای ابن عمر که ابن عمر بود چون در می آمد بنماز و شروع میکرد در آن کبر و رفع یدیه تکبیر میگفت و بر میداشت هر دو دست خود را واذا رکع رفع یدیه و چون رکوع میکرد بر میداشت هر دو دست خود را واذا
قال و چون میگفت سمع الله لمن حمده رفع یدیه واذا قام من الرکعتین رفع یدیه و چون می ایستاد از دو رکعت بر میداشت هر دو دست خود را و رفع ذلک ابن عمر الی النبی و رفع کرده است این حدیث را ابن عمر بسوی پیغمبر صلی الله

ابو حمید ساعدی

احرام[7]

علیه وسلم یعنی روایت کرده است که آنحضرت اینچنین کرد لهذا حدیث مرفوع آن بود که آن نسبت برسول صلی الله علیه وسلم بکنند از قول و فعل و آنچه از صحابی آید آنرا موقوف خوانند چنانکه در مقدمه گذشت رواه البخاری وعن مالک بن
الحویرث قال کان رسول الله گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا کبر رفع یدیه چون تکبیر تحریمه میگفت برمیداشت هر دو دست خود را حتی یحاذی بهما اذنیه تا آنکه مقابل میکرد بهر دو دست خود هر دو گوش خود را
واذا رفع رأسه من الرکوع و چون برمیداشت سر خود را از رکوع فقال سمع الله لمن حمده فعل مثل ذلک میکرد مانند آن یعنی برمیداشت هر دو دست خود را محاذی هر دو گوش وفی روایة و در روایتی اینچنین آمده که
حتی یحاذی بهما فروع اذنیه تا آنکه محاذی میکرد بهر دو دست بالائی هر دو گوش را متفق علیه بدانکه برداشتن دستها در غیر تکبیر احرام مختلف فیه است میان ما و شافعیه و احادیث و آثار در هر دو جانب آمده و قدر متحقق آنست در دعوی
که با هر دو بوده است گاهی آن و گاهی این و از صحابه هر کس آنچه دیده روایت کرده است یا رفع یدین در ابتدا بوده است و در آخر منسوخ گشته است و از آنکه علمای صحابه مثل ابن مسعود رضی الله عنه که عالم بود بشرائع اسلام و احکام آن معتقد بود
باحوال رسول خدا صلی الله علیه وسلم و ملازم آنحضرت بود در حضر و سفر آنرا نمیکردند ظاهر احتمال ثانیست و از امیر المؤمنین علی مرتضی رضی الله عنه نیز عدم رفع روایت میکنند و اگر فرضا هر دو بود عدم رفع راجح است با آنکه اولی بنفس سکون است
که مناسب تر است بحال صلوة که خضوع و خشوع است و کلام درین مقام وسیع است اجمالا از آن در شرح سفر السعادة ذکر کرده ایم والله اعلم وعنه انه رأی النبی صلی الله علیه وسلم یصلی و هم از مالک بن الحویرث است که وی دید
آنحضرت را که نماز میگزارد فاذا کان فی وتر من صلوته پس چون بود در طاق از نماز خود یعنی بعد از یک رکعت و سه رکعت لم ینهض حتی یستوی قاعدا نمی ایستاد تا برابر می نشست یعنی بعد از سر برداشتن از سجود می نشست اندکی
بر سجود است رواه البخاری و این جلسه استراحت است که شافعیه بدان قائل اند و نزد ایشان سنت است و کیفیت آن کیفیت جلوس قعدهٔ اولی است و بعد از جلوس هر دو دست تکیه بر زمین کرده برخیزند و نزد امام ابو حنیفه و امام محمد
نشستن آن بجهت عذر و حاجت بود بکبر سن و غیر آن پس هر که محتاج بدان باشد در حق وی سنت نه و متمسک امام شافعی این حدیث است و ترمذی گفت حدیث مالک بن الحویرث حسن صحیح است و عمل بر اوست نزد اهل علم و بهمین
قائل اند بعضی از اصحاب ما انتهی و دلیل ما حدیث ابی هریره است که هم ترمذی آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم برمیخاست بر صدور قدمین یعنی بی آنکه بنشیند و اگرچه بعض طرق این حدیث ضعیف است
ولیکن صحیح الاصل است کذا قال الشیخ ابن الهمام و ابن ابی شیبه از ابن مسعود آورده که وی برمیخاست در نماز بر صدور قدمین خود بی آنکه بنشیند و از علی و عمر و ابن عمر و ابن الزبیر همچنین آورده و از نعمان بن ابی عیاش آورده که دریافتم
بسیاری از اصحاب را که چون برمیداشتند سر از سجدهٔ دوم از رکعت اولی و ثالثه برمیخاستند همچنانکه بودند بی آنکه بنشینند و دیگر اخبار و آثار درین باب بسیار است و اگر بعض احادیث و اخبار بر خلاف آن آمده باشد محمول بر کبر سن و ضرورت
خواهد بود وعن وائل بن حجر انه رأی النبی روایت است از وائل بن حجر که صحابی مشهور است و از ملوک یمن بود در پیش آنحضرت معزز بود و احوال او در جای دیگر نوشته شده است که وی دید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
رفع یدیه حین دخل فی الصلوة برداشت هر دو دست خود را هنگامیکه در آمد در نماز و کبر و تکبیر آورد و در صحیح مسلم بی واو است ثم التحف بثوبه پس پیچید و در گرفت دستها را بجامهٔ خود ظاهر آنست که پیچید و در گرفت بعض
گفته اند که مراد آوردن دستها است در آستین و گفته اند که شاید بجهت سختی سرما بود ثم وضع یده الیمنی علی الیسری پس نهاد دست راست خود را بر دست چپ و نهادن دست راست بر دست چپ متفق علیه است میان ائمه الا امام
مالک که نزد وی ارسال است با جواز وضع ولیکن نزد امام ابو حنیفه و بر روایتی از امام احمد در زیر ناف نهد و نزد شافعی بالای ناف و بر روایتی از احمد مخیر است خواه زیر ناف نهد یا بر سینه و احادیث در هر دو آمده و گفته اند که امر دین با جمع
است هرچه کند درست است و آنچه متفق است نهادن دست راست بر چپ و در زیر ناف یا بر سینه بخصوص ثابت نشده و یقین نه و چون چنین بود امام ابو حنیفه آنچه معهود و معتاد است در تعظیم اختیار کرده و آن تحت سره است
فلما اراد ان یرکع پس هنگامیکه خواست که رکوع کند اخرج یدیه من الثوب بیرون آورد هر دو دست را از جامه ثم رفعهما و کبر فرکع پس برداشت دستها را و تکبیر گفت و برکوع رفت و از اینجا معلوم میشود که دستها را در وقت برداشتن
و تکبیر گفتن از جامه و آستین بیرون باید آورد فلما قال سمع الله لمن حمده رفع یدیه پس چون گفت سمع الله لمن حمده برداشت هر دو دست را فلما سجد سجد بین کفیه چون سجده کرد سجده کرد میان هر دو کف دست یعنی سر او در وقت سجود میان
دو دست بود رواه مسلم وعن سهل بن سعد صحابی مشهور است آخر من مات بالمدینة قال کان الناس یؤمرون ان یضع الرجل الید الیمنی علی ذراعه الیسری فی الصلوة بودند مردم که امر کرده میشدند به نهادن مرد
دست راست را بر ذراع چپ در نماز یعنی قریب بذراع چون دست راست را بر دست چپ بندند دست می نهادند ناچار نزدیک بذراع واقع میشد نه که بر ذراع نهد چنانکه اصلا بر دست نهاده نشود و قید رجل اتفاقیست والمرأة نیز همچنین حکم است
رواه البخاری وعن ابی هریرة قال کان رسول الله گفت ابو هریره بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا قام الی الصلوة چون می ایستاد بنماز یکبر حین یقوم تکبیر میگفت در وقتیکه می ایستاد مراد تکبیر تحریمه است ثم یکبر حین
یرکع بعد از آن تکبیر میگفت در وقتیکه برکوع میرفت ثم یقول پس میگفت سمع الله لمن حمده حین یرفع صلبه من الرکعة در وقتیکه برمیداشت استخوان پشت خود را از رکوع ثم یقول وهو قائم پس میگفت و حال آنکه وی ایستاده است
ربنا لک الحمد ثم یکبر پس تکبیر میگفت حین یهوی در وقتیکه فرو میرفت یعنی برای سجده ثم یکبر حین یرفع رأسه پس تکبیر میگفت در وقتیکه سر برمیداشت یعنی از سجده ثم یکبر پس تکبیر میگفت در وقتیکه بسجدهٔ دوم میرفت ثم یکبر حین
یرفع رأسه پس تکبیر میگفت در وقتیکه سر برمیداشت از سجدهٔ دوم ثم یفعل ذلک فی الصلوة کلها پس میکرد آنچه مذکور شد در نماز همه حتی یقضیها تا آنکه ادا میکرد و تمام میکرد نماز را و یکبر حین یقوم من الثنتین بعد
الجلوس و تکبیر میگفت در وقتیکه می ایستاد از دو رکعت از قعدهٔ اولی درین حدیث ذکر تکبیر است درین اوقات و احوال رفع یدین متفق علیه وعن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الصلوة
طول القنوت بهترین نماز نمازیست که در وی درازی قنوت است و قنوت بمعنی قیام و طاعت و خشوع و نماز و دعا و سکوت آمده و مراد اینجا قیام است پس معلوم شد که طول قیام در نماز افضل است زیرا که در وی مشقت است و طاعت بقدر مشقت
زیادت است و علما را اختلاف است که قیام در نماز فاضل تر است یا سجود و این حدیث متمسک طائفه ایست که میگویند قیام افضل است و نیز ذکری که در قیام است قرآن است و قرآن افضل است از تسبیح و مذهب حنفیه نیز همین است و این بحث در شرح سفر السعادة
بتفصیل ذکر کرده شده است فلیطلب ثمه رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی حمید الساعدی قال فی عشرة من اصحاب النبی گفت ابو حمید در میان ده کس از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم انا اعلمکم بصلوة النبی من
دانا ترم در میان شما بکیفیت نماز پیغمبر صلی الله علیه وسلم و ازینجا معلوم میشود که اگر کسی دعوی اعلمیت کند بحکم و قصد ابراز مصلحت دینی نه غرض نفسانی درست باشد قالوا فاعرض آن جماعه گفتند پیش ایشان این دعوی که کرده فاعرض پس عرض
و بیان کن که تو داناتری عرض کن با وظاهر کن آنرا تا ببینیم که صحیح است دعوی تو قال کان رسول الله گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا قام الی الصلوة رفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه چون می ایستاد بنماز برمیداشت هر دو
دست تا آنکه برابر میکرد آنها را بهر دو دوش خود ثم یکبر پس تکبیر میگفت این حدیث صریح است در تأخیر تکبیر تحریمه از رفع یدین چنانکه مذهب امام ابو حنیفه است ثم یقرأ پس قرائت میکرد ثم یکبر و یرفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه پس تکبیر میگفت
و برمیداشت هر دو دست تا برابر میکرد آنها را بهر دو دوش خود ثم یرکع و یضع راحتیه علی رکبتیه پس برکوع میرفت و می نهاد هر دو کف دست خود را بر هر دو زانوی خود ثم یعتدل پس اعتدال میکرد در رکوع و در تفسیر یعتدل گفته
که فلا یصبی رأسه و لا یقنع یصبی بضم یا و فتح صاد مهمله و کسر بای مشدده و لا یقنع بضم یا و سکون قاف و کسر نون پس پایان نمیکرد سر او و نه بلند میداشت لکن برابر و هموار میداشت پشت و سر او را ولی آنکه اعتدال بمعنی اطمینان است چنانکه در جلسه

برابر سینه یعنی

ومسلم

میان هر دو سجده و جلسه است پس راست خواهد گفت و قال الامام ولا یقنع جدا و اندکی یعنی در روایت ابن حبان لا یصوب بی فاظهر ترست و در لفظ یصبی تحقیقی است که در شرح ذکر کرده شده است ثم یرفع راسه فیقول پس برمیداشت سر خود را پس میگفت سمع الله
لمن حمده در حدیث گفت ربنا لک الحمد نیست ثم یرفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه معتدلا پس برمیداشت هر دو دست خود را تا دو شانه با اعتدال تمام ثم یقول پس میگفت الله اکبر ثم یهوی الی الارض ساجدا پس میرفت بجانب زمین سجده کنان
ثم یجافی یدیه عن جنبیه پس دور میداشت هر دو دست خود را از هر دو پهلو و یفتح اصابع رجلیه و دوتا میکرد انگشتان هر دو پا را چنانکه سرهای انگشتان بجانب قبله بود و فتح بمعنی سست کردن انگشتان پای نشستن و سوال اللین کرد
ثم یرفع راسه پس برمیداشت سر از سجده و یثنی رجله الیسری و دوتا میکرد یعنی میگسترانید پای چپ خود را فیقعد علیها پس می نشست بر آن ثم یعتدل حتی یرجع کل عظم فی موضعه پس اعتدال و اطمینان میکرد در نشستن تا آنکه باز
گشتی هر استخوانی بجای خود معتدلا و حالتی تمام معتدل است این تاکید یعتدل میکند ثم یسجد پس سجده میکرد یعنی بکبیر چنانکه از حدیث سابق معلوم شد ثم یقول پس میگفت الله اکبر و یرفع و برمیداشت سر را و یثنی رجله الیسری و دوتا میکرد پای
چپ خود را فیقعد علیها پس می نشست بر پای چپ برای جلسه استراحت ثم یعتدل پس قرار میگرفت حتی یرجع کل عظم الی موضعه تا آنکه باز گشتی هر استخوان بجای خود ثم ینهض پس برمیخاست ثم یصنع فی الرکعة الثانیة مثل ذلک
پس میکرد در رکعت دوم مانند آنچه کرد در رکعت نخستین مگر آنکه آنجا عدم استفتاح ثم اذا قام من الرکعتین پس چون می ایستاد بعد از دو رکعت بعد از قراءت تشهد و ذکر آن درین روایت نیست چنانکه در روایت دیگر مر ابی داود را کرد کبر یا میگفت و رفع
یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه تکبیر گفت و برداشت هر دو دست را تا مقابل دوش کما کبر عند افتتاح الصلوة چنانکه تکبیر گفته بود در اول نماز شروع کردن نماز ثم یصنع ذلک پس میکرد آنچه مذکور شد فی بقیة صلوته در باقی نماز خود حتی اذا کانت
السجدة التی فیها التسلیم تا آنکه چون می بود سجده دوم از رکعتی که بعد از وی تشهد است و در وی سلام است اخرج رجله الیسری بیرون می آورد پای چپ خود را و قعد متورکا علی شقه الایسر و می نشست بر سرین جانب چپ ثم سلم پس
سلام میداد قالوا گفتند آن صحابه که میان ایشان گفته بود که من دانا ترم بنماز آنحضرت صدقت راست گفتی هکذا کان یصلی همچنین بود آنحضرت که نماز میگذارد و ظاهر این عبارت دلالت دارد بر آنکه ایشان نیز عالم باین تفصیل مذکور بودند پس دعوی اعلمیت از ابی حمید
رضی الله عنه درست نباید پس محمول بر آن باید کرد که تصدیق ایشان مر او را بجهت وثوق بخبر اوست والله اعلم رواه ابو داود والدارمی وروی الترمذی وابن ماجة معناه وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح این حدیث در سفر السعادة
از صحیح ابن حبان و مسلم نیز روایت کرده است وفی روایة لابی داود من حدیث ابی حمید و در روایتی مر ابی داود را از حدیث ابی حمید اینچنین آمده ثم رکع فوضع یدیه علی رکبتیه پس رکوع کرد پس نهاد هر دو دست را بر هر دو زانوی خود کانه قابض علیهما
گویا که وی بچنگ گیرنده است زانو و وتر یدیه و زه ساخت هر دو دست را و تیره کردن کمان را یعنی دور کرد آنها را فتجافی عن جنبیه پس دور داشت هر دو دست را از
پهلوی خود و قال و گفت ثم سجد پس سجده کرد فامکن انفه وجبهته الارض پس متمکن و ثابت کرد بینی خود را و پیشانی خود را بر زمین این جا معلوم میشود که سجده بر بینی و پیشانی هر دو باید کرد و آنحضرت نیز همیشه چنین میکرد و لهذا مواظبت نیز متوافق
اگر کسی بر یکی از این اقتصار کند جائز است نزد امام ابو حنیفه اما مکروه است و بروایتی به تنها مکروه نیز و صاحبین جائز نبود در حدیث آمده است که سجده بر هفت عضو باید و بروایتی هفت استخوان روی و دو دست و دو زانو و دو پای در حدیث صحیح بجای روی پیشانی واقع شده
و تحقیق آن در باب السجود بیاید ونحی یدیه عن جنبیه و یکسو داشت هر دو دست خود را یعنی مرفقین را از هر دو پهلوی خود و وضع کفیه حذو منکبیه و نهاد هر دو کف دست را برابر هر دو دوش خود و فرج بین فخذیه و کشاده کرد میان هر دو ران خود غیر
حامل بطنه علی شیء من فخذیه بار ننهنده شکم خود را بر چیزی از دو ران خود حتی فرغ تا آنکه فارغ شد از هر دو سجده ثم جلس پس نشست فافترش رجله الیسری پس گسترانید پای چپ خود را و اقبل بصدر الیمنی علی قبلته و پیش داشت پشت پای راست بر قبله
و این مستلزم ایستاده داشتن اوست و وضع کفه الیمنی علی رکبته الیمنی و نهاد کف دست راست بر زانوی راست خود و کفه الیسری علی رکبته الیسری و کف دست چپ بر زانوی چپ خود و اشار باصبعه یعنی السبابة و اشارت کرد در وقت اشهد
ان لا اله الا الله بانگشت خود که سبابه است ببر داشتن آن در نفی و نهادن در اثبات و سبابه انگشتی که متصل بانگشت کلان است و او را سبابه از آن گویند که سب در لغت بمعنی دشنام آید و عرب در وقت دشنام اشارت بدان کنند و این رسم جاهلیت است و در اسلام آنرا مسبحه
نامند گویند که در وقت تسبیح و توحید بدان اشارت کنند و درین اشارت چنانکه اشارت است بتوحید باری تعالی متضمن سب و شتم شیطان نیز هست که اقبل و فی اخری له و در روایت دیگر مر ابی داود را اینچنین آمده که و اذا قعد فی الرکعتین و چون می نشست
بعد از دو رکعت برای تشهد اول قعد علی بطن قدمه الیسری می نشست بر کف پای چپ خود و نصب الیمنی و ایستاده میکرد پای راست را و اذا کان فی الرابعة و چون می بود در رکعت چهارم این در رباعی است و حکم رکعت ثالث در ثلاثی نیز همین خواهد بود
افضی بورکه الیسری الی الارض ملاصق میکرد و میرسانید سرین چپ را بسوی زمین واخرج قدمیه من ناحیة واحدة و بیرون می آورد هر دو پای خود را از یکجانب که جانب راست است و عن وائل بن حجر انه ابصر النبی صلی الله علیه وسلم حین قام
الی الصلوة رفع یدیه روایت است از وائل بن حجر بتقدیم حا بر جیم صحابی مشهور است از ابنای ملوک یمن بود و مشرف باسلام شد و نزد حضرت معزز و مکرم گشت که وی دید آنحضرت را هنگامی که می ایستاد بنماز برداشت هر دو دست خود را حتی کانتا بحیال منکبیه
تا آنکه شدند مقابل هر دو دوش وی و حاذی بابهامیه اذنیه و برابر میکرد هر دو انگشت نر خود را به هر دو گوش خود ثم کبر پس تکبیر گفت و این حدیث نیز موافق مذهب امام ابو حنیفه است در تاخیر تکبیر از رفع رواه ابو داود وفی روایة له و در روایتی مر
ابو داود را بجای حاذی بابهامیه اینچنین آمده که یرفع ابهامیه الی شحمة اذنیه برمیداشت هر دو انگشت نر خود را بسوی نرمه دو گوش خود و عن قبیصة بفتح قاف و کسر باء بن هلب بضم ها و سکون لام و بعض فقها نوشته اند بفتح ها و کسر لام است یعنی تهی است و پدر او را
صحبت است قدوم آورد پدر وی بر آنحضرت و کل بود و آنحضرت دست مبارک خود را فرود آورد بر سر وی پس روئید موی او و هلب بضم موی اگوینده الهلب و درین لقب اوست و نام وی یزید بن عدی است و بعض گفته اند سلام و صحیح قول اول است
عن ابیه روایت میکند از پدر خود که هلب است قال گفت پدر وی کان رسول الله پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یومنا امامت میکرد ما را فیاخذ شماله بیمینه پس میگرفت دست چپ خود را بدست راست خود رواه الترمذی وابن ماجة
وعن رفاعة بن رافع صحابی انصاری خزرجی است کنیت او ابو معاذ است پدر وی است و پدر او از نقبا است و وی برادر مالک بن رافع و خلاد بن رافع است و وی اول کسی است که ایمان آورد از قبیله خزرج و حاضر شد بدر را اول اوبود با علی رضی الله عنه
در حرب جمل و صفین قال گفت جاء رجل آمد مردی فصلی پس نماز گزارد فی المسجد در مسجد ثم جاء فسلم علی النبی پس آمد پس سلام داد بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اعد صلوتک فانک
لم تصل باز گردان نماز خود را از آنکه بدرستی تو نماز نگزارده فقال علمنی پس گفت تعلیم کن مرا یا رسول الله کیف اصلی که چگونه نماز گزارم قال اذا توجهت الی القبلة فکبر چون روی آری بجانب قبله پس تکبیر بگو ثم اقرأ بام القرآن پس بخوان
سوره فاتحه را وما شاء الله ان تقرأ و بخوان چیزی را یعنی سورتی دیگر را با فاتحه که خواهد خدا تعالی که بخوانی یعنی چیزی را که بخواهی و چون خواست بنده بخواست حق تعالی است تعبیر باین عبارت میکنند فاذا رکعت فاجعل راحتیک علی رکبتیک پس
چون رکوع کنی پس بگذار هر دو کف دست خود را بر هر دو زانوی خود و مکن رکوعک و محکم کن قرار و آرام کن رکوع خود را و امدد ظهرک و دراز کن و برابر دار پشت خود را فاذا رفعت فاقم صلبک پس چون برداری سر را از رکوع پس راست کن
استخوان پشت خود را و ارفع راسک و بردار سر خود را یعنی راست بایست حتی ترجع العظام الی مفاصلها تا آنکه باز گردند استخوانها بسوی بندهای خود و جاهای خود فاذا سجدت فمکن للسجود پس چون سجده کنی پس قرار و اطمینان کن برای سجود
فاذا رفعت فاجلس علی فخذک الیسری پس چون برداری سر خود را پس بنشین بر ران چپ خود یعنی فرش کن پای چپ خود را و بنشین بر آن و احتمال دارد که مراد برداشتن از سجده اولی باشد و بر تقدیر اختصار
درین کلام کرده ثم اصنع ذلک فی کل رکعة و سجدة پس بکن این مذکور را در هر رکوع و سجود حتی تطمئن تا اکنون آرام گیری در رکوع و قومه و سجده و جلسه هذا لفظ المصابیح این لفظ مصابیح است و رواه ابو داود مع تغییر یسیر و روایت

آورده ابوداود با اندک تغییری و روی الترمذی والنسائی معناه یعنی روایت کرده ترمذی و نسائی معنی این حدیث یعنی همان حدیث ابی هریره است که در اول باب گذشت با اختلافی که در بعض الفاظ واقع است و مباحث و تحقیقات همان است که مذکور شد
وفی روایة للترمذی و در روایتی ترمذی را اینچنین آمده که قال گفت آنحضرت برای تعلیم آن مرد اذا قمت الی الصلوة فتوضأ چون خواهی که بایستی سوی نماز پس وضو کن کما امرک الله چنانکه امر کرده است ترا خدای تعالی به ثم تشهد
پس اذان گو فاقم پس اقامت گو و بعضی گفته اند تشهد قول شهادتین مراد داشته اند که آن بعد از وضو فضیلتی دارد و از اقامت برپا داشتن نماز و گذاردن آن فان کان معک قرآن پس اگر باشد با تو چیزی از قرآن فاقرأ
پس بخوان والا و اگر نباشد با تو قرآن و یاد نداری چیزی از آن فاحمد الله پس حمد گو خدای تعالی را و کبّره و تکبیر گو و هلّله و تهلیل کن و توحید کن او را و از اینجا معلوم میشود که هرکه قرآن یاد نداشته باشد سبحان الله والحمد
لله ولا اله الا الله والله اکبر بجای قرآن بخواند چنانکه کسی ایمان آورد و تا آمدن وقت نماز فرصت یاد گرفتن قرآن نشد ذکر و تسبیح و تهلیل کند و نزد بعضی از شافعیه هفت ذکر بکند بعدد آیات فاتحة الکتاب که هفت اند و ظاهر آنست که آن مرد نو
مسلم بود و هنوز احکام و شرائع تمام یاد نگرفته بود و از اینجا بود تقصیری در ادای نماز که واقع شد ثم ارکع پس رکوع کن وعن الفضل بن عباس از اولاد عباس است و او را مناقب بسیار است کنیت او ابو محمد است و بعضی گفته اند ابو عبد الله وفات یافت در
زمان امیرالمؤمنین عمر [illegible] سنه ثمان عشر و بعضی گفته اند کشته شده یوم الیرموک سنه خمس عشر والله اعلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الصلوة مثنی مثنی یعنی نماز نفل افضل آنست که دو دو گذارند چه در روز و چه در شب
و امام شافعی بر این مذهب رفته است و نزد امام ابوحنیفه چهار چهار رکعت افضل است در روز و در شب و بقول ابی یوسف و محمد در شب دو دو و در روز چهار چهار رکعت و دلیل امام شافعی این حدیث است و دلیل صاحبین قیاس بر تراویح
و امام ابوحنیفه میگوید بصحت رسیده است که آنحضرت بعد از عشا چهار رکعت میگذارد و در صلوة ضحی نیز چهار رکعت آمده و نیز در چهار رکعت مشقت بیشتر است با دامت تحریمه و عبادتی که در وی مشقت بیشتر فاضل تر است [illegible] و کان دو
کان است محمول بر آنست که نماز نفل فرد نباید یعنی یک رکعت و سه رکعت نباید گذارد نه آنکه افضل آنست بجهت دلیلیکه گفتیم که مشقت در چهار بیشتر است پس وی افضل باشد فافهم و بصحت رسیده است که آنحضرت نماز تهجد دو دو گذارده است تشهّد
فی کل رکعتین التحیات خواندن است در هر دو رکعت این بیان مثنی مثنی است و تاکید او است و تخشّع و فروتنی کردن در نماز و تضرّع و زاری کردن و فروتنی نمودن در ظاهر و تمسکن و مسکینی و نامرادی ظاهر داشتن ثم تقنع یدیک
پس برمیداری هر دو دست خود را اقناع دست برداشتن در دعا یقول و میگوید [illegible] آنحضرت و میخواهد باین قول خود که ثم تقنع یدیک اینمعنی را که ترفعهما الی ربک برمیداری هر دو دست را بسوی پروردگار
خود مستقبلا ببطونهما وجهک مقابل کننده کف های دست را روی خود چنانکه در حالت دعا مسنون است و تقول و میگوئی یا رب یا رب ای پروردگار من ای پروردگار من [illegible] ومن لم یفعل ذلک
و کسیکه نکند این مذکور را یا دعا را فهو کذا و کذا پس آنکس [illegible] کنایت است از لحوق نقصان و خسارت بحال وی وفی روایة فهو خداج و در روایتی آمده که آن نماز خداج است یعنی نقصان [illegible]
[illegible] ناقص الخلقة رواه الترمذی الفصل الثالث عن سعید بن الحارث بن المعلی بضم میم و تشدید لام قال صلی لنا ابو سعید الخدری گفت سعید بن حارث نماز گذارد برای ما ابوسعید [illegible]
[illegible] ابوسعید خدری که صحابی مشهور است فجهر بالتکبیر پس بلند گفت تکبیر را حین رفع رأسه من السجود هنگام برداشتن سر خود از سجده و حین سجد و هنگام سجده کردن و حین نهض من
الرکعتین و هنگام برخاستن از دو رکعت و ایستادن [illegible] وقال هکذا رأیت النبی صلی الله علیه وسلم رواه البخاری مقصود آنست [illegible]
[illegible] در روایت اسمعیلی [illegible] بیمار شد ابوهریره یا غائب شد پس [illegible] ابوسعید [illegible] بتکبیر در هنگام افتتاح و هنگام رکوع الحدیث و در روایت
اسمعیلی [illegible] ابوهریره [illegible] اختلاف [illegible] پس بر منبر آمد و گفت [illegible] دیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم که اینچنین میکرد نماز را [illegible]
[illegible] وعن عکرمة قال صلیت خلف شیخ بمکة [illegible]
[illegible]
[illegible]
القاسم [illegible] ابی القاسم محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم رواه البخاری وعن علی بن الحسین رضی الله عنهما مرسلا [illegible] زین العابدین [illegible] قال کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم یکبر فی الصلوة کلما خفض ورفع [illegible] فلم تزل تلک صلوته صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] حتی لقی الله [illegible] رواه مالک وعن علقمة قال قال لنا ابن مسعود [illegible]
[illegible] الا اصلی بکم صلوة رسول الله [illegible] فصلی [illegible] فلم یرفع
یدیه الا مرة واحدة مع تکبیرة الافتتاح [illegible] رواه ابوداود والترمذی والنسائی وقال ابوداود لیس هو بصحیح
علی هذا المعنی [illegible]
سفیان الثوری و اهل کوفه [illegible] عبد الله بن المبارک [illegible]
صلی الله علیه وسلم اذا قام الی الصلوة استقبل القبلة [illegible] رواه ابن ماجه وعن ابی هریرة رضی الله عنه
قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم الظهر وفی مؤخر الصفوف رجل [illegible]
صلی الله علیه وسلم [illegible] یا فلان الا تتقی الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و غیبت از کاینات بود و چنانکه حال شکمان که کائن باین اندیا باشد و مشایخ میگویند قدس الله اسرارهم که نماز مقام کشف و حضور است نه محل غیبت و استغراق و اضمحلال و بعض میگویند که
میان دو کتف آنحضرت صلی الله علیه وسلم آله ابصار نیز مخلوق بوده مانند سوراخ و این سخن غریب است و بروایت صحیح ثابت نشده والله اعلم باب ما یقرأ بعد التکبیر
باب در بیان چیزیکه خوانده شود در نماز بعد از تکبیر احرام بدانکه در احادیث صحیحه ادعیه و اذکار در استفتاح صلوة وارد شده چنانکه انی وجهت وجهی للذی فطر السموات
والارض و سبحانک اللهم و جز آن و آن مستحب است نزد شافعیه در فرائض و نوافل کلا و بعضا و نزد حنیفه و همچنین در ظاهر مذهب مالک و احمد مقتصر است بر سبحانک اللهم و
بحمدک الی آخره و هرچه جز این مروی و منقول است محمول بر نماز تهجد بلکه مطلق نوافل است کذا فی الهدایة و نزد امام ابی یوسف جمع است میان ثنا که مراد بوی سبحانک اللهم است و میان
توجیه که وجهت وجهی است و عمل علمای ما بر همین است و مصلی مخیر است که توجیه بعد از ثنا گوید یا قبل از وی و مشهور تاخیر توجیه است از ثنا الفصل الاول عن ابی هریرة قال کان
رسول الله گفت ابوهریره بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یسکت بین التکبیر و بین القراءة اسکاتة خاموش میشد میان تکبیر و میان قراءت خاموش شدنی یسکت بفتح یا
و ضم کاف است چنانکه مشهور است و بضم یا و کسر کاف نیز روایت است بمعنی اول و اسکاتة بکسر همزه مصدر است بمعنی سکوت بروایت ثانی بر قیاس و بر اول بر خلاف قیاس گو
سکوت و در اینجا ترک جهر است نه سکوت از ذکر فقلت بابی انت و امی ابوهریره میگوید پس گفتم من بآنحضرت پدر و مادر من فدای تو باد یا رسول الله اسالک اسکاتک بین
التکبیر و بین القراءة ما تقول میپرسم ترا خاموش شدن ترا میان تکبیر و میان قراءت چیست که چه میگوئی و چه میخواهی در آن اسکاتک روایت مشهور بنصب است و برفع نیز روایت
قال اقول گفت آنحضرت میگویم این کلمات را اللهم باعد بینی و بین خطایای بار خدایا دوری کن میان من و میان گناهان من که کرده ام کما باعدت بین المشرق والمغرب چنانکه
دوری کرده میان مشرق و مغرب طلب میکند محو گناهان گذشته را بتوبه و آمرزیدن بر وجه مبالغه و تاکید اللهم نقنی خداوندا پاک گردان مرا و در روایتی نق قلبی پاک گردان دل مرا
من الخطایا از گناهان کرده و ناکرده کما ینقی الثوب الابیض من الدنس چنانکه پاک گردانیده میشود جامه سفید از چرک و ریم پاک شدن طلب میکند محو آثار ذنوب گذشته و حفظ
و عصمت از گناهان آینده و تخصیص جامه سفید بجهت مبالغه در تنقیه است که ظهور دنس در وی بیشتر است اگرچه قلیل باشد یا اشارت بمعنی فطرت که مولود است آدمی زاد بر آن اللهم
اغسل خطایای خداوندا بشوی گناهان مرا که کرده ام بالماء والثلج والبرد بآب و برف و ژاله اشارت است بانواع مطهرات و اقسام مغفرت و مبالغه در غسل و تنقیه است ثلج بسکون
لام و برد بفتح را متفق علیه و عن علی رضی الله عنه قال کان النبی گفت امیرالمومنین علی بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا قام الی الصلوة چون می ایستاد بنماز فی روایة و در روایتی
کان اذا افتتح الصلوة این عبارت آمده است که کان اذا افتتح الصلوة بود آنحضرت چون شروع میکرد در نماز کبر ثم قال تکبیر میگفت پس میخواند وجهت وجهی للذی
فطر السموات والارض روی آوردم بسوی کسیکه شکافته و از عدم بوجود آورده آسمانها و زمین را حنیفا مسلما در حالیکه میل کننده ام از باطل بحق وما انا من المشرکین و نیستم
از کافران انباز کننده جز حق را بحق و عبادت ان صلوتی و نسکی بدرستیکه نماز من و عبادت من و محیای و مماتی و زندگی من و مردن من لله رب العالمین مر خدای را
که پروردگار جهانیانست لا شریک له نیست انباز مر او را در ربوبیت و استحقاق عبادت و بذلک امرت و بتوحید و اخلاص و روی آوردن بسوی حق امر کرده شده ام
و انا من المسلمین و من از جمله اسلام آرندگان و امتثال و تسلیم نمایندگان و انقیاد و اطاعت کنندگان امر حق را چه امر تشریعی و چه امر ارادی و در روایتی چنانکه در فصل ثالث
بیاید و انا اول المسلمین و من اول مسلمانانم و گفته اند که این مخصوص جناب نبوت مآب است صلی الله علیه وسلم که اول و سابق است در اسلام بر هرکه جز اوست چه هر پیغمبر سابق است
در اسلام بر امت خود و در قرآن مجید مر آنحضرت را مواقع شده که همچنین بگوید و از غیر حضرت این سخن درست نیاید و دروغ بود و پس بعض گفته اند که نماز بوی فاسد گردد و صحیح
آنست که اگر قصد تلاوت آیت قرآنی کند نه اخبار از حالت خود فاسد نگردد و گفت بنده ضعیف عفا الله عنه که اگر این جمله را خبر ندارد و مقصود انشاء و تجدید ایمان و اسلام و اظهار
انقیاد و استسلام و اظهار رغبت اطاعت و انقیاد دارند وجهی دارد چنانکه خدام ملوک نزد ورود امر و حکم ایشان میگویند هرچه فرمان شود و نخست کسیکه امتثال امر نماید و گردن بطاعت و انقیاد
بنده من باشم مقصود اظهار شوق ای رغبت و اطاعت است والله اعلم اللهم انت الملک خداوندا توئی پادشاه علی الاطلاق متصرف در ملک و ملکوت لا اله الا انت نیست هیچ معبودی بحق مگر تو
انت ربی و انا عبدک توئی پروردگار من و من بنده توام ظلمت نفسی ستم کردم بر ذات خود بتقصیر در بندگی واعترفت بذنبی و اقرار کردم بگناهان خود و تو فرموده که هر بنده
که گناه خود معترف آید ببخشم او را و من هم آمرزم او را فاغفرلی ذنوبی پس بیامرز مرا گناهان مرا جمیعا همه انه لا یغفر الذنوب الا انت زیرا که نمی آمرزد گناهان را هیچکس مگر تو واهدنی لاحسن
الاخلاق و راه نما مرا به نیکوترین خوها لا یهدی لاحسنها الا انت راه نمی نماید به نیکوترین اخلاق هیچکس مگر تو واصرف عنی سیئها لا یصرف عنی سیئها الا انت و بر
گردان از من خوهای بد را بر نمیگرداند از من خوهای بد را مگر تو لبیک استادگی دارم برای خدمت تو و مقیمم دایم برای وسعدیک و یاری و نصرت میدهم دین ترا دائم والخیر کله
فی یدیک و نیکی همه در دو دست قدرت تست والشر لیس الیک و بدی نیست منسوب و مضاف بتو تادبا و تعظیما اگرچه همه آفرینش تست و بحقیقت در آفرینش شر نیست که حکمتها را در
پیدا کردن هر چیز حکمتها است شر اگر هست در مخلوقات است چنانکه گفت من شر ما خلق و بعض گویند معنی والشر لیس الیک آنست که شر نیست نزدیک گرداننده بسوی تو مگر آن بنده گاه تو تقرب تو
جست و نیست شر صعود کننده بسوی تو و رسنده بدرگاه قبول تو چنانکه فرموده الیه یصعد الکلم الطیب انا بک والیک من وثوق کننده و استواری کننده ام بتو و التجا آرنده ام بسوی تو یا
سیر بهمه بجهت تو و بعضیت تو [illegible] تبارکت و تعالیت بزرگی و برتری و بلندی تو از رسیدن ادراک بکنه ذات و صفات تو
استغفرک و اتوب الیک آمرزش میخواهم از تو و باز میگردم از گناهان بسوی تو و اذا رکع قال و چون رکوع میکرد میگفت اللهم لک رکعت خداوندا برای تو و طاعت تو و رضای تو

رکوع کردم و رکوع و لغت پشت خم دادن است وَبِكَ آمَنْتُ و بتو ایمان آورده ام بوجود تو و صفات کمال تو وَلَكَ أَسْلَمْتُ و مر ترا اسلام آورده ام و کار خود را بتو سپردم خَشَعَ لَكَ سَمْعِي وَبَصَرِي فروتنی کرد
مر ترا شنوائی من و بینائی من وَمُخِّي وَعَظْمِي وَعَصَبِي و مغز استخوان من و استخوان من و پی من تقدیم مغز استخوان شاید که بجهة آن باشد که خشوع از باطن بظاهر می آید و همین نکته تقدیم عظم بر عصب تواند بود فاذا رفع
قال پس چون بر میداشت سر خود را میگفت اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ ای خدای پروردگار ما مر تراست ستودن مِلْءَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا پر آسمانها و زمین و چیزی که میان آنهاست یعنی بست
وَمِلْءَ مَا شِئْتَ مِنْ شَيْءٍ بَعْدُ و پر چیزی که خواهی بوجود آوردن پس از آسمانها و زمین و چیزیکه میان آسمان و زمین است از ممکنات معدومه چون کمال قدرت وی سبحانه آسمان و زمین و میان آسمان و زمین و تمامه مقدار
و ممکنات اگر فته است به سپاس و ستایش وی پر خواهد بود وَإِذَا سَجَدَ قَالَ و چون سجده میکرد میگفت اللَّهُمَّ لَكَ سَجَدْتُ وَبِكَ آمَنْتُ وَلَكَ أَسْلَمْتُ خداوندا ترا سجده کردم نه غیر ترا اشارتست باخلاص
عمل و بتو ایمان آوردم و مر ترا اسلام آوردم و سپردم بتو کار خود را سَجَدَ وَجْهِيَ لِلَّذِي خَلَقَهُ سجده کرد روی من یا ذات من مر کسی را که پیدا کرد او را وَصَوَّرَهُ و مر کسی را که صورت داد او را یعنی بوجه لائق
الصراح تصویر صورت کردن و آفریدن وَشَقَّ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ و شکافت شنوائی او را و بینائی او را و مراد آلت شنوائی و بینائی است که مراد پیدا کردن گوش و چشم است و چون بصورت شکافته بشق کرد
فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ بزرگست خدا که نیکوترین پیدا کنندگانست او پیدا کننده و بس تنها و جزوی پیدا کننده نیست جمع خالقین باعتبار ظاهر است چنانکه مصوران را میسازند ثم يكون من آخر ما يقول بين
التَّشَهُّدِ وَالتَّسْلِيمِ پس میبود از آخر آنچه میگفت آنحضرت میان التحیات و سلام این دعا اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ خداوندا بیامرز مر گناهان که پیش کرده ام و آنچه پس کرده ام وَمَا أَسْرَرْتُ
وَمَا أَعْلَنْتُ و گناهان که پنهان کرده ام و آنچه آشکارا کرده ام وَمَا أَسْرَفْتُ و آنچه اسراف کرده ام و افزونی کرده ام و از حد اعتدال در گذشته ام در اعمال و احوال و افعال آن وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي
و گناهان که تو داناتری بآن از من أَنْتَ الْمُقَدِّمُ وَأَنْتَ الْمُؤَخِّرُ توئی که پیش کننده هر کرا خواهی از بندگان خود در قدر و عزت در دنیا و آخرت و پس افگننده هر کرا خواهی لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ رَوَاهُ مُسْلِمٌ
روایت کرد این حدیث را مسلم وَفِي رِوَايَةٍ لِلشَّافِعِيِّ و در روایتی که مر شافعی راست که چنین آمده که بعد از قول وی وَالشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْكَ این کلمات گفته وَالْمَهْدِيُّ مَنْ هَدَيْتَ و هدایت کرده شده و راه
یافته شده کسی هست که تو هدایت کرده و بمقصد رسانیده او را أَنَا بِكَ وَإِلَيْكَ شرح این معلوم شد لَا مَنْجَا مِنْكَ نیست نجات و رستگاری از عذاب و قهر تو وَلَا مَلْجَأَ إِلَّا إِلَيْكَ و نیست پناه و تکیه
گاه مگر بسوی جناب رحمت تو منجا بالف است و ملجا بهمزه و گاهی این را نیز بالف خوانند بموافقت منجا تَبَارَكْتَ بزرگی و عظمی تو وَعَنْ أَنَسٍ أَنَّ رَجُلًا جَاءَ فَدَخَلَ الصَّفَّ روایتست از انس که مردی
آمد پس در آمد در صف نماز وَقَدْ حَفَزَهُ النَّفَسُ و حال آنکه بتحقیق در تعب و مشقت انداخت آن مرد را دم بجهة سخت دویدن وی برای نماز و اصل حفز بمعنی راندن و دفع کردن و در اشتاب
آوردن و بر کندن از جای فَقَالَ پس گفت آن مرد اللَّهُ أَكْبَرُ الْحَمْدُ لِلَّهِ حَمْدًا كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ حمد خدای را حمدی بسیار پاک و لطیف مبارک کافیه برکت کرده شده در وی فَلَمَّا قَضَى رَسُولُ اللَّهِ پس هرگاه
که گذارد و تمام کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم صَلَاتَهُ نماز خود را قَالَ گفت أَيُّكُمُ الْمُتَكَلِّمُ بِالْكَلِمَاتِ کدام یکی از شما بود گوینده این سخنان فَأَرَمَّ الْقَوْمُ پس خاموش ماندند این گروه که نماز میگزاردند
و حاضر بودند از ملاحظه آنکه شاید خطائی از ایشان بوجود آمده که موجب خطاب و عتاب گردد ارم بفتح همزه و راء و تشدید میم بمعنی سکت و در بعض روایات ازم بزای و تخفیف میم نیز آمده و ازم بمعنی امساک از کلام
فَقَالَ پس باز فرمود آنحضرت أَيُّكُمُ الْمُتَكَلِّمُ بِالْكَلِمَاتِ فَأَرَمَّ الْقَوْمُ این بار نیز سکوت ورزیدند از ترس عتاب فَقَالَ أَيُّكُمُ الْمُتَكَلِّمُ بِهَا باز فرمود که کدام یکی از شما متکلم بود باین کلمات این فرمود فَإِنَّهُ
لَمْ يَقُلْ بَأْسًا پس بدرستی که نگفته است سخنی را که موجب اثم و بزه گردد فَقَالَ رَجُلٌ پس گفت مردی جِئْتُ وَقَدْ حَفَزَنِيَ النَّفَسُ آمدم و بتحقیق تنگ گرفت مرا نفس
فَقُلْتُهَا پس گفتم این کلمات را ذکر نیکی بعض بیان واقع است و الا در گفتن این کلمات اعتذار از آن دخلی ندارد فَقَالَ لَقَدْ رَأَيْتُ اثْنَيْ عَشَرَ مَلَكًا يَبْتَدِرُونَهَا گفت آنحضرت بتحقیق دیدم دوازده
فرشته را که سبقت میکردند و شتابی مینمودند در این کلمات أَيُّهُمْ يَرْفَعُهَا تا کدام یکی از ایشان بالا برد این کلمات را بجناب حضرت الهی و اسم تعیین عدد دوازده مفوض بعلم شارع است و بعضی
محققین گفته اند که هر یکی از جواهر و اعراض از روح مجرد نیست که مقوم و بر پا دارنده اوست پس گویا ظاهر شد ارواح این حروف مذکوره که دوازده باسقاط مکررات و عدم اعتبار الف
و همزه که اول صورت او در خط ظاهر است نه در لفظ و ثانی در لفظ[2] نه در خط چنانکه بیان کرده شده است در جای خود و در حدیث دیگر وارد شده که دیدم سی و چند فرشته را باعتبار کثرت او رواه
مسلم الفصل الثاني عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ گفت عائشه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم إِذَا افْتَتَحَ الصَّلَوٰةَ قَالَ چون آغاز میکرد نماز را میگفت سُبْحَانَكَ
اللَّهُمَّ تنزیه میکنیم ترا و پاکی یاد میکنیم تنزیهی که لائق باشد بجناب قدس تو ای خدا وَبِحَمْدِكَ و تسبیح میکنیم ملتبس مختلط بحمد تو و ستایش ذات پاک تو پس این جمله در معنی سبحان الله و الحمد لله شد وَتَبَارَكَ
اسْمُكَ و بزرگست نام تو وَتَعَالَى جَدُّكَ و بلند است عظمت و سلطنت و غنای تو و جد بمعنی بخت و بزرگ شدن در چشم مردم آید وَلَا إِلَهَ غَيْرُكَ و نیست اله جز تو رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَ
أَبُو دَاوُدَ روایت کرد این حدیث را ترمذی و ابو داود از عائشه وَرَوَاهُ ابْنُ مَاجَهْ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ و روایت کرد او را ابن ماجه از ابی سعید خدری وَقَالَ التِّرْمِذِيُّ هَذَا الْحَدِيثُ لَا
نَعْرِفُهُ إِلَّا مِنْ حَارِثَةَ و گفت ترمذی این حدیثی است که نمی شناسیم آنرا مگر از روایت حارثه وَقَدْ تُكُلِّمَ فِيهِ مِنْ قِبَلِ حِفْظِهِ و بتحقیق سخن کرده شده و طعن کرده شده است در حارثه از جهة
حفظ و ضبط وی یعنی حارثه مردیست که ضبط و حفظ وی مر حدیث را قوی نیست بدانکه استفتاح بسبحانک اللهم ثابت است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و از خلفای راشدین و قائلند بدان جمله علمای
حدیث مثل سفیان ثوری و احمد بن حنبل و اسحق بن راهویه و روایت کرده اند از علمای حدیث و رفته اند بدان بسیاری از علمای تابعین و اختیار کرده آنرا امام اعظم ابو حنیفه و جمهوری از مجتهدین و ترمذی
نیز در جامع خود گفته که درین باب حدیث آمده از علی و عائشه و عبد الله بن مسعود و جابر و جبیر بن مطعم و ابن عمر و عمل برین است نزد اهل علم از تابعین و غیر تابعین غایت آنکه ترمذی در حدیثی که از ابی سعید آمده از طریق
حارثه تکلم کرده و این ضرر ندارد در صحت حدیث از طرق دیگر و تحقیق آنست که استفتاح بسبحانک اللهم صحیح و ثابت و متواتر است و با وجهی دیگر زیاده نیز صحیح و کلام درین مقام در شرح زیاده برین واقع شده وَعَنْ
جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ أَنَّهُ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ روایتست از جبیر بن مطعم که قرشی نوفلی است از اولاد عبد مناف و احوال وی در مواضع نوشته شده است که وی دید پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم يُصَلِّي صَلَاةً میگذارد نماز
را تا شناخته ای فرض و نفل قَالَ گفت بعد از تکبیر احرام اللَّهُ أَكْبَرُ كَبِيرًا اللَّهُ أَكْبَرُ كَبِيرًا اللَّهُ أَكْبَرُ كَبِيرًا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا وَسُبْحَانَ اللَّهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا تنزیه میکنیم الله

[2] و ثانی لفظ

بار او بگاه و شبانگاه و تخصیص این دو وقت شاید که بجهت فضیلت اینهاست که زمان اجتماع ملائکهٔ لیل و نهار اند ثم یقرأ و قید اخیر است یعنی این نیز سنت است چنانکه آن دو مکرر مذکور شد اعوذ بالله من الشیطان الرجیم من همزه
شیطان من نفخه و نفثه و همزه از نزغ شیطان و نفث وی و همز وی و مراد از نفخ شیطان تکبر و خودپسندیست که آدمی را در وی می اندازد و می نفخ یعنی باد می آرد و او را در نظر وی بزرگ میدارد گویا که در وی میدمد
و باد میکند و مراد از نفث که بمعنی دم کردنست سحر داشته اند که شیطان آدمی را میکند یا باعث بر کردن آن میشود و این معنی مناسب ترست بقول حق سبحانه و من شر النفاثات فی العقد که مراد بان زنان ساحره اند
و بعضی گویند مراد از نفث شعر است که میدمد و می اندازد در نفس آدمی و می برآرد از زبان وی مانند افسون و مراد شعر مذموم خواهد بود که متضمن معنی کفر و فسق و هجو مسلمانانست و مراد از همز غیبت کردن و افتادن
در مردم بعیب گوئی و طعن داشته اند و بعضی گفته اند که همز شیطان وسوسه مراد است که در دلهای مردم می اندازد چنانکه در قول حق تعالی اعوذ بک من همزات الشیاطین وساوس و خطرات مراد داشته اند
رواه ابو داود و ابن ماجة الا انه لم یذکر والحمد لله کثیرا و ذکر فی آخره من الشیطان الرجیم روایت کرده اند این حدیث را ابو داود و ابن ماجه و لیکن ابن ماجه ذکر نکرد لفظ والحمد لله کثیرا
و ذکر کرد در آخر حدیث لفظ من الشیطان الرجیم را و راوی از عمر رضی الله عنه در تفسیر این سه چیز نقل میکنند و میگوید که قال عمر رضی الله عنه نفخه الکبر و نفثه الشعر و همزه الموتة نفخ شیطان کبر است
و نفث وی شعر و همز وی موته بضم میم و سکون واو و تای فوقانیه نوعی از جنون است مثل صرع که عارض میشود آدمی را و وی را می اندازد و او را مانند مست اگر روایت این تفسیر از عمر رضی الله عنه بصحت برسد تعیین گردد
که مراد همین است و عن سمرة بفتح سین و ضم میم بن جندب بضم جیم و فتح دال و ضم آن صحابی مشهور است کثیر الحدیث در بصره بود و حسن بصری و غیر وی از وی شنیده در مواضع متعدده احوال او نوشته شده
است انه حفظ عن رسول الله روایت است از سمره که وی یاد گرفت از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم سکتتین دو سکته یعنی دو خاموشی که در نماز میکرد سکتة اذا کبر یک سکته چون تکبیر میکرد
و بعد از وی دعای استفتاح میخواند و سکته اینجا بمعنی عدم جهر است نه سکوت مطلق و در بعضی روایات آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم دعای استفتاح بجهر بخواند و گفته اند که آن از برای خاطر
مقتدیان بود تا بدانند که میخواند و باید خواند و سکتة اذا فرغ من قراءة و سکته دیگر چون فارغ میشد از خواندن غیر المغضوب علیهم و لا الضالین و چون این حدیث سمره رسید بابی بن کعب که از اجلاء
صحابه است رسید فصدقه پس تصدیق کرد او را و قبول کرد ابی بن کعب رواه ابو داود و روی الترمذی و ابن ماجه و الدارمی نحوه بدانکه سکته اول بعد از تکبیر متفق علیه است میان ائمه اربعه و غیر آن برای
خواندن دعای استفتاح و سکته دوم سنت است نزد شافعی و از احمد نیز آمده چنانکه طیبی گفته تا مقتدیان قراءت فاتحه کنند و منازع امام در قراءت نشوند که نهی واقع شده است از آن و سکته دیگر گفته اند
میان و لا الضالین و آمین برای دفع توهم آنکه آمین از فاتحه است و چهارم بعد از فراغ از سوره فصل میکرد بدان میان قراءت و تکبیر رکوع و در مذهب حنفیه و مالکیه نیست مگر سکته استفتاح و آن در حقیقت
سکته نیست چنانکه گفته شد و عن ابی هریرة قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا نهض من الرکعة الثانیة چون برمیخاست از رکعت دوم استفتح القراءة آغاز میکرد قراءت را
بالحمد لله رب العالمین و لم یسکت و سکوت نمیکرد برای خواندن دعای استفتاح ظاهر لفظ حدیث درست آنکه ابتدا به بسمله نمیکرد و شافعیه که قائلند بجهریت بسمله مر فاتحه را تاویل میکنند که مراد بالحمد لله
تمام سورت است با بسمله چنانکه گذشت یا مراد آنست که جهر به بسمله نمیکرد و حکم برخاستن از رکعت اولی نیز همین است و لیکن تخصیص این حکم برخاستن از رکعت ثانیه واقع شده است زیرا که در اینجا چون شفع
از نماز تمام شد جای توهم است که درینجا نیز سکته برای خواندن دعای استفتاح باشد هکذا فی صحیح مسلم همچنین است حدیث در صحیح مسلم و ذکر الحمیدی فی افراده و ذکر کرده است این حدیث را حمیدی
که جمع بین الصحیحین کرده در افراد مسلم و کذا صاحب الجامع عن مسلم وحده و همچنین ذکر کرده است صاحب جامع الاصول که جمع میان صحاح ستة کرده از مسلم تنها این کلام اعتراض است از
مؤلف بر صاحب مصابیح که این حدیث را در حسان آورده نه در صحاح الفصل الثالث عن جابر قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا استفتح الصلوة کبر ثم قال ان صلوتی و نسکی
و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا اول المسلمین اللهم اهدنی لاحسن الاعمال و احسن الاخلاق لا یهدی لاحسنها الا انت و قنی
سیئ الاعمال و سیئ الاخلاق لا یقی سیئها الا انت رواه النسائی شرح این حدیث در فصل اول معلوم شد و در آنجا و انا من المسلمین بود و اینجا انا اول المسلمین و نکته درین سخن نیز سابق گذشت
و درینجا اعمال و اخلاق هر دو مذکور است و در آنجا اخلاق بخصیص مذکور یافته و در آنجا اصرف عنی و لا یصرف عنی بود و اینجا و قنی و لا یقی است و معنی هر دو عبارت یکی است و تفنن در عبارت
است و عن محمد بن مسلمة بفتح میم و لام و سکون سین انصاری اشهلی است حاضر شد تمام مشاهد را الا تبوک که آنحضرت او را گذاشته بود و از فضلای صحابه بود و اسلام آورد بر دست مصعب بن عمیر
مدینه و گوشه گرفت در ایام فتنه ابن جوزی رضی الله عنه مات سنة ست و اربعین قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قام یصلی تطوعا قال چون میکرد آنحضرت نماز
نفل میگفت الله اکبر وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفا و ما انا من المشرکین شرح این گذشت و ذکر الحدیث مثل جابر و ذکر کرد حدیث را چنانکه جابر کرد الا انه قال
مگر آنست که محمد بن مسلمه گفت و انا من المسلمین و جابر و انا اول المسلمین گفت ثم قال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم اللهم انت الملک لا اله الا انت سبحانک و بحمدک شرح این
نیز گذشته است ثم یقرأ پس میخواند آنحضرت قرآن ظاهر آنست که قراءت بعد از استعاذه و بسمله خواهد بود چنانکه در احادیث دیگر آمده است مقصود راوی اینجا بیان این است که پیش از قراءت
دعای استفتاح میخواند رواه النسائی باب القراءة فی الصلوة قراءت در نماز نزد جمهور علما فرض است و نزد شافعی در تمام نماز و نزد مالک در سه رکعت باعتبار اقامت اکثر مقام کل و فرض
او در دو رکعت و مذهب امام احمد در قول مشهور موافق مذهب شافعی است و در روایتی موافق مذهب ما و نزد حسن بصری و زفر در یک رکعت و مروی از ابو بکر اصم و سفیان بن عیینه قراءت
سنت است و بنای صلوة بر افعال است نه اقوال لهذا ساقط میکردد نماز بجهت عدم مقدرت بر افعال با وجود مقدرت بر اقوال نه در عکس کذا فی شروح الهدایة الفصل الاول عن عبادة بضم
عین و تخفیف باء بن الصامت از نقبای انصار و فضلای صحابه است در مواضع احوال وی نوشته شده است قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا صلوة لمن لم یقرأ بفاتحة الکتاب نیست
نماز مر کسی را که نخواند فاتحة الکتاب متفق علیه و فی روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را لمن لم یقرأ بام القرآن نیست نماز مر کسی را که نخواند ام القرآن را این نیز نام سوره فاتحه است
بجهت اشتمال وی بر مقاصد قرآن که ثنا بر خدا و اعراض تعبد با امر و نهی و بیان وعد و وعید است و یا چون مبدأ و مفتتح قرآن است گویا اصل و منشأ اوست و اصلا اعلای بخوانند

ونزياده بران يعني فاتحه البته بايد خواند ومقتصر بر فاتحه هم نيست واگر چيزي زياده كند نيز درست است تمسك كرده باين حديث شافعي واحمد ودر روايتي بر فرضيت قراءت فاتحه ونزد ما نيز اگر نخواند نماز انكس كه فاتحه نخواند
مراد نفي كمال است بدليل قول حق سبحانه فاقرؤا ما تيسر من القرآن ونيز فرمود آنحضرت باعرابي اقرأ ما تيسر معك من القرآن پس فرض كه نماز بي وي روا نبود خواندن چيزي از قرآن است هر چه باشد فاتحه باشد يا غير آن وخواندن
فاتحه واجب باشد كه نماز بي وي ناقص بود وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى صلوة لم يقرأ فيها بام القرآن فهي خداج كسي كه بگذارد نمازي كه نخواند در وي فاتحه را پس آن
نماز ناقص است خداج بكسر خا انداختن ناقه بچه را پيش از مدت وبمعني مطلق نقصان آيد ثلثا سه بار فرمود اين كلمه را تاكيد كرد آنرا بقول غير تمام ودر بعض نسخ غير تمام فقيل لابي هريرة انا نكون وراء الامام پس گفته شد مر
ابي هريره را كه ما ميباشيم پس امام پس آنجا هم بخوانيم قال گفت ابو هريره اقرأ بها في نفسك بخوان فاتحه را پس امام نيز آهسته چنانچه بشنوانی خود را فاني سمعت رسول الله زيرا كه من شنيدم پيغمبر خدا را صلى الله
عليه وسلم يقول قال الله تعالى ميگفت كه گفته است خداي تعالى قسمت الصلوة بيني وبين عبدي نصفين بخش كرده ام نماز را ميان خود وميان بنده خود دو نيم نيمي مراست نيمي بنده را يعني براي من حمد وثنا ست
ودعا وسؤال براي بنده ولعبدي ما سأل ومر بنده مراست چيزيكه سؤال كرده ودر خواسته است ازمن مراد بصلوة درينجا فاتحه است وهمين است وجه استدلال ابي هريره باين حديث بر فرضيت قراءت فاتحه
بر مقتدي يعني پس چون شان فاتحه اين باشد لابد بود از قراءت وي نماز را لزوماً وحتماً ما گوئيم بلكه حديث دلالت دارد كه فاتحه عين نماز كه كل اوست مبالغة چنانچه الحج عرفة پس لا اقل جزو نماز وداخل در وي باشد
نه خارج از حقيقت آن فافهم بعد ازان بيان كرد تنصيف فاتحه را ميان خدا وبنده بقول خود فاذا قال العبد پس چون ميگويد بنده الحمد لله رب العالمين قال الله ميگويد خداي تعالى حمدني عبدي
ستود مرا بنده من واذا قال وچون ميگويد بنده الرحمن الرحيم قال ميگويد الله تعالى اثنى علي عبدي ثنا گفت بر من بنده من باوصاف كمال واذا قال وچون ميگويد بنده مالك يوم الدين قال
ميگويد خداي تعالى مجدني عبدي بزرگ داشت وتعظيم كرد مرا بنده من ومجد شرف وكرم واسع وگفته اند مجيد آنست كه شرف ذات را حسن فعال مقارن كرده اند اين همه خالص مر خداست جل جلاله واذا
قال وچون ميگويد بنده اياك نعبد واياك نستعين ترا ميپرستيم واز تو ياري ميجوئيم در تمامه مهمات خصوصاً در پرستيدن قال ميگويد خداي تعالى هذا بيني وبين عبدي اين مشترك است ميان من
وبنده من چه عبادت براي خدا واستعانت براي بنده ولعبدي ما سأل ومر بنده مراست چيزيكه سؤال كرد ودر خواست نمود از استعانت واستمداد واذا قال وچون ميگويد بنده
اهدنا الصراط المستقيم بنما مارا راه راست صراط الذين انعمت عليهم راه آنكسانيكه نعمت داده بر ايشان غير المغضوب عليهم ولا الضالين نه آنانكه خشم گرفته شده است بر ايشان ونه گمراهان
قال ميگويد خداي تعالى هذا لعبدي اين سه چيز مر بنده مراست ولعبدي ما سأل ومر بنده مراست آنچه سؤال كرده حاصل آنكه فاتحه هفت آيه است سه خاص مر حق تعالى را ثناي او وسه مخصوص به بنده
وسؤال ودعاي او ويكي مشترك پس درست نصف شد ميان خدا وبنده واين حديث دلالت ميكند بر آنكه بسمله از فاتحه وجزو او نيست چنانكه مذهب ماست ويكي از هفت آيه صراط الذين انعمت
عليهم است رواه مسلم وعن انس ان النبي صلى الله عليه وسلم وابابكر وعمر كانوا يفتتحون الصلوة روايت است از انس كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر رضي الله عنهما ابتدا ميكردند نماز را بالحمد
لله رب العالمين رواه مسلم سابقاً معلوم شد كه ظاهر حديث آنست كه بسم الله الرحمن الرحيم نميخواندند وليكن قراءت آن مجمع عليه است وهيچ يكي را در ان خلاف نيست واز فعل آنحضرت صلى الله
عليه وسلم باحاديث ديگر نيز ثابت شده خواه بسمله را جزو فاتحه دارند چنانكه شافعيه ميگويند يا ندارند چنانكه مذهب حنفيه است وليكن در اول صلوة فقط نزد امام ابو حنيفه كه او مفتاح الصلوة ميدارد مثل
تعوذ ودر روايتي از وي وبه مذهب صاحبين در اول هر ركعت زيرا كه تسميه مفتاح قراءت است وهر ركعت مستقل است در ان واز جهة احتياط واختلاف علما در جزئيت تسميه مر فاتحه را نه در ميان فاتحه وسورت
مگر نزد امام محمد در صلوة سريه پس شافعي تأويل ميكند اين حديث را كه مراد بالحمد لله رب العالمين تمام سورت است چنانكه گذشت وما ميگوئيم كه مراد نفي جهر است به بسمله نه نفي قراءت آن وتحقيق ثابت شده است
از آنحضرت صلى الله عليه وسلم واز خلفاي راشدين وصحابه ديگر رضوان الله عليهم اجمعين كه جهر نميكردند بسمله را اگرچه بآن جهر ميسرود وشيخ ابن الهمام از بعض حفاظ نقل كرده كه هيچ حديثي ثابت نشده كه صريح باشد
در جهر تسميه مگر آنكه در اسناد وي سخن است وهيچ يكي از ارباب سنن اربعه مشهوره اخراج نكرد حديثي در ان با وجود آنكه كتب ايشان مشتمل است بر احاديث ضعيف نيز وچندين از صحابه وتابعين وتبع تابعين و
غيرهم از ائمه لا تعد ولا تحصى ذكر كرده اند كه جهر نميكردند واحياناً اگر از بعض جهر روايت كرده اند براي تعليم بود ويا بجهة كمال حرص بعضي از معتقدين آن را شنيده وترمذي دو باب عقد كرده يكي براي جهر
تسميه ويكي در ترك جهر وترجيح كرده احاديث ترك جهر را وگفته كه برين باب اند اكثر از اهل علم از اصحاب از ابي بكر وعمر وعثمان وعلي وغيرهم وتابعين ومن بعدهم وكلام درين مقام در شرح زياده
برين كرده شده است چنانكه ظاهر شد كه مذهب امام اعظم ابو حنيفه اصح وارجح است وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا امن الامام فامنوا چون آمين گويد امام آمين
بگوئيد شما ظاهر معني حديث آنست كه امام بعد از قراءت فاتحه آمين ميگويد چون وي آمين گويد شما نيز آمين بگوئيد وبعضي گفته اند معني آنست كه چون امام دعا ميكند واهدنا الصراط المستقيم آخر
سوره ميخواند واين محل تأمين امام است شما نيز متهيئ تأمين باشيد تا با وي آمين گوئيد چنانكه ميگويند چون پادشاه كوچ كند شما نيز كوچ كنيد يعني ساخته وآماده كوچ باشيد تا چون وقت كوچ وي برسد شما نيز با وي
كوچ كنيد وحاصل هر دو معني يكيست غايت آنكه از ظاهر معني اول تقدم امام در تأمين مفهوم ميگردد واگر چنين هم باشد دور نيست چنانكه در سائر افعال حال مومنان با امام است كه در اينجا مبادرت
بآمين وموافقت با امام ومعيت مستحب باشد فافهم بعد ازان تعليل كرد تأمين امام ومأموم را بامر وبقول خود فانه من وافق تأمينه تأمين الملائكة يعني ملائكه نيز آمين ميگويند پس شما نيز گوئيد زيرا كه هر كه
موافق افتد آمين گفتن وي با آمين گفتن فرشتگان غفر له ما تقدم من ذنبه آمرزيده ميشود مر او را هر چه پيش رفته است از گناهان وي پوشيده نماند كه ظاهر او چنانست مينمايد كه فرمايد هر كه
موافق آيد تأمين وي استجابت كرده ميشود ومراد او قبول كرده ميشود دعاي وي ومغفرت ذنوب از كجا آمد مگر آنكه گويند حق جل وعلا مغفرت ذنوب را باختصاص اين موافقت ولوازم وي كرده
است با حصول اجابت نيز وشايد كه ملائكه دران وقت استغفار نيز ميكرده باشند مر آمين گويندگان را چنانكه شنيده در مسجد با نتظار نماز دعا ميكنند برحمت ومغفرت وخود كار فرشتگان هميشه دعا واستغفار
مؤمنانست چنانكه در قرآن مجيد فرموده است يسبحون بحمد ربهم ويستغفرون لمن في الارض خصوصاً كه نزد مباشرت امر خير پس حاصل معني آن باشد كه هر كه موافق افتد تأمين وي تأمين ملائكه را مغفور است
وهر كه مغفور است مستجاب است دعاي او فافهم متفق عليه وفي رواية قال اذا قال الامام ودر روايتي گفت آنحضرت چون بگويد امام غير المغضوب عليهم ولا الضالين كه وقت تأمين است فقولوا

پس بگوئيد

پس بگوئید آمین فانه من وافق قوله قول الملائکة غفر له ما تقدم من ذنبه هذا لفظ البخاری این لفظ بخاری است ولمسلم نحوه و در مسلم مانند اینست یعنی در معنی موافق و در لفظ مخالف وفی اخری للبخاری و در
روایت دیگر مر بخاری را همچنین آمده است قال اذا امن القاری چون آمین گوید قاری که عبارت از امام است یا مطلق قاری مراد باشد اگرچه در غیر نماز باشد فامنوا پس آمین گوئید فان الملائکة تؤمن زیرا که
ملائکه آمین میگویند فمن وافق تامینه تامین الملائکة غفر له ما تقدم من ذنبه و آمین بمعنی استجب است و معنی وی چنین باد و بعض گفته اند اسم الهی است و مراد طلب اجابت است از وی تعالی و بعض گفته اند آمین درجه
در بهشت که قائل آن مستحق آن درجه میگردد و بمد الف و قصر وی بتخفیف میم هردو آمده و اکثر روایت بمد الف است اما بمد و تشدید میم بعض گفته اند خطا است و تحقیق آنست که آن نیز لغتی است در ان ولکن
قلیل است فتدبر وعن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلیتم چون بگذارید نماز بجماعت و قید کردیم بجماعت بجهة فهم آن از سیاق حدیث که فرمود فاقیموا صفوفکم
پس راست گردانید صفهای خود را و صف در لغت رشته و مراد باقامت صفوف تسویهٔ آنهاست و برابر و هموار ساختن چنانکه اعوجاج و فرجه در ان نباشد و اتمام صف اول نیز داخل آن داشته اند ثم لیؤمکم
احدکم پس امامت کند شما را یکی از شما هر که کند جایز است و آنکه در حدیث دیگر آمده که اعلم و اقرأ و اکبر باید برای بیان اولی و افضل است فاذا کبر فکبروا پس چون تکبیر آرد امام پس تکبیر آرید
شما و اذا قال و چون بگوید غیر المغضوب علیهم ولا الضالین فقولوا پس گوئید آمین یجبکم الله اجابت دهد شما را خدای تعالی و قبول کند دعای شما را فاذا کبر و رکع فکبروا و ارکعوا پس چون تکبیر
گوید امام و رکوع کند پس تکبیر گوئید شما و رکوع کنید و مدلول کلمهٔ فا آنست که مقتدیان تکبیر و رکوع و هر فعل که کنند عقب فعل امام و متصل وی کنند چنانکه مفسر باید فان الامام یرکع قبلکم ویرفع قبلکم زیرا
که امام رکوع میکند پیش از شما و بر میدارد سر پیش از شما چه شان امام تقدم و سبقت است و چون باید که مقدار زمان رکوع امام و ماموم برابر باشد فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت آنحضرت
فتلک بتلک یعنی آن لحظه که سبقت کرد شما را امام در تقدیم رکوع منجبر میگردد بآن لحظه که تاخیر کردید از وی در رکوع بعد از برداشتن وی سر از رکوع پس قدر رکوع شما مثل قدر رکوع امام شد و برابر شد زمان
هر دو قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اذا قال و چون بگوید امام سمع الله لمن حمده بشنود خدای تعالی کسی را که حمد میگوید او را و قبول میکند سخن او را فقولوا پس گوئید ربنا لک الحمد ای پروردگار ما
مر تراست حمد یسمع الله لکم بشنود وی تعالی حمد مر شما را و ربنا لک الحمد بواو نیز آمده و بزیادت اللهم نیز روایت است بی واو و جمع میان اللهم و واو و بعض گفته اند صحیح نیست روایت آن و سیوطی
گفته که روایت آن از عبد الرزاق آمده است و در صحیح بخاری نیز روایت کشمیهنی نیز آمده است انتهی و در ین حدیث دلیل است مر امام ابوحنیفه را که میگوید که امام تسمیع کند و ماموم تحمید و مذهب امام
مالک و امام احمد نیز همین است و مذهب امام شافعی جمع است مر امام را میان هر دو و همچنین ماموم و منفرد و نزد ابویوسف و محمد امام جمع کند و مختار طحاوی نیز همین است و در روایتی از ابی حنیفه نیز آمده
ولیکن تحمید سرا در نفس خود گوید اما جمع مر منفرد را انسب و اولی است و اکتفا بیکی نیز جایز است و ظاهر اکتفا بتحمید است و در صورت جمع میان هر دو تسمیع در حالت رفع راس است و تحمید در حالت قیام همچنین گفته
تمرتاشی از حنیفه و گفته اگر تسمیع در حالت رفع نگفته در حالت استوا بگوید و بعض گفته اند هر دو گوید رواه مسلم وفی روایة له عن ابی هریرة و قتادة و در روایتی مر مسلم را از ابی هریرة و قتادة این
کلمه را زیاده کرده که واذا قرأ فانصتوا و چون بخواند امام خاموش باشید و گوش دارید این دلیل است مر ابوحنیفه را در منع قرائت مر مقتدی را و عدم وجوب قرائت بر وی خواه نماز جهری
باشد یا سری و در آخر فصل ثانی کلام درین مسئله بتفصیل بیاید وعن ابی قتادة الانصاری عقبی بدریست حاضر شد همه مشاهد را و از مشاهیر صحابه است احوال وی در جای دیگر نوشته شده است قال کان النبی
صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الظهر فی الاولیین بام الکتاب و سورتین میخواند آنحضرت در نماز پیشین در دو رکعت نخستین فاتحه و دو سوره یعنی در هر رکعت فاتحه و یک سوره وفی الرکعتین
الاخریین بام الکتاب و میخواند در دو رکعت پسین فاتحه و یسمعنا الآیة احیانا و میشنوانید آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما را آیتی از آیات سوره که میخواند گاه گاه ظاهر آنست که این شنوانیدن بقصد بود تا بدانند
که بعد از فاتحه سوره میخواند یا فلان سوره میخواند یا برای بیان جواز آنکه در صلوة سریه یک آیتی جهر بخواند مفسد نیست و بعض گویند که این محمول است بر غلبه استغراق در تدبر کی اختیار جهر حاصل میشد و ظاهر
مفهوم اسماع در قصد و اختیار است و تخصیص بنظر اتفاقیست ویطول فی الرکعة الاولی ما لا یطیل فی الرکعة الثانیة و دراز میکرد در قرائت رکعت نخستین آنقدر که دراز نمیکرد در رکعت پسین
وهکذا فی العصر و همچنین در نماز دیگر وهکذا فی الصبح و همچنین در نماز بامداد یعنی دراز میکرد رکعت اولی را بر ثانیه متفق علیه بدانکه تطویل رکعت اولی مذهب ائمه ثلثه است در همه نمازها و مذهب امام محمد
نیز همچنین است بعض در ظهر و عصر و صبح و قیاس مغرب و عشا بر آنها و عبد الرزاق از معمر در آخر این حدیث آورده که ما گمان میکردیم که مقصود آنحضرت از این تطویل آن بود که مردم رکعت اولی دریابند و ابو داود
و ابن خزیمه همچنین روایت کرده اند کذا فی بعض الشروح و نزد امام ابوحنیفه و ابویوسف این مخصوص بفجر است که وقت نوم و غفلت است و آخر دو رکعت در استحقاق قرائت برابر اند پس در
مقدار نیز برابر باشند چنانکه در حدیث بیاید آمده که فی کل رکعة قدر ثلثین و اطالت در حدیث محمول است بر دعای استفتاح و تعوذ و تسمیه و کمتر از سه آیه و در خلاصه گفته که قول محمد احب است کذا فی شرح
ابن الهمام والله اعلم وعن ابی سعید الخدری قال کنا نحزر قیام رسول الله بودیم ما که اندازه میکردیم ایستادن پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فی الظهر والعصر در نماز پیشین و نماز دیگر حزر بحای مهمله و زای
و را اندازه کردن کشت و میوه بر درخت فحزرنا قیامه فی الرکعتین الاولیین من الظهر قدر قراءة الم تنزیل السجدة پس اندازه کردیم قیام آنحضرت را در دو رکعت نخستین از نماز ظهر قدر
خواندن سورهٔ الم تنزیل السجده مراد خواندن مقدار این سوره است در هر دو رکعت یا در هر رکعت و موافق این معنی است قول وی وفی روایة فی کل رکعة قدر ثلثین آیة و در روایتی همچنین آمده
که میخواند در هر رکعت مقدار سی آیت چه سورهٔ مذکوره بیست و نه آیه است و بر تقدیر معنی اول این روایت مخالف روایت اولی میشود و حزرنا قیامه فی الاخریین قدر النصف من
ذلک و اندازه کردیم قیام آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در دو رکعت پسین مقدار نیمی از ان از اینجا معلوم میشود که در رکعتین اخریین غیر فاتحه سوره میخواند مختصرتر از آنچه در اولین میخواند و حزرنا فی الر
کعتین الاولیین من العصر علی قدر قیامه فی الاخریین من الظهر و اندازه کردیم قیام او را در دو رکعت اولی از عصر بر قدر قیام او در دو رکعت اخری از ظهر وفی الاخریین من العصر علی النصف
من ذلک و اندازه کردیم قیام او را در دو رکعت اخری از عصر بر قدر نصف از ان رواه مسلم بدانکه ائمه همه قائلند که در دو رکعت اخیر اقتصار بر فاتحه جایز است و نزد ما اگر تسبیح گوید یا سکوت
کند نیز جایز است و قرائت افضل است و نخعی و ثوری و تمامه علمای کوفه برین اند و در محیط گفته است که اگر عمدا سکوت کند بد کرده باشد از جهة مخالفت سنت و در روایة حسن بن زیاد از ابوحنیفه

آنست که قراءت در ما بعد اولیین واجب نیست و ابن ابی شیبه از علی و ابن مسعود روایت آورده است که فرموده اند قراءت کن در اولیین و تسبیح کن در اخیرین کذا ذکره الشمنی و نیز گفته است که اگر در اخیرین فاتحه و سوره خواند
سجده سهو واجب نگردد و هو الاصح زیرا که قراءت فاتحه تنها در اخیرین سنت است و ترک سوره واجب نیست و اصح نزد احمد آنست که قراءت سوره در اخیرین مکروه نیست زیرا که بتحقیق آمده است از حضرت
صلی الله علیه و سلم که گاه گاهی زیاده کرده بر فاتحه در اخیرین لیکن مستحب ترک سوره است و عن جابر بن سمرة بفتح سین و ضم میم وی و پدر وی صحابی اند خواهرزاده سعد بن ابی وقاص است روایت دارد
از آن حضرت و از عمر و علی رضی الله عنهما قال کان النبی صلی الله علیه و سلم یقرأ فی الظهر باللیل اذا یغشی میخواند آنحضرت گاهی در نماز ظهر سوره واللیل اذا یغشی و فی روایة بسبح اسم ربك الاعلی
و در روایتی آمده است که میخواند سبح اسم ربك الاعلی و دانستن اینکه این سوره ها را میخواند یا بقول آنحضرت باشد یا آنکه میشنوانید آیتی را احیانا چنانکه گذشت و فی العصر نحو ذلك و میخواند در عصر مانند
این سوره ها در قصر و طول و فی الصبح اطول من ذلك و میخواند در نماز بامداد دراز تر از آن رواه مسلم بدانکه در بعض احادیث واقع شده است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم میخواند
در نماز فلانی سوره فلانی بی بیان آنکه در رکعت اولی میخواند یا در رکعت ثانیه یا در هر دو رکعت یا در یک رکعت لا علی التعیین اولی یا ثانیه عبارت این احتمالات را شامل است احتمال دو رکعت مستلزم
تکرار یا تبعیض سوره است و هر دو بعید است اگرچه جائز است اما وقوع آن از آنحضرت صلی الله علیه و سلم نادر است و فقها گفته اند که خواندن تمام سوره اگرچه قصیر بود افضل است از خواندن بعض سوره
اگرچه طویل باشد و حمل بر قراءت در رکعتی خواه اولی یا اخری ظاهرترین احتمالات است بحسب عبارت و در جامع الاصول از حدیث نسائی آمده است از قطبة بن مالك که گفت گذاردم با پیغمبر صلی الله علیه و سلم
نماز صبح پس خواند در یکی از دو رکعت وی والنخل باسقات اگرچه در حدیث ترمذی فی الرکعة الاولی واقع شده است و احتمال دارد که مراد وی بیان رکعت اولی باشد زیرا که در اکثر احادیث چون رکعت
اولی واقع است و شنیده ام از بعضی ثقات فقهای مکه از ائمه حنفیه که آنچه فقها گفته اند از تعیین طوال مفصل و اوساط و قصار آن معتبر در رکعت اولی است و این بیان و تفصیل که کرده شده از هیچ یکی از شراح در نظر نیامده
فقد بر والله اعلم و عن جبیر بن مطعم بضم میم و سکون طای مهمله و کسر عین صحابی قرشی است از اشراف قریش سید حلیم و تور قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم یقرأ فی المغرب
بالطور میخواند در نماز مغرب سوره والطور را متفق علیه و عن ام الفضل بنت الحارث قالت سمعت رسول الله ام الفضل که زوجه عباس عم و مادر عبد الله بن عباس و فضل بن عباس است گفت شنیدم رسول
خدا را صلی الله علیه و سلم یقرأ فی المغرب بالمرسلات عرفا که میخواند در مغرب سوره والمرسلات را متفق علیه بدانکه این دو حدیث و حدیثی که واقع شده است که میخواند در نماز مغرب سوره اعراف
و انفال و دخان را و همچنین احادیث که در نمازهای دیگر واقع شده اند دلالت دارند بر عدم تعیین قراءت چنانکه ائمه فقها رحمة الله علیهم قرار داده اند از طوال مفصل در فجر و ظهر و اوساط در عصر و عشا
و قصار در مغرب و در آخر فصل ثالث از حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده بیاید که گفت هیچ سوره از مفصل نیست نه صغیر نه کبیر که نشنیده ام من از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که امامت میکرد مردم را بدان در
نماز فرض و اهل دلیل بر تعیین فقها این سوره را کتاب امیر المؤمنین عمر است بجانب ابی موسی اشعری رضی الله عنهما که والی کوفه بود از جانب وی که نوشت این تفصیل را در آن کتاب و قراءت امر قراءت
و یا بجواز امر قراءت عدد از حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم در طول و قصر مختلف بود باختلاف احوال و اوقات و حکم و مصالح و تعلیم جواز و رخصت و بعد از آن مقرر شد امر بر کتاب عمر لا بد او رضی الله عنه لیکن
سماعی از حضرت نبوت صلی الله علیه و سلم بدین باب خواهد بود و شاید که غالب احوال حضرت وی صلی الله علیه و سلم همچنین و بر این نهج خواهد بود و احیانا بر خلاف آن و بس است از روی حجت و دلیل قول عمر
و عن جابر قال کان معاذ بن جبل یصلی مع النبی روایت است از جابر که بود معاذ بن جبل که میگذارد نماز با پیغمبر صلی الله علیه و سلم ثم یأتی قومه فیؤم قومه پس میآمد پس امامت میکرد قوم خود را فصلی لیلة مع
رسول الله صلی الله علیه و سلم العشاء پس گذارد معاذ یکشبی با آنحضرت نماز عشا را ثم اتی قومه فامهم پس آمد قوم خود را پس امامت کرد ایشان را فافتتح بسورة البقرة پس شروع کرد بسوره
بقره فانحرف رجل فسلم پس برگشت از نماز مردی پس سلام داد آن مرد یعنی قطع کرد نماز او برآمد از آن و این خود محل سلام نبود که محل آن آخر نماز است و لیکن آن مرد خواست که بسلام برآید از جهت
تشبیه تمام صلوة ثم صلی وحده و انصرف پس گذارد آن مرد نماز تنها و گشت و برآمد از نماز فقالوا له انافقت یا فلان پس گفتند مردم آیا منافق شدی ای فلان که از جماعت برآمدی و کسل کردی
از نماز چنانکه در شان منافقان است و اذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی قال لا والله گفت آن مرد منافق نشده ام بخدا سوگند مرا از جهت کسل نه برآمده ام و لیکن از جهت عجز زیرا که من طاقت
ندارم تحمل اینهمه تطویل را و لآتین رسول الله و هر آینه بتحقیق می آیم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم فلأخبرنه پس بتحقیق خبر میکنم من آنحضرت را ازین فعل معاذ فاتی رسول الله پس آمد آن مرد
پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم فقال گفت یا رسول الله انا اصحاب نواضح ما خداوندان شتران ایم که آب میکشیم بآن و نواضح جمع ناضحه یعنی شتر آب کش نعمل بالنهار کار میکنیم در روز
یعنی در شب کوفته آب میکشیم و ان معاذا صلی معك العشاء ثم اتی قومه و بدرستیکه معاذ نماز گذارد با تو عشا را پس آمد قوم خود را فافتتح بسورة البقرة پس افتتاح کرد بسوره بقره و خواندن گرفت
آنرا فاقبل رسول الله صلی الله علیه و سلم علی معاذ فقال پس روی آورد آنحضرت بر معاذ پس گفت یا معاذ افتان انت آیا فتنه اندازنده تو مردم را و گریزاننده از ملازمت جماعت و افکننده
در فساد و اختلاف و باز ایستادن از دین اقرأ بخوان والشمس وضحیها والضحی واللیل اذا یغشی و سبح اسم ربك الاعلی و اذا السماء انفطرت و سوره انشقاق و والبروج و الطارق نیز آمده
متفق علیه بدانکه شافعیه باین حدیث استدلال کرده اند بر جواز اقتدای مفترض بمتنفل زیرا که معاذ چون یکبار همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز گذارد فرض از وی ساقط شد پس نمازیکه با قوم
گذارد نفل باشد و نماز قوم خود فرض بود و آنحضرت این معنی را از معاذ تقریر فرمود و مسلم داشت اعتراضی که بر معاذ کرد همین بود که چرا قراءت دراز میخوانی و تنفیر میکنی که امامت تو این جماعت
را درست نیست زیرا که تو نفل میگذاری و ایشان فرض و جواب ازین استدلال آنست که این بر تقدیری تمام شود که آنحضرت صلی الله علیه و سلم دانسته باشد که معاذ با آنحضرت صلی الله علیه و سلم
اقتدا میکند پس از آن میرود و قوم را امامت میکند شاید که معلوم نشده باشد و دلالت میکند برین معنی حدیثی که امام احمد روایت کرده که آنحضرت با معاذ گفت مباش فتان یا با من بگذار نماز یا تخفیف
کن بر قوم پس حضرت تردید کرد در احد الامرین و مشروع کرد ایشان را یکی ازین دو چیز یا نماز گذاردن همراه آنحضرت و نگذاردن با قوم از جهت لزوم اقتدای مفترض بمتنفل یا گذاردن با قوم به
تخفیف و چون همراه حضرت نگذارد و مفترض شد و اقتدای مفترض بمفترض خواهد بود کذا ذکره الشیخ ابن الهمام و احتمال دارد که معاذ همراه آنحضرت بنیت نفل میگذارده باشد از جهت ادراک

فضیلت جماعت یابی و فرض را تاخیر میکرده باشد برای امامت قوم و عن البراء قال سمعت رسول الله گفت براء بن عازب که صحابی مشهور است و اول مشاهد وی خندق است و با امیر المؤمنین علی بود در حرب جمل و صفین و
نهروان و وفات بالکوفه فی ایام مصعب بن الزبیر شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقرأ فی العشاء میخواند در نماز عشا والتین والزیتون وما سمعت احدا احسن صوتا منه و نشنیدم هیچکس را خوش آوازتر از آنحضرت
متفق علیه و در حدیث بخاری از براء بن عازب آمده که آنحضرت در سفر بود و پس خواند در عشا در یکی از دو رکعت والتین والزیتون و ازینجا معلوم میشود که مراد قرائت در احدی الرکعتین است لا فی الثنتین چنانکه در
حدیث جابر بن سمره گفتیم و آنرا اظهر احتمالات داشتیم و عن جابر بن سمرة قال کان النبی گفت جابر بن سمره بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الفجر بق والقرآن المجید و نحوها میخواند در نماز بامداد سوره قاف
و مانند سوره قاف و کانت صلوته بعد تخفیفا رواه مسلم طیبی در شرح این کلام گفته که بود نماز آنحضرت بعد از نماز فجر یعنی در باقی نمازهای چهارگانه سبک و این معنی در حدیث جدا نیز آمده است که در نماز
بامداد قرائت طویل کردی و گفته اند که سبب در تطویل قرائت صلوة فجر آن بود که نزول رحمت ربانی و ورود فیض سبحانی که در ثلث اخیر شب میباشد تا انقضای صلوة صبح بود تا طلوع فجر میآید پس تطویل قرائت
و ذکر و تسبیح در آن وقت اولی و افضل باشد یا سبب در تطویل صلوة صبح آن بود که بعد از استراحت و خواب شب واقع است و تقصیری در خدمت واقع شده و کدورتی و زنگی بر آینه دل نشسته پس تطویل آن موجب
تلافی و عذر این تقصیر و ازاله این زنگ و کدورت بود و نیز هنوز اشتغال بامور معاش و اسباب دنیوی نشده و در وقتی است که دل و زبان و گوش موافق و مواطی بود و فهم و تدبر در قرآن عظیم آسان تر و روشن تر
باشد و در سفر السعادة و شرح وی نکتهای زاید برین گفته شده است و این مذکور نیز از آنجاست و شیخ مشایخ حدیث ابن حجر مکی در شرح این عبارت گفته که احتمال دارد که مراد آن باشد که بود نماز آنحضرت
بعد از آن زمان سبک یعنی در اوائل هجرت چون صحابه کم بودند و منحصر بودند تطویل میکرد و چون بسیار شدند و در میان ایشان اهل اعمال بودند از تجارت و زراعت و ضعیف و بیمار تخفیف نمود و ممکن است
که گفته شود که معنی عبارت آن باشد که آنحضرت تطویل میکرد و هنوز شمار کرده میشد نماز وی سبک یعنی سبک مینمود نزد مقتدیان از جهت ذوقی و لذتی و حضوری که دست میداد ایشان را از استماع قرائت
وی صلی الله علیه وسلم و از جهت حلاوت و سری که در قرائت آنحضرت نهاده بودند و باین معنی تصریح کرده اند در حدیث انس که گفت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اخف صلوة فی تمام صاحب سفر السعادة
میگوید که مراد ازین حدیث آنست که تطویل صلوة وی صلی الله علیه وسلم نسبت با صلوة دیگران بغایت اندک بنمودی بسببی که گفته شد و تخفیف امری نسبی است فافهم و عن عمرو بن حریث بضم
حای مهمله و فتح را و بثای مثلثه کنیت او ابو سعید است قرشی مخزومی آنحضرت را دیده و آنحضرت دست مبارک بر سر او آورده و ببرکت و خیر دعا کرده و در وقت رحلت آنحضرت دوازده
ساله بود و روایت میکنند از او ابوبکر و ابن سعد و روایت میکند از وی عطاء بن سائب و غیره انه سمع النبی روایت میکند که شنید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الفجر میخواند در نماز فجر واللیل
اذا عسعس مراد والشمس کورت است که این کلمه در آنجا واقع است رواه مسلم و عن عبد الله بن السائب قال صلی لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم الصبح بمکة فاستفتح سورة المؤمنین گفت عبد الله بن
السائب که صحابیست مخزومی و اهل مکه قرائت از وی که گرفته اند و او از ابی بن کعب گرفته و روایت کرده است از وی مجاهد و عطاء و عبد الله بن السائب تابعی دیگر است گذارد آنحضرت برای ما یعنی
امامت کرد ما را نماز صبح را بمکه و در روایتی از نسائی در فتح مکه پس شروع کرد در خواندن سوره قد افلح المؤمنون حتی جاء ذکر موسی و هارون او ذکر عیسی تا رسید آنحضرت ذکر موسی و هارون را یا ذکر
عیسی که درین سوره واقع شده است اخذت النبی گرفت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم سعلة بفتح سین و ضم آن و سکون عین سرفه و گفته اند که گرفتن سرفه بجهت گریه بود فرکع پس برکوع رفت آنحضرت
و نتوانست قرائت نمود رواه مسلم و عن ابی هریرة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الفجر یوم الجمعة بالم تنزیل فی الرکعة الاولی بود آنحضرت که میخواند در نماز فجر روز جمعه سوره الم السجدة
را در رکعت نخستین و فی الثانیة و میخواند در رکعت دوم هل اتی علی الانسان متفق علیه خواندن این دو سوره در فجر جمعه متعارف و مؤکد و مستمر است نزد شافعیه و بر اینست عمل ایشان و در حرمین شریفین
و در کتب ما مذکور است که متعین نکرداند چیزی از قرآن را بنمازی معین و بهمین استدلال می آرند میگویند چنانکه بتعیین این دو سوره بفجر جمعه و تعیین سوره جمعه و منافقون برای نماز جمعه اما این سخن بعد از صحت
حدیث و ورود عمل رسول خدا صلی الله علیه وسلم خالی از غرابتی نیست و محقق حنفیه شیخ ابن الهمام از طحاوی و اسبیجابی نقل کرده که این بر تقدیریست که آنرا لازم و حتم داند و غیر آنرا مکروه پندارد اما اگر از جهت
تیسیر و تبرک بقرائت حضرت صلی الله علیه وسلم بخواند باکی ندارد بشرط آنکه احیانا غیر آنرا نیز میخوانده باشد تا جاهل گمان نبرد که غیر آن جایز نیست و تحقیق وارد شده است در احادیث صحیحه تعیین قرائت در
بعض صلوة چنانکه خواندن قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در سنت نماز فجر و خواندن سبح اسم ربک الاعلی و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در نماز وتر و امثال آن و نیز شیخ ابن الهمام گفته که مقتضای
دلیل عدم مداومت است نه مداومت عدم چنانچه حنفیه حصر میکنند بلکه مستحب است که خوانده شود گاهی تبرکا بالماثور انتهی و گفت بنده ضعیف عفا الله عنه شک نیست که بعد از صحت حدیث
مجال اعتذار بایهام وجوب و عدم صحت و غیر آن نیست پس ظاهر آنست که نزد حنفیه دوام این عمل از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثابت نشده است بلکه گاهی بقصد اظهار و تبشیر میخوانده باشد چنانکه
از اینجا در وجه خواندن این دو سوره گفته اند که اینها مشتمل اند بر ذکر مبداء و معاد و دخول جنت و نار و این معانی در روز جمعه است و قیامت قائم در روز جمعه میشود و ظاهر میگردد چنانکه در محافل و مجامع عظیمه سوره ق
و اقتربت میخواندند پس اگر چنانچه بخوانند بهتر و فاضل تر باشد والله اعلم و عن عبید الله بن ابی رافع مدنیست از ثقات تابعین شنیده از امیر المؤمنین علی و بود کاتب وی رضی الله عنه و ابو رافع مولای آنحضرت
است رضی الله عنه قال استخلف مروان ابا هریرة علی المدینة و خرج الی مکة گفت خلیفه و جانشین خود کرد این مروان بن الحکم در وقت امارت خود ابو هریره را بر مدینه مطهره و بیرون آمد خود و رفت بمکه برای
حج و جز آن فصلی لنا ابو هریرة الجمعة پس گذارد ابو هریره برای ما یعنی امامت کرد نماز جمعه را فقرأ سورة الجمعة فی السجدة الاولی و فی الاخرة اذا جاءک المنافقون پس خواند ابو هریره در
رکعت اولی سوره جمعه را و خواند در رکعت دوم سوره اذا جاءک المنافقون را فقال سمعت رسول الله پس گفت ابو هریره شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقرأ بهما یوم الجمعة میخواند این
دو سوره را در روز جمعه یعنی در نماز جمعه رواه مسلم و عن النعمان بن البشیر بفتح با و کسر شین صحابیست اول مولودیست که در انصار آمد و بعد از هجرت و در زمان وفات آنحضرت هشت ساله بود
و احوال او در جای دیگر نوشته شده است قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقرأ فی العیدین و فی الجمعة میخواند آنحضرت در نماز عید فطر و اضحی و در نماز جمعه سبح اسم ربک الاعلی و هل
اتاک حدیث الغاشیة قال گفت نعمان بن بشیر و اذا اجتمع العید و الجمعة فی یوم واحد و چون جمع میشدند اتفاق می افتاد عید و جمعه در یکروز قرأ بهما فی الصلوتین میخواند همین دو

سوره را در نماز عید و نماز جمعه از اینجا تا کد استحباب قراءت این دو سوره در نماز عید و جمعه مفهوم میشود و از اینجا معلوم میشود که خواندن سورهٔ جمعه و منافقون در جمعه دائمی نبود رواه مسلم وعن عبید الله ان عمر بن الخطاب
سأل ابا واقد اللیثی عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود پسر برادر زادهٔ عبد الله بن مسعود که تابعیست و امام و از فقهای سبعهٔ مدینه است روایت میکند که عمر بن الخطاب پرسید ابا واقد لیثی را که از صحابه است رضی الله عنه ما کان
یقرأ به رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الاضحی والفطر چه چیز بود یعنی کدام سوره بود که میخواند آنحضرت در عید قربان و عید رمضان فقال کان یقرأ فیهما بق والقرآن المجید واقتربت الساعة گفت پس
ابو واقد میخواند در هر دو عید سورهٔ ق و سورهٔ قمر گفته اند که مقصود امیر المومنین عمر پرسیدن از ابی واقد تقریر و تمکین و در ذهن حاضران بود تا دانند والا عدم علم وی رضی الله عنه با وجود ملازمت و قرب
که در آنحضرت داشت بدان بعید است والله اعلم رواه مسلم وعن ابی هریرة قال ان رسول الله گفت ابو هریره که رسول خدا صلی الله علیه وسلم قرأ فی رکعتی الفجر خواند در رکعتین سنت نماز فجر قل یا ایها
الکافرون وقل هو الله احد باید دانست که چون رکعتین فجر گویند یا رکعتین مغرب مراد سنت آنها است و فرض را صلوة فجر و صلوة مغرب گویند رواه مسلم وعن ابن عباس قال کان رسول الله
گفت ابن عباس که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقرأ فی رکعتی الفجر میخواند در رکعتین فجر این دو آیت را یکی قولوا آمنا بالله وما انزل الینا الایة که در سورهٔ بقره است در رکعت اولی والتی فی آل عمران
و دوم آیتی که در سورهٔ آل عمران است قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا وبینکم الایة در رکعت دوم رواه مسلم خواندن این دو آیت ظاهرا احیانا بود و غالب احوال خواندن قل
یا ایها الکافرون وقل هو الله احد بود و از اینجا معلوم میشود که خواندن بعض سوره خصوصا از اوساط سوره مکروه نیست و اگر باشد در فرایض خواهد بود و حق آنست که در آنچه ثابت و صحیح شده روایت
آن قول کراهت مجال ندارد و اگر سخن خواهد بود در ثبوت و صحت آن خواهد بود والله اعلم

الفصل الثانی

عن ابن عباس قال کان رسول الله گفت ابن عباس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یفتتح صلوته
شروع میکرد نماز خود را یعنی قراءت را ببسم الله الرحمن الرحیم رواه الترمذی وقال هذا حدیث لیس اسناده بذاک روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیثی است که نیست
اسناد آن قوی ظاهر آنست که مراد جهر تسمیه خواهد بود والا در افتتاح به تسمیه خلافی نیست و در بعض روایات تصریح نیز آمده که کان یجهر ببسم الله الرحمن الرحیم و احادیث ترک جهر اصح و ارجح است چنانکه در
فصل اول گذشت وعن وائل بن حجر بتقدیم حا بر جیم و گاهی شبهه میکرد به تقدیم جیم بر حا شیخ ما از شیخ خود نقل میکرد و میگفت برای حفظ این لفظ در دل خود نگاه میداریم که این حجره و حیا باید قال سمعت
رسول الله گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم قرأ خواند غیر المغضوب علیهم ولا الضالین فقال آمین پس گفت آمین ومد بها صوته دراز کرد بآمین آواز را و احتمال دارد که مراد جهر بدان
باشد و احتمال دارد که مراد مد الف باشد که افصح است و ظاهر معنی اول است بقرینهٔ روایات دیگر که در بعض جا آمده و یرفع بها صوته بر میداشت بآمین آواز خود را این صریح است در جهر و در بعض
بر میداشت آواز را تا آنکه میشنوانید صف اول را پس میلرزید بوی مسجد و در روایتی چنانکه میشنید کسیکه قریب میبود در صف اول و در بعض روایات خفض صوت بآمین نیز آمده است و وجه تطبیق
میان این دو روایت آن کرده اند که مراد بخفض عدم قرع عنیف است یعنی عدم مبالغه در جهر و بجهر اسماع کسی که قریب بود در صف اول چنانکه در روایت آمده است رواه الترمذی وابو داود
والدارمی وابن ماجه بدانکه آمین بعد از خواندن فاتحه سنت است باتفاق خواه منفرد باشد یا امام یا ماموم اکثر آمین بگوید امام وی و در آمین مقتدی در صلوة سریه بر تقدیر سماع خلاف است نزد
بعض گوید بدان جهت که ظاهر حدیث اوست و بعض نگوید از جهت عدم اعتبار این جهر و سماع کذا فی شرح الهدایة لابن الهمام و وارد شده است در جهر بآمین احادیث و مذهب شافعی و احمد این است و در مذهب
مالک خلاف است و در مذهب ابو حنیفه جهر نکنند مطلقا و احادیث در جانب جهر بیشتر و صحیح تر آمده و بعض علما در عدم جهر نیز تصحیح حدیث نموده اند و از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت
چهار چیز است که امام در وی اخفا کند تعوذ و بسمله و آمین و سبحانک اللهم و بحمدک و از ابن مسعود نیز مثل این آمده و تواند که جهر و اخفا هر دو بوده باشد تارةً فتارةً والله اعلم وعن ابی زهیر بضم زاء
و فتح با النمیری بضم نون و فتح میم نام وی یحیی بن نفیر است بقاف معدود است در اهل شام حدیث او در آمین است ذکر کرده است او را ابن عبد البر در صحابه و گفته که اسناد این حدیث قائم
نیست والله اعلم قال خرجنا مع رسول الله گفت بیرون آمدیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ذات لیلة یک شبی فاتینا علی رجل قد الح فی المسئلة پس آمدیم بر مردی که تحقیق مبالغه کرده است
در دعا و سؤال و طلب یعنی مراد از جناب حق و مبالغه کرده است و سان فقال النبی صلی الله علیه وسلم اوجب ان ختم پس گفت آنحضرت واجب و لازم گردانید قبول و اجابت دعا و حصول
مراد را اگر مهر کرد یعنی تمام و کامل کرد دعا را و معنی اول مناسب است بحدیث آمین خاتم رب العالمین یعنی آمین مهر پروردگار است تعالی که آفات و بلا با دفع کرده میشود چنانچه خاتم نگاهداشته میشود بوی
کتاب یا هر چه مهر کرده میشود بدان از فساد و اظهار اسرار فقال رجل من القوم بای شیء یختم پس گفت مردی از قوم که حاضر بود بچه چیز ختم کند فقال بآمین پس گفت آنحضرت ختم کند بآمین که
بمنزلهٔ مهر است و تمام و کامل میکرد دعا بوی رواه ابو داود وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله گفت عائشه که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم صلی المغرب بسورة الاعراف گزارد نماز
مغرب را بسورهٔ اعراف فرقها فی الرکعتین جدا جدا کرد این سوره را در دو رکعت یعنی پاره از آن در رکعت اولی خواند و پاره دیگر را در رکعت دوم رواه النسائی و شک نیست که وقت
مغرب گنجایش آن ندارد خصوصا اگر شفق نام بیاض باشد یا سرخ بود و در قراءت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از سرعت وطی و مزید شوق و بعضی از شافعیه گفته اند که اگر نیز وقت برآمده باشد باکی
نیست و شروع در وقت بس است در صحت نماز و بعضی از ایشان گفته اند که مراد بسورهٔ بعض سوره است و در روایت بخاری و ابی داود و نسائی از زید بن ثابت قراءت بسورهٔ اعراف آمده
بی ذکر تفریق و در روایتی قراءت سورهٔ مائده و اعراف نیز آمده وعن عقبة بن عامر صحابی مشهور است روایت کرده اند از وی بعضی صحابه مثل جابر و ابن عباس و از تابعین خلق کثیر و بود والی
مصر از جانب معویه بعد از برادر وی عتبة بن ابی سفیان قال کنت اقود لرسول الله صلی الله علیه وسلم ناقته فی السفر گفت عقبة بن عامر بودم من که میکشیدم مر آنحضرت را ناقهٔ او در سفر فقال
لی پس گفت آنحضرت مرا یا عقبة الا اعلمک خیر سورتین قرئتا آگاه باش که بدانانم ترا بهترین دو سورتی که خوانده شوند فعلمنی پس دانانید مرا قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس
قال فلم یرنی سررت بهما جدا پس ندید و نیافت آنحضرت مرا که خوشحال کرده شده باشم یعنی خوش شده باشم باین دو سوره در بودن آنها بهترین سوره خوش شدن بسیار یا اصلا از جهت عدم اشتمال
این دو سوره بر معالم توحید و تنزیه و صفات کمال مثل بعض سورهای دیگر یا در وضیلت و عظمت بعض سور چنانچه فاتحه و سورهٔ بقره مثلا فلما نزل للصلوة الصبح صلی بهما صلوة الصبح للناس

پس هرگاه که غزوه آمد آنحضرت برای نماز صبح بگذارد این دو سوره نماز صبح را برای مردم فلما فرغ التفت اليّ پس چون فارغ شد از نماز باز برگشته نگریست و دید بجانب من فقال يا عقبة كيف رأيت پس گفت ای عقبه چگونه دیدی
و دیدی و دانستی فضل این دو سوره که چه مقدار است چون آنحضرت در نفس عقبه استبعادی در خیریت این دو سوره دریافت خواند آنها را در نماز صبح که بوجوه فاضلترین نمازهاست و مستحب است آنجا تطویل قراءت
تا بداند خیریت آنها را و گفته اند که مراد خیریت و فضیلت آنهاست در باب تعوذ نه مطلق و لهذا آنها را در نماز سفر خواند که محل معرض آفاتست و لفظ قرأ تا اشارتی بآن معنی دارد رواه احمد وابو داؤد والنسائی
وعن جابر بن سمرة قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ في صلوة المغرب ليلة الجمعة میخواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز مغرب شب جمعه قل يا ايها الكافرون وقل هو الله احد رواه في
شرح السنة ورواه ابن ماجة عن ابن عمر الا انه لم يذكر ليلة الجمعة این حدیث را در شرح سنه از جابر بن سمره روایت کرده و ابن ماجه از ابن عمر کرده و لیکن ابن ماجه ذکر نکرده شب جمعه را و تقیید
بدان نکرده و مطلق روایت کرده که میخواندند در نماز مغرب این دو سوره را و حدیث بذکر ليلة الجمعة صحیح است كذا في شرح الشيخ وعن عبد الله بن مسعود قال ما احصي ما سمعت رسول الله عبد الله بن مسعود گفت که شمار
نمیتوانم کرد از بس کثرت که چه مقدار شنیده ام پیغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم يقرأ في الركعتين بعد المغرب وفي الركعتين قبل صلوة الفجر میخواند در دو رکعت سنت که بعد از مغرب است و در دو رکعت که پیش از
نماز فجر اند بقل يا ايها الكافرون وقل هو الله احد رواه الترمذي ورواه ابن ماجة عن ابي هريرة الا انه لم يذكر بعد المغرب لیکن ابن ماجه از ابو هریره ذکر نکرده است رکعتین بعد المغرب را
اگرچه ابن عمر در حدیث سابق روایت کرده وعن سليمان بن يسار عن ابي هريرة قال سلیمان بن یسار که از کبار تابعین و از فقهای سبعه مدینه است از ابی هریره روایت کرد که گفت ابو هریره
ما صليت وراء احد اشبه صلوة برسول الله صلى الله عليه وسلم من فلان نگذاردم پس پشت کسی که مانندتر باشد نماز وی بنماز آنحضرت از فلان گویند که مراد از فلان شخصی بود که والی مدینه بود
از جانب مروان بن عبد الملک و بعض گفته اند که آن عمر بن عبد العزیز بوده و این قول خطاست زیرا که ولادت عمر بن عبد العزیز بعد از فوت ابی هریره است [illegible] مثل این قول انس در شان عمر بن عبد
العزیز گفته است چنانکه در باب الرکوع بیاید و این صحیح است زیرا که انس بن مالک عمر بن عبد العزیز را دریافته است و بعض گویند که مراد از فلان علی مرتضی است رضی الله عنه و کرم الله وجهه و بعضی گویند که عمرو
بن سلمه [illegible] که امام قوم خود بود در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بالجملة قال سليمان صليت خلفه گفت سلیمان بن یسار گذاردم من نماز پس آن مرد که ابو هریره او را اشبه صلوة برسول الله صلی الله علیه
وسلم گفته بود فكان يطيل الركعتين الاوليين من الظهر پس بود آن مرد که دراز میکرد دو رکعت نخستین از ظهر ويخفف الاخريين و سبک میکرد دو رکعت پسین را از ظهر این که میخواند در اخرین
ظهر چیزی جز فاتحه یا میخواند سوره قصیر مقصود تطویل قراءت ظهر است ويخفف العصر و سبک میکرد قراءت عصر را ويقرأ في المغرب بقصار المفصل و میخواند در مغرب سورتهای کوتاه از مفصل ويقرأ
في العشاء بوسط المفصل و میخواند در نماز عشا بسورتهای میانه از مفصل در درازی و کوتاهی ويقرأ في الصبح بطوال المفصل و میخواند در نماز صبح بسورتهای دراز از مفصل و در نماز ظهر طوال المفصل نگفته بلکه مجمل
گفته که تطویل میکرد و در عصر نیز تخفیف ذکر کرد از قصار و اوساط هیچ نگفت و معمول متعمر الان در ظهر قراءت از طوال مفصل است چنانکه در صبح و در عصر از اوساط چنانکه در عشا بدانکه مراد از مفصل بر قول
مشهور از سوره حجرات تا آخر قرآن است و مفصل از آن جهت گویند که در وی فصول یعنی تسمیه بسیار است و بعض گفته اند از جهت قلت منسوخ در وی و سور در وی سه قسم است طوال و اوساط و قصار طوال از
وی تا سوره بروج و اوساط از بروج تا والضحی و باقی قصار اند و در فصل اول کلامی متعلق باین باب گذشت فتذکر رواه النسائي وروى ابن ماجة الى ويخفف العصر وعن عبادة بن الصامت قال كنا خلف النبي
صلى الله عليه وسلم في صلوة الفجر فقرأ گفت عباده بودیم ما پس آنحضرت در نماز بامداد پس قراءت کرد آنحضرت فثقلت عليه القراءة پس گرانی کرد بروی قراءت و دشوار شد فلما فرغ
قال لعلكم تقرؤن خلف امامكم پس هرگاه که فارغ شد آنحضرت از نماز فرمود که شاید شما که میخوانید پس امام خود فرمود میخوانید پس من اشارت باتکه امامت مقتضای خاموش بودن و گوش داشتن است بر
قراءت امام اعد ایر که شنید میغ شمر یا غیر من و سبب ثقل و عسر قراءت بنا بر آن مینماید که سماع اصوات قاریین باشد که موجب تشویش وقت و التفات خاطر شریف شده باشد والله اعلم و لیکن قول وی
صلی الله علیه وسلم لعلكم تقرؤن منافی این معنی است زیرا که این نزد جهر است و آن متیقن است پس لعلکم چرا فرماید و گفته اند که تواند که سبب ثقل تأثر آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد از نقصی که ناشی شده باشد مر
ایشان را از عدم انصات و استماع قراءت آنحضرت و کامل گاهی متأثر میشود بنقص ناقص چنانکه در کتاب الطهارة گذشت که روزی آنحضرت در نماز صبح افتتاح قراءت کرد و بسته شد و بیان کرد که سبب
این شکی آنست که قومی پس من می ایستند که وضو را خوب نمیکنند و ما او اینجا نیز چون آنحضرت فرمود که شاید شما میخوانید قلنا نعم گفتند آری میخوانیم یا رسول الله قال لا تفعلوا الا گفت مکنید این کار و مخوانید
خلف امام الا بفاتحة الكتاب مگر فاتحة الکتاب که آن را خوانده باشید فانه لا صلوة لمن لم يقرأ بها زیرا که نیست نماز مر کسی را که نخواند فاتحة الکتاب ظاهر این حدیث در فرضیت قراءت فاتحه است
و جوابش سابقا معلوم شد رواه ابو داود والترمذي والنسائي معناه و مر نسائی را معنی این حدیث است و در لفظ مخالفت است وفي رواية لابي داود و در روایتی مر ابی داود را این عبارت نیز آمده است
که قال گفت آنحضرت وانا اقول و من میگویم در دل خود وقتیکه ثقیل شد قراءت بر من مالي ينازعني القرآن چه شد مرا که نزاع و کشاکش میکنند مرا قرآن و نمی آید و آسان نمیگردد بر من قراءت پس آنچه
که سبب آن خواندن شماست قرآن را پس من فلا تقرؤا بشيء من القرآن اذا جهرت الا بام القرآن پس نخوانید چیزی را از قرآن وقتیکه جهر میکنم من بقراءت مگر فاتحة الکتاب را از قول وی صلی الله
علیه وسلم اذا جهرت مفهوم میگردد که اگر در نماز سری بخوانند رواست و تفصیل این در شرح احادیث آینده بیاید وعن ابي هريرة ان رسول الله روایتست از ابی هریره که پیغمبر خدا صلی الله
عليه وسلم انصرف من صلوة جهر فيها بالقراءة برگشت از نمازی که جهر کرد در وی بقراءت فقال هل قرأ معي احد منكم آنفا پس پرسید آیا خواند همراه من یکی از شما اکنون فقال رجل نعم پس گفت
مردی آری خواندم یا رسول الله قال اني اقول مالي انازع القرآن فرمود من میگفتم در دل خود که چه شده است مرا که کشاکش کرده میشوم یا کشاکش میکنم قرآن را انازع بفتح زای و کسر آن هر دو روایت
است و قول وی ينازعني القرآن در حدیث سابق مؤید معنی اول است قال فانتهى الناس عن القراءة مع رسول الله گفت ابو هریره پس باز آمدند مردم از خواندن قرآن با پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم فيما جهر فيه بالقراءة من الصلوة در چیزیکه جهر میکرد آنحضرت در آن از نمازها حين سمعوا ذلك من رسول الله صلى الله عليه وسلم هنگامیکه شنیدند آن سخن را از آنحضرت صلی الله علیه
وسلم که دلالت بر نهی از خواندن ایشان میکرد رواه مالك واحمد وابو داود والترمذي والنسائي وروى ابن ماجة نحوه وعن ابي عمرو البياضي روایتست از ابن عمرو بیاضی بفتح موحده و تخفیف تحتانیه

و بضاد معجمه منسوب به بیاضه بن عامر بن زریق نام او عبد الله بن جابر الانصاری الخزرجی البیاضی مشهور گشته به بیاضی و مذکور میگردد بهمین نسبت بی ذکر نام قال قال رسول الله گفت ابن عمرو بیاضی گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم ان المصلی یناجی ربه بدرستیکه مصلی راز میگوید با پروردگار خود و مناجات سخن نهانی گفتن و وکس که دیگری بران مطلع نگردد فلینظر ما یناجیه به پس باید که نظر کند و ببیند مصلی چیزی را که مناجات میکند بدان با پروردگار
خود از ادای چیزی از ذکر و قرآن پس باید داد آن را در غایت حضور قلب و تامل و تدبر در ان و خضوع و خشوع و لا یجهر بعضکم علی بعض بالقرآن و آواز بلند نکند بعضی از شما بر بعضی بقرآن خواندن چه در نماز و چه در غیر آن از
مصلی و نائم و قاری و ذاکر تا موجب ایذا و تشویش نگردد و به اجماع است بر آنکه مکروه است ماموم را جهر اگرچه قراءت امام را نشنود رواه احمد وعن ابی هریرة قال قال رسول الله گفت ابوهریره گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم انما جعل الامام لیؤتم به جز این نیست که گردانیده نشده است امام مگر برای آنکه اقتدا کرده شود بوی و پیروی وی کرده شود و مراد از این آنست باید موافقت کرد با وی و متابعت نمود و مراد از فاذا کبر فکبروا
واذا قرأ فانصتوا پس چون تکبیر گوید امام تکبیر گوئید شما و چون قراءت کند امام خاموش شوید شما و گوش نهید قراءت او را که متابعت در قراءت نیست و خواندن با وی مخالفت و نزاع کردن با وی و تشویش
دادن است مراو را رواه ابوداود والنسائی وابن ماجه بدانکه مذهب شافعی وجوب قراءت فاتحه است بر ماموم در صلوة سریه و جهریه و جایز است قراءت او در فاتحه نیز و مذهب امام مالک و احمد و شافعی نیز
در قولی وجوب قراءت در سریه است فقط و در جهریه استماع قراءت امام کافیست و نزد بعضی از اصحاب احمد بخواند فاتحه را در سکتات امام و بیان سکتات در باب ما یقرأ بعد التکبیر گذشت و نزد بعضی از اصحاب
اگر نشنود بجهت کری یا دوری بخواند در جهریه و اگر نخواند هم تمام است نماز وی زیرا که هر که او را امام است قراءت امام قراءت او ست و واجب نیست بر وی قراءت و منصوص و معروف نزد این امام اجل یمن امام اعظم
ابوحنیفه آنست که نخواند نه در جهریه و نه در سریه لیکن در روایتی از محمد استحباب قراءت است و نزد شیخین مکروه است و شیخ ابن الهمام گفته که کراهت تحریمی است از جهت ورود وعید و حق آنست که قول محمد مثل قول شیخین
است و عبارات محمد در کتب او صریح است بدان و در آثار گفته است و به اخذ و باین آمده است آثار و اخبار و گفته است که فاسد میگردد نماز در قول جمعی از صحابه و مخفی نماند که احتیاط در عمل کردن است با قوی الدلیلین
انتهی و کلام امام محمد در موطای او مملو است باخبار و آثار در بیان و الله اعلم ائمه میگویند که قراءت رکن نماز است پس شریک باشند امام و ماموم دران و حنفیه فرق میکنند که امام مالک و احمد در سریه و جهریه اعتبار
کرده اند و مدار دلیل ایشان حدیث است که من کان له امام فقراءة الامام قراءة له و این حدیث صحیح است و غیر بخاری و مسلم همه او را روایت کرده اند و در هدایه گفته است که و علیه اجماع الصحابة و در شرح زیاده بر این
کرده شده است فلینظر ثمه وعن عبد الله بن ابی اوفی قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال انی لا استطیع ان آخذ من القرآن شیئا آمد مردی بحضرت رسالت پس گفت من نمیتوانم که بگیرم از قرآن چیزی و یاد گیرم
آن را فعلمنی ما یجزئنی پس تعلیم کن مرا چیزی که بسنده کند مرا یعنی بجای قرآن بسنده قال قل گفت آنحضرت بگو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله ظاهر
ایراد این حدیث در باب قراءت در نماز آن میکرد که مراد عدم استطاعت آن مرد است برای اخذ چیزی از قرآن بمقداری که صحیح گردد بدان نماز و این بعید است جدا زیرا که مستبعد است که عاجز آید عربی متکلم مثل این
کلام از تعلم مقداری که صحیح شود بدان نماز که همین مقدار که این کلمات است آیتی یا زیاده بر آن از قرآن می آموخت کفایت میکرد و میگویند که این مردیست که همین ساعت اسلام آورده و وقت نماز در رسیده و
گنجایش حفظ چیزی ندارد از قرآن پس آموخت او را آنحضرت این کلمات و با وجود استبعاد بر طرف نمیگردد و بعض گفته اند که مراد بحفظ چیزی از قرآن است که آن را ورد خود سازد و بدان اوقات خود را معمور دارد
و لابد چیزی بسیار از قرآن باید که ورد خوان بود و بعض مردم میتوانند که حفظ آن مقدار بر ایشان آسان نمیگردد پس آموخت او را آنحضرت این کلمات را که هر یک گنجینه است از گنجهای الهی تا مداومت کند بر آن
و ورد خود سازد آن را شب و روز کذا قالوا والله اعلم قال گفت آن مرد یا رسول الله هذا لله مضمون این کلمات همه برای خداست حمد و ثنا و تکبیر و تحمید اوست فما لی پس چیست برای من یعنی دعائی
و سوالی از حضرت حق که مدعا و مراد من برآید بدان قال قل گفت آنحضرت بگو این دعا را اللهم ارحمنی وعافنی واهدنی وارزقنی این سوال و جواب نیز نزد انصاف ظاهر در همان است که آن مرد طلب ورد و دعائی نمود
نه طلب قرآن برای صحت نماز و همچنین قول او فقال پس اشارت کرد آن مرد هکذا بیدیه همچنین بهر دو دست خود و قبضهما و بربست هر دو دست را یعنی اشارت کرد که یاد گرفتم و نگاه داشتم آنچه فرمودید چنانکه
چیزی نفیس بدست افتد و آن را نگاه دارند و باین وجه اشارت کنند بهر دو دست و قبض کننده همان مرد باشد و ظاهر سیاق کلام همین است و مؤید این است قول راوی که گفت فقال رسول الله پس گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اما هذا فقد ملأ یدیه من الخیر اما این مرد پس بتحقیق پر کرد هر دو دست خود را از نیکی و تواند که اشارت کننده آنحضرت باشد صلی الله علیه وسلم برای تنبیه و ترغیب آن مرد بر حفظ
آن و امتثال آنچه امر کرده شد بدان و چون آنحضرت فهمید و دانست از آن مرد که حفظ میکند و امتثال می آرد فرمود اما هذا فقد ملأ یدیه من الخیر رواه ابوداود و روایت کرد این حدیث را تا آخر ابوداود و
انتهت روایة النسائی عند قوله الا بالله و منتهی شده است روایت نسائی نزد قول آنحضرت لا حول ولا قوة الا بالله و قال رسول الله الی آخره در روایت نسائی نیست وعن ابن عباس ان النبی صلی الله
علیه وسلم کان اذا قرأ روایتست از ابن عباس که آنحضرت بود چون میخواند این آیت را سبح اسم ربک الاعلی قال میگفت سبحان ربی الاعلی بقصد امتثال این امر که سبح است رواه احمد وابوداود وعن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ منکم والتین والزیتون گفت ابوهریره گفت آنحضرت کسیکه بخواند از شما سوره والتین والزیتون فانتهی الی پس منتهی گردد و برسد بقول که
الیس الله باحکم الحاکمین آیا نیست خدا تعالی حاکم ترین حاکمان فلیقل پس باید که بگوید بلی آری هست خدا تعالی حاکم ترین حاکمان وانا علی ذلک من الشاهدین و من بر بودن او احکم الحاکمین از گواهی دهندگان
ام و من قرأ و کسیکه بخواند سوره لا اقسم بیوم القیمة فانتهی الی پس تا برسد باین آیه الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی آیا نیست آنخدای که پیدا کرد از نطفه مرد و زن را توانا بر زنده کردن
مردگان فلیقل بلی پس باید که بگوید آری هست قادر بر زنده گردانیدن مردها و من قرأ و کسیکه بخواند سوره والمرسلات عرفا فبلغ پس برسد این آیه را فبای حدیث بعده یؤمنون پس بکدام سخن بعد از قرآن
ایمان می آرند و میگروند بپیغمبر صلی الله علیه وسلم فلیقل پس باید که بگوید آمنا بالله ایمان آوردیم بخدا رواه ابوداود روایت کرد این حدیث را تا اینجا ابوداود والترمذی الی قوله و روایت
ترمذی را تا قول او وانا علی ذلک من الشاهدین که در جواب الیس الله باحکم الحاکمین است در سوره والتین و ذکر لا اقسم بیوم القیمة والمرسلات عرفا در روایت ترمذی نیست بدانکه امثال این جوابها
نزد قراءت آیات قرآنی بسیار است و نزد شافعیه در نماز و غیر نماز برابر است و در نماز نیز جایز میدارند و لهذا در باب القراءة فی الصلوة آورده اند و الا جای این نیست در باب تلاوت قرآن
و آداب آن می آوردند و نزد ما و نزد مالکیه محمول بر غیر حالت نماز است تا توهم نشود که از قرآنست لیکن شیخ میگوید اگر کسی گمان برد که در نماز بود و نظر بظاهر اطلاق حدیث گوئیم که در نماز نفل خواهد بود

نوفی

نه فرض چنانکه در حدیث حذیفه آمده است که چون آنحضرت میگذارد نماز شب را میرسید بآیت رحمت مگر آنکه می ایستاد و طلب رحمت میکرد و نمیرسید بآیت عذاب مگر آنکه می ایستاد و پناه از عذاب میجست
و هیچ مثل این در آنچه خبر میکرد از نمازهای فرائض روایت کرده انتهی وعن جابر قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم على اصحابه فقرأ عليهم سورة الرحمن گفت جابر بیرون آمد آنحضرت بر صحابهٔ
خود پس خواند بر ایشان سورة الرحمن علم القرآن را من اولها الى آخرها از اول سوره تا آخر فسكتوا پس خاموش ماندند اصحاب فقال لقد قرأتها على الجن ليلة الجن پس گفت آنحضرت بتحقیق خواندم این
سوره را بر جنیان در شبی که آمده بودند و جمع شده بودند بر من برای ایمان آوردن و قرآن شنیدن فكانوا احسن مردودا منكم پس بودند جن نیکوترین در جواب باز دادن و اجابت نمودن از شما در
اینجا این معنی است که جواب سلام را رد سلام میگویند و رد بمعنی باز گردانیدن و مردود نیز بمعنی رد می آید تقول رده ردا و مردودا بعد از آن بیان کرد حسن رد جنیان را گفت كنت كلما اتيت على قوله بودم
من هرگاه که می آمدم بر قول وی تعالی که فبای آلاء ربكما تكذبان پس بکدام نعمتی از نعمتهای پروردگار خود تکذیب و انکار میکنید خطاب بجن و انس است قالوا میگفتند جن در جواب این کلام لا بشيء من
نعمك ربنا نكذب نه بهیچ چیزی از نعمتهای تو ای پروردگار ما انکار میکنیم فلك الحمد پس مر تراست حمد رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب الفصل الثالث عن معاذ بن عبد الله الجهني
بضم جیم و فتح ها تابعی مدنی ثقه است ذکر کرده است او را ابن سعد در طبقهٔ ثالثه از اهل مدینه مات سنة ثمان عشرة ومائة قال ان رجلا من جهينة اخبره انه سمع رسول الله گفت بدرستیکه مردی از قبیلهٔ جهینه خبر داد او را
که وی شنید پیغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم قرأ في الصبح خواند در نماز صبح اذا زلزلت في الركعتين كلتيهما در هر دو رکعت فلا ادري انسي ام قرأ ذلك عمدا پس ندانم من آیا فراموش کرده بفراموشی خواند یا
خواند آنرا دیده و دانسته شیخ ابن حجر در شرح خود گفته که ظاهر آنست که عمدا خواند برای بیان جواز و اعلام آنکه اصل سنت بتکریر سورهٔ واحده در هر دو رکعت حاصل میگردد انتهی میتوان گفت که شاید مقام
اقتضای تکریر آن کرده باشد با استماع قول حق سبحانه فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره مر حاضران را که جامع انواع وعد و وعید است در غایت تاکید و ایجاز چنانکه فرمود آنحضرت صلى الله
عليه وسلم در شان مردی که شنید آنرا و گفت بس است مرا همین دو کلمه فقه الرجل گویا تمام علم فقه درین دو کلمه مندرج است والله اعلم رواه ابو داود وعن عروة مراد عروة بن زبیر است پسر اسماء بنت ابی بکر
رضي الله عنهم قرشی اسدی از کبار تابعین و ثقات ایشان و یکی از فقهای سبعهٔ مدینه فقیه عالم کثیر الحدیث ثبت ثقه مأمون صائم الدهر ولد سنة اثنين وعشرين ومات سنة اربع وتسعين قال ان ابا بكر الصديق
رضي الله عنه صلى الصبح فقرأ فيها بسورة البقرة في الركعتين كلتيهما عروة بن الزبیر گفت که ابا بکر الصدیق رضی الله عنه گذارد نماز صبح را پس خواند در وی سورهٔ بقره را در هر دو رکعت ظاهر در اینجا این است
که تفریق کرد سوره را پاره در رکعت اولی خواند و پاره در رکعت اخری چنانکه آنحضرت صلى الله عليه وسلم سورهٔ اعراف خواند در نماز مغرب بهمین طریق رواه مالک وعن الفرافصة بفتح فای
اولی و کسر فای ثانیه و نزد بعض بضم فای اولی بن عمير بتصغير عمر الحنفي منسوب به بنی حنیفه قبیله ایست از بنی تابعی مشهور است قال ما اخذت سورة يوسف الا من قراءة عثمان بن عفان اياها في الصبح
گفت فرافصه یاد نگرفتم من سورهٔ یوسف را مگر از خواندن عثمان رضی الله عنه آن سوره را در نماز صبح من كثرة ما كان يرددها از بسیاری تکرار کردن عثمان آن سوره را از اینجا معلوم میشود که مواظبت بر
تکرار یک سوره باکی ندارد رواه مالک وعن عامر بن ربيعة صحابیست حلیف آل الخطاب ایمان آورد پیش از عمر بن الخطاب و حاضر شد بدر را و تمام مشاهد را مات سنة اثنين وثلثين قال صلينا وراء عمر بن الخطاب
رضي الله عنه الصبح گفت عامر بن ربیعه گذاردیم ما پس عمر بن الخطاب نماز صبح را فقرأ فيهما پس خواند در دو رکعت وی و در بعض نسخ فيها یعنی در نماز صبح بسورة يوسف وسورة الحج سورهٔ یوسف و سورهٔ حج قراءة
بطيئة قراءت آهسته بدرنگ قيل له اذا لقد كان يقوم حين يطلع الفجر گفته شد عامر را که هر آینه بتحقیق بود عمر برمیخواست برای نماز فجر هنگام بر آمدن فجر یعنی صبح صادق یعنی بگاه برمیخواست در
اول وقت تا گنجایش این قراءت دراز میبود قال اجل گفت عامر آری برمیخواست هنگامی که طلوع میکرد فجر اجل بفتح همزه و جیم حرف تصدیق است بمعنی آری همچو نعم رواه مالک وعن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده
قال ما من المفصل سورة صغيرة ولا كبيرة الا قد سمعت رسول الله گفت نیست از مفصل هیچ سورتی نه خورد و نه بزرگ مگر آنکه شنیدم بتحقیق پیغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم يؤم بها الناس في الصلوة المكتوبة
امامت میکرد بدان سوره مردم را در نماز فرض رواه مالک وعن عبد الله بن عتبة بن مسعود برادرزادهٔ عبد الله بن مسعود است مدنی الاصل ساکن شد کوفه را دریافت زمان نبوت را ذکر کرده عقیلی در صحابه و علما
کرده وی تابعی است از کبار تابعین قال قرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم في الصلوة المغرب بحم الدخان گفت خواند آنحضرت در نماز مغرب حم الدخان را رواه النسائي مرسلا روایت کرد این حدیث
را نسائی بطریق ارسال زیرا که عبد الله بن عتبه تابعی است باب الركوع رکوع در لغت بمعنی پشت خم دادن ركع الشيخ پشت خم شد بجهت پیری و رکوع نماز هم از اینجاست و رکوع بمعنی صلوة نیز آمده ركع
ای صلی الفصل الاول عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقيموا الركوع والسجود راست و درست و برابر کنید رکوع را و سجود را چنانکه در سنت آمده است و در باب صفة الصلوة گذشت
فوالله اني لاراكم من بعدي پس بخدا سوگند بدرستیکه من هر آینه می بینم شما را از پس خود یعنی پوشیده نیست بر من آنچه میکنید شما شرح این در آخر فصل ثالث از باب صفة الصلوة در حدیث ابی هریره گذشت
متفق عليه وعن البراء قال كان ركوع النبي صلى الله عليه وسلم وسجوده وبين السجدتين واذا رفع من الركوع ما خلا القيام والقعود قريبا من السواء روایتست از براء بن عازب که صحابیست و احوال وی گفته
شده است بود رکوع آنحضرت و سجود وی و نشستن میان دو سجده و ایستادن وچون بر میداشت سر از رکوع غیر قیام که برای قراءت میکرد و غیر قعود که برای تشهد می نشست نزدیک به برابر یعنی قیام که در وی
قراءت میکرد بیشک دراز میبود و قعود که در وی التحیات میخواند نیز دراز میشد اما باقی ارکان از رکوع و قومه و سجود و جلسه همه برابر و نزدیک بیکدیگر در مقدار میبودند متفق علیه و از بعض احادیث مفهوم میگردد
که قیام و قعود نیز با رکوع و سجود و قومه و جلسه برابر میبود و تأویلش آنست که چون قیام دراز میکرد آن ارکان را نیز دراز میکرد از آنچه معهود است در آن و لایق است بحال آن و چون در قیام تخفیف میبود
در آن ارکان نیز تخفیف میکرد و تمام ارکان نماز نیز متناسب و متشابه واقع میشد نه آنکه رکوع و سجود با قیام و قعود برابر میبود نعم در نماز خسوف و کسوف واقع شده است که رکوع و سجود در مقدار قیام میبود
و شارحان آنرا نیز بهمین نوع تأویل کرده اند و تتمهٔ این کلام در اول فصل ثالث در حدیث عوف بن مالک بیاید ان شاء الله تعالى وعن انس قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا قال بود آنحضرت چون
میگفت سمع الله لمن حمده قام حتى نقول قد اوهم بفتح همزه و ها و سکون واو یعنی می ایستاد و بسیاری می ایستاد تا آنکه میگفتیم ما که بتحقیق ترک کرد آن رکعت را و قیام را از سر گرفت و بعض تفسیر نسیان نیز کرده اند و در
وی از حیثیت لغت سخن است ثم يسجد ويقعد بين السجدتين حتى نقول قد اوهم پس سجده میکرد و می نشست میان دو سجده تا آنکه میگفتیم بتحقیق وهم کرد رواه مسلم وعن عائشة رضي الله عنها

قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يكثر ان يقول في ركوعه وسجوده بود آنحضرت که بسیار میگفت در رکوع خود و سجود خود سبحانك اللهم ربنا وبحمدك اللهم اغفر لي يتأول القرآن یعنی میکرد آنحضرت این تسبیح و استغفار را بیان مراد
قرآن که فرموده فسبح بحمد ربك واستغفره امر کرده است که تسبیح گو بحمد پروردگار خود و آمرزش خواه از وی و در رکوع و سجود میگفت زیرا که افضل احوال خضوع و خشوع اند و از احادیث دیگر معلوم میشود که در غیر رکوع و سجود
نیز میگفت آورده اند که اغلب ذکر آنحضرت در آخر عمر بعد از نزول سورهٔ اذا جاء نصر الله همین بود متفق عليه وعنها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقول في ركوعه وسجوده و هم از عائشه روایتست که بود آنحضرت میگفت
در رکوع خود و سجود خود سبوح قدوس رب الملائكة والروح سبوح و قدوس هر دو صیغهٔ مبالغه اند در تنزیه و طهارت بضم و فتح و ضم اکثر است و مراد بروح جبرئیل است که او را روح الامین گویند و بعضی گویند نام
ملکی است موکل بر ارواح یا مراد جنس ارواح انسانیست و بعضی گویند روح خلقی دیگر است جز ملائکه رواه مسلم وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا اني نهيت ان اقرأ القرآن راكعا او ساجدا گفت ابن عباس
گفت آنحضرت آگاه باشید بدرستیکه من نهی کرده شده ام از خواندن قرآن در رکوع و سجود یعنی حق عز اسمه تعیین کرده هر هیئتی از هیئات نماز را بنوعی از انواع ذکر مخصوص کرده اینده قیام را که اول هیئات و اعظم
آنست و داخل در خدمت بقرآن که اعلا و اقدم و اعظم و افضل اذکار است و بعد از تعیین و تخصیص وی تعالی و تقدس گنجایش نداد که خلاف آن کنند و اگر کنند حرام بود یا مکروه و این امر تعبدیست که عقل را مدخل
آن راه نیست و بعضی از مردم حکمتی و علتی در ان نیز بر انگیزند و گویند که رکوع و سجود هیئات خضوع و تذلل و خواریست پس نهی کرده که کتاب کریم که عالی و عظیم الشان است در ین هیئات خوانده شود و طیبی از
خطابی نقل کرده که گفت گویا مکروه داشت که جمع کرده شود میان کلام خلق و کلام خالق در یکجا و برابری داده شود میان هر دو و این هر دو نکته خالی از چیزی نیست حقیقت همانست که بندگی و امتثال امر و تعبد
بحکم شارع است بیت زبان تازه کردن باقرار تو نه انگیختن علت از کار تو هر چه نماید که بکن آن بکن و آنچه گوید که مکو آن مکو ماند آنکه اگر قرآن در رکوع و سجود خواند نماز فاسد گردد یا نه صحیح آنست که نگردد و چون
منع کرد از خواندن قرآن در رکوع و سجود و تعیین فرمود آنچه وظیفهٔ عبادتست در ان و فرمود فاما الركوع فعظموا فيه الرب اما رکوع پس تعظیم کنید و بزرگی یاد کنید در وی پروردگار تعالی را و ثنا گویید بعظمت و جبروت او
که مناسب حال قرب و تذلل است و از اینجاست قول سبحان ربي العظيم واما السجود فاجتهدوا في الدعاء واما سجده پس کوشش کنید در دعا فقمن ان يستجاب لكم پس سزاوار است دعا در سجده که قبول کرده شود از
جهة حصول قرب بموجب قول وی سبحانه فاني قريب اجيب دعوة الداع اذا دعان رواه مسلم بدانکه دعا بر دو نوع است دعای ثنا و تمجید و تکبیر و تقدیس که بخواند بنده پروردگار تعالی را و تقدس بحمد و ثنا و
ستایش کند درگاه عزت و جلال او را و دعای طلب و سؤال که بخواند او را بطلب حوایج و مقاصد از درگاه رحمت و نوال و گفته اند که مدح و ثنا در حضرت کریم وهاب در حقیقت طلب و سؤال است و قال
کما امر فرموده بتکثیر آن در سجود متناول هر دو نوع است و از اینجا ظاهر شد که حنفیه که اقتصار بر ذکر کنند و از تصریح دعا منع نمایند نیز از امتثال امر فارغ نباشند و لیکن میگویند بنده باید که در ین حالت مخلص
باشد در تعظیم و ذکر حق تا بحکم من شغله ذكري عن مسألتي اعطيته افضل ما اعطي السائلين فرمود کسیکه باز دارد او را ذکر من از درخواست نمودن از من میدهم او را زیاده تر از آنچه بدهم سؤال کنندگان را و بفضل
و اعلم از آنچه خواهش کند فائز گردد و حقیقت جمع و تطبیق آنست که در نوافل بصریح دعا نیز متمثل گردد و در فرائض اقتصار بر تسبیحات کند چنانکه بعضی محققین حنفیه گفته اند وعن ابي هريرة قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم اذا قال الامام چون گوید امام سمع الله لمن حمده فقولوا پس گویید شما اللهم ربنا لك الحمد فانه من وافق قوله قول الملائكة غفر له ما تقدم من ذنبه زیرا که هرکه موافق
افتد قول وی بقول ملائکه آمرزیده شود مر او را آنچه پیش رفته است از گناهان وی و قبول کرده شود دعای او و در فصل اول از باب القراءة في الصلوة کلام متعلق باین مقام گذشته است متفق عليه وعن عبد الله
بن ابي اوفى وی و پدر وی صحابی اند حاضر شد حدیبیه و خیبر را و هو آخر من مات من الصحابة بکوفه سنه سبع و ثمانين قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا رفع ظهره من الركوع قال بود آنحضرت
چون بر میداشت پشت خود را از رکوع میگفت سمع الله لمن حمده اللهم ربنا لك الحمد ملء السموات وملء الارض پری آسمانها و پری زمین وملء ما شئت من شيء بعد و پری آنچه بخواهی و پیدا کنی
چیز بعد ازین از ممکنات معدومه و این حدیث دلالت دارد بر جمع امام میان تسمیع و تحمید چنانکه مذهب شافعی است و قد مر الكلام فيه رواه مسلم وعن ابي سعيد الخدري قال كان رسول الله صلى
الله عليه وسلم اذا رفع رأسه من الركوع قال بود آنحضرت چون بر میداشت سر خود را از رکوع میگفت اللهم ربنا لك الحمد ملء السموات وملء الارض وملء ما شئت من شيء بعد اهل
الثناء والمجد ای سزاوار ستایش و بزرگی احق ما قال العبد وكلنا لك عبد سزاوارترین چیزیست که بگوید بنده و حال آنکه همه ما بندهٔ تراییم این کلام است که اللهم لا مانع لما اعطيت
خداوندا نیست هیچکس باز دارنده چیزی را که تو دهی ولا معطي لما منعت و نیست هیچکس دهنده چیزی را که تو باز داری و در بعض روایات ولا راد لما قضيت نیز آمده و نیست باز دارنده مر چیزی را
که تو قضا کرده ولا ينفع ذا الجد منك الجد و سود نمیکند خداوند بخت و مال و دولت را از قهر و عذاب تو بخت وی و جد بفتح جیم بهره و بخت و توانگری و جد بکسر جیم بمعنی سعی نیز مراد از
یعنی نسب فائده ندارد نزد تو عمل می باید و فضل تو و در روایتی بکسر جیم نیز آمده یعنی کوشش صاحب حرص دنیا و جمع اموال در گریختن از عذاب تو رواه مسلم وعن رفاعة بكسر را ابن رافع قال گفت رفاعه صحابی انصاری
بدری است و پدر او نیز صحابی انصاری است مات سنة احدى واربعين كنا نصلي وراء النبي بودیم ما که نماز میگزاردیم پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم فلما رفع رأسه من الركعة قال پس هرگاه که بر داشت آنحضرت سر خود
از رکوع گفت سمع الله لمن حمده فقال رجل وراءه پس گفت مردی که در پس آنحضرت بود ربنا ولك الحمد حمدا كثيرا طيبا مباركا فيه ای پروردگار ما و مر تراست حمد حمدی بسیار پاک از شائبهٔ شرک
و ریا افزونی کرده شده در ان حمد بکثرت اخلاص و حضور فلما انصرف قال من المتكلم آنفا پس هرگاه که بر گشت آنحضرت از نماز و فارغ شد گفت که گویندهٔ این سخن اکنون قال انا گفت آن مرد من
بودم گویندهٔ این سخن قال رأيت بضعة وثلثين ملكا گفت آنحضرت دیدم سی و چند فرشته را يبتدرونها ايهم يكتبها اول شتاب میکنند بسوی ان کلمه و شتابی میکردند که کدام یکی نویسد نخست بجهة فضل و
کرامت و قبول این سخن رواه البخاري الفصل الثاني عن ابي مسعود الانصاري نام او عقبة بن عمرو بن ثعلبه است حاضر شد عقبهٔ ثانیه را و او را بدری گفته اند و جمهور بر آنند که نسبت او ببدر بجهت
سکونت اوست ببدر نه بسبب حضور او غزوهٔ بدر را ساکن شد کوفه را و وفات یافت در خلافت علی بن ابی طالب رضی الله عنه و بعض گفته اند در سنه احدى او اثنتين واربعين قال قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم لا تجزئ صلوة الرجل حتى يقيم ظهره في الركوع والسجود کفایت نمیکند و قبول نمی افتد نماز مرد تا آنکه راست و برابر گرداند پشت خود را در رکوع و سجود و این حکم محمول است بر ظاهر نزد شافعی
که قومه و جلسه فرض است نزد وی و نزد ابو حنیفه که نزد وی سنت اند محمول است بر تشدید و مبالغه رواه ابو داود والترمذي والنسائي وابن ماجه والدارمي وقال الترمذي هذا حديث حسن صحيح وعن

عقبة بن عامر قال لما نزلت گفت عقبه هرگاه که فرود آمد این آیه فسبح باسم ربک العظیم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اجعلوها فی رکوعکم گردانید این کلمه را یا این تسبیح را در رکوع تان فلما
نزلت پس هرگاه که فرود آمد سبح اسم ربک الاعلی قال اجعلوها فی سجودکم گفت بگردانید این را در سجود تان و مراد چیزیست که مطلوبست باین امر یعنی سبحان ربی العظیم و سبحان ربی الاعلی رواه ابو داود و ابن ماجه والدارمی
وعن عون بن عبد الله عن ابن مسعود عون بن عبد الله بن عتبة بن مسعود هذلی زاهد فقیه ثقه کوفی پسر برادرزاده عبد الله بن مسعود برادر عبید الله بن عبد الله بن عتبه تابعیست شنید ابو هریره را و ابو موسی
و شنید از وی مسعودی و مسعر و قتاده و ابو حنیفه و گاهی او را عون بن عتبه نیز میگویند بنسبت بجد و غالب روایات وی از صحابه مرسل است و ترمذی گفته که روایت را از ابن مسعود و ابن عباس نشنیده قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رکع احدکم فقال فی رکوعه چون رکوع کند یکی از شما پس بگوید در رکوع خود سبحان ربی العظیم ثلث مرات سه بار فقد تم رکوعه پس بتحقیق تمام شد رکوع وی بر وجه سنت وذلک ادناه
و این سه بار گفتن فروترین پایه تسبیح رکوع است و گفته اند که مراد ادنای کمالست و الا اصل تمام میشود بیک بار گفتن است و سه بار گفتن ادنای کمال است و لیکن ادنای کمال و اعلی پنج بار یا هفت و غایت کمال را عدد معین
نیست تا ده گفته اند و بعضی تا آنکه نرساند بسهو و بعضی تا قریب مقدار قیام چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بعض احیان کرده و اما رعایت حال مقتدیان لازم است و همچنین است کلام در سجود و اذا سجد
فقال فی سجوده و چون سجده کند یکی از ایشان پس بگوید در سجود خود سبحان ربی الاعلی ثلث مرات فقد تم سجوده وذلک ادناه رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و قال الترمذی لیس اسناده بمتصل و گفته
ترمذی اسناد این حدیث متصل نیست لان عونا لم یلق ابن مسعود زیرا که عون بن عبد الله ملاقات نکرده است ابن مسعود را پس لابد روایت او از ابن مسعود بواسطه کسی باشد که ذکر کرده نشده است پس این حدیث منقطع باشد
و معنی حدیث منقطع در مقدمه معلوم شده وعن حذیفة از کبار صحابه است صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم و عنده علم المنافقین انه صلی مع النبی روایتست از حذیفه که وی نماز گذارد با پیغمبر صلی الله علیه وسلم
وکان یقول فی رکوعه و بود آنحضرت میگفت در رکوع خود سبحان ربی العظیم وفی سجوده و میگفت در سجود خود سبحان ربی الاعلی وما اتی علی آیة رحمة الا وقف وسأل و نمی آمد آنحضرت بر هیچ آیت
رحمت مگر آنکه می ایستاد و سؤال میکرد و میطلبید رحمت را وما اتی علی آیة عذاب الا وقف وتعوذ و نمی رسید بر هیچ آیت عذاب مگر آنکه توقف میکرد و پناه میجست از عذاب رواه الترمذی و ابو داود
والدارمی وروی النسائی وابن ماجه الی قوله الاعلی و روایت کرده نسائی و ابن ماجه تا قول وی سبحان ربی الاعلی و ما اتی علی آیة رحمة تا آخر ذکر نکرده و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح و در بعض
روایات این حدیث و صلوة لیل آمده است کذا ذکره التوربشتی الفصل الثالث عن عوف بن مالک صحابی اشجعی است منسوب باشجع نام مردی اول مشاهد وی خیبر است و بود با وی رایت اشجع روز فتح ساکن
شد شام را و مرد در وی سنة ثلث وسبعین روایت کرد از آنحضرت و از عبد الله بن سلام روایت کرده اند از وی از صحابه جابر و ابو هریره و مقدام بن معدی کرب و بسیاری از تابعین قال قمت گفت
ایستادم و نماز شب کردم مع رسول الله با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و بعض گفته اند مراد باین قیمت صلوتست و آن در نماز کسوف بود فلما رکع مکث قدر سورة البقرة پس هرگاه که رکوع
کرد آنحضرت درنگ کرد در رکوع مقدار آنچه سورة بقره خوانده شود و از این حدیث ظاهر میگردد که رکوع بمقدار قیام بود که در وی سوره بقره خوانده شود چنانکه در نماز کسوف آمده است بخلاف دیگر
برای تسویه رکوع بقیام کنند چنانکه در فصل اول در حدیث براء گذشت ویقول فی رکوعه سبحان ذی الجبروت والملکوت والکبریاء والعظمة رواه النسائی وعن ابن جبیر بضم جیم و فتح با ء اسعید بن جبیر است که از
تابعین است و احوال شریف وی در موضع دیگر نوشته شده است و قصه او با حجاج ظالم مشهور است قال سمعت انس بن مالک یقول گفت شنیدم انس را که میگفت ما صلیت وراء احد بعد رسول الله
نگذاردم نماز پس هیچکس بعد از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اشبه صلوة بصلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم من هذا الفتی که مشابه تر بود نماز وی بنماز آنحضرت از این جوان یعنی عمر بن عبد العزیز قال گفت ابن جبیر
گفت انس بن مالک فحزرنا فی رکوعه عشر تسبیحات وفی سجوده عشر تسبیحات پس اندازه کردیم رکوع آن جوان را ده تسبیح و سجود آن را ده تسبیح یعنی در آن مقدار از زمان که وی رکوع و سجود میکرد ده تسبیح میگفتیم و وی هم ده تسبیح
میگفت باشد یا کمتر یا زیاده و همچنین بود حال آنحضرت صلی الله علیه وسلم رواه ابو داود والنسائی وعن شقیق قال ان حذیفة رأی رجلا لا یتم رکوعه ولا سجوده روایتست از شقیق بن سلمه که تابعی مشهور است که
بدرستیکه حذیفه از کبار صحابه است و او صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم که بنده علم منافقان نزد وی بود دید مردی را که تمام نمیکرد رکوع خود را و سجود خود را و ظاهر در ترک طمانینت است و اگر شامل
اعتدال و انه هم باشد فلما قضی صلوته دعاه فقال له حذیفة ما صلیت پس هرگاه که ادا کرد و فارغ شد آن مرد از نماز خواندن حذیفه آن مرد را نزد خود پس گفت او را حذیفه نماز گذارده تو
یعنی صحیح نیست این نماز که تو کرده قال گفت شقیق واحسبه قال وگمان میبرم حذیفه را که آن مرد این کلمه نیز گفت که ولو مت مت علی غیر الفطرة التی فطر الله محمدا صلی الله علیه وسلم و اگر میمیری
تو تو بر این کرده از این چنین نماز میمیری بر غیر سنت و دین اسلام که پیدا کرده است خدای تعالی محمد را بر آن دین و این کمال مبالغه و تشدید است بر ترک اتمام رکوع و سجود رواه البخاری وعن ابی قتادة
قال قال رسول الله گفت ابی قتاده گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اسوء الناس سرقة الذی یسرق من صلوته بدترین مردم از روی دزدی کردن کسیست که میدزد از نماز خود قالوا گفتند
صحابه یا رسول الله وکیف یسرق من صلوته و چگونه میدزد از نماز خود و دزدیدن از نماز چه معنی دارد قال لا یتم رکوعها ولا سجودها گفت دزدیدن از نماز این معنی دارد که تمام نکند رکوع نماز و نه
سجود نماز را چنانکه شخصی میدزد مال کسی را رواه احمد وعن النعمان بضم نون و سکون عین بن مرة بضم میم و تشدید را که صحابی یا تابعی ثقه انصاریست و بعضی او را در ذکر صحابه آورده اند و آن وهم
و حق آنست که تابعی است و احادیث او مرسلست ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما ترون فی الشارب والزانی والسارق گفت آنحضرت و پرسید از صحابه چه میگویید و چه رای میبینید در شان
خمر نوشنده و زنا کننده و دزدی کننده که عقوبت و معصیت آن چه مقدار است و در چه مرتبه است وذلک قبل ان تنزل فیهم الحدود و این پرسیدن حضرت حال شارب و زانی و سارق را پیش از آن بود
که فرود آید در این کار یا آیات حدود و ظاهر افاده این قول راوی از بیان وجه سؤال است بقوله ما ترون با آنکه بعد از نزول حدود شک نیست که اقبح و اشنع و رسوا اند والله اعلم قالوا گفتند صحابه
الله ورسوله اعلم خدا و رسول خدا داناترند بدان قال گفت آنحضرت هن فواحش این گناهان کبائر اند و فواحش از ذنوب آنچه سخت باشد قبح وی و از حد گذرد بدی او وفیهن عقوبة و در این
گناهان عقوبتی سخت است واسوء السرقة الذی یسرق من صلوته و بدترین دزدی دزدی کسیست که میدزد از نماز خود قالوا وکیف یسرق من صلوته گفتند چگونه میدزد از نماز خود یا
رسول الله قال لا یتم رکوعها ولا سجودها فرمود آنحضرت تمام نمیکند رکوع آنرا و نه سجود آنرا رواه مالک و روی الدارمی نحوه باب السجود وفضله باب در بیان کیفیت سجده کردن و فضیلت آن و سجود در لغت

سر بر زمین نهادن و فروتنی کردن و سر فرود آوردن و در شرع روی بر زمین نهادن بر وجه مخصوص **الفصل الاول** عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله روایت است از ابن عباس که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم امرت ان اسجد علی سبعة اعظم امر کرده شده ام من که سجده کنم بر هفت استخوان علی الجبهة والیدین والرکبتین واطراف القدمین بر پیشانی و دو دست و دو زانو و کرانهای هر دو پای که ابهامها را در سجده بر زمین باید نهاد
و در روایتی بجای جبهه وجه واقع شده و در روایتی دیگر جبهه و انف آمده و از اینجاست که اکثر ائمه بران رفته اند که بینی و پیشانی هر دو باید نهاد و بی آن سجده روا نباشد و در مذهب حنفیه سجده بجبهه و انف هر دو است
و اگر یکی ازین دو کند کفایت است پس اگر بجبهه تنها کند نزد امام ابوحنیفه و صاحبین در روایتی بی کراهت و اگر با انف تنها کند نزد صاحبین جایز نیست و در روایتی از امام نیز جایز نبود و در روایتی دیگر جایز با کراهت
و اما نهادن دستها و زانو با سنت است نزد حنفیه و شافعیه و فقیه ابو اللیث گوید اگر زانو با بر زمین ننهد جایز نبود کذا فی شرح ابن الهمام و اما وضع قدمین اگر هر دو پای بر دارد نماز فاسد است و اگر یکی را بر دارد
مکروه است ولا نکفت الثیاب ولا الشعر و امر کرده شده ایم ما که گرد نیاریم و فراهم نیاریم جامها را و نه موها را در نماز اما گرد آوردن جامه چنانکه در هنگام سجود در فتح جامها را گرد آرند تا خاک آلوده نشود یا
بی این غرض همین طور گرد آرند یا دامن بر زنند و بعض کمر بستن و عقده در دستار خلانیدن و اصل آن وارد در کمر بستن در نماز بعض مستحب دارند و بعض مکروه و فراهم آوردن موی جمع کردن آنها است
در زیر دستار و بعض گویند که مکروه آنست که بنا قصد با بچیزی بر بندند و گره زنند اما اگر بی آن جمع باشد مکروه نیست متفق علیه وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اعتدلوا فی السجود اعتدال
کنید در سجده کردن ظاهر آنست که مراد باعتدال طمانینت است چنانکه در رکوع و طیبی گفته مراد باعتدال در سجود آنست که هموار دارد پشت را و بر زمین نهد هر دو دست را و بر دارد آرنجها را از زمین و بر دارد آرنج
و دور دارد از شکم باز رانها ولا ینبسط احدکم ذراعیه انبساط الکلب و باید که نگستراند یکی از شما هر دو دست خود را چو گستراندن سگ متفق علیه وعن البراء بن عازب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا سجدت فضع کفیک چون سجده کنی بنه هر دو کف دست خود را یعنی بر زمین وارفع مرفقیک و بردار هر دو آرنج خود را و این حکم مردانست اما زنان ننهند آرنجها را بر زمین و بچسپانند پهلوی
خود را که در ستر ادخل او تیست رواه مسلم وعن میمونة قالت کان النبی میمونه که یکی از امهات المؤمنین است گفت بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا سجد جافی بین یدیه چون سجده میکرد دور میداشت
هر دو بازوی خود را از پهلو یا شکم را از رانها حتی لو ان بهمة ارادت ان تمر تحت یدیه مرت این مقدار دور میداشت و فرجه میگذاشت که اگر بزغاله میخواست در زیر دستهای مبارک وی بگذرد میگذشت
بهمه بفتح با و سکون ها بچه بز یا میش که در اول زائیده شدن آنرا سخله گویند بفتح سین مهمله و سکون خای معجمه و چون بعد ازان کلان تر شود بهمه خوانند هذا لفظ ابی داؤد کما صرح فی شرح السنة باسناده و این حدیث
این عبارت که مذکور شد لفظ ابی داؤد است در شرح سنت باسناد شرح السنة بعنا و در روایت مسلم با معنی وی است و لفظ وی دیگر است و آن لفظ این است که قالت گفت میمونه کان النبی بود پیغمبر صلی الله
علیه وسلم اذا سجد لو شاءت بهمة ان تمر بین یدیه لمرت و درین روایت جافی بین یدیه مذکور نیست و بجای ارادت شاءت و بجای مرت لمرت است مقصود مؤلف اعتراض است بر صاحب مصابیح که
لفظ ابی داؤد را در فصل اول آوردن که معقود و موضوع برای حدیث شیخین است مناسب نیست وعن عبد الله بن مالک ابن بحینة بضم موحده و فتح مهمله نام مادر عبد الله است و مالک نام پدر او است و لفظ
مالک را منون میخوانند و الف را بر سر ابن اثبات میکنند تا بدانند که مالک ابن بحینه است بلکه عبد الله را دو صفت است ابن مالک و ابن بحینة و وی با ابن بحینه مشهور است و هو وی صحابیست حلیف
بنی المطلب بن عبد مناف از سابقانست مات فی امارة معویة ما بین سنة اربع و خمسین و ثمان و خمسین قال کان النبی گفت عبد الله بن مالک بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا سجد فرج بین یدیه چون سجده میکرد گشاده
میداشت و فرجه میگذاشت میان دو دست خود حتی یبدو بیاض ابطیه تا آنکه ظاهر میشد سفیدی هر دو بغل آنحضرت ظاهر مراد درین نماز که وی دید جامه بر بدن مبارک نبوده مراد ظهور موضع او است
و بیاض ابطیه بجهت آن گفت که بغلهای آنحضرت سفید بود چنانکه تمام بدن نه مکدر و نه سیاه چنانچه در مردم دیگر میباشد متفق علیه وعن ابی هریرة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول فی سجوده گفت ابو
هریره که میخواند آنحضرت در سجده خود این دعا را اللهم اغفر لی ذنبی کله خداوندا بیامرز مرا گناه مرا همه دقه وجله گناه باریک و بزرگ یعنی قلیل و کثیر یا صغیر و کبیر دق بکسر دال و جل بکسر جیم
این هر دو بمعنی مستعمل میشوند و میگویند ماله دق ولا جل ای دقیق ولا جلیل و اوله و آخره و گناه اول و آخر و علانیته و سره و گناه آشکارا و پنهان و در بعض نسخ سره بر علانیته مقدم است رواه مسلم وعن
عائشة رض قالت فقدت رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلة من الفراش گفت عائشه که گم کردم آنحضرت را شبی از جامه خواب و نیافتم او را نزد خود فالتمسته پس جستم آنحضرت را فوقعت یدی علی بطن قدمیه
پس افتاد دست من بر کف پای آنحضرت و ازینجا معلوم میشود که مس مرأة ناقض وضو نیست چنانکه مذهب ماست و هو فی السجود و حال آنکه وی در سجده است و در بعض نسخ فی المسجد بفتح جیم بمعنی سجده گاه و هما
منصوبتان و هر دو پای آنحضرت ایستاده بود چنانکه در حالت سجده میباشد و هو یقول و آنحضرت میگفت و میخواند این دعا را اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک خدایا در پناه میگیرم بتو من برضای تو از
ناخشنودی تو از خشم تو و سخط بفتح سین و خا خلاف رضا و بمعافاتک من عقوبتک و بعافیت دادن تو و سلامت داشتن تو از آفات و مکروهات از عذاب تو و سزا دادن تو بر گناهان و اعوذ بک منک
و پناه میگیرم بتو از تو یعنی بصفات جمالیه لطیفه تو از صفات جلالیه قهریه تو و خلاصه معنی این فقره اولی هم همین است که چون هیچکس جز تو مالک و قادر نیست پناه از تو جز بتو صورت ندارد لا احصی ثناء علیک
شمار نمیتوانم کرد هیچ ستایش را بر تو و نمیتوانم ثنا گفت ترا انت کما اثنیت علی نفسک چنانکه ثنا میگوئی تو بر تو هیچکس را چنانکه تو بشناسد ثنا چگونه گوید چه ثنا بر اندازه شناخت است رواه مسلم وعن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرب ما یکون العبد من ربه وهو ساجد نزدیک ترین بودن بنده از پروردگار خود حاصل است در حالیکه سجده کننده است فاکثروا الدعاء
پس بسیار کنید دعا را در حالت سجده رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قرأ ابن آدم السجدة فسجد چون بخواند آدمی آیت سجده را پس سجده میکند اعتزل الشیطان
یکسو گوشه میگیرد و دور میرود شیطان در حالیکه میگوید یقول یا ویلتی امر ابن آدم بالسجود فسجد فله الجنة ای هلاک من و اندوه و فضیحت من امر کرده شد آدمی را بسجده پس سجده کرد پس او راست
بهشت شد وامرت بالسجود فابیت فلی النار و امر کرده شدم من بسجده پس سر باز زدم و سجده نکردم پس شد مر آتش رواه مسلم وعن ربیعة بفتح را و کسر با بن کعب الاسلمی است معدود در اهل مدینه
و از اصحاب صفه است و بود وی رضی الله عنه خادم رسول الله صلی الله علیه وسلم و ملازم درگاه در سفر و حضر و بود از قدمای صحابه قال کنت ابیت مع رسول الله بودم من که شب میکردم با پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم فاتیته بوضوئه پس می آوردم آنحضرت را آب وضوی او و تیار میساختم آنرا و حاجته و میکردم حاجتها و خدمتهای دیگر آنحضرت را مانند جامه و مسواک و شانه و جز آن فقال لی سل پس گفت

آنحضرت را الطلب هرچه میخواهی از خیر دنیا و آخرت فقلت أسألك مرافقتك في الجنة پس گفتم من سؤال میکنم و میخواهم از تو همراهی ترا و با تو بودن در بهشت قال گفت آنحضرت او غیر ذلک این کلمه
بفتح واو و سکون آن و رفع غیر و نصب آن خوانده اند و بقاعده نحو آن تحقیقی است در محلش مذکور و حاصل معنی آنکه چیزی دیگر خواه که این مرتبه که تو میخواهی پس عظیم است قلت هو ذاک گفتم همه مقصود من
همانست که عرض کردم دیگر نمیشود و نیست مرا غیر او هیچ مرادی دیگر میخواهم همین قدر بکنی که خود مدد کنی قال فأعنّي على نفسك بكثرة السجود گفت آنحضرت پس مدد کن مرا و یاری ده در حصول
این مطلب یا بده مراد بده و مدد کن بر نفس خود در حصول مطلب خود را بسیار کردن سجده یعنی نماز گذاردن و دعا کردن در سجدات و قابل و مستعد این مرتبه شد ای یعنی من خود سعی میکنم در حصول
مطلب تو اما ترا هم باید که کوششی کاری کنی و از پا ننشینی چنانکه طبیب به بیمار گوید که من علاج میکنم و در حصول شفای تو میکوشم بشرطیکه آنچه بفرمایم ترا مداوان کار کنی و پرهیز نموده من دروی که طریق
تحصیل شفا و تدبیر کار اینست بیت فتح قفل رحم از کلید است ای عزیز جنبش از دست تو میخواهند میز رواه مسلم و از فواید این حدیث آنست که خدمت بزرگان و رضای خاطر ایشان این نوع
سعادت و حصول موهبت و کرامتست و چه بزرگ و کدام بزرگ که سید کائنات و اجود و اکرم اهل عالم و خلاصه موجوداتست صلى الله عليه وسلم و از اطلاق سؤال که فرمود سل بخواه و تخصیص
نکرد به مطلوبی خاص معلوم میشود که کار همه بدست همت و کرامت اوست صلى الله عليه وسلم هرچه خواهد و هرکرا خواهد باذن پروردگار خود دهد بیت فإن من جودك الدنيا وضرتها ومن
علومك علم اللوح والقلم بیت اگر خیریت دنیا و عقبی آرزو داری بدرگاهش بیا و هرچه میخواهی تمنا کن و تنبیه است برآنکه طالب صادق را باید که مطلوب جز نعیم آخرت که باقی و دائم است
نخواهد و بحظوظ دنیویه فانیه التفات نکند لاسیما اتم نعم و افضل کمالات یعنی مرافقت و معیت حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوة والتحیات است و لیکن باید که در سلوک طریق تحصیل آن تقصیر
از خود راضی نباشد و بمجرد هوس آن نشیند و اکتفا نکند که بیکار نشستن و آرزو داشتن آیین سر کوفتنی است بیت کار کن کار بگذر از گفتار که درین راه کار دارد کار عج مزد آن گرفت جان برادر که
کار کرد خصوصا نماز که بهترین کارها و جامع ترین تمامترین عبادتهاست چنانکه حقیقت جامعیه محمدیه است و بالله التوفیق و عن معدان بفتح میم و سکون عین ابن ابی طلحة تابعی است شنیده عمر بن
الخطاب و ابا الدرداء و ثوبان و بعضی ابن ابی طلحه را گفته اند شامیست رضی الله عنه قال لقيت ثوبان مولى رسول الله گفت معدان پیش آمدم ثوبان را که آزاد کرده پیغمبر خدا بود صلی الله
علیه وسلم فقلت پس گفتم ثوبان را اخبرني بعمل أعمله يدخلني الله به الجنة خبر ده و بیاموز مرا کاری که بکنم آن کار را تا درآرد مرا خدا تعالی بسبب آن کار در بهشت را فسکت پس خاموش ماند ثوبان و
هیچ جواب نگفت ثم سألته فسكت باز پرسیدم بار خاموش ماند و جواب نگفت گویا که سکوت ثوبان بجهت تحیر و تفکر بود درآنکه چه گوید یا برای طلب مزید شوق و رغبت سائل تا قدر ما تزاید شد
ثم سألته الثالثة پس پرسیدم او را بار سیوم فقال سألت عن ذلك رسول الله درین مرتبه جواب داد و گفت پرسیدم من ازین عمل که تو میپرسی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقال علیک
بكثرة السجود لله پس گفت آنحضرت در جواب بر تو باد که سجده بسیار کنی و نماز بسیار گذاری برای خدا فإنك لا تسجد لله سجدة إلا رفعك الله بها درجة زیرا که تو سجده نمیکنی مر خدا را
سجده مگر آنکه برمیدارد و بلند میگرداند ترا الله تعالی بسبب آن سجده درجه عظیم و پایه بزرگ در درگاه عزت و قرب وحط عنك بها خطيئة و فرو می آرد و کم میکند وی تعالی از
تو بآن سجده گناهی را یعنی سجده هم سبب کفارت سیئات میگردد و هم موجب رفع درجات و زیادت حسنات و هر دو طریق دفع ضرر و جلب نفع موجب نجاح و فلاح است قال معدان ثم لقيت أبا
الدرداء فسألته فقال لي مثل ما قال لي ثوبان گفت معدان بعد از آن ملاقات کردم ابوالدرداء را که از کبار صحابه است پس پرسیدم او را نیز پس گفت ابوالدرداء مرا مانند آنچه گفته بود مرا ثوبان
از سوال کردن از آنحضرت از عملی که در بهشت درآرد و جواب دادن آنحضرت که آن عمل کثرت سجود است رواه مسلم الفصل الثاني عن وائل بن حجر بضم حا و سکون جیم قال رأيت رسول الله صلی الله
علیه وسلم إذا سجد وضع ركبتيه قبل يديه گفت دیدم آنحضرت را که چون بسجده میرفت مینهاد بر زمین هر دو زانوی خود را پیش از نهادن هر دو دست خود وإذا نهض رفع يديه قبل ركبتيه و چون برمیخواست
از سجده برمیداشت هر دو دست خود را پیش از برداشتن هر دو زانو گفته اند نهادن اعضای سجده بر نسبت قربست بر زمین هرچه بزمین نزدیکتر نهادن او پیشتر و برداشتن برعکس آن و در نهادن پیشانی
و بینی ترتیبی نیست که هر دو در حکم یک عضو اند و نزد بعضی بینی پیشتر نهند که نزدیکتر است بزمین و خطابی گفت اگر دشوار افتد نهادن زانو ها پیش از دستها بجهة عذری مانند موزه و جز آن بنهد دستها
پیشتر رواه ابو داود والترمذي والنسائي وابن ماجه والدارمي وعن أبي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا سجد أحدكم فلا يبرك كما يبرك البعير گفت ابوهریره که گفت آنحضرت چون سجده
رود یکی از شما پس باید که ننشیند چنانکه می نشیند شتر و بنهد زانو ها را پیشتر وليضع يديه قبل ركبتيه و باید که بنهد هر دو دست را پیش از دو زانوی خود رواه ابو داود والنسائي والدارمي این حدیث بظاهر
مخالف حدیث اول است که دلالت دارد بر نهادن دستها پیش از زانو ها و حدیث اول دلالت دارد بر نهادن زانو ها پیش از دستها و در میان ائمه نیز اختلافست جمهور ائمه ابوحنیفه و شافعی و احمد
بن حنبل در آنچه مشهور است از مذهب وی عمل بحدیث وائل بن حجر کرده اند زانو ها را پیش از دستها مینهند و مالک و اوزاعی و احمد در روایتی از وی و طائفه از ائمه حدیث عمل بحدیث ابی هریره میکنند
و دستها را پیش از زانو ها مینهند و گفته اند که حدیث وائل بن حجر اصح و اثبت است از حدیث ابی هریره و جماعه از حفاظ آنرا تصحیح نموده و ترجیح کرده اند و چون دو حدیث مختلف آمد سبیل آنست که عمل با قوی
و اصح کنند و بعضی گفته اند که حدیث وائل بن حجر ناسخ حدیث ابی هریره است و در صحیح ابن خزیمه آمده است که چون آنحضرت بسجده میرفت ابتدا میکرد برکبتین و در حدیث سعد بن ابی وقاص و حدیث ابی سعید
خدری آمده که ما مینهادیم دستها را پیش از زانو ها پس امر کرده شدیم بنهادن زانو ها پیش از دستها باین هر دو وجه اشارت کرد مؤلف بقول خود و قال ابو سليمان الخطابي حديث وائل بن حجر اثبت من هذا گفت
خطابی که از علمای حدیث و شراح آنست که حدیث وائل بن حجر ثابت تر و قوی تر است ازین یعنی از حدیث ابی هریره وقیل هذا منسوخ و بعضی گفته اند که این یعنی حدیث ابی هریره منسوخ است بحدیث
وائل بن حجر چنانکه بیان کردیم و شیخ ابن حجر مکی از امام نووی نقل کرده که گفت ظاهر نشده است بر من ترجیح یکی ازین دو مذهب بر دیگری از وجه سنت والله اعلم وعن ابن عباس رضی الله عنه قال كان
النبي صلى الله عليه وسلم يقول بين السجدتين بود آنحضرت که میگفت در میان دو سجده در وقتی که سر از سجده نخستین برداشته می نشست این دعا را اللهم اغفر لي وارحمني واهدني وعافني و
ارزقني رواه ابو داود والترمذي وعن حذيفة أن النبي صلى الله عليه وسلم كان يقول بين السجدتين و روایتیست از حذیفه که آنحضرت میگفت میان دو سجده این کلمه را رب اغفر لي رواه النسائي

رواه مسلم این تشهد ابن عباس است وعمل اکثر شافعیه باین است ودر مذهب ما به تشهد ابن مسعود است وآنچه در حدیث سابق گذشت تشهد ابن مسعود بود ومیان این دو تشهد تفاوتی در لفظ ومعنی موجود است
وگفته اند که تشهد ابن مسعود اصح است وشیخ ابن حجر گفته است که صحیح ترین حدیثی که روایت کرده شده است در تشهد حدیث ابن مسعود است ودر مذهب امام احمد نیز همین است واکثر اهل علم از صحابه وتابعین بر آنند
تحقیق وارد شده است امر بدان وبتعلیم آن ودر مسند امام احمد گفته که امر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابن مسعود را که تعلیم کند آن را بر مردم ودر روایتی آمده است که گفت ابن مسعود که گرفت آنحضرت دست
مرا بدست خود وتعلیم کرد مرا تشهد چنانکه تعلیم میکرد مرا قرآن وحدیث ابن مسعود متفق علیه است وحدیث ابن عباس که گفت از افراد مسلم وروایت کرده است آن را اصحاب کتب ستة الا بخاری وتشهد
امام مالک تشهد عمر است التحیات لله الزاکیات لله الطیبات لله الصلوات لله السلام علیک ایها النبی الی آخره چنین است در رساله ابن ابی زید که در مذهب مالک است وگفته اند که تمام جائز است
بهر وجه که خواند سخن در اولی وافضلیت است وبدانکه در تشهد ابن عباس صاحب مصابیح سلام علیک وسلام علینا بی الف ولام ذکر کرده است ومؤلف گفت ولم اجد فی الصحیحین ولا فی الجمع بین الصحیحین
یافتم من در متن صحیح بخاری وصحیح مسلم ونه در جمع بین الصحیحین که کتاب حمیدیست سلام علیک وسلام علینا بغیر الف ولام ولکن رواه صاحب الجامع عن الترمذی ولیکن روایت کرده است آن را صاحب
جامع الاصول که کتب سته را جمع کرده است از ترمذی پس آوردن صاحب مصابیح آن را در فصل اول درست نباشد والله اعلم بالصواب الفصل الثانی عن وائل بن حجر عن رسول الله صلی الله علیه وسلم
روایت است از وائل بن حجر از آنحضرت در کیفیت جلسه تشهد قال گفت ثم جلس پس نشست آنحضرت یعنی بعد از برداشتن سر از سجده دوم رکعت دوم نشست آنحضرت فافترش رجله الیسری پس
گسترانید پای چپ خود را ووضع یده الیسری علی فخذه الیسری ونهاد دست چپ خود را بر ران چپ خود وحد مرفقه الیمنی علی فخذه الیمنی وگردانید طرف آرنج راست خود را بر ران راست خود واین
موافق است بحدیثی که تصحیح کرده است بیهقی جعل مرفقه الیمنی علی فخذه الیمنی واین لفظ را بوجوه دیگر نیز خوانده اند در شرح آن را ذکر کرده ایم وقبض ثنتین وقبض کرد دو انگشت را از انگشتان دست راست
که خنصر وبنصر باشد وحلق حلقة وبست حلقه یعنی از وسطی وابهام چنانکه عقد ثلاث وخمسین است ومذهب حنفی است وقول قدیم شافعی ثم رفع اصبعه پس برداشت انگشت خود را یعنی سبابه را فرأیته یحرکها یدعو
بها پس دیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که میجنبانید آن انگشت را در حالتی که دعا میکند بوی مراد اشارت است بتوحید نزد تهلیل چنانکه گذشت رواه ابو داود والدارمی وعن عبدالله بن الزبیر
قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یشیر باصبعه اذا دعا ولا یحرکها بود آنحضرت که اشارت میکرد بانگشت خود چون دعا میکرد ونمی جنبانید آن را در حدیث اول فرمود که میجنبانید انگشت را ودرین
حدیث میفرماید که نمی جنبانید آنجا که فرمود میجنبانید مراد برداشتن اوست برای اشارت که مستلزم جنبانیدن اوست از مکانش وآنجا که فرمود نمی جنبانید مراد نفی تکرر تحریک است ودرین
نفی مذهب امام مالک است که نزد ایشان این انگشت را متحرک میدارند تا آخر تشهد ومیگویند که این انگشت اتصالی برگهای دل دارد وجنبانیدن وی سبب ایقاظ دل خصوص است
والله اعلم رواه ابو داود والنسائی وزاد ابو داود وزیاده کرده است ابو داود این لفظ را که ولا یجاوز بصره اشارته ودر نمیگذشت بینائی او از اشارت وی یعنی از این انگشت که میداشت
اثر او اشارت میکرد بوی یعنی نظر در وقت برداشتن واشارت کردن بر انگشت میداشت وبجانب دیگر نمی دید از جهت شهود معنی توحید که اشارت میکرد بآن وعن ابی هریرة قال ان
رجلا کان یدعو باصبعیه گفت ابو هریره بود مردی که دعا میکرد بدو انگشت یعنی اشارت میکرد بدو انگشت یعنی بسبابه هر دو دست وگفته اند که آن مرد سعد بن ابی وقاص بود چنانکه ابو داود ونسائی
روایت کرده اند فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم احد احد گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم احد احد توحید کن توحید کن یعنی اشارت کن بیک انگشت که خدا یکیست رواه الترمذی والنسائی والبیهقی فی الدعوات
الکبیر وعن ابن عمر رضی الله عنه قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یجلس الرجل فی الصلوة وهو معتمد علی یده گفت ابن عمر نهی کرد آنحضرت از نشستن مرد در نماز وحال آنکه وی تکیه کننده است بر دست خود
یعنی بنهد هر دو دست خود را در تشهد بر زمین وتکیه کند بر آنها یا اعتماد کند بر دو دست خود وقت برخاستن رواه احمد وابو داود ومعنی اخیر مناسب تر است بروایت دیگر که گفت وفی
روایة له ودر روایتی دیگر مر ابو داود را آمده است که نهی ان یعتمد الرجل علی یدیه اذا نهض فی الصلوة نهی کرد آنحضرت از اعتماد وتکیه کردن مرد بر دو دست وقتی که برخیزد واین
روایت موافق مذهب حنفیه است ومنافات دارد بمذهب شافعیه که قائلند بجلسه استراحت که مستلزم اعتماد است بر دو دست وقت برخاستن وایشان میگویند که این روایت
ضعیف است والله اعلم وعن عبدالله بن مسعود قال کان النبی صلی الله علیه وسلم فی الرکعتین الاولیین کانه علی الرضف حتی یقوم بود آنحضرت در دو رکعت اولی یعنی در جلسه اولی که برای تشهد می نشست
خواند تمام نگذشته باشد یا باعی گویا که بر سنگ گرم کرده شده باتش نشسته است تا آنکه برمیخواست وحی ابتدا کنایتست از زود برخاستن از قعده اولی وشتابی کردن در آن والرضف
بفتح را وسکون ضاد معجمه وفتح نیز آمده سنگ گرم کرده شده باتش که در شیر می اندازند تا گرم کرده رواه الترمذی وابو داود والنسائی الفصل الثالث عن جابر رضی الله عنه قال کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم یعلمنا التشهد کما یعلمنا السورة من القرآن بود آنحضرت که تعلیم میکرد ما را تشهد را چنانکه تعلیم میکرد سوره از قرآن را باین طریق که بسم الله وبالله بنام خدا وبتوفیق
واعانت وی التحیات لله والصلوات والطیبات السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله
اسأل الله الجنة واعوذ بالله من النار سوال میکنم خدا را بهشت را وپناه میجویم بخدا از آتش دوزخ رواه النسائی این نیز وجهی است از وجوه تشهد وگویا که ابتدا بسم الله نیز داخل
تشبیه تعلیم اوست بتعلیم قرآن ونووی در اذکار خود گفته است که بخاری ونسائی گفته اند که زیادت تسمیه صحیح نیست از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم وعن نافع قال کان عبدالله بن عمر اذا
جلس فی الصلوة وضع یدیه علی رکبتیه واشار باصبعه واتبعها بصره روایت است از نافع که گفت بود ابن عمر چون می نشست در نماز مینهاد هر دو دست خود را بر هر دو زانوی خود واشارت
میکرد بانگشت خود ودر پی میفرستاد آن انگشت را بصر خود را یعنی در وقت اشارت نظر بانگشت میداشت چنانکه گذشت ثم قال قال رسول الله پس گفت ابن عمر گفته است پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم لهی اشد علی الشیطان من الحدید هر آینه این اشارت بانگشت سبابه سخت تر است بر شیطان از آهن که بوی کشند مثل تیر وشمشیر یعنی السبابة یعنی مراد باین انگشت سبابه است یعنی
اشارت کردن بوی بتوحید وثبات بر ایمان وقطع طمع شیطان از وقوع مصلی در شرک وکفر رواه احمد وعن ابن مسعود کان یقول من السنة اخفاء التشهد وروایت است از عبدالله بن

مسعود که سکیت انست است پنهان و پست خواندن التحیات یعنی سنت آنست که التحیات را بلند نخوانند و جهر نکنند رواه ابو داود و الترمذی و قال گفته است ترمذی این حدیث حسن غریب

باب الصلوة علی النبی و فضلها صلوة بمعنی دعا و رحمت و استغفار آید و درود بر رسول صلی الله علیه وسلم و صلوة از بندگان طلب افاضهٔ رحمت شامله بخیر دنیا و آخرت است از جناب حق سبحانه وتعالی
صلی الله علیه وسلم و وی سبحانه امر کرده است مؤمنان را بفرستادن صلوة و سلام بروی صلی الله علیه وسلم و اجماع کرده اند بر آنکه این امر برای وجوبست پس بعض گفته اند واجبست هرگاه
که ذکر شریف وی کنند و بعض گویند که فرض است یکبار در عمر چنانکه شهادت بنبوت وی صلی الله علیه وسلم و زیاده بران مستحب و مسنون و مادام که شعار اسلام و شعار آن قاضی ابوبکر
گفت فرض کرداند حق جل وعلا بر مؤمنان که صلوة و سلام فرستند بر پیغمبر وی و نگرداند مر آن را وقتی معین پس واجب است که بسیار گفته شود صلوة و غفلت ورزیده نشود دران
و بعض از علما قول اول را اصح داشته اند و شافعی فرض کرداند آن را در تشهد و گفته اند که این قول از شافعی شاذ است موافقت نکرده است او را دران هیچکس از علما و نزد امام
ابوحنیفه واجبست صلوة فی الجمله و سنت است در تشهد و فضائل صلوات بر آنحضرت لا تعد و لا تحصی است و بنده از ان در کتاب جذب القلوب ذکر کرده ایم و در رسالهٔ جدا نیز
انتخاب نموده چیزی بسیار افزوده شده است و اختلاف کرده اند که آیا جائز است صلوة و سلام بر غیر انبیا باستقلال یا نی و مختار نزد جمهور آنست که مخصوص است بانبیا و مشارکت نیست با ایشان
جز ایشان دران بلکه ذکر کرده شود بمغفرت و رحمت و رضوان و نقل کرده است طیبی که آن خلاف اولی است و بعض گفته اند حرام است یا مکروه کراهت تحریمی یا تنزیهی و متعارف
در متقدمین تسلیم بود بر اهل بیت رسول از ذریت و ازواج مطهره و در کتب قدیمه از مشائخ اهل سنت و جماعت کتابت آن یافته میشود و در متاخرین ترک آن متعارف شده است
والله اعلم الفصل الاول عن عبد الرحمن بن ابی لیلی بفتح اللامین قال لقینی کعب بن عجرة بضم عین و سکون جیم و فتح را روایتست از عبد الرحمن بن ابی لیلی انصاری مدنی که از ثقات تابعین است
و دریافت صد و بیست صحابی را که همه از انصار بودند عبد الله بن الحارث گفت گمان نمی بردم که زنان مانند وی زاییده باشند ولادت یافت در شش سال که باقی مانده بود از خلافت عمر
و پدر او صحابیست از اهل غزوهٔ احد گفت ملاقات کردم کعب بن عجره را که صحابیست از اصحاب شجره فقال پس گفت کعب الا اهدی لک هدیة سمعتها من النبی آیا نفرستم برای تو هدیه
کلامی که شنیده ام آن را از پیغمبر صلی الله علیه وسلم و هدیه بفتح ها و کسر دال و تشدید یا تحفه که بکسی بفرستند بطریق احترام و اکرام و آنچه بفقرا دهند بطریق ترحم و تعطف آن را صدقه نامند فقلت
عبد الرحمن میگوید پس گفتم کعب بن عجره را بلی بفرست و بگو فاهدها لی پس چون هدیتی دست داده است ترا بفرست آن هدیه را بمن و این تاکید است بر چیزی که مفهوم شده است از بلی فقال
پس گفت کعب بن عجره سألنا رسول الله پرسیدیم ما یعنی صحابه پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقلنا پس گفتیم یا رسول الله کیف الصلوة علیکم اهل البیت چیست کیفیت درود فرستادن شما
ای اهل بیت نبوت مقصود سوال از کیفیت درود فرستادن بر حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و ذکر اهل بیت بتبعیت و استطراد است و گویند اهل بیت کنایت از ذات شریف
وی است و اهل بمعنی آل است و آل فلان میگویند و مراد ذات فلان را میدارند چنانکه در آل داود و نحو آن گفته اند و اهل بیت گفتن تلمیح است بقول حق تعالی رحمة الله و برکاته علیکم اهل
البیت و قرینه بر ارادهٔ همین معنی قول اوست که فان الله قد علمنا کیف نسلم علیک زیرا که خدای تعالی بتحقیق دانانید ما را کیفیت سلام فرستادن بر تو که در التحیات تعلیم کردی و آن را
تعلیم الهی گفتند زیرا که تعلیم آنحضرت تعلیم الهی است زیرا که وی نطق نمیکند در احکام مگر بوحی قال گفت آنحضرت برای تعلیم کیفیت صلوة قولوا بگوئید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد
کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم خداوندا درود بفرست بر محمد و بر آل محمد چنانکه درود فرستادهٔ بر ابراهیم و بر آل ابراهیم انک حمید مجید بدرستیکه تو ستوده شده بر صفات کمال و
بزرگی و کرامی پس صلوة بفرست بر اندازهٔ کمال و بزرگی خود اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید خداوندا برکت ده و افزون گردان خیر و
نعمت خود را بر محمد و بر آل محمد چنانکه برکت دادهٔ بر ابراهیم و بر آل ابراهیم متفق علیه این حدیث را بخاری و مسلم هردو روایت کرده اند الا ان مسلما لم یذکر علی ابراهیم فی الموضعین مگر آنست که
مسلم ذکر نکرده است لفظ علی ابراهیم را در هر دو جا یعنی نه در صلوة و نه در برکت و لفظ او اینست کما صلیت علی آل ابراهیم و کما بارکت علی آل ابراهیم چون آنحضرت از آل ابراهیم است
تشبیه بهمان آل ابراهیم کردند و آل بمعنی اهل و عیال او را گویند و بمعنی اتباع نیز آمده و باین معنی واقع شده است که آل کل مؤمن تقی و در روایتی کل مؤمن تقی و ظاهر آنست که مراد در حدیث
معنی اتباع نباشد و بعض آل را تفسیر باهل بیت کنند بمعنی کسی که حرام است بروی صدقه و مراد بنو هاشم اند و امام فخر رازی گفته که اولی آنست که گفته شود اهل بیت ازواج و اولاد آن
حضرت اند و علی نیز از ایشان است بجهت اختلاط و معاشرت وی با فاطمه رضی الله عنها و گاهی مخصوص بفاطمه و علی و حسن و حسین افتد چنانکه قصهٔ مباهلت و حدیث کساء دال است بر آن
و خطاب انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم را مخصوص بایشان دارند و حق آنست که ازواج مطهرات نیز داخل این خطاب اند زیرا که سوق آیت قرآنی منادی است
بدخول و وجه التطبیق درین اقوال آنست که بیت بیت نسب است چنانکه اولاد جد قریب اهل بیت فلان گویند باین معنی بنو هاشم اهل بیت آنحضرت اند صلی الله علیه وسلم و بیت بیت سکنی و
باین معنی ازواج داخلند و بیت ولادت و اولاد آنحضرت اهل بیت ولادت اند و کلام درین مقام در خاتمهٔ رساله که در ذکر مبشرین کتب مسمی بتحقیق الاشارة فی تعمیم البشارة تالیف
یافته است مشبع تر کرده شده است اما نه آنکه درین حدیث اشکال کرده شده است که تقتضیه تشبیه لازم می آید که صلوة و برکت بر ابراهیم و آل ابراهیم کامل تر و قوی تر باشد و جوابها داده
شده است که شهرت و ظهور کافیست در تشبیه بی اشتراط کمال و قوت و جوابهای دیگر داده اند که تا این معنی که گفتیم اعتبار نکنند تمام نمیگردد و تمامهٔ اجوبه و ما فیها در رساله جدا نوشته
ایم اینجا باید گذاشت و عن ابی حمید بضم حا و فتح میم الساعدی بکسر عین قال گفت قالوا گفتند صحابه یا رسول الله کیف نصلی علیک چگونه درود فرستیم بر تو فقال رسول الله پس گفت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم قولوا بگوئید اللهم صل علی محمد و ازواجه و ذریته کما صلیت علی ابراهیم و در بعض نسخ علی آل ابراهیم و بارک علی محمد و ازواجه و ذریته کما بارکت علی ابراهیم اینجا نیز در بعض نسخ علی آل ابراهیم
است گفته اند که در روایت احمد ذکر آل ابراهیم در صلوة و آل ابراهیم در برکت است انک حمید مجید متفق علیه و شیخ ابن حجر گفته است که حق آنست که ذکر محمد و ابراهیم و همچنین ذکر آل محمد

و آل ابراهیم در اصل حدیث ثابت است و بعضی روات آنرا حذف کرده و بعضی نکرده و بالجمله این صیغهٔ صلوة بالفاظ مختلفه آمده است و خواندن آنچه در حدیث اول مذکور شد کافیست که در صحاح اصح الصحاح
است لیکن در بعض روایات و ارحم محمدا کما رحمت و ترحمت … نیز آمده و بصحت نرسیده است کذا قالوا وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی علی واحدة صلی الله علیه عشرا هر که درود
فرستد بر من یکبار درود فرستد خدایتعالی بروی ده بار و اینجا می‌پرسند که چگونه روا باشد که بر آنحضرت درود یکبار بود و بر مصلی ده بار جوابش آنست که یکبار صفت فعل مصلی
که بحکم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها جزای آن ده درود از درگاه رحمت حق بروی میرسد از اینجا لازم نمی‌آید که بر آنحضرت که از جناب حق یک درود میرسد اگر فرضا یکی هم باشد شاید که
آن یکی در شرف و نفاست برابر صد هزار درود باشد چنانکه یک جوهر ثمین برابر صد هزار فلس باشد الفصل الثانی عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی علی صلوة واحدة صلی الله
علیه عشر صلوات وحطت عنه عشر خطیئات فرو افکنده و کم کرده میشود از وی ده گناه ورفعت له عشر درجات و برداشته و بلند کرده میشود مر او را ده پایه در قرب حق رواه النسائی و
عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اولی الناس بی یوم القیمة اکثرهم علی صلوة نزدیکترین و پیوسته‌ترین مردم بمن روز قیامت بیشترین ایشانست درود گوینده بمن و آنکه در حدیث دیگر
واقع شده است که کثرت درود موجب شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگردد سببش همین است که بجهة حصول قرب باین حضرت نور رحمت حق که فائض میگردد بر جوهر شریف وی بکس
نیز میرسد که حقیقت معنی شفاعت است رواه الترمذی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لله ملائکة سیاحین فی الارض یبلغونی من امتی السلام بدرستیکه مر خدایتعالی را فرشتگانند گردنده
در زمین که میرسانند مرا از امت من سلام و صلوة که میگویند بر من رواه النسائی والدارمی و در خبر دیگر آمده است که میبرند نام او و نام پدر او و میگویند یا رسول الله فلان بن فلان
چنانکه میگوید بنده بیچاره مسکین عبد الحق بن سیف الدین … السلام تشعر لک البشارة فاخلع ما علیک فقد ذکرت ثم علی ما فیک من عوج جان میدهم در آرزو ای قاصد آخر باز گو در مجلس
آن نازنین حرفی که از ما میرود وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من احد یسلم علی نیست هیچ یکی که سلام میفرستد بر من الا رد الله علی روحی مگر آنکه باز میفرستد خدایتعالی بر من
روح مرا حتی ارد علیه السلام تا آنکه رد میکنم بروی سلام را یعنی جواب سلام وی میگویم رواه ابو داود والبیهقی فی الدعوات الکبیر و درینجا اشکال می‌آرند که مضمون این حدیث مخالف حدیث حیوة
آنحضرتست صلی الله علیه وسلم در برزخ زیرا که رد روح بر آنحضرت در وقت سلام دلالت دارد بر مفارقت روح از بدن شریف وی در بعض اوقات و جواب میدهند که مراد بعود روح
نه عود اوست ببدن بعد از مفارقت بلکه افاقت و توجه اوست باین عالم و سماع صلوة و سلام امت و آنحضرت مشغولست در برزخ باحوال ملکوت و مستغرق است در مشاهده رب العزت
چنانکه در دنیا در حالت وحی بود و بیش تعبیر کرده شده از افاقت وی از آن مشاهده و استغراق برد روح چنانکه در حدیث معراج واقع شده که فاستیقظت وانا بالمسجد الحرام بیدار
شدم و حال آنکه من در مسجد حرام ام و معراج در خواب بود بر مذهب حق پس مراد افاقت و برآمدن اوست از مشاهدهٔ آن عالم و نیز حیات انبیا صلوات الله و سلامه علیه و علیهم ورد
روح ببدن ایشان بعد از ذائقهٔ موت است یکبار بجریان سنت الهی و بعد از آن هیچ زمانی خالی نیست از صلوة و سلام امت و مفارقت روح در وی مرة بعد اخری نکر و ابتلا تعذیب است
که واجبست تنزیه ساحت عزت و کرامت وی صلی الله علیه وسلم از آن پس باید که دائم در حیات باشد فافهم وبالله التوفیق سخن در آن ماند که این فضیلت رد سلام از آنحضرت مخصوص
بزائران قبر شریف اوست مثل اهل مجلس که سلام گوید یا عام است مر هر کسی را که سلام فرستد چنانکه در تشهد و غیر آن و ظاهر همین است الا آنکه سلام زائران را بعینه شریف خود
سماع کند و در سلام کننده بر دیگران بوساطت ملائکه سیاحین بود چنانکه از حدیث ابی هریره در فصل ثالث ظاهر میگردد وعنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول نیز روایت است
از ابی هریره که گفت شنیدم آنحضرت را که میفرمود لا تجعلوا بیوتکم قبورا مگردانید خانهای خود را مانند قبرها که مثل مردها در آن افتاده و خفته باشید و هیچ عبادتی و نمازی در وی نمی‌کرده
باشید و همچنانکه در مساجد عبادت میکنید و اکتساب انوار می‌نمائید چیزی از آن در خانها نیز میکرده باشید تا انوار و برکات آن شامل خانه و اهل خانه نیز شود و فرائض را در مسجد بگذارید و نوافل
را در خانها[2] افضل است از کردن آن در مسجد یا مراد آنست که در خانه مرده را دفن نکنید و دفن آنحضرت در خانه از خواص اوست صلی الله علیه وسلم ولا تجعلوا قبری عیدا و مگردانید
قبر مرا عیدگاه که اجتماع کنید بران بزینت و سرود و لهو و لعب که موجب غفلت است چنانکه یهود و نصاری بر قبور انبیای خود کنند و بعضی گویند که مراد آنست که زیارت کنید
مثل عید نشاید که در سالی جز یکبار حاضر نیائید پس این ترغیب و تنبیه است بر کثرت زیارت و حاضر آمدن بآن درگاه عالم پناه و رزقنا الله وصلوا علی فان صلوتکم تبلغنی حیث کنتم
و درود فرستید بر من و اندیشه مکنید از بعد مسافت زیرا که درود شما میرسد مرا هر جا که باشید بیت در راه عشق مرحله قرب و بعد نیست می‌بینمت عیان و دعا میفرستمت و درینجا
تسلیه و تبشیر است مر بعض مشتاقان را که اگر بسبب دوری ضروری از سعادت قرب صوری محروم باشند باید که از توجه و حضور قلبی غافل نباشند و خود را از ساحت حضور دور خیال نکنند که
بوسیله صلوة و سلام وصول آن بحضرت نزدیک اند مصرع قرب جانی چو بود بعد مکانی سهل است رواه النسائی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و هم از ابی هریره روایتست
گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رغم انف رجل ذکرت عنده فلم یصل علی خاک آلوده شده باد بینی مردی یعنی خوار باد و هلاک باد مردی که ذکر کرده شوم یعنی برده شود نام من نزد آن مرد و درود
نفرستد بر من ظاهر این حدیث آنست که هر باری که در مجلس نام آنحضرت صلی الله علیه وسلم برده شود درود فرستادن واجب گردد از جهة ورود وعید بر ترک آن مگر آنکه گویند آنچه دلیل وجوب است
لحوق وعید بعذاب آخرتست و این وعید برغم انف نه از آن قبیل است و غایت آن دلالت بر استحباب و فضیلت است یا آنکه میگویند در امثال این عبارات حقیقت دعا مراد
نیست بلکه مراد نوعی از تقبیح و توبیخ است ورغم انف رجل دخل علیه رمضان ثم انسلخ قبل ان یغفر له و خاک آلوده شده باد مردی که در آید بروی ماه رمضان پس تمام شود … پیش از آنکه
آمرزیده شود مر آن مرد را یعنی عبادت نکند و قیام بحق ایام … ورغم انف رجل ادرک عنده ابواه الکبر او احدهما فلم یدخلاه الجنة و خوار باد مردی که
دریابند … پیری … پس در نیارند او را در بهشت یعنی نیکی نکنند با ایشان و بجای نیارند حقوق ایشان تا سبب دخول او گردند در بهشت …

[2] درخانها کنند گذاردن نوافل

خدا آمدن او بهشت داشوند رواه الترمذی وعن ابی طلحة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم جاء ذات یوم والبشر فی وجهه روایتست از ابی طلحه انصاری که صحابی مشهورست زوج ام انس نام او زید بن سهل آنحضرت فرمود
صلی الله علیه وسلم او را ابو طلحه در لشکر بهتر از صد مرد است آمد آنحضرت روزی یعنی پیش یاران خود و حال آنکه اثر خوشحالی و تازگی و کشادگی در روی مبارک بود فقال پس گفت آنحضرت انه جاءنی جبرئیل
بدرستیکه شان اینست که آمد مرا جبرئیل فقال پس گفت جبرئیل ان ربک یقول بدرستیکه پروردگار تو میگوید اما یرضیک آیا راضی نمیسازد ترا یا محمد ان لا یصلی علیک احد من امتک الا صلیت علیه عشرا
ولا یسلم علیک احد من امتک الا سلمت علیه عشرا این که صلوة نفرستد بر تو هیچ یکی از امت تو مگر که صلوة بفرستم من بروی ده بار و سلام ازین بشارت یا بجهة شکرانه قدر و بزرگی اوست نزد خدا
سبحانه یا بجهة حصول صواب مرامت را که غایت حرص و خواهش آنحضرت طلب خیر است برای ایشان رواه النسائی والدارمی وعن ابی بن کعب قال قلت روایتست از ابی بن کعب که از فضلاء
صحابه است واحوال شریف وی در موضع دیگر نوشته شده است گفت گفتم یا رسول الله انی اکثر الصلوة علیک بدرستیکه من بسیار میفرستم درود را بر تو یعنی میخواهم که بسیار فرستم فکم اجعل لک من صلوتی
پس چه مقدار از زمان که بگردانم و معین سازم برای تو یعنی برای درود فرستادن بر تو از صلوة خود یا مراد آنست که درود بسیار میفرستم ولیکن میخواهم که آنرا عددی و وقتی معین سازم و شیخ ابن حجر
در شرح خود گفته که مراد از صلوة دعا است یعنی من زمان معین دارم که در آن برای نفس خود دعا میکنم میخواهم که درود بر تو فرستم و بسیار فرستم چه مقدار از آن زمان برای درود فرستادن
بر تو صرف کنم پس حضرت صلی الله علیه وسلم اختیار او گذاشت و فرمود هر چند بیشتر کنی بهتر فقال پس فرمود ما شئت هر مقداری که میخواهی از زمان صلوة خود بر درود صرف کن قلت الربع ای ربع
میگویم گفتم من که چهار یک از زمان صلوة خود صرف کنم بر درود قال ما شئت گفت آنحضرت هر چه میخواهی بکن اگر ربع میخواهی ربع بکن فان زدت فهو خیر لک پس اگر زیاده کنی از ربع بهتر است مر ترا
قلت النصف گفتم نصف زمان را بگردانم برای درود قال ما شئت گفت آنحضرت هر چه میخواهی نصف کن اگر نصف میخواهی فان زدت فهو خیر لک پس اگر زیاده کنی بهتر است مر ترا قلت فالثلثین
گفتم پس دو ثلث زمان را بگردانم برای درود قال ما شئت فان زدت فهو خیر لک قلت اجعل لک صلواتی کلها گفتم بگردانم برای تو زمان دعای خود را همه قال اذن تکفی همک ویکفر لک ذنبک گفت
آنحضرت آنگاه که همه زمان خود را برای صلوة من میگردانی کفایت کرده میشود و بر آورده میشود همه مقصودهای تو دینی و دنیاوی و پوشیده میشود برای تو همه گناهان تو ظاهرا و باطنا
و اول و آخر رواه الترمذی و سبب انجاح مرام در صلوة بر حضرت سید انام علیه الصلوة والسلام آنست که چون بنده سوال طلب و رغبت خود در محاب و مرضی خدا و رسول خدا صرف کرد بصدق
و اخلاص بر مطالب نفس خود ایثار نمود لاجرم مستحق جزای کامل و قابل فیض خاص و مستوجب کفایت جمیع مهمات گشت من کان لله کان الله له من شغله ذکری عن مسئلتی الحدیث و من تبتل
بحبل الله محکما آثار آیه نیز دلیل آنست چون شیخ اجل اکرم عبد الوهاب متقی رحمة الله علیه این مسکین را بزیارت مدینه طیبه وداع میکرد فرمود بدانید و آگاه باشید که درین راه هیچ عبادتی بعد از
ادای فرائض چون صلوة بر حضرت سید کائنات صلی الله علیه وسلم نیست باید که تمام اوقات خود را صرف آن کنید و بچیزی دیگر نپردازید عرض کرده شد که آنرا عددی معین هم باشد
فرمود اینجا تعیین عدد شرط نیست چندان بخوانید که بدان رطب اللسان شوید و برنگ او رنگین شوید و مستغرق گردید وعن فضالة بن عبید فضالة بفتح فا بن عبید بضم عین و فتح با ابو محمد انصاری اوسی صحابی
اول مشاهد وی احد است و بیعت کرده تحت الشجرة و حاضر شد خیبر را انتقال کرد بشام و ساکن شد دمشق را و والی شد قضای دمشق را برای معویه در زمان خروج او بصفین وفات یافت
ثلث و خمسین بهر قول اصح قال بینا رسول الله گفت فضاله در اثنای آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قاعد نشسته بود اذ دخل رجل فصلی ناگاه در آمد مردی پس نماز گذارد ثم قال پس گفت بعد از
نماز اللهم اغفر لی وارحمنی فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عجلت ایها المصلی شتابی کردی ای مصلی که دعا کردی پیش از حمد خدا و صلوة بر من اذا صلیت فقعدت چون نماز
گذاری پس نشینی بعد از نماز احتمال دارد که مراد قعده نماز باشد یا نشستن بعد از فراغ از نماز برای دعا و این اظهر و اوفق است بسیاق حدیث فاحمد الله بما هو اهله پس ثنا گو بر خدا بچیزیکه وی تعالی
اهل آنست از صفات کمال وصل علی و درود فرست بر من ثم ادعه پس تر دعا کن خدا را و درخواست کن از وی هر چه میخواهی تعلیم کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن مرد را آداب دعا که
پیش از دعا حمد و صلوة باید گفت بعد از آن دعا کرد و از احادیث دیگر معلوم شده است که بعد از دعا نیز حمد باید گفت و درود فرستاد قال گفت فضاله بن عبید گفت که راوی حدیث است
ثم صلی رجل آخر بعد ذلک پس نماز گذارد مردی دیگر بعد از مرد نخستین فحمد الله وصلی علی النبی پس حمد گفت این مرد خدا را عز و جل و درود فرستاد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال له النبی پس گفت
مر این مرد را پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایها المصلی ادع تجب ای مصلی دعا کن هر چه خواهی اجابت کرده میشوی و قبول کرده میشود دعای تو رواه الترمذی و روی ابو داود والنسائی نحوه وعن عبد الله
ابن مسعود قال کنت اصلی والنبی گفت ابن مسعود بودم من که نماز میکردم و پیغمبر صلی الله علیه وسلم حاضر حاضر بود و در بعض نسخ صحیحه لفظ حاضر موجود است و در بعض نسخ لفظ حاضر که موجود نیست
مقدر و مراد است وابو بکر و عمر معه و ابو بکر و عمر رضی الله عنهما نیز با آنحضرت حاضر بودند فلما جلست بدأت بالثناء علی الله پس هرگاه که نشستم بعد از گذاردن نماز آغاز کردم بحمد و ثنا بر خدای
عز و جل ثم الصلوة علی النبی پس تر ابتدا کردم بدرود بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثم دعوت لنفسی پس تر دعا کردم برای خود فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم سل تعطه سل تعطه سوال کن داده
میشوی سوال کن داده میشوی هر چه میخواهی و مطلبی این کلمه اکرر فرمود بقصد تاکید و طلب مزید رواه الترمذی الفصل الثالث عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سره ان
یکتال بالمکیال الاوفی یکتال بفتح یا و ضم آن هر دو تصحیح کرده اند بر وجه اول معنی این میشود کسیکه شاد میگرداند او را که به پیماید ثواب او بر وجه ثانی پیموده شود برای او ثواب به پیمانه تام تر و بیان تر
یعنی کسیکه میخواهد که حاصل کرده شود مراد او بر وجه اتم و اکمل اذا صلی علینا اهل البیت فلیقل چون صلوة بفرستد بر ما که اهل بیت نبوت و کرامتیم پس باید که بگوید و همچنین درود بفرستد که اللهم
صل علی محمد النبی الامی و ازواجه امهات المومنین و ذریته و اهل بیته کما صلیت علی ابراهیم انک حمید مجید امی لقب خاص آنحضرتست که مذکور است در توریة و انجیل و سائر کتب سماویه و امی
در لغت کسی را گویند که خواندن و نوشتن نداند و در مکتب نرفته و از کسی نیاموخته منسوب بام یعنی همچنانکه از شکم مادر بر آمده است نظم نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت بغمزه مسئله
آموز صد مدرس شد یعنی که ناکرده قرآن درست کتب خانه چند ملت بشست بتعلیم آداب او را چه حاجت که او خود ز آغاز آمد مؤدب و آنحضرت با وجود صحت امی

امی نسبت بام القری که نام مکه معظمه است نیز میگویند یا نسبت بام الکتاب که نام لوح محفوظ است در کتب ملکوت سبق دینی بی بی بیخوانده نیز میخوانند صلی الله علی النبی الامی وآله وسلم رواه ابوداود وعن علی رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم البخیل الذی من ذکرت عنده فلم یصل علی بخیل سخت و تمام در بخل کسی است که ذکر کرده شوم من و برده شود نام من نزد وی پس درود نفرستد بر من یعنی آن بخیل است که مال
خود را با وجود میل طبیعت و حکم جبلت از خود جدا نتواند کرد و بخل از وی درمیگذرد که بحکم کسل و غفلت یک کلمه با نام آن سرور نتواند از نفس خود بیرون آورد و ادای حق و شکر نعمت گذارد و وا دهست و
جای آنست که جانها فدای او کنند چه جای یک کلمه که بنام وی بر زبان آرند شعر مرحبا ای پیک مشتاقان بده پیغام دوست تا کنم جان از سر رغبت فدای نام دوست رواه الترمذی ورواه احمد
عن الحسین بن علی رضی الله عنهما وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح غریب معانی این الفاظ و توجیه اجتماع این صفات در حدیث واحد در مقدمه معلوم شد فتذکر وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من صلی علی عند قبری سمعته کسیکه درود بفرستد بر من نزد قبر من بشنوم من صلوة او را ومن صلی علی نائیا ابلغته وکسیکه درود بفرستد بر من از دور رسانیده شود صلوة او مرا که ملائکه سیاحین
میرسانند و بر هر تقدیر در سلام میکنیم و جواب سلام وی میگوییم از اینجا میتوان دانست که سلام بر آنحضرت چه فضیلت دارد و سلام گوینده بر آن حضرت را خصوصا بسیار گوینده را چه شرف
است اگر سلام تمام عمر را یک جواب آید سعادت است چه جای آنکه هر سلام را جواب شنود و نیکو بیت بهر سلام مکن رنجه در جواب آن لب که صد سلام مرا بس یکی جواب از تو رواه البیهقی فی
شعب الایمان وعن عبد الله بن عمرو قال من صلی علی النبی صلی الله علیه وسلم واحدة صلی الله علیه وملائکته سبعین صلوة عبد الله بن عمرو گفت کسیکه درود بفرستد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
یک درود فرستد خدا تعالی بر وی و فرشتگان وی هفتاد درود این قول عبد الله بن عمرو است اما از حضرت شنیده گفته است چه ثواب اعمال و کمیت و کیفیت جز شنیدن از حضرت نبوت
نتوان گفت پس حدیث موقوف اینجا حکم مرفوع دارد چنانکه در مقدمه گذشت رواه احمد وعن رویفع بضم راء و فتح واو و سکون یا و کسر فا صحابیست بن ثابت انصاری معدود در مصریین
امیر کرد اینرا معویه بر طرابلس پس غزا کرد افریقیه را سنه سبع واربعین ومات برقة وقیل بالشام سنه ست وخمسین و هست از اهل مصر روایت میکنند ان رسول الله که پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم گفت من صلی علی محمد کسیکه درود فرستد بر محمد وقال و بگوید اللهم انزله المقعد المقرب عندک یوم القیمة خداوندا فرود آر محمد را در جای نشستگاه که نزدیک کردانیده شده است نزد تو
روز قیامت وجبت له شفاعتی واجب میگردد مر او را شفاعت من اگرچه شفاعت آنحضرت ثابت است مر تمامه مسلمانان را اما گوینده این درود را باین صیغه واجب و محتم است و
شفاعتی خاص و درجتی مخصوص است او را چنانکه در زائران قبر شریف وارد شده است رواه احمد وعن عبد الرحمن بن عوف قال خرج رسول الله بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حتی دخل
نخلا تا آنکه در آمد در بستان خرما فسجد پس سجده کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فاطال السجود پس دراز کرد سجده را حتی خشیت ان یکون الله تعالی قد توفاه تا آنکه ترسیدم من که باشد خدا
تعالی که بتحقیق میرانیده است آنحضرت را قال فجئت انظر گفت عبد الرحمن بن عوف پس آمدم در حالتی که نگاه میکنیم فرفع راسه پس برداشت سر خود را فقال پس فرمود مالک چه شده است
ترا وچه بکنی تو فذکرت ذالک له پس ذکر کردم من و گفتم حالت خشیت خود را که مگر میرانیده است او را خدا تعالی قال فقال ان جبریل علیه السلام قال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
که جبریل گفت مرا الا ابشرک ان الله عز وجل یقول لک آیا بشارت ندهم ترا که بتحقیق خدای عز وجل میگوید ترا من صلی علیک صلیت علیه کسیکه درود فرستد بر تو صلوة فرستم
بروی ومن سلم علیک سلمت علیه وکسیکه سلام فرستد بر تو سلام فرستم بر وی رواه احمد وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال گفت عمر ان الدعاء موقوف بین السماء والارض بدرستیکه دعا داشته
کردانیده میشود میان آسمان و زمین یعنی لا یصعد منه شیء بالا نمیرود و بالا برده نمیشود از آن دعا چیزی حتی تصلی علی نبیک تا آنکه درود میفرستی بر پیغمبر خود یعنی اجابت و قبول دعا موقوف
بر درود فرستادن است و درود خود مستجاب و مقبول است مصعد قبول و اصل و موصول است بطفیل و توسل نیز دعا بمحل قبول میرسد شعر مرا مسکین هوسی داشت که در کعبه رسد دست دل پای
کبوتر زده ما کاه رسید رواه الترمذی باب الدعاء فی التشهد در کتب فقه مذکور است که بعد از خواندن التحیات و درود دعا کند هر چه که خوش آید او را بعد از آنکه مشابه بکلام ناس
نباشد و سوال و طلب آن از ایشان ممکن نبود و سابقا در باب تشهد از حدیث ابن مسعود گذشت که ثم لیتخیر من الدعاء اعجبه الیه وادعیه مخصوص از آنحضرت نیز آمده اما که مراد اعجب
از همین ادعیه ماثوره خواهد بود و بالجمله توسل و تمسک باین ادعیه اولی و افضل و اکمل است از جهت بودن آنها تام و جامع تر مقاصد دنیا و آخرت را وبالله التوفیق الفصل الاول عن عائشة رضی الله
عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یدعو فی الصلوة بود آنحضرت که دعا میکرد در نماز یعنی بعد از تشهد یقول میگفت اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر خداوندا من پناه میجویم بتو از عذاب
گور که در گور بود و بیان آن بتفصیل در اول کتاب در باب اثبات عذاب قبر گذشت و اعوذ بک من فتنة المسیح الدجال و پناه میجویم بتو از ابتلا و آزمایش مسیح دجال که در آخر زمان برآید و دعوی
خدائی کند و باشد رواج خوارق عادت بر دست وی ظاهر گردد و مردم را گمراه کرداند و تفصیل این احوال در اواخر کتاب در باب علامات الساعة بیاید و مسیح اسم مشترک است اطلاق کرده
میشود بر دجال علیه اللعنة و بر عیسی علیه السلام ولیکن چون مطلق واقع شود مراد عیسی تم افتد ونیز داراده آن ملعون مقید کردانند بدجال چنانکه درین حدیث واقع شده است و وجه تسمیه
وی و حضرت عیسی علیه السلام باین نام و آنچه متعلق است بدان در محلش بیاید ان شاء الله تعالی واعوذ بک من فتنة المحیا والممات و پناه میجویم بتو از ابتلای حالت زندگانی و مردن و مراد بفتنه
محیا آنچه موجب زیغ و زلل و میل و انحراف کردد از راه راست وثبات بر دین اسلام و تحصیل مرضیات حق از انواع طاعات و اسباب ضلالت و بطالت و بفتنه ممات وسوسه شیطان
در حالت نزع و سوال منکر و نکیر و اگر وسوسه شیطان را داخل فتنه محیا دارند و فتنه ممات مخصوص بفتنه قبر نیز وجهی دارد اللهم انی اعوذ بک من الماثم خداوندا من پناه میجویم بتو از گناه
هر یکه سبب وقوع در اثم گردد والمغرم و از وام که بر گردن نشیند و ادای آن نشود اما فتنه یا در معصیت کند اما اگر در طاعت و کار خیر کند وا زوفای آن عاجز نباید از محل استعاذت نیست
و با وجود آن امر وی بی صبوری نیست شاید که بمیرد و وام بماند و فا بدان نکنند و گرفتار ماند و چون آنحضرت استعاذت میکرد از وام و در نظر ها بر کار آن آسان مینماید فقال له قائل پس گفت
مر آنحضرت را گوینده از صحابه ما اکثر ما تستعیذ من المغرم عجب بسیار است استعاذه تو از وام فقال پس بیان کرد آنحضرت قباحت وام و شناعت آن را وگفت ان الرجل اذا غرم حدث بدرستیکه مرد چون

وام دار میشود و سخن میکنند با مردم از احوال معاملت خود و اظهار فقر و فاقه تا دین بدهند یا به تصدید عذر خود و در تفصیل ادای آن و در ماضی تکذیب پس دروغ میگوید و معنی اخیر مناسب است بقول امری
و وعده ناخلف و وعده میکنند بر وفای آن در مستقبل پس بخلاف وعده میکنند متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا فرغ احدکم من التشهد الآخر گفت آنحضرت چون فارغ گردد یکی
از شما از تشهد پسین فلیتعوذ بالله من اربع پس باید که پناه جوید بخدا از چهار چیز من عذاب جهنم ومن عذاب القبر ومن فتنة المحيا والممات ومن شر المسيح الدجال رواه مسلم وعن ابن عباس ان
النبی صلی الله علیه وسلم کان یعلمهم هذا الدعاء کما یعلمهم السورة من القرآن روایت است از ابن عباس که آنحضرت می آموزانید صحابه را این دعا را چنانچه می آموزانید سوره از قرآن را تاکید و اهتمام
و امر بخواندن و تعهد بحفظ آن یقول قولوا میگفت بگوئید اللهم انی اعوذ بک من عذاب جهنم واعوذ بک من عذاب القبر واعوذ بک من فتنة المسيح الدجال واعوذ بک من فتنة المحيا والممات
رواه مسلم وعن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال قلت یا رسول الله علمنی دعاء ادعو به فی صلوتی ابوبکر صدیق بآنحضرت عرض داشت که بیاموزان مرا ای پیغمبر خدا دعائی که دعا کنم آن دعا
در نماز خود یعنی بعد از تشهد اخیر و فهم این قید بجهت آنکه دعائیکه متعارف و معهود بود خواندن آن در نماز درین محل بود قال قل گفت آنحضرت بصدیق بگو و بخوان این دعا را اللهم انی ظلمت نفسی
ظلما کثیرا خداوندا بتحقیق من ستم کرده ام بر نفس خود ستم کردنی بسیار در اکثر روایات کثیرا بثای مثلثه است و در بعض روایات مسلم کبیرا بموحده آمده و امام نووی در اذکار گفته که اگر در
خواندن هر دو را جمع کند بهتر باشد ولا یغفر الذنوب الا انت و نمی آمرزد همه گناهان بندگان را هیچ کس مگر تو فاغفر لی مغفرة من عندک پس بیامرز مرا آمرزیدنی خاص از نزد تو وارحمنی و
رحمت و مهربانی کن مرا انک انت الغفور الرحیم بدرستیکه توئی آمرزنده گناهان و مهربانی کننده بر بندگان متفق علیه وعن عامر بن سعد عن ابیه روایت میکند عامر بن سعد بن ابی وقاص که تابعی ثقه است
شنیده پدر خود را و عثمان و عائشه را و شنیده از وی زهری و غیره روایت میکند از پدر خود قال گفت سعد کنت اری رسول الله بودم من که می دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یسلم عن یمینه
وعن یساره سلام میداد از جانب راست و از جانب چپ حتی اری بیاض خده تا آنکه می دیدم من سفیدی رخسار مبارک او را یعنی آنمقدار روی در سلام میگردانید که رخسار روشن او
دیده میشد زهی سعادت کسیکه در پهلوی او میبود بیت کاشکی اندر نماز جا شود پهلوی تو تا بتقریب سلام افتد نظر بر روی تو رواه مسلم وعن سمرة بفتح سین وضم میم صحابی مشهور
احوال او در مواضع دیگر نوشته شد بن جندب بضم جیم و دال و فتح دال نیز آمده قال کان رسول الله گفت سمره بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا صلی صلوة چون میگذارد نمازی اقبل علینا
بوجهه توجه میکرد بر ما بروی مبارک خود یعنی در حال سلام دادن بیکی از دو جانب بروی راست یا چپ و اقرب آنست که مراد بعد از سلام باشد چه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از سلام
و فراغ از نماز گاهی بر میگشت بجانب دست راست و گاهی بدست چپ چنانکه در احادیث بیاید و گاهی روی بجانب قوم و پشت بسوی قبله نیز می نشست رواه البخاری وعن
انس قال ان النبی صلی الله علیه وسلم ینصرف عن یمینه بود آنحضرت که بر میگشت از نماز از جانب دست راست خود رواه مسلم وعن عبد الله بن مسعود قال گفت ابن مسعود لا یجعل احدکم للشیطان شیئا من
صلوته باید که نگرداند یکی از شما مر شیطان را نصیبی از نماز خود و بیان کرد آنرا بقول خود یری ان حقا علیه ان لا ینصرف الا عن یمینه بداند و اعتقاد کند یا گمان برد که حق است و لازم است بروی که
برنگردد از نماز مگر از جانب دست راست خود یری بفتح یا و ضم آن هر دو روایت است بفتح بمعنی علم و بضم بمعنی ظن لقد رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم کثیرا ینصرف عن یساره هر آئینه بتحقیق
دیدم من آنحضرت را بسیار که بر میگشت از جانب چپ خود متفق علیه حاصل مقام آنکه آنحضرت بعد از سلام دادن گاهی بر میگشت از جانب یمین و می نشست بجانب یسار و در بیشتر احوال
اینچنین بود که سلام میداد و دعا میخواند و بجانب حجره شریف که در جانب یسار است میرفت و گاهی بعکس این میکرد از جانب یسار بر میگشت و بجانب یمین می نشست و اول اکثر
حمل کرده اند که در روی تیامن است و فعل آنحضرت در اکثر احوال اینچنین بود و لکن ابن مسعود در منع میگوید که تا اگر چه رخصت است و کم بود اما در سنت اعتقاد وجوب باید گرفت و از
ترخیص شارع اعراض نباید نمود که در حدیث آمده است که حق تعالی دوست میدارد که عمل کرده شود برخصتهای او چنانکه دوست میدارد که عمل کرده شود بعزیمتهای او و شافعیه ازین حدیث
استنباط کرده اند که مصلی را باید که برگردد بصوب حاجت خود اگر حاجت او بجانب یمین است چنانکه منزل او در آن جانب است یا کاری دارد با آن جانب بجانب یمین برگردد و از امیر المؤمنین علی
رضی الله عنه نیز همچنین مرویست و باز گاهی آنحضرت صلی الله علیه وسلم مستقبل قوم نیز می نشست و روی بجانب ایشان میکرد و پشت بسوی قبله اگر کاری میداشت با ایشان و خطابی
میکرد و سخنی میگفت چنانکه در حدیث سابق گذشت اذا صلی صلوة اقبل علینا بوجهه و در حدیث بخاری و مسلم آمده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چون فارغ میشد از نماز بامداد استقبال
میکرد بوجه شریف خود اصحاب را و میگفت آیا دیده است هیچ یکی از شما خوابی طلب میکرد خوابی را که در وی بشارت بفتح مکه بود و غیر این احادیث دیگر نیز ظاهر درین معنی است فتدبر وعن
البراء قال کنا اذا صلینا خلف رسول الله گفت براء بن عازب رضی الله عنه بودیم ما چون نماز میکردیم در پس پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم احببنا ان نکون عن یمینه دوست میداشتیم که
باشیم در جانب راست آنحضرت یقبل علینا بوجهه که اقبال و توجه آرد بر ما بروی مبارک خود در وقت سلام دادن یعنی در سلام اول یعنی پیشتر از آنکه روی بجانب چپ کند نظر شریف
بجانب ما افتد و اول بما رسد جمال او ما مستسعد شویم و بخطاب کریم وی مشرف گردیم و اقتباس انوار و استمداد اسرار از مواجهت شریف او نمائیم خصوصا در وقت رجوع وی از جناب حق
در انصراف از صلوة که قرة العین و محل نهایت شهود و وقت غایت قرب اوست صلی الله علیه وسلم و این یکی از وجوه فضیلت ایستادن است در جانب یمین امام و بهر آنکه آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بر میگردد بر بندگان صحابه که نزدیک بوی ایستند قال فسمعته گفت براء بن عازب پس شنیدم آنحضرت را یقول میگفت آنحضرت بعد از سلام در دعای که میکرد رب
قنی عذابک خداوندا نگاه دار مرا از عذاب خود یوم تبعث او تجمع عبادک روز قیامت که برانگیزی یا جمع میکنی بندگان خود را او بمعنی شک راویست که تبعث گفته یا تجمع
اینجا معلوم میشود که بندگان خاص و مقربان درگاه از عذاب وی میترسند و برحمت وی پناه میجویند و این برای تعلیم امت است که از ادب درگاه آگاه باشند رواه مسلم وعن ام سلمة
قالت ان النساء فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم کن اذا سلمن من المکتوبة قمن گفت ام سلمه که زنان در زمان آنحضرت چون سلام میدادند از نماز فرض برمیخواستند و میرفتند پیش از

مردان و بنشست رسول الله صلى الله عليه وسلم ومن صلّى من الرجال ما شاء الله و بر جاى خود ميبود آنحضرت و هر كه نماز گذارده بود از مردان تا زمانيكه خواسته بود خدا پس گاهى همين قدر مى نشست كه
اللّٰهم انت السلام ومنك السلام الى آخره و گاهى بقدرى مى نشست و دعا ميكرد و قرآن ميخواند و تبليغ احكام ميكرد و گاهى مى نشست در مصلاى خود تا بر آمدن آفتاب بنا بر اختلاف
احوال و مقتضيات آن فاذا قام رسول الله پس چون مى ايستاد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم قام الرجال مى ايستادند مردان رواه البخاري و سنذكر حديث جابر بن سمرة في باب الضحك ان شاء الله
تعالى و سر انجام است كه ذكر كنيم حديث جابر بن سمره را كه در وى ذكر نشستن آنحضرت است بعد از نماز بامداد تا بر آمدن آفتاب در باب ضحك كه ذكر ضحك آنحضرت نيز در وى واقع است و لعل
ذكر آن حديث را در آن باب مناسب تر ديده الفصل الثاني عن معاذ بن جبل قال اخذ بيدي رسول الله گفت معاذ بن جبل گرفت دست مرا پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فقال اني لاحبك يا معاذ پس گفت
آنحضرت بدرستيكه من هر آئينه دوست ميدارم ترا فقلت و انا احبك پس گفتم و من دوست ميدارم ترا يا رسول الله قال فلا تدع ان تقول في دبر كل صلوة گفت آنحضرت پس ترك مكن اين را
كه گوئى در پس هر نماز اين دعا را ظاهر ايراد اين حديث در باب الدعاء في التشهد خواندن اوست بعد از التحيات پيش از سلام و از كتاب سفر السعادت معلوم ميشود كه خواندن او بعد
فراغ از نماز بود رب اعني على ذكرك و شكرك و حسن عبادتك اى پروردگار من يارى ده مرا بر ياد كردن تو و سپاس داشتن تو و نيك كردن عبادت تو و بجاى آوردن آن بصفت شهود
و مراقبه كه الاحسان ان تعبد ربك كانك تراه الحديث رواه احمد و ابو داود و النسائي الا ان ابا داود لم يذكر ليكن ابو داود ذكر نكرده است اين كلمه را كه قال معاذ و انا احبك
اين حديث مسلسل است باين فعل اخذ بيدي و بقول انا احبك و بكتابت حروف نيز از قبل بعضى از علماى ما رسيده است و الحمد لله على ذلك و عن عبد الله بن مسعود ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم كان يسلم عن يمينه بود آنحضرت كه سلام ميداد از راست خود و ميگفت السلام عليكم و رحمة الله حتى يرى بياض خده الايمن تا آنكه ديده ميشد سفيدى رخسار راست وى و عن يساره
و سلام ميداد از چپ خود و ميگفت السلام عليكم و رحمة الله حتى يرى بياض خده الايسر تا آنكه ديده ميشد سفيدى رخسار چپ وى رواه ابو داود و الترمذي و النسائي و لم يذكر الترمذي و ذكر
نكرده است ترمذي اين كلمه را حتى يرى بياض خده نه در ايمن و نه در ايسر و همين مقدار آورده كان يسلم عن يمينه السلام عليكم و رحمة الله و همچنين در جانب ديگر و اين ائمه اين حديث را از عبد الله
بن مسعود روايت كرده اند و رواه ابن ماجة عن عمار بن ياسر روايت كرده است او را ابن ماجة از عمار بن ياسر و معلوم نشد كه ابن ماجة موافق ابو داود و نسائي است در ذكر حتى يرى بياض
خده يا با ترمذي است در عدم ذكر آن و هو الظاهر و عن عبد الله بن مسعود قال كان اكثر انصراف النبي گفت ابن مسعود بود بيشتر بر گشتن پيغمبر صلى الله عليه وسلم من صلوته از نماز خود الى شقه الايسر الى حجرته
بسوى پهلوى چپ خود كه بجانب يسار مسجد بود رواه في شرح السنة و عن عطاء الخراساني عن المغيرة قال قال رسول الله روايتست از عطاى خراسانى كه از مشاهير تابعين است
و عجمى است ولادت يافت سنة خمسين و وفات يافت سنة خمس و ثلثين و مائة ابو حاتم گفت ثقه است و نسائي گفته لا بأس به روايت كرد از وى مالك و معمر از مغيرة بن شعبه
كه گفت گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم لا يصلي الامام في الموضع الذي صلى فيه حتى يتحول نگذارد امام جائى كه گذارده است در وى تا آنكه بر گردد و انتقال كند از جاى خود بجاى ديگر و گفته
كه اين حكم مخصوص بامام نيست بلكه شامل است مقتديان را نيز و وجه تحول امام آنست كه توهم نكند كسيكه هنوز در نماز فرض است و بعض گويند كه وجه تحول آنست كه تا گواهى دهند
موضع بعبادت و بعض گويند اظهار تكثير عبادت و بعض گويند تاخير رتبه نفل از رتبه فرض و اين وجوه شامل امام و مقتديان و تمامه مصليان است بايد كه نفل در جاى فرض نگذارند رواه
ابو داود و قال عطاء الخراساني لم يدرك المغيرة و گفت ابو داود كه عطاى خراسانى در نيافته و نديده است مغيره را پس اين حديث متصل نباشد زيرا كه فوت مغيره بن شعبه سنة خمسين است
و ولادت عطاى خراسانى در سنة خمسين است پس حديث منقطع است و عن انس ان النبي صلى الله عليه وسلم حضّهم على الصلوة و نهاهم ان ينصرفوا قبل انصرافه من الصلوة روايت از انس كه
آنحضرت بر انگيخت و بر غلانيد صحابه را بر نماز يعني تاكيد و ترغيب كرد بر محافظت و ادامت آن و سياق حديث دلالت ميكند كه مراد مبادرت و مسابقت بجماعت و ادراك تكبيره اولى
باشد و آنحضرت صلى الله عليه وسلم نهى كرد از ينكه بر گردند پيش از بر گشتن وى صلى الله عليه وسلم از نماز خود چنانكه پيشتر از حضرت سلام بدهند و از نماز بر آيند يا بعد از سلام دادن پيشتر از آنكه آن
حضرت بر خيزد بر خيزند و بروند منتظر ذكر و دعا نشينند و نهى بر معنى اول تحريمي است و بر ثانى تنزيهي رواه ابو داود الفصل الثالث عن شداد بفتح شين و تشديد دال بن اوس بفتح
همزه و سكون واو كنيت او ابو يعلى است برادر زاده حسان بن ثابت او و او و پدر او صحابى است نزول كرد به بيت المقدس و معدود است از اهل شام ابو الدرداء گفت
كه شداد داده شده است علم را و حلم قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول في صلوته گفت آنحضرت كه ميگفت در نماز خود يعني در آخر نماز در تشهد يا بعد از سلام عقيب صلوة و در بعض روايات
احمد آمده فيها او في دبرها يعني ميگفت در نماز يا بعد از نماز و مؤلف اين را در باب دعا بعد از تشهد آورده اللّٰهم اني اسألك الثبات في الامر خدايا و خداوندا سوال ميكنم ترا ثبوت
از تو استقامت و پايدار بودن در كار دين و العزيمة على الرشد و همت و آهنگ بر رشد و راه يافتن و رشد و رشاد بر هر دو بودن و بره شدن خلاف غي و اسألك شكر نعمتك و سوال
ميكنم ترا توفيق شكر نعمت تو كه سبب مزيد نعمت و حفظ او است از هلاك و زوال و حسن عبادتك و خوبى و نيكوئى عبادت ترا و اسألك قلبا سليما و ميخواهم ترا دلى كه ريد و بى عيب يعني
نهى از عقائد فاسده و ميل شهوات و التفات بما سواى تو و لسانا صادقا و زبان راست گو و اسألك من خير ما تعلم و سوال ميكنم ترا از نيكى آنچه ميدانى تو كه آن خير است نه آنچه من خير
پندارم چه بسيد چيزيرا خير پندار دو دوست دارد و در نفس الامر شر باشد و در آوردن كلمه من كه مفيد تبعيض است بجهة آنست كه تمامه خير كسى را حاصل نيست مگر آنچه قسمت او است
يا من بندانسته است و سوال كل خير و تمامه آن در ادعيه ماثوره بسيار است و اعوذ بك من شر ما تعلم و پناه ميجويم بتو از بدى آنچه ميدانى تو و استغفرك لما تعلم و طلب آمرزش ميكنم از تو
هر گناهى كه ميدانى تو و اينهمه تعليم امت كه چنين خواهند و الا آنحضرت را حاصل است خير كل خير و شر را كردن از پرده حال او بكمال نيست و آمرزيده شده است او را ما تقدم و ما تأخر
و اكثر حال در ادعيه ماثوره هم بر اين است يا اين همه تواضع و تذلل و اظهار بندگى است و شهود كبرياى حق و لا ابالى در كار او است رواه النسائي و روى احمد نحوه و عن جابر قال

رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی صلوته بعد التشهد میگفت آنحضرت در نماز خود بعد از تشهد احسن الکلام کلام الله واحسن الهدی هدی محمد صلی الله علیه وسلم بهترین کلامها کلام خداست و بهترین سیرتها
سیرت محمد است صلعم و هدی بفتح ها و سکون دال سیرت نیک و این کلام از آنحضرت در خطبه ها ماثور است که بعد از حمد و ثنای حق این را میگفت و در تشهد نیز آمده است که مضمون آن تاکید و تقریر شهادتین است
رواه النسائی وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یسلم فی الصلوة تسلیمة تلقاء وجهه گفت عائشه که بود آنحضرت که سلام میداد آنحضرت یکسلام بجانب روی مبارک
خود ثم یمیل الی الشق الایمن شیئا پس میل میکرد و می خمید بسوی پهلوی راست اندکی یعنی ابتداء سلام مستقبل قبله میکرد و پس میل میکرد اندکی در اثنای سلام و تمام میکرد سلام را چنانچه نموده شود
بیاض خد او چنانکه در روایات سابقه گذشت و مذهب امام مالک یکسلام است نظا بر این حدیث و ائمه ثلثه و دیگر علما بر دو سلام اند از جهت کثرت احادیث وارده در آن
و تاویل حدیث عائشه آنست که جهر میکرد بیک سلام و سلام دیگر خفیه میگفت رواه الترمذی وعن سمرة قال امرنا رسول الله روایت است از سمرة ابن جندب که گفت امر کرد ما را پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم ان نرد علی الامام که رد کنیم سلام را بر امام یعنی مقتدیان که سلام گویند جواب سلام امام کنند و از اینجا معلوم میشود که امام نیت سلام بر مقتدیان میکند و نتحاب ان
یسلم بعضنا علی بعض و امر کرد که یکدیگر را دوست گیریم و با سلام دادن بعض بر بعض یعنی در سلام دادن در نماز نیت سلام بر یکدیگر کنیم که آن باعث محبت و مودت است و در سلام نماز نیت
ملائکه و مقتدیان نیز باید کرد چنانچه در احادیث آمده است و در فقه نیز مذکور است رواه ابو داود باب الذکر بعد الصلوة بدانکه جهر بذکر مطلقا و بعد از نماز مشروع است و وارد شده است
در بعض احادیث چنانکه بیاید و اختلاف است در آنکه مصلی بعد از نماز یا که بعد از وی نماز سنت است برخیزد یا نشسته ماند و بعد از برخاستن در مکان فرض سنت بگذارد یا انتقال کند در مکان
دیگر نزد اکثر مختار آنست که بایستند و در جای دیگر سنت بگذارد و مستحب است که قوم نقض کنند صفوف را و امام نیز پس و پیش رود تا مشتبه نگردد بر مردم که در آیند که هنوز در جماعت اند و بنا
کنی از در آیندگان بنا بر این توهم اقتدا کنند و فاسد گردد اقتدای او و بعض گویند اگر بعض ادعیه مختصره که بصحت رسیده است خواندن آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم مثل اللهم انت
السلام ومنک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام و آیة الکرسی اگر بصحت رسد حدیث خواندن آن بعد از فرض چنانکه اکثر برآنند نشسته بخواند در سنت و نیز اختلاف است که افضل
انحراف و انتقال بجانب یمین است یا بجانب یسار و صحیح آنست که مخیر است بهر جانب که انتقال کند و اکثر برآنند که بجانب یسار انتقال کند تا یسار را و یمین کرده و در مسجد شریف نبوی بجانب
یسار که حجره شریف در آنجانب است افضل است باتفاق و از اینجا باید دانست آنست که تقدیم روایت منافی نیست بعدیتی را که در باب بعض ادعیه و اذکار در احادیث
واقع شده است تصریح به الشیخ ابن الهمام و تعجیل قیام بسنت مغرب منافی نیست مر خواندن آیة الکرسی و امثال آن را چنانچه در حدیث صحیح وارد شده است که بخواند بعد از نماز فجر و مغرب ده بار
لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر و آنکه بعض مردم تعجیل کنند چنانکه آیة الکرسی در سنت مغرب بخوانند چیزی نیست و مخالف سنت است
که در خواندن قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در سنت مغرب وارد شده است الفصل الاول عن ابن عباس قال کنت اعرف انقضاء صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم بالتکبیر
متفق علیه گفت ابن عباس که بودم من که میشناختم تمام شدن نماز آنحضرت را بتکبیر و اختلاف کرده اند شراح در بیان مراد بتکبیر بعض گفته اند که مراد بتکبیر اینجا ذکر است چنانکه در صحیحین
از ابن عباس آمده است که رفع صوت بذکر وقت انصراف مردم از نماز فرض در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم معهود بود و گفت ابن عباس میشناختم من انقضای صلوة را بدان بسبب آن
بخاری این حدیث را پس معلوم شد که مراد بتکبیر مطلق ذکر است و بعض گفته اند که مراد تکبیر است که در تسبیح و تحمید و تکبیره که بعد از نماز ده ده بار یا سی و سه بار میگویند واقع است و بعض میگویند
که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از نماز تکبیر میگفتند یکبار یا سه بار و بعض میگویند که در ایام منا بود که تکبیرات تشریق میگفتند و طیبی گفته است که مراد تکبیراتی است که در نماز نزد
سر بر آوردن و فرو بردن در رکوع و سجود میگویند و مراد آنست که من میشناختم انقضای هر هیئت را که انتقال میکرد از وی بدیگری بتکبیر و این وجه بعید است از عبارت و بر تقدیر
مشکل میشود که این قول ابن عباس چه معنی دارد و مگر وی رضی الله عنه حاضر نمیشد در نماز قاضی عیاض گفته است که وی صغیر بود و شاید که در حضور بجماعت مواظبت نمیفرمود و احتمال دارد که حاضر
میشد و در آخر صفوف می ایستاد پس میشناخت انقضای نماز را بتسلیم والله اعلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سلم لم یقعد الا مقدار ما یقول
گفت عائشه بود آنحضرت که چون سلام میداد نمی نشست مگر مقدار آنچه میگفت این کلمات را اللهم انت السلام ومنک السلام خداوندا توئی سالم و منزه از جمیع نقائص و متصف
بتمامه کمالات و از تست سلامت بندگان از همه آفات و مخافات تبارکت یا ذا الجلال والاکرام بزرگی تو ای خداوند صفات سلبیه و ثبوتیه رواه مسلم و این ذکر بهمین مقدار وارد
واقع شده و بصحت رسیده است و بعض عوام الیک یرجع السلام زیاده کرده اند و گفته اند که آن در روایات نیامده و در اوراد بعض مشائخ زیاده تر ازین میخوانند معلوم نمیشود که این زیادت
از ایشانست یا روایتی هم وارد شده والله اعلم وعن ثوبان قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا انصرف من صلوته استغفر ثلثا گفت ثوبان که مولای حضرت رسالت پناه و حاضر
کار عبیگاه و درگاه بود چون برمیگشت آنحضرت از نماز خود یعنی تمام میکرد و سلام میداد استغفار میکرد سه بار و میگفت استغفر الله استغفر الله استغفر الله همچنین آمده است بتعبیر آن
از بعض سلف و در بعض روایات آمده است که میگفت سه بار استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و قال و میگفت نیز بعد از استغفار اللهم انت السلام ومنک
السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام رواه مسلم وعن المغیرة بن شعبة صحابی مشهور است احوال وی در موضعی نوشته شده است ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول فی دبر کل صلوة مکتوبة
بود آنحضرت که میگفت در پس هر نماز فرض لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک
الجد شرح این سابقا در باب الرکوع گذشته است متفق علیه بدانکه آنحضرت این کلمات و اذکار دیگر که در احادیث آمده است میگفت و گفته اند که در بعض احیان سلام میداد و بهم
میخواست بی آنکه هیچ چیزی بگوید و بخواند و در بعض اوقات این اذکار کل یا بعضی از آن میخواند بعض در ترتیب خواندن آن گفته اند که اول استغفار باید کرد و بعد از وی اللهم انت

وکسیکه در جانب یسار بود ایسر و دیدیم انفتل کانفتال ابی رمثة یعنی برگشت آنحضرت بعد از سلام مانند برگشتن ابی رمثه یعنی نفسه میخواهد ابو رمثه نفس خود را یعنی برگشت آنحضرت همچو برگشتن من خود را بلفظ غائب یاد کرد و این تفنن است در عبارت و این برگشتن او بجانب چپ خواهد بود یا بجانب راست چنانکه از فعل آنحضرت مرویست فقام الرجل الذی ادرک معه التکبیرة الاولی من الصلوة پس برخاست آن مرد که دریافته بود با آنحضرت تکبیرهٔ اولی را از نماز و فائدهٔ این قید که دریافت تکبیرهٔ اولی آنست که وی مسبوق نبود که برای اتمام برخاسته باشد بلکه برای گذاردن سنت این برخاست چنانکه فرمود یشفع حالتی که جفت میکند نماز را با نماز یعنی برخاست تا سنت بگذارد دو شب پس بجهید عمر فاخذ بمنکبه پس گرفت هر دو دوش آنمرد را و در بعض نسخ بمنکبیه یعنی هر دو دوش او را فهزه پس بجنبانید او را ثم قال اجلس بنشین گفت عمر بنشین فانه لن یهلک اهل الکتاب الا انه لم یکن بین صلوتهم فصل پس بدرستیکه هلاک نکردانیده است اهل کتاب را مگر همین که نبود در میان نمازهای ایشان فصل مراد بفصل اینجا یا تحول است و نقل از مکان نماز بمکان دیگر چنانچه در حدیث ابی هریره آمده است که آیا عاجز می آید یکی از شما چون نماز بگذارد که پیش رود یا پس رود یا راست یا چپ یا مراد تکلم یا خروج است چنانکه در حدیث معاویه مسلم آمده است از سایب که گفت امر کرد ما را رسول خدا که وصل نکنیم نماز را تا آنکه سخن کنیم یا بیرون آئیم و آوردن این حدیث در باب الذکر بعد از صلوة دال بر آنست که مراد بعدم فصل ترک ذکر بعد از نماز باشد یعنی بعد از نماز فرض باید که ذکری بکند از آنچه وارد شده است بعد از آن برخیزد چنانکه مذهب بعض است پس این حدیث دلالت کند بر عدم وصل تطوع بفریضه چنانکه مذهب بعض است کما مر والله اعلم فرفع النبی پس برداشت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بصره چشم خود را فقال پس گفت اصاب الله بک یا ابن الخطاب بصواب رساناد ترا خدای تعالی ای پسر خطاب حق یعنی همیشه ترا براه صواب برد و الهام صواب کناد مقصود تصویب عمر است رضی الله عنه درین فعل رواه ابو داؤد و عن زید بن ثابت که صحابی مشهور است کاتب وحی و یکی از فقهای صحابه و اجلهٔ ایشان قائم بعد از نص بوقت هجرت یازده ساله بود جامع قرآن در زمان ابوبکر و ناقل آن در مصحف در زمان عثمان رضی الله عنهم قال امرنا ان نسبح فی دبر کل صلوة ثلثا و ثلثین و نحمد ثلثا و ثلثین و نکبر اربعا و ثلثین امر کرده شده ایم از حضرت رسول که تسبیح کنیم در پس هر نماز سی و سه بار و حمد گوئیم سی و سه بار و تکبیر بر آریم سی و چهار بار فاتی رجل فی المنام من الانصار پس آمده شد مردی در خواب از قبیلهٔ انصار یعنی آمد آنمرد را فرشته در خواب در حدیث آمده است که رؤیای صالح از ملک الرؤیاست که میآید مرد را و رؤیای غیر صالح از شیطانست فقیل له امرکم رسول الله پس گفته شد مر آن انصاری را یعنی گفت او را آن فرشته در خواب آیا امر کرده است شما را پیغمبر صلی الله علیه وسلم ان تسبحوا فی دبر کل صلوة کذا و کذا که تسبیح کنید در پس هر نماز چندین و چندین بار اکتفا بذکر تسبیح کرد از جهة اختصار یا همه را تسبیح نام کرد که مفید تنزیه و تقدس الهی اند سبحانه و تعالی قال الانصاری فی منامه نعم گفت انصاری در خواب خود آری امر کرده است قال گفت آن فرشته در خواب فاجعلوها خمسا و عشرین خمسا و عشرین پس بگردانید آن کلمات را بیست و پنج بار بیست و پنج بار یعنی در هر سه فاجعلوا فیها التهلیل و بگردانید در آن کلمات لا اله الا الله را بیست و پنج بار تا عدد صد تمام شود فلما اصبح غدا علی النبی پس هرگاه که صبح کرد آن انصاری آمد وقت بامداد بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فاخبره پس خبر داد آن انصاری آنحضرت را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فافعلوا پس چون رؤیای صالح است بکنید چنانکه آمده گفته است و این به تقریر آنحضرت یکی از وجوه این ذکر شد و اگر آنحضرت تقریر نمیکرد حجت نمیشد فافهم رواه احمد و النسائی و الدارمی و عن علی رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول علی اعواد هذا المنبر روایت است از علی مرتضی گفت شنیدم آنحضرت که میگفت بر چوبهای این منبر من قرأ آیة الکرسی فی دبر کل صلوة کسیکه بخواند آیة الکرسی را در پس هر نماز لم یمنعه من دخول الجنة الا الموت باز نمیدارد او را از در آمدن بهشت مگر موت این عبارت را مشکل میدارند زیرا که موت مانع از دخول جنت نیست بلکه موصل است بآن و خطا بر آن میآید که گویند لا الحیوة چه حیات مانع دخول جنت است که درین عالم باقی بند آنست و جواب میگویند که مانع از دخول جنت معجلا وجود موتست و بودن او شرط دخول جنت که مؤجل است اگر وجود موت و شرطیت وی نمی بود بالفعل در بهشت می درآمد یا مراد آنست که اگر وجوب موت و لزوم ذوق او مر هر نفس را بحکم کل نفس ذائقة الموت نمیبود می در آمد در بهشت الآن معجلا ولیکن برین تقدیر لازم می آید وجود موت در بهشت و جای موت نبود باین جهة در دخول جنت تعجیل و تاخیر راه یافت و طیبی گفته که موت حاجز است میان تالی آیة الکرسی و دخول جنت چون متحقق گردد منقضی گردد حاصل گردد دخول و بعض گویند مراد از موت بودن بنده است در قبر پیش از بعث و چون مبعوث شود در آید در بهشت بی توقف و من قرأها حین یاخذ مضجعه و هر که بخواند آیة الکرسی را هنگامیکه میگیرد خوابگاه خود را آمنه الله علی داره و دار جاره و اهل دویرات حوله امین گرداند او را خدای تعالی بر سرای او و سرای همسایه او و اهل چند سرا که حوالی او باشند رواه البیهقی فی شعب الایمان و قال اسناده ضعیف بدانکه صاحب سفر السعادة جزو اول این حدیث را که من قرأ آیة الکرسی لم یمنعه من دخول الجنة الا الموت از نسائی آورده و در روایتی قل هو الله احد را نیز با آن ضم کرده و گفته که این حدیث را جماعتی دیگر غیر نسائی نیز روایت کرده اند مثل طبرانی و رویانی و دارقطنی و ابن حبان و غیر ایشان و بعضی از حفاظ میگویند صحیح است و ابن جوزی در موضوعات ذکر کرده و حفاظ بر ابن جوزی ازین جهة طعن کرده اند و جزو ثانی را باین لفظ آورده من قرأ آیة الکرسی فی دبر الصلوة المکتوبة کان فی ذمة الله الی الصلوة الاخری و گفته این حدیث را جماعتی از صحابه روایت کرده اند از آنجمله امیر المؤمنین علی است و جابر بن عبد الله و عبد الله بن عمرو و انس بن مالک و مغیرة بن شعبه و ابو امامه و اختلاف طرق و تعدد مخارج حدیث دال است بر آنکه این حدیث را اصلی صحیح است و موضوع نیست انتهی و فضیلت آیة الکرسی چه بعد از نماز خواندن و چه غیر آن بسیار است والله اعلم و عن عبد الرحمن بن غنم بفتح معجمه و سکون نون اشعری شامی دریافت جاهلیت و اسلام را و اسلام آورد در زمان آنحضرت اما بملازمت شریف وی نرسید و التزام کرد صحبت معاذ بن جبل را در یمن تا وقت وفات معاذ و بخاری گفته که او را صحبت است و قول اول صحیح تر است روایت میکند از قدمای صحابه بود داناترین اهل شام که تابعین بروی شام تفقه کردند و بود او در اجلالت و قدر توفی فی سنة ثمان و سبعین عن النبی روایت میکند عبد الرحمن بن غنم از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال من قال قبل ان ینصرف و یثنی رجلیه کسیکه بگوید پیش از آنکه بگردد از نماز و دو تا کرده باشد پایهای خود را یعنی هم بر آن وضع باشد که در تشهد می نشیند من صلوة المغرب و الصبح از نماز شام و بامداد لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد بیده الخیر یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر عشر مرات

و در بعض روایات بیده الخیر یحیی و یمیت نیست ده بار کتب له بکل واحدة عشر حسنات نوشته میشود مر آنکس را بهر یکی ازین کلمات ده نیکی و محیت عنه عشر سیئات و محو کرده میشود مر او را ده بدی
و رفع له عشر درجات و بلند کردانیده میشود مر او را ده پایه و کانت له حرزا من کل مکروه و باشد هر یکی ازین کلمات مر او را امان و پناه از هر امر ناخوش و حرزا من الشیطان الرجیم و پناه از شیطان
کرده شده و لم یحل لذنب و در روایتی لم ینبغ ان یدرکه و در روایتیست و نیز سبب هیچ گناهی را که در یابد و احاطه کند او را و تأثیر کند در وی یعنی بتوفیق توبه و استغفار یا عفو و مغفرت کردگار الا الشرک
مگر کفر که بجریان سنت الهی عفو و مغفرت بدان تعلق نمیگیرد و کان من افضل الناس عملا و باشد گوینده این کلمات از فاضلترین و زیاده ترین مردم از روی عمل الا رجلا یفضله مگر مردیکه زیاده
و غالب شود او را یقول افضل مما قال بگوید فاضلتر و زیاده تر از آنچه گفته است آنکس رواه احمد روایت کرد این حدیث را احمد و روی الترمذی نحوه عن ابی ذر الی قوله الا الشرک و
روایت کرد ترمذی مانند این یعنی در معنی متحد و در لفظ مغایر تا قول وی الا الشرک و لم یذکر صلوة المغرب و لا بیده الخیر و ذکر نکرد ترمذی نماز مغرب را و نه لفظ بیده الخیر را و قال و گفت ترمذی هذا
حدیث حسن صحیح غریب و عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم بعث بعثا قبل نجد آنحضرت فرستاد لشکری را بجانب نجد که بلادیست مشهور از تهامه و حجاز و نجد در اصل زمین
بلند را گویند فغنموا غنائم کثیرة پس آوردند مالهای بسیار را و اسرعوا الرجعة و شتاب کردند باز گشتن را از آن حرب فقال رجل منا لم یخرج پس گفت مردی از ما که بیرون نیامده بود همراه
ما سحبک ما رأینا بعثا اسرع رجعة و لا افضل غنیمة من هذا البعث ندیدیم ما لشکری را که شتاب تر باشد برگشتن وی از جنگ و نه فاضلتر و زیاده تر غنیمت وی ازین لشکر که زود برگشت
و بسیار آورد غنیمت فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم الا ادلکم علی قوم افضل غنیمة و اسرع رجعة آیا راه نمائیم شما را بر گروهی که افضل اند از روی غنیمت و اسرع اند از روی رجعت
قوما شهدوا صلوة الصبح ثم جلسوا یذکرون الله حتی طلعت الشمس میخواهم این قوم قومی را که حاضر شدند نماز بامداد را پس نشستند در حالتی که ذکر میکنند خدا را تا بر آمدن آفتاب فاولئک اسرع
رجعة و افضل غنیمة پس آن جماعه اسرع اند از روی رجعت و افضل اند از روی غنیمت که در یکساعت چندان ثواب حاصل کردند که از حد و عد و حصر بیرون است رواه الترمذی و قال هذا
حدیث غریب و حماد بن ابی حمید الراوی هو ضعیف فی الحدیث بخاری گفته که وی منکر الحدیث است و ابن معین گفته که حدیث وی چیزی نیست و نسائی گفته که وی ثقه نیست باب

ما لا یجوز من العمل فی الصلوة

این باب در ذکر احادیث وارده در عملهای که جایز نیست کردن آن در نماز و در بعض نسخ و ما یباح منه زیاده کرده یعنی عملهای که مباح است
کردن آن در نماز بدانکه بعض اعمالست که فاسد میکرداند نماز را و بعض مکروه است و بعض مباح و تفصیل آن مذکور است در کتب فقه و عمل کثیر مفسد است باتفاق لیکن اختلاف در تفسیر
عمل کثیر است بعض میگویند آنچه بیکدست توان کرد قلیل است و آنچه در آن احتیاج بدو دست افتد کثیر و مراد آنست که شان آن عمل و جریان عادت در آن استعمال دو دست است
چنانکه دستار بستن و پیراهن در کشیدن و ازار پوشیدن و تیر از کمان انداختن اگر این عملها را در فرض بیکدست هم کند مفسد است و هر عملی که جریان عادت در آن بیکدست است
مثل ازار کشادن و کلاه بر سر نهادن اگر بدو دست کند مفسد نباشد و اختیار عامه علما آنست که اگر بحالی باشد که هر که از دور بیند یقین کند که وی در نماز نیست و اگر در شک افتد
شک نیز کند آن قلیل است و مختار نزد بعض آنست که سه فعل متوالی کثیر است و مادون وی قلیل کذا ذکر الشمنی و نیز نقل از خلاصه کرده است که اگر مردی امامت میکند یک کس را
و در میان ثالثی در آمد و اقتدا کرد و پیشتر رفت اگر مقدار آنچه میان صف اول و امام میباشد رفت فاسد نمیگردد و نیز اگر در نماز مشی کند اگر مقدار صف واحد رود فاسد نمیگردد و اگر مقدار
دو صف رود بدفعه واحده فاسد میگردد و اگر مشی مقدار یک صف کرد و بایستاد و باز تا صف دیگر رفت باز بایستاد فاسد نمیشود و از فتاوی ظهیریه آورده است که مختار آنست
که اگر بسیار کرد فاسد است و در حاشیه شمنی بعلامت ظ نوشته است اگر در نماز آفتاب در آمد و گرمی آن ایذا میکند اگر بجانب سایه رود بیک قدم یا دو گام فاسد نگردد

الفصل الاول

عن معویة بن الحکم معویة بن حکم صحابی سلمی است معدود در اهل حجاز ساکن مدینه در بنی سلیم قال بینا انا اصلی مع رسول الله گفت در اثنای آنکه من نماز میگزاردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه
و سلم اذ عطس رجل من القوم ناگاه عطسه زد مردی از قوم فقلت پس گفتم من یرحمک الله فرمانی القوم بابصارهم پس انداختند مرا قوم نظرهای خود را و در لفظ رمانی که آمده است بمعنی تیر انداختن
اشارتست بشدت و حدت نظرهای ایشان یعنی تیز تیز نگاه کردند بجانب من که در نمازی و جواب عاطس میدهی فقلت و اثکل امیاه پس گفتم من وای بر مردن مادر من و ثکل بضم مثلثه و
سکون کاف و ضم آن و فتحتین نیز آمده مردن پسر یا دوست پسر یا شد یا غیر او این لفظی است که عرب در وقت تعجب یا استبعاد امری استعمال کنند و گفتم در دل خود ما شانکم تنظرون الی چه
شده است شما را که این همه نگاه میکنید بسوی من فجعلوا یضربون بایدیهم علی افخاذهم پس در ایستادند که میزدند دستهای خود را بر رانهای خود از جهة زیادت تعجب و انکار و اظهار اعراض من فلما رأیتهم
یصمتوننی پس هر گاه که دیدم من ایشان را که خاموش میکردانند مرا فهمیدم که اشارت میکنند مرا بخاموشی و انکار میکنند بر من متغیر شدم و در خشم آمدم بسبب جهل من بقبح آنچه ارتکاب کرده ام
و مبالغه ایشان در انکار بر من و خواستم که چیزی بگویم و انتقام کشم از ایشان لکنی سکت لیکن من سکوت کردم و عمل نکردم بمقتضای غضب فلما صلی رسول الله پس هر گاه که گذارد نماز
و فارغ شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فبابی هو و امی پس پدر و مادر من فدای او باد ما رأیت معلما قبله و لا بعده احسن تعلیما منه ندیدم و ندانستم هیچ تعلیم کننده را پیش از وی و نه
بعد از وی نیکو تر از وی در تعلیم و مهربان تر از وی فوالله ما کهرنی و لا ضربنی و لا شتمنی پس بخدا سوگند که قهر نکرد مرا و نزد مرا و دشنام نکرد مرا و کهر بانگ بر زدن و قهر کردن و
ترش روئی پیش آمدن کسی را بجبهه خوار داشت وی و در قرآن در آیت و اما الیتیم فلا تقهر فلا تکهر نیز قرائت است و قال فرمود ان هذه الصلوة لا یصلح فیها شیء من کلام الناس
این نماز که ما را امر کرده اند بگذاردن آن نیکو نیست و روا نیست در وی چیزی از سخن مردم و مراد بسخن مردم سخنی است که خطاب توان کرد ایشان را با آن و توان طلبید از ایشان
و در مسائل آورده اند که اگر کسی که در نماز است پرسند که از چه جنس است مال تو بگوید الخیل و البغال و الحمیر که کلمات قرآنیست یا شخصی است که پیش وی کتابی نهاده اند و مردی
بیخبر ایستاده پس بگوید یا یحیی خذ الکتاب اگر مراد او افاده معنی است فاسد میگردد نماز او و اگر اراده قراءت کند فاسد نمیشود انما هی التسبیح و التکبیر و قراءة القرآن

نیست نماز مگر تسبیح و تکبیر و خواندن قرآن که اینها از جنس کلام آدمیان نیست و اگر کسی سوگند خورد که سخن نکند و تسبیح و تکبیر گوید و قرآن خواند حانث نمیگردد او کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی لفظ
حضرت اینست که گفته شد یا لفظی دیگر گفت آنحضرت که همین معنی را افاده میکند و از اینجا معلوم شد که تشمیت عاطس یعنی یرحمک الله گفتن حرام است در نماز و مفسد است او را و آنحضرت که او را
امر نکرد با عادهٔ نماز بجهة آنکه وی جاهل بود و نشنیده بود که اباحت تکلم منسوخ شده است چنانکه اعتذار کرد آنرا که من نو عهدم بجاهلیت دلالت دارد بر آن یعنی تکبیر بر من سخن کردن من در نماز
گر من ندانستم که آن حرام است و مفسد نماز است مگر آلان و نزد شافعی و ابویوسف تشمیت در نماز اگرچه حرام است اما باطل نمیگرداند نماز را زیرا که آن دعاست بمغفرت و رحمت و دلیل
حجة آنکه آنحضرت امر نکرد او را با عاده و شیخ ابن الهمام گفته که اگر مصلی برای نفس خود خطاب کند و بگوید یرحمک الله فاسد نمیگردد نماز چنانکه گوید یرحمنی و اگر عاطس حمد گوید در نفس خود فاسد نمیگردد
در ظاهر روایت و بروایتی از ابی حنیفه آمده است که آن بر تقدیریست که حمد گوید در نفس خود و لبها بجنباند فاسد میگردد و در نماز معویة بن الحکم میگوید که قلت گفتم یا رسول الله انی حدیث عهد بجاهلیة
من نو عهدم بجاهلیت و نزدیکم بآن وقد جاء نا الله بالاسلام و بتحقیق آورده است خدای تعالی ما را دین اسلام را و ان منا رجالا یاتون الکهان و بتحقیق از ما مردانی اند که می آیند کاهنان را کاهن
در عرب جماعه بودند که با جن و شیاطین از ارواح خبیثه مناسبتی و قربتی داشتند و شیاطین چیزهای راست و دروغ آورده و بر ایشان القا میکردند و ایشان دعوای علم غیب مردم بدان خبر میدادند
و بیان آن تفصیل در باب الکهانة بیاید انشاء الله قال فلا تاتهم گفت آنحضرت پس میا آن اعتقاد بدین اسلام کرده پس کاهنان را قلت و منا رجال یتطیرون گفتم و از ما مردانی اند که فال بد و شگون میگیرند
و میپرانند جانوران را اگر بجانب دست راست پرید نیک میدانند و بکاری که پیش می آید میروند و اگر بدست چپ رفتند آنرا بد میدانند و آن کار نمیروند و اصل در تطیر اینست بعد از آن
بهر نوع و هر قسم که فال بد گیرند ممنوع است و بیان این نیز در باب الفال و الطیرة بیاید قال فرمود آنحضرت ذلک شیء یجدونه فی صدورهم فلا یصدنهم آن تطیر چیزیست که می یابند آنرا در سینهای
خود از وهم و شوم پس باید که باز ندارد ایشان را از کاری که پیش کرده اند که همه بقدرت خداست و مؤثر نیست مگر وی و اگر خلجانی در دل بگذرد توکل بر خدا کرده باید گذشت و دعائی که
ماثور است باید خواند چنانکه در باب خود بیاید قال قلت و منا رجال یخطون گفتم و از ما مردانی اند که خطها میکشند اشارت بعلم رمل میکنند و خطهای وی و تعرف احکام و احوال مغیبات
از آن قال کان نبی من الانبیاء یخط فرمود آنحضرت که بود پیغمبری از پیغمبران که این خطها میکشید مراد ادریس پیغمبر است یا دانیال پیغمبر علیهما السلام فمن وافق خطه فذاک پس کسیکه موافق افتد خط او
خط آن پیغمبر را پس آنکس مصیبست در اینجا تصریح نفرمود بنهی از اشتغال آن بجهة انتساب وی ببعض انبیا و نگاه داشت ادب نبوت با وجود اختلاف شرائع و منسوخیت آن و از اینجاست که بعضی بآن
حدیث تمسک در اباحت وی میکنند و اکثر علما گفته اند که باین حدیث استدلال بر اباحت آن نتوان کرد زیرا که معلق کرد اینرا بر موافقت خط آن پیغمبر را و راهی نیست بعلم آن بجهة آنکه توان دانست
که موافق است و از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و اصحاب وی رضوان الله علیهم اجمعین و از علمای سلف رحمهم الله نصی و روایتی در اشتغال باشکال رمل نتوان یافت و حقیقت قول
آنحضرت فمن وافق خطه زجر و تعجیز است از ادراک موافقت پس واضح گشت منع از آن و هو الصواب و اشکال علمای دیگر که از این عالم است نزد علمای متقنین و مشائخ محققین همین حکم دارد
یکی از مشائخ گفته است که شعر: اترک البونی و اشکاله ... و وافق النساج و امثاله و شیخ ابو العباس بونی مردیست از اهل دعوت اسما و علم تکسیر و خواص حروف میگوید که جدائی کن و دور باش
از بونی و شکلهائی که او میکشید و موافقت کن نساج و اقران وی ظاهرا شیخ ابوبکر نساج معاصر این شیخ ابو العباس بونی بوده است رحمهم الله رواه مسلم قوله لکنی سکت بکذا وجدت فی صحیح مسلم
و فی کتاب الحمیدی در اول حدیث لفظ لکنی سکت گذشت او را مؤلف میگوید همچنین یافته ام من در متن صحیح مسلم در کتاب حمیدی که جمع بین الصحیحین کرده است و میگوید و صحح فی جامع الاصول
بلفظة کذا فوق لکنی و صحیح گردانیده شده است این لفظ لکنی سکت در جامع الاصول که جمع صحاح سته کرده است بنوشتن لفظ کذا فوق لکنی و لفظ کذا علامت تصحیح است چون میخواهند که بر لفظی
که مظنه عدم صحت دارد نشان صحت نهند لفظ کذا بر بالای او مینویسند چنانکه صاد مینویسند یا صح مینویسند یعنی این لفظ همچنین واقع شده در کتب اصول و صحیح است گمان عدم صحت برده نشود یا بدل
کرده و این لفظ لکنی در لکنی سکت لفظا بر سند برکت فیما بیس است که بگوید فلما رأیتهم یصمتوننی سکت و در مصابیح هم نیست و برای توجیه وی تقدیری در کلام میکنند چنانکه در ترجمه اشارت بدان
کرده شده است وعن عبد الله بن مسعود قال کنا نسلم علی النبی صلی الله علیه وسلم وهو فی الصلوة عبد الله بن مسعود میگوید بودیم که سلام میگفتیم بر آنحضرت و حال آنکه آنحضرت در نماز میبود فیرد
علینا پس رد میکرد بر ما سلام ما را و جواب سلام ما میگفت فلما رجعنا من عند النجاشی پس هرگاه که باز آمدیم ما از نزد نجاشی که پادشاه حبشه بود و صحابه از شر کفار مکه هجرت کرده بودند بجانب
حبشه و قدوم آورده بودند بر نجاشی و وی بسابقه علمی که ببعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از توریه و انجیل داشت و بر دین نصاری بود ایمان بآن حضرت آورده و قدوم صحابه را غنیمت
دانسته خدمتها کرد و حق دوستی اسلام بجای آورد و بحضرت تحف و هدایا فرستاد و نجاشی بفتح نون و بعضی بکسر نون نیز نقل کرده اند و صاحب قاموس بکسر نون افصح دانسته و تخفیف جیم و آن
افصح است و تشدید یا و گفته اند که صواب تخفیف اوست و ابن اثیر گفته که یا ساکن است زیرا که اصلی است نه یای نسبت و صاحب قاموس تشدید یا گفته و لیکن تخفیف افصح دانسته
و نجاشی در سنه تسع از عالم رفته و آنحضرت با صحابه در مدینه بروی نماز غایبانه گذارده پس ابن مسعود میگوید که چون از نزد نجاشی باز آمدیم سلمنا علیه سلام گفتیم بر آنحضرت در نماز بر عادت
قدیم که داشتیم فلم یرد علینا پس رد نکرد آنحضرت این بار بر ما جواب سلام ما نگفت فقلنا پس گفتیم یا رسول الله کنا نسلم علیک فی الصلوة فترد علینا بودیم ما که سلام میگفتیم بر تو در نماز پس جواب
سلام ما میگفتی و الآن که سلام کردیم جواب نگفتی سبب چیست فقال ان فی الصلوة لشغلا پس فرمود آنحضرت بدرستیکه در نماز هر آئینه کاری و امر عظیم است که محل مناجات با حق و استغراق در
عبودیت است مقصود آنکه تکلم کردن که جواب سلام از آن جمله است و مباح بود در نماز منسوخ گشت متفق علیه وعن معیقیب بضم میم و فتح عین و سکون یا و کسر قاف و سکون یای ثانیه
و آخرش بموحده صحابیست اسلام آورد در مکه و هجرت کرد بحبشه و اقامت گزید در آن تا آنکه قدوم آورد بر آنحضرت بمدینه و خاتم آنحضرت حواله او بود و استعمال کردند ابوبکر و عمر او را بر بیت
المال و در کتب گفته که او بمرض جذام مبتلا شده بجذام و در خدمت امیرالمؤمنین عثمان میبود و وفاتش نیز در زمان وی بود و بعض گفته اند در زمان امیرالمؤمنین علی بود و اهل معیقیب دیگر صحبت

تابعی ثقه روایت میکند از ابن عمر و روایت کرده است از وی اعمش عن النبی صلی الله علیه وسلم فی الرجل یسوّی التراب حیث یسجد روایت میکند از آنحضرت در شان مردیکه برابر و هموار میکند
خاک را آنجا که سجده میکند قال گفت آنحضرت ان کنت فاعلا فواحدة یعنی مکن و اگر میکنی یکبار کن و زیاده بران مکن معلوم میشود که منع از زیادت بریکبار بجهة آنست که مفسد صلوٰة است یا مکروه
است این مبنی است بر تفسیر فعل کثیر که گذشت متفق علیه وعن ابی هریرة قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الخصر فی الصلوٰة نهی کرده آنحضرت از خصر بفتح خاء معجمه و سکون صاد مهمله در نماز متفق
علیه و در اکثر روایات نهی عن الاختصار و در روایتی نهی ان یصلی مختصرا و در روایتی مختصرا و خصر در لغت میان مردم خاصره یعنی تهیگاه و تفسیر کرده اند خصر و اختصار را بنهادن دست بر تهیگاه
و در حدیث آمده است اختصار راحت اهل نار است و اشکال میکنند که اهل نار را راحت نمی باشد و جواب میدهند که مراد آنست که چون از طول قیام در موقف تعب کشند
استراحت کنند باختصار و بعض گویند که این فعل یهود است و مراد باهل نار ایشانند و در روایت آمده است که ابلیس نهاد دست خود را بر خاصره وقتی که افتاد بر زمین و رسید او را مصیبت
لعن و بعض تفسیر کرده اند اختصار را بگرفتن مخصره یعنی عصا در دست که در نماز بران تکیه کرده بایستند و بعض تفسیر کنند اختصار را باختصار سوره که تمام نخوانند و آن مکروه است یا اختصار
بر آیات سجده تا سجده کنند یا ترک آیت سجده که آن قراءت رسیده تا سجده نکنند یا اختصار نماز و کوتاهی قیام و رکوع و سجود و این معانی احتمالات لفظ است و در روایتی که لفظ
اختصار واقع شده است و تفسیر که مشهور است از صحابه و سلف همان اول است وعن عائشة رضی الله عنها قالت سألت رسول الله گفت عائشه پرسیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم عن
الالتفات فی الصلوٰة از نگریستن بچپ و راست در نماز فقال پس گفت آنحضرت هو اختلاس یختلسه الشیطان من صلوٰة العبد التفات ربودنی است که میکند آنرا شیطان از نماز بنده یعنی
میگیرد و میرباید شیطان از نماز بنده کمال آنرا متفق علیه باید دانست التفات که مکروه است آنست که بپیچد گردن خود را اما بیرون آید از مواجهه قبله و اگر سینه نیز بگرداند تمام از مواجهه
قبله برآید فاسد میگردد نماز اما بگوشه چشم نگریستن که آنرا ملاحظه گویند نه مفسد است و نه مکروه اما باید که آنرا نیز بسیار نکند و عادت نگرداند و از آنحضرت صلی الله علیه وسلم حدیثی روایت
کرده اند که گاهی ملاحظه میکرد و بگوشه چشم باحوال مقتدیان می نگریست ولیکن در صحت این حدیث سخن است کسی از امام احمد پرسید و گفت بعض اهل حدیث روایت میکنند باسناد
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم ملاحظه و التفات میکرد امام احمد بروی انکار عظیم کرد و رنگ روی او متغیر شد و بدن او در ارتعاش و ارتعاد افتاد و گفت این حدیث اسناد صحیح نیست
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لینتهین اقوام عن رفعهم ابصارهم عند الدعاء فی الصلوٰة الی السماء البته باید که باز آیند گروهها مردم از برداشتن ایشان نظرهای خود را
نزد دعا در نماز بسوی آسمان او لتخطفن ابصارهم یا اگر نه ربوده شود دیدنهای ایشان یعنی باید که باز آیند از برداشتن بصر یا اگر نیایند ربوده شود بصر ایشان روایت کرده شده است که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بر میداشت در نماز بصر خود را بسوی آسمان و چون نازل شد قول حق سبحانه الذین هم فی صلوتهم خاشعون پست کرد سر خود را رواه مسلم وعن ابی قتادة قال رأیت النبی
صلی الله علیه وسلم یؤم الناس و امامة بنت ابی العاص علی عاتقه گفت ابو قتاده دیدم من آنحضرت را که امامت میکرد مردم را و امامه دختر ابی العاص بر گردن آنحضرت بود
ابو العاص داماد آنحضرت بود زوج زینب که یکی از بنات طاهره آنحضرت بود و این امامه دختر زینب بود که در بعض اوقات نماز با آنحضرت آمده متعلق شده بود و آنحضرت او را بر کتف
خود نشانده نماز میگزارد فاذا رکع وضعها پس چون رکوع میکرد آنحضرت مینهاد او را بر زمین وقت رکوع کردن و سجده کردن آن طفل بر زمین افتاده میبود و اذا رفع من السجود اعادها و چون
بر میداشت سر را از سجود دوباره میداشت بر کتف اینجا کسی را توهم میشود که این برداشتن آنحضرت صلی الله علیه وسلم امامه را و نهادن بر زمین و باز برداشتن فعل کثیر بود و اگر قلیل هم باشد
لابد مکروه بود پس خطابی میگوید که برداشتن امامه بقصد و تعمد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود بلکه وی بجهة غایت محبت و الفت که با آنحضرت در غیر حالت نماز داشت در نماز
آمده چسپیده متعلق شد و در وقت رکوع از کتف شریف بر زمین می افتاد و آنحضرت او را از خود دور نمیکرد پس این برداشتن و نهادن فعل آنحضرت نباشد و نسبت آنها با آنحضرت
در صورت فعل مجاز است پس حاجت نیست که گویند این فعل کثیر نبود و آنست که متوالی باشد و این چنین نبود زیرا که طمأنینت در ارکان نماز از آنحضرت بسیار بود یا گویند که این حالت
پیش از تحریم فعل کثیر بود یا مخصوص با آنحضرت باشد و گفته اند که این از غایت رعایت خشوع آنحضرت بود که اگر بر نمیداشت گریه میکرد و موجب شغل سر میشد بیشتر از شغل رفع و وضع و اختلاف
کرده اند که این در نماز فرض بود یا نفل و ظاهر از قول وی یؤم الناس آنست که در نماز فرض بوده و نیز در روایتی آمده است که در نماز ظهر یا عصر بود و بعض گویند در نماز نفل بود و احیانا
نماز نفل بجماعت نیز میگذارد و الظاهر هو الاول و الله اعلم متفق علیه وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا تثاءب احدکم فی الصلوٰة فلیکظم ما استطاع تثاءب بهمزه است
و تثاوب بواو خطا است و اسم از وی ثؤباء می آید بضم مثلثه و فتح همزه و بمعنی فازه و آن تفعل است که میگشاید از وی دهن و سبب وی امتلای معده و کدورت حواس
و ثقل بدن و سستی او و میل بکسل و نوم است و لهذا نسبت کرده اند آنرا بشیطان و فرموده التثاؤب من الشیطان پیغمبر باید چون فازه کند یکی از شما در نماز باید که رد کند و باز
دارد آنرا تا آنکه تواند و طریق در بستن دهان آنست که فراهم آرد لبها را و بگیرد لب زیرین خود را بدندان یا بنهد پشت دست چپ بر دهان و در روایتی فلیکظم فاه بزیادت
لفظ فاه پس گو به بندد دهان خود را فان الشیطان یدخل زیرا که شیطان می درآید یعنی در دهن وی رواه مسلم و فی روایة البخاری عن ابی هریرة قال اذا تثاءب احدکم فی الصلوٰة
فلیکظم ما استطاع و لا یقل ها و نگوید ها و این لفظی است که در وقت فازه از عدم ضبط حال از دهان بر می آید و در بعض نسخ هاها مکرر آمده پس پیغمبر باید نگوید این لفظ را فانما ذلکم من الشیطان
یضحک منه زیرا که نیست گفتن این لفظ مگر از شیطان میخندد شیطان از آن مراد خندیدن شیطان رضا و خوشحالی اوست از ینحالت از جهة بودن آن باعث بر کسل از عبادت و موجب تشویه و تقبیح شکل
و صورت وعن ابی هریرة قال قال رسول الله روایت است از ابی هریرة که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان عفریتا من الجن تفلت البارحة بدرستیکه خبیثی از جنیان بیکبارگی برآمد
و کر بحیث و بیشتاب یعنی از میان جنیان که بند کرده است ایشان را سلیمان پیغمبر علیه السلام لیقطع علی صلوتی تا ببرد بر من نماز را و عفریت بکسر عین و سکون فاء و تشدید یا نیز آمده شیطان قوی سرکش

عالم و عفاریت خبیث و شیطنت و بعضی گویند که از عفر و تعفیر است بمعنی غلطیدن و غلطانیدن در شب گذشت یعنی شیطانی قوی که بغلطاند قرین خود را در خاک فامکننی الله منه پس قادر گردانید مرا خدای بروی فاخذته
پس گرفتم من او را فاردت ان اربطه علی ساریة من سواری المسجد پس خواستم که ببندم او را بستونی از ستونهای مسجد حتی تنظروا الیه کلکم تا آنکه نگاه کنید بوی همه شما فذکرت دعوة اخی سلیمان پس یاد کردم
من دعای برادر خود را که سلیمان است علیه السلام رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی ای پروردگار ببخش مرا ملکی و سلطنتی که نشاید و نباید مر هیچ کس را بعد از من مراد باین ملک تسخیر جن و شیاطین و تصرف
کردن در ایشان داشته اند و چون سلیمان علیه السلام این دعا کرده این ملک را مخصوص بخود خواست کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم نخواست که اظهار تصرف کند در وی و شکستگی در کارخانه ملک
سلیمان کند و الا بالقوة تصرف و قدرت و سلطنت وی صلی الله علیه و سلم زیاده بران بود در ملک و ملکوت جن و انس و تمام عوالم بتقدیر و تصرف الهی عز و علا در حیطه قدرت و تصرف وی بود فرددته
خاسئا پس باز گردانیدم او را خوار و رانده و نومید از یابیدن مقصود خود متفق علیه و عن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من نابه شیء فی صلوته کسیکه نازل شود و حادث گردد او را
چیزی در نماز وی چنانچه بخواندش کسی یا اذن طلبد در در آمدن و نداند آنکس که وی در نماز است فلیسبح پس باید که تسبیح کند مصلی و گوید سبحان الله تا بداند آنکس که وی در نماز است و دست
بر هم نزند که آواز بر آید فانما التصفیق للنساء زیرا که دست بر هم زدن هیئتی است که برای زنان است و لائق نیست بمردان [?] و گران بر مردان وفی روایة و در روایتی چنین آمده است قال التسبیح للرجال
والتصفیق للنساء تسبیح برای مردان و تصفیق برای زنان است و طریق تصفیق آنست که بطن کف ایمن را بر ظهر کف ایسر زنند و بطن کف بر بطن کف نزنند بطریق لعب و اگر بزنند نماز فاسد گردد
کذا فی شرح مسلم متفق علیه الفصل الثانی عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال کنا نسلم علی النبی گفت ابن مسعود بودیم ما که سلام میگفتیم بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم و هو فی الصلوة و حال آنکه آنحضرت
در نماز میبود قبل ان نأتی ارض الحبشة پیش از آنکه بیائیم ما زمین حبشه را و هجرت کنیم بسوی وی فیرد علینا پس رد میکرد آنحضرت بر ما سلام را و میگفت جواب سلام ما را فلما رجعنا من ارض
الحبشة پس هر گاه که باز گشتیم ما از زمین حبشه اتیته آمدم من آنحضرت را فوجدته یصلی پس یافتم من او را که نماز میگذارد فسلمت علیه پس سلام گفتم بروی فلم یرد علی پس رد نکرد بر من سلام و
نگفت جواب سلام مرا حتی اذا قضی الصلوة قال تا آنکه تمام کرد نماز خود را گفت ان الله یحدث من امره ما یشاء بدرستیکه خدای تعالی نو پیدا میکند از امر دین و حکم خود هر چه میخواهد و ان مما
احدث ان لا تکلموا فی الصلوة و تحقیق از جمله آنچه نو پیدا کرده است از امر خود این است که سخن نکنید در نماز فرد علی السلام پس رد کرد بعد از این سخن بر من سلام را و قال انما الصلوة لقراءة
القرآن و ذکر الله و گفت جز این نیست که نماز برای خواندن قرآن و ذکر خدا است فاذا کنت فیها فلیکن ذلک شانک پس چون باشی تو در نماز پس میباید که باشد کار تو همین خواندن قرآن
و ذکر خدا و بس رواه ابو داود و عن ابن عمر قال قلت لبلال کیف کان النبی روایت است از ابن عمر گفت گفتم مر بلال را چگونه بود پیغمبر صلی الله علیه و سلم یرد علیهم رد میکرد بر ایشان سلام را حین کانوا
یسلمون علیه حینیکه سلام میدادند ایشان بروی و هو یصلی در حالیکه وی نماز میگذارد قال گفت بلال کان یشیر بیده بود که آنحضرت اشارة میکرد بدست خود باین طریق که بسط میکرد کف خود را
پس میگردانید بطن کف را اسفل و ظهر او را فوق چنانکه در حدیث ابی داود و ترمذی و نسائی از ابن عمر آمده و گاهی اشارت میکرد باشارهٔ انگشت چنانچه همین سه کس روایت کرده اند از
صهیب و صاحب سفر السعادة گفته است که گاهی ایما میکرد بسر مبارک خود و این را ما بجای در حدیث نیافتیم و بعضی شراح نوشته اند که جائز است رد سلام باشارت چشم و سر ذکره صاحب [?]
و الله اعلم بما انکه رد سلام باین طریق پیش از نسخ بود یا بعد از نسخ و آنچه منسوخ شده کلام بود نه رد سلام و هو الظاهر رواه الترمذی وفی روایة النسائی نحوه و عوض بلال صهیب و در روایت نسائی
بدل بلال صهیب واقع شده یعنی در روایت ترمذی چنین آمده که ابن عمر از بلال سوال کرد و در روایت نسائی آمده که ابن عمر از صهیب پرسید پس احتمال دارد که از هر دو پرسیده باشد کذا فی شرح
الشیخ و آنچه در روایت ترمذی و ابی داود و نسائی است آنست که صهیب گفت گذشتم بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم و حال آنکه وی نماز میگذارد پس سلام کردم بروی پس رد کرد سلام را باشارت
اصبع و ذکر سوال ابن عمر را در حدیث بلال ذکر کرده اند و عن رفاعة بکسر را ابن رافع قال صلیت خلف رسول الله گفت نماز گذاردم پس پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فعطست پس عطسه کردم
فقلت الحمد لله حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه مبارکا علیه ستایش مر خدای را ستایش بسیار پاک برکت کرده شده در ذات آن ستایش برکت کرده شده بر ستایش گوینده در ابران [?] ستایش و در جزای آن کما
یحب ربنا و یرضی چنانکه دوست میدارد پروردگار ما حمد را و خشنود است از آن حمد و از گوینده آن فلما صلی رسول الله صلی الله علیه و سلم انصرف پس هرگاه که نماز گذارد آنحضرت بر گشت
فقال من المتکلم فی الصلوة پس گفت و پرسید چه کس بود سخن کننده در نماز فلم یتکلم احد پس سخن نکرد و جواب نداد هیچ یکی از ترس آنکه موجب زجر و عتاب نگردد ثم قالها الثانیة پس گفت
آنحضرت همین کلمه را که چه کس بود سخن کننده در نماز دوم بار فلم یتکلم احد پس جواب نداد هیچ یکی ثم قالها الثالثة پس گفت آنحضرت این را سوم بار فقال رفاعة پس چون ضرورت شد که جواب
آنحضرت باید داد و گفت رفاعة انا من آن بودم متکلم یا رسول الله فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم والذی نفسی بیده سوگند بآن خدای تعالی که بقای من در دست قدرت اوست
لقد ابتدرها بضعة و ثلثون ملکا هر آئینه بتحقیق شتابی کردند در پیش آمدن باین کلمات و برداشتن آنها سی و اند فرشته ایهم یصعد بها که کدام یکی از آنها بردارد آن کلمات را
رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و این حدیث دلالت دارد بر آنکه عاطس حمد در صلوة اگر حمد گوید اگر چه بلند گوید نماز فاسد نگردد و شیخ ابن الهمام گفته اگر در نفس خود بگوید و لب بجنباند فاسد
نمیگردد و اگر بجنباند فاسد گردد انتهی مگر این حدیث در وقتی وارد شده باشد که مباح بود تکلم در صلوة و الله اعلم و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم التثاؤب فی الصلوة من الشیطان
فاتنه [?] کردن خصوصا در نماز از شیطان است زیرا که آن مستجلب کسل و نوم و ثقل بدن و سستی و بی شوقی است و شیطان بدان راضی است و در حدیث آمده است که ان الله یحب العطاس و یکره
التثاؤب و محبت عطسه بجهت آنکه وی علامت قوت دماغ و فرح و نشاط است بر عکس تثاؤب و با وجود آن وارد شده که عطسه شدید از شیطان است چنانکه تثاؤب مفرط و آنحضرت
پست میکرد آواز العطسه و می بست دهان را بتثاؤب و تمامه فی باب العطاس و التثاؤب فاذا تثاءب احدکم فلیکظم ما استطاع ترجمه این گذشت رواه الترمذی روایت کرد این حدیث را
ترمذی وفی اخری له و لابن ماجة و در روایت دیگر مر ترمذی را و در روایت ابن ماجه بجای فلیکظم ما استطاع فلیضع یده علی فیه پس باید که بنهد دست خود را بر دهن خود و کظم بمعنی فرا هم

آوردن

آوردن و لب بدندان گرفتن نیز میشود چنانکه گذشت ولیکن چون در حدیث نهادن دست بر دهان آمده باید که همین متعین باشد مگر آنکه در اخبار و آثار آن نیز آمده باشد و عن کعب بن عجرة بضم عین
مهمله و سکون جیم صحابیست از اصحاب شجره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ احدکم فاحسن وضوءه وقتی که وضو کند یکی از شما پس نیک کند وضو را بشرایط و آداب و توجه و حضور و گفته اند مراد
توجه و حضور و ادب که در وضو دست دهد بمیان معتاد در نماز روی نماید ثم خرج عامدا الی المسجد پس بر آید بسوی مسجد قاصد از برای امتثال امر و عبادت و تقرب بمناجات فلا یشبکن بین اصابعه فانه فی صلوة
پس باید که تشبیک نکند میان اصابع خود یعنی بدر آرد انگشتان را در یکدیگر زیرا که چون بنیت نماز میرود گویا که در نماز است و تشبیک در نماز منهی عنه است از جهت منافات وی بخشوع و خضوع و بر همین قیاس هر چه
بحالت صلوة منافات دارد و درین تنبیه است که بنده را باید که در طریق صلوة حاضر و متخشع رود و با ادب و وقار باشد رواه احمد و الترمذی و ابو داود و النسائی و الدارمی بدانکه از تشبیک اصابع
نهی واقع شده است طیبی گفته شاید که نهی از جهت بودن او است علامت خصومت و فتنه و در هم افتادن و در وقتیکه ذکر کرد آنحضرت فتن را تشبیک کرد میان اصابع پوشیده نماند که تشبیک
برای تعاقد و التیام نیز ذکر کرده اند چنانچه در باب اعطای خمس مال اولی القربی از برای تعاقد بنی هاشم و بنی المطلب ذکر کرده شده است و ظاهر آنست که سبب نهی بجهت بودن اوست بر خلاف حال
خشوع و خضوع و لهذا تخصیص کرده اند نهی را بحالت نماز یا رفتن بنماز و بخاری در صحیح خود از برای تشبیک الاصابع فی المسجد بابی عقد کرده و باز دو حدیث آورده که دلالت بر جواز آن دارد
و گفته اند که نهی بر تقدیری است که بر طریق عبث باشد و جواز بطریق تمثیل و غرض افادهٔ معنی چنانکه در ذکر فتن کرده اند و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال الله عز و جل مقبلا علی العبد
و هو فی صلوته همیشه است خدای تعالی اقبال آرنده و بنظر لطف و عنایت و محبت نگرنده بر بنده در حالی که بنده در نماز است ما لم یلتفت مادام که چپ و راست نگرد بنده فاذا التفت انصرف
عنه پس چون بچپ و راست نگرد بنده بر میگردد خدای تعالی از اقبال و باز میگرداند نظر عنایت و لطف را از بنده فی الحال رواه احمد و ابو داود و النسائی و الدارمی و ترمذی از حدیث انس
آورده و تصحیح نموده است که چون ایستاده مرد در نماز اقبال کند بروی پروردگار تعالی بوجه کریم خود و چون التفات کند بجانب غیر نگرد بنده بگوید پروردگار تعالی یا ابن آدم بجانب که مینگری نزد
کسی هست بهتر از من که بسوی او مینگری روی خود بجانب من آر و چون بار دوم التفات کند باز حق جل و علا همچنین بگوید چون بار سوم نگرد بگرداند خدای تعالی وجه کریم خود را از وی و درین معنی
شاعر در لباس مجاز ادا نموده میگوید رباعی آمد سحر آن دلبر خونین جگران گفت ای ز تو بر خاطر من بار گران شرمت بادا که من بسویت نگران باشم تو نهی چشم بسوی دگران و عن
انس ان النبی صلی الله علیه وسلم قال یا انس اجعل بصرک حیث تسجد ای انس بگردان بینائی خود را آنجا که سجده میکنی ظاهر این حدیث دلالت دارد بر استحباب نظر بسوی موضع سجود در تمام نماز و همین است
عمل شافعیه چنانکه کلام بیضاوی در تفسیر کریمه هم فی صلوتهم خاشعون دال است بر آن ولیکن طیبی گفته که مستحب است که نظر کند در قیام موضع سجود و در رکوع به پشت پا و در سجود به بینی و در تشهد
بکنار و این موافق است با آنچه علمای حنفیه گفته اند با زیادتی آنکه نظر کند نزد سلام بر دوشهای خود کذا فی النهایة شرح الهدایة و بعضی علما گفته اند که در حرم شریف نظر بر کعبه دارد و اینجا در ذکر راوی
اصل کتاب بیاض است و در حاشیه نوشته اند رواه البیهقی فی سننه الکبیر من طریق الحسن عن انس یرفعه و عنه قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم و وی هشت ساله بود که آنحضرت بهجرت آورد و
بخدمت شریف در آمد یا بنی ایاک و الالتفات فی الصلوة دور دار خود را از التفات کردن در نماز فان الالتفات فی الصلوة هلکة زیرا که بدرستی التفات کردن در نماز سبب هلاکت است
در آخرت از جهت بودن او طاعت شیطان و روی گردانیدن از توجه بحضرت رحمن و هلکة بفتح ها و لام هلاک یعنی نیست شدن فان کان لا بد ففی التطوع لا فی الفریضة پس اگر هست که چاره نیست
مر از التفات کردن و راضی میشوی بنقصان نماز و فوت کمال پس باری در نماز نفل کن که کار آن بسبب نفل بودن سهلست نه در نماز فرض که اهتمام بکمال و تمام آن ضروریست و در حقیقت نقصان
در نفل موجب تطرق نقصان است بفرض زیرا که نوافل مکملات فرائض اند رواه الترمذی و عن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یلحظ فی الصلوة یمینا و شمالا بود آنحضرت که
بگوشهٔ چشم مینگریست در نماز بجهت تعلیم آنکه آن مبطل نیست یا بجهت نگاه باحوال بعض مقتدیان و طیبی گفته شاید که آن نیز در نماز نفل باشد بجهت حدیثی که گذشت و گفته اند که شاید اگر فعل کرده کند
بجهت تعلیم اصل جواز مکروه نباشد و لا یلوی عنقه خلف ظهره و نمی پیچید و نمیگردانید گردن و سر خود را بجانب پس پشت و بیمین و شمال هم میلی بآن طرف دارد فافهم پس معلوم شد که آنچه مکروه است
التفات است بلحظ عین رواه الترمذی و النسائی سابقا گذشت که اسناد این حدیث صحیح نیست و الله اعلم و عن عدی بن ثابت تابعی انصاری کوفیست و ابن حبان او را در ثقات ذکر
کرده و ابو حاتم گفته صدوق است و گفته اند که شیعی مفرط است و بعض گفته اند رافضی غالی است ولیکن ثقه است و بود امام مسجد شیعه و عالم و قاضی ایشان مات سنة ست عشرة و مائة
و نام جد او دینار است عن ابیه عن جده رفعه روایتست از عدی بن ثابت از پدرش از جدش که رسانیده است جدش حدیث را بآنحضرت قال گفت آنحضرت العطاس بضم عین و تخفیف
طا عطسه زدن و النعاس بضم نون و تخفیف عین بخواب شدن یا نعاس خوابیست اول آن و التثاؤب فاژ کردن فی الصلوة در نماز و الحیض و حائض شدن و القیء و قی کردن و الرعاف
من الشیطان بضم الراء خون از بینی رفتن این همه چیزها که در نماز واقع شوند از شیطان اند و سبب رضا و خوشحالی او بینه که سبب نقصان نماز و بطلان آن میشوند و عطسه اگر چه محبوب الهی
است اما کثرت و شدت وی گاهی مانع قراءت و حضور در حضرت حق و استغراق در مناجات او میگردد و نعاس و تثاؤب خود ظاهر است و حیض و قی و رعاف نیز مفسد اند بوجود آنها
در نماز و لیکن تخصیص کرد فی الصلوة در پهلوی سه چیز اول بجهت آن کرد که اینها جمع میشوند به نماز و مبطل آن نیستند بخلاف سه چیز اخیر که مبطل صلوة اند و اگر چه این اشیا همه امور طبیعیه اند که
وارد میشوند بر آدمی بی اختیار وی و قادر نیست بر دفع آن ولیکن موجب ارتضاء و استحسان شیطان میشوند بجهتی که ذکر کرده شد رواه الترمذی و عن مطرف بضم میم و فتح طا و تشدید رای
مکسوره و فا و را ابن عبد الله بن الشخیر بکسر شین معجمه و کسر خای معجمهٔ مشدده و سکون تحتانیه و را در آخر عن ابیه روایت میکند مطرف که از تابعین است از پدر خود عبد الله بن الشخیر که از صحابه
است قال اتیت النبی گفت آمدم بپیغمبر را صلی الله علیه وسلم و هو یصلی و لجوفه ازیز کازیز المرجل و حال آنکه آنحضرت نماز میگذارد و مر درون آنحضرت را آواز جوشش مانند جوشش دیگ
سنگین یا مسین ازیز بفتح همزه و کسر زای اولی و سکون تحتانیه بمعنی جوشیدن دیگ با آوازی که می برآید از آن و مرجل بکسر میم و سکون را و فتح جیم دیگ از سنگ یا آهن و مس بود در مشارق

گفته بر جل یکی و بعض گویند از مس یعنی یکی سیخوا ... از این عبارت اینکه سیگریست آنحضرت با جوش درون وفی روایت قال رایت النبی صلی الله علیه وسلم یصلی وفی صدره ازیز کازیز الرحی
من البکاء و در روایت دیگر چنین آمده که گفت دیدم که نماز میگذارد آنحضرت و در سینهٔ مبارک وی آواز بود از گریه مانند آواز آسیا که سیگرد رواه احمد روایت کرد این حدیث را امام احمد هر دو روایت را وروی النسائی
الروایة الاولی وابو داود الثانیة و روایت کرد نسائی روایت نخستین را و روایت کرد ابو داود روایت دوم را و از این حدیث معلوم شد که گریه باطل نمیکرد اند نماز را و در هدایه گفته که اگر نالید یا آه کشید یا گریه
آواز بلند کرد اگر از یاد کردن بهشت و دوزخ است قطع نمیکند نماز را و اگر از وجع یا مصیبت است قطع میکند وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام احدکم الی الصلوة فلا یمسح الحصی چون بایستد یکی از شما
بنماز پس باید که هموار نکند زمین را از سنگ ریزه و در روایتی فلا یسوی الحصی از تسویه یعنی برابر گردانیدن فان الرحمة تواجهه زیراکه بدرستی رحمت مواجهت میکند مصلی را و اقبال میکند و نازل میگردد بروی
پس لایق نیست که در این مقام سوء ادب و لعب بحصی کند تا از دریافت انوار فضل و رحمت محروم نگردد و بعض گویند مراد آنست که رحمت نازل میشود بر چیزی می افتد که مواجه مصلی است که زمین باشد یا حصی باشد
پس باید که هم بر حصی سجده کند و تغییر ندهد رواه احمد والترمذی وابو داود والنسائی وابن ماجه وعن ام سلمة قالت رای النبی صلی الله علیه وسلم غلاما لنا یقال له افلح گفت ام سلمه دید آنحضرت غلامی را که ما را بود گفته
میشد او را افلح یعنی نام او افلح بود و در روایتی رباح آمده اذا سجد نفخ چون سجده میکرد میدمید یعنی زمین را تا گرد آلوده نگردد روی وی فقال پس گفت آنحضرت یا افلح ترب وجهک خاک آلوده کن روی خود را
و دم مکن که تذلل و تمسکن در این صورت بیشتر است رواه الترمذی وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الاختصار فی الصلوة راحة اهل النار نهادن دست بر تهیگاه در نماز آسایش اهل دوزخ است و
آسایش در دوزخ نباشد لیکن کافران بتوهم آنکه شاید آسایشی یابند میکنند و کلام در این حدیث در فصل اول در حدیث ابو هریره گذشت رواه فی شرح السنة وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقتلوا
الاسودین فی الصلوة الحیة والعقرب بکشید دو سیاه را در نماز که مار و کژدم است و گفته اند که بزنند بیک زدن یا دو زدن و اگر بسیار زند هم نماز فاسد گردد رواه احمد وابو داود والترمذی وللنسائی
معناه و مر نسائی راست معنی این حدیث یعنی این معنی را بلفظ دیگر روایت کرده وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی تطوعا والباب علیه مغلق گفت عائشه بود آنحضرت که میگذارد
نماز نفل را و حال آنکه در بر آنحضرت بسته بود یعنی در بسته نماز میگذارد فجئت فاستفتحت پس آمدم پس طلب کردم کشادن در را فمشی ففتح لی پس راه رفت آنحضرت پس کشاد در را برای من یعنی از آنجا که برای
نماز ایستاده بود قدمی چند زد و بکشاد در را ثم رجع الی مصلاه پس باز گشت بجای که نماز میگذارد و ذکرت ان الباب کان فی القبلة و ذکر کرد عائشه که در خانه بود در جانب قبله یعنی نزد آمدن آنحضرت بکشادن
در تحول از قبله لازم نیاید و برگشتن بمصلا بطریق بازپس رفتن بود پس در آمدن و برگشتن استقبال قبله بحال خود بود و نیز گفته اند که خانه تنگ بود و گنجایش زیاده بر یک دو خطوه نداشت رواه احمد وابو داود والترمذی
وروی النسائی نحوه وعن طلق بن علی رضی الله عنه صحابیست روایت میکند از وی پسر وی قیس بن طلق بن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا فسا احدکم فی الصلوة چون کند یکی از شما یعنی باد وی برآید
بی آواز در نماز فلینصرف فلیتوضأ پس باید که برگردد از نماز پس وضو کند و در روایتی ولیتوضأ بواو ولیعد الصلوة و باید که باز گرداند نماز را و این بر وجه فضیلت و اولویت است و اگر بنا کند بشرطیکه در فقه مذکور است
نیز جائز است رواه ابو داود وروی الترمذی مع زیادة ونقصان وعن عائشة رضی الله عنها انها قالت قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا احدث احدکم فی صلوته چون حدث کند وضوی یکی از شما در نمازش فلیاخذ بانفه
ثم لینصرف پس باید که بگیرد بینی خود را پس برگردد از نماز تا در خیال مردم افتد که رعافی حادث شده و خون از بینی میرود و پردهٔ حیا از نقض وضو در نماز برنیفتد که در عادت آن از اهل نقص
و در غیبت نیفتند و حیا و هم عیب کردن مردم و بی آبروی در نماز کردن حدث نیفکند و از این جهت گفته اند که هر که در نفس الامر محق بود و در ظاهر محل اعتراض باید که بر نفس خود ستر و کتمان کند تا مردم ابرو
وی نیفکنند و یعنی که مدار ... از ارباب کذب نیست بلکه از جمله معاریض بفعل است و از وادی ریا نیز نیست بلکه از تجمل و تستر است و در وی رخصت است کذا قالوا رواه ابو داود
حکایت آورده اند که در عهد امیر المؤمنین عمر در جماعه که در نماز ایستاده بودند از شخصی حدثی واقع شد و آن شخص بواسطه شرم وضو نه برآمد و هم بحدث خواست که نماز کند عمر رضی الله عنه فرمود
بیائید تا همه وضو کنیم که ضرری ندارد و وضو بر وضو نور علی نور است تا آن شخص موسوم بعیب نگردد و در ربطه بی وضو نماز کردن نیفتد وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا احدث
احدکم وقد جلس فی آخر صلوته چون بشکند وضوی یکی از شما و حال آنکه بتحقیق نشسته است در آخر نماز خود یعنی بمقدار تشهد نشسته قبل ان یسلم پیش از آنکه سلام گوید فقد جازت صلوته پس بتحقیق روا شده و تمام
گشت نماز وی و این موافق مذهب امام ابی حنیفه است که سلام دادن نزد وی فرض نیست و نزد شافعی فرض است و لیکن خروج بفعل نزد ابی حنیفه نیز فرض است پس حدث را بر تعمد آن حمل کنند تا فعل حاصل شود
پس ظاهر این حدیث مؤید مذهب ما نباشد که خروج بفعل مصلی از فرض نشمارند رواه الترمذی وقال هذا حدیث اسناده لیس بالقوی روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیثی است که اسناد وی
نه قوی است وقد اضطربوا فی اسناده و بتحقیق اضطراب کرده اند راویان در اسناد وی و در مقدمه معلوم شد که حدیث مضطرب آنست که روایت کرده شود بر وجوه مختلف و این علامت ضعف است از جهت
دلالت بر عدم ضبط رواة آن الفصل الثالث عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم خرج الی الصلوة روایت میکند ابو هریره که آنحضرت بیرون آمد برای نماز فلما کبر انصرف پس هرگاه که تکبیر آورد
برای احرام برگشت واومأ الیهم ان کما کنتم و اشاره کرد بسوی صحابه که بحال خود باشید چنانکه هستید ثم خرج پس بیرون آمد از مسجد فاغتسل پس غسل کرد ثم جاء وراسه یقطر پس آمد آنحضرت و حال آنکه می چکید
آب از سر مبارک وی فصلی بهم پس بگذارد نماز با صحابه فلما صلی قال انی کنت جنبا پس هرگاه که تمام کرد نماز گفت بدرستیکه من بودم جنب فنسیت ان اغتسل پس فراموش کردم که غسل کنم و بفراموشی در نماز در آمدم
رواه احمد ورواه مالک عن عطاء بن یسار مرسلا روایت کرد این حدیث را امام احمد از ابی هریره و روایت کرد آنرا امام مالک از عطاء بن یسار که از تابعین است بطریق ارسال و معنی ارسال در مقدمه
معلوم شده و استدلال کرده اند شافعیه باین حدیث بر آنکه نماز مقتدیان باطل نشود بظهور بطلان نماز امام چه آنحضرت بنماز در آمد و قوم نیز در نماز در آمدند بعد از آن برگشت بجنابت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم و باطل شد نماز وی و مقتدیان همچنان بر تحریمه باقی و منتظر ماندند و حکم ببطلان نماز ایشان نکرد و امر باعادت تکبیر احرام واقع نشد و مذهب حنفیه آنست که فساد نماز امام متضمن فساد نماز ماموم است زیرا
که امام ضامن نماز ماموم است و در حدیث آمده است که الامام ضامن جواب میگویند اصحاب ما که از این حدیث معلوم نشد که قوم نیز تکبیر احرام بر آورده بودند و در نماز داخل شده و شاید که استشعار آنحضرت
بجنابت بعد از تکبیر خود و پیش از تکبیر ایشان باشد و حال آنکه در صحیح مسلم آمده است که ایستاد آنحضرت در مصلای خود پیش از آنکه تکبیر بر آرد پس برگشت و بغسل بر آمد پس اگر قضیه حدیث کتاب و حدیث مسلم

یکی است بر آن حمل باید کرد که خواست که تکبیر گوید و در نماز درآید اگر و قصه است جواب آنست که گفته شد که برآمدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش از تکبیر قوم بود و شیخ ابن الهمام از امام محمد در کتاب الآثار می آرد
که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت درباب وی که امامت کرد قومی را جنبا بی وضو اعادت کند امام نماز را و اعادت کنند قوم نیز و نیز می آرد که یکبار امیر المؤمنین علی نیز امامت کرد قومی را جنب یا بی
وضو پس اعاده کرد نماز را و امر کرد ایشان را که اعاده کنند وعن جابر قال کنت اصلی الظهر مع رسول الله گفت جابر بودم من که میگذاردم نماز پیشین را با آنحضرت صلی الله علیه وسلم فاخذ قبضة من الحصی پس میگرفتم مشتی از
سنگریزها لتبرد فی کفی تا سرد کرده شود در کف دست من اضعها لجبهتی اسجد علیها می نهادم زیر پیشانی خود در حالتی که سجده میکنم بر آن لشدة الحر میکردم من این عمل از جهت سختی گرما ازینجا معلوم میشود که این مقدار فعل عفو است در نماز و کثیر
هم نیست زیرا که میگرفت آن را بیک گرفتن بدست رواه ابو داود و روی النسائی نحوه وعن ابی الدرداء قال قام رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی گفت ابو درداء ایستاد آنحضرت در حالتی که نماز میکند فسمعناه
یقول پس شنیدیم آنحضرت را که میگوید اعوذ بالله منک پناه میجویم بخدا از تو ثم قال العنک بلعنة الله ثلثا پس گفت آنحضرت لعنت میکنم ترا بلعنت خدا ثلثا سه بار گفت این قول را و بسط یده کانه یتناول شیئا
و فراخ کرد آنحضرت دست خود را گویا که میگیرد چیزی را فلما فرغ من الصلوة قلنا پس هرگاه که فارغ شد آنحضرت از نماز گفتیم یا رسول الله قد سمعناک تقول فی الصلوة شیئا لم نسمعک تقوله قبل ذلک بتحقیق شنیدیم
ترا که میگفتی در نماز چیزی را که نشنیدیم ترا که میگفتی آن را پیش از آن ورأیناک بسطت یدک و دیدیم ترا که فراخ کردی دست خود را قال ان عدو الله ابلیس جاء بشهاب گفت آنحضرت که دشمن خدا که ابلیس است
آورد شعله را از آتش درفشان فی الصراح شهاب درخش آتش لیجعله فی وجهی تا بگرداند آن را و بزند در روی من فقلت پس گفتم اعوذ بالله منک ثلث مرات سه بار ثم قلت پس گفتم العنک بلعنة الله التامة لعنت
میکنم ترا بلعنت خدا که تام و کامل است فلم یستأخر پس پس نرفت و دور نشد ثلث مرات این کلمه را هم سه بار گفتم و لعنت خدا کردم ثم اردت اخذه پس خواستم که بگیرم او را و در بعض نسخ ان آخذه والله لولا
دعوة اخینا سلیمان لاصبح موثقا یلعب به ولدان اهل المدینة بخدا سوگند که اگر نبودی دعای برادر ما که سلیمان است که تسخیر جن و اختصاص او بتصرف در ایشان کرده هر آئینه صبح میکرد این شیطان بسته شده که بازی میکردند
بوی کودکان اهل مدینه شرح این در آخر فصل اول در حدیث ابی سعید گذشته لیکن در آن حدیث عفریت من الجن واقع شده و درینجا ابلیس میگویند که تصرف و تسخیری که سلیمان علیه السلام را بود در جن بود نه
بر ابلیس و جواب میگویند که چون ابلیس بصورت جن متمثل گشت و ظاهر شد سلیمان را بروی نیز تصرف باشد چنانکه بر جن و میتوان گفت که مراد با ابلیس اینجا شیطان آدم نیست بلکه جن است و ابلیس محمول بر معنی لغوی است
از ابلاس بمعنی نومیدی است از رحمت حق رواه مسلم وعن نافع قال ان عبد الله بن عمر مر علی رجل و هو یصلی روایتست از نافع مولای ابن عمر گفت که ابن عمر گذشت بر مردی و حال آنکه آن مرد نماز میگذارد
فسلم علیه پس سلام کرد ابن عمر بر آن مرد فرد الرجل کلاما پس جواب داد آن مرد سلام ابن عمر را بالکلام چنانچه متعارفست فرجع الیه عبد الله بن عمر فقال له پس برگشت ابن عمر بسوی آن مرد پس گفت مر او را اذا
سلم علی احدکم و هو یصلی فلا یتکلم ولیشر بیده وقتی که سلام کرده شود بر یکی از شما و آن یکی نماز میگذارد پس نباید که جواب سلام وی بکلام دهد و باید که اشاره کند بدست چنانکه سابقا گذشت رواه مالک باب
السهو و در بعض نسخ باب سجود السهو و سهو و نسیان غفلت و بیخبری آدمی از چیزی که در واست و رفتن دل بجانب دیگر و باید دانست که سهو و نسیان بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم در اقوال که
متعلق باخبار و ابلاغ باشد جائز نیست و در افعال اختلافست و مختار نزد اهل حق جواز است زیرا که احادیث صحیحه درین باب وارد شده و چاره نیست از قائل شدن بدان و محذوری هم لازم نمی آید
بلکه متضمن حکمت است و بحقیقت از جمله اتمام نعمت بر امت و اکمال دین ایشانست تا بشرف اقتدا و اتباع سنت مشرف شوند چنانکه فرموده است انما انسی لاسن و اگر چه وجود سنت بقول او مرتب میشد
چنانچه مثلا میفرمود هر که سهو کند در نماز واجبست بروی سجده اما وقوع سهو از آنحضرت و شرعیت فعل سجده مستلزم و متضمن حصول شرف اقتدا است فافهم و باید فهمید که وقوع سهو و نسیان از آنحضرت
از کدام مقام است لابد از مرتبه اشتغال و استغراق در مقامی خواهد بود که دست عقول از دامن ادراک آن قاصر است الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان احدکم اذا قام
یصلی جاءه الشیطان بتحقیق یکی از شما چون می ایستد که نماز میگذارد می آید او را شیطان فلبس علیه پس میپوشد شیطان کار بروی و خلط میکند و در شک و شبهه می افکند او را و لبس بضم لام و سکون با پوشیدن کار بر کسی
آمیختن تاریکی با روشنائی و لبس بتخفیف و تشدید هر دو روایت است و تشدید مفید مبالغه و تکثیر است حتی لا یدری کم صلی تا آنکه درنمی یابد که چند رکعت گذارده است فاذا وجد ذلک احدکم فلیسجد سجدتین و هو جالس پس چون بیابد
آن لبس و شک را یکی از شما پس باید که سجده کند دو سجده و حال آنکه وی نشسته است متفق علیه ابن همام گفته ظاهر آنست صورت شک است و فرق میان شک و سهو آنست که در سهو جزم میکند بیک جانب و در شک تردد دارد
که اینست یا آن و گویند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم هرگز در شک نیفتاده از جهت بودن آن از تلبیس شیطان یا دو سهو و نسیان افتاده بعلیه استغراق و توجه بعالم دیگر و حکم شک نیز حکم سهو است در وجوب سجدتین و حکم
وی بتفصیل در حدیث آینده بیاید وعن عطاء بن یسار تابعی ثقه مشهور است و از کبار علمای مدینه مولای میمونه رض عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا شک احدکم فی صلوته چون شک کند یکی از
شما در نماز خود فلم یدر کم صلی پس درنیابد که چند رکعت گذارده است ثلثا ام اربعا سه یا چهار فلیطرح الشک پس باید که بیندازد شک را یعنی آن رکعت را که شک در واست ولیبن علی ما استیقن و باید که
بنا نهد بر چیزی که یقین دارد و متیقن است وجود وی یعنی اقل چنانکه در صورت شک سه یا چهار بر سه بنا نهد و قرار دهد ثم یسجد سجدتین پس باید که سجده کند دو سجده چنانکه سجده سهو میباشد قبل ان یسلم پیش از آنکه
سلام دهد و در روایت بخاری این قید نیست و از اینجاست اختلاف ائمه در بودن سجده سهو پیش از سلام یا بعد از سلام چنانکه تفصیل در شرح حدیث دیگر بیان کنیم و بعد از آن فائده سجدتین بیان میفرماید
بقول خود فان کان صلی خمسا پس اگر هست مصلی که گذارده است پنج رکعت یعنی شک کرده در سه یا چهار و بنا نهاد بر سه و در واقع چهار رکعت بود و چون رکعت دیگر گذارد پنج رکعت شد شفعن له صلوته
شفع میسازند این پنج رکعت را بسبب این دو سجده که در حکم یک رکعت اند مر مصلی را نماز او را یعنی این پنج رکعت با این دو سجده سهو در حکم شش رکعت میشوند و ان کان صلی اتماما لاربع و اگر گذارده است
رکعت دیگر را بعد از بنا نهادن بر سه از برای تمام کردن مر چهار را چنانکه در واقع هم سه رکعت بود و پس با این رکعت چهار رکعت تمام شد کانتا ترغیما للشیطان میباشند این دو سجده خوار گردانیدن و بینی
بر خاک مالیدن شیطان را یعنی اگر چه برین تقدیر احتیاج بسجدتین نیست که شفع گردانند نماز مصلی را چنانکه بر تقدیر اول بود و لیکن فائده سجدتین رغم شیطانست که میخواست که در شک اندازد و از عبادت باز دارد
مصلی برغم او سجده کرد و در عبادت افزود رواه مسلم روایت کرد این حدیث را مسلم از عطاء بن یسار از ابی سعید خدری و رواه مالک عن عطاء مرسلا و روایت کرد آن را مالک از عطاء بن یسار بطریق
ارسال بی ذکر ابی سعید و معنی ارسال در مقدمه معلوم شده و فی روایته شفعها بهاتین السجدتین و در روایت مالک بجای شفعن له صلوته که در روایت مسلم مذکور شد همچنین واقع شده شفعها بهاتین السجدتین یعنی شفع میکرد آن را

مصلی آن پنج رکعت را باین دو سجده چنانکه وجهش معلوم شد پیشتر بدانکه ظاهر این حدیث در آنست که در صورت شک بنا بر اقل نهد که یقین است و عمل بتحری یعنی غالب ظن نکند و مذهب جمهور ائمه همین است و ترمذی میگوید
که نزد بعضی از اهل علم در صورت شک اعاده کند نماز را و امام ابوحنیفه گوید که اگر شک در اول بار بود یعنی شک کردن عادت او نشده است تحری کند و بعد از تحری اگر غلبه ظن بجانبی واقع شود بهمان عمل کند
و اگر غلبه ظن حاصل نشود بنا بر اقل نهد و سجده سهو کند زیرا که بنا نهادن بر ظن غالب اصلی معتبر است در شرع چنانکه در قبله و مانند آن و در صحیحین از ابن مسعود آمده که قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا شک
احدکم فلیتحر الصواب و لیتم علیه آورده این حدیث را شمنی در شرح نقایه و در جامع الاصول از حدیث نسائی نیز در تحری صواب آورده و امام محمد در موطای خود گفته که آثار در باب تحری غالب ظن بسیار آمده
و گفت اگر چنین کرده نشود پس نجات از سهو و شک متعذر گردد و در اعاده در صورت کثرت شک و اعتیاد حرجی عظیم است انتهی گفت بنده ضعیف صانه الله عما شانه که حاصل مقام اینست که درین
باب سه حدیث آمده اول اذا شک احدکم فلیستانف و کما قال دوم من شک فی صلوته فلیتحر الصواب سوم این حدیث که درین باب مذکور است که حاکم است به بنا نهادن بر یقین پس جمع کرد ابوحنیفه
میان این هر سه حدیث بحمل اول بر عروض شک در اول بار و ثانی بر صورت وقوع تحری بر یک جانب و ثالث بر عدم وقوع تحری و این کمال جامعیت و نهایت تحقیق است در مذهب امام اعظم اکرم
رضی الله عنه و الله اعلم و عن عبد الله بن مسعود ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی الظهر خمسا روایت است از ابن مسعود که آنحضرت گذارد نماز ظهر را پنج رکعت فقیل له پس گفته شد مر آنحضرت را ازید فی الصلوة
آیا زیاده کرده شد در نماز که چهار رکعت بود و پنج حکم شد فقال و ما ذاک پس گفت آنحضرت و چیست سبب این پرسیدن شما و برای چه میپرسید مگر زیاده از چهار رکعت گذارده ام قالوا صلیت خمسا گفتند
گذاردی پنج رکعت فسجد سجدتین بعد ما سلم پس سجده کرد دو سجده بعد از سلام دادن و فی روایة قال و در روایتی آمده است که فرمود انما انا بشر مثلکم نیستم من مگر آدمی مانند شما انسی کما تنسون فراموش
میکنم چنانکه فراموش میکنید شما فاذا نسیت فذکرونی پس چون فراموش کنم من یاد دهید مرا و اذا شک احدکم فی صلوته فلیتحر الصواب و چون شک کند یکی از شما در نماز خود پس باید که تحری و
طلب کند صواب را بغالب ظن فلیتم علیه پس باید که تمام کند بنا بر غالب ظن ثم لیسلم پس تر باید که سلام گوید ثم یسجد سجدتین پس تر باید که سجده کند دو سجده متفق علیه در این حدیث حکم بنا بر اقل نیست و مراد
آنست یعنی اگر تحری فائده نکند بنا بر اقل نهد و تمام کند و شافعیه چون قائل نیستند بتحری مراد از تحری صواب اخذ باقل دارند و نزد حنفیه در صورت گذاردن خمس تفصیل است اگر سهو کرد از قعده
اخیره و برخاست برای رکعت خامسه رجوع کند بقعده مادام که سجده نکرده است برای رکعت خامسه اگر سجده کرد باطل گردد فرض او و لغو کند خامسه او را و اگر کرده است قعده اخیره و برخاست پیش از
سلام رجوع کند بقعده مادام که سجده نکرده است برای خامسه اگر سجده کرد تمام گشت فرض او و ضم کند بوی سادسه و مستحسن است که سجده کند برای سهو از سلام و ظاهر حدیث دلالت دارد
بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ضم نکرد سادسه را و اکتفا کرد بسجده برای سهو چنانکه مذهب شافعی است و جواب ازین در شرح گفته شده است فتدبر و عن ابن سیرین عن ابی هریرة قال صلی
بنا رسول الله ابن سیرین که از مشاهیر تابعین است احوال وی در مواضع دیگر ذکر کرده شده است روایت میکند از ابی هریره که گفت نماز گذارد با ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی امامت کرد
احدی صلوتی العشی یکی از دو نماز شبانگاه را که نماز ظهر باشد یا عصر و عشی از زوال آفتاب تا غروب را گویند قال گفت ابن سیرین قد سماها ابوهریرة و لکن نسیت انا تحقیق نام برده بود آن نماز را
ابوهریرة و لیکن فراموش کردم من قال فصلی بنا رکعتین پس بگذارد آنحضرت با ما دو رکعت ثم سلم پس تر سلام داد یعنی سهو کرد و برنخواست برای رکعت سوم فقام الی خشبة معروضة فی المسجد پس
ایستاد آنحضرت بسوی چوبیکه بعرض نهاده شده بود در مسجد و در بعضی از نسخ مشکات لفظ فی المسجد نیست و لیکن در بخاری هست فاتکأ علیها پس تکیه کرد بر آن چوب کأنه غضبان گویا وی خشم گرفته است که گویا
آنحضرت خشمگین است و وضع یده الیمنی علی الیسری و نهاد دست راست خود را بر دست چپ خود و شبک بین اصابعه و در میان یکدیگر در آورد انگشتان خود را و وضع خده الایمن علی ظهر کفه الیسری
و نهاد رخساره راست خود را بر پشت کف دست چپ خود و خرجت سرعان الناس من ابواب المسجد و بیرون آمدند پیشتر و زودتر آینده گان مردم از درهای مسجد و سرعان بفتح سین و را اوایل
ناس که شتابی کنند بفتحتین و بسکون را نیز آمده و بضم و سکون نیز ضبط کرده اند و مراد گروهی اند که بعد از گذاردن نماز برای ذکر و دعا توقف نکنند و شتاب از همه پیشتر برآیند و جماعه را که
معرکه جنگ که از همه پیشتر برآیند و بی صبری نمایند نیز میگویند فقالوا پس گفتند صحابه بمشاهده این حالت از آنحضرت که هم بر دو رکعت سلام داده برآمد قصرت الصلوة کوتاه شد یا کوتاه
کرده شد نماز و قصرت بفتح قاف و ضم صاد و بضم قاف و کسر صاد هر دو روایت است یعنی از چهار رکعت به دو رکعت آمد و فی القوم ابوبکر و عمر و در میان صحابه که حاضر بودند ابوبکر و عمر رضی الله
تعالی عنهما نیز بودند فهابا ان یکلماه پس ترسیدند و بزرگ داشتند ابوبکر و عمر آنحضرت را از اینکه بپرسند او را از حقیقت حال و هیبت ترس با بزرگی داشتن چنانکه از پادشاه بسبب هیبت میباشد
و از دزد خوف و فی القوم رجل فی یدیه طول و در میان صحابه مردی بود که در هر دو دست وی درازی بود و از این جهت یقال له گفته میشد او را ذوالیدین خداوند دو دست و بعضی گویند
که از ان جهت ذوالیدین میگفتند که بهر دو دست کار میکرد و بعضی گویند از آن جهت که دو تیر داشت و مضمون حدیث صریح است که وجه تسمیه بدان دراز بودن دستها است و نام او عمیر بن
عبد عمرو و کنیت او ابو محمد و بعضی گویند نامش خرباق بود بکسر خای معجمه و بعضی گویند که خرباق نام مردی دیگر است که او را ذوالشمالین گویند و بعضی گویند خرباق غیر ذوالیدین و ذوالشمالین
است و قیل غیر ذلک و الله اعلم قال گفت این مرد که ذوالیدین بود یا رسول الله انسیت آیا فراموش کردی و سهو شد ترا ام قصرت الصلوة یا کوتاه شد و یا کوتاه کرده شد نماز فقال لم انس
و لم تقصر پس گفت آنحضرت نه فراموش کرده ام و نه کوتاه شده و نه کوتاه کرده شده نماز فقال اکما یقول ذوالیدین پس گفت و پرسید آنحضرت از صحابه آیا واقع همچنین است که میگوید ذوالیدین
فقالوا نعم پس گفتند آری همچنین است که وی میگوید فتقدم و صلی ما ترک پس پیش رفت آنحضرت و بگذارد آن دو رکعت را که مانده بود و نگذارده ثم سلم پس تر سلام داد ثم کبر پس تر تکبیر برآورد
و سجد مثل سجوده او اطول و سجده کرد مانند سجود خود که در نماز کرده بود و یا درازتر از آن بجهت اعتذار از وقوع تقصیر و مشاهده عظمت حق و نفاذ حکم و تقدیر وی سبحانه ثم رفع رأسه
و کبر پس تر برداشت سر از سجده و تکبیر گفت ثم کبر و سجد مثل سجوده او اطول پس تر تکبیر گفت و سجده کرد مانند سجود معتاد یا درازتر از آن ثم رفع رأسه و کبر پس تر برداشت سر خود را و تکبیر گفت
حاصل که دو سجده کرد چنانکه در سهو مشروع است فربما سألوه پس بعد از روایت کردن ابن سیرین حدیث بنحوی که مذکور شد بسا که پرسیدند ابن سیرین را بطریق استفهام و گفتند ثم سلم

یعنی آیا گفت ابو هریره ثم سلم یعنی سجدتین سهو بعد از سلام کرد یا پیش از سلام فیقول پس میگفت ابن سیرین در جواب سوال ایشان نبئت ان عمران بن حصین قال ثم سلم آگاهانیده شده و خبر داده شده ام که عمران
بن حصین در حدیث خود گفته است ثم سلم یعنی این لفظ را از حدیث ابو هریره محفوظ ندارم و لیکن مرا خبر داده اند که عمران بن حصین که وی نیز روایت کرده است در حدیث خود ثم سلم گفته است و آنکه
در حدیث ابو هریره ثم سلم ذکر کرده ام از روایت عمران بن حصین است که در اینجا در آورده ام و در روایتی آمده است که از ابن سیرین پرسیدند که در سجدتین سهو تشهد هست پس گفت نیست
تشهد در حدیث ابی هریره و لیکن من دوست میدارم که خوانده شود تشهد و در فصل ثانی از حدیث عمران بن حصین ذکر تشهد بیاید متفق علیه بلفظه للبخاری و فی اخری لهما و در روایت دیگر مر بخاری
و مسلم را فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم بدل بجای لفظ لم انس و لم تقصر این لفظ آمده است کل ذلک لم یکن هیچ چیز از نسیان و قصر نبود و دیگر این عبارت آمده است که فقال پس گفت ذوالیدین قد کان
بعض ذلک یعنی تحقیق بود یکی ازین دو چیز یا نسیان یا قصر یا رسول الله بدانکه شراح حدیث را در بیان علوم اینحدیث کلام طویل است و شیخ در فتح الباری آنرا استیفا کرده اگر تمامه آنرا نقل کنیم کلام دراز گردد
و لیکن در اینجا دو کلام است که باید آورد اول در قول وی صلی الله علیه و سلم کل ذلک لم یکن یعنی نه قصر بود و نه نسیان و این اخبار است بر خلاف واقع و اجماع کرده اند بر عدم جواز سهو در اخبار و خلاف
در افعال است و ثانی در اتمام صلوة و عدم استیناف آن با وجود وقوع تکلم و افعال دیگر از آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس بعض گفته اند در جواب از اشکال اول که عدم جواز نسیان در اقوال و
اخباریست که متعلق باشد بتبلیغ شرائع و احکام وحی نه در جملهٔ اخبار و این جواب ضعیف است زیرا که اخبار بر خلاف واقع کذب و معصیت است اگرچه نه عمدا بود و واجب است تنزیه ساحت عزت و کرامت
آنحضرت صلی الله علیه و سلم از ان و همین است مذهب جمهور و ایشان میگویند که مراد بقول وی هیچ نبود نه نسیان و نه قصر آنست که در اعتقاد من هست نه در نفس الامر و این خبر صادق است بلی
یا این قول کنایت است از عدم شعور گویا گفت من شعور بدان ندارم و این صادق است و جواب از اشکال ثانی میگویند که تکلم و فعل که مفسد نماز است بر تقدیریست که عمدا باشد نه بسهو و نسیان
چنانکه مذهب شافعی است و این جواب تمام نیست در تکلم از ذوالیدین و صحابه دیگر چه تکلم ایشان نه بسهو بود مگر آنکه گویند ایشان تابع رسول الله صلی الله علیه و سلم بوده اند و ایشان را حکمی مستقل نیست
و اینجواب خالی از ضعفی نیست و جواب مذکور جاری نیست بر مذهب حنفیه چه نزد ایشان کلام عمدا و سهوا مطلق مفسد نماز است پس ایشان میگویند که وقوع این قضیه پیش از نسخ جواز کلام و افعال است
در نماز و در اینجا کلام است مذکور در شرح و مذهب امام احمد حنبل آنست که کلام در نماز عامدا و ساهیا مفسد نماز است مگر آنکه برای مصلحت نماز باشد از امام یا از ماموم چنانکه درین قضیه است
و الله اعلم و عن عبد الله بن بحینه بضم موحده و فتح مهمله و سکون تحتیه نام مادر عبد الله است چنانکه مشهور است و نام پدر او مالک است و در بعض اسانید عبد الله بن مالک ابن بحینه است بتنوین مالک
و اثبات الف تا صفت مالک نگردد و صحابیست حلیف بنی المطلب بن عبد مناف از سابقین است فی امارة معاویة ان النبی صلی الله علیه و سلم صلی بهم الظهر روایت است که آنحضرت گذارد
با صحابه نماز پیشین را فقام فی الرکعتین الاولیین لم یجلس پس ایستاد آنحضرت در دو رکعت اولی و ننشست و نکرد قعده اولی فقام الناس معه پس ایستادند مردم با آنحضرت حتی اذا قضی الصلوة
و انتظر الناس تسلیمه تا آنکه چون تمام کرد نماز را و چشم داشتند مردم که سلام گوید کبر و هو جالس تکبیر سلام داد و از نماز برآمد متفق علیه الفصل الثانی عن عمران بن حصین ان النبی صلی الله علیه و سلم
صلی بهم فسها روایت است از عمران بن حصین صحابی مشهور است و احوال وی در مواضع نوشته شده که آنحضرت نماز گذارد با صحابه پس سهو کرد فسجد سجدتین پس سجده کرد دو سجده برای سهو ثم
تشهد ثم سلم پس تشهد خواند پس سلام داد درین حدیث بتعیین موضع سهو نکرد و ذکر تشهد کرد و در احادیث دیگر ذکر تشهد نیست و این حدیث موافق مذهب ما است و مذهب امام احمد نیز
همین است و بعض مالکیه و شافعیه نیز هم برین اند و اختلاف است که صلوة و دعا که در تشهد آمده است در تشهد که پیش از سجده است بخوانند یا در آنکه بعد از وست اختیار کرخی که از حنفیه است بر ثانی است
و در هدایه گفته صحیح همین است و در بعضی از شروح هدایه گفته که صواب آنست که در اول بخوانند و طحاوی گفته که در هر دو بخوانند و شیخ ابن الهمام گفته که قول طحاوی احوط است کذا فی فتاوی قاضیخان
رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب از جهت تفرد راوی وی بزیادة تشهد با مخالفت رواة دیگر با وجود کثرت ایشان و حفظ ایشان و حاکم گفته است که این حدیث صحیح است بر شرط شیخین و بیهقی
و ابن عبد البر و غیر ایشان بتضعیف کرده اند آنرا و عن المغیرة ابن شعبة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قام الامام فی الرکعتین چون بایستاد امام در دو رکعت و قعده نکرد فان ذکر قبل ان
یستوی قائما فلیجلس پس اگر یاد آورد که قعده نکرده است پیش از راست شدن و تمام ایستادن پس باید که بنشیند و تشهد بخواند ظاهر حدیث آنست که سجده سهو نکند و در هدایه گفته است که بعض
گفته اند که سجده کند از جهت تاخیر و اصح آنست که نکند و ان استوی قائما و اگر تمام ایستاد فلا یجلس و یسجد سجدتی السهو پس باید که ننشیند و سجده کند دو سجدهٔ سهو رواه ابو داود و ابن ماجه
و اینحدیث دلالت دارد که معتبر تمام قیام و عدم آنست و ظاهر مذهب ما آنست که اگر بقعود اقرب بود برگردد و بنشیند و تشهد بخواند و اگر بقیام اقرب باشد برنگردد و ننشیند و اختلاف
کرده اند در تفسیر اقرب بعض گفته اند که اگر نصف اسفل راست ایستاد بقیام اقرب است و اگر نه بقعود اقرب است و بعض گفته اند اگر سر سرین و زانوها برداشت بقیام اقرب است و اگر نه بقعود
و بعض گفته اند معتبر برداشتن زانوها است شیخ ابن الهمام گفت اعتبار اقربیت روایتی است از ابی یوسف که اختیار کرده اند آنرا مشایخ بخارا اما ظاهر مذهب نزد عدم استوای قیام عود است
و هو الاصح الفصل الثالث عن عمران بن حصین ان رسول الله صلی الله علیه و سلم صلی العصر و سلم فی ثلث رکعات آنحضرت گذارد نماز دیگر را و سلام داد در سه رکعت ثم دخل منزله پس درآمد در منزل
خود فقام الیه رجل یقال له الخرباق پس ایستاد و رفت بسوی آنحضرت مردی که گفته میشود او را خرباق و کان فی یدیه طول و بود در هر دو دست وی درازی تحقیق آنست که این مرد همان ذوالیدین است
که سابقا ذکر او رفت کذا فی شرح الشیخ فقال پس گفت یا رسول الله فذکر له صنیعه پس یاد داد آن مرد مر آنحضرت را کار آنحضرت را که کرد یعنی سلام دادن در سه رکعت فخرج غضبان یجر رداءه
پس بیرون آمد آنحضرت خشمگین در حالیکه میکشید ردای مبارک خود را هیچ معلوم نمیشود که سبب سهو چه بود و باعث این خشم و اضطراب چه و الله اعلم باسراره حتی انتهی الی الناس فقال تا آنکه رسید
آنحضرت بسوی مردم که حاضر بودند پس فرمود اصدق هذا آیا راست میگوید این مرد قالوا نعم گفتند آری راست میگوید فصلی رکعة پس بگذارد آنحضرت یک رکعت را که مانده بود از نماز و
سهو کرده بود ثم سلم پس سلام داد ثم سجد سجدتین پس سجده کرد دو سجده برای سهو ثم سلم پس سلام داد و از نماز برآمد رواه مسلم پوشیده نماند که مخالفت میان اینحدیث عمران بن حصین و

حدیث ابی ہریره که گذشت از دو وجه است یکی آنکه آنجا سلام بر دو رکعت بود و اینجا بر سه و آنجا گفت اعتماد کرد بر خشبه که در مسجد بود و اینجا میگوید که درآمد در منزل در وجه ثانی خود ممکن است که
امر باشد ابو ہریره یکی را ذکر کرد و عمران بن حصین دیگری را اما مخالفت در وجه اول صورت اجتماع ندارد و ازین جهت حکم کرده اند که واقعه متعدد است و در ہر دو واقعه متکلم ذو الیدین باشد و الله
اعلم و عن عبد الرحمن بن عوف قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول شنیدم آنحضرت را که گفت من صلی صلوة یشک فی النقصان کسیکه بگذارد نمازی را که شک میکند در نقصان چنانکه شک کرد
در رباعی که سه گذارده یا چهار فلیصل حتی یشک فی الزیادة پس باید که بگذارد تا آنکه شک کند در زیادت یعنی بنا کند بر اقل چنانکه در صورت مذکور سه رکعت قرار دهد پس رکعت دیگر بگذارد
تا شک افتد که چهار رکعت شد یا پنج باحتمال آنکه شاید در نفس الامر چهار رکعت شده و این رکعت پنجم باشد این معنی دارد که فرمود بگذارد تا شک کند در زیادت رواه احمد بدانکه سهو از آنحضرت
در چند موضع واقع شده اول از قعدهٔ اولی چنانکه در حدیث عبد الله بن بحینه وارد شده دوم از دو رکعت اخیر چنانکه در حدیث ذو الیدین واقع شده سیوم از یک رکعت اخیر چنانکه در
حدیث خرباق آمده چهارم در زیادهٔ خامسه چنانکه در حدیث عبد الله بن مسعود پس مجتهدان برآن قیاس کردند و گفتند که ہر که فراموش کند واجبی را از واجبات نماز سجدهٔ سهو بر وی
واجب گردد و اصحاب ظاہر ہم برین مواضع که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سجده کرد اقتصار کنند و در غیر این مواضع سجده نکنند و دیگر بدانکه از احادیث که وارد شده اند درین باب معلوم
شد که آنحضرت در بعض مواضع سجدهٔ سهو پیش از سلام کرده و در بعض بعد از سلام و ظاہر آنست که فعل آنحضرت گاہی چنان بود و گاہی چنین و ہر دو جائز باشد و لیکن مذاہب ائمه متفرق افتاد
امام شافعی در ہمه جا قبل السلام گوید و احادیث را که وارد شده اند در وی ترجیح نماید بلکه دعوی کند که احادیث وارده در سجده بعد از سلام منسوخ اند و گوید که آخر فعل آنحضرت صلی الله
علیه وسلم آن بود که قبل از سلام میکرد اما این دعوی ثابت نشده و الله اعلم و امام اعظم در ہمه جا بعد از سلام کند از جهت کثرت احادیث وارده در وی و قوت آنها و در کتب سته از
عبد الله بن مسعود آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم سجده کرد بعد از سلام اگرچه از عبد الله بن بحینه قبل از سلام نیز آمده کذا ذکر الشیخ ابن الهمام و نیز ابو داود و ابن ماجه و احمد و عبد
الرزاق از ثوبان آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت لکل سهو سجدتان بعد ما یسلم و چون فعل و قول متعارض آمده متمسک بقول کردیم و قول اقوی است از فعل نزد امام ابو حنیفه
چنانکه در اصول فقه ثابت شده و شمنی گفته که این قول جمعی از صحابه است که سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن مسعود و عمار بن یاسر و ابن عباس و ابن الزبیر از ایشانند رضی الله عنهم اجمعین و امام
مالک گوید ہر جا که سهو بنقصان است سجده قبل السلام کند و ہر جا که بزیادت است بعد از سلام و اگر جمع گردد ہر دو سهو سجده کند ہر دو را قبل از سلام و مزنی و ابو ثور از ائمه شافعیه ہم برین
قول اند و ابن عبد البر گفته که قول مالک موافق نظر عقل است زیرا که در صورت نقص جبر نقصان است پس باید که داخل اصل صلوة باشد و در زیادت ترغیم شیطان است و درین سخن نظر است
و مذہب امام احمد آنست که در ہر موضع که رسول خدا صلی الله علیه وسلم قبل السلام کرده قبل السلام باید کرد و در ہر موضع که بعد از سلام کرده بعد از سلام باید کرد و گفته اند که این قول قوی
و اقرب بصوابست و نقل کرده شده است از احمد که گفت اگر نمی بود درین باب چیزی مروی از رسول خدا صلی الله علیه وسلم حکم میکردیم که سجده قبل از سلام باید کرد و باید دانست که اختلاف
مذکور در سجود که بعد از سلام باید یا قبل سلام در فضلیت و اولویت است و در اصل جواز اختلاف نه صرح به فی کتب الائمة الاربعة و اما بودن سلام یک یا دو و اول قول محمد است و مختار
فخر الاسلام و گفته است که مقابل روی دهد و قیل بجانب یمین و در ہدایه گفته که اصح آنست که دو سلام دهد و اختیار شمس الائمه اینست بعد از آن اختلاف است در تشهد بعد از سجود سهو و آن
مذکور است در بعض احادیث و مذہب ما اینست چنانکه گذشت باب السجود القرآن اختلاف کرده اند در سجده تلاوت ائمه ما بر آنند که واجبست و امام مالک و شافعی و احمد بر آن
اند که سنت است و فعل آن افضل از ترک است و در روایتی از امام احمد نیز واجبست اگر در نماز باشد و حجت وجوب آیات و احادیث است که در ذم ترک آن واقع شده و تاکید و مبالغه
که در ادای آن ورود یافته و گویند که سجده جزو صلوة است که بجهة تخفیف اقتصار بر آن کرده شده پس فرض باشد چنانکه قیام در نماز جنازه و لیکن چون دلائل آن قطعی نبود بوجوب قائل شدیم
نه فرضیت و متمسک ائمه دیگر بحدیث زید بن ثابت است که گفت خواندم سورهٔ والنجم را در حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و سجده نکرد و جوابش آنست که وجوب سجدهٔ تلاوت علی
الفور نیست شاید که در وقت دیگر کرده باشد و نیز توان گفت که قرائت در وقت مکروه واقع شده باشد یا سجده نکرد بجهة بیان جواز تأخیر یا مخصوص بسجدهٔ والنجم باشد که در وی اختلاف است
و الله اعلم و طهارت شرط است در سجدهٔ تلاوت و از هیچکس خلاف در آن منقول نشده الا در روایتی از ابن عمر آمده که وی رضی الله عنه بی وضو نیز میکرد و هیچ یکی از علما درین حکم براه موافقت
وی نرفته الا الشعبی نیز میگویند که گاهی شعبی در راهی میرفت و اشارتی بسجده میکرد بغیر جهة قبله بی وضو و میگذشت کذا قال الشیخ و بعضی از سلف برین هم رفته اند که سجده تلاوت بر مستمع است
نه بر سامع اگر اتفاقی بشنود آیت سجده و بگوش رسید سجده واجب نگردد و بعضی گویند که اگر قاری سجده نکرد بر سامع نیز واجب نگردد گویا قاری حکم امام دارد نسبت بسامع و این از امام مالک
نیز روایت کرده اند و بعضی گفته اند که وجوب بر تقدیریست که قاری بقصد قرائت کند نه بر قصد قصه و حکایت چنانکه قصه خوانان میخوانند و مذہب جمهور ائمه برآنند که واجبست
و بر سامع مطلقا بشرائط صلوة و هو المختار الفصل الاول عن ابن عباس قال سجد النبی صلی الله علیه وسلم بالنجم سجده کرد آنحضرت بسورهٔ نجم که در آخر آیت سجده دارد و سجد معه المسلمون و المشرکون
و سجده کردند همراه آنحضرت مسلمانان و کافران و الجن و الانس و جنیان و آدمیان مراد همین جن و انس که درین مجلس حاضر بوده باشند بطریق تکریر و تاکید یا ہر که بر روی زمین از آدمیان
و پریان بود و علم آن از جانب رسول خدا ثابت شده باشد رواه البخاری و گفته اند سجده آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجهة امتثال امر الٰهی تعالی بود و سجود شکر گذاری نعم عظیمهٔ وی سبحانه
که معهود وی اند از اول سوره و سجده مسلمانان بجهة متابعت آنحضرت در امتثال امر و اتیان شکر و سجده مشرکان بجهة سماع اسمای آلهه شان بود از لات و عزی و منات یا از جهة غلبهٔ سطوت
و سلطان عزت و جبروت و سطوع انوار عظمت و کبریای توحید الٰهی عز و جل چنانکه تاب و طاقت اخفا را باطل شد و اثر جحود و انکار و استکبار محو و مضمحل گشت مگر ازان کسیکه اشقی و اطغی قوم بود
که کفی از خاک برگرفت و بر جبههٔ زشت خود زد و گفت این قدر بس است چنانکه در فصل ثالث بیاید و درینجا قصه است از وضع زنادقه و مفتریات ایشان خذلهم الله که بعضی از ارباب

سیوم قواریخ که مولع اند بذکر غرائب و اعاجیب آورده اند و علمای محدثین حکم بوضع آن کرده و ابطال آن نموده اند و آن اینست که آنحضرت در نزد ذکر اسمای لات و عزی و منات مدح ایشان کرده
گفت شعر تلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی یا بسهو بر زبان آنحضرت صلی الله علیه وسلم رفت یا شیطان بآواز بلند مشابه بصوت شریف آنحضرت از پیش خود خوانده مشرکان را شنوانده و سجده مشرکان
ازین جهت بود که گفتند که اکنون محمد مدح آلهه ما کرد و ما را با وی نزاعی نماند ما میدانیم که خالق محیی ممیت علیم قدیم رزاق کیست اینها شفعای ما اند و محمد خود اثبات شفاعت برای ایشان کرد و این
قصه عقلا و نقلا بوجوه باطل و موضوع است و کلام در وی بسیار است پاره از ان در شرح بیان کرده ایم والله یقول الحق وهو یهدی السبیل وعن ابی هریرة قال سجدنا مع النبی گفت ابوهریره
سجده کردیم ما با پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی اذا السماء انشقت واقرأ باسم ربک پس ثابت شد که درین دو سوره سجده هست و مردود گشت قول کسی که گفت در مفصل سجده نیست و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بعد از آمدن بمدینه در وی سجده نکرده چنانکه در فصل ثانی در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما بیاید رواه مسلم وعن ابن عمر قال کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقرأ
السجدة ونحن عنده میخواند آیت سجده را و حال آنکه نزد وی میبودیم فیسجد ونسجد معه پس سجده میکرد آنحضرت و سجده میکردیم ما با وی فنزدحم پس انبوهی میکردیم ما حتی ما یجد احدنا لجبهته موضعا یسجد علیه
تا آنکه نمی یافت یکی از ما مر پیشانی خود را جای که سجده کند بران متفق علیه پوشیده نماند که این همه مبالغه و تاکید اجتماع و ازدحام بظاهر علامت وجوب سجده است و اگر واجب نبودی این
همه ازدحام برای چه کردندی والله اعلم وعن زید بن ثابت قال قرأت علی رسول الله صلی الله علیه وسلم والنجم فلم یسجد فیها گفت زید بن ثابت خواندم من بر آنحضرت سورة
والنجم را پس سجده نکرد در وی و این بعد از تحول بمدینه بود و این همان حدیث است که قائلان بعدم وجوب سجده تلاوت بدان تمسک کرده اند و جواب آن
معلوم شد و واجب باشد آورد دران متفق علیه وعن ابن عباس قال سجدة ص لیس من عزائم السجود ابن عباس گفت که سجده سورهٔ ص نیست از پس سجدهائی که امر کرده شده باشد بدان عزیمت
در اصل قصد قلب بر شیء فی الصراح عزم بالفتح والضم و عزیمت آهنگ کردن و دل نهادن بر چیزی پس ازان استعمال کرده شد در امر واجب متحتم و در اصطلاح فقها حکم ثابت باصالت وقد رأیت
النبی صلی الله علیه وسلم یسجد فیها و بتحقیق دیدم آنحضرت را که سجده میکرد دران گفته اند که سجده کردن آنحضرت دران بجهت موافقت داؤد علیه السلام و شکر قبول توبهٔ وی بود و در حدیث
نیز آمده است که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم سجده کرد برادرم داؤد بجهت قبول توبهٔ وی و ما نیز سجده میکنیم شکرگذاری آن وفی روایة قال مجاهد قلت لابن عباس أسجد فی ص مجاهد که از تابعین است
و از فقهای مکه و قراء او ست و از علماء مشاهیر ایشانست و سی بار قرآن برابن عباس عرض کرده بود و مات سنة اربع ومائة گفت گفتم من ابن عباس را یا سجده کنم در سورهٔ ص فقرأ پس
خواند ابن عباس این آیت را ومن ذریته داؤد وسلیمان حتی اتی تا آنکه آمد و رسید باینجا که فرموده است حق تعالی و امر کرده است حبیب خود را صلی الله علیه وسلم فبهداهم اقتده پس بهدایت
این پیغمبران که مذکور شدند اقتدا کن و پیروی کن فقال پس گفت ابن عباس نبیکم پیغمبر شما صلی الله علیه وسلم ممن امر ان یقتدی بهم از جملهٔ آن کسانی است که امر کرده شده اند که اقتدا کند
بایشان پس تو سزاوارتری که اقتدا کنی بایشان یعنی چون داؤد علیه السلام سجده کرد و آنحضرت بموافقت وی سجده کرد ما نیز باید کرد رواه البخاری اگر کوئی نسبت اقتدا و تبعیت بآنحضرت
حضرت صلی الله علیه وسلم چگونه باشد و حال آنکه وی مقتدی و متبوع و افضل و اکمل از همه است گوئیم که آن باعتبار ظاهر و تاخر وجود عنصری وست از انبیا علیهم السلام چنانکه او را تابع ملت ابراهیم
گفته اند بلکه همین را دلیل افضلیت و اکملیت وی صلی الله علیه وسلم ساخته اند که چون وی تابع و عامل بهدی همه آنها باشد لاجرم جامع و شامل کمالات همه بود و افضل و اکمل همه گردد و بیت
خوبی و ناز و کرشمه حرکات و سکنات آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری علیه افضل الصلوة والتسلیمات وانهاها واکملها و این حدیث متمسک شافعیه است در عدم وجوب سجدهٔ ص
و آن نزد ما و نزد مالک و نزد احمد در روایتی واجب است چنانچه سائر سجدات قرآنی و این حدیث نیز دلالت ندارد بر عدم وجوب غایت آنکه بیان کرد سبب سجده داؤد را
که از جهت قبول توبه بود و سبب سجدهٔ خود را که از جهت شکر قبول توبهٔ داؤد و موافقت وی بود و سجدهٔ ما بمتابعت آنحضرت و اقتدا بانبیا که مامور است آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بدان و در حقیقت همه عبادت از فرائض و واجبات بجهت شکر نعمت و امتثال امر و اتباع پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و قول ابن عباس که این سجده از عزائم نیست بایمعنی باشد که وجوب
وی ازان قبیل نیست که ابتداء بطریق تعبد بدان امر کرده شده باشد بلکه واجب شده باین سبب مذکور والله اعلم و امام احمد از ابوبکر بن عبدالله مزنی آورده که گفت در خواب دیدم
که سورهٔ ص مینویسم و چون بآیت سجده رسیدم دوات و قلم و هرچه حاضر بود همه را دیدم که بسجده درافتادند پس این قصه را بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم عرض کردم بعد ازان
سجده میکرد آنحضرت درین سوره پس معلوم شد که امر بمواظبت بران مثل سائر سجدات شد و استقرار یافت بران اگرچه در اوائل از عزائم نبود و ظاهر شد که این حدیث ابن عباس بعد از
تسلیم دلالت آن بر عدم وجوب پیش ازین قصه بود کذا ذکر الشیخ ابن الهمام الفصل الثانی عن عمرو بن العاص قال اقرأ و در بعض نسخ اقرأنی رسول الله گفت خوانانید و دانانید مرا پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم خمس عشرة سجدة فی القرآن پانزده آیت سجده در قرآن منها ثلث فی المفصل از انجمله سه سجده در مفصل که از سورهٔ حجرات است تا آخر قرآن و بیان مفصل و اختلاف
در مبدای آن در کتاب الصلوة گذشت و سه سجده در مفصل یکی در آخر سورهٔ والنجم دوم اذا السماء انشقت سیوم در سورهٔ اقرأ وفی سورة الحج سجدتین و خوانانید در سورهٔ حج دو سجده
یکی بعد آیه الم تر ان الله یسجد له من فی السموات ومن فی الارض الآیة دوم در یا ایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا رواه ابوداؤد وابن ماجه بدانکه ائمه همه اتفاق دارند که مجموع سجدات
قرآنی چهارده است الا نزد امام مالک در روایتی و در قول قدیم از شافعی در مفصل سجده نیست و امام ابوحنیفه قائل است بسجدهٔ ص و قائل نیست بسجدهٔ دوم حج و میگوید که مراد بآن
سجدهٔ نماز است بقرینه ذکر ارکعوا و امام شافعی و امام احمد برعکس و در روایتی از امام احمد پانزده است باثبات سجدهٔ ص و دوم حج چنانکه این حدیث مثبت آنست و گفته اند که حدیث
عمرو بن عاص ضعیف است و صلاحیت احتجاج ندارد و بعض از رواة آن مجهول اند وعن عقبة بن عامر قال قلت گفت عقبه ابن عامر گفتم بطریق استفهام یا رسول الله فضلت سورة الحج بان
فیها سجدتین فضیلت داده شد سورهٔ حج باینکه در وی دو سجده اند قال نعم گفت آنحضرت آری ومن لم یسجدهما فلا یقرأهما و هر که سجده نکرد هر دو سجده را پس گویا نخواند هر دو آیت را

خواند فی کامل معتبر رواه ابو داؤد والترمذی و این حدیث نیز ضعیف است چنانکه گفت و قال هذا حدیث لیس اسناده بالقوی و گفت ترمذی این حدیثی است که نیست اسناد وی قوی زیرا که یکی
از راویان وی ابن لهیعه است و وی ضعیف است اگرچه از ائمه حدیث است و لیکن در آخر عمر خلل و غلطی بحفظ وی راه یافت که موجب عدم اعتماد بر حدیث وی گشت و فی المصابیح فلا یقرأها
بالکنایة فی شرح السنة و واقع شده است در مصابیح بجای فلا یقرأهما ضمیر تثنیه که راجع بآیتین سجده است فلا یقرأها بوحدت ضمیر که عائد بسوره است و در شرح السنة نیز چنین است و در دیگر جابها
تثنیه است که دلالت میکند بر آنکه هر که هر دو سجده نکرد گو یا تمام سوره نخواند و ترک سجده مفوت ثواب قراءت تمام سوره است و عن ابن عمر ان النبی و روایت است از ابن عمر که پیغمبر صلی الله علیه
وسلم سجد فی صلوة الظهر سجده کرد در اثنای رکعت نماز پیشین سجده تلاوت ثم قام فرکع پس برخاست از سجده پس رکوع کرد فرأوا انه قرأ تنزیل السجدة پس دانستند و اعتقاد کردند صحابه که آنحضرت
خواند سورهٔ الم تنزیل الکتاب را که در وی آیت سجده است و این اعتقاد نه از مجرد سجده کردن و ایستادن و بر کوع رفتن حاصل شد بلکه آیتی از سوره شنیدند که بدان دانستند که این سوره
خواند و آنحضرت گاهی آیتی از سوره میشنوانید تا بدانند که فلان سوره خواند یا از جهة غایت شوق و حضور جهر ظاهر میشد چنانکه در باب القراءت گذشت رواه ابو داؤد و ظاهر
این حدیث دلالت دارد که بعد از سجده کردن و برخاستن باقی سوره را نا خوانده برکوع رفت و این جایز است و نیز جایز است که باقی سوره بخواند بعد از ان برکوع برود و غایت آنکه بر تقدیر
اول قراءت بعض سوره لازم می آید و آن فی الجمله جایز است و از اینجا لازم نمی آید که قیام رکوع مقام سجود و قراءت جایز نباشد چنانکه مذهب امام ابو حنیفه است زیرا که آن نزد وی
واجب نیست اگر نکند روا است فافهم و عنه انه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقرأ علینا القرآن گفت ابن عمر بود آنحضرت میخواند بر ما قرآن را فاذا مر بالسجدة کبر و سجد و سجدنا معه
پس چون میگذشت بآیت سجده تکبیر میگفت و سجده میکرد و سجده میکردیم ما با وی پس معلوم شد که سجده بر قاری و سامع هر دو میباشد رواه ابو داؤد و عنه انه قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
از ابن عمر است که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قرأ عام الفتح سجدة خواند در سال فتح آیت سجده را فسجد الناس کلهم پس سجده کردند مردم همه منهم الراکب و الساجد علی الارض بعضی از سجده
کنندگان سوار بودند و بعض سجده کنندگان بر زمین حتی ان الراکب لیسجد علی یده تا آنکه سوار بتحقیق سجده میکرد بر دست خود و شاید که بعضی از سواران فرود آمده بر زمین نیز سجده کرده
باشند و لفظ حدیث نص نیست در آنکه سواران همه سواره بر دست سجده میکردند فافهم رواه ابو داؤد و این واقعه جز آن واقعه است که آنحضرت سورهٔ و النجم خواند و مسلمانان و کافران
همه با وی سجده کردند چنانکه گذشت زیرا که آنجا در میان مشرکان یکی بود که کفی از خاک و سنگریزه گرفت و بر جبهه خود زد و گفت بس است مرا این قدر و در عام فتح مشرکان موجود نبودند
آن قصه بمکه است پیش از فتح مکه بود و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم لم یسجد فی شیء من المفصل منذ تحول الی المدینة روایت است از ابن عباس که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سجده نکرد
در چیزی از مفصل از آن باز که انتقال کرد بمدینه اگرچه پیش از آن بمکه سجده کرده بود و تمامه آدمیان از مسلمانان و کافران و جن و انس با وی سجده کردند رواه ابو داؤد و این حدیث مخالف
حدیث ابی هریره است که گفت سجده کردیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در اذا السماء انشقت و اقرأ باسم ربک و اسلام ابی هریره بعد از تحول بمدینه است در سال هفتم از هجرت
و گفته اند که حدیث ابی هریره صحیح و ارجح است و بسیاری از صحابه روایت کرده اند سجده را در مفصل و مثبت مقدم است بر نافی و عن عائشة رضی قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی
سجود القرآن باللیل گفت عائشه بود آنحضرت که میگفت و میخواند در سجدهٔ تلاوت در شب این دعا را سجد وجهی للذی خلقه وشق سمعه و بصره سجده کرد روی من برای ذات من مر کسی را که پیدا کرد
او را و شکافت شنوائی او را و بینائی او را یعنی گوش و چشم را که شکافتها اند قوت سمع و بصر در آنجا نهاده بحوله و قوته سجده کرد بقدرت و توانائی و توفیق او و تعقیبه بطیل تعالی است که عائشه
این دعا را از آنحضرت در شب شنیده و گفتن این قول از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مطلق سجدهٔ تلاوت بی تقیید بشب با روز نیز آمده و خواندن این دعا نیز مرویست رب لک سجد... اعلنت یعنی
فاغفر لی خواندن این تسبیح نیز آمده است سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا و ظاهر مذهب حنفیه آنست که بتسبیح مسنون در سجدهٔ صلوتیه کفایت میکند در سجدهٔ تلاوت چه سجدهٔ صلوتیه افضل است
و چون در آنجا کفایت کند در اینجا بطریق اولی کند و با وجود آن شک نیست که آنچه صحیح شده است روایت آن از ادعیه خصوص بسجدهٔ تلاوت خواندن آن در وی اولی است خواه
بود رواه ابو داؤد و الترمذی و النسائی و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح و عن ابن عباس قال جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال گفت ابن عباس آمد مردی بحضرت رسالت پناه
پس گفت یا رسول الله رأیتنی اللیلة و انا نائم کانی اصلی خلف شجرة دیدم من خود را امشب و حال آنکه من در خوابم گو یا نماز میکنم در پس درختی فسجدت پس سجده کردم یعنی سجدهٔ تلاوت
فسجدت الشجرة لسجودی پس سجده کرد آن درخت وقت سجده کردن من بجهة سجده کردن من فسمعتها تقول پس شنیدم آن درخت را که میخواند در سجده این دعا را اللهم اکتب لی بها عندک
اجرا خداوندا بنویس برای من باین سجده پاداش را وضع عنی بها وزرا و بنه از من بسبب وی گرانی بزه را و اجعلها لی عندک ذخرا و بگردان این سجده را برای من نزد خود ذخیره و تقبلها منی
کما تقبلتها من عبدک داؤد و بپذیر آنرا از من چنانکه پذیرفتهٔ سجده را از بندهٔ خود که داؤد است علیه السلام قال ابن عباس فقرأ النبی صلی الله علیه وسلم سجدة گفت ابن عباس پس خواند
آنحضرت بعد از شنیدن خبر این خواب از آن مرد آیت سجده را در همین مجلس بقصد خواندن این دعا یا وقتی دیگر که خواندن آیت سجده اتفاق افتاد ثم سجد پس سجده کرد فسمعته و هو یقول
مثل ما اخبره الرجل عن قول الشجرة پس شنیدم آنحضرت را و حال آنکه وی میگوید مانند آنچه خبر داده بود آن مرد از گفتار درخت و دعای او رواه الترمذی و ابن ماجة الا انه لم یذکر روایت
کرد این حدیث را ترمذی و ابن ماجة مگر آنکه ابن ماجة ذکر نکرد این لفظ را و تقبلها منی کما تقبلتها من عبدک داؤد و معلوم نمیشود که آن مرد سورهٔ ص خوانده یا سوره دیگر و ظاهر آنست که
از ذکر این لفظ چنان در ذهن می افتد که سورهٔ ص خوانده باشد و از عدم ذکر آن اطلاق و ما که مبنی روایتین این هر دو احتمال است اما از قراءت آنحضرت که در روایت اولی مطلق
آورده قراءت آیتی از آیات سجده مطلقا والله اعلم و قال الترمذی هذا حدیث غریب و ترمذی گفته است که این حدیث بر هر دو روایت غریب است **الفصل الثالث** عن ابن مسعود
ان النبی صلی الله علیه وسلم قرأ و النجم فسجد فیها و سجد من کان معه روایت است از عبد الله بن مسعود که آنحضرت خواند سورهٔ و النجم را پس سجده کرد و سجده کرد کسی که بود با وی غیر آن شیخ

کاتبی

من قریش اخذ کفا من حصی او تراب فرفعه الی جبهته وقال یکفینی هذا مگر آنکه پیرمردی از قریش گرفت کفی از سنگریزه یا از خاک پس برداشت آن را بسوی پیشانی خود و گفت بس است مرا همین مقدار سجده
تکبر کرد و تمرد ورزید و با وجود آنکه همه مشرکان که با او بودند سجده کردند قال عبد الله فلقد رأیته بعد قتل کافرا گفت ابن مسعود پس بتحقیق دیدم آن پیر کافر را بعد ازین واقعه که کشته شد در حالت کفر
گفته اند که آن مقتول امیة بن خلف بود بفتح لام کشته شد روز بدر و وی برادر ابی بن خلف بود که کشت او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بدست شریف خود روز احد و بعض گفته اند که عتبة
بن ربیعه بود و بعض گفته اند سعید بن العاص و قول اول صحیح است و ازینجا معلوم شد که این قضیه پیش از قضیه فتح مکه است از جهت عدم وجود این کافر در هنگام فتح متفق علیه وزاد البخاری
فی روایة وهو امیة بن خلف ای حدیث متفق علیه است و زیاده کرده است بخاری در روایتی که آن پیر که سجده نکرد و کفی از حصی یا تراب برداشت و بجبهه خود زد امیة بن خلف بود و پس معلوم شد
که معتمد و مختار همین است چنانکه گفتیم وعن ابن عباس قال ان النبی صلی الله علیه وسلم سجد فی ص و در روایتی است از ابن عباس که آنحضرت سجده کرد در سوره ص وقال سجدها داود توبة و گفت آنحضرت
کرد سجده سوره ص را داود یعنی در قضیه که در سوره ص از وی مذکور است از افتتان پروردگار تعالی مر او را بجهت توبه و استغفار از تقصیری که از وی واقع شده بود ونسجدها شکرا و
میکنیم ما آن سجده را از جهت شکرگذاری قبول توبه داود که انبیا صلوات الله وسلامه علیهم حکم شخص واحد دارند و افاضه نعمت از حق تعالی بر یکی افاضه بر همه است و پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم
حکم پدر مشفق دارد و نسبت با ایشان پس حاصل میکرد مراد از تذکر نعمت بر ایشان اجل فرح و اعظم سرور رواه النسائی باب اوقات النهی باب در بیان اوقاتی که نهی کرده شده است از نماز
گذاردن در آن و این شامل است اوقات ثلثه را که حرام است نماز در آن که وقت طلوع و غروب و استوا است و در وقت دیگر را که مکروه است در آن که ما بعد فجر و عصر است و در مذهب ما
نهی شامل فرض و نفل هر دو است پس در این سه وقت جایز نیست نماز ادا و نه قضا مگر عصر یومه و نه نماز جنازه و نه سجده تلاوت و در نماز جنازه وقتیکه حاضر کرده شود درین اوقات و در سجده
تلاوت چون خوانده شود درینها قولی هست و جایز است در وقت دیگر و شروع در نفل جایز است ولیکن قطع کند و قضا کند در وقت غیر مکروه و اگر تمام کند از عهده برمی آید و قطع
افضل است کذا فی شرح ابن الهمام عن المبسوط و نزد شافعی و احمد جایز است قضا از جهت قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم فلیصلها اذا ذکرها و صلوة الجنازة چون حاضر کرده شود و تحیة المسجد اگر
اتفاق افتد دخول در مسجد ولیکن اگر بقصد تحیت درین اوقات در آید و تاخیر کند قضا را تا درین اوقات بگذارد جایز نبود زیرا که این داخل تحری این اوقات است و این بحکم حدیث
ممنوع است چنانکه بیاید و همچنین جایز است صلوة کسوف از جهت خوف فوات بانجلا و رکعتین بعد از وضو و رکعتین احرام و طواف و سجود تلاوت چون خوانده شود درین اوقات و نفی
کراهت نزد ما شامل است تمامه ازمنه و امکنه را نزد شافعی و هر که موافق اوست در روز جمعه وقت استوا جایز است و در مکه معظمه نیز جایز است در همه اوقات و نزد امام احمد جایز است
رکعتین طواف بعد از فجر و عصر و در وقت استوا و طلوع و غروب از وی دو روایت است و امام مالک گفت دریافتم من اهل فضل را مگر آنکه اجتهاد و کوشش میکردند و میگذاردند
نماز در نصف النهار و مذهب حنفیه احوط است زیرا که چون مبیح و محرم جمع گردد ترجیح مر محرم راست والله اعلم الفصل الاول عن ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا یتحری احدکم فیصلی عند طلوع الشمس ولا عند غروبها باید که طلب نکند و قصد ننماید یکی از شما پس بگذارد نماز نزد بر آمدن آفتاب و باید که نگذارد نماز نزد فرو نشستن آفتاب و تحری در اصل معنی
طلب احری و احری یعنی لایق تر و سزاوارتر بود و مراد اینجا مطلق معنی طلب و قصد است و معنی اصلی نیز معتبر و منظور است چه هر که قصد وقتی میکند برای نماز آن را سزاوارتر و لایقتر پنداشته
میکند و ازینجا گفت امام شافعی که تحیت مسجد و قضای نماز بقصد درین اوقات جایز نبود و اگر اتفاقا بود جایز است و ما میگوئیم که مقصود از حدیث نهی از صلوة است درین اوقات
مطلقا وفی روایة قال و در روایتی همچنین آمده و باین عبارت آمده است که گفت آنحضرت اذا طلع حاجب الشمس چون بر آید ابروی آفتاب مراد وقت طلوع است که چون گوشه از آفتاب
می بر آید مشابه بابرو پیدا شود و در قاموس گفته که حاجب الشمس ناحیه از آن و در صراح گفته حواجب شمس کرانهای وی فدعوا الصلوة پس بهلید نماز را و بگذارید آن را حتی تبرز تا آنکه پیدا گردد
و بیرون آید تمام قرص آفتاب و اگر تا بلند گشتن آفتاب مقدار یک نیزه صبر کنند بهتر باشد چنانکه در حدیث دیگر بیاید و اذا غاب حاجب الشمس و چون فرو نشیند و ناپیدا گردد کرانه
آفتاب فدعوا الصلوة حتی تغیب پس بهلید نماز را تا آنکه فرو نشیند تمام قرص وی ولا تحینوا بصلوتکم طلوع الشمس ولا غروبها و مگردانید نماز خود را وقت طلوع آفتاب را و نه غروب او را یا
قریب نشوید یا منتظر نگردید بنماز خود طلوع و غروب را مقصود آنست که نگذارید نماز در وقت طلوع و غروب فانها تطلع بین قرنی الشیطان زیرا که آفتاب طلوع میکند میان دو قرن
شیطان شرح این عبارت در باب مواقیت گذشت و ذکر غروب نکرد اکتفاء و اختصارا متفق علیه وعن عقبة بن عامر قال ثلث ساعات کان رسول الله صلی الله علیه وسلم ینهانا ان نصلی
فیهن سه ساعت و سه زمان بود که آنحضرت باز میداشت ما را که نماز کنیم در آن سه ساعت او نقبر فیهن موتانا یا دفن کنیم درین سه ساعت مردهای خود را مراد از قبر کردن نماز جنازه است
والا دفن کردن مردها و نهادن ایشان را در قبر درین اوقات منهی عنه نیست باجماع کذا قالوا آن سه ساعت کدام است حین تطلع الشمس بازغة یکی هنگام اول بر آمدن آفتاب بزوغ یعنی
تابش آفتاب و ابتدای بر آمدن وی آید حتی ترتفع تا آنکه بلند گردد مقدار یک نیزه وحین یقوم قائم الظهیرة دوم هنگام ایستادن ایستاده شونده نیم روز که مراد بدان سایه است یا
آفتاب حتی تمیل الشمس تا آنکه کج گردد و خم شود آفتاب یعنی وقت زوال وحین تضیف الشمس للغروب حتی تغرب سیوم هنگام میل کردن آفتاب از برای غروب تا بتمام غروب کند و فرو رود
رواه مسلم وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا صلوة بعد الصبح حتی ترتفع الشمس نیست نماز بعد از نماز بامداد تا آنکه بلند شود آفتاب ولا صلوة بعد العصر حتی تغیب الشمس
و نیست نماز بعد از نماز دیگر تا آنکه فرو رود آفتاب مراد نفی صلوة کامل خواهد بود زیرا که نماز درین دو وقت مکروه است نه حرام متفق علیه وعن عمرو بن عبسة بفتحات عین و سین مهملتین
صحابی مشهور است احوال شریف وی و قصه ابتدای اسلام وی در مواضع نوشته شده است قال قدم النبی صلی الله علیه وسلم المدینة قدوم آورد آنحضرت بمدینه فقدمت المدینة
فدخلت علیه فقلت اخبرنی عن الصلوة پس قدوم آوردم من نیز پس در آمدم بر آنحضرت پس گفتم خبرده مرا از نماز یعنی از وقت آن بدلیل جواب فقال پس گفت آنحضرت صل صلوة الصبح

۲ و بعض گفته اند زمعة بن خلف ۱۲

بگذار نماز بامداد و در آن اقصر عن الصلوة حین تطلع الشمس حتی ترتفع پس تر باز ای از نماز هنگامیکه طلوع کند آفتاب تا آنکه بلند گردد و اقصر بفتح همزه امر است از اقصار چون شخصی باز آید از چیزی با وجود قدرت
بران میگویند اقصرت بهمزه و اگر عاجز است از ان میگویند قصرت بی همزه این چنین است استعمال عرب فانها تطلع حین تطلع بین قرنی الشیطان زیرا که آفتاب طلوع میکند در وقتیکه طلوع میکند
میان دو قرن شیطان و حینئذ یسجد لها الکفار و درین هنگام سجده میکنند آفتاب را کافران ثم صل بعد از ان بگذار نماز نفل هر چه خواهی فان الصلوة مشهودة زیرا که نماز درین وقت بمطلق
حاضر میشوند او را ملائکه تا گواهی میدهند بدان برای مصلی و قول او محضورة بضاد معجمه بمعنی اول تاکید و تکریر است و در روایتی مشهودة مکتوبة آمده یعنی حاضر میشوند او را ملائکه و مینویسند در
نامه اعمال بنده اجر و شهود ملائکه هم از بهر کتابت است حتی یستقل الظل بالرمح تا آنکه کم میشد سایه در نیزه که خلانیده میشد در زمین و میرسید بغایت قلت چنانکه در وقت استوا میباشد و
استقلال بمعنی ارتفاع نیز آمده یعنی بلند میشد سایه بر رمح و بر زمین نمی افتاد و در بعض روایات حتی یستقل الرمح بالظل نیز آمده و مآل معنی هر دو عبارت یکیست یا محمول بر قلب است ثم اقصر عن الصلوة
پس تر باز ای از نماز فان حینئذ تسجر جهنم پس بدرستیکه درین هنگام یعنی وقت استوا افروخته میشود دوزخ و تافته میشود و تسجر بتخفیف و تشدید هر دو روایت است فاذا اقبل الفیء فصل پس چون پیش آید
سایه زوال پس بگذار نماز ظهر و هر چه خواهی از نوافل فان الصلوة مشهودة محضورة حتی تصلی العصر تا آنکه بگذاری نماز دیگر را ثم اقصر عن الصلوة حتی تغرب الشمس پس تر باز ای از نماز تا آنکه فرو رود
آفتاب فانها تغرب بین قرنی الشیطان زیرا که بدرستیکه آفتاب فرو میرود میان دو قرن شیطان و حینئذ یسجد لها الکفار و درین هنگام سجده میکنند مر او را کافران قال قلت گفت عمرو
بن عبسه گفتم یا نبی الله فالوضوء حدثنی عنه ای پیغمبر خدا پس بیان کن وضو را و خبر ده مرا از فضیلت آن قال گفت آنحضرت ما منکم رجل یقرب وضوءه بفتح واو و منیست هیچ مردی که نزدیک
کرد اند آب وضوی خود را اشارتست باهتمام او در امر طهارت یا بنفس خود متعهد احضار و تهیه آن میکرد و مشقت میکشد و غیر را در عبادت مولی شریک نمیکرد اند فیتمضمض و یستنشق
پس آب در دهن و بینی میکند فیستنثر ثلاثة پس بیفشاند بینی را استنشاق برای مبالغه در تطهیر و تنظیف انف که محل بیتوتت شیطانست چنانکه در باب فضل وضو گذشت الا خرت خطایا
وجهه وفیه و خیاشیمه مگر آنکه ساقط میگردد گناهان روی او یعنی باطن روی و دهان و بنهای بینی او و خرت بخای معجمه و تشدید را از خرور بمعنی افتادن از جانب بالا و بجیم و تخفیف را از جریان
نیز روایت است ثم اذا غسل وجهه کما امره الله بعد از ان چون بشست ظاهر روی خود را چنان وجهی که امر کرده است او را خداوند تعالی الا خرت خطایا وجهه من اطراف لحیته مع الماء مگر آنکه
می افتد گناهان روی وی از کرانهای ریش وی همراه آب ثم یغسل یدیه الی المرفقین پس تر میشوید هر دو دست خود تا هر دو آرنج الا خرت خطایا یدیه من انامله مع
الماء مگر آنکه می افتد گناهان هر دو دست وی از سر دست انگشتان وی همراه آب ثم یمسح راسه پس تر مسح میکند سر خود را الا خرت خطایا راسه من اطراف شعره
مع الماء مگر آن که می افتد گناهان سر وی از کرانهای موی همراه آب ثم یغسل قدمیه الی الکعبین الا خرت خطایا رجلیه من انامله مع الماء
پس تر میشوید هر دو پای خود را تا هر دو پاشنه مگر آنکه می افتد گناهان هر دو پای وی از سر انگشتان وی همراه آب فان هو قام فصلی پس اگر آن مرد ایستاده
پس نماز گذارد فحمد الله و اثنی علیه و مجده بالذی هو له اهل پس بستود خدا را و ستایش کرد بر وی و بزرگی یاد کرد او را بصفاتی که وی تعالی سزاوار آنست و فرغ قلبه لله و خالی کرد آئینه دل خود را
برای یاد خدا گویا که درین قول اشارتست بتطهیر از ذنوب باطن چنانکه در وضو طهارت از ذنوب جوارح حاصل شد پس درست آید ترتیب کهیئته یوم ولدته امه بر آن الا انصرف من خطیئته
کهیئته یوم ولدته امه مگر آنکه باز میگردد از نماز پاک از گناهان خود مانند هیئت و تنها خود در روز زائیدن مادر او را رواه مسلم و عن کریب بضم کاف و فتح را عن ابن عباس والمسور بکسر میم و سکون سین
مهمله بن مخرمة بفتح میم و سکون خای معجمه و فتح را ابن اخت عبد الرحمن بن عوف صحابی صغیر است و بود ولادت وی بعد از هجرت بمکه و قدوم آورد بمدینه سنه ثمان و وقت وفات آنحضرت
صلی الله علیه وسلم وی هشت ساله بود و شنید از آنحضرت و یاد داشت و تحدیث کرد بمکه تا قتل عثمان پس انتقال کرد بمکه و بود در وی تا مرد معویه و مکروه داشت بیعت یزید را تا آنکه فرستاد
یزید لشکر بمکه و محاصره کرد آن را پس رسید مسور را حجری از احجار منجنیق و وی نماز میکرد پس کشته شد رضی الله عنه و عبد الرحمن بن الازهر بفتح همزه و سکون زای نیز صحابی است برادر زاده
عبد الرحمن بن عوف حاضر شد حنین را و بود از اقران ابن عباس روایت است از کریب که مولای ابن عباس است و ثقه است که این سه صحابه ارسلوه الی عائشة فرستادند او را بسوی عائشه
رضی الله عنها فقالوا پس گفتند این سه کس کریب را اقرأ علیها السلام بخوان بر عائشه سلام را وسلها عن الرکعتین بعد العصر و بپرس عائشه را از حال دو رکعت بعد از نماز دیگر که جاریست گذاردن
آنها یا نه و آنحضرت گذارده است یا نه گویا ایشان شنیده بودند گذاردن آنحضرت را این دو رکعت قال گفت کریب فدخلت علی عائشة پس در آمدم بر عائشه رضی الله عنها فبلغتها ما
ارسلونی پس رسانیدم عائشه را پیامی که فرستاده بودند ایشان مرا بدان پیش او که سوال از حکم رکعتین بعد العصر است فقالت سل ام سلمة پس گفت عائشه بپرس ام سلمه را که او عالم است بدان
کریب میگوید فخرجت الیهم فردونی الی ام سلمة پس بیرون آمدم از پیش عائشه و رفتم بسوی ابن عباس و غیره پس باز فرستادند مرا ایشان بسوی ام سلمه تا از وی بپرسم و این غایت ادب و
هوشیاری بود از کریب که خود از پیش عائشه نزد ام سلمه نرفت زیرا که ایشان او را نزد عائشه فرستاده بودند نه نزد ام سلمه نخست پیش ایشان باز رفت باز چون نزد ام سلمه فرستادند
نزد ام سلمه رفت فقالت پس گفت ام سلمه سمعت النبی شنیدم من پیغمبر را صلی الله علیه وسلم ینهی عنهما نهی میکرد از گذاردن دو رکعت بلکه مطلق نماز بعد از نماز عصر ثم رایته یصلیهما پس تر
دیدم آنحضرت را که میگذارد این دو رکعت را ثم دخل پستر در آمد آنحضرت گویا گذاردن آن در مسجد بود پس از ان در آمد در خانه یا در صفه دار بود پس در آمد در درون خانه
فارسلت الیه الجاریة پس فرستادم من بسوی آنحضرت داه را فقلت قولی له پس گفتم آن جاریه را بگو مر آنحضرت را تقول میگوید ام سلمه یا رسول الله سمعتک تنهی عن هاتین شنیدم ترا که
نهی میکردی از گذاردن این دو رکعت و اراک تصلیهما و الآن می بینیم ترا که میگذاری آنها را قال گفت آنحضرت در جواب این سوال یا ابنة ابی امیة ای دختر ابی امیه نام پدر ام سلمه
سهیل بن مغیره مخزومی است و کنیت او ابو امیه بود سالت عن الرکعتین بعد العصر پرسیدی از گذاردن این دو رکعت بعد از نماز عصر و انه اتانی ناس من عبد القیس [illegible] این است

که بسبب

که مدبرستیکه شان این است که آمدند مرا مردم از قبیله عبدالقیس برای تعلیم احکام دین فشغلونی عن الرکعتین اللتین بعد الظهر پس بازداشتند مرا از گذاردن دو رکعت که بعد از نماز پیشین است
فهما هاتان پس این دو رکعت که گذاردم بعد از عصر آن دو رکعت است که نگذارده بودم بعد از پیشین متفق علیه و این حدیث دلالت دارد بر آنکه تعلیم علم دین و احکام شریعت و هدایت خلق
اهم و اقدم است بر گذاردن نماز نافله اگرچه سنن رواتب بود و نیز دلالت دارد بر آنکه نوافل موقته اگر فائت گردد و وقتش قضا کرده شود و بعد از وقت چنانکه شافعیه برانند و نزد
ابوحنیفه در وقت میتوان گذارد و نه در غیر وقت و شاید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم شروع کرده باشد در آن و بجهت ضرورت تعلیم و هدایت نقض کرده ازین جهت قضا کرد والله اعلم اگر
گفته شود که این حدیث دلالت ندارد مگر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد از عصر که گذارد بجهت شغل وفد عبدالقیس بود از رکعتین بعد از ظهر اما احادیث دیگر که از
عایشه در صحیح بخاری آمده است دلالت دارد بر مواظبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر آن چه کار سکینید چنانکه گفت وی که رضی الله عنها سوگند بآن خدای که برد آنحضرت را
از عالم ترک نکرد دو رکعت را بعد از عصر تا آنکه ملاقات کرد پروردگار خود را و در روایتی گفت که ترک نمیکرد این دو رکعت را آشکارا و نهان و گفت نیامد آنحضرت صلی الله علیه
وسلم نزد من روزی بعد از عصر مگر آنکه گذارد دو رکعت را جوابش آنکه باحادیث صحیحه ثابت شده است که نماز بعد از نماز صبح و عصر مکروه است و جمهور علما نیز هم برین اند و عمر رضی الله
عنه نهی میکرد از آن و میزد بر آن و لیکن گذاردن رکعتین بعد از عصر از آنحضرت نیز ثابت شده و سخن درین باب بسیار است پاره از آن در شرح گفته شده است و صواب آنست
که گذاردن رکعتین بعد العصر و مداومت بر آن از خصائص آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم با وجود آنکه امت را نهی کرد از آن چنانکه خود صوم وصال میداشت و دیگران را نهی میکرد از آن
و بعض گویند که نهی از صلوة بعد العصر بجهت آنست که مبادا واقع نشود در وقت غروب و بی آن مکروه نیست و زدن عمر رضی الله عنه مردم را بر آن هم ازین جهت بود و بعض میگویند که
مکروه نیست نماز بعد از صبح و نه بعد از عصر مگر در حق کسی که قصد کند بنماز طلوع شمس و غروب آنرا چنانکه در حدیث آمده است که لاتحینوا بصلوتکم طلوع الشمس و لا غروبها چنانکه در اول
باب گذشت و جمهور بر کراهت صلوة اند بعد از هر دو وقت مطلقا نقل است که امام احمد را دیدند که در درون خانه پنهان از مردم دو رکعت نماز میگذارد گفتند چرا در مردم نمیگذاری
فرمود از ترس مردم ظاهرا مذهب این امام اجل برخلاف مذهب مردم بود و چون جمهور ناس برین بودند نخواست مخالفت کردن والله اعلم الفصل الثانی عن محمد بن ابراهیم عن قیس بن
عمرو روایت است از محمد بن ابراهیم که از صغار تابعین است از قیس ابن عمرو که صحابی انصاری است قال رأی النبی صلی الله علیه وسلم رجلا یصلی بعد الصلوة الصبح رکعتین گفت دید آنحضرت مردی را
که میگذارد بعد از گذاردن نماز صبح دو رکعت فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم صلوة الصبح رکعتین رکعتین آیا میگذاری نماز صبح را دو رکعت دو رکعت باین طریق که میگذاری فرض را
دو رکعت و میگذاری بعد از وی دو رکعت دیگر نفل و حال آنکه میدانی که بعد از وی نمازی نیست فقال الرجل انی لم اکن صلیت الرکعتین اللتین قبلهما پس گفت آن مرد بدرستیکه من نگذارده
بودم آن دو رکعت را که پیش از دو رکعت که فرض اند یعنی رکعتین سنت فصلیتهما الآن پس گذاردم آن دو رکعت را اکنون فسکت رسول الله پس خاموش ماند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و انکار
نکرد و تقریر فرمود پس معلوم شد که اگر سنت فجر پیش از فرض گذارده نشود بعد از وی باید قضا کرد و همین است مذهب شافعی و محمد و نزد ابی حنیفه و ابی یوسف قضا نیست مر سنت فجر را نه پیش
از طلوع شمس و نه بعد از آن مگر آنکه با فرض قضا شود چنانکه در لیلة التعریس کردند و امام محمد گفته که دوست میدارم که قضا کرده شود تا وقت زوال و شیخین گویند که اصل در سنن عدم قضا
و قضا مخصوص است بواجب و حدیث وارد شده است مگر در قضای آن به تبعیت فرض پس باقی ماند ما وراء آن بر اصل که عدم قضا است و حدیث محمد بن ابراهیم ضعیف است احتجاج
بآن نتوان کرد اما سائر سنن قضا کرده نشوند بعد از وقت تنها و در قضای آن به تبعیت فرض اختلافست کذا فی الهدایة و ترمذی گفته که توثیق النبی علمای مکه قائل شده اند بحدیث قیس و گفته اند
که باکی نیست که بگذارد مرد دو رکعت بعد از مکتوبه پیش از طلوع آفتاب و حدیثی دیگر نیز آورده اند از ابی هریره من لم یصل رکعتی الفجر فلیصلهما بعد ما تطلع الشمس و این چنین رسیده است از عمل ابن
عمر و باین قائل اند سفیان ثوری و ابن المبارک و شافعی و احمد و اسحق انتهی رواه ابو داؤد و روی الترمذی نحوه و قال اسناد هذا الحدیث لیس بمتصل و گفته است ترمذی اسناد این حدیث متصل نیست لان
محمد بن ابراهیم لم یسمع من قیس بن عمرو یعنی زیرا که محمد ابن ابراهیم روایت میکند این حدیث را از قیس بن عمرو و وی سماع ندارد از وی و فی شرح السنة و نسخ المصابیح عن قیس بن قهد نحوه و در شرح السنة
و در نسخهای مصابیح از محمد ابن ابراهیم از قیس بن قهد بفتح قاف و سکون ها مانند این حدیث روایت کرده شده و ترمذی روایت از قیس بن عمرو و قیس ابن قهد هر دو آورده و گفته که صحیح نزد حفاظ
قیس بن عمرو است و در تقریب و کاشف ذهبی قیس بن عمرو را ذکر کرده نه قیس بن قهد را و در بعض کتب قیس بن عمرو و قیس بن قهد هر دو مذکور اند و گفته اند که هر دو از بنی نجار اند و گفته اند
انکه محمد ابن ابراهیم التیمی حدیث رکعتی الفجر از وی روایت کرده قیس ابن قهد است و بعض گفته اند قیس بن عمرو والله اعلم وعن جبیر بن مطعم ان النبی صلی الله علیه وسلم قال روایت است از
جبیر بن مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف قرشی نوفلی و اسلام آورده پیش از فتح بعد از هام حنین از اشراف قریش بود که آنحضرت فرمود یا بنی عبد مناف لا تمنعوا احدا طاف بهذا البیت
ای پسران عبد مناف و در روایتی یا بنی عبد المطلب باز مدارید هیچ یکی را که طواف کند باین خانه یعنی کعبه و صلی ایة ساعة شاء من لیل او نهار و نماز بگذارد در هر ساعتی که خواهد از شب
و روز رواه الترمذی و ابو داؤد و النسائی در طواف کردن هر ساعت که خواهد خواه در وقت طلوع و غروب و استوا و بعد از نماز فجر و نماز عصر و خواه غیر آن باشد خلافی نیست خلاف
در نماز است نزد شافعی جائز است هر نماز که باشد خواه رکعتین طواف یا غیر آن بظاهر این حدیث و نزد احمد جائز است رکعتین طواف خاصة تبعیت طواف و نزد ما جائز نیست
هیچ نماز و حکم مکه حکم سائر بلاد است در حرمت و کراهت از جهة عموم حدیث نهی و از جهة آنکه محرم راجح است و بعض گویند حکم نهی ناسخ است والله اعلم وعن ابی هریرة ان النبی صلی الله
علیه وسلم نهی عن الصلوة نصف النهار حتی تزول الشمس الا یوم الجمعة روایت است از ابو هریره که آنحضرت نهی کرد از نماز گذاردن نیم روز تا برگردد آفتاب مگر روز جمعه رواه الشافعی
و این نیز مذهب شافعی است چنانکه گذشت باین حدیث و گفته اند که احادیث وارده در اطلاق نهی مشاهیر اند و این حدیث ضعیف است صلاحیت معارضه آن احادیث ندارد یا آنکه

محرم مرجح است بر مبیح نزد تعارض وعن ابی الخلیل عن ابی قتادة قال كان النبی صلی الله علیه وسلم كره الصلوة نصف النهار حتی تزول الشمس ابو الخلیل بخای معجمه كه از ثقات تابعین است روایت میكند از ابی قتاده
كه از مشاهیر صحابه است كه گفت بود كه آنحضرت كه مكروه میداشت نماز ادر هنگام زوال تا بر گردد آفتاب الا یوم الجمعة مگر در روز جمعه وقال ان جهنم تسجر الا یوم الجمعة وگفت كه دوزخ گرم كرده میشود
و تابانیده میشود یعنی در نیم روز مگر در روز جمعه و تسجر بتخفیف و تشدید هر دو روایت است رواه ابو داود وقال ابو الخلیل ملاقات نكرده است ابو قتاده را پس اسناد این حدیث متصل نباشد
والله اعلم الفصل الثالث عن عبد الله الصنابحی بضم صاد مهمله و كسر با و حای مهمله منسوب بصنابح بطنی است از مراد صحابیست و بعض ابو عبد الله صنابحی گفته و صواب آنست كه ابو عبد الله
تابعی است و ابو عبد الله صنابحی صحابیست قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشمس تطلع ومعها قرن الشیطان بدرستیكه آفتاب طلوع میكند و حال آنكه با وی قرن شیطان است یعنی قرن شیطان
گذشت فاذا ارتفعت فارقها پس چون بلند میگردد آفتاب جدای میكند شیطان از آفتاب ثم اذا استوت قارنها باز چون وقت استوا میشود نزدیك میگردد شیطان آفتاب را فاذا زالت
فارقها پس چون وقت زوال میشود جدا میگردد فاذا دنت للغروب قارنها پس چون نزدیك میشود مر غروب را نزدیك میگردد او را فاذا غربت فارقها پس چون غروب میكند جدا
میگردد ونهی رسول الله ونهی كرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن الصلوة فی تلك الساعات از نماز گذاردن درین ساعتها رواه مالك واحمد والنسائی روایت كرده است این حدیث را
مالك واحمد ونسائی و مالك با وجود آنكه روایت كرده است این حدیث را قائل نیست بحرمت صلوة وقت استوا وگفته كه در نیافتیم ما اهل فضل را مگر آنكه كوشش میكردند و میگذاردند
نماز در نیم روز وعن ابی بصرة بفتح موحده و سكون صاد مهمله الغفاری بكسر غین معجمه صحابیست نام وی جمیل بضم حای مهمله و فتح میم و بعض بفتح حا و كسر میم گفته و جمعی بفتح جیم نیز گفته اند و آن
وهم است والله اعلم قال صلی بنا رسول الله گفت نماز گذارد با ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بالمخمص بضم میم و فتح خای معجمه و تشدید میم مفتوحه در آخرش صاد مهمله نام جایی است صلوة العصر
گذاردن نماز دیگر را فقال ان هذه صلوة عرضت علی من كان قبلكم پس گفت كه این نمازیست كه عرض كرده و ظاهر كرده شده بر كسانیكه پیش از شما بوده اند از امم سابقه فضیعوها پس ضایع كردند
او را و بجای نیاوردند حق او را و مواظبت نكردند بران فمن حافظ علیها كان له اجره مرتین پس كسیكه محافظت كند و مداومت نماید بران باشد مر او را مزد وی دو بار و دو چندی كه
بجهت آنكه عملی است و بر هر عمل اجری است دیگر بجهت محافظت بران بر خلاف پیشینیان ولا صلوة بعدها حتی یطلع الشاهد و نیست نماز بعد از صلوة عصر تا آنكه طلوع كند شاهد والشاهد النجم
و شاهد ستاره است از جهت حضور او در شب یا گواهی دادن او بوجود شب مقصود غروب آفتاب است. رواه مسلم وعن معاویة قال روایت است از معاویه بن ابی سفیان كه گفت انكم
لتصلون صلوة لقد صحبنا رسول الله بدرستیكه شما میگذارید دو ركعت نماز كه بتحقیق صحبت داشتیم ما پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فما رأیناه یصلیهما پس ندیدیم ما آنحضرت كه میگذارد
آنرا ولقد نهی عنهما و هر آینه بتحقیق نهی كرده است از آن یعنی الركعتین بعد العصر مراد میدارد باین نماز دو ركعت بعد از عصر را و گذاردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا در خانه بود و تاویل
آن در حدیث كریب گذشت رواه البخاری وعن ابی ذر قال وقد صعد علی درجة الكعبة گفت ابو ذر و حال آنكه بتحقیق بر آمده بود وی بر پایه زینه كعبه كه بود در كعبه بجهت بلندی در می آمدند
و وی الآن از چوبیست بر شكل منبر كه زینها دارد و در مقابل در كعبه نزدیك بزمزم نهاده اند و هر دو طرف پایها مثل پایهای عرابه ساخته و چون خواهند كه مردم را در كعبه در آرند آنرا
كشیده متصل باب سازند پس بروی بر آیند و درون در آیند و چون فارغ شوند باز در جای خود كشیده بایزند و احتمال دارد كه در ان زمان نیز همچنین بود و یا طور دیگر بود والله اعلم پس ابو ذر
رضی الله عنه برین درجه بر آمد وگفت من عرفنی فقد عرفنی كسیكه شناسد مرا شناسد مرا براستی گوئی و صدق لهجه چنانكه در حدیث آمده است كه سایه نكرد آسمان و بر نداشت زمین راست
گوتر از ابو ذر ومن لم یعرفنی فانا جندب و كسیكه نشناسد مرا باید كه بداند مرا كه من جندب ام تا قرار گیرد و اطمینان یابد دل وی بصدق آنچه روایت میكنم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و جندب
بضم جیم و سكون نون و ضم دال و فتح آن نام ابو ذر است پس روایت كرد وی رضی الله عنه وگفت سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت لا صلوة بعد الصبح
حتی تطلع الشمس نیست نماز بعد از نماز صبح تا بر آمدن آفتاب ولا بعد العصر حتی تغرب الشمس و نیست نماز بعد از نماز عصر تا فرو شدن آفتاب الا بمكة الا بمكة الا بمكة مگر بمكه سه بار مكرر فرمود
و در بعض نسخ صرف دو بار نیست رواه احمد ورزین باب الجماعة وفضلها اختلاف كرده اند كه جماعت سنت است یا واجب یا فرض عین یا فرض كفایه بعض گفته اند كه فرض عین است
مگر بعذر و این قول امام احمد و داود و عطا و ابی ثور است ایشان میگویند كسی كه بشنود بانگ نماز و حاضر نیاید درست نیست نماز او و بعض گویند فرض كفایه است و طیبی گفته
ظاهر نصوص شافعی دلالت دارد بر آنكه جماعت فرض كفایت است و اكثر صحابه بر آنند و نزد بعض سنت مؤكد است در حكم واجب مذهب امام ابو حنیفه و اصحاب او این است و
شیخ ابن همام نقل كرده كه اكثر مشائخ ما بر این اند كه جماعت واجب است و تسمیه او بسنت بجهت آنست كه ثبوت وجوب آن بسنت است و در بدائع گفته كه واجب است بر هر عاقل
و بالغ كه معذور نیست حاضر شدن بمسجد برای جماعت و اگر در نیابد جماعت واجب نیست گشتن در مسجدهای دیگر باتفاق و اگر برود نیكوست و اگر در مسجد حی تنها بگذارد هم نیكو است
و قدوری گفته كه اهل و عیال خود را جمع كند و در خانه بجماعت بگذارد و نیز اختلاف كرده اند كه جماعت در مسجد حی افضل است یا در مسجد جامع و اگر دو مسجد جامع باشند اختیار كند اقدم
و اگر هر دو برابر باشند اختیار كند اقرب را و اگر در اقرب گذارده اند و شنیده تكبیر مسجد ابعد را اگر در اقرب آمده است نرود و اگر نه در آمده است برود و اتفاق دارند
كه جماعت بعذر ساقط میگردد و از جمله اعذار مرض است و بریدگی دست و پا از دو جانب و فالج و اختفا از سلطان و ضعفی كه نتواند بدان راه رفت و كوری نزد ابی حنیفه و بعض
گفته اند باتفاق و باران و گل و لای و سختی سرما در قول صحیح و در روایت ابی یوسف كه گفت پرسیدم ابو حنیفه را از حضور جماعت در گل و لای فرمود بهتر آنست كه ترك كند و امام محمد
حدیثی روایت كرده كه اذا ابتلت النعال فالصلوة فی الرحال الفصل الاول عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة الجماعة تفضل صلوة الفذ نمازیكه بجماعت بگذارند زیادتی
میكند در ثواب بر نمازیكه تنها بگذارند بسبع وعشرین درجة به بست و هفت پایه و فذ بفتح فا و تشدید ذال معجمه یعنی فرد و تنها و در روایتی بخمس وعشرین آمده یعنی به بست و پنج وگفته اند

آمده اگر شهد ایات بست و پنج آمده است که در حدیث ابن عمر آمده که بیست و هفت است شاید که نخست بیست و پنج وحی شد پس از ان زیاده کرده شد تفضلا و انعاما و نیز اختلاف تفاوت حال
صلوٰة و مصلی است یا بیست و هفت در جهریه است و پنج در سریه و بعض گفته اند که در ذکر قلیل و کثیر منافاتی نیست از جهت وجود قلیل در ضمن کثیر و اختلاف است در آنکه این فضیلت مخصوص بجماعت
مسجد است یا عام بعض گفته اند که مخصوص بجماعت در مسجد است و بر هر تقدیر علم تخصیص عدد موکول بعلم شارع است که جز او را تحقیقت بران اطلاع نیست و بعض علما مناسبات در ان ذکر کرده اند
والله اعلم متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از ابی هریره که گفت گفت آنحضرت والذی نفسی بیده سوگند بآن کسی که بقای نفس من در دست قدرت
اوست لقد هممت ان آمر بحطب فیحطب تحقیق آهنگ کردم که امر کنم بجمع کردن هیزم پس جمع کرده شود هیزم ثم آمر بالصلوٰة فیؤذن لها پس امر کنم باذان گفتن برای نماز پس اذان
گفته شود مراو را ثم آمر رجلا فیؤم الناس پس امر کنم مردی را بامامت کردن مردم را پس امامت کند ایشان را ثم اخالف الی رجال پس بیایم بسوی مردانیکه حاضر نشده اند برای نماز
بگیرم ایشان را یکایک یا معنی اینست که مخالفت کنم چیزی را که ظاهر کرده ام از اقامت صلوٰة با مصلیان یا تخلف کنم از نماز و رجوع کنم بسوی آن مردان برای معاقبت و تعذیب
ایشان وفی روایة لا یشهدون الصلوٰة و در روایتی این زیادت مذکور است که الی رجال لا یشهدون الصلوٰة مخالفت کنم بسوی مردانیکه حاضر نمیشوند نماز را و اگر مذکور نیست هم
مراد است چنانکه در ترجمه ظاهر کردیم و در تعیین این نماز احادیث مختلف آمده که جمعه است یا عشا یا فجر و ظاهر حدیث عام است فاحرق علیهم بیوتهم پس بسوزم بر ایشان بسبب مبالغه خانهای
ایشان را تا سوخته شوند ایشان و در ان و در حدیث مبالغه است در اهتمام بتعذیب جماعه که حاضر نمیشوند بجماعت که آنحضرت بنفس شریف خود متقید بامامت نمیشود و دیگری را خلیفه
میکرد و خود بتحریق آنجماعت متقید میشود والذی نفسی بیده لو یعلم احدهم انه یجد عرقا سمینا و سوگند اگر بداند یکی از ایشان که وی می یابد استخوان فربه را و عرق بفتح عین و سکون را استخوان
که گرفته شده است از وی گوشت و بعض گفته اند که عرق استخوان با گوشت و اگر گرفته شود از وی گوشت آنرا عراق گویند بضم عین او مرماتین بکسر میم و بفتح آن حسنتین یا می یابد دو سم گاو یا گوسپند
را که نیکو اند در نظر حرص و طمع و دنائت همت وی و بعض مرماتین را تفسیر بدو گوشت پاره کرده اند لشهد العشاء هرآینه حاضر میشد نماز عشا را بیان دنائت همت وی میکند که برای
تحصیل امر خسیس حقیر دنیاوی حاضر می آید و برای ثواب آخرت و حصول قرب درگاه حق نمی آید زهی بی تمیزی و بیخردی رواه البخاری ولمسلم نحوه وعنه قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم رجل
اعمی و هم از ابی هریره روایت است که آمد آنحضرت را مردی نابینا بعض گفته اند مراد ابن ام مکتوم است که از مشاهیر صحابه است چنانکه در بعض روایات تصریح بدان واقع شده و بعض گفته اند
غیر اوست فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله انه لیس لی قائد یقودنی الی المسجد بدرستیکه شان اینست که نیست مرا کشنده یعنی شخصی که دست مرا گیرد و بکشد بسوی مسجد و قود کشیدن ستور
و جز آن از پیش چنانکه سوق راندن از پس فسال رسول الله پس طلب کرد و خواست آن مرد از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان یرخص له که رخصت دهد مراو را و تکلیف نکند حضور مسجد را
فیصلی فی بیته پس بگذارد آن مرد نماز در خانه خود و بمسجد نیاید فرخص له پس رخصت کرد آنحضرت مراو را فلما ولی دعاه پس هرگاه که پشت داد آن مرد خواند آنحضرت او را فقال
هل تسمع النداء بالصلوٰة پس فرمود آیا میشنوی آواز دادن را برای نماز یعنی میشنوی اذان را قال نعم گفت آری میشنوم اذان را قال فاجب فرمود پس اجابت کن و بیا بمسجد بهر نوع که
باشد و درین کمال مبالغه است در حضور مسجد بشنیدن اذان رواه مسلم وعن ابن عمر انه اذن بالصلوٰة بضم همزه و کسر ذال مشدده و بفتح همزه و فتح ذال هر دو روایت آمده بر وجه اول معنی
آن شود که آمده است از ابن عمر که اذان گفته شد در مسجد وی یا نزد وی برای نماز و بر وجه ثانی اذان گفت ابن عمر و ظاهر سیاق حدیث هم درین است و از عبارت بخاری همین معنی ظاهر
میشود که ابن عمر خود اذان گفته باشد بر هر تقدیر اذانی واقع شد برای نماز فی لیلة ذات برد و ریح در شبی که خداوند سرما و باد بود ثم قال پس گفت مؤذن یا ابن عمر در اذان الا صلوا
فی الرحال آگاه باشید و بدانید بگذارید نماز در مسکنها و منزلها و رحل مسکن مرد و آنچه با اوست از رخت و اکثر اطلاق کرده میشود بر آنچه با اوست در سفر و در حدیث که وقوع این قضیه
در سفر باشد ثم قال ان رسول الله پس گفت ابن عمر که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یامر المؤذن اذا کانت لیلة ذات برد و مطر یقول بود آنحضرت که امر میکرد مؤذن را وقتیکه
میبود شبی خداوند سرما و باران که بگوید الا صلوا فی الرحال ازینجا معلوم شد که باد و باران و سرما از اعذار ترک حضور جماعت است و ظاهر آنست که امر صلوا فی الرحال برای اباحت
باشد که مقید رخصت است و تواند که محمول بر ندب بود از جهت غایت شفقت و تیسیر بر امت متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وضع عشاء احدکم واقیمت الصلوٰة
چون نهاده شد طعام یکی از شما و برپا کرده شد نماز و تکبیر بر آورده شد فابدؤا بالعشاء پس آغاز کنید بطعام و لا یعجل بفتح یا و سکون عین و فتح جیم یعنی شتابی نکند آنکس برای نماز حتی
یفرغ منه تا آنکه فارغ گردد از طعام خوردن و عشا بفتح عین طعام شبانگاهی خوردن و تخصیص بدان بجهت آنست که عادت عرب در طعام تغدی و تعشی است که در چاشتگاه و شبانگاه
میخورند و وقت نماز بجز در صورت دوم نبود و ظاهر آنست که امر بابتدا بالطعام در صورت احتیاج و ضیاع طعام است یا غلبه گرسنگی که باعث بر شغل باطن گردد و کان ابن عمر یوضع
له الطعام و تقام الصلوٰة و بود ابن عمر رضی الله عنه که نهاده میشد برای وی طعام و تکبیر بر آورده میشد برای نماز فلا یاتیها حتی یفرغ منه پس نمی آمد ابن عمر نماز را تا آنکه فارغ میشد از
طعام وانه لیسمع قراءة الامام و بدرستیکه ابن عمر هرآینه میشنید قراءت امام را از جهت قرب منزل ایشان از مسجد شریف و ابن عمر موصوف است بکمال سنت و اتباع و وجود این فعل
از وی ناشی از کمال استقامت و تمکین است متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله روایت است از عائشه که وی گفت شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم یقول میگفت لا صلوٰة بحضرة طعام نیست نماز در حضور طعام و در بعض نسخ الطعام ولا هو یدافعه الاخبثان و نه در حالتی که وی یعنی مصلی مدافعت میکند و دور می اندازد
بول و غائط را که موجب نقصان وضو و شغل خاطر است و اگر تنگ گردد وقت چنانکه اگر مشغول گردد بدان وقت بیرون میرود بگذارد چنانکه بست و کره الطیبی رواه مسلم
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقیمت الصلوٰة فلا صلوٰة الا المکتوبة چون اقامت کرده شد نماز پس جایز نیست مگر نماز فرض خواه شروع در نفل کند یا نیست

مسندرواه مسلم و از اینجا معلوم میکردد که سنت فجر نیز چون تکبیر برآورده شد مقید نشود و بلکه بموافقت امام کند و بجماعت درآید و باین قائل است شافعی و نزد ما اگر بداند که یک رکعت با امام خواهد
یافت سنت بگذارد و پس از ان درآید اما بر در مسجد بگذارد و نه در صف جماعت از جهة امکان جمع هر دو فضیلت اما اگر ترس فوت هر دو رکعت باشد بجماعت درآید که ثواب جماعت عظیم تر است
و شیخ ابن الهمام گفته است که اگر امید دریافت امام در تشهد دارد و بعض گفته اند که حکم ادراک رکعت دارد نزد ابی حنیفه و ابی یوسف و بر قول محمد اعتبار ندارد و چنانکه در جمعه و گفته اند
که آنچه منقول است از فقیه ابی اسمعیل زاهد که می باید شروع کند در سنت فجر پس از ان قطع کند آن را پس لازم کرده بشروع و واجب کرده قضا بعد از تمام کردن نماز و دفع کرده است آن را
امام سرخسی که این شروع است در عبادت بقصد افساد و ابطال عمل بقصد منهی عنه است اگرچه بقصد اداء باردیگر باشد و دفع مفسده مقدم است بر جلب مصلحت بدانکه در حرم شریف
ابتلا باین امر لازم آمده است بر حنفیه در چهار نماز و شافعیه در نماز مغرب که شافعیه بنماز برخیزند و ایشان بسنت مشغول شوند یا نشسته مانند و بعضی از ایشان نماز قضا اگر داشته باشند همراه امام
کنند و بعضی نماز نفل بگذارند با جماعت و بعضی همراه شافعیه گذارند و در اقتدای حنفی با شافعی سخنی هست و کاتب حروف نیز در ابتدای اقامت آن مقام شریف متردد و متذبذب
مانده و فتاده عمل بیکی از ین طریق میکرد و شکایت حال بحضرت شیخ برده فرمودند مذبذب را بخود راه مدهید و بر مذهب خود مستقیم باشید و از شیخ بزرگ نقل کردند که ایشان میفرمودند علما
پیش از ما چیزی قرار داده اند و ترتیبی نهاده بر همان باشید و وحدت وجهت از دست مدهید ایشان دانند که قرار داده اند پس بعد فرمود شیخ بر همین طریق یقین دست داد و از
تذبذب برآمد وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا استاذنت امرأة احدکم الی المسجد فلا یمنعها وقتی که طلب اذن کند و اجازت طلبد زن یکی از شما بسوی مسجد پس باید که
منع نکند آن زن را و باز ندارد او را از رفتن بسوی مسجد برای دریافت نماز بجماعت و گفته اند که این حکم در پیرزنی است که مشتهاة نیست و نمی برآید بطیب و زینت و درین زمان
مکروه است برآمدن زنان برای جماعت از جهة فساد زنان و نیز برآمدن زنان در آن زمان بقصد تعلم شرائع بود و احتیاج نیست بدان درین زمان از جهة شیوع و اشتهار احکام شریعت و انتشار
آن میان زنان و لی است متفق علیه وعن زینب امرأة عبدالله بن مسعود قالت قال لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از زینب که زن عبدالله بن مسعود بود و صحابیه است و روایت کرده
است از وی زوج وی و ابو سعید خدری و ابوهریره و عائشه گفت گفت مارا آنحضرت اذا شهدت احداکن المسجد فلا تمس طیبا چون حاضر شود یکی از شما مسجد را پس باید که مساس نکند چیزی را
خوشبو را رواه مسلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایما امرأة اصابت بخورا فلا تشهد معنا العشاء الآخرة هر زنی که برسد بخور را پس باید که حاضر نشود با ما بنماز عشا و بخور
بفتح با و ضم خا گرفتن دود و طیب سوخته و نیز با آنچیز که او را بسوزند و دود او را بگیرند در جامه و در بدن مثل عود و عنبر و جز آن و مراد بعشای آخره نماز عشا است و قید آخره برای
آنست که گاهی بر نماز مغرب نیز اطلاق عشا میکنند و تخصیص کرد عشای آخره بجهة آنست که وقت تاریکیست و وقوع فتنه در وی بیشتر و نزدیکتر است برای تخفیف حکم و حصر آن
در وی رواه مسلم الفصل الثانی عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تمنعوا نساءکم المساجد وبیوتهن خیر لهن منع نکنید زنان خود را مسجدها را یعنی زنان اگر بمسجد بیایند منع مکنید
و لیکن اگر در خانها بگذارند بهتر و خانهای ایشان بهتر است مر ایشان را رواه ابوداود وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة المرأة فی بیتها افضل من صلوتها فی حجرتها
نماز زن در درون خانه اش فاضلتر است از نماز وی در حجره اش حجره در اصل بمعنی ناحیه و بمعنی خانه خرد آید و اینجا تفسیر کرده بصحن بیت و از ابن العرب منقول است که مراد بحجره خیریست
که در بهای خانها بسوی وست مقصود این معنی همان صحن خانه است وصلوتها فی مخدعها افضل من صلوتها فی بیتها و نماز زن در مخدعش افضل است از نماز وی در خانه اش و مخدع بکسر
میم و فتح آن و گاهی ضم نیز دهند و فتح دال خانه در درون خانه که نهاده میشود در وی امتعه نفیسه از خدع بمعنی اخفا یعنی هرچند پنهان تر و در درون تر بگذارد و بهتر و مناسب تر رواه ابوداود
وعن ابی هریرة قال انی سمعت حبی ابا القاسم گفت ابوهریره که من شنیدم محبوب خود را که ابوالقاسم است و حب بکسر حا و تشدید با بمعنی محبوب صلی الله علیه وسلم یقول لا تقبل
صلوة امرأة تطیبت للمسجد پذیرفته نمیشود نماز زنیکه خوشبوی کرده است برای درآمدن مسجد حتی تغتسل غسلها من الجنابة تا آنکه غسل کند همچو غسل او که برای جنابت میکند مقصود شستن بدن است
از طیب و تعبیر بغسل جنابت اشارتست بانکه طیب برای درآمدن در مسجد هرگاه که مهیج و مهیج شهوتست در حکم جماع است و لهذا تعبیر کرده آنرا بغسل و طیبی گفته که این بر تقدیریست
که طیب تمامی بدن را مالیده اما اگر موضع معین را مالیده همان موضع معین را بشوید رواه ابوداود و روی احمد والنسائی نحوه وعن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
کل عین زانیة هر چشم که بنظر بد نگرد و بشهوت در زن یا مرد بیگانه نگاه کند زنا کننده است بزنای چشم وان المرأة اذا استعطرت فمرت بالمجلس و بدرستیکه زن چون خوشبوی مالد پس
بگذرد بمجلسی که در وی مردانند و خواهد که خود را بایشان نماید بنظر شهوت فهی کذا و کذا یعنی آن زن چنین و چنین است یعنی زانیه رواه الترمذی ولابی داود والنسائی نحوه وعن ابی بن کعب
قال صلی بنا رسول الله نماز گذارد با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یوما روزی الصبح نماز بامداد فلما سلم قال اشاهد فلان پس هرگاه که سلام داد گفت آیا حاضر است فلان کس نام شخصی را برد
قالوا لا گفتند حاضر نیست قال اشاهد فلان گفت آیا حاضر است فلان نام کسی دیگر را برد قالوا لا این بار نیز گفتند حاضر نیست قال ان هاتین الصلوتین اثقل الصلوات علی المنافقین فرمود این دو
نماز یعنی صبح و عشا گرانترین نمازهاست بر منافقین و ضم عشا با صبح بقرینه حال بود یا بعلم سابق بدان دانستند و از اینجا مفهوم میکردد که آن دو شخص که حاضر نشده بودند موسوم بوده
بنفاق و لو تعلمون ما فیهما لاتیتموهما ولو حبوا علی الرکب و اگر میدانستید ثوابی که در گذاردن این دو نماز است هر آینه می آمدید این دو نماز را بر زانوها روان یعنی افتان و
خیزان و حبو در اصل بر دستها و زانوها راه رفتن و بعض گفته بر دستها و شکم رفتن و فی الصراح حبو غیژیدن کودک وان الصف الاول علی مثل صف الملائکة و بدرستیکه صف اول
از نماز مانند صف فرشتگان است در فضل و شرف که بدرگاه کبریائی الهی ایستاده میباشند و لو علمتم ما فضیلته لابتدرتموه و اگر میدانستید که چیست فضیلت صف اول هر آینه شتابی میکردید
و پیشی میگرفتید بر یافتن آن و رسیدن بدان وان صلوة الرجل مع الرجل ازکی من صلوته وحده و بدرستیکه نماز گذاردن مرد با یک مرد پاکیزه تر و کوارنده تر و فاضل تر است از

گذاردن

گذاردن وی تنها وصلوته مع الرجلین ازکی من صلوته مع الرجل و نماز وی با دو مرد فاضلتر است از نماز وی با یک مرد وما کثر فهو احب الی الله تعالی و هرچه بسیار است از جماعت پس آن
دوست داشته شده تر است بسوی خدا و بیشتر است از روی ثواب رواه ابوداود والنسائی وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من ثلثة فی قریة ولا بدو لا تقام فیهم
الصلوة نیست سه مرد در دیهی یا در بادیه که برپا کرده نمیشود در میان ایشان نماز یعنی بجماعت الا قد استحوذ علیهم الشیطان مگر آنکه چیره میگردد و غالب می آید بر ایشان شیطان فعلیک بالجماعة پس بر تو
باد که لازم گیری جماعت را فانما یاکل الذئب القاصیة زیرا که میخورد گرگ گوسفندی را که دور افتاده است از رمه و تنها گشته و بعض گفته اند که این حدیث دلالت دارد بر بودن جماعت
فرض کفایت فاضهم رواه احمد وابوداود والنسائی وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سمع المنادی فلم یمنعه من اتباعه عذر کسیکه بشنود بانگ نماز را پس باز ندارد او را
از پی روی کردن آن و بمسجد حاضر آمدن هیچ عذری و بهانه قالوا گفتند و پرسیدند صحابه در میان کلام آنحضرت که وما العذر و چیست عذر که بوجود آن کسی را در حاضر نیامدن معذور
میتوان داشت قال خوف او مرض فرمود ترس هلاک یا زیان از دشمن یا درنده و امثال آن او مرض یا بیماری و ضعف که بوجود آن نتوان آمد لم تقبل منه الصلوة التی صلی قبول کرده نمیشود از وی
نمازی که گذارده است بی جماعت اگرچه در مسجد بود این حدیث بظاهر خود دلالت دارد بر فرضیت جماعت یا این تاکید و مبالغه است در اهتمام بدان والله اعلم رواه ابوداود
والدارقطنی وعن عبدالله بن ارقم صحابیست اسلام آورده سال فتح و کاتب وحی بود و کاتب ابوبکر و عمر بود تولیت بیت المال میکرد برای عثمان بی اجرت بعد از آن استعفا نمود از آن
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت شنیدم آنحضرت را که گفت اذا اقیمت الصلوة ووجد احدکم الخلاء وقتیکه برپا کرده شود و بیابد یکی از شما حاجت برفتن در
متوضا برای بول یا غایط بطریق مداومت فلیبدأ بالخلاء پس باید که آغاز کند برفتن بسوی خلا یعنی اگرچه فوت کرد جماعت چه امر طهارت و تکمیل آن اهم و اقدم است از جماعت رواه
الترمذی وروی مالک وابوداود والنسائی نحوه وعن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث لا یحل لاحد ان یفعلهن سه خصلت است که حلال نیست مر هیچ یکی را که بکند آنها را لا یؤمن
رجل قوما فیخص نفسه بالدعاء دونهم امامت نکند مردی گروهی را پس مخصوص کرداند نفس خود را بدعا یعنی دعا بصیغه واحد کند که مخصوص بوی گردد و بلفظ جمع نکند تا شامل قوم نیز گردد
فان فعل ذلک فقد خانهم پس اگر بکند آنرا پس بتحقیق که بی امانتی و بی دیانتی کرد ایشان را ولا ینظر فی قعر بیت قبل ان یستاذن و نگاه نکند در درون خانه پیش از آنکه طلب اذن کند برای
در آمدن فان فعل ذلک فقد خانهم پس اگر بکند آنرا پس بتحقیق بی امانتی کرد مر ایشان را ولا یصلی وهو حقن حتی یتخفف و باید که نماز نگذارد و حال آنکه وی بازدارنده است بول را او حقن بمعنی باز
داشتن بول و در حکم اوست بازدارنده غایط و او را حاقب گویند بهای موحده تا آنکه سبک شود رواه ابوداود وللترمذی نحوه وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا
تؤخروا الصلوة لطعام ولا لغیره تاخیر مکنید نماز را از جهة طعام نه از جهة غیر طعام و گفته اند که این محمول است بر اخراج نماز از وقت یا بر عدم حضور طعام و قرب حضور و آنکه در حدیث
سابق است بر تقدیر حضور طعام است و بعض گفته اند که نهی در حقیقت راجع بعدم احضار طعام است یعنی در وقت حضور نماز حاضر نباید آورد طعام را تا موجب تاخیر نماز نگردد
رواه فی شرح السنة الفصل الثالث عن عبدالله بن مسعود قال لقد رأیتنا وما یتخلف عن الصلوة الا منافق قد علم نفاقه گفت ابن مسعود هر آینه بتحقیق دانستیم خود را و صحابه دیگر را که حکم
میکردیم باینکه واپس نمی ماند از نماز بجماعت مگر منافقی که بتحقیق معلوم بود و ظاهر بود نفاق وی و آنکه پنهان بود نفاق وی آن نیز تخلف میکرد او مریض یا بیماریکه اصلا طاقت و قدرت
نداشت که بمسجد بیاید ان کان المریض لیمشی بین رجلین بتحقیق بیمار که راه میرفت میان دو مرد و تکیه کرده بر ایشان حتی یاتی الصلوة تا آنکه می آمد در مسجد برای نماز ظاهر این کلام دلالت
دارد بر وجوب جماعت وقال ان رسول الله و گفت ابن مسعود که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علمنا سنن الهدی تعلیم کرد ما را سنتها را که اخذ آن و عمل کردن بدان موجب هدایت و رسیدن
بدرگاه قرب و رضای الهی تعالی است و اکثر اطلاق این لفظ بر سنن موکده آید و غیر موکده را سنن زوائد گویند وان من سنن الهدی الصلوة فی المسجد الذی یؤذن فیه و بدرستیکه از جمله
سنن هدی است نماز کردن در مسجدیکه اذان گفته شده است در روی این قول دلالت دارد بر آنکه جماعت سنت است نه واجب مگر سنت اینجا طریقه مسلوکه در دین مراد دارند یا
آنکه ثبوت وجوب او بسنت است وفی روایة قال من سره ان یلقی الله غدا مسلما و در روایتی آمده است که ابن مسعود گفت کسیکه خوشحال میگرداند او را و میخواهد که ملاقات کند
خدا را او پیش آید مر او را مسلمان کامل فلیحافظ علی هؤلاء الصلوات الخمس پس باید که نگاهبانی کند بر این نمازهای پنجگانه ظاهر سیاق حدیث درین است که مراد گذاردن آنها باشد بجماعت
چنانکه دلالت دارد بر وی قول وحیث ینادی بهن یعنی بگذارد آنها را در جائی که آواز داده میشود و خوانده میشود برای آنها یعنی در مسجد فان الله شرع لنبیکم سنن الهدی پس
بدرستیکه خدای تعالی مشروع کرده و راه نهاده است برای پیغمبر شما طریقهای هدایت را وانهن من سنن الهدی و بدرستیکه گذاردن این نمازهای پنجگانه از جمله آن طریقها است ولو
انکم صلیتم فی بیوتکم کما یصلی هذا المتخلف فی بیته و اگر ثابت شود که شما گذارید نماز را در خانهای خود چنانکه میگذارد این شخص واپس مانده و دور افتاده از محل قرب و خیر ظاهرا
شخصی بود که بجماعت حاضر نمیشد و در حاشیه نوشته اند که حاکمی بود در مدینه منافق نشان والله اعلم لترکتم سنة نبیکم هر آینه ترک کرده باشید سنت پیغمبر خود را ولو ترکتم سنة نبیکم
لضللتم و اگر ترک کردید سنت پیغمبر خود را هر آینه گمراه شدید وما من رجل یتطهر فیحسن الطهور و نیست هیچ مردی که طهارت کند از وضو یا غسل پس نیک کند و بشرایط و آداب کند طهارت
ثم یعمد الی مسجد من هذه المساجد پس قصد کند و برود بسوی مسجدی ازین مساجد الا کتب الله له بکل خطوة یخطوها حسنة مگر آنکه بنویسد خدای تعالی مر او را بهر گام که مینهد نیکی عظیم ثواب
ویرفعه بها درجة و بلند گرداند بهر گام پایه ارجمند در درگاه قرب و کرامت ویحط عنه بها سیئة و فرو کم گرداند بوی بدی را و مکفر گرداند آنرا بدان ولقد رأیتنا وما
یتخلف عنها الا منافق معلوم النفاق بتحقیق دانستیم خود را و صحابه را و تخلف نمیکرد از آن مگر منافق که معلوم بود نفاق وی ولقد کان الرجل یؤتی به یهادی بین الرجلین حتی یقام
فی الصف و بتحقیق بود مرد بیمار که آورده میشد در حالتیکه تکیه میکرد و میل میکرد از غایت ضعف میان دو مرد تا آنکه ایستاده کرده میشد در صف نماز جماعت کسی را بدو

بیرون آورده‌اند چنانکه یکی بر جانب باشد و دیگری بر جانب دیگر رواه مسلم وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لو لا ما فی البیوت من النساء والذریة گفت آنحضرت اگر نمی بود چیزیکه
در خانهاست از زنان و فرزندان اقمت صلوة العشاء وامرت فتیانی یحرقون ما فی البیوت بالنار برپا میکردم نماز عشا را و امر میکردم خادمان خود را که بمبالغه بسوزانند چیزی را که در خانهاست از متاع
به آتش بلکه آن مردان را که مکلف اند و بجماعت حاضر نمی آیند با آتش از اینجا معلوم میشود که عقوبت تارک جماعت تحریق است و این عقوبت در هیچ جا واقع نشده است مگر درین جا و در خیانت اند
غنیمت و بعض گویند اینجا نیز مراد تهدید و تشدید است و حقیقت کلام مراد نیست والله اعلم رواه احمد وعنه قال امرنا رسول الله وهم از ابی هریره است که گفت امر کرد ما را پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم اذا کنتم فی المسجد فنودی بالصلوة وقتی که باشید شما در مسجد پس اذان گفته شود برای نماز فلا یخرج احدکم حتی یصلی پس باید که بیرون نیاید یکی از شما تا آنکه بگذارد نماز را رواه
احمد بدانکه درین باب احادیث متعدده آمده چنانکه در حدیث آینده و ابو داود از سعید بن المسیب نیز آورده که بیرون نیاید از مسجد هیچ یکی بعد از ندا مگر منافق و دیگر آنکه بیرون آید او
را حاجت و وی میخواهد رجوع را و این نهی در مذهب ما مقید است بآنکه منتظم نباشد بوجود وی امر بجماعت مسجد دیگر والا مکروه نیست زیرا که این در معنی تکمیل است اگرچه در
صورت ترک است و اگر پیش از آن گذارده است در عصر و مغرب و فجر بر آید اما در عصر و فجر از جهت عدم تنفل بعد از ایشان و اما مغرب از جهت عدم مشروعیت نفل سه رکعت و در
ظهر و عشا هم اگر بر آید باکی نبود زیرا که وی اجابت کرده است داعی حق را یکبار مگر آنکه مؤذن آغاز در تکبیر کند برین تقدیر نه بر آید تا متهم بترک جماعت نگردد و نزد ائمه دیگر اعاده
کند البته و نزد امام احمد اگرچه بجماعت گذارده باشد و نزد ما حدیث نهی مقدم و راجح است از جهت زیادت قوت و صحت آن و از جهت آنکه محرم مقدم است بر مبیح یا محمول است بر
قبل النهی از جهت جمع بین الادله و در بعض احادیث استثنای مذکور نیز ورود یافته است والله اعلم وعن ابی الشعثاء بفتح شین معجمه و سکون عین مهمله و ثای مثلثه و بمد قال خرج رجل من
المسجد بعد ما اذن فیه ابو الشعثاء که از ثقات تابعین است گفت بیرون آمد مردی از مسجد بعد از آنکه اذان گفته شد در مسجد فقال پس گفت ابو هریرة اما هذا فقد عصی ابا القاسم
اما این مرد پس بتحقیق گناه کرد ابو القاسم را صلی الله علیه وسلم رواه مسلم وعن عثمان بن عفان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ادرکه الاذان فی المسجد کسیکه دریابد او را
بانگ نماز در مسجد ثم خرج لم یخرج لحاجة پس بیرون آید در حالیکه بیرون نیامده است برای کاری ضروری وهو لا یرید الرجعة و وی نمیخواهد باز آمدن را در مسجد فهو منافق پس وی منافق است
و رجعت بفتح راء و کسر بهر دو روایت است رواه ابن ماجه وعن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من سمع النداء فلم یجبه فلا صلوة له کسیکه بشنود اذان را پس اجابت نکند و در مسجد نیاید
پس نیست نماز مر او را الا من عذر مگر از جهت عذری از عذرها که سابقا شمرده شد رواه الدارقطنی وعن عبد الله ابن ام مکتوم صحابیست مشهور که اعمی بود قال گفت یا رسول الله ان المدینة
کثیرة الهوام والسباع بدرستیکه مدینه بسیار است در وی گزندها و درندها و انا ضریر البصر و من نابینا ام فهل تجد لی من رخصة پس آیا می یابی برای من رخصت در دین و آسانی که روا
داری برای من عدم حضور جماعت قال هل تسمع حی علی الصلوة حی علی الفلاح فرمود آنحضرت آیا میشنوی این کلمات را که میخوانند بنماز و بشارت میدهند برستگاری در دریافت مقصود و مراد
شنیدن اذانست و تخصیص حیعلتین باین جهت است که گفته شد قال نعم گفت عبد الله آری میشنوم قال گفت آنحضرت فحی هلا پس اجابت کن و بیا و لم یرخص و رخصت نکرد و گفته اند حی هلا
کلمه ایست که در مقام حث و استعمال کنند نهاده شده بجای اجب و در حاشیه نوشته حیهل بمعنی بیا و بشتاب و این لفظی است مرکب از حی و هل و هر دو کلمه تعجیل اند و چون وقف کنی حیهلا
گوئی و روا بود که در حال وصل تنوین در آری و گوئی حیهلا و تحقیق این لفظ در باب اذان نیز گذشته رواه ابو داود والنسائی وعن ام الدرداء قالت گفت ام درداء که زوجه ابو الدرداء
است دخل علی ابو الدرداء وهو مغضب در آمد بر من ابو الدرداء و حال آنکه وی در غضب در آورده شده است و خشمگین است فقلت ما اغضبک پس گفتم من چه چیز در غضب آورده ترا و باعث
خشم تو چیست قال گفت ابو الدرداء والله ما اعرف من امر امة محمد بخدا سوگند نمی‌شناسم من از کار امت محمد صلی الله علیه وسلم شیئا چیزیرا الا انهم یصلون جمیعا مگر آنکه ایشان نماز میگذارند
بجماعت یعنی و آنرا نیز ترک میکنند رواه البخاری وعن ابی بکر بن سلیمان بن ابی حثمة بفتح حای مهمله و سکون مثلثه قال عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه فقد سلیمان ابن ابی حثمة فی صلوة الصبح
گفت که عمر رضی الله عنه گم کرد پدر مرا که سلیمان بن ابی حثمه است و از کبار تابعین است و قرشی عدوی است در نماز صبح یعنی نیافت و ندید او را در جماعت و حاضر نشده بود برای جماعت
نماز بامداد و ان عمر غدا الی السوق و بدرستیکه عمر رفته بود بامداد بجانب بازار و مسکن سلیمان بین المسجد والسوق و جای سکونت و خانه سلیمان در میان مسجد و بازار بود فمر علی الشفاء ام
سلیمان پس بگذشت بر شفا بکسر شین و فا که نام مادر سلیمان است و از مهاجرات اول بود و از عقلای نسا و فضلا و فاضلات ایشان بود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد وی می آمد
و قیلوله میکرد و گویند که نام وی لیلی بود و شفا لقب بود که بر وی غالب آمده فقال لها لم ار سلیمان فی الصبح پس گفت عمر مر شفا را ندیدم سلیمان را در نماز صبح سببش چه باشد فقالت
انه بات یصلی فغلبته عیناه پس گفت شفا که وی یعنی سلیمان شب نماز کرد پس غالب آمد او را دو چشم او یعنی غلبه کرد خواب بر وی فقال پس گفت عمر لان اشهد صلوة الصبح فی جماعة
احب الی ان اقوم لیلة هر آینه حاضر شدن من نماز بامداد در جماعت دوست داشته شده تر است بسوی من از قیام من در شب و گذاردن نماز در شب و درین دلیل است که نماز
صبح بجماعت گذاردن فاضلتر از نماز شب و تهجد است و لهذا گفته اند که اگر قیام لیل موجب ثقل در نماز فجر گردد ترک آن اولی است رواه مالک وعن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اثنان فما فوقهما جماعة دو کس و آنچه بالای آنهاست و بیشتر از آنهاست جماعت است اگر دو کس باشند یکی امام شود و دیگری مقتدی جماعت حاصل میشود رواه ابن ماجه وعن
بلال بن عبد الله بن عمر عن ابیه قال قال رسول الله بلال که یکی از پسران عبد الله بن عمر بن الخطابست تابعی مدنی صالح الحدیث رضی الله عنهم روایت میکند از پدرش که گفت گفت پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم لا تمنعوا النساء حظوظهن من المساجد منع مکنید زنان را از نصیبهای ایشان از مسجد اذا استأذنکم وقتی که طلب اذن کنند زنان شما از شما برای رفتن بمسجد فقال بلال والله
لنمنعهن پس گفت بلال بخدا سوگند هر آینه منع میکنیم ما زنان را از رفتن مسجد فقال له عبد الله پس گفت عبد الله مر او را بطریق زجر و شدت اقول قال رسول الله میگویم من که گفته است

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تقول انت لنمنعهن میگوئی تو در برابر امر آنحضرت البته منع میکنیم او فی روایة سالم عن ابیه قال و در روایت سالم بن عبد الله بن عمر از پدرش آمده که گفت فاقبل
علیه عبد الله فسبه سبا ما سمعته سبه مثله قط پس پیش آمد بر بلال عبد الله بن عمر پس دشنام کرد او را دشنامی که نشنیده بودم او را که دشنام کرده بود او را مانند آن وقال اخبرک عن رسول الله و گفت
خبر میدهم ترا از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وتقول والله لنمنعهن میگوئی تو والله البته منع میکنیم ما زنان را و در بعض روایات آمده است که دیگر هرگز عبد الله بن عمر با آن پسر سخن نگفت و راضی
نشد و درین حدیث دلیل است که رای معارض نمیکرد نص را رواه مسلم وعن مجاهد عن عبد الله بن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لا یمنعن رجل اهله ان یاتوا المساجد روایت میکند مجاهد که از علماء
تابعین و قرای ایشان و اعلام دین است از ابن عمر که آنحضرت گفت که منع نکند هیچ مردی کسان خود را از زنان مثل زوجه و ام و اخت و غیر ایشان از آمدن ایشان بمسجدها فقال ابن لعبد الله
ابن عمر پس گفت پسری که مر عبد الله بن عمر را بود که همان بلال باشد لیکن در حدیث مبهم آورد و تعیین اسم نکرد فانا نمنعهن پس ما البته منع میکنیم او منع کنیم مر زنان را که بمساجد روند فقال
عبد الله احدثک عن رسول الله حدیث میکنم من ترا از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وتقول هذا و میگوئی تو این سخن فما کلمه عبد الله حتی مات پس کلام نکرد آن پسر را عبد الله تا آنکه
مرد عبد الله با آن پسر و درین حدیث هجران ولد است از جهة ترک سنت رواه احمد باب تسوية الصف مراد بتسویه صف آنست که متصل بایستند و درمیان فرجه
نگذارند و پس و پیش نایستند و هموار بایستند و اگر صفوف متعدد باشند بر سمت واحد قیام نمایند و در رنگ خطوط متوازیه که بعد درمیان ایشان برابر باشد و رعایت ترتیب نمایند
و این از آداب ظاهر است که ترک آن موجب اختلال احوال باطن است کما قالوا الظاهر عنوان الباطن چنانکه در حدیث بیاید که برابر بایستید و اختلاف نکنید تا مختلف نگردد دلهای
شما چنانکه شرح آن کرده شود الفصل الاول عن النعمان بضم نون بن بشیر بفتح با و کسر شین از صغار صحابه است تولد او بر سر چهارده ماه از هجرت است و وی اول مولودی است در انصار
بعد از هجرت چنانکه عبد الله بن زبیر اول مولود است از مهاجرین و در وفات آنحضرت هشت ساله و هفت ماهه بود و اهل مدینه میگویند که او را از آنحضرت سماع نیست و اهل عراق
صحیح میدارند سماع او را قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یسوی صفوفنا بود آنحضرت که برابر میکرد صفهای ما را یعنی در نماز حتی کانما یسوی بها القداح تا آنکه گویا برابر میکرد با آن
صفوف قداح را جمع قدح بکسر قاف چوب تیر پیش از آنکه پر و پیکان نشانند و بعد از پر و پیکان نشاندن سهم خوانند و آن مثل است در راستی و همواری که بوی چیزها را راست و هموار کرده اند
و درینجا مبالغه است که صف بار اشبابه راست و برابر میکرد که تیرها را بوی راست و هموار توان کرد و بعض شارحان گویند اینجا عبارت محمول بر قلب است و معنی آنست که گویا
برابر میکند آنهارا بالقداح حتی رای انا قد عقلنا عنه تا آنکه دید و دانست آنحضرت که ما بتحقیق فهمیدیم و آموختیم از قول و فعل وی این سنت و این ادب را در نماز ثم خرج یوما فقام
پس بیرون آمد آنحضرت روزی از خانه پس بایستاد حتی کاد ان یکبر تا آنکه نزدیک بود که تکبیر برآرد برای احرام فرای رجلا بادیا صدره من الصف پس دید مردی را که ظاهر و بیرون است
سینه آن مرد از صف فقال عباد الله لتسون صفوفکم پس گفت ای بندگان خدا هر آئینه باید که برابر و هموار کنید شما صفهای خود را اولیخالفن الله بین وجوهکم یا آنکه بتحقیق مخالفت می
اندازد خدای تعالی درمیان رویهای شما چنانکه در حدیث ابی مسعود بیاید که اختلاف نکنید که مختلف گردد دلهای شما و آن بسبب این است که در اختلاف و تقدم و تفوق بعض بر
بعض منافرت قلوب و حدوث کینه و وحشت و امارت عداوت است و شاید که آن منجر گردد باختلاف کلمه دین و اختلال شوکت اسلام یا در ترک اطاعت و امتثال امر خدا و رسول
او ظلمت و کدورت است بر قلوب که سرایت میکند نطوا هر باوجود آنکه شاید در روی سری و خاصیتی باشد در حدوث اختلاف چنانکه از سیاق احادیث ظاهر میگردد و
بعض گویند مراد بمخالفت وجوه آنست که بگرداند او را خدای تعالی بجانب پشتها یا مسخ کند بصورت بعض حیوانات چنانکه در مخالفت امام واقع شده است که نمی ترسد آنکه برمیدارد
سر پیش از امام که بگرداند سر او را مانند سر حمار رواه مسلم وعن انس قال اقیمت الصلوة فاقبل علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم بوجهه تکبیر گفته شد برای نماز پس روی آورد بر ما و
التفات کرد بجانب ما بروی مبارک خود پیغمبر خدا فقال پس گفت اقیموا صفوفکم و تراصوا راست کنید صفهای خود را و متصل بایستید تا درمیان فرجه نماند چنانکه سنگها و
خشتهای بنا بیکدیگر متصل می نشیند و در تمام نماز هم برینحال باشید و از آن غافل نشوید فانی اراکم من وراء ظهری پس بدرستیکه من می بینم شما را از پس پشت خود بدل یا بصر بطریق اعجاز
و در نماز نورانیتی خاص حاصل میشد که بدان منکشف میگردید و تحقیق این معنی سابقا گذشته است رواه البخاری روایت کرد این را بخاری وفی المتفق علیه و در حدیث متفق علیه این
چنین آمده است که قال گفت آنحضرت اتموا الصفوف تمام کنید صفها را فانی اراکم من وراء ظهری و اتمام صفوف بمعنی تسویه آنهاست یا بمعنی آنکه تا صف اول تمام نشود صف
دوم نسازند و بهتر آنست که شامل هر دو معنی اراده نمایند وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سووا صفوفکم فان تسویة الصفوف من اقامة الصلوة برابر سازید صفهای خود را
زیرا که تسویه صفوف از جمله اقامت نماز است که امر کرده شده است بدان و مدح کرده شده است در آیات کثیره مثل یقیمون الصلوة و اقیموا الصلوة و المقیمین الصلوة و غیر آن
و گفته اند که در هر موضع که مدح کرده شده است صلوة و فاعل را با آن اقامت است و اما اصل صلوة گاهی ذم بر آن نیز آمده مثل فویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون متفق علیه این حدیث
در بخاری و مسلم هر دو است الا ان عند مسلم مگر آنست که نزد مسلم بجای لفظ من اقامة الصلوة من تمام الصلوة واقع شده و مآل معنی هر دو عبارت یکی است وعن ابی مسعود الانصاری
قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یمسح مناکبنا فی الصلوة روایت است از ابی مسعود انصاری که از مشاهیر صحابه است سوای ابن مسعود رضی الله عنهما گفت بود آنحضرت که
مسح میکرد کتفهای ما را در نماز و بدست برابر و هموار میساخت آنهارا و تسویه میکرد صف نماز را ویقول استووا ولا تختلفوا فتختلف قلوبکم برابر شوید و موافق باشید و اختلاف
مکنید پس مختلف گردد دلهای شما شرح این گذشت لیلنی بحذف یا و تخفیف نون و در بعض نسخ لیلیني بثبوت یا و نون تاکید و بعضی و او بثبوت یا و سکون وی نیز روایت کرده اند
و گفته اند که این غلط است و صواب آنست که صحیح است و لیکن نادر است منکم اولوا الاحلام والنهی بهاین ترتیب صفوف میکند و میفرماید باید که متصل شوند مراد در صف اول

ایستند خداوندان بلوغ و عقل و احلام که جمع حلم است بکسر حا بمعنی تثبت و وقار و حقیقت حلم حفظ نفس است نزد هیجان غضب و بعقل نیز تفسیر کنند باعتبار لزوم و گاهی جمع حلم دارند بضم یعنی خواب بالغ و نهی بضم نون و فتح ها جمع نهیه بمعنی عقل زیرا که وی نهی است مرد را از کارنا شایسته و بر معنی اول از قبیل تاکید و تفسیر بود و حکمت در ایلای اهل عقل و فضل آنست که تا یاد گیرند کیفیت صلوٰة او و احکام آنرا و برسانند بامت ثم الذین یلونهم پس آن کسانیکه قریب اند بایشان در رتبه چنانکه صبیان و آنها نیکه قریب بلوغ اند که ایشان را مراهق خوانند ثم الذین یلونهم پس آنکسانیکه نزدیک و متصل اند بایشان چنانکه خنثی که علامت مردی و زنی هر دو دارند و متعین است که بعد از وی صف نسا خواهد بود قال گفت ابو مسعود فانتم الیوم اشد اختلافا پس شما امروز سخت تر اید از روی اختلاف در کلمه و وقوع فتن و این بسبب ترک تسویه صفوف و عدم امتثال امر شارع است رواه مسلم وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلینی منکم اولو الاحلام والنهی ثم الذین یلونهم ثلثا درین حدیث ثم الذین یلونهم را سه بار ذکر کرده است پس مراتب صفوف چهار خواهد بود و در حدیث سابق مرتبه نسا ذکر نکرده از جهت تعیین آن و نیز ذکر کرده است در هدایه که صف اول برای مردانست بعد از وی صبیان و نسا است و همچنین است در وقایه و مذهب شافعیه نیز همین است چنانچه در شرح شیخ مذکور است وایاکم وهیشات الاسواق و دور دارید خود را از بلند کردن آوازها در مساجد چنانکه در بازارها میکنند یا مراد اختلاط با لغان با صبیان و ذکور با اناث چنانچه مختلط میشوند در اسواق یا مراد آنست که دور باشید از بازارها و اشتغال بکارهای آن تا مانع آید از سبقت کردن بجماعت و اتصال با من در صف اول و بعض گفته اند معنی حدیث آنست که حذر کنید از نماز گذاردن در بازارها و مواضع که مانع آید از حضور قلب کثرت اصوات که اسمعت و هیشات جمع هیشه است و هوشه بمعنی فتنه و تهیج و اضطرابات و بمعنی جماعت مختلط نیز آید رواه مسلم وعن ابی سعید الخدری قال رأی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی اصحابه تأخرا گفت دید آنحضرت در یاران خود پس ماندنی را یعنی در صفوف صلوٰة یا در اخذ علم و طلب مزید و بر وجه اول معنی قول وی فقال لهم تقدموا پس گفت مر ایشان را پیش آیید و در صف سابق بایستید و همچنین واقتدوا بی واقتدا کنید بمن یعنی بایستید پس من متصل تا افعال مرا ببینید ولیأتم بکم من بعدکم و باید که اقتدا کنند بشما و متابعت نماید شما را کسی که پس شما ایستاده است زیرا که صف پسین متابعت پیشین میکنند و افعال ورا دیده میکنند و آنها نیکه سابق اند اسبق اند در علم باحوال امام و حرکات و سکنات وی و اسبق و اسرع اند در اتباع وی ولا یزال قوم یتأخرون حتی یؤخرهم الله همیشه اند قومی که پس می ایستند در صفوف تا آنکه پس می افکند ایشان را خدا از عظیم ثواب و فضل رحمت خود و بر وجه ثانی بیشتر بهند قدم و مبادرت نمایید در طلب علم و معرفت و اکتساب فضائل و کمالات و اقتدا کنید درین باب بمن که باوجود مرتبه رسالت و غفران ذنوب ما تقدم و ما تأخر چگونه مبالغه میکنم در عمل و ریاضت و طلب و این بیان تقدم و مزید طلب است یعنی تقدم و تبادر بمزید طلب همین است که اتباع من کنید قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و چون شما کامل شوید در دین تکمیل دیگران میکنید و دیگران که پس از شما بیایند متابعت شما کنند یا این امر بدیگران است که ایشان نیز در طلب و تعطش متابعت شما کنند و هر که دور افتاد از طلب و سستی کرد در آن دور افتاد از مرتبه قرب و وصول شعر بود اهرفته از آن معذوری ورنه که زد این در که بر و نگشودند هر قدر که توانید تقصیه نکنید ثبت اند برین ره کرآن چنان نکنی دست و پای بر زبان نکنی و ظاهر عبارت حدیث در همین معنی است و لیکن بعض محدثان آن را در باب تسویه صفوف آورده اند و آن نیز فرد طلب قرب و کمالست و لیکن مخصوص نیست بآن والله اعلم رواه مسلم وعن جابر بن سمرة قال خرج علینا رسول الله گفت جابر بن سمره که صحابی عامری و ابن اخت سعد بن ابی وقاص است بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرآنا حلقا پس دید ما را حلقه حلقه نشسته هر چند کس با یاران و مخصوصان خود نشسته و حلق بکسر حا جمع حلقه و بفتح حا سکون لام مثل بدره و بدر و قصعه و قصع لغت مشهور اینست و بعض گفته اند بفتح حا است مثل تمر و تمره و حلقه بفتح لام نیز آمده و جمع وی حلق بفتحتین و بعضی از علماء لغت آنرا منکر اند فقال ما لی اراکم عزین چیست مرا که می بینم شما را حلقه حلقه نشسته انکار است بر ایشان در نشستن برین حالت که علامت تفرق قلوب و اختلاف و مباینت انها هست و موجب و مؤثر در آنست و عزین جمع عزه بکسر و تخفیف گروه مجتمع از مردم و در باب الجمعة بیاید که این تحلیق روز جمعه بود در وقت خطبه یا پیش از نماز ثم خرج علینا پس بیرون آمد آنحضرت بر ما بار دیگر فقال الا تصفون کما تصف الملائکة عند ربها پس گفت آیا صف نمی بندید چنانکه صف می بندند فرشتگان نزد پروردگار خود نزد قیام برای طاعت و این در نماز خواهد بود فقلنا پس گفتیم یا رسول الله کیف تصف الملائکة عند ربها چگونه صف می بندند فرشتگان نزد پروردگار خود قال یتمون الصفوف الاولی و یتراصون فی الصف گفت تمام میکنند صفهای نخستین را و پیوسته بیکدیگر می ایستند در صف اگر کوی صف نخستین یکی خواهد بود و جمع آوردن بجهة ملاحظه است جوابش آنکه ملائکه هر جا در آسمان و در هر بقعه بر زمین صفها می بندند و در هر جا صف نخستین را تمام میکنند رواه مسلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر صفوف الرجال اولها وشرها آخرها بهترین صفهای مردان نخستین آنهاست و بدترین صفهای مردان پسین آنهاست وخیر صفوف النساء آخرها وشرها اولها و بهترین صفهای زنان پسین آنهاست و بدترین صفهای زنان پیشین آنهاست یعنی مردان باید که در پیش صف به بندند و مقدم باشند بر صف زنان و زنان پس و متأخر از مردان چنانکه در ترتیب صفوف گذشت رواه مسلم

الفصل الثانی عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رصوا صفوفکم پیوسته و استوار کنید صفهای خود را در اندرز نک استوار کردن بنا و پیوسته نهادن سنگ و خشت آن وقاربوا بینها و نزدیکی کنید میان صفها و نزدیک هم بایستید بنحویکه است که فرجه و حاذوا بالاعناق و برابر کنید گردنها را یعنی است از پیش و پس ایستادن فوالذی نفسی بیده انی لاری الشیطان یدخل من خلل الصف پس سوگند بخدای که بقای ذات من در دست و قدرت اوست بدرستیکه من هر آینه می بینم شیطان را که می در آید از کشادگی و رخنه صف کانها الحذف گویا که آن شیاطین حذف اند بحای مهمله و ذال معجمه مفتوحتین و فا گوسفندان سیاه و ریزه اند گوسفندان حجاز و یمن کذا فی شرح الشیخ و تفسیر کرده است آنرا راوی در حدیث ابی امامه بچهای میش که خورد ند و در روایتی که انها نبات حذف گویا که آنها دختران حذف اند رواه ابو داود وعنه قال قال رسول الله

صلی الله علیه وسلم اتموا الصف المقدم تمام کنید صف پیشین را ثم الذی یلیه پس تمام کنید صفی را که متصل است و بعد از وست مراد بعد صف اولی است نه ثانی فما کان من نقص فلیکن فی الصف
المؤخر پس اگر باشد از کمی و نا تمامی باید که باشد در صف پسین رواه ابو داود وعن البراء بن عازب قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الله وملائکته یصلون علی الذین یلون الصفوف الاول
بود آنحضرت که میگفت بدرستیکه خدا تعالی و فرشتگان وی درود میفرستند برکسانیکه متصل اند صفهای پیشین را چون فضیلت صف اول بسیار بیان کرد اشارت کرد بفضیلت صف دوم که
متصل اوست که بعد از صف اول و را نیز فضل است بر صفهای دیگر که بسته از وست یا مراد بالذین یلون الصفوف الاول کسانیکه ایستاده اند دران ولیکن این معنی خلاف ظاهر لفظ است
والله اعلم وما من خطوة احب الی الله من خطوة یمشیها یصل بها صفا و نیست هیچ گامی دوست داشته شده تر بسوی خدا از گامی که برود بوی تا به پیوندد بوی صف را یعنی اگر در صف
فرجه باشد برود در آنجا و بایستد و صف را پیوسته گرداند و تشبیه داد یصل بها خطاب را روایت کرده اند رواه ابو داود وعن عائشة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله وملائکته
یصلون علی میامن الصفوف بدرستیکه خدا و فرشتگان وی درود میفرستند بر جانبهای دست راست صفوف یعنی برکسانیکه در جانب یمین ایستاده اند گفته اند که ایستادن بر یمین امام اگرچه
دور باشد از وی فاضلتر است از ایستادن بر یسار او اگرچه نزدیک بود بوی و بعضی از علمای شافعیه گفته اند که این در غیر مسجد شریف است و در وی ایستادن بجانب یسار امام فاضلتر است
که قبر شریف در آنجانب است رحمه الله قائله رواه ابو داود وعن النعمان بن بشیر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یسوی صفوفنا اذا قمنا الی الصلوة بود آنحضرت که برابر میکرد و درست میساخت
صفهای ما را وقتی که می ایستادیم در نماز یا مر باید ست چنانکه گذشت فاذا استوینا کبر پس چون برابر میشدیم و خوب می ایستادیم در نماز تکبیر برآورد برای احرام رواه ابو داود وعن انس قال
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول عن یمینه اعتدلوا سووا صفوفکم بود آنحضرت میگفت از جانب دست راست خود راست بایستید برابر کنید صفهای خود را وعن یساره اعتدلوا سووا
صفوفکم و از جانب دست چپ نیز میگفت از جهت غایت اهتمام و اعتنا بدان رواه ابو داود وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیارکم الینکم مناکب فی الصلوة بهترین شما
کسانی اند که نرم تراست کتفهای ایشان در نماز این را چند وجه معنی گفته اند یکی آنکه منقادتر است مر کسی را که کتف او را که بیرون برآمده است از صف پیش و پس کشد تا برابر کرد صف
و بعض گفته اند که اگر کسی خواهد که در صف درآید منع نکند او را و بگذارد که درآید خصوصا که برای سد خلل صف و فرجه آن درآید و گویند که لین منکب کنایه از سکون و خشوع و سکینه و وقار است
رواه ابو داود الفصل الثالث عن انس قال کان النبی بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یقول میگفت استووا استووا استووا سه بار که میگفت برابر راست و درست بایستید در صف نماز فوالذی
نفسی بیده انی لاراکم من خلفی کما اراکم من بین یدی پس سوگند بخدای که بقای ذات من در دست قدرت اوست بدرستیکه من می بینم شما را از پس خود چنانکه می بینم شما را از پیش خود رواه
ابو داود وعن ابی امامة بضم همزه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله وملائکته یصلون علی الصف الاول بدرستیکه خدا و فرشتگان وی درود میفرستند بر صف اول قالوا
گفتند یا رسول الله وعلی الثانی و بر ثانی نیز یعنی بفرما بر صف اول و بر صف ثانی و این را عطف تلقینی میگویند که مخاطب تلقین میکند متکلم را که عطف کند و این را نیز ذکر کند قال گفت آنحضرت
در برابر ایشان ان الله وملائکته یصلون علی الصف الاول باز دعا برای صف اول کرد و صف ثانی را ذکر نکرد قالوا باز گفتند صحابه یا رسول الله وعلی الثانی قال باز گفت آنحضرت
ان الله وملائکته یصلون علی الصف الاول قالوا یا رسول الله وعلی الثانی قال وعلی الثانی بار سوم گفت وعلی الثانی اما که التماس آنحضرت درین مرتبه وحی شد باشتراک صف ثانی به
صف اول درین فضیلت و معلوم گشت انحطاط او در درجه از صف اول وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم و گفت آنحضرت سووا صفوفکم برابر سازید صفهای خود را وحاذوا
بین مناکبکم و راستی و برابری کنید میان منکبهای خود ولینوا فی ایدی اخوانکم و نرمی کنید در پیش دستهای برادران خود این عبارت بمعنی اول که در حدیث ابن عباس گفته شد مناسب
تراست ولینوا بتخفیف و تشدید هر دو روایت کرده اند و صواب تخفیف است وسدوا الخلل و به بندید فرجهای صف را فان الشیطان یدخل فیما بینکم بمنزلة الحذف زیرا که بدرستیکه
شیطان می درآید در میان شما در رنگ حذف یعنی اولاد الضأن الصغار بحذف بچهای میش را که خرد اند رواه احمد وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقیموا الصفوف
وحاذوا بین المناکب وسدوا الخلل ولینوا بایدی اخوانکم ولا تذروا فرجات للشیطان بگذارید فرجهای شیطان را ومن وصل صفا وصله الله و کسیکه به پیوندد صف را و متصل دارد به وصله
او را خدا بفضل و رحمت خود ومن قطعه قطعه الله و کسیکه ببرد و رخنه کند دران ببرد او را خدا و دور اندازد از مقام قرب و رحمت و کرامت رواه ابو داود و روایت کرد این
حدیث را ابو داود وروی النسائی منه قوله و روایت کرده است نسائی ازین حدیث قول او را ومن وصل صفا الی آخره و اول حدیث را از اقیموا الصفوف تا این قول روایت
نکرده وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم توسطوا الامام بگردانید امام را میان خود چنانکه بایستید پس وی راست و چپ او وسدوا الخلل و ببندید فرجه را رواه ابو داود
وعن عائشة قالت قال رسول الله روایت است از عائشه رض که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لایزال قوم یتأخرون عن الصف الاول همیشه بود و مذکر و هیکه پس می افتند
از صف نخستین و طلب نمیکنند پیشی را در مقام فضل و ثواب حتی یؤخرهم الله فی النار تا آنکه پس اندازد خدا ایشان را و منحط گرداند مرتبه ایشان را و اندازد در آتش دوزخ
رواه ابو داود وعن وابصة بکسر بای موحده و بعد از ان صاد مهمله بن معبد بفتح میم و سکون عین مراو را صحبت است قدوم آورد در سنه تسع صالح و گریان بود در نزول کرد کوفه را بعد
از ان آمد بجزیره و مرد برقه و قبر او در آنجاست قال رأی رسول الله صلی الله علیه وسلم رجلا یصلی خلف الصف وحده دید آنحضرت مردی را که میگذارد نماز پس صف نخستین تنها
فامره ان یعید الصلوة پس امر فرمود او را که باز گذارد نماز را از جهت تغلیظ و تشدید بر تقصیر از تقدم نه از جهت بطلان و فساد نماز و نزد امام احمد و بعض ائمه دیگر باطل میگردد نماز تنها
گذار از پس صف با وجود امکان دخول در صف از جهت این حدیث و احادیث دیگر و بعضی از اهل مذهب ایشان استثنا کرده اند نماز جنازه را وقتیکه پنج کس باشند از برای تحصیل سنت
صف که مستحب است دران و بخلاف زن که پس مردان بگذارد و نیز فساد صلوة نزد ایشان بر تقدیریست که تمام نماز خلف صف تنها گذارد اما اگر احرام خلف صف بندد

بعد از آن بصف در آید فاسد نگردد چنانکه در باب الموقف از حدیث ابی بکره معلوم کرد و هم در مذهب امام احمد حکم نماز گذار در پهلوی امام دست چپ همین است رواه احمد و الترمذی
و ابو داود و قال الترمذی هذا حدیث حسن و ابن حبان و حاکم آنرا تصحیح نموده و حدیث دیگر صحیح روایت میکنند لا صلوة للذی خلف الصف و نزد ائمه دیگر محمول بر نفی کمال است باب
الموقف باب در بیان جای ایستادن امام و ماموم در نماز که پیش تر بایستد یا در پهلوی جانب دست راست الفصل الاول عن عبد الله بن عباس رض قال بت فی بیت خالتی میمونة
گفت ابن عباس شب کردم در خانه خاله خود میمونه که یکی از ازواج مطهره است فقام رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی پس برخاست آنحضرت که نماز شب کند پس من نیز برخواستم و وضو
کردم و آب وضوی آنحضرت را مهیا ساختم پس آنحضرت وضو کرد و بنماز ایستاد و من نیز ایستادم فقمت عن یساره پس ایستادم من از جانب دست چپ آنحضرت و حدیث اینجا
مختصر است و تمام آن در باب قیام اللیل بیاید ان شاء الله تعالی فاخذ بیدی من وراء ظهره پس گرفت آنحضرت دست مرا از پس پشت خود بجانب دست راست یا در وقت گفتن
این لفظ تصویر کرده باشد و نموده باشد کردانیدن را و کذلک اشارت باین حالت است چنانچه عادت است در امثال این حکایات خصوصا عرب را که لفظ با اشارت جمع کنند فافهم
متفق علیه و عن جابر قال قام رسول الله روایت است از جابر گفت ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لیصلی تا بگذارد نماز و ظاهر در نماز شب است چنانکه در حدیث ابن عباس بود و
احتمال نافله دیگر هم وارد که گاهی بجماعت واقع میشد بحیثیت حتی فقمت عن یساره پس آمدم من تا ایستادم از جانب چپ آنحضرت فاخذ بیدی فادارنی حتی اقامنی عن یمینه پس گرفت
آنحضرت دست مرا پس بگردانید مرا تا آنکه ایستاده کرد مرا از جانب راست خود ثم جاء جبار بن صخر پس آمد جبار بتشدید بدین صخر که از انصار بود و از جمله بعناد تن بود که در لیلة العقبة
حاضر بودند فقام عن یسار رسول الله پس ایستاد جانب چپ پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فاخذ بیدینا جمیعا پس گرفت آنحضرت دست هر دو ما را همه فدفعنا پس دور کرد و براند
هر دو ما را هم مرا از جانب راست و هم جبار را از جانب چپ حتی اقامنا خلفه تا آنکه ایستاده کردانید ما را پس خود از اینجا معلوم شد که مقتدی اگر یکی بود جانب راست امام
بایستد و اگر زیاده اند خلف امام بایستند رواه مسلم و عن انس قال صلیت انا و یتیم فی بیتنا خلف النبی گفت انس نماز گذاردم من و یتیمی که در خانه ما بود پس پیغمبر صلی الله علیه و سلم
و ام سلیم خلفنا و ام سلیم که نام مادر انس است پس ما بود و ازین حدیث معلوم شد ایستادن صبی با رجل در صف چه یتیم جز صبی را نگویند و بعض گفته اند که یتیم نام برادر انس است که
صبی بود و پس دلالت نیست مر این حدیث را بر ایستادن صغیر با مرد و میتوان گفت که چون نماز نفل بود و مسامحه رفته باشد و آن احکام سابق در نماز فرض است و الله اعلم رواه مسلم و عنه
ان النبی و هم از انس است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم صلی به و بامه او خالته نماز گذارد با وی و با مادر وی که ام سلیم است یا با خاله وی شک راوی است قال گفت انس فاقامنی عن یمینه و اقام
المرأة خلفنا پس ایستاده کردانید مرا جانب راست خود و ایستاده کردانید زن را که مادر وی یا خاله وی باشد پس ما در این حدیث ذکر یتیم نیست رواه مسلم و عن ابی بکرة انه انتهی
الی النبی روایت است از ابی بکره بتا صحابی مشهور است که وی رسید بسوی پیغمبر صلی الله علیه و سلم و هو راکع و حال آنکه آنحضرت در رکوع بود پس نیت کرد ابو بکره و تحریمه بست
پیش از آنکه بصف برسد تا آنحضرت را در رکوع بیابد و اول رکعت کرد و فضل تکبیره اولی بیابد فرکع قبل ان یصل الی الصف پس رکوع کرد پیش از آنکه برسد بصف ثم مشی الی
الصف پس تر مشی کرد در رکوع بسوی صف فذکر ذلک للنبی پس ذکر کرده شد این فعل ابی بکره مر پیغمبر را صلی الله علیه و سلم فقال زادک الله حرصا زیاده کرداند ترا خدا تعالی از برای
طلب خیر و وصول بمقام قرب و لا تعد و باز مکرد باین فعل که اقتدا منفرد اباشد خلف صف یا رکوع پیش از وصول الصف یا مشی بسوی صف در نماز پس این امر است با ایستادن در
موضعی که احرام بسته پس این حدیث دلالت دارد که انفراد خلف صف مبطل صلوة نیست زیرا که امر باعاده صلوة نکرد و بعض رواة و لا تعد بسکون عین و ضم دال نیز ضبط کرده اند
از عدو بمعنی دویدن یعنی چندان شتابی در مشی مکن که بدویدن برسد و اول صحیح تر است روایة و درایة رواه البخاری الفصل الثانی عن سمرة بن جندب قال امرنا رسول الله امر کرد
ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا کنا ثلثة ان یتقدمنا احدنا وقتی که باشیم ما سه کس در نماز که پیش شود ما را یعنی امام شود یکی از ما و اقتدا کنند بوی دو کس رواه الترمذی و عن عمار
انه ام الناس بالمدائن روایت است از عمار بن یاسر رضی الله عنه که وی صحابی مشهور است و در صحبت امیر المؤمنین علی بود و در صفین کشته شد و آنحضرت او را فرموده بود تقتلک
الفئة الباغیة که وی امامت کرد مردم را بمدائن که نام شهریست و قام علی دکان یصلی و الناس اسفل منه و بایستاد عمار بن یاسر بر دکانی و بایستادند مردم که اقتدا کردند بوی پایان تر از
آن فتقدم حذیفة فاخذ علی یدیه پس پیش رفت حذیفه پس گرفت بر دو دست عمار را و کشید او را از پس پشت وی و بنهاد دست خود در ابروی فاتبعه عمار پس متابعت کرد و انقیاد
نمود عمار حذیفه را حتی انزله حذیفة تا آنکه فرود آورد عمار را حذیفه از دکان فلما فرغ عمار من صلوته پس هرگاه که بپرداخت عمار از نماز خود قال له حذیفة گفت مر او را حذیفه الم
تسمع رسول الله آیا نشنیده تو پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم یقول که میگفت اذا ام الرجل القوم فلا یقم فی مقام ارفع من مقامهم چون امامت کند مردی قومی را پس باید که نایستد
آن مرد در جای بلندتر از جای ایستادن این قوم او نحو ذلک یا مانند این میگفت آنحضرت لفظ حضرت مشخص معلوم حذیفه نبود ازین جهة این شک کرد که باین لفظ گفت یا مانند این گفت
فقال عمار لذلک اتبعتک حین اخذت علی یدی پس گفت عمار ازان جهة متابعت کردم من ترا هنگامی که گرفتی تو هر دو دست مرا و فرود آوردی رواه ابو داود و از اینجا ظاهر میشود که
عمار میدانست این مسئله را و شنیده بود از آنحضرت صلی الله علیه و سلم اگر گفته شود که چون میدانست چرا از اول ارتکاب این فعل کرد. جوابش آنکه شاید فراموش کرده بود و چون
تعرض کرد او را حذیفه یاد آمد یا فعل عمار خلاف اولی بود و اصل جواز داشت پس ازان بگفته حذیفه اختیار کرد اولی و فضل را بدانکه مذهب نزد ما آنست که مکروه است که امام
تنها بر دکان باشد زیرا که درین تشبه است باهل کتاب که ایشان مخصوص میکردانند امام خود را بمکان مرتفع اما اگر بعضی از قوم نیز با امام باشند مکروه نباشد و همچنین اگر قوم بر دکانی
باشند و امام تنها پایان مکروه نبود در ظاهر روایت از جهة عدم تشبه و بعض گویند مکروه است بجهة آنکه در وی خوار داشتن امام است و تحقیر کردن در حق وی و اختلاف است

در مقدار دکان وارتفاع وی که متعلق است بوی کراهت بعض گفته اند که مقدار قامت میانه است و بعض گفته اند مقدار آنچه واقع گردد بوی امتیاز و گفته اند مثل ذراع چنانچه ستره و این قول مختار است
و شیخ ابن الهمام گفته که وجه ثانی اوجه است زیرا که موجب کراهت شبهه خوار داشتن امام است متحقق گردد در وی و مقتصر نیست بر قدر ذراع و معلوم نشد ما ست مقدار دکان که عمار بن یاسر رضی الله
عنه بروی نماز میکرد اگر مقدار آن معلوم بودی حجت میشد بر آنکه مخالف اوست و تحقیق معلوم شده است ارتفاع آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر منبر پس باید تخصیص کرد که ارتفاع مکروه تا آن
قدر است یا گفته شود که کراهت بر تقدیری است که برای غرض صحیح نباشد یا آن از خصائص آنحضرت داشت والله اعلم انتهی وعن سهل بن سعد الساعدی انه سئل من ای شیء المنبر سهل ابن
سعد بن الساعدی که از انصار است و آخر کسی است که وفات یافته از صحابه در مدینه پرسیده شده که از چه چیز بود منبر آنحضرت صلی الله علیه و سلم یعنی از کدام قسم چوب بود اگر از چوب
بود یا او سائل را پیش ازین معلوم بوده و الا تواند که مراد آن باشد که از چه چیز بود از سنگ بود و یا از چوب و ظاهر از عبارت جواب که گفت فقال هو من اثل الغابة پس گفت سهل آن یعنی
منبر از اثل غابه بود و اول است و اثل بفتح همزه و سکون مثلثه طرفاء بسکون راء و مد که آنرا درخت گز گویند و بعض گفته اند که اثل درختی است مشابه طرفا عظیم تر از وی و غابه بتخفیف با یعنی
بیشه است و غالب آمده بر موضعی بحجاز که درختان بسیار دارد و در شرح شیخ گفته که بر مسافت نه میل است از مدینه عمله فلان مولی فلانة لرسول الله صلی الله علیه و سلم ساخت آن
منبر را فلان که غلام فلان زن بود برای آنحضرت و نام آن غلام باقوم رومی بود و بعض گفته اند میمون و قول اول مشهورتر است و در نام وی اقوال دیگر نیز هست که اعتبار ندارد
و اما نام زن معلوم نشده و بعض گفته اند عداثه بعین و دال مهملتین و مثلثه و بعض گفته اند عائشه و از انصاریات بود و بعض گفته از مهاجرات و این غلام نجار بود آنحضرت صلی الله
علیه و سلم با آن زن فرمود که اگر غلام نجار تو برای ما منبری سازد پس ساخته شد سه پایه ارتفاع هر پایه بشتری و درازی دو ذراع پس نهاده شد در مسجد و قام علیه رسول الله و ایستاد
بر وی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم حین عمل و وضع در مکانی که ساخته شد و نهاده شد فاستقبل القبلة پس روی کرد آنحضرت بقبله و کبر و تکبیر گفت برای حرم و قام الناس خلفه و ایستادند
مردم پس آنحضرت فقرأ و رکع و رکع الناس خلفه پس قراءت کرد آنحضرت و رکوع کرد و رکوع کردند مردم که پس وی بودند ثم رفع رأسه پس برداشت سر مبارک خود را از رکوع ثم رجع القهقری
پس باز گشت بجانب پس فسجد علی الارض پس سجده کرد بر زمین نه بر منبر ثم عاد الی المنبر پس بعد از سجدتین باز بر منبر رفت و ایستاد ثم قرأ ثم رکع پس قراءت کرد پس رکوع کرد و در بعض نسخ
و رکوع بود او ثم رفع رأسه پس برداشت سر خود را از رکوع ثم رجع القهقری پس باز گشت بجانب پس حتی سجد علی الارض تا آنکه سجده کرد بر زمین هذا لفظ البخاری این که مذکور شد لفظ بخاری است
و فی المتفق علیه نحوه و در حدیث متفق علیه که بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند مانند این لفظ است و قال فی آخره و گفته است بخاری در آخر حدیث فلما فرغ اقبل علی الناس پس هرگاه
که فارغ شد آنحضرت از نماز روی آورد بر مردم فقال پس گفت ایها الناس آگاه باشید ای مردمان انما صنعت هذا لتأتموا بی نکردم من این را که بر منبر برآمدم و بلندتر که نماز گذاردم مگر برای
آنکه اقتدا کنید بمن و متابعت کنید مرا ولتعلموا صلوتی و تا بدانید نماز مرا و در بعض لتعلموا بتشدید لام یعنی تا بیاموزید نماز مرا که بچه صفت و بچه کیفیت میکنم و این از مواضعی است که
از حدیث کراهت ارتفاع امام بر ماموم مستثنی است چنانچه در حدیث سابق اشارتی بآن کرده شد و ائمه شافعیه گفته اند که محل کراهت ارتفاع امام است وقتی که برای غرضی
و حاجتی نبود و غرض آنحضرت تبلیغ و تعلیم قوم بود کیفیت نماز را اما اینکه توهم نکنید که این فعل کثیر بود که مفسد صلوة است زیرا که منبر سه پایه داشت متقارب که نزول و عروج بیک خطوه
یا دو خطوه میسر بود خصوصا اگر ایستادن آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر پایه پایان بود والله اعلم وعن عائشة قالت صلی رسول الله صلی الله علیه و سلم فی حجرة والناس یأتمون به من وراء الحجرة
گفت عائشه رض نماز گذارد آنحضرت در حجره خود و مردم اقتدا میکردند بوی از پس حجره رواه ابو داود و گفته اند که مراد بحجره اینجا محلی است که گرفته بود آنحضرت در مسجد از حصیر وقتیکه اراده
اعتکاف کرده بود و مراد بصلوة در وی نماز تراویح است که چند شب از رمضان گذارد و مردم بوی اقتدا کردند و چون بسیار هجوم آوردند ترک کرد تا مبادا فرض کرده شود چنانکه این حدیث
در محل خود بیاید نه مراد حجره عائشه یا حجره بعضی دیگر از امهات المؤمنین است که در آنجا گذارده و مردم در مسجد اقتدا کرده باشند زیرا که معقول نمی افتد در مثل این صورت رؤیت ماموم امام را
نیز بجز و بعضی علما هست یا اطلاع بر اقوال وی که نزد بعض دیگر شرط است و این مفقود است بنا بر این صورت و اگر این را میکرد در مرض موت میکرد که معذور بود کذا قالوا والله اعلم
الفصل الثالث عن ابی مالک الاشعری قال الا احدثکم بصلوة رسول الله گفت ابو مالک اشعری که از مشاهیر صحابه است و ورا ابو مالک اشجعی نیز گویند و در اسم او اختلاف است آیا خبر ندهم شما را
بنماز پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و موقف او در نماز و ترتیب صفوف و کیفیت صلوة قال گفت ابو مالک در بیان آن اقام الصلوة برپا کرد آنحضرت نماز را و صف الرجال خلفه
و صف بست آنحضرت مردان را یعنی ایستاده کرد ایشان را پس خود و صف خلفهم الغلمان و ایستاده کرد پس مردان خود آن را ذکر نسا نکرد شاید که در آنجا حاضر نبودند ثم صلی بهم
پس گذارد نماز با ایشان فذکر صلوته پس ذکر کرد ابو مالک کیفیت نماز آنحضرت را ثم قال پس گفت آنحضرت یا گفت ابو مالک از جانب آنحضرت هکذا صلوة همچنین است نماز قال
گفت عبد الاعلی که راوی حدیث است از ابی مالک لا احسبه الا قال گمان نمیبرم ابو مالک را مگر آنکه گفت امتی یعنی روایت کرد از آنحضرت که گفت هکذا صلوة امتی رواه ابو داود
وعن قیس بن عباد بضم عین و تخفیف موحده از طبقه اولی از تابعین بصره ثقه است قلیل الحدیث از اخیار صالحین شیعی بود و متأله و متعبد روایت میکند از علی و عمر و ابی بن کعب و عبد الله
بن سلام و روایت کرده است از وی حسن بصری قتله الحجاج قال بینا انا فی المسجد فی الصف المقدم گفت در اثنای آنکه من در مسجد بودم ایستاده در صف اول فجبذنی رجل من خلفی
جبذة پس کشید مرا مردی از پس کشیدنی سخت فنحانی فقام مقامی پس یکسو کرد مرا و ایستاد بجای ایستادن من فوالله ما عقلت صلوتی پس بخدا سوگند در نیافتم من نماز خود را و فراموش
کردم که چگونه میگذارم که چند رکعت گذارده ام بجهت آنکه حاصل شد مرا از غضب بسبب کشیدن و تاخیر کردن مرا از مکان فاضل با وجود سبقت من بوی فلما انصرف اذا هو ابی بن کعب
پس هرگاه که برگشت آن مرد از نماز و تمام کرد ناگاه آن مرد ابی بن کعب است که از فضلای صحابه بود فقال یا فتی لا یسوءک الله پس گفت ای جوان اندوه ناک نکرداند ترا خدا تعالی بسبب

آنچه کردم سپس ما توان بذا عهد من النبی بدرستیکه این عهد است از پیغمبر صلی الله علیه وسلم الینا بسوی ما که خداوندان احلام ونهی و اهل فضل و علم ایم ان نلیه که پیوسته بایستیم با وی در صف اول
پس همچنین بعد از وی صلی الله علیه وسلم بایستیم بحکم وی تعالی با ائمه ثم استقبل القبلة پس پیش روی آورد ابی بن کعب قبله را فقال پس گفت هلک اهل العقد ورب الکعبة هلاک شدند اهل عقد یعنی امرا
که رعایت امور مردم و اهتمام بهمه احکام دنیا و دین حتی رعایت صفوف در نماز و ایستادن در ان بدست ایشان است ثلث مرات سه بار گفت ابی این عبارت را که ثم قال والله ما علیهم آسی پسی
گفت بخدا سوگند نه بر ایشان اندوه و حسرت میخورم ولکن آسی علی من اضلوا ولکن اندوه میخورم برکسانیکه گمراه میکنند امرا ایشان را که رعایا باشند که متابعت میکنند امرا و میشوند
گفت که معنی عبارت این است که اندوه میخورم برکسانیکه گمراه کردند امرا که آنها علما اند که مداهنت کنند در امور شریعت وبسبب آن گمراه میشوند امرا چنانکه گفته اند فساد رعیت
بفساد ملوک است و فساد ملوک بفساد علما و ظاهر آنست که حزن ابی برکسانی باشد که می آیند بعد از ان زمان از امرای بنی امیه و غیرهم طیبی گفته شاید که ابی بن کعب تعریض کرده با امرای
عهد خود انتهی مخفی نماند که موت ابی بن کعب در خلافت عثمان است و بعض گفته اند در خلافت عمر رضی الله تعالی عنهما و قول اول صحیح تر است و ما که شکایت از بعض امرای احکام
ایشان باشند خصوصا امرای امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه والله اعلم قلت قیس بن عباد میگوید گفتم من با ابی بن کعب یا ابا یعقوب کنیت ابی بن کعب است و ما تعنی باهل العقد وچه میخواهی تو باهل
عقد و کرا میخواهی قال الامراء رواه النسائی باب الامامة امامت پیشوا شدن و امام پیشوا و مراد دریجا پیشوائی در نماز است که آنرا امامت صغری خوانند و امامت کبری پیشوائی
درکار و بار عالم و تصرف در امور اهل عالم است و درین باب بیان میکند که مستحق امامت و اولی و احری با آن کیست الفصل الاول عن ابی مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
روایت است از ابی مسعود انصاری گفت گفت آنحضرت یؤم القوم اقرأهم لکتاب الله امامت میکند قوم را خواناتر مرکتاب خدا را یعنی بهتر و نیکوتر تجوید کننده قرآن را
و رعایت کننده مخارج حروف وصفات و قواعد و قوانین آنرا بعد از آنکه عالم باشد باحکام و ارکان نماز اگرچه عالم نباشد بتفاصیل مسائل و احکام حوادث و نوائب که حادث
گردد در نماز فان کانوا فی القراءة سواء فاعلمهم بالسنة پس اگر باشند قوم همه برابر در قراءت پس امامت کند داناترین قوم بسنت یعنی باحکام نماز و مسائل و حوادث بعد از آنکه خوب
میتواند خواند قراءت مسنونه را و این مذهب امام احمد است نزد اکثر اصحاب وی و امام ابو یوسف نیز بهمین جانب است از جهت این حدیث و حدیث ابی سعید و ابن عباس که
بیاید و مذهب امام ابوحنیفه و محمد و مالک و شافعی و احمد در روایتی آنست که اعلم و افقه مقدم است بر اقرأ زیرا که احتیاج بقراءت در یک رکن است و بعلم در تمام ارکان و کذا
احادیث که دلالت کننده اند بر تقدیم اقرأ بجهت آنست که اقرأ در ان زمان اعلم بوده اند زیرا که ایشان تلقی میکردند قرآن را باحکام آن ازین جهت تقدیم کرده شده است
اقرأ در حدیث و در زمان ما نه همچنین است پس تقدیم کردیم اعلم را کذا فی الهدایة اگر گفته شود پس چیست معنی قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم فان کانوا فی القراءة سواء فاعلمهم بالسنة
و برین تاویل که شما گفتید مساوات در قراءت مستلزم مساوات در علم است جوابش آنکه این قول بحسب ظاهر و غالب امر است نه قطعی و کلی زیرا که مقرر است که ابی بن کعب اقرأ بود و ابن
مسعود اعلم پس متصور است مساوات در قراءت با تفاوت در علم پس شارع بیان کرد حکم این متصور ممکن را بر تقدیر اتفاق وقوع آن یا گوئیم که این را بر حسب زمان ما فرمود کذا فی بعض
شروح الهدایة و شیخ ابن الهمام گفته که اقرأ و اعلم بکتاب بود چنانکه دعوی کرده اند و آنچه حدیث دلالت دارد بران است که اگر در قراءت و علم باحکام کتاب برابر بود پس امامت
کند آنکه اعلم بسنت است و نیز گفته اند که بهترین آنچه استدلال کرده شود بدان بر تقدیم اعلم بر اقرأ حدیث تقدیم ابی بکر است در ایام مرض با وجود آنکه در صحابه اقرأ از وی بودند
نه اعلم و دلیل اول قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم اقرؤکم ابی و دلیل ثانی قول ابی سعید کان ابو بکر اعلمنا و این در آخر امر بود از آنحضرت کذا قال الشیخ فان کانوا فی السنة سواء فاقدمهم هجرة
پس اگر باشند در علم بسنت و در قراءت برابر پس امامت کند دیرینه ترین مردم در هجرت یعنی هرکه هجرت بمدینه پیشتر آورده درین فضیلت سابق و متقدم شد وی بامامت و تقدم
در نماز اولی و احق باشد و در فقه بعد از مساوات در علم و قراءت اورع و اتقی را مقدم داشته اند زیرا که چون وجوب هجرت از وطن منسوخ گشت بجای وی هجرت از ذنوب و خطایا
که موطن طبیعت است اعتبار کرده اند و در حدیث آمده است المهاجر من هجر الخطایا والذنوب فان کانوا فی الهجرة سواء فاقدمهم سنا پس اگر باشند در علم و قراءت و هجرت که بمعنی ورع
شد برابر پس امامت کند کلان ترین قوم در سن و سال و درین حدیث بهمین مقدار از مراتب مذکور شده و گفته اند که اگر در سن هم برابر باشند هرکه خوش روی تر و جمیل شکل تر بود امامت
کند و اگر در صورت و شکل نیز برابر باشند هرکه شریف النسب تر بود مقدم تر بود و اگر در تمامه این امور برابر باشند قرعه بیندازند یا اختیار بدست قوم است کذا ذکره الشیخ ابن الهمام
و گفته که نزد بعض مسافر و مقیم برابر اند و نزد بعض مقیم اولی است یعنی برای مقیمان و در حاوی که در مذهب امام شافعی است بعد از سن نسب را تقدیم کرده و بعد از وی نظیف الثوب
و بعض از وی حسن الصوت و بعد از وی حسن الصورة ولا یؤمن بفتح تحتیة و ضم همزه و فتح میم و تشدید نون الرجل الرجل فی سلطانه و باید که امامت نکند مرد مرد را در محل ولایت و
مقام حکم و سلطنت وی و در جائیکه مالک است چنانکه در روایت دیگر آمده است فی اهله پس تقدم نکند بر والی تا ترتیبی که در دولت است مثل امام اعظم و خلفا و حکام و
خصوصا در اعیاد و جمعات و نه بر امام حی و صاحب خانه مگر باذن ایشان زیرا که این معنی میگردد بشکست گردانیدن امر سلطنت و عزت و مؤدی میشود به تباغض و تقاطع و
خلو و خلاف که مشروعیت جماعت برای رفع و دفع آنست مرویست که ابن عمر با آن فضل و شرف که وی داشت در پس حجاج نماز میگذارد که بی شبهه ظالم و فاسق بود و لا یقعد و نه نشیند مرد در
بیته علی تکرمته و نه نشیند مرد در خانه دیگری بر تکرمه وی که مراد بدان فراشی و سجاده و وساده ایست که برای خود انداخته و نهاده و مجلس اکرام و اکرام است و بعضی از
تکرمه را بمعنی مائده گفته اند و اول صواب تر است الا باذنه مگر باذن وی متعلق بهر دو حکم است که لا یؤمن و لا یقعد است رواه مسلم و فی روایة له ولا یؤمن الرجل الرجل فی اهله و باید امامت نکند
مرد مرد را در اهل خانه وی و درین روایت بجای فی سلطانه فی اهله آمده بدین جهت تفسیر کرده اند سلطان را بجائی که مالک حکم او ست چنانکه گفته شد و عن ابی سعید قال

قال

گفت ابی سعید خدری که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا کانوا ثلثة فلیؤمهم احدهم وقتیکه باشند قوم سه کس پس امامت کند ایشان را یکی از ایشان قید ثلثة اتفاقی است اگر کمتر یا بیشتر باشند
نیز حکم همین است واحقهم بالامامة اقرؤهم و سزاوارترین ایشان بامامت خواناترین ایشانست رواه مسلم وذکر حدیث مالک بن الحویرث بضم حای مهمله و فتح واو و کسر را فی باب بعد باب
فضل الاذان و وجه وی اینست که اگر دو کس باشند یکی اذان گوید و دیگری امامت کند پس مؤلف ذکر این حدیث را اینجا مناسب دیده و در مصابیح اینجا ذکر کرده است الفصل
الثانی عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیؤذن لکم خیارکم باید که اذان گویند برای شما نیکان و دیانت داران شما که امر حفظ اوقات برای نماز و روزه بدست ایشانست
پس باید که امین و متدین باشند و نیز اذان بر جاهای بلند میگویند و بر درون خانهای مردم مطلع میشوند پس باید که از نظر بر محارم و اسرار ایشان پرهیز کنند ولیؤمکم قراؤکم و باید که امامت
کنند شمارا قاریان شما که قرآن را خوب میخوانند و رعایت تجوید میکنند رواه ابوداود وعن ابی عطیة العقیلی قال ابوعطیه عقیلی بضم عین و فتح قاف که از طبقه ثالثه تابعین است گفت
کان بود مالک ابن الحویرث که از صحابه است و در ملازمت آنحضرت آمده و بیست روز در خدمت و صحبت گذرانیده یأتینا الی مصلانا می آمد مارا مالک بن الحویرث بجای
نماز گذاردن ما که مسجد بود یا جای دیگر که متعین ساخته بودند برای نماز یتحدث در حالتی که سخن میکرد مالک با یاران و صحبت میداشت فحضرت الصلوة یوما پس رسید وقت نماز
روزی قال ابوعطیة فقلنا له تقدم فصله پس گفتیم ما مالک را پیش او امام شو پس بگذار نماز را قال لنا قدموا رجلا منکم یصلی بکم گفت مالک بن الحویرث مارا پیش کنید و امام سازید مردی را
از میان خود که بگذارد نماز را با شما و امامت کند و ساحدثکم لم لا اصلی بکم و بسر انجام است که حدیث کنم شمارا و خبر دهم که چرا نماز نمیگذارم با شما و امامت نمیکنم سمعت رسول الله
شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول من زار قوما فلا یؤمهم کسی که زیارت کند قومی را و بیاید بدیدن ایشان پس باید که امامت نکند ایشان را ولیؤمهم رجل منهم و باید
که امامت کند ایشان را مردی از ایشان اگرچه ایشان اذن کرده بودند و نهی مقید بعدم اذنست اما مالک او را بر اطلاق حمل کرد و مصلحت را در ترک امامت خود دید رواه
ابوداود والترمذی والنسائی الا انه اقتصر علی لفظ النبی صلی الله علیه وسلم مگر آنکه ترمذی کوتاهی کرد بر لفظ آنحضرت که من زار قوما الی آخره و قصه آمدن مالک در مصلای
بنی عقیل و تکلیف کردن ایشان او را بامامت و ابا آوردن او از ان ایشان ذکر نکرده وعن انس قال گفت انس استخلف رسول الله صلی الله علیه وسلم ابن ام مکتوم یؤم الناس وهو
اعمی خلیفه گرفت آنحضرت ابن ام مکتوم را که از مشاهیر صحابه و قدیم الاسلام و از مهاجرین اولین است و سبب نزول سوره عبس و تولی است که امامت کند مردم را و حال آنکه
ابن ام مکتوم نابینا بود و گفته اند که آن سیزده بار بود یکبار از ان وقتی که بغزوه تبوک رفت با آنکه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در مدینه خلیفه بود بر اهل و عیال و باعث
بر استخلاف ابن ام مکتوم برای امامت همین بود تا علی را رضی الله عنه اشتغال بامر امامت مانع از قیام بحفظ اهل و عیال نیاید رواه ابوداود و درین حدیث دلیل است بر جواز
امامت اعمی بکراهت و در روایات فقهیه در مذهب ما نیز آمده است که اگر اعمی مقتدای قومی باشد جائز است امامت وی و بعض گفته اند که اگر اعلم باشد پس وی اولی است
کذا فی شرح الکنز نقلا عن المبسوط و همچنین است در کتاب اشباه و نظائر و دیدم من شیخ اجل اکرم اعلم عبد الوهاب متقی مکی را که رفته بود دیده بصری وی در آخر عمر و امامت میکرد اصحاب
خود را و بود در نفس من چیزی از ان و میترسیدم از سوال بجهت ادب و اعتماد بر آنکه هرچه ایشان کنند خلاف سنت و روایت نخواهد بود و پس دانستم در فقه چیزی که حکم میکند بجواز آن
و نیز در حدیث دلیلی است بر جواز امامت مفضول با وجود فاضل که با وجود امیر المؤمنین علی رضی الله عنه ابن ام مکتوم را امامت فرمود بجهة عذری که مذکور شد وعن ابی امامة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لا تجاوز صلوتهم آذانهم سه کس اند که در نمیگذرد نماز ایشان گوشهای ایشان را و بر نمیرسد بمصعد قبول و نمیگردد متعلق بسمع رضای حق العبد الآبق حتی
یرجع یکی بنده گریخته تا آنکه باز گردد یعنی بسوی مالک و امرأة باتت وزوجها علیها ساخط دوم زنیکه شب کرد در حالتی که شوهر وی بر وی غضب کننده و ناراضی است بحق
و اگر غضب بناحق باشد امر بر عکس خواهد بود و امام قوم وهم له کارهون سیوم امام گروهی و حال آنکه اکثر ایشان مر او را ناپسند دارنده اند و ناخوش اند از جهة امر مذموم شرعی
که در او است رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لا تقبل منهم صلوتهم سه کس اند که پذیرفته نمیشود از ایشان نماز ایشان
من تقدم قوما وهم له کارهون کسیکه امامت کند قومی را و حال آنکه ایشان مر او را ناخوش دارنده اند و رجل اتی الصلوة دبارا و دیگر مردی که بیاید بنماز در آخر وقت والدبار
ان یأتیها بعد ان تفوته و دبار بکسر دال آمدن مر او است نماز را بعد از در گذشتن وقت آن یعنی وقت کامل مستحب و رجل اعتبد محررة و دیگری که بنده گرفت نفس آزاد کرده خود
را چنانکه آزاد کرد بنده را و مستمر شد بر استخدام وی باکراه یا باخفای اعتاق از وی یا دعوی عبودیت کند مر او را مالک گردد و در او تصرف کند در وی تصرف مالکانه رواه ابوداود
وابن ماجة وعن سلامة بفتح سین و تخفیف لام بنت الحر بضم حای مهمله از دیه و بعض گفته اند اسدیه صحابیه است حدیث او نزد اهل کوفه است قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
روایت است از سلامه که گفت گفت آنحضرت ان من اشراط الساعة ان یتدافع اهل المسجد بدرستیکه از علامتهای قیامت است که تدافع کنند امامت را از نفس خود اهل مسجد
و بیندازند بر دیگری لا یجدون اماما یصلی بهم نیابند امامی را که بگذارد نماز با ایشان بجهة جهل و نااهلیت ایشان امامت را کنایت است از شیوع جهل و فسق در آخر زمان رواه احمد
وابوداود وابن ماجة وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الجهاد واجب علیکم مع کل امیر برا کان او فاجرا کارزار کردن با کافران فرض است بر شما همراه هر
امیری که باشد نیکوکار باشد یا بدکار وان عمل الکبائر و اگرچه بکند گناهان کبیره را والصلوة واجبة علیکم خلف کل مسلم برا کان او فاجرا و نماز واجب است بر شما بجماعت پس هر مسلمانی
برا یا فاجرا وان عمل الکبائر یعنی جائز است که بوی اقتدا کنند اگرچه مکروه است یا واجب است اقتدا جواز ان و بعض استدلال کرده اند باین بر وجوب جماعت و این تقدیر بیست
بر فسق وی [illegible] و مروی [illegible] حاضر باشد والصلوة واجبة علی کل مسلم و نماز جنازه واجب است بر هر مسلمانی برا کان او فاجرا وان عمل الکبائر و آنکه آنحضرت

علیه وسلم نماز گزاردبر مدیون که چیزی نگذاشت که بدان دین او ادا کرده شود مقصود زجر وتشدید بود وهمچنین بر محدود وبجد زنا وغیره والآن اتفاق است علما را بر وجوب آن ووامام همام گوید علیه نگذارد ودیگران بگذارند رواه ابو داود

الفصل الثالث عن عمرو بن سلمة بکسر لام صحابی صغیر است که اختلاف است در صحبت آن وسلمه همه جا بفتح لام است مگر عمرو بن سلمه وبنو سلمه که نام قبیلهٔ از انصار است قال کنا بماء ممر الناس گفت بودیم ما ساکن بر لب آبی که گذرگاه مردم بود وکان یمرّ بنا الرکبان میگذشتند با سواران وپیادها نیز میگذشته باشند لیکن ذکر کرد سواران فنسألهم ما للناس ما للناس میپرسیدیم سواران را چه چیز پیدا شده است مردم را وچه کار میکنند کنایت است از ظهور دین اسلام وتکرار از غایت تعجب است ما هذا الرجل چیست صفت وشان این مرد کنایت است از ذات شریف حضرت رسالت پناه صلی اللّٰه علیه وسلم فیقولون پس میگفتند مردم یزعم گمان میبرد ومیگوید این مرد انّ اللّٰه ارسله که خدا فرستاده است او را اوحی الیه او حی اللّٰه کذا وحی فرستاده است خدا بسوی وی وحی کرده است بسوی وی چنین کنایت از قرآن عظیم است که میخواندند سواران ووحی در لغت اشارت وپیغام وچیزی در دل افکندن فکنت احفظ ذلک الکلام پس بودم من که یاد میگرفتم آن کلام را یعنی از قرآن آنچه میخواندند وآنچه میگفتند از احوال وصفات آنحضرت فکانما یغری فی صدری پس گویا که میچسبید آن کلام در سینهٔ من وبه غرا بفتح غین معجمه وکسر آن بدو وقصر سریشیم وکانت العرب تلوم باسلامهم الفتح وبودند قبایل عرب که توقف میکردند وانتظار میبردند در اسلام خود فتح مکه را یعنی میگفتند اگر مکه فتح شد همه میدرآئیم در اسلام فیقولون اترکوه وقومه پس میگفتند عرب بگذارید آن مرد را با قوم خود که قریش اند وبزرگترین وریس ترین عرب اند وساکن مکه که عظیم ترین جاها عرب بلکه عالم است فانه ان ظهر علیهم فهو نبی صادق پس بدرستیکه وی اگر غالب آمد بر قوم خود وفتح کرد مکه را پس وی پیغمبر راست گو است فلما کانت وقعة الفتح پس هرگاه که شد واقعهٔ فتح مکه در سال هشتم از هجرت بادر کل قوم باسلامهم شتابی کرد هر قومی باسلام خود چنانکه مضمون سورهٔ اذا جاء نصر اللّٰه والفتح مخبر است بدان وبادر ابی قومی باسلامهم وشتابی کرد پدر من قوم مرا وسبقت کرد ایشان را باسلام ایشان واختلاف کرده اند که این عمرو بن سلمه هم همراه پدر آمده بود یا نه وهم ازینجا اختلاف است در صحبت وی که صحابیست یا نه وظاهر سیاق حدیث در قول اول است واللّٰه اعلم فلما قدم پس هرگاه که باز آمد از سفر پدر من نزد قوم خود قال قد جئتکم واللّٰه من عند النبی حقا گفت بتحقیق آمدم شما را والله از نزد پیغمبر بر حق فقال پس گفت پیغمبر صلّوا صلوة کذا فی حین کذا وصلوة کذا فی حین کذا بگذارید نماز چنین در وقت چنین ونماز چنین در وقت چنین یعنی کیفیت نمازها وتعیین اوقات آن همه بیان نمود فاذا حضرت الصلوة فلیؤذن احدکم ولیؤمّکم اکثرکم قرآنا پس چون حاضر شود ودر آید وقت نماز پس باید که اذان گوید یکی از شما پس امامت کند شما را کسی که بیشتر یا یاد دارد از شما قرآن را فنظروا فلم یکن احد اکثر قرآنا منی پس نگاه کردند پس نبود هیچ یکی که بیشتر باشد قرآن او از من ومن از همه بیشتر داشتم لما کنت اتلقی من الرکبان از جهت آنکه بودم من که پیش می آمدم قرآن را ویاد میگرفتم آنرا از سواران فقدمونی بین ایدیهم پس پیش کردند مرا وامام ساختند مرا میان خود وانا ابن ست او سبع سنین حال آنکه من شش ساله بودم یا هفت ساله وکانت علیّ بردة کنت اذا سجدت تقلصت عنی وبود بر بدن من چادری که چون سجده میکردم گرد می آمد وبالا برمی آمد بر بدن من تا آنکه کشف میشد عورت از من فقالت امرأة من الحی پس گفت زنی از محله الا تغطون عنا است قارئکم آیا نمی پوشید از ما دبر قاری وامام خود را فاشتروا فقطعوا لی قمیصا پس خریدند جامه پس بریدند برای من پیراهنی را فما فرحت بشیٔ فرحی بذلک القمیص پس شادمان نشدم من بچیزی همچو شادمان شدن من بآن پیراهن محبوب وعزیب که هرگز نپوشیده بودم از جهت خورد بودن وافتضاء طبیعت واز جهت حصول فضل وکرامت الهی که باین مرتبه رسانید رواه البخاری وباین حدیث استدلال کرده اند شافعیه بر صحت امامت صبی ولیکن بالغ اولی است اگرچه صبی مخصوص باشد بفقه وقراءت از جهت اختلاف علما در وی واین خلاف راجح میکردد بخلاف در اقتدای مفترض بمتنفل در باب القراءة کلام در آن گذشت ودر باب من صلی مرتین نیز بیاید انشاء اللّٰه تعالی وعن ابن عمر قال لما قدم المهاجرون الاولون المدینة گفت ابن عمر رضی اللّٰه عنهما هنگامیکه قدوم آوردند مهاجران که پیش از مقدم آنحضرت صلی اللّٰه علیه وسلم هجرت کردند مدینه را کان یؤمّهم سالم مولی ابی حذیفة وفیهم عمر وابو سلمة بن عبد الاسد حال آنکه بود در میان ایشان عمر بن الخطاب وابو سلمه که از کبار صحابه اند وامامت کردن وی را از جهت آن بود که اقرأ بود ویا برای مصلحتی دیگر واللّٰه اعلم رواه البخاری وعن ابن عباس قال قال رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم ثلثة لا ترفع لهم صلوتهم فوق رؤسهم شبرا سه کس اند که برداشته نمیشود نماز ایشان بالای سرهای ایشان یک بدست رجل امّ قوما وهم له کارهون مردیکه امامت میکند قومی را وحال آنکه ایشان ناخوش وامندارند او را وامرأة باتت وزوجها علیها ساخط وزنیکه شب کند وشوهری از وی ناراضی باشد واخوان متصارمان ودو مسلمان که قطع کرده باشند حقوق اسلام را از سلام وکلام وجز آن یعنی زیاده بر سه روز واین مسئله بتفصیلی است مذکور در موضع خود رواه ابن ماجه

باب ما علی الامام باب در بیان حقوقی که بر امام است مر مقتدیان را واهم آنچه بر امام است تخفیف است در نماز بجهت رعایت حال مقتدیان از مریض وکبیر وحاجتمند وعدم تطویل چنانکه مردم بگریزند از حضور جماعت وباید دانست که مراد بتخفیف وترک تطویل آن نیست که ترک کند سنت قراءت وتسبیحات را وتهاون کند در رعایت سنن وآداب چه جای واجبات بلکه مراد آنست که اقتصار کند بر قدر کفایت چنانکه بخواند بمفصل اقسامی که مبین است در فقه واکتفا کند بر سه بار گفتن تسبیح یا دو او رعایت قومه وجلسه واکثر آنچه مراد می افتد بتخفیف در نماز که وارد است در احادیث تخفیف قراءت است

الفصل الاول عن انس قال ما صلیت وراء امام قط اخف صلوة ولا اتم صلوة من النبی روایت است از انس که گفت نگذاردم نماز پس هیچ امامی هرگز که سبکتر بود نماز وی وتمام تر بود از پیغمبر صلی اللّٰه علیه وسلم یعنی نماز آنحضرت سبک بود وبا وجود آن تام وکامل بود چنانکه در حدیث دیگر آمده است کان من اخف الناس صلوة فی تمام بعض گفته اند که معنیش اینست که تخفیف میکرد در قراءت وتمام میکرد رکوع وسجود وتعدیل را وبعض گفته اند مراد آنست که تطویل آنحضرت

در نماز نسبت بنماز دیگران در غایت قلت و خفت میبود یعنی اگرچه گاهی چنین قراءت طویل میخواندند گران نمیبود و ملالت نمی‌آورد بخلاف از حضرت صلی الله علیه وسلم که استماع آن
سورة ذوق و نشاط و لذت و حضور میگشت بجهت حسن صوت و جودت ادا و بروز انوار و ظهور اسرار و نیز در قراءت آنحضرت سرعتی و طی لسانی بود که در زمان لطیف کثیری
از قراءت را تمام میکرد و لهذا در نماز مغرب سورهٔ اعراف و بروایتی زیاده بران خوانده و بعض گویند تخفیف امر نسبی است بسا طویل که قصیر باشد بنسبت با طول از خود و قصیر
طویل بود بنسبت با قصر پس جمع میکرد تخفیف و تطویل را هم گفت بندهٔ حقیر کاتب این سطور عبدالحق بن سیف الدین عفی عنهما که تواند که این مراد باشد که گاهی تطویل میبود و نزد
احساس شوق و اشتیاق تطویل از صحابه و زمانی تخفیف میکرد نزد وجود عذری و باعثی بران و این معنی انسب است بسیاق حدیث که در بیان تخفیف میگوید ان کان لیسمع بکاء
الصبی فیخفف مخافة ان تفتتن امه تحقیق بود آنحضرت که میشنید گریهٔ کودکی را پس سبک میکرد نماز را از جهة ترس آنکه در فتنه افکنده شود مادر او بقطع صلوة یا بزوال خشوع
و شغل خاطر متفق علیه و عن ابی قتادة صحابی مشهور است و از فضلای صحابه است یعنی بدریست حاضر شد تمامه مشاهد را و در غزوه احد یا بدر چشم وی از خانه خود بیرون شده بر دست او
افتاد و آنحضرت آنرا باز بجای وی نشاند و بهتر از چشم دیگر شد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی لادخل فی الصلوة وانا ارید اطالتها گفت ابو قتاده که گفت آنحضرت
بدرستیکه من می درآیم در نماز و حال آنکه من میخواهم دراز کردن نماز را فاسمع بکاء الصبی پس میشنوم گریه صبی را فاتجوز فی صلوتی پس آسانی و مسابله و تخفیف میکنم در نماز بترک
تطویل در قراءت و اذکار و اسراع در ان مما اعلم من شدة وجد امه من بکائه از جهة آنچه میدانم و میدریابم از سختی حزن و تأثر مادر وی از گریهٔ وی و این از غایت رحم و شفقت
اوست بر امت و ضعفاء که در چنان مقام عالی یاد میکنند و رعایت مینمایند صلی الله علیه وسلم و جزاه عنا خیر الجزاء شعر خواجه آن بین که در نشیمن ناز بنده را یاد میکند بنیاز فاصد
از زیر آید ازین چرخ بلند تا شکسته پایکان بروی تنند رواه البخاری و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم للناس چون نماز بگذارد یکی از شما برای مردم
یعنی امامت کند ایشان را فلیخفف پس باید که تخفیف کند و رعایت حال ایشان نماید فان فیهم السقیم والضعیف والکبیر زیرا که در میان ایشان بیمار است و ناتوان است بحسب خلقت
و پیر است و اذا صلی احدکم لنفسه فلیطول ما شاء و چون نماز بگذارد یکی از شما برای خود یعنی تنها پس باید که تطویل کند بر مقدار که خواهد متفق علیه و عن قیس بن ابی حازم بحای مهمله و
زای از کبار تابعین است که جاهلیت و اسلام هر دو را دریافته قال اخبرنی ابو مسعود ان رجلا قال گفت خبر داد مرا ابو مسعود انصاری که مردی گفت والله یا رسول الله انی
لاتأخر عن صلوة الغداة من اجل فلان بدرستیکه بر آینه من پس میمانم از نماز بامداد و بجماعت نمی‌آیم از جهة فلان امام شخصی را بر دو گفته‌اند که مراد ابی بن کعب است و بعض گفته‌اند
معاذ بن جبل و قول اول صحیح تر است مما یطیل بنا از جهة دراز کردن وی قراءت را با ما فما رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی موعظة اشد غضبا منه یومئذ پس ندیدم من آن
حضرت را در هیچ پند دادنی سخت تر از روی غضب از خود که در ان روز بود ثم قال ان منکم منفرین بیشتر گفت آنحضرت بدرستیکه بعضی از شما گریزاننده‌اند مردم را از
جماعت نماز و حضور مراسم خیرات فایکم ما صلی بالناس فلیتجوز پس هر کدام از شما که نماز بگذارد بمردم پس باید که تخفیف کند و آنچنان تطویل نکند که ملالت آرد و از حضور جماعت
باز دارد فان فیهم الضعیف والکبیر وذا الحاجة پس بدرستیکه میان ایشان ناتوان است و پیر است که بسبب ضعف و پیری نمی‌توانند ایستاد و خداوند حاجت است که کاری
ضروری دارد متفق علیه و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلون لکم فان اصابوا فلکم نماز میکنند امامان برای شما پس اگر راست و درست میگذارند برای فائده
شما است و فائدهٔ ایشان هم هست و لیکن ذکرش نکرد بجهة فهم آن بقرینهٔ مقام و در بعض نسخ مصابیح و لهم موجود است و ان اخطأوا فلکم و اگر نا راست و نادرست میگذارند
پس مر شما راست اجر که راست و درست گذارده اید و نیت و قصد جماعت کرده اید و علیهم و بر ایشان است وبال آن بجهة نقص و تقصیر که نموده‌اند و این وصیت است از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم که در وقت ابتلا و افتتان بملوک و امراء که بعد ازین پیدا شوند و امامت نماز کنند و در ادای آن و رعایت احکام و آداب تنقیص و تقصیر نمایند فرمود که شما نماز خود را
راست و درست بگذارید اگر ایشان نیز منهج صواب روند بهتر و الا شما را ازان ضرری نیست و شافعیه باین حدیث تمسک مینمایند که فساد نماز امام متضمن فساد نماز مقتدیان نیست
و علما براین جا سخن در ترک سنن و آداب است نه فوت شرائط و ارکان والله اعلم رواه البخاری و هذا الباب خال عن الفصل الثانی و این باب خالی است از فصل ثانی که در وی
صاحب مصابیح احادیث حسان می‌آرد و مؤلف فصل ثالث آورد و گفت الفصل الثالث عن عثمان بن ابی العاص ثقفی صحابیست و عامل طائف بود در زمان آنحضرت و ابوبکر
و دو سال از خلافت عمر و چون آنحضرت وفات یافت خواستند ثقیف که مرتد شوند وی گفت ای گروه ثقیف شما پستترین مردم بودید در اسلام پس بیشترین مردم نباشید
در ارتداد و وی خردترین قوم خود بود قال آخر ما عهد الی رسول الله گفت عثمان آخر آنچه عهد کرد بمن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این بود که اذا اممت قوما فاخفف بهم الصلوة
چون امامت کنی گروهی را پس سبک بگذار بایشان نماز را رواه مسلم و فی روایة له ان رسول الله و در روایتی مر مسلم را چنین آمده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال له
گفت عثمان بن ابی العاص را ام قومک امامت کن قوم خود را قال قلت گفت عثمان گفتم یا رسول الله انی اجد فی نفسی شیئا بدرستیکه من می‌یابم در نفس خود چیزی را از عجب و کبر در امام
شدن یا عجز از ادای حقوق امامت و شرائط آن یا وسوسه قال ادنه گفت آنحضرت نزدیک بیا فاجلسنی بین یدیه پس نزدیک آمدم پس نشاند مرا پیش خود ثم وضع کفه فی
صدری بین ثدیی پس نهاد کف دست خود را در میان سینه من میان دو پستان من ثم قال تحول فوضعها فی ظهری بین کتفی پس گفت برگرد یعنی پشت بجانب من کن پس نهاد
کف دست خود را در میان پشت من میان دو شانه من یعنی برطرف شد آن علت که مانع بود از اقامت امامت ببرکت دست مبارک آنحضرت و تصرف وی صلی الله علیه
وسلم ثم قال ام قومک پس گفت امامت کن قوم خود را فمن ام قوما فلیخفف پس کسی که امامت کند قومی را پس باید که تخفیف کند فان فیهم الکبیر و ان فیهم المریض و ان فیهم الضعیف

و ان فیهم ذا الحاجة فاذا صلی احدکم وحده فلیصل کیف شاء ترجمهٔ این الفاظ از شرح احادیث سابق معلوم شد وعن ابن عمر قال کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یامرنا بالتخفیف امر
میکرد ما را بسبک گذاردن نماز وتخفیف قراءت ویؤمنا بالصافات و امامت میکرد ما را بسورهٔ والصافات و مانند آن یعنی بتطویل میکرد و تطویل آنحضرت حکم تخفیف داشت بجهت
که گفته شد رواه النسائی باب ما علی الماموم من المتابعة وحکم المسبوق باب در بیان چیزیکه بر مقتدیست از متابعت امام در رفع وخفض وبیان حکم مسبوق که اول نماز را با امام در
نیافته الفصل الاول عن البراء بن عازب بفتح عین مهمله وزای معجمه صحابی مشهور است اول شاهد وی خندق است وپیش ازوی او را صغیر داشتند وحاضر نشد وحاضر شد با امیرالمؤمنین علی در جمل
وصفین ونهروان قال کنا نصلی خلف النبی گفت بودیم ما که نماز میکردیم پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم فاذا قال پس چون میگفت آنحضرت سمع الله لمن حمده لم یحن احد منا ظهره خم نمیکرد هیچ یکی
از ما پشت خود را وبسجده نمی افتاد ولم یحن بفتح یا وسکون حا وضم نون وکسر آن از نصر ینصر وضرب یضرب حتی یضع النبی تا آنکه مینهاد پیغمبر صلی الله علیه وسلم جبهته علی الارض پیشانی خود را
بر زمین نه که همراه آنحضرت بسجده می افتادیم بلکه بعد از تاخیر در برداشتن از رکوع ایستاده میماندیم وچون آنحضرت پیشانی شریف بر زمین مینهاد آنگاه می افتادیم متفق علیه وعن انس قال صلی
بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم ذات یوم نماز گذارد با ما آنحضرت روزی فلما قضی صلوته اقبل علینا بوجهه پس هرگاه که تمام کرد آنحضرت نماز خود را پیش آمد بر ما بروی مبارک خود یعنی
روی بجانب ما کرده نشست فقال ایها الناس انی امامکم پس گفت آگاه باشید ای مردم که من امام وپیشوای شما ام فلا تسبقونی بالرکوع ولا بالسجود ولا بالقیام ولا بالانصراف پس
پیشی مگیرید مرا برکوع ونه بسجود ونه بایستادن از رکوع ونه بازگشتن از نماز یعنی پیشتر از من برکوع وسجود نروید وسر از رکوع بر ندارید واز سجود بر نخیزید ومراد بانصراف یا سلام است
یا برخواستن از مکان نماز وبرآمدن از مسجد واول ظاهرتر است وندا ینکه که من خبردار هستم از احوال شما فانی اراکم امامی ومن خلفی زیرا که بدرستی من میبینم شما را از پیش خود وپس خود رواه
مسلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تبادروا الامام پیشی مکنید امام را وشتابی مکنید اذا کبر فکبروا وقتیکه تکبیر برآرد امام از پس وی متصل تکبیر برآرید واذا
قال ولا الضالین فقولوا آمین وچون بگوید امام ولا الضالین متصل او بگوئید آمین واذا رکع فارکعوا وچون رکوع کند از پس وی متصل برکوع روید واذا قال وچون بگوید امام سمع الله
لمن حمده فقولوا پس بگوئید شما اللهم ربنا لک الحمد از اینجا معلوم شد که منصب امام تسمیع است ومنصب ماموم تحمید وهردو معلوم است میان ایشان وتحقیق این کلام سابقا گذشت
متفق علیه الا ان البخاری لم یذکر واذا قال ولا الضالین این حدیث را بخاری ومسلم هردو روایت کرده اند مگر آنست که بخاری ذکر نکرد این کلام را که اذا قال ولا الضالین فقولوا
آمین وعن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رکب فرسا فصرع عنه روایت است از انس که آنحضرت سوار شد اسپی را پس افکنده شد از پشت اسپ بر زمین ووقوع افعال طبیعی
بحکم بشریت از آنحضرت واقع میشد نه بطریق اعجاز فجحش شقه الایمن پس خراشیده شد جانب راست وی چنانکه قوت قیام در نماز نماند وجحش بتقدیم جیم است بر حا فصلی صلوة من
الصلوات وهو قاعد پس گذارد آنحضرت نمازی را از نمازها وحال آنکه وی نشسته است فصلینا وراءه قعودا پس گذاردیم ما نیز پس آنحضرت نشسته فلما انصرف قال پس هرگاه
که برگشت آنحضرت از نماز گفت انما جعل الامام لیؤتم به گردانیده نشده است امام مگر برای آنکه اقتدا واتباع کرده شود بوی فاذا صلی قائما فصلوا قیاما پس چون بگذارد امام
ایستاده بگذارید شما نیز ایستاده واذا رکع فارکعوا وچون برکوع رود امام پس برکوع روید واذا رفع فارفعوا وچون سر بردارد وی پس سر بردارید شما واذا قال وچون بگوید
امام سمع الله لمن حمده فقولوا پس بگوئید شما ربنا لک الحمد ودر بعض نسخه های مشکوة اینهم است واذا سجد فاسجدوا وچون سجده رود پس بسجده روید شما ونوشته اند که
در لفظ بخاری نیست واذا صلی جالسا وچون نماز بگذارد امام نشسته فصلوا جلوسا اجمعون پس بگذارید شما نیز نشسته همه قال الحمیدی گفته است حمیدی که از شیوخ بخاریست نه
حمیدی صاحب الجمع بین الصحیحین واین نیز عبارت بخاریست که نقل از حمیدی میکند که گفت قوله قول آنحضرت که فرمود اذا صلی جالسا فصلوا جلوسا هو فی مرضه القدیم این قول در بیماری قدیم
آنحضرت بود که عارض شده بود بجهت سقوط از پشت اسپ یا جز آن ثم صلی بعد ذلک النبی پس تر بگذارد بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه وسلم جالسا نشسته والناس خلفه قیام ومردم در پس
وی ایستاده بودند لم یامرهم بالقعود امر نکرد ایشان را بنشستن وانما یؤخذ بالآخر فالآخر من فعل النبی وگرفته میشود وعمل کرده میشود مگر آخر پس آخر از فعل پیغمبر صلی الله علیه وسلم که ناسخ حکم
اولست هذا لفظ البخاری این لفظ بخاریست واتفق مسلم الی اجمعون واتفاق کرده است مسلم بوی در روایت تا قول وی اجمعون وقال الحمیدی الی آخره وروایت نکرده وزیادتی
روایة وزیاده کرده است مسلم در روایتی این عبارت را که فلا تختلفوا علیه پس اختلاف مکنید بر امام واذا سجد فاسجدوا وچون سجده کند پس سجده کنید واز این عبارت معلوم میشود که
این در لفظ بخاری نیست چنانچه گفتیم فتدبر وعن عائشة رض قالت لما ثقل رسول الله روایت است از عائشه که گفت هنگامیکه گران شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی سخت شد
بیماری وی ونهایت رسید ضعف وی جاء بلال یؤذنه بالصلوة آمد بلال در حالیکه آگاه میکند آنحضرت را بنماز وخبر میدهد که وقت نماز شده ومردم همه در مسجد گرد آمده اند عادت بود
که بعد از اذان چون در برآمدن آنحضرت تاخیری راه می یافت بلال بر در آمده خبر میکرد درین حالت نیز آمده که خبر کند واستکشاف نماید که خود بوجود شریف بمسجد می آید یا
وامامت کند یا کسی را از اصحاب میفرماید که امامت کند فقال مروا ابابکر ان یصلی بالناس پس گفت آنحضرت امر کنید از جانب من ابوبکر را بگوئید که نماز کند بمردم وامامت
کند ایشان را فصلی ابوبکر تلک الایام پس نماز گذارد ابوبکر رضی الله عنه بمردم در آن روزها ثم ان النبی صلی الله علیه وسلم وجد فی نفسه خفة پس تر آنحضرت یافت در ذات شریف
خود فی المجلس سبکی وتندرستی فقام یهادی بین رجلین پس بایستاد آنحضرت در حالیکه میرود وتکیه کرده میان دو مرد ودستها بر دوش این دو مرد نهاده آهسته ومایل ورجلاه تخطان
فی الارض وهر دو پای مبارک وی خط میکشند در زمین بجهت بی قوتی بر پای برداشتن تمام سابقا اشارت کرده شد که انبیا را صلوات الله وسلامه علیهم عوارض بدنی و
صفات جسمانی ملحق بحد بشریت گذاشته اند تا مشاهده صفات جلالی نموده حق بندگی بجای آرند مگر در وقت اعجاز که قدرت الهی جلوه نموده خرق عادات نماید وفی [illegible]

کمال ملکی ورای کمال بشریست که مرتبهٔ جامع ناسوت وملکوت وکمال جسمانی وروحانی است مصراع مایهٔ ما این دارد وآن نیز هم یا رب مگر در وقت اظهار معجزه قدرت کامله ظهور نموده خرق عادات
مینماید آن دیگر است حتی دخل المسجد تا آنکه درآمد آنحضرت باین روش مسجد را فلما سمع ابو بکر حسه ذهب یتأخر پس هرگاه که شنید ابو بکر آواز درآمدن آنحضرت را اینجانب رفت وخواست که
پس رود تا آنحضرت پیش آید وامامت کند فی الصراح حس آواز نرم فاوما الیه رسول الله پس اشارت کرد بسوی ابی بکر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وایما اشارت باعضا مثل سر ودست وچشم
وابروان لا یتاخر که پس نرود وبجای خود ایستاده ماند فجاء پس آمد آنحضرت حتی جلس عن یسار ابی بکر تا آنکه نشست بجانب دست چپ ابی بکر وکان ابو بکر یصلی قائما وبود ابو بکر که
میگذارد نماز ایستاده وکان رسول الله وبود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصلی قاعدا میگذارد نشسته یقتدی ابو بکر بصلوٰة رسول الله اقتدا میکرد ابو بکر بنماز پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
والناس یقتدون بصلوٰة ابی بکر ومردمان اقتدا میکردند بنماز ابی بکر یعنی افعال ابو بکر را دیده نماز میکردند والا امام در ان نماز آنحضرت بود وهمه اقتدا بآنحضرت صلی الله علیه وسلم
داشتند چون مردم که دور بودند افعال آنحضرت را نمیدیدند وتکبیرات نمی‌شنیدند وافعال ابو بکر وتکبیر او را دیده وشنیده نماز میکردند گویا اقتدا با بو بکر میکردند متفق علیه وفی روایة
لهما ودر روایتی مر بخاری ومسلم را آمده یسمع ابو بکر الناس التکبیر میشنوانید ابو بکر مردم را تکبیر اگر گویند که چون ابو بکر امام بود اهل سنت وجماعت را دلیلی بر استخلاف ابو بکر نماند جواب آنست
آنکه دلیل در محل امر کردن آنحضرت است ابو بکر را با مامت وچندین ایام گذشت که ابو بکر امامت میکرد وهمه بوی اقتدا میکردند اما امروز که آنحضرت بنفس شریف خود حاضر شده
خود امامت کرد واگر این ناسخ حکم سابق میبود چنانکه شیعه توهم میکنند بقول نسخ میکرد وکسی دیگر را میفرمود وامامت ابو بکر در عدم آنحضرت صلی الله علیه وسلم متعین بود ویکبار دیگر
آنحضرت باصلاح میان بنی عمرو بن عوف که ساکنان قبا بودند رفته بود وچون وقت تاخیر رسیدن گرفت بلال اذان گفت وصحابه همه ابو بکر را امام ساختند ودرین میان آنحضرت
رسید ابو بکر خواست که از نماز برگردد تا آنحضرت امامت کند پس آنحضرت اشارت کرد که بر جای خود باشد وامام باشد پس اقتدا کرد در پس ابو بکر ونماز گذارد کذا فی صحیح البخاری
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اما یخشی الذی یرفع راسه قبل الامام ان یحول الله راسه راس حمار آیا نمی‌ترسد آنکسیکه بر میدارد سر خود را پیش از امام ازین که بگرداند
سر او را همچو سر خر ودر روایتی آمده است که بگرداند صورت او را مانند صورت خر امام غزالی گفته که این کنایت است از بلاهت وبی فهمی آنکس که نفهمید معنی امامت را که اتمام
واتباع وانقافست یعنی اخر نیست که امام ساخته‌اند واتباع نکنند وگفته که متعین است این تاویل والا می‌بینیم بحس که نگشته است روی وی وصورت وی روی حمار وصورت
حمار پوشیده نماند که ثابت حیثیت تحویل است نه وقوع آن وطیبی گفته است که مراد گردانیدن اوست بر صفت حمار در بلادت والا مسخ غیر جائز است درین امت وممکن است
که گفته شود مراد تحویل اوست در آخرت نه در دنیا با آنکه اختلافی هم هست در عدم وقوع مسخ درین امت والله اعلم متفق علیه الفصل الثانی عن علی ومعاذ بن جبل رض قالا قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا اتی احدکم الصلوٰة والامام علی حال وقتیکه بیاید یکی از شما نماز را وامام بر حالی است از احوال چنانچه قیام ورکوع وسجود وجز آن فلیصنع کما یصنع الامام پس باید
که بکند چنانچه میکند امام پس تحریمه به بندد ودرآید در همان فعل ولیکن رکعت حساب کرده میشود بدخول در رکوع نه بعد از آن رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن ابی هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جئتم الی الصلوٰة ونحن سجود فاسجدوا چون بیائید شما بسوی نماز وحال آنکه ما سجده کننده ایم پس سجده کنید ولا تعدوه شیئا
وشمار مکنید آن را چیزی از نماز ورکعتی از ان چنانکه بدر آمدن در رکوع میکنید ومن ادرک رکعة فقد ادرک الصلوٰة وکسیکه دریابد رکعت را پس بتحقیق دریافت نماز را این را دو
معنی گفته اند یکی آنکه مراد برکعت رکوع است وبصلوٰة رکعت یعنی کسیکه امام را در رکوع دریافت آن رکعت را دریافت ورکعت محسوب شد چنانکه گفتیم دوم آنکه مراد آنست کسیکه
دریافت رکعتی را پس بتحقیق دریافت نماز با امام وحاصل شد او را ثواب نماز بجماعت وفضیلت آن در هدایه گفته است کسیکه دریافت از ظهر رکعتی را ودر نیافت سه رکعت را
نگذارد ظهر را بجماعت یعنی نتوان اطلاق کرد که وی ظهر بجماعت گذارده ولهذا حانث نمیگردد در یمین خود که لا اصلی الظهر بجماعت بلکه دریافت ثواب جماعت را واین در غیر جمعه است
واما در جمعه مذهب ما آنست که هر که امام را دریافت در نماز جمعه دریافت جمعه را وبنا کند بر وی جمعه را پس نزد امام محمد اگر دریابد اکثر رکعت ثانیه چنانکه دریابد در رکوع
واگر دریابد اقل آن بنا کند بر وی ظهر ونزد شیخین بنا کند بر وی جمعه را واگر چه در تشهد وسجود سهو دریافت رواه ابو داود وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی
لله اربعین یوما فی جماعة یدرک التکبیرة الاولی کسیکه نماز بگذارد نماز خالص لوجه الله بی شائبه غرض وعوض چهل روز در جماعت در حالیکه دریابد تکبیرهٔ اولی را نگاهداشت در آن است
که در حین تحریمه حاضر باشد وگفته اند که ادراک در دعای استفتاح نیز در حکم آنست ونزد بعض ادراک در رکعت اولی کافیست کتب له براءتان براءة من النار وبراءة من
النفاق نوشته میشود برای او دو خط بیزاری یکی خط بیزاری از آتش دوزخ دوم از نفاق وظاهر آنست که مراد به براءت از نفاق در دنیا باشد بعصمت از ریا وکسل در نماز که در قرآن
مجید اسناد آن بمنافقان کرده اند وسائر صفات نفاق از دروغ گفتن وخلف در وعده کردن که در احادیث از علامت نفاق داشته اند ومحتمل که در آخرت بود وبخلاصی از عذاب
مخصوص منافقان رواه الترمذی روایت کرد این حدیث را ترمذی ولیکن سخن کرده است دران وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه من توضأ فاحسن وضوءه کسیکه
وضو کند پس نیک کند وضوی خود را یعنی تر وتازه وسیراب با رعایت شرائط وآداب حضور دل ثم راح فوجد الناس قد صلوا پس رفت بمسجد پس یافت مردم را که بتحقیق نماز گذارده اند
ونیافت جماعت را اعطاه الله مثل اجر من صلاها وحضرها بدهد او را خدای تعالی مانند اجر کسیکه گذارده است نماز را وحاضر شده است آنرا واین بر تقدیریست که تاخیر بتقصیر وی نبود پس بحکم
صدق نیت خود اجر آن بیابد لا ینقص ذلک من اجورهم شیئا کم نمیکند آن عطای اجر مر او را از اجرهای اینکسانیکه گذارده اند وحاضر شده چیزی را زیرا که آنها اجر فعل خود یافته اند ووی
اجر نیت خود رواه ابو داود والنسائی وعن ابی سعید الخدری قال جاء رجل وقد صلی رسول الله آمد مردی وحال آنکه گذارده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال الا رجل یتصدق علی هذا پس

گفت آنحضرت آیا نیست مردی که تصدق کند و احسان نماید برین مرد که میخواهد تنها بگذارد نماز را فیصلی معه پس بگذارد نماز با وی تا وی ثواب جماعت و درجات آنرا یابد این احسان است که این مرد
با وی میکند فقام رجل فصلی معه پس برخاست مردی پس بگذارد نماز با وی و میگویند که در سنن بیهقی آمده که آن مرد ابوبکر صدیق بود رضی الله عنه رواه الترمذی وابوداؤد الفصل الثالث عن عبید الله
بن عبد الله عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود الهذلی پسر برادرزاده عبد الله بن مسعود و فقیه اعمی یکی از اعلام تابعین و فقهای سبعه مدینه است خلق کثیر از صحابه را دریافته ثقة امام مامون
و بود وی رض معلم عمر بن عبد العزیز مر او راست شعر چند مات سنة اثنین و تسعین وقیل سنة ثمان و تسعین و عبد الله بن عتبة نیز از کبار تابعین و بعض او را در صحابه ذکر کرده و اثبات رؤیت
نموده اند و تحقیق آنست که تابعی است و ابن سعد گفت که تابعی ثقة کثیر الفتیا والحدیث است مات سنة اربع و سبعین قال دخلت علی عائشة فقلت گفت عبید الله در آمدم بر عائشه پس
گفتم الا تحدثینی عن مرض رسول الله آیا حدیث نمیکنی مرا از حال بیماری پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که بنماز برآمد و چگونه برآمد قالت بلی گفت عائشه آری حدیث میکنم ترا از بیماری آنحضرت پس
شروع کرد در تحدیث بقول خود ثقل النبی گران شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت اصلی الناس آیا نماز گذارده اند مردم فقلنا لا پس گفتیم نگذارده اند یا رسول الله وهم ینتظرونک
و ایشان چشم دارند آمدن ترا قال ضعوا لی ماء فی المخضب گفت آنحضرت بنهید برای من آبی در مخضب بکسر میم و سکون خا و فتح ضاد معجمتین نام نوعی از ظروف است قالت گفت
عائشة ففعلنا پس کردیم ما آنچه فرمود آنحضرت و نهادیم برای او آب در مخضب فاغتسل پس غسل کرد فذهب لینوء پس رفت و خواست که برخیزد فاغمی علیه پس بیهوش شد و برگشته
شد بیهوشی بر وی و اغماء چون از جنس مرض است جائز است آن بر انبیاء بخلاف جنون که وی نقص است و مقید ساخته اند آنرا جمعی از شافعیه بغیر تطویل ثم افاق پس هوشیار شد و
بهوش آمد فقال اصلی الناس پس گفت آیا نماز گذارده اند مردم قلنا لا هم ینتظرونک گفتیم نگذارده اند ایشان انتظار میبرند ترا یا رسول الله قال ضعوا لی ماء فی المخضب گفت بنهید برای من
آبی در مخضب قالت فقعد فاغتسل گفت عائشه پس نشست آنحضرت پس غسل کرد ثم ذهب لینوء فاغمی علیه ثم افاق فقال اصلی الناس قلت لا هم ینتظرونک یا رسول الله قال ضعوا لی ماء
فی المخضب فقعد فاغتسل ثم ذهب لینوء فاغمی علیه ثم افاق فقال اصلی الناس قلنا لا هم ینتظرونک یا رسول الله والناس عکوف فی المسجد ینتظرون النبی و مردم مقیم اند در مسجد انتظار
میبرند پیغمبر را صلی الله علیه وسلم لصلوة العشاء الآخرة برای نماز عشای پسین احتراز است از نماز مغرب که گاهی او را نیز عشا میگویند فارسل النبی صلی الله علیه وسلم الی ابی بکر بان یصلی
بالناس پس فرستاد آنحضرت کسی را بسوی ابی بکر که نماز بگذارد با مردم و امامت کند فاتاه الرسول پس آمد ابوبکر را فرستاده آنحضرت فقال ان رسول الله پس گفت که پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم یامرک ان تصلی بالناس میفرماید ترا که نماز بگذاری با مردم فقال ابوبکر و کان رجلا رقیقا پس گفت ابوبکر و بود وی مرد نرم دل یا عمر صل بالناس ای عمر بگذار نماز بمردم فقال له عمر انت
احق بذلک پس گفت مر او را عمر تو سزاوارتری بآن گویا که ایشان در اول فهمیده اند که تعیین ابی بکر برای امامت بطریق الزام و امر برای وجوب است و در آخر معلوم شد که
امر برای وجوب است چنانکه از احادیث دیگر معلوم میگردد فصلی ابوبکر تلک الایام پس نماز بگذارد ابوبکر در آن روزها که بعد از روز بود ثم ان النبی صلی الله علیه وسلم وجد من نفسه خفة
پس آنحضرت یافت از ذات خود و در بعض نسخ فی نفسه یافت در ذات خود خفتی سبکی وخرج بین الرجلین احدهما العباس و بیرون آمد تکیه کرده میان دو مرد که یکی از آن دو مرد عباس بود لصلوة
الظهر برای نماز پیشین و ابوبکر یصلی بالناس و حال آنکه ابوبکر نماز میگذارد بمردم فلما رآه ابوبکر ذهب لیتأخر پس هرگاه که دید آنحضرت را ابوبکر خواست تا پس رود فاومأ الیه النبی پس اشارت
کرد بسوی وی پیغمبر صلی الله علیه وسلم بان لا یتأخر بآنکه پس نرود و بجای خود باشد قال گفت آنحضرت بآن دو مرد که تکیه کرده بر آنها آمده بود اجلسانی الی جنبه بنشانید مرا در پهلوی ابوبکر
فاجلساه الی جنب ابی بکر پس بنشاندند آن دو کس آنحضرت را در پهلوی ابوبکر والنبی صلی الله علیه وسلم قاعد و حال آنکه آنحضرت نشسته است و ثابت و مستمر است بر آن فقال پس گفت
عبید الله که راوی این حدیث است از عائشه فدخلت علی عبد الله بن عباس پس درآمدم بر عبد الله بن عباس فقلت له الا اعرض علیک ما حدثتنی عائشة عن مرض رسول الله پس گفتم مر ابن
عباس را آیا ظاهر نکنم بر تو حدیثی را که حدیث کرده مرا عائشه از بیماری پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال هات پس گفت ابن عباس بیاور و بده آن حدیث را فعرضت علیه حدیثها پس عرض
کردم بر وی حدیث عائشه را فما انکر منه شیئا پس انکار نکرد ابن عباس از آن حدیث چیزی را غیر انه قال جز آنکه گفت اسمت لک الرجل الذی کان مع العباس آیا نام برد عائشه برای تو
آن مرد را که بود با عباس تکیه دهنده حضرت را در آمدن بمسجد قلت لا گفتم نبرد آن مرد را نام قال هو علی گفت ابن عباس که آن مرد که نام نبرد او را عائشه علی است رضی الله عنه سخن
در آنست که چه بود سبب در نام نبردن عائشه علی را با عباس رضی الله عنهم بعض گفته اند عائشه را با علی تراکتی بود از هنگام قضیه افک عائشه که علی در آنجا مبالغه نکرد در تبریت عائشه
از آن تهمت چنانکه صحابه دیگر کردند چنانکه از سیاق قصه ظاهر میگردد و این سخن ضعیف است زیرا که عائشه بتحقیق نام برده است علی را در مواضع کثیره و مدح کرده او را بعد از این قضیه
حاشا که سبب آن باشد و نزاکت بحدی رسد که نام بردن بر زبان گران آید بلکه بعض گفته اند که در روایتی درین حدیث نیز نام برده است پس صواب آنست که بعض گفته اند که سبب
نام نبردن بجهة آنست که در جانب دیگر مردی متعین نبود چنانکه عباس در جانب دیگر بلکه نوبت بنوبت بودند گاهی علی بود و گاهی اسامة و فضیل بن عباس و لهذا در روایت دیگر آمده است
که گفت عائشه در جانب دیگر مردی بود از اهل بیت وی تا شامل باشد همه را بطریق اجمال والله اعلم متفق علیه وعن ابی هریرة رض انه کان یقول من ادرک الرکعة فقد ادرک السجدة
کسیکه دریافت رکعت را یعنی رکوع را پس بتحقیق دریافت سجده را یعنی رکعت را تعبیر کرد از رکعت بسجده از جهة تمامی رکعت بوی ومن فاتته قراءة ام القرآن و کسیکه فوت شد او را
فاتحة الکتاب یعنی خواندن او فقد فاته خیر کثیر پس بتحقیق فوت شد او را نیکی بسیار ظاهر این حدیث در عدم فرضیت قراءة فاتحه است و شیخ در شرح خود میگوید که مراد آنست
که کسی را که فوت شود فاتحه خلف امام از جهة مسبوقیت وی و این حدیث در باب مسبوق است که خلف بوده و فاتحه نخوانده مقصود ترغیب و تاکید است بر ادراک جماعت
از اول تا این خیر کثیر فوت نگردد یعنی اگر چه بادراک رکوع رکعت یافت لیکن فوت شد از وی ثواب کثیر بفوت قراءت ام القرآن رواه مالک وعنه انه قال الذی یرفع

رأسه ويخفضه قبل الامام فانما ناصيته بيد الشيطان کسی که بردارد سر خود را و پست کند سر خود را پیش از امام پس نیست موی پیشانی او مگر بدست شیطان که میگرداند او را بر خلاف شریعت
وسنت رواه مالك باب من صلى صلوة مرتين باب در بیان کسیکه نماز گذارد دو بار و این شامل صورتهای مختلف است و مقصود از ان اینجا چنانچه در احادیث ذکر کرده آنست که چون
گذارد فرض یکبار پس از ان آید مسجد جماعت را بگذارد بجماعت بتفصیلی که مذکور است در فقه و اختلافی که واقع است میان ائمه چنانچه پاره از ان در باب اوقات منهی عنها گذشت و اگر گذارد فرض
با امام یکبار بعد از ان امامت کند مردم را چنانکه در حدیث معاذ بیاید و این موسوم است نزد شافعیه بتکرار فرض و در حقیقت نه تکرار فرض است بلکه دوم نفل است غایت آنکه نیت کند
فرض را بر قول مشهور نزد ایشان و لازم می آید بر ایشان اقتدای مفترض بمتنفل و این جائز است نزد ایشان الفصل الاول عن جابر قال كان معاذ بن جبل يصلي مع النبي گفت جابر بود معاذ بن
جبل که نماز میکرد با پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثم يأتي قومه فيصلي بهم پستر می آمد قوم خود را پس میگذارد نماز با ایشان و در لفظ مسلم تلك الصلوة یعنی میگذارد همان نماز را که همراه آنحضرت گذارده
بود و لفظ بخاری الصلوة المكتوبة یعنی میگذارد نماز فرض را که گذارده بود متفق علیه وعنه قال كان معاذ يصلي مع النبي و هم از جابر است گفت بود معاذ که میگذارد با پیغمبر صلی الله علیه وسلم
العشاء نماز عشا را ثم يرجع الى قومه فيصلي بهم العشاء پستر باز میگشت معاذ بسوی قوم خود پس میگذارد با ایشان عشا را وهي له نافلة و آن نماز که معاذ با قوم میگذارد برای وی نفل بود و از آن ایشان
فرض میگذارند پس اقتدای مفترض بمتنفل درست باشد رواه البيهقي والدارقطني و گفته اند که وهي له نافلة در صحیحین نیست و در شرح شیخ گفته که عبد الرزاق و شافعی و طحاوی آورده است
کرده اند و بعض گفته اند این زیادت از کلام شافعیست بنا بر اجتهاد وی و لهذا از غیر جهة شافعی این زیادت یافته نشده و در کتاب مشکوة اینجا بیاض است پس مؤلف نیافته در طریقی از سنن
و توربشتی گفته که علمای حدیث گفته اند که قول وهي له نافلة غیر محفوظ است در حدیث جابر و در حدیث امام احمد آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم معاذ گفت ای معاذ یا با ما نماز بگذار
یا تخفیف کن بر قوم خود و ازینجا معلوم میشود که اگر با حضرت بگذارد با قوم خود امامت نکند زیرا که برین تقدیر نماز وی نافله خواهد بود و امامت مفترض بمتنفل جائز نه و این حدیث منافی
این زیادت است و قصه نماز معاذ در باب قراءت بتفصیل گذشته است فلینظر ثم الفصل الثاني عن يزيد بن الاسود و مراد او را صحبت است و عداد او از اهل طائف است و حدیث او
در کوفیین است و بعض یزید بن ابی الاسود گفته اند قال شهدت مع النبي صلى الله عليه وسلم حجته گفت حاضر شدم با آنحضرت حج آنحضرت را که آنرا حجة الوداع گویند و گذاردم با وی
حج فصليت معه صلوة الصبح في مسجد الخيف پس گذاردم با آنحضرت نماز صبح را در مسجد خیف که در مناست و خیف پستی که در پیچ کوه باشد و این مسجد در آنجاست فلما قضى صلوته و انحرف
پس هنگامی که تمام کرد آنحضرت نماز خود را و برگشت فاذا هو برجلين في آخر القوم پس ناگاه آنحضرت ملابس و مقارن است با دو مرد که نشسته بودند در پایان قوم لم يصليا معه نگذارده
نماز با آنحضرت آن دو مرد قال علي بهما گفت آنحضرت بر من بیارید این دو کس را فجيئ بهما ترعد فرائصهما پس آورده شد بر آن حضرت آن دو کس را در حالی که میلرزد گوشتهای شانه ایشان
از خوف و هیبت رسول خدا که نزد غضب و جلال وی کوه بجای خود نمی ایستاد و فرائص جمع فریصه بفتح فا و صاد مهمله گوشت پاره ایست میان پهلو و شانه که میلرزد نزد خوف و گاهی
مشاهده می افتد اینحال از گاو نزد اراده ذبح فقال ما منعكما ان تصليا معنا پس گفت آنحضرت چه باز داشت شمارا از نماز گذاردن با ما فقالا پس گفتند آن دو مرد يا رسول الله انا
كنا قد صلينا في رحالنا بدرستیکه ما بودیم که گذارده ایم در منزلها و جای رخت خودها قال فلا تفعلا گفت آنحضرت پس مکنید اینچنین یعنی که در وقت حضور جماعت در ان داخل نگردید
اذا صليتما في رحالكما چون بگذارید نماز در منزلهای خود ثم اتيتما مسجد جماعة پستر بیایید مسجد را که در وی جماعت میکنند فصليا معهم پس بگذارید با ایشان که جماعت میکنند فانها لكما نافلة پس
بدرستیکه این نماز که با جماعت میگذارید مر شمارا نماز نفل است خواه سابقا نماز با جماعت گذارده شد یا بی جماعت رواه الترمذي وابو داود والنسائي الفصل الثالث عن بسر بضم موحده
و سکون مهمله بن محجن بکسر میم و سکون حای مهمله و بفتح جیم تابعی است بر قول اصح و پدر او محجن صحابیست عن ابيه روایت میکند از پدر خود انه كان في مجلس مع رسول الله که بود او در مجلس پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم فاذن بالصلوة پس اذان گفته شد برای نماز فقام رسول الله پس بایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فصلى و رجع پس نماز گذارد و برگشت و محجن في مجلسه و حال آنکه محجن در جای
نشست خود ثابت ماند و نگذارد نماز با آنحضرت تعبیر کرد از خود بلفظ غائب و نگفت من نشسته ماندم در جای خود از جهة تحاشی نسبت این منقصت بخود صریحا و دور انداختن نفس خود را از مقام
حضور فقال له رسول الله پس گفت مر محجن را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما منعك ان تصلي مع الناس چه باز داشت ترا از نماز گذاردن با مردم الست برجل مسلم آیا نیستی تو مرد مسلمان فقال
بلى پس گفت محجن آری مسلمانم یا رسول الله ولكني كنت قد صليت في اهلي و لیکن بودم من که بتحقیق گذارده ام نماز در اهل خانه خود فقال له رسول الله پس گفت مر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
اذا جئت المسجد وكنت قد صليت فاقيمت الصلوة چون بیائی تو مسجد را و باشی تو که گذارده نماز یعنی در خانه خود پس برپا کرده شود نماز و تکبیر آورده شود برای وی فصل مع الناس پس بگذار
نماز با مردم وان كنت قد صليت و اگر چه هستی تو که بتحقیق گذارده نماز را رواه مالك والنسائي وعن رجل من اسد بن خزيمة روایت است از مردی از قبیله اسد بر لفظ حیوان مشهور
و اسد نام پدر قبیله ایست از مضر و وی اسد بن خزیمة بن مدركة بن الياس بن مضر انه سأل ابا ايوب الانصاري که آن مرد سوال کرد ابو ایوب انصاری را که از مشاهیر صحابه است و آنحضرت
در ابتدای هجرت خانه اش را بقدوم مسرت لزوم مشرف ساخت و نزول فرمود قال گفت آن مرد سائل يصلي احدنا في منزله الصلوة ثم يأتي المسجد نماز میگذارد یکی از ما در منزل خود پستر
می آید در مسجد کنایت از نفس خود میکند یعنی من میگذارم و می آیم و تقام الصلوة و برپا کرده میشود در مسجد نماز فاصلي معهم پس میگذارم نماز با ایشان فاجد في نفسي شيئا پس می یابم در نفس خود
چیزی از خدشه و کراهت من ذلك از جهة مکرر گذاردن من نماز را و از جهة مخالفت با امام در صفت نفل و فرض و بعضی از شراح گفته اند که مراد چیزی از روح و راحت و انس و حضور است
فقال پس گفت ابو ایوب سألنا عن ذلك النبي پرسیده ایم ما ازینحال که تو می یابی پیغمبر را صلی الله علیه وسلم که این چیست و از کجاست فقال پس گفت آنحضرت در جواب سوال ان ذلك
له سهم جمع پس آن مر او را نصیب جماعت است و ثواب آن پس باید که هیچ خدشه و کراهت نیابد بحصول فضل جماعت و ثواب آن و معنی عبارت بر تقدیر ثانی ظاهر است یعنی آنچه

تو می یابی از روح و حضور از اثر جماعت نورانیت است رواه مالک و ابوداؤد وعن یزید بن عامر قال جئت رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو فی الصلوٰة روایتست از یزید بن عامر
که صحابی است حاضر شد حنین را با ... کان بعد از ان اسلام آورد گفت آمدم آنحضرت را و حال آنکه وی در نماز بود با مردم فجلست ولم ادخل معهم فی الصلوٰة پس نشستم و در نیامدم با ایشان در نماز
فلما انصرف رسول الله صلی الله علیه وسلم رآنی جالسا پس هرگاه که برگشت آنحضرت از نماز دید مرا نشسته فقال الم تسلم یا یزید پس گفت آیا اسلام نیاورده و مسلمان نیستی یا یزید که نماز نمیکنی قلت بلی
یا رسول الله قد اسلمت گفتم بلی یا رسول الله بتحقیق اسلام آورده ام قال وما منعک ان تدخل مع الناس فی صلوٰتهم گفت آنحضرت و چه باز داشت ترا از در آمدن تو با مردم در نماز ایشان قلت انی کنت قد صلیت
فی منزلی گفتم بدرستیکه من بوده ام که بتحقیق نماز گذارده ام من در منزل خود احسب ان قد صلیتم در حالیکه گمان میبردم که بتحقیق گذارده اید شما فقال اذا جئت الصلوٰة فوجدت الناس فصل
معهم پس گفت آنحضرت وقتی که بیائی تو نماز را پس بیابی تو مردم را که گذارده اند نماز پس بگذار نماز با ایشان وان کنت قد صلیت واگر هستی تو که بتحقیق نماز گذارده تکن لک نافلة باشد
نماز یکه دوم بار میکنی با مردم نفل مر ترا وهذه مکتوبة و باشد این نماز که نخست گذارده فرض و این معنی موافق است بظاهر احادیث که دلالت دارد بر بودن نماز دوم نفل از جهة سقوط
ذمه بادای اولی وطیبی گفته که ضمیر در تکن راجعست بنماز یکه گذارده است نخست و اشارت بهذه بنماز یست که گذارده است با جماعت و گفته گردانیده شد نمازی که واقع است
در وقت و مسقط است مر قضا را نافله و نماز یکه با جماعت است و غیر مسقط است مر قضا را فریضه از جهة دلالت بر آنکه اصل در نماز آنست که گذارده شود با جماعت و آنچه نه بجماعت
گذارده شده است اعتبار و اعتداد بدان نیست فتدبر رواه ابوداؤد وعن ابن عمر ان رجلا ساله فقال انی اصلی فی بیتی مردی سوال کرد ابن عمر را پس گفت آن مرد مر ابن عمر را
که من نماز میگذارم در خانه خود ثم ادرک الصلوٰة فی المسجد مع الامام بعد ازان در می یابم نماز را در مسجد با امام افاصلی معه آیا پس بگذارم نماز با امام قال له نعم گفت ابن عمر آن سائل را آری
بگذار نماز را با امام قال الرجل ایتهما اجعل صلوٰتی گفت آن مرد کدام یکی را ازین دو نماز نخست یا دوم بگردانم نماز خود یعنی نماز فرض کدام یکی ازین دو نماز است قال ابن عمر وذلک
گفت ابن عمر بطریق استفهام انکار و این کردانیدن یکی ازین نماز فرض مفوض بسوی تست و در بعض نسخ وما ذلک الیک بکلمه نفی انما ذلک الی الله نیست آن مگر بسوی خدای
وجل یجعل ایتهما شاء میگرداند هر کدام ازین دو نماز که میخواهد نماز تو درین تائید است مر چیزیرا که رفته اند بدان بعض شافعیه اختیار کرده آنرا غزالی که فرض یکی از ان دو نماز است لا بعینها
ولکن اکثر احادیث مصرح اند که ثانی نافله و فرض اولی و این معنی موافق قیاس است زیرا که ذمه بتحقیق بری شده بادای اولی پس فرض همان باشد والله اعلم رواه مالک وعن سلیمان مولی
میمونة قال آتینا ابن عمر علی البلاط گفت سلیمان که آزاد کردهٔ ام المؤمنین میمونه است و از کبار تابعین است فقیه فاضل ثقه عابد ورع صاحب و یکی از فقهاء سبعه و سلیمان بن یسار نیز همین اوست
گویند و بعض گفته اند که سلیمان مولی میمونه سلیمان بن یسار نیست و فیه نظر گفت آمدیم ما ابن عمر را بر بلاط بفتح موحده و تخفیف لام که نام موضعی است بمدینه مطهره که امیر المؤمنین آنرا ابن عفان
مسجد ساخته بود برای مردم تا اگر خواهند بلند کنند حرف و حکایت گویند آنجا بروند و بنشینند و در مسجد ازین باب سخن نکنند و بلاط نوعی از سنگ کذا فی بعض الشروح وفی الصراح بلاط سنگها
که در صحن سرای گسترده باشند وهم یصلون آمدیم ما درین موضع و حال آنکه مردم نماز میکردند یعنی در مسجد فقلت الا تصلی معهم پس گفتم من با ابن عمر آیا نماز نمیگذاری با ایشان قال قد صلیت
گفت ابن عمر بتحقیق نماز گذارده ام من وانی سمعت رسول الله و بدرستیکه من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت لا تصلوا صلوٰة فی یوم مرتین نگذارید یک نماز در
یک روز دو بار رواه احمد وابوداؤد والنسائی و این حدیث بظاهر مخالف است مر احادیث سابقه را و آنچه گذشت از اثر ابن عمر و تطبیق میان احادیث آنست که این حدیث
در باب کسی است که گذارده است نخست بجماعت و احادیث دیگر در حق آنکه تنها گذارده و چنانکه مذهب حنفیه است یا محمول است بر کسیکه میخواهد تنها کند و مذهب شافعیه آنست
که نماز وی تنها منعقد نمیگردد و صحیح نمی افتد چنانکه در شرح شیخ مذکور است زیرا که اصل عدم اعاده است مگر در آنچه وارد شده است اعاده که آن جماعت باشد پس اقتصار کرده
شود بران کذا قال الشیخ و این تاویل منافی است بقول ابن عمر الا تصلی معهم زیرا که وی ظاهر است در جماعت و گفته اند که سخن در صحت این حدیث و حسن اوست و احادیث داله بر خلاف
آن صحیح اند یا اصح اند از ان و توربشتی گفته که حمل کرده میشود حدیث ابن عمر بر اقامت صلوٰة در مسجد و با بیان را و اختیار را یا بر اعادهٔ صلوٰة بعد از آنکه گذارده شده است بجماعت و بتحقیق زعم
کرده اند بعضی از اهل حدیث که حدیث یزید بن الاسود ناسخ است حدیث ابن عمر را زیرا که وی شنیده است در حجة الوداع و ان آخر ایام رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و گفته که
این قول غیر سدید است زیرا که ابن عمر صحبت داشته است بحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از حجة الوداع تا وقت وفات آنحضرت پس شاید که شنیده باشد بعد از یزید بن الاسود
پس جزم بر نسخ نتوان کرد والله اعلم تنبیه اکثر احادیث عام اند در همه نمازها ولیکن مجتهدان نظر بر احادیث دیگر که در کراهت نماز در بعض اوقات واقع شده آنها را تخصیص نموده اند
چنانکه در حدیث آینده تخصیص کرده وعن نافع قال ان عبد الله بن عمر کان یقول روایت است از نافع مولای ابن عمر که فقیه بود از کبار تابعین گفت که ابن عمر میگفت من صلی المغرب او الصبح
ثم ادرکهما مع الامام فلا یعد لهما کسیکه گذارد نماز مغرب را یا نماز صبح را پس تر دریافت آنها را با امام پس باید که باز نکرداند مر آنها را و نگذارد با امام و یعد بفتح تحتانیه و ضم عین و این حدیث
بظاهر موقوفست بر ابن عمر و اگر مرا دانست که میگفت بطریق روایت مرفوع میشود و این مؤید مذهب مالک است که گوید درین دو نماز اعاده نیست و نزد ما عصر نیز همین حکم دارد و نزد
شافعی جائز است مطلقا و نیز درین حدیث ایمائی است بآنکه سابقا بجماعت نگذارده است رواه مالک باب السنن وفضائلها مراد از سنن نمازهائیکه ادا کرده میشوند با فرائض در
روز و شب و آنحضرت بران مواظبت میفرمود و تاکید یا بی تاکید چنانکه سنت عصر و قسم اول را رواتب خوانند ماخوذ از رتوب بمعنی دوام و ثبوت و ترتیب مشتق از آنست و ممکن است
که راتبه اعم از مؤکده باشد والله اعلم الفصل الاول عن ام حبیبة رض قالت قال رسول الله روایتست از ام حبیبه که از امهات المؤمنین است و خواهر معاویة بن ابی سفیان است
گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من صلی فی یوم ولیلة ثنتی عشرة رکعة بنی له بیت فی الجنة کسیکه بگذارد در روز و شب دوازده رکعت بر آورده شود برای وی خانه در بهشت

اربعا قبل الظهر چهار رکعت پیش از نماز پیشین و رکعتین بعدها و دو رکعت پس از وی و رکعتین بعد المغرب و دو رکعت بعد از نماز شام و رکعتین بعد العشاء و دو رکعت پس از نماز خفتن
و رکعتین قبل صلوة الفجر و دو رکعت پیش از نماز بامداد و ذکر صلوة ظهر را مقدم آورد بجهت آنکه وی اول نمازیست که جبرئیل برای تعلیم اوقات صلوة آمده با آنحضرت گذارد و لهذا او را صلوة
الاولی نام میکنند و ترجمه وی بفارسی نماز پیشین است رواه الترمذی روایت کرد این حدیث را ترمذی و در مصابیح این را در فصل اول آورده که موضوع است برای احادیث شیخین و فی روایة
لمسلم و در روایتی مر مسلم را اینچنین آمده که انها قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم ام حبیبه گفت شنیدم آنحضرت را که یقول میگفت ما من عبد مسلم یصلی لله کل یوم ثنتی عشر رکعة
تطوعا غیر فریضة نیست هیچ بنده مسلمان که بگذارد برای خدا هر روز دوازده رکعت نفل جز فرض مراد بیوم اینجا شامل روز و شب است و غیر فریضة تاکید تطوع است الا بنی الله له
بیتا فی الجنة مگر آنکه بنا کند خدا تعالی برای آن بنده خانه در بهشت او یا باین لفظ فرمود که الا بنی له بیت فی الجنة بنا کرده شود برای او خانه در بهشت و عن ابن عمر قال صلیت مع رسول الله
صلی الله علیه و سلم رکعتین قبل الظهر و رکعتین بعدها گفت ابن عمر گذاردم با آنحضرت دو رکعت پیش از ظهر و دو رکعت بعد از ظهر و این حدیث متمسک شافعی است که سنت نزد ایشان
پیش از پیشین دو رکعت است و این حدیث ابن عمر در کتب آمده باختلاف الفاظه و نزد ما چهار رکعت است و در وی نیز احادیث آمده از علی و عائشه و ام حبیبه و ترمذی گفته
که برین است عمل نزد اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و من بعدهم و همین است قول سفیان و ابن المبارک و اسحق و از شافعی و احمد نیز چهار رکعت آمده و لیکن بدو
سلام و ممکن که آنحضرت صلی الله علیه و سلم گاهی چهار میگذارد و گاهی دو و هر کسی آنچه دید روایت کرد و نیز شاید که در خانه چهار رکعت میگذارد و از ازواج مطهره آن را روایت
کردند و چون در مسجد می آمد دو رکعت تحیة المسجد میگذارد و ابن عمر آن را سنت ظهر گمان برد یا اعتقاد ابن عمر آن بود که سنت ظهر همین دو رکعت بود و چهار که میگذارد صلوة فی الزوال بود و چنانکه
خواهد آمد و رکعتین بعد المغرب فی بیته و میگوید ابن عمر گذاردم با آنحضرت صلی الله علیه و سلم دو رکعت بعد از مغرب در خانه آنحضرت مراد بحجره حفصه است که خواهر ابن عمر است و رکعتین بعد العشاء
فی بیته و گذاردم دو رکعت بعد از عشاء در خانه وی قال و حدثتنی حفصة ان رسول الله خبر داد مرا حفصه که بتحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کان یصلی رکعتین خفیفتین حین یطلع الفجر بود که میگذارد
دو رکعت سبک آن هنگام که می بر آمد صبح صادق و چون ابن عمر درین هنگام در خانه حضرت حاضر نبود از حفصه شنیده روایت کرد و در صحیح بخاری آمده است که گفت ابن عمر بود این ساعت
که در نمی آمدم بر آنحضرت و از اینجا معلوم میشود که این دو رکعت نیز در خانه میبود و بصریح نیز در احادیث آمده چنانکه در باب صلوة اللیل بیاید متفق علیه و عنه قال کان النبی صلی الله علیه و سلم
لا یصلی بعد الجمعة حتی ینصرف بود آنحضرت که نمیگذارد بعد از فرض نماز جمعه تا آنکه برمیگشت از نماز و می در آمد در خانه فیصلی رکعتین فی بیته پس میگذارد دو رکعت در خانه خود متفق
علیه و عن عبد الله بن شقیق روایتیست از عبد الله بن شقیق که از مشاهیر تابعین و ثقات ایشان است و شنیده از عمر و عثمان و علی و عائشه و ابی ذر و دیگر صحابه کبار مات سنة ثمان و مائة
قال سألت عائشة عن صلوة رسول الله گفت پرسیدم عائشه را از نماز آنحضرت صلی الله علیه و سلم عن تطوعه از نماز نفل آنحضرت فقالت کان یصلی فی بیتی قبل الظهر اربعا پس گفت
عائشه بود آنحضرت که میگذارد در خانه من پیش از ظهر چهار رکعت ثم یخرج فیصلی بالناس پستر بیرون می آمد پس میگذارد با مردم یعنی فرض ظهر را ثم یدخل فیصلی رکعتین پستر در می آمد یعنی در خانه
پس میگذارد دو رکعت را و کان یصلی بالناس المغرب و بود که میگذارد با مردم مغرب را ثم یدخل فیصلی رکعتین پستر در می آمد پس میگذارد دو رکعت ثم یصلی بالناس العشاء و یدخل فی بیتی فیصلی
رکعتین پستر میگذارد با مردم نماز عشا را و در می آمد خانه مرا پس میگذارد دو رکعت و کان یصلی من اللیل تسع رکعات فیهن الوتر بود که میگذارد از شب نه رکعت که در آنها وتر داخل بود
یعنی هفت رکعت و در نماز شب از آنحضرت روایات مختلفه آمده است شش و هشت و نه و ده و یازده و سیزده که در اوقات مختلفه هر کدام عمل مینمود و تحقیق آن در پیش بیاید
و کان یصلی لیلا طویلا قائما و لیلا طویلا قاعدا و بود که میگذارد آنحضرت زمانی دراز از شب ایستاده و زمانی دراز از شب نشسته و کان اذا قرأ و هو قائم و بود چون قرائت میکرد
ایستاده رکع و سجد و هو قائم میکرد ایستاده یعنی انتقال میکرد بآنها از قیام نه که می نشست و بر رکوع و سجود میرفت و کان اذا قرأ قاعدا رکع و سجد و هو قاعد و بود چون میخواند نشسته میکرد
رکوع و سجود هم نشسته و درین صورت رکوع و سجود در ایستاده نیز آمده است چنانکه قرائت میکرد نشسته پستر می ایستاد و بر رکوع و سجود میرفت بعد از خواندن پاره از قرائت ایستاده یا بی
آن اما در صورت اولی مینمود که بنشیند و بر رکوع و سجود برود پس بود نماز آنحضرت بر سه وجه یا ایستاده تمام یا نشسته تمام یا قرائت میکرد نشسته پس از آن می ایستاد و در رکوع و سجود
میرفت و احتمال بود که قرائت ایستاده کند پس از آن بنشیند و بر رکوع و سجود در رود و کان اذا طلع الفجر صلی رکعتین و بود آنحضرت چون طلوع میکرد صبح صادق میگذارد دو رکعت که سنت
فجر باشد رواه مسلم و زاد ابو داود زیاده کرده است ابو داود این عبارت را که ثم یخرج فیصلی بالناس صلوة الفجر پستر بیرون می آمد پس میگذارد با مردم نماز فجر را و عن عائشة رضی الله
عنها قالت لم یکن النبی صلی الله علیه و سلم علی شیء من النوافل اشد تعاهدا منه علی رکعتی الفجر گفت عائشه نبود آنحضرت بچیزی از نوافل سخت تر از روی محافظت و مداومت مینمود بر دو
رکعت فجر که مراد بدان سنت فجر است یعنی سنت فجر از همه سنتها موکد تر بود چنانکه در سفر و حضر آن را ترک نکردی و در کتب فقه مذکور است که درست نیست گذاردن آن نشسته بی
عذر متفق علیه و عنها قالت قال رسول الله و هم از عائشه روایت است که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم رکعتا الفجر خیر من الدنیا و ما فیها دو رکعت سنت فجر بهتر است از عالم
سفلی و هر چه در وی است از متاع آن اگرچه آن را در راه خدا صرف کنند چنانکه در فضیلت آن ذکر آمده است که بهتر است شما را از انفاق ذهب و فضه و برین وجه معنی بهتر بودن است و در
می آید که انفاق در راه خدا به است لیکن سنت فجر بهتر از آن است و اما متاع دنیا که بدان بخل کنند و در راه دین صرف ننمایند اصلا بهی ندارد تا این را بهتر از آن گویند و توجیهش آن
میکنند که این بزعم و اعتقاد اهل دنیاست که متاع دنیا را به می دانند پس فرمود بر تقدیر که آن را به باشد چنانکه گمان میبرند این عبادت بهتر از آن است فافهم رواه مسلم و گفته اند که اقوی
و اوکد سنن سنت فجر است پس از آن سنت مغرب و بعد از وی سنت بعد از ظهر و بعد از آن سنت عشا و بعد از همه سنت پیش از ظهر و بعض گفته اند که سنت پیش از ظهر و بعد از ظهر هر دو

برابر اند ور رتبه کذا ذکر الشمنی وعن عبد الله مغفل بضم میم وفتح فای مشدده بعد از عین معجمه صحابیست از اصحاب شجره سکونت کرد مدینه را پس ازان بصره وحسن بصری وغیر وی شنیدند ازان
وی حدیث قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوا قبل صلوة المغرب نماز بگذارید پیش از نماز مغرب یعنی دو رکعت این را سه بار مکرر فرمود وقال فی الثالثة گفت در بار سوم لمن شاء یعنی امر
کرده وگفته ام برای کسیکه بخواهد کراهیة ان یتخذها الناس سنة مطلق سنت ساختن این را از جهت مکروه پنداشتن آنکه بگیرند این نماز را مردم سنت مؤکده وشریعت لازمه مستمره غایت
آنکه مستحب گردانیده ام آنرا اما هر که خواهد که ثواب آن دریابد بگذارد واکثر سلف وخلف از صحابه وتابعین برین اند واکثر فقها برخلاف این اند وکلام برین در باب فضل اذان گذشت
در شرح حدیث بین کل اذانین صلوة ودر فصل ثالث نیز دران احادیث بیاید متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کان منکم مصلیا بعد الجمعة فلیصل اربعا کسی که
هست از شما نماز گذارنده بعد از جمعه پس باید که بگذارد چهار رکعت رواه مسلم وفی اخری له ودر روایت دیگر مر مسلم را چنین آمده قال اذا صلی احدکم الجمعة فلیصل بعدها اربعا گفت چون
بگذارد یکی از شما جمعه را پس باید که بگذارد بعد از وی چهار رکعت را ودر حدیث ابن عمر گذشت که میگذارد آنحضرت بعد از جمعه دو رکعت ودر فصل ثالث از عطا از ابن عمر بیاید که شش
رکعت میگذارد وتحقیق این مقام در باب الجمعه بیاید ان شاء الله تعالی الفصل الثانی عن ام حبیبة قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من حافظ علی اربع رکعات قبل الظهر واربع بعدها کسی
که محافظت کند ومداومت نماید بر چهار رکعت پیش از ظهر وچهار بعد از وی حرمه الله علی النار حرام گرداند ورا خدای تعالی بر آتش دوزخ رواه احمد والترمذی وابو داود والنسائی
وابن ماجه ودر بعض روایات آمده که بگذارد آنرا بعد و سلام وسخن درانست که اینها یا رکعتین سنت اند یا ورای آن والظاهر الثانی وعن ابی ایوب الانصاری قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اربع قبل الظهر لیس فیهن تسلیم تفتح لهن ابواب السماء فرمود چهار رکعت است پیش از نماز پیشین که نیست درآنها سلام دادن گشاده میشود برای آنها درهای آسمان ومیرسند
بصعود وقبول ونازل میگردد از آسمان بسبب آنها انوار رحمت ووصول رواه ابوداود وابن ماجه ودرینجا نیز اختلافست که مراد باین چهار رکعت راتبه ظهر است یا این نمازی دیگر است
مستقل که گذارده میشود درین وقت ونامیده میشود آن الصلوة فی الزوال پس آنها که قائل اند بآن که راتبه قبل ظهر دو رکعت است جزم دارند باین وآنها که قائلند باربع مترددانند دران
وثبوت این فضیلت منافات ندارد ببودن آن راتبه ومختار آنست که غیر راتبه اند وعن عبد الله بن السائب صحابی است خواند قرآن را بر ابی بن کعب وگرفت از وی مجاهد واهل
مکه وعبد الله بن السائب تابعی هم هست ظاهر آنست که مراد اینجا صحابی است قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی اربعا بعد ان تزول الشمس قبل الظهر بود آنحضرت میگذارد چهار
رکعت بعد از برگشتن آفتاب پیش از ظهر وقال انها ساعة تفتح فیها ابواب السماء فاحب ان یصعد لی فیها عمل صالح وگفت آنحضرت این ساعتی است که گشاده میشود درهای آسمان پس دوست
میدارم که بالا رود برای من درین ساعت کار نیک رواه الترمذی ازین حدیث معلوم میشود که این ساعت اجابت وقبول است هر عمل نیک که درین وقت بکنند مقبول است وچون
وقت نماز است که افضل اعمالست نماز گذاردن ارجح وافضل باشد وحدیث اول که فرمود که گشاده میشود برای این رکعات درهای آسمان نیز محمول برین معنی است وعن ابن عمر قال قال رسول الله
گفت ابن عمر گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رحم الله امرأ صلی قبل العصر اربعا رحمت کند خدای تعالی مردی را که بگذارد پیش از نماز دیگر چهار رکعت ودر عبارت رحم الله اشارتست باستحباب آن
رواه احمد والترمذی وابو داود وگفته است ترمذی هذا حدیث حسن غریب وابن خزیمة وابن حبان در صحیحین خود آنرا روایت کرده وابن حبان تصحیح نموده است وعن علی رضی الله
عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی قبل العصر اربع رکعات روایت است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت بود آنحضرت میگذارد پیش از نماز عصر چهار رکعت یفصل
بینهن بالتسلیم علی الملائکة المقربین ومن تبعهم من المسلمین والمؤمنین جدائی میکرد میان این چهار رکعت بسلام دادن بر فرشتگان نزدیک وآنها که تابع ایشانند در وجود ودر ذکر
از مسلمانان ومؤمنان یعنی سلام که در نماز میدهند بنیت فرشتگان وحاضران جماعت میکنند رواه الترمذی وازینجا معلوم میشود که تسلیم در چهار رکعت که پیش از عصر بگذارند مستحب
است وبعض اربع قبل از ظهر را نیز بران قیاس کنند وبعضی گفته که مراد بتسلیم اینجا تشهد است نام کرد آنرا بتسلیم بجهت اشتمال وی بران وعنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی
قبل العصر رکعتین وهم از علی رضی الله عنه روایت است که آنحضرت میگذارد پیش از عصر دو رکعت در سنت عصر هر دو روایت آمده است چهار ودو ومصلی مخیر است ودران وچهار
افضل است رواه ابوداود وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی بعد المغرب ست رکعات لم یتکلم فیما بینهن بسوء کسیکه بگذارد بعد مغرب شش رکعت که سخن نکند
درمیان آنها بسدی یعنی سخن بد که دران اثمی باشد نگوید وبذکر وتسبیح مشغول باشد عدلن له بعبادة ثنتی عشرة سنة برابر کرده میشوند این شش رکعت برای مصلی بعبادت دوازده سال
هر رکعت را ثواب دو سال رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من حدیث عمر ابن ابی خثعم وگفته است ترمذی این حدیث غریب است نمی شناسیم آنرا مگر از حدیث
عمر بن خثعم بفتح خای معجمه وسکون ثاء مثلثه وسمعت محمد بن اسمعیل یقول هو منکر الحدیث وگفت ترمذی شنیدم بخاری را که میگفت عمر بن ابی خثعم منکر الحدیث است ومعنی حدیث منکر در مقدمه معلوم
شد وضعفه جدا وضعیف گردانیده است بخاری اورا البته ودر میزان الاعتدال گفته است که عمر بن عبد الله بن ابی خثعم روایت میکند موضوعات را وروانیست ذکر وی مگر بسبیل قدح
وانکار روایت کرده است وی از یحیی از ابی سلمه از ابی هریرة من صلی بعد المغرب الحدیث ومردم این شش رکعت را صلوة الاوابین گویند ودر حدیث این نام واقع نشده است ولکن
واقع شده است در باب صلوة الضحی است چنانکه در کتاب شمائل آمده وعن عائشة رض قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی بعد المغرب عشرین رکعة بنی الله له بیتا فی
الجنة کسیکه بگذارد بعد مغرب بیست رکعت بنا کند خدای تعالی برای او خانه در بهشت رواه الترمذی روایت کرده است این حدیث را ترمذی اما بطریق تعلیق کرده ودر بعض
شروح گفته اند روایت کرده است اورا ابن ماجه مسنداً ومحدثان این را تضعیف کرده اند وگفته اند که در اسناد او یعقوب بن الولید است ووی کذاب ووضاع است
چنانکه امام احمد وغیر ایشان گفته اند والله اعلم وعنها قالت ما صلی رسول الله وهم از عائشه است که گفت نگذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم العشاء قط نماز عشا را هرگز فدخل علی

پس در آمد بر من الّا صلّی اربع رکعات او ست رکعات مگر آنکه او گذارده چهار رکعت یا شش رکعت آنچه در مشهور از روایات آمده بعد از عشا دو رکعت آمده و در بعض روایات چهار نیز آمده اما
شش رکعت بجز درین حدیث نیامده والله اعلم و در بعض حواشی نوشته که مراد بعشا اینجا مغرب است وگویا باعث برین قول حدیث ترمذیست که در باب شش رکعت بعد از مغرب آمده یا مراد
ورد آن که آنها با رکعتین سنت اند یا مدای آن فافهم اما در استحباب چهار رکعت پیش از عشا چنانکه در کتب فقهیه مذکور است حدیثی بنظر نه در آمده و اهل حرمین میگذارند بلکه بعضی سنت گویند کذا فی سنن
المهدی رواه ابو داؤد وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ادبار النجوم الرکعتان قبل الفجر وادبار السجود الرکعتان بعد المغرب گفت ابن عباس مراد بتسبیح ادبار النجوم بکسر همزه که
در قرآن مجید در آخر سوره طور واقع شده است دو رکعت سنت فجر است که در وقت غیبوبت کواکب میگذارند و بتسبیح ادبار السجود بفتح همزه که در سوره ق آمده است سنت
مغرب مراد است وازینجا در قرینه مغرب رواه الترمذی و در تفسیر قاضی بیضاوی گفته که مراد بادبار السجود نوافل است که بعد از مکتوبات گذارده میشود و بعض گفته اند وتر بعد از
عشا و گفته اند که ادبار در سوره ق جمع دبر بر مذهب نافع و ابن کثیر و خلف وحمزه بکسر خوانده اند وادبار در آخر سوره طور بکسر است و بفتح همزه نیز خوانده شده است در قرارت شاذه الفصل
الثالث عن عمر رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اربع قبل الظهر بعد الزوال روایت است از امیر المؤمنین عمر گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت چهار رکعت
پیش از نماز ظهر بعد از زوال احتمال دارد سنت ظهر را و فی زوال را تحسب بمثلهن فی صلوة السحر حساب کرده میشود و برابر داشته میشوند در فضل و ثواب بچهار رکعت که در صلوة
سحر گذارده شوند که وقت مشهود بفضل عظیم است یعنی نماز گذاردن درین وقت مثابه نماز گذاردن در وقت سحر است و طیبی صلوة سحر را بر سنت و فرض فجر حمل کرده
و شک نیست که حمل بر نماز تهجد اظهر و انسب است بلفظ سحر و ما که باعث بر حمل بر نماز فجر اربع رکعات است و صلوة تهجد بیشتر از آنست و در سفر السعادت آورده که عبدالله بن مسعود
میگذارد هشت رکعت بعد از زوال و میگفت که این رکعات برابری میکنند مانند خود را از قیام لیل و این در حکم مرفوع است چه مقادیر رکعات و ثواب جز بسماع از شارع نتوان
دانست کما تقرر فی موضعه و باین حدیث ابن مسعود حمل صلوة سحر بر قیام لیل استیناسی میتوان یافت و ظاهر آنست که مراد باین هشت رکعت مجموع فی زوال و سنت ظهر باشد
و بعض مشایخ گفته اند که شاید سر درین آن باشد که این هر دو وقت زمان نزول رحمت و حصول قربت اند زیرا که گشاده میشوند ابواب رحمت و قبول بعد از انتصاف نهار و نزول
میکند رحمت الهی در نصف اخیر شب چنانکه در احادیث آمده است و چون این در وقت متناسب بودند نماز در ینها نیز متعادل و متوازی باشند و چون نزول رحمت در آخر
شب اظهر و اشهر بود نماز وقت زوال را عدیل و شبیه بدان ساخت بعد از ان اشارت فرمود بفضیلت وقت زوال بقول خود وما من شیء الا وهو یسبح الله تلک الساعة و نیست
هیچ چیزی مگر آنکه وی بپاکی یاد میکند خدا را در ان ساعت ثم قرأ پس خواند آنحضرت برای ترغیب نماز درین وقت این آیت را که یتفیؤ ظلاله عن الیمین والشمائل میل میکنند
و میگردد سایها از جانب راست و چپ سجدا لله وهم داخرون در حالیکه سجده کنندگان اند مر خدا را و حال آنکه ایشان خرد و خوارند و اول آیت این است که اولم یروا الی ما خلق الله
من شیء آیا نمی بینند و نظر نمیکنند آدمیان که بتسلیم و انقیاد نمی نمایند امر پروردگار را عبادت نمیکنند مر او را بسوی مخلوقات که مر آنرا سایهاست میل کننده و برگردنده از ایمان
و شمایل ایشان سجده کنندگان و خرد و خوار شونده و مراد بسجده انقیاد و استسلام است خواه بطبع بود و یا باختیار و همه منقاد امر ارادی او بند و در آنچه خلق کرده و تدبیر نموده
تعالی شانه رواه الترمذی والبیهقی فی شعب الایمان وعن عائشة رضی الله عنها قالت ما ترک رسول الله صلی الله علیه وسلم رکعتین بعد العصر عندی قط گفت عائشه ترک نکرد آنحضرت دو
رکعت بعد از نماز عصر نزد من یعنی در خانه من هرگز متفق علیه وفی روایة للبخاری قالت والذی ذهب به ما ترکهما حتی لقی الله و در روایتی مر بخاری را چنین آمده که گفت عائشه سوگند
بخدای که برد آنحضرت را ازین عالم ترک نکرد این دو رکعت سنت ظهر است که بجهة اشتغال از ادای آن فوت شده بود که آنرا قضا کرد و عادت شریف چنان بود که چون عمل کردی
بر آن مداومت نمودی و این سخن خالی از بعدی نیست و بعض میگویند که این دو رکعت پیش از نماز مغرب بود و بعد از ادای آن بود و این نیز بعید است زیرا که ظاهر حدیث آنست که گذاردن
آنها بعد از عصر است پیش از مغرب و نیز گذاردن دو رکعت بعد از مغرب از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم مروی نیست و بعضی از اصحاب میگذاردند پس نه امر کرد ایشان را بدان و نه نهی
کرد از ان چنانچه در احادیث آینده بیاید و گفته اند احادیث بطرق متعدده آمده که این دو رکعت راتبه عصر بود و بسببی عارض بود و با جمله اخبار و آثار در نهی از صلوة بعد العصر بسیار است
و جمهور هم بر آن اند پس احسن آنست که گفته شود که گذاردن دو رکعت بعد از عصر از خصائص آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم کذا ذکره بعض المتأخرین والله اعلم وعن المختار بن فلفل بضم فائین
و سکون لام اول مخزومی کوفی تابعی ثقه است شنیده از انس و روایت کرده از وی ثوری و غیر وی قال سألت انس بن مالک عن التطوع بعد العصر گفت مختار پرسیدم انس را از نفل گذاردن
بعد عصر فقال کان عمر یضرب الایدی علی صلوة بعد العصر پس گفت انس بود عمر میزد دستهای کسی را که عقد می بست این نماز را و بر میداشت دستها را بتکبیر بعد عصر یعنی منع میکرد
از ان و کنا نصلی علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم رکعتین بعد غروب الشمس قبل صلوة المغرب و بودیم ما که میگذاردیم در زمان آنحضرت دو رکعت بعد از فرو نشستن آفتاب پیش از
گذاردن نماز مغرب فقلت له کان رسول الله یصلیهما پس گفتم من آیا بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصلیهما که میگذارد این دو رکعت را بعد از غروب آفتاب پیش از نماز
مغرب قال کان یرانا نصلیهما فلم یأمرنا ولم ینهنا گفت انس بود آن حضرت که میدید ما را که میگذاردیم این دو رکعت را پس نه امر میکرد ما را بآن و نه نهی میکرد ما را از ان پس تقریر یافت
مشروعیت نماز بعد از عصر ثابت شده رواه مسلم اینجا گفته اند که اگر عمر رضی الله عنه از قول عائشه که گفت ما ترک رسول الله صلی الله علیه وسلم واقف بودی نه از قول انس که
رسول الله صلی الله علیه وسلم و بعض گفته اند که سبب ضرب عمر مردم را از صلوة بعد عصر خوف وقوع نماز است در وقت غروب و بنای آن کراهت نیست و این مذهب عمر است
غیر وی کراهت است مطلقه با جمله مسئله کراهت نماز بعد از عصر و حدیث آن خالی از اختلافی و اضطرابی نیست والله اعلم وعن انس قال کنا بالمدینة گفت انس

اذن المؤذن لصلوٰة المغرب پس چون اذان میداد مؤذن مر نماز مغرب را ابتدروا السواری میشتافتند و میرفتند صحابه بسوی ستونهای مسجد و می ایستادند پس ستونها فرکعوا رکعتین پس میگذاردند دو رکعت
حتی ان الرجل الغریب لیدخل المسجد تا آنکه مردی غریب مسافر هر آئینه می درآمد بمسجد فیحسب ان الصلوٰة قد صلیت پس گمان میبرد آن مرد غریب که نماز فرض تحقیق گذارده شده است و این دو
نماز سنت بعد از مغرب میگذارند من کثرة من یصلیهما از بسیاری کسانیکه میگذارند این نماز را گویا ایشان نهی از صلوٰة قبل المغرب نشنیده اند بعد آن رواه مسلم وعن مرثد بفتح میم
وسکون را و فتح مثلثه بن عبد الله تابعی است مفتی اهل مصر بود و عبد العزیز بن مروان برادر عبد الملک بن مروان او را حاضر میکرد و برای فتوی پیش خود مینشاند ابن حبان او را در ثقات
ذکر کرده است قال اتیت عقبة الجهنی گفت آمدم عقبه بضم عین و سکون قاف تا مرجهنی را بضم جیم و فتح ها که از صحابه است فقلت الا اعجبک من ابی تمیم پس گفتم آیا بتعجب نکنم و در عجب
نمیدارم ترا از ابی تمیم که تابعی کبیر بود و در زمان آنحضرت اسلام آورده یرکع رکعتین قبل صلوٰة المغرب میگذارد دو رکعت را پیش از نماز مغرب فقال عقبة انا کنا نفعله علی عهد
رسول الله گفت عقبه بدرستیکه بودیم ما که میکردیم این فعل را در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قلت فما یمنعک الآن گفتم پس چه باز میدارد ترا اکنون و چرا نمیکنی قال الشغل
بضم شین گفت باز میدارد کارهای دیگر و نیز سنت مؤکده نیست و نووی گفته است که مختار استحباب آنهاست از جهة احادیث صحیحه صریحه رواه البخاری وعن کعب بن
عجرة بضم عین و فتح جیم صحابیست از اصحاب شجره و احوال وی در مواضع دیگر ذکر کرده شده قال ان النبی صلی الله علیه وسلم اتی مسجد بنی عبد الاشهل فصلی فیه المغرب گفت آنحضرت آمد
بمسجد بنی عبد الاشهل که نام قبیله ایست پس بگذارد در وی نماز مغرب را فلما قضوا صلوٰتهم راٰهم یسبحون بعدها پس هرگاه که تمام کردند مردم نماز فرض را دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ایشان را که نماز نفل میگذارند که مراد بوی سنت مغربست بعد از فرض یعنی در مسجد فقال هذه صلوٰة البیوت پس گفت آنحضرت این یعنی سنت مغرب یا مطلق نماز نفل نماز خانهاست
که در خانها باید گذارد نه در مسجد رواه ابو داؤد وفی روایة الترمذی والنسائی قام ناس یتنفلون فقال النبی ایستادند مردم در حالتیکه نفل میگذاردند پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
علیکم بهذه الصلوٰة فی البیوت لازم گیرید بر خود گذاردن این نماز را در خانها بدانکه افضل آنست که نماز نفل غیر فرض در خانه بگذارند و همچنین بود عمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم مگر بسببی
یا عذری خصوصا سنت مغرب که هرگز در مسجد نگذارده و بعضی از علما گفته اند که اگر سنت مغرب را در مسجد بگذارد از سنت واقع نمیشود و بعض گفته اند که عاصی میگردد از جهة مخالفت
امر که ظاهرش در وجوبست و جمهور بر آنند که امر برای استحباب است و اولی آنست که در خانه باشد و در حاشیه هدایه از جامع صغیر نوشته که اگر نماز مغرب در مسجد گذارد و اگر میترسد
که بعد از رجوع به بیت شغلی پیش خواهد آمد که مانع خواهد شد از سنت گذاردن پس در مسجد بگذارد و اگر این ترس نیست افضل آنست که در خانه برود و بگذارد و اگر رفتن بخانه میسر
نباید برود مسجد بگذارد و اگر اینهم میسر نگردد در مسجد بیرونی بگذارد و اگر امام در داخل گذارده است و اگر امام در مسجد خارجی گذارده است در داخلی بگذارد و اگر مسجد بیتیست که داخل
و خارج ندارد به پهلوی ستونی یا در گوشه بگذارد وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یطیل القراءة فی الرکعتین بعد المغرب گفت ابن عباس بود آنحضرت که دراز میکرد
قراءت را در سنت مغرب حتی یتفرق اهل المسجد تا آنکه جدا میشدند مردم که در مسجد بودند یکدیگر یعنی بیرون میرفتند رواه ابو داؤد و این حدیث نوع اشعاری دارد که آنرا در مسجد
میگذارد پس محمول بر عذری و سببی خواهد بود که مانع آمده باشد از دخول بیت و احتمال دارد که در خانه گذارده باشد و ابن عباس آنرا دریافته زیرا که خانه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
متصل بمسجد بود و در میان حجره دیواری بود و در دیوار دری بود بجانب مسجد کذا قالوا و نیز ظاهر آنست که این تطویل قراءت در سنت مغرب در بعض احیان بوده باشد زیرا
که ثابت شده است که آنحضرت در این دو رکعت قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد خوانده و عن مکحول یبلغ به ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من صلی بعد المغرب قبل ان یتکلم رکعتین
روایت است از مکحول شامی که از مشاهیر تابعین و کبار ثقات ایشانست میرساند حدیث را بحضرت و رفع میکند آنرا که آنحضرت گفت کسیکه بگذارد بعد از نماز مغرب پیش از آنکه تکلم
کند دو رکعت وفی روایة اربع رکعات و در روایتی آمده که بگذارد چهار رکعت رفعت صلوٰته فی علیین برداشته میشود نماز او در علیین که مقامیست بالای هفتم آسمان و بعض گویند
نام آسمان هفتم است و گفته اند نام دیوان ملائکه است که برداشته میشوند در آن اعمال صالحان و بعض گویند مراد اعلی الامکنه و اشرف و اقرب مراتب است بجناب عزت حق
جل و علا مرسلا روایت کرده است مکحول بطریق ارسال بود و وی رضی الله عنه کثیر الارسال وعن حذیفة نحوه و روایت کرده شده است از حذیفه که از صحابه است مانند این
حدیث وزاد و زیادت کرده است حذیفه این عبارت را که فکان یقول عجلوا الرکعتین بعد المغرب پس بود که میگفت آنحضرت شتابی کنید این دو رکعت را که بعد از مغرب
اند متصل بفرض بگذارید فانهما ترفعان مع المکتوبة زیرا که این دو رکعت برداشته میشوند بعلیین با فرض پس زود تر بگذارید تا فاصله نباشد تا ملائکه که بردارنده اعمال اند منتظر نباشند و ظاهر آنست
که قراءت دعائی یا ذکری که بصحت رسیده است و ورود آن بعد از فرض منافی تعجیل نباشد یا گویند که خواندن آن بعد از رکعتین منافی بعدیت که اینجا مراد است نیست و سابقا در
باب الذکر بعد الصلوٰة مثل این سخن گذشته است و لیکن در دل میخلد که افضلیت ادای این دو رکعت در خانه ثابت شده است پس اگر خانه دور باشد محل استعجال چه کار کند و اینجا
دو وجه است و ظاهر آنست که بیت اختیار کند که تاکید در وی بسیار است والله اعلم رواهما رزین روایت کرد این هر دو حدیث را رزین وروی البیهقی الزیادة عنه نحوها
مرد و روایت کرد بیهقی همین زیادت را از حذیفه مانند آن فی شعب الایمان وعن عمرو بن عطاء قال ان نافع بن جبیر ارسله الی السائب روایت است از عمرو بن عطا که از تابعین است گفت
که نافع بن جبیر بن مطعم که وی نیز از تابعین است فرستاد او را بسوی سائب که صحابیست یسأله عن شیء رآه منه معاویة فی الصلوٰة در حالیکه سؤال میکند عمرو یا نافع سائب را از چیزیکه دید آن را
از سائب معاویه و نهی کرد از آن در نماز فقال نعم پس گفت سائب آری صلیت معه الجمعة فی المقصورة گذاردم با معاویه جمعه را در مقصوره جامع مکانی که بنا کرده میشود در کبیر گویند که آن را
امرا از قصد بعضی کوشک فلما سلم الامام قمت فی مقامی پس هرگاه که سلام داد امام ایستادم من در جای که ایستاده بودم بر نماز فضیلت پس نماز گذاردم فلما دخل ارسل الی

هرگاه که در آمد معویه خانه خود را فرستاد بسوی من فقال لا تعد لما فعلت پس گفت باز مگرد مر این فعلی را که کردی تو یعنی نماز نفل کردن در جای فرض اذا صلیت الجمعة فلا تصلها بصلوة
چون بگذاری تو نماز جمعه را پس وصل مکن آن را بنماز حتی تکلم او تخرج تا آنکه سخن کنی یا بیرون آئی فان رسول الله زیرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم امرنا بذلک امر کرده است ما را باین
ان لا نوصل صلوة بصلوة حتی نتکلم او نخرج آنچه این است که وصل کنیم نمازی را بنماز دیگر تا آنکه سخن کنیم یا بیرون آئیم و در بعض نسخ صلوة نیست پس ظاهر عبارت این باشد که وصل
کنیم جمعه را بنمازی تا آنکه سخن کنیم یا بیرون آئیم رواه مسلم و عن عطاء نام چندکس است از تابعین قال کان ابن عمر اذا صلی الجمعة بمکة تقدم بود ابن عمر چون میگذارد نماز جمعه را بمکه پیش میرفت
از جای که میگذارد در وی جمعه پس همین رفتن از مکانی بمکانی موجب فصل بود و بمنزلهٔ تکلم یا خروج مذکور در قول معویه فصلی رکعتین پس میگذارد ابن عمر پیش رفته دو رکعت ثم یتقدم پس
پیش میرفت ازین مکان نیز فیصلی اربعا پس میگذارد چهار رکعت دیگر پس مجموع شش رکعت میشد که بعد از نماز جمعه میگذارد در مکه اینچنین میکرد و اذا کان بالمدینة صلی الجمعة ثم رجع
الی بیته و چون میبود بمدینه میگذارد جمعه را پس باز میگشت بسوی خانه خود فصلی رکعتین پس میگذارد دو رکعت ولم یصل فی المسجد و نمیگذارد در مسجد فقیل له پس گفته شد مر ابن عمر را که چرا
در خانه گذاری نه در مسجد فقال کان رسول الله پس گفت ابن عمر بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یفعله میکرد آنرا رواه ابوداود و گفته اند شاید که فرق میان مکه و مدینه آن باشد که
خانهٔ ابن عمر رضی الله عنهما در مدینه نزدیک بمسجد بود و متصل بود بدان و در مکه مسافر بود و منزل از حرم دور بود پس تقدم را قائم مقام رجوع به بیت ساخت و اما زیادت
صلوة در مکه تا شش رکعت از جهت مضاعفت ثواب در وی است و ترمذی از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده است که وی میکرد بدو رکعت بعد از جمعه و پس وی چهار و ترمذی
نیز از روایت ترمذی حدیث عطا آورده و گفته و فی روایة الترمذی قال رایت ابن عمر صلی بعد الجمعة رکعتین ثم صلی بعد ذلک اربعا گفت عطا دیدم ابن عمر را که گذارد بعد از جمعه
دو رکعت پس گذارد بعد از وی چهار رکعت چنانکه از امیر المؤمنین علی آورده و سنت نزد ابی حنیفه بعد از جمعه چهار است و نزد امامین شش سنت چهار بعد از وی دو و این حکم
نماز بعد از جمعه است اما سنت قبل الجمعه نیز ثابت است و بعضی از محدثین آنرا انکار کرده و مبالغه نموده اند و بعض گفته اند که هر که اثبات سنت پیش از جمعه نموده است بقیاس
بر ظهر نموده و اثبات سنت بقیاس جائز نباشد کذا قیل و حق آنست که سنت قبل الجمعه ثابت است و کلام در وی طویل است و در شرح سفر السعادة آنرا ذکر کرده ایم فانظر ثمه

باب صلوة اللیل بدانکه در نماز شب از آنحضرت صلی الله علیه وسلم روایات مختلفه آمده و در هر وقتی نوعی گذارده و متعبد مخیر است در ان بهر نوعی که تمسک کند شرف اتباع
دریابد و اگر در اوقات متعدده بهر نوعی از ان دست زند اوفق و انسب باشد سیزده و یازده و نه و هفت آمده و بعض علما پنج نیز گفته اند و از سیزده اکثر نبود پس بعض سنت
فجر گفته و بعض بی آن و این اصح و اصوبست و گاهی وتر بیک رکعت کرده و گاهی بسه رکعت و در بعض روایات عدد و فرد اخل آن شمرده و در بعض خارج و در بعض اطلاق کرده وتر را بر یک
رکعت و در بعض بر سه تا پنج و هفت و در بعض روایات تمام نماز شب را وتر گفته چنانکه در روایت ام سلمه آمده که بود آنحضرت که ایتار میکرد بسیزده رکعت و چون ضعف پیری شد
ایتار میکرد بهفت و در حدیث آمده است وتر کنید ای اهل قرآن و مراد بدان نماز شب داشته و وجهش آنست که نماز شب بضم وتر بدان وتر میگردد چنانکه نماز روز بضم نماز
مغرب وتر میگردد و وارد شده است که نماز مغرب وتر روز است و کلام در آنکه نماز تهجد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرض بود یا بر همه امت بعد از ان منسوخ شد مشهور است
و مختار آنست که از امت منسوخ شد و بر آنحضرت باقی ماند تا آخر عمر و قد حقق ذلک فی موضعه الفصل الاول عن عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی فیما بین ان یفرغ من
صلوة العشاء الی صلوة الفجر احدی عشرة رکعة روایت است از عائشه گفت بود آنحضرت که میگذارد در میان فارغ شدن آنحضرت از نماز عشا تا نماز فجر یازده رکعت را
یسلم من کل رکعتین سلام میداد بعد از هر دو رکعت و یوتر بواحدة و وتر میکرد بیک رکعت فیسجد السجدة من ذلک قدر ما یقرأ احدکم خمسین آیة پس سجده میکرد از ان وتر مقدار
آنچه بخواند یکی از شما پنجاه آیت قبل ان یرفع رأسه پیش از آنکه بردارد آنحضرت سر خود را در شرح این عبارت توجیهات کرده اند ظاهر آنست که مراد آنست که سجده میکرد سجدهٔ
از سجدات وتر را یا همه سجدهای او را طویل آن قدر که کسی پنجاه آیت تواند خواند و بعضی از شافعیه بر آن حمل کرده اند که مراد سجدهٔ شکر است که میکرد شکرانهٔ وقوع این فعل از وی
و توفیق صدور عبادت و در جواز سجدهٔ منفردهٔ خارج از صلوة خلاف است چنانکه در باب سجود الشکر بیاید اما آنچه واقع شده است عمل بران در بعض بلاد که بعد از وتر دو سجده
کنند بکیفیت معروفه و واقع شده است فضل آن در بعض روایات فقهیه ضعیفه مرجوحه اصلی ندارد و از اخبار و آثار وارد نشده است تا آن روایت فقهیه مختار و عمل نیست بران
و در حرمین الشریفین بلکه در سائر دیار عرب و حدیثی درین باب روایت کرده شده است که حکم کرده اند بر آن بوضع و آثار وضع بران لائح است و نرفته است هیچ یکی از ائمه
مذاهب اربعه بسنیت و نه باستحباب آن و اکثر حنفیه دیار عرب آنرا نمی شناسند و بعض نقل میکنند کراهت آن را کذا فاذا سکت المؤذن من صلوة الفجر در اکثر روایات سکت
بفوقانیه است از سکوت یعنی چون خاموش میشد مؤذن از نماز فجر و بعض سکب ببای موحده نیز روایت کرده اند از سکب بمعنی ریختن و این نیز راجع بمعنی سکوتست یعنی چون میریخت مؤذن
اذان را در گوشها و تبین له الفجر و ظاهر میشد مر آنحضرت را طلوع فجر اشارتست بآنکه آنحضرت اکتفا نمیکرد در ادای سنت فجر باذان مؤذن شاید که خطا کرده باشد و در شب
گفته باشد بلکه تحقیق میکرد وقت را قام می ایستاد آنحضرت فرکع رکعتین خفیفتین پس میگذارد دو رکعت سبک را چنانکه در سنت آمده است که قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد
میخواند ثم اضطجع علی شقه الایمن پس میخفت بر پهلوی راست شرح این در حدیث ثالث بکنیم حتی یاتیه المؤذن للاقامة تا آنکه می آمد او را مؤذن بجهة اقامت نماز و اعلام
بحضور جماعت فیخرج پس بیرون می آمد آنحضرت متفق علیه و عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا صلی رکعتی الفجر گفت عائشه بود آنحضرت چون میگذارد دو سنت فجر را فان کنت
مستیقظة حدثنی پس اگر میبودم من بیدار سخن میکرد با من و الا اضطجع و اگر نه میخفت رواه مسلم و بخاری نیز در باب الحدیث بعد رکعتی الفجر و در باب من تحدث بعد الرکعتین

و لم یضطجع روایت کرده و ازین حدیث جواز تکلم بعد از سنت فجر معلوم شده و ترمذی برای تکلم بعد از سنت فجر بابی عقد کرده و حدیثی از عائشه درین باب آورده بلفظ اذا صلی رکعتی الفجر
فان کانت له الی حاجة کلمنی و الا خرج الی الصلوة و گفته هذا حدیث حسن صحیح و گفته مکروه داشته اند بعضی از علما از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و غیرهم کلام بعد طلوع فجر تا گذارد
نماز فجر را الا آنچه باشد از ذکر خدا سبحانه یا سخنی که چاره نیست از ان و همین است قول احمد و اسحق انتهی و تکلم آنحضرت صلی الله علیه و سلم ازین قبیل بود چنانکه قول عائشه فان کانت له
الی حاجة کلمنی مشعر است بدان و فرضا اگر نه ازین قبیل باشد هم مبطل سنت و موجب اعاده نیست یا رب که نهایت شدت کراهت تکلم درین وقت احتیاطا و تکمیلا و عنها قالت کان النبی
پیغمبر صلی الله علیه و سلم اذا صلی رکعتی الفجر چون میگذارد دو رکعت سنت فجر را اضطجع علی شقه الایمن خواب میکرد بر پهلوی راست خود متفق علیه بدانکه کلام درین حدیث
از دو وجه است یکی اضطجاع بعد سنت فجر دوم اضطجاع بر شق ایمن اما اول بعضی از ظاهریه بوجوب اضطجاع رفته اند غریب تر آنکه بعض شرط صحت فرض داشته اند که اگر نکند باطل گردد
فرض وی و جماعه بکراهت آن رفته اند و آنرا از بدعت شمرده پوشیده نماند که قول به بودن او بدعت بعید است از جهة ورود احادیث صحیحه در اثبات او گویند بود و بعد از ان منسوخ گشت
یا از خصائص آنحضرت صلی الله علیه و سلم دارند یا حمل کنند بر بودن آن بقصد استراحت نه بر وجه تعبد و همچنین قول بوجوب نیز بعید است از جهة اختلاف روایات در وی و در بعض
روایات ذکر اضطجاع نیامده و همین قدر آمده که گذارد دو برآمد پس قول مختار آن باشد که مستحب است نه مکروه و نه واجب و امام ابو حنیفه گفته که اگر برای استراحت باشد دفع ثقل
و تعب که حاصل شده است از نماز شب نیکوست و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز ازین قبیل بوده است و امام مالک هم برین است و امام ثانی عادت کریمه اضطجاع بر شق ایمن بود در
جمیع احوال و گفته اند که حکمت دران آنست که تا استغراق در نوم حاصل نگردد زیرا که قلب که مضغه صنوبریست در جانب یسار است و اگر بر شق ایسر تکیه کند قلب عالی
استراحت و مستغرق میگردد در نوم و بر تقدیر اضطجاع بر شق ایمن قلب معلق می ماند پس غالب نمیشود استراحت و مستغرق نمیگردد و نوم و میسر میگردد انتباه و استیقاظ و لهذا اطبا نوم بر شق ایسر
قرار داده اند از برای طلب راحت قلب و هضم طعام از جهة توجه حرارت غریزیه بداخل بدن در حالت نوم و هر چند نوم غالب تر و غرق تر راحت بیشتر و هضم طعام وافر تر و صاحب
شرع اختیار کرد نوم بر شق ایمن از برای طلب خفت نوم و تهیه قیام لیل و لازم است این را تقلیل طعام بعد ازان بدانکه در احادیث صحیحه آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
نوم میکرد درین اضطجاع که بعد از رکعتین فجر میکرد تا شنیده میشد آواز خواب بعد ازان برمیخواست و بنماز میرفت بی آنکه وضوی تازه کند و عدم نقض وضو بنوم از خصائص آنحضرت است
بحکم تنام عیناه و لا ینام قلبه بعض گویند از خصائص انبیا صلوات الله علیهم اجمعین و در باب اذان در قصه لیلة التعریس کلامی باین مقام گذشت فتذکر و عنها قالت کان النبی صلی الله
علیه و سلم یصلی من اللیل ثلث عشرة رکعة گفت عائشه بود آنحضرت میگذارد از شب سیزده رکعت منها الوتر از جمله آن سیزده رکعت وتر بود یک رکعت یا سه رکعت و رکعتا الفجر
و از آنجمله دو رکعت سنت فجر بود یعنی سیزده رکعت که در نماز شب گفته اند دو رکعت فجر نیز دران شمرده اند از جهة قرب و اتصال و انتهای آن بدان یا اصل نماز شب آنحضرت یازده
بود چنانکه در روایات دیگر آمده است و صاحب سفر السعادة گفته است که صواب آنست که سیزده رکعت ورای رکعتین فجر بود اما وتر داخل است دران رواه مسلم و عن مسروق
قال سألت عائشة عن صلوة رسول الله صلی الله علیه و سلم باللیل روایت است از مسروق که از مشاهیر تابعین است اورا در خردی دزدیده بودند از آنجهة مسروق نام او شد گفت
پرسیدم عائشه را از نماز آنحضرت در شب فقالت پس گفت عائشه سبع و تسع و احدی عشرة رکعة بود نماز آنحضرت در شب گاهی هفت و گاهی نه و گاهی یازده سوای رکعتی الفجر
ورای دو رکعت سنت فجر ظاهر این است که این متعلق باحدی عشرة است و در وی اشارتست بانکه بروایت سیزده رکعت با رکعتین فجر است رواه البخاری و عن عائشة قالت
کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا قام من اللیل لیصلی بود آنحضرت چون برمیخواست از شب برای آنکه نماز کند افتتح صلوته برکعتین خفیفتین آغاز میکرد نماز خود را بدو رکعت سبک که مراد
بدان دو رکعتاست که بعد از وضو میگذارد و تخفیف در وی مستحب است و در روایات تخفیف آن وارد شده قولا و فعلا رواه مسلم و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم اذا قام احدکم من اللیل فلیفتتح الصلوة برکعتین خفیفتین گفت آنحضرت چون برخیزد یکی از شما از شب پس باید که شروع بکند بدو رکعت سبک رواه مسلم و عن ابن عباس قال بت
عند خالتی میمونة لیلة گفت ابن عباس شب کردم نزد خاله خود که ام المؤمنین میمونه است شبی و بود وی رضی الله عنها دران زمان حرز و النبی صلی الله علیه و سلم عندها و بود آنحضرت
نزد میمونه در نوبت او فتحدث رسول الله صلی الله علیه و سلم مع اهله ساعة پس سخن کرد آنحضرت با اهل خود که میمونه است ساعتی درینجا دلیل است بر اباحت کلام بعد از عشا اگر
مصلحتی باشد دران چنانکه در باب اوقات الصلوة نیز گذشت ثم رقد پس خواب کرد آنحضرت فلما کان ثلث اللیل الآخر پس هنگامی که باقی ماند ثلث اخیر از شب او بعضیه یا
ماند بعضی از ثلث اخیر که سدس اخیر باشد قعد بیدار شد و نشست فنظر الی السماء فقرأ پس نگاه کرد بسوی آسمان پس خواند این آیت را ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار
لآیات لاولی الالباب حتی ختم السورة تا آنکه ختم کرد سوره را یعنی تا آخر سوره خواند و در بعضی روایات پنج آیت تا آنکه لا تخلف المیعاد نیز آمده و نیز خواندن این آیت بعد از
ایستادن و نظر کردن بآسمان و در بعض روایات نیز بزد مسواک کردن آمده است ثم قام الی القربة پس برخاست ایستاد آنحضرت و رفت بسوی مشک آبی که در آنجا بود و قربه بکسر قاف
و سکون را مشک فاطلق شناقها پس بگشاد بند مشک را و شناق بکسر شین و تخفیف نون و قاف در آخر رشته یا دوالی که بدان دهن مشک را بندند ثم صب فی الجفنة پس ریخت
آب از مشک در کاسه و جفنه بفتح جیم و سکون فا و نون کاسه بزرگ ثم توضأ وضوء احسنا بین الوضوئین پس وضو کرد آنحضرت وضوئی نیک میان دو وضو یعنی متوسط میان اسراف
و تقتیر نه بسیار آب ریخت که بسر حد اسراف کشد نه چندان کم که اعضا تر نشده و سیراب نگردد چنانکه گفت لم یکثر و قد ابلغ بسیار نکرد در ریختن آب و بتحقیق رسانید آب را بهر جا که باید رسانید
و نیکو رسانید فقام فصلی پس شروع کرد در نماز و ایستاد بنماز فقمت و توضأت فقمت عن یساره پس برخاستم من نیز از خواب و وضو کردم پس ایستادم در نماز جانب دست چپ آنحضرت

فاخذ باذني فادارني عن يمينه پس گرفت گوش مرا پس بگردانيد مرا و ايستاده كرد بجانب راست خود فتتامت صلوته ثلث عشرة ركعة پس تمام شد و كامل شد نماز آنحضرت سيزده ركعت
و اين سيزده با وتر خواهد بود وليكن دو ركعت سنت فجر خارج از آنست پس اين مخالف نيست بحديث عائشه كه گفت ركعتا الفجر داخل آن سيزده بود و چون مقرر شده است كه نماز آنحضرت در
شب مختلف بود گاهي چنان خواهد بود و گاهي چنين و مدار و قطب احاديث نماز شب حديث عائشه و ابن عباس است ثم اضطجع و بعد از گذاردن سيزده ركعت نماز شب خفتيد بر پهلو
فنام پس خواب كرد حتى نفخ تا آنكه دم كرد چنانكه در خواب ميباشد و كان اذا نام نفخ و بود آنحضرت چون بخواب ميرفت دم ميكرد و آوازي هم ميكرد چنانكه آن آواز شنيده ميشد و
اين علامت كشاد مجراي نفس و سلامت وي از سده و صفائي قواي جسماني است فاذنه بلال بالصلوة پس اعلام كرد او را بلال بنماز و رسيدن وقت معتاد و حضور مردم و جمع شدن
ايشان در مسجد و اين اعلام ديگر بود از بلال و راي اذان در وقتيكه تاخير راه مي يافت و امتدادي ميشد در خواب فصلى پس برخواست آنحضرت از خواب و گذارد نماز سنت را و لم
يتوضأ و وضوي ديگر نكرد بجهة خواب از جهة عدم نقض نوم وضوي آنحضرت را چنانكه معلوم شده و كان في دعائه و بود در دعاي آنحضرت كه ميان سنت فجر و فرض وي ميخواند و عمل
اكثر مشائخ برين است و خواندن آن دعا بعد از تهجد نيز آمده است و درين حديث نيز ممكن است حمل بر آن و آن را دعاي طويل ميگويند شيخ امام شهاب الدين سهروردي در عوارف
گفته است كه نديديم ما كسي را كه مواظبت نموده باشد برين دعا مگر آنكه بر زد وي بركتي و نورانيتي هست و اين دعا دراز است و در آخر وي اين كلمات است اللهم اجعل في قلبي نورا بگردان اي خدا
و پيدا كن در دل من نور و في بصري نورا و بگردان در بينائي من نور و في سمعي نورا و بگردان در شنوائي من نور و عن يميني نورا و بگردان در جانب راست من نور و عن يساري نورا و بگردان
در جانب چپ من نور و فوقي نورا و بگردان بر زبر من نور و تحتي نورا و بگردان زير من نور و امامي نورا و پيش من نور و خلفي نورا و پس من نور تا از هر شش جهت نور ايان و تعين و
شهود در گيرد و تمامه وجود مرا نوراني بلكه فاني گرداند و اجعل لي نورا و بگردان و پيدا كن براي من نور را و پيدا كن در زبان من نور تا بر ديگران كه اراده اقتباس انوار شهود و
استفاضه اسرار وجود نمايند بزبان نوراني سالم از اختلاط ظلمت ابهام و ايهام تعبير نمايم و تبايند نور وحي و الهام بي شوب شبهه اكاذيب و وهم براه راست هدايت كنم و ذكر
و ذكر كرده است آن بعض و عصبي و لحمي و دمي و شعري و بشري پي و گوشت و خون و موي و روي و پوست را و بعض گفته و اجعل في عصبي نورا و لحمي نورا و دمي نورا و شعري نورا و
بشري نورا متفق عليه و في رواية لهما لمسلم و للبخاري و مسلم را اين نيز زياده آمده و اجعل في نفسي نورا و بگردان در نفس من كه عبارت است از روح حيواني و برزخ است ميان روح
و جسم و متوسط در نور و لطافت و ظلمت و كثافت تا بنور احكام روحانيت متصف گردد و جهة نورانيت غالب آيد و همه خير و طاعت را اند چنانكه گفت و اعظم لي نورا و عظيم و بزرگ
گردان براي من نور را و في اخرى لمسلم و در روايتي مسلم را اين نيز آمده كه اللهم اعطني نورا اي خداوندا بده مرا نور و اين مجمل تمامه تفصيلات مذكوره است يعني از نورانيت خود آنچنان
نصيب من كن كه ظاهر و باطن و جسم و روح و زير و زبر و پيش و پس و چپ و راست مرا در گيرد تا چنان شوم كه گفته است شعر از درون شو آشنا و از برون بيگانه وش در گرفتي دامن و پيراهن
و چون نور اسم خاص الهي و مصدوق ذات مقدس او ست در ويشي حاصل اين دعا اين مصراع خوانده است كه ع سر تا پايم فداي سر تا پايت انه بكل شيء محيط و عنه انه رقد
عند رسول الله صلى الله عليه وسلم و هم از ابن عباس است و ظاهر آنست كه اين هم در خانه ميمونه است كه وي خواب كرد نزد آنحضرت و آنحضرت نيز خواب كرد فاستيقظ پس بيدار شد
آنحضرت فتسوك و توضأ پس مسواك كرد و وضو ساخت و هو يقول و حال آنكه وي ميگويد و ميخواند اين آيات را ان في خلق السموات و الارض حتى ختم السورة تا آنكه ختم كرد
سوره را ثم قام پس ايستاد و براي نماز فصلى ركعتين پس گذارد دو ركعت اطال فيهما القيام و الركوع و السجود دراز كرد درين دو ركعت قيام را و ركوع را و سجود را ثم انصرف
فنام حتى نفخ پس برگشت از نماز پس خواب كرد تا آنكه دم كرد ثم فعل ذلك ثلث مرات بست ركعات پس كرد مجموع آن را سه بار ست ركعات تا مجموع آن شش ركعت شد كل ذلك يستاك
و يتوضأ و يقرأ هولاء الايات در هر بار از آن مسواك ميكرد و وضو ميساخت و ميخواند اين آيتها را ثم اوتر بثلث بعد از آن وتر كرد بسه ركعت رواه مسلم اين حديث دليل
بر شرعيت وتر بسه ركعت و در بسياري از روايات وتر بيك ركعت آمده و شافعيه مبالغه كرده اند در تزييف قول ثلث و حال آنكه احاديث و آثار صحيحه در آن آمده و حق آنست
كه ايتار بسه ركعت و ركعت واحده مختلف فيه است ميان علما از صحابه و من بعدهم و هر دو مشروع است چنانكه در باب وتر بيايد و اين اختلاف در اولي و افضل است و الا خلاف نيست هيچكس را
در ايتار بثلث و عن زيد بن خالد الجهني بضم جيم و فتح ها انه قال لارمقن صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم الليلة روايت است از زيد بن خالد كه از مشاهير صحابه است و روايت كرد از آنحضرت
و از عايشه و ابي طلحه و روايت كرد از وي ابو سلمه و عطاء بن يسار و غير ايشان مات بالكوفة سنة ثمان و سبعين كه وي با خود گفت هر آينه نگاه كنم و تامل كنم نماز آنحضرت را امشب كه چگونه
ميگذارد فصلى ركعتين خفيفتين پس نفت اين مقصد پس ديد كه گذارد آنحضرت دو ركعت سبك را ثم صلى ركعتين طويلتين طويلتين طويلتين بعد از آن گذارد دو ركعت دراز دراز دراز
يعني در غايت درازي ثم صلى ركعتين و هما دون اللتين قبلهما پس گذارد دو ركعت و حال آنكه اين دو ركعت فرود اين دو ركعت بودند كه پيش گذارد ثم صلى ركعتين و هما دون اللتين قبلهما
پس گذارد دو ركعت و آن دو ركعت فرود آن دو ركعت بودند كه پيش گذارده ثم صلى ركعتين و هما دون اللتين قبلهما پس گذارد دو ركعت بهمين صفت كه دون دو ركعت پيش بودند ثم صلى ركعتين
و هما دون اللتين قبلهما اين پنج دوگانه شد باين ترتيب كه هر دوگانه متاخر كوتاه تر از دوگانه متقدم بود ثم اوتر پس وتر خواند فذلك ثلث عشرة ركعة پس آن سيزده ركعت است
اگر دو ركعت خفيفه را داخل اين نماز ندارند پس اين مبني است بر ايتار بسه ركعت و اگر داخل دارند ايتار بركعت باشد و اول اظهر است زيرا كه آن براي وضو است نه نماز شب
رواه مسلم و گفت مؤلف كه قوله ثم صلى ركعتين و هما دون اللتين قبلهما اربع مرات يعني اين قول چهار بار است تا مجموع آن هشت ركعت باشد و با آن دو ركعت نخستين كه در غايت طول
گذارده ده ركعت گردد هكذا في صحيح مسلم همچنين است در صحيح مسلم و افراده من كتاب الحميدي و در افراد مسلم از كتاب حميدي كه جمع بين الصحيحين كرده و در وي سه قسم احاديث است يكي

متفق علیه که بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند دوم افراد بخاری که مخصوص است ببخاری و متفرد است وی بروایت آن سوم افراد مسلم که متفرد است مسلم بروایت آن و بخاری آنرا
روایت نکرده پس این عبارت در متن صحیح مسلم چهار بار واقع شده است و در کتاب حمیدی نیز همچنین است و موطا مالک و سنن ابی داؤد و جامع الاصول همچنین است در موطا که
کتاب امام مالک است و در سنن ابی داؤد و در جامع الاصول که جمع میان صحاح سته کرده است و این کلام مبنی بر مبالغه ردّ است از مؤلف بر صاحب مصابیح که این قول را سه بار ذکر
کرده است تا مجموع یازده رکعت گردد و بعض شراح توجیه کرده اند که طویلتین ثانیه تا مجموع است بر شش گفت بحذف حرف عطف و رکعتین خفیفتین خارج اند و وتر بیکی گفت پس مجموع با این توجیه سیزده رکعت
باشد و این توجیه تکلف است و ظاهر نیست که تکرار طویلتین برای تاکید و مبالغه در تطویل است چنانکه گفتیم و عن عائشة رض قالت لما بدن رسول الله صلی الله علیه و سلم و ثقل هرگاه که مسن و معمر و تن آور
شد آنحضرت و گران شد بدن مبارک وی بجهة ضعف پیری کان اکثر صلوته جالسا بود بیشتر نماز شب وی یا مطلق نوافل نشسته متفق علیه اعلم که بدن در حدیث بتخفیف دال و ضم آن روایت کرده اند
از بدانت بمعنی فربهی و تن واری و بفتح دال و تشدید آن نیز روایت است از تبدین بمعنی کبر سن و بعض علما این روایت را مرضی تر داشته اند زیرا که در حلیه شریف آنحضرت معتدل الخلق متماسک
البدن نوشته اند و سمن و فربهی منافی آنست و بعض ترجیح روایت اولی نموده اند بحدیث عائشه که در روایت دیگر آمده است فلما اسن و اخذه اللحم و اخذ لحم بر وجه اعتدال منافی اعتدال خلق و
بدن نیست والله اعلم و عن عبدالله بن مسعود قال لقد عرفت النظائر التی کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقرن بینهن گفت ابن مسعود بتحقیق شناخته ام سورها را که نظیر و مثل یکدیگر اند در قدر و در مثل
و طول و قصر که نزدیکی میکرد آنحضرت میان آن سور فذکر عشرین سورة من اول المفصل علی تالیف ابن مسعود پس ذکر کرد ابن مسعود بیست سوره را از اول مفصل و معنی مفصل در باب القراءت معلوم شد که
بر قول مشهور ابتدای آن از سوره حجرات است و آخر اما این سور که نظائر یکدیگر اند علی تالیف ابن مسعود اند که مصحف را جمع کرده بود و بعض صحابه قرآن را موافق بعض مصالح ترتیبی داده بودند چنانکه ابی بن کعب
و عبدالله بن مسعود و میگویند که امیر المؤمنین علی نیز ترتیبی داده بود بر وفق نزول که ناسخ و منسوخ از آن معلوم میشد اما بعد از آن که ثابت شده است که ترتیب قرآن بوحی است و آن نیز منزل است و
جبرئیل در وقت انزال میگفت که این سوره را بعد از فلان سوره باید نهاد و این آیت را در فلان سوره در فلان موضع باید نهاد و اجماع نیز بر آن انعقاد پذیرفت و مصاحف عثمانی باتفاق صحابه نوشته
دیگر محل خلاف و جای اشتباه نماند و اقران که آنحضرت میان نظائر میکرد این چنین میکرد که قراءت میکرد دو سوره را سورتین فی رکعة دو دو سوره را در یک رکعت آخرهن آخر آن بیست سوره این دو سوره بود حم
الدخان و عم یتساءلون و طیبی آن بیست سوره را ذکر کرده بترتیبی مخالف آنچه سیوطی در اتقان ذکر کرده است والله اعلم متفق علیه الفصل الثانی عن حذیفة انه رای النبی صلی الله علیه و سلم یصلی من اللیل
از حذیفه که وی دید آنحضرت را که نماز میگزارد در زمانی از شب فکان یقول پس بود آنحضرت که میگفت الله اکبر ثلثا سه بار و میگفت ذو الملکوت والجبروت والکبریاء والعظمة ملکوت مبالغه ملک
و جبروت مبالغه جبر است بمعنی قهر و غلبه این صیغه بمعنی مبالغه بسیار می آید مثل رحموت و رهبوت و کبریا و عظمت در معنی نزدیک هم اند و کبریا را بر ذات حمل کنند و دیگری را بر صفات وجهی ارد ثم استفتح پس
میخواند دعای استفتاح را و ادعیه استفتاح سابقا در باب ما یقرأ بعد التکبیر گذشته است فقرأ البقرة پس خواند سوره بقره را یعنی بعد از فاتحه ثم رکع پس رکوع کرد فکان رکوعه نحوا من قیامه پس بود رکوع
وی مانندی از قیام وی در تطویل یعنی چنانکه قیام را از قدر معتاد دراز کرد بتطویل قراءت رکوع را نیز از مقدار معهود تطویل داد بتکثیر ذکر و تسبیح نه آنکه حقیقة مقدار قیام در رکوع برابر بود و نزدیک بیکدیگر
بودند کذا قالوا و گاهی هر دو برابر نیز میبودند چنانکه نسائی از حدیث عوف بن مالک روایت کرده و آنرا در شرح ذکر کرده ایم والله اعلم و کان یقول فی رکوعه و بود آنحضرت که میگفت در رکوع خود
سبحان ربی العظیم و در روایات اذکار و ادعیه دیگر نیز آمده ثم رفع رأسه من الرکوع پس برداشت سر خود را از رکوع فکان قیامه نحوا من رکوعه پس بود قیام وی بعد از رکوع مانندی از رکوع وی
در تطویل بوجهی که معلوم شد یقول میگفت در قومه لربی الحمد مر پروردگار مراست سپاس و ستایش همین اکثر میگفت و اذکار دیگر نیز وارد شده است ثم سجد فکان سجوده نحوا من قیامه پس سجده کرد پس بود
سجده وی مانندی از قومه وی فکان یقول فی سجوده پس میگفت در سجده خود سبحان ربی الاعلی و اذکار و ادعیه نیز آمده ثم رفع رأسه من السجود و کان یقعد فیما بین السجدتین نحوا من سجوده و بود که می نشست در
میان دو سجده مانندی از سجده خود و کان یقول رب اغفر لی رب اغفر لی مکرر و در بعضی روایات زیاده بر آن کلمات دیگر نیز میگفت چنانکه در باب سجود گذشت فصلی اربع رکعات پس گزارد چهار رکعت
قرأ فیهن خواند درین چهار رکعت این چهار سوره را البقرة و آل عمران والنساء والمائدة او الانعام شک کرده است شعبه که راوی حدیث است که در رکعت چهارم سوره مائده خوانده یا
سوره انعام رواه ابوداود و عن عبدالله بن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قام بعشر آیات لم یکتب من الغافلین هر که قیام لیل کند یعنی نماز شب گزارد بده آیه که بخواند آنها را در رکعت
یا زیاده و ظاهر آنست که مراد غیر فاتحه است نوشته نشود آنکس از جمله غافلان یعنی بهمین مقدار شب برخاستن و قرآن خواندن این جا عده کند که مادام غفلت از غافلان برآرند و در الغفلت
موسوم نداند یا تخصیص غفلت بر آنکه این ادنی درجات است و من قام بمائة آیة کتب من القانتین و کسیکه قیام نماید بصد آیت نوشته میشود از جمله قانتان و مطیعان یعنی بامر الهی قیام کنندگان و نماز دراز
گذارندگان و این اوسط مراتب است و قنوت بمعنی طاعت و طول قیام و خشوع و خضوع آید و من قام بالف آیة کتب من المقنطرین و کسیکه قیام کند بهزار آیت نوشته شود از بسیار گرد کنندگان ثواب
و مانند آنها که اموال کثیر گرد آرند و قنطار مال کثیر را گویند و گویند که اقل آن مقدار دوازده هزار دینار است و این اعلی مقامات است و فوق آن مراتب مقامات بسیار است رزقنا الله رواه
ابوداود و عن ابی هریرة قال کانت قراءة النبی صلی الله علیه و سلم باللیل گفت ابو هریره بود قراءت آنحضرت در نماز شب یا عام تر مختلف یرفع طورا و یخفض طورا بلند میخواند گاهی و آهسته
میخواند گاهی هر طور که وقت اقتضا میکرد و گفته اند که اگر تنها میبود بلند میخواند و اگر در آنجا خواب کننده بود پست میخواند رواه ابوداود و عن ابن عباس قال کانت قراءة النبی صلی الله
علیه و سلم علی قدر ما یسمعه من فی الحجرة و هو فی البیت گفت ابن عباس بود قراءت آنحضرت باندازه آنکه میشنید آنرا کسیکه در صحن خانه میبود در حالیکه آنحضرت در درون خانه میبود و حجره را
تفسیر بصحن خانه و ایوان خانه کرده اند و بعضی از شارحان گفته اند که مراد به بیت و حجره یک بیت است یعنی چون در خانه میخواند آنکه در خانه میبود می شنید و در بعض روایات آمده که چون آنحضرت
در نماز مسجد میخواند میشنید آنکه بیرون مسجد میبود رواه ابوداود و عن ابی قتادة قال ان رسول الله روایتست از ابی قتاده گفت بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خرج لیلة فاذا

بابی بکر یصلی بیرون آمد شبی پس یافت که وی یعنی ابو بکر که نماز میگذارد وهو یخفض من صوته وحال آنکه ابو بکر پست میکرد چیزی از آواز خود را و مر بعمر وهو یصلی رافعا صوته و گذشت بعمر
و عمر نماز میگذارد و بلند کننده آواز خود را قال گفت ابو قتاده فلما اجتمعا عند النبی پس هنگامی که جمع شدند ابو بکر و عمر نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت آنحضرت یا ابا بکر مررت بک وانت
تخفض صوتک ای ابو بکر گذشتم بتو و تو نماز میکردی در حالی که پست میکردی آواز خود را اسلوب پست کردن آواز چیست قال گفت ابو بکر قد اسمعت من ناجیت بتحقیق میشنوانیدم کسی را که مناجات
میکردم او را و راز میگفتم با وی یا رسول الله یعنی باری تبارک و تعالی وقال لعمر مررت بک وانت تصلی رافعا صوتک و گفت آنحضرت مر عمر را گذشتم بتو و تو نماز میکردی بلند کننده آواز
خود را	اسلوب بلند کردن آواز چه بود فقال پس گفت عمر یا رسول الله اوقظ الوسنان بیدار میکنم خوابناکان را واطرد الشیطان را که در وقت عبادت بیدار نمیشوند و
میخواهند که بیدار باشند ولیکن گرانی خواب و تلبیس شیطان نمیگذارد که بیدار شوند واطرد الشیطان و میرانم شیطان را تا بشنیدن قرآن بگریزد و گرد دائره وسواس نگردد و خود شیطان از
سایه عمر میگریخت و چون قرآن بشنود کرد آن مکان نگردد و هریکی ازین دو بزرگ نیت خود را بیان کرد و هر دو صحیح است ماند آنکه میگویند که در جائیکه کسی در خواب باشد ذکر بلند نباید
گفت و قرآن بلند نباید خواند پس قول عمر اوقظ الوسنان چه باشد و در تقریر ترجمه شارح بجواب ازین سخن کرده شده و نه که آنجا که عمر نماز میکرد و بلند میخواند کسی خفته بود بلکه مقصود و مبنیه فلان
و از بعضی مشائخ شنیده ام که هرکه نماز میکند و بیدار است او را بیدار میکرد و هرکه نه چنین باشد نباید کرد تا در ان یکساعت مکلف نباشد و خود اول از زمان همه نماز گذار و بیدار در کار بود فقال النبی
صلی الله علیه وسلم یا ابا بکر ارفع من صوتک شیئا بلند کن از آواز خود چیزی و این همه پست مخوان وقال لعمر اخفض من صوتک شیئا و گفت مر عمر را پست کن از آواز خود چیزی را این هدایت است
بطریق وسط و اعتدال و تصرف است بتغییر آنچه ایشان بران بوده اند چنانچه عادت مرشدان و تصرفات ایشان است رواه ابو داود و روی الترمذی نحوه وعن ابی ذر قال قام رسول الله
صلی الله علیه وسلم حتی اصبح بآیة قیام لیل کرد آنحضرت تا وقت صبح بیک آیت یعنی همین آیه را در نماز تکرار میکرد و تفکر و تدبر مینمود و بعضی از شافعیه گفته اند که درین دلالت است که تکرار
فاتحه در قیام و احدا نه مبطل صلوٰة است و تکرار سوره ضرر ندارد بلکه مستحب است نزد ایشان و از حضرت شیخ پرسیدم رحمة الله علیه که کدام تکرار آید ما العبرا ... آخر سوره خوش می آید و ذوق می بخشد
چه کار باید کرد فرمود در نماز فرض خود نباید کرد و در نماز نفل مختار آید و الآیة و آیتی که آنحضرت تمام شب تا صبح میخواند این آیت است ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت العزیز
الحکیم و این آیت قول عیسی است علیه السلام در حق قوم خود که بدرگاه حق گفت اگر عذاب میکنی ایشان را پس ایشان بندگان تواند چه جایزه دارند تقصیرات خود مستحق اند و محل رحمت و مغفرت اند
و اگر بخشی و می آمرزی مر ایشان را با وجود استحقاق عذاب پس تو غالبی کسی را مجال نیست که گوید چرا کردی و حکیمی لابد در ان حکمتی و مصلحتی خواهد بود و گویا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم حال امت
خود را بدرگاه عزت عرض کرد و آمرزش خواست رواه النسائی وابن ماجه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم رکعتی الفجر فلیضطجع علی یمینه چون بگذارد یکی از شما
دو رکعت سنت فجر را پس باید که بخسپد بر جانب دست راست خود و شرح این گذشت در حدیث امر واقع شده بفعل آن و ازینجاست که بعض اهل ظواهر حکم بوجوب آن کرده اند
رواه الترمذی و ابو داود الفصل الثالث عن مسروق قال سألت عائشة ای العمل کان احب الی رسول الله گفت مسروق پرسیدم عائشه را کدام عمل بود دوست داشته تر بسوی پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم قالت الدائم گفت عائشه محبوب ترین عملها نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم عملی بود که مواظبت کند و استمرار نماید عامل بران و در بعض روایات آمده است که اگرچه آن
عمل قلیل بود قلت فای حین کان یقوم من اللیل گفتم پس در کدام هنگام بر میخواست از شب قالت گفت عائشه کان یقوم اذا سمع الصارخ بود آنحضرت که بر میخواست وقتی که می شنید آواز کننده
را مراد مرغ سحر است که آواز میکند در ان وقت و گفته اند که عادت بر آنست که آواز مرغ بعد از نیم شب میباشد یا نزدیک آن با این مگر باختلاف عادات در بلاد باشد و در بلاد ما غالب
در ثلث اخیر بلکه سدس اخیر میباشد متفق علیه وعن انس قال ما کنا نشاء ان نری رسول الله صلی الله علیه وسلم فی اللیل مصلیا الا رأیناه گفت انس نبودیم ما که میخواستیم که ببینیم آنحضرت
در شب نماز گذارنده مگر آنکه میدیدیم او را نماز گذارنده و لا نشاء ان نراه نائما الا رأیناه و نبودیم ما که میخواستیم که ببینیم آنحضرت را خواب کننده یعنی در شب نماز هم میکرد و قیام هم مینمود
نه تمام شب بیدار میبود و نه تمام شب خواب میکرد پس هم در خواب میدیدیم او را و هم بیدار میدیدیم رواه النسائی وعن حمید بن عبد الرحمن بن عوف از کبار تابعین است قال
گفت ان رجلا من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم قال قلت وانا فی سفر مع رسول الله یک مردی از اصحاب آنحضرت گفت که گفتم با خود و قرار دادم و حال آنکه بودم من در سفری با پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم والله لارقبن رسول الله صلی الله علیه وسلم للصلوٰة بخدا سوگند هر آینه نظر کنم و تامل نمایم و نگاه دارم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم برای نماز یعنی میخواهم که نماز تهجد
را ببینم و تامل نمایم و محفوظ دارم حتی اری فعله تا ببینم فعل او را که چه طور میکند فلما صلی صلوٰة العشاء پس هرگاه که گذارد آنحضرت نماز عشا را وهی العتمة و آن نماز عشا که او را عتمه میخوانند احتراز
ازنماز شام که او را هم عشا میگویند و در اوایل اعراب نماز مغرب را عشا میگفتند و عشا را عتمه یعنی تاریکی بعد از ان نهی از ان واقع شد و تحقیق این معنی یا بعاد در باب اوقات صلوٰة گذشته است
فاضطجع هویا من اللیل پهلو نهاد و بخفت آنحضرت زمان دراز از شب و هوی بفتح ها و کسر واو و تشدید یا زمان طویل بعض گفته اند که مخصوص است بشب ثم استیقظ پس بیدار شد فنظر
فی الافق پس نظر کرد و در کرانه آسمان یعنی در آسمان و در اکثر روایات فی السماء واقع شده گویا ذکر افق درین روایت بجهة آنست که ستارها در افق و نزدیک آن روشن تر و تابان تر
میباشند فقال پس خواند این آیت ربنا ما خلقت هذا باطلا حتی بلغ الی انک لا تخلف المیعاد تا این آیت و در روایات دیگر ابتدا ان فی خلق السموات والارض تا آخر سوره
... انک لا تخلف المیعاد است ثم اهوی رسول الله صلی الله علیه وسلم الی فراشه فاستل منه سواکا پس میل کرد آنحضرت بسوی جامه خواب خود پس کشید از جامه خود مسواک را
... چیزی بنرمی چنانکه شمشیر از نیام ثم افرغ فی قدح من اداوة عنده ماء پس ریخت در قدح از ...

ثم استيقظ ففعل كما فعل اول مرة پس بيدار شد پس كرد چنانكه كرد اول بار و قال مثل ما قال و گفت مانند آنچه گفت اول بار از دعيه و اذكار ففعل رسول الله پس كرد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ثلث مرات قبل الفجر سه بار پيش از فجر رواه النسائى وعن يعلى بفتح تحتانيه و سكون مهمله و فتح لام بن مملك بفتح ميم اولى و سكون ثانيه و فتح لام از طبقه ثالثه است از تابعين روايت ميكند انه سأل ام سلمة زوج النبى كه وى پرسيد ام سلمه را كه جفت پيغمبر است صلى الله عليه وسلم عن قراءة النبى از قراءت پيغمبر صلى الله عليه وسلم و صلوته و از نماز وى كه بچه كيفيت ميخواند قرآن را و بچه طريق ميگذارد نماز را فقالت پس گفت ام سلمه و ما لكم و صلوته چكار ميكنيد شما با نماز او و چه ميپرسيد از ان و كجا طاقت و توانيد كرد مانند آن و بعض شارحان گفته اند كه مراد ام سلمه تحسر و تلهف است از تذكر احوال آنحضرت بجريان ذكر وى صلى الله عليه وسلم پس گذشت ذكر صلوة كرد و بيان آن نمود كه اهم و اصل است پس گفت كان يصلى ثم ينام قدر ما صلى بود آنحضرت كه برميخواست و نماز ميكرد و ميخوابيد باندازه آنچه نماز ميكرد ثم يصلى قدر ما نام باز برميخواست و نماز ميكرد باندازه آنچه خواب كرد ثم ينام قدر ما صلى باز خواب ميكرد باندازه آنچه نماز گذارد حتى يصبح تا آنكه صبح ميكرد ثم نعتت قراءته باز وصف كرد ام سلمه قراءت آنحضرت را و بيان نمود كيفيت آنرا فاذا هى تنعت قراءة مفسرة حرفا حرفا پس ناگاه ام سلمه نعت ميكند قراءتى را كه مفسر است يعنى بيان كرده شده حرفا بعد حرف جدا جدا رواه ابو داؤد والترمذى والنسائى

باب ما يقول اذا قام من الليل

ذكر و دعا از حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم دائم و مستمر بود در جميع اوقات و احوال خصوصا در قيام ليل كه افضل اوقات و احوال و محل نزول رحمت ربانى و سطوع انوار رحمانى و ظهور آثار قربت و اجابت و بروز نور حضور است

الفصل الاول

عن ابن عباس قال كان النبى صلى الله عليه وسلم اذا قام من الليل يتهجد قال گفت ابن عباس بود آنحضرت چون برميخواست بعضى از شب كه نماز تهجد كند و هجود و تهجد در لغت بمعنى نوم و استيقاظ هر دو آيد بعد از نوم غالب آمد بر نماز بعد نوم و بعض گويند تهجد بمعنى ترك هجود است چنانكه تأثم بمعنى ترك آثم ميگويد كه چون آنحضرت براى نماز تهجد برميخواست ميخواند اين دعا را اللهم لك الحمد انت قيم السموات والارض خداوندا ترا است حمد توئى برپا دارنده آسمانها و زمين و من فيهن و برپا دارنده كسانيكه در آسمان و زمين اند از ملائكه و جن و انس يعنى توئى قائم بحفظ خلق و مدبر امور ايشان و برپا دارنده ايشان على الدوام كه اگر يكدم حصول اين فيض انقطاع پذيرد همه عالم از پا در افتد. بيت كر نرسد فاطمه بر قافله فيض تو بزهم فتد اين سلسله و تخصيص قيوميت بعقلا كه كلمه من عبارت از آنست بجهة شرف و اهتمام بذكر قيوميت است مر ايشان را چه وجود عقل موهم قيام بنفس و استبداد بتدبير امور است و قيم و قيوم و قيام همه صيغه مبالغه اند در روايت بهر سه لفظ آمده و مناسبت ذكر آن در مقام قيام ليل ظاهر است و لك الحمد انت نور السموات والارض و من فيهن و مر ترا است حمد توئى روشن كننده و موجود كردانده آسمان و زمين و هر كسى كه در آسمان و زمين است كنايت است از تمامه خلق و نور در اصطلاح قوم ظاهر بذات خود و ظاهر كردانده غير خود باشد و تحقيق اين معنى در تفسير كريمه الله نور السموات والارض بايد جست و كاف حروف نيز بذكر آن در رساله مفرده توفيق يافته است و وجه ذكر نور درين مقام روشن است و لك الحمد انت ملك السموات والارض و من فيهن و توئى پادشاه آسمان و زمين و هر كه در آسمان و زمين است و ذكر ملك نيز درينجا مناسبت است كه پادشاه ملك نيم شب ميدهد كه پادشاه پادشاهان بحكم توتى الملك من تشاء بگدايان كوى خود عطا ميفرمايد چنانكه يكى از اعاظم اولياء گفته است بيت زانكه كه يافتم خبر از ملك نيم شب صد ملك نيمروز بيك جو نميخرم و لك الحمد انت الحق و مر ترا است ستايش بجميع كمالات و توئى موجود و ثابت و محقق بى توهم عدم و بطلان و هر چه غير تست در حد ذات باطل و معدوم است و حيله ثبوت و وجود عاريت است بر وى و وعدك الحق و وعده تو كه بندگان خاص نصر و عون در دنيا و اجر و ثواب در آخرت خصوصا دولت ديدار كرده حق است و نامرادان در دل اين بيت شاد ميمانند و اگر نه رحمت اعيان و محنت اين دار چه حفا كه بر جان اين مسكينان نميكنند بيت مرا اميد وصال تو زنده ميدارد و گرنه صد رهم از هجر تست بيم هلاك و لقاءك حق و برگشتن بدار آخرت و پيش آمدن بدر گاه عزت و كبرياى تو و ديدار تو حق است و قولك حق و كلام تو صادق و هر چه بدان خبر داده حق است اين مجمل است و تفصيلش آنست كه فرموده و الجنة حق و النار حق و النبيون حق و محمد حق و الساعة حق اللهم لك اسلمت خداوندا ترا انقياد مينمايم و فروتنى ميكنم و احكام تشريعى ترا گردن نهاده و انقياد و تسليم ميكنيم و بك امنت و بتو ايمان مى آرم و عليك توكلت و بر تو همه كارها را ميگذارم و اليك انبت و بسوى تو در ظاهر و باطن بازگشت ميكنم و توبه و انابت هر دو بمعنى رجوع اند و مقام انابت اعلى و ارفع است و بك خاصمت و بحجت تو و قوت و نصرت تو پيكار ميكنم با اعداى دين و اليك حاكمت و بسوى تو بر ميدارم امر خود را كه مر تراست حكم نه غير ترا و ميگردانم ترا قاضى و حكم ميان خود و ميان كسيكه مخالفت ميكند مرا در دين و دنيا و محاكمه رفع امر بسوى قاضى فاغفرلى ما قدمت و ما اخرت پس بيامرز مرا گناهان كه پيش فرستاده ام و پس ختم اهم كرده و ما اسررت و ما اعلنت و چيزيكه پنهان كرده ام و چيزيكه آشكارا كرده ام از گناهان و ما انت اعلم به منى و گناهان كه تو داناترى بدان از من انت المقدم و انت المؤخر توئى پيش كننده و پس افكننده هر كرا خواهى لا اله الا انت نيست هيچ معبودى بحق بجز تو و لا اله غيرك و نيست اله جز تو اين تاكيد و تصريح است بنفى الوهيت غير بعد از علم بدان بحصر الوهيت در وى درينجا متفق عليه

وعن عائشة رضى الله عنها قالت كان النبى صلى الله عليه وسلم اذا قام من الليل افتتح صلوته فقال گفت عائشه بود آنحضرت چون برميخواست از شب شروع ميكرد در نماز پس ميگفت اللهم رب جبرائيل پروردگار جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل فاطر السموات والارض اى پيدا كننده و از عدم بوجود آرنده آسمانها و زمين عالم الغيب و الشهادة اى داناى آنچه ناپيدا است بر خلق و آنچه پيدا است بر ايشان انت تحكم بين عبادك فيما كانوا فيه يختلفون تو حكم ميكنى ميان بندگان خود در چيزيكه هستند ايشان كه اختلاف ميكنند در ان اهدنى لما اختلف فيه من الحق راه نما مرا بچيزيكه اختلاف كرده شده است در وى از حق و ثابت دار بران و زياده كن در ان چه مقامات قرب و انوار تجلى بيحد و بى نهايت است و لهذا امر كرده شد آنحضرت صلى الله عليه وسلم بگفتن رب زدنى علما باذنك بدستورى تو و بتيسير و توفيق تو انك تهدى من تشاء الى صراط مستقيم بدرستيكه تو راه مينمائى هر كرا ميخواهى بسوى راه راست رواه مسلم وعن عبادة بضم عين و تخفيف موحده بن الصامت صحابه مشهور است از نقباى انصار حاضر شد عقبه اولى و ثانيه را و حاضر شد بدر را و همه مشاهد را بود مردى طويل جسيم جميل قال گفت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من تعار من الليل كسيكه بيدار شود و از پهلو به پهلو گردد و غالب در استعمال اين لفظ اينست كه با وى آواز است چنانچه عادت است در وقت بيدار شدن مشتق است از تعار كه نام آواز

مشروع است فقال پس بگوید در وقت بیدار شدن لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر وسبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة
الا بالله ثم قال اللهم اغفر لی پس بگوید رب اغفر لی او قال یا گفت ثم دعا شک راوی است که آنحضرت خصوص اینجا گفت اللهم اغفر لی است فرموده یا مطلق دعا فرمود هر کسی که هر چه خواهد استجیب له قبول
کرده میشود از آن کس این دعا و بعضی از علما گفته اند که این دعا را که درین وقت بکند در هم الکیس است چنانچه کسی در کیسه خود درهم دارد هر وقت که میخواهد طلبیده است همچنین این دعا
اجابت وی مهیا و قریب است فان توضأ وصلی قبلت صلوته این دعا خود بالفعل باستجابت رسیده پس از آن اگر وضو سازد و نماز کند قبول کرده میشود نماز وی رواه البخاری الفصل
الثانی عن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا استیقظ من اللیل قال گفت عائشه بود آنحضرت چون بیدار میشد از شب میگفت لا اله الا انت سبحانک اللهم وبحمدک
پاکی یاد میکنم ترا و تنزیه میکنم ترا تنزیهی که لایق است بجناب قدس تو ای خدا و تنزیه میکنم ترا ملابس بحمد و ثنای تو استغفرک لذنبی طلب آمرزش میکنم ترا مر گناهان خود را واسألک
رحمتک و سوال میکنم ترا رحمت خاص ترا اللهم زدنی علما خداوندا زیاده کن مرا علم را که مراتب آن را نهایت نیست و خود چون صفات و افعال الهی را نهایتی نیست و تجلیات
وی تعالی غیر متناهی علم بنده که دائم در ترقیات است همیشه در زیادتی خواهد بود ولا تزغ قلبی بعد اذ هدیتنی و مائل مگردان دل مرا از اسلام بکفر و از طاعت بمعصیت و از حق بباطل پس
از آنکه راه نمودی مرا بدان وهب لی من لدنک رحمة و بخش مرا از نزد خود و مقام قرب خاص خود رحمتی عظیم انک انت الوهاب بدرستیکه تو بخشنده کاملی که مواهب تا پایان نیست
و از حد و عد بیرون است رواه ابوداود وعن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یبیت علی ذکر نیست هیچ مسلمانی که شب گذارد خوابد یعنی کند بر ذکری از اذکار طاهرا
در حالتی که پاک است یعنی با وضو است کذا قالوا فیتعار من اللیل پس بیدار گردد در جزوی از شب فیسأل الله خیرا پس سوال کند خدا را نیکی را الا اعطاه الله ایاه مگر آنکه بدهد او را
خدا تعالی آن نیکی را رواه احمد وابوداود وعن شریق بفتح شین معجمه و کسر را و بقاف الهوزنی بفتح ها و سکون واو و فتح زای از تابعین است روایت میکند از عائشه قال دخلت علی
عائشة گفت در آمدم بر عائشه فسألتها بم کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یفتتح اذا هب من اللیل پس پرسیدم او را بچه چیز بود آنحضرت که آغاز میکرد وقتیکه بیدار میشد از شب
فقالت سألتنی عن شیء ما سألنی عنه احد قبلک پس گفت عائشه پرسیدی تو مرا از چیزیکه نپرسید مرا از آن چیز هیچ یکی پیش از تو کان اذا هب من اللیل کبر عشرا بود آنحضرت چون بیدار میشد
از شب الله اکبر میگفت ده بار وحمد الله عشرا و الحمد لله میگفت ده بار وقال او میگفت سبحان الله وبحمده عشرا وقال سبحان الملک القدوس عشرا واستغفر عشرا و میگفت استغفر الله ده بار
وهلل الله عشرا و میگفت لا اله الا الله ده بار ثم قال پس میگفت اللهم انی اعوذ بک من ضیق الدنیا وضیق یوم القیمة خداوندا من پناه میجویم بتو از تنگی دنیا و از تنگی روز قیامت عشرا ده بار
ثم یفتتح الصلوة پس آغاز میکرد نماز را و این ورد را مسبعات سبع میگویند بر طبق مسبعات عشر که نام وردی مشهور است اینجا ده چیز است که هر یک را هفت بار بخوانند و اینجا هفت
چیز است که هر یک را ده بار میگویند رواه ابوداود الفصل الثالث عن ابی سعید قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام من اللیل کبر ثم یقول بود آنحضرت وقتیکه بر میخواست
از شب تکبیر میگفت پس میگفت سبحانک اللهم وبحمدک وتبارک اسمک بزرگ است نام تو وتعالی جدک و بلند است بخت و غنا و عظمت و بزرگی تو ولا اله غیرک و نیست خدای جز تو
ثم یقول الله اکبر کبیرا ثم یقول اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم من همزه از وسوسه وی ونفخه و کبر وی که می اندازد آدمی را در آن و بر باد میسازد ونفثه و دمیدن وی مراد
بدان شعر مذموم است یا سحر رواه الترمذی وابوداود والنسائی وزاد ابوداود بعد قوله غیرک و زیاده کرده است ابوداود بعد از قول وی لا اله غیرک این را که ثم یقول پس
میگفت لا اله الا الله ثلاثا سه بار وفی آخر الحدیث و زیاده کرده است در آخر حدیث این کلمه را که ثم یقرأ پس میخواند یعنی فاتحة الکتاب را و شروع میکرد در قراءت وعن ربیعة
بن کعب الاسلمی روایت است از ربیعه اسلمی که از اصحاب صفه بود و از قدمای صحابه بود و ملازم آنحضرت بود در سفر و حضر قال کنت ابیت عند حجرة النبی گفت بودم شب میکردم من نزد
حجره پیغمبر صلی الله علیه وسلم فکنت اسمعه اذا قام من اللیل پس بودم من که میشنیدم آنحضرت را چون قیام لیل میکرد یقول میگفت سبحان رب العالمین پاکی پروردگار جهانیان الهوی
میگفت این کلمه را زمان طویل بفتح یا و کسر واو و تشدید یا ثم یقول پس میگفت سبحان الله وبحمده الهوی زمانی طویل رواه النسائی وللترمذی نحوه وقال هذا حدیث حسن صحیح

باب التحریض علی قیام اللیل تحریض در لغت برغلانیدن و گرم کردن کسی را بر چیزی و معنی تحریض بر قیام لیل ترغیب و ترهیب کردن و بیان کردن فضائل عمل بدان و
نقائص ترک آنست و فضایل قیام لیل بسیار است و عمده آن نزول رحمت حق بر عباد و تقریب شان بفضل و کرم و اجابت دعا و عطای سوال و مغفرت ذنوب و تحقیق وعده
کرده است وی جل وعلا حبیب خود را بتهجد بر انگیختن وی صلی الله علیه وسلم در مقام محمود و لابد تابعان او را نیز پرتوی از آن مقام و نورانیت نصیب باشد مشایخ گفته اند که درین
دنیا که نمونه لذت بهشت ولذتی و آرامی است که در وقت سحر بجهة تملق در مناجات حاصل میگردد شعر رو بر در دل نشین کان دلبر خرگاهی وقت سحری آید یا نیم شبی باشد الفصل
الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یعقد الشیطان علی قافیة رأس احدکم اذا هو نام ثلث عقد می بندد شیطان بر قفای سر یکی از شما وقتی که خواب میکند سه گره چنانکه
ساحران می بندند کسی را که سحر میکنند و گفته اند که این محمول بر حقیقت است یا مجاز است و تصویر و تمثیل است زیرا که هر که میخواهد که کسی را محکم بند کند سه بند می بندد تا نجنبد
و نکرید و کم بعد از گشادن آن بندها مقصود درست گردانیدن شیطان است خواب را نزد نائم و آراستن وی آرام و راحت را بر وی و تنگ گردانیدن مجال حرکت بر وی یضرب
علی کل عقدة میزند بر هر گره یعنی می اندازد در دل نائم علیک لیل طویل بر تو شب دراز است فارقد پس خواب کن فان استیقظ فذکر الله انحلت عقدة پس اگر بیدار شود پس ذکر گوید
خدا را میکشاید یک گره فان توضأ انحلت عقدة پس اگر وضو کند میکشاید گره دیگر و در بعض روایات عقده در هر دو جا بلفظ جمع است یعنی میکشاید همه گرههای وی فاصبح نشیطا طیب
النفس پس صبح میکند شادمان پاک نفس والا اصبح خبیث النفس کسلان و اگر نه بیدار شود و ذکر نکند و وضو و نماز نکند صبح میکند پلید نفس کاهل متفق علیه وعن المغیرة قال قام النبی صلی الله

عليه وسلم حتى تورمت قدماه روايت ميكند مغيرة بن شعبه كه صحابى مشهور است گفت ايستاد آنحضرت در نماز شب تا آنكه آماسيد هر دو قدم مبارك وى فقيل له لم تصنع هذا وقد غفر لك ما
تقدم من ذنبك وما تاخر پس گفته شد مر آنحضرت را براى چه ميكنى اين همه رياضت و ميكشى اين همه تعب و عنا و حال آنكه آمرزيده شده است براى تو همه گناهان تو آنچه پيش رفته و آنچه پس
قال افلا اكون عبدا شكورا گفت اگر گناهان همه بخشيده باشند آيا پس نباشم من بنده شكر گوينده بر نعمتهاى حق خصوصا اين نعمت عظيم كه مغفرت ذنوب است و تحقيق اين معنى در موضع ديگر كرده
شده است متفق عليه وعن ابن مسعود قال ذكر عند النبي صلى الله عليه وسلم رجل گفت ابن مسعود ذكر كرده شد نزد آنحضرت مردى فقيل ما زال نائما حتى اصبح پس گفته شد مستمر ماند آن مرد خواب
كننده تا آنكه صبح كرد ما قام الى الصلوة نايستاد براى نماز شب قال ذلك رجل بال الشيطان في اذنه گفت آنحضرت آن مرديست كه شاشه كرد شيطان در گوش او او قال في اذنيه
شك راوى است كه في اذنه گفت يا في اذنيه يعنى در هر دو گوش وى متفق عليه بدانكه علم بحقيقت آن موكول است بعلم شارع و ممكن است حمل آن بر ظاهر زيرا كه نسبت كرده شده است
اكل و شرب و قى و ضراط و مانند آن بشيطان پس ممتنع نباشد نسبت بول نيز و گاهى تاويل ميكنند بتاويلات مناسبه پس بعض ميگويند كه اين مثلى است كه زده است آنحضرت صلى الله
عليه وسلم براى غفلت آن مرد از نماز و ناشنيدن وى آواز موذن را و تشبيه داد بحال كسيكه افتاده است بول در گوش او و پس گران شده بسبب آن شنوائى او و تباه گشته حس او و بعضى
گفته اند كه مراد آنست كه پر كرده است شيطان گوش او را بكلام باطل و باحاديث لغو و حادث شده بسبب آن گرانى در سمع وى از استماع دعوت حق و اين دو وجه ناظر در آن است
كه براى نماز صبح نيز بر نخواسته و از اذان نشنيده و ظاهر آنست كه مراد نماز شب باشد والله اعلم پس اين كنايت است از استخفاف و اهانت زيرا كه عادتست كه هر كه استخفاف كند
چيزى را بول كند بر وى و بعض گفته اند كه كنايت است از ضرب نوم در وجود وى و تخصيص اذن بجهت بودن اوست حاسه انتباه والله اعلم وعن ام سلمة قالت استيقظ رسول الله گفت
ام سلمه بيدار شد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ليلة فزعا يكشب ترسان يقول در حاليكه ميگويد بطريق تعجب از عظمت قدرت حق و كبريائى او سبحان الله ماذا انزل الليلة من الخزائن پاكى
راچه چيزها فرو فرستاده شد امشب از خزائن رحمت و ماذا انزل من الفتن و چه چيزها فرو فرستاده شد از فتنها و عذابها من يوقظ صواحب الحجرات كيست كه بيدار كنند زنان را كه صاحب
حجرها اند يريد ازواجه مراد ميدارد آنحضرت بصواحب حجرات ازواج طاهره خود را لكي يصلين تا نماز بگذارند رب كاسية في الدنيا عارية في الآخرة بسا زنان يا نفس صاحب كسوت پوشنده
يا پوشاننده انواع حلى و حلل را برهنه در آخرت كسوت پوشانيدن كسى را جامه پس كاسيه اينجا بمعنى لابسه باشد بصيغه نسبت بقرينه عاريت يا محمول بر معنى خود لقصد مبالغه يعنى در دنيا ديگر
ان را مى پوشانيد و در آخرت خود برهنه است رواه البخارى وعن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ينزل ربنا تبارك وتعالى كل ليلة الى السماء الدنيا فرود مى آيد پروردگار
ما يعنى رحمت خاص و فضل مخصوص او هر شب باسمانيكه فرود تر و پايان تر است از آسمانها و نزد محققين نزول صفتى است از صفات الهى مثل يد و استوا و جز آن از متشابهات كه ايمان بدان بايد
آورد و از كيفيت آن ابتدا يعنى تجلى ميكند وى تعالى باين صفت در وقت سحر حين يبقى ثلث الليل الآخر هنگاميكه باقى بماند سيوم حصه شب كه آخر است يعنى وقت سحر يقول ميگويد وى
سبحانه من يدعونى فاستجيب له كيست كه دعا كند مرا تا قبول كنم دعاى او را من يسألنى فاعطيه كيست كه درخواست كند و بطلبد از من تا بدهم آنچه ميخواهد و ميطلبد بدانكه دعا خواندن است
چنانچه بنده گويد يا رب و در برابر وى اجابت و قبول است چنانكه گويد پروردگار تعالى لبيك عبدى و سوال طلبيدن است و در برابر آن اعطاى مطلوبست چنانچه در وصف اسم اعظم واقع
شده است كه چون دعا كرده شود بوى اجابت كرده ميشود و چون سوال كرده شود داده ميشود و گاهى دعا و سوال بجاى يكديگر نيز واقع ميشوند من يستغفرنى فاغفر له كيست كه آمرزش خواهد
از من پس بيامرزم او را متفق عليه وفي رواية لمسلم و در روايتى مر مسلم را اين زيادت آمده است ثم يبسط يديه پس فراخ ميكند پروردگار تعالى هر دو دست خود را و يقول من يقرض
غير عدوم ولا ظلوم و ميگويد وى تعالى كيست كه قرض دهد كسى را كه نه فقير است كه مال ندارد تا از ان قرض ادا كند و نه ظلم كننده كه باوجود غنا و مال ظلم كند و حق كسى ندهد يعنى مانع اداى قرض
همين دو چيز است يا فقر يا ظلم و وى تعالى از هر دو منزه است حتى ينفجر الفجر حق تعالى اينها را بزبان لطف و كرم ميگويد تا ميكشايد فجر و ميدر آيد وقت صبح وعن جابر قال سمعت النبي صلى الله
عليه وسلم يقول ان في الليل لساعة لا يوافقها رجل مسلم يسأل الله خيرا من امر الدنيا والآخرة الا اعطاه اياه گفت جابر بن عبد الله شنيدم آنحضرت را كه ميگفت بدرستيكه در شب ساعتى
و زمانى لطيف است كه موافق نميفتد و در نمى يابد آنرا مردى مسلمان در حاليكه سوال ميكند خدا را نيكى از كار دنيا و آخرت مگر آنكه ميدهد وى تعالى مر او را آن نيكى را وذلك كل ليلة
و اين ساعت و زمان در هر شب است نه شب مخصوص مثل شب جمعه و مانند آن مانند آنكه آن ساعت متعين است يا مبهم بعض ميگويند كه مبهم است مثل شب قدر و ساعت جمعه و در بعضى
روايات آمده است كه آن ساعت ميانه شب است رواه مسلم وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم احب الصلوة الى الله تعالى صلوة داود دوست داشته شده ترين
نمازها بسوى خدا نماز داود پيغمبر است عليه السلام و احب الصيام الى الله تعالى صيام داود و دوست داشته ترين روزها بسوى خدا روزه داود پيغمبر است كان ينام نصف الليل
بود داود كه خواب ميكرد سه دانگ شب ويقوم ثلثه و برميخواست و نماز ميكرد دو دانگ شب وينام سدسه و باز خواب ميكرد يك دانگ تمام شب وى عليه السلام منقسم بود
باين قسمت كه اول شب يا نيم شب خواب ميكرد و ثلث شب نماز ميكرد و سدس اخير باز خواب ميكرد پس دو حصه شب خواب ميكرد و يك حصه نماز و يصوم يوما و روزه ميداشت
داود يكروز و يفطر يوما و روزه ميكشاد روز ديگر متفق عليه مشكل درينجا آنست كه عمل سيد انبيا صلى الله عليه وسلم دائم نه برين وجه بود پس احب الى الله چون باشد و آنحضرت ترك
احب چون كند جوابش آنكه احبيت فعل مذكور از بعض وجوه است نه بجميع وجوه از جهة بودن او اقرب باعتدال و حفظ صحت مزاج و بجهة آنچه در نوم سدس اخير است از دفع كلفت
و ملال و عدم ظهور اثر عبادت از صفرت لون و شكستگى آن و اين در نماز است و وجه احبيت صوم داود در باب صيام بيايد انشاء الله تعالى و فعل سيد انبيا عليه من الصلوة افضلها
واكملها بر مقتضيات اوقات و احوال بر اطوار مختلفه بود و متضمن حكم و مصالح لا يعد ولا يحصى كه راجع بنفس كريم وى و امت مرحومه وى بود از اقويا و ضعفا فافهم وبالله التوفيق وعن عائشة

رضى الله عنها

رضی الله عنها قالت کان تعنی عائشه بود یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم ینام اول اللیل ویحیی آخره خواب میکرد آنحضرت اول شب وزنده میداشت آخر شب یعنی بیدار میبود ودر وی و از بیداری تعبیر
بزندگانی شب میکنند زیرا که حیات زمان در عبادت کردنست در وی و زمانی که در وی عبادتی واقع نشود گویا مرده است یا مراد زنده گردانیدن نفس است در شب به بیداری و عبادت چه
خواب در حکم مرگست چنانکه گفته اند النوم اخ الموت و هردو معنی در لفظ احیاء اللیل گفته اند و معنی اول ظاهرتر است و لفظ حدیث نیز ظاهر در آنست فافهم ماند آنکه بیان نکرد که چه مقدار از
اول شب خواب میکرد و از آخر شب بیدار میبود و ظاهر در مناصفه است و گفته اند که شب نیم آنحضرت بخواب میگذشت و نیم بنماز گرچه خواب و بیداری تارة فتارة میبود والله اعلم
ثم ان کانت له حاجة الی اهله قضی حاجته پس اگر میبود مر آنحضرت را حاجتی بسوی زنان خود میپرداخت حاجت خود را ثم ینام پس خواب میکرد بی آنکه غسل کند لیکن وضو میکرد که آن طهارت
نوم است فان کان عند النداء الاول جنبا پس اگر میبود نزدیک بانگ نخستین جنب بر تقدیر اشتغال بقضای حاجت وثب فافاض علیه الماء بر میجست پس میریخت بر بدن مبارک خود آب
و مراد بنداء اول اذانست و اولیت وی بنسبت اقامت است یا بنسبت اذان و اعلام که مؤذن بر در آنحضرت آمده هم میکرد وان لم یکن جنبا توضأ للصلوة ثم صلی رکعتین
و اگر نمیبود جنب وضو میکرد برای نماز پس میگذارد دو رکعت سنت فجر متفق علیه الفصل الثانی عن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علیکم بقیام اللیل بر شما باد برخواستن شب
برای نماز فانه داب الصالحین قبلکم پس بدرستیکه قیام لیل عادت و کار نیکوکاران است که پیش از شما بوده اند وهو قربة لکم الی ربکم وقیام لیل سبب نزدیکی است مر شما را بسوی پروردگار
شما ومکفرة للسیئات و سبب پوشیدن است مر بدیها را المکفرة بفتح میم وسکون کاف وفتح فا بمعنی ستر کفارت گناهان که میگویند هم باین معنی است ومنهاة بفتح میم وسکون نون عن الاثم
و باز دارنده است از گناهان و حسنات همه کفارات سیئات اند و صلوة مطلق ناهی است از فحشاء و منکر و صلوة لیل بجهة زیادت فضلی که دارد اتم و اکمل است در آن رواه الترمذی وعن ابی سعید
الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة یضحک الله الیهم سه کس اند که میخندد خدای تعالی برای ایشان کنایه است از رضا و لطف و اقبال بسرور و رحمت و اطلاق ضحک و اسناد آن
بحضرت رب العزة در احادیث آمده است و از جملهٔ متشابهات است الرجل اذا قام باللیل یصلی یکی از آن سه کس مرد چون برخیزد برای نماز شب والقوم اذا صفوا فی الصلوة و دوم قوم
چون صف به بندند در نماز و متوجه شوند و روی آرند بجناب قرب وی تعالی والقوم اذا صفوا فی قتال العدو و سوم قوم چون صف بندند در کشتن دشمنان دین و همت بندند بر نثار کردن
روح به محبت مولی تعالی و اعلای دین وی رواه فی شرح السنة وعن عمرو بن عبسة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرب ما یکون الرب من العبد فی جوف اللیل الآخر نزدیکترین بودن
پروردگار تعالی از بنده در میان شب است در جانب آخر که بعد از نیم شب است و این قرب تم و اکمل است از قربی که اشارت است بسوی قول وی صلی الله علیه وسلم اقرب ما یکون
العبد من ربه وهو ساجد نزدیکتر بودن بنده از پروردگار وقتی است که بنده ساجد است آنجا بنده تقرب میجوید بسجده و اینجا پروردگار تعالی و تقدس نزول میکند برحمت و قرب بسوی بنده
و صلوة لیل جامع هر دو قرب است فان استطعت ان تکون ممن یذکر الله فی تلک الساعة فکن فرمود آنحضرت پس اگر میتوانی که باشی تو ای عمرو بن عبسه از آنکسانیکه یاد میکنند خدای را در آن ساعت
و شاهد حضور مولی و نزول قرب او را پس باش تو از آن کسان و عمرو بن عبسه از مقربان حضرت و محبوبان درگاه است در ابتدای ظهور نبوت که آنحضرت در مکه بود و وی در وطن خود
بود و در دل وی یکایک نور توحید و کراهت بت پرستی و شرکت افتاد پس شنید که در مکه مردی پیدا شده است که مردم را بتوحید میخواند و از عبادت اصنام منع میکند بمکه آمد و خبر آنحضرت
پرسید آنحضرت در آنوقت بحکم الهی تعالی از نظرهای اعدای دین مختفی بود پرسید که درمیان شما کسی پیدا شده است که از راه و روش شما برآمده بدین دیگر میخواند گفتند بلی دیوانهٔ ایست که طرق
آبا و اجداد گذاشته رسمی نو در میان آورده است شعر دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی دیوانهٔ تو هر دو جهان را چه کند گفت او را کجا توان یافت گفتند نیم شبی باشد که برآید و گرد این خانه
بگردد عمرو بن عبسه نیم شبی برآمد و در استار کعبه پنهان شد ناگاه مردی را دید که پیدا شد مردی و چه مردی که همه مردان خاک آستان او دید که لا اله الا الله لا اله الا الله میگوید و گرد خانه میگردد
عمرو بن عبسه برآمد و سلام کرد و پرسید که چه کسی تو و دین تو چیست آنحضرت گفت که من رسول خدا ام و دین من لا اله الا الله است عمرو بن عبسه گفت من نیز این دین را دوست میدارم
پس ایمان آورد و وی سوم یا چهارم است در دین پس آنحضرت او را وداع کرد و گفت پروردگار من با من وعده کرده است چون آن وعده را بسر برد نزد ما بیا پس عمرو بن عبسه بمدینه آمد و
صحبت داشت و بکمال رسید و ورود این حدیث در نبوت است رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب اسنادا وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رحم الله رجلا
قام من اللیل فصلی وایقظ امرأته رحمت کند خدای تعالی بنده را که برخواست بنماز شب پس گذارد نماز و بیدار کرد زن خود را فصلت پس نماز بگذارد آن زن نیز فان ابت نضح فی وجهها الماء
پس اگر کاهلی کند و سرباز زند از برخواستن پاشید در روی وی آب رحم الله امرأة قامت من اللیل فصلت وایقظت زوجها فصلی فان ابی نضحت فی وجهه الماء رحمت کند خدای تعالی زنی را
که برخواست بنماز شب پس گذارد نماز و بیدار کرد مرد خود را پس گذارد آن مرد نماز پس اگر ابا آورد مرد بپاشید آن زن در روی وی آب یعنی مرد و زن باید که ممد و معاون یکدیگر باشند
بر طاعت و عبادت همچنین هر جا که یاران و رفیقان اند رواه ابو داود والنسائی وعن ابی امامة قال قیل گفت گفته شد یا رسول الله ای الدعاء اسمع کدام دعا مسموع تر است بسمع اجابت و قبول
قال جوف اللیل الآخر فرمود آنحضرت دعائی که در درون شب کنند جانب آخر یا تقدیر کلام آنست که پرسیده شد کدام وقت مستجاب تر است دعا درو گفت وقت درون شب و دبر الصلوات المکتوبات
و پس نمازهای فرض شامل است دعا را در آخر تشهد و آخر نماز متصل با بعد از ذکر و دعای که ماثور است و این حدیث در باب الذکر بعد الصلوة گذشته است رواه الترمذی وعن ابی
مالک الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان فی الجنة غرفا یری ظاهرها من باطنها وباطنها من ظاهرها بدرستیکه در بهشت غرفها است که دیده میشود آنچه بیرون آنهاست از درون
آنها و دیده میشود آنچه درون آنهاست از بیرون آنها از غایت صفا و لطافت وغرف بضم غین معجمه و فتح را جمع غرفه بضم غین و سکون را منزل رفیع و خانه بالای خانه اعدها الله
لمن الان الکلام مهیا و آماده ساخته است آنها را خدای تعالی برای کسیکه نرم گوید سخن را و درشتی نکند با مردم بخوی نیک زندگانی کند واطعم الطعام و بخوراند طعام را و غمخواری

کنند گرسنگان و صالحان را وادام الصیام و پیاپی دارد روزه را و مراد کثرت صیام است نه دوام آن وصلی باللیل والناس نیام و نماز بگذارد در شب و حال آنکه مردم در خواب باشند که این وقت
قرب است بصدق عبودیت و اخلاص عمل اشارتست باجتماع صفت تواضع و جود و عبادت بنیت شرف مرد بجود است و کرامت بسجود و هرکه این هر دو ندارد عدمش به زوجود
رزقنا الله تعالی رواه البیهقی فی شعب الایمان وروی الترمذی عن علی رضی الله عنه نحوه وفی روایته و در روایت ترمذی بجای لمن الان الکلام لمن طاب الکلام آمده و مراد از
طیب کلام ولین کلام یکیست الفصل الثالث عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم روایتست از عبد الله بن عمرو گفت گفت مرا آنحضرت یا عبد الله
لاتکن مثل فلان مباش مانند فلان نام شخصی را برده باشد و شیخ در مقدمه فتح الباری میگوید که واقف نشدم بر نام آن فلان شخص در هیچ یکی از طرق این حدیث کان یقوم من اللیل فترک قیام
اللیل بود که برمیخواست آن فلان بنماز شب پس بگذاشت برخاستن شب را مقصود تنبیه عبد الله بن عمرو است بر منع وی از کثرت قیام لیل و افراط در آن که مورث ملالت
و سآمت گشته منجر بترک آن گردد چنانچه از قصه وی رضی الله عنه معلوم شده است که تمام شب قیام مینمود و قطعا خواب نمیکرد و پدرش از آن منع میکرد و پیش آنحضرت صلی الله
علیه وسلم آورد پس حضرت او را منع کرد چنانکه در احادیث آمده است فافهم متفق علیه وعن عثمان بن ابی العاص قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کان لداود علیه السلام
من اللیل ساعة یوقظ فیها اهله گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت بود مر داود پیغمبر را از شب ساعتی که بیدار میکرد در آن ساعت اهل و عیال خود را یقول میگفت داود علیه السلام یا آل
داود قوموا فصلوا ای خیزید پس نماز کنید فان هذه ساعة یستجیب الله عز وجل فیها الدعاء زیرا که این ساعتی است که قبول میکند خدای تعالی در وی دعا را الا لساحر او عشار مگر ساحر
را و عشر ستاننده را از اموال مردم و این عشاران موذی میباشند و بناحق اموال و اشیای مردم را میربایند و در حدیث شب نیمه شعبان نیز واقع شده است که همه را درین شب می
آمرزند الا عشار و مدمن خمر و عاق والدین و مسبل ازار رواه احمد وعن ابی هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت ابوهریره شنیدم آنحضرت را که میگفت افضل الصلوة
بعد المفروضة صلوة فی جوف اللیل افزون ترین نماز در ثواب نماز است در درون شب این باعتبار نماز سنت و نماز در خانه افضل است باعتبار مکان سید الطائفه جنید بغدادی
رضی الله عنه را بعد از رفتن وی از دار فنا در خواب دیدند پرسیدند چه کرد پروردگار تعالی با تو گفت فاهت العبارات وفنیت الاشارات و ما نفعنا الا رکیعات صلیناها فی جوف
اللیل سرگردان شد و رفت آن همه عبارتها و سخنها که در حقائق و معارف میگفتیم و فانی شد آن اشارتها که میکردیم و سود نکرد ما را مگر آن رکعت چند که میان شب میکردیم ترغیب کردن
طالبان را باهتمام وجد بعبادت و ریاضت و عدم اغترار و اعتبار بر طامات و ترهات صوفیه طلبیت کارکن کار بگذار از گفتار که اندرین راه کار دارد کار رواه احمد وعنه قال جاء
رجل الی النبی وهم از ابی هریره است که گفت آمد مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال ان فلانا یصلی باللیل فاذا اصبح سرق پس گفت آمد که فلان شخص نماز میکند بشب چون صبح میکند دزدی
میکند فقال انه سینهاه ما تقول پس گفت آنحضرت بدرستیکه زود باشد که باز دارد او را از دزدی آنچه میگوئی تو از نماز کردن وی در شب بتوفیق توبه و سرایت نورانیت و برکت نماز در
وی چنانچه در قرآن مجید میفرماید ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر رواه احمد والبیهقی فی شعب الایمان وعن ابی هریرة وابی سعید قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ایقظ الرجل اهله من
اللیل فصلیا او صلی رکعتین جمیعا ابوهریره و ابوسعید هر دو روایت میکنند که گفت آنحضرت چون بیدار کرد مرد زن خود را پاره از شب پس بگذارند دو رکعت هر دو او صلی شک
راویست که فصلیا گفت بلفظ تثنیه یا فصلی گفت بلفظ افراد و مراد هر واحد است کتبا فی الذاکرین والذاکرات نوشته میشوند هر دو در ذکرگویندگان هر د در مردان ذکرگوینده و زن
در زنان ذکرگوینده که مداومت دارند و مبالغه مینمایند در ذکر از جهت خصوصیت فضیلت قیام و ایقاظ رواه ابو داود و ابن ماجه وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اشراف
امتی حملة القرآن بزرگ قدران امت من بردارندگان قرآن اند یعنی حافظان آن و عمل کنندگان بدان و بشب خوانندگان آن در نماز و غیر نماز چنانکه فرمود واصحاب اللیل و آنهائیکه ملازم
مداوم اند بر بیداری شب و نماز کردن و قرآن خواندن در وی رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن ابن عمر ان اباه عمر بن الخطاب رضی الله عنهما کان یصلی من اللیل ما شاء الله روایتست
از ابن عمر که پدر وی عمر بن الخطاب میگذارد نماز شب آنچه خواسته بود خدا از مقدار شب و عدد رکعات حتی اذا کان من آخر اللیل ایقظ اهله للصلوة تا آنکه چون میشد آخر شب بیدار
میکرد اهل خود را برای نماز شب یقول لهم الصلوة میگفت عمر مر اهل خود را وقت نماز است بگذارید نماز را ثم تلا هذه الآیة پس تر میخواند عمر این آیت را که وأمر اهلک بالصلوة و
اصطبر علیها و امرکن اهل خود را بنماز و مبالغه کن در صبر کردن بر نماز لانسألک رزقا طلب نمیکنیم ما که پروردگار عالمیم از تو رزق را برای خود تعالی شانه یا سوال نمیکنیم که در طلب رزق و وجه معیشت
سعی کنی و تعب نمائی چنانکه باز دارد ترا از نماز نحن نرزقک والعاقبة للتقوی ما روزی میرسانیم ترا و عاقبت کار و خوبی آن مر متقیان راست رواه مالک باب القصد فی العمل
قصد و اقتصاد توسط میان طرفین افراط و تفریط و فی الصراح قصد و اقتصاد میانه رفتن در هر چیزی فلان قصد و اقتصاد میکند در انفاق یعنی نه اسراف مینماید و نه تقتیر و قصد در
عمل محمود است بجهت آنکه موجب دوام او هست و اسلم است از عروض ملال که مفضی بترک گردد و ادخل است در ادای حق نفس و اهل و عیال چنانکه در احادیث آمده است الفصل
الاول عن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یفطر من الشهر حتی یظن ان لا یصوم منه شیئا بود آنحضرت که گاهی افطار میکرد و روزه نمیداشت از ماه تا آنکه گمان برده میشد که وی
روزه نخواهد داشت از آن ماه چیزی را از بس که افطار میکرد ویصوم حتی یظن ان لا یفطر منه شیئا و گاهی روزه میداشت تا آنکه گمان برده میشد که وی افطار نخواهد کرد از
چیزی را از بس که روزه داشت یعنی نبود که همیشه روزه دار باشد و افراط کند و نه آنکه دایم افطار کند تا تفریط لازم آید از هر ماه گاهی روزه میداشت و گاهی افطار میکرد
و یظن بضم مثناة تحتانیه و فتح ظاست چنانکه ترجمه کردیم و در اکثر روایات بفتح نون و بضم ظا نیز روایتست یعنی گمان میبردیم ما و کان لاتشاء ان تراه من اللیل مصلیا الا رأیته و
آنحضرت باین حال که نمیخواستی تو ای مخاطب که ببینی تو او را از شب نمازگذارنده مگر آنکه میدیدی نمازگذارنده و لا نائما الا رأیته و نمیخواستی تو که ببینی او را خواب کننده

مگر آنکه میدیدی خواب کننده یعنی در شب هم نماز میکرد و خواب هم میکرد نه تمام شب نماز میگذارد و نه تمام شب خواب میکرد پس بود عمل آنحضرت قصد نه افراط و نه تفریط چنانکه در باب قیام اللیل
گذشت رواه البخاری وعن عائشة رض قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احب الاعمال الی الله ادومها و ان قل فرمود دوست داشته شده ترین عملها بسوی خدای تعالی همیشه ترین آنها بود
اگرچه کم میبود و چه عمل قلیل که دائم باشد موثرتر و کارگرتر افتد از عمل کثیر که گاه گاه بود بر مثال قطره قطره از آب که دائم چکد رخنه کند بخلاف آب بسیار که گاه گاه بریزد متفق علیه وعنها قالت
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خذوا من الاعمال ما تطیقون و هم از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت گفت آنحضرت بگیرید از عملها چیزی را که طاقت دارید و آسان باشد بر شما
تا دائم باشد و دائم گردد بدوام ثواب آن فان الله لا یمل حتی تملوا زیرا که خدای تعالی ملول نمیگردد از ثواب دادن و قطع نمیکند ثواب تا آنکه شما ملول گردید از عمل و قطع کنید عمل را
و ملال استثقال شیء و نفور نفس از وی بعد از محبت و میل بدان و بفارسی ستوه آمدن و یمل بفتح تحتیه و تملوا بفتح فوقیه و میم در هر دو مفتوح است متفق علیه وعن انس قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لیصل احدکم نشاطه باید که نماز بگذارد یکی از شما تا مدت خوش داشتن آن و ذوق گرفتن بدان و نشاط بفتح نون شادمانی نمودن و اذا فتر بفتح تا فلیقعد و چون سست گردد و
مانده شود پس باید که بنشیند و ترک دهد نماز را و در امر بقعود نه اضطجاع ایمائی است بآن که باید منتظر نشیند شاید که شوق و نشاط باز حادث گردد و باعث عمل پیدا آید و تمام فارغ شده نخسپد
بدانکه در تنشیط و ترغیب نفس بعمل و ترک آن نزد کسل و ملال احادیث بسیار واقع شده و گرانی عمل بر نفس را سبب ترک عمل و نقصان آن کرده و لیکن طالب را باید که کوشش کند و نفس را بر
کثرت عمل معتاد گرداند و بمشقت و ریاضت خو گیرد و مانند ارباب کسل و استراحت نباشد که باندک عمل فی الحال مانده شوند و بگذارند و بسا باشد که باعتیاد صد رکعت نماز و ده جزو از
قرآن در زمان قلیل آسان شود و نشاط افزا گردد و بعد از آنکه ده رکعت گذاردن و یک جزو خواندن گران مینمود و ملالت می افزود و بالله التوفیق متفق علیه وعن عائشة رض قالت قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا نعس احدکم وهو یصلی فلیرقد چون خواب کند و پینکی زند یکی از شما در حالیکه نماز میکند پس باید که بخواب رود یعنی سبک کند نماز را و تمام کرده ادا کند حتی یذهب
عنه النوم تا آنکه برود از وی خواب و نعاس بضم نون گرانی خواب و اول آن و آنرا وسن بحرکت و سنه بکسر نیز گویند قوله تعالی لا تاخذه سنة و لا نوم و آن باد لطیفی است که از جانب دماغ می آید
و چشم را میپوشاند و بدل نمیرسد و چون بدل رسد آنرا نوم گویند و رقود و رقاد بضم بمعنی نوم است و اگر برخیزد و کاری کند که دفع خواب کند نیز میشود مگر آنکه نوم غالب باشد و دفع آن
بدماغ زیان کند و موجب ثقل بدن گردد و این باختلاف اوقات و احوال معلوم میگردد فان احدکم اذا صلی وهو ناعس پس بدرستیکه یکی از شما چون بگذارد نماز در حال آنکه وی نعاس
کننده است لا یدری لعله یستغفر فیسب نفسه درنمی یابد که چه میکند و چه میگوید از افعال و اقوال نماز شاید که وی استغفار و دعا کند پس غلط کند و بغلط دشنام کند نفس خود را و بجای اللهم
اغفرلی یا اللهم ارحمنی اللهم عذبنی و العنی مثلا بر زبان آورد متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الدین یسر بدرستیکه دین مسلمانی مبنی بر آسانی است پس سخت
نگیرید آنرا بر نفوس خود بر طریقه رهبانیت و لن یشاد بضم یا و تشدید دال الدین احد الا غلبه و سخت نگیرد دین را هیچ یکی و قصد غلبه نکند بروی مگر آنکه چیره گردد دین بر وی و عاجز
آید وی از عمل بدان و ایفای حق آن چنانکه در حق راهبان فرمود فما رعوها حق رعایتها فسددوا پس چون دانستید که با دین مغالبت نمیتوانید کرد و بتمام حق آن نمیتوانید بجای آورد
و آن موجب فترت عمل است لازم گیرید طریقه مستقیمه را و اقتصاد در عمل و اعتدال را بی افراط و تفریط و قاربوا تاکید سددوا است و مقاربت بمعنی سداد و اقتصاد آید فی الصحاح
سداد بالفتح درستی و راستی کردار و گفتار و بتشدید توفیق سداد دادن و بعض گویند معنی آنست که اگر سداد نتوانید کرد قریب بسداد کنید و گویند قاربوا بمعنی طلب کنید قربت
خدا را و قربوا بتشدید نیز روایت است یعنی نزدیک گردانید دیگران را بدرگاه حق و ابشروا و شاد شوید و مژدگانی دهید نفسهای خود را بخیر و خوبی و استعینوا بالغدوة و الروحة
و یاری جوئید در سیر و سلوک طریق حق بسیر در اول روز و در آخر روز و شیء من الدلجة و سیر در پاره از تاریکی اگرچه اندک باشد و غدوه روایت کرده شده است بضم و بفتح و بضم
بمعنی بامداد تا میان نماز بامداد تا بر آمدن آفتاب و غداة نیز گویند بفتح و بمعنی سیر در اول نهار این روایت اظهر است در معنی و روحه بفتح سیر بعد از زوال و دلجه بفتح دال و ضم آن
اسم است یا از ادلاج بتشدید دال بمعنی سیر در آخر شب یا از ادلاج بسکون دال بمعنی سیر در اول شب و حمل بر معنی اول مناسب تر است تا اشارت بقیام لیل و نماز تهجد کرده و این
وقت خوشترین اوقات مسافر است و مراد آنست که بسیار مبالغه و افراط نکنید در عمل چنانچه جمیع اوقات را استیعاب نمائید بلکه غنیمت شمارید اوقات نشاط و خوشی را که اول
روز و آخر او است و بعضی از شب و در میان اینها رفق و نرمی کنید بنفس تا منقطع نگردد سیر و مانده نشوید و براحت و خوشی بمقصد رسید و مسافر چون شب و روز متصل راه رود مانده شود
و از وصول بمقصد عاجز آید و منقطع گردد و عنایتی دیگر از حکیم مطلق بنگر که عبادات و طاعات را متنوع ساخت تا موجب ملال نگردد و هر ساعت بنده خود را بعملی کار فرماید و در هر عملی از آنها
خاص و بهره و تجلی مخصوص کند که فدای روح سالک گردد و تعالی شانه و تمت نعمته رواه البخاری وعن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نام عن حزبه او عن شیء منه کسیکه خواب کند
و غافل گردد از ورد شب خود و حزب بکسر حا و سکون زای در اصل نوبت ورود آب چنانکه ورد نیز بهمین معنی آید نامیده شد بآن آنچه بر نفس خود ذکر گرفته است بنده از نماز یا قراءت یا ذکر که هر وقت
بر آن می آید چنانچه برای خوردن آب بر حوضی یا نهری میرسد و حزب بمعنی طائفه و جماعه از آدمیان نیز آید و مناسبت بهمین نیز ظاهر است غرض که شخصی مثلا وردی داشت که بشب
بجای می آورد و فوت شد فقراه فیما بین صلوة الفجر و صلوة الظهر پس بخواند آن ورد را یعنی بجا آورد در وقتیکه میان نماز بامداد و نماز پیشین است یعنی پیش از زوال و تخصیص بقراءت
بجهة آنست که ورد اکثر از قلیل متعارف است از قرآن یا دعا یا ذکر کتب له کانما قراه من اللیل نوشته میشود برای وی آن حزب شب که در روز خوانده گویا که خوانده است آنرا در
شب و حکم ورد روز که فوت شود در شب خواند نیز همین است و روز و شب خلیفه یکدیگرند و تخصیص حزب شب بذکر بحکم غالب است و اشارتست بقیام لیل و نماز شب که از این
جهت اینجا نیز ایراد در این باب آورده رواه مسلم وعن عمران بن حصین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صل قائما بگذار نماز را ایستاده فان لم تستطع فقاعدا پس اگر نمیتوانی گذارد ایستاده

بگذارد نشسته فان لم تستطع فعلی جنب پس اگر نتوانی گذارد نشسته پس بگذارد بر پهلو این را اگر بر نماز فرض حمل کنند ظاهر است و اگر مراد نماز نافله دارد از بیان افضل و اکمل است چنانکه در حدیث آینده بیاید و قول
او علی جنب دلالت دارد بر قول جماعتی از فقها و قول امام دیگر استلقاست متوجه قبله رواه البخاری وعنه انه سأل النبی صلی الله علیه وسلم عن صلوة الرجل قاعدا وهم از عمران بن حصین است که وی پرسید آنحضرت را
از نماز گذاردن مرد نشسته قال ان صلی قائما فهو افضل گفت اگر بگذارد ایستاده پس آن افزون تر است از روی ثواب ومن صلی قاعدا فله نصف اجر القائم و کسیکه بگذارد نماز نشسته پس مر او راست نصف
اجر ایستاده نماز گذارنده ومن صلی نائما فله نصف اجر القاعد و کسیکه بگذارد نماز بر پهلو افتاده پس مر او راست نصف اجر قاعد این حدیث محمول بر نماز نفل است زیرا که صلوة فرض نشسته اگر بی عذر
باشد درست نیست پس حکم کرده نشود برای او ایستاده که آن افضل است و اگر بعذر باشد قیام ساقط است پس افضل از قعود نبود و قاعد را نصف اجر قایم نباشد و این حدیث دلالت دارد
بر جواز صلوة نفل نائما با قدرت بر قیام یا قعود و قومی از علما بآن رفته اند و امام حسن بصری رحمة الله علیه هم از ایشانست کذا نقل الطیبی رواه البخاری الفصل الثانی عن ابی امامة قال سمعت
النبی صلی الله علیه وسلم یقول من اوی الی فراشه طاهرا کسیکه پناه آورد و شب باش کند بسوی جامه خواب خود در حالتیکه پاکست و با وضو است و این حدیث بچند جهت روایت آمده است و این
اشهر است و فراش بالکسر فرش بساط افکنده و ذکر الله و یاد کند خدا را حتی یدرکه النعاس تا آنکه دریابد او را خواب لم یتقلب ساعة من اللیل بر نگردد از پهلو به پهلو در هیچ ساعتی از شب
یسأل الله فیها خیرا من خیر الدنیا والآخرة در حالتیکه میخواهد از خدا در آن ساعت نیکی از نیکی دنیا و آخرت الا اعطاه ایاه مگر آنکه بدهد خدا تعالی آنکس را آن نیکی ذکره النووی فی کتاب الاذکار
برواية ابن السنی وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عجب ربنا من رجلین عجب میدارد پروردگار ما از دو مرد یعنی عظیم و کبیر اند آن دو مرد نزد وی و بعض گفته اند مرضی و مثاب اند
رجل ثار عن وطائه ولحافه یکی از آن دو مرد مردی که بجست و شتاب برخواست از فراش نرم خود که بروی خفته است و از لحاف خود که خود را بدان پوشیده است او وطا بکسر واو و فتح آن
ولحاف بکسر لام است من بین حبه واهله برجست از میان محبوب خود و اهل خود الی صلوته بسوی نماز خود حب بکسر حا بمعنی محبوب فیقول الله لملائکته پس میگوید خدا تعالی مر فرشتگان خود را انظروا الی
عبدی ثار عن فراشه ووطائه من بین حبه واهله الی صلوته نگاه کنید بسوی بنده من که برجست از فراش خود و وطای خود از میان محبوب خود و اهل خود بسوی نماز خود رغبة فیما عندی وشفقا
مما عندی از جهت میل و خواهش نمودن در چیزیکه نزد من است از ثواب و از جهت خوف و هراس از چیزیکه نزد من است از عقاب و شفق بفتحتین خوف و رجل غزا فی سبیل الله دوم از آن دو مرد مردیست
که جنگ کرد با کافران در راه خدا فانهزم مع اصحابه پس شکست خورد با یاران خود که در جنگ با وی بودند فعلم ما علیه فی الانهزام وما له فی الرجوع پس دانست آنچه آمدنی است و ضرریکه
بر وی است در شکست خوردن و گریختن و فضلی و نفعی که مر او راست در بازگشتن بجنگ فرجع حتی هریق دمه پس برگشت و جنگ کرد تا آنکه ریخته شد خون وی فیقول الله لملائکته انظروا
الی عبدی رجع رغبة فیما عندی وشفقا مما عندی حتی هریق دمه پس میگوید خدا بفرشتگان خود نظر کنید بسوی بنده من که برگشت بجهة رغبت در ثوابی که نزد من است و از جهة ترسیدن از عقابی
که نزد من است تا آنکه ریخته شد خون وی رواه فی شرح السنة الفصل الثالث عن عبد الله بن عمرو قال حدثت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال روایت است از عبد الله بن عمرو بن
العاص گفت حدیث کرده شدم من که آنحضرت گفت صلوة الرجل قاعدا نصف الصلوة نماز مرد نشسته ثواب وی نصف ثواب صلوة است یعنی که ایستاده گذارد قال فاتیته فوجدته
یصلی جالسا پس آمدم آنحضرت را پس یافتم او را که میگذارد نشسته فوضعت یدی علی رأسه پس نهادم دست خود را بر سر مبارک آنحضرت گفته اند که این بر عادت عرب است در جای
که اعتماد دارند یا استغراب و تعجب نمایند و نظیر آنست که بعض اعراب لحیه شریف او را میبوسید مد شیخ در شرح خود میگوید با وجود آن خلاف ادب و بیجا است و بعض گفته اند
شاید که این فعل از عبد الله بن عمرو بیکایک بی قصد واقع شد از جهة تعجب و استغراب و گفته که ظاهر آنست که این را بعد از فراغ آنحضرت از نماز کرده باشد نه در عین نماز والله اعلم فقال
پس گفت آنحضرت مالک چه شده است ترا و چه میگویی تو یا عبد الله بن عمرو و گویا که آنحضرت را نیز غریب نمود این فعل و تعجب کرد قال حدثت گفت عبد الله خبر داده شده ام من یا رسول
الله انک قلت صلوة الرجل قاعدا علی نصف الصلوة که تو گفته نماز مرد نشسته واقع است بر نصف صلوة مرد وانت تصلی قاعدا و حال آنکه تو میگذاری نشسته ترک افضل و اکمل از تو که افضل
و اکمل فاضلان و کاملانی چون واقع شود محل تعجب است قال گفت آنحضرت اجل آری چنین است نماز قاعد نصف نماز قائم است ولکنی لست کاحد منکم ولیکن من نیستم مانند یکی از شما
یعنی اینکه گفتم حکم غیر من است از امت و من خارجم ازین حکم قبول میکند پروردگار من نماز مرا نشسته مثل نماز من ایستاده از جهة فضل و لطف و کرم که بمن دارد یا این مخصوص من است از جهة کمال
توجه و حضور معرفت و قرب که من دارم مرا بر دیگران قیاس نکنید و دیگران را بر من رواه مسلم وعن سالم بن ابی الجعد بفتح جیم و سکون عین مهمله از مشاهیر تابعین ثقات ایشانست و در عهد عمر بن
عبد العزیز وفات یافت قال قال رجل من خزاعة لیتنی صلیت فاسترحت گفت سالم که مردی از اصحاب که از قبیله خزاعه بود گفت کاشکی نماز میگزاردم پس راحت می یافتم فکانهم عابوا ذلک علیه پس
گویا که مردم دیگر از صحابه و غیرهم که حاضر بودند عیب کردند این سخن را بر آن مرد که گران آمد بر فهم ایشان فقال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول پس گفت آن مرد چرا عیب میگیرید بر من این
سخن زیرا که من شنیده ام آنحضرت را میگفت اقم الصلوة یا بلال ارحنا بها ای بلال راحت ده ما را بنماز و تکبیر بر آر تا نماز بگذاریم و راحت یابیم رواه ابو داود بدانکه در معنی قول آنحضرت صلی الله
علیه وسلم ارحنا یا بلال دو وجه ذکر کرده اند یکی آنکه اذان بگوای بلال تا نماز کنیم و بادای آن از شغل قلب بدان استراحت یابیم دوم آنکه اشتغال آنحضرت بنماز موجب راحت بود و بادای آن
و مناجات حق از تعب اعمال دنیویه و مباشرت خلق خلاصی می یافت ولهذا فرمود جعلت قرة عینی فی الصلوة و میان این دو معنی فرقست یا آنکه راحت در اول یا برای ذمه و وجود
و اشتغال امر و خلاص از تعب شغل و تعلق قلب باوست و در ثانی بوجود صلوة و ذوق مناجات و شهودیکه حاصل میشد در آن و شک نیست که حمل بمعنی ثانی انسب و الیق است بمقام
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و قول رجل خزاعی ناظر در معنی اول است ولهذا عیب گرفتند بروی و ممکن است که مراد وی همان معنی ثانی باشد یعنی که نماز کنیم و استراحت یابیم بوی بما اشتغال
بسوی ما عند الله و بالله التوفیق باب الوتر اختلاف در وتر میان علما از دو وجه است اول آنکه سنت است یا واجب اکثر ائمه و ابو یوسف و محمد از اصحاب ما بر آنند که سنت

و نزد امام ابوحنیفه واجب است نه بمعنی فرض و بروایتی از وی فرض و بروایتی سنت نیز آمده و صحیح قول اول است و گفته اند که با وجود سنیت وی قضا واجب است. اختلاف ثانی آنکه وتر یک رکعت
است یا سه رکعت و پنج و هفت رکعت نیز آمده است نزد اکثر ائمه یک رکعت است و نزد ما سه رکعت و احادیث در هر دو جانب وارد و آنها که یک رکعت گویند دو رکعت پیش از وی بگذارند
و سلام دهند و اگر نگذارند مکروه است از امام احمد پرسیدند که در وتر هیچ گوئی گفت اکثر احادیث در یک رکعت است و من هم بآن جانب ام و در وقت دیگر پرسیدند گفت سلام دهد در دو رکعت
و اگر نه دهد زیان ندارد و بعضی از شافعیه مبالغه کرده اند در تزییف قول به سه رکعت و حق آنست که احادیث کثیره و آثار صحیحه در وی آمده است و کلام در باب وتر بسیار است و دلائل وجوب
آن و بودن او یک رکعت یا سه رکعت در شرح کتاب و شرح سفر السعادة بتفصیل مذکور است الفصل الاول عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة اللیل مثنی مثنی نماز شب دو گانه
دو گانه است فاذا خشی احدکم الصبح پس چون بترسد یکی از شما طلوع صبح را صلی رکعة واحدة توتر له ما قد صلی بگذارد دیگر رکعت را که وتر گرداند این یک رکعت برای وی چیزیرا که بتحقیق گذارده است
از نماز شب و وتر بمعنی طاق است مقابل جفت از عدد و چون دو دو گذارده است همه جفت واقع میشود دیگر رکعت که با وی ضم کند وتر میگردد و در حدیث آمده است که ان الله
وتر یحب الوتر و سبب مشروعیت وتر این است و گاهی تمام نماز شب را نیز وتر میگویند و ظاهر مفهوم این حدیث همین است و قول او فاذا خشی احدکم الصبح گویا اشارتست بتطویل
نماز شب تا نزدیک وقت صبح و الا اداء وتر موقوف بخوف طلوع صبح نیست فافهم متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الوتر رکعة من آخر اللیل وتر یک رکعت است
از آخر شب بهمان طریق که دو رکعت پیش از وی بگذارد و سلام دهد و بعد از وی یک رکعت بگذارد و این حدیث دلیل بودن وتر است یک رکعت و احادیث دیگر که دلالت
بر سه رکعت دارد نیز بیاید و قول وی من آخر اللیل اشارتست بآن که وتر باید که آخر نماز شب باشد و کلام درین نیز بیاید رواه مسلم و عن عائشة قالت کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم یصلی من اللیل ثلث عشرة رکعة بود آنحضرت که میگذارد از شب سیزده رکعت یوتر من ذلک بخمس وتر میکرد از میان سیزده رکعت به پنج رکعت متصل لا یجلس فی
شیء الا فی آخرها نمی نشست در هیچ رکعتی برای تشهد از این پنج رکعت مگر در آخر آن بتحقیق معلوم شده است که نماز آنحضرت در شب بر وجوه متعدده بوده است یکی از آن وجوه این است
که هشت رکعت میگذارد دو دوگانه بچهار سلام و پنج رکعت میگذارد متصل به نیت وتر بیک تشهد و بیک سلام و این حدیث صحیح صریح است در وصل پنج رکعت بیک جلوس
و این مختلف فیه است میان فقها و آنها که قائل نیستند بدان تاویل عدم جلوس بعدم سلام میکنند و میگویند مراد بجلوس اینجا سلام است یعنی سلام نمیداد مگر در آخر و در بعض روایات آمده
لم یسلم الا فی آخرهن و وصل اکثر از چهار رکعت بیک سلام جائز است باتفاق و نزد ما جائز است تا هشت رکعت متفق علیه و عن سعد بن هشام انصاری تابعی جلیل القدر حسن بصری
از وی روایت دارد حدیث وی نزد اهل بصره است و بود مشهور میان ایشان بیرون آمد بهند و غزا کرد و شهید شد بمکران و وی ابن عم انس بن مالک است قال انطلقت الی عائشة
فقلت گفت رفتم بسوی عائشه پس گفتم یا ام المؤمنین انبئینی عن خلق رسول الله ای مادر مومنان بیاگاهان مرا از خوی و سیرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قالت الست تقرأ القرآن
گفت عائشه آیا نیستی تو که میخوانی قرآن را قلت بلی گفت آری میخوانم قرآن را قالت فان خلق نبی الله گفت عائشه پس بدرستیکه خلق پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان القرآن بود قرآن
یعنی آنچه در قرآن از اخلاق عظیمه و صفات حمیده مبین و مذکور است آنحضرت بدان متخلق و متصف بود و بعض گویند مراد آنست که خلق او مذکور است در قرآن در قول وی سبحانه
وانک لعلی خلق عظیم قلت گفتم یا ام المؤمنین انبئینی عن وتر رسول الله بیاگاهان مرا از وتر یعنی نماز شب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و کیفیت آن و عدد آن فقالت پس گفت عائشه
کنا نعد له سواکه و طهوره بودیم ما که آماده می ساختیم برای آنحضرت و مهیا میداشتیم برای وی سواک او را و آب وضوی او را و طهور بفتح طا است فیبعثه الله ما شاء ان یبعثه من اللیل
پس می برانگیخت و بیدار میکرد او را خدای تعالی آن قدر که میخواست که بیدار کند او را از شب فیتسوک و یتوضأ و یصلی تسع رکعات پس مسواک میکرد و وضو میساخت
و میگذارد نه رکعت را لا یجلس فیها الا فی الثامنة نمی نشست درین نه رکعت مگر در رکعت هشتم فیذکر الله و یحمده و یدعوه پس ذکر میکرد خدا را و حمد میگفت او را و دعا میکرد او را یعنی
تشهد میخواند و در تشهد ذکر و حمد و دعا است ثم ینهض و لا یسلم پس برمیخاست و سلام نمیداد فیصلی التاسعة پس میگذارد رکعت نهم را ثم یقعد پس می نشست برای تشهد فیذکر الله و یحمده
و یدعوه این طریق دیگر است از طریق تهجد آنحضرت و درین طریق متعین است که لا یجلس محمول بر ظاهر است و از جلوس سلام مراد نیست و الا حکم استثنا لازم آید که در ثامنه سلام
میداد و بتحقیق تصریح کرده که در وی می نشست و سلام نمیداد ثم یسلم تسلیما یسمعنا پس سلام میداد سلام دادنی که میشنوانید ما را ثم یصلی رکعتین بعد ما یسلم و هو قاعد پس میگذارد دو رکعت
بعد از سلام دادن و حال آنکه وی نشسته است فتلک احدی عشرة رکعة یا بنی پس آن یازده رکعت است ای پسرک من فلما اسن پس هرگاه که بزرگ سال شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اخذ
اللحم و گرفت گوشت را و تن وار شد و ضعیف شد در آخر عمر و شیخ ابن الهمام گفته که پیش از رحلت بیک سال اوتر بسبع وتر کرد به هفت رکعت و صنع فی الرکعتین مثل صنیعه فی الاولی و کرد در
دو رکعت مثل فعل او در صورت نخستین فتلک تسع یا بنی پس آن مجموع نه رکعت بود ای پسرک من چنانکه در صورت اولی یازده بود و کان نبی الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی صلوة احب ان
یداوم علیها و بود آنحضرت چون میگذارد نمازی دوست میداشت که همیشگی کند بران و اکثر میگذارد آن را از جهت محبتی که بفعل صلوة داشت و این منافات ندارد با آنکه گفته اند که
فعل نوافل از آنحضرت تارة فتارة بود و لازم نمیگرفت تا برامت واجب نگردد و کان اذا غلبه نوم او وجع عن قیام اللیل صلی من النهار ثنتی عشرة رکعة و بود آنحضرت چون غلبه میکرد
او را خواب یا درد وی و بیماری و مانع می آمد از برخاستن بنماز شب میگذارد در پاره از روز دوازده رکعت و در ورد آن بتفصیل بود که گاهی سیزده میگذارد و گاهی یازده یا نه یا هفت
و لا اعلم نبی الله صلی الله علیه وسلم قرأ القرآن کله فی لیلة و نمیدانم پیغمبر خدا را که خوانده باشد قرآن را تمام در یک شب و لا صلی لیلة الی الصبح و نمیدانم که نماز گذارده باشد شب تمام
تا وقت صبح و لا صام شهرا کاملا غیر رمضان و نمیدانم که روزه داشته باشد ماه تمام غیر رمضان عائشه صدیقه اسناد بعلم خود کرده احتیاطا او گفت نمیدانم و شاید که در غیر نوبت وی

در بعض احیان مانند سفر و غیره میکرده باشد والله اعلم رواه مسلم تنبیه بدانکه گذاردن دو رکعت بعد از وتر در احادیث بسیار آمده است ولیکن این با حدیث اجعلوا آخر صلوتکم باللیل وترا بظاهر
معارض می افتد و تحقیق مشکل شده است این بر بسیاری از علما پس امام مالک منکر شده حدیث رکعتین بعد الوتر را و گفته صحیح نشده است این حدیث و امام احمد گفته من نمیگذارم این دو رکعت را
و منع نیز نمیکنم کسی را از ان و جماهیر علما قائلند بدان از جهه ورود آن در احادیث صحیحه و میگویند که آنحضرت بهمین جهت گذارد تا بدانند که نفل بعد از وتر جائز است پس حدیث اجعلوا آخر صلوتکم
وترا محمول بر استحباب بود نه بر وجوب و اختلافست که آیا گذاردن دو رکعت بعد از وتر اول اللیل بود یا آخر پس حدیث ابو امامه مطلق واقع شده و بهمین مقدار گفته که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم دو رکعت بعد از وتر میگذارد و نگفته که اول شب یا آخر شب و حدیث ثوبان دلالت میکند که آن بر تقدیر گذاردن وتر است در اول اللیل این هر دو حدیث در آخر
باب بیاید و حدیث بخاری و مسلم و موطا دلالت دارند که بر تقدیر قیام لیل بود و هو الصحیح و بعض علما گفته اند که این دو رکعت ملحق بوتر اند و جاری مجری سنت راتبه وتر اند خصوصا
بر قول کسیکه قائلست بوجوب آن چنانکه وتر نهار که نماز مغرب است مشفوع است بدو رکعت و تر شب نیز بدان مشفوع شد بعد از ان بدانکه نیت تشفیع وتر بر تقدیر ایتار اول اللیل
چنانکه بعضی مردم میکنند بگردانیدن دو رکعت نشسته در حکم یک رکعت چیزی نیست و ناقص و مبطل وتر است بی ضرورت با وجود ثبوت جواز صلوة بعد الوتر و برین تقدیر اگر در اول
شب بگذارند بعد از ان بقیام لیل توفیق یابند و نماز تهجد بگذارند حاجت باعادت وتر نبود و قول مختار همین است صرح به الشیخ ابن الهمام و تحقیق وارد شده است لا وتران فی لیلة واحدة فتدبر
و عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اجعلوا آخر صلوتکم باللیل وترا بگردانید آخر نماز خود در شب وتر شرح این در ضمن بیان حدیث سابق حاصل شد رواه مسلم و گفته اند که بخاری نیز در
باب وتر این روایت کرده است و عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال بادروا الصبح بالوتر شتابی کنید در یافتن صبح را مسبوق بوتر یعنی بگذارید وتر را پیش از طلوع صبح و در حدیث ترمذی
آمده است وتر کنید پیش از انکه صبح کنید و در حدیث دیگر آمده است که چون طلوع کرد فجر رفت نماز شب پس بگذارید وتر پیش از فجر و در روایتی آمده است که نیست وتر بعد صلوة صبح
و مراد ادای آن خواهد بود و الا قضا جائز است در وقت صبح چنانکه در فصل ثانی از حدیث زید بن اسلم بیاید و خود قضا جائز است در هر وقت که باشد برعایت ترتیب رواه مسلم
و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من خاف ان لا یقوم من آخر اللیل فلیوتر اوله کسیکه بترسد که نمیتواند برخواست از آخر شب پس باید که بگذارد وتر را اول شب و بخسپد و من
طمع ان یقوم آخره فلیوتر آخر اللیل و کسیکه امید دارد که میتواند برخواست آخر شب و اعتماد دارد بر بیدار شدن پس باید که وتر کند آخر شب فان صلوة آخر اللیل مشهودة زیرا که بدرستیکه نماز
آخر شب گواهی داده شده است بفضل و کرامت وی و حاضر میشوند در وی ملائکه رحمت و در روایتی مشهودة محضورة و ذلک افضل و وتر در آخر شب افضل تر است از وتر اول شب
ازین حیثیت که مذکور شد که مشهود است و تواند که چیزی عارض گردد که در حق خصوص شخصی وتر اول شب اولی و احوط و الیق بحال او باشد و در حدیث ابی داود از ابی قتاده آمده
که رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت مر ابو بکر صدیق را تو چه وقت وتر میکنی گفت اول شب و گفت مر عمر را تو کی میکنی گفت آخر شب پس گفت مر ابو بکر را اخذ کرد این بحذر و گفت
مر عمر را گرفت این بقوت و منظور بود آنحضرت مر ابو هریره را که وتر اول شب بگذارد و بخسپد زیرا که اول شب بیدار میبود در احادیث که از حضرت میشنید یاد میگرفت رواه مسلم و عن
عائشة رض قالت من کل اللیل اوتر رسول الله گفت عائشه از همه شب وتر کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من اوله و اوسطه و آخره از اول شب و میانه شب و آخر شب و انتهی وتره
الی السحر و منتهی گشت و ثابت و مقرر شد وتر وی در آخر عمر تا وقت سحر و آخر شب متفق علیه و عن ابی هریرة قال اوصانی خلیلی گفت ابو هریره امر کرد مرا دوست جانی من که محبت
وی در دل من جای گرفته است صلی الله علیه وسلم بثلث بسه خصلت صیام ثلثة ایام من کل شهر بروزه داشتن سه روز از هر ماه و هر سه روز که باشد و در اکثر روایات ایام بیض
شهر واقع شده که آن را ایام بیض خوانند چنانکه در کتاب الصوم بیاید و رکعتی الضحی دوم دو رکعت بعد از برآمدن آفتاب و بلند شدن وی و در باب صلوة الضحی بیاید که این اقل صلوة الضحی
است و اکثرش تا دوازده است گویا که این مخصوص بابی هریره بود و ان اوتر قبل ان انام سوم آنکه بگذارم وتر پیش از آنکه خواب کنم و گفته اند که سببش آنست که وی رضی الله عنه
مشغول میبود اول شب بحفظ احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم و استحضار محفوظات خود که بیشتر از صحابه دیگر داشت و جزو کثیر از شب بروی میگذشت که قیام آخر شب آن متعسر بود
و همین است سبب در اقتصار بر دو رکعت ضحی نه زیاده و از اینجا معلوم میشود که اشتغال بالعلم دینا افضل است از عبادت حکایت یاد دارم از بعض اساتذه خود که میفرمود در بعضی از
روایات فقهیه آمده است که مستحب است مر طالب علم را دو رکعت بعد از وتر که میگذارد در اول شب و ظاهر نشد در آن وقت وجه تخصیص حکم این حکم بطالب علم و اکنون که برین حدیث
اطلاع افتاد ظاهر شد وجه آن زیرا که طالب علم در اول شب مشغول است بتکرار علم و حفظ آن چنانچه حال ابو هریره بود و این دو رکعت قائم مقام نماز شب میگردد چنانچه در آخر
فصل ثالث بیاید متفق علیه الفصل الثانی عن غضیف بن الحارث بضم غین و فتح ضاد معجمتین و غضیف بن الحارث زمان آنحضرت را صلی الله علیه وسلم دریافته و در صحبت وی اختلافست و وی گفته که
بودم در عهد آن حضرت و بیعت کردم با وی و مصافحه کرد آنحضرت مرا روایت کرد از عمر و ابی ذر و عائشه قال قلت لعائشة ارأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یغتسل من الجنابة فی
اول اللیل ام فی آخره آیا دیدی تو آنحضرت را بود که غسل میکرد از جنابت در اول شب یعنی بعد از جماع متصل یا در آخر شب که جماع میکرد و میخسپید و چون برای نماز تهجد برمیخواست غسل میکرد قالت
گفت عائشه ربما اغتسل فی اول اللیل و ربما اغتسل فی آخره گفت عائشه بسا بودی که غسل میکرد آنحضرت در اول شب و بسا که غسل میکرد در آخر شب قلت غضیف میگوید گفتم من الله
اکبر خدا بزرگ است از ان که گران سازد بار بندگی بر بندگان خود الحمد لله الذی جعل فی الامر سعة سپاس و ستایش مر خدای را که گردانید در کار دین گشادگی و فراخی را قلت کان یوتر اول
اللیل ام فی الآخر گفتم وتر میکرد آنحضرت اول شب یا آخر آن قالت ربما اوتر فی اول اللیل و ربما اوتر فی آخره گفت عائشه بسا بود که وتر میکرد در اول شب و بسا که وتر میکرد در آخر
شب قلت الله اکبر الحمد لله الذی جعل فی الامر سعة قلت کان یجهر بالقراءة ام یخفت گفتم بود آنحضرت که بلند میخواند یا پست میخواند قرآن را در نماز شب یا مطلق قالت ربما جهر به

ودر جاجفت گفت عائشه بسا که بلند میخواند و بسا که پست میخواند و جفت آرامیدن آواز و نهان گفتن از قلت الله اکبر الحمد لله الذی جعل فی الامر سعة تشبیه کرد بر آن که سعت امر در تکالیف
نعمتی عظیم و رحمتی تو اسعست که واجبست بر بندگان شکر آن گفتن و چنانکه فرمود اختلاف امتی رحمة و اختلاف اکثر از تعدد و تنوع افعال پیغمبر آمده است صلی الله علیه وسلم و متضمن وی شفقت
برامت و توسیع امر بر ایشان و اند اختلاف مجتهدین در استنباط احکام و همه خیر محض و موجب زیادت و کمال در دین و سبب مزید انوار و تخفیف احمال و اصار است رواه ابو داود وروی
ابن ماجة الفصل الاخیر روایت کرد تمام این حدیث را ابو داود و روایت کرد ابن ماجه فصل اخیر را یعنی آنچه متعلق است بقرائت وعن عبد الله بن ابی قیس نام ابو موسی اشعری است
آمده پروی کنیت قال سألت عائشة بکم کان رسول الله گفت پرسیدم عائشه را بچند رکعت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یوتر وتر میکرد قالت گفت عائشه کان یوتر باربع وثلث
بود آنحضرت وتر میکرد بچهار و سه یعنی چهار رکعت میگذارد و بعد از وی سه رکعت وتر پس مجموع وی هفت رکعت باشد وست وثلث و وتر بشش و سه که مجموع وی نه باشد
وثمان وثلث و بهشت و سه که یازده باشد وعشر وثلث و بده و سه که سیزده ولم یکن یوتر بانقص من سبع و نبود که وتر کند کمتر از هفت که چهار و سه است ولا باکثر من ثلث عشرة
و نمیگذارد بیشتر از سیزده که ده و سه است و این حدیث ظاهر و صریح است در وتر بسه رکعت و احادیث دیگر نیز درین باب آمده است که در شرح مذکور است رواه ابو داود
وعن ابی ایوب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الوتر حق علی کل مسلم وتر ثابت و لازم است بر هر مسلمان فمن احب ان یوتر بخمس فلیفعل پس کسیکه دوست دارد که وتر کند به پنج
رکعت پس باید که بکند و باین رفته است سفیان ثوری و بعضی از ائمه دیگر ومن احب ان یوتر بثلث فلیفعل و کسیکه دوست دارد که وتر کند بسه پس باید که بکند و این مذهب امام ابو حنیفه
واصحاب اوست ومن احب ان یوتر بواحدة فلیفعل و کسیکه دوست دارد که وتر کند بیک رکعت پس باید که بکند و این مذهب شافعی و دیگر ائمه است رواه ابو داود والنسائی
وابن ماجة وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله وتر یحب الوتر خدا وتر است دوست میدارد وتر را فاوتروا یا اهل القرآن پس وتر کنید یعنی بگزارید
نماز خود را در شب وتر بضم یک رکعت یا سه رکعت بدان ای اهل قرآن یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید بقرآن و تصدیق کرده اید بدان و متولی حفظ و تلاوت او یند تنبیه است
بر ملازمت قیام لیل و تلاوت قرآن در آن چنانکه امر فرمود حق سبحانه و تعالی حبیب خود را بقول خود ورتل القرآن ترتیلا بدانکه وتر بکسر واو و فتح آن عدد فرد را گویند و اطلاق
کرده میشود بر حق سبحانه بمعنی فرد در ذات خود که قبول نمیکند آن انقسام را و در صفات بمعنی بی مثل و مانند و در افعال بمعنی آنکه شریک و معین ندارد پس در وی سبحانه معنی وتریت آمده
بمعنی فردانیت و باین مناسبت دوست میدارد وتر را و ثواب میدهد بر آن اگر از قبیل افعال باشد و آنحضرت رعایت میکرد آن را و این را امثله بسیار است در شرع کما لا
یخفی علی المتتبع رواه الترمذی وابو داود والنسائی وعن خارجة بجای معجمه و جیم بن حذافة صحابی قرشی عدوی است معدود است در فرسان قریش او را با هزار سوار برابر مینهادند
یکباری عمرو بن عاص از امیر المؤمنین عمر سه هزار سوار کمک طلبید پس عمر سه کس را فرستاد خارجة بن حذافه و زبیر بن عوام و مقداد بن اسود را قال خرج علینا رسول الله گفت بیرون
آمد بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفت ان الله امدکم بصلوة بدرستیکه خدا تعالی مدد کرده است شما را بنمازی یعنی زیاده کرده است بر نماز پنجگانه نمازی دیگر و امداد در پی
فرستادن یکی را بر دیگری برای تقویت و تاکید و در روایتی زادکم الله و در بعض امرکم هی خیر لکم من حمر النعم این چنین نمازی که بهتر است شما را از چهارپایهای سرخ مراد شتران سرخ است که اعز و انفس
اموال است نزد عرب یعنی بهتر است از متاع دنیا و زینت آن که محبوبست نزد شما و حمر بضم حا و سکون میم جمع احمر و نعم بضم میم جمع حمار است الوتر آن نماز کدام است وتر است جعله الله لکم فیما بین صلوة
العشاء الی ان یطلع الفجر گردانیده و مشروع ساخته است آن را خدای تعالی برای شما در وقتیکه میان نماز عشا است تا آنکه طلوع کند فجر باین حدیث استدلال کرده اند بر وجوب وتر رواه الترمذی
وابو داود وعن زید بن اسلم از اکابر تابعین است مولای عمر بن الخطاب ثقه عالم فقیه عابد می نشستند در مجلس وی زیاده بر چهل از فقها امام مالک و سفیان ثوری و ابن عیینه و ایوب سختیانی از وی
روایت کرده اند و امام علی زین العابدین پیش او میرفت و حدیث می شنید گفتند یا ابن رسول الله تو بهترین مردم و فاضلترین ایشان هاشمی و نزد زید بن اسلم که از موالی است میروی فرمود علم باید
طلبید هر جا که باشد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نام عن وتره فلیصل اذا اصبح کسیکه خواب کرد و غافل شد از وتر خود باید که بگذارد وتر را و قضا کند آن را وقتی که صبح کند رواه الترمذی
مرسلا وعن عبد العزیز بن جریج بضم جیم اول و فتح را و سکون یا قال سألنا عائشة بای شیء کان یوتر رسول الله گفت پرسیدیم عائشه را بکدام سوره بود که وتر میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قالت
کان یقرأ فی الاولی گفت عائشه بود آنحضرت که میخواند در رکعت نخستین بسبح اسم ربک الاعلی وفی الثانیة و میخواند در رکعت دوم بقل یا ایها الکافرون وفی الثالثة و در رکعت سوم
بقل هو الله احد والمعوذتین بکسر واو مشدده یعنی قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس رواه الترمذی وابو داود وروی النسائی عن عبد الرحمن بن ابزی بفتح همزه و سکون
موحده و بزای صحابی صغیر است و والی خراسان بود از جانب امیر المؤمنین علی رضی الله عنه ورواه احمد عن ابی بن کعب والدارمی عن ابن عباس لم یذکرا المعوذتین و ذکر نکرده اند احمد و دارمی
معوذتین را بلکه تنها قل هو الله احد و ترمذی گفته عمل اکثر علما از صحابه و من بعدهم برین است که تنها قل هو الله احد بخوانند و شیخ ابن الهمام گفته که اصحاب ما همین را اخذ کرده اند انتهی اما بجا
بعض مردم از اهل دیار در رکعت اولی سوره انا انزلنا میخوانند آن را روایتی در اخبار و آثار یافته نشده است و میگویند در بعض روایات فقهیه آمده است وعن الحسن بن علی روایت است
از امام حسن بن علی رضی الله عنهما قال گفت حسن علمنی رسول الله تعلیم کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کلمات اقولهن فی قنوت الوتر دعای مشتمل بر چند کلمه که میگویم و میخوانم آن را در قنوت وتر
احتمال دارد که تعلیم آنحضرت آن بود که آن را در قنوت وتر بخوانند و احتمال دارد که آنحضرت این دعا را بوی تعلیم کرد و وی رضی الله عنه خوش داشت که در قنوت بخواند ظاهر عبارت ناظر
در همین معنی است و لیکن میگویند که در بعض روایات آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود اجعله فی وترک و این روایت غریب است و قنوت شافعیه همین است در وتر و فجر و نزد ما
اللهم انا نستعینک است و گفته اند افضل آنست که هر دو بخوانند و در باب قنوت بتفصیل باید اللهم اهدنی فیمن هدیت خدایا راه راست نما مرا در میان آن کسانیکه راه راست نموده و عافنی

یعنی عافیت ده مرا در ضمن آن کسانیکه عافیت داده ایشانرا و مراد بعافیت سلامت است از جمیع آفات دنیا و آخرت و تولنی فیمن تولیت و دوست دار مرا و متولی امر من باش
و برو منه لطف و کرم خود کیر همه کارهای مرا و بارک لی فیما اعطیت و برکت و زیادتی ده مرا در چیزی که داده از نعمتها وقنی شر ما قضیت و نگاهدار مرا از بدی آنچه قضا کرده است و تقدیر نموده
طلب وقایت ازین باعتبار ظاهر اسباب و الا انست که در لا یزال محو و اثبات در ان جاریست فانک تقضی ولا یقضی علیک پس بدرستیکه تو حکم میکنی بهرچه میخواهی و حکم کرده نمیشود بر تو انه
لا یذل من والیت بدرستیکه شان اینست که خوار نمیشود کسی که دوست داری تو او را ولا یعز من عادیت و گرامی و غالب نمیشود کسیکه دشمن داری تو او را تبارکت ربنا و تعالیت
بنده کی تو ای پروردگار ما و بلندی تو و بیهقی این کلمات را نیز زیاده کرده فلک الحمد علی ما قضیت نستغفرک اللهم و نتوب الیک رب اغفر وارحم وانت خیر الراحمین و در روایات ختم و
بدرود نیز آمده است بصیغه و صلی الله علی النبی محمد و آله و سلم رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجة و الدارمی و عن ابی بن کعب قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سلم
فی الوتر قال یعنی بود آنحضرت چون سلام میداد در وتر میگفت سبحان الملک القدوس سه بار در حالیکه دراز میکرد و بلند میکرد آواز خود را یعنی در بار سیوم چنانکه بیان میکند آنرا در روایت
دیگر که میگوید فی روایة للنسائی عن عبد الرحمن بن ابزی عن ابیه قال کان یقول اذا سلم سبحان الملک القدوس ثلاثا و یرفع صوته بالثالثة سه بار میگفت و بلند میکرد آواز خود را در مرتبه
ثالثه یا بکلمه ثالثه و درین حدیث دلیل است بر مشروعیت جهر بذکر و آن ثابت است بی شبهه لیکن خفی افضل است در غیر آنچه وارد است در وی جهر و عن علی رضی الله عنه ان النبی
صلی الله علیه و سلم کان یقول فی آخر وتره روایت است از امیر المؤمنین علی که آنحضرت میگفت در آخر وتر خود یعنی در اعتدال بعد از رکوع و امام احمد باین قایل است و بعض گفته اند
مراد بعد از سلام است و بعض گفته اند پیش از سلام در تشهد و بعض گفته اند در سجود اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک و بمعافاتک من عقوبتک و اعوذ بک منک لا احصی ثناء
علیک انت کما اثنیت علی نفسک ترجمه این در باب السجود بوضوح پیوسته است رواه ابو داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجة الفصل الثالث عن ابن عباس قیل له گفته شد
مر ابن عباس را هل لک فی امیر المؤمنین معویة آیا هست ترا میل و رغبت و محبت در معویه با وجود صدور این فعل نامشروع از وی که ما اوتر الا بواحدة و تر نکرد مگر بیک رکعت ظاهرا
این قایل نمیدانست که وتر بیک رکعت مشروع است قال گفت ابن عباس اصاب صواب کرده است معویه در راست رفته انه فقیه بدرستیکه وی فقیه و عالم است بشریعت
و فی روایة و در روایتی نیز آمده است که قال ابن ابی ملیکة بضم میم و فتح لام و سکون تحتانیه که تابعی ثقه است اوتر معویة بعد العشاء برکعة و تر گذارد معویه بعد از نماز عشا بیک رکعت و عنده
مولی لابن عباس و نزد معویه مولی بود مر ابن عباس را فاتی ابن عباس پس آمد آن مولای ابن عباس نزد ابن عباس فاخبره پس خبر داد ابن عباس را بآنچه دیده بود از معویه از گذاردن وی وتر بیک رکعت
فقال دعه فانه قد صحب النبی پس گفت ابن عباس بگذار معویه را و تخطیه و اعتراض مکن او را زیرا که وی صحبت داشته است با پیغمبر صلی الله علیه و سلم رواه البخاری بدانکه اینکه گفت
یا مشتغل بود بتقدیم شفع بر وی پس مشکل محل انکار است و آنرا بتیرا میگویند که منهی عنه است باتفاق یا بتقدیم شفع است چنانچه عامه بدان قائلند و ظاهر احتمال ثانی است چنانکه از
تصویب ابن عباس معویه را بجهة صحبت وی مر حضرت را صلی الله علیه و سلم ظاهر میگردد زیرا که آنچه موافق سنت است همین است و احتمال دارد که اول باشد چنانکه تصویب بجهة فقاهت
ظاهر دانست یعنی ممکن است که رای او بان رفته باشد و از موارد سنت آنرا استنباط کرده باشد و ابن عباس تلمیذ امیر المؤمنین علی است و اخذ علم از وی کرده و با وجود آن مراعات
معویه مینمود و مدارات میکرد بارها با وی در وقت نزاع وی با علی گفتی که شتابی مکن اگر از آنحضرت صلی الله علیه و سلم وعدی و اشارتی داری صبر کن و منتظر باش و اگر نه نزاع و
خلاف چه لایق است چنانچه بشارت داده اند ما را بخلاف در اعقاب ما و منتظر وعده نشسته ایم تا وقت در رسد والله اعلم و از حدیث مفهوم میشود که متعارف در ان زمان
در مردم وتر بسه رکعت بود و عن بریدة قال سمعت رسول الله گفت بریده اسلمی شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم یقول میگفت الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منا وتر حق است و ثابت
پس کسیکه وتر نکند پس نیست از ما یعنی از تابعان ما و بر طریقه ما الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منا الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منا سه بار مکرر فرمود با این وعید و این دلیل است بر وجوب و
رواه ابو داود و عن ابی سعید قال قال رسول الله گفت ابو سعید خدری گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم من نام عن الوتر او نسیه کسیکه خواب کرد از وتر یا فراموش کرد آنرا فلیصل
اذا ذکر او اذا استیقظ پس باید که بگذارد و قضا کند آنرا وقتی که یاد آرد آنرا یا بیدار گردد رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجة این حدیث نیز بحسب ظاهر دلالت بر وجوب دارد
اگرچه احتمال عدم وجوب نیز داشته باشد و این قدر کافیست در ثبوت وجوب بمعنی مقابل فرض و عن مالک بلغه ان رجلا سأل ابن عمر عن الوتر اواجب هو روایت است از امام مالک
که رسیده است او را که مردی سوال کرد ابن عمر را از وتر آیا واجبست آن فقال عبد الله قد اوتر رسول الله پس گفت عبد الله بن عمر رض تحقیق وتر کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه
و سلم و اوتر المسلمون و وتر کرده اند مسلمانان یعنی اصحاب پیغمبر فجعل الرجل یردد علیه پس در ایستاد آن مرد که تکرار میکند این سوال را بر ابن عمر و عبد الله یقول و در ایستاد عبد الله که میگوید
همین سخن را که اوتر رسول الله صلی الله علیه و سلم و اوتر المسلمون رواه فی الموطأ روایت کرده است مالک این حدیث را در موطا و ظاهر این حدیث تردد است میان وجوب و عدم
وجوب یعنی آنچه ثابت شده است فعل سنت و آن احتمال وجوب و سنیت هر دو دارد و احتمال دارد که اشارت باشد بودن او فرض عملی که دلیل قطعی نیست و معنی وجوب در اینجا همین است
والله اعلم و عن علی رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یوتر بثلث گفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بود آنحضرت که وتر میکرد بسه رکعت یقرأ فیهن تسع سور من المفصل میخواند در
سه رکعت نه سوره از مفصل یقرأ فی کل رکعة بثلث سور آخرهن قل هو الله احد میخواند در هر رکعت سه سوره آخر این همه سورها قل هو الله احد میبود و در بعض روایات تعیین این مجمل باین طریق آمده
که میخواند در رکعت اولی القدر و الهکم و زلزلت و در ثانیه و العصر و النصر و الکوثر و در ثالثه الکافرون و تبت و اخلاص رواه الترمذی و عن نافع قال کنت مع ابن عمر بمکة و السماء مغیمة گفت
نافع بودم من با ابن عمر بمکه و حال آنکه در آسمان ابر بود و این لفظ را بوجوه متعدده روایت کرده اند مغماة بضم میم و سکون غین و تخفیف میم و مغماة بضم میم و فتح غین و تشدید میم و متغیمة بضم میم

رواه ابو داود [illegible] الملک القدوس

وفتح عین وتشدید یاء معجمه بضم میم وکسر غین وسکون یا فخشی الصبح پس ترسید طلوع صبح را بجهت اشتباه فاوتر بواحدة پس وتر کرد ابن عمر بیک رکعت پس صبح بیک رکعت ثم انکشف فرای ان علیه لیلا پس ترا
کشاده ابر پس دید ابن عمر که باقیست شب فشفع بواحدة پس جفت ساخت آن یک رکعت را بیک رکعت دیگر وا نمود وترتیب برآورد ثم صلّی رکعتین رکعتین پس میگذارد دو رکعت دو رکعت فلما خشی الصبح
اوتر بواحدة پس هرگاه ترسید صبح را وتر کرد بیک رکعت رواه مالک وعن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یصلی جالسا فیقرأ وهو جالس روایتست از عائشه که آنحضرت
بود که نماز میگذارد نشسته پس قرارت میکرد وحال آنکه وی نشسته است فاذا بقی من قراءته قدر ما یکون ثلثین او اربعین آیة پس چون باقی میماند از قرارت او اندازه آنکه میبود سی یا چهل آیه قام
فقرأ وهو قائم می ایستاد آنحضرت ومیخواند وحال آنکه وی ایستاده است ثم رکع ثم سجد پس برکوع میرفت وسجود میکرد ثم یفعل فی الرکعة الثانیة مثل ذلک پس میکرد در رکعت دوم
مانند آن وعکس این حال مروی نیست که ایستاده نماز میکرده باشد بعد از ان بنشیند وقرارت کند پس نشسته برکوع رود وشبهه نیست در اصل جواز آن اگر چه خالی از کراهیت
نبود اگر بی عذر کند وذکر این جا بتقادر باب السنن از حدیث عبدالله بن شقیق گذشته است رواه مسلم وعن ام سلمة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلی بعد الوتر رکعتین روایت است
از ام سلمه که آنحضرت میگذارد بعد از وتر دو رکعت رواه الترمذی روایت کرده است این حدیث را ترمذی وزاد ابن ماجة وزیاده کرده است ابن ماجه این لفظ را که خفیفتین وهو
جالس یعنی میگذارد دو رکعت سبک وحال آنکه وی نشسته است شرح این در اول باب در حدیث سعد بن هشام گذشت وعن عائشة رض قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یوتر
بواحدة ثم یرکع رکعتین یقرأ فیهما وهو جالس گفت عائشه بود آنحضرت وتر میکرد بیک رکعت بعد میگذارد دو رکعت میخواند درین دو رکعت وحال آنکه وی نشسته است فاذا اراد ان
یرکع قام فرکع پس چون میخواست که رکوع کند می ایستاد پس برکوع میرفت شرح این نیز گذشت رواه ابن ماجة وعن ثوبان عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان هذا السهر جهد وثقل فرمود این بیخوابی
مشقت است وگرانی است سهر بفتحتین بیداری وبیخوابی وجهد بفتح جیم وسکون ها مشقت وضم جیم نیز آمده است فاذا اوتر احدکم فلیرکع رکعتین پس چون وتر کند یکی از شما پس باید که
بگذارد دو رکعت فان قام من اللیل والا کانتا له پس اگر برخواست یکی از شما بنماز شب پس آن فضل واکمل است واگر برنخواست باشند این دو رکعت مر او را بسنده از نماز شب در حصول
اصل ثواب آن رواه الدارمی وعن ابی امامة ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلیهما بعد الوتر وهو جالس روایت است از ابی امامه که آنحضرت میگذارد این دو رکعت را بعد از وتر وحال
آنکه وی نشسته است یقرأ فیهما میخواند درین دو رکعت اذا زلزلت وقل یا ایها الکافرون رواه احمد

باب القنوت

قنوت بمعنی طاعت وسکوت ودعا وقیام در صلوة آید ومراد اینجا
دعای مخصوص ست واز بعض مشایخ واز امام محمد نیز روایت کرده اند که دعائی در قنوت وجه دعیر آن معین نیست وگویند که تعیین دعا مزیل رقت قلب وصورت تمامت است واکثر برتوقیت
وتعیین اند مبادا بر زبان چیزی رود که مشابه کلام ناس بود ونماز بدان فاسد گردد واین خلاف دعای معقولست که تعیین وتوقیت در شرع وارد نشده است نه در جای که وارد
شده خواه بطریق وجوب یا استحباب ودر محیط وذخیره از ان اللهم انا نستعینک واللهم اهدنا را استثنا کرده است ودر مذهب حنفیه موقت در قنوت اللهم انا نستعینک است که گویند
که صحابه اتفاق دارند بران واولی آنست که اللهم اهدنا فیمن هدیت نیز بآن بخوانند وشمنی از ابی اللیث اللهم اغفر لی سه بار نیز آورده وبعض گفته ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة
وقنا عذاب النار نیز بخوانند وگفته اند هر که دعای قنوت نداند اللهم اغفر لی وربنا آتنا بخواند کذا فی شرح ابن الهمام ونزد شافعی اکتفا کنند با اللهم اهدنا واللهم انا نستعینک را از قنوت شمارند
وگویند که روایت آن در صحیحین وسنن معروفه نیست ولیکن علمای ما اثبات کرده اند آن را بطرق صحیحه از طبرانی وغیره وشیخ ابن الهمام از ابی داود آورده که در اثنای آنکه آنحضرت صلی الله علیه
وسلم دعا میکرد بر مضر آمد او را جبرئیل واشارت بسکوت کرد وگفت یا محمد خدای تعالی ترا سباب ولعان نیافریده ترا رحمة للعالمین فرستاده ترا درینجا کاری نیست بر ایشان اوی تعالی
لعنت کرده واراده او بهلاک وی رفته خواهد کرد بعد از ان تعلیم کرد جبرئیل آنحضرت را اللهم انا نستعینک الخ وشیخ جلال الدین سیوطی از شافعیه در عمل الیوم واللیلة این را آورده با اختلاف
الفاظ فی الجمله که در روایات آمده است واختلافی که علما را در قنوت است که خواندن آن پیش از رکوع است یا بعد از رکوع وخواندن قنوت مخصوص است بوتر یا در نماز فجر وجز آن
نیز آمده وخواندن قنوت در وتر دائم است یا مخصوص است بنصف اخیر رمضان با دلائل آن در شرح کتاب وشرح سفر السعادة مذکور است ومذهب ما شق اول ازین تردیدات است

الفصل الاول عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا اراد ان یدعو علی احد او یدعو لاحد بود پیغمبر خدا که چون میخواست دعا کند بر کسی یعنی دعا کند بر ضرر کسی یا دعا کند
مر کسی را یعنی دعا کند برای نفع کسی قنت بعد الرکوع دعا میکرد بعد از رکوع فربما قال اذا قال پس بسا بود که میگفت ودعا میکرد چون میگفت سمع الله لمن حمده ربنا لک الحمد برای نجات
بعض اصحاب خود که گرفتار بند عذاب ونکال کفار بودند ودعا میکرد برای هلاک ولعن بعض قبایل واحیای عرب اللهم انج الولید بن الولید خداوندا نجات وخلاص ده ولید بن ولید
قرشی مخزومی را که برادر خالد بن ولید بود اسیر کرده بود او را عبدالله بن جحش روز بدر کافر بود پس قدوم آوردند برادر وی خالد وهشام وفدیه دادند چهار هزار درم وچون فدیه
دادند او را بمکه بردند اسلام آورد وگفتند چرا پیش از فدیه اسلام نیاوردی وتو در میان مسلمانان بودی تا تراهم مال میبود دهیم اسلام گفت خوش نیامد مرا که مردم گویند که از اسیری
صبر کرد واسلام از بی صبری آورد پس برادرانش او را در مکه حبس کردند وایذا مینمودند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعا میکرد او را در قنوت بنجات وخلاص از دست ظالمان
پس بگریخت وی از دست ایشان وملحق شد برسول خدا صلی الله علیه وسلم وسلمة بن هشام ودیگر دعا میکرد آنحضرت در قنوت ومیگفت که خداوندا نجات ده سلمه بن هشام بن
مغیره مخزومی را که برادر ابوجهل بود وقدیم الاسلام بود واز خیار صحابه وفضلای ایشان بود واو را کافران در مکه حبس کرده بودند وعذاب میکردند ووی نیز از دست ایشان گریخته
وبرسول خدا ملحق شده ودر زمان عمر رضی الله عنه در جهاد روم شهید شده وعیاش بن ابی ربیعة ونجات ده خداوندا عیاش را نجات ده وشیخ گفته عیاش بن ابی ربیعه را این نیز برادر ابوجهل بود ولیکن از
مادر قدیم الاسلام بود وپیش از دخول آنحضرت بدار ارقم ایمان آورده وهجرت کرده بود بحبشه پس از ان هجرت آورد بمدینه در وقت هجرت آوردن عمر رضی الله عنه پس ابوجهل که برادر وی

میبود بمدینه آمد و گفت که یا رسول خدا منزده است که مدینه نشنیدم تا ترانه بیند پس بهراه در همراه ایشان بمکه آمد پس ابوجهل او را ببست و بند کرد پس بگریخت و بمدینه آمد و در تبوک شهید شد
این مثال آن بود که آنحضرت در قنوت برای مؤمنان دعا میکرد و در حق کفار بر کافران نفرین مود اللهم اشدد وطأتک علی مضر خداوندا سخت گردان پایمال کردن و هلاک کردانیدن ترا بر مضر
مراد که نام قبیله ایست و اجعلها سنین کسنی یوسف و بگردان وطأت را و ایامی را که ایشان در روی کفر میکنند و عناد میورزند قحطی مانند قحط که هفت سال بر اهل مصر در زمان یوسف علیه السلام
شده بود و سنین جمع سنه است در اصل یعنی سال و غالب آمد بر قحط سال اهل مکه نیز بدعای آنحضرت صلی الله علیه و سلم و قهر الهی تعالی هفت سال گرفتار عذاب قحط بودند و در آن مدت استخوان
و مردارها میخوردند و نعوذ بالله من غضب الله و غضب رسوله بجهر بلند جهر میکرد و بلند میخواند آنحضرت این دعا را در قنوت و کان یقول فی بعض صلوته و بود آنحضرت که میگفت در بعض
احیان در نماز خود اللهم العن فلانا و فلانا خداوندا لعنت کن و رانده گردان از درگاه رحمت خود فلان و فلان قبیله را لاحیاء من العرب میگفت این را برای قبیلها از عرب که کافر
و معاند حق بودند انزل الله تا آنکه فرو فرستاد خدای تعالی این آیه را که لیس لک من الامر شیء الآیة تا آخر آیه که او یتوب علیهم او یعذبهم فانهم ظالمون یعنی مر ترا ای محمد تصرفی در کار
خانه خداوندی و اعتراضی بر کار وی جل علا التصرف و اختیار همه بدست قدرت اوست و دوست مالک امر ایشان که هلاک کرداند طائفه را از ایشان و گرفتار کرداند بقهر و غضب
خود یا توبه کند بر ایشان و رجوع کند بفضل و رحمت خود اگر مسلمان شوند یا عذاب کند ایشان را اگرچه بر کفر و ظلم خود باشند نیستی تو مگر بنده مامور بانذار و جهاد و تا آنچه ما فرموده ایم و حکم کرده ایم
تمکن باقی هر چه ما دانیم بکنیم و در روایت آمده است که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم این دعا را میخواند و لعنت میکرد جبرئیل آمد و اشارت بسکوت کرد و گفت یا محمد ما ترا سباب
و لعان نفرستاده ایم ترا رحمة للعالمین فرستاده ایم چنانکه در شرح ترجمه گذشت و اکثر بر آنند که نزول این آیت روز احد بود و در هنگامیکه سر مبارک آنحضرت مجروح شده بود مغفر در خساره
شریف فرو رفت و گوشه از دندان شریف بشکست و آنحضرت خون از روی مبارک پاک میکرد و میگفت کیف یفلح قوم خضبوا وجه نبیهم چگونه رستگاری یابند گروهی که رنگ کردند روی
مبارک پیغمبر خود را بخون و گویند بحکم حصه از بشریت و طبیعت که برای حکم و مصالح دین و دنیا در جوهر شریف وی ابداع نموده بودند غضبی از وی ظهور نمود پس نازل شد این آیه و این در حقیقت
تادیب و تهذیب خلق شریف وی بود که پروردگار او را بوی نگذاشت و در جمیع اوقات مربی احوال و مهذب اخلاق او بود صلی الله علیه و سلم و قول عائشه را که فرموده کان خلقه القرآن
همین معنی آورده اند یعنی قرآن مهذب اخلاق او بود و همین معنی را در شرح فتوح الغیب بهتر از این شرح کرده شده است والله اعلم متفق علیه وعن عاصم الاحول قال سألت [illegible] بن مالک عن
القنوت فی الصلوة روایت است از عاصم احول که از ثقات تابعین است گفت پرسیدم انس را رضی الله عنه از خواندن قنوت در نماز [illegible] بعده بود و پیش از رکوع و
برداشتن از آن قال گفت انس قبله قنوت پیش از رکوع بود انما قنت رسول الله صلی الله علیه و سلم بعد الرکوع شهرا قنوت نخواند آنحضرت بعد از رکوع مگر یک [illegible] کان بعث اناسا یقال
لهم القراء بدرستیکه شان اینست که فرستاده بود آنحضرت مردمان را که خوانده میشدند نام کرده میشدند ایشان را قرا یعنی خوانندگان قرآن که قرائت قرآن بسیار میکردند و بعبادت مولی
مشغول میبودند قتاده در روایت خود آورده که روز هیزم کشی میکردند و شب نماز میگذاردند و قرآن میخواندند و در روایت ثابت بنانی آمده است که هیزم میکشیدند و طعامی
برای اهل خانه خود میخریدند و در شب آن قرآن میکردند رضی الله عنهم سبعون رجلا هفتاد تن بودند این قرا و بروایتی چهل تن و بروایتی سی فاصیبوا پس رسیده شدند بلا و کشته شدند و قصه
کشته شدن ایشان از غرائب واقعات و اعاجیب قصص است در شرح مذکور است و در شان ایشان نازل است و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین
الآیة فقنت رسول الله پس قنوت خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بعد الرکوع شهرا بعد از سر برداشتن از رکوع یکماه یدعو علیهم در حالتی که دعا میکرد بر کشندگان قرا و در روایتی لیثین
صباحا یا اربعین صباحا از اینجا معلوم کم که خواندن این قنوت در نماز صبح بود و در نماز صبح که قنوت خوانده اند در همین قضیه بود و فقط نه که دائمی بود چنانکه شافعیه میگیرند متفق علیه
الفصل الثانی عن ابن عباس قال قنت رسول الله گفت قنوت خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم شهرا متتابعا یکماه پی در پی یعنی هر روز فی الظهر و العصر و المغرب و العشاء و صلوة الصبح در
هر پنج وقت اذا قال وقتیکه میگفت سمع الله لمن حمده من الرکعة الاخیرة از رکعت پسین و در بعض نسخ الآخرة یدعو علی احیاء من بنی سلیم دعا میکرد بر ضرر چند قبیله از بنی سلیم علی رعل
بکسر را و سکون عین و ذکوان بفتح ذال معجمه و سکون کاف و عصیة بضم عین و فتح صاد و تشدید یا و اینها همه قبائل بنی سلیم اند که بر اینها دعا میکرد آنحضرت و یؤمن من خلفه آمین میگفتند
آنکسانیکه پس او بودند از مقتدیان رواه ابو داؤد وعن انس ان النبی روایت است از انس که پیغمبر صلی الله علیه و سلم قنت شهرا ثم ترکه قنوت خواند یکماه بعد از آن بگذاشت قنوت را
نخواند چنانکه گذشت و اکثر اهل علم بر آنند که نیست قنوت نه در نماز صبح و نه در غیر آن جز نزد مالک و شافعی میگویند که قنوت کند در نماز صبح دائما و در همه نمازها اگر واقع شود و اقعه
رواه ابو داؤد و النسائی وعن ابی مالک الاشجعی قال قلت لابی یا ابت انک قد صلیت خلف رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابی بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم گفت گفتم مر پدر خود را
ای پدر من بدرستیکه تو بتحقیق نماز کرده پس آنحضرت و پس خلفای اربعه رضی الله عنهم ههنا بالکوفة اینجا یعنی بکوفه این متعلق بعلی است رضی الله عنه زیرا که نماز بکوفه پس علی بود نه خلفای ثلثه نحوا من خمس
سنین یعنی نزدیک به پنج سال اکانوا یقنتون آیا بودند ایشان یعنی آنحضرت و خلفای اربعه که قنوت میخواندند یعنی در نماز صبح و جز آن در نمازها بی آنکه نه چنانکه حالا میخوانند بعض مردم
قال ای بنی محدث گفت پدر من ای پسرک من این که میخوانند و مواظبت بران مینمایند بدعتست نو پدید آمده در دین و خواندن آنحضرت بود جز یکماه که در وقت صبح
خوانده بعد از آن ترک کرد چنانکه گذشت رواه الترمذی و النسائی و ابن ماجه و این حدیث دلیل است بر مذهب حنفیه و شیخ ابن حجر در شرح خود میگوید که جواب داده اند
ازین ائمه ما که آن کسانیکه احادیث قنوت در وقت صبح آورده اند و اثبات آن کرده علما اند و اختیار اند و اجب است تقدیم ایشان بر آن کسانیکه نفی کرده اند و میگویند حدیثی
که از ابن مسعود روایت کرده اند که قنوت نخواند آنحضرت در هیچ نمازی ضعیفست و همچنین آنچه روایت کرده شده است از ابن عباس که گفته بدعتست و همچنین آنچه روایت

ما بعد از رکوع

کرده شده است

کرده شده است از ام سلمه که آنحضرت نهی کرده از قنوت این احادیث همه ضعیف اند و این کلام خالی از تکلف نیست والله اعلم **الفصل الثالث** عن الحسن ان عمر بن الخطاب جمع الناس
علی ابی بن کعب روایت است از حسن بصری که عمر رضی الله عنه گرد آورد مردم را بر ابی بن کعب که یکی از آنها بود که حفظ کرده بودند تمام قرآن را در زمان آنحضرت و اقرأ صحابه بود و او را
سید القراء میگفتند یعنی فرمود که وی امام شود و مردم همه پس وی اقتدا کنند و این در قیام رمضان بود فکان یصلی لهم عشرین لیلة پس بود ابی بن کعب که نماز میگذارد برای مردم و
امامت میکرد ایشان را بیست شب ولا یقنت بهم الا فی النصف الباقی و قنوت نمیخواند برای ایشان مگر در نصف اخیر از رمضان فاذا کانت العشر الاواخر پس هرگاه که شد ده شب
اخیر یعنی عشرهٔ اخیر تخلف فصلی فی بیته تخلف مینمود ابی از آمدن مسجد و نماز گذاردن با مردم و گذارد در خانهٔ خود و تخلف پس آمدن از کسی فکانوا یقولون ابق ابی پس بودند مردم که میگفتند
بطریق تعجب و تشکی گریخت ابی رواه ابو داؤد و سئل انس بن مالک عن القنوت و پرسیده شد انس رضی الله عنه از خواندن قنوت که بعد از رکوع بود یا پیش از رکوع فقال قنت رسول الله
صلی الله علیه وسلم بعد الرکوع پس گفت انس قنوت خوانده است آنحضرت بعد از رکوع و فی روایة قبل الرکوع و بعده و در روایتی گفت خوانده است پیش از رکوع و بعد از رکوع رواه ابن ماجه
این هر دو حدیث از حسن بصری دلیل است مر شافعیه را اما اول بر تخصیص بنصف اخیر از رمضان و مشایخ ما میگویند که احادیث در قنوت وتر مطلق آمده و بی تخصیص رمضان پس باید
و وتر خود دائمی است مخصوص برمضان نه پس قنوت نیز دائم باشد و چون احادیث بسیار است عمل بدان اولی و ارجح باشد و اما ثانی بر بودن قنوت بعد از رکوع و ما اینجا هم میگوییم که احادیث
در قنوت قبل الرکوع بسیار است و عمل صحابه نیز موافق همین نقل کرده اند و آنچه بعد از رکوع واقع شده است مخصوص بیک شهر است نه دائم والله اعلم **باب قیام شهر رمضان**
مراد بدان تراویح است و سبب تسمیهٔ آن بتراویح آنست که مردم که در اوائل اجتماع میگذاردند می نشستند بعد از هر دو سلام و راحت میکردند از این جهت تراویح نام آن نهادند و کلام در تراویح
بسیار است و جمله از آن در رسالهٔ مسماة بما ثبت من السنة فی ایام السنة ذکر کرده ایم و از حیثیت آنست که آنحضرت مواظبت نکرده بر آن شبی چند بگذارد و چون مردم بسیار اجتماع و ازدحام نمودند ترک
کرد از جهة شفقت بر امت که مبادا فرض گردد و صحیح آنست که آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم گذارده همان نماز تهجد وی بود که یازده رکعت باشد و ابن ابی شیبه از ابن عباس روایت آورده که
آنچه آنحضرت گذارده بیست رکعت بود و نیز بعد از آنحضرت تا خلافت عمر رضی الله عنه حال هم بر آن نهج بود که هر کسی برای خود در خانه یا مسجد میگذارد و چون صدری از خلافت عمر گذشت مردم را
جمع کرد چنانکه در احادیث بیاید و اهل مدینهٔ مطهره بر بیست رکعت شانزده رکعت دیگر میگذاردند و سببش آن بود که اهل مکه میان هر دو ترویحه طوافی میکردند و دو رکعت طواف میگذاردند
اهل مدینه چون از این فضیلت دور افتادند در بدل آن چهار رکعت افزودند الآن نیز درین مقام شریف متعارف است و از است عشریه میگویند و در آخر شب بعد از گذاردن تراویح که در
اول شب میگذارند در خانها می آیند و میگذارند **الفصل الاول** عن زید بن ثابت ان النبی صلی الله علیه وسلم اتخذ حجرة فی المسجد من حصیر روایت است از زید بن ثابت که از فقهای صحابه است
و قاری بود و بفرائض و کاتب وحی بود که آنحضرت ساخت حجره را در مسجد از نباح حصیر چنانکه عادت شریف بود برای اعتکاف و حجر بمعنی منع است و آن منع میکند و باز میدارد مردم را از در
آمدن و درون آن و ابتی حجره نیز آمده برای و حجر نیز بمعنی باز داشتن است فصلی فیها لیالی پس نماز بگذارد آنحضرت در آن حجره چند شب حتی اجتمع علیه ناس تا آنکه گرد آمدند بر آنحضرت مردم بسیار
ثم فقدوا صوته لیلة پس گم کردند مردم یعنی نشنیدند آواز از آنحضرت را شبی وظنوا انه قد نام و گمان بردند که آنحضرت بتحقیق خواب کرد فجعل بعضهم یتنحنح لیخرج الیهم پس گشتند بعض که تنحنح کنند آواز
کردند تا بیرون آید بسوی ایشان فقال ما زال بکم الذی رأیت من صنیعکم پس گفت آنحضرت همیشه بود با شما آنچه دیدم از کار شما که شدت حرص شماست بر اقامت نماز شب با جماعت حتی خشیت
ان یکتب علیکم تا آنکه ترسیدم که نوشته شود و فرض کرده شود بر شما گویا حق عز و جل وحی فرستاده بود بسوی آنحضرت که اگر تو مواظبت کردی برین نماز فرض میگردانم آنرا بر ایشان یا
افتاد در دل آنحضرت اتفاقا چنانکه در بعض عبادتها که مداومت کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرض کرده شد و بعض میگویند که عادت الله جاری بود بر آن که هر چه آنحضرت بر آن
مداومت نماید فرض گردد و این مشکل میشود که بسیاری از سنن رواتب بود که آنحضرت بر آن مواظبت مینمود و فرض نشد و لو کتب علیکم ما قمتم به و اگر نوشته میشد بر شما بر پا نمیتوانستید
کرد آنرا فصلوا ایها الناس فی بیوتکم پس بگذارید ای مردمان در خانهای خود فان افضل صلوة المرء فی بیته الا الصلوة المکتوبة زیرا که فاضلترین نماز مرد نماز اوست در خانه اش متفق علیه و عن ابی هریرة
قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یرغب فی قیام رمضان بود آنحضرت که ترغیب مینمود صحابه را در گذاردن نماز شب در رمضان من غیر ان یأمرهم فیه بعزیمة بی آنکه امر کند ایشان را
در قیام رمضان بجد و تاکید و ایجاب فیقول من قام رمضان ایمانا و احتسابا پس میگفت کسیکه قیام کند رمضان را بجهة ایمان و تصدیق بثواب و طلب اجر آخرت بی ریا و سمعه غفر له ما تقدم من
ذنبه آمرزیده شود مر او را چیزیکه پیش رفته است از گناهان صغیره وی فتوفی رسول الله پس قبض کرده شد روح پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم والامر علی ذلک و حال آنکه شان و کار قیام
رمضان بر آن بود که هر که میخواست بطلب اجر و ثواب آنرا بطور خود میگذارد و جماعت در وی معهود و مقرر نبود ثم کان الامر علی ذلک فی خلافة ابی بکر پس همین روش بود در
خلافت ابو بکر و صدرا من خلافة عمر علی ذلک و بود امر در زمان اول از خلافت عمر نیز بر آن بعد از آن اهتمام کرد عمر رضی الله عنه بشان آن و امر کرد مردم را باجتماع و کثرت آن کما
چنانکه در حدیث بیاید و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قضی احدکم الصلوة فی مسجده چون بگذارد یکی از شما نماز را در مسجد خود فلیجعل لبیته نصیبا من صلوته پس باید که بگرداند
مر خانهٔ خود را بهره از نماز خود و بگذارد بعض نوافل را فان الله جاعل فی بیته من صلوته خیرا پس بدرستیکه خدای تعالی گرداننده است در خانهٔ وی از نماز وی نیکی را آوردن این حدیث
درین باب بگویا اشارتیست باآنکه در رمضان نیز چیزی از نماز در خانه باید گذارد رواه مسلم **الفصل الثانی** عن ابی ذر قال صمنا مع رسول الله گفت ابو ذر روزه داشتیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم فلم یقم بنا شیئا من الشهر پس قیام ننمود با ما چیزی از ماه رمضان یعنی نگذارد بجماعت از نماز نفل چیزی جز نماز فرض حتی بقی سبع تا آنکه باقی ماند هفت شب فقام بنا پس قیام نمود با ما
حتی ذهب ثلث اللیل تا آنکه رفت سیوم حصه از شب فلما کانت السادسة پس هرگاه که شد شب ششم یعنی باقی ماند شش شب لم یقم بنا قیام ننمود فلما کانت الخامسة پس هرگاه که

شد شب ششم یعنی باقی ماند پنج شب قام بنا قیام نمود با ما حتی ذهب شطر اللیل تا آنکه رفت نصف شب فقلت ابو ذر میگوید پس گفتم من یا رسول الله لو نفلتنا قیام هذه اللیلة کاشکی زیاده میکردی
برما قیام این شب را فقال ان الرجل اذا صلی مع الامام پس گفت آنحضرت بدرستیکه مرد چون بگذارد نماز را با امام حتی ینصرف تا آنکه برگردد از نماز حسب له قیام لیلة حساب کرده میشود
مراورا برابر خواستن شب تمام در ثواب فلما کانت الرابعة لم یقم بنا پس هرگاه که شد شب چهارم قیام نکرد با ما حتی بقی ثلث اللیل تا آنکه باقی ماند سیوم حصه شب فلما کانت الثالثة جمع اهله ونسائه
والناس پس هرگاه که شد شب سیوم جمع کرد آنحضرت اهل بیت خود را و زنان خود را و مردم را فقام بنا حتی خشینا ان یفوتنا الفلاح پس قیام نمود با ما تا آنکه ترسیدیم ما که فوت گردد
از ما فلاح راوی یا ابوذر میگوید قلت وما الفلاح گفتم من یا ابی ذر چیست مراد بفلاح قال السحور گفت ابوذر مراد بفلاح طعام سحر است زیرا که وی معین است بر اتمام صوم که سبب
فلاح ست و در وی اقامت سنت است و تمام فلاح در آنست ثم لم یقم بنا بقیة الشهر پس قیام ننمود با ما باقی شهر رواه ابو داؤد والترمذی والنسائی وروی ابن ماجة نحوه الا ان
الترمذی لم یذکر ثم لم یقم بنا بقیة الشهر مگر آنکه ترمذی ذکر نکرده این عبارت را که ثم لم یقم بنا بقیة الشهر وعن عائشة رضی الله عنها قالت فقدت رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عائشه گم کردم
و نیافتم پیغمبر خدا را در روز نوبت خود آنحضرت را در شبی فاذا هو بالبقیع پس ناگاه دیدم که آنحضرت ببقیع است که مقبره مدینه مطهره است فقال اکنت تخافین ان یحیف الله علیک
ورسوله پس گفت آنحضرت آیا بودی تو که میترسیدی که جور و ستم میکند خدای تعالی بر تو و پیغمبر وی و گمان بردی که نوبت ترا بغیر تو دادم قلت عائشه میگوید گفتم من یا رسول الله
انی ظننت انک اتیت بعض نسائک من گمان بردم که تو آمدی بعضی از زنان خود را این سخن را عائشه مثل از قول آنحضرت اکنت تخافین الخ گفته باشد یا آنحضرت بقرینه حال
از وی فهمیده و شاید که بعد از این قول نیز گفت بجهة اعتذار و اظهار ما فی الضمیر فقال پس گفت آنحضرت برای بیان موجب بیرون آمدن آنحضرت از نزد عائشه ان الله تعالی ینزل
لیلة النصف من شعبان الی السماء الدنیا بدرستیکه خدای تعالی نزول میکند بفضل و رحمت در شب نصف از شعبان بسوی آسمانی که فروتر از آسمانها است فیغفر لاکثر من عدد شعر غنم
کلب پس می آمرزد بیشتر از شمار موهای گوسفندان قبیله کلب را که قبیله بود از عرب بود دار از وی غنم یعنی پس میخواستم که قیام این شب کنم و ببقیع روم و مرده‌ها را استغفار کنم و این
مجمل است حصه آن را بتفصیل در شرح ذکر کرده شده است و ذکر این حدیث درین باب بمناسبت قیام رمضان است رواه الترمذی وابن ماجة وزاد رزین و زیادت کرده است
رزین که از کبار محدثین است این لفظ را که ممن استحق النار یعنی می آمرزد مردم را از آنهایی که مستحق نار و عذاب شده اند وقال الترمذی سمعت محمدا یعنی البخاری میگفت ترمذی
شنیدم محمد یعنی بخاری را یضعف هذا الحدیث ضعیف میگفت این حدیث را وعن زید بن ثابت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة المرء فی بیته افضل من صلوته فی مسجدی
هذا الا المکتوبة نماز مرد در خانه خود افضل است از نماز وی در مسجد من که این مسجد عظیم الشان است که نماز در وی برابر هزار نماز است در غیر وی الا المکتوبة مگر نماز فرض که وی در مسجد
افضل است این را در اینجا فرمود که قیام لیل با مردم چند شب در مسجد کرد و بعد از ان ترک کرد و اعتذار نمود پس فرمود که بروید و در خانه‌های خود مشغول باشید و نماز کنید و
تمسک کرده اند مالک و ابو یوسف و بعض شافعیه و غیر ایشان که افضل در صلوة تراویح آنست که در خانه‌ها بگذارند تنها و آنحضرت که در مسجد گذارد برای بیان جواز بود و از
جهة آنکه معتکف بود و ابوحنیفه و شافعی و جمهور اصحاب وی و بعض مالکیه و غیر ایشان بر انند که افضل صلوة او ست بجماعت در مسجد چنانکه عمر بن الخطاب و صحابه بعد از وی کرده اند
و مستمر است بران عمل مسلمانان زیرا که وی شعار دین است و مشابه بنماز عید است و باین مناسبت ظاهر شد مناسبت ذکر این حدیث درین باب اشارت بجواز تراویح است در
بیت و مختار آنست که اگر مردی باشد مقتدا که وجود وی سبب تکثیر جماعت گردد باید که در مسجد بگذارد و اگر چنین نیست روا است که در خانه بگذارد کذا ذکر فی کتب الفقه
رواه ابو داؤد والترمذی الفصل الثالث عن عبد الرحمن بن عبد القاری نسبت بقاره است که نام قبیله ایست و این یای مشدده است و قاری بمعنی قرآن خوان بهمزه است
و لادت وی در زمان رسالت پناه است و لیکن او را سماعی و روایتی نیست و واقدی او را در صحابه ذکر کرده و مشهور آنست که وی تابعی است عامل عمر بن الخطاب بود بر بیت المال
قال خرجت مع عمر بن الخطاب لیلة الی المسجد گفت بیرون آمدم با عمر رضی الله عنه یک شبی یعنی از رمضان بسوی مسجد فاذا الناس اوزاع متفرقون پس ناگاه مردم پراکنده و جدا جدا
نشسته اند یصلی الرجل لنفسه نماز میگذارد مردی برای نفس خود یعنی تنها و یصلی الرجل فیصلی بصلوته الرهط و نماز میگذارد مردی و میگذارند با نماز وی قومی یعنی بجماعت و رهط نام جماعت
کم از ده فقال عمر انی لو جمعت هؤلاء علی قاری واحد لکان امثل پس چون دید عمر این تفرق گفت بدرستیکه من اگر جمع کنم این مردم را بر یک امام هر آینه باشد افضل قاری اینجا بهمزه
ثم عزم پس تر چون عمر را این رای و این نیت درست داد و قصد بجد کرد فجمعهم علی ابی بن کعب پس جمع کرد مردم را بر ابی بن کعب و او را امام قوم ساخت قال گفت عبد الرحمن
بن عبد القاری ثم خرجت معه لیلة اخری پس تر بیرون آمدم با عمر بمسجد شب دیگر والناس یصلون بصلوة قارئهم و حال آنکه مردم نماز میگذارند با نماز امام خود که ابی بن کعب است
قال عمر نعمت البدعة هذه گفت عمر نیکو بدعتی است این بدعت بدعت گفتن آن را باعتبار حدوث این هیئت و اجتماع است و اما اصل جماعت در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود
و آنحضرت چند بار بجماعت گذارده چنانکه گذشت و حق آنست که آنچه خلفای راشدین کنند سنت است و داخل است در عموم من سن سنة حسنة الحدیث والتی تنامون عنها افضل
من التی تقومون یرید آخر اللیل و آن صلوتی که خواب میکنید و غفلت میورزید شما از ان فاضلتر است از آنچه قیام میکنید میخواهد عمر رضی الله عنه آخر شب را یعنی گذاردن آن آخر شب فاضلتر است
از ادای نماز که قیام میکنید در اول لیل اشارت است بافضلیت قیام تراویح در آخر شب از جهة فضل وقت و زیادت مشقت کذا قال الطیبی و این معنی ظاهر و اوفق است بقول وی
یرید آخر اللیل و اما قول طیبی که تحقیق اند کرده اند بدان اهل مکه زیرا که ایشان میگذارند تراویح را بعد از نوم این اگر عادت ایشان باشد در زمان قدیم اما الان خود در اول شب
میگذارند و تمام شب نمیخوابند و در آخر شب برای تهجد بخانه میروند و بعض گفته اند که معنی این عبارت این است که آن نماز یکه فارغ میشوید از ان و خواب میکنید بعد از آن

بهتر است از آنچه برخیزید برای آن بعد از خواب یعنی گذاردن در اول شب افضل است و آن باعتبار احتیاط تا فوت نگردد و بر این معنی آخر اللیل متعلق به تقومون خواهد بود و بعض فرق کرده اند
میان کسی که وثوق دارد بانتباه و استیقاظ و کسیکه ندارد چنانکه در افضلیت ایتار در اول یا آخر آن گفته اند کذا قال الکرمانی وکان الناس یقومون اوله و بودند مردم که قیام میکردند در اول شب
رواه البخاری وعن السائب بن یزید قال امر عمر ابی بن کعب وتمیما الداری ان یقوما للناس فی رمضان باحدی عشرة رکعة امر کرد عمر ابی بن کعب و تمیم داری را که وی نیز از مشاهیر صحابه است و اول
نصرانی بود و مسلمان شد که قیام نمایند این هر دو صحابی برای مردم در رمضان بیازده رکعت چنانکه آنحضرت نیز بیازده رکعت که عادت وی در تهجد بود قیام مینمود و گفته اند که این
روایت وهم است زیرا که بصحت رسیده است که قیام میکردند در عهد عمر به بیست رکعت و جواب داده اند که سند این حدیث صحیح است و تواند که در بعض اوقات گاهی بیست
میکرده باشند و گاهی یازده و بعض گفته اند که تواند که در بعض لیالی بقصد تشبه بآنحضرت صلعم میکرده باشند و بعد از ان قرار بر عشرین یافته باشد چنانکه از آنحضرت هم روایتی هست و در روایت
بیست و سه که آمده است باعتبار سه رکعت وتر است وکان القاری یقرأ بالمئین جمع مائة و بود امام میخواند سورتها را که هر یکی از آنها زیاده بر صد آیت است حتی کنا نعتمد
علی العصا من طول القیام تا آنکه بودیم ما که تکیه میکردیم بر عصا از جهت درازی ایستادن و اتکا در نماز نفل درست است خصوصا نزد ضعف و عدم طاقت فما کنا ننصرف الا فی
فروع الفجر پس نبودیم ما که برگشتیم از نماز مگر در اوایل فجر و اعالی آن و فرع هر چیز اعلای آن چیز را گویند چنانچه فروع شجر و در حدیث آمده است که آنحضرت بر میداشت دستها را تا
فروع اذنین یعنی اعلای گوشها رواه مالک وعن الاعرج قال ما ادرکنا الناس الا وهم یلعنون الکفرة فی رمضان روایت است از عبد الرحمن اعرج که از مشاهیر تابعین و ثقات
ایشانست که گفت در نیافتیم ما مردم را مگر آنکه ایشان لعنت میکردند کافران را در رمضان یعنی در قنوت وتر وی از جهت تعظیم نکردن ایشان چیزی را که تعظیم کرده است آنرا حق سبحانه
و عدم اهتدا بچیزیکه فرستاده است در وی از قرآن وکان القاری یقرأ سورة البقرة فی ثمان رکعات و بود قاری که امام بود میخواند سورهٔ بقره را در هشت رکعت فاذا قام
بها فی ثنتی عشرة رکعة پس چون قیام میکردند بدان و میخواندند آنرا در دوازده رکعت رای الناس انه قد خفف اعتقاد میکردند مردم که وی تخفیف کرد در قرائت رواه مالک
وعن عبد الله بن ابی بکر از اکبر اولاد صدیق است و قدیم الاسلام است قال سمعت ابی یقول کنا ننصرف فی رمضان من القیام گفت شنیدم ابی بن کعب را میگفت بودیم
که برگشتیم در رمضان از قیام شب فنستعجل الخدم بالطعام پس شتابی میکردیم خادمان را باحضار آوردن طعام مخافة فوت السحور از جهت ترس در گذشتن وقت طعام سحر بجهت طلوع فجر
و فی اخری مخافة الفجر و در روایت دیگر بجای مخافة فوت السحور این لفظ واقع شده است که مخافة الفجر از جهت ترس طلوع فجر و مآل هر دو یکیست رواه مالک وعن عائشة ان النبی صلی
الله علیه وسلم قال روایت است از عائشه که روایت کرد آنحضرت که گفت هل تدرین ما فی هذه اللیلة یا در می یابی تو ای عائشه که چه چیز است درین شب یا رسول الله فقال فیها ان یکتب کل
مولود من بنی آدم فی هذه السنة پس گفت آنحضرت درین شب یکی اینست که نوشته میشود هرکه زاییده میشود از اولاد آدم درین سال و فیها ان یکتب کل هالک من بنی آدم فی هذه السنة و دیگر
درین شب اینست که نوشته میشود هرکه هلاک کرده میشود و میرانیده میشود از اولاد آدم درین سال و فیها ترفع اعمالهم و دیگر درین شب این است که برداشته میشود کردارهای اولاد
آدم طیبی گفته یعنی نوشته میشوند اعمال بنی آدم که برداشته میشوند در سال روز بروز چنانکه نوشته میشود که خواهد مولود شد که خواهد مرد پس نوشتن درین شب است و برداشتن در ایام
تمام سال و این معنی از عبارت دور است زیرا که گفت رفع کرده میشوند در وی اعمال نه نوشته میشوند و تواند که اعمال تمام سال که روز بروز برداشته و نوشته شده است درین شب
نیز یکبارگی تمام دفتر رفع میکرده باشند از برای مقابله چنانکه اهل حساب میکنند از جهت تکریم این شب و حکم الهی بدان والله اعلم و فیها تنزل ارزاقهم و درین شب فرو فرستاده میشود
رزقهای بنی آدم مراد بانزال ارزاق کتابت ارزاق است چنانکه کتابت اعمال میکنند چنانکه در احادیث آمده است نوشته میشود در وی اجلها و رزقها و نوشته میشوند حاجیانی که درین
سال حج خواهند کرد و توفیق آن خواهند یافت و چون عائشه ذکر رفع اعمال صالحه که موصل اند بجنت شنید و شنید که نوشته میشوند پیش از عمل که بندگان آن را میکنند فهمید که پس در
آمدن جنت بتقدیر الهی است و بفضل وی نه تنها بعمل فقالت پس گفت عائشه یا رسول الله ما من احد یدخل الجنة الا برحمة الله تعالی آیا هیچ یکی در نمی آید بهشت را مگر برحمت خدا تعالی فقال
پس گفت آنحضرت ما من احد یدخل الجنة الا برحمة الله تعالی نیست هیچ یکی که در آید بهشت را مگر برحمت حق تعالی ثلثا یعنی گفت آنحضرت این سخن را سه بار یا سوال عائشه و جواب آنحضرت
هر دو سه بار بود و در بعض نسخ لفظ ثلثا نیست قلت ولا انت عائشه میگوید که گفتم من و تو نیز که پیغمبر خدائی و محبوب اوئی یا رسول الله نیز در نمی آئی بهشت را مگر برحمت وی تعالی
فوضع یده علی هامته پس نهاد آنحضرت دست مبارک خود را بر سر مبارک خود فقال ولا انا پس گفت آنحضرت و نه من هم در آیم الا ان یتغمدنی الله منه برحمة مگر آنکه بپوشد مرا خدای تعالی
برحمت خود که صادر است از جناب فضل و لطف وی و خود وجود شریف وی سراسر رحمت است برای عالمیان چه جای خودش یقولها ثلث مرات در حالتی که میگوید آنحضرت این کلمه را
سه بار و معنی دست بر سر نهادن اظهار ذلت و افتقار است در پیش درگاه حق جل و علا و اشارت بشمول رحمت وی تعالی مر او را از فرق تا قدم و تعظیم نعمت رحمت و مغفرت هامة
بتخفیف میم یعنی سر رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر وعن ابی موسی الاشعری عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان الله لیطلع فی لیلة النصف من شعبان فرمود بدرستیکه خدای تعالی
هر آئینه مطلع و واقف میشود یعنی بر احوال بندگان بصفت فضل و رحمت و بر این معنی یطلع بتشدید طا و کسر لام است و یطلع بسکون طا و فتح لام نیز روایت است از طلوع و مراد بدان نزول است
که در حدیث تهجد واقع شده که نیز آمد نباء و درین حدیث نیز در روایت بیهقی نیز واقع شده که در حدیث تهجد است بازیادت آنکه نزول درین شب از وقت غروب است چنانکه
در حدیث آینده بیاید و حاصل آنکه تجلی بصفت رحمت و مغفرت است فیغفر لجمیع خلقه پس می آمرزد مر تمامه خلق خود را الا لمشرک او مشاحن مگر مر کافر را و دشمن دارنده را و کینه
ورزنده مسلمان را بی جهت شرعی نه برای خدا رواه ابن ماجه ورواه احمد عن عبد الله بن عمرو بن العاص و فی روایته و در روایت احمد بجای لمشرک او مشاحن واقع شده الا اثنین مشاحن و قاتل نفس

می بخشد همه را مگر دو کس را مشاحن را و کشنده نفس را و خون ریزنده بناحق و در بعض احادیث زیاده کرده قاطع رحم را و در بعض مسبل ازار و عاق و مدمن خمر نیز زیاده کرده و در بعض عشار و
ساحر و کاهن و عریف و جابی و صاحب کوبه و عرطبه نیز آمده و کوبه و عرطبه بمعنی طنبور است وعن علی رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کانت لیلة النصف من شعبان فقوموا
لیلها وصوموا یومها چون باشد شب نصف از شعبان پس قیام کنید و بیدار باشید شب آنرا و روزه دارید روز آنرا فان الله ینزل فیها لغروب الشمس الی السماء الدنیا زیرا که خدا تعالی
نزول میکند برحمت درین شب از وقت غروب آفتاب بسوی آسمان پایان فیقول الا من مستغفر فاغفر له پس میگوید آیا نیست هیچ طلب آمرزش کننده پس بیامرزم او را الا مسترزق
فارزقه آیا نیست طلب روزی کننده پس روزی دهم او را الا مبتلی فاعافیه آیا نیست بلا رسیده پس برهانم او را از بلا الا کذا الا کذا کنایت است از انواع ارباب حاجات و
مطالب چنانچه آیا نیست گناهکاری پس بیامرزم او را آیا نیست محزونی که شاد کنم او را آیا نیست کذا و کذا حتی یطلع الفجر میگوید حق تعالی اینها را تا طلوع میکند فجر رواه ابن ماجه

باب صلوة الضحی اضحو او ضحوت بلند شدن روز و ضحی بضم و قصر فوق آن بمعنی چاشت و بمعنی شعاع آفتاب نیز آید چنانکه قول وی سبحانه والشمس وضحها و متعارف میان مردم در
اول روز دو نماز است یکی پس از برآمدن آفتاب یک دو نیزه و آنرا نماز اشراق خوانند دوم هنگام برآمدن آفتاب تا ربع آسمان تا نزدیک نیم روز و آنرا صلوة ضحی گویند
و در بسیاری از احادیث اسم صلوة ضحی شامل نماز هر دو وقت آمده و در بعض اطلاق صلوة اشراق نیز آمده چنانچه سیوطی از حدیث طبرانی آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت یا ام
هانی هذه صلوة الاشراق و حال آنکه نمازیکه در بیت ام هانی گذارد وقت چاشت بود و بیضاوی در تفسیر قول حق سبحانه بالعشی والاشراق گفته که وقت اشراق وقتیکه روشن گردد آفتاب
و صاف گردد شعاع وی و آن وقت ضحی است و بالجمله بر نماز اول روز اطلاق صلوة ضحی آمده و بر نماز در وقت ربع نهار اطلاق اشراق آمده پس هر دو را هم نماز ضحی میتوان گفت و هم
نماز اشراق و متعارف آنست که گفته شد و بحقیقت یک وقت است و یک نماز اول وقت آن برآمدن آفتاب است و آخر وی تا نزدیک نیم روز و چون در بعض احیان در هر دو وقت
گذارده شد گمان برده شد که اینجا دو وقت است و دو نماز و بعض ضحوت صغری و ضحوت کبری نیز میگویند و احادیث و آثار در نماز چاشت بسیار آمده و اکثر علما بر استحباب اویند
و مختار نیز همین قول است در مواهب لدنیه میگوید که شیخ ولی الدین بن العراقی گفته که احادیث صحیحه مشهوره در باب صلوة ضحی بسیار آمده تا آنکه گفته است محمد بن جریر الطبری که اخبار
درین باب و اصل بدرجه تواتر معنویست و رسیده است بحد یقین و قاضی ابو بکر بن العربی مالکی گفته است که این صلوة سابقین است از انبیاء و مرسلین و سیوطی از دیلمی از حدیث
ابی هریره آورده که صلوة ضحی اکثر صلوة داؤد علیه السلام است و از ابن النجار از حدیث ثوبان آورده که صلوة ضحی صلوتیست که محافظت میکردند بران آدم و نوح و ابراهیم و موسی
و عیسی صلوة الله علیهم اجمعین و در بعض احادیث نفی آن نیز آمده و بعض صحابه بران اطلاق بدعت کرده و جمعی از علما بکراهت آن رفته و گفته که آن بدعتی است که بعد از زمان آنحضرت
و زمان خلفای راشدین پیدا شده و صواب آنست که اطلاق بدعت و کراهت بجهة مواظبت بران در مساجد است و آنحضرت آنرا گاه گاه گذارده و در خانه گذارده و سلف را نیز همبرین عمل بوده
و این اختلاف در نمازیست که بعد از ربع نهار گذارند اما آنکه بعد از نماز فجر مستقبل قبله بنشینند و بعد از بلند شدن آفتاب بگذارند آنرا بعضی از مؤکدات گفته اند والله اعلم و روایات
در عدد رکعات صلوة ضحی از دو تا دوازده آمده و مختار نزد اکثر علما چهار است زیرا که احادیث آن اصح و اخبار و آثار در آن اکثر است

الفصل الاول عن ام هانی قالت
ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل بیتها یوم فتح مکة روایت است از ام هانی بنت ابی طالب همشیره امیر المومنین علی رضی الله عنه و نام او فاخته بود و بعض گویند عاتکه گفت که آنحضرت در آمد
در خانه او در روز فتح مکه فاغتسل وصلی ثمانی رکعات پس غسل کرد آنحضرت و بگذارد هشت رکعت فلم ار صلوة قط اخف منها غیر انه یتم الرکوع والسجود پس ندیدم من هیچ نمازی را هرگز سبکتر
از آن و هیچ یکی از ارکان آن را بروفق معهود و معتاد نکرد جز آنکه وی تمام میکرد رکوع و سجود را و قالت فی روایة اخری وگفت ام هانی در روایت دیگر این لفظ را که وذلک ضحی آن
نماز در وقت چاشت بود متفق علیه بدانکه عمده و مشهور در باب صلوة ضحی حدیث ام هانی است امام احمد گفته که صحیح ترین حدیثی که در صلوة ضحی آمده حدیث ام هانی است بعض
گفته اند که این نماز آنحضرت در خانه وی بجهة شکرانه فتح بود و امرا بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا نماز فتح میخواندند و بعد از فتوح میگذاردند و بعض گویند که آن قضای صبح بود
که از آنحضرت در آن شب بجهة اهتمام مهمات فتح فوت شده بود و تحقیق آنست که بجهة وقت ضحی بود زیرا که ابو داؤد و مسلم آنرا بلفظ سبحة الضحی روایت کرده اند و اضافت
بوقت دلالت بر سببیت آن دارد چنانکه صلوة الظهر و صلوة العصر و در مواهب الدنیه از ابن عبد البر آورده که ام هانی گفت پرسیدم من از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که این چه
نماز بود فرمود که این نماز ضحی بود وعن معاذة بضم میم عدویه بصریه تابعیه است و ثقه از طبقه ثالثه قالت سألت عائشة کم کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی صلوة الضحی
گفت پرسیدم عائشه را که چند رکعت میگذارد آنحضرت نماز چاشت را قالت اربع رکعات ویزید ما شاء الله گفت عائشه میگذارد چهار رکعت را و زیاده میکرد چیزیرا
که خواسته بود خدا و در روایات زیاده بر دوازده نیامده رواه مسلم وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یصبح علی کل سلامی من احدکم صدقة ثابت میگردد بر هر بند
و هر استخوان اندام یکی از شما صدقه و سلامی بضم سین و تخفیف لام و فتح میم عضو و بعض گفته سر انگشتان و بعض گفته هر استخوان که بند دارد و هر استخوان که تکیه کند بران آدمی
نزد حرکت و مختار آنست که سلامی نام بند هر استخوان است چنانکه در حدیث بریده آمده است که لازم است بر آدمی که تصدق کند بر هر مفصل از وی صدقه یعنی بر هر عضو و هر استخوان
و بند استخوان و صحت و سلامت آن در آدمی نعمتی است که شکر آن بر وی لازم است و چون وجود شکر که حقیقت آن صرف عبد است هر چیزیرا که داده شده است بوی
چیزیکه پیدا کرده شده است برای او دشوار است گردانید وی سبحانه تعالی آنچه صادر میشود از بنده از ذکر خدا و ثنای وی و جز آن از خیرات و امر معروف و نهی منکر از جمله صدقات
که واجب است بر وی در مقابله هر سلامی و فرمود فکل تسبیحة صدقة وکل تحمیدة صدقة وکل تهلیلة صدقة وکل تکبیرة صدقة یعنی یکبار سبحان الله گفتن و الحمد لله گفتن و لا اله الا الله

گفتن والله اكبر گفتن هر كدام صدقه ايست كه شكرانه آن نعمت ميگردد وامر بالمعروف صدقة وامر كردن كسى را بكار مشروع صدقه است ونهى عن المنكر صدقة وباز داشتن كسى را
از نا مشروع صدقه است ويجزئ من ذلك ركعتان يركعهما من الضحى وبسندگى ميكند يا جزا ميدهد از شكرانه تمامه سلامى وصدقه بران دو ركعت كه بگذارد آن دو ركعت را از ضحى وفى
الحقيقة نماز شكرانه تمامه نعمتهاى ظاهر وباطن است زيرا كه هر عضو وهر جزو از آدمى در دل وبدن همه مشغول بذكر وخدمت مولى تعالى است تخصيص كرده شد باين فضيلت صلوة ضحى از جهة
وقوع آن در اول نهار كه مبداء نعم است ويجزئ بضم تحتانيه بهمزه وفتح آن بى همزه هر دو روايت است اول مجزئ است بكسر همزه بمعنى كفايت وثانى از جزا بمعنى اداء
رواه مسلم وعن زيد بن ارقم انه رأى قوما يصلون من الضحى روايت است از زيد بن ارقم كه از مشاهير صحابه است وهفده غزوه با آنحضرت حاضر شده واز خواص على مرتضى بود رضى الله
عنه كه وى ديد گروهى را كه ميگذاردند نماز ضحى را فقال پس گفت لقد علموا ان الصلوة فى غير هذه الساعة افضل هر آينه بتحقيق دانسته اند ايشان باخبار واحاديث كه نماز در غير اين ساعت
زياده تر است از روى ثواب ان رسول الله بدرستيكه پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم قال گفته است صلوة الاوابين حين ترمض الفصال نماز آن جماعت كه رجوع كنندگانند بتوبه
وتوجه بدرگاه حق سبحانه در هنگامى است كه گرم ميشوند وميسوزند بچهاى گاو وشتر بگرمى آفتاب ورمض بحركت سخت افتادن آفتاب بر ريگ ومانند آن وسخت گرم شدن
زمين وسوختن پاى از زمين گرم وافضليت نماز درين وقت بجهت آنست كه اين وقت ميل كردن نفوس است بفراغ واستراحت پس نماز نميكنند دروى مگر كسى كه رجوع
دارد بدرگاه حق سبحانه وانس ميگيرد بذكر وى جل وعلا چنانكه درميانه شب رواه مسلم الفصل الثانى عن ابى الدرداء وابى ذر قالا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الله تبارك
وتعالى انه قال ابو الدرداء وابو ذر رضى الله عنهما كه از عظماى صحابه اند كه گفت آنحضرت روايت كننده از حضرت حق سبحانه كه وى تعالى گفت يا ابن آدم اركع لى اربع ركعات من
اول النهار اكفك آخره اى آدمى بگذار براى من وطلب رضاى من باخلاص چهار ركعت در اول روز بسنده ميشوم وكارگزارى ميكنم ترا در آخر روز از قضاى حوايج تو ودفع مكروهات
از تو يعنى دل خود را فارغ دار بعبادت من فارغ ميدارم من دل ترا از حوايج تو چنانكه وعده كرده است متقيان ومتوكلان را رواه الترمذى روايت كرده است اين حديث را
ترمذى از ابو الدرداء وابى ذر ورواه ابو داود والدارمى عن نعيم وروايت كرده اند آن را ابو داود ودارمى از نعيم بضم نون بن همار بفتح ها وتشديد ميم وبراء ودر كتاب
شرح مشكوة نيز آمده است صحابى شامى است ودرين اسم اختلاف بسيار است در شرح ذكر كرده ايم الغطفانى بفتح غين معجمه وفتح طاى مهمله وفا نسبت است بغطفان نام پدر قبيله
واحمد منهم وروايت كرده است امام احمد از هر سه وعن بريدة بضم با وفتح را صحابى است اسلام آورده در وقتى كه آنحضرت بهجرت ميرفت در راه بر قول مشهور واوراست
مساعى جميله است در حضرت نبى صلى الله عليه وسلم وخلفاى راشدين وقبر او در مرو است كه بغزا آنجا آمده بود از يتبرك به قال سمعت رسول الله گفت شنيدم پيغمبر خدا را صلى الله
عليه وسلم يقول ميگفت فى الانسان ثلثمائة وستون مفصلا در آدمى سه صد وشصت بند است فعليه ان يتصدق عن كل مفصل منه بصدقة پس بر آدمى باد كه تصدق كند
از هر بندى از خود بصدقه قالوا ومن يطيق ذلك گفتند صحابه رضى الله عنهم اجمعين كه طاقت دارد آنرا كه از هر بند صدقه دهد وخير كند يا نبى الله قال النخاعة فى المسجد تدفنها
گفت آنحضرت آب دهن وحلق وبينى كه در مسجد افتاده است گور كنى آنرا والشئ تنحيه عن الطريق وچيزى از جنس موذيات مانند نجاست وسنگ وخار كه يكسو كنى ودور كنى آنرا
از راه مردم وتنحيه بكسر حاى مهمله مشدده است فان لم تجده فركعتا الضحى تجزئك پس اگر نيابى فرو كنى آنرا پس دو ركعت ضحى بسندگى ميكند ترا ازين سه چيز از صدقه وشكرانه سه
صد وشصت بند كه كار ميفرمائى آنهارا در چيزيكه در روى تعظيم شعائر اسلام ودفع ايذاى انام است اگرچه ادنى چيز باشد ودر حديث دلالت است كه دفن وتنحيه مذكور
درين باب افضل از ركعتين است كه متضمن تعظيم مسجد ودفع اذى از خلق خدا است زيرا كه نماز گذاردن بر نفس آسان است ازين كارها چنانكه تجربه بدان شاهد است رواه ابو داود وعن
انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى الضحى اثنتى عشرة ركعة بنى الله له قصرا من ذهب فى الجنة كسيكه بگذارد نماز ضحى را دوازده ركعت برآرد خدا تعالى براى وى كوشكى از
طلا در بهشت واين اكثر عدديست كه در صلوة ضحى آمده رواه الترمذى وابن ماجه وقال الترمذى هذا حديث غريب لا نعرفه الا من هذا الوجه وگفت ترمذى اين حديث غريب است
نميشناسيم ما او را مگر ازين وجه يعنى اسناد كه ذكر كرده است آن را ترمذى در كتاب خود وعن معاذ بن انس الجهنى بضم جيم وفتح ها نسبت بجهينه كه نام قبيله ايست صحابى انصارى
معدود است در اهل مصر وحديث وى نزد ايشان است قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قعد فى مصلاه حين ينصرف من صلاة الصبح كسيكه بنشيند يعنى تا برآمدن آفتاب وبلند شدن
وى در جائيكه نماز كرده است چون برگردد وفارغ شود از نماز بامداد حتى يسبح ركعتى الضحى تا آنكه بگذارد دو ركعت ضحى لا يقول الا خيرا نگويد مگر سخن نيك را وچيزيكه در ان ثواب آخرت
است از ذكر وتلاوت ومانند آن واگر سخنى گويد كه در ان نفع مسلمانى است نيز حكم آن دارد غفر له خطاياه آمرزيده شود مر او را گناهان او وان كانت اكثر من زبد البحر واگرچه باشد
گناهان او مانند كف دريا در بسيارى رواه ابو داود وانيجا مراد بصلوة ضحى نماز اشراق است ودر احاديث ديگر احتمال اشراق وچاشت هر دو دارد ومانند آنكه ظاهر حديث در
اين ثواب مترتب بر نشستن در جاى نماز است واگر برخيزد ودر خلوت رود ومشغول گردد اين ثواب بران مترتب نگردد ودر حديث ديگر آمده است كه هركه بعد از نماز
در جاى خود نشسته ماند وذكر كند دعا ميكنند او را فرشتگان برحمت ومغفرت ودر وصاياى مشايخ مذكور است كه اگر ترس تفرقه وپريشانى باشد يار ما داده يابد در خلوت خود برود ومشغول گردد
وبعض ميگويند كه ثواب ذكر ومشغولى بحال خود است هرجا كه بنشيند اما جزاى صبر وحمل نفس بران ديگر است وگفته اند كه استقبال قبله درين وقت از دست ندهد واگر خواب آيد
هم پس پا برود ودفع كند شيخ الاسلام شهاب الدين سهروردى گفته كه عملى كه جزاى آن هم در دنيا نقد بيابى الحال نقد در روز نيست باطن يافته ميشود واين عمل است كاتب حروف گويد
عفى الله عنه كه چنانكه آفتاب آفاق از اول صبح هويدا كرده مى آيد وبسيط زمين را روشن ميگرداند همچنين آفتاب ذكر وحضور در انفس بلند شده ميرسد وساحت سينه را روشن

میکرد اند و آنچه نزد در روایت محسوس و مشهور است الفصل الثالث عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من حافظ علی شفعة الضحی کسیکه محافظت کند بر دو رکعت ضحی غفرت له ذنوبه
وان کانت مثل زبد البحر آمرزیده میشود هر آینه گناهان او اگر چه باشند مثل کف دریا شفعة بضم شین و فتح نیز آمده و هر دو روایت است از شفع بمعنی زوج مقابل وتر رواه احمد والترمذی
وابن ماجه وعن عائشة انها کانت تصلی الضحی ثمانی رکعات و روایتست از عائشه که وی میگذارد نماز ضحی را هشت رکعت ثم تقول لو نشر لی ابوای ما ترکتها میگفت اگر زنده کرده شوند
برای من پدر و مادر من ترک نکنم من آن را این تعلیق بمحال عادیست بقصد مبالغه یعنی این لذت را آن لذت از دست نیدهم رواه مالک وعن ابی سعید قال کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم یصلی الضحی حتی نقول لا یدعها ویدعها حتی نقول لا یصلیها بود آنحضرت میگذارد چندگاه نماز ضحی را تا آنکه میگفتیم ما که هرگز ترک نخواهد کرد آن را و ترک میکرد گاهی تا آنکه میگفتیم ما که هرگز نخواهد
گذارد و چنانکه آنرا عادت شریف در نوافل بود که همیشه میکرد از جهة شفقت امت تا بر ایشان لازم نگردد و در مشقت نیفتند و حکم بفرضیت آن نازل نکرده این حکم فضل آنحضرت است
و اکرامت الا آن التزام نمایند مستحب است و بعض علما میگویند که سنت مؤکده نیست در نماز چاشت گاه گاه گذاردنی است رواه الترمذی وعن مورق بضم میم و فتح واو و کسر رای مشدده
و در آخر قاف العجلی بکسر عین و سکون جیم منسوب بعجل بن لجیم تابعی بصری ثقه عابد است قال قلت لابن عمر تصلی الضحی گفت گفتم مر ابن عمر را که تو میگذاری نماز چاشت را قال لا گفت ابن عمر
نمیگذارم من قلت فعمر گفتم پس پدر بزرگوار تو عمر بن الخطاب میگذارد قال لا گفت ابن عمر نمیگذارد عمر قلت فابوبکر قال لا گفتم پس ابوبکر میگذارد گفت نمیگذارد قلت فالنبی گفتم پس میگذارد
پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال لا اخاله گفت گمان ندارم که میگذارد آنحضرت اینجا بطریق ظن نفی کرد باحتمال آنکه میگذارده باشد اما در ابوبکر و عمر جزم کرد و تاویل نفی معلوم شد که دوام و مواظبت
در مسجد گذاردن است و الا اصل گذاردن صحیح و ثابت است بی شبهه و لا اخاله بکسر همزه و فتح آن هر دو صحیح است رواه البخاری باب التطوع از طوع و طاعت است بمعنی انقیاد و فرمان
برداری کردن و عبادت نافله را تطوع گویند و هر متنفل بخیر را متطوع خوانند و اکثر اطلاق او بر غیر رواتب آمده و صیغه تفعل یا برای تکلف است یا برای مبالغه که بنده بی تکلیف شارع آن را بجا می آرد
و مبالغه در طاعت و فرمان برداری مینماید الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لبلال عند صلوة الفجر روایتست از ابی هریره گفت گفت آنحضرت
مر بلال را نزد نماز بامداد یا بلال حدثنی بارجی عمل عملته فی الاسلام ای بلال خبر ده مرا بعملی که امید داشته شده تر است ثواب او و صعود او بدرگاه حق که کرده تو آن عمل را در دین مسلمانی
یعنی بگو بمن که کدام عملی است نزد تو که امید بر آن بیشتر داری فانی سمعت دف نعلیک بین یدی فی الجنة زیرا که من شنیدم آواز جنبیدن نعلین ترا بر زمین پیش خود در بهشت و دف
بدال مهمله و فای مشدده در اصل رفتار نرم است و راه رفتن سبک و رفتن پرنده بالای زمین و جنبانیدن بازوها در حالیکه پاهای او بر زمین باشد و بتشدید یا لفظ تثنیه و این
امریست که کشف شده بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خواب یا در بیداری و احتمال دارد که در شب معراج دیده باشد یا در بعض معارج دیگر که مر آنحضرت را بوده [illegible] والله اعلم قال ما
عملت عملا ارجی عندی انی لم اتطهر طهورا فی ساعة من لیل او نهار گفت بلال رضی الله عنه عمل نکرده ام من هیچ عملی را که امید داشته شده تر است نزد من از این عمل که من طهارت نکرده ام هیچ
طهارتی از غسل و وضو و تیمم در هیچ ساعتی از شب یا روز الا صلیت بذلک الطهور ما کتب لی ان اصلی مگر آنکه نماز گذاردم بآن طهارت چیزیکه نوشته شده و تقدیر کرده شده و واجب کرده
شده بر من یا واجب گردانیدم من آن را بر نفس خود بمواظبت و التزام بر خود که بگذارم آن را در این حدیث فضیلت نماز بعد از وضوست که مردم آنرا تحیة الوضو و شکر وضو
گویند و تحقیق آنست که بنیت مطلق نفل کند و تحیة الوضو و شکر الوضو گفتن خیر نیست متفق علیه وعن جابر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعلمنا الاستخارة فی الامور کما یعلمنا السورة من
القرآن گفت جابر بود آنحضرت که تعلیم میکرد ما را دعای استخاره را و نماز آنرا چنانکه تعلیم میکرد ما را سورهٔ از قرآن را یقول اذا هم احدکم بالامر میگفت آنحضرت چون قصد کند یکی از شما
بکاری یعنی کاریکه نادر باشد وجود آن و اعتنای باشد بحصول آن مثل سفر و عمارت و تجارت و مانند آن نه مانند اکل و شرب معتاد و بعد از آنکه از قبیل مباح باشد و تردد باشد در
خیریت آن و اگر خیر محض باشد استخاره در وی باعتبار تعیین وقت خاص یا حالتی مخصوص خواهد بود فلیرکع رکعتین من غیر الفریضة پس باید که بگذارد دو رکعت غیر نماز فرض چنانکه نماز
یا غیر آن در سنن کفایت نمیکند و اگر سنت راتبه باشد کفایت است و اگر دو رکعت علیحده بنیت استخاره بگذارد بهتر و در حدیث دیگر آمده که بخواند از قرآن آنچه میسر شود و در
بعض روایات بتخصیص قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد نیز آمده و ماثور از سلف نیز همین است ثم لیقل پس باید که بخواند این دعا را اللهم انی استخیرک بعلمک خداوندا من طلب خیر میکنم
از تو باستعانت علم تو و استقدرک بقدرتک و طلب قدرت میکنم بر دریافت خیر و تحصیل آن بوسیله قدرت تو و اسئلک من فضلک العظیم و سوال میکنم از تو چیزی از فضل
تو که بزرگ است و بحد و نهایت آن نتوان رسید فانک تقدر و لا اقدر پس بدرستیکه تو قادری و من قدرت ندارم و تعلم و لا اعلم و تو میدانی و من نمیدانم و انت علام الغیوب
و تو دانندهٔ غیبهائی اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر خداوندا اگر هستی تو میدانی که این کار که من قصد آن دارم خیر لی فی دینی و معاشی و عاقبة امری بهتر است مرا در دین و ایمان من
و معیشت من که زندگیست من و در پایان کار من او قال شک راویست یعنی یا گفت آنحضرت بجای تمامهٔ این الفاظ یا بجای فی معاشی و عاقبة امری فی عاجل امری و آجله در این جهان
و در آن جهان فاقدره لی و یسره لی پس تقدیر کن آن را برای من و آسان گردان آنرا برای من و توفیق ده مرا بدان کار فاقدره بضم دال و کسر آن هر دو روایت است مشتق از
قدر ثم بارک لی فیه پس برکت ده و افزونی ده مرا در آن کار و در بعض نسخ اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر شر لی و اگر میدانی تو که این کار بد است مرا فی دینی و معاشی
و عاقبة امری او قال فی عاجل امری و آجله فاصرفه عنی واصرفنی عنه پس بگردان آن را از من و برگردان مرا از وی واقدر لی الخیر حیث کان و تقدیر کن برای من نیکی را هر جا که باشد ثم ارضنی
به پس راضی گردان مرا بهر چه واقع شود و ارضنی بفتح همزه و سکون را از ارضا و بفتح را و تشدید ضاد بی همزه نیز روایت است قال و یسمی حاجته گفت آنحضرت یاد و نام برد
حاجت خود را نزد قول وی هذا الامر و ظاهر آنست ان هذا الامر که در حدیث واقع شده است عنوان حاجاتست بطریق عموم در عبادت مستحب خصوص حال بامر خاص خواه بلد و مثل

از غیر فریضه یعنی نفل دو رکعت

بذا السفر وهذه الاقامة ونحو ذلک روایت است که ان هذا الامر گوید و بیان کند آنرا ذکر حاجت خود والله اعلم رواه البخاری الفصل الثانی عن علی رضی الله عنه قال حدثنی ابوبکر رضی الله عنه
وصدق ابوبکر و روایت است از علی که گفت حدیث کرد مرا ابوبکر و راست گفت ابوبکر قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول ما من رجل یذنب ذنبا
نیست هیچ مردی که بکند گناهی را ثم یقوم فیتطهر ثم یصلی ثم یستغفر الله پس برخیزد پس طهارت کند پس نماز بگذارد و پس آمرزش خواهد از خدا آن گناه را الا غفر الله له مگر آنکه بیامرزد خدای
تعالی مر او را و این را صلوة الاستغفار گویند ثم قرأ پس خواند آنحضرت این آیت را والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم رواه الترمذی وابن ماجه
الا ان ابن ماجه لم یذکر الآیة ترمذی وابن ماجه هر دو روایت کرده اند این حدیث را ولیکن ابن ماجه ذکر نکرده خواندن آنحضرت این آیت را وعن حذیفة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم
اذا حزبه امر صلی گفت حذیفه بود آنحضرت چون میرسید او را مصیبتی و سخت میشد و تنگ میگشت بروی کاری نماز میکرد و استعانت میجست بدان در کشاد کار و خلاصی از غم
و هم از جهت امتثال امر وی سبحانه واستعینوا بالصبر والصلوة رواه ابوداود و گفته اند که چون مشغول شود آدمی بعبادت منکشف میگردد بروی عالم ربوبیت و چون منکشف شد
عالم ربوبیت دنیا بکلیت خود حقیر شود و پس آسان گشت بر دل فقدان آنکه وجدان آن پس متوحش نمیکرد دنیا یافت آن و شاد نمیشود بیافت آن چنانکه گفته اند اگر هست غم
نیست و اگر نیست غم نیست و بعض گفته اند که چون فرود آید بر بنده مصیبتی و مکروهی میگریزد دلش بسوی طاعت گویا میگوید پروردگار تعالی محبوب گردان بر من عبادت خود را که مرا
مراد به باده شاد دارد یا برحمت انداز و میتوان گفت بنور طاعت و مناجات و حضور و شهود مولی تعالی نوری در باطن پیدا میکرد که ظلمت غم و هم را میزداید و تنگی
سینه را کشاده میسازد چنانکه آمده است که اذا دخل النور انفسح القلب وعن بریدة قال اصبح رسول الله صبح کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فدعا بلالا پس خواند بلال را فقال بم سبقتنی
الی الجنة پس گفت بلال را بچه چیز و کدام عمل پیشی گرفتی تو مرا بسوی بهشت و پیشتر از من برفتی در آن ما دخلت الجنة قط الا سمعت خشخشتک امامی در نیامدم من بهشت را هرگز
الا که شنیدم آواز تو را یا آواز نعلین ترا بقرینه حدیث سابق خشخشه آواز سلاح و مانند آن قال گفت بلال یا رسول الله ما اذنت قط الا صلیت رکعتین اذان نگفتم من هرگز مگر
گذاردم دو رکعت بعد از اذان وما اصابنی حدث قط الا توضأت عنده ونه رسید مرا بی وضوئی هرگز مگر آنکه وضو ساختم نزد آن ورأیت ان لله علی رکعتین و دیدم و اعتقاد
کردم که مر خدا راست بر من دو رکعت کنایت است از التزام و مداومت مواظبت وی بر آن فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم بهما پس گفت آنحضرت لازم گرفتن این دو رکعت
یا باین دو رکعت سبقت کردی تو و یافتی تو این درجه را رواه الترمذی وعن عبدالله بن ابی اوفی صحابیست او و پدر او در صحبت است حاضر حدیبیه او خیبر را و ما بعد آن را
از مشاهد بعد از آن بکوفه آمد و همانجا رحلت از عالم وی آخر کسی ست که مرد بکوفه از صحابه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کانت له حاجة الی الله او الی احد من بنی آدم کسی که باشد
مر او را حاجتی بسوی خدا یا بسوی یکی از آدمیان فلیتوضأ پس باید که وضو کند فلیحسن الوضوء پس باید که نیک کند وضو را و خوب سازد آن را ثم لیصل رکعتین پس باید که بگذارد
دو رکعت را ثم لیثن علی الله پس ثنا باید که گوید بر خدای تعالی ولیصل علی النبی و باید که درود بفرستد بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثم لیقل پس بگوید لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله
رب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین اسألک موجبات رحمتک سوال میکنم ترا اعمالی را که موجب رحمت و سبب نزول آن شوند وعزائم مغفرتک و سوال میکنم ترا
خصلتهائی که حاصل کرد و متأکد شود بان آمرزش تو و عزم مقصد بر فعل و عقد قلب بر آن والغنیمة من کل بر و سوال میکنم ترا حاصل آمدن نیکی و غنیمت در حاصل کردن هر کسب کفاف حاصل
شود والسلامة من کل اثم و سوال میکنم سلامتی از هر گناه لا تدع لی ذنبا الا غفرته مگذار برای من هیچ گناهی را مگر آنکه بیامرزی آن را ولا هما الا فرجته و مگذار هیچ اندوهی را مگر آنکه
بکشائی و برداری آن را ولا حاجة هی لک رضا الا قضیتها و مگذار هیچ حاجتی را که آن حاجت مر ترا مرضی است مگر آنکه بپردازی آن حاجت را و بدهی آن را یا ارحم الراحمین ای مهربان
ترین مهربانان و این نماز را صلوة الحاجة خوانند رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب و گفته اند که در اسناد وی سخن است والله اعلم صلوة التسبیح عن ابن عباس
ان النبی صلی الله علیه وسلم قال للعباس بن عبدالمطلب روایت است از ابن عباس که آنحضرت گفت مر عباس را یا عباس یا عماه الا اعطیک الا امنحک الا اخبرک ای عباس ای عم من
آیا ندهم ترا آیا عطا نکنم ترا آیا خبر ندهم ترا الا افعل بک عشر خصال آیا نکنم ده خصلت یعنی چیزی که کفر ده خصلت است یعنی بیاموزم ترا خبر کنم ترا که کفارت ده نوع از ذنوب کرد که اوله
وآخره بیان آن میکند پس مراد بعشر خصال بدین وجه انواع ذنوب باشد که معدود ده و بعض گفته اند که مراد بعشر خصال تسبیحات است و آن در غیر قیام ده ده بار است اذا انت
فعلت ذلک غفر الله لک ذنبک وقتی که تو بکنی آنرا بیامرزد خدا ترا گناهان ترا اوله وآخره گناهان را که پیش از این کرده و گناهان که پس از این خواهی کرد یا همه گناهان که پیش و
اکنون کرده قدیمه وحدیثه گناهان کهنه و نو خطأه وعمده و گناهان که بی قصد و ندانسته کرده و گناهان که بقصد کرده صغیره وکبیره گناهان خرد و کلان سره و
علانیته گناهان پوشیده و آشکار ان تصلی اربع رکعات وان این است که بگذاری چهار رکعت را تقرأ فی کل رکعة فاتحة الکتاب وسورة میخوانی در هر رکعت فاتحه و سوره از قرآن
هر سوره که باشد و شیخ جلال الدین سیوطی در عمل الیوم واللیلة گفته که بخواند در وی الهکم التکاثر والعصر والکافرون والاخلاص فاذا فرغت من القراءة فی اول رکعة وانت قائم قلت پس
چون فارغ شوی از قراءت در رکعت اولی در حالی که تو ایستاده میگوئی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر خمس عشرة مرة پانزده بار و در روایتی لا حول ولا قوة الا بالله
زیاده آمده ثم ترکع پس رکوع میکنی فتقولها وانت راکع عشرا پس میگوئی این کلمات مذکوره در حالی که تو رکوع کننده ده بار بعد از تسبیح رکوع ثم ترفع رأسک من الرکوع فتقولها عشرا پس بر میداری
سر خود را از رکوع پس میگوئی این کلمات را ده بار بعد از سمع الله لمن حمده ربنا لک الحمد ثم تهوی ساجدا پس میل میکنی برای سجده فتقولها وانت ساجد عشرا پس میگوئی این کلمات را ده
بار بعد از تسبیح سجود ثم ترفع رأسک من السجود فتقولها عشرا پس بر میداری سر خود را از سجده پس میگوئی آن را ده بار ثم تسجد فتقولها عشرا پس سجده میکنی پس میگوئی آن را ده بار ثم ترفع رأسک

فتقولها عشرا پیشتر بر بیداری سر خود را پس میگوئی آنرا ده بار بعد از هر دو سجده فذلک خمس وسبعون فی کل رکعة پس مجموع آن هفتاد و پنج بار میشود در هر رکعت تفعل ذلک فی اربع رکعات میگوئی
آنرا در چهار رکعت و در تشهد این نماز بعد التحیات پیش از سلام این دعا آمده است اللهم انی اسألک توفیق اهل الهدی واعمال اهل الیقین ومناصحة اهل التوبة وعزم اهل الصبر وجد اهل الخشیة و
طلب اهل الرغبة وتعبد اهل الورع وعرفان اهل العلم حتی اخافک اللهم انی اسألک مخافة تحجزنی عن معاصیک حتی اعمل بطاعتک عملا استحق به رضاک وحتی اناصحک بالتوبة خوفا منک وحتی اخلص
لک النصیحة حیاء منک وحتی اتوکل علیک فی الامور وحسن ظن بک سبحان خالق النور ان استطعت ان تصلیها فی کل یوم مرة فافعل اگر میتوانی که بگذاری این نماز را در هر روز یکبار پس بکن آنرا
فان لم تفعل ففی کل جمعة مرة پس اگر نکنی تو در هر روز پس بکن در هر هفته یکبار فان لم تفعل ففی کل شهر مرة پس اگر نکنی تو در هر جمعه پس بکن در هر ماه یکبار فان لم تفعل ففی کل سنة مرة پس اگر نکنی تو در هر ماه
یکبار پس بکن در هر سال یکبار فان لم تفعل ففی عمرک مرة پس اگر نکنی تو در هر سال پس بکن در عمر خود یکبار رواه ابو داود وابن ماجه والبیهقی فی الدعوات الکبیر وروی الترمذی عن ابی رافع نحوه و در
مشهور و معمول در صلوة التسبیح طریق همین است که مذکور شد و در روایت ترمذی از عبد الله بن المبارک پانزده بار بعد از ثنا پیش از تعوذ و تسمیه و ده بار بعد از قرائت تا آخر ارکان و بعد از
سجدتین تسبیح نیست و مخیر است که بعد سلام بگذارد یا قبل سلام و موافق مذهب امام اعظم بعد سلام است بدانکه حدیث صلوة التسبیح را در جامع الاصول از حدیث ابو داود و ترمذی
آورده و در روایتی نهایت در هر سال یکبار داشته و در تمام عمر یکبار ذکر نکرده و مؤلف از حدیث ابن ماجه و بیهقی نیز آورده و در حصن حصین برمز ابی داود و ابن ماجه و مستدرک
حاکم و صحیح ابن حبان ذکر کرده و بعض محدثان را درین حدیث سخن است و ابن جوزی که در نسبت وضع از مستعجلانست آن را در موضوعات آورده و نزد اهل تحقیق سخن ابن جوزی مردود است
و بسیاری از علمای محدثین آن را تصحیح نموده اند و از زمان سلف از تابعین ومن بعدهم الی یومنا هذا معمول و مشهور شده و مشایخ طریقت بدان وصیت کرده اند و شیخ ابن حجر در تقویت
و اثبات آن مبالغه نموده و جملهٔ از آن در شرح مذکور است اینجا همین قدر کافیست والله الموفق وعن ابی هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان اول ما یحاسب به العبد یوم
القیمة من عمله صلوته فرمود نخستین عملی که حساب کرده میشود بدان بنده روز قیامت از اعمال وی نماز است فان صلحت فقد افلح وانجح پس اگر نیک بود نماز وی پس بتحقیق رستگار و پیروز شد بنده در برآمدن
حاجت وی وان فسدت فقد خاب وخسر و اگر تباه باشد نماز وی پس بتحقیق نا امید و زیان زده شد آن بنده فان انتقص من فریضته شیء پس اگر کمی یافت از نماز فرض او چیزی از سنن
و آداب قال الرب تبارک وتعالی انظروا هل لعبدی من تطوع میگوید پروردگار تعالی نظر کنید آیا هست مر بنده مرا از نماز نفل فیکمل بها ما انتقص من الفریضة پس تکمیل و تتمیم کرده میشود بآن
چیزی که کم شده است از فرض ثم یکون سائر عمله کذلک پس تر میباشد باقی عملهای آن بنده از زکوة و صیام و جز آن برین وجه که اگر چیزی از مکملات فرائض کم شده تمام کرده میشود بنوافل فی روایة
و در روایتی همچنین آمده که ثم الزکوة مثل ذلک پس تر زکوة مانند نماز است در تکمیل بنوافل ثم توخذ الاعمال علی حسب ذلک پس تر گرفته میشوند تمامه عملها باندازهٔ آن و درین روایت ذکر
زکوة بعد از صلوة صریح آمده بعد از وی ذکر باقی اعمال علی العموم کرده رواه ابو داود و روایت کرد این حدیث را از ابو هریره ابو داود و روایت کرد احمد عن رجل و روایت کرد آن را امام
احمد از مردی غیر معین از اصحاب بخصوص از ابی هریره نکرده وعن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اذن الله لعبد فی شیء افضل من رکعتین یصلیهما گوش نمی نهد خدای تعالی
و اقبال نمی کند برحمت و رافت مر بنده را در عملی فاضلتر از دو رکعت که میگذارد آنها را یعنی نماز فاضلتر از همه عملها است و لطف و عنایت و رحمت وی تعالی به بنده در وی بیشتر از
عملهای دیگر است و ذکر استماع و گوش نهادن و اصغا بجهة آنست که عمده در نماز و فاضلترین ارکان و اذکار وی قرآن است اگرچه افعال و اذکار دیگر هم دارد وان البر لیذر علی رأس
العبد ما دام فی صلوته و بدرستیکه نیکی و رحمت نثار کرده میشود بر سر بنده مادام که بنده در نماز خود است و بعض روایت لیذر بدال مهمله خوانده اند و در بعضی ریختن آب و شیر و مانند آن
اگرچه معنی وارد اما چون مخصوص بمایعات است یعنی چیزها یکه سیلان میکنند مثل اشیای مذکوره از مناسبت مقام دور است و گفته اند که آن تصحیف است و صحیح بذال معجمه است وما تقرب العباد الی
الله بمثل ما خرج منه یعنی القرآن و نزدیکی نجست بنده بسوی خدا بمانند چیزی که بیرون آمده از وی سبحانه که قرآنست و بیرون آمدن قرآن از حق باعتبار علم است یا از لوح محفوظ و تواند که مراد
بیرون آمدن از بنده باشد که بر زبان وی میرود بقراءت و بر دست وی نوشته میشود در مصاحف اشارتست بوجه افضلیت نماز از اعمال دیگر رواه احمد والترمذی باب صلوة السفر
بدانکه خلاف نیست میان هیچ یکی از ائمه و علمای امت در جواز قصر مر مسافر را و لیکن نزد ما قصر واجب است و فرض وقت بر مسافر دو رکعت است و قصر عزیمت است اگرچه اطلاق رخصت
بران نیز میکنند مجازا و اگر مسافر چهار رکعت بگذارد درست نیست مگر آنکه در قعدهٔ اولی بنشیند زیرا که آن در حقیقت قعدهٔ اخیره است اگرچه آثم گردد بترک سلام و مذهب مالک چنانکه
مفهوم میگردد از رسالهٔ ابن ابی زید که در مذهب ایشان است موافق مذهب ما است و از بعض شروح مفهوم میشود که مذهب وی موافق مذهب شافعی و احمد است که قصر رخصت است
و مصلی مخیر است میان قصر و اتمام و اصل فرض اربع است و هرگز مروی نشده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفر چهار رکعت گذارده باشد و نه خلفای اربعه الا عثمان رضی الله عنه که بعد از
گذشتن چند سال از دور خلافت وی در منا چهار رکعت گذارد و آنرا تاویلات و محامل است و سخن درین باب و دلائل طرفین طویل است در شرح آن را ذکر کرده ایم الفصل الاول عن
انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی الظهر بالمدینة اربعا روایتست از انس که آنحضرت گذارد نماز ظهر در مدینه چهار رکعت وصلی العصر بذی الحلیفة رکعتین و گذارد نماز عصر در ذی الحلیفه
دو رکعت و ذو الحلیفه بضم حای مهمله و فتح لام و سکون تحتانیه و فا موضعی است پنج شش میل از مدینه و این در وقت قصد آنحضرت است صلی الله علیه وسلم حج را پس نماز ظهر بمدینه گذارده
برآمد و چون درین موضع رسید که میقات اهل مدینه است مسافر شد و نماز عصر دو رکعت گذارد و احرام بست و بمکه متوجه گشت متفق علیه وعن حارثة بحای مهمله و ثای مثلثه بن وهب
بفتح واو و سکون ها الخزاعی بضم خای معجمه و زای برادر عبد الله بن عمر از یک مادر مراد صحبت است روایت میکند از آنحضرت و از حفصه ام المؤمنین قال صلی بنا رسول الله صلی
الله علیه وسلم ونحن اکثر ما کنا قط وآمنه بمنی رکعتین گفت گذارد با ما آنحضرت و حال آنکه بیشتر بودیم از روی عدد و هرگز باین جمعیت نبودیم و ایمن تر بودیم از فتنه و فساد کافران بمنی دو

رکعت

رکعت و آمنه بفتحات جمع آمن بروزن طلبه جمع طالب نیز روایت است و این در حجة الوداع بود و جمعیت صحابه دران از حد حصر و احصا خارج بود و این را برای این گفت که شرعیت قصر متوقف
بر خوف از فتنه کفار چنانکه ظاهر قرآن دلالت دارد بر آن نیست چنانکه در حدیث آینده بصریح واقع شده است متفق علیه وعن یعلی بفتح یا مثناة و سکون عین بن امیة بضم همزه و فتح میم و تشدید تحتانیه
صحابیست اسلام آورده در فتح و حاضر شد حنین و طائف و تبوک و عامل عمر بن الخطاب بود و بر نجران گشته بتشقیق همراه امیر المؤمنین علی من قال قلت لعمر بن الخطاب انما قال الله تعالى ان تقصروا
من الصلوة روایت است از یعلی بن امیه گفت گفتم مر عمر بن الخطاب را که امنیت جز این نیست که گفته است خدای تعالی گناهی نیست بر شما در قصر کردن شما نماز را ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا
قصر کنید اگر بترسید شما که در فتنه و فساد می اندازند شما را الکسانیکه کافر اند فقد امن الناس پس بتحقیق ایمن اند مردم درین سفر که مائیم پس چگونه قصر کنیم قال عمر رضی الله عنه عجبت مما عجبت منه
گفت عمر عجب کردم من یعنی در زمان آنحضرت از آنچه عجب کردی تو فسألت رسول الله پس پرسیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که با وجود عدم خوف قصر چون کنیم فقال صدقة تصدق
بها علیکم این قصر کردن صدقه و احسانی است که تصدق کرده است خدای تعالی آن بر شما فاقبلوا صدقته پس بپذیرید صدقه و احسان خدا را و چون پروردگار تعالی تخفیف و آسانی
کرد بر شما سخت گرفتن شما کار را بر خود موجب جرأت و گستاخی است که مناسب مقام عبودیت نیست و این حدیث دلیل حنفیه است بر وجوب قصر اگر گفته شود که وی سبحانه
و تعالی روزه را در سفر اسقاط نموده با فطار تخفیف فرموده است آنجا صوم را جائز میدارید و عزیمت میشمارید و افطار را محض رخصت می انگارید و چنانکه اینجا چهار رکعت گذاردن
جرأت و سخت گرفتن است بر خود آنجا نیز روزه داشتن همین حال دارد پس چه فرق است میان نماز مسافر و روزه وی جوابش آنکه همچنانکه در افطار آسانی است در روزه داشتن
در رمضان بموافقت مسلمانان نیز آسانی است و در وقت دیگر بیرون رمضان تنها روزه داشتن سخت و دشوار می افتد اما در نماز آسانی در جانب قصر متعین است فافهم و اما التقیید
در آیت بقوله سبحانه ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا باعتبار عادت و اغلب است که غالب بر حال مسافران خوف است خصوصا دران زمان که کافران در صدد ایذا و اهلاک
مسلمانان بوده اند رواه مسلم وعن انس قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم من المدینة الی مکة گفت بیرون آمدیم ما با آنحضرت از مدینه بمکه و این در حجة الوداع بود فکان یصلی رکعتین
رکعتین پس بود آنحضرت که میگذارد دو رکعت دو رکعت یعنی بجهت مسافرت حتی رجعنا الی المدینة تا آنکه باز برگشتیم ما بمدینه قیل له اقمتم بمکة شیئا گفته شد مر انس را آیا اقامت کردید شما بمکه
چیزی یعنی مدتی قال اقمنا بها عشرا گفت انس اقامت کردیم بمکه ده روز زیرا که رسیدن بمکه در صبح چهارم ذی الحجه بود و برگشتن بمدینه در صبح چهاردهم پس معلوم شد که باقامت ده روز
مقیم نمیشوند و نماز چهار رکعتی نمیگذارند متفق علیه وعن ابن عباس قال سافر النبی صلی الله علیه وسلم سفرا فاقام تسعة عشر یوما یصلی رکعتین رکعتین گفت ابن عباس سفر کرد آنحضرت سفری پس اقامت
کرد نوزده روز میگذارد نماز دو رکعت دو رکعت قال ابن عباس فنحن نصلی فیما بیننا و بین مکة تسعة عشر رکعتین رکعتین گفت ابن عباس پس ما میگذاریم در ماندن منزلی که میان ما و میان مکه
نوزده روز دو رکعت دو رکعت یعنی چون اقامت میکردیم در منزلیکه میان مکه و مدینه نوزده روز میگذاردیم دو رکعت و این در غزوه فتح بود و یا مراد آنست که چون سفری میکردیم
در راه چنانکه میان ما و مکه است و مراد وقوع سفر در مکه و مدینه نیست فاذا اقمنا اکثر من ذلک صلینا اربعا پس چون اقامت میکردیم بیشتر ازان میگذاردیم چهار رکعت رواه البخاری
بدانکه مذهب نزد ما آنست که اگر نیت اقامت کند پانزده روز یا بیشتر تمام کند نماز را و اگر کمتر از پانزده روز کند قصر کند و اگر بی نیت ماه و سال ایستد قصر کند و این تقدیر
مرویست از ابن عباس و ابن عمر و طحاوی آنرا روایت کرده و امام محمد در کتاب الآثار آورده و از ابن عمر آمده است که وی در آذربیجان شش ماه ایستاد که امروز و فردا برآید مسافر
میگذارد و صحابه دیگر نیز با وی بودند و انس با عبد الملک بن مروان در شام دو ماه ایستاد و دو رکعت میگذارد و مذهب شافعی آنست که اگر به نیت اقامت
چهار روز یا بیشتر کند مقیم میگردد و چهار رکعت میگذارد و اگر بی نیت بقصد برآمدن امروز فردا زیاده از هژده روز بایستد تمام میکند نماز را و ایشان تقدیر
باربعه را از عثمان رضی الله عنه روایت میکنند و ما ترجیح کردیم تقدیر بپانزده را بقیاس بر مدت طهر که پانزده است و نیز اقامت آن حضرت در مکه ده روز با وجود
قصر مستلزم نفی این تقدیر میکند و ظاهر آنست که این اقامت به نیت بود زیرا که ایشان حج آمده بودند و آن تا تاریخ سیزدهم میکنند و اعتبار نوزده روز منافی نیست
با آنچه از ابن عمر و انس نقل کرده شد و حدیث ابن عباس که در کتاب مذکور است نیز منافی تقدیر بهژده روز است و گفته اند شاید که روز نزول و رحیل را وی داخل داشته تسعة عشر
گفته باشد و این بعید است والله اعلم و در بعض روایات ثمانیة عشر نیز آمده است و در روایتی سبعة عشر و خمسة عشر نیز آمده است و وجه تطبیق در شرح مذکور است والله اعلم وعن حفص
بن عاصم بن عمر بن الخطاب قرشی عدوی از جمله تابعین و ثقه و مجمع علیه و کثیر الحدیث است قال صحبت ابن عمر فی طریق مکة فصلی لنا الظهر رکعتین گفت صحبت داشتم ابن عمر را در راه مکه
پس گذارد برای ما ابن عمر نماز ظهر را دو رکعت ثم جاء رحله وجلس پس آمد ابن عمر رخت و جای باش خود را فرأی ناسا قیاما پس دید مردم را ایستاده فقال ما یصنع هؤلاء پس گفت ابن عمر
چه میکنند ایشان قلت یسبحون گفتم نمازهای نفل میگذارند و این احتمال سنن رواتب و جز آن هر دو دارد قال لو کنت مسبحا گفت ابن عمر اگر میبودم من که نماز نفل میکردم لاتممت صلوتی
تمام میگذاردم نماز فرض را یعنی اگر محل گذاردن نوافل میبود اتمام فریضه اهم و اولی میبود پس هرگاه که فرائض قصر کرده شد ترک نوافل اولی باشد زیرا که تکمیل فرض اولی است از نفل
صحبت رسول الله صحبت داشتم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فکان لا یزید فی السفر علی رکعتین پس بود آنحضرت که زیادت نمیکرد در سفر بر دو رکعت یعنی نمیگذارد نوافل را و ابا بکر
و عمر و عثمان کذلک و صحبت داشتم ابا بکر و عمر و عثمان را همچنین یعنی زیادت نمیکردند در سفر بر دو رکعت متفق علیه بدانکه این حدیث دلالت دارد بر انکار و منع ابن عمر نوافل را در سفر و
عدم منع و انکار نیز از وی منقولست چنانچه در آخر فصل ثالث بیاید که وی رضی الله عنه پسر خود را امید بدید که نفل میگذارد و انکار نمیکرد و جمهور صحابه و من بعدهم رضی الله عنهم بر جواز اند و
بعض گفته اند که اتفاق است بر استحباب نوافل مطلقه و اختلاف در رواتب است و آنها که تجویز کرده اند قیاس کرده اند آنها را بر نوافل مطلقه و بعض فرق کرده اند در حالت

براي[2]

سیر و نزول و بعض فرق کرده اند در نوافل پیش از نماز و بعد از نماز باینکه آنچه پیش از نماز است مفصولست از وی پس گمان برده میشود که آن از فرائض است پس گویا که خارج است از حکم رواتب
بخلاف آنچه بعد از نماز است متصل است بوی صورة و معنی و تحقیق ثابت شده است که آنحضرت رواتب را گذارده و نماز چاشت را روز فتح مکه گذارده و طیبی گفته که شاید که آنحضرت
میگذارده رواتب را در جای رخت و جای باش خود و ابن عمر آنرا ندیده و شاید که در بعض احیان ترک هم میکرد از برای تعلیم جواز والله اعلم پس گویا مراد بقول ابن عمر لا یزید فی السفر
عدم زیادت در غالب احوال است و مروی از حنیفه در سنن سه قولست اتمام و قصر و ترک و مختار قول اول است و عن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یجمع بین الصلوة الظهر و العصر
اذا کان علی ظهر سیر و یجمع بین المغرب و العشاء گفت ابن عباس بود آنحضرت که جمع میکرد میان نماز پیشین و دیگر وقتی که میبود بر پشت سیر یعنی در سفر یا مراد حالت سیر است نه حالت
نزول جمع میکرد میان نماز مغرب و عشا و این شامل جمع تقدیم و تاخیر هر دو ست جمع تقدیم آنکه نماز عصر را در وقت نماز ظهر گذارد و عشا را در وقت مغرب و جمع تاخیر آنکه نماز ظهر را در وقت
عصر و نماز مغرب را در وقت عشا گذارد چنانکه در احادیث آینده بیاید رواه البخاری و عن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی فی السفر علی راحلته حیث توجهت به بود آنحضرت
که میگذارد در سفر بر شتر خود بهر سو که روی می آورد شتر ولیکن روی می آورد به قبله وقت تحریمه چنانکه در حدیث انس آمده یومی ایماء اشارت میکرد آنحضرت اشارت کردنی برای رکوع
و سجود و اشارت سجود پست تر از رکوع میکرد صلوة اللیل میگذارد نماز شب را الا الفرائض میگذارد همه نمازها را اگر نمازهای فرض را و یوتر علی راحلته و میگذارد وتر را بر راحله خود متفق علیه
در حدیث دو حکم مذکور شد یکی آنکه جواز صلوة بر دابه مخصوص به نوافل است و مراد بدان شامل رواتب و تهجد است و درین حدیث تخصیص ذکر صلوة لیل واقع شده و در احادیث
دیگر عام آمده و در ترجمه اشارتی بتعمیم کرده شده و مروی از امام ابو حنیفه آنست که مستحب است نزول برای سنت فجر و در روایتی واجب و لهذا جایز نیست گذاردن آن نشسته بعذر گذاردن
فرائض بر دابه درست نیست مگر بعذر چنانکه در بادیه باشد که غالب در وی خوف هلاک بر نفس یا مال از دزد یا درنده یا دور افتادن از قافله یا گم کردن راه یا دابه سرکش باشد که بیم
نکرد و بر وی سواری بعد از فرود آمدن یا مصلی پیر و ضعیف باشد که سوار نتواند شد و کسی نیابد که بردارد و سوار کند و یا گل و لای چنان باشد که نماز بر آن ممکن نباشد و بعذر مطر نیز
جایز است و ضرورات مستثنی اند از قواعد شرع کذا فی شروح الهدایة و آورده است امام محمد در موطای خود آثار کثیره از صحابه و تابعین که ایشان نزول میکردند برای وتر و مروی
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز همچنین است و تمنی گفته که نماز جنازه و منذور و سجده تلاوت که بر زمین خوانده نیز جایز نیست حکم دیگر آنکه جواز صلوة بر دابه بشرط سفر است و جمهور
ائمه برین اند و در روایتی از ابی حنیفه و ابی یوسف نیز همچنین است و صحیح از مذهب ابی حنیفه شرط بودن مصلی است خارج مصر مسافر باشد یا نه و مسافر اگر در اهل مصر باشد جایز نیست
مراد و اشتغال بر دابه نزد ابی حنیفه و نزد محمد جایز است اما مکروه و ابو یوسف گفته لا باس به بعد از ان اختلاف کرده اند در بعد مسافت خارج مصر تا جایز باشد بعض گفته اند دو
فرسخ و بعض سه فرسخ و نزد بعض یکمیل بس است و صحیح آنست که جایز است بعد از مفارقت بیوت مصر چنانچه در جواز قصر الفصل الثانی عن عائشة قالت کل ذلک قد فعل رسول الله
همه آنرا کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قصر الصلوة و اتم قصر کرده است نماز را و تمام نیز کرده است یعنی هر دو فعل از آنحضرت بوجود آمده است هم قصر و هم تمام صاحب
سفر السعادة گفته است که این حدیث بصحت نرسیده است و از آنحضرت اتمام بوجود نیامده است و دارقطنی صحت این حدیث را ادعا کرده است و حدیثی دیگر آورده است
از ابن عمر و حکم بحسن آن کرده والله اعلم رواه فی شرح السنة و عن عمران بن حصین قال غزوت مع النبی گفت غزا کردم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم و شهدت معه الفتح و حاضر شدم با آنحضرت
فتح مکه را فاقام بمکة ثمانی عشرة لیلة پس اقامت کرد در مکه هژده شب لا یصلی الا رکعتین نمیگذارد مگر دو رکعت یقول یا اهل البلد صلوا اربعا میگفت ای اهل مکه بگذارید چهار رکعت فانا
سفر زیرا که ما مسافرانیم دلالت کرد این حدیث بر آنکه چون مقیم اقتدا به مسافر کند چهار رکعت کند و دو رکعت نکند و متابعت نکند او را اما مسافر چون اقتدا به مقیم کند متابعت کند
و چهار رکعت بگذارد و سفر بفتح سین و سکون فا جمع مسافر مثل رکب و راکب و اصل سافر است و مسافر بلفظ مفاعلت بجهت آن اطلاق میکنند که سفر اکثر با یکدیگر میباشد رواه ابو داود
و عن ابن عمر قال صلیت مع النبی صلی الله علیه وسلم الظهر فی السفر رکعتین و بعدها رکعتین گفت ابن عمر که گذاردم با آنحضرت نماز پیشین را در سفر دو رکعت فرض و بعد از وی دو رکعت سنت
و فی روایة قال صلیت مع النبی گفت نماز گذاردم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی الحضر و السفر در حضر و سفر فصلیت معه فی الحضر الظهر اربعا و بعدها رکعتین پس گذاردم با وی در حضر
ظهر را چهار رکعت و پس وی دو رکعت و صلیت معه فی السفر الظهر رکعتین و بعدها رکعتین و گذاردم با وی در سفر ظهر را دو رکعت و پس وی دو رکعت و العصر رکعتین و لم
یصل بعدها شیئا و گذاردم در سفر عصر را دو رکعت و نگذارد آنحضرت پس وی چیزی بیان عصر حضر نکرد اکتفا و المغرب فی الحضر و السفر سواء ثلث رکعات و گذاردم نماز مغرب را
در حضر و سفر برابر سه رکعت و لا ینقص فی حضر و لا سفر و کم نمیشود نماز مغرب نه در حضر و نه در سفر و لا ینقص بفتح تحتانیه و ضم قاف تصحیح کرده اند پس برین معلوم شد که قصر مخصوص
رباعی است و هی وتر النهار و نماز مغرب وتر روز است چنانکه نماز وتر وتر شب است پس وتر ثابت است در شب و روز بحکم ان الله وتر یحب الوتر و بعدها رکعتین و گذارد بعد مغرب
دو رکعت و ذکر نماز عشا نیز نکرد و بر مقایسه گذاشت رواه الترمذی و ازین حدیث ابن عمر معلوم میشود که گذاردن سنن رواتب در سفر آمده است و از حدیث حفص بن عاصم ابن
عمر که گذشت خلاف این معلوم شد ظاهرا غالب احوال آن بود که نمیگذارد و ابن عمر از ان مردم جدی و اجتهادی در گذاردن دید پس انکار کرد و در شرح سفر السعادة کلام بسیار
واقع شده است والله اعلم و عن معاذ بن جبل قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم فی غزوة تبوک اذا زاغت الشمس قبل ان یرتحل جمع بین الظهر و العصر بود آنحضرت در غزوه
تبوک که آخرین غزوات آنحضرت است چون میل میکرد آفتاب و میگشت پیش از کوچ کردن جمع میکرد میان ظهر و عصر و عصر را در وقت ظهر میگذارد و این جمع تقدیم است و ان
ارتحل قبل ان تزیغ الشمس و اگر کوچ میکرد پیش از میل کردن آفتاب و برگشتن وی اخر الظهر حتی ینزل للعصر تاخیر میکرد ظهر را تا آنکه فرود می آمد برای عصر و هر دو را در وقت عصر میگذارد

و این جمع تاخیر است و فی المغرب مثل ذلک و میکرد در مغرب مانند آن یعنی اذا غابت الشمس قبل ان یرتحل جمع بین المغرب والعشاء و چون نا پدید میشد و غروب میکرد آفتاب پیش از آنکه کوچ
کند جمع میکرد میان مغرب و عشا و عشا را با مغرب میگذارد و ان ارتحل قبل ان تغیب الشمس اخر المغرب حتی ینزل للعشاء ثم یجمع بینهما و اگر کوچ میکرد پیش از غائب شدن آفتاب تاخیر میکرد مغرب را تا
آنکه فرود می آمد برای عشا پس جمع میکرد میان مغرب و عشا بدانکه وارد شده است احادیث صحیحه در جمع بین الصلوتین در سفر بعض احادیث مطلق و بعض مقید بحالت سیر و بعض بحالت جد
در سیر و بعض بتعجیل سیر و از ینجا اختلاف کرده اند علما پس بعض قائل شده اند بجواز جمع علی الاطلاق و امام شافعی از یشان است و بعض تخصیص کرده اند بحالت سیر نه نزول و بعض مخصوص کردانیده اند بصورت
جد در سیر و تعجیل در آن و در فتح الباری گفته که مشهور از مذهب مالک این است و صاحب سفر السعادة گفته که جمع در سفر عادت دائمی آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبود بلکه چون تعجیل سیر میکرد
در سیر جمع میکرد اما جمع در حالت نزول و قرار اصلا مروی نیست و تخصیص کرده اند بعض بحالت عذر زائد بر سفر و نزد بعض جائز است جمع تاخیر نه تقدیم و این مرویست از امام محمد
و نیز نزد وی مقید است بحالت سیر و مشهور از مذهب وی جواز است مطلقا و نزد امام ابی حنیفه جائز نیست مطلقا و میگوئیم ما در اثبات مذهب وی رضی الله عنه و تحدید توقیت
و تعیین اوقات صلوة قطعی است و ثابت است بتواتر که شک و شبهه را بدان راه نیست تا که شمرده اند تاخیر صلوة را از وقت از جملۀ کبائر و امام محمد در موطای خود گفته
که تحقیق رسیده است بما که عمر بن الخطاب بجانب حکام خود در آفاق می نوشت و نهی میکرد ایشان را از جمع بین الصلوتین در وقت واحد و خبر میکرد ایشان را که جمع بین الصلوتین
در وقت واحد کبیره است از کبائر و چون تعیین اوقات صلوة قطعی و متواتر باشد معارض نگردد بدان خبر احاد بخلاف افطار و قصر در سفر که هر دو ثابت اند بنص قران و
روایت کرد بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه که گفت ندیدم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم که گذارده باشد نماز را در غیر وقت خود مگر مغرب و عشا را که جمع کرد بمزدلفه
و تحقیق آمده است جمع میان ظهر و عصر در عرفات و آن از جهت مناسک حج بود نه بسبب سفر و جمع آنحضرت صلی الله علیه و سلم دائمی نبود بلکه آنچه روایت کرده اند از آن و
واقع شده است تصریح بدان در احادیث نیست بجز در غزوۀ تبوک و ثابت نشده در ان غزوه نیز دوام و تحقیق آنست که کلمۀ کان بر دوام و استمرار دلالت ندارد چنانکه
پوشیده نیست بر متدبر و در جامع الاصول از حدیث ابی داود از ابن عمر رض آورده که گفت جمع نکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم مگر میان مغرب و عشا در هیچ سفری
مگر یکبار و نیز از ابن عمر آورده که وی رضی الله عنه جمع نکرد مگر یک شب هنگامیکه شنید خبر فوت زوجۀ خود صفیه بنت ابی عبید پس بیرون آمد بسوی وی و جمع کرد و در روایتی جمع نکرد
مگر یکبار یا دو بار و از حدیث ترمذی آورده که پرسیده شد سالم بن عبد الله بن عمر را که آیا جمع میکرد عبد الله در یک شب دو نماز را در سفر گفت نمیکرد مگر بمزدلفه و احادیث
در جمع تقدیم اقل قلیل است در صحاح و مختلف آمده روایات بخاری در ان و لهذا رفته اند بسیاری از ائمه بعدم جواز جمع تقدیم و قائل نشده اند مگر بجمع تاخیر در بعض احیان و
تاویل آن نزد ما آنست که مراد بجمع بین الصلوتین آنست که تاخیر کرده شود صلوة اولی و ادا کرده شود در آخر وقتش و تعجیل کرده شود صلوة ثانی و ادا کرده شود در اول وقت
و تسمیه کرده اند بعض این را الجمع الصوری و این جمع در صورت و در ظاهر است نه در معنی و حقیقت اطلاق جمع بر مثل این صورت که حمل کرده اند بر آن حنفیه جمع را در سفر آمده است
در باب استحاضه در حدیث حمنه بنت جحش چنانکه گذشت و لفظ حدیث اگرچه در بعض روایات همچنین آمده که جمع کرد و گذارد ظهر و عصر را در وقت عصر بر تقدیر صحت این
روایت محمول است بر همین معنی از جهت دلائل که ذکر کرده شده و در جامع الاصول از حدیث ابی داود از علی رضی الله عنه آورده که چون سفر میکرد وی رضی الله عنه سیر میکرد
بعد از غروب شمس تا قریب بغیوبت شفق پس فرود می آمد و میگذارد مغرب را بعد از آن طعام میطلبید و میخورد پس میگذارد عشا را و کوچ میکرد و میگفت همچنین میکرد رسول خدا
صلی الله علیه و سلم و امام محمد در موطای خود گفته که رسیده است ما را از ابن عمر که وی میگذارد مغرب را در آخر وقتش تا قبل غروب شفق بر خلاف روایت مالک که گفته است
حتی غاب الشفق و در جامع الاصول از حدیث ابی داود از نافع و عبد الله بن واقد آورده که گفت موذن ابن عمر الصلوة پس گفت ابن عمر سیر کن و برو تا نزدیک شد غروب
شفق پس فرود آمد و گذارد مغرب را پس منتظر نشست تا غائب شد شفق پس گذارد عشا را و گفت همچنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم هنگامیکه در شتابی می آورد
وی را کاری چنانچه من کردم و در روایت نسائی آمده که چون آخر شد شفق این روایات که گذشت [ناظر است] بسوی جمع بر طریقه که امام ابو حنیفه اختیار کرده و ظاهر آنست که روایات
در عدم جمع در وقت احد و جمع بمعنی تاخیر تا آخر وقت همه وارد شده و اختیار کرد امام عدم جمع را یا جمع بمعنی اخیر را احتیاطا از جهت محافظت بر وقت نه بجهت رد و انکار روایات احادیث جمع شیخ ابن حجر در
فتح الباری گفته که نزد شافعیه نیز ترک جمع افضل است و در روایتی از مالک آمده جمع مکروه است و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای بیان جواز بود و اینست که منتهی شد ما را از کلام در ین مقام بتوفیق ملک
العلام و نیافتیم هیچ یکی از شارحین که تکلم کرده باشد بقدر حتی شیخ ابن الهمام و الله اعلم این کلام در جمع بین الصلوتین بود در مسافر اما جمع در مقیم را پس ترمذی گفته که بعض از تابعین بجمع بین الصلوتین در مریض
رفته اند و احمد و اسحق بدان قائل شده و بعض بجمع از جهت مطر نیز رفته و باین قائل شده شافعی و احمد و اسحق و قائل نشده شافعی بجمع بجهت مرض ابن عباس گفت کسیکه جمع کند بین الصلوتین بی عذر پس تحقیق
در آمد بابی از ابواب کبائر و عمل بر آن نیست نزد اهل علم که جمع کرده نشود میان دو نماز مگر در سفر یا بعرفه این عبارت ترمذی است و نزد ما جائز نیست جمع بهیچ وجه اگر چیزی از آن ثابت صحیح شود
تاویلش همانست که گفته شد و الله اعلم وعن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سافر و اراد ان یتطوع بود آنحضرت چون مسافرت میکرد و میخواست که نماز نفل بگذارد استقبل القبلة بناقته فکبر ثم صلی
می آورد قبله را بشتر ماده خود پس تکبیر میگفت ثم صلی حیث وجهه رکابه پس نماز میگذارد بهر سو که متوجه میکردانید او را مرکوب وی و رکاب بکسر را شتر رواه ابو داود و عن جابر قال بعثنی رسول الله صلی الله
علیه و سلم فی حاجة گفت جابر فرستاد مرا آنحضرت در کاری فجئت و هو یصلی علی راحلته نحو المشرق پس آمدم من و حال آنکه آنحضرت میگذارد نماز بجانب مشرق و یجعل السجود اخفض من الرکوع و میکرد سجده را
پست تر از رکوع رواه ابو داود الفصل الثالث عن ابن عمر قال صلی رسول الله صلی الله علیه و سلم بمنا رکعتین گفت ابن عمر گذارد آنحضرت بمنا دو رکعت و ابو بکر بعده و عمر بعد ابی بکر و گذارد ابو بکر بعد از آنحضرت

وگذارد عمر بعد از ابی بکر دو رکعت یعنی در وقتی که آنحضرت و ابوبکر و عمر بحج آمدند و بمنا رسیدند چون مسافر بودند نماز مسافرانه گذاردند و عثمان صدرا من خلافته و بگذارد عثمان نیز در اوائل خلافت خود تا شش سال یا هشت سال
بمنا دو رکعت ثم ان عثمان صلی بعد اربعا پس در سنة بگذارد و بعد از ان بمنا چهار رکعت فکان ابن عمر اذا صلی مع الامام صلی اربعا پس بود ابن عمر چون میگذارد با امام یعنی با عثمان رضی الله عنه میگذارد چهار رکعت و اذا صلی
وحده صلی رکعتین و چون میگذارد تنها یعنی نه همراه عثمان رض میگذارد دو رکعت متفق علیه و در سبب گذاردن عثمان رضی الله عنه چهار رکعت وجوه بسیار گفته اند در شرح آن را ذکر کرده ایم و اقرب وجوه آنست که در موسم حج
مردم بسیار از اعراب و اهل بدو و غیر هم که عالم بتفاصیل احکام نبودند مجتمع میشدند پس بنا بر همین مصلحت که فرض صلوة چهار است و اگر دو میگذارد شاید که همین دو رکعت شریعت خیال میکردند و نمیدانستند که آن بسبب سفر است
و بعضی گفته اند که شاید مذهب عثمان این بود که اگر مسافر در مقام امن باشد قصر نکند و قصر مقید بحال خوف است چنانکه ظاهر قرآنست یا آنکه عثمان آخر موافق عائشه شد که قصر و اتمام هر دو جائز است و قصر رخصت است
و آنحضرت اختیار رخصت میکرد برای تیسیر امت و عن عائشة رضی الله عنها قالت فرضت الصلوة رکعتین گفت عائشه فرض کرده شد نماز در اول زمان بعثت دو رکعت در سفر و حضر ثم هاجر رسول الله صلی الله علیه
فرضت اربعا پس هجرت کرد آنحضرت پس فرض کرده شد چهار رکعت و ترکت صلوة السفر علی الفریضة الاولی و گذاشته شد نماز سفر بر فریضه اولی که دو رکعت است و زیادت کرده شد در حضر و در روایت مسلم آمده که
و زید فی الحضر و زیادت کرده شده دو رکعت دیگر در نماز حضر و از این حدیث معلوم میگردد که دو رکعت در سفر رخصت نیست بعد از شریعت چهار رکعت بلکه اصل مشروع دو رکعت است پس عزیمت باشد نه رخصت
و این مؤید مذهب حنفی است قال الزهری قلت لعروة گفت زهری گفتم مر عروه را ما بال عائشة تتم چیست حال عائشه که تمام میکرد و چهار رکعت میگذارد در سفر قال تاولت کما تاول عثمان گفت تاویل کرد عائشه
چنانکه تاویل کرد عثمان در گذاردن چهار رکعت و در تاویل عثمان وجوه متعدده است و صحیح در تاویل عائشه و عثمان آنست که ایشان قصر را و اتمام را هر دو جائز داشتند چنانکه گفته شد متفق علیه و عن ابن
عباس قال فرض الله الصلوة علی لسان نبیکم صلی الله علیه وسلم فی الحضر اربعا گفت ابن عباس فرض کرد خدای تعالی نماز را بر زبان پیغمبر شما در حضر چهار رکعت و فی السفر رکعتین و فرض کرده شد در سفر دو رکعت و فی الخوف
رکعة و در حالت خوف یک رکعت اخذ کرده اند بظاهر این حدیث طائفه از سلف و حمل کرده اند آنرا جمهور بر آنکه چون با امام یک رکعت گذارده میشود همان را اعتبار کرده فرموده فرض در وی یک رکعت است و ثمرهٔ خلاف
در اینجا ظاهر خواهد شد که اگر از یکی صلوة خوف فوت شد یک رکعت قضا کند یا دو و ظاهر قول جمهور است زیرا که فرض اگر یک رکعت است چرا رکعت دیگر میگذارند و تفصیل این در باب صلوة خوف باید
رواه مسلم و عنه و عن ابن عمر روایتست از ابن عباس و از ابن عمر قالا سن رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة السفر رکعتین سنت کرد و شریعت نهاد آنحضرت نماز سفر را دو رکعت و هما تمام غیر قصر
و آن دو رکعت تمام است بی قصر یعنی در ثواب یا مراد آنست که مشروع در سفر همین دو رکعت است نه آنکه چهار بود و بر دو رکعت کوتاه ساختند چنانکه حدیث عائشه ناطق است بدان اگرچه
در قرآن لفظ قصر بظاهر بر آن اطلاق یافته والوتر فی السفر سنة و وتر در سفر سنت است یعنی طریقهٔ مسلوکه در دین است ترک کرده نشود در سفر چنانکه ترک کرده میشود نوافل و الا وتر اگر واجب
است سنت نیست و اگر سنت است در سفر و حضر سنت است تخصیص سفر چیست رواه ابن ماجه و عن مالک بلغه عن ابن عباس کان یقصر الصلوة فی مثل ما یکون بین مکة والطائف روایت کرد
مالک که رسیده است او را که بود ابن عباس که قصر میکرد نماز را در مانند مسافتی که میان مکه و طائف است مراد طریق قریب است که سیر میکنند در وی ابل اما طریق وادی نعمان که راه کوه است
قریب نیست و فی مثل ما بین مکة و عسفان و قصر میکرد در مانند مسافتی که میان مکه و عسفان است و عسفان بضم عین و سکون سین مهمله موضعی است در راه مکه و مدینه قریب مکه و فی مثل ما بین مکة و جدة
بضم جیم و مشهور میان عوام بکسر جیم شده است قال مالک و ذلک اربعة برد گفته است مالک که آن مسافت چهار برید است که شانزده فرسخ باشد و فرسخ سه میل و میل را اینجا تقدیر کرده اند و بعضی
گفته اند تا آنجا که در زمین هموار نظر بر شخصی افکند و درنیابد که مرد است یا زن و میرود یا می‌آید و بعضی شش هزار ذراع گفته و بعضی چهار هزار ذراع یا سه هزار ذراع و ذراع بیست و چهار انگشت و بعضی

ذراع

بعضی گفته اند دوازده هزار قدم آدمی کذا فی فتح الباری و ظاهر این حدیث دلالت آنست که این سه مسافت که در حدیث مذکور شده برابر باشند اما واقع آنست که مسافت میان مکه و طائف
درازتر است از همه مگر آنکه اشارت باشد که مسافت میان مکه و جده است رواه فی الموطا بعد از آن بدانکه بعضی از علما گفته اند که ثابت نشده در کتاب و نه در سنت مسافت در حد سفر
بلکه آنچه ثابت شده است مطلق سفر است و مسافر نیست و سفرهایی که واقع شده است در روی عمر تفاوت است بعض قریب و بعض بعید چنانچه ظاهر میشود از احادیث وارده در باب صحیحه یا تعیین
و چون تعیین هم و تعیین آن اجتهاد نموده و استنباط کرده مختلف شده اند اما شافعی تعیین بیک روز و در روایتی بدو روز نموده چنانکه در هدایه گفته است و در حاوی که در مذهب ایشان است تعیین
فرسخ کرده و مذهب امام مالک و امام احمد این است زیرا که در احادیث اربع برد واقع شده و آن شانزده فرسخ است و لیکن در صحت این احادیث سخن است و امام ابوحنیفه بمسافت سه شب
و روز بسیر ابل و مشی اقدام تعیین نموده و امام ابو یوسف در دو روز و اکثر روز سیوم اعتبار کرده زیرا که اکثر حکم کل دارد و مذهب ایشان احوط است و اصحاب ظواهر مطلق سفر معتبر داشته دراز باشد
یا کوتاه و در شرح تحقیق آن کرده شد والله اعلم و عن البراء قال صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم ثمانیة عشر سفرا براء بن عازب گفت صحبت داشتم با آنحضرت در هژده سفر فما رأیته ترک رکعتین
اذا زاغت الشمس قبل الظهر پس ندیدم من آنحضرت را که ترک کرده باشد دو رکعت را وقتیکه میگشت آفتاب پیش از ظهر ظاهر آنست که این دو رکعت سنت پیش از ظهر باشد و انکار ابن عمر گذاردن
رواتب را معتبر نیست از جهت اختلاف روایات و اضطراب آن انتهی و تواند که آنحضرت گاهی میگذارد و گاهی نی پس دید براء بن عازب این گذاردن را اتفاقا و دید ابن عمر نا گذاردن و بعضی
فرق کرده اند در قبلیت و بعدیت چنانکه گذشت و بعضی گفته اند که این دو رکعت از مطلق نوافل بود و نه رواتب و این قول بعید است و بالجمله روایات در گذاردن جز فرض در سفر مختلف
آمده والله اعلم رواه ابو داود والترمذی و قال هذا حدیث غریب و عن نافع قال ان عبد الله بن عمر کان یری ابنه عبید الله یتنفل فی السفر و لا ینکر علیه گفت نافع که ابن عمر میدید پسر خود را که عبید الله
نام داشت که نماز نفل میکرد در سفر و انکار نمیکرد بروی سابقا گذشت که ابن عمر کسی را دید که نفل میگذارد در سفر پس انکار کرد بر ایشان ظاهر آنست که وی رضی الله عنه هر دو جائز بود در مقامی
انکار مصلحت دید و در مقامی تسلیم یا فرق میکرد در رواتب و نوافل والله اعلم رواه مالک **باب الجمعة** مشهور در جمعه ضم جیم و میم است و بسکون میم نیز آمده و آن قراءت اعمش است
و از فراء بفتح میم و از زجاج کسر آن نیز آمده و این روز را در زمان قدیم عروبه میخواندند بفتح عین و تسمیه بجمعه گفته اند بجهت آنست که اجتماع آفرینش عالم و تمامی او در این روز بود و ابتدای

آن روز

آن روز یکشنبه بود و این وجه دلالت دارد بر تعیین ایام و اسمای آن پیش از پیدا کردن آسمانها و نقل این خالی از اشکالی نیست فافهم و بعض گفته اند بجهت اجتماع خلق آدم و تمامی وی درین روز یا بجهت اجتماع امور عظام دروی از پیدا شدن
آدم و افتادن او بر زمین و قیام قیامت چنانکه از احادیث معلوم خواهد شد و بعض گفته اند که کعب بن لوی جمع میکرد درین روز مردم را و تذکیر میکرد ایشان را و امر میکرد بتعظیم حرم خدا و خبر میداد به برآمدن پیغمبر
آخر الزمان از حرم و بعض گفته اند که قصی جمع میکرد و بعض گفته اند تسمیهٔ وی بجمعه از جهت اجتماع ناس است دروی برای نماز و این اسم اسلامیست نام او در جاهلیت عروبه بود و تحقیق آنست که عروبه اسم قدیم جاهلی است
مرهم در جاهلیت تغییر داده اند و جمعه نام نهادند چنانکه باقی نامهای هفته را او نام ایام هفته در جاهلیت اول اهون جبار دبار مونس عروبه شیار و این روز را در جاهلیت نیز شرفی و امتیازی و اعتباری
بوده و در دور اسلام بنهایت شرف و فضایل و خواص و کرامات مخصوص شد الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نحن الآخرون یعنی ما پسینانیم در دنیا باعتبار زمان خلقت و السابقون
یوم القیمة پیشینیانیم در آخرت در شرف و منزلت بسبقت در حشر و نشر و حساب و حکم و در آمدن بهشت یا آخرانیم در فضیلت روز جمعه بید انهم اوتوا الکتاب من قبلنا غیر آنکه ایشان یعنی اهل کتاب داده شدند
یعنی انبیای ایشان را کتاب پیش از ما و اوتیناه من بعدهم و داده شده است ما را کتاب پس از ایشان و بحقیقت این نیز موجب فضل ماست چه کتاب متأخر ناسخ متقدم است و باین ظاهر شد که قول او
نحن الآخرون نیز برای بیان فضل است بمجرد توطیهٔ ذکر قرین او نیست و بید بفتح با و سکون یا بمعنی غیر و مید بمیم لغتی است دروی ثم هذا یومهم الذی فرض علیهم پس این روز یهود و نصاری است که فرض
کرده شد بر ایشان یعنی یوم الجمعة مراد باین روز روز جمعه است فاختلفوا فیه پس اختلاف کردند ایشان در وی بدانکه شراح اختلاف کرده اند در بیان مراد بفرض کردانیدن پروردگار تعالی روز جمعه بر یهود
و نصاری و اختلاف کردن ایشان دران بعض گفته اند که وی تعالی فرض کردانید بر ایشان عبادت را در روز جمعه بعینه امر کرد ایشان را باجتماع در وی برای عبادت چنانکه ظاهر لفظ حدیث است پس
مخالفت کردند ایشان امر الهی او تمرد ورزیدند دران چنانکه عادت ایشان بود در تمرد و عصیان و اختیار کردند یهود یوم السبت را و تعلل کردند بآنکه این روز انتهای آفرینش عالم است و نصاری
یوم الاحد را که روز ابتدای آفرینش است و اکثر برآنند که مراد بفرض کردانیدن امر کردن ایشان است باستخراج آن روز بافکار خود و تعیین و دریافت آن برای و اجتهاد و گفته شد مر
ایشان را که حق تعالی فرض کردانیده است بر شما در علم خود روزی را که فارغ شوید در وی برای فکر و ذکر و عبادت و دریابید آن را باجتهاد خود و این ابتلائیست از حق سبحانه مر ایشان را که حق را
در می یابند یا نه پس تعیین نمودند یهود یوم السبت را و گفتند که این روزیست که پروردگار تعالی فارغ شد از شغل خلق و قطع عمل کرد پس ما نیز باید که فارغ شویم برای عبادت از شواغل و صنایع
و ترک کنیم اعمال دنیا را و مشغول شویم بعبادت پروردگار تعالی و تعیین کردند نصاری یوم الاحد را زیرا که پروردگار تعالی ابتدا کرد در وی آفرینش را پس این روز مبدأ کمالات و نعم است
و روزیست که وی سبحانه و تعالی اقبال کرد بر خلق بافاضه و انعام پس وی احق است بتعظیم و عبادت و شکرگذاری نعمت و هر دو طائفه خطا کردند و نیافتند آنچه در علم الهی بود و آن روز
جمعه است و گمراه شدند در طریق اصابت فهدانا الله له پس راه نمود و دلالت کرد ما را الله تعالی مر آن روز را و درینجا نیز هر دو وجه بیان کرده اند اول ظاهر تر است که حق سبحانه و تعالی امر کرد این
امت را بعبادت در روز جمعه بقول خود یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و هدایت کرد ایشان را بامتثال امر و گمراه نکردانید بابا و تمرد و تعلل چنانکه عادت
این خیر الامم است و بعض گفته اند که جمع کردند اهل مدینه که بشرف اسلام مشرف شده بودند پیش از قدوم شریف حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم و پیش از نزول آیت جمعه مردم را و گفتند که یهود را
روزیست که جمع میشوند دروی برای عبادت و همچنین نصاری را روزیست ما نیز روزی تعیین کنیم که جمع شویم دران برای عبادت پس کردانیدند یوم عروبه را پس نازل شد بدان قرآن این مضمون حکی است
که شیخ ابن الهمام از ابن سیرین ذکر کرده و وجه تعلیل نیز ذکر کرده اند که حق تعالی خلق کرد آدم را برای عبادت و خلق آدم در روز جمعه بود پس عبادت در وی اولی و انسب باشد و از جهت آنکه پروردگار
پیدا کرد در سایر ایام چیزها را که منتفع گردد بدان انسان و در روز جمعه ایجاد کرد ذات انسان را و شکر بر نعمت وجود که اصل نعمتهاست اهم و احری است از شکر بر نعم خارج از ذات والله اعلم
والناس لنا فیه تبع و مردم یعنی یهود و نصاری ما را در روز جمعه تابعانند الیهود غدا والنصاری بعد غد یهود فردای جمعه که شنبه است و نصاری پس فردا که یکشنبه است و تبعیت [illegible]
فضل و قبول طاعت است که محروم شدند از آن مردم و بعض گفته اند که این حدیث دلالت دارد برآنکه جمعه اول هفته باشد شرعا و لیکن مردم زعرف برخلاف آن شده است و دلالت
میکند بران تسمیهٔ اسبوع بجمعه چنانکه یهود نام میکنند هفته را بسبت و سیوطی گفته که اگرچه جمعه مسبوق بسبت و احد یا شد و لیکن متصور نیست اجتماع این سه روز بر سبیل توالی مگر آنکه جمعه سابق باشد
فافهم متفق علیه و فی روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را از ابی هریرة همچنین آمده که قال نحن الآخرون الاولون یوم القیمة بجای السابقون الاولون ذکر کرده دیگر این زیادت است که و نحن اول
من یدخل الجنة و ما اول کسانیم که می درآیند بهشت را بید انهم غیر آنکه ایشان یعنی یهود و نصاری داده شده ایشان را کتاب پیش از ما و ذکر نحوه الی آخره و ذکر کرد درین روایت مانند
آنچه مذکور شد در حدیث متفق علیه با اختلاف در بعض الفاظ تا آخر آن و فی اخری له عنه و عن حذیفة و در روایتی دیگر مر مسلم را از ابی هریرة و از حذیفة همچنین آمده قالا قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم فی آخر الحدیث گفت آنحضرت در آخر حدیثی که مذکور شد نحن الآخرون من اهل الدنیا والاولون یوم القیمة المقضی لهم قبل الخلائق الکسانیم که حکم کرده شده است ایشان را
بتقدیم حساب و دخول جنت پیش از خلقان دیگر درین روایت معنی سبقت در روز قیامت مبین شده و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر یوم طلعت علیه الشمس یوم الجمعة
بهترین روزیکه برآمده بروی آفتاب یعنی ظاهر شده بظهور آفتاب یا طلوع کرده آفتاب بر اهل آن روز جمعه است و مقصود از ذکر این صفت تعمیم است چه هیچ روزی نیست که آفتاب بر آن نتافته
فیه خلق آدم علیه السلام درین روز پیدا کرده شده است آدم یعنی تمام شد خلقت وی و فیه ادخل الجنة و در روز جمعه در آورده شد آدم در بهشت و فیه اخرج منها و در روز جمعه برآورده
شد آدم از آن و در روایات آمده است که آدم صباح جمعه پیدا شد و وقت پیشین در بهشت درآورده شد و وقت دیگر برآورده شد از آن و لا تقوم الساعة الا فی یوم الجمعة و بر پا نمیشود
قیامت مگر در روز جمعه مراد نفخهٔ اولی است که برای صعق و هلاک است یا نفخهٔ ثانیه که برای بعث و نشور است و هر دو در روز جمعه اند چنانکه بیاید رواه مسلم پوشیده نماند که بیان فضیلت
روز جمعه به پیدا کردن آدم و درآوردن وی در بهشت ظاهر است اما بیرون آوردن وی از بهشت از جهت بودن آن سبب وجود انبیا و اولیا است و تعظیم وی حکمتها و برکتها که

اشارة بدونست و همچنین بعثت آدم در روز جمعه که سبب وصول بجوار رب العالمین ست و لهذا ابراهیم خلیل الله علیه السلام در مقام امتنان از نعم الهی سبحانه و تعالی فرمود و الذی یمیتنی ثم یحیین و همچنین قیام ساعت سبب دخول جنت و ظهور مواعید حق است مر متقیان را که مقصود بیان امور عظام است که واقع میشوند درین روز و درین حدیث دلیل است بر افضلیت جمعه از روز عرفه و بعضی گویند عرفه افضل است و فیصل ثانی از حدیث اوس ابن اوس می آید که جمعه از جمله افضل ایام است و برین تقدیر احتمال دارد که روز عرفه افضل باشد از جمعه یا مساوی یا ادنی و الله اعلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان فی الجمعة لساعة لا یوافقها عبد مسلم یسأل الله فیها خیرا الا اعطاه ایاه بدرستیکه در روز جمعه ساعتی است که موافق نمیشود او را یعنی در نمی یابد او را بنده مسلمان در حالتی که سؤال میکند خدا را در ان ساعت نیکی را و چیزی را که حرام و نامرضی نباشد الا اعطاه ایاه مگر آنکه بدهد خدای تعالی آن بنده را آن نیکی را یعنی دعا در ان ساعت البته مستجاب است متفق علیه و زاد مسلم و زیاده کرد مسلم این عبارت را که قال گفت آنحضرت و هی ساعة خفیفة و آن ساعت ساعتی سبکست یعنی کوتاه است و در از نیست و فی روایة لهما و در روایتی مر بخاری و مسلم را آمده است قال گفت ان فی الجمعة لساعة لا یوافقها مسلم قائم یصلی در جمعه ساعتی است که در نیابد او را مسلمانی که ایستاده است میگذارد نماز یا دعا میکند و مواظبت و ملازمت مینماید بر دعا پس مراد بصلوة نماز است یا دعا یسأل الله خیرا میکند خدا را نیکی را الا اعطاه ایاه مگر آنکه میدهد خدا او را آن چیز را و عن ابی بردة بضم با و سکون را ابن ابی موسی قال سمعت ابی یقول سمعت رسول الله گفت ابوموسی شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول فی شان ساعة الجمعة هی ما بین ان یجلس الامام الی ان تقضی الصلوة میگفت آنحضرت در شان ساعة الجمعه که آن ساعت میان نشستن امام است بر منبر تا گذاردن نماز ظاهر آنست که بنشستن میان دو خطبه مراد داشته و احتمال دارد که نشستن بعد از بر آمدن بر منبر مراد باشد و الله اعلم رواه مسلم بدانکه اقوال در تعیین این ساعت بسیار است تا قریب بچهل میرسد در شرح سفر السعادة آنرا نقل کرده ایم و راجح تر و قوی ترین اقوال دو قول است یکی میان نشستن خطیب تا گذاردن نماز دوم آخر ساعت از روز و در فتح الباری گفته که هر قولی که غیر این دو قول است یا مرجوح است یا ضعیف الاسناد است یا مستند باجتهاد قائل است بی سماع و توقیف و اکثر علما بترجیح قول اخیر اند امام احمد گفت اکثر احادیث درین جانب اند ابن عبد البر گفت ثابت ترین احادیث درین باب حدیث عبد الله بن سلام است و ترجیح کرده اند او را اکثر ائمه و نص کرده شده است بر ان و حدیث ابی موسی اگرچه در صحیح مسلم مذکور است و لیکن در اسناد وی سخن است و این از جمله آن مواضعی است که در بعض احادیث مسلم واقع شده است گفت بنده ضعیف عفا الله عنه بتحقیق بصحت رسیده است از حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و علی سائر اهل بیت النبوة که وی نگاه داشت خادمه خود را تا انتظار کند و نگاهبانی نماید آخر ساعت را از روز جمعه و خبر کند تا ذکر و دعا کند در وی و الله اعلم و بعضی گفته اند که این ساعت در زمان حضرت بود صلی الله علیه وسلم پس از ان برداشته شد یعنی بر طرف کرده شد خاصیت وی نقل کرده است ابن عبد البر این قول را از قومی و تزییف کرده و صحیح آنست که باقیست و لیکن مبهم است مثل لیلة القدر الفصل الثانی عن ابی هریرة قال خرجت الی الطور گفت ابوهریره بیرون آمدم بسوی کوه طور فلقیت کعب الاحبار پس دریافتم کعب احبار را که از دانشمندان یهود بود و تابعی بود بر دست عمر بن خطاب ایمان آورده و در زمن عثمان بن عفان از عالم در گذشته و احبار جمع حبر بفتح حای مهمله و کسر آن دانشمند یهود فجلست معه پس نشستم و صحبت داشتم با وی فحدثنی عن التوریة پس حدیث کرد مرا کعب احبار از توریة و حدثته عن رسول الله و حدیث کردم من او را از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فکان فیما حدثته پس بود از جمله آنچه حدیث کردم من او را ان قلت اینکه گفتم قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خیر یوم طلعت علیه الشمس یوم الجمعة فیه خلق آدم بهترین روزیکه تافت بروی آفتاب روز جمعه است در روز جمعه پیدا کرده شد آدم و فیه اهبط و درین روز فرود آورده شد آدم از بهشت ذکر دخول جنت نکرد از جهة شهرت و استلزام هبوط مر آن را و فیه تیب علیه و درین روز توبه و رجوع برحمت کرده شد بروی توبه در آخر همان روز هبوط شد یا در جمعه دیگر و روایت اول موافق است و فیه مات و در روز جمعه مرد آدم این خود متعین است که در روز هبوط نیست و اگر روز آن عالم گیرند که و ان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون اشارت باوست هم در یک روز گنجایش دارد فافهموا الله اعلم و فیه تقوم الساعة و درین روز برپا میشود قیامت و ما من دابة الا وهی مصیخة یوم الجمعة من حین تصبح حتی تطلع الشمس و نیست هیچ جنبنده بر زمین مگر که وی گوش نهنده است و انتظار برنده است در روز جمعه از ان هنگام که صبح میکند تا آنکه بر آید آفتاب مصیخة بضم میم و کسر صاد و سکون یا و خای معجمه از اصاخه بمعنی استماع و اصغاء و مسیخة بسین روایتست و هر دو بیک معنی است شفقا من الساعة گوش می نهند دواب از جهة ترسیدن از قیامت که در روز جمعه قایم میشود میان صبح و طلوع آفتاب پس هر روز جمعه را انتظار آن میبرند احتمال آنکه شاید در همین جمعه قایم گردد گویا حقتعالی الهام کرده است دواب را بقیام ساعت درین روز و در آن وقت و عظمت و شدت هول آن و این معنی بر جن و انس نهان داشته و مضمر شده است یا وی تجلی احداث میکند روز جمعه در زمین از عظائم امور و جلائل آن که بسبب آن زمین میلغزد و میگردد و دواب آن را میدریابند و مدهوش میگردند الا الجن و الانس مگر پریان و آدمیان که ایشان را غافل ازان ساخته اند و بر ایشان مکشوف نمیگردانند تا قاعده تکلیف و ابتلا بر هم نخورد و ایمان بغیب باشد و فیه ساعة لا یصادفها عبد مسلم و هو یصلی یسأل الله شیئا الا اعطاه ایاه ترجمه این ظاهر شده است و لا یصادفها بجای لا یوافقها است و شیئا بجای خیرا و مصادفت بمعنی یافتن و قال کعب ذلک فی کل سنة یوم و گفت کعب احبار آن ساعت در هر سالی در روزی از روزهای جمعه است فقلت بل فی کل جمعة ابوهریره میگوید گفتم من در رد کعب که آنچنین نیست که آن ساعت در سالی باشد بلکه در هر جمعه است فقرأ کعب التوریة پس خواند کعب توریة را که ناطق است بودن آن ساعت در هر روز جمعه فقال پس گفت کعب صدق رسول الله راست گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که آن ساعت در هر روز جمعه است قال ابوهریرة لقیت عبد الله بن سلام گفت ابوهریره ملاقات کردم عبد الله بن سلام را که از صحابه است و وی نیز از علمای یهود بود فحدثته بمجلسی مع کعب الاحبار پس خبر دادم او را بمجلسی که مرا با کعب الاحبار واقع شده بود و ما حدثته فی یوم الجمعة و خبر دادم بچیزیکه تحدیث کردم کعب الاحبار را از روز جمعه فقلت له قال کعب ذلک فی کل سنة پس گفتم مر عبد الله بن سلام را که گفت کعب آن ساعت جمعه در هر سال است قال عبد الله بن سلام کذب کعب دروغ گفت کعب احبار درین خبر که آن ساعت در هر سال است فقلت له ثم قرأ کعب التوریة فقال بل هی فی کل جمعة پس گفتم مر عبد الله را که پستر خواند کعب احبار توریة را پس گفت بلکه آن ساعت در هر جمعه است فقال عبد الله بن سلام صدق کعب پس گفت عبد الله بن سلام راست گفت کعب ثم قال عبد الله بن سلام قد علمت ایة ساعة هی بتحقیق دانسته

من سماع آنحضرت یا قراءت از توریة و ظاهر اولست که کدام ساعت است آن ساعت قال ابو هریرة فقلت اخبرنی بها و لا تضن علی پس گفتم من عبد الله را خبر ده مرا بآن ساعت و بخل مکن برمن قال عبد الله بن سلام هی آخر ساعة
فی یوم الجمعة آن ساعت آخر ساعتی است در روز جمعه قال ابو هریرة فقلت کیف تکون آخر ساعة فی یوم الجمعة وقد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یصادفها عبد مسلم وهو یصلی فیها گفت ابو هریره پس گفتم عبد الله بن سلام را
چگونه باشد آخر ساعت در روز جمعه و حال آنکه بتحقیق گفته است آنحضرت در نیابد او را بنده مسلمان و حال آنکه وی نماز میکند در وی و نماز خود در آخر روز نمیباشد زیرا که نماز بعد از نماز دیگر ممنوع و مکروه است فقال
عبد الله بن سلام الم یقل رسول الله آیا نگفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من جلس مجلسا ینتظر الصلوة فهو فی صلوة حتی یصلی کسیکه بنشیند نشستنی یا در نشستگاهی که انتظار میبرد نماز را پس آنکس در نماز است تا وقتیکه
بگذارد نماز را که منتظر نشسته بود برای وی قال ابو هریرة فقلت بلی گفت ابو هریره پس گفتم من آری گفته است این را آنحضرت قال فهو ذلک گفت عبد الله بن سلام پس آنچه گفته است آنحضرت و هو یصلی
همان معنی است که منتظر نماز نشسته است و این در آخر روز میباشد پس اگر درین وقت دعا کند مستجابست و بعضی گفته اند که مراد بصلوة دعاست رواه مالک و ابو داود والترمذی والنسائی
و روی احمد الی قوله صدق کعب و روایت کرده است احمد تا قول وی صدق کعب و قول وی ثم قال عبد الله بن سلام قد علمت تا آخر ذکر نکرده و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم التمسوا الساعة
التی ترجی فی یوم الجمعة طلب کنید ساعتی را که امید داشته میشود اجابت دعا در وی در روز جمعه بعد العصر الی غیبوبة الشمس بعد از نماز دیگر تا غائب شدن آفتاب و غروب وی از ظاهر این حدیث
مفهوم میشود که نماز دیگر در آخر روز است نه چنانکه ائمه دیگر میگویند بعد از بلوغ ظل مثل او اگر ربع نهار باقی ماند چه در حدیث دیگر واقع شده است که وی آخر ساعتی است از روز جمعه فافهم رواه
الترمذی و عن اوس بفتح همزه و سکون واو بن اوس صحابیست که در دمشق سکونت داشت و هم در آنجا از عالم رفت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان من افضل ایامکم یوم الجمعة بدرستیکه فاضلترین روزهای
شمار روز جمعه است فیه خلق آدم و فیه قبض در وی پیدا کرده شد آدم و در وی قبض کرده شد روح وی و فیه النفخة و فیه الصعقة و درین روز است نفخه و درین روز است صعقه و صعقه بمعنی هلاکست
و اشارتست بقول وی سبحانه و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض پس مراد نفخه که در مقابله این مذکور است نفخه ثانیه باشد که برای احیا و بیرون آمدن مردها است از قبور چنانکه فرمود
و نفخ فی الصور فاذا هم قیام ینظرون و نفخه دیگر است که سبب فزع و اهوال ترس است چنانکه فرمود و یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات و من فی الارض و این مقدمه نفخه صعق است
پس سه نفخه باشد و بعضی قائل بسه نفخه شده اند ولیکن مشهور دو نفخه است یکی برای هلاک و دیگری برای احیا فاکثروا علی من الصلوة فیه و چون روز جمعه روزی فاضل عظیم الشانست بسیار بگوئید
برمن از درود درین روز فان صلوتکم معروضة علی زیرا که بدرستیکه درود شما عرض کرده میشود بر من پس درست ملائکه سیاحین چنانکه در حدیث آمده است قالوا گفتند صحابه یا رسول الله و کیف
تعرض صلوتنا علیک و قد ارمت و چگونه عرض کرده شود درود ما بر تو و حال آنکه بتحقیق استخوان پوسیده شدی تو کنایت است از موت و زوال ادراک قال یقولون بلیت ای بن قال ارمت او
یعنی میگویند صحابه میخواهند بقول خود ارمت بلیت بفتح با و کسر لام و فتح تا یعنی کهنه شدی و پوسیده شدی در تحقیق لفظ ارمت و ضبط آن اختلاف بسیار است و آنچه در اکثر نسخ صحیحه مشکوة
ضبط کرده اند دو وجه است یکی ارمت بفتح همزه و کسر را و اسکان میم و فتح تای مخففه بلفظ معلوم دیگر ارمت بضم همزه و کسر را و فتح تا بلفظ مجهول یعنی پوسیده گردانیده شدی و تفسیر بلیت
موافق وجه اول است مگر آنکه بلیت بلفظ مجهول با سکون تا خوانند قال ان الله حرم علی الارض اجساد الانبیاء گفت آنحضرت بدرستیکه خدا حرام گردانیده است بر زمین تنهای پیغمبران
کنایت است از حیات چنانکه صریح در فصل ثالث از حدیث ابی الدرداء بیاید و حیات انبیا متفق علیه است هیچکس را در وی خلافی نیست حیات جسمانی دنیاوی حقیقی نه حیات معنوی روحانی
چنانکه شهدا راست و درین حدیث که فرمود ان الله حرم علی الارض اجساد الانبیاء اشارتست بدان اگرچه درین باب که عرض صلوة و حصول علم و ادراکست حیات روحانی نیز کافیست
ولیکن مذهب همانست که گفته شد و تحقیق این مسئله در تاریخ مدینه که مسمی است بجذب القلوب الی دیار المحبوب کرده شده است از آنجا باید جست رواه ابو داود والنسائی و ابن ماجه و
الدارمی و البیهقی فی الدعوات الکبیر و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الیوم الموعود یوم القیمة و الیوم المشهود یوم عرفة و الشاهد یوم الجمعة در قرآن مجید مذکور است الیوم
الموعود و شاهد و مشهود و آنحضرت تفسیر باید کرد مراد بیوم موعود روز قیامت است که حق سبحانه و تعالی خبر داده است بآمدن وی و وعده کرده است مؤمنان را بعد از آمدن وی بنعمتهای
بهشت و مراد بیوم مشهود عرفه است زیرا که مؤمنان حاضر میشوند در او از آفاق و حاضر میشوند ملائکه و مشهود بمعنی محضور است و مراد بشاهد روز جمعه است که حاضر میشود بر خلق و می آید
و گویا که تسمیه روز عرفه بمشهود و تسمیه روز جمعه بشاهد بجهة آنست که خلائق میروند بسوی عرفه و حاضر میشوند در مکانیکه نسبت بآن روز دارد پس وی مشهود باشد و در روز جمعه ایشان
بر جای خود اند و یوم حاضر می آید بر ایشان پس وی شاهد باشد و مفسران شاهد را بخلق نیز تفسیر میکنند که حاضر می آیند روز قیامت و مشهود را بچیزیکه مشاهده کرده میشود در وی از عجائب
امور یا مراد بشاهد پیغمبر است و بمشهود امت خصوصا او عموما یا شاهد این امتست و مشهود امم دیگر یا خالق و خلق یا عکس زیرا که خالق مطلع است بر احوال مخلوقات و مخلوقات شاهد اند بر وجود
وی و صفات وی یا یوم عرفه و حجاج یا روز جمعه و اهل آن یا هر یوم و اهل وی کذا فی تفسیر البیضاوی و ظاهر آنست که این تاویلات از محتملات لفظ اند که ممکن است حمل آن بر آن و تفسیر همانست
که مسند است بآنحضرت صلی الله علیه وسلم اگر صحیح باشد اسناد آن والله اعلم و ما طلعت الشمس و لا غربت علی یوم افضل منه و طلوع نکرد آفتاب و نه غروب کرد بر روزیکه فاضلتر از روز جمعه باشد
فیه ساعة لا یوافقها عبد مؤمن یدعو الله بخیر الا استجاب الله له درین روز ساعتی است که موافق نمیشود و در نیابد آن ساعت را بنده که دعا کند بامر خیر مگر آنکه قبول کند خدای تعالی دعای او را و لا یستعیذ
من شیء الا اعاذه و پناه نجوید از چیزی از شر مگر آنکه پناه دهد خدای تعالی و نگاه دارد او را از آن شر رواه احمد والترمذی و قال گفت ترمذی هذا حدیث غریب لا یعرف الا من حدیث موسی بن
عبیدة شناخته نمیشود این حدیث مگر از حدیث موسی بن عبیدة بضم عین و فتح با و هو یضعف و این موسی بن عبیده ضعیف گردانیده میشود و نسبت بضعف کرده میشود او را و احادیث او را التحقیق نیست که در
وی اختلاف است نسائی و غیر او گفته اند که وی ضعیف است و ابن سعد گفته است که وی ثقه است اما حدیث او حجت نیست بجهة بعضی از روات وی و حدیث او را ترمذی و ابن ماجه روایت
کرده اند وفات وی سنه اثنین و خمسین و مائة و گفته اند که از قبر وی بوی مشک و عنبر فائح بود و در دربنده که بلد وی بود در آن وقت اصلا مشک و عنبر نبود الفصل الثالث عن ابی لبابة بضم لام و تخفیف با

موعده او لي ايام او رفاعه بكسر را ابن عبد المنذر صحابي مشهور است احوال او در آخر ورد ذكر اهل بدر بار بار ذكر كنيم انشاء الله تعالى قال قال النبي صلى الله عليه وسلم ان يوم الجمعة سيد الايام واعظمها عند الله تعالى يعني كه روز
جمعه مهتر روزها و بزرگترها است نزد خدا وهو اعظم عند الله من يوم الاضحى ويوم الفطر و روز جمعه بزرگتر است نزد خدا از روز عيد قربان و عيد رمضان واين حديث صريح است در فضيلت يوم
الجمعة بر سائر ايام وليكن تصريح بيوم عرفه نكرده و گويا ذكر يوم الاضحى متضمن ذكر او است يا يوم اضحى را افضل از عرفه داريم والله اعلم فيه خمس خلال و روز جمعه پنج خصلت است خلق الله فيه آدم واهبط الله فيه
آدم الى الارض وفيه توفى الله آدم در روز جمعه پيدا كرد خدا آدم را و فرود آورد در وي آدم را و در وي بميرانيد خدا تعالى آدم را وفيه ساعة لا يسأل العبد فيها شيئا الا اعطاه و در روز جمعه
ساعتي است كه نطلبد بنده در آن ساعت چيزي را مگر آنكه بدهد او را ما لم يسأل حراما مادام كه نطلبد چيزي را كه حرام است و نا مرضي حق است وفيه تقوم الساعة و در روز جمعه بر پا ميشود قيامت ما من
ملك مقرب نيست هيچ فرشته نزديك كردانيده شده بجناب حق ولا سماء ولا ارض و نيست هيچ آسماني و نه هيچ زميني ولا رياح ولا جبال ولا بحر و نه باد و نه كوه و نه دريا الا هو مشفق من يوم
الجمعة مگر آنكه ترسنده است از روز جمعه يعني از آنكه مبادا برپا شدن قيامت درين روز باشد ازينجا معلوم ميشود كه باد و دريا و كوه و زمين و آسمان همه را علم بوجود قيامت و آمدن وي در روز جمعه و اينها
و همه علم و ادراك دارند بحيثيت خاك و آب و باد و آتش بنده اند با من و تو مرده با حق زنده اند رواه ابن ماجه وروى احمد عن سعد بن معاذ روايت كرد اين حديث را از ابي لبابة بن عبد
و روايت كرده است احمد از سعد بن معاذ ايضا ان رجلا من الانصار اتى النبي كه مردي از انصار آمد پيغمبر را صلى الله عليه وسلم فقال اخبرنا عن يوم الجمعة ماذا فيه من الخير پس گفت آگاه كن
ما را از روز جمعه كه چه چيز است در وي از خير و خوبي قال فيه خمس خلال وساق الى آخر الحديث گفت آنحضرت در وي پنج خصلت است و راند كلام را تا آخر حديث كه مذكور شد وعن ابي هريرة قال
قيل للنبي صلى الله عليه وسلم لاي شيء سمي يوم الجمعة گفت ابو هريره گفته شد مر آنحضرت را كه از چه چيز و بچه جهت ناميده شد روز جمعه قال لان فيها طبعت طينة ابيك آدم گفت آنحضرت از جهت اينكه
شد جمعه كه در وي ساخته شد گل پدر تو آدم است و سرشت وي يعني خلقت وي و گفته اند كه مراد بطبع طينت آدم راست كردن وي را و كردانيدن وي بصورت مخصوصه وفيها الصعقة
والبعثة و در روز جمعه هلاك شدن و مردن جانوران است و بر انگيختن ايشان بعد از مردن ازينجا معلوم ميشود كه مراد نفخه كه در حديث سابق صعقه مذكور شد بعث و احيا است وفيها البطشة و
در روز جمعه است بطشه و گفته اند كه مراد بآن روز قيامت است چنانكه فرموده يوم نبطش البطشة الكبرى و ذكر اين بعد از صعقه و بعثه براي تاكيد است و بطش يعني اخذ قوي شديد و اگر
مراد بآن اخذ و بطش الهي تعالى مر بندگان را بعد از بعث و حشر مراد دارند دور نباشد و بعض گفته اند كه مراد اخذ و بطش مشركان مكه است روز بدر كه آن نيز در روز جمعه بود وفي آخر ثلث
ساعات منها ساعة و در آخر سه ساعت از ساعات جمعه ساعتي است كه من دعا الله فيها استجيب له كسيكه دعا كند خدا تعالى را در آن ساعت قبول كرده ميشود دعا براي او و پيش ازين ايضا
عظام درين روز جمع شده آنرا جمعه خوانده اند رواه احمد وعن ابي الدرداء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اكثروا الصلوة علي يوم الجمعة بسيار گوييد درود بر من روز جمعه فانه مشهود تشهده
الملائكة زيرا كه بدرستيكه روز جمعه حاضر كرده شده است حاضر ميشوند او را فرشتگان برحمت و بركت وان احدا لم يصل علي الا عرضت علي صلوته و بدرستيكه هيچ يكي درود نمي فرستد بر من مگر آنكه عرض
كرده ميشود و ظاهر كردانيده ميشود بر من درود آن كس هميشه پس درين روز جمعه كه افضل و اشرف ايام است بطريق اولى و احتمال دارد كه در روز جمعه عرض واجب و لازم باشد و بوجه
كمال بود و اين مخصوص همين روز باشد والله اعلم حتى يفرغ منها تا آنكه فارغ شود از صلوة يعني تا آن زمان كه درود ميفرستد و چندانكه ميفرستد عرض ميكنند تا خود از آن فارغ شود و ترك كند قال گفت
ابو الدرداء قلت و بعد الموت گفتم بطريق استفهام و استبعاد و پس از موت عرض ميكنند قال گفت آنحضرت ان الله تعالى حرم على الارض ان تأكل اجساد الانبياء بدرستيكه خدا تعالى حرام
كردانيده است بر زمين خوردن تنهاي پيغمبران فنبي الله حي يرزق پس پيغمبر خدا زنده است بحقيقت حيات دنياوي تا آنكه روزي داده ميشود و روزي حي يرزق تتمه كلام آنحضرت
يا قول ابي الدرداء است بعد از روايت حديث براي تاكيد اثبات حقيقت حيات و براي ترغيب صلوة بر آنحضرت و اكثار آن رواه احمد وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم ما من مسلم يموت يوم الجمعة او ليلة الجمعة شك راوي است يا براي تنويع است و اين اظهر است ميفرمايد نيست هيچ مسلماني كه بميرد در روز جمعه يا شب جمعه الا وقاه الله فتنة القبر مگر آنكه
نگاه دارد او را خدا تعالى از عذاب قبر رواه احمد والترمذي وقال هذا حديث غريب وليس اسناده بمتصل و اين اسناد حديث از سيوطي در جمع الجوامع از احمد و بيهقي و شيرازي در القاب از ابن عمرو از ابي
نعيم در حليه از جابر آورده باين لفظ كسيكه بميرد در روز جمعه خلاص كرده ميشود از عذاب قبر و بيايد روز قيامت و حال آنكه بر او ست مهر شهيدان وعن ابن عباس انه قرأ و روايت است از ابن عباس كه وي
خواند اين آيت را اليوم اكملت لكم دينكم الاية كه در روز عرفه در حجة الوداع نازل شد كه امروز كامل كردانيدم دين شما را و تمام كردم بر شما نعمت خود را و راضي شدم براي شما دين اسلام را
اين آيت را ابن عباس خواند وعنده يهودي و نزد ابن عباس يهودي بود فقال لو نزلت هذه الاية علينا لاتخذناها عيدا پس گفت يهودي اگر فرود مي آمد
اين آيت بر ما هر آينه ميگرفتيم ما نزول اين آيت و آن روز را كه فرود مي آمد در وي عيد از جهت غايت سرور و شكرانه اين نعمت يعني عجب كه شما عيد
نگرفته ايد آن را فقال ابن عباس فانها نزلت في يوم عيدين پس گفت ابن عباس گرفته ايم ما آن را عيد زيرا كه اين آيت فرود آمده است در روز دو عيد يعني در
روزي كه در وي دو عيد است في يوم جمعة ويوم عرفة در روز جمعه و در روز عرفه زيرا كه حجة الوداع در روز جمعه بود پس يك عيد چه باشد
دو عيد گرفته ايم يا مراد آن است كه بگرفتن عيد حاجت نداريم بي آنكه بگيريم در روز عيد بود كه جمعه و عرفه است فافهم رواه الترمذي
وقال هذا حديث حسن غريب وعن انس قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل رجب قال بود آن
حضرت چون مي در آمد ماه رجب مي گفت اللهم بارك لنا في رجب وشعبان وبلغنا رمضان خداوندا افزوني ده ما را در خير و
رحمت در ماه رجب و شعبان و برسان ما را به رمضان قال گفت انس وكان يقول ليلة الجمعة ليلة اغر ويوم الجمعة يوم ازهر

بود آنحضرت

و بود آن حضرت که میگفت شب جمعه شبی است سفید و روز جمعه روزیست سفید و روشن و از امام احمد منقولست که گفت شب جمعه فاضل تر است از شب قدر که در
وی علوق آن حضرت در رحم آمنه در آمده و موجب چندین خیرات و برکات در دنیا و آخرت که از حد و حصر خارج است گشته رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر
باب وجوبها جمعه فریضه محکمه است بکتاب و سنت و اجماع کافر میشود منکر وی و مراد بذکر در قول حق سبحانه فاسعوا الی ذکر الله صلوة جمعه است یا خطبه وی و وجوب
خطبه مستلزم وجوب جمعه است کذا قالوا و مذکور در تفاسیر آن است که مراد خطبه و صلوة هر دو است چه ذکر هر دو را شامل است و بر هر دو صادق و جمعه خلف ظهر
است و آن حضرت چون مصعب بن عمیر را بمدینه فرستاد حکم فرمود که اذا مالت الشمس فصل بالناس الجمعة الفصل الاول عن ابن عمر وابی هریرة انهما قالا
سمعنا رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول علی اعواد منبره روایت است از ابن عمر و ابی هریره رض که ایشان میگفتند شنیدیم ما آن حضرت را که می گفت
بر چوبهای منبر خود یعنی بر منبر خود و تعبیر باین عبارت ظاهر الحکمت آنست که در اول ساختن نمی شناختند ایشان منبر را و متعارف نبوده ایشان هر چوبی چند بر هم نهاده و ترتیب
داده یا تصریح بدان که منبر شریف از چوب بود نه از سنگ و خشت لینتهین اقوام عن ودعهم الجمعات باید که البته باز آیند گروهها مسلمانان از ترک کردن
ایشان جمعه ها را و عادت گرفتن ترک آنها و لهذا بلفظ جمع آورد و اکثر آن ترک سه جمعه است چنانکه در احادیث بیاید اولیختمن الله علی قلوبهم یا بتحقیق مهر میکند
خدای تعالی بر دلهای ایشان ثم لیکونن من الغافلین بعد از آن هر آینه میباشند ایشان از غافلان و معدود در ایشان و مشهود و محکوم بدان و دائم بران یعنی از این دو امر البته
ثابت و واقع است یا باز آمدن از ترک جمعه یا مهر کردن بر دلها اگر باز آیند مهر کرده نمیشود و اگر باز نیایند مهر کرده میشود بر دلهای ایشان و مهر کردن بر دل کنایت است از
نهایت غفلت و انسداد باب تذکر و قبول موعظت و نصیحت رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی الجعد بفتح میم و سکون عین مهمله الضمیری بضم ضاد
معجمه و فتح میم و سکون یا اینچنین است در نسخ مشکوة و صواب ضمری است بفتح ضاد و سکون میم نسبت بضمرة بن بکرة بن عبد مناة که صحبه کذا فی جامع الاصول قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ترک ثلث جمع تهاونا بها کسی که ترک کند سه جمعه را از جهت آسان و سبک و خورد و حقیر پنداشتن آنرا و ظاهر آنست
مراد بتهاون اینجا تکاسل و عدم جد در ادای اوست نه اهانت و استخفاف چه آن کفر است بی شک و مراد اینجا بیان بودن اوست معصیت عظیم که مفضی بطبع و رین
و کفر است طبع الله علی قلوبه مهر کند خدای تعالی بر دل وی و در روایت رزین آمده که بری الله تعالی منه بیزار میشود خدای تعالی از وی و از ابن عباس آمده که
هر که ترک کند جمعه ها پیاپی پس بتحقیق انداخت اسلام را پس پشت خود رواه ابوداؤد والترمذی والنسائی وابن ماجة والدارمی ورواه مالک
عن صفوان بن سلیم بضم سین صحابی مشهور است واحمد عن ابی قتادة که تابعی جلیل القدر است از اهل مدینه مشهور است بعبادت تا از خیار بندگان حتی
امام و مقتدا کسی که استسقا کرده شود بذکر وی و گویند که در جبهه و پیشانی وی سوراخ افتاده بود از کثرت سجود و قانع بود و قبول نمیکرد جائزه سلطان را و گویند که وی
سوگند خورده بود که تا چهل سال پهلو بر زمین نه نهد چون سی سال گذشت بیمار شد و بحالت نزع رسید دخترش گفت که ای پدر پهلو بر زمین بنه که وقت نازک است
نهاد و هم نشسته جان داد و میگویند قائل بود بقدر والله اعلم وعن سمرة بن جندب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ترک
الجمعة من غیر عذر فلیتصدق بدینار فان لم یجد فبنصف دینار کسی که ترک کند جمعه را یعنی اکتفا کند بظهر از آن بی عذر از اعذار که ساقط میکردد
بدان فرضیت جمعه پس باید که تصدق کند بیک دینار پس اگر نیابد دینار درست تصدق کند بنصف دینار رواه احمد وابوداؤد وابن ماجة اگر گفته
شود که این علامت عدم فرضیت جمعه است زیرا که فرض مکفر نمیگردد به تصدق جوابش آنکه جمعه فرض است اما اصل فرض ظهر است لیکن ما ماموریم باسقاط
وی از ذمه باداء جمعه بر تقدیر استجماع شرائط معتبره درین باب و اکتفا بظهر از جمعه حرام است و تصدق کفارت ارتکاب این فعل حرام است و تقصیر در ادای
ماموربه و جواز ادای فرض فی الجملة فافهم وعن عبد الله بن عمرو عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الجمعة علی من سمع النداء جمعه فرض
است بر کسی که بشنود بانگ نماز جمعه را یعنی سعی بسوی جمعه واجب است در وقت سماع ندا و اختلاف دارند که مراد بندا اذان اول است یا اذان خطبه مختار اول است
و بعض گویند ثانی زیرا که در زمان آن حضرت صلی الله علیه وسلم همین اذان بود و تفصیل این کلام در باب خطبه و صلوة بیاید رواه ابوداؤد وعن ابی هریرة
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الجمعة علی من اواه اللیل الی اهله جمعه فرض است بر کسیکه جای دهد و راجع گرداند او را شب بسوی اهل خانه وی
یعنی جمعه واجب است بر کسی که باشد میان وطن او و میان جای که گزارده میشود جمعه این قدر مسافت که بعد از ادای جمعه بوطن خود پیش از شب رجوع تواند کرد و میتواند
باز آمده شب در خانه خود کرد و این را مسافت عدوی میگویند برخلاف مسافت قصر که بوی مسافر میگردد و طیبی گفته که باین قائل است امام ابوحنیفه و اصحاب
وی بشرط آنکه وطن وی داخل دیوان مصری بود که گزارده میشود در وی جمعه و اگر وطن او در دیوان دیگر باشد غیر دیوان این مصر واجب نگردد آمدن رواه
الترمذی وقال هذا حدیث اسناده ضعیف و گفته است ترمذی که این حدیثی است که اسناد وی ضعیف است وعن طارق بن
شهاب الاحمسی کوفی است دریافت جاهلیت و دید آن حضرت را و نشنید از وی صلی الله علیه وسلم کرد در وغزا کرد در خلافت ابی بکر و عمر رضی الله عنهما سی و سه یا
سی و چهار غزوه و سریه روایت دارد از حضرت ابی بکر و عمر رضی الله عنهما مات سنة اثنین وثمانین وقیل ثلث وثمانین قال قال رسول الله صلی الله علیه و

سلم الجمعة حق واجب على كل مسلم في جماعة جمعه حق واجب است بر هر مسلمان در جماعت یعنی جماعت در جمعه فرض است و جمعه بی جماعت درست
نیست الا على اربعة مگر بر چهار گروه واجب نیست عبد مملوك یکی بنده که در ملک کسی است و در تصرف دیگری باین علت فرضیت جمعه را از وی ساقط
گردانیدند او امرأة دوم زن بجهت حق زوج و وجود نامحرم اگرچه زنان در زمان آن حضرت برای نماز جماعت می آمدند ولیکن فرضیت جمعه از ایشان ساقط کردند بجهت
کثرت ازدحام مردم او صبي سوم کودک نابالغ از جهت عدم تکلیف بر وی او مريض چهارم بیمار از جهت ضعف و ناتوانی و دفع ضرر و بر مسافر و اعمی و اعرج
نیز جمعه فرض نیست چنانکه در احادیث دیگر واقع شده است ظاهرا اسقاط فرضیت ازین طوائف بتدریج و ترتیب واقع شده رواه ابو داود وفي شرح السنة
بلفظ المصابيح عن رجل من بني وائل روایت کرد این حدیث را بلفظ مذکور ابو داود و در شرح السنة بلفظ دیگر که در مصابیح با آن لفظ مذکور است از مردی از بنی وائل که
بخصوص نام او را ذکر نکرده الفصل الثالث عن ابن مسعود ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لقوم يتخلفون عن الجمعة روایت است از عبد الله
ابن مسعود که آن حضرت گفت مر گروهی را که پس میمانند از نماز جمعه و حاضر نمیشوند آنرا لقد هممت ان امر رجلا يصلي بالناس هر آینه بتحقیق قصد کردم من که بفرمایم
مردی را که بگزارد نماز جمعه را با مردم و امامت کند ایشان را ثم احرق على رجال يتخلفون عن الجمعة بيوتهم پس تر من باین کار مشغول شوم که بسوزم بر سر مردانی که حاضر
نمیشوند جمعه را خانهای ایشان را و مثل این حدیث در شان متخلفین از نماز عشا نیز در بابش گذشت و احرق بتشدید و تخفیف از تحریق و احراق هر دو روایت است و در
مسلم در حدیث دلیل است بر آنکه امام را میرسد که اگر مهم ضروری باشد یکی را خلیفه سازد و خود بآن مهم مشغول گردد چنانچه در حج در سال اول فرضیت آن کردند وعن ابن
عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من ترك الجمعة من غير ضرورة كتب منافقا کسیکه ترک کند نماز جمعه را بی ضرورت نوشته شود از جمله منافقان و
داشته شود در حکم ایشان في كتاب لا يمحى ولا يبدل نوشته میشود در کتابی که سوده نمیشود و تغییر داده نمیشود یعنی حکم به نفاق وی همیشه ثابت و دائم است مگر
آن وهد یا بیامرزد وی سبحانه وفي بعض الروايات ثلثا و در بعض روایات ثلثا واقع شده یعنی کسیکه ترک کند جمعه را سه کرت رواه الشافعي وعن جابر ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فعليه الجمعة يوم الجمعة کسیکه ایمان دارد بخدا و روز آخر از روزهای دنیا که
مراد بدان روز قیامت است پس فرض است بر وی نماز جمعه در روز جمعه یا بر وی باد که لازم گیرد روز جمعه و ترک نکند آنرا الا مريض او مسافر او امرأة او صبي او مملوك
فمن استغنى بلهو او تجارة استغنى الله عنه پس کسیکه بی نیاز شود از نماز جمعه و عبادت مولی تعالی ببازی کردن و بازرگانی کردن بی نیاز میگردد از وی خدای تعالی
و عنایت نمیکند و نمی خواهد او را والله غني حميد و خدای تعالی بی نیاز است از بندگان و طاعت ایشان و بازنمیگردد بسوی وی سودی ازان و ثنا گوینده است و مر
تعالی مر کسی را که بندگی میکند و شکر میگوید او را رواه الدارقطني باب التنظيف والتبكير نظافت پاکیزگی و تنظیف پاک کردن و مراد اینجا پاک کردن بدن است
بغسل و قص شارب یعنی بریدن سبلت و قلم اظفار یعنی چیدن ناخنان و حلق عانه یعنی ستردن موی زهار و نتف ابط یعنی برکندن موی بغل و پاک کردن جامهها و بکار
بردن بوی خوش و مانند آن که این همه بر روز جمعه سنت است و تفصیل آن در اول کتاب در بیان فطرت گذشته و تبکیر بتقدیم با بر کاف در اصل بمعنی وقت بامداد آمدن و
بمعنی شتافتن بسوی چیزی و آمدن بوی در اول وقت وی هر وقت که باشد چه بامداد و چه جز آن نیز آید و مراد اینجا این معنی است که در اول وقت نماز جمعه برسند از
سهل بن سعد رضي الله عنه منقول است که میگفت طعام چاشت نمی خوردیم ما و قیلوله نمیکردیم مگر بعد از نماز جمعه گذاردن از جهت ترس فوت شدن تبکیر بجمعه و اول پهر را
باکوره گویند چنانکه نوباوه را باکوره گویند و در حدیث نسبت تبکیر بنماز مغرب و به نماز آمده پس حقیقت تبکیر جمعه مبادرت و مسارعت است بحضور در اول وقت
و این را مراتب متفاوتست چنانکه در حدیث بیاید و اگر در اول نهار بیاید اکمل و افضل خواهد بود چنانکه امام غزالی در احیا از بعض سلف نقل کرده که ایشان وقت بامداد
می آمدند آن از جهت آنست که تبکیر را بمعنی بامداد حمل کرده اند بلکه مقصود مبادرت و مسارعت است و ایشان مبالغه در آن می نمودند و در وقت بامداد می آمدند فافهم و
عادت در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم الآن آن است که می آیند و احراز امکنه شریفه میکنند و سجادهها میگسترانند و میروند و نمی نشینند و بعض علما درین فعل تکلم کرده اند و
گفته اند که این تنگ گردانیدن جای است بر مردم نعم اگر بنشینند و بذکر مشغول شوند خوب والا مجرد احراز مکان که مستلزم تضییق است غیر مستحسن است الفصل الاول
عن سلمان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يغتسل رجل يوم الجمعة غسل نکند مردی روز جمعه برای نماز جمعه ويتطهر ما استطاع من
طهر و مبالغه نکند در پاکی بقدری که تواند از پاکی بی آنکه بدرجه وسواس و اسراف برسد ويدهن بتشدید دال من دهنه و روغن مالد از روغن خود یعنی از آنچه میسر گردد در
خانه بی تکلف و دهن بفتح دال و سکون ها و ادهان بتشدید دال طلا کردن روغن بر خود و درین اشارتست بآنکه باید که خانه از دهن و طیب خالی نباشد و بآنکه مستحسن است
استعمال آن برای جمعه و جز آن از مجالس و مجامع خیر او يمس من طيب بيته و اگر روغن نیابد بساید از بوی خوش هر چه در خانه وی باشد یا کلمه او بمعنی واو است یا
شک راویست و مراد بروغن خوشبو داشته اند و نزد امام ابو حنیفه روغن کنجد داخل طیب است حتی که جایز نیست مس آن محرم را ثم يخرج بعد از ان بیرون آید بسوی
مسجد فلا يفرق بين اثنين و چون در آید در مسجد پس جدائی نیفکند میان دو کس که بهم نشسته باشند بی آنکه در میان ایشان جای باشد و ایذا بجنبانیدن و تفریق بگام زدن
و در گذشتن از آنجا و رفتن به بالا است بلکه هر جا که برسد و خالی بیند بنشیند و اگر بی تفریق و تخطی ببالا رفتن و در صف اول و نزدیک بآن نشستن میسر گردد بهتر است و در حقیقت این

اشارتست به تبکیر و برآمدن در اول وقت تا بتفریق حاجت نیفتد ثم یصلی ما کتب له پس نماز بگزارد آنچه تقدیر کرده شده است برای وی از نوافل و بعض این را بر سنت
جمعه حمل کرده‌اند و علما را در سنت قبل الجمعه سخن است و قومی آن را منکر شده‌اند و گفته که هرکه آن را ثابت کرده است بقیاس بر ظهر ثابت کرده است و سنت بقیاس ثابت نمیگردد
و در باب السنن اشارتی بآن گذشت و ما در شرح سفر السعادة آن را اثبات کرده و اطالت کلام در وی نموده‌ایم و عبارت این حدیث نوع اشارتی بقول آن قوم دارد چه
در اغلب این عبارت در تطوع از غیر رواتب استعمال کنند چنانکه در حدیث بلال در اول باب التطوع گذشت ثم ینصت اذا تکلم الامام پس خاموش نشیند و گوش دارد
وقتی که تکلم کند امام یعنی خطبه خواند و ینصت بضم یا از انصات بمعنی سکوت با استماع و فتح یا نیز جایز است و انصات در وقت خطبه واجب است نزد ما و اکثر علما و تفصیل
آن در شرح حدیث دیگر بیاریم الا غفر له ما بینه و بین الجمعة الاخری این کار را هیچ نکند مگر آنکه آمرزیده شود مر او را گناهان که میان اوست و میان جمعه دیگر
که گذشت چنانکه احادیث دیگر بران دلالت دارد رواه البخاری وعن ابی هریرة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من اغتسل ثم اتی الجمعة فصلی
ما قدر له ثم انصت حتی یفرغ من خطبته ثم یصلی معه هرکه غسل کند پس بیاید جمعه را پس بگزارد نمازی که تقدیر کرده شده است برای او پس انصات کند تا آنکه
فارغ گردد امام از خطبه خود پس نماز جمعه بگزارد با امام غفر له ما بینه و بین الجمعة الاخری آمرزیده شود برای او چیزیکه میان او و میان جمعه دیگر است از گناهان وفضل
ثلثة ایام یا زیادت سه روز دیگر و این زیادتی بجهت آنست که هر حسنه بده مانند اوست و از جمعه تا جمعه هفت روز است سه دیگر می افزایند ده میشود و فضل برفع و نصب هردو
روایت است رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ فاحسن الوضوء کسیکه وضو کند پس نیک کند وضو را ثم اتی الجمعة
فاستمع وانصت پس بیاید جمعه را پس بشنود و خاموش نشیند غفر له ما بینه و بین الجمعة وزیادة ثلثة ایام آمرزیده شود آنچه گذشته میان او و میان جمعه و زیادة
سه روز ومن مس الحصی فقد لغی و کسیکه مساس کند و بساید سنگریزه را پس بتحقیق لغو کرد و لغو سخن لایعنی کردن و کلام باطل و کلام در وقت خطبه ممنوع است و مس حصی را
در حکم لغو داشت بجهت شاغل شدن آن از استماع خطبه چنانکه کلام شاغل است ازان و مراد بمس حصی بازی کردن است بدان بعبث یا برابر و هموار کردن آنها است بر زمین
بی ضرورت تا سجده کند بران و بعض گفته اند مراد گردانیدن سنگریزها و شمار کردن تسبیح است بدان و این انسب است بنهی از تکلم نزد خطبه رواه مسلم وعنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم اذا کان یوم الجمعة وقفت الملائکة علی باب المسجد یکتبون الاول فالاول چون میباشد روز جمعه می ایستند فرشتگان
بر در مسجد جمعه می‌نویسند نام هرکه پیشتر می آید بترتیب ومثل المهجر کمثل الذی یهدی بدنة و قصه و حال مهجر همچو حال کسی است که می فرستد شتر را بمکه برای قربانی که آن
همه فاضل تر است مهجر بضم میم و فتح ها و کسر جیم مشدده آنکه نیم روز در گرمای سخت یعنی در اول وقت وی که بر آینده است و بدنه بفتحات نام آنچه میفرستند بمکه و جمع وی بدن
بضمتین ثم کالذی یهدی بقرة پس حال آن کس که پس از وی می آید همچو حال کسی است که میفرستند گاو را و بدنه نزد جماعه از علما و شافعی از ایشانست نام شتر است
و این حدیث موید آنست که بقره مقابل بدنه ذکر کرده و نزد جمهور اهل لغت و بعضی از فقها و ابوحنیفه از ایشانست شامل است شتر را و گاو را و جوهری گفته که بدنه نام ناقه یا بقره است
که ذبح کرده میشود بمکه و بدنه بجهت آن میگویند که فربه میسازند و تن دار میشود و مراد در حدیث شتر است بقرینه مقابله بقره ثم کبشا بعد ازان هرکه پس ازان می آید حال او همچو
کسی است که میفرستد قوچ را و ذکر کبش بجهت آن باشد که وی افضل است از اقسام شاة ثم دجاجة پس آنکه تصدق میکند ماکیان را و دجاجه بفتح دال و
کسر آن و بعض بضم نیز گویند و فتح افصح است ثم بیضة پس آنکه تصدق میکند بیضه را فاذا خرج الامام پس چون بیرون می آید امام برای خطبه طووا صحفهم و
یستمعون الذکر می پیچند فرشتگان نامه خود را که مردم را نام نویسی کرده اند و استماع میکنند ذکر را یعنی خطبه را و در روایتی مر مسلم را فاذا جلس الامام چون می نشیند امام بر منبر
ما ما که ابتدای طی نزد خروج است و انتهای او نزد جلوس درین مقام سخن از روی سوال و جواب بسیار است در شراح ذکر کرده شده است متفق علیه وعنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم اذا قلت لصاحبک یوم الجمعة انصت والامام یخطب فقد لغوت وقتی که بگوئی تو مر یار خود را اگر یار تو نشسته است روز جمعه
خاموش باش و سخن مکن و حال آنکه امام خطبه میخواند پس بتحقیق لغو گفتی تو زیرا که سخن کردی نزد خطبه و این نیز که بدیگری امر کند و خود نکند شناعتی دارد که داخل لم تقولون ما لا تفعلون
است و ازینجا معلوم میشود که تکلم ممنوع است اگرچه بطریق امر معروف و نهی منکر باشد زیرا که اشارت در مقصود کافی است و تکلم عبث است متفق علیه و ازینجا معلوم
میشود که انصات واجب است و تفصیل کلام درین مقام آنست که انصات واجب است نزد اکثر علما و امام ابوحنیفه از ایشانست و نزد بعض مستحب است و امام
شافعی از ایشان است و در مواهب لدنیه گفته که شافعی را درین مسئله دو قول است همچنین از امام احمد دو قول آمده و ابن عبد البر نقل کرده اجماع بر وجوب انصات مگر از قلیلی
از تابعین و این قول غریب است انتهی و ترمذی گفته مکروه پنداشته اند اهل علم تکلم در وقت خطبه و اختلاف کرده اند در رد سلام و تشمیت عاطس بعض بر کراهت اند و بعض
مترددانند انتهی و مذهب ما آنست که از وقت خروج امام برای خطبه تا شروع در نماز صلوة و کلام هردو حرام است و اگر کسی در نماز باشد و امام شروع کند در خطبه قطع
کند نماز را بر سر دو رکعت و نزد صاحبین باک نیست بکلام بعد از خروج امام پیش از شروع در خطبه و بعد از نزول از منبر پیش از آنکه تکبیر احرام برآرد زیرا که کراهت از جهت منع استماع بود
و نیست محل حرمت استماع درین دو وقت و ترمذی حدیثی آورده در تکلم بعد از نزول امام بخلاف صلوة که او را امتداد است و شاید که میسر نگردد قطع وی تا وقت شروع در خطبه و
امام ابوحنیفه را دلیل بر حرمت هر دو حدیثی است که وارد شده است در شان هردو و کلام نیز گاهی میسر نمیگردد قطع وی بحکم طبیعت و امام مالک در موطا روایت کرده است فا

خرج الامام فلا صلوة ولا كلام واقوال صحابه نیز برین است وقول صحابی حجت است نزد ما وواجب است تقلید آن وگفته اند که مراد نماز نفل است وقضای فائته مکروه نیست و
اختلاف کرده اند در کسی که دور نشسته است چنانکه خطبه نمی‌شنود ومختار وجوب سکوت است وبعض گفته اند احسن آن است که مشغول گردد بذکر وتسبیح وتهلیل وحرام است اکل
وشرب وکتابت ومکروه است تشمیت عاطس ورد سلام ودر روایتی از ابی یوسف مکروه نبود زیرا که اینها فرض اند جواب میگویند که اینها فرض اند در هر وقت مگر نزد سماع خطبه از جهت عدم
اذن در آنها ودرود در نفس خود بفرستد تا شاغل از سماع خطبه نگردد وهو الصواب وهمچنین حمد نزد عطسه ورد منکر باشارت چشم ودست مکروه نیست وهو الصحیح ودر نظر بکتاب واصلاح آن
تعلیم روایتی آمده است از ابی یوسف کذا قال الشیخ ابن الهمام وکلام در تحیة المسجد در آخر باب خطبه بیاید انشاء الله تعالی وعن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم لا یقیمن احدکم اخاه یوم الجمعة ثم یخالف الی مقعده فیقعد فیه باید که برنخیزاند یکی از شما برادر خود را در جمعه پستر قصد کند وبیاید بسوی نشستگاه وی
پس بنشیند در وی ولکن یقول افسحوا ولیکن بگوید کشاده کنید جای را چنانچه در قرآن مجید امر بدان واقع است رواه مسلم الفصل الثاني عن ابی سعید
وابی هریرة قالا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اغتسل یوم الجمعة کسی که غسل کند روز جمعه ودر بعض طرق آمده غسل الجنابة ومراد آن نزد اکثر آنست
که غسل کند غسلی کامل مستجمع جمیع ارکان وشرائط وسنن وآداب چنانکه برای جنابت غسل میکند وبعض گفته اند که این اشارت است باستحباب جماع درین روز از برای تخلیه باطن
وتسکین نفس از خواطر ردیه وسد باب نظر حرام ومؤید این است روایت غسل بتشدید در حدیث آینده ولبس من احسن ثیابه وبپوشد از نیک‌ترین جامهای خود ظاهر
آنست که مراد نفیس‌تر وآراسته‌تر ودوست‌تر نزد وی بعد از آنکه نامشروع نباشد وبعض گویند که مراد جامهٔ سپید است که محبوب‌ترین جامها بود نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم
ومس من طیب ان کان عنده ومساس کند از بوی خوش اگر باشد نزد وی ثم اتی الجمعة فلم یتخط اعناق الناس پستر بیاید جمعه را پس نگذرد گردنهای مردمان و
پامال نکند آنرا ثم صلی ما کتب الله له پستر نماز گزارد آنچه نوشته وتقدیر کرده است خدای تعالی برای وی از نماز نفل وسنت ثم انصت اذا خرج امامه حتی
یفرغ من صلوته پستر خاموش شود وگوش دارد وقتی که بیرون آید امام وی برای خطبه تا آنکه فارغ شود از نماز خود کانت کفارة لما بینها وبین الجمعة التی قبلها
باشد این اعمال پوشنده مر گناهان را که میان این جمعه اند ومیان جمعه که پیش از این جمعه بود رواه ابو داؤد وعن اوس بن اوس صحابی ثقفی است نزول کرد شام را
ومرد در وی روایت کرد از آن حضرت در فضل جمعه واغتسال آن حدیثی قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من غسل یوم الجمعة بتشدید وتخفیف
هر دو روایت است وتشدید احتمال دارد مبالغه را واحتمال دارد حمل وبعث مرأة را بر غسل بجماع وتخفیف با وجود قول او واغتسل یا برای تاکید است یا مراد بغسل شستن
سر است بخطمی ونحو آن زیرا که عرب را موی سر بسیار است که در شستن آن کلفتی است وباغتسال شستن تمام بدن وبکر بتشدید وابتکر وبیاید نماز را در اول وقت وادراک کند
اول خطبه را یا تکرار است برای تاکید وبعض گفته اند بکر یعنی تصدق کند پیش از بر آمدن بچیزی وگفته اند بکر بمعنی رفت در ساعت اولی وابتکر یعنی کرد فعل مبکران را از اشتغال
بصلوة وذکر وبعض گفته اند بکر یعنی دیگر را حامل وباعث شد بر بامداد بیرون آمدن ومشی ولم یرکب وبپای رفت وسوار نشد ودنا من الامام ونزدیک شد از
امام بی تخطی رقاب فاستمع پس بشنید خطبه را ولم یلغ ولغو نکرد وسخن لا یعنی نگفت یعنی انصات کرد کان له بکل خطوة عمل سنة باشد او را بهر گام ثواب عبادت
یکسال اجر صیامها وقیامها پاداش روزهٔ یکسال ونماز شب یک سال یعنی این چنین عمل که صیام وی روز وقیام لیل است واین خاصیت مخصوص نماز جمعه است
با این شرائط که مذکور شد ودر در آمدن بمسجد برای نماز پنجگانه نیز در هر گام رفع درجه وکتابت حسنه ومحو سیئه است اما در جمعه در هر گام اجر ثواب یکسال قیام لیل وصیام نهار است
ودر کتاب سفر السعادة خاصیتهای روز جمعه جمع کرده است باز یادتیهای دیگر که در شرح ذکر یافته آنجا باید دید رواه الترمذی وابو داؤد والنسائی وابن ماجة وعن
عبد الله بن سلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما علی احدکم ان وجد ان یتخذ ثوبین لیوم الجمعة نیست بر یکی از شما باکی ونقصی اگر
بیابد ومیسر گردد که بگیرد وبسازد دو جامه برای روز جمعه سوی ثوبی مهنته ورای دو جامهٔ خدمت خود ومهنه بفتح میم وکسر آن وسکون ها بمعنی خدمت وابتذال مراد
جامه‌ها است که میباشد بر وی همیشه در خانه که بآن خدمت خانه وکارها را آن میکند ودرین دلیل است بر آنکه اگر کسی چیزی زائد بر حاجت گیرد برای غرضی که راجع بکمال دینی گردد منافی و
مخل بزهد نبود وآورده اند که آن حضرت را نیز دو جامه بود که مخصوص برای جمعه پوشیدی رواه ابو داؤد ورواه ابن ماجة ورواه مالک عن یحیی بن سعید روایت
کرد این حدیث را امام مالک از یحیی بن سعید انصاری تابعی وعن سمرة بن جندب بفتح سین وضم میم وجندب بضم جیم وسکون نون وضم دال وفتح آن صحابی مشهور است
وکثیر الحدیث است روایت میکند از وی حسن وابن سیرین مات بالبصرة سنة تسع وخمسین وقیل سنة ستین والی بود بر آن از جانب معاویه قال قال رسول الله صلى الله
علیه وسلم احضروا الذکر حاضر شوید ذکر را یعنی خطبه را وادنوا من الامام ونزدیک شوید از امام وبایستید در صف اول ونزدیک بآن فان الرجل لا یزال یتباعد
حتی یؤخر فی الجنة وان دخلها زیرا که مرد همیشه دور وپس می افتد از مواضع فضائل ومواقع خیرات تا آنکه پس افکنده میشود در بهشت از اعالی درجات اگر چه می در آید
بهشت را رواه ابو داؤد ودرین ترغیب است بر طلب اعالی امور وزجر است از سکون وآرام بادانی ان بیت همت بلند دار که نزد خدا وخلق باشد بقدر همت تو اعتبار تو
ترا ز کنگرهٔ عرش میزنند صفیر ندانمت که درین دامگه چه افتاد است وعن معاذ بن انس الجهنی عن ابیه این چنین واقع شده است در نسخ مشکوة وصواب آنست
که گوید عن سهل بن معاذ بن انس الجهنی زیرا که معاذ صحابی است وپدر وی صحابی نیست پس معاذ عن ابیه درست نباشد واما سهل بن معاذ تابعی است روایت از پدر خود

دارد و گفته اند که سهل بن معاذ لین الحدیث است و احادیث او حسان اند در فضائل و رغائب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تخطی رقاب الناس
یوم الجمعة اتخذ جسرا الی جهنم کسیکه میگذرد و برگردنهای مردم روز جمعه گرفته میشود آن کس پل بسوی دوزخ و درین مجازات بمثل است چنانکه وی مردم را گذرگاه خود گرفت
او را نیز گذرگاه مردم ساختند و اتخذ بلفظ معلوم و مجهول هر دو روایت است و معنی مجهول ظاهرتر است اگرچه روایت معلوم قوی تر است رواه الترمذی وقال هذا حدیث
غریب وعن معاذ ابن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن الحبوة یوم الجمعة والامام یخطب نهی کرد آن حضرت از احتبا در جمعه و
حال آنکه امام خطبه میخواند و احتبا نوعی از جلوس است و آن جمع کردن پشت و ساقها است بسوی شکم بدو دست یا بجامه یعنی متکا زده نشستن چنانکه عادت عرب است والآن در حل
حرمین متعارف است و حبوه بفتح حا و ضم و کسر نیز آمده اسم است از ان و آن حضرت نیز باین جلسه در حرم پیش کعبه نشسته است ولیکن در وقت خطبه از ان نهی فرموده زیرا که خواب
می آرد و از استماع خطبه باز میدارد یا نقض وضو میکند رواه الترمذی وابوداود وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا نعس احدکم یوم
الجمعة فلیتحول من مجلسه ذلک چون پینکی نزدیکی از شمار و زجمعه پس باید که دور برخیزد از نشستگاه خود که در آنجا نشسته است و بنشیند بجای دیگر برای دفع غلبه خواب رواه
الترمذی الفصل الثالث عن نافع قال سمعت ابن عمر یقول روایت است از نافع مولای ابن عمر گفت شنیدم ابن عمر را که میگفت نهی رسول الله صلی الله علیه
وسلم ان یقیم الرجل الرجل من مقعده و یجلس فیه نهی کرد آن حضرت از برخیزانیدن مردی مردی دیگر را از جای نشست وی و نشستن در جای وی قیل لنافع فی الجمعة
گفته شد مر نافع را این نهی در روز جمعه است چنانکه در احادیث دیگر آمده است قال فی الجمعة وغیرها گفت نافع نهی کرده است از ان در جمعه و غیر جمعه چه موجب نهی ایذا است تخصیص
بجمعه ندارد متفق علیه وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یحضر الجمعة ثلثة نفر حاضر میشود جمعه را سه مرد فرجل حضرها
یلغو پس مردی است که حاضر میشود جمعه را بلغو یعنی بسخن لایعنی و کلام باطل و آنچه در حکم آنست فذلک حظه منها پس آن لغو نصیب وست از جمعه و از ثواب جمعه و از کمال آن
محروم است ورجل حضرها بدعاء و مردی دیگر است که حاضر میشود جمعه را بدعا و سوال مطالب و مقاصد از درگاه حق فهو رجل دعا الله ان شاء اعطاه وان شاء
منعه پس آن مردیست که دعا کرده است خدا را سبحانه اگر خواهد خدای تعالی میدهد او را مطلوب او را و اگر خواهد منع میکند و نمی دهد پس امر او متردد است در رد و قبول ورجل
حضرها بانصات وسکوت و مردیست حاضر شده جمعه را باستماع و خاموشی ولم یتخط رقبة مسلم و لگدمال نکرده است گردن مسلمانی را ولم یوذ احدا و ایذا نکرده است
هیچ یکی را بتخطی و اقامت و جز آن فهی کفارة الی الجمعة التی تلیها و زیادة ثلثة ایام پس این جمعه با این خصال کفارت است ازین جمعه تا جمعه که متصل است
او را با زیادت سه روز چنانکه در احادیث متعدده گذشت که کفارت ازین جمعه تا جمعه گذشته است و جمعه گذشته را متصل این جمعه گفتن درست است اگرچه ظاهر مفهوم تلیها در متاخر است
فافهم و ذلک بان الله یقول و این کفارت تا جمعه دیگر با زیادت سه روز بسبب این است که خدای تعالی میگوید من جاء بالحسنة فله عشر امثالها کسی که بیارد و بکند نیکی را پس
مر او راست ده مانند آن پوشیده نماند که لغو و دعا و انصات هر سه در وقت خطبه است و دعا در وی یا بدل و باطن مراد دارند یا بزبان و آن خود مکروه است یا حرام پس منع در وی غالب است
پس مرد اول بدکار است جزما و دوم متردد است در نیکی و بدی و مرد سوم طالب رضای حق است و منقطع است از ما سوی الله هم از خلق و هم از نفس و مقبول درگاه است یقینا و احتمال
دارد که دعا در غیر وقت خطبه مراد دارند فافهم رواه ابوداود وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تکلم یوم الجمعة والامام یخطب
فهو کمثل الحمار یحمل اسفارا کسیکه سخن کند و حال آنکه امام خطبه میخواند پس حال آن مرد همچو حال خر است که بر میدارد کتابها را بر پشت خود کنایت است از محرومی عمل و عدم نفع علم با
وجود تعب و مشقت در تحصیل آن والذی یقول له انصت لیس له جمعة و آن کسی که میگوید مر او را انصت در میکند بخاموشی نیست مر او را ثواب جمعه از جهت وجود لغو و ارتکاب
منهی عنه چنانکه در حدیث ابی هریرة گذشت رواه احمد وعن عبید ابن السباق بفتح سین و تشدید با مرسلا روایت است از عبید بن سباق که از تابعین حجاز است بطریق
ارسال قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی جمعة من الجمع گفت آن حضرت در جمعه از جمعه ها یا معشر المسلمین ان هذا یوم جعله الله عیدا ای گروه
مسلمانان این روزیست که گردانیده است او را خدای تعالی روز جشن و اجتماع و سرور فاغتسلوا پس غسل برآرید ومن کان عنده طیب فلا یضره ان یمس منه و کسیکه
باشد نزد وی بوی خوش پس زیان ندارد او را که مساس کند از ان و عبارت زیان ندارد بجهت آن گفت که کسی توهم نکند که طیب عادت زنان است مردان را نشاید استعمال آن کرد کذا قیل
وعلیکم بالسواک و بر شما باد که مسواک کنید درین روز رواه مالک ورواه ابن ماجة عنه وهو عن ابن عباس متصلا روایت کرد این حدیث را مالک از
عبید بن السباق مرسل و ابن ماجه از وی و وی از ابن عباس متصل با آن حضرت صلی الله علیه وسلم پس این مرسل است که معتضد شده است بمسند و آن مقبول است قطعا وعن
البراء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حقا علی المسلمین ان یغتسلوا یوم الجمعة حق و ثابت است بر مسلمانان که غسل کنند روز جمعه ولیمس احدهم من طیب
اهله و باید که مساس کند یکی از ایشان از بوی خوش زوجه خود و این با جهت آن گفت که زنان اکثر طیب نگاه میدارند و اشارتست باینکه اگر خود ندارد از زن بطلبد آخر نفع این هم بوی راجع خواهد شد و توان
که تمام اهل بیت مراد باشند فان لم یجد فالماء له طیب پس اگر نیابد طیب پس آب برای وی طیب است که سبب نظافت است و می برد بوی بد را رواه احمد والترمذی
وقال هذا حدیث حسن باب الخطبة والصلوة خطبه بضم مصدر است اطلاق کرده میشود بر کلامی که خطاب کرده میشود بدان و در عرف شرع عبارتست از کلام مشتمل بر
ذکر و تشهد و صلوة و وعظ و خطبه شرط است در نماز جمعه و فرض است در وی و ادنی مقدار فرض نزد امام ابی حنیفه ادنی چیزی که مشتمل است بر ذکر خدا از تسبیح و تحمید و اختیت قول حق تعالی

فاسعوا الی ذکر الله که ذکر مطلق آورده و هیچ فرق نکرده میان طویل که آنرا خطبه گویند و قصیر که آن را خطبه نمی نامند پس شرط ذکر مطلق باشد لیکن ماثور از آن حضرت صلی الله علیه وسلم ذکر مسمی بخطبه است و مواظبت بر آن است پس آن یا واجب باشد یا سنت نه شرط که جزوی کفایت نکند و صاحبین میگویند که لا بد است از ذکر طویل که آن را خطبه میگویند و عرف و تسبیحه و تحمیده را خطبه نمیگویند و شافعی گفته که جائز نیست تا نخوانند دو خطبه و از امیر المؤمنین عثمان رض آورده اند که چون بخطبه ایستاد گفت الحمد لله و گریسته شد پس فرود آمد و نماز گذارد و هیچکس بر وی انکار نکرد پس اجماع شد بر جواز آن و قصهٔ وی رضی الله عنه آنست که چون باول خطبه بعد از خلافت خود برخاست و بمنبر برآمد گفت الحمد لله و بسته شد و گفت ابو بکر و عمر برین مقام را مقالی مهیا میساختند و شما بامام فعال محتاج ترید از امام قوال و نزدیکست که بیاید شما را خطبه ها بعد خطبه ها و بیامرزد خدای تعالی مرا و شما را و شیخ ابن الهمام گفته که قصهٔ عثمان شناخته نشده است در کتب حدیث و نه در کتب فقه والله اعلم

الفصل الاول عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلی الجمعة حین تمیل الشمس بود آن حضرت که میگزارد نماز جمعه را هنگام میل کردن آفتاب بجانب مغرب یعنی وقت زوال و این بر تقدیر عدم اشتداد حر و بر تقدیر اشتداد حر تبرید میکرد چنانکه در حدیث دیگر از انس بیاید مقصود آن است که پیش از زوال نمیگزارد و در روایتی از امام احمد آمده که وی تجویز کرده است نماز جمعه را پیش از زوال چنانکه نماز عید و هیچ کسی از علما موافقت نکرده است او را درین قول رواه البخاری وعن سهل بن سعد قال ما کنا نقیل ولا نتغدی الا بعد الجمعة روایت است از سهل بن سعد ساعدی انصاری که از مشاهیر صحابه و آخر کسی که وفات یافته است از صحابه بر قول مشهور در مدینه و سنه احدی و تسعین و در وقت رحلت آن حضرت پانزده ساله بوده گفت نبودیم ما که قیلوله میکردیم و نه طعام چاشت میخوردیم مگر بعد از نماز جمعه قائله نصف نهار را گویند و قیلوله خواب نصف نهار را گویند کذا فی القاموس و زهری گفته که قیلوله و مقیل استراحت در نصف نهار است خواب باشد یا نه و مغتبر در اقامت سنت نیز همین است و این حدیث فی الجملة تائید مذهب امام احمد میکند ولیکن مقصود بیان اهتمام بشان جمعه و تبکیر بدان است تا اول وقت بدان برسند متفق علیه وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اشتد البرد بکر بالصلوة واذا اشتد الحر ابرد بالصلوة بود آن حضرت چون سخت میشد سردی یعنی چون سخت نمی بود گرمی شتابی میکرد برای نماز و در اول وقت میگزارد و چون سخت میشد گرمی سردی میکرد بنماز و پس از اول وقت میکرد یعنی الجمعة میخواهد بنماز جمعه را گو با این حدیث در نماز جمعه وارد شده است والاحکم ظهر نیز همین است چنانکه در باب اوقات الصلوة گذشت رواه البخاری وعن السائب بن یزید صحابی صغیر است حلیف بنی امیه یا بنی عبد شمس حاضر شد حجة الوداع را همراه پدرش و وی هفت ساله بود روایت میکند از پدرش قلیل الحدیث است گردانید او را عمر رضی الله عنه عامل بر سوق مدینه مات سنة ثمانین و قیل ست و ثمانین و هو آخر من مات من الصحابة بالمدینة علی قول قال کان النداء یوم الجمعة اوله اذا جلس الامام علی المنبر علی عهد رسول الله گفت بود اذان روز جمعه اول وی وقتی که می نشست امام بر منبر در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وابی بکر وعمر فلما کان عثمان وکثر الناس پس هرگاه که موجود شد زمان خلافت عثمان و بسیار شدند مردم زاد النداء الثالث علی الزوراء زیاده کرد اذان سوم را بر زورا که نام جائی بلند است در بازار مدینه نزدیک مسجد شریف رواه البخاری [illegible] که در زمان شریف نبوت سنت آن بود که وقتی که آن حضرت صلی الله علیه وسلم می آمد و بر سر منبر می نشست اذان میگفتند و پیش از وی در اول در آمدن وقت اذانی نبود و همچنین بود در زمان شیخین ابی بکر و عمر رضی الله عنهما و چون امیر المؤمنین عثمان کثرت مردم مشاهده کرد و تباعد و تفرق و اشتغال ایشان بکارها ملاحظه نمود و در زمان آن حضرت همه در مسجد در ملازمت شریف حاضر میبودند استحسان نمود که پیش از وقت خطبه نیز اذانی گفته شود تا مردم از دور بشنوند و در وقت خطبه حاضر آیند و اختلاف است فقها را که معتبر در وجوب سعی و حرمت بیع اذان وقت خطبه است زیرا که وی است اصل در شرع یا این اذان اول مستحدث اگر در وقتش گفته باشند اصح آن است که همین معتبر است زیرا که مقصود که اعلام است بوی حاصل شده کذا فی الهدایة بدانکه ندای اول عثمانی را در بعض احادیث ثانی گفته اند باعتبار حدوث اگرچه اول است باعتبار فعل و بعضی از فضلا استغراب در عبارت نموده گفته اند که اول ثانی است و ثانی اول و در بعض احادیث ثالث نیز گفته اند چنانکه درین حدیث کتاب و آن باعتبار تسمیهٔ اقامت است باذان باعتبار اعلام که معنی لغوی اذان است و باین اعتبار واقع شده است که در زمان آن حضرت صلی الله علیه وسلم دو اذان بود و در بعض روایات آمده است که اذان اول در زمان امیر المؤمنین عمر حادث شده و تا زمان امیر المؤمنین عثمان استمرار یافته ولیکن در زمان عمر مجرد اعلام بود و عثمان امر کرد که بلفظ اذان گویند و بر هر تقدیر این چون خلفای راشدین کرده باشند آنرا بدعت نباید گفت و اطلاق سنت بر آن آمده است چنانکه سنت ابی بکر و عمر و سنة الشیخین واقع شده است و در کلام بعض اطلاق بدعت بر آن واقع شده باعتبار آنکه امری مستحدث است که در زمان آن حضرت صلی الله علیه وسلم نبود و مقصود تقبیح و تذمیم آن فعل نیست و اگر بدعت گویند بدعت حسنه خواهد بود کذا قالوا بعد از آن بدانکه حادث در زمان عثمان رضی الله عنه همان اذانی است که ذکر کرده شد اما اذان دیگر بعد از وی که در وقت سنت میگویند در زمان نبوت بوده و نه در زمن صحابه و نه بعد از ایشان عمل مثبت بر آن در اکثر دیار اسلام و معلوم نیست که اول کی بار حادث شده و که کرده پس بهتر آنست که سنت هم باذن اولی ادا کنند و اگر بقصد اعلام الصلوة الصلوة سنة رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند کافی است وعن جابر بن سمرة قال کانت للنبی صلی الله علیه وسلم خطبتان یجلس بینهما بود مر آن حضرت را دو خطبه که می نشست میان هر دو خطبه آن مقدار که قرار می یافت هر عضو بجای خود و بصحت نرسیده ورود دعای از آن حضرت صلی الله علیه وسلم و این جلسه سنت است نه واجب و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایتی آمده که خطبه خواند و نشست یقرأ القرآن ویذکر الناس میخواند قرآن را در خطبه ها و پند میداد مردمان [illegible] و میداد آخرت را و احوال آن جهان را از ثواب و عقاب فکانت صلوته قصدا وخطبته قصدا پس بود نماز آن حضرت میانه و بود خطبهٔ او میانه یعنی نه بسی دراز و نه کوتاه و این منافات ندارد کوتاهی خطبه را نسبت بنماز چنانکه در حدیث آینده بیاید رواه مسلم وعن عمار روایت است از عمار بن یاسر که از اکابر صحابه است و احوال او در آخر کتاب در باب جامع المناقب بیاید قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان طول صلوة الرجل وقصر خطبته مئنة من فقهه

النبوي

بطول

میگفت آن حضرت که درازی نماز مرد و کوتاهی خطبهٔ وی علامت و دلیل فقه و فهم اوست و ناشی است ازان و بعض تفسیر مئنة بمظنة کرده اند و تحقیق این در شرح کرده شده ست فاطیلوا
الصلوة واقصروا الخطبة پس دراز گردانید نماز را و کوتاه بخوانید خطبه را و در وجه بودن آن مظنهٔ فقه و علم طیبی گفته که نماز اصل است و خطبه فرع است بران و از جملهٔ قضایای فقهیه است که
اصل را بر فرع ایثار کنند و اهتمام بشان آن بیشتر نمایند و گفت بندهٔ ضعیف عفا الله عنه که شاید وجه در قصر خطبه آنست که کفایت است در اتعاظ یک کلمه خصوصا ازان حضرت
صلی الله علیه وسلم که مصدر جوامع کلم و مظهر غرائب حکم بود ع در خانه اگر کس است یک حرف بس است و در امر بدان تنبیه است از حضرت وی امت را بر آنکه سعی کنند در تکثیر طاعت
و عبادت نمایند و مشغول شوند بتهذیب نفوس خود و در وعظ و تذکیر مردم مظنهٔ عجب و عدم موافقت قول بفعل است و محل آنکه گفته شود لم تقولون ما لا تفعلون پس ارشاد کرد
امت را بآن قولا و فعلا فان و در روایتی وان من البیان سحرا زیرا که بدرستیکه از جملهٔ بیان سحر است و این قول مناسب تر است باین معنی که گفتیم گویا این دلیل است بر
قصر خطبه یعنی خطبه باید که بالفاظ وجیزهٔ قلیله دال بر معانی جزیله باشد چنانکه میگویند خیر الکلام ما قل ودل و بزیادت اطالت نکند شاید که موهم معانی لا طائل که مذموم است گردد و
این قول هم متضمن مدح بیانست و هم مفید ذم زیرا که بیان را تاثیر عظیم است در دلها بصرف و امالت بجانبی چنانکه سحر را تاثیر است پس اگر صرف بجانب حق کند ممدوح باشد و اگر بسوی باطل
کند مذموم بود و بیان سخن پیدا و کشاده گفتن و تفصیل کلام ردوی در باب بیان و شعر بیاید انشاء الله تعالی رواه مسلم وعن جابر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا خطب احمرت عیناه بود آن حضرت چون خطبه میخواند ما سرخ میشد هر دو چشم وی وعلا صوته و بلند میشد آواز وی واشتد غضبه و سخت میگشت خشم وی
بسبب آنچه تجلی میکرد بر وی از بوارق انوار عظمت و جلال و لوامع اضواء ابلاغ و انذار حتی کانه منذر جیش و حالت آن حضرت در خطبه چنان میشد گویا که وی خبر دهنده است
از آمدن لشکر بر قومی و ترساننده است ایشان را از نزول آن بر ایشان یقول صبحکم ومساکم میگوید آن منذر جیش مر آن قوم را صبح کرد شما را و شام کرد شما را آن جیش یعنی نزدیک است که
در وقت صبح و در وقت شام بر شما آید و غارت کند و دمار از روزگار شما بر آرد و یقول و میگفت آن حضرت بقصد انذار و بیان قرب قیام ساعت بعثت انا والساعة کهاتین بر انگیخته
شده ام و فرستاده شده ام من با قیامت همچو این دو انگشت و یقرن بین اصبعیه السبابة والوسطی و می پیوست آن حضرت برای بیان تشبیه میان دو انگشت خود که انگشت شهادت
و انگشت میانه و معنی سبابه در کتاب الصلوة در باب التشهد دانسته شده است و اختلاف کرده اند در تاویل این بعض گفته اند که مراد باقتران سبابه است بوسطی از جهت اشارت باقتران ساعت
بعثت وی صلی الله علیه وسلم و بعض میگویند که مراد آنست که دوری که میان بعثت و ساعت است مقدار دوری است که میان سبابه و وسطی است یعنی وسطی از سبابه اندکی بیشتر رفته است و سبابه
عقب اوست اندکی پس تر همچنین من پیشتر از قیامت آمده ام و قیامت از عقب من رسیده می آید و میگویند لفظ یقرن ناظر در معنی اول است زیرا که بعد میان سبابه و وسطی ثابت است پیوسته کند یا نکند
جوابش آنکه به پیوستن ظاهر میکردد وجود بعد و در کشاده داشتن ظاهر نیست فافهم رواه مسلم وعن یعلی ابن امیة بضم همزه و فتح میم و تشدید تحتانیه ابن منیة نیز میگویند بضم میم و سکون
نون و فتح تحتانیه مخفف حلیف قریش صحابی است اسلام آورده در روز فتح و حاضر شد حنین و طائف و تبوک را و بود وی رضی الله عنه عامل عمر بر نجران معدود است در اهل حجاز قال سمعت
النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ علی المنبر میخواند آن حضرت بر منبر این آیت را ونادوا یا مالک لیقض علینا ربک و فریاد میکنند و بلند میزنند دوزخیان ای مالک که نام خازن
دوزخ است کو حکم کند بر ما پروردگار تو بمیرانیدن یعنی درخواه از پروردگار خود که بمیراند ما را تا از عذاب خلاص شویم و در قرآن میگوید که جواب میدهد مالک انکم ماکثون این آرزوی شما باطل است
شما درنگ کنندگانید در آتش و همیشه خواهید بود در وی پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را میخواند برای انذار متفق علیه وعن ام هشام بنت حارثة بن النعمان قالت ما اخذت
ق والقرآن المجید الا عن لسان رسول الله روایت است از ام هشام که صحابیهٔ انصاریه است گفت یاد نگرفتم من سورهٔ ق را مگر از زبان مبارک پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقرأها
کل جمعة علی المنبر اذا خطب الناس میخواند آن حضرت این سوره را هر جمعه بر منبر چون خطبه میخواند برای مردم ظاهر آنست که مراد از خواندن در هر جمعه چند گاه خواهد بود که این امرأة حاضر شده
و شنیده نه آنکه همیشه در مدت عمر در خطبه میخواند و گفته اند که مراد اول این سورت است زیرا که تمام سوره را در خطبه نخوانده است پس برین تقدیر یاد گرفتن ام هشام نیز اول سوره خواهد بود والله اعلم
رواه مسلم وعن عمرو بن حریث بضم حای مهمله و فتح را ان النبی صلی الله علیه وسلم خطب وعلیه عمامة سوداء روایت است از عمرو بن حریث که صحابی قرشی است
که آن حضرت را در خردی دیده و از وی حدیث شنیده و آن حضرت دست مبارک خود را بر سر وی مالیده و دعا برکت کرده و در وقت وفات آن حضرت دوازده ساله بود که آن حضرت
خطبه خوانده و بر سر وی دستار سیاه بود قد ارخی طرفیها بین کتفیه در حالی که بتحقیق فرو هشته بود هر دو طرف عمامه را میان دو شانهٔ خود و تحقیق این مسئله در باب اللباس بیاید انشاء الله تعالی و
کتفیه بلفظ تثنیه است در جمیع نسخ مسلم و همچنین است در جمع بین الصحیحین حمیدی و کتفه بلفظ افراد نیز آمده است و اول اظهر است و در روایتی یوم الجمعة این در روز جمعه بود رواه
مسلم وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو یخطب چون بیاید یکی از شما یعنی در مسجد روز جمعه و حال آنکه امام خطبه میخواند فلیرکع رکعتین پس باید که بگزارد
دو رکعت ولیتجوز فیهما و باید که تخفیف کند درین دو رکعت شافعیه این را حمل کرده اند بر تحیة المسجد که نزد ایشان واجبست اگرچه نزد خطبه نیز آن امر فرموده و نزد حنیفه هر گاه که تحیة
المسجد در غیر وقت خطبه واجب نیست در وقت خطبه بطریق اولی واجب نخواهد بود و همین است مذهب مالک و سفیان ثوری و برین اند جمهور صحابه و تابعین کذا قال النووی و تاویل
این حدیث نزد ایشان آنست که مراد بخطبه اراده خطبه است یعنی میخواهد امام که خطبه بخواند نه آنکه بالفعل میخواند بقرینهٔ احادیث صحیحه که دال اند بر حرمت صلوة در وقت خطبه و در صحیحین از حدیث
جابر بطرق متعدده آمده که مردی بمسجد در آمده و آن حضرت صلی الله علیه وسلم خطبه میخواند پس گفت آن حضرت آیا نماز کردهٔ یا فلان گفت نکرده ام فرمود بگزار دو رکعت و تخفیف کن در آنها و تاویل
کرده اند این را که وروداین واقعه پیش از منع صلوة در وقت خطبه بود یا این مخصوص بآن مرد داخل بود و بعض گویند این قضیه پیش از آن بود که آن حضرت شروع در خطبه کند گفته اند که این در خطبه

جمعه بود والله اعلم و شیخ ابن الهمام گفته معارض این حدیث احادیث دیگر را لازم نمی آید شاید که آن حضرت قطع کرده باشد خطبه را تا آنکه فارغ شد آن مرد از نماز و واقع همچنین است چنانکه دارقطنی
در سنن خود روایت کرده که گفت مر او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم بگزار دو رکعت پس آن حضرت امساک کرد از خطبه تا فارغ گشت آن مرد از نماز و سخن درینجا ابتنا راست جمله از آن
در شرح ذکر کرده ایم و استیفای آن در فتح الباری است فلینظر ثم رواه مسلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ادرک رکعة من الصلوة
مع الامام فقد ادرک الصلوة کسی که دریافت یک رکعت را از نماز با امام پس بتحقیق دریافت نماز را این حکم عام است شامل جمیع صلوات تخصیص بجمعه ندارد ولیکن ایشان تقیید کرده اند
آنرا بجمعه بقرینهٔ حدیث آینده و در آخر باب متفق علیه و در هدایه گفته است کسیکه دریافت امام را روز جمعه بگزارد با وی آنچه دریافته است و بنا کند بروی جمعه را بدلیل قول وی صلی الله
علیه وسلم ما ادرکتم فصلوا وما فاتکم فاقضوا هرچه دریابید یعنی با امام بگزارید وآنچه فوت شد قضا کنید آنرا و اگر دریافت امام را در تشهد یا در سجود سهو بنا کند بروی جمعه را نزد ابی حنیفه
و ابی یوسف و امام محمد گفت اگر دریافت با امام اکثر از رکعت ثانیه را بنا کند بروی جمعه را و اگر دریافت اقل آنرا بنا کند بروی ظهر را انتهی و مراد با دراک اکثر رکعت ثانیه ادراک وی است
مر رکوع را بعد از برداشتن سر از آن و شیخ ابن الهمام گفته که دلیل مر شیخین را اطلاق حدیث مذکور است و آنچه روایت کرده شده است که کسی که دریافت رکعتی از جمعه را اضافه کند در کعت اخری
والا گزارد چهار رکعت را ثابت نشده الفصل الثانی عن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یخطب خطبتین کان یجلس اذا صعد المنبر حتی
یفرغ بود آن حضرت خطبه میخواند دو خطبه و بود که می نشست چون بر می آمد منبر را تا آنکه فارغ میشد اراه المؤذن این قول راوی ابن عمر است که گفت گمان میبرم که گفت ابن عمر
حتی یفرغ المؤذن و چون این لفظ یاد نداد گفت اراه بضم همزه بمعنی اظن ثم یقوم پس بر می خاست فیخطب پس خطبه میخواند ثم یجلس پس بر می نشست و لا یتکلم و تکلم نمی کرد و نه جا
و نه بغیر آن ثم یقوم پس بر می ایستاد فیخطب پس خطبه میخواند خطبهٔ دوم را رواه ابو داود وعن عبد الله ابن مسعود قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا
استوی علی المنبر استقبلناه بوجوهنا بود آن حضرت که چون می نشست بر منبر پیش می آمدیم ما او را بروهای خود پس سنت آنست که مردم متوجه بجانب امام بنشینند و خطبه را استماع نمایند
و از اینجا این نیز لازم می آید که خطیب پشت بقبله میخواند و اگر مقصود بیان این معنی وارد نیز درست است ولیکن آنچه ذکر کردیم نزد طیبی صحیح است رواه الترمذی وقال هذا حدیث لا
نعرفه الا من حدیث محمد ابن الفضل روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیثی است که نمی شناسیم آنرا مگر از حدیث محمد ابن فضل وهو ضعیف ذاهب الحدیث
و وی ضعیف است رونده است حدیث وی کنایت است از سوء حفظ وی الفصل الثالث عن جابر بن سمرة وی و پدر وی هر دو صحابی اند و وی خواهرزادهٔ سعد ابن ابی وقاص است
و مادر وی خاله بنت ابی وقاص روایت میکند از آنحضرت و از پدر خود و از عمر و علی رضی الله عنهم قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یخطب قائما ثم یجلس ثم یقوم فیخطب قائما بود آن حضرت
که خطبه میخواند ایستاده و پس بر می نشست پس بر می ایستاد پس خطبه میخواند ایستاده فمن نبأك انه کان یخطب جالسا فقد کذب پس کسیکه خبر دهد ترا که وی خطبه میخواند نشسته پس بتحقیق دروغ
میگوید فقد والله صلیت معه اکثر من الفی صلوة پس بتحقیق بخدا سوگند گزارده ام با آن حضرت بیشتر از دو هزار نماز آنچه زود بفهم می آید آنست که مراد نماز جمعه باشد و این درست
نیست زیرا که آن حضرت نگزارده مگر نزدیک بپانصد جمعه چه اول جمعه که گزارده بعد از قدوم مدینه بود و مدت اقامت بمدینه ده سال است پس مراد نماز های پنجگانه است و مقصود
بیان کثرت صحبت است با آن حضرت رواه مسلم وعن کعب بن عجرة بضم عین و سکون جیم از مشاهیر صحابه حلیف انصار است و از اصحاب شجره است آورده اند که او را بتی
بود که در خانه نگاه میداشت و می پرستید عبادة بن الصامت یار او بود روزی درون خانهٔ او در آمد و بت را بشکست وی بغضب در آمد نزدیک بود که دشنام کند عباده را پس فکر کرد و رفت
و با خود گفت که اگر این بت فایده و قدرتی داشت باز میداشت خود را از شکستن پس باز گشت از بت پرستیدن و مسلمان شد رضی الله عنه انه دخل المسجد روایت میکند کعب که
وی در آمد مسجد را و عبد الرحمن بن ام الحکم که از بنی امیه و اتباع ایشان است یخطب قاعدا خطبه میخواند نشسته فقال انظروا الی هذا الخبیث پس گفت کعب بن
عجره نگاه کنید بسوی این پلید یخطب قاعدا خطبه میخواند نشسته وقد قال الله تعالی و حال آنکه بتحقیق گفته است خدای تعالی واذا رأوا تجارة او لهوا انفضوا الیها وترکوك
قائما چون می بینند ایشان بازارگانی را یا بازی را میروند و میریزند بسوی آن و میگذارند ترا ایستاده قصه آنست که آن حضرت صلی الله علیه وسلم خطبه میخواند که قافله از شام آمد و ایام
قحط بود پس صحابه بی طاقت شدند و برای دیدن قافله بدر رفتند مگر نزدیک بده دوازده کس پس این آیت نازل شد پس از اینجا معلوم میشود که آن حضرت ایستاده خطبه میخواند و قیام در خطبه نزد
ابی حنیفه و مالک و احمد سنت است و نزد شافعی و در روایتی از مالک واجب و نزد باقی ائمه قیام در خطبه شرط است مر کسی را که قدرت دارد چنانکه نماز را و شیخ ابن الحجر در فتح الباری گفته
اول کسیکه نشسته خطبه خواند معاویه بود هنگامیکه بسیار شد پیه شکم وی و آن حضرت صلی الله علیه وسلم و ابو بکر و عمر و عثمان همه ایستاده خطبه میخواندند و عثمان چون شاق شد بروی ایستاده
نخواند و چون مانده میشد می نشست و خاموش میبود باز برمیخاست و میخواند و معاویه خطبهٔ اولی نشسته میخواند و خطبهٔ دوم ایستاده و آن بحکم ضرورت بود پس حجت نباشد مر کسی را که بی ضرورت
میکند نشسته خطبه خواندن کذا ذکره الشیخ رواه مسلم و درین حدیث دلیل است بر جواز تغلیظ و تشدید بر کسی که ارتکاب میکند حرام را یا مکروه را زیرا که ارتکاب خلاف چیزیکه مداومت کرده
بر آن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بی ضرورت منبی از خبث باطن است وعن عمارة بضم عین و تخفیف میم بن رؤیبة بضم را و فتح واو و سکون یا انه رأی بشر بن مروان
علی المنبر رافعا یدیه روایت است از عماره که از صحابه است که وی دید بشر بن مروان را بر منبر بر دارنده هر دو دست را از خطبه خواندن چنانکه داب بعض جهله و عامه خطبا است
فقال پس گفت عماره قبح الله هاتین الیدین زشت کرداند خدای تعالی این دو دست را لقد رأیت رسول الله هر آئینه دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم ما
یزید علی ان یقول بیده هکذا زیاده نمیکرد آن حضرت برین که اشارت میکرد بدست خود همچنین واشار باصبعه المسبحة و اشارت کرد عماره بانگشت خود که مسبحه است

برای نمودن صورت اشارت کردن آن حضرت صلی الله علیه وسلم یعنی آن حضرت یک اشارتی بانگشت شهادت خود میکرد گویا که خطاب میکرد بمردم و تنبیه میکرد ایشان را بر استماع
و تامل در آنچه ذکر میکرد رواه مسلم وعن جابر قال لما استوی رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم الجمعة علی المنبر قال اجلسوا روایت است از جابر گفت چون
نشست آن حضرت روز جمعه بر منبر گفت یعنی مردم را بنشینید گویا که مردم برآمدن آن حضرت بایستادند فافهم فسمع ذلك ابن مسعود فجلس علی باب المسجد پس
شنید این امر حضرت را ابن مسعود که بر در مسجد ایستاده بود و همانجا نشست از جهت تبادر و مسارعت بامتثال امر شارع فرآه رسول الله پس دید او را پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم فقال تعال پس گفت آن حضرت پیش آی یا عبد الله بن مسعود از غایت شفقت و رحمت بجهت مبادرت او بامتثال و بتحقیق هر که امتثال امر کند محل کرم
و عنایت گردد و محبوب محبوب و مطلوب مطلوب گردد بیت هر کرا در عشق صادق آمده است بر سرش معشوق عاشق آمده است رواه ابو داؤد و درین حدیث دلیل است
بر جواز تکلم بر منبر یا این قبل از شروع در خطبه بود یا آن حضرت اشارت کرد و رواة از آن تعبیر کرد بقول و در شرح ابن الهمام گفته که مکروه است مر خطیب را که تکلم کند در حال خطبه مگر
آنکه امر بمعروف باشد چنانکه قصه عمر با عثمان رضی الله عنهما در وضو آمده است و آن مشهور است و در باب الغسل مذکور شده است و در سفر السعادة گفته است که چون آن حضرت
صلی الله علیه وسلم در مسجد میدر آمد سلام میداد بر قوم باز چون بر منبر می نشست بار دیگر سلام میداد وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ادرك
من الجمعة ركعة فليصل اليها اخرى کسیکه دریافت با امام از جمعه یک رکعت را پس باید که ضم کند باوی رکعت دیگر را و جمعه را تمام کند ومن فاتته الركعتان فليصل
اربعا و کسیکه فوت کرد او را دو رکعت پس باید که بگزارد چهار رکعت او قال الظهر یا گفت بجای اربعا فليصل الظهر یعنی چون جمعه نیافت نماز ظهر بگزارد چهار رکعت و در فصل اول
هم در حدیث ابی هریره کلام درین معنی گذشت رواه الدارقطنی **باب صلوة الخوف** صلوة خوف ثابت است بکتاب و سنت و بروایتی از ابو یوسف و حسن بن زیاد
از حنفیه و مزنی از شافعیه مخصوص بود بزمان نبوت از جهت قصد احراز فضیلت صلوة با رسول الله صلی الله علیه وسلم و بعد از وی مشروع نیست و ظاهر مفهوم آیه کریمه فاذا كنت
فيهم نیز همین است و مختار نزد جمهور جواز او ست بعد از زمان نبوت نیز و گزاردن بعضی از صحابه مثل علی مرتضی و ابو موسی اشعری و حذیفة بن الیمان رضوان الله علیهم اجمعین بعد از زمان
آن حضرت صلی الله علیه وسلم حجت ایشانست و بعضی گفته اند که صلوة خوف بر صفت مذکوره بر تقدیری لازم است که نزاع کنند قوم در گزاردن خلف امام و اگر نزاع نکنند
بگزارد امام بیک طائفه تمام نماز را و بگزارد بطائفه دیگر امام دیگر و نزد بعضی ائمه مثل امام مالک مخصوص است بحالت سفر و نزد ما جائز است در سفر و حضر و صلوة خوف روایت
کرده شده است بر وجوه متعدده بحسب اختلاف زمان و مکان بر آنچه مصلحت دید امام در حراست و پرهیز از عدو و هر یکی از ائمه وجهی را اختیار کرده و امام ابو حنیفه رعایت
ابن عمر را گرفته که ثابت است در کتب ستة و شمنی گفته که صلوة خوف از آن حضرت در چهار موضع بوده ذات الرقاع و بطن نخل و عسفان و ذی قرد و از اینجا ظاهر میشود که در سفر
بوده است پس تجویز فقها آنرا در حضر بقیاس بوده باشد والله اعلم **الفصل الاول** عن سالم بن عبد الله بن عمر عن ابيه سالم ابن عبد الله ابن عمر از فقهای مدینه
است از سادات تابعین و علما و ثقات ایشان امام مالک گفت نبود در زمان سالم هیچ یکی مشابه تر بگذشته گان در فضل و زهد و زندگانی در شت سلیمان بن عبد الملک او را در کعبه
دید گفت بطلب از من هر چه خواهی گفت هرگز نطلبم در خانه خدا از غیر خدا و سالم ابن عبد الله بر حجاج درشت گفتی و مردم میگفتند رحمت بر ما در او که او را سالم نام کرد قال ابن عمر
غزوت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل نجد گفت ابن عمر غزا کردم من با آن حضرت بجانب نجد بفتح نون و سکون جیم نام شهر ها است اعلای آن تهامه و یمن
و اسفل آن عراق و شام و نجد در اصل بمعنی زمین بلند و راه روشن بلند آید و این بلاد نیز مرتفع اند و مراد اینجا نجد عراق است نه نجد یمن فوازینا العدو پس مقابل و مواجه شدیم ما
دشمنان را فصاففنا لهم پس صفها بستیم ما برای جنگ دشمنان فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم يصلي لنا پس ایستاد آن حضرت در حالی که نماز میکند برای ما یعنی امامت
میکند ما را فقامت طائفة معه واقبلت طائفة على العدو پس ایستادند گروهی با آن حضرت و اقتدا کردند بوی و روی آوردند گروهی دیگر بر دشمنان و ایستادند در مقابل ایشان و
ركع رسول الله و گزارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بمن معه با گروهی که با وی بودند وسجد سجدتين و سجده کرد آن حضرت دو سجده یعنی گزارد یک رکعت ثم انصرفوا
مكان الطائفة التي لم تصل پس برگشتند و رفتند این گروه که یک رکعت با آن حضرت گزاردند بجای آن گروه که نگزاردند نماز و ایستاده بودند مقابل عدو فجاؤا پس آمدند آن گروه
فركع رسول الله صلی الله علیه وسلم بهم ركعة پس رکوع کرد آن حضرت با ایشان یک رکوع وسجد سجدتين و سجده کرد دو سجده ثم سلم پس تر سلام داد آن حضرت
فقام كل واحد منهم پس ایستاد هر یکی از قوم فركع لنفسه ركعة وسجد سجدتين پس رکوع کرد برای خود یک رکوع و سجده کرد دو سجده پس دلالت کرد حدیث بر آنکه هر
طائفه اقتدا کردند برسول خدا صلی الله علیه وسلم در یک رکعت و گزاردند برای خود رکعت دیگر تنها و این مذهب ابی حنیفه است و گفته اند که این طریق اوفق است بنص قرآن و قید بر پوشیده
نماند که بسبیل هیئت آنکه هر دو طایفه یکبارگی بگزارند رکعت باقیه را چه در وی تضییع امر حرب و تقویت مصلحت او ست و از حدیث معلوم نشد که کدام یکی پیشتر بگزارد و پس گفت اشهب که
صاحب مالک است طائفه دوم پیشتر بگزارد که اسلم است از کثرت مخالفت و حدیث آینده بر آن دلالت دارد و امام ابو حنیفه گفت طائفه اولی پیشتر گزارد   كذا في بعض الشروح این
روایت سالم است از ابن عمر و روی نافع نحوه و روایت کرد نافع از ابن عمر مانند آن وزاد و زیاده کرده است نافع این را که فان كان خوف هو اشد من ذلك پس
اگر یافته شود ترس از دشمنان که آن سخت تر است از آن خوف که با وی نماز بجماعت توان کرد بر وجه مذکور صلوا رجالا او ركبانا اقبلوا على اقدامهم بگزارند پیاده ایستاده بر پاهای خود
اگر توانند پیاده و ایستاده او ركبانا یا بگزارند سواره اگر نتوانند پیاده شد مستقبلي القبلة روی آرنده بجانب قبله اگر ممکن باشد استقبال او غير مستقبليها یا بگزارند نه استقبال کننده

قبله اگر ممکن نباشد استقبال بهر تقدیر تا ممکن است نماز از دست ندهد بیت برون افتم از خود به پرکندگی نیفتم برون با تو از بندگی لنگ ولوک وخفته شکل وبی ادب سوی او می خیز واو را
میطلب قال نافع لا اوری ابن عمر ذکر ذلك الا عن رسول الله گفت نافع که ندانم ابن عمر را که ذکر کرده باشد این شقوق واین تفصیلات را مگر از پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم رواه البخاری وعن یزید بن رومان بضم را وسکون واو که تابعی است وثقه کثیر الحدیث عن صالح ابن خوات بفتح خای معجمه وتشدید واو وتای فوقانیه نیز تابعی
ثقه است عزیز الحدیث وخوات صحابی است جلیل اول مشاهد او احد است عمن صلی مع رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم ذات الرقاع صلوة الخوف صالح
روایت میکند از کسی که نماز گذارده است با آن حضرت در روز ذات الرقاع نماز خوف را وذات الرقاع بکسر را نام غزوه ایست که در سنه خامسه از هجرت بود که ملاقی شد آن حضرت
کفار را وگزارد این نماز را وبی آنکه جنگی واقع شود برگشت وذات الرقاع از جهت آن گویند که مسلمانان پای برهنه بوده وپایها سوده شده وناخنهای پای افتاده پس جامه پارها را بر پای
پیچیده بودند مشهور این وجه است وبعض گویند که در آنجا کوهی بود که پاره او سرخ بود وپاره او سپید وپاره او سیاه وپاره او زرد بود در رنگ برنگ گویا رقعها ست برهم دوخته بعد
از ان بیان صلوة آن حضرت که در روز ذات رقاع کرد میکند بقول خود ان طائفة صفت معه وطائفة وجاه العدو گروهی صف بستند وایستاده شدند در مقابل
دشمنان وجاه بضم واو وکسر آن ودر روایتی تجاه العدو وتبا فصلی بالتی معه رکعة پس گزارد آن حضرت با آن طایفه که با او بودند یک رکعت ثم ثبت قائما پستر بر جای خود ماند
آن حضرت ایستاده واتموا لانفسهم وتمام کردند ایشان نماز را برای خود ثم انصرفوا پستر نماز کرده برگشتند وبرفتند فصفوا وجاه العدو پس صف بستند در مقابله دشمنان وجاءت
الطائفة الاخرى وآمدند طایفه دیگر که نخست در مقابله دشمنان صف بسته ایستاده بودند فصلی بهم الرکعة التی بقیت من صلوته پس گزارد آن حضرت با ایشان رکعتی را که باقی
مانده از نماز وی ثم ثبت جالسا پستر جای خود ماند آن حضرت نشسته واتموا لانفسهم وتمام کردند این طائفه نماز برای خود ثم سلم بهم پستر سلام داد آن حضرت با ایشان متفق
علیه واخرج البخاری بطریق اخر عن القاسم وبیرون آورده وروایت کرده است بخاری با سناد دیگر از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق عن صالح ابن خوات عن سهل بفتح
سین وسکون ها بن ابی حشمة بفتح حای مهمله وسکون مثلثه صحابی صغیر است درسال سوم از هجرت ولادت یافته واو مراد است در روایت یزید بن رومان که گفته عمن صلی مع رسول الله
صلی الله علیه وسلم وبعض گفته اند اینجا پدر سهل را مراد داشته که خوات است ووی صحابی است عن النبی صلی الله علیه وسلم این وجه دیگر است از وجوه صلوة الخوف ودرین وجه نیز
هر یک طایفه یک رکعت با آن حضرت صلی الله علیه وسلم گزاردند ورکعتی دیگر تنها ولیکن در وقت صلوة آن حضرت نه قضای آن بعد اتمام صلوة وی صلی الله علیه وسلم وباین اخذ کرده
اند مالک وشافعی وعن جابر قال اقبلنا مع رسول الله پیش آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حتی اذا کنا بذات الرقاع تا آنکه بودیم ما بذات رقاع قال کنا اذا
اتینا علی شجرة ظلیلة گفت جابر بودیم ما چون می آمدیم بر درخت سایه دار که خوب می بود سایه او ترکناها لرسول الله میگذاشتیم ما آن درخت سایه دار را برای پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم تا استراحت کند وآفتاب نخورد فجاء رجل من المشرکین وسیف رسول الله پس آمد مردی از مشرکان وحال آنکه شمشیر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاخترط
پس برکشید آن مرد شمشیر را از نیام فقال لرسول الله پس گفت مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم اتخافنی آیا میترسی از من قال لا گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم نه پستر
قال فمن یمنعك منی گفت آن مرد پس که باز میدارد ترا از من قال الله یمنعنی منك گفت آن حضرت خدا باز میدارد مرا از تو قال گفت جابر فتهدده اصحاب
رسول الله پس ترسانیدند آن مرد را یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فغمد السیف وعلقه پس گردانید شمشیر را در نیام وآویخت او را بر آن درخت چنانچه بود قال
فنودی بالصلوة گفت جابر پس آواز داده شد واذان گفته شد برای نماز فصلی بطائفة رکعتین پس گزارد به یک طائفه دو رکعت ثم تاخروا پستر پس رفتند این طائفه
وصلی بالطائفة الاخرى رکعتین وگزارد آن حضرت بطائفه دیگر دو رکعت قال فکانت لرسول الله صلی الله علیه وسلم اربع رکعات گفت جابر پس
بود مر آن حضرت را چهار رکعت وللقوم رکعتان ومر قوم هر کدام را دو رکعت متفق علیه واختلاف کرده اند در توجیه گزاردن آن حضرت چهار رکعت را پس بعض گفته اند
که قصر رخصت است چنانکه مذهب بعض ائمه است ودر اینجا چهار رکعت گزارد ولیکن این سخن مخالف است با آنچه ذکر کرده اند بعض محققین که آن حضرت صلی الله علیه وسلم هرگز در سفر چهار
رکعت نگزارده والله اعلم وبعض گفته اند که این از خصائص صلوة الخوف است تا هر طایفه پس آن حضرت تمام نماز بگزارند وشاید که نزاعی واقع شده باشد درین وقت نه دراداء قا
دیگر وبعض گفته اند این از جهت تکرار صلوة است چنانکه شافعیه بدان قائل اند وصحیح است اقتدای مفترض بمتنفل نزد ایشان وبعض گفته اند که این صلوة درین حالت در حضر بود واقتصا
قوم بر دو رکعت از خصائص ضرورت خوف بود ودر روایتی مر ابی داود را ونسائی را آمده است که آن حضرت در بعض احیان با هر طائفه یک رکعت میگزارد وقوم اکتفا بر یک رکعت
میکردند وقضا نمیکردند رکعت دیگر را پس معلوم شد که حالت خوف خواص دارد که در غیر آن نیست والله اعلم وعنه قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم
صلوة الخوف فصففنا خلفه صفین وهم از جابر روایت است گفت گزارد با ما آن حضرت نماز خوف را پس صف بستیم پس وی دو صف پس وپیش والعدو بیننا
وبین القبلة ودشمنان میان ما ومیان قبله بود فائده این قید معلوم خواهد شد فکبر النبی پس تکبیر آورد پیغمبر صلی الله علیه وسلم وکبرنا وتکبیر آوردیم ما نیز جمیعا
همه یعنی هر دو صف ثم رکع ورکعنا جمیعا پستر رکوع کرد آن حضرت ورکوع کردیم ما همه ثم رفع راسه من الرکوع ورفعنا جمیعا پستر برداشت آن حضرت سر خود را
وبرداشتیم ما نیز همه تا اینجا آن حضرت وما همه موافق بودیم ثم انحدر بالسجود والصف الذی یلیه پستر فرو رفت بنشیب آن حضرت برای سجده وصف پیش که متصل بود او را
وقام الصف المؤخر فی نحر العدو وایستاده ماند صف پایان در مقابله دشمنان ودر برابر ایشان فلما قضی النبی صلی الله علیه وسلم السجود وقام الصف الذی یلیه

معلق بشجره
آویزان بود بدرخت
فاخذ سیف النبی
پس گرفت آن مرد
شمشیر پیغمبر را صلی الله
علیه وسلم صح

بیان آن حضرت
بودی یعنی بسمی
صح

پس هرگاه که تمام کرد آن حضرت سجده را و با بنشاد صفی که متصل بود بآن حضرت یعنی سر بر داشتند سر از سجده انحدر الصف المؤخر بالسجود پایان افتادند صف پسین
برای سجده ثم قاموا پستر بر خواستند از سجده ثم تقدم الصف المؤخر وتأخر المقدم پستر پیش رفت صف پسین و پس رفت صف پیشین ثم رکع النبی صلی الله علیه
وسلم ورکعنا جمیعا پستر رکوع کرد آن حضرت برای رکعت دوم و رکوع کردیم ما همه ثم رفع رأسه من الرکوع ورفعنا جمیعا پستر برداشت آن حضرت سر خود را از رکوع
رکعت دوم و سر برداشتیم ما نیز همه ثم انحدر بالسجود والصف الذی یلیه الذی کان مؤخرا فی الرکعة الاولی پستر انحدار کرد آن حضرت برای سجود و صفی که
متصل بود آن حضرت را آن صفی که مؤخر بود در رکعت اولی وقام الصف المؤخر فی نحو العدو و ایستاده ماند صف پسین در مقابلهٔ دشمنان فلما قضی النبی صلی الله
علیه وسلم السجود والصف الذی یلیه انحدر الصف المؤخر بالسجود فسجدوا ثم سلم النبی صلی الله علیه وسلم وسلمنا جمیعا پستر سلام داد آن حضرت
و سلام دادیم ما همه رواه مسلم این طریق دیگر است مبنی بر اختلاف زمان و صلاح دید حراست و نگاهداشت اعدا و چون عدو اینجا در مقابل بود بجانب قبله همه یکجا در مقابل
ایستادند و تا رکوع همه اتفاق نمودند و در وقت سجده یک طایفه ایستاده ماند و دیگری بسجده رفت چنانکه تقریر یافت و چون اعدا بجانب دیگر غیر قبله بود احتیاج بفرستادن تا آن طرف
نشد الفصل الثانی عن جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلی بالناس صلوة الظهر فی الخوف ببطن نخل فصلی بطائفة رکعتین ثم سلم ثم
جابر بود آن حضرت که میگزارد نماز ظهر در حالت خوف ببطن نخل که نام موضعی است میان مکه و طائف پس بگزارد بطائفه دو رکعت پستر سلام میداد ثم جاء طائفة اخری فصلی
بهم رکعتین ثم سلم پستر آمد طایفهٔ دیگر پس بگزارد با ایشان دو رکعت پستر سلام داد رواه فی شرح السنة درین صورت سلام با هر دو طائفه جدا جدا داد و در اینجا نیز مر آن حضرت را
صلی الله علیه وسلم چهار رکعت بود و قوم را دو رکعت چنانکه در حدیث سابق از جابر گذشت ولیکن آنجا ساکت بود از ذکر تکرار سلام و از ان حضرت چنانکه مؤلف آورده و در سفر السعادة میگوید
که آن حضرت توقف کرد در تشهد تا آنکه گذارد طائفهٔ دوم پس سلام داد آن حضرت و قوم باتفاق الفصل الثالث عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نزل بین
ضجنان بفتح ضاد معجمه و سکون جیم و نونین نام موضعی یا کوهی است قریب مکه وعسفان بضم عین مهمله و سکون سین نام جای مشهور است بر دو مرحله از مکه شریفه فقال المشرکون
لهؤلاء صلوة هی احب الیهم من آبائهم وابنائهم پس گفتند مشرکان مر ایشان را یعنی آن حضرت و صحابه او را نمازیست که وی محبوب تر است بسوی ایشان از پدران
ایشان و پسران ایشان و در روایتی من ابنائهم واموالهم وهی العصر و آن نماز که محبوب تر است نزد ایشان نماز عصر است فاجمعوا بفتح همزه و سکون جیم و کسر میم امرکم پس
اجماع کنید رای خود را و اتفاق کنید و عزم جزم کنید فتمیلوا علیهم میلة واحدة پس حمله کنید بر ایشان یک حمله کردن و یکبارگی بر ایشان بریزید و هلاک کنید مشرکان با خود این قرار
دادند وان جبرئیل اتی النبی صلی الله علیه وسلم فامره ان یقسم اصحابه شطرین و بدرستیکه جبرئیل آمد نزد آن حضرت پس بیاموخت تدبیر برای دفع شر مشرکان و
امر کرد آن حضرت را که قسمت کند یاران خود را دو طائفه فیصلی بهم پس نماز بگزارد بیک طائفه وتقوم طائفة اخری وراءهم و بایستد طائفه دیگر پس ایشان یا پیش ایشان جدا یعنی
در مکانی مقابل دشمن و درا بمعنی پس و پیش هر دو آید ولیأخذوا حذرهم واسلحتهم و باید که بگیرند پرهیز خود را یعنی چیزیکه بدان پرهیز و احتراز کنند و سلاحهای خود را حذر بکسر حای مهمله و سکون
ذال پرهیز کردن و سلاح بکسر سین سازحرب فتکون لهم رکعة پس باشد مر قوم را یک رکعت ولرسول الله صلی الله علیه وسلم رکعتان و مر آن حضرت را دو رکعت و مراد بودن
یک رکعت قوم را بودن آن با امام و رکعت دیگر را تنها خواهند کرد و بعض بر ظاهر حمل کنند و آنرا از خصائص صلوة خوف دارند چنانکه گذشت والله اعلم رواه الترمذی والنسائی
باب صلوة العیدین گفته اند عید را بجهة آن عید خوانند که عود میکند هر سال و مکرر می آید در اوقات خود و این معنی صادق است بر همه مواسم که عود میکنند و مکرر میشوند پس زیاده
کردند بعض قید دیگر را و گفتند عود میکند بفرح و سرور و باعث فرح و سرور در عید فطر شکر نعمت تمامی صیام است و در اضحی تمامی نعمت حج بوقوف عرفات که عمدهٔ ارکان حج است
چنانکه وارد شده است الحج عرفة و جمعه عید هر هفته و شکر نعمت صلوة هفته است پس وضع کردند شکر نعمت هر طاعت را عیدی از جنس وی تا سبب مزید آن گردد بحکم لئن شکرتم لازیدنکم
واما زکوة هرگاه که ادای آن را وقتی معین نبود و اجتماعی برای آن اتفاق نیفتاد واقع نشد شکر تمام آنرا عیدی مناسب آن کذا قالوا و بعض گفته اند که از جهت آن عید گفته شد که تفاول
شود برای عود او چنانکه قافله را در ابتدای خروج آن قافله گفتند که از قفول بمعنی رجوع است یعنی باز گردد و بیاید و صلوة عیدین فرض است بر قول امام ابوحنیفه مثل جمعه و در روایتی
واجب است و تسمیهٔ او بسنت از جهت ثبوت اوست بسنت نه کتاب و نزد صاحبین سنت است و نزد شافعی نفل است و گردانیده اند او را افضل نوافل و در قولی سنت
مؤکده است و مالک گفته است که سنت واجبه است و شاید که وجوب بمعنی تاکد است و احتمال دارد که مراد چیزی باشد که در مذهب ابوحنیفه گفته شد و مشهور نزد امام احمد فرض
عین است چنانکه مذهب ابوحنیفه است و صحیح نزد وی فرض کفایت است مثل صلوة جنازه و جهاد و در روایتی از ابوحنیفه نیز همچنین آمده والله اعلم الفصل الاول عن ابی
سعید الخدری قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یخرج یوم الفطر والاضحی الی المصلی بود آن حضرت که بیرون می آمد روز عید فطر و روز عید قربان بسوی
مصلی که جای مشهور است در مدینه بیرون شهر که آنجا نماز عید میگزارد و الآن چهار دیواری گرد آن کشیده اند و میگویند مسافت از حجرهٔ شریف تا آنجا هزار قدم است و نماز عید در مسجد
شریف میگذارند فاول شیء یبدأ به الصلوة پس نخست چیزیکه آغاز میکرد آن حضرت بعد از رسیدن بآنجا نماز بود یعنی نماز را بر خطبه تقدیم میکرد ثم ینصرف فیقوم مقابل
الناس پستر برمیگشت از نماز پس می ایستاد روبروی مردم بی آنکه بر منبر بایستد و در زمان شریف منبر در مصلی نبود والناس جلوس علی صفوفهم و حال آنکه مردم نشسته بودند در صفهای
خود فیعظهم ویوصیهم ویأمرهم پس پند میکرد مردم را و اندرز میکرد ایشان را بخیر و امر میکرد ایشان را این هر سه معانی نزدیک هم اند بطریق تاکید و تقریر ذکر کرده شد و طیبی گفته است

یعظهم یعنی اندرز میکرد و تخویف مینمود و یوصیهم یعنی وصیت میکرد ایشانرا در حق یکدیگر یا نصیحت و خیرخواه مردم باشند و یامرهم یعنی امر میکرد ایشانرا بحلال و نهی میکرد از حرام وان کان یرید ان یقطع بعثا
قطعه و اگر میخواست که جدا کند و بفرستد لشکری را جدا میکرد و میفرستاد آنرا او یامر بشیء امر به یا اگر میخواست که بفرماید کاری را میفرمود آنرا این تعمیم بعد تخصیص است شامل قطع
بعث و غیر آن ثم ینصرف پس تر بر میگشت از وعظ و توصیت و غیر آن بسوی خانه متفق علیه وعن جابر بن سمرة قال صلیت مع رسول الله صلی الله علیه
وسلم العیدین غیر مرة ولا مرتین بغیر اذان ولا اقامة گفت جابر گذاردم با آن حضرت هر دو عید را نه یکبار و نه دوبار بلکه بارها بسیار بی اذان و اقامت یعنی برای
نماز عید اذان و اقامت نبودی چنانکه برای نمازهای پنجگانه میباشد رواه مسلم و زیاده کرده است در روایتی ولا الصلوة جامعة یعنی و اینهم نبود که گویند الصلوة جامعة و
عن ابن عمر قال کان رسول الله بود پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم وابوبکر وعمر یصلون العیدین قبل الخطبة میگزاردند نماز هر دو عید پیش از خطبه و
تخصیص ابوبکر و عمر از برای تاکید سنیت است زیرا که آن حضرت فرموده است اقتدوا باللذین بعدی ابی بکر و عمر اقتدا و اتباع کنید آن دو کس که بعد از من باشند که ابوبکر و عمر اند
رضی الله عنهما و میگویند که عثمان رضی الله عنه و میگویند که عثمان رضی الله عنه آنرا تغییر داد خطبه پیش از نماز خواند بجهت وجود کثرت مردم تا در یابند نماز را و بشنوند آن و تمام کلام
درین باید متفق علیه وسئل ابن عباس اشهدت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم العید و پرسیده شد ابن عباس را آیا حاضر شده تو با آن حضرت
نماز عید را قال نعم گفت ابن عباس آری حاضر شده ام خرج رسول الله بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فصلی ثم خطب پس بگزارد نماز عید را پس تر خطبه خواند
ولم یذکر اذانا ولا اقامة و ذکر نکرد ابن عباس اذان را و نه اقامت را ثم اتی النساء فوعظهن وذکرهن بعد از آن آمد آن حضرت زنان را که بحکم آن حضرت نماز عید را حاضر
میشدند پس پند کرد ایشانرا و یاد داد ایشانرا احکام دین و احوال آخرت از ثواب و عقاب و امرهن بالصدقة و امر کرد زنانرا بتصدق کردن فرأیتهن یهوین الی اذانهن و
حلوقهن پس دیدم زنانرا که دراز میکردند دستهای خود را بسوی گوشهای خود و گلوهای خود تا آنچه در گوش و گلو بود از زیور یدفعن الی بلال می انداختند بسوی بلال و می سپردند بوی
یهوین بضم یا و فتح آن هر دو روایت است ثم ارتفع هو و بلال الی بیته پس تر رفت و شتابی کرد آن حضرت و بلال بسوی خانه آن حضرت فی الصحاح ارتفع شتابی و مبالغه کردن
ستور در رفتن متفق علیه وعن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی یوم الفطر رکعتین روایت میکند ابن عباس که آن حضرت گزارد روز عید فطر دو رکعت لم
یصل قبلهما ولا بعدهما نگزارد آن حضرت پیش از آن دو رکعت و نه بعد از آن متفق علیه این حدیث دلالت دارد که پیش از نماز عید و بعد از وی نمازی نیست ترمذی گفته است
که درین باب حدیث از عبدالله بن عمرو و عبدالله بن عمر و ابی سعید نیز آمده است و حدیث ابن عباس حدیث حسن صحیح است و عمل برین است نزد بعضی از اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله
علیه وسلم و غیرهم و بتحقیق گفته اند بعضی از اهل علم بنماز بعد از نماز عیدین و پیش از آن و قول اول اصح است انتهی و زهری گفته است که نشنیدم هیچ یکی را از علمای ما که ذکر کرده باشد از
سلف این امت که گزارده باشد پیش از نماز عید و نه بعد از وی و در هدایه گفته است که تنفل نکند در مصلی پیش از صلوة عید زیرا که آن حضرت صلی الله علیه وسلم نگزارده با کمال
حرص وی بر نماز پس بعض گفته اند که کراهت در مصلی است خاصة و بعض گفته اند در مصلی و در غیر مصلی زیرا که آن حضرت نگزارده انتهی و در بعض شروح هدایه گفته که اگر بگزارد اشراق و ضحی پیش
از خروج بمصلی مکروه نیست و در فتح الباری گفته کوفیان میگویند که بگزارد بعد از آن و نه پیش از آن و بصریان میگویند بگزارد پیش از آن نه بعد از آن و مدنیان میگویند نه پیش و نه پس و باول
قائل است اوزاعی و ثوری و حنفیه و بثانی قائل است حسن بصری و جماعت و بثالث زهری و ابن جریج و احمد و شافعی و جماعه از سلف گفته اند که کراهت نیست در نماز نه قبل و نه بعد بعض
از ان اختلاف کرده اند که چون فوت شود نماز عید قضا کرده شود یا نه و ظاهر مذهب آنست که چون فوت کرد با امام قضا نکند زیرا که نماز باین صفت ساخته نشده است بودن او
عبادت مگر بشرائط مخصوصه که تمام نمیشود آن شرائط بمنفرد کذا فی الهدایة و در بعض شروح مذکور است که اگر خواهد دو رکعت بگزارد یا چهار مثل صلوة ضحی که در سائر ایام گزارده میشود و نقل کرده از محیط
و قاضیخان که هر که بمصلی بیاید و نماز با امام در نیابد وی مخیر است اگر خواهد باز گردد بخانه بی آنکه بگزارد نماز و اگر خواهد بگزارد و برگردد و افضل آن است که چهار رکعت بگزارد تا حاصل کرده باشد
نماز ضحی و همچنین است مذهب احمد وعن ام عطیة قالت امرنا ان نخرج الحیض یوم العیدین ام عطیه که از کبار صحابیات و عاقلات نسا است و همراه آن حضرت
غزا میکرد و مداوای بیماران و تیمار داری میکرد و مجروحان را مداوی میکرد گفت امر کرده شدیم ما طائفه زنان که بیرون آریم زنان حائض را روز هر دو عید و ذوات الخدور
و بیرون آریم زنان پرده نشین را حیض بضم حا و فتح یای مشدده جمع حائض و خدور جمع خدر بکسر خای معجمه پرده که کشیده میشود مر زن بکر را در گوشه خانه که می نشیند در وی مقصود آنکه
امر کرد آن حضرت که زنان همه در روز عید برآیند فیشهدن جماعة المسلمین و دعوتهم پس حاضر شوند جماعت مسلمانان را و دعای ایشانرا و تعتزل الحیض عن
مصلاهن و گوشه گیرند و یکسو نشینند زنان حائض از جای نماز خود قالت امرأة گفت زنی یا رسول الله احدانا لیس لها جلباب یکی از ما نیست مر او را چادری که
بپوشد و برآید قال لتلبسها صاحبتها من جلبابها گفت باید که بپوشاند آن زن را که چادر ندارد زنی که یار و مصاحب اوست از چادر خود یعنی زنی که قدرت دارد و چادرهای متعدد
دارد چادری برای زنیکه عاجز است بعاریت دهد یا مراد آن است که گوشه از چادر خود بپوشاند و دو زن در یک چادر بنشینند و اگر عاجز و نا قادره استعارت نماید و سوال کند نیز
جائز است که وسیله امر خیر است متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان ابابکر دخل علیها وعندها جاریتان فی ایام منی گفت عائشه که ابوبکر درآمد
بروی و نزد وی دو دخترک بود از دخترکان انصار در روزهای منا که روز عید اضحی و ایام تشریق اند تدففان و تضربان یعنی سرود میکردند و دف میزدند و تضربان که گفته
تدففان است و بعض گفته اند که تضربان بمعنی ترقصان است یعنی رقص میکردند و انضراب ارض یعنی پای بر زمین زدن آن و دف بضم دال و فتح نیز آمده و در زدن وی سه قول است بعض

مباح دارند مطلقا و بعض حرام علی الاطلاق و صحیح آنست که در عرائس و ولائم و آنچه در حکم آن است مباح است و با تفرقه کرده اند آنکه جلاجل دارد و آنکه ندارد و درین نیز خلاف است و فی
روایة غنیان بما تقاولت الانصار یوم بعاث و در روایتی آمده است که سرود میکردند آن دو جاریه باشعاری که گفته و گو کرده بودند میان یک دیگر و تفاخر میکردند بدان
از اشعار حرب و شجاعت انصار چنانکه عادت شجاعان است و روز بعاث بضم موحده و عین مهمله مخففه که نام موضعی است قریب مدینه بر مسافت دو شب یا نام قلعه ایست
که میان اوس و خزرج که نام دو قبیلهٔ انصار است در آنجا جنگ بود و تا صد و بیست سال میان یک دیگر معادات و محاربت میکردند و بدور اسلام آن جنگ و دشمنی بر طرف
شده و بدوستی مبدل گشت و کریمهٔ یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم الآیة اشارت بآن میکند پس این دو زنان آن اشعار میخواندند و آن همه
در وصف حرب و شجاعت بود و در ذکر آن معونت است در امر دین و تحریض است مر مؤمنان را بر جهاد و قتال کفار نه ذکر فواحش و منکرات که حرام است ذکر آنها و حاشا که در
حضرت رسول صلی الله علیه و سلم ذکر آن رود و در روایتی از صحیح بخاری بعد از تغنیان گفته اند و لیستا بمغنیتین یعنی غنا میکردند و ذات آنها مغنی نبود که غنا حرفت آنها باشد
و غنا را خوب توانند گفت و مشهور و معروف بدان باشند و تشویق بفاحشه و تعریض بهوی کنند که داعی بفتنه و فساد بود بلکه دختران بودند از اهل خانه چنانکه در غنا چیزی
میگویند و النبی صلی الله علیه و سلم متغش بثوبه و آن حضرت پوشیده و پیچیده بود خود را بجامه خود و در روایتی از صحیح بخاری آمده که پهلو زد آن حضرت و بگردانید
روی خود را فانتهرهما ابوبکر پس منع کرد و زجر نمود آن دو جاریه را ابوبکر رضی الله عنه از غنا کردن و دف زدن در حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و در صحیح بخاری آمده که گفت
ابوبکر ابمزمار الشیاطین میزنند نزد پیغمبر و مزمار آلتی که میزنند آنرا اهل غنا مثل نی و رباب و دف و مانند آن و اضافت بشیطان بجهت آن کرد که وی مشغول میگرداند دلها را بلهو
و لعب و باز میدارد از یاد خدا فکشف النبی صلی الله علیه و سلم عن وجهه پس بگشاد آن حضرت پرده از روی مبارک خود فقال دعهما یا ابابکر پس گفت
بمان و بگذار ایشان را ای ابوبکر فانها ایام عید زیرا که این روزها روزهای مناست که ایام عید و اکل و شرب و ایام ضیافت الله است و فرح و سرور دران اگرچه به تدفیف
و تغنی باشد مباح است و فی روایة و در روایتی چنین آمده است که گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم یا ابابکر ان لکل قوم عیدا ای ابابکر مر هر قومی را عیدی است
و هذا عیدنا و این روز عید ماست و در روایتی از مسلم آمده است که چون غافل شد آن حضرت اشارت کرد عائشه آن دختران را و بدر رفتند متفق علیه بدانکه این
حدیثی است که تمسک میکنند بدان اهل سماع در اباحت غنا و شنیدن آن با که و آنچه ازین حدیث بنظر انصاف بی شوب تعصب و اعتساف متبادر میگردد آنست که ابوبکر صدیق
انکار کرد تغنی و تدفیف را و منع و زجر کرد از آن بجهت آنچه مقرر بود نزد وی از حرمت و کراهت آن و گمان برد که منع ناکردن آن حضرت صلی الله علیه و سلم از آن از جهت عدم علم
بود بدان بجهت نوم یا غفلت یا میخواست که منع کند و فرصت آن نشد و ندانست که آن حضرت آنرا تقریر نموده و روا داشته است درین روز چیزی از آن را و لهذا فرمود
فانها ایام عید و ابوبکر را باین فرق و تفصیل علم نبود پس دلالت کرد حدیث بر اباحت مقداری از آن در روز عید و غیر آن از مواضعی که مباح است درو فرح و سرور و شک
نیست که این در ماده مخصوص بر وجه مخصوص است و از اینجا اباحت علی الاطلاق لازم نیاید مگر بقیاس بران و آن جائز است مگر بتقدیر عدم نص در فرع و آن محل نزاع است و
انصاف آنست که نصی قطعی بر حرمت آن علی الاطلاق چنانچه بر حرمت زنا و شرب خمر آمده ثابت نشده است و بتحقیق تصریح کرده اند بعضی از متاخرین محدثین که حدیث صحیح
در حرمت غنا صحیح نشده است و بعضی علما گفته اند که یافته نشده است دلیل قطعی نه بر حرمت آن و نه بر اباحت آن و اصل در اشیا اباحت است و با وجود آن شک
نیست که دوام اعتیاد بدان و استدامت آن خلاف طریقهٔ اتباع است و فقها را درین باب تشدید و تعصب بسیار است مگر مقصود ایشان حسم ماده و سد ذرائع است
و صحیح آنست که قول امام اعظم کراهت آنست والله اعلم وعن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یغدو یوم الفطر حتی یاکل تمرات
بود آن حضرت که نمیرفت بمصلی روز عید فطر تا آنکه میخورد چند خرما و یاکلهن وترا و میخورد تمرات را طاق رواه البخاری و در روایت حاکم از عتبة بن حمید آمده که میخورد سه
یا پنج یا هفت یا کمتر از آن یا زیاده بران و رعایت وتر محمود است در همه امور ان الله وتر یحب الوتر و اختیار اکل تمرات از جهت آن بود که در وقت حاضر بود و بعض گفته اند که حکمت در
استحباب اکل تمرات حلاوت آن بود و حلاوت نافع است در تقویت بصر که صوم مضعف آنست و حلاوت موافق مزاج ایمان است و گفته اند هر که در خواب بیند که چیزی شیرین
میخورد تاویلش آن است که حلاوت ایمان نصیب او شود و حلاوت نرم میگرداند دلها را و لهذا افطار بشیرین افضل است وعن جابر قال کان النبی صلی الله علیه و
سلم اذا کان یوم عید خالف الطریق بود آن حضرت چون میبود روز عید مخالفت میکرد در راه یعنی بیرون می آمد از راهی و برمیگشت از راه دیگر رواه البخاری بدانکه
اقوال در بیان حکمت و مقصود ازین فعل از آن حضرت بسیار است بعض گفته اند که حکمت درین آن بود که تا گواهی دهند مرا و را بقاع و مواضع متکثره مختلفه و گواهی هر دو راه و ساکنان
آن از جن و انس و بعض گفته اند حکمت اظهار شعائر اسلام بود در هر دو طریق یا اظهار ذکر خدا و اشاعت آن در هر دو یا در غصه و غم انداختن و ترهیب کافران باظهار شوکت اسلام
و رفعت اعلام دین و عزت و کثرت اهل آن یا شامل گردانیدن مسلمانان هر دو راه را و تعمیم ایشان ببرکت و دیدن جمال شریف وی صلی الله علیه و سلم و قضای حوائج ایشان
و استفتا و تعلم و استرشاد و صدقه و سلام بر ایشان و بعض گفته اند میکرد این را از برای تخفیف هجوم و ازدحام خلق و بعض گفته اند که در وقت رفتن راه دور را اختیار میکرد و در برگشتن
راه نزدیک را بقصد تکثیر اجر بتکثیر خطوات در ذهاب و درین سخن نظر است زیرا که اجر خطوات نوشته میشود در رجوع نیز چنانکه در حج که تا رسیدن بخانه اجر ثابت است و تصریح کرده اند
بعض علما بعدم اختصاص آن بحج و مشهور در مردم آن است که آن از جهت خدعه و تلبیس اعدای دین بود تا در کمین نه نشینند و پوشیده نماند اگر فیصله بین ... بود با ... میکرد آنرا زیرا که برین

تقدیر مترصد میشدند در طریق رجوع بر تقدیر علم بعادت شریف و اختلاف طریق خروج و عود و حق آنست کاین همه احتمالاتست که هرکس بفهم خود استنباط نموده و وی سبحانه داناترست
باسرار و مصالح افعال رسول خود و عقول خلق قاصر است از ادراک آن و احاطه بدان وعن البراء قال خطبنا النبي صلى الله عليه وسلم يوم النحر فقال ان اول ما نبدأ
به في يومنا هذا ان نصلي ثم نرجع فننحر روایت است از براء ابن عازب که از مشاهیر صحابه است گفت خطبه خواند ما را آن حضرت در روز نحر پس گفت بدرستیکه اول چیزیکه
آغاز کنیم بوی در روز ما این روز است که نماز کنیم پیشتر باز گردیم پس نحر کنیم فمن فعل ذلك فقد اصاب سنتنا پس کسیکه کرد آنرا پس بتحقیق دریافت سنت ما را ومن ذبح قبل
ان نصلي فانما هو شاة لحم عجله لاهله وکسیکه ذبح کرد پیش از آن که نماز بگذاریم ما پس نیست این مگر گوسپند گوشت که شتاب کرده است از برای اهل خانهٔ خود ولیس من النسك في
شیء نیست از عبادت در هیچ مرتبه نسک بضم نون و سکون سین عبادت کردن ناسک عابد نسیکه قربانی نسک بضمتین جمع منسک بفتح سین و کسر آن جای قربان متفق علیه
وعن جندب بن عبد الله البجلي بفتح بای موحده و جیم صحابی است و او را جندب بن سفیان نیز میگویند نسبت بجد روایت کرده اند از وی حسن بصری و ابن سیرین قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم من ذبح قبل الصلوة فليذبح مكانها اخرى کسیکه ذبح کند پیش از نماز پس باید که ذبح کند بجای وی شاة دیگر را ومن لم يذبح حتى
صلينا فليذبح على اسم الله وکسیکه ذبح نکند تا آنکه نماز بگذاریم ما پس گو که ذبح کند بر نام خدا یعنی درست است ذبح وی و واقع است از عبادت متفق علیه وعن البراء قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ذبح قبل الصلوة فانما يذبح لنفسه کسیکه ذبح میکند پیش از نماز پس ذبح نمیکند مگر برای نفس خود یعنی گوشتی است که برای خود
حاصل کرد و برای خدا نیست و داخل عبادت نه ومن ذبح بعد الصلوة وکسیکه ذبح کرد بعد از نماز فقد تم نسكه واصاب سنة المسلمين پس بتحقیق تمام شد عبادت وی و
یافت سنت و طریق مسلمانان را متفق علیه وعن ابن عمر قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يذبح وينحر بالمصلى بود آن حضرت که ذبح میکرد و نحر میکرد در
مصلی ذبح در گاو و گوسپند است و صورت آن معلوم است و نحر مخصوص بشتر است و صورت وی آنست که شتر را ایستاده میکنند و نیزه میان هر دو پای پیش او میزنند تا خون از وی برآید
و بزمین می افتد و ذبح در شتر نیز جایز است اما نحر افضل است در شتر و اطلاق ذبح بر نحر نیز آمده است چنانکه در احادیث واقع شده است رواه البخاري الفصل الثاني عن
انس قال قدم النبي صلى الله عليه وسلم المدينة ولهم يومان يلعبون فيهما قدوم آورد آن حضرت مدینه را و هجرت کرد بسوی وی و حال آنکه مر اهل مدینه را دو روز
بود که بازی میکردند دران دو روز معلوم نشد که آن کدام دو روز بود و بعض گفته اند کاین دو روز نیروز و مهرجان بود و استبعاد کرده شده است این قول بآنکه نیروز و مهرجان از عادات
فرس و خصائص ایشان است والله اعلم فقال پس گفت آن حضرت صلعم ما هذان اليومان چه چیز است این دو روز که شما مقید اید بآنها و بازی میکنید دران قالوا كنا نلعب
فيهما في الجاهلية گفتند چیزی نیست که ما را بحقیقت آن علم باشد و بدانیم که از کجا است و که ساخته این مقدار میدانیم که ما و پدران ما بازی میکردیم درین دو روز در زمان پیش که زمان
جاهلیت است و درین عبارت هم بیان عذر خود میکنند و هم اشارت می نمایند که از امور جاهلیت است محل تعبد و جد نیست اگر پیغمبر خدا فرماید ترک میکنیم چنانکه دیگر امور جاهلیت را
ترک کردیم فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم قد ابدلكم الله بهما خيرا منهما يوم الاضحى ويوم الفطر بتحقیق بدل گردانیده است شما را
خدای تعالی بآن دو روز که شما داشتید در جاهلیت دو روز دیگر بهتر از آن دو روز آن دو روز که بدل گردانیده کدام است روز عید قربان و روز عید فطر میفرماید که عید حقیقی و فرح و سرور
مؤمن را باید که در عبادت باشد پس در حدیث نهی است از لهو و لعب باشارت خفی بجواز چیزی از آن در روز عیدین از آنچه در وی فاحشه و خروج از طریقه و شعار دین نباشد
و نهی است از تعظیم اعیاد مشرکین و موافقت ایشان و سرور بدان و حضور دران تا آنکه بعضی از علمای براه مبالغه رفته حکم بکفر کرده اند بقصد زجر و تشدید و سد ذرایع و اتقاء از مظان کفر کذا
في فتح الباري فافهم رواه ابو داود وعن بريدة قال كان النبي صلى الله عليه وسلم لا يخرج يوم الفطر حتى يطعم روایت است از بریدهٔ اسلمی که صحابی مشهور است و
احوال او در مواضع متعدده ذکر کرده شده است گفت بود آن حضرت که بیرون نمی آمد روز عید فطر یعنی برای نماز تا آنکه میخورد چیزی ولا يطعم يوم الاضحى حتى يصلي و نمی خورد روز عید اضحی
تا نماز میگزارد و گفته اند که حکمت در اکل پیش از نماز عید فطر آنست که چون فطر بعد از وجوب صوم است دوست داشت آن حضرت تعجیل فطر را بقصد مبادرت بامتثال امر پروردگار
در هرچه فرماید و حکم کند و اگر نه قصد مجرد امتثال امر بودی سیر میخورد و حال آنکه اکتفا بچند خرما میکرد و بعض گفته اند که اکل آن حضرت صلى الله عليه وسلم در هر دو عید بعد از اخراج صدقه بود که
مخصوص است بهر یک و چون اخراج صدقهٔ فطر پیش از برآمدن بنماز بود خورد و برآمد و اخراج صدقهٔ اضحی بعد از نماز بود که ذبح است نماز گزارد و ذبح کرد و تصدق نمود و بخورد رواه الترمذي
وابن ماجة والدارمي وعن كثير ابن عبد الله عن ابيه عن جده روایت است از کثیر بن عبد الله از پدرش از جدش که عمرو بن عوف مزنی باشد که صحابیست و کثیر ضعیف الحدیث
است و بعض گفته اند لیس بشیء و منکر الحدیث و اکثر ائمه طعن او کرده اند ان النبي صلى الله عليه وسلم كبر في العيدين في الاولى سبعا قبل القراءة وفي الآخرة خمسا
قبل القراءة که آن حضرت تکبیر گفت در نماز عیدین در رکعت نخستین هفت تکبیر پیش از قرائت و در رکعت دوم پنج تکبیر پیش از قرارت رواه الترمذي وابن ماجة و
الدارمي وعن جعفر بن محمد مرسلا روایت است از امام جعفر صادق بن امام محمد باقر رضی الله عنهما بطریق ارسال ان النبي صلى الله عليه وسلم وابا بكر وعمر كبروا
في العيدين والاستسقاء سبعا وخمسا که آن حضرت و ابوبکر و عمر تکبیر گفتند در نماز هر دو عید و در نماز استسقا هفت تکبیر در رکعت اولی و پنج تکبیر در رکعت ثانیه وصلوا قبل الخطبة
و نماز گزاردند پیش از خطبه وجهروا بالقراءة و بلند خواندند قرأت را رواه الشافعي وعن سعيد بن العاص روایت است از سعید بن العاص اموی که یکی از اشراف قریش بود
جامع میان سخاوت و فصاحت و یکی از آنها که نوشتند مصحف را برای عثمان و گفته اند که اشبه الناس بود در لهجه به پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم و مکه العسل لقب وست ولادت او در سال هجرتست

و بعض گفته اند بعد از وی پیش از مدر قال سألت ابا موسی وحذیفة کیف کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یکبر فی الاضحی والفطر گفت پرسیدم ابوموسی
اشعری و حذیفة بن الیمان را که چگونه بود آن حضرت که تکبیر میگفت در نماز عید اضحی و فطر فقال ابو موسی پس گفت ابو موسی کان یکبر اربعا بود آن حضرت که میگفت چهار تکبیر
تکبیره علی الجنائز مانند تکبیر گفتن او بر جنازها فقال حذیفة صدق پس گفت حذیفه راست گفت ابو موسی رواه ابو داود بدانکه احادیث در تکبیرات عید مختلف
آمده وازین جهت مختلف آمده اقوال ائمه مذاهب پس نزد ائمه ثلثه هفت تکبیر است در رکعت اولی و پنج است در رکعت ثانیه ولیکن نزد مالک واحمد شمار کرده میشود تا هفت
تکبیرهٔ احرام وشمار کرده نمیشود با پنج تکبیرهٔ قیام ونزد شافعی شمار کرده نمیشود با هیچ چیزی ازان نه با تکبیرهٔ احرام ونه بتکبیرهٔ قیام ونزد امام ابو حنیفه سه در اولی وسه در ثانیه زائد بر
تکبیرهٔ افتتاح وقیام این مذهب ابن مسعود است وآنچه رفته است بآن شافعی مذهب ابن عباس وکلام در اسانید این احادیث وتصحیح وتحسین وتقویت وتضعیف آنها
بسیار است جمله ازان در شرح مذکور است ومشایخ ما میگویند که چون احادیث مختلف آمده ما اخذ باقل کردیم زیراکه تکبیر ورفع ایدی خلاف معهود است پس اخذ باقل اولی باشد کذا
فی الهدایة بعد ازان بدانکه متعارف در بلاد اسلام که از عمل عامه مذهب ابن عباس است وسببش آنست که چون منتقل شد دولت بنی عباس نوشتند بحکام وولاة روی زمین
که عمل کنید بمذهب جد ایشان که ابن عباس است وشرط کردند که بغیر مذهب وی عمل نکنند بعد ازان مستمر ومستقر شد عمل بدان در سائر بلاد همچنین ودر بلاد ما حضرت دهلی عمرها الله
وعصمها واهلها عن الآفات بر مذهب ابن مسعود است ودر نواحی آن وسائر بلاد ما باقی مانده است عمل بقول ابن عباس والله اعلم وعن البراء ان النبی صلی الله علیه
وسلم نوول یوم العید قوسا فخطب علیه روایت است از براء ابن عازب که آن حضرت داده شد بدست شریف وی روز عید کمانی پس خطبه خواند تکیه زده بر کمان رواه
ابو داود ودر بعض کتب فقهیه مذکور است که انکار بر قوس وعصا مکروه است وصحیح آنست که مکروه نیست از جهت ورود سنت بدان واز روضة العلما نقل کرده اند که هر بلده
که فتح کرده شد بقهر وغلبه ومحاربه تکیه کرده شود دران بلده بسلاح وآنکه فتح کرده شد بی آن تکیه کرده شود دران بعصا ولهذا آنچه میکنند شافعیه بمکه بر شمشیر زیراکه فتح مکه نزد ایشان بمحاربت
است ونزد حنفیه بعصا زیراکه فتح آن نزد ایشان بصلح است واما در مدینهٔ مطهره اعتماد نیست بسلاح باتفاق زیراکه فتح وی بمحاربه نیست وعن عطاء مرسلا ان النبی صلی الله علیه و
سلم کان اذا خطب یعتمد علی عنزته اعتمادا روایت است از عطا که از کبار تابعین است بطریق ارسال که آن حضرت بود که چون خطبه میخواند تکیه میکرد بر عنزهٔ خود تکیه کردنی وعنزه بفتح عین
ونون وزای نیزهٔ خورد که مر آن حضرت را بود که خادمان می برداشتند وبدان ستره میکرد چنانکه در احادیث آمده است رواه الشافعی وعن جابر قال شهدت الصلوة مع
النبی صلی الله علیه وسلم فی یوم عید فبدأ بالصلوة قبل الخطبة بغیر اذان ولا اقامة گفت جابر حاضر شدم با آن حضرت در روز عید پس آغاز کرد بنماز
پیش از خطبه بی اذان واقامت فلما قضی الصلوة قام متکئا علی بلال پس هرگاه که تمام کرد نماز را ایستاد آن حضرت یعنی برای خطبه تکیه زده بر بلال فحمد الله واثنی
علیه پس حمد گفت خدا را وستایش کرد بروی تعالی وتقدس ووعظ الناس وپند کرد مردم را وعظ منع وزجر تخویف وذکرهم وتذکیر کرد ایشان را ویاد داد مانند ثواب وعقاب
آخرت را وحثهم علی طاعته وبرانگیخت ایشان را بر فرمان برداری وی سبحانه ومضی الی النساء ومعه بلال وگذشت ورفت بجانب زنان که در یک گوشه نشسته بودند
وحال آنکه بود با وی بلال فامرهن بتقوی الله ووعظهن وذکرهن پس امر کرد زنان را بخیرات وپند گفت وتذکیر کرد رواه النسائی وعن ابی هریرة قال کان
النبی صلی الله علیه وسلم اذا خرج یوم العید فی طریق رجع فی غیره بود آن حضرت که چون بیرون می آمد روز عید در یک راهی باز میگشت در راه دیگر چنانکه
گذشت بیان اسرار وحکم دران در فصل اول رواه الترمذی والدارمی وعنه انه اصابهم مطر فی یوم عید فصلی بهم النبی صلی الله علیه وسلم صلوة العید
فی المسجد وهم از ابی هریرة روایت است که شان این است که رسید مردم را بارانی در روز عید پس بگزارد آن حضرت نماز عید را در مسجد ظاهر ازین عبارت آن است که نماز
اعیاد در جبانه افضل است از نماز در مسجد مگر بعذری والآن جاری شده است عادت اهل مدینهٔ مطهره وهمچنین مکهٔ معظمه بنماز گزاردن در مسجد شریف وحرم منیف رواه ابو داود
وابن ماجة وعن ابی الحویرث بضم حا وفتح واو وسکون تحتانیه وکسر را در آخر ثای مثلثه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کتب الی عمرو بن حزم وهو
بنجران ابو الحویرث که از تابعین است روایت کرده است که آن حضرت نوشت بجانب عمرو بن حزم بفتح حای مهمله وسکون زای که صحابی انصاری است اول مشاهد وی خندق است
ووی دران زمان پانزده ساله بود وعامل کردانید او را آن حضرت در نجران بفتح نون وسکون جیم نام شهری است بیمن وبود وی دران زمان هفده ساله وکتابی نوشته بوی سپرد که در وی
فرائض وسنن ودیات بود ونوشت عجل الاضحی شتابی کن نماز عید اضحی را واخر الفطر ودیر کن نماز عید فطر را وذکر الناس وتذکیر کن مردم را وگفته اند شاید که حکمت در
تعجیل اضحی وتاخیر فطر آنست که هرگاه که ادا کرده شد صدقهٔ فطر وخورده شد طعامی وباقی نماند هیچ مهمی تاخیر موجب کثرت جماعت خواهد شد یا آنکه ضعفی وفتوری بصوم راه یافته است که نافع
میشود از اسراع واستعجال بخلاف اضحی که بعد از صلوة تصدق واکل است پس استعجال مناسب آن باشد رواه الشافعی وعن ابی عمیر بضم عین بن انس عن عمومة له من اصحاب النبی
روایت است از ابی عمیر ابن انس از اعمام که مراد از اند از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم ان رکبا جاؤا الی النبی صلی الله علیه وسلم یشهدون انهم رأوا الهلال بالامس
بدرستی که سواری چند آمدند نزد آن حضرت در حالی که گواهی میدهند آن سواران که ایشان دیده اند هلال عید را دی روز فامرهم ان یفطروا پس امر کرد آن حضرت اصحاب را که افطار کنند
واذا اصبحوا ان یغدوا الی مصلاهم وامر کرد که چون صبح کنند بروند بسوی مصلا زیراکه آمدن این سواران بعد از زوال بود که وقت نماز گذشته بود ودر روایت ابن ماجه ودارقطنی صریح
آمده است که قدوم آورده سواران آخر روز ولفظ حدیث دارقطنی اینچنین آمده است که صحابه گفتند که پوشیده شد بر ما هلال شوال پس برخاستیم با روزه وارپس آمدند سواران در آخر نهار

پس گواهی دادند نزد آن حضرت صلی الله علیه وسلم که ما دیدیم هلال را دی شب و در روایتی بعد از زوال آفتاب و مذهب نزد ما همین است چنانچه در هدایه گفته است رواه ابو
داؤد والنسائی الفصل الثالث عن ابن جریج بضم جیم اولی و فتح را و سکون تحتانیه و در روایت جریج بجیم و حای مهمله بفتح جیم و نه بضم آن اصلا نیست و ابن جریج نام
او عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج فقیه مکی قرشی مولای قریش و در اصل رومی است یکی از علمای ائمه مشهور و معدود و وی اول کسی است که تصنیف کرده در اسلام در تمولی
و گفته اند که وی ثابت تر و قوی تر است از امام مالک روایت کرده اند از وی ثوری و جزوی و گویند که متعه را مباح میداشت و میکرد آنرا توفی بمکة سنة خمسین و مائة و پدرش
عبد العزیز تابعی مشهور است اما وی افقه و اوثق از پدر است قال اخبرنی عطاء عن ابن عباس و جابر بن عبد الله قالا لم یکن یؤذن یوم الفطر و لا یوم لا
ضحی گفت ابن جریج خبر داد مرا عطا از ابن عباس و از جابر که گفتند این هر دو صحابی نبود که اذان گفته شود در روز عید فطر و نه روز عید اضحی ثم سألته یعنی عطاء بعد حین عن
ذلک جریج میگوید که بعد از آن سوال کردم او را یعنی عطا را بعد از مدتی از آن مسئله مذکوره فاخبرنی پس خبر داد مرا عطا قال گفت عطا اخبرنی جابر بن عبد الله
ان لا اذان للصلوة یوم الفطر خبر داد مرا جابر که نیست اذان مر نماز را روز عید فطر درین بار عطا تخصیص کرد روایت از جابر بن عبد الله و همین نماز عید فطر را بیان
کرد و چیزهای دیگر را نیز ذکر کرد و گفت حین یخرج الامام و لا بعد ما یخرج هنگامیکه بیرون آید امام برای نماز و نه بعد از بیرون آمدن برای خطبه و لا اقامة و لا نداء
و لا شیء و نه بود اقامت و نه آواز دادن چنانکه گویند الصلوة الصلوة و مانند آن و نه بود چیزی تاکید است برای نفی مطلق باز تاکید کرده میگوید لا نداء یومئذ و لا
اقامة نبود آواز دادن در آن روز و نه اقامت رواه مسلم و عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یخرج یوم الاضحی
و یوم الفطر بود آن حضرت که بیرون می آمد روز عید اضحی و روز عید فطر فیبدأ بالصلوة پس آغاز میکرد بنماز فاذا صلی صلوته پس چون میگزارد آن حضرت نماز خود و فارغ
میشد از آن قام فاقبل علی الناس و هم جلوس فی مصلاهم می ایستاد پس روی می آورد بر مردم و حال آنکه مردم نشسته بودند در جای نماز خود فان کانت له حاجة
ببعث ذکره للناس پس اگر میبود مر آن حضرت را حاجت بفرستادن لشکر بجای ذکر میکرد آنرا برای مردم بدان و می فرستاد او کانت له حاجة بغیر ذلک امرهم
بها یا می بود مر آن حضرت را حاجتی بکاری دیگر غیر فرستادن لشکر بجای امر میکرد مردم را بآن کار و کان یقول و بود آن حضرت که میگفت تصدقوا تصدقوا تصدقوا
صدقه کنید صدقه کنید صدقه کنید مکرر سه بار و کان اکثر من یتصدق النساء و بود بیشترین کسیکه تصدق میکرد بفرموده آن حضرت و تاکید وی صلی الله علیه وسلم زنان ثم
ینصرف پس بر میگشت آن حضرت بمنزل خود فلم یزل کذلک پس همیشه بود تقدیم صلوة بر خطبه در زمان خلفای اربعه و بعد از ایشان حتی کان مروان ابن الحکم
تا آنکه شد امارت مروان بن الحکم بر مدینه از جانب معاویة بن ابی سفیان فخرجت مخاصرا مروان میگوید ابو سعید خدری پس بیرون آمدم من دست در دست
گرفته مروان را و مخاصرت بمعنای معجمه و صاد مهمله یکدیگر گرفتن از خاصره بمعنی تهیگاه زیرا که درین حالت دست یکی بر خاصره دیگری می باشد حتی اتینا المصلی تا آنکه
آمدم من و مروان هر دو مصلا را فاذا کثیر بن الصلت قد بنی منبرا من طین و لبن پس ناگاه کثیر بن الصلت کندی منبری در مصلی بنا کرده از گل و خشت خام
و خانه او هم در آنجا بود و لبن بفتح لام و کسر با بر وزن کتف و لبن بر وزن ابل نیز آمده و ابن کثیر ابن الصلت در زمان آن حضرت صلی الله علیه وسلم متولد شده و آن حضرت
او را کثیر نام کرده و بود نام او قلیل و صاحب جامع الاصول او را در صحابه با بن بیان ذکر کرده و ذهبی در کاشف گفته که قیل له صحبة و بعض گفته اند وی تابعی است و کثیر
نام وی عمر بن الخطاب نهاده و ظاهر این حدیث آنست که اول کسیکه منبر در مصلی ساخته مروان بود و از مدونه مالک سفل کرده اند که اول کسی که خطبه در مصلی بر منبر خواند
عثمان بن عفان بود رضی الله عنه ابو سعید خدری میگوید فاذا مروان ینازعنی یده پس ناگاه مروان کشاکش میکند مرا دست خود را یعنی میکشد مرا بدست خود که
یجرنی نحو المنبر و انا اجره نحو الصلوة گویا که وی میکشد مرا بجانب منبر تا خطبه پیش از نماز بخواند و من میکشم او را بجانب نماز تا نماز پیش از خطبه گزارد چنانکه سنت است
فلما رأیت ذلک منه قلت این الابتداء بالصلوة پس هرگاه که دیدم من آن قصد و اراده را از وی گفتم کجا شد ابتدا کردن بنماز و گزاردن آن پیش از خطبه که فعل
پیغمبر صلی الله علیه وسلم و خلفای او بود فقال لا یا ابا سعید پس گفت مروان نزاع مکن درین باب ای ابو سعید قد ترک ما تعلم تحقیق مانده شد و گذاشته شد
چیزیکه تو میدانی از ابتدا بالخطبه یعنی ترک کردم من آنرا از جهت مصلحتی که دیدم و آن این است که اگر تقدیم صلوة میکردم مردم برای استماع خطبه انتظار نمی بردند قلت
کلا و الذی نفسی بیده لا تأتون بخیر مما اعلم ابو سعید میگوید گفتم من نه چنین است سوگند بخدای که بقای ذات من در دست قدرت اوست نمی آرید شما
بهتر از آنچه میدانم من ثلث مرار گفتم این کلمه را سه بار ثم انصرف پس بر گشت ابو سعید و حاضر نشد جماعت را کذا قال الطیبی و یحتمل که معنی این باشد که برگشت از جانب منبر
بجانب نماز و نیز احتمال دارد که معنی این باشد که برگشت مروان بجانب منبر تا خطبه بخواند و نشنید سخن ابی سعید را که نماز پیشتر از خطبه باید گزارد و این معنی با رد وی بعبارت ظاهر تر است
و الله اعلم رواه مسلم بدانکه سنت در عیدین گزاردن نماز است پیش از خواندن خطبه و اتفاق کرده اند اصحاب کتب سته بر روایت آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گزارد
نماز پیش از خطبه و عمل کرد ابو بکر و عمر بعد از وی همچنین و ترمذی گفت که بر این است عمل نزد اهل علم از صحابه و غیرهم و گفته اند که اول کسی که خطبه پیش از نماز خواند مروان بن
الحکم بود در وقتی که امیر مدینه بود از قبل معاویه و در فتح الباری میگوید که بعض گفته اند که اول کسی که خطبه پیش از نماز خواند عثمان بن عفان بود [illegible] از خلافت خود چون دید
جماعه از مردم که بنماز نرسیدند چنانکه ابن المنذر باسناد صحیح تا حسن بصری روایت کرده است و این علت غیر علتی است که مروان قصد کرده چه مصلحت عثمان رضی الله عنه

نشسته بودند و بجماعت و قصد مروان اسماع خطبه بود و مردم ترک داده بودند در زمن مروان سماع خطبه از جهت سب و شتم وی کسانی را که مستحق نبودند آنرا و افراط در مدح بعض مردم و احتمال دارد که عثمان رضی الله عنه احیاناً آنرا بجهت مصلحت صحیح که دیده کرده باشد که مروان بجهت غرض فاسد خود بران مواظبت نموده و بعض گفته اند که اول کسی که تغییر داد معاویه بود در ولی در مدینه [illegible] که عامل او بود در متابعت و مطاوعت وی کردند والله اعلم انتهی کلام الشیخ و بر تقدیر ثبوت این روایت قول مروان که قد ترک نه ترک محمول بر ظاهر خواهد بود فافهم

باب الاضحیة اضحیه بضم همزه و کسر آن و تشدید یا و تخفیف آن و جمع وی اضاحی بتشدید یا و تخفیف آن نام چیزیست که ذبح کرده میشود بروجه تقرب از شتر و گاو و گوسفند در وقت مخصوص که آنرا قربانی گویند و تضحیه بمعنی ذبح کردن و قربانی کردن و یوم نحر را یوم الاضحی ازینجا نام شده یا از ضحو است بمعنی ارتفاع نهار بلکه اصل همین است و اضحیه هم ازوست که اول وقت تضحیه است و بدانکه تضحیه واجب است در مذهب امام ابو حنیفه و اصحاب وی بر هر حر مسلم مقیم موسر و نزد شافعی و در روایتی از ابی یوسف سنت مؤکده است و مشهور و مختار در مذهب امام احمد همین است و در روایتی ازوی واجب است بر غنی و سنت است بر فقیر و در رساله ابن ابی زید که در مذهب مالک است گفته که وی سنت واجبه است بر کسی که استطاعت دارد و آنرا یا مراد بسنت طریقه مسلوکه در دین است یا مراد بوجوب تأکد است و معنی اول قریب تر است دلیل وجوب حدیثی است که روایت کرده است آنرا ترمذی و ابو داود و نسائی که روایت کرده اند از مخنف بضم میم و فتح حای مهمله و تشدید بای موحده و قاف در آخر بن سلیم گفت بودیم ما با رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعرفات پس شنیدیم که میگفت بر اهل بیت در هر سال اضحیه است و این صیغه وجوب است و فرمود آن حضرت صلی الله علیه وسلم کسی که بیابد سعت و تضحیه نکند باید که قریب نگردد مصلای ما را و مثل این وعید لاحق نمی کرد مگر ترک واجب کذا فی الهدایة

الفصل الاول عن انس قال ضحی رسول الله روایت است از انس که گفت قربانی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بکبشین بدو کبش بفتح کاف و سکون با گوسفند نر که سرون میزند بفارسی قچقار املحین املح آنکه سیاهی وی آمیخته بسپیدی باشد و بعض گفته اند که بیاض وی بیشتر از سواد او باشد و ملحه بضم میم و سکون لام از الوان بیاض مخلوط بسواد اقرنین شاخ دار یعنی دراز شاخ والا هر کبش شاخ دار است یا مراد سالم القرنین است ذبحهما بیده ذبح کرد آن حضرت آن دو کبش را بدست مبارک خود وسمی و کبر و نام خدا برد و تکبیر گفت در وقت ذبح کردن چنانکه شرط ذبح است قال ورأیته واضعاً قدمه علی صفاحهما گفت انس دیدم آن حضرت را نهنده پای مبارک خود را بر پهلوی وی یا بر روی وی و صفاح بکسر جمع صفح بفتح و سکون یعنی پهلو و جانب و روی و پهنای روی و یقول و میگفت بسم الله والله اکبر متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر بکبش اقرن روایت است از عائشه که آن حضرت فرمود با آوردن قچقار شاخدار یطأ فی سواد که پی سپر میکند زمین را در سیاهی یعنی پایهای او سیاه باشد و یبرک فی سواد و می خسپد در سیاهی یعنی سینه و شکم وی سیاه باشد و بروک خسپیدن و سینه بر زمین نهادن و اصل وی در شتر است و ینظر فی سواد و نگاه میکند در سیاهی یعنی چشم سیاه باشد کذا قال الطیبی و بعض گفته اند که حوالی چشم او سیاه بود فأتی به لیضحی به پس آورده شد این چنین کبش را تا ذبح کند و قربانی کند بدان قال یا عائشة هلمی المدیة گفت آن حضرت یا عائشه بیار و بده مرا کارد را و مدیه مثلثة المیم است ثم قال اشحذیها بحجر پستر گفت یا عائشه تیز کن کارد را بسنگی شحذ بشین و حای مهمله و ذال معجمه تیز کردن کارد و مانند آن است ففعلت عائشه میگوید پس تیز کردم ثم اخذها پستر گرفت آن حضرت کارد را واخذ الکبش فاضجعه ثم ذبحه و گرفت آن حضرت کبش را و بر پهلو خوابانید آنرا پستر ذبح کرد آنرا یعنی خواست که ذبح کند ثم قال پستر گفت بسم الله اللهم تقبل من محمد وآل محمد خداوندا بپذیر از محمد و از آل محمد ومن امة محمد و از سائر امت محمد اینجا بعض استدلال کرده اند که قربانی بر فقرا نیز می باشد چه آن حضرت از جانب تمام امت قربانی کرد و فقرا و اغنیا و این سخن ضعیف است زیرا که مراد اشتراک در ثواب است و این فضل و کرم آن حضرت است با امت که شریک میکرد ایشان را در ثواب عبادت خود جزاه الله عنا افضل ما جزی نبیاً عن امته ثم ضحی به پستر طعام چاشت خورانید بدان مردم را و تضحیه چنانکه بمعنی ذبح کردن است بمعنی خورانیدن طعام در وقت ضحی نیز آمده و اینجا باین معنی است رواه مسلم وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تذبحوا الا مسنة بضم میم و کسر سین و نون مشدده فرمود ذبح نکنید مگر مسنه را الا ان یعسر علیکم فتذبحوا جذعة من الضأن مگر آنکه دشوار شود بر شما یافتن مسنه بر شما پس ذبح کنید جذعه را از میش بفتح جیم و ذال رواه مسلم شرح این حدیث تفصیلی دارد و آن را موافق مذهب حنفی بیان کنیم و در شرح موافق مذهب ائمه کرده شده [illegible] بدانکه اضحیه جائز نیست مگر از ابل و بقر و غنم و روایت کرده نشده است از آن حضرت صلی الله علیه وسلم و نه از اصحاب وی رضی الله عنهم جز اصناف ثلثه از ذبائح غنم دو صنف است معز که آنرا بز گویند و ضأن که آنرا میش خوانند و جاموس بسین مهمله که معرب گاو میش است نوعی از بقر است و جائز است از جمیع این اقسام ثنی [illegible] که در بین حدیث مذکور است و آن از ابل آنچه تمام کرده پنج سال کامل را و پا نهاده در ششم و در خلاصه گفته آنچه تمام شد بر وی چهار سال و از بقر آنچه [illegible] سال [illegible] یا معز یکساله کذا فی الهدایة و مذهب امام احمد نیز موافق مذهب ما است و وجه تسمیه مسنه آن است که [illegible] پیش [illegible] یعنی [illegible] سال پس در جمیع این اقسام ثنی شرط است مگر از ضأن که جذعه هم درست است [illegible] است که [illegible]

[illegible]

[illegible] عن [illegible] ان النبی صلی الله علیه وسلم اعطاه غنما یقسمها علی صحابته ضحایا [illegible]

[illegible]

تامی شده یک سال از اولاد معز و بعض گفته اند آنچه گذشته بر وی اکثر حول در خلاصه گفته عتود از معز مثل جذع از ضأن آنچه گذشته بر وی اکثر سال فذکره لرسول الله پس ذکر کرد عقبه آن
عتود را که باقی مانده بود مر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را و گفت غنم بقسمت یافت عتودی باقی مانده است چه حکم میشود فقال پس گفت آن حضرت ضح به انت
تضحیه کن بدان عتود تو وفی روایة و در روایتی این چنین آمده است که قلت گفتم یا رسول الله اصابنی جذع رسیده مرا جذع یعنی از معز قال ضح به گفت آن حضرت
تضحیه کن تو بدان اگر عتود نام بر یکساله است خود درست است نزد ما مطلق و اگر کمتر از آنست میگویند که کفایت آن مخصوص بعقبه بن عامر است چنانکه در حدیث ابی برده نیز
معز آمده است که ذبح کن تو آنرا و کفایت نمیکند هیچ یکی کمتر از تو و آن حضرت را می رسد که تخصیص کند بعض احکام مر ابعض را که احکام مفوض بود بوی بر قول صحیح متفق علیه
وعن ابن عمر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یذبح وینحر بالمصلی بود آن حضرت که ذبح میکرد و نحر میکرد در مصلی از جهت اول وقت و سابقا معلوم شد که
نحر مخصوص است بابل و ذبح بغنم و نحر ابل افضل است از ذبح وی رواه البخاری و این حدیث در باب صلوة العیدین در آخر فصل اول گذشت از ابن عمر بروایت بخاری و
ظاهر این است که همین جا ذکر میکردند آنجا وعن جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال البقرة عن سبعة گاو واقع میشود در قربانی از جهت هفت کس که شریک شوند
در آن والجزور عن سبعة و شتر نیز واقع میشود از جهت هفت کس رواه مسلم وابوداود واللفظ له و این لفظ حدیث مر ابی داود راست این اعتراض است بر صاحب مصابیح
که چون لفظ حدیث مر ابی داود راست می بایست که آنرا در فصل ثانی ذکر میکرد وعن ام سلمة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل العشر و
اراد بعضکم ان یضحی چون در آید دهه ماه ذی الحجه و خواهد بعضی از شما که قربانی کند فلا یمس من شعره وبشره شیئا پس باید که مساس نکند و نگیرد آن کس از موی خود
و از روی پوست خود چیزی را وفی روایة فلا یأخذن شعرا ولا یقلمن ظفرا پس باید که نگیرد موی را و نچیند ناخن را و یقلمن بتشدید و تخفیف هر دو روایت است تقلیم
و قلم هر دو بیک معنی است وفی روایة من رأی هلال ذی الحجة واراد ان یضحی فلا یأخذ من شعره ولا من اظفاره کسیکه به بیند هلال ذی الحجه را و خواهد که تضحیه کند
پس باید که نگیرد از موی خود و نه از ناخنان خود رواه مسلم اگر گوئی که گرفتن مو و ناخنان معقول و متصور است لیکن گرفتن از بشره که بمعنی پوست است که زیر موی میباشد چه معنی
دارد جوابش آنکه متصور است که کسی قطع جلد خود بسببی از اسباب یا بغیر آن کند پس نهی میکند که نباید کرد و شیخ در شرح میگوید که تصریح کرده اند به این معنی و میگوید که شیخ
مطلع نگشت بر این معنی پس گفت که مراد به بشره اینجا ظفر است بقرینه. و اینت دیگر و گفته اند که حکمت در نهی از گرفتن موی و ناخن یا التشبیه است بحجاج بیت الله که محرم اند و در بر
تعریف که نزد بعضی مستحب است یا بجهت آنکه تا تضحیه از جمیع اجزا وی حتی موی و ناخن واقع شود و لهذا ذبح قبل حلق است در روز نحر منا و مؤید این معنی است که اگر مقصود تشبه بحجاج
بودی شامل و عام بودی تمامه محظورات احرام را مثل لبس مخیط و مس طیب و غیر آن و این نهی برای تحریم است نزد قومی و برای تنزیه است نزد جماعه و در جامع الاصول از حدیث
مسلم از عمرو بن مسلم بن عمار لیثی می آرد که گفت بودیم ما در حمام نزدیک بیوم الاضحی پس نوره کردند جمعی از اهل حمام و بعض گفتند که منع میکنند علما از این بار چون ملاقات کردم سعید بن المسیب را
ذکر کردم این را نزد وی گفت یا ابن اخی این حدیثی است که فراموش کرده اند مردم و ترک کرده اند آنرا حدیث کرده است ام سلمه زوجه نبی قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا رأیتم هلال ذی الحجة الحدیث وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من ایام العمل الصالح فیهن احب الی الله تعالی من هذه
الایام العشر نیست هیچ روزها که کار نیک در وی دوست داشته تر باشد نزد خدا از این ده روز که دهه ذی الحجه است قالوا گفتند صحابه یا رسول الله ولا الجهاد فی
سبیل الله و نه کارزار کردن در راه خدا با کافران که در غیر این ایام واقع شود قال گفت آن حضرت ولا الجهاد فی سبیل الله و نه کارزار کردن در راه خدا لیکن نیز برابر عملهای نیکو
نیست که در این روزها کنند اگر چه عملهای قلیل و آسان باشند الا رجل خرج بنفسه وماله فلم یرجع من ذلک بشیء مگر مردی که بیرون آید بنفس خود پس باز
نگشت از نفس و نه از مال خود بچیزی اگر بدین سر حد که برسد آن چیزی دیگر است و این فضل شهادت است رواه البخاری

الفصل الثانی

عن جابر قال ذبح النبی
صلی الله علیه وسلم یوم الذبح کبشین املحین اقرنین ذبح کرد آن حضرت روز ذبح یعنی روز نحر دو کبش املح اقرن معنی این دو لفظ معلوم شد موجوئین کوفته شده
رگهای خصیتین آنها یعنی خصی اگر چه خصا در لغت بیرون کشیدن خصیتین است اما مراد اینجا یکی است اگر گفته شود که خصا نقصانست بکمی بعض اجزا و هر گاه گوش و شاخ شکسته درست
نباشد بجهت نقصان خصی چون درست باشد جوابش آنکه خصا در حیوان نقصان است در صورت لیکن کمال است در معنی که لحم خصی اطیب والذ است و قیمت وی اعلا و اغلا
فلما وجههما قال پس هرگاه که روی بقبله گردانید آن دو کبش را برای ذبح گفت انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض علی ملة ابراهیم حنیفا
بدرستی که من متوجه گردانیدم روی خود را بسوی آن کسی که شکافته و از عدم بوجود آورده آسمانها و زمین را در حالتیکه بر کیش ابراهیم مائل از باطل بحق و قربانی کردن نیز سنت ابراهیم
و کیش اوست وما انا من المشرکین و نیستم من از مشرکان که عبادت و ذبح کردن غیر خدا شریک گردانند و بنام بتان ذبح کنند ان صلوتی ونسکی بدرستیکه نماز من
همه عبادات من و بیشتر اطلاق نسک بر این عبادت مخصوص آید که قربانی کردن است ومحیای ومماتی و زیستن من و مردن من لله رب العالمین مر خدای راست که پروردگار
جهانیانست لا شریک له نیست هیچ انباز مر او را وبذلک امرت و بهمین یعنی بتوحید و ترک شرک امر کرده شده ام من وانا من المسلمین و من از اهل اسلام آنم که
امر او و تسلیم کننده قضا و قدر او یم و گاهی میگفت وانا اول المسلمین و من اول مسلمانان این امت ام چه هر پیغمبر اول مسلمانانست نسبت با امت خود بلکه اول تمامه مسلمانان
علی الاطلاق بسبب ذات و رتبه و این دعا در کتاب الصلوة در باب ما یقول بعد التکبیر گذشته است اللهم منک خداوندا این قربانی از عطای تست فضل تست و لک

ومرتبه است وبرای ثواب تو ورضای تو میکنم عن محمد وامته قبول کن از محمد واست وی واینجا ذکر آل نکرد زیرا که آل نیز داخل امت اند وگفت بسم الله والله اکبر ثم ذبح پس
ذبح کرد این دو کلمه در ذبح کافی است باقی فضیلت است رواه احمد وابوداود وابن ماجة والدارمي وفي رواية لاحمد وابي داود والترمذي ذبح
بیده آمده بزیادت لفظ بیده واین نیز آمده که وقال وگفت آن حضرت بسم الله والله اکبر اللهم هذا عني وعمن لم یضح من امتي خداوندا این قربانی از من است
واز کسیکه قربانی نکرده از میان امت من وعن حنش بحای مهمله ونون مفتوحتین وبشین معجمه کوفی تابعي است روایت میکند از امیر المؤمنین علی ودر احادیث وی سخن است
وابوداود میگوید ثقه است قال رأیت علیا یضحي بکبشین گفت دیدم علی را رضی الله عنه که قربانی میکرد بدو کبش فقلت له ما هذا پس گفتم او را چیست اینکه دو
کبش قربانی میکنی وتنها یک کبش کفایت است فقال پس گفت علی رضي الله عنه ان رسول الله بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اوصاني ان اضحي عنه
وصیت کرده مرا که تضحیه کنم از جانب وی فانا اضحي عنه پس من تضحیه میکنم از جانب وی صلی الله علیه وسلم اما چیست که آن حضرت فرموده بود که یک باری از من تضحیه
کن پس علی رضی الله عنه تضحیه کرد ووصیت آن حضرت را بجای آورد یا وصیت کرده بود که همیشه از جانب من تضحیه میکرده باشی پس وی رضی الله عنه دائم از جانب
ایشان تضحیه میکرد وظاهر لفظ حدیث ناظر درین معنی است والله اعلم وازینجا معلوم میشود که تضحیه از میت جایز است وبعض علما جایز نمیدارند تضحیه از میت ولذا ابن المبارک
نقل میکنند که گفت محبوب تر نزد من آن است که تصدق کند بتضحیه واگر تضحیه کند خود از وی چیزی نخورد وهمه تصدق کند رواه ابوداود وروی الترمذي نحوه و
عن علي رضي الله عنه قال امرنا رسول الله صلی الله علیه وسلم ان نستشرف العین والاذن امر کرد ما را آن حضرت که تامل کنیم ونیک نگریم از تضحیه
چشم وگوش ها که درآن نقصانی نباشد که بدان تضحیه نتوان کرد وان لا نضحي بمقابلة وامر کرد ما را که تضحیه نکنیم بمقابله بفتح باآنکه بریده شده باشد از بالای گوش وی ولا
مدابرة ونه تضحیه کنیم بمدابره ونیز بفتح باآنکه بریده شده است از پایان گوش وی ولا شرقاء بفتح شین وسکون را بر وزن حمرا آنکه شکاف دارد گوش او را ولا خرقاء
ونه آنکه شکاف دارد گوش وی گرد رواه الترمذي وابوداود والنسائي والدارمي وابن ماجة وانتهت روایته ومنتهی شده است روایت ابن ماجه
الی قوله والاذن تا قول وی والاذن وان لا نضحي تا آخر حدیث وی نیست وعنه قال وهم از علی است رضي الله عنه که گفت نهی رسول الله صلی الله علیه
وسلم ان نضحي باعضب القرن والاذن نهی کرد آن حضرت که تضحیه کنیم بشکسته شده شاخ وبشکسته شده گوش وعضب بعین مهمله وضاد معجمه مفتوحه شکسته شدن
شاخ وعضباء گوسپند شاخ شکسته واکثر استعمال عضب در شاخ است وگاهی در گوش نیز اطلاق یابد چنانکه درین حدیث آمده است ومراد بآن قطع اذن است رواه ابن
ماجة وعن البراء بن عازب ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سئل ماذا یتقی من الضحایا پرسیده شد آن حضرت که چه چیز است که پرهیز کرده شود از ضحایا
یعنی کدام ها است که بآن تضحیه نتوان کرد فاشار بیده فقال اربعا پس اشارت کرد بانگشتان دست پس گفت پرهیز کنید چهار را العرجاء البین ظلعها لنگ که پیدا است
لنگی او والعوراء البین عورها ویک چشم کور که پیداست کوری او وکل یا اکثر والمریضة البین مرضها وبیمار که پیدا است بیماری او چنانکه امید صحت او نماند والعجفاء التي
لا تنقي ولاغر که مغز در استخوان نماند تنقی بضم تا وسکون نون وکسر قاف رواه مالك واحمد والترمذي وابوداود والنسائي وابن ماجة والدارمي
وعن ابي سعید قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یضحي بکبش اقرن فحیل گفت ابو سعید خدری بود آن حضرت که قربانی میکرد بقچقار شاخ دار قوی
هیکل گوشت دار فحیل بر وزن کریم اینجا باین معنی است واصل معنی وی نر است قوی بر جهنده بر ماده وگفته اند که اولی ترک نری است که بسیار جهنده بر ماده ومراد اینجا قوی وبزرگ است
ینظر في سواد سیاه چشم ویاکل في سواد سیاه دهان ویمشي في سواد سیاه پای رواه الترمذي وابوداود والنسائي وابن ماجة وعن مجاشع بضم میم و
جیم وشین معجمه مکسوره من بني سلیم بضم سین وفتح لام ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول ان الجذع یوفي مما یوفي منه الثني روایت است
از مجاشع که صحابی است واز قبیله بنی سلیم است واز مهاجرین است که بود آن حضرت میگفت که جذع بفتح جیم وذال تمام میکند حق را از چیزی که تمام میکند آنرا ثنی ومراد از جذع
ضأن است چنانکه در اول باب گذشت واگر جذع را تفسیر کنند بآنچه تمام شده مراو را یک سال جذع از معز نیز درست باشد چه ثنی از معز یک ساله را گویند ویوفي به تشدید است
از توفیه رواه ابوداود والنسائي وابن ماجة وعن ابي هريرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول نعمت الاضحیة الجذع
من الضأن میگفت آن حضرت نیکو اضحیه است جذع از ضأن یعنی جایز است بر خلاف جذع از معز رواه الترمذي وعن ابن عباس قال کنا مع رسول الله
صلی الله علیه وسلم في سفر فحضر الاضحی گفت ابن عباس بودیم ما با آن حضرت در سفری پس حاضر شد روز عید اضحی فاشترکنا في البقرة سبعة و
في البعیر عشرة پس شریک شدیم ما در گاو هفت کس ودر شتر ده کس اشتراک ده کس در شتر عمل بعضی از علما است وجمهور بر آنند که این منسوخ است وگاو وشتر یک حکم دارند
رواه الترمذي والنسائي وابن ماجة وقال الترمذي هذا حدیث حسن غریب ودر کفایت یک شاة از اهل بیت نیز ترمذی حدیثی روایت کرده است وحکم
او نزد جمهور نیز همین است که گفته شد وعن عائشة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما عمل ابن آدم من عمل یوم النحر احب الی الله من اهراق الدم نکرد آدمی هیچ کاری
بنزد خدا دوست داشته شده تر از ریختن خون یعنی تضحیه واگرچه ثمن اضحیه را تصدق کند ثواب وی باضحیه نرسد مادامیکه روز تضحیه افضل از تصدق است هرچند گوشت آنرا تصدق نکند اگرچه تصدق
بثلث مستحب است واین بآنچنان که آفاقی را در مکه طواف افضل است از نماز وانه لیأتي یوم القیامة بقرونها واشعارها واظلافها وبدرستیکه آن جانور خون ریخته شده می آید به

شاخهای شان وموهای شان وسمهای ایشان وظلف سم شکافته را گویند چون سم گاو و گوسپند وامثال آن یعنی می آید در میزان اعمال ذکران میکرد اند میزان را وان الدم لیقع من الله
تعالی بمکان قبل ان یقع بالارض و بدرستی که خون برآینه می افتد نزد خدا در مرتبه قبول پیش از آنکه افتد بر زمین فطیبوا بها نفسا پس خوش حال گردانید بدان نفس را یا خوش شوید
بدان از روی نفس وطیبوا بتشدید یه وتخفیف از تطییب وطیب هر دو روایت است معنی اول بر وجه اول و ثانی بر ثانی رواه الترمذي وابن ماجة وعن ابي هريرة قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم ما من ایام احب الی الله ان یتعبد له فیها من عشر ذي الحجة نیست هیچ روزها که دوست داشته تر باشد نزد خدا عبادت کردن مرخدا را
بدان روزها از ده ذی الحجه یعنی عبادت کردن درین ده محبوب تر است از عبادت در روزهای دیگر هر عمل که باشد خصوصا التضحیه که فاضل تر و محبوب تر از عملهای دیگر است یعدل
صیام کل یوم فیها بصیام سنة برابر است روزهٔ هر روز دران روزها بروزهٔ یک سال وقیام کل لیلة منها بقیام لیلة القدر و برابر است برخاستن وگزاردن نماز هر شب
از شبهای آن روزها بنماز شب قدر و علما را اختلاف است در افضلیت عشر ذی الحجه و عشر رمضان مختار آنست که روزهای عشر ذی الحجه افضل است از جهت وجود روز عرفه در وی و شبهای
عشرهٔ رمضان افضل است بسبب وجود شب قدر دران فتدبر رواه الترمذي وابن ماجة وقال الترمذي اسناده ضعيف وگفته است ترمذی اسناد این حدیث
ضعیف است الفصل الثالث عن جندب بن عبد الله صحابی بجلی است کنیت وی ابو عبد الله و گاهی جندب بن سفیان نیز گویند نسبت بجد وی و البجلی و علقی و سلمی
گویند نخست در کوفه بود و پس به بصره رفت و از آنجا نیز آمد و در فتنهٔ ابن الزبیر بعد از چهار سال از آن از عالم رفت روایت میکنند از وی حسن بصری و محمد بن سیرین و غیرهما قال شهدت
الاضحی یوم النحر مع رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت جندب بن عبد الله حاضر شدم روز اضحی که روز نحر است با آن حضرت فلم یعد ان صلی و فرغ من صلوته
وسلم پس تجاوز نکرد و باز نگشت آن حضرت از نماز گزاردن و فارغ شدن از آن و سلام دادن فاذا هو یری لحم اضاحي قد ذبحت قبل ان یفرغ من صلوته پس ناگاه
آن حضرت می بیند گوشت قربانیها را که بتحقیق ذبح کرده شده اند پیش از آنکه فارغ گردد از نماز خود فقال من کان ذبح قبل ان یصلي او نصلي پس گفت آن حضرت کسی که
ذبح کرده است پیش از آنکه نماز کرده شود یا پیش از آنکه نماز بگزارد آن حضرت یا پیش از آنکه ما نماز بگزاریم شک راوی است که یصلی بیا است مجهولا و معلوما یا نصلی بنون فلیذبح مكانها
اخری پس باید که ذبح کند بجای وی اضحیه دیگر را وفي رواية و در روایتی اینچنین آمده است قال گفت جندب صلی النبي صلی الله علیه وسلم یوم النحر ثم خطب
ثم ذبح نماز گزارد آن حضرت روز نحر پس خطبه خواند پس ذبح کرد وقال وگفت من کان ذبح قبل ان یصلي او نصلي فلیذبح مکانها اخری ومن لم یذبح فلیذبح
باسم الله وکسی که ذبح نکرده است پیش از نماز پس باید که ذبح کند بنام خدا یعنی درست است ذبح وی که بکند متفق علیه وعن نافع ان ابن عمر قال الاضحی یومان بعد یوم
الاضحی قربانیها دو روز است بعد از روز عید اضحی جمع اضحاة است که لغت است در اضحیه پس تضحیه جائز است در سه روز روز عید و دو روز دیگر بعد وی یا زده و دوازده و این مذهب
ما است و مذهب مالک و احمد و نزد شافعی سه روز است بعد از روز عید در هدایه گفته است که دلیل است ما را آنچه روایت کرده شده است از عمر و علی و ابن عباس رضی الله
عنهم که ایشان گفته اند ایام نحر سه است افضل آن روز نخستین است و بی شک آنرا از حضرت شنیده و گفته اند زیرا که رای و اجتهاد را در مقادیر دخلی نیست و اگر در اخبار تعارضی و تخالفی
باشد ما اختیار اقل کردیم از جهت احتیاط رواه مالك وقال بلغني عن علي ابن ابي طالب رضي الله عنه مثله وعن ابن عمر قال اقام رسول الله صلی الله
علیه وسلم بالمدینة عشر سنین یضحي اقامت کرد آن حضرت بمدینه ده سال تضحیه میکرد ظاهر از این عبارت آن است که تضحیه در مدت ده سال بود ما را باب سیر گوید
کرده اند که شرعیت اضحی در سنهٔ ثانیه است فتدبر رواه الترمذي وعن زید ابن ارقم قال قال اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت زید بن ارقم که
از مشاهیر صحابه است که گفتند اصحاب آن حضرت یا رسول الله ما هذه الاضاحي چیست این قربانیها و چیست اصل آن قال گفت آن حضرت سنة ابیکم ابراهیم
این اضاحی سنت پدر شما است که ابراهیم است علیه السلام قالوا فما لنا فیها گفتند صحابه پس چیست ما را در آن از اجر و ثواب یا رسول الله قال بکل شعرة حسنة گفت
مقابل هر موی نیکی است و این در معز و بقر است که موی دارند قالوا فالصوف گفتند پس ثواب در آنچه پشم دارد چنانکه ضان و ابل چیست یا رسول الله قال بکل شعرة من
الصوف حسنة گفت در مقابل هر موی از پشم حسنه است اینجا معلوم میشود که شعره در صوف نیز استعمال میکنند رواه احمد وابن ماجة باب العتيرة بکسر عین و عتیره بر
وزن ذبیحه گوسپند قربانی جاهلیت است که در ماه رجب برای بتان ذبح کردندی و در ابتدای اسلام نیز میکردند بعد از آن منسوخ شد تورپشتی گفته که بسیاری از علما عتیره را نکره دیدند
اند و نفی مشروعیت آن میکنند از جهت حدیث ابی هریره که بیاید و بعض مباح میدارند و بود ابن سیرین که ذبح میکرد عتیره در ماه رجب و آنها که تجویز میکنند میگویند که نهی مخصوص
است بصنع جاهلیت که برای بتان میکردند اما مسلمان که برای خدا ذبح کند تنگ نیست کار بر وی و دلالت میکند برین حدیث نبیشه که روایت کرده است آنرا ابو داود گفت
مردی یا رسول الله ما عتیره میکردیم در جاهلیت در ماه رجب اکنون چه میفرمائی ما را فرمود ذبح کنید برای خدا در هر ماه که باشد انتهی الفصل الاول عن ابي هريرة رضي الله
عنه عن النبي صلی الله علیه وسلم قال لا فرع نیست فرع بفتح فا و را ولا عتيرة و نیست عتیره قال گفت راوی والفرع اول نتاج کان ینتج لهم فرع اول ولادت
ناقه میشد از ناقه یا غنم بر ایشان کانوا یذبحونه لطواغیتهم بودند ایشان که ذبح میکردند ایشان آنرا برای بتان خود والعتيرة في رجب وعتیره آنچه ذبح میکنند
در رجب متفق علیه این حدیث دلیل نفی و حرمت عتیره است الفصل الثاني عن مخنف بکسر میم و سکون خای معجمه و نون و فا ابن سلیم بضم سین وفتح لام صحابی
است والی کرده شده بود از امیر المومنین علی رضی الله عنه بر اصفهان روایت کرده است از آن حضرت حدیث اضحیه و عتیره قال کنا وقوفا مع رسول الله صلی الله علیه

وسلم بعرفة فسمعته یقول گفت بودیم ما وقوف کننده با آن حضرت در روز عرفه پس شنیدم من آن حضرت را که میگوید یا ایها الناس ان علی کل اهل بیت فی کل
عام اضحیة وعتیرة ای مردمان بدرستیکه بر اهل خانه هر سال اضحیه وعتیره است هل تدرون ما العتیرة آیا می دانید که چیست عتیره هی التی تسمونها الرجبیة
عتیره آنست که می نامید شما آنرا رجبیه بجهت ذبح او در ماه رجب رواه الترمذی وابو داؤد والنسائی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب
ضعیف الاسناد وقال ابو داؤد والعتیرة منسوخة وگفته است ابو داؤد که عتیره منسوخ است وتورپشتی در نسخ وی سخن کرده است که خطبه آن حضرت بعرفه در حجة الوداع
بوده وآن پیش از فوت آن حضرت بدو سه ماه بود که ثابت کرد نهی را بعد از آن والله اعلم الفصل الثالث عن عبد الله ابن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم امرت بیوم الاضحی عیدا جعله الله لهذه الامة گفت آن حضرت امر کرده شده ام بروز اضحی در حالیکه آن عیدیست که گردانیده است آنرا خدای تعالی برای این
امت قال له رجل گفت مر آن حضرت را مردی یا رسول الله ارأیت ان لم اجد الا منیحة انثی خبر ده مرا اگر نیابم من مگر منیحه که انثی است افاضحی بها آیا پس قربانی
کنم بوی ومنیحه بحای مهمله بروزن کریمه از منح است بمعنی عطا وعرب را عادت بود که ناقه شیردار یا غنم شیردار را بمحتاجان میدادند که شیر وی بلکه پشم وی وولد وی تا مدتی که نفع
باشد منتفع شوند وبعد از قضای حاجت باز گردانیده به دهنده واز تقیید بانثی معلوم میشود که ذکر را نیز منیحه میگویند وتای او مثل تای حمامه خواهد بود که بر نر نیز اطلاق میکنند پس این
قید اتفاقی است برای تاکید آورده یعنی که انتفاع در وی بیشتر است پس گفت اگر جز منیحه نداشته باشم آیا او را هم تضحیه کنم قال لا فرمود آن حضرت مکن ولکن خذ
من شعرک واظفارک ولیکن بگیر از موی خود وناخنان خود وتقص شاربک ومیبری وکوتاه میکنی بروتهای خود را وتحلق عانتک ومیستری موی زهار خود را
فذلک تمام اضحیتک عند الله تعالی پس آن تمام افعال قربانی است ودر حکم قربانی است در اجر وثواب نزدیک خدای تعالی رواه ابو داؤد والنسائی باب
صلوة الخسوف مشهور در لغت استعمال خسوف در قمر وکسوف در شمس است وروات احادیث بعض بکاف روایت کرده اند در هر دو وبعض بخا در هر دو وجماعه بخا در قمر
وبکاف در شمس واحادیث که مذکور است در باب ومخبر است از فعل آن حضرت صلی الله علیه وسلم همه در کسوف شمس است جز حدیث ثانی که محتمل است وشیخ در شرح خود آنرا بر خسوف
قمر حمل کرده وجز امری که در حدیث ابن عباس واقع شده که ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله فاذا رأیتم ذلک فاذکروا الله ودر حدیث عائشه فادعوا الله وکبروا وصلوا و
تصدقوا فعل آن حضرت درین دو حدیث معلوم نشده وشیخ ابن الهمام از دارقطنی از حدیث ابن عباس آورده که آن حضرت در کسوف شمس وقمر میگزارد هشت رکعات در
چهار سجدات واز حدیث عائشه نیز آورده که آن حضرت میگزارد در کسوف شمس وقمر چهار رکعات وچهار سجدات ولیکن در اسناد این هر دو حدیث مقال است والله اعلم ونزد
نزد ما صلوة کسوف شمس دو رکعت است بجماعت در صورت نفل در هر رکعت یک رکوع چنانکه معتاد است در نماز بی خطبه ودر خسوف قمر جماعت نیست هر یکی بنفس خود تنها
میگزارد ونزد شافعی برای هر دو جماعت وخطبه ودو رکوع در هر رکعت بروجه مذکور در حدیث ابن عباس وهمچنین نزد امام احمد در مشهور از مذهب وی وجائز است نزد اکثر اصحاب وی
تنها نیز وبرکوع واحد وبی خطبه ودلیل برای ما حدیث ابن عمر است که ناطق است بآنچه مذهب ماست وحال انکشاف مر رجال را که در صف پیش ایستاده اند از نساء وصبیان
که موقف ایشان صف پسین است پس روایت ایشان راجح تر باشد کذا فی الهدایة وشیخ ابن الهمام احادیث آورده بروایات صحیحه وحسنه که مثبت مذهب حنفیه اند وتکلم کرده اند
بر احادیث تعدد رکوع که در آنها اضطراب کرده اند رواة ان بعض دو رکوع روایت کرده اند وبعض سه وبعض چهار وبعض پنج پس واجب شد که گزارده شود بر وجهی که معهود
است وموافق است مر روایات اطلاق را مثل قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم فاذا کان ذلک فصلوا وبجهت همین اضطراب کثیر گفته اند بعض از مشایخ مالکیه سبب آن اشتباه
است که بجهت کثرت ازدحام اهل صفوف پسین را افتاده وظاهر آنست که کسوف در زمان آن حضرت جز یکبار واقع نشده وهیچکس تعدد وقوع آنرا روایت نکرده ووقوع آن متعدد
در مدت ده سال بعید وخلاف عادت است ولیکن قول صاحب هدایه که حال انکشاف است مر رجال را بر تقدیر تمام است که غیر عائشه از رجال کسی موافق وی روایت نکرده
باشد والله اعلم بحقیقة الحال الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت ان الشمس خسفت علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت
عائشه که آفتاب گرفت در زمان آن حضرت یعنی بعد از هجرت در مدینه فبعث منادیا پس برانگیخت نداکننده وآواز دهنده را که فریاد کرد الصلوة جامعة پس جمع شدند
مردم فتقدم پس پیش رفت آن حضرت برای امامت فصلی اربع رکعات فی رکعتین پس بگزارد آن حضرت چهار رکوع در دو رکعت در هر رکعت دو رکوع چنانکه صورت آن
بیاید بر خلاف معهود که در هر رکعت یک رکوع میباشد واربع سجدات چنانکه معهود است قالت عائشة ما رکعت رکوعا قط ولا سجدت سجودا قط کان اطول
منه گفت عائشه رکوع نکرده ام من هیچ رکوعی را هرگز وسجده نکرده ام هیچ سجده را هرگز که درازتر باشد ازین رکوع وسجود که در نماز خسوف کردم که این از همه درازتر بود متفق علیه
وعنها قالت جهر النبی صلی الله علیه وسلم فی صلوة الخسوف بقراءته گفت عائشه بلند خواند آن حضرت در نماز خسوف قرائت خود را یعنی خسوف قمر کذا
قال الشیخ فی شرحه وگویا که ثابت شده است روایت آن والا استعمال خسوف در شمس نیز آمده است چنانکه معلوم شد والله اعلم متفق علیه وعن عبد الله بن عباس
قال انخسفت الشمس علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فصلی رسول الله صلی الله علیه وسلم والناس معه گفت ابن عباس گرفت آفتاب
در زمان آن حضرت همچنین است در روایت بخاری ودر روایت مسلم انکسفت ودر شرح السنة خسفت پس نماز گزارد آن حضرت ونماز گزاردند مردمان با وی یعنی آن حضرت امامت کرد و
ایشان اقتدا کردند بوی فقام قیاما طویلا نحوا من قراءة سورة البقرة پس قیام کرد آن حضرت قیام دراز نزدیک از قرائت سوره بقره یعنی آن مقدار از زمان که در وی سوره بقره

بخوانند و از اینجا به یقین معلوم نمیشود که سورۀ بقره خوانده باشد والله اعلم ثم ركع ركوعا طويلا پس ركوع كرد ركوعی دراز و در بعض روايات آمده كه مانندی از قيام ثم رفع پس بر داشت
سر از ركوع فقام قياما طويلا وهو دون القيام الاول پس ايستاد ايستادنی دراز و اين ايستادن فرو تر قيام اول بود و دون بمعنی قريب نيز می آيد از اين حديث معلوم نشد كه در قيام دوم
قرات كرد يا تسبيح خواند ظاهر ثانی است والله اعلم ثم ركع ركوعا طويلا بعد ازان باز ركوع كرد بار دوم ركوعی دراز وهو دون الركوع الاول و اين ركوع دوم فرو تر يا قريب ركوع نخستين
بود ثم رفع رأسه پس بر داشت سر از ركوع دوم ثم سجد پس سجده كرد يعنی دو سجده چنانكه معهود است در سجده و جلسه اينجا بيان طويل نكرد ثم قام قياما طويلا وهو دون
القيام الاول پس تمام كرد قيامی طويل برای ركعت دوم و اين قيام فرو تر يا قريب با قيام اول بود كه در ركعت اولی كرده بود ثم ركع ركوعا طويلا وهو دون الركوع الاول پس
ركوع كرد در ركعت دوم ركوع دراز و اين ركوع دون ركوع اول بود كه در ركعت اولی كرده بود ثم رفع فقام قياما طويلا وهو دون القيام الاول پس ايستاد ايستادنی دراز و اين
ايستادن دون ايستادنی بود كه درين ركعت ثانيه كرده بود ثم رفع ثم سجد پس سر برداشت سر پس دو سجده كرد ثم انصرف پس برگشت از نماز يعنی بعد از تشهد و تسليم و ذكر نكرد اين را از
جهت ظهور وقد تجلت الشمس و حال آنكه بتحقيق آشكارا و روشن شد آفتاب فقال ان الشمس والقمر آيتان من آيات الله پس گفت آن حضرت كه آفتاب و ماه دو
نشان اند از نشانهای كه دلالت ميكند بوجود خود و خسوف و كسوف خود بر كمال قدرت و سلطنت باری تعالی موجب عبرت اند مر اهل دانش را كه در يك ساعت با آن نورانيت و
ابهت مظلم و مكسوف شد و همچنين قادر است وی تعالی والعياذ بالله كه نور علم و ايمان از آدميان كسف كند و تاريك گرداند لا يخسفان لموت احد ولا لحيوة نميگيرند از
جهت حيات كسی و نه از جهت ممات كسی اين دفع است مر اعتقاد اهل جاهليت را كه خسوف و كسوف بسبب حادثۀ عظيم مانند موت شخصی بزرگ و ضرر عام هيا شد و در آن روز موت
ابراهيم بن رسول الله صلی الله عليه وسلم نيز اتفاق افتاده و ميگفتند مردم كه مگر بجهت آن باشد و ازين جا معلوم شد كه اعتقاد اهل جاهليت در موت عظيم و ضرر عام بود و نسبة كرحيات
با وی بجهة استتباع و استظراد موت باشد والله اعلم فاذا رأيتم ذلك فاذكروا الله پس چون ببينيد شما خسوف را پس ذكر كنيد خدا را قالوا گفتند صحابه يا رسول الله رأيناك
تناولت شيئا فی مقامك هذا ديديم ترا كه گرفتی تو چيزی را يا قصد گرفتن آن كردی در جای ايستادن تو كه اين است يعنی در اينجا كه نماز ميگزاردی يا در اينجا پند و نصيحت ميكردی ما را اندرك
آن حضرت بعد از نماز خطبه نيز خواند چنانكه در احاديث آمده است ثم رأيناك تكعكعت پس ديديم كه باز ايستادی و پس آمدی فقال انی رأيت الجنة فتناولت منها عنقودا پس
گفت آن حضرت بدرستيكه ديدم بهشت را پس گرفتم از بهشت خوشه را و در صراح گفته عنقود خوشۀ انگور و ظاهر مراد آنست كه قصد گرفتن آن كردم بقرينۀ قول وی صلی الله عليه وسلم ولو اخذته
لاكلتم منه ما بقيت الدنيا و اگر ميگرفتم آنرا هر آئينه ميخورديد شما از وی تا مدت بقای دنيا مراد آنست كه گرفتم برای خود و اگر ميگرفتم برای شما و ميدادم شما را ميخورديد شما از آن هميشه
باين طور كه هر دانۀ كه ازان ميخورديد دانۀ ديگر بجای آن پيدا ميشد چنانكه خاصيت ميوه های بهشت است و مانند زيادت طعام و تمر و روغن معجزۀ آن حضرت صلی الله عليه وسلم ورأيت
النار فلم ار كاليوم منظرا قط افظع و ديدم آتش را پس نديدم هيچ منظری را مثل منظری كه امروز ديدم هرگز شنيع تر و رسوا تر ورأيت اكثر اهلها النساء و ديدم بيشترين اهل آتش زنان را
فقالوا بم پس گفتند صحابه بسبب چه چيز زنان بيشترين اهل آتش اند يا رسول الله قال بكفرهن گفت آن حضرت بسبب كفر ايشان قيل يكفرن بالله گفته شد آيا بسبب آنكه كفر ميورزند
بخدا قال گفت يكفرن العشير كفران نعمت ميكنند زوج را ويكفرن الاحسان و كفران ميكنند نيكی را از هر كه باشد لو احسنت الی احداهن الدهر اگر نيكی كنی تو بسوی يكی از ايشان
تمام روزگار ثم رأت منك شيئا پس ببيند يكی از ايشان از تو اندك چيزی از بدی قالت ما رأيت منك خيرا قط ميگويد نديدم از تو هيچ نيكی هرگز متفق عليه وعن
عائشة نحو حديث ابن عباس روايت است از عائشه مانند همين حديث ابن عباس وقالت و گفته است عائشه ثم سجد پس سجده كرد آن حضرت و زيادت كرده است
عائشه بر اين عبارت را كه فاطال السجود پس دراز كرد سجود را و نيز زيادت كرده است خطبه و دعا و تكبير و صلوة و تصدق و زيادات ديگر را كه بيايد ثم انصرف وقد انجلت الشمس
پس برگشت آن حضرت از نماز و حال آنكه بتحقيق آشكار شد آفتاب فخطب الناس پس خطبه كرد آن حضرت مردم را فحمد الله واثنی عليه پس سپاس گفت خدا را و ستايش كرد بر وی
ثم قال پس گفت ان الشمس والقمر آيتان من آيات الله لا يخسفان لموت احد ولا لحيوته فاذا رأيتم ذلك فادعوا الله وكبروا پس چون ببينيد آنرا پس
دعا كنيد خدا را و بزرگی یاد كنيد وصلوا وتصدقوا و نماز بگزاريد و تصدق كنيد ثم قال پس گفت يا امة محمد والله ما من احد اغير من الله ان يزنی عبده او
تزنی امته ای امت محمد بخدا سوگند نيست هيچ يكی غيرت ناك تر از خدا درين كه زنا كند غلام وی يا زنا كند داه وی معنی غيرت كراهت شخص است اشتراك غير وی را در چيزی كه حق اوست
و مراد بغيرت خدا كراهت مخالفت امر و نهی وی و غيرت وی تعالی در همه معاصی است و ذكر زنا بطريق تمثيل است و تخصيص ذكر وی بجهت زيادت غيرت است در وی يا امة
محمد والله لو تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلا ولبكيتم كثيرا ای امت محمد بخدا سوگند اگر ميدانستيد شما آنچه ميدانم من از احوال آخرت و اهوال قيامت و صفات جلاليۀ حق و احكام
قهريۀ وی تعالی و تقدس هر آئينه كم ميخنديد و بسيار ميگريستيد متفق عليه وعن ابی موسی قال خسفت الشمس فقام النبی صلی الله عليه وسلم فزعا گفت ابو موسی
اشعری گرفت آفتاب پس برخاست آن حضرت ترسان يخشی ان تكون الساعة در حالی كه ميترسد از پيدا شدن قيامت يعنی چنان ترسيد كه گويا كه قيامت برپا خواهد شد و
اين از تخيل راوی است و تمثيل است والا آن حضرت عالم است بآنكه تا وی در ميان مردم است قيامت قائم شدنی نيست و هنوز آن مواعيد كه حق سبحانه با وی كرده تمام كرده
نشده فاتی المسجد پس آمد آن حضرت در مسجد فصلی باطول قيام وركوع وسجود ما رأيته قط يفعله پس نماز گزارد بدراز ترين قيام و ركوع و سجود كه نديدم من
آن حضرت را هرگز كه ميكرد آنرا وقال هذه الآيات التی يرسل الله لا تكون لموت احد ولا لحيوته ولكن يخوف الله بها عباده و گفت اين نشانها كه ميفرستد

ثم ركع ركوعا طويلا وهو دون الركوع الاول پس ركوع كرد ركوع طويل و آن دون ركوع اول بود كه درين ركعت كرده بود صح

الله بها

استعالی نمی باشد از جهت موت هیچ یکی و نه از جهت حیات وی ولیکن میترساند خدای تعالی بدان بندگان خود را بقدرت بر تغییر حالت و سلب نعمت و حلول نقمت و نزول بلیت اعلی
تا استغفار نمایند چنانچه سابقا تقریر کردیم فاذا رأیتم شیئا من ذلک فافزعوا الی ذکره و دعائه و استغفاره پس چون ببینید شما چیزی از آنها پس بترسید از خدا و پناه جوئید بسوی ذکر وی
و دعا و استغفار وی وفی الصراح فزع بالتحریک ترس و پناه جستن متفق علیه وعن جابر قال انکسفت الشمس فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم
یوم مات ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت جابر گرفت آفتاب در زمان آن حضرت در روز موت ابراهیم پسر رسول الله صلی الله علیه وسلم که از ماریه قبطیه
که در مدینه سنه ثمان متولد شده بود و در سنه عشر در مدت رضاع از عالم رفت و مردم میگفتند که گرفتن آفتاب بسبب موت اوست فصلی بالناس ست رکعات پس گزارد بمردم
شش رکوع یعنی در هر رکعت سه رکوع باربع سجدات بچهار سجده و در هر رکعت دو سجده چنانکه معهود است رواه مسلم و در روایات آمده است که موت ابراهیم روز عاشورا یا
دهم ربیع الاول بود و در این رد است مر قول منجمین را که میگویند گرفتن آفتاب نمیباشد مگر در بیست و هشتم یا آخر ماه نعم عادت چنین است و این بر خلاف عادت بود و اگر گویند در غیر این
روز محال است این سخن باطل است ان الله علی کل شیء قدیر وعن ابن عباس قال صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم حین کسفت الشمس ثمان رکعات گزارد
آن حضرت هنگام گرفتن آفتاب هشت رکوع یعنی در هر رکعت چهار رکوع فی اربع سجدات در چهار سجده وعن علی مثل ذلک و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نیز مانند این
مروی است یعنی ایشان نیز روایت کرده اند که آن حضرت اینچنین گزارد یا از ایشان نیز آمده است که همچنین گزاردند رواه مسلم وعن عبد الرحمن بن سمرة از اولاد عبد شمس بن
عبد مناف است و کنیت وی ابو سعید عبشمی گویند نسبت بعبد شمس و نام اصلی وی عبد الکعبه بود آن حضرت عبد الرحمن نام کرد اسلام آورد در روز فتح و بود از طلقا و فتح کرد سجستان و کابل را
عثمان رضی الله عنه قال کنت ارتمی باسهم لی بالمدینة فی حیوة رسول الله گفت بودم من که تیر اندازی میکردم تیرهای که بود مرا بمدینه در حیات پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم اذ کسفت الشمس ناگاه گرفت آفتاب فنبذتها پس انداختم تیرها را از دست فقلت والله لانظرن الی ما حدث لرسول الله پس گفتم بخدا سوگند
هر آینه نظر کنم و ببینم حالیکه نو پیدا شد مر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فی کسوف الشمس در گرفتن آفتاب یعنی ببینم که آن حضرت چه حال دارد و چگونه است در این وقت قال گفت
عبد الرحمن بن سمرة فاتیته وهو قائم فی الصلوة پس آمدم آن حضرت را و حال آنکه وی ایستاده است در نماز رافع یدیه بردارنده است هر دو دست خود را فجعل
یسبح و یهلل و یکبر و یحمد و یدعو پس شروع کرد در تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید و دعا حتی حسر عنها تا آنکه دور کرده شد و بر داشته شد از آفتاب کسوف فلما حسر
عنها پس هنگامیکه دور کرده شد از آفتاب کسوف قرأ سورتین خواند آن حضرت دو سوره را وصلی رکعتین و گزارد دو رکعت و تمام کرد آن را صورتش چنانکه طیبی ذکر کرده آنست
که در آمد آن حضرت در صلوة و ایستاد در قیام اول و تطویل کرد در تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید و دعا تا آنکه رفت خسوف بعد از آن خواند قرآن و رکوع و سجود کرد و دیگر باره ایستاد در رکعت ثانیه و
خواند در وی قرآن و رکوع و سجود کرد و تشهد خواند و سلام داد فافهم رواه مسلم فی صحیحه عن عبد الرحمن بن سمرة وکذا فی شرح السنة عنه وفی نسخ المصابیح
عن جابر بن سمرة اگرچه صاحب مصابیح ذکر صحابی عادت ندارد اما اینجا ذکر جابر بن سمرة کرده است و مؤلف از عبد الرحمن بن سمرة آورده و تائید کرد آن را بروایت مسلم و شرح
السنة که آن نیز از صاحب مصابیح است و هم از جهت تاکید و تائید خود رواه مسلم فی صحیحه گفت و اگرنه ذکر فی صحیحه حاجت نیست کما لا یخفی وعن اسماء بنت ابی بکر رضی الله
عنهما قالت لقد امر النبی صلی الله علیه وسلم بالعتاقة فی کسوف الشمس بتحقیق امر کرد آن حضرت بآزاد کردن بنده در گرفتن آفتاب و عتاقت بفتح عین بمعنی
اعتاق است رواه البخاری

الفصل الثانی

عن سمرة بن جندب قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی کسوف لا نسمع له صوتا
گفت سمرة بن جندب نماز گزارد با ما آن حضرت در گرفتن آفتاب در حالی که نمی شنویم ما مر آن حضرت را آواز یعنی قراءت پست خواند و شیخ در شرح خود گفته که مذهب شافعیه اخفای
قراءت است در صلوة کسوف الشمس از جهت بودن وی نهاریه انتهی و از این جهت حمل کرد شیخ حدیث عائشه که حدیث دوم باب است خسوف را بر گرفتن ماه که گفت جهر کرد پیغمبر
صلی الله علیه وسلم در صلوة خسوف قراءت را و همین است قول ابی حنیفه و نزد صاحبین جهر است و بروایتی قول محمد مثل قول ابی حنیفه است زیرا که آن از جنس نوافل نهار است
چنانکه گذشت رواه الترمذی و ابو داؤد والنسائی وابن ماجه وعن عکرمة قال قیل لابن عباس ماتت فلانة بعض ازواج النبی صلی الله
علیه وسلم عکرمه که مولای ابن عباس است و یکی از فقهای مکه و تابعین اوست و شعبی گفته هیچ یکی ندیدم که اعلم بود بکتاب الله از عکرمه اصل او از بربر است گفت که گفته شد مر ابن عباس
را که مرد فلان زن که بعضی از ازواج مطهره آن حضرت است و مراد از فلانه صفیه است رضی الله عنها فخر ساجدا پس بر روی افتاد ابن عباس سجده کنان فقیل له
تسجد فی هذه الساعة پس گفته شد مر ابن عباس را آیا سجده میکنی در این ساعت یعنی بی وجود موجب سجده و سجده بی موجب ممنوع است کذا فی شرح الشیخ و تواند که
وقت کراهت نماز باشد و قیاس کرده باشند سجده را بر نماز و تواند که مراد بسجده نماز باشد چنانکه بعض علما در سجده شکر بدان تاویل کرده اند فافهم فقال پس گفت ابن عباس
قال رسول الله گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا رأیتم آیة فاسجدوا وقتی که ببینید شما نشانی از نشانهای نزول بلا یا محن که میترساند خدای تعالی
بندگان را بدان پس سجده کنید از برای تضرع و استغفار و استمطار وای آیة اعظم من ذهاب ازواج النبی و کدام آیت است بزرگتر و شدیدتر و ترساننده تر از رفتن
ازواج پیغمبر صلی الله علیه وسلم از عالم زیرا که ایشان را افضل صحبت است با فضل خاص زوجیت و اختلاط و ارتباط که هیچکس از صحابه را آن نیست پس در رفتن ایشان ذهاب
برکت و خیر کثیر باشد یا آنکه بر رفتن ایشان رفتن علمی است که متفرد بودند ایشان بدان از علم باحوال درونی آن حضرت صلی الله علیه وسلم رواه ابو داؤد والترمذی الفصل

الثالث عن ابی بن کعب قال انکسفت الشمس علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فصلی بهم فقرأ سورة من الطول گرفت آفتاب در زمان آن حضرت
پس خواند سوره را از سورهای دراز طول بضم طا وفتح واو مخففه جمع طولی بر وزن طوبی مونث اطول کذا فی القاموس ودر بعضی نسخ بکسر طا نوشته ووجه آن ظاهر نیست ورکع خمس رکعات
ورکوع کرد پنج رکوع درین رکعت وسجد سجدتین وسجده کرد دو سجده چنانکه معهود است ثم قام الی الثانیة پس برخاست بسوی رکعت ثانیه فقرأ پس خواند سورة من
الطول ثم رکع خمس رکعات پس رکوع کرد پنج رکوع درین رکعت نیز وسجد سجدتین وسجده کرد دو سجده ثم جلس کما هو مستقبل القبلة یدعو پس نشست آن
بعد از نماز چنانکه بود مستقبل قبله در حالیکه دعا میکند حتی انجلی کسوفها تا آنکه آشکارا وروشن شد وزائل گشت گرفتن آفتاب رواه ابو داود وعن نعمان بن بشیر قال
کسفت الشمس علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فجعل یصلی رکعتین رکعتین پس شروع کرد در گزاردن نماز دو دو رکعت یعنی دو رکعت گزارد وچون
منجلی نشد آفتاب دو رکعت دیگر گزارد ویسأل عنها وسوال میکند از آفتاب وکسوف وی از مردم یا دعا وسوال میکند از پروردگار تعالی حتی انجلت الشمس تا آنکه روشن شد آفتاب
رواه ابو داود وفی روایة النسائی ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی حین انکسفت الشمس مثل صلوتنا یرکع ویسجد آنحضرت گزارد هنگامیکه گرفت
آفتاب مانند نماز ما که رکوع میکند وسجود میکند یعنی بی تکرار رکوع واین حدیث دلیل حنفیه است وامثال این حدیث بسیار است که شیخ ابن الهمام ذکر کرده است وله فی اخری
ان النبی صلی الله علیه وسلم خرج یوما مستعجلا الی المسجد وقد انکسفت الشمس ومر نسائی را در روایت دیگر این است که آن حضرت بیرون آمد یعنی از خانه شتابان
بسوی مسجد وحال آنکه تحقیق گرفته بود آفتاب فصلی حتی انجلت پس بگزارد نماز تا آنکه بکشاد وروشن شد آفتاب درین حدیث مطلق صلوٰة واقع شده بی خصوصیات دیگر از طول رکوع
وتکرار آن ثم قال ان اهل الجاهلیة کانوا یقولون ان الشمس والقمر لا ینخسفان الا لموت عظیم من عظماء اهل الارض پس گفت آن حضرت بودند اهل جاهلیت که می گفتند که
آفتاب وماه منکسف نمیشوند الا بسبب مردن بزرگی از بزرگان اهل زمین وان الشمس والقمر لا ینخسفان لموت احد ولا لحیوته وهمچنین نیست که اهل جاهلیت میگویند ولکنهما خلیقتان من
خلقه بلکه آفتاب وماه هر دو مخلوقند از پیدایش حق تعالی یحدث الله فی خلقه ما یشاء نو پدید می آرد خدای تعالی در مخلوقات خود هر چه میخواهد فایهما انخسف فصلوا پس هر کدام
از آفتاب وماه که بگیرد پس نماز بگزارید حتی ینجلی او یحدث الله امرا تا آنکه روشن گردد هر کدام یا نو پدید آرد خدای تعالی امری یعنی عذابی را یا قیامت را باب فی سجود الشکر
وهذا الباب خال عن الفصل الاول والثالث اختلاف کرده اند علما در سجدهٔ تنها بیرون نماز که آیا جائز ومسنون وموجب تقرب بدرگاه الٰهی است یا نه بعض گفته اند که آن
بدعت است وحرام ودر شرع آنرا اصلی نیست وبرین بنا میکنند حرمت سجدتین بعد الوتر را ونزد بعض جائز ومشروع با کراهت وتفصیل کلام آنست که سجدهٔ خارج صلوٰة چند قسم است یکی
سجدهٔ سهو وآن در حکم سجدهٔ صلوٰة است دوم سجدهٔ تلاوت ودرینجا خلافی نیست سوم سجدهٔ مناجات بعد از نماز وظاهر کلام اکثر علما آنست که مکروه است چهارم سجدهٔ شکر حصول
نعمت ودفع بلیت ودرینجا اختلاف است نزد امام شافعی وامام احمد سنت است وقول محمد نیز همین است وورود احادیث وآثار در وی بسیار است ونزد امام ابی حنیفه ومالک
مکروه است وایشان میگویند که نعم الٰهی تعالی لا تعد ولا تحصی است بنده عاجز است از ادای شکر آن پس تکلیف بدان اگر چه بطریق سنیت واستحباب باشد مودی بتکلیف ما لا یطاق
ولیکن آنها که قائلند میگویند که مراد نعمتهای متجدده حادثه اند که احیانا واقع میشوند اما ونا با مثل وجود وتوابع ولوازم آن واز آن حضرت مرویست که نزد وصول خبر قتل ابی جهل لعین سجده
کرده وابوبکر صدیق رضی الله عنه بقتل مسیلمهٔ کذاب وعلی مرتضی کرم الله وجهه بقتل ذی الثدیهٔ خارجی وکعب بن مالک ببشارت قبول توبهٔ او از تخلف غزوهٔ تبوک وقصهٔ وی از احادیث
مفصل است در شرح سفر السعادة آنرا ذکر کرده ایم وانیجا قسمی دیگر است از سجده که آنرا سجدهٔ تحیت گویند ورخصتی در آن در بعض روایات فقهیه آمده است والله اعلم الفصل
الثانی عن ابی بکرة ابوبکره تبادر آخر که صحابی مشهور است واحوال وی ووجه تسمیهٔ وی باین اسم در مواضع نوشته شده است قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا جاءه امر سرور او یسر به بود آن حضرت چون می آمد او را امری از امور که موجب سرور وشادیست او یسر به شک راویست که بجای سرور یسر به بلفظ مجهول گفته یعنی
امری که خوشحال وشاد کرده شده میشد آن حضرت بآن امر خر ساجدا شکرا لله تعالی بر روی می افتاد سجده کنان بجهت شکر کردن مر خدای تعالی را رواه ابو داود والترمذی
وقال هذا حدیث حسن غریب وعن ابی جعفر ان النبی صلی الله علیه وسلم رأی رجلا من النغاشین آن حضرت دید مردی را از نغاشیان فخر ساجدا پس
بر روی افتاد سجده کنان ونغاش ونغاشی بضم نون وتخفیف غین معجمه مرد بغایت کوتاه قامت ضعیف حرکت ناقص خلقت پس اگر بی یا است یا ونون جمع است ودر آخر وی
واگر بیا است یا محذوف شده ودر بعض نسخ نغاشیین بتشدید غین وتشدید یای اولی نوشته وآنچه از قاموس مفهوم میشود بتخفیف غین بی یا وبیا است واز سنت است که
چون مبتلای را ببیند از خدا عافیت خواهد گوید الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به ولیکن اگر مبتلا ببلای ظاهر را ببیند مانند مرض وزشتی روی آهسته گوید چنانکه نشنود تا نیازد
وشکسته دل نگردد واگر فاسقی را ببیند آشکارا گوید تا بشنود وتوبه کند وباز آید رواه الدارقطنی مرسلا وفی شرح السنة لفظ المصابیح ودر شرح السنه لفظ مصابیح است
یعنی این حدیث بلفظیکه در مصابیح مذکور است روایت کرده است ومغایرت لفظی که مذکور شد دارد وعن سعد بن ابی وقاص قال خرجنا مع رسول الله صلی الله
علیه وسلم من مکة نرید المدینة گفت سعد بن ابی وقاص که از عشرهٔ مبشره است بیرون آمدیم با آن حضرت از مکه در حالیکه میخواهیم مدینه را ومیرویم بسوی آن فلما کنا قریبا
من عزوزاء نزل ثم رفع یدیه فدعا الله ساعة پس هرگاه که بودیم نزدیک بعزوزا بفتح عین مهمله وسکون زای اولی وفتح واو وزای ثانیه ممدوده یا مقصوره نام موضعی است
میان مکه ومدینه فرود آمد آن حضرت یعنی از ناقه پس بر داشت هر دو دست خود را پس دعا کرد خدا را ساعتی ثم خر ساجدا فمکث طویلا پس بر روی افتاد سجده کنان پس مکث کرد

کرد در سجده دراز ثم قام پس برخاست فرفع یدیه ساعة پس برداشت هر دو دست خود را ساعتی ثم خر ساجدا پس بر روی افتاد سجده کنان فمکث طویلا ثم قام فرفع یدیه
ساعة ثم خر ساجدا سه بار سجده کرد و برخواست و برداشت دستها را و دعا کرد ظاهر اصحاب پرسیده باشند کاین چه بود یا پیش از پرسیدن ایشان قال انی سألت ربی و
شفعت لامتی گفت بدرستی که من سوال کردم پروردگار خود را و شفاعت خواستم آمرزیدن امت خود را فاعطانی ثلث امتی پس داد مرا
سه یک امت مرا و بخشید ایشان را بمن فخررت ساجدا لربی شکرا پس بر روی افتادم سجده کنان مر پروردگار خود را بجهت شکرگذاری این
نعمت ثم رفعت رأسی فسألت ربی لامتی فاعطانی ثلث امتی پس برداشتم سر خود را پس سوال کردم پروردگار خود را از برای آمرزیدن
امت من پس داد مرا سه یک دیگر از امت من فخررت ساجدا لربی شکرا ثم رفعت رأسی فسألت ربی لامتی فاعطانی الثلث الآخر پس داد مرا
یک دیگر را یا ثلث اخیر را الآخر بفتح خا و کسر آن هر دو خوانده اند فخررت ساجدا لربی شکرا این بود سر سه بار دست بدعا برداشتن و بسجده رفتن شعر چه غم دیوار امت را
که باشد چون تو پشتیبان چه باک از موج بحر آنرا که باشد نوح کشتی بان اینجا اشکالی می آرند که چندین آیات و احادیث در وعید بکبائر وارد شده است که فردا عاصیان را عذاب می
خواهد بود و بوقوع خواهد آمد و جواب میگویند که مراد باین دعا شفاعت و اعطای امن از خسف و مسخ و مانند آن است از عذابهای دنیا که بر امتان دیگر واقع شده نه عذاب
آخرت و بعض گویند که مراد امن از خلود عذاب است و وصول اثر شفاعت آن حضرت بایشان و خروج از نار رواه احمد و ابوداؤد باب الاستسقاء استسقا
در لغت آب خواستن و در شرع نماز یا دعا و سوال باران نزد قحط سال با کیفیت مخصوصه و نزد اکثر ائمه صلوٰة در استسقا سنت است و نزد امام ابوحنیفه استسقا دعا و استغفار و
سوال و تضرع است از جناب کریم رزاق وهاب و استغفار بحکم نص قرآن سبب ادرار امطار است و ایشان میگویند که آنچه واقع شده است از وجوه استسقا در اکثر احادیث
صلوٰة در آن مذکور نیست مگر در وجه واحد و آن نیز بجمیع خصوصیاتش بصحت نرسیده است و آنچه مذکور است همین دعا است و بتحقیق بصحت رسیده که امیرالمؤمنین عمر رضی الله
عنه استسقا کرد و اقتصار نمود بر دعا و استغفار و تکرار نماز و اگر نماز مسنون بودی ترک نکردی و عدم علم عمر آن با عموم بلوی و قرب عهد بزمان نبوت بعید است در
غایت بعد و ترک وی با وجود علم بدان ابعد است با وجود آنکه این در حضور صحابه بود و تنبیه ناکردن ایشان بران گنجایش ندارد و گفته اند که مراد بقول امام ابوحنیفه لا صلوٰة
فی الاستسقاء آنست که جماعت و خطبه و خصوصیات دیگر در وی سنت نیست و شرط نه و اگر کسی نماز نفل بکند و دعا و تضرع و سوال نماید و استغفار کند بهتر باشد و
احادیث هم که در باب استسقا ما لی از اضطراب نیست و بسیاری از طرق که خصوصیات و کیفیات دران مذکور است خالی از ضعف نیستند پس امام ابوحنیفه خلاصه و مقصود
اصلی آن اخذ کرده و اخذ بالمتیقن و ابویوسف و محمد نیز موافق ائمه دیگر اند درین باب و بعض گویند که محمد با ابی حنیفه است و فتوی الآن نزد حنفیه بر مذهب صاحبین است از
جهت ثبوت فعل آن حضرت صلی الله علیه وسلم و عدم دلیل بر اختصاص آن بآن حضرت والله اعلم

الفصل الاول

عن عبد الله بن زید قال خرج رسول
الله صلی الله علیه وسلم بالناس الی المصلی یستسقی روایت است از عبدالله بن زید انصاری که یکی از مشاهیر صحابه است و وی و مادر و پدر و برادر وی صحابی اند گفت
بیرون آمد آن حضرت با مردم بسوی مصلی در حالی که قصد استسقا دارد فصلی بهم رکعتین جهر فیهما بالقراءة پس بگذارد با ایشان دو رکعت جهر کرد دران دو رکعت
بقرائت واستقبل القبلة یدعو و روی آورد بقبله در حالی که دعا میکند و رفع یدیه و برداشت هر دو دست خود را بمبالغه چنانکه در حدیث آینده بیاید و
حول رداءه حین استقبل القبلة و گردانید ردای خود را که پوشیده بود هنگام استقبال قبله تا آنکه بگردانید طرف راست او بر جانب چپ و طرف چپ بر جانب راست
و بگردانید ظاهر او را باطن و باطن او را ظاهر و کیفیت آن این است که بگیرد بدست راست خود گوشه پایان ردا را از جانب چپ و بدست چپ گوشه پایان را از جانب راست
و بگرداند هر دو دست خود را پس پشت خود تا آنکه باشد طرفی که گرفته شده است بدست راست بر کتف اعلا از جانب یمین و باشد طرفی که گرفته شده است بدست چپ
بر کتف اعلا از جانب یسار و گفته اند که این تحویل و تقلیب از برای تفاول و تبدل حال امساک با مطار و تنگی بفراخی است و بعض گفته اند که این امتثال امر پروردگار است
که امر کرد آن حضرت را که بکند تا مبدل گردد حال یا آن حضرت باجتهاد خود بقصد تبدل حال نه بمجرد تفاول زیرا که تفاول بقصد و اختیار نمیباشد بلکه چیزی دیده میشود در خارج
نه باین قصد پس تفاول گرفته میشود بدان و ظاهر آنست که مراد قائل بتفاول اینجا این معنی است که آن حضرت این فعل کرد تا دلالت کند بظاهر بر تغیر حال و علامت باشد
بران یا آنکه بودن تفاول البته بی اختیار غیر مسلم است والله اعلم متفق علیه وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یرفع یدیه فی شیء من دعائه
الا فی الاستسقاء گفت انس بود آن حضرت که بر نمیداشت هر دو دست خود را در هیچ چیزی از دعای خود مگر در استسقا یعنی برداشتن بلیغ با لا تر از مقابل سینه و روی
فانه یرفع حتی یری بیاض ابطیه پس بدرستیکه بر میداشت یعنی در استسقا تا آنکه دیده میشد سپیدی هر دو بغل آن حضرت یا بجهت آنکه درینحال جامه در بدن
شریف نمی بود یا ردای می بود و غیر ساتر آن موضع یا مراد رؤیت موضع بیاض ابطیه است اگر پیراهنی بر بدن شریف میبود و ابط بکسر همزه و سکون با و کسر با نیز آمده باطن دوش و
گفته اند که واقعه هر چند صعب تر و مطلب   تر برداشتن دستها بلند تر و بالا تر متفق علیه وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم استسقی فاشار
بظهر کفیه الی السماء و هم از انس است که آن حضرت استسقا کرد پس اشارت کرد به پشت هر دو کف دست خود بسوی آسمان برعکس آنچه متعارف است در دعا که
بطن کف دستها بسوی آسمان کنند و گفته اند که چون دعا برای طلب و سوال چیزی از جنس نعما بود مستحب است که گردانیده شود بطن کفها بجانب آسمان و هر گاه که برای رفع و منع

فتنه و بلا باشد پشتهای دست بجانب آسمان کند از برای اطفای نائرهٔ فتنه و بلا و پست کردن فوت حادثه و غلبهٔ آن و طیبی گفته این نیز برای تفاؤل است بتقلب و تبدل حال مثل صنع وی
بتحویل ردا و اشارت است بمطلوب که بطون سحائب بجانب زمین گردد و بریزد آنچه دروست از امطار والله اعلم رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم کان اذا رأی المطر قال گفت عائشه بود آن حضرت چون میدید باران را یعنی بعد از استسقا میگفت اللهم صیبا نافعا خداوندا بفرست باران ریزنده
بسیار سود رسنده وصیب بفتح صاد و تشدید یای تحتانیه و بعض صیبا بموحده مشدده روایت کرده اند بمعنی ریختن رواه البخاری وعن انس قال اصابنا ونحن مع رسول الله
صلی الله علیه وسلم مطر گفت انس رسید ما را و حال آنکه ما با آن حضرت بودیم بارانی قال گفت انس فحسر رسول الله پس بکشاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثوبه جامهٔ
خود را از بدن مبارک وحسر بفتح و سکون سین مهملتین دور کردن و بر داشتن جامه از بعض بدن حتی اصابه من المطر تا آنکه رسید او را چیزی از باران فقلنا پس گفتیم یا رسول
الله لم صنعت هذا برای چه کردی این را که در بر داشتن جامه و رسانیدن باران ببدن حکمت است قال لانه حدیث عهد بربه فرمود زیرا که باران نو رسیده است از نزد
پروردگار خود و آمده است از عالم قدس و طهارت و آلوده نشده است باجزای این عالم کثیف بیت ای نفس خرم باد صبا از بر یار آمده مرحبا و حکمت در دوست داشتن
و خوش کردن نوباوه ها نیز همین بود که قریب العهد است از درگاه عزت جل جلاله رواه مسلم الفصل الثانی عن عبد الله بن زید قال خرج رسول الله صلی الله
علیه وسلم الی المصلی فاستسقی بیرون آمد آن حضرت بسوی مصلی پس استسقا کرد وحول رداءه حین استقبل القبلة و گردانید ردای خود را هنگام استقبال قبله
فجعل عطافه الایمن علی عاتقه الایسر پس راست گردانید جانب راست ردای خود را بر دوش چپ خود وجعل عطافه الایسر علی عاتقه الایمن و گردانید
جانب چپ ردای خود را بر کتف راست خود و عطاف بکسر عین یعنی رداست و اینجا جانب مراد است ثم دعا الله بعد از آن دعا کرد خدای تعالی را رواه ابوداود وعنه قال استسقی رسول
الله صلی الله علیه وسلم وعلیه خمیصة له سوداء استسقا کرد آن حضرت و بر وی خمیصه بود مر او را سیاه خمیصه بفتح خای معجمه و کسر میم کسای مربع از صوف یا غیر آن که مر او را دو علم است
از دو طرف و بعض گفته اند جامهٔ از خز یا صوف فاراد ان یاخذ اسفلها فیجعله اعلاها پس خواست آن حضرت که بگیرد پایان او را پس بگرداند آنرا بالای آن چنانکه معهود بود در تحویل رداء فلما
ثقلت قلبها علی عاتقه پس هرگاه که گران شد خمیصه یعنی دشوار شد گردانیدن اسفل آن اعلای آن بگردانید آنرا بر دوشهای خود وقلبها بتخفیف لام و تشدید آن هر دو روایت است
رواه احمد وابوداود وعن عمیر مولی آبی اللحم آبی اللحم مردیست از قدمای صحابه که حاضر شد بدر را و شهید شد روز حنین و از خوردن گوشت ابا کرد و مسمی بآبی اللحم گشت و بعض
گفته اند که در جاهلیت از خوردن لحم آنچه ذبح میکردند بر اصنام ابا کرد و عمیر بضم عین و فتح میم مولای وی بود وی نیز صحابی است و بهره در فتح خیبر حاضر بود پس ابن عمیر مولای آبی اللحم روایت میکند
انه رأی النبی صلی الله علیه وسلم یستسقی عند احجار الزیت که وی دید آن حضرت را که استسقا میکرد نزد موضعی که نام او احجار الزیت است آن موضع را باحجار الزیت ... آن
کردند که در آنجا سنگها است سیاه گویا که بزیت که روغن زیتونست طلا کرده اند قریبا من الزوراء نزدیک از زوراء بفتح زای و سکون واو و آن نیز نام موضعی است در میان بازار مدینه ...
روز آن جمعه گذشت قائما یدعو یستسقی ایستاده دعا میکرد در حالیکه استسقا می نمود رافعا یدیه قبل وجهه بردارنده هر دو دست خود در مقابل روی خود لا یجاوز بهما رأسه در نمی گذرانید
دستها را از سر مبارک خود چنانکه متعارف است در دعا و گاهی در بر داشتن دستها مبالغه میکرد و از بالای سر میگذرانید چنانکه گذشت و مگر مراد آن باشد که تا سر برداشت بالاتر از سر برنداشت ...
نوعی از مبالغه میباشد چه معتاد در دعا بر داشتن دستها است تا سینه و دوش رواه ابوداود والترمذی والنسائی نحوه وعن ابن عباس قال خرج رسول الله بیرون آمد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم یعنی فی الاستسقاء چون خروج در حدیث مطلق بود تفسیر کرد راوی که مراد خروج از برای استسقا است متبذلا ترک کننده زینت را در جامه وثیاب بذله
بکسر با میگویند آن جامه ها را که سائر ایام در خدمت خانه میپوشند و زیب و زینت در کار نمیکنند و آنرا ثوب مهنه بفتح میم و کسر آن نیز میگویند چنانکه در باب جمعه گذشت و این تبذل بقصد
تواضع و اظهار غربت و مسکنت بود چنانکه گفت متواضعا فروتنی و نرم گردنی کننده متخشعا فروتنی کننده و چشم فرو خوابانیده و تواضع و تخشع قریب اند در معنی اول را بر ظاهر حمل
باید کرد و ثانی را بر باطن متضرعا زاری کننده رواه ابوداود والنسائی وابن ماجة وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال کان النبی صلی الله
علیه وسلم اذا استسقی قال بود آن حضرت وقتیکه استسقا میکرد میگفت اللهم اسق عبادك خداوندا آب ده بندگان خود را وبهیمتك و چارپایهای خود را وانشر
رحمتك و پراکنده کن رحمت خود را بسبز و تازه ساختن نباتات و رویانیدن کشت زار و پیدا کردن رزق جانوران واحی بلدك المیت و زنده گردان زمین مردهٔ خود را بلد
بمعنی شهر و زمین آید رواه مالك وابوداود وعن جابر قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یواکی بهمزه یعنی بر میداشت دستها را و دراز میکرد ماخوذ است
از توکأ بر عصا فقال اللهم اسقنا غیثا مغیثا پس گفت خداوندا آب ده ما را و بنوشان ما را باران سیر گرداننده و رهائی دهنده از شدت و مغیث در حقیقت باری تعالی است و باران
سبب آنست مریئا بفتح میم و کسر رای ممدود گوارا یعنی زیان نکننده مریعا نیز بفتح میم حاصل زمین را پیدا کننده و فراخی سال پیدا آرنده نافعا غیر ضار سود مند زیان نکننده
عاجلا غیر آجل زود آینده و دیر نکننده قال گفت راوی فاطبقت علیهم السماء پس عام شد و در گرفت ایشان را باران و طبق بتحریک باران عام را گویند و مراد بسما سحاب است
واطبقت بلفظ مجهول رواه ابوداود الفصل الثالث عن عائشة رضی الله عنها قالت شکا الناس الی رسول الله صلی الله علیه وسلم قحوط المطر گفت
عائشه گله کردند مردم بسوی آن حضرت باز ایستادن باران را فامر بمنبر فوضع له فی المصلی پس امر کرد آن حضرت بنهادن منبر پس نهاده شد منبر برای وی در مصلی که بیرون بلد
است ووعد الناس یوما یخرجون فیه و وعده داد مردم را بروزی که بیرون آیند در آن روز قالت عائشة فخرج رسول الله گفت عائشه پس بیرون آمد پیغمبر خدا

صلی الله علیه وسلم حین بدا حاجب الشمس وقتی که ظاهر شد یا آغاز کرد برآمدن را کرانهٔ آفتاب و بدا بالف و بهمزه هر دو روایت است و اول ظاهرتر است فقعد
علی المنبر پس نشست آن حضرت بر منبر فکبر وحمد الله پس تکبیر آورد و ستایش کرد خدا را ثم قال پس گفت انکم شکوتم جدب دیارکم بدرستیکه شما گله کردید قحط شهر و
دیار خود را و دیار جمع دار است بمعنی سرای واستیخار المطر عن ابان زمانه عنکم و گله کردید پس ماندن باران از وقت معین و معهود که برای او ست از شما و ابان بکسر همزه و تشدید موحده
بمعنی وقت معین و معهود مر هر چیز را وقد امرکم الله ان تدعوه وبتحقیق فرموده است خدای تعالی شما را که بخوانید او را و درخواهید از وی ووعدکم ان یستجیب لکم و نوید داده است
شما را که قبول کند دعا و سوال برای شما ثم قال پس گفت آن حضرت الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالك یوم الدین جمیع سپاس و ستایش ثابت است مر
خدایرا که پروردگار جهانیانست و مهربانست در دنیا و آخرت و مالک همه چیز در روز جزا لا اله الا الله یفعل ما یرید نیست معبود برحق مگر خدا میکند آنچه میخواهد اللهم انت الله لا اله
الا انت خداوندا توئی معبود برحق نیست آله برحق مگر تو الغنی توئی بی نیاز ونحن الفقراء وما نیازمندانیم و محتاجیم انزل علینا الغیث فرود فرست بر ما باران را واجعل
ما انزلت لنا قوة وبلاغا الی حین و بگردان چیزیکه فرود فرستادهٔ برای ما از باران سبب توانائی و رسیدن تا زمان طویل یعنی برسیم بمطالب خود و بکمال و تمام شود انتفاع
ما بوی و بلاغ بفتح با چیزیکه بوی بمطلوب برسند ثم رفع یدیه پس برداشت آن حضرت هر دو دست خود را فلم یترك الرفع حتی بدا بیاض ابطیه پس نماند و کم نداشت
برداشتن را و برداشته بود هر دو دست را تا آنکه ظاهر شد سپیدی هر دو بغل آن حضرت ثم حول الی الناس ظهره پس برگردانید بجانب مردم پشت خود را وقلب
او حول رداءه و گردانید ردای خود را و قول او حول شک راویست در لفظ که قلب گفت یا حول و معنی هر دو یکی است وهو رافع یدیه در حالیکه آن حضرت بردارنده
بود هر دو دست خود را ثم اقبل علی الناس ونزل پس رو آورد بر مردم و فرود آمد فصلی رکعتین پس بگذارد دو رکعت فانشأ الله سحابة پس پیدا کرد خداوند تعالی
یک ابری را فرعدت پس غرید آن ابر و برقت و درخشید بفتح را و کسر آن هر دو است ثم امطرت باذن الله پس بارید آن ابر بدستوری خدا و امر وی فلم یأت مسجده
حتی سالت السیول پس نیامد آن حضرت از مصلی مسجد خود را تا آنکه روان شد سیلها و سیل رفتن آب و خون و جز آن فلما رأی سرعتهم الی الکن پس هرگاه که دید
آن حضرت شتاب رفتن مردم را بسوی خانها و تبها ضحك حتی بدت نواجذه خندید آن حضرت تا آنکه نمایان شد دندانهای درون دهن و کن بکسر کاف و تشدید
نون پوشش زیر خانه و آنچه دفع کند گرمی و سردی را از ابنیه و مساکن و نواجذ جمع ناجذه دندانهای پسین و آن نام چهار دندانست که منتهای دندانست که آنرا اضراس العقل و
اضراس الحلم گویند که در زمان بلوغ و کمال عقل میرویند و ظهور این دندانها در خنده بغایت بعید است ولهذا این را بر مبالغه حمل کرده اند و بعض حمل بر مطلق اسنان کرده اند و گاه
نواجذ بر انیاب نیز اطلاق میکنند والله اعلم فقال پس گفت آنحضرت چون مشاهده ظهور اثر این دعا کرد بطریق معجزه اشهد ان الله علی کل شیء قدیر وانی عبد الله
ورسوله گواهی میدهم که خدا بر هر چیز قادر است و گواهی میدهم که من بندهٔ خدا و فرستادهٔ اویم رواه ابو داؤد وعن انس ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه
کان اذا قحطوا استسقی بالعباس بن عبد المطلب بود عمر بن الخطاب چون قحط کرده میشدند مردم و امساک باران می شد استسقا میکرد بوسیلهٔ عباس عم رسول الله
صلی الله علیه وسلم فقال پس میگفت عمر اللهم انا کنا نتوسل الیك بنبینا فتسقینا خداوندا ما بودیم که وسیله میکردیم بسوی تو پیغمبر را پس آب میدادی تو ما را و تسقینا
بضم تا و فتح آن هر دو روایت است و معنی یکی است و سقی و اسقی هر دو لغت است وانا نتوسل الیك بعم نبینا فاسقنا و بدرستیکه اکنون وسیله میگیریم بعم پیغمبر ما صلی الله
علیه وسلم پس آب ده ما را قال گفت انس فیسقون پس آب داده میشدند مردم و آورده اند که چون عمر رضی الله عنه و صحابه که با وی بودند دست تمسک و توسل بجناب
میزدند عباس میگفت خداوندا این قوم بنسبت پیغمبر تو صلی الله علیه وسلم بمن توسل کرده اند خداوندا و این پیروی مرا رسوا مساز و مرا از روی ایشان شرمنده مکن پس باران
می آمد رواه البخاری وعن ابی هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت ابوهریره شنیدم آن حضرت را که میگفت خرج
نبی من الانبیاء بالناس یستسقی بیرون آمد پیغمبری از پیغمبران با مردم بقصد آنکه استسقا کند و گفته اند که مراد سلیمان پیغمبر است علیه السلام فاذا هو بنملة
رافعة بعض قوائمها الی السماء پس ناگاه آن پیغمبر گذشت بمورچه که برداشته است پایهای خود را بسوی آسمان و ظاهر مراد بعض قوائم قوائم پیش باشد که
بمنزله دستها است فقال ارجعوا فقد استجیب لکم پس گفت آن پیغمبر مردم را بازگردید پس بتحقیق قبول کرده شده دعای شما من اجل هذه النملة از برای این مورچه
رواه الدار قطنی

باب

اینچنین واقع شده است در بعض نسخ مطلق بی تقیید ترجمه بر عادت مؤلف که عقد میکند بابی را در لواحق و متممات باب سابق و در
بعض باب ریح هبت باب در بیان بادی که بوزد و در بعض باب فی الریاح باب در بیان بادها و در بعض والسحب و ابرها

الفصل الاول

عن ابن عباس قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم نصرت بالصبا یاری داده شده ام من بباد صبا واهلکت عاد بالدبور و هلاک کرده شدند عاد که نام قوم هود است بدبور بفتح دال صبا
بادی که بیاید از جانب پشت تو چون روی آری بقبله و دبور مقابل آن و بعبارت دیگر چون شخص روی بمطلع آفتاب بایستد بادیکه از مقابل روی آید صبا است و آنچه از پس
پشت آید دبور است و آنچه از جانب دست راست آید جنوب و آنچه از جانب دست چپ آید شمال مشهور این است و در قاموس گفته است که صبا ریحی که مهب وی مطلع
ثریا یا بنات النعش است و دبور مقابل صبا است و فرق است میان هر دو تفسیر زیرا که تفسیر اول شامل مشرق و مغرب است تمام و ثانی در ناحیه ایست از وی و نصرت آن
حضرت بصبا بروز خندق بود که آنرا غزوهٔ احزاب گویند چنانکه در کتب سیر مذکور است و قرآن مجید بدان ناطق است و قصهٔ اهلاک عاد بریح صرصر مشهور است و مقصود

یا ترجیح و تفضیل صبا است بر دبور یا بیان آنکه ریح مامور امر الهی است گاهی برای نصرت قومیست و گاهی برای اهلاک گروهی متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها
قالت ما رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم ضاحکا حتی اری منه لهواته گفت عائشه ندیدم من آن حضرت را خندان تا آنکه به بینم من لهوات او را لهوات بفتح
لام و ها جمع لهاة نام گوشت زائدکه در سقف نهایت فم است و بعض گفته اند که آنچه مابین آخر بیخ زبان تا آخر حلق از اعلای فم و بعض گفته اند قعر دهان و در صراح گفته لهاة کام انما کان یتبسم بود آن حضرت
مگر آنکه تبسم میکرد و در قاموس گفته که تبسم اقل ضحک و مشهور آنست که تبسم دندان سفید کردن و در صراح گفته دندان شیرین کردن فکان اذا رأی غیما او ریحا عرف ذلک فی وجهه پس
بود چون میدید آن حضرت ابر یا باد را دانسته و پیدا میشد و شناخته میشد اثر آن در روی مبارک وی از جهت خوف آنکه مبادا از آن بلای و زیانی بر مردم برسد مقصود آنست که آن حضرت در
شهود جلال حق دائم خائف و اندوهگین بود و هرگز بی غم و فارغ نبود و چون باد و باران میدیدند اندوهگین تر و غمگین تر میشد متفق علیه وعنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم اذا عصفت الریح قال بود آن حضرت چون سخت و تندی وزید باد میگفت اللهم انی اسألک خیرها وخیر ما فیها خداوندا من سوال میکنم ترا نیکی این باد که در ذات
اوست و نیکی آنچه در وست از آثار و منافع وخیر ما ارسلت به و پناه میجویم ترا از بدی این باد و چیزیکه در وست و بدی چیزی فرستاده شده است این باد برای آن
چیز و ارسلت بصیغهٔ مجهول غائب است و بلفظ معلوم مخاطب نیز روایت است واذا تخیلت السماء تغیر لونه و چون ظاهر میشد در آسمان ابر و آماده میشد برای باران متغیر
میشد رنگ آن حضرت و تخلیه ابر باران وار را گویند زیرا که محل تخیل و مظنه است وخرج ودخل واقبل وادبر و بیرون می آمد آن حضرت و درون میرفت و پیش می آمد
و پس میرفت فاذا مطرت سری عنه پس چون می بارید و بخیر میگذشت کشاده کرده میشد از وی خوف و دور برده میشد از وی خوف و سری بلفظ مجهول بتخفیف و تشدید
هر دو روایت است و تشدید برای مبالغه است فعرفت ذلک عائشة پس شناخت آن حالت را عائشه و دانست که بدیدن ابر و باران تغیری در آن حضرت پیدا
می آید و چون بخیر میگذرد خوشحال میگردد فسألته پس پرسید عائشه آن حضرت را از علت آن فقال لعله یا عائشة کما قال قوم عاد پس گفت آن حضرت شاید که این
ابر و باد ای عائشه مثل آن باشد که گفته است جماعهٔ عاد در آنچه حکایت کرده است پروردگار تعالی از حال ایشان فلما رأوه عارضا مستقبل اودیتهم قالوا هذا عارض
ممطرنا پس هرگاه که دیدند ایشان یعنی قوم هود که عاد نام ایشانست ابری را که ظاهر شد در کنارهٔ آسمان گفتند که این ابریست که باران آرنده است برای ما و آخر آیت این است
که بل هو ما استعجلتم به ریح فیها عذاب الیم این ابر بارنده نیست بلکه این عذابی است که شتابی میکردید شما در طلب آن بادیست که در وی عذاب دردناک است وفی
روایة و در روایتی بجای فاذا مطرت سری عنه اینچنین آمده است که ویقول اذا رأی المطر رحمة و عادت شریف آن بود که میگفت آن حضرت وقتیکه میدید باران
را خداوندا بگردان او را رحمت و برین وجه رحمة منصوب است یا معنی آن است که چون ابر میدید متر سید و چون بعد از وی باران می آمد میگفت این رحمت است از خدای تعالی و برین وجه رحمة
مرفوع است متفق علیه وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مفاتیح الغیب خمس خزائن غیب پنج علم است که نمیداند آنرا جز خدا و گفته اند که مفاتح جمع مفتح است
بفتح میم بمعنی مخزن و مفاتیح نیز روایت است جمع مفتاح بمعنی کلید یعنی علومی که رسیده میشود بآن بسوی مغیبات و طیبی گفته که مفاتیح و مفاتح هر دو جمع مفتح و مفتاح می آید ثم قرأ
پس تر خواند آن حضرت برای بیان آن پنج علم این آیت را ان الله عنده علم الساعة وینزل الغیث الآیه رواه البخاری وعن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لیست السنة بان لا تمطروا نیست قحط این که باران داده نشوید شما ولکن السنة ان تمطروا ولا تنبت الارض شیئا ولکن قحط این است
که باران داده شوید یعنی بسیار ببارد و نروید از زمین چیزی یعنی گمان نبرید که رزق و برکت و روئیدن از باران است بلکه از جناب حق است و بقدرت او است تعالی و تواند که
باران ببارد و چیزی نروید و قحط بوجود آید شعر نبارد هوا تا نگوئی ببار زمین نآورد تا نگوئی بیار و سنه بمعنی سال است غالب آمده در قحط سال و مراد در حدیث این معنی است
رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الریح من روح الله گفت آن حضرت باد از رحمت
الهی است یعنی غالب آنست که رحمت است و عذاب کافر نیز رحمت است بر مؤمنان یا مراد آنست که رحمت است بنسبت بیک قومی و عذاب است بنسبت بقوم دیگر
و در کلام حذف و اختصار است ای من روح الله ومن عذابه چنانکه گفت تاتی بالرحمة وبالعذاب می آرد گاهی رحمت را و گاهی عذاب را و چون آمدن باد بقدرت
و ارادت اوست فلا تسبوها پس دشنام مکنید آنرا وسلوا الله من خیرها وعوذوا به من شرها و سوال کنید خدا را از نیکی باد و پناه جوئید بخدا از بدی وی یعنی بنده
باید که راضی باشد بقضا و قدر الهی اگرچه بنسبت بوی بد باشد ولیکن از خدا نیکی خواهد باقی او حاکم است هرچه میخواهد میکند و میدهد رواه الشافعی وابو داؤد وابن ماجة و
البیهقی فی الدعوات الکبیر وعن ابن عباس ان رجلا لعن الریح عند النبی صلی الله علیه وسلم مردی لعنت و نفرین کرد و بد گفت و دشنام داد باد را و اظهار
کراهت کرد از وی فقال لا تلعنوا الریح پس گفت آن حضرت لعنت مکنید باد را فانها مامورة زیرا که بدرستی باد امر کرده شده است و مستحق لعن نیست وانه من لعن شیئا لیس
له باهل رجعت اللعنة علیه و بدرستی کسی که لعنت کند چیزی را که نیست آن چیز مر لعنت را سزاوار باز میگردد لعنت بر آن کس رواه الترمذی وقال هذا
حدیث غریب وعن ابی ابن کعب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تسبوا الریح دشنام نکنید باد را فاذا رأیتم ما تکرهون فقولوا
پس چون به بینید بادی را که ناخوش میدارید شما پس بگوئید اللهم انا نسألک من خیر هذه الریح خداوندا ما سوال میکنیم ترا از نیکی این باد وخیر ما
فیها و نیکی چیزیکه در او ست وخیر ما امرت به و نیکی چیزیکه امر کرده شده است این باد بدان چیز ونعوذ بک من شر هذه الریح وشر ما فیه وشر ما

امروت بعد وله الترمذي وعن ابن عباس قال ما هبت ريح قط الا جثا النبي صلى الله عليه وسلم على ركبتيه گفت ابن عباس نوزید بادی هرگز مگر
آنکه نشست آن حضرت بر دو زانوی خود و قال وگفت اللهم اجعلها رحمة ولا تجعلها عذابا خداوندا گردان این باد را موجب رحمت و مگردان او را ماده عذاب اللهم
اجعلها رياحا ولا تجعلها ريحا خداوندا بگردان او را ریاح و مگردان او را ریح قال ابن عباس في كتاب الله تعالى گفت ابن عباس که در کتاب خدا واقع شده است
انا ارسلنا عليهم ريحا صرصرا بدرستیکه ما فرستادیم بر عاد ریح صرصر یعنی باد سخت وارسلنا عليهم الريح العقيم و فرستادیم بر ایشان باد نازاینده که بار ور نمیگرداند
درختانرا وارسلنا الرياح لواقح و فرستادیم بادهای آبستنی کننده که درختان بار ور میشوند وان يرسل الرياح مبشرات و از آیات الهی است که میفرستد بادها را بشارت دهنده
باران رواه الشافعي والبيهقي في الدعوات الكبير بدانکه مشهور آنست که ریح بلفظ مفرد در عذاب استعمال می‌یابد چنانکه در دو آیت نخستین و ریاح بلفظ جمع در رحمت و دعای مذکور که در حدیث
ابن عباس آمده مبنی بر آنست و قول ابن عباس را که مذکور شد نیز مؤید آن ساخته اند و خطابی توجیه آن کرده که ریاح چون متکثر گردد سحابها را پیدا آرد و امطار بسیار آید و زروع و ثمار پیدا
گردد و چون یکباد می وزد عقیم میباشد اینچنین است اعتقاد عرب و ابو جعفر طحاوی این را منکر شده و استشهاد آورده بقول حق سبحانه وجرين بهم بريح طيبة و بانچه در بعض
احادیث آمده از استعمال مفرد در خیر و شر چنانکه در احادیث ابی هریرة گذشت الريح من روح الله تأتي بالرحمة والعذاب و قول آن حضرت انا نسألك من خير هذه الريح وخير ما فيها
و حدیث عائشه که مذکور شد و گفته اند که این حدیث که از ابن عباس مذکور شده ضعیف است مقاومت بآن احادیث صحاح نتواند کرد و طیبی گفته که البا ریح و ریاح چون
مطلق واقع شود این حکم دارد بخلاف آنکه مقید بوصف کرده و درین جا سخن بسیار است در شرح مذکور شده است وعن عائشة قالت كان النبي صلى الله
عليه وسلم اذا ابصرنا شئا من السماء بود آن حضرت چون میدید ابر را که پیدا میشد از آسمان یعنی سحاب میخواهد از ناشئ ابر را و ابر ناشئ آنرا گویند که پیدا میگردد
از میان زمین و آسمان و در صراح گفته که ناشئ نخست آنچه پیدا میشود از ابر ترك عمله میگذاشت آن حضرت کاری را که میکرد بجهت عروض خوف و خشیت واستقبله
و روی می آورد بآن ابر و قال و میگفت اللهم اني اعوذ بك من شر ما فيه خداوندا من پناه میجویم بتو از شر چیزی که درین ابر است فان كشفه الله حمد الله پس اگر کشاد
خدای تعالی آن ابر را حمد میگفت خدا را وان مطرت و اگر میبارید قال اللهم سقيا نافعا گفت خداوندا آب سود دهنده را وسقی بفتح سین و سکون قاف بتنوین بمعنی آب
نوشانیدن و بضم سین بی تنوین نیز روایت است و آن اسم است از استسقا بمعنی آب نوشیدن رواه ابو داود والنسائي وابن ماجة والشافعي واللفظ له
وعن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا سمع صوت الرعد والصواعق قال بود آن حضرت چون می شنید آواز غریدن ابر و آواز آتش که
از آسمان بارد میگفت اللهم لا تقتلنا بغضبك ولا تهلكنا بعذابك وعافنا قبل ذلك خداوندا مکش ما را بخشم خود و هلاک مکن ما را بعذاب خود و عافیت
و سلامت بخش ما را پیش از آن رواه احمد والترمذي وقال هذا حديث غريب الفصل الثالث عن عبد الله بن الزبير انه كان اذا سمع
الرعد ترك الحديث از عبد الله بن الزبیر آمده است که بود وی چون می شنید رعد را میانداخت سخن را و خاموش میشد از جهت ترس و هیبت و قال و میگفت
سبحان الذي يسبح الرعد بحمده والملائكة من خيفته پاکی آن خدای را که بپاکی یاد میکند رعد بثنای وی و فرشتگان از ترس وی و رعد اگر بمعنی آواز است اسناد
تسبیح بوی مجاز است زیرا که چون بسبب وی تسبیح کرده میشود گویا وی تسبیح میکند و اگر نام فرشته است حقیقت است والله اعلم رواه مالك كتاب الجنائز
جمع جنازه بفتح و کسر تخت که مرده را بر وی دارند و آنچه مرده بر وی نباشد آنرا نعش و سریر خوانند كذا في الصراح و در نهایه گفته جنازه بکسر و فتح میت بر سریر و بعض گویند
بکسر سریر و بفتح میت و قیل بالعکس و مشتق است از جنز بمعنی ستر باب عيادة المريض وثواب المرض عیادت و عیاد بکسر عین بیمار پرسی کردن و عواده بضم نیز آمده
مشتق از عود است بمعنی رجوع چه عائد رجوع میکند بسوی بیمار گاه گاه و عود نیز بمعنی عیادت آمده است الفصل الاول عن ابي موسى قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم اطعموا الجائع طعام دهید گرسنه را و طعام دادن گرسنه را سنت است اگر بحد اضطرار نرسیده است و فرض است اگر باضطرار کشیده و فرض کفایت اگر متعین نگردد
و فرض عین اگر متعین گردد وعودوا المريض و عیادت کنید بیمار را این نیز سنت است اگر کسی باشد که متعهد بیمار گردد و واجب است اگر متعهد نبود و عودوا بضم
عین و سکون واو وفكوا العاني و خلاص کنید اسیر را اگر بناحق بند کرده باشند یا حکم کرده باشد امیر بفدیه یعنی سربهای او و فکوا بضم فا و تشدید کاف و فک جدا کردن دو چیز
با هم در شده از یکدیگر رواه البخاري وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم حق المسلم على المسلم خمس حق مسلمان بر مسلمان
پنج است رد السلام جواب سلام دادن و سلام دادن نیز از حقوق اسلام است چنانکه در احادیث آمده و تخصیص رد بذکر بجهت اهتمام است که فرض است بر وجه
کفایت وعيادة المريض و بیمار پرسی کردن از اینجا معلوم میشود که عیادت حق اسلام است نه حق صحبت و از بعض کتب مفهوم میگردد که حق صحبت است و لهذا در جامع الاصول باب
العیاده در حقوق صحبت آورده و امام حجة الاسلام آنرا در حقوق اسلام ایراد کرده و اول مسامحه است بگردانیدن اسلام در حکم صحبت زیرا که مسلمانان همه در عهد نبوت اصحاب یکدیگر بودند
واتباع الجنائز و پیروی کردن جنازه‌ها و دنبال جنازه رفتن و نماز جنازه کردن نیز داخل این است و فرض کفایت است و ذکر اتباع بجهة اهتمام است و اشارت بآنکه می باید که توقف
کند بعد از نماز و پیروی کند هر قدری که تواند و توقف تا دفن افضل است واجابة الدعوة و قبول کردن خواندن بطعام اگر بدعتی از ملاهی و مناهی در آن جا نباشد و امام غزالی
گفته طعامی که بجهت مفاخرت و مباهات پزند و برای نام و آوازه بسازند نیز از اجابت دعوت است سلف کراهت میداشتند آنرا و تشميت العاطس نیز از حق مسلم بر مسلم دعا کردن

عطسه زننده را بیرحمک الله بشرط آنکه بگوید وی الحمد لله و تشمیت بشین معجمه و مهمله و اول فصیح تر است و مشتق است از آنچه مشتق است شوامت یعنی قوائم دابه گویا دعا است
مر عاطس را به ثبات قدم بر خیر و صحت یا از شماتت یعنی شاد شدن ببلای دشمن گویا دعا است بانلا شماتت اعدا از عاطس و ثانی از سمت یعنی هدی و سیرت و نیک
و تشمیت سنت عین است بر واحد و سنت کفایت است بر جمع و کلام بروی در باب عطاس و تثاؤب از کتاب الآداب بیاید ان شاء الله تعالی متفق علیه وعنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حق المسلم علی المسلم ست حق مسلمان بر مسلمان شش است قیل ما هن گفته شد چه چیز است و کدام است آن
شش یا رسول الله قال اذا لقیته فسلم علیه گفت چون پیش آئی مسلمان را پس سلام کن بروی و رد سلام لازم آنست و در حدیث اول رد سلام گفت و اکتفا کرد
بوی از ذکر سلام واذا دعاك فاجبه و چون بخواند ترا بطعام اجابت کن او را واذا استنصحك فانصح له و چون طلب نصیحت کند از تو نصیحت کن مر او را و
نصیحت در لغت خلوص است عسل ناصح یعنی خالص از شوب موم و مراد اینجا خیرخواهی و حق گزاری مسلمانان است و این سنت است و نزد استنصاح واجب واذا
عطس فحمد الله فشمته و چون عطسه زند مسلمان پس حمد گوید خدا را پس تشمیت کن مر او را و یرحمک الله بگو واذا مرض فعده و چون بیمار شود پس عیادت
کن او را واذا مات فاتبعه و چون بمیرد پس پیروی کن جنازهٔ او را و بعد از نماز گزاردن بروی نصیحت درین حدیث زیاده کرد و مراد حصر نیست در حقوق مسلمانی بسیاد آن
در هر مقام چیزی از آن بیان کرد و تواند که نزول وحی بر آن بتدریج باشد رواه مسلم وعن البراء بن عازب قال امرنا النبی صلی الله علیه وسلم بسبع ونهانا
عن سبع امر کرد ما را آن حضرت بهفت چیز و نهی کرد ما را از هفت چیز امرنا بعیادة المریض واتباع الجنائز وتشمیت العاطس ورد السلام واجابة الداعی
معانی این پنج لفظ معلوم شد وابرار المقسم و امر کرد ما را براست گردانیدن سوگند خورنده را و مقسم بضم میم و سکون قاف و کسر سین مخففه وابرار القسم بفتح قاف و سین
بمعنی سوگند نیز روایت است یعنی شخصی سوگند خورد بر فعل تو که این کار را البته خواهی کرد پس باید که بکنی تو آنرا تا سوگند وی راست گردد و حانث نشود یا سوگند خورد بر فعل
خود که البته این کار بکنم پس باید که سعی کنی در تیسیر و تحصیل این کار و بهم رسانیدن اسباب آن و بعض گفته اند که معنی آن است که اگر یکی دیگری را سوگند دهد بگوید بخدا سوگند بر تو که اینکار
بکن مستحب است بروی که بکند بجهت تعظیم اسم پروردگار تعالی اگرچه لازم نیست و در دو صورت سابق بجهت بر آوردن مسلمانان است از معصیت که حنث است ونصر
المظلوم و امر کرد ما را آن حضرت بیاری دادن کسی که بروی ستمی رفته است مسلمان باشد یا کافر ذمی و مستامن ونهانا عن خاتم الذهب و نهی کرد ما را از انگشتری طلا و
عن الحریر و از پوشیدن جامهٔ ابریشمی والاستبرق والدیباج بکسر دال و از پوشیدن استبرق و دیباج و در صراح گفته استبرق دیبای سطبر و دیباج فارسی معرب دیبا
و اینهمه اقسام حریر است والمیثرة الحمراء و نهی کرد ما را از میثرهٔ سرخ و میثره بکسر میم و سکون یا و فتح مثلثه فراش صغیر پر کرده شده به پنبه که بر زین نهند و بر وی نشینند
و آنرا اندرزین گویند و این از عادات عجم است که برسم تکبر و رعونت از حریر و دیبا و غیر آن بسازند و قید بحمرا ناظر در آن است که اگر سرخ نباشد حرام نیست و اگر نه قصد نخوت
بجهت ضعف و آسودگی بود نیز حرام نیست والقسی و نهی کرد از قسی بفتح قاف و تشدید سین مهمله نام جامهٔ منسوب بقس که قریه است از مصر از کتان مخلوط بحریر
و بعض گفته اند قسی یعنی قزی بزای نسبت بقز یعنی ابریشم و زای را بسین بدل میکنند و ذکر این ثیاب و احکام آن در کتاب اللباس بتفصیل بیاید وآنیة الفضة و نهی کرد
از آوندهای نقره وفی روایة عن الشرب فی الفضة و در روایتی آمده که نهی کرد از نوشیدن در آوند نقره و خوردن نیز همین حکم دارد فانه من شرب
فیها فی الدنیا لم یشرب فیها فی الآخرة پس بدرستیکه شان این است که کسی که نوشد در آوند فضه در دنیا ننوشد در آن در آخرت و این محروم گردانیده شود از آن همیشه یا
مدت طویل بجهت معاقبت بدین خطیه و آنیهٔ ذهب نیز همین حکم دارد و تخصیص بفضه بجهت جریان عادت است بشرب در آن یا این چون ادنی است حرمت ذهب بطریق اولی
خواهد بود و این منهیات مذکوره مخصوص بمردان است الا آنیهٔ فضه که حرام است بر مردان و بر زنان متفق علیه وعن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان المسلم اذا عاد اخاه المسلم لم یزل فی خرفة الجنة حتی یرجع بدرستیکه مسلمان چون عیادت میکند برادر مسلمان خود را همیشه میباشد در چیدن میوهٔ بهشت تا آن
وقت که باز میگردد از عیادت و خرفه بضم خا و سکون را آنچه چیده شود از میوه و مخرف و مخرفه بفتح میم و کسر را و فتح آن بستان و گاهی از خرفه نیز بستان اراده نمایند و گاهی بمعنی
کوچه میان دو رستهٔ نخیل آید و طیبی گفته که مناسب اینجا حمل برین معنی است بدلیل روایت دیگر که گفته من مخارف الجنة یعنی در بستان بهشت است در طریقی که موصل است
بدان فافهم رواه مسلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی یقول یوم القیمة یا ابن آدم مرضت فلم تعدنی بدرستیکه
پروردگار تعالی میگوید در روز قیامت ای آدمی بیمار شدم من پس باز پرس نکردی مرا قال یا رب کیف اعودك وانت رب العالمین گوید آدمی ای پروردگار من چگونه عیادت
کنم ترا و تو پروردگار جهانیانی و منزهی از بیماری قال اما علمت ان عبدی فلانا مرض فلم تعده گوید پروردگار تعالی آیا ندانستی تو ای آدمی که بندهٔ خاص من فلان بیمار شد
پس نپرسیدی او را اما علمت انك لو عدته لوجدتنی عنده آیا ندانستی تو که اگر تو عیادت میکردی آن بنده را می یافتی مرا نزد وی یعنی رحمت و رضای مرا نزد وی یا ابن آدم
استطعمتك فلم تطعمنی میگوید پروردگار در قیامت ای پسر آدم طلب طعام کردم از تو پس طعام ندادی مرا قال یا رب کیف اطعمك وانت رب العالمین گوید آدمی
پروردگار من چگونه طعام دهم ترا و تو پروردگار جهانیانی و پاک و منزهی از گرسنگی و از خوردن قال اما علمت انه استطعمك عبدی فلان فلم تطعمه گوید پروردگار تعالی آیا ندانستی تو که طعام
طلب کرد از تو بندهٔ من فلان پس طعام ندادی تو او را اما علمت انك لو اطعمته لوجدت ذلك عندی آیا ندانستی تو که اگر طعام میدادی تو آن بنده را می یافتی تو ثواب و جزای آن طعام را

من قال یا ابن آدم استسقیتك فلم تسقنی میگوید پروردگار تعالی روز قیامت ای ابن آدم آب طلبیدم از تو پس آب ندادی تو مرا قال یا رب کیف اسقیك وانت رب
العالمین گوید آدمی چگونه آب دهم ترا و تو رب عالمینی و منزهی و مبرائی از تشنگی و احتیاج آب قال استسقاك عبدی فلان فلم تسقه بگوید وی تعالی آب طلبید از تو بندهٔ من
فلان پس آب ندادی تو او را اما علمت انك لو سقیته وجدت ذلك عندی آیا ندانستی که اگر آب میدادی تو او را می یافتی جزای آنرا نزد من و در بعض نسخ اما علمت
انك چنانکه در قرائن دیگر است و بر تقدیر عدم علمت اما حرف تنبیه است پوشیده نماند که در عیادت مریض گفت اگر عیادت میکردی می یافتی مرا نزد وی و در طعام و شراب گفت
می یافتی جزای آنرا نزد من و در تفنن این عبارت مبالغه است در افضلیت عیادت از طعام و سقی کما لا یخفی و همین خبر را عارف رومی نظم کرده گفته است مثنوی آمد از حق سوی
موسی این عتیب کای طلوع نور تو کرده ز جیب مشرقت کردم بنور ایزدی من حقم رنجور گشتم نامدی گفت سبحانا که پاکی از زیان این چه رمز است این بکن یا رب بیان
باز فرمودش که من رنجور بیم چون نپرسیدی تو از روی کرم گفت یا رب نیست نقصانی ترا عقل گم شد این گره را بر گشا گفت ما را بندهٔ خاص گزین گشت رنجور او منم نیکو ببین
هست رنجوریش رنجوری من هست معذوریش معذوری من هر که خواهد همنشینی با خدا گو نشیند در حضور اولیا رواه مسلم وعن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه
وسلم دخل علی اعرابی یعوده روایت است از ابن عباس که آن حضرت در آمد بر اعرابی در حالی که عیادت میکرد او را وكان اذا دخل علی مریض یعوده و بود عادت
شریف آن حضرت که چون می در آمد بر مریض که عیادت میکرد او را قال له میگفت آن حضرت مر آن مریض را لا باس طهور ان شاء الله نیست باک یعنی غم مخور و
اندوهگین مباش از آنچه می یابی از درد و سختی بیماری زیرا که این پاک کننده است گناهان را و دور کننده است آنها را یا تنقیه و اصلاح کننده است مر بدن را نیز از اخلاط ردیه
و اجزای کثیفه فقال له لا باس طهور ان شاء الله پس باز گفت آن حضرت مر آن اعرابی را همین کلمه قال گفت اعرابی کلا نه این چنین است بل حمی تفور بلکه تبی است
که میجوشد چنانکه دیگ میجوشد فوران جوشیدن دیگ علی شیخ کبیر بر پیر بزرگ سال تزیره القبور زیارت میکناند این تب آن پیر را گورها را فقال النبی پس گفت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم فنعم اذن پس آری همچنین باشد اکنون که تو همچو میگوئی غضب کرد آن حضرت بروی که با وجود ارشاد بر طریق صبر و شکر از قبول آن ابا آورد و سلوک نکرد
طریق ادب را و بیرون رفت از حد اعتدال و براه کفران نعمت رفت و احتمال دارد که آن بیمار کافر بود اما گفته اند که ظاهر آنست که از جفاة اعراب و اجلاف ایشان بود که از شدت وجع آن
بیطاقتی کرد و بی تابی نمود و با وجود آن تکلف کرد در سجع که نه مقام آن بود و در غضب آمد آن حضرت و الزام کرد او را بفال بد و شوم که بر نفس خود کرد رواه البخاری وعن عائشة رضی الله
عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اشتکی منا انسان مسحه بیمینه بود آن حضرت که چون بیمار میشد از ما آدمی مسح میکرد آن حضرت آن آدمی را بدست
راست خود و میسود او را بدست مبارک خود و شکایت بمعنی مرض و درد می آید و شاکی و مشکو میگویند دردمند را که درد وی بسیار نباشد و اصل معنی راجع بشکایت است بمعنی گله
کردن ثم قال پستر میگفت آن حضرت و میخواند این دعا را اذهب الباس رب الناس ببر این درد را ای پروردگار آدمیان و باس در اصل بمعنی عذاب و سختی و حرب سخت
شدن آید واشف انت الشافی و تن درستی ده تو ئی تن درستی دهنده لا شفاء الا شفاؤك نیست شفا مگر شفای تو شفاء لا یغادر سقما شفائیکه نمی گذارد هیچ بیماری
و سقم بفتحتین و بضم و سکون هر دو لغت است مثل حزن و حزن و روایت اکثر بفتحتین است متفق علیه وعنها قالت کان اذا اشتکی الانسان الشیء منه بود
وقتی که شکایت میکرد آدمی چیزی را یا عضو و جزوی را از خود او کانت به قرحة او جرح یا می بود با آدمی ریشی یا خستگی کذا فی الصراح و گفته اند که مراد بقرح بفتح قاف و سکون راء چیزیکه
بیرون می آید بر اعضا همچو دمل و مانند آن و بجرح آنچه میرسد از زخم شمشیر و مانند آن و قرحه بضم قاف و فتح هر دو آید قال النبی صلی الله علیه وسلم باصبعه میگفت آن
حضرت در حالی که میگذرانید انگشت را بر جای درد و گفته است نووی که میگرفت آن حضرت آب دهن مبارک خود را باصبع خود و می نهاد آنرا بر خاک بعد از آن می نهاد انگشت
خاک آلوده را بر جای درد و مسح میکرد آنرا بدان و میگفت بسم الله بنام خدا تربة ارضنا بریقة بعضنا خاک زمین ما آمیخته آب دهن بعضی از ما لیشفی سقیمنا اگر یعنی
این فعل را تا تندرستی داده شود بیمار ما باذن ربنا بدستوری پروردگار ما و امر وی و این سریست از اسرار در علاج قروح و جروح آنچه میرسد در پی باید آنرا عقول و افهام و در قیمها
و افسونها آثار عجیبه است که ظاهر میکرد اسرار آن و مر افعال آن حضرت را اسرار غامضه است که موکول بعلم اوست و افهام و عقول قاصرها را بدان راه نیست و گرفتاران
تنگنای طبیعت و تفلسف خواهند که طلب حقائق آن کنند و دست و پای بزنند و بدان راه نیابند و از آنچه درین مقام گفته اند یکی آنست که قاضی بیضاوی که یکی از کبار ایشان
بوده است گفته که بتحقیق گواهی داده است مباحث طبیه که آب دهن را تاثیر است در نضج و تبدیل مزاج و تراب وطن را نیز تاثیر است در حفظ مزاج اصلی حتی که گفته اند مسافر را باید
که خاک از جای وطن خود با خود بردارد و پارهٔ از آن در ظرف آب بیندازد و از آن آب میخورده باشد تا ایمن شود از تغیر مزاج و تورپشتی گفته که آنچه سبقت میکند بفهم در تاویل این حدیث
آن نسبت که تربت ارض اشارت است بفطرت آدم و ریقه بعضنا بنطفه که پیدا میکرد بوی آدمی پس گویا تضرع و زاری میکند بزبان حال و قال که پروردگارا توئی که ابداع کردی
اصل اول را از خاک بعد از آن پیدا کردی با ولاد او را از آب جهنر خوار پس آسانست بر تو شفا دادن کسی که شان وی این است انتهی و بعضی از شارحان گفته اند که مراد بارض ارض مدینه
است که ثابت شده است مر آنرا خاصیت در شفای مریض و مراد بعض ذات کریم اوست صلعم و این وجه اخیر توجیهی وارد و نزدیک است و حقیقت حال همان است که گفته شد
والله اعلم متفق علیه وعنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اشتکی نفث علی نفسه بالمعوذات ومسح عنه بیده ما شکایت بود آن حضرت وقتیکه بیمار
میشد میدمید بر بدن مبارک خود بمعوذات بکسر واو مشدده که مراد بدان معوذتین است دو سورهٔ آخر قرآن یا با سورهٔ قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون یا آیات قرآنی است که متضمن معنی

تعوذ و تعویض اند و و ره میکرد و از بدن علت را بدست خود یعنی دست را بر تمام بدن تا آنجا که برسد میکشید اند و میسود فلما اشتکی وجعه الذی توفی فیه پس هرگاه که بیمار شد آن حضرت آن دردی که وفات یافت در آن کنت انفث علیه بالمعوذات التی کان ینفث بود من که میدمیدم بروی بمعوذات که میدمید بر خود و امسح بید النبی و مسح میکردم و میمالیدم بدست پیغمبر صلی الله علیه و سلم باین طور که میخواندم و دستهای آن حضرت را میگرفتم و در وی میدمیدم و بهر دو دست وی بدن او را مسح میکردم متفق علیه و فی روایة المسلم قالت کان اذا مرض احد من اهل بیته نفث علیه بالمعوذات گفت عایشه بود آن حضرت چون بیمار میشد یکی از مردمان خانهٔ وی میدمید بروی معوذتین وعن عثمان بن ابی العاص صحابی است عامل کردانید او را آن حضرت بر طائف روایت کرده از وی حسن بصری و ابن المسیب و جز ایشان انه شکی الی رسول الله صلی الله علیه و سلم وجعا یجده فی جسده روایت است از عثمان که شکایت کرد نزد آن حضرت دردی که می یافت آنرا در تن خود فقال له رسول الله پس گفت مرا و را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ضع یدک علی الذی یألم من جسدک بنه دست خود را بر آنجا یکه درد میکند از تن تو و قل و بگو بسم الله ثلثا سه بار و قل سبع مرات و بگو هفت بار اعوذ بعزة الله و قدرته من شر ما اجد و احاذر پناه میجویم بغلبه و بزرگی خدای تعالی و توانائی وی از بدی چیزیکه می یابم از درد در حال و می ترسم از زیادت و سرایت آن در مآل قال گفت عثمان ففعلت فاذهب الله ما کان بی پس کردم آنچه فرموده بود آن حضرت پس ببرد خدای تعالی آنچه بود بمن از درد رواه مسلم وعن ابی سعید الخدری ان جبرئیل اتی النبی صلی الله علیه و سلم فقال یا محمد اشتکیت روایت است از ابی سعید خدری که جبریل آمد آن حضرت را پس گفت بطریق پرسش یا محمد بیمار شدی فقال پس گفت آن حضرت نعم آری بیمار شدم قال گفت جبرئیل و خواندن این دعا را برای علاج آن حضرت بسم الله ارقیک بنام خدا افسون میکنم ترا من کل شیء یؤذیک از هر چیزیکه رنج دهد و آزار کند ترا من شر کل نفس از بدی هر ذات او عین حاسد و از شر هر چشم حاسد و کلمهٔ او بمعنی واو است و احتمال دارد که برای شک راوی باشد الله یشفیک خدا تندرستی دهد ترا بسم الله ارقیک بنام خدا افسون میکنم ترا رواه مسلم وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یعوذ الحسن والحسین بود آن حضرت که در پناه خدا میکرد حسن و حسین را رضی الله عنهما وعن سائر اهل بیت النبوة باین دعا که اعیذکما بکلمات الله التامة در پناه میگیرم شما را بکلمات خدا که تمام اند و نقصان بدیل تغیر و ابطال آنها را ه نیست و مراد بکلمات یا معلومات الهی است تعالی یا اسمای وی عز اسمه یا کتب منزله من کل شیطان از هر شیطان و شیطان نام هر متمرد و هر سرکش که از حد کند در گذرد بست از جن و انس و دواب وهامة و از هر هامه بتشدید میم هر جانور زهر دار کشنده چنانچه مار و آنچه نکشد آنرا سامه گویند مانند کژدم و زنبور و گاهی دواب را که بجنبد بر زمین و قصد آدمیان کنند مثل حشرات نیز هوام گویند و من کل عین لامة و از هر چشم بد و ندلم که فرود آید بر آدمی و برسد او را مثل دیوانگی و فساد قوی و اعضا و سحر و حسد و جز آن یعنی هر چشم بد که زیان رساند و یقول ان اباکما کان یعوذ بها اسمعیل و اسحق و میگفت آن حضرت خطاب با امین کرده که پدر شما که عبارت از ابراهیم خلیل است تعویذ میکرد باین کلمات اسمعیل و اسحق را رواه البخاری و در وی کان یعوذ بها است بضمیر مفرد و فی اکثر نسخ المصابیح بهما علی لفظ التثنیة و در اکثر نسخ مصابیح یعوذ بهما است بضمیر تثنیه راجع بدو کلمه که مدخول من اند یا بدو جملهٔ مستعاذ و مستعاذ منه و این تکلف است و لهذا گفته اند که ظاهر آن است که این سهو قلم است والله اعلم وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من یرد الله به خیرا یصب منه کسی که بخواهد خدای تعالی با آن کس نیکی را گرفته میشود یا می گیرد حق تعالی از وی یعنی از نفس و مال و اولاد وی تا موجب اجر و ثواب و کفارت ذنوب و رفع درجات گردد و یعنی مصیبت همیشه از قهر نیست گاهی متضمن لطف نیز می باشد اگر صبور و راضی گردد و اهل لطف است و اگر جزع و فزع و سخط کند علامت قهر است و مصیبت امر مکروه ناخوش برطبیعت آدمی که برسد و یکی را او را و یصب بضم یا و فتح صاد و کسر آن بر صیغهٔ مجهول و معلوم هر دو روایت است چنانکه در ترجمه اشارت بدو کرده شد رواه البخاری وعن ابی سعید عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ما یصیب المسلم من نصب نمیرسد مسلمان را از هیچ رنج و تعب و مشقت و دماندگی ولا وصب و نمیرسد درد و رنجوری و بعضی گویند درد و بیماری دائم ولا هم و نه اندوه و گداختن بیماری تن را ولا حزن و نه غم و اندوه خلاف سرور ولا اذی و نه آزار و رنجش ولا غم و نه اندوه و اندوهگین شدن و اکثر این معنی نزدیک یکدیگر اند چنانکه از کتب لغت ظاهر میگردد و فرق میان هم و غم آنست که هم در مستقبل می باشد چنانکه کاری و محنتی در پیش دارد که بقصد کردن آن رنج میکشد و غم در ماضی بود که رویی داد ناخوشی برنج رسیده است که بجهت آن تیرگی و بی ذوقی بر دل نشسته است که پوشیده است دل را و بالجمله هر چه بر مسلمانان از غم و محنت و آزار میرسد حتی الشوکة یشاکها تا آنکه خاریکه خلانیده میشود او آنرا الا کفر الله بها من خطایاه مگر آنکه پوشیده و می بخشد خدای تعالی باین مذکورات از مصائب چیزی از گناهان مسلمانان که صغائر باشند کذا قالوا متفق علیه وعن عبد الله بن مسعود قال دخلت علی النبی صلی الله علیه و سلم و هو یوعک گفت ابن مسعود در آمدم بر آن حضرت و حال آنکه وی تب زده شده بود و وعک حرارت تب و تیزی وی فمسسته بیدی پس بسودم آن حضرت را بدست خود فقلت پس گفتم یا رسول الله انک لتوعک وعکا شدیدا بدرستیکه تو هر آئینه که تب زده میشوی تب زده شدن سخت فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم اجل انی اوعک کما یوعک رجلان منکم آری من تب زده میشوم چنانکه تب زده میشوند دو مرد از شما قال فقلت ذلک لان لک اجرین ابن مسعود میگوید پس گفتم من آن یعنی تب زده شدن تو مثل تب زده شدن دو مرد بسبب آن است که مر ترا دو اجر است به مثل مضاعف است اجر و ثواب تو فقال اجل پس گفت آن حضرت آری بسبب این است ثم قال ما من مسلم یصیبه اذی من مرض فما سواه پس گفت آن حضرت نیست هیچ مسلمان که برسد وی را آزاری از بیماری پس چیزیکه جز بیماری است الا حط الله به سیئاته کما تحط الشجرة ورقها مگر آنکه فرو می افکند خدای تعالی بدین سبب بدیهای او را چنانکه فرو می افکند درخت برگهای خود را متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت ما رأیت احدا الوجع علیه اشد من رسول الله ندیدم من هیچ یکی را که درد بروی سخت تر بود از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از جنبش ...

و قوت حواس وي و درين رفع درجات و مضاعفت اجر و حکمتهاي ديگر است که جز علام الغيوب آنرا نداند متفق عليه وعنها قالت مات النبي صلى الله عليه وسلم
بين حاقنتي و ذاقنتي گفت عائشه رحلت کرد آن حضرت سر بر سينه من و حاقنه مغاک درميان چنبر گردن و کتف و ذاقنه طرف حلقوم که زير ذقن است يعني تکيه کرده بود بر من و
مطلع بودم بر شدت موت وي را فلا اکره شدة الموت لاحد ابدا بعد النبي پس مکروه نميدانم سختي مرگ را براي هيچ يکي هرگز بعد از پيغمبر صلى الله عليه وسلم پوشيده نماند که
شدت موت که نسبت بآن حضرت صلى الله عليه وسلم بود مناسب بعلو مقام اوست و متبادر از آن چنان ميدهد آيد که آن حضرت را اصلا کلفتي در موت نمي بود و
غايت شدت آن بود که حرارتي بود و آب بر روي مبارک ميپاشيد و ميفرمود ان للموت سکرات چنانکه در فصل ثاني بيايد رواه البخاري وعن کعب بن مالک قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل المؤمن کمثل الخامة من الزرع تفيئها الرياح قصة و حال مسلمان همچو قصه و حال شاخ تر و نرم از کشت است که مائل
و راجع ميکردانند آنرا بادها و خامه بجاي معجمه و تخفيف ميم گياه تازه و تر و تفئ بضم تا و فتح فا و کسر ياي مشدده و همزه تصرعها مرة و تعدلها مرة اخرى مي افکنند و مي اندازند بادها
آنرا يکبارگي و راست و برابر ميکردانند بار ديگر همچنين مسلمان کاهي مي اندازد او را حادثه ضعف و بيماري و کاهي راست و درست ميکرداند صحت و تندرستي حتى يأتيه اجله
تا آنکه مي آيد او را وقت موت و تمام ميکردد مدت حيات او و مثل المنافق کمثل الارزة المجذية و حال منافق همچو حال درخت صنوبر است که محکم و ثابت و برپا است التي
لا يصيبها شئ ان درختي که نمي رسد آن را چيزي از بادها و آفتها ارزه بفتح همزه و سکون را و زاي همچنين است روايت و ابو عبيده گفته که وي آرزه است بمد و کسر را و بفتح
آن نيز آمده بمعني درخت ثابت بيخ وي در زمين و مجذيه بضم ميم و سکون جيم و کسر دال معجمه و جذيه بکسر بيخ درخت را گويند حتى يکون انجعافها مرة واحدة تا آنکه مي باشد
افتادن آن درخت بر زمين يکبارگي و منافق هميشه توانا و تندرست است بي ضعف و بيماري ناگاه يکبارگي مي افتد و مي ميرد متفق عليه وعن ابي هريرة
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل المؤمن کمثل الزرع لا تزال الريح تميله حال مؤمن همچو حال کشت است که هميشه باد مائل مي گرداند و مي جنباند آنرا
ولا يزال المؤمن يصيبه البلاء و هميشه است مؤمن که ميرسد ورا بلا و مثل المنافق کمثل شجرة الارزة لا تهتز حتى تستحصد و حال منافق همچو حال درخت
صنوبر است که نمي جنبد تا آنکه درو ده نشود و بريده نگردد متفق عليه وعن جابر قال دخل رسول الله گفت جابر درآمد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم على
ام السائب بر ام سائب که صحابيه است و آن حضرت بديدن وي مي آمد در خانه او مي درآمد فقال مالک تزفزفين پس گفت آن حضرت بام السائب که تب لرزه داشت
چه شده است ترا که مي لرزي تزفزفين مأخوذ است از زف الطائر وقتي که فراخ ميکند هر دو بازوي خود را و ميجنباند براي و زاهر و آمده است قالت الحمى لا بارک الله
فيها گفت ام السائب سبب لرزيدن من تب است برکت نکند خداي در وي و حمى بضم حا و تشديد ميم حرارت عارضه در بدن فقال پس گفت آن حضرت لا تسبي الحمى
فانها تذهب خطايا بني آدم و شنام مکن تب لرزه را که بدرستيکه تب مي برد گناهان فرزندان آدم را کما يذهب الکير خبث الحديد چنانکه مي برد دمه آهنگري چرک
و پليدي آهن را رواه مسلم وعن ابي موسى قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا مرض العبد او سافر کتب له بمثل ما کان يعمل مقيما
صحيحا وقتي که بيمار ميشود بنده يا سفر ميکند و چيزي از عبادات و اوراد که در حالت صحت و اقامت داشت فوت ميکردد نوشته ميشود براي آن بنده آنچه بود که عمل ميکرد در حالتيکه
مقيم و تن درست بود رواه البخاري وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الطاعون شهادة لکل مسلم طاعون سبب شهادت هر مسلمان است
يعني هر که در طاعون صبر کند و نگريزد و بميرد شهيد مرده باشد در حق اجر و ثواب متفق عليه خليل گفته است که طاعون وبا است و ابن اثير گفته طاعون مرض عام و وباء عام
ميکردد بوي هوا پس فاسد ميکردد بوي مزاجها و بدنها و قاضي ابو بکر بن العربي گفته که طاعون و جمع غالب که اطفاي روح ميکند تسميه کردند بطاعون از جهت سرعت قتل وي بود در قاموس
طاعون و وبا را بيکديگر تفسير کرده و اطبا تفسير کرده اند طاعون را بورم مؤلم سياه سوزنده زهردار و با آنچه مي برآيد در بعض اعضاي بدن که نرم اند چنانکه زير بغل يا پس گوش يا ران و سياه
ميکرداند گرد خود را و کاهي سبز و سرخ ميباشد و فاسد ميکرداند عضو را اما آنچه در احاديث مذکور شده و بر گريختن از آن و بيرون رفتن از شهري که واقع شده باشد در آن نهي کرده و وعيد
نموده و تشبيه بفرار از زحف داده و بر صبر بر آن بشهادت حکم کرده مراد وبا و موت عام است و مرض عام و مخصوص بآنچه اطبا تعيين نموده اند نيست و لهذا در احاديث بلفظ
وبا و موت عام مذکور شده و اگر بلفظ طاعون نيز واقع شده اما مراد معني وبا است و غلط کرده هر که طاعون را بر مصطلح اطبا حمل کرده و در غير آن فرار مباح داشته و اگر فرضا بر
همين معني محمول باشد فردي از وبا خواهد بود نه مخصوص بآن و اين قائل ان احاديث را که در وي لفظ وبا و موت عام واقع شده چه خواهد گفت نسأل الله العافية وعن ابي
هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الشهداء خمسة شهيدان پنج قسم اند المطعون يکي آنکه بعلت طاعون مرده و به صبر بر آن جان سپرده و
المبطون دوم آنکه بعلت اسهال يا استسقا و انتفاخ بطن جان داده و بعض مطلق علت بطن را از درد و غيرآن مراد داشته و بعض گفته اند که مراد بمبطون کسي است که نگاه داشته
بطن را از اکل حرام و شبهه و در تقوي و ورع هلاک شده و احتمال دارد که مراد بوي گرسنه باشد که بعلت گرسنگي به تيغ فقر و مجاهده جان داده والله اعلم والغريق سوم آنکه در آب
غرق شده بشکستن کشتي و جز آن بعد از آن عمدا بجهل القاي نفس در تهلکه نکرده وصاحب الهدم چهارم آنکه در زير ديواري و بناي که افتاده مرده بفتح ها و سکون دال ويران
کردن و انداختن بنا و بفتح دال بناي افتاده و هدم بکسر دال ميت بهدم والشهيد في سبيل الله پنجم کشته شده در راه خدا در جنگ اعداي دين و آنکه بظلم کشته شده بي جنگ داخل
اوست و شهيد حقيقي کامل همين است و اقسام ديگر در حکم اويند و شريک اند در اجر و ثواب و لهذا اطلاق اسم شهيد بر وي کرده و گفت الشهيد في سبيل الله قتيل و مانند آن يعني ديگران

فهم که مشهور و متعارف است باسم شهید فافهم متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت سألت رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الطاعون گفت
عائشه پرسیدم من از آن حضرت از حقیقت طاعون و حکم آن فاخبرنی انه عذاب یبعثه الله علی من یشاء پس خبر داد آن حضرت مرا که طاعون عذابی است
که میفرستد آنرا پروردگار تعالی بر هرکه میخواهد از امم سابقه ولاحقه وان الله جعله رحمة للمؤمنین و خبر داد که خدای تعالی گردانیده است طاعون را مهربانی مر مسلمانان را
که صبر کنند و نگریزند و جان بحق تسلیم نمایند چنانکه فرمود لیس من احد یقع الطاعون فیمکث فی بلده صابرا محتسبا نیست هیچ یکی که واقع شود طاعون پس
درنگ کند در شهر خود و نه برآید در حالیکه صبر کننده و چشم دارنده است برای اجر و ثواب یعلم انه لا یصیبه الا ما کتب الله له در حالیکه میداند و یقین میدارد که نمیرسد و را از
مصیبت مگر آنچه نوشته و تقدیر کرده است خدای تعالی برای او الا کان له مثل اجر شهید مگر آنکه باشد مر او را مانند پاداش شهید رواه البخاری وعن اسامة
بن زید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الطاعون رجز ارسل علی طائفة من بنی اسرائیل طاعون عذابی است که فرستاده شده است بر گروهی
از بنی اسرائیل رجز بکسر را و سکون جیم در آخر زای عذاب و گاهی زای را بسین بدل کنند او علی من کان قبلکم یا بر کسانیکه بوده اند پیش از شما شک راویست که علی طائفة من بنی اسرائیل
فرموده یا علی من کان قبلکم فاذا سمعتم به بارض فلا تقدموا علیه پس چون بشنوید شما خبر طاعون را در زمینی و شهری غیر شهری که شما در آنجا باشید پس قدوم منمایید در آن زمین
و نروید در آن و تقدموا بفتح تا و سکون قاف و فتح دال از قدوم و در بعض روایات فلا تقدموا بضم تا و کسر دال یعنی اقدام منمایید و پیش نیایید آن زمین را تا القای نفس در
تهلکه لازم نیاید و اذا وقع بارض وانتم بها فلا تخرجوا فرارا منه و چون بیفتد و فرود آید طاعون بزمینی و حال آنکه شما در آن زمین باشید پس بیرون نیایید بجهت گریختن
از طاعون متفق علیه ضابطه در باب این است که در آنجا که هست نباید رفت و از آنجا که باشد نباید گریخت و اگرچه گریختن در بعض مواضع مثل خانه که در وی زلزله شده
یا آتش گرفته یا نشستن در زیر دیواری که خم شده نزد غلبه ظن بهلاک آمده است اما در باب طاعون جز صبر نیامده و گریختن تجویز نیافته و قیاس این بران مراد فاسد است که آنها از قبیل اسباب
عادیه اند و این از اسباب وهمی و بر سر تقدیر که گریختن از آنجا جائز نیست و هیچ جا وارد نشده و هرکه بگریزد عاصی و مرتکب کبیره و مردود است نسأل الله العافیة وعن انس قال
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت انس شنیدم آن حضرت را میگفت قال الله سبحانه وتعالی اذا ابتلیت عبدی بحبیبتیه ثم صبر
میگوید حق سبحانه چون مبتلا کردم بنده خود را بدو محبوبه وی یعنی بدو چشم وی یعنی نابینا کردم چشمان وی یا کور ساختم او را پس صبر کند آن بنده در این ابتلاء در ظاهر و باطن ناشکری ننماید و شکوه بد و
بداند که ابتلا بعمی از روی سخط و غضب الهی نیست بلکه از برای دفع مکروهی است که ببصر واقع میشود و از برای تکفیر ذنوب و رفع درجات است و شیخ ما که در آخر عمر اعمی شده میفرمود که
حلاوتی که در تمام عمر میخواستم اکنون حاصل شده عوضته منهما الجنة عوض دهم آن بنده را از آن حبیبتین بهشت را یرید عینیه میخواهد از حبیبتین بنده دو چشم بنده
اگر این کلام آن حضرت است صلی الله علیه وسلم ضمیر یرید عاید بحضرت عزت است جل جلاله و اگر کلام راویست ضمیر بحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم است رواه البخاری

الفصل الثانی عن علی رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما من مسلم یعود مسلما غدوة گفت علی مرتضی رضی الله عنه
شنیدم آن حضرت را که میگفت نیست هیچ مسلمانی که بیمار پرسی کند مسلمانی را در وقت بامداد مراد اینجا پیش از زوال است و غدوة بضم بامداد و بفتح سیر کردن و رفتن در وقت
بامداد الا صلی علیه سبعون الف ملك حتی یمسی مگر آنکه صلوة بفرستند و دعای رحمت کنند بر وی هفتاد هزار فرشته تا آنکه شام کند وان عاده عشیة
الا صلی علیه سبعون الف ملك حتی یصبح و عیادت کند وی را شبانگاه که مراد وی بعد از زوال است مگر آنکه صلوة بفرستند بر وی هفتاد هزار فرشته تا آنکه صبح کند
وکان له خریف فی الجنة و باشد مر او را بستانی در بهشت یا خریف بمعنی مخروف است یعنی آنچه چیده شود از میوه های بهشت رواه الترمذی وابوداؤد وعن
زید بن ارقم قال عادنی النبی صلی الله علیه وسلم من وجع کان بعینی زید بن ارقم انصاری که از مشاهیر صحابه است و در هفده غزوه حاضر شده و از خواص
علی بن ابی طالب بوده و در تصدیق وی نازل شده در سوره منافقین ان المنافقین لکاذبون میگوید که عیادت کرد مرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم از جهت دردی که بود در چشم من و در نسخه
بعینی بلفظ افراد رواه احمد وابوداؤد و از اینجا معلوم میشود که عیادت در درد چشم سنت است و قول آنکسیکه گوید که درد را عیادت نیست مردود است و اسناد این حدیث
صحیح است و آنکه بیهقی و طبرانی روایت کرده اند که سه چیز اند که در آنها عیادت نیست درد دل و عین و ضرس و صحیح آن است که موقوف است بر ابن کثیر چنانکه بیهقی تصحیح کرده است والله
اعلم وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ فاحسن الوضوء وعاد اخاه المسلم محتسبا کسیکه وضو کند پس نیک کند وضو را و عیادت کند برادر مسلمان
بقصد ثواب و اقامت سنت بوعد من جهنم مسیرة ستین خریفا دور گردانیده شود از دوزخ مقدار راه رفتن شصت سال و خریف سال را گویند و انس تفسیر خریف بسال
در نفس حدیث آمده است که پرسیده شده یا ابا حمزه خریف کدام است گفت سال و وجهش آنست که عرب ابتدای تاریخ سال از خریف اعتبار کنند که اول بریدن خرما و انگور و سائر
غلات ایشان در خریف است رواه ابوداؤد وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یعود مسلما فیقول سبع مرات نیست هیچ مسلمانی
که عیادت کند مسلمانی را پس گوید هفت کرت اگر عدد و تکریر دعا تا سه است و در بعض ادعیه هفت نیز آمده است و تواند که تخصیص این عدد در این مقام برای دفع بلا از هفت اعضا باشد
والله اعلم اسأل الله العظیم رب العرش العظیم ان یشفیك سؤال میکنم خدای بزرگ که پروردگار عرش بزرگ است که تندرستی دهد ترا الا شفی مگر آنکه تندرستی داده شود آن مسلمان الا
ان یکون قد حضر اجله مگر آنکه باشد که بتحقیق حاضر شده وقت موت و تمام شده مدت حیات وی که آنرا علاجی نیست رواه ابوداؤد والترمذی وعن علی ان النبی صلی الله علیه وسلم

کان

كان يعلمهم من الحمى ومن الاوجاع كلها ان يقولوا و هم از ابن عباس است که آن حضرت بود که تعلیم میکرد صحابه را از جهت تپ بلکه از جهت همه دردها اینکه بگویند
بسم الله الكبير بنام خدای بزرگ اعوذ بالله العظيم پناه میجویم بخدای بزرگ من شر كل عرق نعار ومن شر حر النار از بدی هر رگ پر شده از خون یا برنده خون و از بدی
گرمی آتش رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب لا يعرف الا من حديث ابراهيم بن اسمعيل وهو يضعف في الحديث روایت کرد این حدیث را
ترمذی و گفت این حدیث غریب است شناخته نمیشود مگر از حدیث ابراهیم بن اسمعیل و وی نسبت ضعف کرده میشود در حدیث وعن ابي الدرداء قال سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول من اشتكى منكم شيئا میفرمود آن حضرت کسیکه شکایت کند از شما چیزی را از درد و بیماری او اشتكاه اخ له یا شکایت کند برادر وی مراد یعنی
مسلمانی فليقل پس باید که بگوید و بخواند این دعا را برای خود یا برادر خود ربنا الله الذي في السماء پروردگار ما خدای است که در آسمانست مقصود تبری است از خدایان زمین
که بتان اند و لهذا حکم کرد آن حضرت بایمان زنی که پرسیده شد از وی خدا کجا است گفت در آسمان و تاویل این همانست که در تاویل قول حق سبحانه و هو الله في السموات
وفي الارض و قول وی و هو الذي في السماء اله وفي الارض اله گفته اند تقدس اسمك پاک است نام تو ای پروردگار از تهمت نقصان و عدم تاثیر امرك في السماء
والارض امر تو در آسمان و زمین است که تدبیر کار کائنات آسمانی و زمینی بدان میکنی چنانکه فرمود و اوحى في كل سماء امرها و فرمود و يتنزل الامر بينهن كما رحمتك
في السماء چنانکه رحمت تو در آسمان است و عام و شامل است اهل آنرا که همه محل رحمت اند بخلاف زمین و اهل وی که رحمت خاص مختص است به بعض دون بعض که مومنان
نه کافران اگر چه رحمت عام که افاضه وجود و لوازم آنست شامل است همه را لقوله تعالى ورحمتي وسعت كل شيء فاجعل رحمتك في الارض پس بگردان رحمت
خاص خود را نیز در زمین اغفر لنا حوبنا بیامرز مارا گناه ما را و حوب بضم حاء و فتح آن بمعنی اثم است و بعض گفته اند که فتح لغت اهل حجاز است و ضم لغت بنی تمیم و بمعنی حزن و وحشت
و جهد و وجع و هلاک و بلا نیز آمده و پوشیده نماند که همه این معانی صالح اراده اند و مراد موجب حوب و اسباب آنست وخطايانا و بیامرز گناهان ما را و خطایا گناهانی که
بطریق خطا بوجود آمده و گاهی بر مطلق گناهان نیز اطلاق یابد انت رب الطيبين تو پروردگار پاکانی این علت طلب مغفرت گناهانست یعنی بیامرز ما را تا از گناهان پاک
شویم و قابل تربیت و رحمت خاص تو شویم انزل رحمة من رحمتك فرود فرست رحمتی خاص عظیم را از جنس رحمتهای تو وشفاء من شفائك و بفرست شفای از
شفاهای تو على هذا الوجع برین درد مندی و رنجوری فيبرأ پس به شود و دور گردد این وجع رواه ابو داؤد وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم اذا جاء الرجل يعود مريضا فليقل چون بیاید مرد در حالیکه پرسش میکند بیمار را پس باید که بگوید اللهم اشف عبدك خداوندا تندرستی ده بنده خود را ينكأ لك
عدوا تا جراحت کند و قتل کند برای تو و تقویت دین و اعلای کلمه تو دشمنان دین را و نکایت بمعنی جراحت کردن است و قتل بسیار کردن و بمعنی ایلام به اجماع نیز آمده است و بهمزه و
بیهمزه هر دو آمده و بهمزه پوست باز کردن از ریش و جراحت و جراحت بر جراحت کردن نیز آمده او يمشي لك الى جنازة یا برود برای تو و برای رضای تو و ادای حق دین تو
بسوی جنازه و تخصیص نکایت عدو و مشی جنازه بذکر از میان سایر افعال بمناسبت آنست که چون مریض بود و بر شرف موت بود بعد از آن ذکر کرد آنچه متعلق بود بسنت اماتت اعداء و
دعا و امداد موتی و طیبی گفته که جمع میان نکایت و تشییع جنازه بجهت آنست که در اول انزال عقابست بر دشمنان خدا و در ثانی ایصال رحمتست بر دوستان وی رواه ابو داؤد وعن
علي بن زيد روایت است از علی بن زید بن عبد الرحمن بن جدعان قرشی تیمی بصری که از تابعین بصره است عن امية بضم همزه و فتح میم و تشدید تحتانیه تابعیه است روایت دارد از عائشه
انها سالت عائشة عن قول الله عز وجل که امیه پرسید از عائشه از حقیقت معنی قول حق جل و علا که این آیت است ان تبدوا ما في انفسكم او تخفوه يحاسبكم به الله اگر پیدا کنید چیزی را
که در دلهای شماست یا پنهان دارید آن را حساب میکند شما را بآن خدای تعالى وعن قوله و پرسید از قول وی تعالى من يعمل سوءا يجز به هر که بکند بدی را پاداش داده میشود بوی باعث بر
پرسیدن معنی این دو آیت آن است که آیت نخستین دلالت دارد که بندگان حساب کرده میشوند بانچه مضمر دارند در انفس خود از خطرات ذنوب و اندیشه‌های بد و آیت دوم حکم میکند که آدمیان جزا داده
میشوند بهر عمل بد قلیل یا کثیر پس مشکل شد بر ایشان و متحیر شدند که چکار کنند زیرا که ممکن نیست اجتناب از آن فقالت عائشة ما سالني عنها احد منذ سالت رسول الله پس
گفت عائشه سوال نکرد مرا از این محاسبه و مجازات هیچ یکی از آن گاه که پرسیدم من پیغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم از تفسیر این دو آیت فقال پس گفت آن حضرت هذه معاتبة
الله العبد این محاسبه و جزا که مذکور است درین دو آیت عتاب کردن خدا است بنده را بما يصيبه من الحمى بآنچه میرسد بنده را از تپ و بیماری والنكبة و از نکبت بفتح نون عتاب
و خشم گرفتن و ملامت کردن دوست بر دوست خشم را از جهت بی ادبی که از وی بوجود آمده با وجود محبت وی و لطف بر وی در دل و در صراح گفته که عتاب ناز کردن و خشمگینی پیدا کردن
و نکبت آنچه برسد آدمی را از حوادث دهر حتى البضاعة يضعها في يد قميصه تا این مصیبت که پاره از مال می نهد بنده آنرا در دست پیراهن خود که عبارت از آستین است و عادت آنست
بر نهادن پاره مال در آن فيفقدها پس گم میکند وی آن بضاعت را فيفزع لها پس متاثر شود و متغیر میگردد و فریاد میکند و می طلبد آن بضاعت گم شده را یعنی این محاسبه و جزا مواخذه خشم و عتاب است
و در نهایه مواخذه و عذاب و عقاب است در آخرت پس باید که بنده دل بد نکند و اندوهگین نگردد بلکه خوشحال گردد و مسرور باشد که سبب تکفیر ذنوب و رفع درجات است نظم من ترا غمگین و گریان زان کنم
تا کت از چشم بدان پنهان کنم زان بجوشانم که مکروه منی بلکه تا گیری تو ذوق چاشنی زان حدیث تلخ میگویم ترا تا ز تلخیها فرو شویم ترا تو ز تلخی چون همه پر خون شوی پس ز تلخیها همه بیرون شوی حتى ان العبد
ليخرج من ذنوبه كما يخرج التبر الاحمر من الكير تا آنکه بنده هر آئینه بیرون می آید از گناهان خود چنانکه بیرون می آید زر سرخ از بوته در قاموس گفته تبر بکسر زر و نقره یا آنچه از کان می بر آید پیش از
ریختن در کالبد و در مجمع البحار گفته که تبر ذهب خالص و فضه پیش از آن که سکه زنند نام وی عین است رواه الترمذي وعن ابي موسى ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لا يصيب

عبد انکه نمیرسد هیچ بنده را مصیبتی و رنجی قلیل حقیر فما فوقها او دونها پس آنچه بالای اوست یا فرود اوست احتمال دارد فوق در عظم و دون در حقارت یا عکس و اول ظاهر
تراست الا بذنب مگر بسبب گناهی که کرده است و خطائی که از وی رفته است درویشی را بند نعلین موشی بریده می نالید و می گفت آه چه گناه کرده ام که جزای آن این یافته ام وما
یعفوا الله عنه اکثر و آنچه عفو و محو میکند و در میگذراند خدای تعالی از وی بیشتر است وقرأ و خواند آن حضرت موافق این حال این آیت را که وما اصابکم من مصیبة فبما
کسبت ایدیکم ویعفو عن کثیر و هر چه میرسد شما را از مصیبت پس بسبب چیزیست که کرده است لزاوستهای شما یعنی ذاتهای شما و عفو میکند خدای تعالی از بسیاری از آن رواه الترمذی
وعن عبد الله ابن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد اذا کان علی طریقة حسنة من العبادة ثم مرض بدرستیکه بنده چون می باشد بر حالت
نیک از عبادت پس تر بیمار شود قیل للملک الموکل به گفته میشود مر فرشته را که گماشته شده است بر وی اکتب له مثل عمله اذا کان طلیقا بنویس برای وی مانند عمل وی در
وقتی که بود رها غیر مقید باین بیماری یعنی عملی که در حالت صحت میکرد حتی اطلقه تا آنکه رها کنم اورا و تندرست گردانم اورا او اکفته الی یا ضم کنم اورا و گرد آرم اورا بسوی خود
یعنی بمیرانم وعن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا ابتلی المسلم ببلاء فی جسده قیل للملک چون مبتلا گردانیده میشود مسلمان و آزموده میشود
ببلای در تن او گفته میشود مر فرشته را اکتب له صالح عمله الذی کان یعمل بنویس برای وی عمل نیک زیرا که میکرد پیش از ابتلا فان شفاه غسله وطهره پس اگر شفا میدهد
میشوید اورا خدای تعالی بمبالغه و پاک میگرداند اورا وان قبضه غفر له ورحمه و اگر قبض میکند ورا و می میراند می آمرزد مر اورا و رحمت میکند اورا رواهما روایت
کرده است این هر دو حدیث را فی شرح السنة وعن جابر بن عتیك بر وزن کریم انصاری معاویست منسوب است بمعاویه که یکی از اجداد او بود حاضر شد بدر
و مشاهد را که بعد از وست و در تقریب گفته صحابی جلیل است و خلاف کرده شد در شهود وی بدر را قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الشهادة
سبع سوی القتل فی سبیل الله شهادت هفت قسم است جز کشته شدن در راه خدا که فرد کامل متعارف است ازان المطعون شهید آنکه مرد بطاعون شهید است
والغریق شهید وصاحب ذات الجنب شهید و خداوند ذات الجنب که بیماریست مشهور است و آن قرحه است که حادث میگردد در داخل پهلو نزدیک بدل و سینه و
نشان او تنگی نفس و تپ است و او را اقسام و احکام و اسباب و علاماتست که در کتب طب مذکور است و در شرح سفر السعادت مجملی ازان ذکر کرده شده است والمبطون شهید
معنی مبطون معلوم شد وصاحب الحریق شهید و خداوند آتش که ناگهان در آتش افتد و بسوزد والذی یموت تحت الهدم شهید و آنکه بمیرد زیر بنای افتاده که افتد
بروی و سابقا فرق میان هدم بسکون دال و فتح آن معلوم شد و اینجا بفتح مناسب تر است والمرأة تموت بجمع شهید و زنی که بمیرد بجمع بضم جیم و بعضی بکسر جیم گفته اند و سکون
میم بمعنی مجموع یعنی آنکه بمیرد در ولادت و بیرون نیاید ولد وی و آنکه عقب ولادت بمیرد نیز همین حکم دارد و بعض تفسیر کرده اند بکر زیرا که بکارت مجموع است در وی مثل ولد و در حدیث
دیگر آمده است و هر زنیکه بجمع مرده و برده نشده دختری او می در آید در بهشت رواه مالك وابوداود والنسائی وعن سعد قال سئل رسول الله صلی الله علیه و
سلم روایت است از سعد بن ابی وقاص رض که پرسیده شد آن حضرت ای الناس اشد بلاء کدام از آدمیان سخت تر است اندر وی بلا و آزمایش قال الانبیاء ثم الامثل فالامثل
گفت سخت ترین آدمیان در بلا پیغمبران اند پس تر هر که فاضل تر مرتبه بمرتبه چنانکه اولیا و علما و صلحا بر تفاوت مراتب و درجات یبتلی الرجل علی حسب دینه مبتلا گردانیده میشود
مرد بر اندازه دین وی فان کان فی دینه صلبا پس اگر باشد مرد در دین خود سخت و درشت اشتد بلاؤه سخت میشود بلای وی زیرا که وی صاحب یقین است پس صبر
میکند بران و میداند که مبلی حق است در اینجا الطاف خفیه است پس کامل میگردد ایمان وی و قوی میگردد محبت وی و مکفر میگردد سیئات وی و بلند میگردد درجات وی و
ان کان فی دینه رقة و اگر باشد در دین وی نرمی و تنکی هون علیه آسان و سبک کرده میشود بر وی تا بی صبری نکند و بیرون نیاید از نقبه دین از جهت عدم
قوت ایمان و یقین پس تالیف قلب وی میکند به نعمت و قول وی فما زال کذلك پس همیشه است مرد همچنین و هم بر این حال حتی یمشی علی الارض ما له ذنب
تا آنکه میرود بر زمین و حال آنکه نیست مر او را گناهی بیان حال مردی است که صلب است در دین رواه الترمذی وابن ماجة والدارمی وقال الترمذی هذا
حدیث حسن صحیح وعن عائشة قالت ما اغبط احدا بهون موت بعد الذی رأیت من شدة موت رسول الله صلی الله علیه وسلم
گفت عائشه رشک نمیبرم هیچ یکی را بآسانی و سبکی مردن بعد از آنچه دیدم از سختی مردن آن حضرت یعنی پیش ازین رشک بردم بر هر که بآسانی می میرد و بعد از آنکه دیدم سختی
موت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دیگر رشک بر کسی بآسانی موت نبردم و اعتقاد کردم که خیریت در سختی موتست نه آسانی رواه الترمذی والنسائی و بیان سختی در حدیث
آینده بیاید وعنها قالت رأیت النبی صلی الله علیه وسلم وهو بالموت وعنده قدح فیه ماء گفت عائشه دیدم آن حضرت را و حال آنکه آن حضرت
در حالت موت بود و نزد وی قدحی بود که در وی آب است وهو یدخل یده فی القدح و آن حضرت می در آورد دست خود را در قدح ثم یمسح وجهه پس مسح
میکرد روی مبارک خود را و می بر آورد دست تر را بر روی از جهت حرارتی که می یافت ثم یقول پس میگفت اللهم اعنی علی منکرات الموت خداوندا یاری ده مرا بر جانکنی
سخت مرگ او علی سکرات الموت یا گفت یاری ده بر سکرات موت شک راویست و سکرات جمع سکرة بسکون کاف این نیز بمعنی سختی و محنت و بی هوشی است و
تسکیر بمعنی خفه کردن آید رواه الترمذی وابن ماجة و شیخ ما اجل اکرم اوحد محمد البکری المصری رحمة الله علیه سبب سکرات موت مر آن حضرت را صلی الله علیه وسلم وجوه متعدده بیان
نموده یکی آنکه مزاج شریف نبوی اعدل امزجه بود پس احساس و تالم اکثر و در بلغت اثر آن اکبر بود چنانکه فرمود انی لاوعك کما یوعك رجلان منکم چنانکه گذشت دیگر آنکه تعلق روح بسبب لطیف وی

و تعشق بوی اقوی و اوفی بود پس تألم وی بمفارقت وی بیشتر و قوی‌تر باشد دیگر آنکه در اینجا تسلیهٔ امت است که چون ببینند که نقل روح پاک وی باین صورت است آسان کند
بر هر یکی حال نفس وی دیگر آنکه حقیقت شریف وی جامع جمیع اکوان بود پس فراق روح وی از جسد شریف گویا فراق تمامهٔ ارواح است از تمامهٔ اجساد دیگر آنکه آن حضرت
متولی امور مملکت الٰهیه و کماشتهٔ درگاه عزت بود که تمامهٔ امور و احکام کون و مکان بوی مفوض بود و کدام دایرهٔ مملکت واسع‌تر از مملکت و سلطنت وی بود و عادت
مستمرهٔ کماشتگان است که چون رجوع بدرگاه سلطان نمایند بجهت استعداد سوال و حساب وهمی و هراسی بحال شان راه یابد که چه طور برآید و شیخ ما شیخ عبدالوهاب متقی از
شیخ خود شیخ علی متقی رحمهما الله علیهما نقل میکردند که در وقت وفات میفرمودند اگر شدت سکرات از ما مشاهده کنید اندوهگین نشوید که آن لازم مقام و منصب قطبیت است
دیگر آنکه نازل کردانیده شد بر وی دران وقت از تنزلات احدیت و تجلیات صمدیت اسرار انوار عزت ربوبیت که در زمان وحی نازل میشد و این آخر آن اوقات و اتم و اکمل
آن حالات بود و این سکرات مشاهدات و افاضات بود که بسبب ضیق نطاق جسمانیت از تحمل آن در صورت سکرات و مجاهدات مینمود و این وجه اوجه وجوه است و اوفق بمقام و
حال شریف او ست والله اعلم دیگر آنکه ادراک و احساس بلقای خاص مناسب آنچه نزد وی بود از خوف و خشیت و هیبت و اجلال و معرفت جناب حق و استکانت و عبودیت
در حضرات قرب چنانچه فرموده اعرفکم بالله اخوفکم منه هر که عارف‌تر ترسان‌تر از ین جهت ظاهر شد بر وی آنچه ظاهر شد دیگر استطارت شوق بآن لقای . وحی طبیعت حامل بود
بر اسراع و اضطراب گویا میخواست روح شریف وی که زود برآید و برود و بسرعت و رغبت آن قرب خاص مندرج گردد پس ناشی میشد بقهر عالم طبیعت و ضغط ضعیف
مزاج بشریت حالتی که قوی میشد بوی انفعال و ظاهر میشد بوی سلطان آن حال دیگر تعلق اهل این عالم بذات شریف وی صلی الله علیه وسلم از آنجا که علاقهٔ محبتی بحضرت علیه وی
وابنه و تمثل صور این تعلقات در مرآت جوهر وی که ساطع‌تر و صاف‌تر از همه سراپا است پس ظاهر شد از انجا قلقی و التفاتی پس حاصل شد آنچه حاصل شد دیگر آنکه پروردگار
جل و علا جاری کردانید و باقی داشت رسول خود را صلی الله علیه وسلم با وصاف عبودیت که اشرف اوصاف و اجل محامد انصاف است و این کمالی است خاص بر آن حضرت را
و مقتضای مزاج مقام عبودیت منازلهٔ مکاره و معانات و مقاسات شدائد است و لهذا گفت نزد موت ولد شریف وی ابراهیم العین تدمع و القلب یحزن و انا علی فراقک لمحزونون
یا ابراهیم انتهی این است آنچه گفته‌اند و امثال این نیز میتوان گفت و درک حقیقت حال شریف وی اجل و اعلا و ارفع است از آنکه عقول و افهام و علوم و معارف عقلا و علما و عرفا
حاصر و ضابط و حاوی آن تواند بود و او برتر از آنست که آید بخیال و هر چه گویند حکم تاویل متشابهات دارد و ما یعلم تاویله الا الله والله اعلم وعن انس قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا اراد الله بعبده الخیر عجل له العقوبة فی الدنیا چون خواهد خدای تعالی به بندهٔ خود نیکی را شتاب دهد مر او را سزای گناهان او را در دنیا زیرا که عذاب دنیا سهل است
و مدت دنیا قصیر بهر نوع که باشد میگذرد و اذا اراد الله بعبده الشر امسک عنه بذنبه و چون خواهد خدا به بندهٔ خود بدی نگاه میدارد از وی عقوبت او و میگذارد او را بگناه وی
حتی یوافیه به یوم القیمة تا آنکه تمام میدهد وی تعالی بنده را آنچه مستحق است آن را از عذاب بسبب آن گناه روز قیامت عرب میگوید وفی فلانا حقه یعنی ادا حق وی را تمام و وافی رواه الترمذی
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان عظم الجزاء مع عظم البلاء بدرستیکه بزرگی پاداش با بزرگی بلا است هر چند بلا بیشتر و سخت‌تر جزا تمام‌تر و وافرتر و عظم
بضم عین و سکون ظا اسم است از تعظیم وان الله و بدرستیکه خدای عز و جل اذا احب قوما ابتلاهم چون دوست میدارد گروهی را مبتلا میکرداند و آزمایش میکند ایشان را
و همچنین چون دشمن میدارد گروهی را مبتلا میکرداند ایشان را و این شق را ذکر نکرده از جهت فهم وی از سیاق که گفت فمن رضی فله الرضی پس کسیکه خوشنود بود از خداوند تعالی
در بلا پس مر او راست خوشنودی از وی تعالی و من سخط فله السخط و کسیکه خشم گیرد و راضی نگردد پس او را خشم و بی رضائی است پس رضا و سخط بنده سبب و علامت رضا و
سخط پروردگار و محبت و عداوت او است صحابه رضی الله عنهم از یکدیگر سوال میکردند که بچه معلوم گردد رضا و سخط الٰهی از بنده جواب میدادند اگر بنده از خدای راضی است
خدا نیز از بنده راضی است و اگر ساخط است ساخط رواه الترمذی و ابن ماجة وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال البلاء
بالمؤمن و المؤمنة همیشه می باشد بلا مرد مسلمان یا زن مسلمان فی نفسه در ذات هر یکی با آلام و امراض و اذایا و ماله و در مال هر یکی بهلاک و نقصان و ولده و در
اولاد بمرض و موت و اینها همه سبب کفارت ذنوب و محو خطایای وی میشود حتی یلقی الله و ما علیه من خطیئة تا آنکه پیش می‌آید وی خدای را در روز جزا و حال
آنکه نیست بر وی هیچ گناهی رواه الترمذی و روی مالک نحوه وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وعن محمد بن خالد السلمی بضم سین
و تخفیف لام مفتوحه عن ابیه عن جده از پدرش از جدش و جد او صحابی است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد اذا سبقت
له من الله منزلة لم یبلغها بعمله بدرستیکه بنده چون در گذشته باشد برای وی از خدا مرتبه و درجهٔ بلند یعنی تقدیر کرده باشد الله تعالی برای وی منزلتی که نمی‌تواند رسید
بنده بآن منزلت بعمل صالح خود ابتلاه الله فی جسده او فی ماله او فی ولده مبتلا میکرداند او را خدای تعالی در تن وی یا در مال وی یا در اولاد وی ثم صبره علی
ذلک پس شکیبا میکرداند او را بران بلا حتی یبلغه المنزلة التی سبقت له من الله تا آنکه میرساند این بلا و صبر کردن بران یا میرساند خدای تعالی بسبب این بلا و صبر آن
بنده را بمرتبه‌ای که در گذشته است مر او را از خدا رواه احمد و ابو داود از اینجا معلوم میشود که بنده بصبر کردن بر بلا بمرتبه و مقامی میرسد که بطاعت و عبادت نمی‌رسد شیخ امام
اجل ابو عبدالله محمد بن علی حکیم ترمذی رحمه الله و قدس سره میگوید که بیمار شدم من در ایام گذشته بیماری سخت و چون شفا داد مرا الله تعالی تصور کردم و اندازه کردم در نفس خود آنچه بدیر
کرد مرا وی بجهت این علت در مقدار این مدت و میان عبادت ثقلین در همین مدت پس گفتم با خود اگر مخیر گردانیده شوم من در وجود این علت و در آنکه عبادت ثقلین میبود درین مدت بکدام ازین دو میل میکردم

کدام یکی را اختیار میکنم پس صحیح شد عزم من و ثابت شد یقین من و واقع شد بصیرت من برآنکه آنچه اختیار کرد پروردگار من برای من اکثر است اندروی شرف و اعظم اندروی
اجر و انفع از روی عاقبت و آن علتی و مرضی که تدبیر کرد لطف پروردگار تعالی برای من و بندگی است خالی از شائبه عجب و ریا و دانستم که این قول که بلا ما اختیار کرده ایم چه سبب است
و این مسئله را در رسالهٔ تسلیة المصاب لنیل الاجر والثواب بتفصیل بیان کرده شده است وعن عبد الله بن الشخیر بکسر شین معجمه و تشدید خای معجمه مکسوره در آخر را صحابی است در
بصره نزول کرده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل بضم میم و کسر مثلثه مکسوره مشدده یعنی تصویر کرده شد و پیدا کرده شد ابن آدم آدمیزاد والی جنبه تسع
و تسعون منیته و حال آنکه بجانب پهلو وی است یعنی نزدیک با وی و متصل با وست نود و نه مرگ یعنی آفات و بلایا که اسباب مرگ و هلاک اند ان اخطأته المنایا وقع
فی الهرم حتی یموت اگر خطا میکند او را و میرسد بوی مرگها و اسباب آن می افتد در پیری تا آنکه می میرد یعنی آدمی مشمول و محاط است ببلایا و مصائب بی اندازه که خلاصی
ندارد از آنها و اگر با در اخلاص یافت از ان می افتد در پیری که دردی و دوا و بلای بی منتهاست و دروی از مردن چاره نیست والبته می باید مرد رواه الترمذی وقال هذا حدیث
غریب وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یود اهل العافیة یوم القیمة حین یعطی اهل البلاء الثواب دوست میدارند و آرزو میبرند اهل
عافیت که در دنیا از بلایا و مصائب سالم بودند روز قیامت در وقتی که داده شود اهل بلا را ثواب این را که لو ان جلودهم کانت قرضت فی الدنیا بالمقاریض کاشکی
پوستهای ایشان بریده و پاره پاره کرده میشد در دنیا بکاردها رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن عامر الرام مخفف رامی یعنی تیرانداز و عامر ابن
الرام نیز میگویند و صحیح اول است صحابی است که یک حدیث دارد و این نیز بسند مجهول مرویست قال ذکر رسول الله گفت ذکر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم الاسقام بیماریها را فقال ان المؤمن اذا اصابه السقم ثم عافاه الله پس گفت که مسلمان چون میرسد او را بیماری پس صحت می بخشد او را خدای تعالی کان کفارة
لما مضی من ذنوبه میباشد بیماری پوشنده مرچیزی را که گذشت از گناهان وی و موعظة له فیما یستقبل و میباشد پند مر او را در آنچه پیش می آید اند ان و
ان المنافق اذا مرض ثم اعفی و بدرستیکه منافق چون بیمار شود پس عافیت داده شود کان کالبعیر عقله اهله ثم ارسلوه میباشد مانند شتر که بستند او را کسان
او پس رها کردند فلم یدر لم عقلوه ولم ارسلوه پس در نیافت آن شتر بجهت عدم تمیز که چرا بستند او را و چرا گشادند او را همچنین منافق بخلاف مؤمن که می داند که بیمار کردن وی
برای تادیب و تهذیب وی بود و عافیت برای پند پذیر شدن و شکر گزاردن و قدر نعمت شناختن است فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله وما الاسقام چه
چیز است بیماریها و کدام است من نمی شناسم آنرا والله ما مرضت قط بخدا سوگند بیمار نشده ام من هرگز فقال قم عنا پس گفت آن حضرت برخیز و دور شو از پیش ما فلست
منا پس نیستی تو از ما ظاهر آنست که آن مرد منافق بود کذا فی شرح الشیخ والا این شدت و درشتی نمی فرمود رواه ابو داود وعن ابی سعید قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم اذا دخلتم علی المریض فنفسوا له فی اجله چون در آئید شما بر بیمار برای پرسش وی پس گشاده دهید او را و ببرید غم او را در
درازی مدت حیات او چنانکه گویند غم مخور باکی نیست شفا خواهی یافت دراز خواهد بود عمر تو فی الصراح تنفیس آسایش دادن و رهایش دادن از غم فان ذلک لا یرد شیئا
و یطیب بنفسه زیرا که بدرستیکه تنفیس باز نمی گرداند چیزی را که مقدر است و خوش میکند نفس وی و یطیب بتخفیف است و باز انده است و در بعض نسخ یطیب نفسه
بتشدید یاء بدون با یعنی خوش میکردانند نفس او را رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب وعن سلیمان ابن صرد بضم صاد و فتح را
صحابی است خیر فاضل عابد شریف عمر دراز یافته و از کشندگان امام شهید حسین بن علی رضی الله عنهما کینه کشی کرده و شهید کشته و عمر وی نود و سه بوده رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من قتله بطنه کسی که کشت او را اشکم وی یعنی وی در تفسیر مبطون در فصل اول معلوم شد لم یعذب فی قبره عذاب کرده نشود او را
در گور وی رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث غریب

الفصل الثالث عن انس قال کان غلام یهودی یخدم النبی بود پسری از قوم
یهود که خدمت میکرد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم شیخ ابن حجر گفته که واقف نشدم بر اسم او و بعض گفته اند که نام او عبد القدوس بود فمرض فاتاه النبی پس بیمار شد
آن غلام پس آمد او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعوده در حالتی که عیادت میکند آن حضرت او را فقعد عند رأسه پس نشست آن حضرت نزد سر آن غلام
فقال له اسلم پس گفت مر او را مسلمان شو فنظر الی ابیه وهو عنده پس نگاه کرد آن غلام بجانب پدر خود و پدر وی نزد وی بود فقال پس گفت پدر اطع
ابا القاسم فرمان برداری کن ابو القاسم را ابو القاسم کنیت شریف آن حضرت است و یهود بیشتر آن حضرت را باین کنیت ذکر میکردند و باسم مبارک که محمد است کمتر یاد
میکردند تا ملزم نشوند بذکر این اسم شریف در توریت فاسلم پس مسلمان شد آن غلام فخرج النبی صلی الله علیه وسلم وهو یقول الحمد لله الذی انقذه
من النار پس بیرون آمد آن حضرت و حال آنکه وی میگوید شکر مر خدای را که برهانید او را از آتش دوزخ رواه البخاری و درین حدیث جواز استخدام کافر است و جواز عیادت
وی بامید واری اسلام وی و گفته اند که اگر خویشی یا همسایگی داشته باشد نیز میتوان کرد وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من عاد مریضا نادی
مناد من السماء کسی که عیادت میکند بیماری را آواز میدهد آواز دهنده از آسمان یعنی فرشته طبت وطاب ممشاک خوشی باد ترا در دنیا و خوش باد بپای رفتن تو یا جای مشی تو در آخرت یا هم
در دنیا یا هم در آخرت و درینجا اشارت است بافضلیت عیادت پیاده وتبوأت من الجنة منزلا و بگیری تو از بهشت منزل را و توانند که این همه جملها خبر باشد از جانب پروردگار تعالی
از حال عیادت کننده رواه ابن ماجه وعن ابن عباس ان علیا رضی الله عنهم خرج من عند النبی صلی الله علیه وسلم فی وجعه الذی توفی فیه در روایتی است که

عباس که علی بر آمد از نزد آن حضرت در درد و بیماری وی که وفات یافت آن حضرت در آن درد فقال الناس پس گفتند مردم یا ابا الحسن کیف اصبح رسول الله چگونه صبح
کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال اصبح بحمد الله بارئا گفت صبح کرد و شکر خدا به شونده از بیماری یعنی الحمد لله که بهتر است امروز و او بآنست که چون از حال بیمار
بپرسند جواب به بهی و خوبی گویند رواه البخاری وعن عطاء بن ابی رباح بفتح را و تخفیف با تابعی مکی از اعلام علما و اجلهٔ فقها امام ابو حنیفه گفت ندیدم من از آنها که دیدم
فاضلتر از وی و بود اسود و اعور اشل اعرج بعد از آن اعمی شد روزی که فوت کرد او زاعی گفت مات ارضی اهل الارض قال قال لی ابن عباس گفت عطا گفت مرا ابن عباس
الا اریك امرأة من اهل الجنة آیا ننمایم ترا زنی از اهل بهشت قلت بلی گفتم بلی بنما قال هذه المرأة السوداء گفت این زن سیاه و نام وی اختلاف است بعضی
سعیره گفته بضم سین و فتح عین و بعض سقیره و سکیره و بقاف و کاف بدل عین و بعض با شطه و بعض خدیجه والله اعلم اتت النبی آمد این زن پیغمبر را صلی الله علیه
وسلم فقالت پس گفت یا رسول الله انی اصرع بدرستی که من صرع زده میشوم نام بیماری مشهور و انی اتکشف بتای فوقانیه و بدرستیکه من برهنه میشوم یا می ترسم و ملاحظه میکنم
از کشف عورت پس تکشف بمعنی اجتناب از کشف باشد چنانکه تاثم بمعنی اجتناب و خوف از اثم فادع الله لی پس دعا کن خدا را برای من که عافیت دهد فقال ان شئت صبرت
ولك الجنة پس گفت آن حضرت اگر میخواهی صبر کنی و باشد مر ترا بهشت وان شئت دعوت الله ان یعافیك و اگر میخواهی دعا کنم خدا را که عافیت دهد فقالت اصبر پس گفت
آن زن صبر میکنم و بهشت میخواهم فقالت انی اتکشف فادع الله ان لا اتکشف پس گفت من برهنه میشوم و می ترسم از برهنگی پس دعا کن خدا را که برهنه نشوم فدعا لها پس دعا کرد
مر آن زن را متفق علیه و درین حدیث دلیل است بر جواز ترک تداوی بامید ثواب آخرت و بر علاج امراض بدعا و التجا بحق وعن یحیی بن سعید قال ان رجلا جاءه الموت
فی زمن رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از یحیی بن سعید انصاری که از تابعین است روایت میکند از انس و غیر وی از صحابه و قدما گفت که مردی آمد او را موت در
زمان آن حضرت فقال رجل هنیئا له مات ولم یبتل بمرض گوارا باد مر او را که مرد و مبتلا کردانیده نشده به بیماری فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
ویحك وای تو عجب از تو ما یدریك و چه دانا نید ترا لو ان الله ابتلاه بمرض فکفر عنه من سیئاته اگر میبود این که خدای تعالی می میراند و می آزمایید او را به بیماری پس
کفارت میکرد از وی از بدیهای وی هنر میبود مر او را رواه مالك مرسلا وعن شداد بن اوس صحابی است وی و پدر وی والصنابحی بضم صاد نسبت است بصنابح بن زاهر
نام او عبد الله است اختلاف است که صحابی است یا تابعی روایت است ازین دو کس انهما که ایشان دخلا علی رجل مریض یعودانه در آمدند بر مردی در حالی که عیادت میکنند
آن مرد را فقالا له پس گفتند مر آن مرد را کیف اصبحت چگونه صبح کردی و چه حال داری قال اصبحت بنعمة گفت آن مرد صبح کرده ام متلبس و مصحوب بنعمت و حال خوش دارم
قال شداد ابشر بکفارات السیئات خوش خبر و خوش حال باش بخصلتهائیکه پوشنده بدیها است و حط الخطایا و بفرو دافکندن گناهان فانی سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول ان الله عز وجل یقول زیرا که من شنیده ام آن حضرت را که میگفت که خدای تعالی میگوید اذا انا ابتلیت عبدا من عبادی مؤمنا چون
من مبتلا کردانم یعنی به بیماری بنده از بندگان خود را که مؤمن است فحمدنی علی ما ابتلیته پس ثنا کند آن بنده مرا بر مبتلا کردانیدن من او را فانه یقوم من مضجعه
ذلك پس بدرستی که آن بنده برمیخیزد از ان خوابگاه خود که در آنجا بیمار افتاده است کیوم ولدته امه من الخطایا همچو روز زائیدن مادر او را یعنی پاک و منزه از گناهان و تقول
الرب و میگوید پروردگار تبارك و تعالی بملائکه که کاتب اعمال اند انا قیدت عبدی و ابتلیته من بند کردم بندهٔ خود را به بند بیماری و مبتلا کردانیدم و آزمایش
کردم او را فاجروا له ما کنتم تجرون له وهو صحیح پس اجرا کنید و بنویسید و ثابت کردانید برای وی از اعمال چیزیکه میبودید که می نوشتید و اجرا می کردید برای وی در حالی که
وی تن درست بود و اجروا بفتح همزه و سکون جیم امر است از اجرا بمعنی راندن و مجری وادن وظیفه و مهم رواه احمد وعن عائشة رض قالت قال رسول الله صلی الله
علیه اذا کثرت ذنوب العبد ولم یکن له ما یکفرها من العمل چون بسیار میگردد گناهان بنده و نمی باشد مر او را عملهای نیک که بپوشد آن گناهان را و ببرد آنها را ابتلاه
الله بالحزن لیکفرها عنه مبتلا میکرداند آن بنده را خدای تعالی باندوه تا تکفیر کند آنها را از ان بنده رواه احمد وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من عاد مریضا لم یزل یخوض الرحمة کسیکه بپرسد بیمار را همیشه می درآید و شنا میکند دریای رحمت را و غرق میکرود در آن خوض آب درآمدن حتی یجلس تا آنکه می نشیند فاذا جلس
اغتمس فیها پس چون می نشیند فرو می رود در دریای رحمت و غرق میگردد در ان رواه مالك واحمد وعن ثوبان مولای آن حضرت است و همیشه در خدمت میبود در سفر و حضر ان رسول
الله صلی الله علیه وسلم قال اذا اصاب احدکم الحمی روایت میکند که آن حضرت گفت وقتی که برسد یکی را از شما تب فان الحمی قطعة من النار پس بدرستیکه
تب پاره ایست از آتش فلیطفئها عنه بالماء پس باید که بمیراند آن آتش را از خود و بآب گفته اند که این مخصوص است به بعض انواع تپ که حادث است از حرارت چنانکه معتاد اهل حجاز است
و چون بیان آن حضرت علاج جسمانی را به تبع و طفیل است و مقصود اصلی از منصب نبوت بیان علاج روحانی است استقصا نکرد در تعلیم انواع امراض و اقتصار نمود بر بیان علاج آنچه اکثر و
اغلب است و قوع آن در ان بلاد والله اعلم و تحقیق این در کتاب طب مذکور باید شرح قول آن حضرت الحمی من فیح جهنم الحدیث و مناسب آن بود که مصنف این حدیث را هم در آن کتاب
ذکر میکرد زیرا که درین حدیث ذکر عیادت مریض و ثواب مرض نیست بعد از ان بیان اطفای نار حمی فرمود بقول خود فلیستنقع فی نهر جار پس باید که بیفتد در جوی روان و لیستقبل جریته
و باید که پیش آید روان شدن جوی را یعنی بهمان جانب بیفتد که آب میرود و جریه بفتح جیم و کسر آن فیقول پس میگوید بسم الله بنام خدا فادم درین جوی اللهم اشف عبدك خداوندا شفا بده بنده
خود را و صدق رسولك بعد ما بعث [illegible] گفته اند پیغمبر خود را که این علاج خوب است و خبر داده است که هر که این علاج کند شفا می یابد بعد صلوة الصبح قبل طلوع الشمس بحذاء فعل یا [illegible]

بامداد پیش از برآمدن آفتاب ولیغمس فیه ثلث غمسات ثلثة ایام و باید که غوطه زند دروی سه غوطه سه روز این بیان فلیستنقع و ایضاح اوست و این عبارت احتمال دارد
که سه غوطه در سه روز باشد هر روز یک غوطه و احتمال دارد که هر روز سه غوطه باشد فان لم یبرأ فی ثلث فخمس پس اگر به نشود در سه روز پس پنج روز است علاج آن فان لم یبرأ فی
خمس فسبع پس اگر به نشود در پنج روز پس هفت روز فان لم یبرأ فی سبع فتسع پس اگر به نشود در هفت روز پس نه روز فانها لاتکاد تجاوز تسعا باذن الله پس بتحقیق
آن تب نزدیک نیست که بگذرد نه روز را بدستوری خدای عز و جل رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن ابی هریرة قال ذکرت الحمی عند رسول الله
گفت ابو هریره ذکر کرده شد تب را نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فسبها رجل پس دشنام کرد آنرا مردی فقال النبی صلی الله علیه وسلم لاتسبها فانها تنفی الذنوب
دشنام مکن تب را زیرا که وی دور میکند گناهان را کما تنفی النار خبث الحدید چنانکه دور میکند آتش چرک آهن را که گداختن و مقتضای این شکرگذاری است بر آن ولهذا مشایخ
گفته اند که وظیفه در بلا شکر است چنانکه در نعمت از جهت تضمن الطاف خفیه را ولیکن چون بنده ضعیف است و ناتوان صبر را بدل شکر ساختند رواه ابن ماجة وعنه
قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم عاد مریضا فقال ابشر فان الله یقول وهم از ابی هریره است گفت که آن حضرت عیادت کرد بیماری را که تب داشت
پس گفت خوش باش زیرا که بدرستیکه خدای تعالی میگوید هی ناری اسلطها علی عبدی المؤمن فی الدنیا تب آتش من است میگمارم آن را بر بنده من که
مؤمن است در دنیا لیکون حظه من النار یوم القیمة تا باشد تب بخش آن بنده از آتش دوزخ روز قیامت عوض آن رواه احمد وابن ماجة والبیهقی
فی شعب الایمان وعن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان الرب سبحانه وتعالی یقول روایت است از انس که آن حضرت گفت که پروردگار
تعالی میگوید وعزتی وجلالی سوگند بعزت ذات من و جلال صفات من لااخرج احدا من الدنیا بیرون نمی آرم هیچ یکی را از دنیا ارید اغفر له که میخواهم بیامرزم او را
حتی استوفی کل خطیئة فی عنقه تا آنکه تمام میگیرم جزای هر گناهی را که در گردن اوست بسقم فی بدنه واقتار فی رزقه بسبب بیماری در تن وی و تنگی در رزق وی
و بفتحتین و اقتار بکسر همزه و سکون قاف یعنی گناهان که از وی بوجود آمده جزای آن را میدهم در دنیا به بیماری و فقر میدهم پس مغفور میگردد و از عذاب آخرت نجات می یابد مقصود آنکه فقر و بیماری
مکفر ذنوب اند رواه رزین وعن شقیق قال مرض عبد الله فعدناه شقیق که از کبار ثقات تابعین و از علمای عاملین است و زمان شریف آن حضرت را دریافته و بشرف
رویت مشرف نشده و از یاران مخصوص ابن مسعود است گفت بیمار شد عبد الله بن مسعود پس عیادت کردیم او را فجعل یبکی پس گریستن گرفت ابن مسعود
فعوتب پس ملامت کرده شد و خشم گرفتند بر وی حاضران بگمان آنکه از الم بیماری و محبت حیات دنیا می گرید فقال انی لاابکی لاجل المرض پس گفت
از بهر بیماری لانی زیرا که من و در بعض نسخ انی لام بدرستیکه من سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت المرض کفارة بیماری کفارة است
گناهان را وانما ابکی انه اصابنی علی حال فترة و میگریم مگر از جهت آنکه رسید بیماری مرا بر حال فتور و ضعف که حال پیریست فترت بفتح فا و سکون تا سستی ولم یصبنی علی
حال اجتهاد و نرسید مرا مرض در حال قوت و کوشش که وقت جوانی بود لانه یکتب للعبد من الاجر اذا مرض زیرا که نوشته میشود مر بنده را از مزد وقتی که بیمار میشود ما کان یکتب
له قبل ان یمرض چیزی که بود که نوشته میشد مر او را پیش از آنکه بیمار گردد فمنعه منه المرض پس باز داشت بنده را از آن عمل بیماری پس چون در وقت جوانی و قوت در حال صحت
عمل بسیار بود در مرض نیز بسیار می نوشتند و در وقت پیری و ضعف کم است کم می نویسند کاشکی در جوانی بیمار میشدم که عمل بسیار می نوشتند اینجا میگویند که چون در مرض همان عمل
نویسند که در صحت میکرد پس فضیلت در تمنی مرض در حال قوت و کثرت عمل چه باشد جوابش آنکه تمنی میکند کتابت عمل و اثبات آن را بی تعب و مشقت در عمل پس اگر مرض میشد آن کثرت
عمل میبود و نوشته میشد عمل بی تعب در عمل یا از جهت آنکه عملی که در مرض نوشته میشود خالی است از شائبه ریا و سمعه و عجب فافهم رواه رزین وعن انس قال کان النبی روایت است
از انس گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لایعود مریضا الا بعد ثلث عیادت نمی کرد بیماری را مگر پس از سه شب رواه ابن ماجة والبیهقی فی شعب الایمان
بدانکه بعضی از محدثان گفته اند این حدیث موضوع است و سنت نزد ایشان عیادت است در اول مرض نه بعد از گذشتن سه روز کذا فی شرح الشیخ جمهور علما بر آنند که عیادت مقید
بزمانی نیست زیرا که امر بوی مطلق است هر وقت که کند خواه اول خواه آخر و گفته اند که این حدیث ضعیف است جدا و راوی او که مسلمة بن علی است متروک است و ابو حاتم گفته که این
حدیث باطل است و در احیاء العلوم گفته که عیادت کرده نشود مریض مگر بعد از سه روز باین حدیث و گفته که در استعجال شماتت است و فیه ما فیه وعن عمر بن الخطاب قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخلت علی مریض فمره یدعو لک چون در آئی بر بیماری پس بفرما او را که دعا کند ترا فان دعاءه کدعاء الملائکة زیرا که دعای
بیمار مانند دعای فرشتگان است و شاید که این بجهت آن است که بنده در مرض قریب است از درگاه حق و مبرا است از احکام بشریت از اکل و شرب و حصول صفا و طهارت باطن بجهت
توجه بعالم غیب والله اعلم رواه ابن ماجة وعن ابن عباس قال من السنة تخفیف الجلوس وقلة الصخب فی العیادة عند المریض گفت ابن عباس از سنت است
سبک کردن نشستن و کم کردن بانگ و فریاد در عیادت نزد بیمار صخب بصاد مهمله و خای معجمه مفتوحتین بمعنی آواز و در نسخ بتحریک و تسکین هر دو ضبط کرده اند و بسین و صاد هر دو
بمعنی فریاد کردن و اضطراب اصوات قال گفت ابن عباس در استدلال بر قلت صخب وقال رسول الله و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لما کثر لغطهم واختلافهم
که بسیار شد آواز صحابه و اختلاف ایشان قوموا عنی برخیزید و دور شوید از پیش من پس معلوم شد که آواز و فریاد نزد بیمار مکروه است لغط بفتح لام و غین معجمه و طای مهمله صوت یا
اصوات مبهم که مفهوم نگردد معنی آن و تحقیق این حدیث در باب وفات النبی صلی الله علیه وسلم بیاید انشاء الله تعالی رواه رزین وعن انس قال قال رسول الله صلی الله

علیه وسلم العیادة فواق ناقة بیمار پرسی مقدار زمانی است که میان دو دوشیدن شتر ماده است ومراد به دو دوشیدن آنست که چون یکبار دوشید نداند کی صبر میکنند چنانچه
پستانهای ناقه را مساس میکنند وبدست میفشرند یا بچه او را میگذارند تا شیر فرود آید فواق بضم فا وفتح نیز روا است وفی روایة سعید بن المسیب مرسلا ودر روایت سعید
ابن المسیب که از کبار تابعین است بطریق ارسال آمده است افضل العیادة سرعة القیام فاضلترین عیادت شتاب برخاستن است وسبب ده وی خوف ملال و
کوفت بیمار است ومگر یکی دوست او وست واو را خوش می آید نشستن وحکایت کردن آن دیگر است این داخل عیادت نیست صحبتی است که با وی میدارد حق عیادت علی
العموم همان قدر است فافهم رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم عاد رجلا فقال له ما تشتهی روایت آ
از ابن عباس که آن حضرت عیادت کرد مردی را پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم چه میل داری وچه میخواهد دل تو از جنس طعام قال اشتهی خبز بر گفت میخواهم نان گندم
فقال النبی گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم من کان عنده خبز بر فلیبعث الی اخیه کسی که باشد نزد وی نان گندم پس باید که بفرستد بسوی برادر خود ثم قال النبی
صلی الله علیه وسلم اذا اشتهی مریض احدکم شیئا فلیطعمه وقتی که بخواهد ومیل کند بیمار یکی از شما چیزی را پس باید که بخوراند او را ما داشتهای صادق است
وآن نشان صحت است ونیز گاهی زیان نمی کند بعض بیماران را خوردن از آنچه میل دارند اگر اندک باشد تقویت میکند طبیعت را وصحت می آرد ولیکن چیزی که ضرر او غالب نباشد
وبالجمله این حکم که فرمود کلی نیست بلکه جزئی است وطیبی گفته که این مبنی است بر توکل یا نومیدی از حیات ودر حدیث آمده است که بزور مدهید بیماران خود را طعام وشراب
زیرا که خدای تعالی میخوراند ومی نوشاند ایشان را رواه ابن ماجة وعن عبد الله بن عمرو قال توفی رجل بالمدینة ممن ولد بها گفت مرد مردی بمدینه از آن کسانیکه
زائیده شده بودند بمدینه یعنی در مدینه زائیده وهم در مدینه مرد فصلی علیه النبی پس نماز گزارد بر وی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آن حضرت یا لیته مات بغیر
مولده ای کاش می مرد این مرد در غیر جای زائیدن خود یعنی در غربت می مرد قالوا ولم ذلک گفتند صحابه وچرا است این حکم واین آرزو یا رسول الله قال گفت ان الرجل
اذا مات بغیر مولده قیس له من مولده الی منقطع اثره در بهشت که مرد چون می میرد در غیر مولد خود اندازه گرفته میشود مر او را از مولد وی تا بریده شدن نشان پای وی یعنی تا آنجا
که منتهی شده است سفر وی ومرده است وطیبی گفته که مراد با ثر مدت حیات است یعنی تا موضع قطع اجل وی ومعنی اول که ما گفتیم ظاهر تر است ومال این معنی هم بدان است فی
الجنة اندازه کرده میشود این مسافت در بهشت ظاهر لفظ این می در آید که تقدر این مسافت او را در بهشت جای می دهند اما این مراد نخواهد بود چه این مقدار از مکان در جنب سعت
جنت اعتبار ندارد واگر چه در حدیث آمده است که جای یکتا زیانه در بهشت بهتر از دنیا است اما مراد اینجا مبالغه در ثواب است مگر آنکه گفته شود مراد ثواب عملی است که کرده میشد
در مقدار این مسافت ومخصوص نیست بعملی که در مولد کرده وطیبی گفته که مراد آنست که کشاده شود در قبر او مقدار ما بین قبر وی ومولد وی وکشاده میشود دری بسوی بهشت فافهم
رواه النسائی وابن ماجة وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم موت غربة شهادة مردن در غربت حکم شهادت دارد وفی الصراح
غربت دوری از جای خود اهل تحقیق گفته اند که غربت دو قسم است غربت بجسم وغربت بدل که مشار الیه است بقول وی صلی الله علیه وسلم در حدیث دیگر کن فی الدنیا کانک غریب
او عابر سبیل وعد نفسک من اصحاب القبور واین حاصل میکرد بتحصیل موت ارادی وترک تعلق بما سوی الله وتفصیل وی چنانکه در رسالهٔ حضرت شیخ عبد الوهاب متقی که در
فصل غربت وغربا نوشته مذکور است رواه ابن ماجة وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من مات مریضا مات شهیدا این چنین
واقع شده در نسخ وتغییر داده اند این را بعض من مات غریبا وبعض گفته اند که الصواب مرابطا ونوشته اند که در سنن ابن ماجه این حدیث در باب ما جاء فیمن مات مرابطا آورده ومرابط آنکه در
سرحد اسلام بغزای کافران نشسته واصل آن از رباط الخیل است یعنی اسپان بستن ومستعد جنگ کافران نشستن ووقی فتنة القبر ونگاه داشته میشود از فتنهٔ قبر وعذاب وی ودر
بعض نسخ او وقی وکلمه او یا بمعنی واو است یا برای شک یا تنویع است وغدی وریح علیه برزقه من الجنة وداده شود در بامداد وشبانگاه یعنی شب وروز رزق وی از بهشت ومراد
دوام است یا کنایه از تنعم است چنانکه در قرآن مجید در باب بهشتیان فرموده است ولهم رزقهم فیها بکرة وعشیا رواه ابن ماجة والبیهقی فی شعب الایمان وعن العرباض بکسر
عین وبای موحده وضاد معجمه بن ساریة بسین مهمله ورا ویای تحتانیه از اصحاب صفه است از آن کسانیکه نازل شده است در شان ایشان ولا علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم الآیة ان رسول الله
روایت میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفته است یختصم الشهداء والمتوفون علی فرشهم پیکار میکنند شهیدان وآنها که میرانیده شده اند بر فرشها وبساطهای
خود یعنی آنها که در خانه خود مرده اند وشهید نشده الی ربنا خصومت میکنند بسوی پروردگار ما عز وجل فی الذین یتوفون من الطاعون در کسانیکه میرانیده شده اند از
طاعون فیقول الشهداء اخواننا پس میگویند شهیدان این که بطاعون مرده اند از جمله برادران ما اند واز ما اند قتلوا کما قتلنا کشته شده اند چنانکه کشته شده ایم ما بجراحت که از دست
جن خورده اند ومیگویند که اهل طاعون گاهی جن در یابند که کسی ایشان را بنیزه زده است ولهذا طاعون نام کرده اند از طعن بمعنی نیزه زدن اینجا اهل طاعون بمعنی متعارف میان اطبا مناسب
[illegible] فافهم ویقول المتوفون اخواننا ومیگویند میرانیده شدگان بر فرش ایشان برادران ما اند ماتوا علی فرشهم کما متنا مرده اند بر فرشهای خود چنانکه مردیم ما فیقول ربنا پس
میگوید پروردگار ما تبارک وتعالی انظروا الی جراحتهم نگاه کنید بریشهای مرده شدگان بطاعون فان اشبهت جراحهم جراح المقتولین پس اگر مانند است ریشهای
ایشان بریشهای کشته شدگان فانهم منهم ومعهم پس ایشان از کشته شدگان اند وبا ایشان اند در مرتبه فاذا جراحهم قد اشبهت جراحهم پس ناگاه جراحتهای
بطاعون مردگان بتحقیق مانند است جراحتهای کشته شدگان را از اینجا معلوم میشود که مرده بطاعون مردان شهیدان اند یا شهیدان است رواه احمد والنسائی وعن جابر ان رسول الله صلی

عليه وسلم قال الفار من الطاعون كالفار من الزحف روايت است از جابر که آن حضرت فرمود گریزنده از طاعون همچو گریزنده از جنگ کافران است و زحف در اصل بمعنی غیبان
کودک است و نام لشکر رونده سوی دشمن بجنگ کو یا ایشان تیر بجهت ازدحام و هجوم غیرتیده می روند والصابر فيه له اجر شهيد و صبر کننده در طاعون و نگریزنده از آن مراورا
اجر شهید است از این حدیث معلوم میشود که گریختن از طاعون گناه کبیره است چنانکه فرار از زحف و اگر اعتقاد کند که اگر نگریزد البته می میرد و اگر بگریزد بسلامت میماند آن خود کفر است
و ظاهر حدیث در آنست که صابر در طاعون را اجر شهید است اگرچه نمیرد رواه احمد باب تمني الموت وذكره باب در بیان آرزوی مرگ و یاد کردن آن بدانکه آرزوی مرگ
بجهت ضرر دنیا مانند مرض یا فقر یا مانند آن مکروه است زیرا که آن علامت بی صبری و بستوه آمدن از تقدیر الهی و ناراضی بودن از آنست اما از جهت محبت و شوق بلقای الهی
تعالی و خلاص از تنگنای این سرای فانی و محنت آن و وصول بملک آخرت و نعیم آن نشان ایمان و کمال او است و همچنین مکروه نیست از جهت خوف ضرر دینی و ذکر موت
کنایت است از خوف و خشیت حق و عمل بمقتضای آن و توبه و استغفار و تقدیم و ترجیح نفع در آخرت و الا ذکر موت و یاد داشتن آن بی عمل چیزی نیست بلکه تواند که سبب قساوت قلب گردد
چنانکه ذکر حق سبحانه تعالی بغفلت نسأل الله العافية الفصل الاول عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يتمنى احدكم الموت آرزو نکند یکی از شما مرگ را
اما محسنا یا اینکه میباشد آن یکی نیکوکار فلعله ان يزداد خيرا پس شاید که زیاده کند نیکی بزیادت حیات واما مسيئا و یا اینکه میباشد بدکار فلعله ان يستعتب پس شاید که
طلب کند رضای خدای تعالی بتوبه و تلافی این حاصل معنی عبارت است و تحقیق الفاظ آن در شرح کرده شده است رواه البخاري وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم لا يتمنى احدكم الموت ولا يدع به من قبل ان يأتيه آرزو نکند یکی از شما موت را و دعا نکند بموت پیش از آنکه بیاید موت او را انه اذا مات انقطع امله بدرستیکه
وقتی که میمیرد بریده میشود امید و طمع وی از ثواب و در بعض روایات عمله و این ظاهر تر است و مآل هر دو یکی است زیرا که مراد با مل اینجا طمع ثواب عمل است و امل مذموم آنست
که باعث بر فتور و قصور در عمل صالح گردد وانه لا يزيد المؤمن عمره الا خيرا و بدرستیکه شان این است که زیادت نمیکند مسلمان را عمر وی مگر نیکی را رواه مسلم وعن
انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يتمنين احدكم الموت من ضر اصابه باید که آرزو نکند یکی از شما مرگ را از گزند دنیاوی که برسد وی را فان كان لابد فاعلا
فليقل پس اگر هست البته آرزو کننده موت را پس باید که بگوید اللهم احيني ما كانت الحيوة خيرا لي خداوندا زنده دار مرا مادامیکه باشد زندگی بهتر مرا وتوفني اذا كانت
الوفاة خيرا لي و بمیران مرا وقتیکه باشد مردن بهتر مرا متفق عليه وعن عبادة بن الصامت بضم عین و فتح موحده صحابی مشهور است از انصار و احوال او مکرر نوشته شد
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احب لقاء الله احب الله لقاءه کسی که دوست دارد لقای خدا را دوست دارد خدای تعالی لقای او را ومن كره لقاء
الله كره الله لقاءه و کسیکه ناخوش دارد لقای خدای تعالی را ناخوش دارد خدای تعالی لقای او را مشهور آنست که مراد بلقای خدا موت است و تحقیق آن است که مراد بلقای
خدا بازگشت بدار آخرت و طلب آنچه نزد او است تعالی و عدم رکون بدنیا و رضا بحیات دنیا و اطمینان بدان نه موت اگرچه قول عائشه رضي الله عنها وانا لنكره الموت موهم
آنست پس محبت لقای خدای تعالی مستلزم محبت موت باشد که وسیله او است فقالت عائشة پس گفت عائشه او بعض ازواجه یا گفت بعض ازواج مطهره آن حضرت
تنک را و بیست انا لنكره الموت بدرستیکه ما هر آینه مکروه و ناخوش میداریم موت را بحکم طبیعت قال ليس ذلك گفت آن حضرت نیست مراد آنچه تو فهمیدی که مراد بلقاء الله موت است
و بحکم طبیعت محبوب باشد و بالفعل تمنی وی باید کرد بلکه هر که طالب رضای حق و مشتاق لقای او است تعالی شانه محبت موت همیشه ملاحظه توسل و وساطت محبت ارادی
اختیاری بدان دارد و اثر آن در آخر وقت بحکم طبیعت نیز پیدا میکرد چنانکه فرمود ولكن المؤمن اذا حضره الموت بشر برضوان الله وكرامته و لیکن مسلمان وقتی که نزدیک
شود او را موت بشارت داده میشود او را براضی بودن خدا از وی و گرامی داشتن وی تعالی او را چنانکه کریمه ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة الآية ناطر بدان است فليس شيء
احب اليه مما امامه پس نیست هیچ چیزی محبوب تر بسوی وی از چیزی که پیش او است یعنی موت و رفتن بآن عالم فاحب لقاء الله واحب الله لقاءه پس دوست میدارد مومن
لقای خدا را و دوست میدارد خدا تعالی لقای او را پس محب و محبوب و راضی و مرضی از عالم میرود وان الكافر اذا حضر بلفظ مجهول و بدرستیکه کافر وقتی که حضور کرده میشود یعنی حاضر
میشود او را موت بشر بعذاب الله وعقوبته خبر داده میشود بعذاب خدا و عذاب دادن وی تعالی مر او را فليس شيء اكره اليه مما امامه پس نیست هیچ چیزی مکروه تر بسوی
وی از چیزی که پیش او است فكره لقاء الله وكره الله لقاءه پس ناخوش میدارد کافر لقای خدای تعالی را و ناخوش میدارد خدای تعالی لقای او را پس مکروه و ممقوت و مغضوب و مبغوض از آن
جهان میرود متفق عليه وفي رواية عائشة رضي الله عنها والموت قبل لقاء الله و موت پیش از لقای خدا است و وسیله و مقدمه او است و از این کلام معلوم میشود که
موت غیر لقاء الله است چنانکه گفتیم وعن ابي قتادة انصاری است از فضلای صحابه و از اهل بدر است آورده اند که چشم او روز بدر یا احد از زخم جدا شده در دست او افتاد پس آن
حضرت باز بجایش نشاند و بهتر از آن شد که بود انه كان يحدث ان رسول الله روایت است از ابی قتاده که وی حدیث میکرد که پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم مر
عليه بجنازة گذرانیده شد بروی جنازه بضم میم فقال مستريح او مستراح منه پس گفت آن حضرت این میت یا راحت یابنده است یا راحت یافته شده است
از وی فقالوا پس گفتند صحابه يا رسول الله ما المستريح والمستراح منه چیست معنی مستریح و مستراح منه و کدام اند اینها فقال پس گفت آنحضرت العبد المؤمن يستريح
من نصب الدنيا واذاها الى رحمة الله بنده مومن صالح راحت مییابد مبرک از تعب و رنج دنیا و آزار دنیا اهل آن و میرود و میرسد بسوی رحمت خدا والعبد الفاجر يستريح منه
العباد والبلاد والشجر والدواب و بنده فاسق راحت می یابند از وی بندگان و شهرها و درختان و رزمین جنبندگان و خلاص میشوند بسوی استراحت عباد خود ظاهر است که ایشان

از وی آزار میرسید واما استراحت بلاد واشجار ودواب بجهت آنست که بوجود فجور وظلم حاصل میکرد و فساد در عالم واخلال در ارکان واجزای آن وفاجر مبغوض میدارد
الله تعالی او را پس ایذا میکشد بوجود وی زمین وهرکه وهرچه بر زمین است ونیز باز داشته میشود بشومی گناهان وی باران را وچون میمیرد می بارد وزنده میکرد زمین وهرکه
وهرچه در زمین است متفق علیه وعن عبد الله بن عمر قال اخذ رسول الله صلی الله علیه وسلم بمنکبی گفت ابن عمر گرفت آن حضرت دوش مرا و
در بعض نسخ بمنکبی بتشدید بلفظ تثنیه یعنی گرفت هر دو دوش مرا فقال پس گفت کن فی الدنیا کانک غریب باش در دنیا گویا که تو غریبی واز جای خود دور افتاده او عابر
سبیل بلکه راه گذری ومبالغه درین بیشتر است زیرا که غریب گاهی ساکن میشود در بلاد غربت ومقیم میگردد دران وکان ابن عمر یقول وبود ابن عمر میگفت اذا امسیت فلا تنتظر
الصباح چون شام کنی پس انتظار مبر صباح را که تا وقت صباح زنده خواهم بود واذا اصبحت فلا تنتظر المساء وچون صبح کنی پس منتظر مباش شام را که تا وقت شام زنده خواهم ماند
بیت غنیمتی شمر ای شمع وصل پروانه که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند وخذ من صحتک لمرضک وبگیر از تن درستی تو توشه برای وقت بیماری تو یعنی غنیمت دان ایام
تندرستی را وعمل کردن دران بیت غنیمت دان جوانا دولت حسن وجوانی را نه پنداری که ایام جوانی جاودان باشد ومن حیوتک لموتک وبگیر از زندگانی خود توشه برای
مرگ خود رواه البخاری وعن جابر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل موته بثلثة ایام یقول گفت جابر شنیدم آن حضرت را پیش از موت وی
بسه روز میگفت لا یموتن احدکم الا وهو یحسن الظن بالله میباید که نمیرد یکی از شما مگر آنکه نیک دارد گمان خود را بخدا وامید دارد کرم ومغفرت او را واعتماد کند بر وعدهٔ
کرم وی رواه مسلم گفته اند که نشان سعادت آنست که در مدت حیات خوف غالب بود وچون مرگ در رسد نشان امید پیدا آید وگفته اند که مراد به نیک داشتن
گمان نیک کردن اعمال است یعنی نیک کنید اعمال خود را در حیات تا نیک گردد گمان شما نجدا نزد موت چه کسی که بد باشد عمل او پیش از موت بد گردد گمان او نزد موت ونیز گفته اند
که حقیقت رجا آنست که عمل کند وامید دارد وخدمت مولی کند ونظر بر عطای او دارد واما امید دروغ که باز دارد صاحبش را از عمل وباعث گردد بر گناهان آن امید نیست بلکه
آرزو وغرور است وحسن بصری گفت میگوید یکی از شما نیک میدارم گمان خود به پروردگار خود ودروغ میگوید اگر نیک میداشت گمان خود را به پروردگار نیک میکرد عمل را و
عمر بن منصور به بعضی از برادران خود نوشت که تو دراز داری امل خود را بدرازی عمر خود وآرزوها داری بدی فعل خود آهن سرد میکوبی کار نیک کن وامیدوار باش الفصل
الثانی عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان شئتم انبأتکم ما اول ما یقول الله للمؤمنین یوم القیمة اگر بخواهید شما خبر دهم
شما را که چیست نخستین چیزی که میگوید خدای تعالی مؤمنان را روز قیامت وما اول ما یقولون له وچیست نخستین چیزی که میگویند مؤمنان مر خدای تعالی را قلنا نعم گفتیم آری میخواهیم که خبر دهی
ما را یا رسول الله قال گفت آن حضرت ان الله یقول للمؤمنین بدرستی که خدای تعالی میگوید مر مؤمنان را هل احببتم لقائی آیا دوست میداشتید شما لقای مرا وپیش آمدن شما را
فیقولون نعم یا ربنا پس میگویند مؤمنان آری دوست میداریم لقای ترا ای پروردگار ما فیقول لم پس میگوید پروردگار تعالی برای چه چیز دوست میداشتید لقای مرا ودر بعض نسخ
مصابیح لم اذ نبتم یعنی میگوید پروردگار تعالی چون دوست داشتید لقای مرا پس چرا گناه کردید فیقولون رجونا عفوک ومغفرتک پس میگویند مؤمنان امید داشتیم ولکن شیخین
ترا از گناهان ما وپوشیدن تو بدیهای ما را فیقول قد وجبت لکم مغفرتی پس میگوید پروردگار تعالی بتحقیق ثابت ولازم شد برای شما عفو ومغفرت من چون حاصل معنی عفو و
مغفرت یکی بود اکتفا بیکی کرد فافهم رواه فی شرح السنة وابو نعیم فی الحلیة وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثروا ذکر هاذم
اللذات الموت بسیار کنید یاد ویران کننده وقطع کنندهٔ لذتها که موت است مفهوم از کلام طیبی آنست که هادم از هدم است بدال مهمله بمعنی ویران کردن وانداختن
وشکستن بنای خانه چنانکه مشهور است بر زبان مردم ولیکن استری در مهمات گفته که هاذم بذال معجمه است بمعنی قاطع چنانکه جوهری گفته وتحقیق تصریح کرده است سهیلی که
روایت بذال معجمه است وزعفرانی گفته که جائز است بدال معجمه کذا فی حاشیة الکتاب رواه الترمذی والنسائی وابن ماجة وعن ابی مسعود ان النبی صلی الله
علیه وسلم قال ذات یوم لاصحابه روایت است از ابن مسعود که آن حضرت گفت روزی بیاران خود استحیوا من الله حق الحیاء شرم دارید از خدا چنانکه واجب ولازم
است که شرم باید داشت قالوا انا نستحیی من الله گفتند صحابه بدرستیکه ما شرم میداریم از خدا یا نبی الله یعنی که بجای می آریم اوامر ونواهی او را فی الجملة والحمد لله وسپاس
وستایش است مر خدای را بر توفیق دادن وی ما را بدان وچیست حق استحیا که طلب میکنی از ما وامر میکنی ما را بدان قال لیس ذلک گفت آن حضرت نیست حق استحیا اینکه شما
گمان می برید ومیکنید بلکه مقام آن اعلی وارفع است وآن این است که تمامهٔ اعضا وحواس ظاهر وباطن را از نافرموده نگاه دارید وبیان کرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم این را
بکلام مختصر جامع وفرمود ولکن من استحیی من الله حق الحیاء فلیحفظ الرأس وما وعی ولیکن کسی که شرم دارد از خدا حق شرم داشتن پس باید که نگاه دارد سر را از خضوع
وتواضع کردن مر غیر حق را وتکبر وسرکشی کردن بروی دیگر خلق وی تعالی ونگاه دارد چیزی را که حفظ کرده وجمع کرده است مر آنرا سر از حواس وآلات مانند سمع وبصر ولسان واندیشه
وفکر وغیر آن ولیحفظ البطن وما حوی وباید که نگاه دارد شکم را از اکل حرام وشبهه ونگاه دارد چیزی را که گرد آورده وجمع کرده است شکم آنرا که دل است بنگاه داشتن وی از جهل بدانچه گنجایش
ندارد وجهل بدان از معرفت حق واحکام دین وانبیا وگرفتن ما سوای حق وبعض گفته اند آنچه جمع کرده او را بطن ومتصل است بطن فرج است ودست وپا همه را از نافرموده نگاه دارد و
لیذکر الموت والبلی وباید که یاد آرد مرگ را والبلی ویاد دارد پوسیده شدن استخوان وخاک شدن آنرا والبلی بکسر کهنه شدن وهرکه بداند که دنیا فانی است زهد کند در وی وترک دهد لذات و
شهوات آن را چنانکه فرمود ومن اراد الآخرة ترک زینة الدنیا وکسی که خواهد ثواب آخرت ونعیم آن را ترک دهد آرایش دنیا را فمن فعل ذلک فقد استحیی من الله حق الحیاء پس کسی که

بجز این مذکور را پس تحقیق شرم داشت خدا را حق شرم داشتن و حاصل وی مضمون قول حق سبحانه است واتقوا الله حق تقاته رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث غریب شیخ
امام عالم ربانی علی المتقی رحمه الله علیه در رساله تبیین الطرق میفرماید که قرب سالک بحق تعالی بعد اوست از غیر وی سبحانه و وصل وی قطع وی از غیر حق سبحانه و غیر منحصر است در محظور و
مباح و مراد بمحظور اینجا جمیع اقسام منهیات است از حرام و مکروه و شبهه و مراد بمباح اشتغال بمخلوقات از آسمان و زمین و کوه و درخت و اسباب معیشت و جز آن پس بعد سالک از
محظورات بی ذهول از مباحات قرب ناقص است و با ذهول از مباحات قرب تام و هر مقدار که بعید است سالک از غیر قریب است بخدا و هر مقدار که منقطع است از غیر واصل است
بوی فافهم و بالله التوفیق وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تحفة المؤمن الموت تحفه مسلمان موت است در صراح گفته تحفه
و در قاموس گفته تحفه بسکون حا و فتح آن بر و لطف و طرفه و هم در قاموس گفته طرفه بضم مال نو و غریب از ثمر و غیره و در صراح گفته طرفه شگفت و مراد آنست که موت لطفی است از خدا
بمؤمن و نیکی و نعمت نو و شگفت و کرامت است از وی تعالی بوی که موصل بجنت و قرب اوست و رهاننده است او را از مشقت دنیا و شدت و محنت آن رواه البیهقی فی
شعب الایمان وعن بریدة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المؤمن یموت بعرق الجبین مسلمان می میرد بخوی پیشانی بعضی گفته اند که این کنایت است
از شدت سکرات موت که موجب تکفیر و تمحیص ذنوب و رفع درجات است و بعضی میگویند کنایت از کد و مشقت اوست در طلب حلال و ریاضت در عبادت تا وقت موت
و بعضی گفته اند که مراد آنست که مشقتی و شدتی نیست بر مؤمن از موت مگر عرق جبین والله اعلم رواه الترمذی والنسائی وابن ماجه وعن عبید الله بن خالد
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم موت الفجاءة اخذة الاسف مرگ ناگهانی گرفتن خشم است فجاءة بضم فا بمد و قصر و بفتح فا بقصر بمعنی بغتة یعنی ناگهان و اخذه
بفتح همزه و سکون خا بمعنی یکبار گرفتن و اسف بفتح همزه و سین مهمله بمعنی غضب و بکسر سین بمعنی غضبان و مراد آنست که مرگ ناگهانی از آثار غضب الهی است تعالی شانه بر بنده
زیرا که نگذاشت او را تا استعداد آخرت کند بتوبه و عمل صالح و گفته اند که این مرگ کافر است و کسی را که بر طریقه محموده و سیرت صالح نیست چنانکه در روایت دیگر آمده و گفته اند که
مردن ناگهان راحت است و بدان را بد رواه ابو داود وزاد البیهقی فی شعب الایمان ورزین فی کتابه روایت ابی داود همان قدر است که مذکور شد و زیاده
کرده است بیهقی در شعب الایمان و رزین در کتاب خود این را که اخذة الاسف للکافر ورحمة للمؤمن گرفتن غضب است مر کافر را و مهربانی حق تعالی مر مؤمن را و ذکر فاسق نکرده
دخول او در مؤمن است اما دلیلی که گفته اند ناظر در جانب خلاف آنست والله اعلم بالصواب وعن انس قال دخل النبی صلی الله علیه وسلم علی شاب وهو فی الموت
درآمد آن حضرت بر جوانی و حال آنکه آن جوان در حال مردن بود فقال پس گفت آن حضرت آن جوان را کیف تجدک چگونه مییابی و میدانی خود را فقال ارجو الله پس گفت آن جوان
امید میدارم خدا را یا رسول الله وانی اخاف ذنوبی بدرستیکه من می ترسم گناهان خود را فقال رسول الله پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم لا یجتمعان فی
قلب عبد فی مثل هذا الموطن جمع نشوند خوف و رجا در دل هیچ بنده در مانند این حال الا اعطاه الله ما یرجو وآمنه مما یخاف مگر آنکه بدهد آن بنده را خدای تعالی چیزیکه امید
دارد که فضل و کرم اوست و ایمن گرداند از آنچه میترسد از مواخذه و عقاب بر گناهان وی خصوصا که از تعلیق رجا بخدا و تعلیق خوف بذنوب غلبه و قوت رجا مفهوم میشود یا آنکه آنرا
از جهت رعایت ادب کرد فافهم رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب

الفصل الثالث

عن جابر قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا تمنوا الموت فان هول المطلع شدید آرزو مکنید مرگ را زیرا که بدرستیکه ترس مطلع سخت است و مطلع بضم میم و تشدید طا و فتح لام جای اطلاع از مکان عالی و مطلع
جبل میگویند موضعی را که از آنجا بر جبل برآیند و مراد اینجا چیزیست که مطلع خواهد شد بنده از احوال آخرت و در مواقف قیامت یا اموری که مطلع گردد بر آن از احوال برزخ یعنی فایده در آرزوی موت
نیست مگر آرزوی شدائد و آلام و از نشان عاقل آن است که تمنی نکند چیزی را که واقع شود و بسبب آن در شدت و بلا که البته واقع شدنی است و طیبی گفته که مراد بهول مطلع چیزیست که مشرف
میگردد بنده بران از سکرات موت یعنی تمنی موت که میکند بنده از جهت قلت صبر و اندوه و دل تنگی میکند و چون متمنای وی واقع شود اندوه و دل تنگی بیشتر خواهد شد و مستحق مزید سخط و غضب
خواهد گشت و از اینجا معلوم میشود که نهی از تمنی موت بطریق بی صبری و تنگدلی است و آنکه بجهت شوق لقای حق و محبت آن عالم باشد دیگر است وان من السعادة ان یطول عمر العبد
ویرزقه الله عزوجل الانابة و بدرستی از نیک بختی است که دراز شود عمر بنده و روزی گرداند او را خدای تعالی رجوع و توجه بجناب خود این علت دیگر است از برای نهی از تمنی موت یعنی موت خود آمدنی است
چند روزی در دنیا بودن و کار کردن و توشه راه آخرت بدست آوردن غنیمت است که الدنیا مزرعة الآخرة رواه احمد وعن ابی امامة قال جلسنا الی رسول الله گفت ابو امامه باهلی نشستیم
روی آرنده بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فذکرنا پس تذکیر کرد آن حضرت ما را و یاد داد ما را احوال آخرت و اهوال قیامت را ورققنا و نرم و تنگ گردانید دلهای ما را فبکی پس
گریه کرد سعد بن ابی وقاص فاکثر البکاء پس بسیار کرد گریه را فقال یا لیتنی مت پس گفت ای کاشکی بمیرم من و از محنت و شدت دنیا خلاص شوم فقال النبی پس گفت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم یا سعد اعندی تتمنی الموت یا سعد آیا نزد من و حضور من آرزو میکنی موت را فردد ذلک ثلث مرات پس باز گردانید و تکرار کرد آن حضرت
این سخن را سه بار یعنی تمنی موت منهی عنه و نامرضی حق است پس در حضور من آن را چون میکنی یا مراد آنست که در حضرت من و حیات من آرزوی موت میکنی و حال آنکه مشاهده جمال من و
شرف صحبت من بهتر است از هر نعمتی که تصور توان کرد اگر چه حاصل گردد ترا بعد از موت نعیم و درجات که آن همه با نظر بر وجه کریم من برابر نتواند شد که این در دنیا بهشت نقد است [illegible]
پرسید که مؤمن را حیات بهتر است یا ممات گفت در زمان نبوت حیات خوشتر و بعد از وی ممات بهتر است ثم قال پس گفت آن حضرت یا سعد ان کنت خلقت للجنة [illegible]
هستی تو که پیدا کرده شده برای بهشت فما طال عمرک وحسن من عملک فهو خیر لک پس هرچه دراز شود عمر تو و نیک باشد عمل تو پس آن بهتر است مر ترا که استعداد و استحقاق مراتب

بعرق جبین علامتی است که ظاهر میشود در مومن نزد موت نقل کرده اند این را از نجم الدین کبری و بعض گفته اند الخ

آن جهان حاصل میکنی اگر گفته شود که کلمهٔ آن در عرف کلام عرب از برای شک و تردد است و سعد بن ابی وقاص از عشرهٔ مبشره است پس وجه قول آن کنت خلقت للجنة چه باشد جواب آنکه شاید که صدور این قول پیش از بشارت باشد یا دخول کلمهٔ تردد و اشارت بعظم شان این امر باشد که جزم بدان نتوان کرد رواه احمد و عن حارثة بن مضرب بضم میم و فتح ضاد معجمه و کسر رای مشدده تابعی مشهور است قال میگوید دخلت علی خباب در آمدم بر خباب بفتح خای معجمه و تشدید موحده اولی که صحابی قدیم الاسلام و مهاجر و بدریست نزول کرد بکوفه و وفات یافت در وی سنهٔ سبع و ثلثین و نماز گزارد بر وی علی بن ابی طالب و قد اکتوی سبعا و حال آنکه داغ سوخته بود خباب را بر هفت جای از بدن خود فقال پس گفت خباب لولا انی سمعت رسول الله اگر نمی بود که من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم یقول میگفت لا یتمنین احدکم الموت باید که آرزو نکند یکی از شما مرگ را لتمنیت هر آینه آرزو میکردم آنرا الملکه وی رضی الله عنه مضطر گشت بآرزوی موت نه از سبب ضرر دنیاوی که رسیده بود بلکه از جهت شدت این مرض که داغ بسبب آن کرده و در مشروعیت داغ کردن آن اختلافی هست چنانکه تحقیق آن در باب الطب بیاید یا از جهت توانگری و مالداری که ترسید از سوء عاقبت آن و لهذا گفت و لقد رأیتنی مع رسول الله و بتحقیق دیدم و دانستم من خود را با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ما املک درهما که مالک نبودم یک درهم را و ان فی جانب بیتی الآن لاربعین الف درهم و بدرستیکه در گوشهٔ خانهٔ من اکنون چهل هزار درهم است قال گفت حارثه که راوی این حدیث است ثم اتی بکفنه بعد از آن آورده شد نزد خباب کفن او را که قماش نفیس بود فلما رآه بکی و قال پس هرگاه که دید کفن را گریست و گفت اگرچه جائز است در شرع لکن حمزة لم یوجد له کفن لیکن حمزة بن عبد المطلب که سید الشهدا و عم رسول خدا بود صلعم و رضی الله عنه یافته نشد برای او کفن الا بردة ملحاء گر چادر زبون که در وی خطهای سیاه و سپید بود و آن هم کفن تمام و درست نبود بلکه اذا جعلت علی رأسه قلصت عن قدمیه و اذا جعلت علی قدمیه قلصت عن رأسه چون گردانیده میشد آن برده که برای کفن حمزه پیدا شد بر سر وی کوتاه می آمد از پایهای وی و چون گردانیده میشد بر پایهای او کوتاه می آمد از سر وی حتی مدت علی رأسه و جعل علی قدمیه الاذخر تا آنکه کشیده شد آن برده بر سر حمزه و گردانیده شد بر پایهای او اذخر بکسر همزه و سکون ذال معجمه و کسر خای معجمه گیاه مشهوریست که بوی سقف خانه میسازند و در قبرها بکار برند رواه احمد و الترمذی الا انه لم یذکر ثم اتی بکفنه روایت کردند این حدیث را احمد و ترمذی لیکن ترمذی ذکر نکرد این قول را که ثم اتی بکفنه تا آخر حدیث و البیهقی فی شعب الایمان باب ما یقال عند من حضره الموت باب در بیان چیزی که گفته میشود نزد کسی که حاضر شده او را موت و نزدیک رسیده چنانکه بحکم عادت یقین کرده که میمیرد و گفته اند علامت احتضار آنست که سست شدن پایهای آن که اگر ایستاده کنند پاها را نایستد و کج گشتن بینی و فرو رفتن صدغها یعنی میان دو چشم و گوش و دراز گشتن پوست خصیتین بسبب منقبض شدن خصیتین و مراد بما یقال عام است از تلقین لا اله الا الله و استرجاع بانا لله و انا الیه راجعون و دعا کردن بخیر و خواندن یٰس و آنچه میگویند ملائکه برای مؤمن و کافر در وقت از هاق روح و امثال آن چنانکه در احادیث بیاید

الفصل الاول عن ابی سعید و ابی هریرة قالا قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لقنوا موتاکم لا اله الا الله تلقین کنید مردهای خود را یعنی آنها که نزدیک بمردن رسیده اند کلمهٔ طیبه را و تلقین مشتق است از لقن بمعنی سرعت فهم و تلقین فهمانیدن و مراد بتلقین اینجا ذکر این کلمه است در حضور کسی که حاضر شده است او را موت نه آنکه تکلیف کنند او را بخواندن آن رواه مسلم و عن ام سلمة رض قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا حضرتم المریض وقتی که حاضر شوید شما بیمار را او المیت یا میت را یعنی آنکه نزدیک بموت رسیده و کلمهٔ او برای شک راویست اگر مراد بمریض محتضر دارند و اگر مطلق مراد دارند برای تنویع بود فقولوا خیرا پس بگوئید خیر را یعنی دعا کنید بخیر برای خود و برای مریض و میت بشفا و مغفرت فان الملائکة یؤمنون علی ما تقولون زیرا که فرشتگان آمین میگویند بر آنچه می گوئید شما و دعا میکنید رواه مسلم و عنها قالت قال رسول الله و هم از ام سلمه است که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ما من مسلم تصیبه مصیبة نیست هیچ مسلمانی که برسد او را مصیبتی و مصیبت سختی و اندوه رسنده بکسی فیقول ما امره الله به پس بگوید چیزی را که امر کرده است خدای تعالی بگفتن آن نزد رسیدن مصیبت و بیان فضیلت آن کرده و آن کدام است انا لله و انا الیه راجعون بدرستیکه وجود ما و اموال ما و اولاد ما و تمامهٔ احوال ما برای خدای است و ما بسوی خدا و سوال و حساب و ثواب و عقاب وی باز گردند کانیم اللهم اجرنی این کلمه را دو نوع روایت کرده اند بسکون همزه و ضم جیم و بفتح همزه بمد و کسر جیم و معنی هر دو یکی است یعنی اجر ده مرا فی مصیبتی در مصیبت من و اخلف لی خیرا منها و خلیفه و بدل گردان برای من بهتر ازین مصیبت یعنی از آنچه رفته از من درین مصیبت و اخلف بفتح همزه و سکون خا و کسر لام از اخلاف بمعنی گردانیدن چیزی بجای چیزی که رفته و فوت شده و مراد ثواب است یا بدلی از جنس آنچه فوت شده چنانکه ظاهر سیاق حدیث است میفرماید نگوید این را هیچ مسلمانی در مصیبت الا اخلف الله له خیرا منها مگر آنکه خلیفه و بدل میگرداند خدای تعالی برای وی بهتر از آنچه فوت شده فلما مات ابو سلمة قلت ای المسلمین خیر من ابی سلمة ام سلمه میگوید که من این حدیث را از آنحضرت شنیده بودم و چون ابو سلمه که زوج من بود پیش از حضرت مرد بقصد امتثال امر و احراز این فضیلت خواستم بگویم باز در دل خود اندیشیدم که کدام یکی از مسلمانان بهتر است از ابو سلمه که خدای تعالی بدل وی بمن خواهد رسانید بعد از آن در فضیلت ابی سلمه میگوید اول بیت هاجر الی رسول الله اول صاحب خانه و اول کسی که هجرت کرده بود بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و گفته اند که مراد هجرت ابو سلمه است از حبشه بمدینه زیرا که وی رضی الله عنه هجرت کرد از مدینه بحبشه پیشتر از آن از حبشه بمدینه و ام سلمه با وی بود درین هر دو هجرت و ابو سلمه پسر عمهٔ آنحضرت بود دختر عبد المطلب و برادر رضاعی آنحضرت بود ثم انی قلتها پس بدرستیکه من با وجود این استبعاد و این خلجان گفتم این کلمه را اللهم اجرنی الی آخره فاخلف الله لی رسول الله

پس خلیفه و بدل گردانید خدای تعالی برای من از ابو سلمه پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که در نکاح وی در آمدم و داخل ازواج مطهره وی گشتم رواه مسلم وعنها قالت
دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابی سلمة وقد شق بصره در آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر ابو سلمه و حال آنکه بتحقیق باز مانده بود چشم ابو سلمه که بهم نمی
آمد چنانکه در حالت احتضار می باشد و شق بفتح شین و رفع بصر و بضم شین غیر ممتاز است فاغمضه پس فرو خوابانید آن حضرت بصر او را ثم قال ان الروح اذا قبض
تبعه البصر پس گفت آن حضرت که جان چون قبض کرده میشود پس روی میکند او را البصر و نگاه میکند بجانب وی و ازین جهت باز میماند و چون این سخن از حضرت
شنیدند فهمیدند که وی فوت کرد فضج ناس من اهله پس بانگ و فریاد کردند مردمان از اهل خانه ابی سلمه فقال پس گفت آن حضرت لا تدعوا علی انفسکم الا بخیر
دعا مکنید بر ذاتهای خود مگر بنیکی و نگوئید واویلا و مانند آن فان الملائکة یؤمنون علی ما تقولون زیرا که فرشتگان آمین میگویند بر چیزیکه میگوئید شما در دعا میکنید
ثم قال پس گفت آن حضرت اللهم اغفر لابی سلمة خداوندا بیامرز مر ابی سلمه را وارفع درجته فی المهدیین و بلند گردان پایه او را در ان کسانیکه راه راست
نموده شده اند واخلفه فی عقبه فی الغابرین و خلیفه شو در رعایت امور و حفظ مصالح در باقی ماندگان از اولاد وی و اولاد اولاد وی و برین تقدیر فی الغابرین
بیان فی عقبه است یا در باقی ماندگان از مردم یعنی اولاد او که کائن و باقی اند در مردم باقی مانده و برین معنی فی الغابرین صفت عقبه است و اخلفه بوصل همزه و ضم لام و
بکسر قاف و در صحاح گفته عقب بسکون و کسر ولد و ولد ولد واغفر لنا وله یا رب العالمین و بیامرز ما را و مر او را ای پروردگار جهانیان وافسح له فی قبره و فراخ
کن مر او را در قبر او ونور له فیه و روشن گردان مر او را در قبر رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
حین توفی سجی ببرد حبرة گفت عائشه که آن حضرت وقتی که وفات یافت پوشیده شد بجامه حبره بکسر حا و فتح موحده برد یمانی مخطط متفق علیه الفصل
الثانی عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کان آخر کلامه کسی که باشد آخر سخن وی لا اله الا الله دخل الجنة
می در آید به بهشت درین حدیث رمزی به تلقین میت نیز هست که اثر آن این است فافهم رواه ابو داؤد وعن معقل بفتح میم و سکون عین و کسر قاف بن یسار
بتحتانیه و سین مهمله صحابی است از اهل بیعت شجره سکونت کرد بصره را و نهر معقل که در بصره است منسوب باوست روایت میکنند از وی حسن البصری و غیره و وی باقی ماند
تا آخر دولت معاویه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرءوا سورة یٰس علی موتاکم بخوانید سوره یٰس را بر مردهای خود ظاهر آنست که مراد محتضر باشد
و عمل نیز هم برین است و احتمال دارد که مراد بعد از موت در خانه یا بر سر قبر و سر در تخصیص این سوره موکول بعلم نبوت است و اشتمال بر اصول دین و طیبی گفته مشترک است میان وی و سورهٔ
دیگر و ظاهر آنست والله اعلم که این سر مکتوم در فاتحهٔ این سوره است که متضمن بتصدیق رسالت است بلکه وجوه و خاتمه وی که مشتمل است بر رجوع بدرگاه صمدیت نیز که مناسب این وقت
و حال است که فرمود فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون ابن عباس گفت رضی الله عنه که من میدانستم که این همه فضل این سوره که وارد شده بجهت چیست آخر دانستم که بجهت این آیت
است رواه احمد و ابو داؤد و ابن ماجة وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل عثمان بن مظعون وهو میت گفت
عائشه که رسول خدا بوسه داد عثمان بن مظعون را بظاء معجمه و حال آنکه وی مرده بود وهو یبکی و آن حضرت گریه میکرد حتی سال دموع النبی تا آنکه روان شد اشکهای پیغمبر صلی الله علیه
وسلم علی وجه عثمان بر روی عثمان و عثمان بن مظعون رض اول کسی است از مهاجران بمدینه فوت کرده و اول کسی که در بقیع دفن کرده شد و بقیع بعد از وی مقبره شده آن حضرت
صلی الله علیه وسلم سنگی بنفس شریف خود برداشته بر قبر وی نهاده تا علامت باشد بر آن آورده اند که مروان در وقت حکومت خود آن سنگ را برداشته بر قبر عثمان بن عفان نهاده درین حدیث
دلیل است بر طهارت میت خلافا للبعض و وی این را از خصائص میداند و کلام درین در غسل میت بیاید رواه الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجة وعنها قالت ان ابابکر
قبل النبی و هم از عائشه است که ابو بکر صدیق رضی الله عنه بوسه داد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم وهو میت و حال آنکه آن حضرت رحلت کرده بود رواه الترمذی
وابن ماجة وعن حصین بضم حا و فتح صاد مهملتین بن وحوح بفتح واوین و بعض بفتح هر دو گفته و این اشهر و اصوب است و سکون حای مهمله اول صحابی انصاری است
معدود در اهل مدینه و راوی یک حدیث است ان طلحة بن البراء مرض روایت میکند که طلحه بن البراء که صحابی انصاری است معدود در اهل حجاز بیمار شد فاتاه النبی پس آمد او را پیغمبر
صلی الله علیه وسلم یعوده در حالیکه عیادت میکرد او را فقال پس گفت آن حضرت انی لا اری طلحة الا قد حدث به الموت بدرستیکه من گمان نمی برم طلحه را مگر آنکه بتحقیق پیدا شده است
بوی مرگ و آری بضم همزه بمعنی اظن است فاذنونی به پس دانانید و خبر کنید مرا بموت وی تا حاضر شوم و نماز کنم بروی و عجلوا و شتابی کنید در تجهیز و تکفین و دفن وی فانه لا ینبغی لجیفة
مسلم ان تحبس بین ظهرانی اهله پس بدرستیکه شان این است که نمی باید و سزاوار نیست مر مرده مسلمان را که باز داشته شود میان اهل خانه وی از جهت ترس آنکه مبادا گنده شود و
مکروه و پلید شمارند او را مردم و مؤمن عزیز و مکرم است نزد حق ولهذا تعبیر بجیفه کرده که بمعنی مردار است یعنی تواند که جیفه گردد و گنده شود و جیفه گفتند میت را بهمین ملاحظه و الفاظ اظهر فی تتمه است و بتحقیق
این در شرح کرده شده است و طلحه بن البراء انصاری از اکابر صحابه است و چون مرد وی گفت آن حضرت اللهم الق طلحة وانت تضحک الیه خداوندا ملاقات کن طلحه را در حالیکه خنده میکنی تو بسوی او
و دوستی زیاده کرده و هو یضحک الیک و او خنده میکند بسوی تو رواه ابو داؤد الفصل الثالث عن عبد الله بن جعفر عبد الله بن جعفر بن ابی طالب قرشی هاشمی صحابی است
جواد ظریف حلیم عفیف بود و او را بحر الجود میگفتند گفته اند که در اسلام از وی سخی تری نبوده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقنوا موتاکم تلقین کنید و بنمائید مردهای
شما را این کلمه لا اله الا الله الحلیم الکریم توصیف باین دو وصف بشارت بعفو و کرم الهی است تا امیدوار باشد سبحان الله رب العرش العظیم اشارت بعظمت و کبریای الهی است تا شوق

تطهر

حضور درگاه بنعمت عزت وعظمت برد و والحمد لله رب العالمين بر رفتن ازين محنت آباد وشاكر وراضي باشد تا بحضور وحضور معني ربوبيت مستعد فيض وفضل حق گردد قالوا
صحابه یا رسول الله كيف للاحياء چگونه است این اذکار مرزندگان را اگر بیاموزانیم وتلقین کنیم قال اجود واجود گفت بهتر ونیکوتر که ذکر حق سبحانه زنده ومرده را شفای قلب
وجلای روح او ست واحضار این صفات ومعانی مورث ذوق وحیات جاودانی است ع مرده وزنده من در قدمت خواهد بود رواه ابن ماجة وعن ابي هريرة
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الميت تحضره الملائكة شخصیکه بمیرد حاضر میشوند او را در وقت مردن فرشتگان فاذا كان الرجل صالحا قالوا پس چون
میباشد مرد میرنده نیکوکار میگویند فرشتگان خطاب بروح میت کرده اخرجي ايتها النفس الطيبة كانت في الجسد الطيب بیرون آی ای جان پاک که بوده است
در تن پاک اخرجي حميدة بیرون آی ستوده نزد خدا وخلق وابشري بروح وريحان ورب غير غضبان وخوش شو بخبر راحت ورزق پاک در بهشت یا در برزخ وپروردگار
خشم نکننده فلا تزال يقال لها ذلك حتى تخرج پس همیشه است آن نفس که گفته میشود مر او را آن سخن مذکور از مدح وبشارت تا آنکه بیرون می‌آید ثم يعرج بها الى السماء پس برداشته میشود
او را بسوی آسمان فيفتح لها پس کشاده میشود برای وی در آسمان فيقال من هذا پس گفته میشود یعنی میگویند دربانان آسمان کیست این فيقولون پس میگویند فرشتگان که برند
او را فلان ابن فلان است یعنی ذکر میکنند نام ونشان او چنانکه میشناسند او را فيقال مرحبا بالنفس الطيبة كانت في الجسد الطيب فراخی جای بجان پاک که
بود در تن پاک ادخلي حميدة وابشري بروح وريحان ورب غير غضبان در آی ستوده وخوش باش براحت ورزق وپروردگار خشم نکننده فلا تزال يقال لها
ذلك پس همیشه است آن نفس که گفته میشود مر او را آن کلام وبرده میشود از آسمانی بآسمان دیگر حتى ينتهى الى السماء التي فيها الله تا آنکه میرسد بآسمانی که در وی خداست یعنی
قدرت ورحمت خاص وی فاذا كان الرجل السوء پس چون میباشد مرد بد قال میگوید یکی از فرشتگان حاضر اخرجي ايتها النفس الخبيثة كانت في الجسد الخبيث بیرون
آی ای جان پلید که بود در تن پلید اخرجي ذميمة بیرون آی نکوهیده وابشري بحميم وغساق وخوش شو بآب گرم وزرد آب که می‌چکد از تن دوزخیان وروان میگردد و
غساق بتشدید وتخفیف هردو آمده است در صراح گفته غساق آب سرد گنده وآخر من شكله ازواج وبعذاب دیگر مشابه عذاب مذکور چند جنس بعذاب یا ذوقات
دیگر از جنس غساق چند جنس فما تزال يقال لها ذلك حتى تخرج ثم يعرج بها الى السماء فيفتح لها فيقال من هذا فيقال فلان فيقال لا مرحبا بالنفس الخبيثة
كانت في الجسد الخبيث ارجعي ذميمة برگرد وبحسد نکوهیده فانها لا تفتح لك ابواب السماء زیرا که کشاده نمیشود برای تو درهای آسمان فترسل من السماء
پس فرستاده میشود وانداخته میشود از آسمان بزمین ثم تصير الى القبر پس بر میگردد بسوی قبر رواه ابن ماجة وعنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
اذا خرجت روح المؤمن تلقاها ملكان يصعدانها چون بیرون می‌آید جان مسلمان پیش می‌آیند او را دو فرشته که بالا می‌برند آنرا قال گفت حماد که راوی حدیث است
از ابي هريرة فذكر من طيب ريحها وذكر المسك پس ذکر کرد ابو هريرة یا آن حضرت از خوشبوی آن روح وذکر کرد مشک را یعنی گفت که می‌آید از وی بوی مشک واین عبارت
برای آنست که راوی خصوص لفظی که شنیده یاد ندارد قال گفت ابو هريرة یا آن حضرت ويقول اهل السماء ومیگویند آسمانیان روح طيبة جانی پاک است جاءت من
قبل الارض که آمده است از جانب زمین بعد از آن بروح خطاب کرده میگویند صلى الله عليك وعلى جسد كنت تعمرينه درود فرستد خدای تعالی بر تو وبر تنی که
آباد ان وزنده میداشتی تو آن تن را فينطلق بها الى ربه پس برده میشود او را بسوی پروردگار وی ثم يقول انطلقوا به الى آخر الاجل پس میگوید ببرید او را بسوی آخر مدت که مراد ازو
قیامت است یعنی مدتی که روز قیامت برای وی نهاده شده است ومراد بدان برزخ است یعنی ببرید او را بجائیکه آماده کرده شده است برای او تا روز حشر واز اینجا معلوم میشود که هر کس را
دو اجل است اول وآخر اول اجل موت وآخر اجل قیامت وکریمه ثم قضى اجلا واجل مسمى عنده محتمل هر دو است قال گفت آن حضرت وان الكافر اذا خرجت روحه
وبدرستیکه چون کافر بیرون می‌آید روح او قال حماد وذكر من نتنها وذكر لعنا وذکر کرد ابو هريرة یا آنحضرت از بوی ناخوش آن روح وذکر لعنت را ويقول اهل السماء
روح خبيثة جاءت من قبل الارض فيقال انطلقوا به الى آخر الاجل قال ابو هريرة فرد رسول الله گفت ابو هريرة پس باز گردانید وانداخت پیغمبر خدا صلى الله
عليه وسلم ريطة كانت عليه على انفه چادری را که بود بروی بر بینی خود في الصراح ريطه بفتح چادر یک لخت که زنان بر سر افکنند هكذا همچنین اشارت است بفعلی که ابو
هريرة کرد وچادر خود بر بینی نهاد برای نمودن صورت نهادن آن حضرت ريطه را بر انف رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا حضر
المؤمن وقتی که حضور کرده میشود مؤمن یعنی حاضر میشود او را موت اتت ملائكة الرحمة بحريرة بيضاء می‌آیند فرشتگان رحمت با ابریشم پاره سپید فيقولون
اخرجي راضية مرضيا عنك الى روح الله پس میگویند فرشتگان بروح میت بیرون آی خوشنود از خدا خوشنودی کرده شده از تو بسوی راحت که از جانب خداست
وريحان وبسوی رزق روحانی از رحمت وعنایت وتواند که خبر از عاقبت کار باشد که نعمتهای بهشت است ورب غير غضبان وپروردگار خشم نکننده فتخرج كاطيب ريح
المسك پس بیرون می‌آید روح میت همچو بهترین بوی مشک یعنی می‌برآید روح با این بوی خوش حتى انه ليناوله بعضهم بعضا تا آنکه هر آئینه میدهند آن روح را بعضی از فرشتگان بعض را
یعنی دست بدست می‌برند حتى ياتوا به ابواب السماء تا آنکه می‌آرند او را نزد درهای آسمان فيقولون پس میگویند فرشتگان ما اطيب هذه الريح التي جاءتكم من الارض چه عجب خوش است
این بوی که آمده است شما را از زمین فيأتون به ارواح المؤمنين پس می‌آرند او را نزد ارواح مؤمنان فلهم اشد فرحا به پس هر آئینه ارواح مؤمنان سخت‌تر اند از روی شادمانی وخوشحالی از
این روح من احدكم بغائبه يقدم عليه از یکی از شما که خوشحال میشود بغائب خود که باز می‌آید از سفر بروی فيسألونه ماذا فعل فلان پس می‌پرسند او را چه کرد فلان

فلان یعنی چه حال دارد و چگونه است فلان و فلان نامهای آشنایان که در دنیا گذاشته رفته اند تا نام میبرند احوال ایشان می پرسند فیقولون دعوه فانه کان فی غم الدنیا پس
میگویند بگذارید او را پرسیده و در تعب جواب نیندازید زیرا که وی بود در غم دنیا و از آنجا غمزده می آید تا راحت یابد و بحال خود بیاید آنگاه پرسید فیقول قد مات اما اتاکم پس میگوید مطلوب که
بحال خود می آید بتحقیق مرده است آن فلان که شما از احوال وی می پرسید آیا نیامده است پیش شما فیقولون پس چون خبر میدهد که وی مرده است و در میان خود او را نمی بینند میگویند
ارواح مؤمنان بیک دیگر قد ذهب به الی امه الهاویة بتحقیق برده شد او را بسوی مادر وی که آتش دوزخ است و آتش دوزخ را دیگران آن نسبت بدوزخی ام خوانده است
که فرمود فامه هاویة باعتبار احاطه و اشتمال قرب و اتصال وان الکافر اذا احتضر و بدرستی که کافر وقتی که احتضار کرده میشود و حاضر میشود او را موت اتته ملائکة العذاب بمسح
می آیند او را فرشتگان عذاب بپلاس درشت چنانکه برای مؤمن حریر سپید می آرند مسح بکسر میم و سکون سین پلاس فیقولون اخرجی ساخطة مسخوطا علیک الی عذاب الله
پس میگویند فرشتگان بروح کافر بیرون آی تا خشنود و ناخشنودی کرده شده بر تو بسوی عذاب خدای عز وجل فتخرج کانتن ریح جیفة پس بیرون می آید روح بوی ناخوش
همچو گنده ترین بوی مردار بوی گرفته حتی یاتون به باب الارض تا آنکه می آرند او را نزدیک در زمین یعنی در آسمان زمین چنانکه دلالت کرد بران حدیث سابق و احتمال دارد
که از آسمان بزمین یا اسفل سافلین می آورده باشند قال الطیبی فیقولون ما انتن هذه الریح پس میگویند چه عجب گنده است این بو حتی یاتون به ارواح الکفار تا آنکه
می آرند او را نزد ارواح کافران رواه احمد والنسائی وعن البراء بن عازب قال خرجنا مع النبی صلی الله علیه وسلم فی جنازة رجل من الانصار گفت
بیرون آمدیم ما با آن حضرت در جنازه مردی از انصار فانتهینا الی القبر ولما یلحد پس آمده رسیدیم تا قبر و هنوز در لحد کرده نشده یعنی دفن کرده نشده فجلس رسول الله
پس نشست پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وجلسنا حوله و نشستیم ما گرد آن حضرت کأن علی رؤسنا الطیر این هیئت ادب و وقار سر فرو افگنده و ساکن که گویا که بر
سرهای ما پرنده ها نشسته اند که اگر سر بجنبانیم و بچپ و راست نگریم آن پرنده ها می پرند و این هیئت در نشستن صحابه در حضرت رسول صلعم در احادیث بسیار آمده و مذکور است وفی
یده عود ینکت به فی الارض و در دست آن حضرت چوبی بود که میکاوید و خط میکشید بآن چوب در زمین چنانکه عادت متفکر و غمگین میباشد فرفع رأسه پس برداشت
سر مبارک خود را فقال استعیذوا بالله من عذاب القبر پس گفت آن حضرت پناه جوئید بخدا از عذاب قبر مرتین دو بار گفت این سخن را او ثلثا یا سه بار ثم قال پس گفت
آن حضرت صلعم ان العبد المؤمن اذا کان فی انقطاع من الدنیا واقبال من الآخرة بدرستیکه بنده مسلمان وقتی که میباشد در بریدگی از دنیا و میباشد در روی آوردن با آخرت
نزل الیه ملائکة من السماء بیض الوجوه فرود می آیند بسوی وی فرشتگان از آسمان که رویهای ایشان سفید است کأن وجوههم الشمس گویا که رویهای ایشان آفتاب است
معهم کفن من اکفان الجنة با ایشان کفنی است از کفنهای بهشت وحنوط من حنوط الجنة و خوشبوی است از حنوط بهشت و حنوط بفتح حا طیب میت که کفن و تن او بدان خلط کنند حتی یجلسوا منه مد
البصر تا آنکه می نشینند این فرشتگان از میت دور تا درازی بصر ثم یجیء ملک الموت علیه السلام پس می آید فرشته موت که عزرائیل است بر میت حتی یجلس عند رأسه تا آنکه می نشیند نزد سر میت فیقول
ایتها النفس الطیبة اخرجی الی مغفرة من الله ورضوان پس میگوید ملک الموت ای جان پاک بیرون آی بسوی آمرزش از خدا و رضای عظیم از وی قال گفت آن حضرت فتخرج تسیل کما تسیل
القطرة من السقاء پس بیرون می آید روح در حالی که روان میشود چنانکه روان میگردد آب از مشک سقا بکسر سین مشک فیأخذها پس میگیرد ملک الموت آن را فاذا اخذها لم یدعوها
فی یده طرفة عین پس چون میگیرد ملک الموت آن را نمی گذارند آن فرشتگان آن روح را در دست ملک الموت یک پلک زدن یعنی چون ملک الموت روح بنده را قبض کرد با عوان خود
که در دست ایشان کفن بود می سپارد حتی یاخذوها فیجعلوها فی ذلک الکفن وفی ذلک الحنوط پس میگیرند فرشتگان روح را در آن کفن و در آن حنوط ویخرج منها
کاطیب نفحة مسک وجدت علی وجه الارض بیرون می آید از آن روح رائحه همچو خوشبوترین دمیدن بوی مشک که یافته شده است بر روی زمین قال گفت آن حضرت
فیصعدون بها پس بالا میبرند فرشتگان آن را فلا یمرون یعنی بها علی ملأ من الملائکة پس نمیگذرند فرشتگان یعنی با آن روح بر هیچ جماعتی از فرشتگان الا قالوا ما هذا الروح
الطیب مگر آنکه میگویند که چیست این روح پاک و کیست صاحب او فیقولون فلان بن فلان پس میگویند فلان بن فلان است باحسن اسمائه التی کانوا یسمونه بها فی الدنیا یعنی
او را بنیکوترین نامهای وی که میخواندند او را بدان نامها در دنیا چنانکه لقبها که دلالت بر مدح دارد حتی ینتهوا بها الی السماء الدنیا تا آنکه میرسند با وی تا آسمان که فروترین آسمانها است فیستفتحون
له پس طلب در گشادن میکنند فرشتگان برای وی فیفتح لهم پس گشاده میشود در برای ایشان فیشیعه من کل سماء مقربوها پس مشایعت میکنند او را و در پی او میروند از هر آسمان مقربان آن که تا
که دران آسمان اند الی السماء التی تلیها تا آسمانی که متصل است آن آسمان را حتی ینتهی به الی السماء السابعة تا آنکه آخر رسیده میشود بآن روح تا آسمان هفتم فیقول الله پس میگوید خدای عز وجل
اکتبوا کتاب عبدی فی علیین بنویسید نامه بنده مرا در علیین که نام موضعی است در آسمان هفتم واعیدوه الی الارض و باز گردانید او را بسوی زمین یعنی بسوی بدن وی که مدفون است
در زمین فانی منها خلقتهم زیرا که من از زمین پیدا کرده ام آدمیان را وفیها اعیدهم و در زمین باز میگردانم ایشان را ومنها اخرجهم تارة اخری و از زمین بیرون می آرم ایشان را بار دیگر
چنانکه نخستین بار بر آورده بودم از آن قال گفت آن حضرت فتعاد روحه فی جسده پس باز گردانیده میشود روح وی در تن وی فیأتیه ملکان پس می آیند میت را دو فرشته
فیجلسانه فیقولان له پس می نشانند او را پس میگویند مر او را من ربک کیست پروردگار تو فیقول ربی الله پس میگوید وی پروردگار من خداست فیقولان له ما دینک
پس میگویند مر او را چیست دین تو فیقول دینی الاسلام پس میگوید دین من اسلام است فیقولان له ما هذا الرجل الذی بعث فیکم پس میگویند چیست حال این مرد که برانگیخته
شده است و فرستاده شده است بسوی شما کنایت از ذات شریف آن حضرت است صلی الله علیه وسلم فیقول هو رسول الله پس میگوید میت وی پیغمبر خدا است فرستاده است بحق

فیقولان له وما علمک پس میگویند آن دو فرشته مراورا چیست دلیل و انشان تو رسالت وی را و از کجا می گوئی و بچه حجت میگوئی فیقول قرأت کتاب الله پس میگوید خواندم کتاب خدا را که قرآنست و معجز است فآمنت به وصدقت پس ایمان آوردم بوی و راست گو داشتم او را اینجا دو طریق است یکی اثبات نبوت بمعجزه و اثبات قرآنیت قرآن بقول وی صلی الله علیه وسلم دیگر اثبات قرآن باعجاز و اثبات نبوت بقرآن و تقریر حدیث ناظر در وجه ثانی است فینادی مناد من السماء پس آواز میدهد آواز دهنده از آسمان ان صدق عبدی که راست گفت بنده من فافرشوه من الجنة پس فرش کردانید بنده مرا و بیفگنید برای وی فرشی از بهشت و افرشوا بفتح همزه و قطع اوست و فرش افگندنی والبسوه من الجنة و بپوشانید وی را لباسی از بهشت این نیز بفتح همزه و قطع اوست وافتحوا له بابا الی الجنة و بگشائید برای وی دری بسوی بهشت قال گفت آنحضرت فیأتیه من روحها وطیبها پس می آید او را از راحت بهشت و خوشبوی وی فیفسح له فی قبره مد بصره پس کشاده کرده میشود برای وی در گور وی تا درازی بینائی وی یعنی تا آنجا که نظر کار میکند قال گفت آن حضرت ویأتیه رجل حسن الوجه و می آید او را مردی نیکو روی حسن الثیاب نیکو جامه طیب الریح خوشبوی فیقول ابشر بالذی یسرک پس میگوید آن مرد مژده باد ترا بانچه شادمان گرداند ترا و ابشار بمعنی مژده دادن و بمعنی شاد شدن نیز آمده هذا یومک الذی کنت توعد این روزیست که وعده کرده میشدی تو فیقول له پس میگوید میت مر او را من انت کیستی تو فوجهک الوجه پس روی تو روی کامل است در حسن و جمال و کمال است یجیء بالخیر می آرد روی تو نیکی را و بشارت میدهد بدان و میسزد این چنین روی را که بیارد نیکی را و بشارت دهد بدان فیقول پس میگوید آن مرد انا عملک الصالح من عمل نیک توام که تمثل کرده ام باین صورت فیقول رب اقم الساعة رب اقم الساعة پس میگوید میت پروردگارا برپا کن قیامت را حتی ارجع الی اهلی ومالی تا آنکه باز گردم بسوی اهل خانه خود و بسوی مال خود یعنی زنده گردان مرا تا باز گردم بسوی دنیا و زیاده کنم عمل صالح را تا زیاده کند ثواب و درجه را و لیکن چون دانست که احیا بعد از موت نیست که بعث روز قیامت طلب کرد قیام ساعت را کنایت از احیا که اقالوا و احتمال دارد که قول او حتی ارجع الی اهلی ومالی از فرط سرور و غایت خوشحالی باشد و آرزوی وی رجوع بسوی ایشان تا خبر دهد ایشان را بدان چنانکه میگوید و تمنی میکند مسافری که حاصل شده است او را تنعم در بلاد غربت فافهم قال گفت آن حضرت وان العبد الکافر اذا کان فی انقطاع من الدنیا واقبال من الآخرة و بدرستیکه بنده کافر وقتی که میباشد در بریدگی از دنیا و در روی آوردن بآخرت نزل الیه من السماء ملائکة سود الوجوه فرود می آیند بسوی وی فرشتگان سیاه روی معهم المسوح با ایشان پلاسها ست فیجلسون منه مد البصر پس می نشینند از میت تا آنجا که نظر کار میکند ثم یجیء ملک الموت حتی یجلس عند رأسه فیقول بعد از آن می آید فرشته مرگ تا آنکه می نشیند نزد سر وی پس میگوید ایتها النفس الخبیثة اخرجی الی سخط من الله ای جان پلید بیرون آی بسوی خشم و ناخوشنودی از خدا قال گفت آن حضرت فتفرق فی جسده پس پریشان میشود روح در تن کافر و پراکنده میگردد و در میرود در اعماق آن و ناخوش میدارد برآمدن را و نمیخواهد که برآید از جهت ترس آنچه می بیند از قهر بخلاف روح مؤمن که میخواهد زود برآید به نشاط و سرور و خوشی بمشاهده انوار و آثار لطف و کرم فینتزعها پس میکشد ملک الموت آن روح را کما ینتزع السفود من الصوف المبلول چنانکه کشیده میشود سیخ گرم از پشم تر که نزد کشیدن چیزی از ان پشم بوی میچسپد همچنین روح کافر چون کشیده میشود از اقصای عروق بشدت و قوت چنانکه بیرون می آید با وی چیزی از ان عروق چنانکه در روایت آینده بیاید و درین غایت ایلام و ازعاج است و سفود بفتح سین مهمله و تشدید فا بروزن تنور آهنی که کباب کرده میشود بوی گوشت و باقی میماند با وی بقیه از گوشت سوخته و چون او را از پشم تر شده بکشند لابد چیزی از ان خواهد چسپید فیأخذها پس میگیرد ملک الموت روح کافر را فاذا اخذها لم یدعوها فی یده طرفة عین حتی یجعلوها فی تلک المسوح وتخرج منها کانتن ریح جیفة وجدت علی وجه الارض فیصعدون بها فلا یمرون بها علی ملأ من الملائکة الا قالوا ما هذا الروح الخبیث فیقولون فلان بن فلان باقبح اسمائه التی کان یسمی بها فی الدنیا حتی ینتهی به الی السماء الدنیا فیستفتح له فلا یفتح له ترجمه این عبارت از ان چه گذشت ظاهر شده است مجملاً آنکه حال کافر برعکس حال مؤمن است مگر آنجا فیجعلوها فی ذلک الکفن بود و اینجا حتی یجعلوها فی تلک المسوح یعنی میگردانند آن را در ان پلاسها آنجا کاطیب نفحة مسک بود و اینجا کانتن ریح جیفة آنجا ما هذا الروح الطیب بود و اینجا ما هذا الروح الخبیث آنجا باحسن اسمائه بود و اینجا باقبح اسمائه ثم قرأ رسول الله پس تر خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این آیت را لا تفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون الجنة کشاده نمیشود مر کافران را درهای آسمان و در نمی آیند بهشت را حتی یلج الجمل فی سم الخیاط تا آنکه در آید شتر بان ضخامت در سوراخ سوزن با آن تنگی فیقول الله پس میگوید خدای عزوجل اکتبوا کتابه فی سجین فی الارض السفلی بنویسید نامه او را در سجین که نام جای است در تحت زمین هفتم که پایان ترین زمین هاست بر خلاف علیین که بر آسمان هفتم است فتطرح روحه طرحا پس انداخته میشود روح وی انداختنی سخت ثم قرأ پس تر خواند آن حضرت این آیت را ومن یشرک بالله و کسی که شرک آرد بخدا فکانما خر من السماء پس گویا بر روی افتاد از آسمان یعنی از جای بلند در غایت بلندی که از اوج ایمان و توحید در حضیض کفر و شرک افتاد فتخطفه الطیر پس می ربایند او را پرندگان و هلاک میکردانند تمثیل است اهوای مردیه را که پریشان میگردانند افکار را و هلاک میگردانند در وادی خذلان او تهوی به الریح یا می اندازد او را باد فی مکان سحیق در جای دور اشارتست بانداختن شیطان او را در ضلالت و در افتادن از مقام قرب و وصول در تمثیل اول محض فنا و هلاک است و در ثانی بعد و حرمان و مشرکان نیز دو قسم اند طائفه که اصلا خلاص و نجات در حق ایشان متوقع نیست و جماعه دیگر آنانند که ممکن است خلاص ایشان بتوبه و لیکن بعید است کذا قال البیضاوی فتعاد روحه فی جسده ویأتیه ملکان فیجلسانه فیقولان له من ربک فیقول هاه هاه لا ادری فیقولان له ما دینک فیقول هاه هاه لا ادری فیقولان له ما هذا الرجل الذی بعث فیکم فیقول هاه هاه لا ادری

فينادي منادٍ من السماء أن كذب فافرشوه من النار وافتحوا له باباً إلى النار فيأتيه من حرّها وسمومها ويضيق عليه قبره حتى تختلف فيه أضلاعه ويأتيه رجل قبيح الوجه قبيح الثياب منتن الريح فيقول أبشر بالذي يسوءك هذا يومك الذي كنت توعد فيقول من أنت فوجهك الوجه يجيء بالشر فيقول أنا عملك الخبيث فيقول رب لا تقم الساعة ترجمهٔ این عبارت بر وجه مقابلت از عبارات سابقه که در بیان حال مؤمن مذکور شد ظاهر میشود و ها ها کلمهٔ تحسر و تحیر است و در حال مؤمن ان صدق عبدی بود و اینجا ان کذب بی ذکر عبدی و آنجا من روحها و طیبها بود و اینجا من حرها و سمومها و سموم بفتح سین باد گرم و اضلاع استخوانهای پهلو تنگ گردانیده میشود بر کافر گور وی تا آنکه درهم شکند اضلاع او را و توعد اینجا از وعید باشد چنانکه آنجا از وعد بوده و تواند که اینجا نیز از وعد باشد بر سبیل استهزاء و تهکم چنانکه ابشر و فی روایة نحوه و در روایتی دیگر مانند آنچه مذکور شده چنانکه معنی یکی است و لفظ دیگر و زاد فیه و زیاده کرده است در روی در مؤمن این را که اذا خرج روحه صلی علیه کل ملک بین السماء والارض وکل ملک فی السماء چون بیرون می آید روح مؤمن درود می فرستد بر وی هر فرشته که میان آسمان و زمین است و هر فرشته که در آسمان است وفتحت ابواب السماء و گشاده میشود و در بعض نسخ له یعنی گشاده میشود برای وی درهای آسمان لیس من اهل باب الا وهم یدعون الله ان یعرج بروحه من قبلهم نیستند هیچ جماعه از اهل هیچ دری از درهای آسمان الا که ایشان میخوانند خدا را و دعا میکنند که برداشته شود روح وی از جانب ایشان وتنزع نفسه یعنی الکافر مع العروق و کشیده میشود جان وی یعنی جان کافر با رگهای وی چنانکه در روایت سابق مذکور شد فیلعنه پس لعنت میکنند او را کل ملک بین السماء والارض وکل ملک فی السماء وتغلق ابواب السماء و بسته میشود درهای آسمان لیس من اهل باب الا وهم یدعون الله ان لا یعرج روحه من قبلهم رواه احمد وعن عبدالرحمن ابن کعب روایت است از عبدالرحمن بن کعب که از کبار تابعین است و در زمان آن حضرت ولادت یافته عن ابیه از پدرش که کعب بن مالک است از مشاهیر صحابه و شعرای اسلام و قصهٔ توبهٔ او در تخلف از غزوهٔ تبوک مشهور و در نص قرآن مذکور است قال گفت عبدالرحمن لما حضرت کعباً الوفاة هنگامیکه حاضر شد کعب را وفات اتته آمد او را ام بشر بنت البراء ابن معرور فقالت پس گفت ام بشر دختر براء ابن معرور بفتح میم و سکون عین و ضم را اول کسی است از انصار که بیعت کرده در لیلة العقبه و پیش از قدوم آن حضرت بمدینه فوت کرده و در صحبت ام بشر خلاف است یا ابا عبدالرحمن کنیت کعب ابن مالک است ان لقیت فلاناً فاقرأ علیه منی السلام اگر ملاقات کنی فلان را در آن عالم نام یکی از دوستان خود را برد پس بخوان بروی از من سلام فقال پس گفت کعب بن مالک غفر الله لک یا ام بشر بیامرزد ترا خدای تعالی ای ام بشر این عبارت را در جای میگویند که قائل چیزی گفته که نمی باید گفت یعنی این چه سخن است که تو میگوئی نحن اشغل من ذلک ما مشغول تریم از ین که آنجا کسی را بشناسیم و سلام و پیام کسی برسانیم یعنی ما را کارها و شغلها از عجز و درماندگی و گرفتاری بحال خود پیش خواهد آمد که خبر از خود نخواهیم داشت چه جای دیگران و این شامل حال آن کسانیکه با ایشان سلام برسانند نیز هست یعنی آنجا کسی را از خود خبر است که سلام بوی برساند و باز وی جواب سلام بگوید فقالت پس گفت ام بشر یا ابا عبدالرحمن اما سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول آیا نشنیدهٔ تو آن حضرت را که میگفت ان ارواح المؤمنین فی طیر خضر تعلق بشجر الجنة بدرستیکه روحهای مسلمانان نهاده میشود در درون پرندگان سبز که میچرند درختان بهشت را و علق بالقاف چریدن شتر سبزها را و تعلق بضم لام است قال بلی گفت کعب ابن مالک آری شنیده ام از پیغمبر خدا این را قالت گفت ام بشر فهو ذلک پس این آن فضل و کرامتی است که امید داشته میشود ترا و تو از کمل مؤمنانی که در غایت سرور و حبور خواهی بود نه مشغول و مخذول رواه ابن ماجه والبیهقی فی کتاب البعث والنشور وعنه عن ابیه و هم از عبدالرحمن ابن کعب از پدرش انه کان یحدث ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انما نسمة المؤمن طیر تعلق فی شجر الجنة نیست روح مؤمن مگر طیر یعنی در جوف طیر که میچرد در درختان بهشت و نسمه بفتحات انسان کاسی اطلاق کرده میشود بر جسد و گاهی بر روح و اینجا مراد روح است حتی یرجعه الله فی جسده تا آنکه باز میگرداند خدای عز و جل او را بتن وی یوم یبعثه روزی که برانگیزد او را از خاک رواه مالک والنسائی والبیهقی فی کتاب البعث والنشور بدانکه روایات درین حدیث مختلف آمده و در روایتی فی طیر آمده و در روایتی فی حواصل طیر و در روایتی فی جوف طیر خضر و در روایتی کطیر و در روایتی فی صورة طیر و در روایتی طیر و این محمول بر یکی از ین تقدیرات خواهد بود و در اکثر روایات اخضر یا خضر است و در روایتی طیر ابیض آمده و بر هر تقدیر فهم این از قیاس عقل بعید است و قدرت حق شامل است همه چیزها را و تعلق روح بطیر بطریق تعلق روح است ببدن و تدبیر و تصرف در آن تا قلب حقیقت لازم آید و تنزل ایشان که از حقیقت انسانی بصفت حیوانی گشتند و از عدم صلاحیت بدن حیوانی برای تعلق و تصرف روح انسانی در آن بلکه ابداع جوهر روح است در آن مثل وضع جواهر در صنادیق و نگاهداشت آن در آن و این نوع تکریم و تنعیم است مر ایشان را و نیز بدانکه بعض این را تخصیص بشهدا کنند و بعض عام دارند تمامهٔ مؤمنان را و ظاهر احادیث عام است و درین احادیث دلیل است بر بقای ارواح و تنعیم و تعذیب آن والله اعلم وعن محمد ابن المنکدر قال دخلت علی جابر بن عبدالله وهو یموت محمد بن المنکدر بضم میم و سکون نون و کسر دال که از تابعین است گفت در آمدم بر جابر که از مشاهیر صحابه است در حالیکه وی میمیرد فقلت اقرأ علی رسول الله صلی الله علیه وسلم السلام پس گفتم من بخوان بر آن حضرت یعنی از جانب من سلام رواه ابن ماجه

باب غسل الميت وتكفينه

باب در بیان غسل میت و در کفن در آوردن وی بدانکه غسل میت فرض است باجماع و نیز اجماع است بر آن که ایجاب غسل بجهت ادای حق میت است و ازین جهت فرض کفایت شد که در ادای حق وی فعل بعض کافی است و اختلاف کرده اند در سبب وجوب آن اکثر بر آنند که غسل میت نه از جهت نجاست است که حلول میکند بموت بلکه از جهت حدث است زیرا که موت سبب استرخای مفاصل و زوال عقل است پیش از آنکه انسان نجس میگردد از جهت کرامت آدمی لیکن در حی اقتصار کرده شد بر اعضای اربعه از جهت حرج که بسبب حدث متکرر است از وی و هر بار شستن تمام بدن حرج می دارد و چون در میت حرج نبود عائد شد با صل که

شستن تمام بدن است و بعض گفته اند سبب غسل نجاست میت است زیرا که آدمی حیوان دموی است پس متنجس گردد بموت چنانکه سائر حیوانات و لهذا اگر کسی میت را بجود
بردارد پیش از غسل صحیح نیست نماز وی واگر از جهت حدث بودی درست بودی همچو برداشتن محدث غایت آنکه آدمی مسلمان مخصوص گشت بزوال نجاست برتبهٔ موتیه
بغسل بجهت تکریم بخلاف کافر که پاک نمیگردد بغسل و صحیح نمیگردد نماز حامل وی بعد از غسل و در روایتی از ابی هریره آمده است کان المؤمن لاینجس حیا ولا میتا اگر این زیادت
درین حدیث بصحت رسد واجب گردد ترجیح قول بآنکه سبب وجوب غسل میت حدث است و اختلاف است در غسل میت که نیت شرط است یا نه ظاهر آنست
که شرط است کذا قال الشیخ ابن الهمام و مضمضه و استنشاق در غسل میت سنت نیست نزد امام ابی حنیفه و همچنین نزد امام احمد بخلاف امام شافعی و تکفین کفن ساختن مرده را و کفن
در اصل صوف پشتن و کفن بفتحتین جامهٔ مرده الفصل الاول عن ام عطية قالت دخل علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم ونحن نغسل ابنته روایت
است از ام عطیهٔ انصاریه که از کبار صحابیات است و با آن حضرت غزا میکرد و مجروحان را مداوی میکرد و بیماران را تمریض میکرد گفت در آمد بر ما آن حضرت و ما غسل میدادیم دختر او را
که زینب باشد زوجهٔ ابی العاص بن ربیع یا ام کلثوم زوجهٔ عثمان رضی الله عنهما و قول اول اصح و اشهر است فقال اغسلنها ثلثا او خمسا او اکثر من ذلك پس گفت
آن حضرت غسل دهید او را سه غسل یا پنج غسل یا بیشتر از آن که وتر باشد چنانکه در روایات آمده است ان رأیتن ذلك اگر مصلحت می بینید شما و نیک دانید و احتیاج باشد
بدان و باسراف نکشد بماء و سدر بشوئید بآب و برگهای درخت کنار که در آب جوشانیده که آن ادخل است در تطهیر و تنظیف واجعلن فی الآخرة کافورا و بگذارید
در مرة اخری کافورا او شیئا من کافور یا چیزی از کافور شک راوی است در لفظ که کافورا گفته یا شیئا من کافور گفته شیخ گفته که مراد گردانیدن کافور است در آب جمهور بآن
قائل اند و کوفیان میگویند که کافور در حنوط کنند و بعد از غسل و خشک کردن ببدن بمالند و گفته اند که اگر کافور نیابند مشک قائم مقام آن میگردد و ترمذی حدیثی نیز درین باب
روایت کرده که آن حضرت را از مشک پرسیدند که آیا جائز است استعمال آن پس گفت هو اطیب طیبکم و گفته که عمل برین است نزد بعض اهل علم و این قول احمد و اسحق است و بعضی از اهل
علم مکروه داشته اند مشک را برای میت فاذا فرغتن فاذنني پس چون فارغ شوید شما از غسل پس خبر کنید ما و اعلام نمائید فلما فرغنا اذناه پس هرگاه که فارغ شدیم ما اعلام
کردیم آن حضرت را فالقی الینا حقوه پس انداخت آن حضرت بسوی ما ته بند خود را و حقو بفتح حای مهمله و کسر نیز آمده و سکون قاف بمعنی ازار و بمعنی بند ازار هر دو آمده و مراد اینجا
ازار است وقال اشعرنها ایاه و گفت آن حضرت شعار گردانید برای وی این ازار را یعنی زیر کفن او بخیه تا برکت آن بوی برسد و شعار جامه که در درون جامها پوشند از جهت
اتصال وی بشعر یعنی موی و درینجا استحباب تبرک است بلباس صالحین و آثار ایشان بعد از موت در قبر چنانکه قبل از موت نیز همچنین بوده وفی روایة و در روایتی چنین آمده که
اغسلنها وترا ثلثا او خمسا او سبعا بشوئید او را طاق سه بار یا پنج بار یا هفت بار و زیاده از هفت بار نیامده اگر بکنند مکروه است و اسراف وابدأن بمیامنها آغاز کنید در غسل اعضا
از جانبهای راست وی ومواضع الوضوء منها و ابتدا کنید بجاهای وضو یعنی اعضای آن از وی وقالت فضفرنا شعرها ثلثة قرون و گفت ام عطیه پس بافتیم ما موی
او را سه گیسو فالقیناها خلفها پس انداختیم آن گیسوها را پس پشت وی شاید که این نیز بامر آن حضرت باذن وی بوده باشد صلی الله علیه وسلم یا معلوم بود فعل وی در شرع والله
اعلم متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کفن فی ثلثة اثواب گفت عائشه که آن حضرت کفن کرده شد در سه
جامه که ازار و ردا و لفافه است یمانیة بتخفیف یا منسوب بیمن بیض جامهای سپید جمع ابیض سحولیة بفتح سین منسوب بسحول که نام قریه است از یمن و بعض سحول قصار
گویند و سحل بمعنی شستن است یعنی مغسول و مقصور بودند آن جامه ها و بضم سین نیز گفته اند جمع سحل که جامهٔ سفید پاک است از پنبه اما نسبت بجمع شاذ است و بعض گفته که
بضم نیز نام قریه است من کرسف از پنبه بودند آن جامه ها و کرسف بضم کاف و سکون را و ضم سین قطن یعنی پنبه لیس فیها قمیص ولا عمامة نبود در آن سه جامه پیراهن و نه
دستار ظاهر این عبارت درین است که قمیص و عمامه در کفن آن حضرت نبود و بعض تاویل میکنند بآنکه مراد آنست که قمیص و عمامه در آن سه جامه نبود بلکه خارج از آن سه جامه بود
پس مجموع اکفان آن حضرت پنج باشد و اول اصح است زیرا که بتحقیق ثابت شده است که نبود کفن آن حضرت مگر سه جامه و باین اخذ کرده شافعی و نزد ما نیز سنت کفن سه
جامه است لیکن ذکر کرده است از آن در هدایه قمیص نه عمامه و استحسان کرده اند آنرا بعض متاخرین برای اشراف و گفته اند که دم عمامه بجانب روی اندازند نه بپشت چنانکه در حالت حیات
و مراد ثلثه لفائف است و همچنین است نزد امام احمد و تحقیق آن در کتب فقه است متفق علیه وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کفن احدکم اخاه فلیحسن
کفنه چون تکفین کند یکی از شما برادر خود را پس باید که نیک کند کفن او را و مراد بتحسین کفن آنست که تمام باشد و نظیف و سفید بی اسراف و تبذیر و نو و شسته در آن برابر است اما آنچه مسرفان
کنند بریا و تکبر حرام و مکروه است اشد حرمت و کراهت رواه مسلم وعن عبد الله بن عباس قال ان رجلا کان مع النبی گفت ابن عباس که مردی بود با پیغمبر صلی الله
علیه وسلم فوقصته ناقته وهو محرم پس انداخت او را ناقه و شکست گردن او را و حال آنکه وی محرم بود فمات پس مرد آن مرد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم اغسلوه بماء وسدر بشوئید او را بآب و برگ کنار وکفنوه فی ثوبیه و تکفین کنید او را در دو جامهٔ او که در احرام پوشیده بود ولا تمسوه بطیب و
نسائید او را ببوی خوش ولا تخمروا رأسه و نپوشید سر او را چنانکه حکم محرم است فانه یبعث یوم القیمة ملبیا پس بدرستیکه وی برانگیخته میشود از قبر لبیک گویان
متفق علیه و ازین حدیث معلوم میشود که محرم هم بر حال احرام تکفین کنند و امام احمد و شافعی هم برین اند و نزد امام ابوحنیفه و مالک حکم محرم مثل حکم سائر موتی است و آن
حضرت صلی الله علیه وسلم که آن محرم را در دو جامه تکفین کرد بجهت ضرورت بود که جز آن جامه نداشت و اما عدم مس طیب و تخمیر راس مخصوص وی بود و آنرا امر کلی بطریق تشریع نکرد و الله اعلم

وسنذکر حدیث خباب وباشد که ذکر کنیم حدیث خباب بخای معجمه وتشدید موحده که دران حدیث این است که قتل مصعب بن عمیر فی باب جامع المناقب که در آخر کتاب در مناقب صحابه مذکور است ان شاء الله تعالی الفصل الثانی عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم البسوا من ثیابکم البیاض بپوشید از جامهای خود سپید را فانها من خیر ثیابکم زیراکه جامهای سفید از جمله بهترین جامه های شما اند وکفنوا فیها موتاکم وتکفین کنید دران مرده های خود را ومن خیر اکحالکم الاثمد وازبهترین سرمهای شما اثمد است بکسر همزه ومیم سنگ سرمه فانه ینبت الشعر زیراکه وی میرویاند موی مژگان را ویجلوا البصر وروشن میکند بینائی را رواه ابو داؤد والترمذی وروی ابن ماجة الی موتاکم وروایت کرده است ابن ماجه تا لفظ موتاکم وذکر کحل واثمد نکرده است وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لاتغالوا بفتح تا ولام فی الکفن گران بها نکنید در کفن فانه یسلب سلبا سریعا پس بدرستیکه کفن ربوده میشود یعنی کهنه میگردد ودر گور بر بودنی شتاب یعنی زود کهنه وخراب میشود پس چه حاجت نفاست وگرانی بها است مقصود نهی از تبذیر واسراف در کفن است رواه ابو داؤد واز ابوبکر صدیق رض آورده اند که وصیت کرد بتکفین وی در دو جامه که پوشیده بود وگفت که بشوئید اینها را وتکفین کنید مرا دران زیراکه زنده محتاج تر است بجامه نو وکفن اینها برای ریم وزرد آب وتراب اند وعن ابی سعید الخدری انه لما حضره الموت دعا بثیاب جدد فلبسها واز ابی سعید خدری آمده است که هنگامیکه حاضر شد او را موت طلبید جامه های نو را پس پوشید آنها را ثم قال سمعت رسول الله پس گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول المیت یبعث فی ثیابه التی یموت فیها مرده برانگیخته میشود در جامهای وی که می میرد در وی رواه ابو داود وظاهر این حدیث آن است که ابو سعید که جامه های نو پوشید بجهت امتثال امر این حدیث پوشید ومراد باین حدیث ظاهر او ست که بعث در جامه میباشد واین مشکل است زیراکه در حدیث صحیح وارد شده است که حشر کرده میشوند مردم برهنه تن وبرهنه پا وکلام دربن باب بسیار است وجمله از ان در شرح مذکور است وغایت آنچه درین مقام توان گفت آنست که گفته اند که مراد بثیاب درین حدیث اعمال است که میمیرد میت بران اعمال وعرب کنایت میکنند از اعمال به ثیاب از جهت ملابست مرد باعمال چنانکه به ثیاب ودر تاویل قول حق سبحانه وثیابک فطهر گفته اند ای اعمالک فاصلح وابو سعید رضی الله عنه جامهای نو که پوشید از برای نظافت وطهارت پوشید ودرین میان بگمان این حدیث را خطور کرد که از ان حضرت صلی الله علیه وسلم شنیده بود وتاویل حدیث بهمان سنت که کرده اند که ثیاب کنایه از اعمال است نه آنکه بجهت اشتها ولبس ثیاب جدید آورده ومقصود ابی سعید ابهام حمل بر ظاهر نیز تواند بود بجهت کمال حرص بر امتثال ظواهر اگرچه حقیقة مراد دیگر است فافهم والله اعلم وعن عبادة بن الصامت عن رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر الکفن الحلة بهترین کفن حله است که عبارت از ازار ورداء است از برد یمن وظاهر مراد آنست که نمی باید بر ثوب واحد اقتصار کرد ودو جامه بهتر اند واگر سه جامه کنند آن سنت است ومرتبه کمال وتمام است وخیر الاضحیة الکبش الاقرن وبهترین قربانی کبش شاخدار که آنرا قچقار گویند زیراکه جثه وی عظیم میباشد ودر اغلب فربه میباشد ودر روایات آمده است که فدای ولد ابراهیم علیهما السلام بآن بود وظاهر اسوال مجانس ذکر کفن واضحیه تقریب افتاده باشد ازین جهت جواب هردو گفت وحاجت نیست که احداث مناسبتی درین دو فقره کنند چنانچه تکلف کرده اند والله اعلم رواه ابو داؤد والترمذی وابن ماجة وعن ابی امامة وعن ابن عباس قال امر رسول الله گفت ابن عباس امر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بقتلی احد ان ینزع عنهم الحدید والجلود بکشتگان غزوهٔ احد که کشیده شود از ایشان آهن وپوششها که از جنس پوست باشد وان یدفنوا بدمائهم وثیابهم وامر کرد که دفن کرده شوند بخونهای ایشان وجامهای ایشان رواه ابو داؤد وابن ماجة الفصل الثالث عن سعد بن ابراهیم عن ابیه ان عبد الرحمن بن عوف اتی بطعام وکان صائما روایت است از سعد بن ابراهیم از پدرش ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف که عبد الرحمن بن عوف آورده شد نزد وی طعامی وبود وی روزه دار فقال پس گفت عبد الرحمن قتل مصعب ابن عمیر وهو خیر منی کشته شد مصعب بن عمیر در غزوهٔ احد وحال آنکه وی بهتر بود از من کفن فی بردة تکفین کرده شد در یک چادری کوتاهی کان غطی راسه بدت رجلاه اگر پوشیده میشد سر وی پیدا میشد هردو پای وی وان غطی رجلاه بدا راسه واگر پوشیده میشد هردو پای وی پیدا میشد سر وی واراه قال وکان میبرم وا را یعنی عبد الرحمن بن عوف را که گفت این را نیز وقتل حمزة وهو خیر منی وکشته شد حمزه بن عبد المطلب وحال آنکه وی بهتر بود از من وکفن وی نیز باین حالت بود تا آنکه بسته شد بر پایهای او کاه وپوشیده شد بدان چنانکه در فصل ثالث از باب تمنی الموت از حدیث حارثة بن مضرب گذشت ثم بسط لنا من الدنیا ما بسط پس فراخ کرده شد ما را از دنیا آنقدر که فراخ کرده شد چنانکه از حال عبد الرحمن بن عوف رض مشهور است او قال اعطینا من الدنیا ما اعطینا یا گفت داده شد ما را از دنیا آنچه داده شد شک راوی است در عبارت ولقد خشینا ان تکون حسناتنا عجلت لنا وبتحقیق ترسیدیم ماکه باشد ثواب نیکیهای ما که شتاب داده شده است درین جهان ودران جهان ما را چیزی نباشد ثم جعل یبکی پس در ایستاد عبد الرحمن بن عوف که میگریست حتی ترک الطعام تا بماند طعام را ونخورد با آنکه روزه دار بود رواه البخاری ودرین حدیث دلیل است بر آنکه نزد ضرورت هرچه از کفن میسر گردد سنت همان است ومصعب ابن عمیر رضی الله عنه از اجله صحابه وفضلای ایشان بود واز اهل بدر بود واز شهدای احد است ودر جاهلیت انعم ترین مردم بود در طعام ولباس وچون مسلمان شد نهایت زهد ورزید وفقر اختیار کرد ودر روایت آمده که یکباری نزد آن حضرت صلی الله علیه وسلم آمد پوستی گوسفند در کمر بسته پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم یا صحابه نظر کنید باین مرد که روشن گردانیده است خدای تعالی دل او را بایمان دیدم او را مکه که مادر وپدر وی او را از خوشترین طعام میخورانیدند وبر وی حله میدیدم که بدویست درهم آن را خریده بود محبت خدا ورسول خدا او را باین حال گردانیده وحمزة بن عبد المطلب عم رسول الله صلی الله علیه وسلم ورضی الله عنه که او را سید الشهدا خوانند نیز از اهل بدر وشهدای احد است رضی الله عنه پس عبد الرحمن بن عوف هردو را بهتر از خود خواند وگفت که آنها باین حال از دنیا رفتند وما این چنین تنعم میکنیم واین یا از ترحم است بر حال ایشان یا حسرت است بر حال خود فافهم ودر اینجا بحث میکنند که عبد الرحمن بن عوف از عشره مبشره است که افضل صحابه اند پس چون مصعب بن عمیر را بهتر از خود

خواند و جواب میگویند که این تواضع است از عبدالرحمن بن عوف نسبت باایشان یا خیریت عامتر از افضلیت است چنانکه بعض گفته اند و شیخ ابن حجر در شرح خود گفته که احتمال دارد که این
قرار داد که عشرهٔ مبشره افضل اند نسبت بکسی باشد که شهید نشده در زمان آن حضرت صلی الله علیه وسلم والله اعلم وعن جابر قال اتی رسول الله صلی الله علیه وسلم
عبدالله بن ابی بعد ما ادخل حفرته روایت است از جابر گفت آمد آن حضرت عبدالله بن ابی را که ظاهر النفاق و رئیس منافقین بود و بعد از آن که در آورده شد این منافق در گوری که برای
وی کنده بودند عبارت است از قبر است و قبر گفت از برای اهانت وی فامر به پس امر کرد آن حضرت به بر آوردن او از حفره فاخرج پس بیرون آورده شد فوضعه علی رکبتیه
پس نهاد آن حضرت او را بر دو زانوی خود فنفث فیه من ریقه پس دمید آن حضرت در کفن وی و انداخت در وی از آب دهن خود والبسه قمیصه و پوشانید او را
پیراهن خود قال وکان کسا عباسا قمیصا و بود که عبدالله بن ابی پوشانیده بود عباس را که عم رسول الله صلی الله علیه وسلم بود پیراهنی را از خود در وقتی که عباس را روز بدر اسیر
کرده آورده بودند برهنه بود و پیراهن هیچکس بر قد وی راست نمی آمد بجهت طول قامتیکه داشت و عبدالله بن ابی نیز طویل القامة بود پس عباس را پیراهن خود پوشانید پس آن حضرت
پیراهن خود را بوی پوشانید از برای مکافات تا منافق را نزد وی نعمتی نماند مکافات ناکرده متفق علیه و درین حدیث نیز اشکال می آرند که چون آن حضرت بر سر گور آن منافق
آمد و دمید در کفن او و حال آنکه قرآن مجید فرماید ولا تصل علی احد منهم مات ابدا ولا تقم علی قبره و دعا مکن بر هیچ یکی از ایشان که مرده است و مایست بر قبری جواب
میگویند که شاید که این واقعه پیش از نزول این آیت بوده و بعض میگویند که پیش از اعلام حق تعالی بود بکفر وی وفیه ما فیه و بعض گفته اند که این را از برای تالیف قلب پسر وی و
اکرام وی کرد که از مومنان مخلص بود پس گویا که آنحضرت فرمود که ما کردیم آنچه در وسع ما بود و لیکن حکم خدا نافذ و ماضی است و بعض گفته اند که پسر وی التماس کرد از آن حضرت پس
آن حضرت بالتماس وی بر سر قبر پدر وی آمد پس عمر رضی الله عنه دست آن حضرت را کشید و گفت آیا خدا نهی کرده است ترا از آن پس آن حضرت گفت مرا مخیر ساخته اند در آنکه
استغفر لهم او لا تستغفر لهم پس نازل شد قول حق تعالی ولا تصل علی احد منهم مات ابدا الآیة و گویا که عمر فهمیده بود نهی از جای دیگر کذا فی بعض الشروح و در کتب سیر آمده است
که چون آن حضرت این را کرد ایمان آوردند از قوم وی هزار کس والله اعلم باب المشی بالجنازة والصلوة علیها بدانکه پیاده رفتن و سواره رفتن همراه جنازه هر دو
جائز است و مشی افضل است و سوار را باید که در پس جنازه رود و پیاده را پیش و پس رفتن هر دو رواست و پس رفتن افضل است و نماز جنازه فرض کفایت است
زیرا که غرض از نماز که ادای حق میت است حاصل میگردد بفعل بعض و شرط صحت نماز اسلام میت و طهارت اوست و نهادن جنازه پیش مصلی پس با این قید جائز نیست
بر غائب و نه بر حاضر محمول بر دابه و نه موضوع بر خلف مصلی و چون دفن کرده شد بی غسل و ممکن نیست بیرون آوردن وی بی قبر کندن ساقط میگردد شرط طهارت و نماز
گزارده نشود بر قبر بی غسل و اگر برآوردن بی آن ممکن است برآرند و غسل دهند و نماز کنند و اگر با دانسته بی غسل نماز کردند و بی قبر کندن بر آورده غسل داده اند اعاده کنند نماز را
و نماز بر غائب جائز است نزد شافعی و کلام در آن بیاید در نماز گزاردن آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر نجاشی الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اسرعوا بالجنازة شتابی کنید بجنازه یعنی بر داشتن او بسوی قبر و این مستلزم دویدن رفتن نیست و بعضی گفته اند مراد شتابی تجهیز و تکفین است و سیاق
حدیث ناظر در اول است چنانکه فرمود فان تك صالحة فخیر تقدمونها الیه پس اگر باشد جنازه یعنی میت نیکوکار پس شتابی کردن و زود بقبر رسانیدن آن را
نیکی است که پیش میفرستید جنازه را بسوی آن نیکی وان تك سوی ذلك فشر تضعونه عن رقابکم و اگر هست جنازه غیر صالح پس زود بردن سبب دفع
شری است که می نهید آنرا از گردن خود متفق علیه وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وضعت الجنازة فاحتملها الرجال
علی اعناقهم وقتی که نهاده میشود جنازه یعنی میت بر نعش پس بر میدارند او را مردان بر گردنهای خود فان کانت صالحة قالت قدمونی پس اگر باشد میت نیکوکار
میگوید پیش فرستید مرا بثواب عمل صالح که من کرده ام و اسناد قول بجنازه که جثهٔ میت است مجاز است و قائل روح است و تواند که روح را در آن حال بجثه میفرستاده باشند
والله اعلم وان کانت غیر صالحة قالت لاهلها یا ویلها این تذهبون بها و اگر باشد بدکار میگوید جنازه مر کسان خود را یعنی آنها که برمیدارند او را ای وای بر من کجا
میبرید او را و ظاهر آن بود که گوید یا ویلی کجا می برید مرا و لیکن چون نفس خود را صالح ندید خود را از خود جدا کشید گویا که غیر اوست و تواند که این از تصرف راوی باشد بجهت کراهت نسبت
ویل بخود و ویل یعنی وای و سختی و نام وادی در جهنم آید یسمع صوتها کل شیء الا الانسان میشنود آواز او را هر چیز از حیوانات بلکه نباتات و جمادات نیز مگر آدمی که بقضیهٔ تکلیف بستر
و کتمان آن از وی مطلوب است تا ایمان بغیب باشد و نیز میفرماید که ولو سمع الانسان لصعق اگر میشنید آدمی هر آینه هلاک میشد بجهت فظاعت و دهشت رواه البخاری
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رأیتم الجنازة چون بینید جنازه را که بیرون می آرند از خانه بیرون و احتمال دارد که مراد رؤیت جنازه باشد در وقتیکه
نشسته باشید و جنازه در نظر افتد و ظاهر سیاق این حدیث در اول است فاقوموا پس بایستید از برای ترحیب و تکریم میت و تعظیم ایمان وی یا بجهت هول و دهشت
شان وی چنانکه در حدیث آینده مفهوم میگردد ومن تبعها فلا یقعد حتی توضع پس کسی که پیروی میکند جنازه را و همراه وی میرود پس باید که ننشیند تا آنکه نهاده شود
جنازه یعنی بر زمین یا در لحد اول اصح و اوفق است با حادیث متفق علیه وعن جابر قال مرت جنازة فقام لها رسول الله صلی الله علیه وسلم وقمنا معه گفت
جابر بن عبدالله گذشت جنازه پس بایستاد برای وی آن حضرت و ایستادیم ما نیز با آن حضرت فقلنا پس گفتیم یا رسول الله انها یهودیة بدرستیکه این جنازه زن یهودیه است
نه مسلمان که سزاوار تکریم و تعظیم ایمان وی بایستید فقال ان الموت فزع بفتح زای پس گفت آن حضرت که مرگ جای ترس و دهشت است فاذا رأیتم الجنازة فقوموا پس چون ببینید

شما جنازه را پس بایستید اگرچه جنازه کافر باشد متفق علیه وعن علی رضی الله عنه قال رأینا رسول الله صلی الله علیه وسلم قام فقمنا وقعد فقعدنا یعنی فی
الجنازة گفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه دیدیم ما آن حضرت را که ایستاد یعنی در جنازه پس ایستادیم ما نیز بمتابعت وی و دیدیم وی را که نشست پس نشستیم ما این را دو معنی است یکی
آنکه ایستاد آن حضرت بدیدن جنازه ما نیز ایستادیم و چون گذشت و دور رفت از نظر نشست ما نیز نشستیم دوم آنکه آن حضرت چند گاه بایستاد و بعد از آن نشست و نهی ایستادن پیش
ایستادن امری واجب نبود یا واجب بود و معلوم شده است که منسوخ گشت بفعل اخیر رواه مسلم وفی روایة مالک وابی داود قام فی الجنازة ثم قعد بعد یعنی ایستاد
آنحضرت بجهت دیدن جنازه بعد از آن نشست این روایت نیز محتمل هر دو معنی است و ظاهر در ثانی است وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من اتبع بتشدید و در بعض من تبع جنازة مسلم ایمانا واحتسابا کسی که پس روی کند جنازه مسلمانی را بجهت ایمان آوردن بفرموده شرع و طلب کردن ثواب وکان معه
حتی یصلی علیها و باشد با وی تا آنکه بگزارده نماز بر وی و بفتح لام یصلی نیز روایت است یعنی تا آنکه گزارده شود نماز بر وی و اول اقوی و اظهر است ویفرغ من دفنها و تا آنکه فارغ
گردد یا فارغ کرده شود از دفن وی فانه یرجع من الاجر بقیراطین پس بدرستیکه وی باز میگردد به دو قیراط از اجر یعنی اجر او مضاعف است و قیراط دوازدهم حصه از دینار
یا بین حساب نصف دانق باشد که نام ششم حصه از دینار است و بعض بیست و چهارم حصه از دینار گفته اند پس ربع دانق باشد کل قیراط مثل احد هر قیراطی از آن همان مانند
کوه احد است این تصویر و تمثیل است برای عظمت فضل و ثواب آن ومن صلی علیها ثم رجع قبل ان تدفن فانه یرجع بقیراط و کسی که نماز گزارد و پیشتر برگردد پیش از آنکه دفن
کرده شود پس بدرستیکه وی برمیگردد به یک قیراط از اجر یعنی اجر وی نصف اجر اول است متفق علیه وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم نعی للناس النجاشی الیوم الذی
مات فیه و هم از ابی هریره است که آن حضرت خبر داد مردم را مرگ نجاشی که پادشاه حبشه بود و بر دین نصاری بود پس ایمان آورده بحضرت و هجرت کردند صحابه نزد وی و خدمتها کرد ایشان را
و نجاشی لقب پادشاه حبشه است و نام این نجاشی اصحمه بود و مشهور در نجاشی فتح نون و تخفیف جیم و تخفیف یا است پس چون در حبشه مرد آن حضرت بمردم خبر داد از مردن وی همان روزی که
نجاشی دران روز وخرج بهم الی المصلی و بیرون آمد آن حضرت با مردم بسوی مصلای عید فصف بهم پس صف بست بمردم وکبر اربع تکبیرات و تکبیر آورد چهار تکبیر متفق
علیه و این حدیث متمسک شافعی است در جواز صلوة جنازه بر غائب و ما میگوئیم که نجاشی نسبت به آن حضرت صلی الله علیه وسلم غائب نبود بلکه برداشته شد سریر وی و آورده شد
نزد آن حضرت یا کشف کرده شد و برداشته شد پرده از وی و رؤیت امام کافی است و از آن حضرت در غیر نجاشی مثل معاویه مزنی که در مدینه مرد و آن حضرت به تبوک بود و بر زید بن حارثه و
جعفر ابن ابی طالب که در غزوه موته شهید شدند نیز نماز غائبانه روایت کرده اند و در اسناد آن احادیث سخن است و بر تقدیر صحت آن مخصوص بحضرت رسالت است صلی الله علیه وسلم
والآن در حرمین شریفین زادهما الله تشریفا و تعظیما متعارف است و بعض حنفیه نیز میکنند وعن عبد الرحمن ابن ابی لیلی از کبار تابعین است صد و بیست از صحابه را دریافته روایت میکند
از علی ابن ابی طالب و عثمان بن عفان و غیر ایشان و وی از تابعین کوفه است و بی نظیر وقت بود قال گفت کان زید بن ارقم یکبر علی جنائزنا اربعا بود زید بن ارقم که از مشاهیر صحابه
است تکبیر میگفت بر جنازه های ما چهار تکبیر وانه کبر علی جنازة خمسا و بدرستیکه وی تکبیر گفت بر یک جنازه پنج تکبیر فسألناه پس پرسیدیم او را که تو همیشه چهار تکبیر میگفتی امروز چرا
پنج تکبیر گفتی فقال کان رسول الله پس گفت زید ابن ارقم بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یکبرها میگفت پنج تکبیر یعنی احیانا پنج هم میگفت و ائمه اربعه اتفاق دارند بر چهار
تکبیر و از حضرت رسول الله صلعم و اصحاب وی زیاده از آن مروی و ماثور است و گفته اند که آنچه ثابت شده است از آن حضرت آخر الامر چهار است و بر همین است قرار و در شرح
زیاده ازین کلام کرده شده است رواه مسلم وعن طلحة بن عبد الله بن عوف قال صلیت خلف ابن عباس علی جنازة فقرأ فاتحة الکتاب روایت است
از طلحه بن عبد الله بن عوف که از مشاهیر تابعین است و برادرزاده عبد الرحمن بن عوف است گفت نماز گزاردم پس ابن عباس بر جنازه پس خواند ابن عباس فاتحة الکتاب را فقال
گفت ابن عباس لتعلموا انها سنة یعنی خواندم فاتحه را در نماز جنازه تا بدانید که آن سنت است رواه البخاری بدانکه علمای حنفیه رحمهم الله تعالی گفته اند که در صلوة جنازه قرائت
فاتحه نیست مگر آنکه بنیت ثنا و دعا بخوانند و میگویند که ثابت نشده است از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خواندن آن و این مذهب ابی حنیفه و مالک و ثوری است و عمل صحابه در آن مختلف
آمده و طحاوی گفته شاید که خواندن بعض صحابه فاتحه را در صلوة جنازه بطریق ثنا و دعا بوده نه بر وجه قرأت و نزد شافعی بخوانند فاتحه را و از کلام فتح الباری ظاهر میشود که مراد وی باین
مشروعیت قرأت است نه وجوب آن و کرمانی گفته است که واجب است و مراد بسنت در کلام ابن عباس طریقه مسلوکه در دین است و طیبی نیز همچنین گفته والله اعلم وعن عوف بن
مالک قال صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم علی جنازة گفت عوف بن مالک اشجعی که صحابی است و اول مشاهد وی خیبر است نماز گزارد آن حضرت بر جنازه فحفظت من
دعائه پس یاد کردم من چیزی را از دعای آن حضرت وهو یقول و آن حضرت میگفت و میخواند این دعا را اللهم اغفر له وارحمه خداوندا بیامرز مر او را و رحمت کن او را وعافه واعف
عنه و عافیت ده و سلامت بخش او را و عفو کن از وی واکرم نزله و گرامی دار مهمانی او را و نزل بضم نون و سکون زای و بضم زای نیز آمده آنچه پیش مهمان فرود آرند و بنهند از طعام
ووسع مدخله و فراخ گردان جای درآمدن او را که قبر او ست واغسله بالماء والثلج والبرد و بشوی او را به آب و برف و ژاله یعنی بانواع مطهرات کنایت است از کمال مغفرت
و تمام آن ونقه من الخطایا کما نقیت الثوب الابیض من الدنس و پاکیزه گردان او را از گناهان چنانکه پاکیزه گردانیده جامه سپید را از چرک و ریمناکی وابدله دارا خیرا
من داره و بدل کن او را سرای دران عالم بهتر از سرای او درین جهان واهلا خیرا من اهله واهل خانه بهتر از اهل خانه وی فی الصراح اهل کسان و کسان سرای و جای وزوجا خیرا من
زوجه و جفتی بهتر از جفت وی و زوج بر مرد و زن هر دو اطلاق کنند وادخله الجنة واعذه من عذاب القبر و درآر او را در بهشت و پناه ده او را از عذاب قبر او من عذاب النار

او برای شک است یا بمعنی واو وفی روایة وقه فتنة القبر وعذاب النار و به پرهیزان او را از فتنه و ابتلای قبر و از عذاب آتش این روایت دلالت دارد بر آنکه کلمه او در
روایت سابق بمعنی واو است قال حتی تمنیت ان اکون انا ذلك المیت راوی حدیث که عوف بن مالک است میگوید که چون این دعا از حضرت در حق آن میت شنیدم
رشک میبردم بروی تا آنکه آرزو کردم که کاشکی من می بودم آن میت که آن حضرت این دعا در حق من می کرد رواه مسلم وعن ابی سلمة بن عبد الرحمن ان عائشة رضی الله
عنها لما توفی سعد بن ابی وقاص قالت ادخلوا به المسجد حتی اصلی علیه روایت است از ابی سلمه بن عبد الرحمن بن عوف که هرگاه که مرد سعد بن ابی وقاص و نزد عائشه رضی
الله عنها بود گفت عائشه در مسجد درآید تا من توانم بروی نماز گزارد فانکر ذلك علیها پس انکار کرده شد این سخن بر عائشه که گفت نماز جنازه در مسجد میگزارم فقالت پس گفت عائشه در رد انکار
ایشان والله لقد صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابنی بیضاء فی المسجد بخدا سوگند هر آینه بتحقیق گزارد آنحضرت بر دو پسر زنیکه نامش بیضاء است در مسجد سهیل
واخیه آن دو پسر کدام اند سهیل و برادر وی که نامش سهل است هر دو صحابی اند مشهور به نسبت مادر شده اند و نام پدر ایشان وهب بن ربیعه است و در روایتی آمده است که گفت
عائشه عجب است زود فراموشی مردم عمل آن حضرت را اصلا رواه مسلم بدانکه علماء را اختلاف است در گزاردن صلوة جنازه در مسجد پس نزد ما مکروه است خواه میت و قوم در مسجد باشند یا میت
خارج مسجد باشد و قوم در مسجد یا امام یا بعضی از قوم خارج مسجد باشند و میت و باقی قوم در مسجد یا میت در مسجد و امام و قوم خارج مسجد و این اطلاق در کراهت بنا بر آنست که مسجد مبنی برای نماز
فرض و توابع اوست از نوافل و ذکر و تدریس علم و بعض گفته اند مکروه نیست وقتیکه میت خارج مسجد باشد و این بنا بر آن است که کراهت از جهت خوف تلوث مسجد است و اول موافق
تر است اطلاق حدیث را باز اختلاف کرده اند که کراهت تنزیهی است یا تحریمی و اول ظاهر تر است و نزد شافعی جائز است بکراهت و مذهب مالک موافق ما است و از امام احمد [نصی]
نیافتیم و ظاهر آنست که با شافعی است و دلیل شافعی حدیث مذکور در کتاب است و تمسک ابی حنیفه و مالک بحدیث ابی هریرة است که هر که نماز گزارد بر میت در مسجد اجر نیست مر او را و اما
حدیث عائشه روایت واقعه مخصوص است نه عام و آنچه ثابت میشود بهمین مقدار است که آن حضرت این را یکباری کرد و تواند که از جهت ضرورتی باشد که باعث بران شده باشد و در بعضی
آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم معتکف بود ازین جهت در مسجد گزارد و نیز در روایتی آمده است که جنازه خارج مسجد بود و درین صورت اختلاف است میان حنفیه و نیز گفته اند که
مصلای مسجد مکانی متصل مسجد بود پس احتمال دارد که روایت صلوة در مسجد باعتبار قرب وی از مسجد بود و آنچه در روایت مسلم آمده است که نهاده شد جنازهٔ سعد بن ابی وقاص نزد حجره
های ازواج مطهره و ایضا مبنی بران است و ظاهر میشود که این است مبنای آنچه روایت کرده شده است از ابی یوسف که اگر مسجدی باشد معد برای آن جائز است در وی بیکراهت و نیز
انکار صحابه و تابعین با کثرت ایشان دلیل است بران که امر قرار یافته بود بعد از ان بر ترک و نسخ و ازینجا معلوم شد که نسبت عائشه مردم را بنسیان محل سخن است بلکه وی رضی الله عنها
فراموش کرد نسخ فعل سابق را کذا قیل والله اعلم و در شرح درینجا سخن بسیار است فلینظر ثمه وعن سمرة بن جندب قال صلیت وراء رسول الله صلی الله علیه وسلم
علی امرأة ماتت فی نفاسها گفت سمرة بن جندب نماز گزاردم پس آن حضرت بر جنازهٔ زنیکه مرد در حالت زچگی فقام وسطها پس ایستاد آن حضرت در وسط آن روایت
مشهوره بتحریک سین است و بسکون نیز روایت است و وسط بتحریک بمعنی میانه و بسکون میان چنانکه بعض ظرفا گفته اند که متحرک ساکن است یعنی یکی است که نمی جنبد از جای
بجای نمیرود و ساکن متحرک است که می جنبد و مواضع متعدد است و این متمسک شافعی است که میگوید که مستحب است وقوف امام نزد عجزهٔ امرأة و مذهب نزد ما آنست که بایستد
مقابل سینه خواه مرد باشد یا زن و شیخ ابن الهمام گفته که این حدیث منافی صدر نیست زیرا که صدر وسط است باعتبار توسط اعضا زیرا که فوق آن دست و سر است و تحت وی
بطن و رانها و یحتمل که آن حضرت صلی الله علیه وسلم محاذی صدر ایستاده باشد مائل بعجزه و راوی گمان برد که مقابل بعجزهٔ ایستاد از جهت تقارب هردو محل و شمنی گفته که روایت آمده
از ابی حنیفه و ابی یوسف که بایستد امام از زن مقابل عجزه چنانکه مذهب جماعت است متفق علیه وعن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم مر بقبر دفن
لیلا روایت است از ابن عباس که آن حضرت گذشت بقبری که دفن کرده شده بود مرده در وی در شب فقال متی دفن هذا پس پرسید و گفت آن حضرت کی دفن کرده شد
این مرده قالوا البارحة گفتند دفن کرده شد دیشب قال افلا آذنتمونی گفت آن حضرت آیا پس چرا اعلام نکردید مرا مردن وی تا نماز میکردم بر جنازهٔ وی قالوا دفناه فی ظلمة اللیل
گفتند دفن کردیم او را در تاریکی شب فکرهنا ان نوقظك پس ناخوش داشتیم که بیدار کنیم ترا فقام پس ایستاد آن حضرت فصففنا خلفه پس صف بستیم ما پس آن حضرت فصلی
علیه پس نماز بگزارد بر قبر بعد از ان که مردم بر جنازهٔ او گزارده بودند متفق علیه وعن ابی هریرة ان امرأة سوداء کانت تقم المسجد روایت است از ابی هریره که زنی سیاه
بود که جاروب میداد مسجد را یعنی مسجد شریف آن حضرت را تقم بفتح تا و ضم قاف و تشدید میم و مقمه بکسر میم مکنسه یعنی جاروب و قمامه کناسه یعنی خاکروبه او شاب شک راوی است که
زنی بود یا جوانی بود که جاروب میداد ففقدها و در بعض نسخ او ففقده رسول الله پس گم کرد آن زن را یا آن جوان را پیغمبر خدا یعنی حاضر ندید در خدمت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فسأل عنها او عنه پس پرسید آن حضرت مردم را از حال آن زن یا آن جوان که چه شد و کجا رفت فقالوا مات پس گفتند مرد وی قال افلا کنتم آذنتمونی گفت آیا پس چرا خبر نکردید
مرا قال فکانهم صغروا امرها او امره این قول راوی از ابی هریره است یعنی گفت ابوهریره گویا که صحابه خورد و ناچیز داشتند شان آن زن را یا شان آن جوان را و حقیر پنداشتند او را
و خیال کردند که لائق نیست که تکلیف کنیم بسبب وی آنحضرت صلی الله علیه وسلم را و در حقیقت ملحوظ و منظور ایشان تعظیم شان آن حضرت بود صلی الله علیه وسلم فقال دلونی علی
قبره پس گفت آن حضرت راه نمائید مرا و ببرید بر قبر آن میت یا آن شخص فدلوه پس راه نمودند آن حضرت را بر قبر وی فصلی علیها پس نماز گزارد بر قبر وی ثم قال ان هذه القبور مملوة
ظلمة علی اهلها پس گفت آن حضرت که این قبرها پر کرده شده اند بتاریکی بر اهل خود که مرده ها اند و ان الله ینورها لهم بصلوتی علیهم و بدرستیکه حق تعالی روشن میگرداند آن قبرها را

بسبب نمازگزاردن من برایشان متفق علیه ولفظه لمسلم بدانکه اختلاف است در نمازگزاردن بر قبر جمهور علما بر آنند که مشروع است خواه گزارده باشند پیش از دفن یا نه وابراهیم نخعی
وابو حنیفه ومالک بر آنند که اگر پیش از دفن نگزارده اند درست است ودر روایتی از احمد نیز همچنین آمده است ودر روایتی از مالک آمده است که آنکس که گزارده است یکبار نگزارد دوبار
نگزارده اند اگر بگزارند روا است ونیز امام ابو حنیفه گفته که درست است بر تقدیری که ریزیده نشده است میت در قبر وتقدیر کرده آنرا بعض بسه روز ودر سوال آن حضرت که فرمود دلونی علیها
اشارتی باین معنی می توان یافت وامام ابو حنیفه وابو یوسف میگویند که آنچه وارد شده است در احادیث بر وجه صلوة نیست بلکه بر وجه دعا واستغفار است ولهذا ذکر کرده نشده است
در بعض آن روایات تکبیرات وآن روایت که ذکر کرده شده است در آن تکبیرات صحیح نیست وچنانکه روایت کرده شده است از آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر شهدای احد
بعد از هشت سال وآن بطریق تودیع بوده نماز یا آن از خصائص آن حضرت بود صلی الله علیه وسلم تا آنکه بعضی از علما بران رفته اند که نماز بر قبر مطلقا از خصائص حضرت نبوت است
صلی الله علیه وسلم چنانکه از حدیث وان الله ینورها لهم بصلوتی علیهم مفهوم میگردد وعن کریب مولی ابن عباس عن عبد الله بن عباس انه مات له ابن بقدید
او بعسفان روایت است از کریب بضم کاف وفتح را وسکون تحتانیه که مولای ابن عباس واز تابعین است از عبد الله بن عباس که مرد پسری مر ابن عباس را بقدید بضم قاف
وفتح دال مهمله وسکون یا نام موضعی است یا در بعسفان بضم عین وسکون سین مهمله وبفا نیز نام موضعی است قریب تر از مکه نسبت بقدید فقال یا کریب انظر ما اجتمع له من
الناس پس گفت ابن عباس ای کریب نگاه کن آنچه فراهم آمده اند مردم برای نماز وی قال فخرجت فاذا ناس قد اجتمعوا له گفت کریب پس بیرون آمدم پس نگاه کردم که مردمان
بتحقیق جمع شده اند از جهت پسر ابن عباس که مرده بود فاخبرته پس خبر دادم من ابن عباس را که مردم جمع آمده اند فقال تقول هم اربعون پس گفت ابن عباس میگوئی
تو که ایشان چهل اند قال گفت کریب وظاهر آن بود که گوید فقلت نعم آری چهل کس باشند قال اخرجوه گفت ابن عباس بیرون آرید جنازهٔ آن پسر را قال فانی سمعت رسول
الله گفت ابن عباس بدرستیکه من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم ما من رجل مسلم یموت فیقوم علی جنازته اربعون رجلا نیست هیچ مردی
مسلمان که بمیرد پس بایستند بر جنازهٔ وی چهل مرد ودرین اشارتست که مجرد ایستادن مسلمانان بر جنازه ودعای ایشان موثر است واگر مراد از قیام نماز باشد احتیاج باین قید
نیست که فرمود لا یشرکون بالله شیئا که شریک نمیکردانند آن چهل مرد بخدا چیزی را الا شفعهم الله فیه مگر آنکه قبول کند شفاعت ایشان را خدای تعالی در حق وی رواه مسلم
وعن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ما من میت تصلی علیه امة من المسلمین یبلغون مائة نیست هیچ میتی که نماز بگزارند بر وی گروهی از مسلمانان که
برسند عدد صد را ودر حدیث سابق اربعون فرمود گویا چهل اقل عددی است که امید شفاعت شان توان داشت وصد اکثر وتورپشتی گفته ظاهر آنست که عدد اقل متاخر باشد در
ورود از جهت فضل وکرامت حق بر بندگان خود کلهم یشفعون له همه ایشان شفاعت کنند ودعا کنند مر او را بمغفرت الا شفعوا فیه مگر آنکه مقبول الشفاعة گردانیده شوند در
حق وی رواه مسلم وعن انس قال مروا بجنازة فاثنوا علیها خیرا گفت انس گذشتند جماعه از مردم بجنازه پس ثنا کردند بر وی بنیکی را فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم وجبت واجب شد ثم مروا باخری فاثنوا علیها شرا پس گذشتند بجنازهٔ دیگر پس ذکر کردند بر وی بدی را فقال وجبت پس گفت آن حضرت
واجب شد فقال عمر پس گفت عمر ما وجبت چه چیز واجب شد فقال هذا اثنیتم علیه خیرا فوجبت له الجنة پس گفت آن حضرت این میت که یاد کردید او را
بنیکی پس واجب شد برای وی بهشت وهذا اثنیتم علیه شرا واین میت دیگر که یاد کردید او را ببدی فوجبت له النار پس واجب شد مر او را آتش انتم شهداء الله فی
الارض شما گواهان خدائید در زمین برای هرکه گواهی دهید به بهشت بهشتی است وبرای هرکه گواهی دهید بدوزخ دوزخی است متفق علیه وفی روایة المومنون شهداء
الله فی الارض مسلمانان گواه خدا اند در زمین وباید دانست که مراد ثنای اهل خیر وصلاح وصدق وتقوی بی مدخلیت غرض نفسانی است که آن علامت بودن مرد است از اهل
جنت والا اگر بعضی از فساق وفجار بغرضی از اغراض یکی از اهل فسق را بستایند یا یکی صالحی را نکوهش کنند قطع بدان نتوان کرد وآن حضرت صلی الله علیه وسلم که حکم بوجوب جنت
ونار کرد بسبب اطلاع بر حقیقت حال باشد والله اعلم وعن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایما مسلم شهد له اربعة بخیر ادخله الله
الجنة هر مسلمانی که گواهی دهند مر او را چهار مرد به نیکی ومسلمانی میدرآرد او را خدای تعالی بهشت را قلنا وثلثة گفتیم ما واگر سه کس هم گواهی دهند قال وثلثة گفت آن
حضرت واگر سه کس هم گواهی دهند بخیر میدرآرد او را خدای تعالی در بهشت قلنا واثنان گفتیم ما واگر دو کس هم گواهی دهند قال واثنان فرمود واگر دو کس هم گواهی دهند ثم
لم نسأله عن الواحد پس تر نپرسیدیم ما آن حضرت را از یک کس وشاید که اگر از یک کس هم می پرسیدند میفرمود واگر یک کس هم گواهی دهد واین خبر وبشارتست از آن
حضرت بکمال سعت رحمت حق ورجاء فضل وکرامت وی تعالی به بندگان وتوقع بندگان از درگاه رحمت وماناکه در وقتی که ایشان التماس سه ودو کردند آن حضرت توجه
التماس بجناب حق کرد ووحی آمد که چنین باشد که تو میگوئی ای حبیب من وآن حضرت صلی الله علیه وسلم راضی ومرضی جناب عزت ومحب ومحبوب آن درگاه است وکریمهٔ ولسوف
یعطیک ربک فترضی طغرای این نشان است رواه البخاری وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تسبوا الاموات
دشنام مکنید وبد مگوئید مردها را فانهم قد افضوا الی ما قدموا زیرا که ایشان بتحقیق رسیده اند بسوی چیزی که پیش فرستاده اند یعنی یافتند جزای عملی که کرده اند اگر
خیر است ببدی یاد کردن نشاید واگر شر است شاید که ببخشند واگر نه بخشند ذکر کردن شما آنرا ورع در مالایعنی است رواه البخاری وعن جابر ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم کان یجمع بین الرجلین من قتلی احد فی ثوب واحد روایت است از جابر رضی الله عنه که آن حضرت بود که جمع میکرد میان دو مرد

از کشتگان غزوهٔ احد در یک جامه و بعض گفته‌اند که مراد بثوب واحد قبر واحد است زیرا که جائز نیست برهنه کردن آنها چنانکه ملاقی گردد بشرهٔ هردو و خطابی گفته جائز است بحکم
ضرورت جمع کردن در یک جامه چنانکه هردو یک قبر ثم یقول بعد ازان میگفت و میپرسید آن حضرت ایهما اکثر اخذا للقرآن کدام یک ازین دو بیشتر است از وی گرفتن مر
قرآن را و یاد داشتن مر آنرا فاذا اشیر له الی احدهما قدمه فی اللحد پس چون اشارت کرده میشود مر آن حضرت را بسوی یکی ازان دو که بیشتر است اخذ وی مر قرآن را
پیش میکرد اورا در لحد یعنی در جانب قبله گویا وی امام است از جهت بودن او اقرأ وقال انا شهید علی هؤلاء یوم القیمة و فرمود من گواهم برینها روز قیامت که در راه
خدا کشته شد واندو امر بدفنهم بدمائهم و امر کرد آن حضرت بدفن کردن ایشان با خونهای ایشان ولم یصل علیهم و نماز نگزارد بر ایشان ولم یغسلوا و غسل داده
نشدند رواه البخاری وازین حدیث معلوم میشود که شهید را غسل نیست و بر وی نماز نیست اما عدم غسل پس متفق علیه است و در ترک صلوة اختلاف است حنفیه بر شهید
نماز میگزارند و امام مالک و شافعی نماز بر شهید نیست و از امام احمد دو قول است و مشهور و مختار در مذهب وی عدم صلوة است و بقولی مخیر است در گزاردن و ناگزاردن از جهت تعارض
ادله و در مواهب لدنیه میگوید که اختلاف است میان شافعیه که منع صلوة بر شهید نزد شافعی بمعنی حرمت است یا بمعنی عدم وجوب و از کلام امام احمد ظاهر میشود که مستحب است نه
واجب و متمسک آن ائمه درین باب باین حدیث است که درکتاب مذکور است و دلیل امام ابوحنیفه احادیث کثیره است که درباب صلوة بر شهید آمده است خصوصا در قصهٔ احد
و میگویند که آن احادیث مثبت است و حدیث جابر نافی و مثبت مقدم است بر نافی و گویند که جابر دران روز مشغول بود بآنکه پدر و خال وی کشته شده بودند و بمدینه آمده بود تا
تدبیری کند و ایشانرا بمدینه بر داشته آورد و آنها که در حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بودند و فعل آن حضرت را مشاهده کرده‌اند اثبات آوردند و شمنی گوید که حاکم از جابر آورده
و حاکم تصحیح کرده که چون آن حضرت بر سر حمزه آمد و حال ورا از آنچه اعدای دین بوی کرده بودند دید فریاد زد و بگریست و مردی از انصار که حاضر بود جامهٔ خود را بر وی انداخت و نماز گزارد
و شیخ ابن الهمام زیاده کرده که پیشتر نماز گزارد و بر شهدا و نهاده میشدند ایشان در جانب حمزه و نماز گزارده میشد بر ایشان پیشتر برداشته میشدند و بجای خود گذاشته شد حمزه تا بگزارد نماز بر همه شهیدان و
گفت که حاکم روایت کرد این حدیث را از جابر و وی صحیح الاسناد است و بالجمله روایات در جانب صلوة بر شهید راجح تر و غالب تر است والله اعلم وعن جابر بن سمرة قال اتی النبی
صلی الله علیه وسلم بفرس معرور و گفت جابر بن سمره که از مشاهیر صحابه است که آورده شد نزد آن حضرت اسپ بی زین فرکبه حین انصرف من جنازة ابن الدحداح
پس سوار شد آن حضرت آن اسپ را هنگام برگشتن از جنازهٔ ثابت بن الدحداح که از صحابه است و اما در وقت رفتن همراه جنازه سوار نشد و فرمود ملائکه پیاده میروند سوار شدن
مناسب نیست و جابر بن سمره روایت میکند که وقت برگشتن سوار شد ونحن نمشی حوله و حال آنکه ما پیاده میرفتیم گرد آن حضرت رواه مسلم

الفصل الثانی

عن المغیرة بن شعبة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال الراکب یسیر خلف الجنازة والماشی یمشی خلفها وامامها وعن یمینها وعن یسارها قریبا منها گفت کسی که سوار
است میرود پس جنازه و آنکه پیاده است میرود پس جنازه و پیش جنازه و میرود در جانب راست وی و جانب چپ وی نزدیک از وی والسقط یصلی علیه و بچهٔ ناتمام که از
شکم افتاده باشد نماز گزارده میشود بر وی سقوط افتادن و افتادن بچهٔ ناتمام از شکم و سقط بکسر سین و بضم و فتح نیز آمده ویدعی لوالدیه بالمغفرة والرحمة و دعا کرده میشود
در نماز برای مادر و پدر وی بآمرزش و رحمت و نماز بر سقط نزد ما و نزد شافعی بر تقدیریست که آواز کند و ظاهر گردد از وی چیزی که دلالت کند بر حیات مانند جنبش یا آواز چنانچه
در آخر باب از حدیث جابر بیاید و نزد امام احمد بی استهلال و ظهور علامت حیات نیز گزارده شود از جهت این حدیث که مطلق است از قید حیات و از جهت حدیث ابن عمر که دیگر
معنی آمده است و گفته است که چون چهار ماه بگذرد در شکم اگرچه در وقت خروج زنده نبرآید نماز کرده شود بر وی زیرا که درین مدت روح در وی دمیده میشود غایت آنکه وی مرده
برآمده و نماز بر مرده میباشد والله دیگری گویند که در عرف مرده آنرا می گویند که زنده از شکم برآید بعد ازان بمیرد رواه ابوداود وفی روایة احمد والترمذی والنسائی وابن
ماجة لفظ حدیث اینچنین واقع شده قال الراکب خلف الجنازة والماشی حیث شاء منها والطفل یصلی علیه سوار میرود پس جنازه و پیاده هر سو که خواهد پس یا پیش چپ
یا راست و طفل نماز گزارده شود بر وی و درین روایت بجای سقط طفل واقع شده و ظاهر اراده همان سقط است والا در نماز گزاردن بر طفل چه سخن است و تواند که طفل محمول بر حقیقت باشد
و ذکر او برای آن باشد که کسی توهم نکند که چون وی مرحوم و مغفور است نماز گزاردن بر وی حاجت نباشد والله اعلم وفی المصابیح عن المغیرة بن زیاد و در مصابیح روایت
کرده این حدیث را از مغیره بن زیاد و گفته‌اند که این تحریف است و دریافته نمیشود که از کجا واقع شده زیرا که شناخته نمیشود مغیره بن زیاد اصلا نه در صحابه و نه در تابعین و این حدیث
مرویست از مغیرة بن شعبه و در سنن ابی داود از زیاد بن جبیر عن ابیه عن المغیرة ابن شعبة واقع شده و گویا بعض نساخ دران خبط کرده و بعد ازان اقتدا کرده بوی کسی که اعتنا نیست مر
اورا بعلم حدیث کذا قال التورپشتی والله اعلم وعن الزهری عن سالم عن ابیه قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم وابا بکر وعمر یمشون امام الجنازة
روایت است از زهری از سالم پسر عبدالله که پسر ابن عمر است گفت دیدم آن حضرت را و ابوبکر و عمر را که پیاده میرفتند پیش جنازه رواه احمد وابوداود والترمذی والنسائی و
ابن ماجة قال الترمذی واهل الحدیث کانهم یرونه مرسلا گفت ترمذی و محدثان گویا که میدانند این حدیث را مرسل که راوی آن زهری است
از سالم که از تابعین است اما در واقع این حدیث مرفوع است که ابن عمر است که صحابی است وعن عبدالله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الجنازة
متبوعة جنازه پس رو بوده میکرد و میشده است که مردم و پس وی روند ولا تتبع و جنازه پس روی نمیکند این تاکید است مر رفتن پس جنازه باز تاکید دیگر میکند و میفرماید لیس معها من
تقدمها نیست همراه جنازه و نمی یابد ثواب همراهی آن کسی که پیش رود جنازه را رواه الترمذی وابوداود وابن ماجة قال الترمذی وابو ماجد الراوی رجل مجهول

این حدیث را تضعیف کرده و گفته که ابو ماجد که راوی اوست مردی مجهول است که کسی او را نمی‌شناسد و مجهول دو قسم است مجهول العین و مجهول الحال و در مقدمه معنی آن
معلوم شده است و نسائی گفته است که وی منکر الحدیث است و بخاری گفته که وی ضعیف است و حدیث وی در مشی مع الجنازه است بدانکه علما اختلاف کرده اند در مشی
مع الجنازه امام ابوحنیفه و اوزاعی برآنند که مشی پس جنازه احب است و ثوری و طائفهٔ دیگر میگویند که پس و پیش هر دو برابر است و مالک و شافعی و احمد بن حنبل رحمهم الله میگویند که
پیش رفتن افضل است کذا قال الشمنی و دلیل پس رفتن احادیثی است که درین باب متعدد وارد شده و نیز پس رفتن اظهر و ادخل است در اعتبار و اتعاظ و تفکر و اقرب است به
معاونت و احتیاج بدان و روایت کرده است ابن ابی شیبه از عبد الرحمن ابن ابزی گفت بوده در جنازه و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما پیش جنازه میرفتند و علی بن پس جنازه
میرفت پس گفتم من بعلی تو پس جنازه میروی و این دو مرد پیش میروند گفت ایشان میدانند که فضل مشی خلف جنازه بر مشی امام وی همچو فضل صلوة جماعت است بر صلوة منفرد
ولیکن ایشان دوست داشتند که آسان کنند کار بر مردم و تنگ نکنند راه بر مردم انتهی و دلیل ائمهٔ ثلثه حدیث زهری از سالم است که مذکور شده و علما میگویند که قوم شفعا اند و شفیع
در عرف و عادت پیش میرود و مشفوع را پس خود انداخته میبرد و آنها که پس و پیش هر دو برابر میدارند میگویند که دلائل متعارض اند پس هر دو جائز باشد و حدیث مغیرة بن شعبه نیز حکم
بتسویه میکند در حق ماشی و مروی از قول انس رضی الله عنه نیز همین است و در کتب فقه از ابی حنیفه رضی الله عنه مذکور است که گفت باک نیست برفتن پیش از جنازه و چپ
و راست وی وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من تبع جنازة وحملها ثلث مرار کسیکه پس روی کند جنازه را و بردارد او را سه
بار فقد قضى ما عليه من حقها پس بتحقیق پرداخت چیزی را که بر او است از حق جنازه رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب وقد روي في
شرح السنة ان النبي و بتحقیق روایت کرده شده است در شرح السنة که پیغمبر صلى الله عليه وسلم حمل جنازة سعد بن معاذ بين العمودين برداشت
جنازهٔ سعد بن معاذ را در میان دو عمود که عبارت است از دو چوب پیش و سنت در حمل جنازه نزد شافعی این است که بردارد این دو چوب را بر دو دوش خود و چوب را
که عرض است بر گردن و بردارند مؤخر نعش را دو کس یکی از جانب راست و دیگری از جانب چپ و درین جانب تو سط ایستادن ممکن نیست که موضع قدمین مرئی نمیگردد
و نظر بر راه نمی افتد پس سه کس حامل جنازه میشوند و گفته اند که اگر مستقل نباشد متقدم بحمل دو کس دیگر اعانت کنند او را پس جنازه محمول بر پنج کس میگردد و همچنین گفته است در حاوی شرح
وی که در مذهب شافعی است و در هدایه گفته است که قول شافعی آن است که بر میدارند جنازه را دو کس می نهد آن که سابق بر اصل عنق خود و تالی بر اعلای سینه زیرا که جنازهٔ سعد بن معاذ
همچنین برداشته شد این مگر قول دیگر است از شافعی و در بعض شروح هدایه گفته است که این نزد بر داشتن جنازه است از زمین بعد از آن باکی نیست اگر معاونت کند هر که خواهد و سنت
نزد ما آنست که بر دارند آن را چهار کس زیرا که روایت کرده شده است از ابن مسعود که گفت از سنت است حمل جنازه از چهار جانب روایت کرده است این را امام محمد در آثار از ابی
حنیفه بسند وی تا ابن مسعود و همچنین روایت کرده است ابوداؤد طیالسی و ابن ابی شیبه و عبد الرزاق از شعبه از منصور و ذکر کرده است شیخ ابن الهمام در حمل بین العمودین آثار از
صحابه و حدیثی مرفوع که تضعیف کرده آن را و در حمل بجوانب اربع آثار و احادیث مرفوعهٔ صحیحه و گفته که آن آثار وقائع احوال مخصوصه است احتمال دارد که از جهت سنت باشد
و احتمال دارد که از جهت عارضی باشد که تقاضا کرده در خصوص آن اوقات مثل ضیق مکان یا قلت حاملین والله اعلم وعن ثوبان قال خرجنا مع النبي صلى الله عليه و
سلم في جنازة روایت است از ثوبان که مولای آن حضرت بوده و در سفر و حضر در خدمت میبود گفت بیرون آمدیم ما با آن حضرت بجهت متابعت جنازه فرأى ناسا
ركبانا پس دید آن حضرت بعض مردم را سوار فقال الا تستحيون ان ملائكة الله على اقدامهم پس گفت آن حضرت آیا شرم ندارید که فرشتگان خدا بر پایهای خود میروند
وانتم على ظهور الدواب و شما بر پشتهای چارپایان میروید و در حواشی نوشته اند که سواران را نزدیک بجنازه ه دید یعنی اگر سواران دورتر از جنازه روند باکی
نیست و در روایات فقهیه نوشته اند که اگر ضرورت باشد سواره رفتن جائز است بی کراهت رواه الترمذي وابن ماجة وروى ابو داؤد نحوه
قال الترمذي وقد روي عن ثوبان موقوفا گفته است ترمذی و بتحقیق روایت کرده شده است این حدیث از ثوبان موقوف یعنی این قول ثوبان است و بحضرت رسول الله
صلى الله عليه وسلم مرفوع نشده ولیکن در معنی مرفوع است چه بر رفتن ملائکه پیاده نا شنیده از حضرت نبوت خبر نتوان داد وعن ابن عباس ان النبي روایت است از ابن عباس
که پیغمبر صلى الله عليه وسلم قرأ على الجنازة بفاتحة الكتاب ظاهر آنست که مراد قرأت فاتحه در نماز جنازه باشد چنانکه از حدیث ابن عباس در فصل اول گذشت و
احتمال دارد که بر جنازه بعد از نماز یا پیش از آن بقصد تبرک خوانده باشد چنانکه الآن متعارف است والله اعلم رواه الترمذي وابو داؤد وابن ماجة و ترمذی
گفته است که اسناد این حدیث قوی نیست و ابراهیم بن عثمان که راوی این حدیث است منکر الحدیث است و آنچه ثابت شده است قول ابن عباس است که قرأت فاتحه سنت است
و گفته اند که این قول صریح نیست در رفع و در فصل اول گذشت وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صليتم على الميت فاخلصوا له الدعاء چون نماز گزارید بر میت
پس خالص کنید برای وی دعا را و اخلاص بی آمیغ کردن ع بی ریا و سمعه آوردن طاعت خدا را رواه ابو داؤد وابن ماجة وعنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا
صلى على الجنازة قال و هم از ابی هریره است گفت بود آن حضرت چون میگزارد نماز بر جنازه میگفت اللهم اغفر لحينا وميتنا وشاهدنا وغائبنا وصغيرنا وكبيرنا وذكرنا
وانثانا اللهم من احييته منا فاحيه على الاسلام ومن توفيته منا فتوفه على الايمان خدا وندا کسی که زنده داری او را از ما پس زنده دار او را بر اسلام و کسیکه بمیرانی او را پس بمیران
او را بر ایمان در حیات اسلام ذکر کرده و در ممات ایمان زیرا که اسلام نام اعمال ظاهره است و آن در حالت حیات است و در حالت موت جز تصدیق قلبی همراه میت اللهم لا تحرمنا اجره ولا

محروم مگردان ما را از اجر او یعنی اجر که به مصیبت وی بما رسیده و تحرمنا بفتح تا و ضم آن هرد و روایت است حرم و احرام تو میکردن از چیزی و لا تفتنا بعده و در فتنه مینداز ما را پس از وی
رواه احمد و ابو داؤد والترمذی وابن ماجة ورواه النسائی عن ابی ابراهیم الاشهلی عن ابیه ابو ابراهیم اشهلی انصاری است مسلم در کتاب کنی ذکر کرده و ترمذی
گفت پرسیدم بخاری را از پدر ابو ابراهیم پس نشناخت او را و ابو حاتم گفت او و پدر وی هرد و مجهول اند وانتهت روایته عند قوله و تمام شده است روایت نسائی نزد قول او
واللهم من احییته منا الی آخره در روایت وی نیست وفی روایة ابی داؤد فاحیه علی الایمان وتوفه علی الاسلام یعنی بحیات ایمان ذکر کرده و در ممات اسلام
ذکر کرده و وجه مناسبت آنجا معلوم شد و چون اسلام و ایمان در حقیقت و مآل یکی است هرد و درست است وفی آخره و در آخر حدیث ابی داؤد و لا تضلنا بعده و گمراه مکن
ما را بعد وی وعن واثلة بکسر ثلثه بن الاسقع بفتح همزه و سکون سین مهمله و فتح قاف قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم علی رجل من المسلمین گفت
نماز گزارد با ما آن حضرت بر مردی از مسلمانان فسمعته یقول پس شنیدم من آن حضرت را که میگفت اللهم ان فلان بن فلان خداوندا فلان بن فلان نام او را و نام پدر
او را گرفت فی ذمتک در عهد و امان و زنهار تست وحبل جوارک و در عهد همسایگی تست حبل در اصل بمعنی رسن و مراد این جا عهد و پیوند است فقه من فتنة القبر پس نگاه دار او را
از ابتلای گور وعذاب النار و از عذاب آتش دوزخ وانت اهل الوفاء والحق و تو خداوند وفائی که هر عهد و وعده که به بندگان خود کرده و فا میکنی بآن و وفا بسود و وعده و سخن
وعهد و سخن و تو خداوند حقی که هر چه میگوئی و میکنی حق است اللهم اغفر له وارحمه خداوندا بیامرز او را و مهربانی کن او را و ببخشای بر وی انک انت الغفور الرحیم بدرستیکه
تو بسیار آمرزنده و بسیار مهربانی رواه ابو داؤد وابن ماجة وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذکروا محاسن موتاکم یاد کنید و بگوئید
نیکیهای مرده های خود را وکفوا عن مساویهم و باز ایستید از ذکر کردن بدیهای ایشان و این مخصوص است بمسلمانان و صالحان و آنکه آشکارا فسق نکنند و ظلم نکنند رواه
ابو داؤد والترمذی وعن نافع ابی غالب روایت است از نافع که او را ابو غالب گویند و از تابعین است نه نافع که مولای ابن عمر است قال صلیت مع انس بن مالک
علی جنازة رجل فقام حیال رأسه گفت نافع نماز گزاردم با انس بن مالک بر جنازه مردی پس بایستاد انس مقابل سر آن مرد ثم جاؤا بجنازة امرأة من قریش
پس آوردند جنازه زنی را از قریش فقالوا پس گفتند یا ابا حمزة کنیت انس است صل علیها نماز بگزار بر جنازه این زن فقام حیال وسط السریر پس بایستاد انس مقابل
میان سریر فقال له العلاء بن زیاد پس گفت مر انس را علاء بن زیاد که از تابعین است هکذا رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم قام علی الجنازة آیا همچنین
دیده تو آن حضرت را که ایستاد بر جنازه مقامک منها بر جای ایستادن تو از آن زن ومن الرجل مقامک منه و ایستاد از مرد جای ایستادن تو از مرد یعنی پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم هم دیدی که بایستاد بر جنازه مقابل سر مرد و مقابل وسط سریر زن قال نعم گفت انس آری همچنین ایستاد آن حضرت هم رواه الترمذی وابن ماجة
وفی روایة ابی داؤد نحوه مع زیادة و در روایت ابی داؤد مانند این است با زیادت و فیه و در حدیث ابی داؤد زیادت کرده شده است بعد از قول وی فقام حیال وسط السریر
این قول او که فقام عند عجیزة المرأة پس ایستاد انس نزد سرین زن و عجیزه مخصوص بزن است و عجز بفتح عین و ضم جیم آخر چیزی و سخن درین در فصل اول در حدیث سمرة بن جندب نیز
گذشت الفصل الثالث عن عبد الرحمن بن ابی لیلی از کبار تابعین است و از طبقه اولی از تابعین کوفه است و معظم به جمل است نزد ایشان روایت میکند از پدر خود
و از علی و عثمان و ابو ایوب انصاری و غیر ایشان گفت صد و بیست از صحابه را دریافتم که همه از انصار بوده اند عبد الله بن حارث گفت گمان ندارم که زنان مثل وی زائیده باشند
ولادت وی در زمان عمر است که شش سال از خلافت او مانده بود و در سماع او از عمر خلاف است و صحیح عدم سماع است قال کان سهل بن حنیف بضم حای مهمله وقیس بن
سعد قاعدین بالقادسیة بودند این دو صحابی نشسته بقادسیه بقاف و تشدید یا که نام موضعی است بر پانزده میل از کوفه فمر علیهما بجنازة پس گذشته شد بر ایشان بجنازه
فقاما پس بایستادند بدیدن جنازه فقیل لهما انها من اهل الارض پس گفته شد مر ایشان را که این جنازه از زمین داران است ای من اهل الذمة یعنی مراد از اهل ارض
اهل ذمه اند نامیده شدند اهل ارض بجهت سفالت و رذالت ایشان گفتند که مائل و راغب بزمین گشتند یا از جهت آنکه مسلمانان مقرر داشتند ایشان را بر زمین و خراج فقالا ان رسول
الله پس گفتند آن دو صحابی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مرت به جنازة فقام گذشت بوی جنازه پس بایستاد فقیل له انها جنازة یهودی پس گفته
شد مر آن حضرت را که این جنازه یهودیست فقال پس گفت آن حضرت الیست نفسا آیا نیست جان دار که موت وی میتوان ترسید و عبرت گرفت متفق علیه
وعن عبادة بن الصامت قال کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا اتبع جنازة لم یقعد حتی توضع فی اللحد که چون میرفت در پی جنازه
نمی نشست تا آنکه نهاده میشد در لحد فعرض له حبر من الیهود پس پیش آمد مر آن حضرت را دانشمندی از یهود فقال له پس گفت آن حبر مر آن حضرت را انا هکذا
نصنع بدرستیکه ما همچنین میکنیم یا محمد یعنی ایستاده میباشیم و نمی نشینیم تا نهاده نمیشود در لحد قال گفت راوی فجلس رسول الله پس نشست پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم یعنی بعد از ین و نایستاد تا لحد کردن وقال خالفوهم و گفت مخالفت کنید یهود را ظاهرا وحی آمد که نشنید و الا آن حضرت دوست میداشت موافقت اهل کتاب را در آنچه وحی
کرده نشده است بسوی وی فافهم پس این ناسخ گشت حکم سابق را رواه الترمذی وابو داؤد وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب وبشر
بکسر با بن رافع الراوی لیس بالقوی و گفت ترمذی این حدیث غریب است و بشر بن رافع که راوی این حدیث است قوی نیست وعن علی رضی الله عنه قال
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم امرنا بالقیام فی الجنازة بود آن حضرت که امر میکرد ما را بایستادن در وقت دیدن جنازه ثم جلس بعد ذلک وامرنا بالجلوس

پستر نشست بعد از ان وامر کرد ما را بنشستن رواه احمد وعن محمد بن سیرین قال ان جنازة مرت بالحسن بن علي وابن عباس روایت است از محمد بن سیرین که از
مشاهیر تابعین است گفت جنازه گذشت با امام حسن بن علی وابن عباس رضی الله عنهم فقام الحسن ولم یقم ابن عباس پس ایستاد امام حسن ونه ایستاد ابن عباس فقال الحسن الیس
قد قام رسول الله پس گفت حسن بطریق اعتراض بر ابن عباس آیا نیست که بتحقیق ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لجنازة یهودي مر جنازه را با وجود آنکه جنازه
یهودی بود قال نعم ثم جلس گفت ابن عباس آری می ایستاد و پستر نشست یعنی نخست آنچنان بود که آن حضرت بدیدن جنازه بر میخاست بعد از ان نشسته می ماند و بر نمی خاست
پس حکم سابق منسوخ شد واین نسخ در جنازهٔ یهود باشد یا مطلق والله اعلم وظاهر ثانی است رواه النسائی وعن جعفر بن محمد عن ابیه روایت است از امام جعفر
صادق از پدرش امام محمد باقر ان الحسن بن علي کان جالسا فمر علیه بجنازة که امام حسن بن علی بود نشسته پس گذشته شد بروی بجنازه فقام الناس حتی جاوزت
الجنازة پس بایستادند مردم تا آنکه گذشت جنازه از پیش ایشان فقال الحسن انما مر بجنازة یهودی پس گفت امام حسن گذشته نشده مگر بجنازهٔ یهودی یعنی پس برخیزید و کان
رسول الله و بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علی طریقها جالسا بر راه جنازه نشسته وکره ان تعلو راسه جنازة یهودي فقام وناخوش داشت که بلند
شود سر مبارک آن حضرت را جنازهٔ یهودی پس بایستاد آن حضرت یعنی آن حضرت که بدیدن جنازهٔ یهودی بایستاد بجهت آن بود که نخواست که سر شریف او را جنازهٔ یهودی
بلند گردد واین بعد از علم امام حسن بود بعدم قیام بر جنازه ونسخ حکم بقیام با ذکر توجیه برای قیام که از ان حضرت صادر شد واین حدیث منقطع است زیرا که امام محمد در نیافته است
امام حسن را رضی الله عنهم اجمعین رواه النسائی وعن ابی موسی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا مرت بك جنازة یهودي او نصراني
او مسلم گفت آن حضرت چون بگذرد بتو جنازه هر که باشد یهودی یا نصرانی یا مسلمان ودر بعض مرت بکم چون بگذرد بشما واین انسب است بقول وی فقوموا لها پس بایستید
برای آن جنازه فلستم لها تقومون پس نیستید شما که می ایستید بحقیقت برای جنازه انما تقومون لمن معها من الملائکة می ایستید شما مگر برای کسانیکه همراه جنازه اند از فرشتگان یا فرشتگان
رحمت اگر جنازه مسلمان است یا فرشتگان عذاب اگر جنازه کافر است پس اسباب قیام مختلف آمد گاهی بجهت فزع وعبرت بجنازه بر خاست
وگاهی بجهت کرامت ملائکه که با وی اند وگاهی بسبب کراهت ارتفاع جنازه بر سر مبارک وی صلی الله علیه وسلم وگاهی اعتبار نکرد هیچ یکی را بجهت اختلاف مقامات واحوال اینست که
ثابت کرده که آخر امر عدم قیام بود هرچه سابق بود منسوخ باشد والله اعلم رواه احمد وعن مالك ابن هبیرة بضم ها وفتح با وسکون یا صحابی است وامیر معاویه بود بر
لشکرهای وی ودر زمان مروان از عالم رفت قال گفت سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت ما من مسلم یموت فیصلی علیه ثلثة
صفوف من المسلمین نیست هیچ مسلمانی که بمیرد پس نماز بگزارد بروی سه صف از مسلمانان الا اوجب مگر آنکه واجب کرداند یعنی خدای تعالی باین فعل برای وی بهشت ومغفرت را
فکان مالك اذا استقل اهل الجنازة پس بود مالک بن هبیره وقتی که کم میدید اهل جنازه را یعنی مردم را که حاضر آمده بودند جزأهم ثلثة صفوف بخش میکرد وقسمت میکرد ایشان را
ومیساخت سه صف لهذا الحدیث از برای عمل کردن باین حدیث رواه ابو داود وفی روایة الترمذي قال گفت راوی کان مالك ابن هبیرة اذا صلی علی جنازة
فتقال الناس علیها بود مالک ابن هبیره چون میگزارد نماز بر جنازه پس کم می پنداشت مردم را بر جنازه جزأهم ثلثة اجزاء میساخت مردم را سه پاره یعنی سه صف ثم قال پس
میگفت قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من صلی علیه ثلثة صفوف اوجب کسیکه نماز گزارد بروی سه صف واجب میکرداند بهشت را
وروی ابن ماجة نحوه وعن ابي هريرة عن النبي صلی الله علیه وسلم في الصلوة علی الجنازة روایت میکند ابو هریره از آنحضرت در گزاردن نماز آن حضرت بجنازه که میخواند این دعا
اللهم انت ربها خداوندا توئی پروردگار او وانت خلقتها وتو پیدا کردی ورا وانت هدیتها الی الاسلام وتو راه نمودی او را بدین اسلام وانت قبضت روحها وتو قبض
کردی روح ورا وقبض در اصل گرفتن بپنجه وانت اعلم بسرها وعلانیتها وتو دانا تری بنهان وی وآشکار وی جئنا شفعاء فاغفر له آمده ایم ما خواهش کرانی آمرزیدن گناه
وی پس بیامرز مر او را رواه ابو داود وعن سعید بن المسیب قال صلیت وراء ابي هريرة علی صبي لم یعمل خطیئة قط گفت نماز گزاردم در پس ابی هریره بر
کودکی که نکرده بود گناهی را هرگز چون صبی بود غیر مکلف فسمعته یقول پس شنیدم ابو هریره را که میگفت در دعا اللهم اعذه من عذاب القبر خداوندا پناه ده مر او را از عذاب
گور از ظاهر این حدیث معلوم میگردد که کودکان را در گور سوالی است وعذابی وعلما را اختلاف است در سوال صبیان اما عذاب غیر مکلف مخالف قاعدهٔ شرع است وتوجیهات این در باب الایمان بالقدر
گذشت فتذکر رواه مالك وعن البخاري تعلیقا وروایت است از بخاری بطریق تعلیق که در ترجمه باب گفته است قال یقرأ الحسن علی الطفل فاتحة الکتاب میخواند حسن بصری بر طفل
در نماز جنازه سورهٔ فاتحه را ویقول ومیگفت اللهم اجعله لنا خداوندا بگردان او را برای ما سلفا وفرطا وذخرا واجرا سلفا پیش رو تا آنکه پیش گذشته در موت وفرط نیز بمعنی آنکه پیش رود تا اسباب
التجهیز درست کند ومهیا کردن چاه وجز آن راست کند وذخر بضم ذال وسکون خای معجمتین مالی که ذخیره کنند ونگاه دارند تا وقت حاجت بکار آید واجرا مزد وعن جابر ان النبي صلی الله علیه
وسلم قال الطفل لا یصلی علیه طفل یعنی سقط نماز جنازه گزارده نشود بروی ولا یرث ووارث نشود از غیر ولا یورث ووارث گردانیده نشود دیگری از وی حتی یستهل تا آنکه
آواز کند وقت ولادت یعنی تا ظاهر نشود از وی نشان زندگی چنانکه گذشت رواه الترمذي وابن ماجة الا انه لم یذکر ولا یورث لیکن ترمذی ذکر نکرده است لفظ ولا یورث را وعن عدی
مسعود الانصاری صحابی مشهور است وبعض او را از اهل بدر شمرده اند وتحقیق آنست که نسبت او به بدر بجهت سکونت وست در آنجا نه بجهت حضور غزوهٔ آن والله اعلم قال نهی رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان یقوم الامام فوق شيء والناس خلفه یعنی اسفل منه نهی کرد آن حضرت از آنکه بایستد امام یعنی تنها بالای چیزی وبایستند مردم پس او یعنی پایان تر از وی واین حکم در همه نمازها است

خصوصیت بنماز جنازه ندارد ولفظ حدیث نیز مخصوص نیست اما حمل بروی کرده درین باب آورده اند گویا که در ود حدیث دروی بود شاید که مردم را عادت بران بود که در نماز جنازه
این چنین میکردند پس نهی کرده شد ازان والله اعلم رواه الدارقطنی فی المجتبی فی کتاب الجنائز باب دفن المیت دفن بمعنی ستر است غالب آمده در ستر میت در زمین
و قبر نیز بمعنی دفن است غالب آمده در موضع دفن و قبر مخصوص بدفن انسان است و مقبره موضع قبور مفتوح المیم و مثلث البا و بکسر میم یا فتح با نیز آمده و نخست کسیکه دفن کرده شد در زمین
هابیل است از جهت بودن وی اول کسیکه مرد و قبر دو نوع است بلحد و بشق و هر دو مشروع است ولیکن لحد افضل است و ارفق بسنت چنانکه بیان آن در شرح احادیث بیاید
الفصل الاول عن عامر بن سعد بن ابی وقاص ان قال فی المرض الذی هلک فیه روایت است از عامر بن سعد بن ابی وقاص که از مشاهیر تابعین است
که پدر وی سعد ابن ابی وقاص است گفت در بیماری که مرد دران بیماری الحدوا لی لحدا بسازید برای دفن من لحد ساختنی ولحد بفتح لام و ضم نیز آمده و میشود و سکون حا در لغت
بمعنی میل و در شرع شکافی که کنده میشود در قبر در جانب قبله والحدوا بکسر همزه و فتح حا و فتح همزه و کسر حا هر دو روایت است وانصبوا علی اللبن نصبا و ایستاده کنید بر من
خشتهای خام ایستاده کردنی کما صنع برسول الله چنانچه ساخته شد و کرده شد به پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ولبن بفتح لام و کسر با بر وزن کتف و واحد وی لبنه بر وزن
کلمه ولبن بکسرتین نیز آمده رواه مسلم وعن ابن عباس قال جعل فی قبر رسول الله کردانیده شد و نهاده شد در قبر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قطیفة حمراء
قطیفه سرخ وقطیفه گلیمی که او را ریشه و پرز باشد و آنرا خمیله نیز گویند و مخمل هم باین معنی است و سبب انداختن آن در قبر شریف آن میگویند که شقران بضم شین و سکون قاف که مولای
آنحضرت بود بی امر صحابه و رضای ایشان آنرا انداخت تا کسی بعد آن حضرت نپوشد و علما جامه در ته مرده انداختن را مکروه میدارند زیرا که تضییع و اسراف است و بعض میگویند که
آن از خواص نبوت است زیرا که وی صلی الله علیه وسلم زنده است در قبر والله اعلم وعن سفیان التمار بفتح فوقانیه و تشدید میم از کبار علماست که زمان صحابه را دریافته اما روایت
از ایشان ندارد انه رأی قبر النبی روایت میکند که وی دید قبر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم مسنما مسنم بشکل کوهان شتر رواه البخاری و در مصنف ابن ابی شیبه مروی است
که گفت سفیان تمار در آمدم در خانه که در وی قبر پیغمبر صلی الله علیه وسلم و قبر ابوبکر و عمر بود رضی الله عنهما و دیدم قبور ایشانرا مسنم و سنت در قبر تسنیم است و اخبار و آثار صحیحه در وی
آمده و افضل آن است که بلندی قبر مقدار شبری بود و گفته اند که بلندی قبر شریف نیز بهمین مقدار است و در قبر همین قدر که از زمین پیدا بود کافی است
و درین دیار ما اگرچه تربیع میکنند اما بر بالای آن سنم صغیر میسازند از جهت رعایت سنت و نزد شافعی مسطح ساخته میشود قبر و در حاوی که در مذهب ایشانست گفته که تسطیح اولی است
از تسنیم و در شرح وی گفته زیرا که آن حضرت مسطح گردانید قبر پسر خود را که ابراهیم است و از قاسم بن محمد آمده که وی آن قبور متبرکه را مسطح دید و شیخ ابن الهمام از جماعه از تابعین و صحابه
آورده که مسنم اند وهو الصحیح والله اعلم وعن ابی الهیاج بفتح ها و تشدید تحتانیه در آخر جیم الاسدی از قبیله بنی اسد تابعی بزرگ صحیح الحدیث است قال قال لی علی گفت
مرا امیر المؤمنین علی رض الا ابعثک علی ما بعثنی علیه رسول الله آیا بر نه انگیزم و نفرستم ترا بر کاری که بر انگیخت و نفرستاد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان
لا تدع تمثالا الا طمسته و آن کار این است که نگذاری هیچ صورت را مگر آنکه محو و ناپدید کنی آنرا در صراح گفته تمثال بکسر پیکر نگاشته ولا قبرا مشرفا الا سویته و
نگذاری گور بلند را مگر آنکه برزمین برابر و هموار کنی یعنی پست کنی چنانکه نزدیک بزمین باشد آنقدر که پیدا و نمایان بود مقدار یک شبر چنانکه سنت است رواه مسلم وعن
جابر قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یجصص القبر نهی کرد آن حضرت از گچ کردن گور و گفته اند که اگر گل کنند تا ویران نشود درست است وان یبنی علیه
و نهی کرد ازان که بنا کرده شود بر گور بعض گفته اند که مراد بنا کردن است بسنگ و مانند آن و بعض گفته که مراد به بنا خیمه زدن و مانند آن است که آن نیز مکروه و منهی عنه است وان یقعد
علیه و نهی کرد ازان که نشسته شود بر قبر که آن منافی عبرت و اکرام مؤمن است و بعض گفته اند که مراد نشستن برای قضای حاجت است و از بعض سلف خواب کردن بر قبر منقول است
والله اعلم رواه مسلم وعن ابی مرثد بفتح میم و سکون را و فتح ثای مثلثه الغنوی بفتح غین معجمه و نون از کبار صحابه است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا تجلسوا علی القبور منشینید بر گورها ولا تصلوا الیها و نماز نگزارید بجانب آن کلام درین بتفصیل در باب المساجد و مواضع الصلوة گذشته است رواه مسلم وعن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لان یجلس احدکم علی جمرة هر آینه اینکه بنشیند یکی از شما بر اخگر سوزان فتحرق ثیابه پس بسوزاند جمره جامهای
او را فتخلص الی جلده پس برسد آن جمره و اثر سوختن وی تا پوست وی و خلوص بپیوستن بچیزی و تخلص بضم لام است خیر له من ان یجلس علی قبر بهتر است مر او را از
نشستن وی بر قبر رواه مسلم الفصل الثانی عن عروة بن الزبیر قال کان بالمدینة رجلان احدهما یلحد و دیگری لحد نمی کرد بلکه شق میکرد و در میانه قبر و او ابو عبیدة
بن الجراح بود و هر دو صحابی مشهور اند و این دلالت میکند بر مشروعیت شق و اگر نامشروع میبود ابو عبیدة بن الجراح چون میکرد فقالوا پس گفتند صحابه بعد ازان که اختلاف
کردند که آن حضرت را لحد باید کرد یا شق ایهما جاء اولا عمل عمله هر کدام یکی ازین دو که بیاید نخست کار کند کار خود را فجاء الذی یلحد پس آمد آن کسی که لحد میکرد فلحد لرسول
الله پس لحد کرد برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رواه فی شرح السنة وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اللحد لنا والشق لغیرنا
لحد بسکون حا برای ماست و شق بفتح شین برای غیر ماست و اگر مراد بلنا مسلمانان اند و بغیرنا یهود و نصاری مثلا پس شک نیست که این دلالت دارد بر افضلیت لحد از شق
بلکه بر کراهت شق و اگر مراد بغیرنا امم سابقه دارند نیز در وی اشعاری بافضلیت هست و بر هر تقدیر لحد واجب نیست و شق منهی عنه نی و اگر منهی عنه بودی ابو عبیدة آنرا نکردی
و ظاهر آنست که آن با مر آن حضرت یا تقریر وی صلی الله علیه وسلم بود و نیز اتفاق دارند بران که هر کرا اول بیاید عمل خود کند دلالت بر جواز هر دو عمل دارد پس آنچه فرمودند اللحد لنا

از جملهٔ اختیارات است نه سنن یعنی لحد را اختیار کرده‌ایم و دیگران شق کذا قیل و بعض گفته‌اند که مراد بغیر ما غیر اهل مدینه‌اند زیرا که زمین مدینه سخت و محکم است و قابل لحد است
بخلاف بلاد دیگر و طیبی گفته که این حدیث اخبار از کائن و واقع است که همچنین خواهد شد پس از معجزات است رواه الترمذی وابوداؤد والنسائی وابن ماجة
ورواه احمد عن جریر بن عبد الله وعن هشام بن عامر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال یوم احد روایت است از هشام بن عامر که مر او را و پدر او را
صحبت است و حدیث او در بصریین است روایت میکند از وی حسن بصری و غیر وی که آن حضرت گفت روز غزوهٔ احد که جماعه از صحابه شهید شدند احفروا واوسعوا
بکنید قبرها را و فراخ کنید واعمقوا و مغاک کنید و از اینجا معلوم میشود که اعماق در قبر سنت است زیرا که در وی صیانت میت است از ضیاع و مروی از امام محمد آنست که
مقدار اعماق تا سینهٔ مرد میانه بالا است و هرچه زیاده بران کنند افضل است و اگر مقدار قامت آدمی کنند احسن است کذا فی مطالب المؤمنین نقلا عن المحیط واحسنوا و نیک
کنید عمل در هموار کردن قبر و تنظیف از خاک و خس و خاشاک و مانند آن و بعض گفته‌اند که احسان کنید بسوی میت بمبالغه در رفق در شستن و شوی وی و تجهیز و تکفین و برداشتن
و فرود آوردن در قبر کذا فی شرح الشیخ وادفنوا الاثنین والثلثة فی قبر واحد و دفن کنید دو کس و سه کس را در یک قبر و این در حالت ضرورت است و بی ضرورت
درست نیست وقدموا اکثرهم قرآنا و تقدیم کنید در قبر بجانب قبله کسی را که بیشتر است قرآن وی رواه احمد والترمذی وابوداؤد والنسائی وروی ابن ماجة
الی قوله واحسنوا و روایت کرد ابن ماجه تا قول وی واحسنوا وعن جابر قال لما کان یوم احد جاءت عمتی بابی لتدفنه فی مقابرنا گفت جابر هرگاه که بود روز جنگ احد
کشته شدند در وی بعض مسلمانان و پدر من هم در میان کشتگان بود و آورد عمهٔ من مردهٔ پدر مرا تا گور کند در گورستان ما که در بقیع بود فنادی منادی رسول الله پس آواز داد آواز دهندهٔ
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ردوا القتلی الی مضاجعهم باز گردانید کشتگان را بخوابگاه ایشان یعنی بجای که در آنجا کشته شده‌اند در همانجا دفن کنید رواه احمد والترمذی
وابوداؤد والنسائی والدارمی ولفظه للترمذی و درین حدیث دلیل است بر آنکه مرده را از آنجا که مرده است بجای دیگر نقل نکنند و از خصوص قصهٔ جابر و پدرش
معلوم میشود که اگر نقل کرده باشند باز بهمان موضع برگردانند مگر آنکه مراد تا آوردن عمهٔ جابر پدرش را اراده آوردن باشد ولیکن بصحت رسیده که جابر بعد از شش ماه ازین واقعه پدر
خود را به بقیع آورده دفن کرده و طیبی گفته ظاهر آنست که اگر ضرورتی باشد جائز است و بی ضرورت روا نبود و در کتب فقه تفصیلی است مر آنرا و شیخ ابن الهمام گفته که اگر اراده کنند نقل
او را پیش از دفن و تسویهٔ لبن باکی نیست تا یک دو میل زیرا که مسافت در مقابر باین مقدار میرسد و مستحب آنست که دفن کرده شود در مقبرهٔ هر بلدی که مرده است در وی و عائشه
رضی الله عنها در وقتی که زیارت کرد برادرش را عبد الرحمن بن ابی بکر رضی الله عنه و مرده بود وی در یک مرحله که پس نقل کرده شد بمکه گفت اگر میبودم من حاضر در وقت موت تو نقل نمیکردم
ترا و دفن میکردم در همانجا که مرده بودی و بعد از دفن و ریختن خاک درست نیست نبش در مدت قصیره و نه طویله مگر بعذری و عذر آنست که ظاهر شود که ارض مغصوب بود یا بگیرد
او را شفیع و چندین از صحابه در زمین حرب دفن کرده شدند و از آنجا نقل نکردند و اگر مالک زمین خواهد که زمین را هموار کند و زراعت کند میرسد او را زیرا که حق مرده در باطن آنست
نه در ظاهر و از جملهٔ اعذار است که در لحد مال کسی یا جامهٔ کسی افتاده باشد و گفت شیخ ابن الهمام که متفق است کلمهٔ مشائخ در زنی که دفن کرده شد پسر وی در غیر بلد خود و وی غائب بود
پس بی صبری میکند و میخواهد نقل کند گنجایش ندارد که نقل کند پس تجویز بعض متاخرین آنرا اعتبار ندارد و اگر بی غسل دفن کرده شد یا بی نماز بر آورده نشود باتفاق و دفن کرده نشود
در خانه که میبود در آن زیرا که آن خاصهٔ انبیا است صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین بلکه نقل کرده شود بمقابر مسلمین و دفن کرده نشوند دو کس در یک قبر مگر بضرورت انتهی
عن ابن عباس قال سل رسول الله صلی الله علیه وسلم من قبل رأسه کشیده شد آن حضرت یعنی در وقت نهادن در قبر از جانب سر و سل در لغت کشیدن چیزی
و بیرون آوردن آن بنرمی چنانچه کشیدن شمشیر و کارد و جز آن از نیام و کشیدن میت از جانب سر چنان بود که نهاده شود جنازه در پایان قبر بستر بیرون آورده شود از جانب سر و
در آورده شود در قبر و مذهب شافعی این است و سنت نزد ما آنست که نهاده شود جنازه بجانب قبله از قبر چنانکه باشد پایان جنازه بجانب پایان قبر و سر وی بجانب سر قبر و برداشته
شود میت و نهاده شود در قبر و همچنین می در آورد آن حضرت صلی الله علیه وسلم مرده را در قبر چنانکه در حدیث آینده بیاید و در حجرهٔ آن حضرت آنقدر سعت نبود که از جانب قبله
در آورده شود زیرا که قبر شریف ملصق بجدار است رواه الشافعی وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل قبرا لیلا و هم از ابن عباس است که آنحضرت در آمد
قبر را در شب گویند که آن قبر عبد الله ذو البجادین است که از اصحاب صفه است و اسلام او را قصهٔ غریبی است که از قوم خود گریخته آمد و ایمان آورد فاسرج له بسراج پس افروخته
شد برای آن حضرت چراغی فاخذ من قبل القبلة پس گرفت آن حضرت میت را از جانب قبله وقال و گفت رحمک الله رحمت کند ترا خدای تعالی ان کنت لاواها تلاء
للقرآن بتحقیق بودی تو اواه بسیار خواننده قرآن را و اواه بمعنی متضرع کثیر البکا کثیر الدعا مهربان نرم دل آمده و کبر دمند رواه الترمذی وقال فی شرح السنة اسناده
ضعیف و ترمذی گفته است که درین باب حدیث از جابر و یزید بن ثابت که برادر زید بن ثابت است آمده و حدیث ابن عباس حدیث حسن صحیح است و ازین حدیث معلوم میشود که دفن
در شب درست است و بعض مکروه پنداشته‌اند وعن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا ادخل المیت القبر بود آن حضرت چون در آورده میشد میت یا چون می در
آورد میت را در قبر ادخل بصیغهٔ مجهول و معلوم هر دو روایت است قال میگفت این کلمات را بسم الله وبالله وعلی ملة رسول الله وفی روایة وعلی سنة رسول الله بذکر سنت
بجای ملت رواه احمد والترمذی وابن ماجة روایت کرده‌اند این جماعه این حدیث را باین دو روایت وروی ابوداؤد الثانیة و روایت کرد ابوداؤد روایت ثانیه را وعن
جعفر بن محمد عن ابیه مرسلا ان النبی صلی الله علیه وسلم حثی علی المیت ثلث حثیات روایت است از امام جعفر از پدرش امام محمد باقر بطریق ارسال که آن حضرت خاک انداخت

بر میت سه انداختن ببید یه جمیعا جهدو دست خود خاک ذون بر روی کسی وحثی بر وزن رمی آنچه یکبار بدست بردارند وانه رش علی قبر ابنه ابراهیم و روایت کرده که
صلی الله علیه وسلم آب پاشید بر گور پسر خود که ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم است و وضع علیه حصباء ونهاد بر قبر ابراهیم سنگ ریزه های خورد را رواه فی شرح السنة
و روی الشافعی من قوله و روایت کرده است شافعی از قول وی رش یعنی ابتدای حدیث شافعی از رش علی قبر ابنه است تا آخر و اول حدیث که حثی علی المیت است تا آخر
در روایت شافعی نیست وعن جابر قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یجصص القبور ونهی کرد آن حضرت از آنکه گچ کرده شوند قبرها از جهت آنچه در وی است
از تکلف و تزیین و روا داشته است حسن بصری گل کردن را و شافعی گفته مستحب است گل کردن و در خانیه گفته که تطیین قبور لا باس به خلاف مر کرخی را کذا فی مطالب المؤمنین وان یکتب
علیها و نهی کرد از آن که نوشته شود بر قبور یعنی نام خدای تعالی یا قرآن و نام رسول تا خوار و پامال نگردد و بول نکند بر وی حیوان و نیز گفته اند که مکروه است بر پا کردن الواح مکتوبه که بی فائده است
مگر آنکه در آن غرض صحیح باشد وان توطاء ونهی کرد از آن که پامال کرده شود قبور و نیز مستحب است که در قبور برهنه پا در آیند کذا فی شرعة الاسلام رواه الترمذی وعنه قال
رش قبر النبی صلی الله علیه وسلم و هم از جابر است گفت آب پاشیده شد قبر آن حضرت وکان الذی رش الماء علی قبره بلال بن رباح و بود آن کس که آب پاشید
آب بر قبر آن حضرت بلال ابن رباح بفتح را ء بالقربة پاشید آب بمشک بدأ من قبل رأسه حتی انتهی الی رجلیه شروع کرد از جانب سر آن حضرت تا آنکه رسید بسوی
هر دو پای او رواه البیهقی فی دلائل النبوة وعن المطلب بن ابی وداعة بفتح واو صحابی است اسلام آورده در روز فتح مکه و این حدیث را از صحابی دیگر روایت
میکند از جهت عدم حضور او در آن وقت قال لما مات عثمان بن مظعون واخرج بجنازته فدفن هرگاه که مرد عثمان بن مظعون بظای معجمه و وی اول کسی است که مرد از
مهاجرین بمدینه و بیرون آورده شد جنازهٔ او پس دفن کرده شد امر النبی صلی الله علیه وسلم رجلا ان یأتیه بحجر امر کرد آن حضرت مردی را که بیارد او را سنگی فلم یستطع
حملها پس نتوانست آن مرد برداشتن آن حجاره را فقام الیها رسول الله پس برخاست آن حضرت و رفت بجانب آن سنگ وحسر عن ذراعیه و برداشت آستینهای
خود را از هر دو ذراع خود و بیرون آورد دستها را از آستین حسر بحا و سین مهملتین برهنه کردن قال المطلب گفت راوی حدیث مطلب بن ابی وداعه که قال الذی یخبرنی عن
رسول الله گفت آن کسی که خبر میدهد مرا از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کانی انظر الی بیاض ذراعی رسول الله گویا که من الآن نظر میکنم بسوی سفیدی هر دو
ذراع پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حین حسر عنهما هنگامی که گشاد دستها را از آستین ثم حملها فوضعها عند رأسه پس برداشت آن حجاره را پس نهاد آن را نزد سر عثمان
بن مظعون وقال اعلم بها قبر اخی و گفت آن حضرت میدانم و نشان میکنم باین سنگ قبر برادر خود را یعنی عثمان بن مظعون و گویند که بعد از آن حضرت صلی الله علیه وسلم مروان
بن الحکم آن سنگ را از قبر عثمان بن مظعون برداشت و بر قبر عثمان بن عفان نهاد وادفن الیه من مات من اهلی و دفن میکنم بجانب وی کسی را که بمیرد از اهل و عیال
من و بعد از وی اول کسیکه دفن کرده شد ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و چون زینب بنت رسول الله صلعم فوت کرد آن حضرت فرمود لاحق شو بسلف خیر ما عثمان
بن مظعون رواه ابو داؤد وعن القاسم بن محمد قال دخلت علی عائشة رضی الله عنها فقلت یا اماه اکشفی لی عن قبر رسول الله صلی الله علیه
وسلم وصاحبیه روایت است از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق که از اکابر تابعین و افاضل عصر و از فقهای سبعهٔ مدینه است گفت در آمدم بر عائشه پس گفتم ای مادر من
بگشا و پرده بردار برای من از قبر آن حضرت و هر دو یار وی که ابو بکر و عمر است رضی الله عنهما این قبور در حجرهٔ عائشه بودند و تا آن وقت بدان راه بود و پرده بر در فرو
هشته بودند چون میخواستند که بزیارت مشرف شوند پرده بر میداشتند و می در آمدند فکشفت لی عن ثلثة قبور لا مشرفة ولا لاطئة پس پرده برداشت تمام
برای من از سه قبر بلند و نه متصل بزمین و گفته اند که بلندی آنها یک شبر بود مبطوحة ببطحاء العرصة الحمراء سنگ ریزه چیده شد بر روی سنگ ریزه های سرخ
و بطحاء و فراخ که در وی سنگ ریزه های خورد بود و مراد اینجا نفس سنگ ریزه است و عرصه در اصل صحن سرای را اطلاق کرده میشود و بر هر موضع فراخ بعد از آن غالب آمد بر جای
مخصوص که در حوالی مدینهٔ مطهره است رواه ابو داؤد وعن البراء بن عازب قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی جنازة رجل من الانصار
گفت براء بن عازب که بیرون آمدیم ما با آن حضرت در جنازهٔ مردی از انصار فانتهینا الی القبر پس رسیدیم ما تا قبر ولما یلحد بعد و دفن کرده نشده بود آن مرد هنوز و در لحد نهاده
نشده فجلس النبی پس نشست پیغمبر صلی الله علیه وسلم مستقبل القبلة وجلسنا معه و نشستیم ما با وی رواه ابو داؤد والنسائی وابن ماجة وزاد فی آخره
و زیاده کرده است ابن ماجه در آخر این حدیث این لفظ را کان علی رؤسنا الطیر گویا که بر سرهای ما پرندگانند از غایت خضوع و سکون و این حدیث در فصل ثالث در باب
ما یقال عند من حضره الموت هم از براء بن عازب گذشته است با زیادتی تمامی دیگر که در آنجا مذکور است و از این حدیث معلوم میشود که متابعت جنازه تا قبر و انتظار جلوس تا دفن
سنت است وعن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال کسر عظم المیت ککسره حیا شکستن استخوان مرده همچو شکستن استخوان او است در
حالت حیات ابن عبد البر گفته است که از اینجا استفاده میکرد که میت متألم میکرد بجمیع آنچه متألم میکرد بدان حی و لازم این است که متلذذ گردد بتمام آنچه متلذذ میشود بدان زنده
انتهی رواه مالك وابو داؤد وابن ماجة

الفصل الثالث عن انس قال شهدنا بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم تدفن ورسول الله صلی الله علیه
وسلم جالس علی القبر گفت انس حاضر شدیم ما دختر آن حضرت را در حالیکه دفن کرده میشد و آن ام کلثوم بود که زوجهٔ عثمان بود و حال آنکه آن حضرت نشسته بود نزد قبر فرأیت عینیه تدمعان
پس دیدم من هر دو چشم آن حضرت را که اشک میریختند فقال پس گفت آن حضرت هل فیکم من احد لم یقارف اللیلة آیا هست در میان شما هیچ یکی که گناهی نکرده است یا جماع نکرده است با زن از آن شب

اقتراف و مقارفت بتقدیم قاف بر فا بهر دو معنی آمده است و بر بهر دو معنی حمل کرده اند و گفته اند که اولی و ارجح معنی ثانی است و گفته اند که عثمان درین شب یکی از کنیزکان خود را پیش خود
طلبیده بود و جماع کرده پس آن حضرت تعریض بوی کرد در منع کردن وی از نزول و ناخوش داشتن آن فعل را از عثمان و گفته اند که قصد عثمان در آن فعل آن بود که بیماری ام کلثوم دراز کشیده بود
و گمان نداشت عثمان که امشب فوت خواهد کرد و بی طاقت شده کرد و چون آن حضرت این سخن گفت فقال ابو طلحة انا پس گفت ابو طلحه انصاری که زوج مادر انس بود من جماع نکرده ام
امشب قال گفت آنحضرت فانزل فی قبرها پس فرود آی تو در قبر وی فنزل فی قبرها پس فرود آمد ابو طلحه در قبر ام کلثوم و شیخ در شرح خود گفته که مشکل نشود این حدیث بآنچه گفته اند
که زوج و محارم اولی اند از صالحان بیگانه از جهت احتمال آنکه آن حضرت را و عثمان را عذری بود در فرود آمدن در قبر همچنین گفته است نووی و گفته که ازین حدیث این ما خوذ میشود که اگر یکی
بعید العهد از جماع بود وی اولی است فلیفهم رواه البخاری وعن عمرو بن العاص قال لابنه وهو فی سیاق الموت روایت است از عمرو بن العاص که صحابی مشهور است
گفت مر پسر خود را و حال آنکه عمرو در شروع موت و نزع روح بود اذا انا مت فلا تصحبنی نائحة ولا نار وقتی که من بمیرم پس باید که همراه نشود مرا زنی نوحه کر و نه آتش عادت اهل جاهلیت
بود که آتش همراه میت میفرستادند برای بخور و جز آن کار آید فاذا دفنتمونی فشنوا علی التراب شنا پس چون دفن کنید مرا پس نرمی و بسهولت بنیدازید بر من خاک را یعنی اندک
اندک اندازید و این اشارتست بآنکه میت احساس میکند و دردناک میشود بآنچه دردناک میشود بآن زنده و شنوا بضم شین و تشدید نون و شن بشین معجمه و تشدید نون در اصل پاشیدن
آب و پراکنده کردن و اینجا در تراب استعمال کرده ثم اقیموا حول قبری قدر ما ینحر جزور و یقسم لحمها بعد از ان بایستید گرد گور من اندازه آنچه ذبح کرده شود شتری جزور بفتح جیم شتر
کشتنی و یقسم لحمها و بخش کرده شود گوشت آن حتی استانس بکم تا آنکه آرام گیرم بشما فی الصراح انس بی بزمانی و آرام یافتن واعلم ماذا اراجع به رسل ربی
و بدانم که بچه چیز باز میگردانم و جواب میگویم فرستادهای پروردگار خود را یعنی فرشتها که در گور می آیند و میپرسند رواه مسلم وعن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول اذا مات احدکم فلا تحبسوه میگفت آن حضرت چون بمیرد یکی از شما پس در بند نکنید و نگاه مدارید او را در خانه واسرعوا به الی قبره
و شتاب برید او را بسوی قبر وی ولیقرأ عند رأسه فاتحة البقرة و باید که خوانده شود نزد سر وی یعنی بعد از دفن اول سورهٔ بقره که از الم تا هم المفلحون است و عند رجلیه خاتمة
البقرة و نزد پایهای وی خاتمهٔ بقره که از آمن الرسول تا آخر سوره است و در آثار قرأت فاتحة الکتاب و معوذتین و قل هو الله احد و گردانیدن ثواب برای اهل مقابر آمده است و اختلاف کرده اند
در گردانیدن ثواب قرآن برای میت و وصول ثواب آن بدو و صحیح وصول اوست شیخ عبد الله یافعی در روض الریاحین آورده که شیخ عز الدین عبد السلام را در خواب دیدند گفت که ما در دنیا حکم کرده
بودیم که ثواب قرآن بمیت نمیرسد درین عالم برخلاف آن ظاهر شده و دریافتیم که میرسد و مکروه نیست قرأت قرآن بر قبر و هو الصحیح ذکره الشیخ ابن الهمام رواه البیهقی فی شعب
الایمان روایت کرد این حدیث را بیهقی بطریق رفع در شعب الایمان و قال والصحیح انه موقوف علیه و صحیح آنست که موقوف است بر عبد الله بن عمر و قول وست وعن
ابن ابی ملیکة بضم میم و فتح لام و سکون تحتانیه از مشاهیر تابعین است و قاضی مکه بود در عهد عبد الله بن الزبیر قال گفت لما توفی عبد الرحمن بن ابی بکر بالحبشی و
هو موضع هرگاه که وفات یافت عبد الرحمن بن ابی بکر صدیق که از صحابه است در حبشی بضم حا و سکون موحده و شین معجمه و یای مشدده موضعی است در اسفل که قریب بوی مکه
گفته اند بر یک برید فحمل الی مکة پس برداشته و آورده شد بسوی مکه فدفن بها پس دفن کرده شده بمکه در معلا فلما قدمت عائشة اتت قبر عبد الرحمن ابن ابی بکر پس هرگاه
که قدم آورده عائشه بمکه برای حج آمد قبر عبد الرحمن بن ابی بکر را و وی برادر عائشه بود و مادر ایشان ام رومان بود فقالت پس گفت عائشه و خواند این دو بیت را که تمیم بن نویره راست در مرثیهٔ برادر
خود مالک بن نویره در وقتی که کشت او را خالد بن ولید در خلافت ابی بکر صدیق بیت قول وعن النبی ما حکم شعر و کنا کندمانی جذیمة حقبة من الدهر جذیمه بجیم مفتوحه
و کسر ذال معجمه چنانکه در نسخ مقرر و تصحیح کرده اند و بضم جیم و فتح ذال چنانکه در صحاح گفته نام پادشاهی که عراق داشت و جزیرهٔ عرب را نیز با آن ضم کرده بود و این پادشاه دو ندیم داشت مالک
و عقیل که تا مدت چهل سال ندیم و جلیس وی بودند و ایشان را نعمان کشت و در قتل ایشان قصهٔ عجیبه طویله است که در شرح مقامات حریری مذکور است و حقبه بکسر حا و سکون قاف مدتی باشد از زمان
و بضم هشتاد سال یا بیشتر و دهر و در صراح گفته حقبه بکسر سالها و حقب بضم و بضمتین هشتاد سال یا بیشتر چنانچه در قول حق سبحانه او امضی حقبا و قوله تعالی لابثین فیها احقابا میگوید بودیم ما مانند
دو ندیم جذیمه که جدا نبودند از یک دیگر مدتهای مدید از روزگار حتی قیل لن یتصدعا تا آنکه گفته شد هرگز متفرق نخواهند شد فلما تفرقنا کانی و مالکا پس هرگاه جدا افتادیم گویا که
من و مالک لطول اجتماع لم نبت لیلة معا بعد از درازی اجتماع و اتصال شب نکرده بودیم با یکدیگر و لام بمعنی بعد یا مع است این دو بیت را عائشه خواند ثم قالت پس گفت والله
لو حضرتک ما دفنت الا حیث مت بخدا سوگند اگر حاضر میبودم من دفن کرده نمی شدی تو مگر آنجا که مرده بودی زیرا که عدم نقل از مکان موت سنت و افضل است ولو شهدتک
ما زرتک و اگر حاضر میشدم من ترا در وقت فوت تو زیارت نمیکردم ترا زیرا که زیارت امری واجب نیست یا آنکه امهات المؤمنین حکم معتدات دارند که باید ملازم مساکن و بیوت خود باشند و جز در ضرورت
و حاجت مثل حج و غیره بدر آیند با وجود آنکه ظاهر حدیث نهی نسا است از زیارت اگرچه ماول و منسوخ میدارند و نقل تو از مکان موت نیز نزد من مکروه است و لیکن چون اغاثی تو نزد موت از من فوت
شد زیارت قبر تو کردم تا قائم مقام لقا باشد والا اولی ترک زیارت بود فافهم رواه الترمذی وعن ابی رافع قال سل رسول الله صلی الله علیه وسلم سعدا کشید آن حضرت
سعد بن معاذ را یعنی از جنازه و درآورد در قبر و رش علی قبره ماء و پاشید بر قبر وی آب را و خود متعهد شد بجهت تکریم وی و اظهار عنایت بحال وی رواه ابن ماجة وعن ابی هریرة ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی علی جنازة ثم اتی القبر فحثی علیه من قبل رأسه ثلثا روایت است از ابی هریره که آن حضرت نماز گزارد بر جنازه پس آمد قبر را پس انداخت بر وی
خاک بهر دو دست از جانب سر وی سه بار رواه ابن ماجة وعن عمرو بن حزم بفتح حای مهمله و سکون زای صحابی است و پانزده ساله بود که ایمان آورد و عام خندق و بفده ساله بود که آن حضرت

بعض بن بر نجران فرستاد قال رآني النبي صلی الله علیه وسلم متکئا علی قبر گفت دید مرا آن حضرت تکیه زننده بر قبری وی فقال پس گفت آن حضرت لا تؤذ صاحب
هذا القبر آزار مکن صاحب این قبر را او لا تؤذه شک راوی است که تؤذ صاحب هذا القبر گفت یا لا تؤذه گفت و بجای صاحب هذا القبر ضمیر آورد و شاید که مراد آنست که روح وی ناخوش
میدارد و راضی نیست تکیه کردن بر قبر وی از جهت تضمن وی اهانت و استخفاف را بوی والله اعلم رواه احمد باب البكاء على الميت گریستن بر مرده بی نوحه و بلند کردن آواز
با ک نیست و مکروه است ندبه و نوحه و ستایش کردن میت را با فراط شبیه بمحال چنانکه عادت جاهلیت است اما اصل ثنا و ذکر محاسن نه بر وجه ندبه مکروه نیست و مکروه است
تجدید مصائب زیاده بر سه روز و بر سر مقابر و مستحب است تعزیت پیش از دفن و بعد از وی تا سه روز و معنی تعزیت صبر و شکیبائی فرمودن مصیبت زده را و عزا بمعنی صبر است و
مکروه است نشستن برده و نزد بعض مشائخ مکروه نیست نشستن برای ماتم سه روز است و زیاده بران مکروه است و بعض تا هفت روز گفته اند و از عطای خراسانی که از تابعین است
منقول است که گفت چون آدم علیه السلام مرد تمامه خلائق تا هفت روز بر وی بگریستند و بسیاری از متاخرین گفته اند که مکروه است اجتماع بر صاحب میت و مکروه است که بنشیند
بر در خانه خود و مردم جمع شوند و تعزیت نمایند بلکه هرگاه از دفن فارغ شوند و برگردند متفرق شوند و صاحب میت باید که بکار خود مشغول گردد و مردم نیز بکارهای خود مشغول
شوند و تعزیت زیاده بر یک بار نباید کرد و بعض مشائخ بخارا گفته اند تعزیت حاضر سه روز است و تعزیت غائب یک روز و بعض گفته اند که باک نیست به نشستن تا سه روز
در خانه یا در مسجد که آن حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از شنیدن خبر قتل جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه و عبد الله بن رواحه در مسجد نشست و مردم می آمدند و آنچه مردم درین زمان از تکلفات
میکنند همه بدعت و شنیع و نامشروع است و اگر معزی گوید بزرگ مصیبتی یا سخت مصیبتی بر تو رسید بعض گفته اند که کفر است و بعض گویند که کفر نیست و لیکن خطای عظیم است و بعض
فتوی بجواز آن داده اند و اگر گوید هرچه از جان او کاست در جان تو زیاده باد بیم کفر است و اگر گوید عمر تو زیاده باد این نیز خطا و جهل است ذکر هذا کله فی مطالب المومنین الفصل
الاول عن انس قال دخلنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابی سیف القین گفت انس در آمدیم ما همراه آن حضرت بر ابی سیف آهنگر و کان ظئرا لابراهیم
و بود وی دایه یعنی شوهر دایه ابراهیم بن رسول الله و مرضعه وی و نام وی بر آن عوش بود و نام زوجه او خوله بنت المنذر و معنی ظئر در لغت مهربانی کننده بر فرزند دیگری فاخذ
رسول الله صلی الله علیه وسلم ابراهیم فقبله وشمه پس گرفت آن حضرت ابراهیم را پس بوسه داد او را و بوی کرد او را ثم دخلنا علیه بعد ذلک پس تر در آمدیم ما بر وی
بعد از ان یعنی همراه آن حضرت و ابراهیم یجود بنفسه و حال آنکه ابراهیم جود و سخاوت میکرد بجان خود یعنی نزدیک بود بجان دادن و بود ابراهیم رضی الله عنه دو ساله و بعض گفته اند
شانزده ماه و هشت روزه و در روایتی یک سال و ده ماه و شش روز و بالجمله در مدت رضاع بود که از عالم رفت فجعلت عینا رسول الله پس در ایستاد هر دو چشم پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم تذرفان که روان شد اشکها از ان ذرف بذال معجمه و راء فا رفتن اشک از چشم فقال له پس گفت مر آن حضرت را عبد الرحمن بن عوف وانت
و تو گریه میکنی و اشک میریزی با این معرفت و جلالت شان یا رسول الله فقال پس گفت آن حضرت یا ابن عوف انها رحمة ای پسر عوف این اشکها اثر رحمت و رقت
است بر مقبوض بمشاهده حال وی که مبتلی است بشدت با این ضعف بنیت نه از جهت جزع و بی صبری و ناشکیبائی است چنانچه تو خیال کرده ثم اتبعها باخری پستر پسر در کرد آن
آن اشکها را با اشکهای دیگر یا این کلمه را با کلمه دیگر فقال پس گفت ان العین تدمع والقلب یحزن بدرستیکه چشم اشک میریزد و دل اندوهگین میگردد و لا نقول الا ما یرضی ربنا
و نمیگوییم مگر آنچه خوشنود است پروردگار ما و انا بفراقك یا ابراهیم لمحزونون و بدرستیکه ما بجدائی تو ای ابراهیم هر آئینه اندوهگینیم متفق علیه و تحقیق درین باب آنست
که کمال آن حضرت کمال بشریت علی الاطلاق که شامل تمامه لطائف و قوای ظاهره و باطنه است چنانچه لائق بکمال بشر است که جامع صفات روح و نفس و طبیعت است بخلاف
حال ملائکه و بود آن حضرت که میداد هر چیز را حق وی و ظاهر میشد از وی آثار تمامه حواس و قوی پس آنچه مقدور بود صادر میشد بقدرت و اختیار و آنچه نه مقدور بود صادر میشد بحکم
طبیعت و اضطرار و اگر نه این چنین باشد نقصان لازم آید و همه موافق حق و حکمت است و این دلیل سلامت حواس و قوی است پس مر آن حضرت را در هر مرتبه تمام و کمال است
و این یکی از وجوه وجود سکرات موت است در حق وی صلی الله علیه وسلم محققین صوفیه گفته اند که تمامه لطائف طبیعت و نفس و قلب و روح و سر در ارباب تمکین جدا جدا بی برزخ و
خلط میان این لطائف در عمل و کار خود اند و آثار و نتائج هر یکی بران مترتب و صادر سر بذات حق تعالی و تقدس متصل و روح در محبت وی تعالی مستغرق و قلب بذکر وی مشغول
و نفس بخدمت وی عامل و طبیعت بحظوظی که سبب قوام بدنست آمد و همه مطیع و منقاد حق اند در آنچه پیدا شده اند برای آن والله اعلم وعن اسامة بن زید قال ارسلت ابنة
النبي صلی الله علیه وسلم الیه گفت اسامه بن زید که فرستاد دختر آن حضرت که زینب زوجه ابی العاص بن الربیع بود کسی را بسوی آن حضرت ان ابنا لي قبض که پسر است مرا
که در حالت نزع است و نزدیک است که قبض روح وی کرده شود فائتنا پس بیا ما را و پرسش حال ما کن و بفریاد ما رس و به بین که چه حال داریم فارسل یقرئ السلام
و یقول پس فرستاد آن حضرت کسی را بسوی وی در حالتی که میخوانند سلام را و میگوید آن حضرت ان لله ما اخذ ولله ما اعطی بدرستیکه مر خدا راست چیزیکه گرفت
و مر او راست چیزی که داد و كل عنده باجل مسمى و همه نزد او بمدت معین است و حیات آن پسر تا این مدت مقدر بود فلتصبر ولتحتسب پس باید که صبر کند و طلب
ثواب وی کرد فارسلت الیه تقسم علیه لیاتینها پس باز فرستاد زینب کسی را بسوی آن حضرت در حالتی که سوگند میخورد بر وی که البته بیاید آن حضرت و را فقام و معه
پس برخاست آن حضرت و حال آنکه با وی بود سعد بن عبادة و معاذ بن جبل و ابی بن کعب و زید بن ثابت و رجال و مردان دیگر از صحابه فرفع الی رسول الله پس
برداشته آورده شد بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الصبي آن کودک که جان میداد ونفسه تتقعقع و حال آنکه جان وی حرکت میکرد و میلرزید و قعقعه حکایت آواز سلاح و آمد و شد آن

ازجهت سختی واقع شدن در آکل وجنبانیدن چیزی خشک تا آواز کند کذا فی القاموس و در صراح گفته آواز سلاح و رفتن بر زمین ففاضت عیناه پس اشک بسیار بیرون ریخت هر دو چشم
آن حضرت فقال سعد پس گفت سعد بن ابی وقاص یا رسول الله ما هذا چیست این گریستن از تو و اشک ریختن که تو بان قوت و کمال حال میگریی فقال پس گفت آن حضرت
هذه رحمة جعلها الله فی قلوب عباده این اثر مهربانی و نرمی است که گردانیده و نهاده است آنرا خدای تعالی در دلهای بندگان خود فانما یرحم الله من عباده الرحماء
پس رحمت و مهربانی نمی کند الله تعالی از بندگان خود مگر رحمت کنندگان و مهربانان را متفق علیه وعن عبد الله بن عمر رضی الله عنه قال اشتکی سعد بن عبادة شکوی
له گفت ابن عمر بیمار شد سعد بن عباده ببیماری که مر او را بود مشخص نیست نزد وی که چه بیماری بود فاتاه النبی پس آمد او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعوده در حالی که عیادت
میکند آن حضرت او را مع عبد الرحمن بن عوف وسعد بن ابی وقاص وعبد الله بن مسعود فلما دخل علیه پس هرگاه که درآمد آنحضرت بر سعد بن عباده
وجده فی غاشیة یافت او را در حادثه که پوشیده و احاطه کرده بود او را کنایت از شدت مرض واندوه و درد است و غاشیه کار سخت و دشوار که احاطه کند و فراگیرد مرد را
از مرض و غیره و ازین جهت قیامت را غاشیه گفته اند و در صراح گفته غاشیه قیامت و درد و بیماری شکم و بعض گفته اند که مراد بغاشیه در حدیث جماعه ایست که احاطه کرده بودند او را
و گرد وی نشسته فقال پس گفت آن حضرت بمشاهده سختی حال وی بطریق استفهام قد قضی بتحقیق سپری شده شد و پرداخته شد کار حیات وی و بلفظ معلوم نیز روایت کرده شده
است چنانکه در کریمه و قضی نحبه است یعنی تمام کرد مدت حیات خود را قالوا گفتند لا مرده است یا رسول الله و موت سعد بن عباده بعد از آن حضرت است در خلافت
عمر یا در خلافت ابی بکر رضی الله عنهما فبکی النبی پس بگریست پیغمبر صلی الله علیه وسلم فلما رأی القوم بکاء النبی پس هرگاه که دیدند آن گروه گریه پیغمبر را صلی الله علیه
وسلم بکوا بگریستند ایشان نیز فقال پس گفت آن حضرت الا تسمعون ان الله لا یعذب بدمع العین آیا نمی شنوید یعنی بشنوید از احکام شرعی که خدای تعالی عذاب
نمیکند باشک چشم ولا بحزن القلب و نه باندوه دل ولکن یعذب بهذا ولیکن عذاب میکند بفعل این واشار الی لسانه واشارت کرد بلفظ هذا بسوی زبان خود
او یرحم یا رحم میکند باین یعنی عذاب الهی و رحمت وی همه مترتب بر فعل زبان میگردد اگر نوحه کرد درین باب یا سخنی ناشایسته گفت مستحق عذاب گردد و اگر حمد خدا گفت و ترجیع کرد
مستوجب رحمت و ثواب شود وان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه و بدرستیکه مرده عذاب کرده میشود بگریستن کسان وی بر وی تحقیق این در شرح حدیث عائشه
بیاید متفق علیه وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس منا من ضرب الخدود وشق الجیوب ودعی بدعوی
الجاهلیة نیست از اهل طریقه ما کسی که بزند رخسارها را و پاره کند گریبانها را و بخواند بخواندن جاهلیت چنانکه نوحه و واویل و ثبور متفق علیه وعن ابی بردة بضم با و سکون را پسر
ابوموسی اشعری است از تابعین قال اغمی علی ابی موسی گفت بیهوش شد ابوموسی که پدر اوست اغمی بفتح و قصر بیهوشی اغما بیهوش گردانیدن غمی علیه و اغمی علیه همچنین استعمال کرده میشود
بلفظ مجهول فاقبلت امرأته ام عبد الله تصیح برنة پس پیش آمد زن وی که کنیت او ام عبد الله بود در حالتیکه آواز میکند بگریه و رنه بفتح را و تشدید نون آواز با گریه که در وی ترجیع
یعنی گردانیدن آواز در حلق ثم افاق پستر بهوش آمد فقال الم تعلمی پس گفت ابوموسی مر زن را آیا نمیدانی تو و کان یحدثها ان رسول الله و بود ابوموسی که تحدیث میکرد و خبر میداد
آن زن را که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفته است انا بریء ممن حلق وصلق وخرق من بیزارم از کسیکه بسترد موی سر را یعنی در مصیبت و بلند کند آواز خود را بگریه و پاره کند
گریبان را متفق علیه ولفظه لمسلم وعن ابی مالک الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اربع فی امتی من امر الجاهلیة لا یترکونهن
چهار خصلت اند در امت من از کارهای جاهلیت که نمیگذارند آنها را الفخر فی الاحساب یکی نازیدن و مدح کردن نفس در حسبها و حسب آنچه بشمارد مرد از صفات و خصال و شرف
و مجد که در وی و در پدران اوست والطعن فی الانساب دوم طعن کردن و عیب گرفتن در نسبهای مردم چنانچه فخر و تمدح بنسب خود میکنند و حاصل این هر دو خصلت تعظیم
نفس و تحقیر مردم است و هر دو مذموم است مگر باسلام و کفر والاستسقاء بالنجوم و طلب آب باران کردن بستارها یعنی توقع امطار بر وقوع نجوم در منازل خود چنانکه گویند
وقتی که کوکب در فلان منزل بیاید باران شود چنانکه در حدیث دیگر آمده است مطرنا بنوء کذا و این منع و زجر است از تمسک بقواعد نجوم و اعتقاد باحکام آن والنیاحة چهارم
نوحه کردن در ماتم وقال و گفت آن حضرت النائحة اذا لم تتب قبل موتها تقام یوم القیمة زن نوحه گر چون توبه نکند پیش از مرگ خود یعنی از عالم بی توبه برود ایستاده کرده
میشود در روز قیامت یعنی در موقف یا برانگیخته میشود وعلیها سربال من قطران و حال آنکه بران زن پیراهنی است از قطران بفتح قاف و کسر طا و سکون نیز آمده روغنی است
که دوشیده و کشیده میشود از درختی که معروف است بعد از آن پخته میشود و سوخته میشود در چراغ و طلا کرده میشود بدان شتران گرگین و این سخت تر است در اشتعال نار و احراق
ودرع من جرب و بر وی یا است پیراهن از جرب بفتح جیم و راء نام مرضی است مشهور که آن را گر گویند و درع پیراهن زن و سربال پیراهن خواه از زن یا مرد یعنی مسلط کرده میشود
بر تن وی گر و خارش پس از آن طلا میکنند بقطران تا زیاده گردد الم و سوزش و بعض در بیان مناسبت عمل نیاحت و جزای آن بجرب گفته اند که چون نائحه خراش میکرد روی را و پاره میکرد
جامه را مبتلا گردانیده شد بچیزیکه صبر نمیتوانند کرد بران بخراشیدن و پاره کردن و نیز خراش میکرد بسخنان رقت انگیز خود دلهای مصیبت زدگان را و جراحت میکرد در دلهای ایشان پس معاقب
گردانیده شود بانچه مناسب آن باشد والله اعلم رواه مسلم وعن انس قال مر النبی صلی الله علیه وسلم بامرأة تبکی عند قبر روایت است از انس گفت گذشت آن حضرت
بزنی که گریه میکرد نزد گوری فقال پس گفت آن حضرت بآن زن اتقی الله واصبری بپرهیز کن ای زن از خدا فرموده خدا و شکیبائی کن قالت گفت آن زن بآن حضرت الیک عنی فانک لم تصب
بمصیبتی یکسو شو از من زیرا که تو مصیبت زده نشده بمصیبت من ولم تعرفه و نشناخت آن زن آن حضرت را فقیل لها انه النبی پس گفته شد مر آن زن را که این سخن که گفت پیغمبر بود صلی الله

عليه وسلم فاتت باب النبي پس آمد آن زن بدر پيغمبر صلى الله عليه وسلم فلم تجد عنده بوابين پس نيافت آن زن نزد آن حضرت دربانان را چنانكه بر در ملوك و امرا ميباشند
و مانع نيافت از در آمدن كو باور نعش خود خوفی و هيبتی يافته بود و گمان برده بود كه رسول خدا صلى الله عليه وسلم مثل ملوك و سلاطين خواهد بود و اورا مجال در آمدن بروی نخواهد بود تا در آيد و عتذار
نمايد فقالت لم اعرفك پس گفت آن زن و عذرخواهی نمود كه من نشناختم ترا كه تو پيغمبر خدائی تا امتثال امر تو ميكردم و بی ادبی نمی نمودم فقال پس گفت آن حضرت انما الصبر عند
الصدمة الاولى معتبر و محمود نيست صبر مگر نزد كوفت نخستين كه اول زمان مصيبت رسيدن و كوفت اوست و بعد از گذشتن آن وقت خود بضرورت صبر ميكنيد و صدم چيزی
سخت را بر چيزی سخت زدن چنانكه اينجا زدن مصيبت كه سخت است بر دل كه وی نيز سخت است و در تحمل شدائد و بلايا پس مينزند بروی و می شكند آنرا و صدم بمعنی رسيدن
امری نيز آيد چنانكه رسيدن بلا و اين معنی اظهر است وليكن معنی اول ابلغ است متفق عليه وعن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا
يموت لمسلم ثلثة من الولد فيلج النار نمی ميرد مر مسلمانی را سه كس از فرزندان پس در آيد آتش دوزخ را الا تحلة القسم مگر برای حلال كردانيدن و گشادن سوگند كه حق سبحانه تعالى
در قرآن مجيد در ورود بندگان آتش را ياد كرده و فرموده كه وان منكم الا واردها و هيچ يكی از شما نيست مگر آنكه در آيد دوزخ را اگرچه در آتی باشد مثل برق جهنده و باد پرنده و عرب ميگويد
كه كردم اينكار بجهت تحلة القسم يعنی همان قدر كردم كه بوی از عهدهٔ سوگند بر آيم و در وی ادنی فعل كه يكبار در آن لطيف كنند كفايت دارد پس هر كه سه فرزند از وی مرده در دوزخ نمی در آيد مگر
بآن قدر كه سوگند راست كردد متفق عليه وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لنسوة من الانصار و هم از ابی هريره است كه گفت گفت آن حضرت
مر جماعت زنان را از قبيلهٔ انصار لا يموت لاحد لكن ثلثة من الولد فتحتسبه نمی ميرد مر يكی از شما را سه كس از اولاد پس صبر كند و طلب ثواب دارد الا دخلت الجنة
مگر آنكه در آيد بهشت را فقالت امرأة منهن او اثنان پس گفت زنی از ميان اين زنان يا دو كس هم بميرند يا رسول الله يعنی بفرما كه سه كس بميرند يا دو كس مخصوص بسه كس مدار
قال گفت آن حضرت او اثنان يا دو كس بميرند و اين احتمال دارد كه همين ساعت وحی فرود آمده باشد تو چه آن حضرت بدرگاه صمديت حق با آن حضرت دعا كرده باشد و
بموقف اجابت رسيده رواه مسلم و فی رواية لهما و در روايتی مر بخاری و مسلم را اينچنين آمده كه ثلثة لم يبلغوا الحنث بميرند سه كس كه نرسيده اند بحد بلوغ و گناه برايشان نوشته
نشده اند كه فضل آنها كنا و باشد و بر اين بحد ترتب كرده و صغير بميرند زيرا كه زنان با اطفال مهر و شفقت زائد دارند و الم ايشان مفرط و اطفال تابع و ملحق و ملصق اند بايشان بخلاف
كبار وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم و هم از ابی هريره است كه گفت گفت آن حضرت در حديث قدسی يقول الله ما لعبدی المؤمن عندی
جزاء ميگويد خدای تعالى نيست مر بندهٔ مسلمان را نزد من پاداش اذا قبضت صفيه من اهل الدنيا چون قبض كنم و بميرانم دوست خالص او را كه بی شائبهٔ تكلف او را دوست
ميدارد و چنانكه پسر و جز آن از اهل دنيا چه جای آنكه از اهل آخرت باشد ثم احتسبه پس صبر كند و نظر بر ثواب آخرت دارد الا الجنة مگر بهشت را رواه البخاری الفصل
الثانی عن ابى سعيد الخدری قال لعن رسول الله گفت لعنت كرده است پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم النائحة زن نوحه كننده را والمستمعة و گوش دارنده
بنوحه و شنونده آنرا از وجه رضا و لفظ تانيث را بجهت آن آورد كه نوحه اكثر كار زنانست يا مراد جماعة نائحه و نفس نائحه است تا مردان را نيز شامل باشد و وجه اول ظاهر تر است
رواه ابو داود وعن سعد بن ابى وقاص قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عجب للمؤمن ان اصابه خير حمد الله و شكر كاری شگرف است
مر مسلمان را اگر برسد او را نيكی از نعمت و مال و منال و عافيت ستايش ميكند خدا را و سپاس ميگويد او را وان اصابته مصيبة حمد الله وصبر و اگر برسد او را سختی و اندوه ثنا ميگويد
و شكيبائی ميورزد بشهود صفات جمال و جلال و لطف و قهر زيرا كه مقصود وی سبحانه از ايراد نوازل و حوادث بر بنده تعرف است و چون معرفت حاصل شد حمد لازم آن است
فالمؤمن يوجر فی كل امره پس مسلمان مزد داده ميشود در همه كار و در همه حال وی چه نعمت و چه مصيبت و چه شكر و چه صبر حتى فی اللقمة يرفعها الى فی امرأته تا آنكه در لقمه كه بر ميدارد
و می نهد آنرا در دهن زن خود بجهت مودت و رحمت يا دای نفقه واجبه اگرچه بظاهر از قسم شهوت و حظ نفس است وليكن در حقيقت ادای حق است و لهذا فرمودان لزوجتك عليك
حقا قول مشائخ شاذليه است المقصود موافقة الحق لا مخالفة النفس و درين اشارت بتاكيد و تائيد ثبوت اجر است در جميع احوال چه حقوق و عبادات و چه حظوظ و عادات باعتبار
تضمن وی نيت را چه مباحات اگرچه در ظاهر از قبيل شهوات باشند ليكن باعتبار اشتمال آن بر نيت تقرب حكم مستحبات ميگيرند و عادات عبادات ميگردند رواه البيهقی فی شعب
الايمان وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من مؤمن الا وله بابان نيست هيچ مسلمانی مگر آنكه او را دو در است باب يصعد منه عمله
است كه بالا ميرود و ابتدا و آن محل و در محل كتابت او در آسمان بعد از نوشتن آن در زمين و باب ينزل منه رزقه و دريست كه فرود می آيد از آن در رزق در وزی وی و
ميرسد بمستقر ارزاق از زمين فاذا مات بكيا عليه پس چون می ميرد مرد مسلمان ميگريند آن هر دو در بر وی بحقيقت يا مراد گريه اهل آنهاست از ملائكه و ظاهر آيت و حديث در
معنی اول است والله اعلم اما بكا باب صعود از جهت آنكه مشرف ميشد بدان و گريه در رزق بسبب آنكه رزق عون بود در عمل صالح پس هر دو ميگريند بجهت حرمان از بين سعادت
و فقدان اين نعمت فذلك قوله تعالى پس اين گريه در صعود و رزق بر مؤمن مراد است بقول حق تعالى كه از كافران نفی كرده است و فرموده فما بكت عليهم السماء والارض
پس نه گريست بر ايشان آسمان و زمين اين در شان كافران است و در مقابل آن وجود بكای آسمان و زمين بر مسلمانان مفهوم ميگردد اگر گفته شود كه در صعود و در رزق هر دو در آسمان اند
پس گريه زمين از چيست و از كجا است جوابش آنكه رزق از آسمان بر زمين ميرسد پس آن مقام كه محل وصول ارزاق است می گريد چنانكه در ترجمه اشارت بدان كرديم رواه الترمذی
وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من كان له فرطان من امتی ادخله الله بهما الجنة كسی كه باشد او را دو فرط از امت من يعنی در آرد او را خدای

تعالی بسبب آن دو فرط و جزای مصیبت و شفاعت ایشان در بهشت فرط بفتحتین پیش رونده بآب خور از برای اصلاح حوض و دلوها و پیش روند از قافله تا طیار سازد آب
و منزل را و آنچه محتاج اند بدان در منزل و مراد اینجا فرزند کسی که بمیرد کودک پیشتر برود و کار او را در آن جهان در بهشت آماده میکرده اند فقالت پس گفت عائشة رضی الله عنها
فمن کان له فرط من امتك پس کسی که باشد مر او را یک فرط از امت تو یعنی یک فرزند از عالم رفته باشد پس او را چه حال است و شما این بشارت را بر دو فرط داده
قال فمن کان له فرط گفت آن حضرت پس کسیکه باشد او را یک فرط نیز مر او را آرد او را در بهشت ماده گفتیم زیرا که اول حکم همچنین بود باز درخواست کردیم رحمت واسع شد یکی را
نیز حکم شد یا موفقة ای توفیق داده شده بخیرات و حرص بر تعلیم شرائع و احکام و سوال از آن نداست لعائشة و تشریف است مر او را باین لقب جامع فضائل و کمالات
و عائشة را در حضرت وی صلی الله علیه وسلم راه سوال و علمی در شرائع بود که هیچ یکی از ازواج مطهره را نبود و چون آن حضرت او را بدین صفت مدح کرد و برین فعل ترغیب نمود
زیاده کرد در سوال با ظهار تحسر و تاسف بر فوت این نعمت که وجود فرط است از وی رضی الله عنها فقالت پس گفت عائشة فمن لم یکن له فرط من امتك پس کسی که
نباشد برای او فرطی از امت تو چکار کند قال گفت آن حضرت فانا فرط امتی پس من فرط امت خودم که پیشتر میروم و کارسازی ایشان در آن جهان میکنم و این جزا و ثواب
ایشان را که بردن فرزند است بجهت درد مصیبت است که با ایشان میرسد لن یصابوا بمثلی هرگز مصیبت زده نمیشوند ایشان بمانند مصیبت موت من زیرا که من محبوب ترم
نزد ایشان از پدران و پسران و از هرچه تعلق دارند بدان رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا مات ولد العبد قال الله تعالی لملائکته چون می میرد فرزند بنده میگوید خدای تعالی مر فرشتگان خود را و می پرسد از ایشان قبضتم ولد عبدی قبض
کردید شما روح فرزند بنده مرا فیقولون نعم پس میگویند فرشتگان آری قبض کردیم پس مهربانی میکند وی تعالی بر بنده خود فیقول پس میگوید وی تعالی قبضتم ثمرة فؤاده
قبض کردید میوه دل او را و حاصل عمر و زندگانی او را فیقولون نعم پس میگویند آری کردیم فیقول پس میگوید الله تعالی ماذا قال عبدی چه چیز گفت بنده من در وقت قبض روح
فرزند وی فیقولون پس میگویند فرشتگان حمدك و استرجع حمد گفت و استرجاع کرد یعنی گفت انا لله وانا الیه راجعون فیقول الله پس میگوید خدای تعالی ابنوا لعبدی
بیتا فی الجنة برآرید برای بنده من خانه در بهشت که چون درین جهان بدرد مصیبت و محنت غمگین شده است در آن جهان بتنعم بهشت و حور و غلمان آن شاد کرد و چون
بردن فرزند خانه جمعیت و سرور وی ویران شده است خانه بهتر ازین در بهشت بنا کنید این همه ظهور صفت جلال و جمال اوست تعالی و تقدس میرنجاند و میمیراند و میگریاند و میخنداند
گهی میزند تا شود دردناک گهی میکند آبش از دیده پاک که بلطفم مینوازد که بناز میکشد زنده میسازد مرا آن شوخ بازم میکشد وسموه بیت الحمد و میفرماید وی سبحانه و تعالی به
فرشتگان که برای آن بنده خانه بنا کنید و نام نهید آن خانه را خانه حمد که این جزای حمد و رضا و تسلیم اوست که در مصیبت کرده رواه احمد والترمذی وعن عبد الله بن مسعود قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من عزی مصابا فله مثل اجره کسی که تعزیت کند و صبر فرماید و تسلی دهد مصیبت زده را پس مر او راست مانند مزد وی بر مصیبت و صبر بران رواه
الترمذی و ابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب لا نعرفه مرفوعا الا من حدیث علی بن عاصم الراوی و گفت ترمذی این حدیث غریب است
نمی شناسیم آنرا بطریق رفع مگر از حدیث علی بن عاصم که راوی این حدیث است و در کاشف گفته که او را تضعیف کرده اند ائمه وقال ورواه بعضهم عن محمد بن سوقة بهذا الاسناد
موقوفا و گفت ترمذی و روایت کرده اند آنرا بعض محدثین از محمد ابن سوقه بضم سین مهمله و سکون واو و بقاف بهمین اسناد موقوف بر عبد الله بن مسعود و گفته اند که محمد بن سوقه ثقه و مرضی
است وعن ابی برزة روایت است از ابی برزه بفتح موحده و سکون را و نیز ابی اسلمی که از صحابه است و همیشه همراه آن حضرت در غزا بود قال قال رسول الله گفت گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم من عزی ثکلی کسی بردا فی الجنة کسی که تعزیت کند و صبر فرماید ثکلی را پوشانیده شود مر او را جامه در بهشت و ثکلی بفتح مثلثه و سکون کاف زنی که
فرزندش مرده و در قاموس گفته که ثکل بضم موت و هلاک و فقد حبیب یا ولد و مرد را ثاکل و ثکلان گویند و زن را ثکلی و ثکلانه و ثکلانه قلیل است و برد بضم ثوب مخطط و آن معروف است
رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن عبد الله بن جعفر قال لما جاء نعی جعفر روایت است از عبد الله بن جعفر بن ابی طالب گفت هرگاه آمد خبر موت جعفر که
در غزوه موته شهید شد و نعی بفتح نون و سکون عین خبر موت و نعی بفتح نون و کسر عین و تشدید یا نیز روایت است یعنی خبر موت رساننده و اول ظاهرتر است قال النبی گفت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم اصنعوا لآل جعفر طعاما بسازید برای اولاد جعفر طعامی را فقد اتاهم ما یشغلهم پس بتحقیق آمده است ایشان را چیزیکه باز میدارد ایشان را از طعام پختن که خبر موت او باشد
رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجة و درین حدیث دلیل است برآنکه مستحب است خویشان و همسایگان و دوستان را تهیه طعام مر اهل میت را و بعض گفته اند که
فرستادن طعام برای اهل مصیبت روز اول غیر مکروه است از جهت شغل بتجهیز میت و در روز دوم مکروه است اگر زنان نوحه گر جمع شوند زیرا که این اعانت است بر اثم و عدوان
و اختلاف کرده اند در اکل غیر اهل مصیبت آن طعام را و ابو القاسم گفته که باک نیست مر کسی را که مشغول است بجهاز میت کذا فی مطالب المومنین

الفصل الثالث

عن المغیرة ابن شعبة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من نیح علیه فانه یعذب بما نیح علیه یوم القیمة گفت مغیره شنیدم من آن حضرت را که گفت
کسی که نوحه کرده شود بر وی پس بدرستیکه آن کس عذاب کرده میشود بچیزی که نوحه کرده میشود بر وی روز قیامت و مراد بچیزیکه نوحه کرده میشود بر وی آن سخنی است که میگویند از اسماء برای تهییج
و گفته میشود بر وی بطریق استهزاء و سخریت چنانکه در حدیث نعمان بن بشیر بیاید گویا که وی ظاهر میگیرد بنفس خود را متصف بآن صفات و راضی بود بآن پس محمول بر زجر و توبیخ باشد متفق علیه وعن
عمرة بفتح عین مهمله و سکون میم بنت عبد الرحمن انها قالت سمعت عائشة رضی الله عنها روایت است از عمره بنت عبد الرحمن بن سعد بن زراره که صحابیه است و در کنار عائشه

ام المومنین

ام المؤمنین پروره شده روایت میکند احادیث عائشه را بسیار که وی گفت شنیدم عائشه را و ذکر لها ان عبد الله بن عمر یقول ان المیت لیعذب ببکاء الحی علیه و حال
آنکه ذکر کرده شد مر عائشه که عبد الله بن عمر میگوید که میت عذاب کرده میشود بگریستن زنده بر وی تقول میگفت عائشه یغفر الله لابی عبد الرحمن بیامرزد خدای تعالی ابا
بی عبد الرحمن را کنیت ابن عمر است و این کلمه در جای میگویند که کسی سخنی گفته و خطا کرده میگویند که خدا او را رحمت کند و بیامرزد باز عائشه میگوید اما انه لم یکذب آگاه باشید
بدرستیکه وی یعنی ابن عمر عمدا دروغ نگفته است و چون گوید و شان وی اعلی و ارفع است ازان ولکنه نسی ولیکن وی فراموش کرده است آنچه از حضرت شنیده او اخطاء
یا خطا کرده است در شنیدن و فهمیدن بعد ازان بیان خطای ابن عمر میکند تقول خود انما مر رسول الله این است و جز این نیست که گذشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
علی یهودیة یبکی علیها بر زن یهودیه که مرده بود و گریسته میشد بر وی فقال انهم لیبکون علیها پس گفت آن حضرت بدرستیکه ایشان میگریند بر وی وانها لتعذب
فی قبرها و حال آنکه بتحقیق وی هر آینه عذاب کرده میشود در قبرش پس آن حضرت در خصوص یهودیه این را گفت و کفار دیگر در حکم وی خواهند بود و در خصوص وی هم نگفت که وی
بسبب بکای ایشان معذب است بلکه وی در عذاب است چنانکه شان کافران است و ایشان میگریند و او را عزیز میدارند و مرحوم میدانند و وی خوار و ملعون است ازینجا ابن
عمر فهمید که آن حضرت صلی الله علیه وسلم بطریق کلیه فرمود که میت بسبب گریهٔ زندگان بر وی در قبر معذب میگردد و شرح این کلام تمام در حدیث آینده بیاید متفق علیه وعن
عبد الله بن ابی ملیکة بضم میم و فتح لام و سکون یا که از مشاهیر تابعین است قال گفت توفیت بنت لعثمان بن عفان رضی الله عنه بمکه مرد دختری مر عثمان بن عفان را
بمکه فجئنا لنشهدها پس آمدیم تا حاضر شویم جنازهٔ او را وحضرها و حاضر شدند او را ابن عمر وابن عباس فانی لجالس بینهما پس بدرستیکه من هر آینه نشسته ام
میان ابن عمر و ابن عباس و در بعض نسخ وانی بواو و در صحیح بخاری نیز همچنین است و این اظهر است در معنی فقال عبد الله بن عمر لعمرو بن عثمان وهو مواجهه
پس گفت ابن عمر پسر عثمان را که نام او عمرو است و حال آنکه وی روبروی وی بود الا تنهی عن البکاء آیا باز نمیداری یعنی زنان را از گریستن فان رسول الله زیرا که پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم قال گفته است ان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه بدرستیکه مرده هر آینه عذاب کرده میشود بگریستن کسان وی بر وی فقال ابن عباس
قد کان عمر یقول بعض ذلک پس گفت ابن عباس بتحقیق بود عمر رضی الله عنه میگفت بعض این سخن را که ابن عمر میگوید بعض بجهت آن گفت که شاید در عبارت کم و بیش واقع شده باشد
یا عمر همچنین میگفت که ببعض بکاء اهله چنانکه ابن عباس خواهد گفت ثم حدث پس تر حدیث کرد ابن عباس فقال صدرت مع عمر من مکة بازگشته بودم با عمر در زمان خلافت
وی از مکه بسوی مدینه و این دران سال است که عمر رضی الله عنه در مدینه کشته خواهد شد حتی اذا کنا بالبیداء تا آنکه بودیم ما به بیدا بروزن صحرا بفتح موحده و سکون تحتانیه نام
موضعی است میان مکه و مدینه فاذا هو برکب تحت ظل سمرة پس ناگاه عمر ملابس و ملاقی است بسواران در زیر سایهٔ درختی که نام وی سمره است بفتح سین و ضم میم
قال اذهب فانظر من هؤلاء الرکب پس گفت عمر یعنی ابن عباس را برو و پس ببین کیستند این سواران فنظرت فاذا هو صهیب پس نگاه کردم من پس ناگاه
آن صهیب رومی رض است و سواران دیگر نیز همراه اویند قال فاخبرته گفت ابن عباس پس خبر کردم عمر را که صهیب است فقال ادعه پس گفت عمر بخوان او را و بطلب
فرجعت الی صهیب پس باز آمدم بسوی صهیب فقلت ارتحل فالحق امیر المؤمنین پس گفتم کوچ کن ازینجا و برس و دریاب امیر المؤمنین را یعنی عمر را رضی الله
عنه فلما ان اصیب عمر دخل صهیب یبکی پس هرگاه بمدینه رسیدند و رسید عمر را مصیبت قتل در آمد صهیب در حالی که میگرید بر مصیبت عمر یقول میگوید وا اخاه
وا صاحباه وای برادر وای یار فقال عمر یا صهیب اتبکی علی پس منع کرد عمر او را از گریستن و گفت ای صهیب آیا گریه میکنی بر من وقد قال رسول الله و حال آنکه
بتحقیق گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان المیت لیعذب ببعض بکاء اهله علیه ذکر بعض بکا برای آن خواهد بود که ممنوع گریه است که با ندبه و فریاد
و جزع بود و یا مراد آنست که بکا سبب تعذیب است اگر خواهد خدای تعالی عذاب میکند بران فافهم فقال ابن عباس فلما مات عمر ذکرت ذلک لعائشة پس گفت
ابن عباس هرگاه که مرد عمر ذکر کردم آنرا یعنی گفت وگوی عمر و صهیب را و قول عمر را که ان المیت لیعذب الی آخره مر عائشه را فقالت یرحم الله عمر پس گفت عائشه رحمت کند
خدای تعالی عمر را چنانکه با ابن عمر گفته بود یغفر الله اینجا ذکر مغفرت نکرد که مبنی از سبق گناه است بخلاف رحمت که مورد وی عام است لا والله نه این چنین است بخدا سوگند ما حدث
رسول الله حدیث نکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه یعنی بران وجهی که عمر فهمیده زیرا که حدیث صحیح است بی شبهه و اختلاف
در تعیین مراد است عمر و ابن عمر میگویند که عذاب بسبب بکا میت مؤمن را و کافر را و عائشه میگوید که این در ماده کافر است و او در عذاب است گریه کنند یا نکنند و بر تقدیر گریه عذاب
مقارن گریه است پس عذاب با گریه است نه از گریه و این مضمون را اگر بزبان علما ادا کنند واضح تر میگردد که کلمهٔ با نزد ابن عمر برای سببیت است و نزد عائشه برای ملابست است
و اگر فرضا مسلمان را در قبر عذاب باشد عذاب او مقارن گریه خواهد بود اما عائشه میگوید که مورد این حدیث در کافر است و این است معنی قول عائشه که گفت ولکن ان الله تعالی
یزید الکافر عذابا ببکاء اهله علیه ولیکن بدرستیکه خدای تعالی افزون میکند کافر را عذاب با بکای اهل وی بر وی و این عبارت دلالت میکند که در ماده کافر گریه نیز سبب افزونی
عذاب میگردد و این بسبب آن خواهد بود که کافر راضی است بگریه بلکه بعض وصیت میکرد بندبه و نوحه و نامشروعات و دیگر سببیت گریه مر عذاب را بجهت این است و بعض همین توجیه
میکنند که عذاب بسبب گریه در انجا است که میت وصیت کرده باشد بدان و راضی شده چنانکه رسم جاهلیت بود و فاضل بعد ازان عائشه رضی الله عنها استدلال میکند بر عدم سببیت
گریه اهل میت مر عذاب او را چنانکه میفرماید و قالت عائشة رضی الله عنها حسبکم القرآن بس است شما را قرآن که میفرماید ولا تزر وازرة وزر اخری و بر نمیدارد هیچ نفس بار بردارنده

بار نفس دیگر را یعنی گناه یکی بر دیگری نمی نویسند و چون گریه و نوحه گناه اهل میت است بر میت برای چه نویسند وی چه گناه کرده است که او را بدان عذاب کنند قال ابن عباس عند
ذلک گفت ابن عباس نزد این سخن مضمون آیت قرآنی را که والله اضحک وابکی و خدا میخنداند و میگریاند و این تقریریست برای نفی مذهب ابن عمر که میت عذاب کرده میشود
ببکای اهل وی بر وی زیرا که بکای آدمی و ضحک وی و اندوه و شادی وی از خداست که پیدا میکند و ظاهر میکرداند در وی آنرا پس او را اثر در عذاب نباشد اما این بر تقدیری خواهد
بود که ضحک و بکا بی اختیاری باشد و تکلف و اختیار را در آن و اسباب آن مدخلی نباشد فافهم والله اعلم قال ابن ابی ملیکة فما قال ابن عمر شیئا پس نگفت ابن عمر در برابر این
سخن چیزی را و ملزم گشت و قبول کرد متفق علیه و درین حدیث دلیل است بر آنکه مجتهد اسیر دلیل است و او را میرسد که بدلیل خود تخطیه مجتهد دیگر کند اگر چه بزرگ تر و عالی شان فی العلم
تر از وی باشد چنانکه عمر نسبت بعائشه رضی الله عنها و چون حق ظاهر گردد قبول کند و ساکت گردد تا نزاع و جدال زیاده نگردد وعن عائشة رضی الله عنها قالت لما جاء النبی
صلی الله علیه وسلم قتل ابن حارثة وجعفر وابن رواحة گفت عائشه هرگاه که رسید آن حضرت را خبر کشته شدن زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب و عبدالله بن رواحه
در غزوهٔ موته چنانکه قصهٔ آن در احادیث و کتب سیر مذکور و مسطور است جلس نشست آن حضرت یعنی در مسجد برای عزای ایشان یعرف فیه الحزن شناخته میشود
در آن حضرت غم و اندوه وانا انظر من صائر الباب و من نگاه میکردم از شکاف در چنانکه تفسیر کرده است او را راوی بقول تعنی شق الباب میخواهد عائشه بصائر باب
شکاف باب را ظاهرا از در آن حضرت در آن وقت کسی بیگانه نبود فاتاه رجل پس آمد آن حضرت را مردی فقال پس گفت آن مرد ان نساء جعفر بدرستیکه زنان جعفر وذکر بکاءهن
و ذکر کرد آن مرد گریه زنان جعفر را که بسیار میکنند فامره ان ینهاهن پس امر کرد آن حضرت آن مرد را که باز دارد زنان را از گریه فذهب پس رفت آن مرد پیش زنان تا منع کند ثم اتاه
الثانیة پس آمد آن مرد نزد آن حضرت بار دوم لم یطعنه اطاعت نکردند زنان آن مرد را و باز نیامدند از گریه بگفتهٔ او فقال انههن پس باز گفت آن مرد که برو و باز دار ایشان را
از گریه فاتاه الثالثة پس آمد نزد آن حضرت سیوم بار قال گفت والله غلبننا بخدا سوگند غالب آمدند زنان مارا یا رسول الله فزعمت پس گمان برد عائشه و در بعض
نسخ زعمت بلفظ متکلم تصحیح کرده اند پس این قول عائشه است که گفت پس دانستم انه قال که آن حضرت گفت بآن مرد فاحث فی افواههن التراب پس بینداز در دهنهای
ایشان خاک را مبالغه است در منع ایشان از بکا و زور آوردن بر آن عائشه میگوید فقلت پس گفتم با دل خود خطاب بآن مرد ارغم الله انفک بخاک بمالد خدای تعالی بینی ترا
کنایت است از خواری و اهانت لم تفعل ما امرک رسول الله نکردی تو آنچه امر کرد ترا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که باز داشتن زنانست از گریه ولم تترک رسول الله صلی الله
علیه وسلم من العناء و خلاص نکردی آن حضرت را از رنج و مشقت کشیدن در امر منع مکرر که هر بار آمدی و گفتی که آنها باز نمی آیند تا بار دیگر امر کرد آنحضرت و تعب کشید متفق
علیه وعن ام سلمة قالت لما مات ابو سلمة قلت گفت ام سلمه که چون مرد ابوسلمه که زوج اول وی بود پیش از آن حضرت صلی الله علیه وسلم گفتم من غریب وفی
ارض غربة غریب است ابوسلمه و در زمین غربت است زیرا که از مکه بحبشه هجرت کرده بود و از حبشه بمدینه آمده و غریب بود و با هیچکس گفت و گوی نداشت لابکینه بکاء
یتحدث عنه البته بگریم او را گریه که حکایت کرده شود از آن در مردم که این چنین گریه کرد که هیچ کس نکرده است فکنت قد تهیأت للبکاء علیه پس بودم من که
بتحقیق آماده شدم برای گریه کردن بر ابوسلمه و خود را بر آن آوردم اذ اقبلت امرأة ترید ان تسعدنی ناگاه پیش آمد زنی میخواست آن زن که یاری دهد مرا و موافقت کند با من در
گریه کردن فاستقبلها رسول الله پس پیش آمد آن زن را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آن حضرت اتریدین ان تدخلی الشیطان آیا میخواهی تو ای زن که
در آری شیطان را بیتا اخرجه الله منه مرتین در خانه که بیرون آورده است او را خدای تعالی از آن خانه دو بار یکبار بدر آمدن در اسلام و بار دیگر بهجرت یا یکبار
بهجرت از مکه بحبشه و بار دیگر از حبشه بمدینه یا در روز در آمدن در اسلام و در روز بیرون رفتن از دنیا و تواند که مرتین متعلق بیقال باشد وکففت عن البکاء فلم ابک ام سلمه میگوید و چون آن
حضرت این کلمه فرمود باز آمدم از گریه پس گریه نکردم بعد از آن رواه مسلم وعن النعمان بن بشیر صحابی است که در وقت رحلت آن حضرت هشت ساله بود قال اغمی علی
عبدالله بن رواحة گفت نعمان بیهوشی انداخته شد بر عبدالله بن رواحه در وقتی که بیمار بود و نزدیک بمردن رسیده و اگر چه وی رضی الله عنه در بیماری نمرده است بلکه شهید شد
در غزوهٔ موته فجعلت اخته عمرة تبکی پس در ایستاد خواهر او که عمره نام داشت که میگریست و میگفت واجبلاه ای کوه واکذا واکذا ای چنین ای چنین تعد علیه
در حالتی که میشمارد بر وی اوصاف و می ستاید چنانکه می ستایند زنان مرده را در نوحه و تفجع فقال پس گفت عبدالله بن رواحه یعنی بعمره حین افاق هنگامیکه بهوش آمد ماقلت
شیئا الا قیل لی کذلک نگفتی تو هیچ چیزی از آن اوصاف را مگر آنکه گفته شد مرا بطریق سخریت و ایذا همچنانکه تو گفتی زاد فی روایة زیاده کرده است در روایتی این عبارت را
که فلما مات لم تبک علیه پس چون مرد ابن رواحه نگریست عمره بر وی و نوحه نکرد و این یک توجیهی است که مر قول عمر و ابن عمر را که در حدیث ان المیت لیعذب ببکاء اهله
علیه گفته اند رواه البخاری وعن ابی موسی قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما من میت یموت گفت ابوموسی شنیدم آن حضرت را
که میگفت نیست هیچ مرده که میمیرد فیقوم باکیهم پس می ایستد گریه کنندهٔ قوم فیقول پس میگوید آن گریه کننده واجبلاه واسیداه او نحو ذلک یا مانند آن الفاظ دیگر که
در ندبه و تفجع میگویند الا وکل الله به ملکین مگر آنکه میگذارد خدای تعالی بر وی دو فرشته را و می سپارد کار او را با ایشان یلهزانه که می جنبانند و دفع میکنند آن میت را و لهز
مشت بر سینه زدن از باب فتح یفتح ویقولان و میگویند بطریق ایذا اهکذا کنت آیا همچنین بودی تو این نیز نوعی از عذاب است رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب
حسن وعن ابی هریرة قال مات میت من آل رسول الله مرد مرده از اهل بیت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاجتمع النساء یبکین علیه پس جمع شدند زنان در حالتی که

گریه میکنند بر ان میت فقام عمر پس بایستاد عمر رضی الله عنه ینهاهن ویطردهن درحالی که باز میداشت این زنان را و میراند ایشان را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم دعهن بگذار ایشان را یا عمر فان العین دامعة زیرا که چشم اشک ریزنده است والقلب مصاب ودل مصیبت زده واندهگین است والعهد قریب
وزمان مصیبت نزدیک وتازه است ومانا که گریهٔ آن زنان بی نوحه و بی تفجع بوده است چنانکه سیاق حدیث دلالت دارد بران وعمر رضی الله عنه گریه را مطلق مکروه میپنداشت واین
زنان بزور و غلبه گریه میکردند رواه احمد والنسائی وعن ابن عباس قال ماتت زینب بنت رسول الله مرد زینب دختر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که زوجهٔ ابی العاص
بن ربیع اموی بود فبکت النساء پس گریستند زنان فجعل عمر یضربهن بسوطه پس درایستاد عمر که میزد ایشان را بتازیانهٔ خود فاخره رسول الله پس واپس افکند و دور کرد عمر را پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم بیده بدست خود وقال وگفت آن حضرت مهلا آهسته شو یا عمر ثم قال پس گفت آن حضرت مر زنان را ایاکن ونعیق الشیطان دور دارید خود را ای زنان
از آواز شیطان که نوحه و ندبه است و نعیق در اصل بانگ کردن زاغ و شبان مر گوسپندان راست ثم قال پس گفت آن حضرت انه مهما کان من العین ومن القلب فمن الله بتحقیق
شان این است که هرچه باشد از چشم که گریه است و از دل که غم و اندوه است پس از خداست عز وجل یعنی راضی است بآن خدا ومن الرحمة و از مهربانی است وما کان من
الید ومن اللسان وچیزیکه باشد از دست و از زبان فمن الشیطان پس از شیطان است و خوش میشود شیطان بدان که در معصیت می افتد آدمی از آن رواه احمد وعن البخاری
تعلیقا قال لما ماتت الحسن بن الحسن بن علی بخاری در صحیح خود بطریق تعلیق آورده است که چون مرد حسن بن امام حسن که او را حسن مثنی گویند ومعنی تعلیق در مقدمه معلوم
شده است ضربت امرأته القبة علی قبره سنة زد زن حسن خیمه بر قبر وی یک سال که در آن یک سال بر سر گور وی نشست و درد مصیبت و اندوه و فراق وی هر روز تازه
میداشت ثم رفعت بعد از یک سال چون درد فرو نشست برداشت خیمه را فسمعت صائحا یقول پس شنید آوازکننده را که میگوید الا هل وجدوا ما فقدوا دانا و
آگاه باشید آیا یافتند چیزی را که گم کرده بودند فاجابه آخر پس جواب داد این آوازکننده را آوازکنندهٔ دیگر بل یئسوا فانقلبوا بلکه نومید شدند پس برگشتند شعر و عوضت اجرا
من فقید فلا تکن فقیدک لا یاتی واجرک ذاهب وعن عمران بن حصین وابی برزة بفتح بای ابرزای قالا روایت است از این دو صحابی که گفتند خرجنا مع رسول
الله بیرون آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی جنازة در مشایعت جنازه فرای قوما قد طرحوا اردیتهم پس دید آن حضرت گروهی را از اهل میت که بتحقیق
انداخته بودند رداهای خود را یمشون فی قمص میروند در پیراهنهای بی ردا و این رسم جاهلیت بود که چون پس جنازه میرفتند ردا نمی پوشیدند اشارت بر پریشانی حال و بی سروسامانی
حال فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم افبفعل الجاهلیة تاخذون آیا بکردار اهل جاهلیت عمل میکنید او بصنیع الجاهلیة تشبهون
یا بکار و پیشهٔ جاهلیت مانند میشوید یا مانند میکنید خود را وکلمهٔ او یا برای شک راوی است یا برای تنویع وتشبهون بفتح تا و تشدید موحده و بضم تا و کسر موحده نیز روایت است لقد هممت
ان ادعو علیکم بتحقیق قصد کردم که دعای بد کنم بر شما دعوة ترجعون فی غیر صورکم اینچنین دعای که برگردید شما یعنی مصور شوید در غیر صورتهای خود یعنی مسخ شوید و خنازیر و قرده شوید
یا برگردید بسوی خانهای خود حالی که در غیر صورت خود آیید یعنی چون وضع ولباس خود را نه بجهت حق تغییر داده اید صورتهای شما که لباس ارواح شماست نیز برگردد قال فاخذوا
اردیتهم ولم یعودوا لذلک گفت راوی پس گرفتند رداهای خود را و باز برنگشتند بآن فعل و رسم جاهلیت رواه ابن ماجة وعن ابن عمر قال نهی رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان تتبع جنازة معها رانة گفت ابن عمر نهی کرد آن حضرت از آن که پس روی کرده شود جنازه که با وی نوحه گری باشد یعنی رفتن با جنازه سنت است ولیکن
ترک داده میشود بوجود رانه چنانکه اجابت دعوت سنت است ولیکن ترک داده میشود بوجود ملاهی و منکرات رواه احمد وابن ماجة وعن ابی هریرة ان رجلا
قال له مات ابن لی فوجدت علیه روایت است از ابی هریره که مردی گفت مر او را مرد پسری که مرا بود پس اندوهگین شدم بر مردن وی هل سمعت من خلیلک
آیا شنیدهٔ از نوازدوست جانی خود یعنی محمد رسول الله صلوات الله وسلامه علیه درودهای خدا و سلام بر وی باد شیئا یطیب بانفسنا عن موتانا چیزی که خوش سازد نفسهای
ما را از جانب مردهای ما که از جنس اولاد اند که آنها بعد از مردن نفع میکنند ما را قال نعم سمعته صلی الله علیه وسلم قال گفت ابوهریره آری شنیدهام آن حضرت را که
گفته است صغارهم دعامیص الجنة خردان مسلمانان که میمیرند دعامیص بهشت اند و دعامیص جمع دعموص است بضم دال و آن کرمی است که غوطه میزند در آب و
می برآید و نیز بمعنی شخصی که دخال است در امور و پیش آینده است ملوک و امرا نیز می آید یعنی این خردان میگردند در بهشت و می درآیند هر جا که میخواهند و دخل میکنند در هر کا
که باشد چنانکه حال صبیان است در دنیا یلقی احدهم اباه پیش می آید یکی از این خردان پدر خود را فیاخذ بناحیة ثوبه فلا یفارقه پس میگیرد کنارهٔ جامهٔ پدر را پس
جدا نمیشود از وی حتی یدخله الجنة تا آنکه میدرآرد او را در بهشت و تخصیص پدر بذکر یا از آن جهت است که وی اصل و متبوع است و مادر تابع و فرع اوست یا از جهت
آنکه صبر از مردان بیشتر می آید که از زنان و در بعض احادیث مادر مذکور شده و در بعض مادر و پدر هر دو و ظاهر آنجهت اختلاف مقام و وجود تقریب کلام است والله اعلم رواه
مسلم واحمد واللفظ له وعن ابی سعید قال جاءت امرأة الی رسول الله آمد زنی بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقالت پس گفت آن زن یا رسول الله
ذهب الرجال بحدیثک بردند مردان حدیث ترا که خبر میدهی تو ایشان را بدان و گرفتن نصیبی تمام از مواعظ و نصایح تو فاجعل لنا من نفسک یوما نأتیک فیه
پس بگردان برای ما از ذات شریف خود نصیبی در روزی که بیائیم ما ترا در آن روز تعلمنا مما علمک الله تا بیاموزانی ما را از آن چیزی که آموزانیده است ترا خدای تعالی فقال پس
گفت آن حضرت اجتمعن فاتاهن رسول الله پس فراهم آمدند پس آمد زنان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فعلمهن مما علمه الله پس تعلیم کرد ایشان را از آنچه تعلیم کرده است او را خدای

تعالی ثم قال پس گفت آن حضرت ما منکن امرأة تقدم بین یدیها من ولدها ثلثة نیست از شما زنی که فرستد پیش خود از فرزندان خود سه کس را الا کان لها حجابا من
النار مگر آنکه باشد این پیش فرستادن برای آن زن پرده و مانع از درآمدن در آتش دوزخ فقالت امرأة منهن پس گفت زنی از این زنان یا رسول الله او اثنین یا دو فرزند فرستد
فاعادتها مرتین پس باز گردانید و مکرر گفت آن زن این کلمه را دو بار ثم قال پس گفت آن حضرت واثنین واثنین واثنین مکرر سه بار رواه البخاری وعن معاذ بن
جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلمین یتوفی لهما ثلثة نیستند هیچ دو مسلمان یعنی والدین که بمیرد برای ایشان سه کس از فرزندان الا ادخلهما
الله الجنة بفضل رحمته مگر آنکه درآورد آن دو مسلمان را خدای تعالی در بهشت بفزونی مهربانی خود و در بعض نسخ بفضله ورحمته ایاهما آن هر دو را تاکید هما است فقالوا پس گفتند
یا رسول الله او اثنان یا دو کس بمیرند قال او اثنان گفت آن حضرت یا دو کس قالوا او واحد قال او واحد ثم قال پس گفت آن حضرت والذی نفسی بیده سوگند
آن خدای که بقای ذات من در دست قدرت او است ان السقط لیجر امه بسرره الی الجنة بدرستیکه بچه ناتمام افتاده از شکم چه جای مولود تمام هر آینه میکشد
مادر خود را بسرر خود بسوی بهشت اذا احتسبته چون صبر کند بر وی و نگرید و نظر بر ثواب دارد و سرر بفتحتین آنچه بریده شود از ناف کودک اشارت است بعلاقه که میان تن
او و مادر ست گویا مثل ریسمانی میشود که میکشد بدان او را به بهشت رواه احمد وروی ابن ماجة من قوله وروایت کرده است این حدیث را ابن ماجه از قول وی
والذی نفسی بیده تا آخر و اول حدیث را که ما من مسلمین الخ ذکر نکرده وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قدم ثلثة
من الولد لم یبلغوا الحنث کسیکه پیش فرستد سه کس را از اولاد که نرسیده اند حد بلوغ را کانوا له حصنا حصینا من النار باشند این سه ولد برای آن کس پناه استوار از آتش
دوزخ فقال پس گفت ابو ذر قدمت اثنین پیش فرستاده ام من دو کس را قال گفت آن حضرت واثنین اگر دو کس را هم پیش فرستد میباشند پناه از آتش دوزخ قال ابی
ابن کعب ابو منذر سید القراء گفت ابی که کنیت وی ابو المنذر است و هر شان وی سید القراء واقع شده است یعنی بهتر قرآن خوانندگان و آنحضرت او را سید الانصار گفته
و عمر بن الخطاب سید المسلمین خوانده قدمت واحدا پیش فرستاده ام من یکی را قال و واحدا گفت آن حضرت یکی را هم اگر پیش فرستد توجیه این سابقا گذشته است که یا توجه
آنحضرت بهمین ساعت وحی نازل شد یا آنحضرت دعا کرد و قبول افتاد رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب وعن قرة بضم قاف
وتشدید را المزنی بضم میم وفتح زای و بنون از صحابه است ان رجلا کان یاتی النبی صلی الله علیه وسلم ومعه ابن له بود مردی که می آمد نزد آن حضرت و حال
آنکه با وی پسری بود مر او را فقال له النبی پس گفت مر آن مرد را پیغمبر صلی الله علیه وسلم اتحبه آیا دوست میداری تو این پسر را فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله احبک الله کما
احبه دوست دارد ترا خدای تعالی آنچنانکه دوست میدارم من او را یعنی سخت دوست میدارم من او را ففقده النبی پس گم کرد و ندید آن پسر را پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال
ما فعل ابن فلان پس گفت آن حضرت چه کرد پسر فلانی یعنی چه شد و کجا رفت و چه حال دارد قالوا گفتند یا رسول الله مات مرد آن پسر گویا که آن مرد هم در مجلس حاضر بود بدلیل
خطاب که با وی کرد و لیکن او را نپرسید از جهت شدت مصیبت و در بشارت با وی خطاب کرد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اما تحب ان لا
تأتی بابا من ابواب الجنة الا وجدته ینتظرک آیا دوست نمیداری تو که نیائی تو هیچ دری از درهای بهشت را مگر آنکه یابی تو او را که انتظار میبرد ترا و میدر آرد ترا در بهشت فقال
رجل پس گفت مردی یا رسول الله له خاصة ام لکلنا مر او راست این بشارت یا همه ما راست قال بل لکلکم گفت آن حضرت بلکه مر همه شما راست رواه احمد
وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان السقط لیراغم ربه بدرستیکه بچه افکنده هر آینه حجت میکند و جدل میکند پروردگار خود را و اصل مراغمت
در خشم آوردن کسی را و مراد اینجا محاجه و مجادله است اذا ادخل ابویه النار وقتی که درآرد پروردگار تعالی پدر و مادر او را در آتش فیقال ایها السقط المراغم ربه پس گفته میشود ای سقط
مراغمت کننده پروردگار خود را ادخل ابویک الجنة درآر پدر و مادر خود را در بهشت فیجرهما بسرره پس در میکشد آن سقط پدر و مادر خود را بسرر خود حتی یدخلهما الجنة پس می درآرد
ایشان را در بهشت رواه ابن ماجة وعن ابی امامة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال یقول الله گفت آن حضرت میگوید خدای تبارک و تعالی ابن آدم ان صبرت واحتسبت
عند الصدمة الاولی ای پسر آدم اگر صبر کنی و امید ثواب داری نزد اول گرفت مصیبت لم ارض لک ثوابا دون الجنة راضی نمی شوم من مر ترا از روی ثواب غیر بهشت یعنی البته
به بهشت می درآرم ترا رواه ابن ماجة وعن الحسین بن علی رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ما من مسلم ولا مسلمة یصاب بمصیبة نیست هیچ مرد
مسلمان و نه زن مسلمان که رسیده میشود بمصیبت فیذکرها پس یاد میکند آن مصیبت را وان طال عهدها و اگرچه دراز بود زمان آن مصیبت فیحدث لذلک استرجاعا پس نو
پدید میکند مر آن واقع را از مصیبت استرجاع یعنی قول انا لله وانا الیه راجعون الا جدد الله تبارک وتعالی له عند ذلک مگر آنکه نو میکند خدای تعالی ثواب را نزد احداث استرجاع
فاعطاه مثل اجرها یوم اصیب بها پس میدهد خدای تعالی او را مانند اجری در روزی که رسیده شده است آن مسلمان بآن مصیبت رواه احمد والبیهقی فی شعب
الایمان وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا انقطع شسع احدکم فلیسترجع وقتی که بگسلد دوال نعل یکی از شما پس باید که استرجاع
کند شسع بکسر شین معجمه و سکون مهمله دوال نعلین فانه من المصائب زیرا که گسستن دوال نیز از مصیبتها است وعن ام الدرداء قالت سمعت ابا الدرداء یقول
سمعت ابا القاسم صلی الله علیه وسلم یقول ان الله تبارک وتعالی قال گفت ام الدرداء که زوجه ابو الدرداء است شنیدم ابو الدرداء را که میگفت شنیدم آن حضرت را که میگفت
که خدای تعالی عیسی گفت یا عیسی انی باعث من بعدک امة اذا اصابهم ما یحبون حمدوا الله ای عیسی بدرستیکه من بر انگیزنده ام پس از تو گروهی را که چون برسد ایشان را چیزی که دوست

میدارند آنرا از نعمت شکر میکویند خدا را وان اصابهم ما یکرهون احتسبوا وصبروا و چون برسد ایشانرا چیزی که ناخوش میدارند آنرا از بلیت امید ثواب میدارند و تقدیم
میکنند ولا حلم ولا عقل و حال آنکه نیست ایشانرا بردباری و آهستگی و عقل و تدبیر این تاکید مفهوم احتسبوا وصبروا است زیرا که معنی احتساب آنست که باعث بر عمل اخلاص و
طلب رضای حق تعالی باشد نه حلم و عقل و درینجا متوجه میشود که چگونه صبر و احتساب کند کسیکه او را حلم و عقل نیست چنانکه فرمود فقال پس گفت عیسی یا رب کیف یکون هذا
لهم ولا حلم ولا عقل ای پروردگار من چگونه باشد صبر و احتساب مر ایشانرا و حال آنکه نیست حلم و عقل قال پس گفت پروردگار تعالی اعطیهم من حلمی وعقلی
میدهم من مر ایشانرا از حلم خود و عقل خود کذا قیل و ممکن است که گفته شود که معنی لا حلم ولا عقل آنست که مدهوش شدند و رفت عقل ایشان از جهت صدمه مصیبت و با وجود
آن صبر میکنند و احتساب مینمایند و این عبارت را معنی دیگر خیال کرده شده است که در شرح مذکور است فلینظر ثمه والله اعلم رواهما روایت کرد این هر دو حدیث را
البیهقی فی شعب الایمان باب زیارة القبور زیارت قبور مستحب است باتفاق زیرا که سبب رقت قلب و تذکر موت و پوسیدگی استخوان و فنای دنیا است
و جز آن از فواید و عمده دران دعا مر اموات را و استغفار برای ایشان است و باین وارد شده است سنت و بود آن حضرت صلی الله علیه وسلم که به بقیع میرفت و سلام میداد بر
اهل آن و استغفار میکرد برای ایشان و اما استمداد باهل قبور در غیر نبی صلی الله علیه وسلم یا غیر انبیا علیهم السلام منکر شده اند آنرا بسیاری از فقها و میگویند نیست زیارت مگر
برای دعای موتی و استغفار برای ایشان و رسانیدن نفع بایشان بدعا و استغفار و تلاوت قرآن و اثبات کرده اند آنرا مشائخ صوفیه قدس الله اسرارهم و بعض فقها رحمة الله علیهم
و این امری محقق و مقرر است نزد اهل کشف و کمال از ایشان تا آنکه بسیاری را فیوض و فتوح از ارواح رسیده و این طائفه را در اصطلاح ایشان اویسی خوانند امام شافعی گفته است
قبر موسی کاظم تریاق مجرب است مر اجابت دعا را و حجة الاسلام امام محمد غزالی گفته هر که استمداد کرده شود بوی بعد از وفات و یکی از مشائخ عظام گفته است دیدم چهار کس را از مشائخ
که تصرف میکنند در قبور خود مانند تصرفهای ایشان در حیات خود یا بیشتر شیخ معروف کرخی و شیخ عبدالقادر جیلانی و دو کس دیگر را از اولیا شمرده و مقصود حصر نیست آنچه خود دیده
و یافته است گفته و سیدی احمد بن زروق که از اعاظم فقها و علما و مشائخ دیار مغرب است گفت که روزی شیخ ابو العباس حضرمی از من پرسید که امداد حی اقوی است یا امداد میت من
گفتم قومی میگویند که امداد حی قوی تر است و من میگویم که امداد میت قوی تر است پس شیخ گفت نعم زیرا که وی در بساط حق است و در حضرت او است و نقل درین معنی ازین طائفه بیشتر
از انست که حصر و احصا کرده شود و یافته نمیشود در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح که منافی و مخالف این باشد و رد کند این را و بتحقیق ثابت شده است بآیات و احادیث
که روح باقی است و او را علم و شعور بزائران و احوال ایشان ثابت است و ارواح کاملان را قربی و مکانتی در جناب حق ثابت است چنانکه در حیات بود یا بیشتر از ان و اولیا را
کرامات و تصرف در اکوان حاصل است و آن نیست مگر ارواح ایشان را و ارواح باقی است و متصرف حقیقی نیست مگر خدا عز شانه و همه بقدرت اوست و ایشان فانی اند در
جلال حق در حیات و بعد از ممات پس اگر داده شود مر احدی را چیزی بوساطت یکی از دوستان حق و مکانتی که نزد خدا دارد دور نباشد چنانکه در حالت حیات بود و نیست فعل و
تصرف در هر دو حالت مگر حق را جل جلاله و عم نواله و نیست چیزی که فرق کند میان هر دو حالت و یافته نشده است دلیلی بران در شرح شیخ ابن حجر هیثمی مکی در شرح حدیث لعن الله
الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد گفته است که این بر تقدیریست که نماز گزارد بجانب قبر از جهت تعظیم وی که آن حرام است باتفاق و اما اتخاذ مسجد در جوار
پیغمبری یا صالحی و نماز گزاردن نزد قبر وی نه بقصد تعظیم قبر و توجه بجانب قبر بلکه بنیت حصول مدد از وی تا کامل شود ثواب عبادت ببرکت قبر و مجاورت مر آن روح پاک را
حرجی نیست دران و در آخر باب چیزی بیاید متعلق باین سخن و تمام کرده این بحث انشاء الله تعالی در کتاب جهاد در قضیه قتلای بدر والله اعلم و از جمله آداب زیارت است که روی
بجانب قبر و پشت بجانب قبله مقابل روی میت بایستد و سلام دهد و مسح نکند قبر را بدست و بوسه ندهد آنرا و منحنی نشود و روی بخاک نمالد که این عادت نصاری است
و قرائت قرآن نزد قبر مکروه است نزد ابی حنیفه و نزد محمد مکروه نیست و صدر الشهید که یکی از مشائخ حنفیه است بقول محمد اخذ کرده و فتوی هم برین است و شیخ امام محمد بن الفضل گفته که
مکروه قرائت قرآن بجهر است و اما مخافت لا باس است اگر چه ختم کند و از شیخ محمد بن ابراهیم آمده که بخواند سوره تبارک الملک بلند یا پست و فرقی نیست در میان جهر و مخافت در ظاهر روایت
از مذهب و ورود واثر بدان نقل کرده شده است از شیخ [illegible] که مستحب است نزد زیارت قبور خواندن سوره اخلاص هفت بار و بخشد ثواب آنرا برای میت و اصح آن سنت
که میرسد بمیت و در بعض روایات آمده که بخواند [illegible] قل هو الله احد بعد از ان بنشیند و زیارت. و جمعه فاضلتر است از روزهای دیگر خصوصا در اول روز جمعه
و همین است متعارف در حرمین شریفین زادهما الله تعظیما و تشریفا بیرون می آیند در روز جمعه بمعلا و بقیع برای زیارت و در روایات آمده است که داده میشود برای میت
در روز جمعه علم و ادراک بیشتر از آنچه داده میشود در روزهای دیگر تا آنکه می شناسد زائر را بیشتر از روزهای دیگر و آنچه مشهور شده است در دیار ما در عامه ناس از منع زیارت
روز جمعه و اثری که دران نقل میکنند اصلی صحیح ندارد و مکروه است بی سپر کردن قبور بی ضرورت و مستحب است که تصدق کرده شود از میت بعد از رفتن او از
عالم تا هفت روز و تصدق از میت نفع میکند او را بی خلاف میان اهل علم و وارد شده است دران احادیث صحیحه خصوصا آب و بعضی از علما گفته اند که نمی رسد بمیت
مگر صدقه و دعا و در بعض روایات آمده است که روح میت می آید خانه خود را شب جمعه پس نظر میکند که تصدق می کنند از وی یا نه والله اعلم الفصل الاول عن بریدة
بضم با و فتح را که از مشاهیر صحابه است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نهیتکم عن زیارة القبور نهی کرده بودم من شما را پیش ازین از زیارت کردن
قبور فزوروها پس زیارت کنید الآن و آن حکم اول را منسوخ دانید گفته اند که سبب نهی قرب عهد بجاهلیت بود و خوف آنکه بگویند و بکنند آنچه در جاهلیت میگفتند و میکردند

اما الآن پس بتحقیق مقرر و ثابت شد قواعد اسلام و اختلاف کرده اند در نسا و بعض گفته اند که رخصت مردان راست و زنان باقی اند بر نهی مکرر در زیارت رسول الله صلی الله
علیه وسلم و بعض گفته اند که رخصت شامل است رجال را و نسا را همه و در حدیث آمده است که لعنت کناد خدای تعالی زنان زیارت کننده قبور را و آنها که قائلند باباحت
میگویند که ورود این حدیث پیش از رخصت است والله اعلم ونهیتکم عن لحوم الاضاحی فوق ثلث و نهی کرده بودم شما را از نگاه داشتن گوشتهای قربانیها بالای سه روز
فامسکوا ما بدا لکم پس نگاه دارید الآن تا وقتی که ظاهر شود مر شما را یعنی تا آنکه خوش آید شما را و قرار گیرد رای شما بران و سبب نهی از نگاه داشتن لحوم اضاحی زیاده بر سه روز
احتیاج مردم فقیر بود که قدرت بر تضحیه نداشتند پس باید تصدق کردند و نگاه نداشت بعد ازان چون فراخ گردانید خدای تعالی بر مردم و احتیاج نماند رخصت کرد که نگاه دارند
تا آن وقت که خوش آید ونهیتکم عن النبیذ الا فی سقاء و نهی کرده بودم شما را از انداختن نبیذ مگر در مشک فاشربوا فی الاسقیة کلها پس بنوشید الآن در همه ظروف
چه مشک و چه غیر آن پس مراد باسقیه ظروف است و سبب در نهی کردن نبیذ جز در مشک آن بود که مشک سرد میدارد آب را پس گرم نمی شود و تیز و تند نمیگردد نبیذ دران و در ظروف
دیگر گرم میشود و سخت و تند میگردد پس شاید که خمر گردد و حرام شود و بودند مردم قریب العهد از تحریم خمر و هنوز لذات خمر و هوای آن از سر ایشان نرفته شاید که دران افتند و بعد ازان که امر
تحریم خمر مقرر شد و احتراز و اجتناب ازان لازم گشت احتمال ارتکاب آن نماند پس در هر ظرف که بکنند مختارند اگر تیز و تند نیست و مسکر نشده خواهند خورد و الا اجتناب خواهند
نمود ازان چنانکه فرمود ولا تشربوا مسکرا و منوشید هیچ مستی آرنده را و نیز در ابتدای کار ظروف خمر باقی بود و پس نهی کرده شد ازان و جائز داشته نشد مگر در مشکها و در آخر تجویز کرده
شد در همه ظروف و این نزد امام مالک و احمد است و نزد دیگران هنوز دران ظروف حرام است چنانکه در کتاب الایمان مذکور شد و معنی نبیذ آنست که خرما یا انگور را کوفته در
آب انداخته نگاه دارند تا اندک تیزی در وی پیدا کرد و بنوشند و این حلال است و اگر تیزی بیشتر گردد و سخت و مسکر شود حرام است و در کتاب الاشربه بتفصیل تر ازین معلوم
خواهد شد رواه مسلم وعن ابی هریرة قال زار رسول الله صلی الله علیه وسلم قبر امه فبکی وابکی من حوله زیارت کرد آن حضرت قبر مادر خود را پس گریه کرد و بگریانید
کسی را که گرد آن حضرت ایستاده بودند یعنی چندان گریه کرد که در دیگران نیز تاثیر کرد و بگریه او در گریه در آمدند فقال استاذنت ربی فی ان استغفر لها پس گفت طلب اذن کردم
پروردگار خود را در آنکه طلب آمرزش کنم برای مادر خود فلم یؤذن لی پس اذن کرده نشد مرا فاستاذنته فی ان ازور قبرها پس طلب اذن کردم پروردگار را در ان که زیارت کنم قبر مادر را
فاذن لی پس اذن داده شد مرا فزوروا القبور پس زیارت کنید قبرها را فانها تذکر الموت زیرا که قبرها یاد میدهند موت را رواه مسلم بدانکه آنچه ذکر کرده شد درین حدیث
و امثال وی طریقه متقدمین است و بعضی از ایشان میگویند که درین باب نازل شده است قول وی سبحانه و تعالی ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین ولو کانوا
اولی قربی و قول وی سبحانه و تعالی ولا تسأل عن اصحاب الجحیم بر قراءت معلوم و اما متاخرین پس بتحقیق اثبات کرده اند اسلام والدین بلکه تمامه آبا و امهات آن حضرت صلی الله
علیه وسلم تا آدم و عم و ایشانرا در اثبات آن سه طریقه است یا ایشان بر دین ابراهیم بوده اند یا آنکه ایشان را دعوت نرسیده و مرده که در زمان فترت بوده و مرده اند پیش از زمان نبوت یا آنکه زنده
گردانید خدای تعالی ایشانرا بر دست آن حضرت و بدعای وی پس ایمان آوردند و حدیث احیای والدین اگرچه در حد ذات خود ضعیف است لیکن تصحیح و تحسین کرده اند آنرا
بتعدد طرق و این علم که مستور بود از متقدمین پس کشف کرد آنرا حق تعالی بر متاخرین والله یختص برحمته من یشاء بما شاء من فضله و شیخ جلال الدین سیوطی رحمة الله علیه رسائل
تصنیف کرده اند و آنرا بدلائل اثبات نموده و از شبهه مخالفان جواب داده و اگر آنرا نقل کنیم سخن دراز گردد و هم در اینجا باید نگریست والله اعلم وعن بریدة قال کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم یعلمهم اذا خرجوا الی المقابر بود آن حضرت که تعلیم میکرد صحابه را چون بیرون می آمدند بسوی مقبرها این کلمات السلام علیکم
اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین سلام بر شما ای اهل سراها از مؤمنین و مسلمین و گفته اند که السلام اینجا بمعنی استسلام یعنی تسلیم و رضا و دیار جمع دار است و آن نام مبانی
که آنرا عرصه و فضائی باشد و استعمال او در منازل احیا آید و در اموات نیز اطلاق کرده اند وانا ان شاء الله بکم للاحقون و ما اگر خواسته است خدا بشما رسندگان و پیوسته کانیم
و استعمال انشاء الله یا بجهت تبرک و رغبت است چنانکه بیمار را گویند ان شاء الله صحت خواهی یافت یا بجهت شک یا در وفات بر ایمان یا باعتبار قرب وقت یا بجهت کرده قضا
بود که باهم رویم میرسد آن وقت که باهم رویم نسال الله لنا ولکم العافیة می طلبیم از خدا برای خود و برای شما عافیت و سلامت از عذاب دنیا و آخرت رواه مسلم
الفصل الثانی عن ابن عباس قال مر النبی صلی الله علیه وسلم بقبور بالمدینة گذشت آن حضرت بقبرها که در مدینه بود فاقبل علیهم بوجهه پس مقابل
شد آن حضرت بر ایشان بروی مبارک خود فقال پس گفت السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا ولکم بیامرزد خدای تعالی ما را و شما را انتم سلفنا ونحن بالاثر شما
پیش گذشتگان مائید و ما در پی شما میرسیم رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب الفصل الثالث عن عائشة رضی الله عنها قالت کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم کلما کان لیلتها من رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عائشه بود آن حضرت هرگاه که میبود شب نوبت عائشه از آن حضرت
یخرج من آخر اللیل الی البقیع بیرون می آمد آن حضرت در پایان شب بسوی بقیع بموحده و قاف نام مقبره مدینه است فیقول پس میگفت السلام علیکم دار قوم
مؤمنین سلام باد بر شما ای اهل سرای مؤمنان واتاکم ما توعدون غدا مؤجلون و آمد شما را چیزی که وعده کرده شدید شما فردای قیامت مدتی معین مهلت داده
شده اید شما وانا ان شاء الله بکم لاحقون و ما اگر خواسته است خدا بشما رسندگانیم اللهم اغفر لاهل بقیع الغرقد خدایا بیامرز اهل بقیع غرقد را و بقیع الغرقد بجهت آن گویند
که بقیع نام زمینی که دروی درختان باشند و غرقد بغین معجمه و قاف نام نوع درختی است که درین زمین که مقبره شده است در زمان پیشین بسیار بود رواه مسلم وعنها قالت

بکو

کیف اقول ہم از عائشہ است کہ گفت و پرسید از ان حضرت چہ گونہ گویم و چہ گویم و چہ خوانم یا رسول الله تعنی فی زیارة القبور میخواہد عائشہ ازین پرسیدن کہ چہ گویم در زیارت قبور و این دلالت دارد بر جواز زیارت مرنسا را و مراد آنکہ حدیث لعن پیش از رخصت بود قال قولی گفت آن حضرت بگو السلام علی اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین و یرحم الله المقدمین منا والمتاخرین و رحمت کند خدای تعالی پیش روندگان را از ما و پس ماندگان را وانا ان شاء الله بکم للاحقون رواه مسلم وعن محمد بن النعمان یرفع الحدیث الی النبی روایت است از محمد بن نعمان کہ از ثقات تابعین است در حالتی کہ میرساند حدیث را بہ پیغمبر صلی الله علیہ وسلم قال گفت آن حضرت من زار قبر ابویہ او احدهما فی کل جمعة کسی کہ زیارت کند قبر پدر و مادر خود را یا قبر یکی ازین دو را ہر ہفتہ غفر لہ وکتب برا آمرزیدہ شود مر آن کس را و نوشتہ شود در دیوان اعمال نیکی کنندہ بہ پدر و مادر و بر بکسر با نیکی کردن بہ پدر و مادر ضد عقوق و بر بفتح و ہمچنین بار نیکی کنندہ با ایشان ضد عاق و در بعض روایات نفقیہ بوسہ دادن قبر پدر و مادر در اثر آمدہ است رواہ البیهقی فی شعب الایمان مرسلا وعن ابن مسعود ان رسول الله صلی الله علیہ وسلم قال کنت نهیتکم عن زیارة القبور فزوروها فانها تزهد فی الدنیا وتذکر الاخرة پس بدرستیکہ قبور و دیدن آنها بی رغبت میکرداند در دنیا و نفرت می بخشد از ان کہ چون عاقبت کار این است اینہمہ تعلق بدنیا چیست و یاد میدہد آخرت را کہ جز این عالم عالمی دیگر ہست کہ آنجا باید رفت از اینجا معلوم میشود کہ در قبور بصفت عبرت و حیرت باید بود و غافل و ذاہل نباید بود و بیت بر زمینی کہ ہمی میگذری ساکن رو کہ عیونست و خطوط است و قدود است و خدود این ہمان چشمۂ خورشید جہان افروز است کہ ہمی تافت بر آرامگہ عاد و ثمود رواہ ابن ماجة وعن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیہ وسلم قال لعن زوّارات القبور روایت است از ابو ہریرہ کہ آن حضرت گفت لعنت کناد خدای تعالی زنان زیارت کنندہ را کہ در زیارت جزع و فزع و نوحہ و بکا و ندبہ بسیار میکنند رواہ احمد والترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وقال قد رأی بعض اهل العلم ان هذا کان قبل ان یرخص النبی و گفت ترمذی کہ این حدیث بود پیش از آنکہ رخصت کند پیغمبر صلی الله علیہ وسلم فی زیارة القبور در زیارت قبور فلما رخص دخل فی رخصتہ الرجال والنساء پس ہرگاہ کہ رخصت کرد آن حضرت در آمدند در رخصت او مردان و زنان وقال بعضهم انما کرہ زیارة القبور للنساء و گفتہ اند بعضی از اہل علم کہ آن حضرت مکروہ میداشت زیارت قبور مر زنان را لقلة صبرهن وکثرة جزعهن از جہت کمی صبر زنان و بسیاری بی صبری ایشان پس رخصت نزد این بعض مخصوص بمردان خواہد بود تم کلامہ تمام شد کلام ترمذی و تا اینجا ہمہ کلام او بود وعن عائشة رضی الله عنها قالت کنت ادخل بیتی الذی فیہ رسول الله گفت عائشہ بودم من کہ می در آمدم خانہ خود را کہ در وی مدفون بود پیغمبر خدا صلی الله علیہ وسلم و ابوبکر نیز مدفون شدہ بود در وی وانی واضع ثوبی و حال آنکہ من نہندہ و افکندہ بودم جامۂ خود را یعنی چادر را از بدن و اقول انما هو زوجی وابی و میگفتم بدل خود آنانکہ کرمی پرسید ندازان کسی نیست مدفون مگر شوہر من کہ آن حضرت صلی الله علیہ وسلم است و پدر من کہ ابوبکر است رضی الله عنہ فلما دفن عمر پس ہرگاہ کہ دفن کردہ شد عمر رضی الله عنہ فوالله ما دخلتہ الا وانا مشدودة علی ثیابی پس بخدا سوگند نہ در آمدم آن خانہ را مگر آنکہ من بستہ شدہ است بر من جامہای من حیاء من عمر از جہت شرم داشتن از عمر کہ بیگانہ بود رواہ احمد و درین حدیث دلیلی واضح است بر حیات میت و علم وی و آنکہ واجب است احترام میت در زیارت وی خصوصا صالحان و مراعات ادب بر قدر مراتب ایشان چنانچہ در حالت حیات ایشان بود زیرا کہ صالحان را مدد بلیغ است مر زیارت کنندگان خود را باندازۂ ادب ایشان کذا فی شرح الشیخ تمام شد کتاب الصلوة بفضل خدا و کرم وی وصلی الله علی خیر خلقہ محمد وآلہ واصحابہ واتباعہ اجمعین ہداة الطریق الحق ومحیی علوم الدین ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

بعون الله تعالی والمنہ کہ صورت طبع پذیرفت جلد اول ترجمہ مشکوة شریف کہ از تصانیف مولانا شیخ عبد الحق دہلوی است در بندر بمبئی در کارخانہ محمدی حسب الفرمایش عالی جناب مقدس القاب علام فہام ذوی المجد والاحترام فخر الحاج حاجی شیخ عبد الوہاب ولد مرحمت و غفران پناہ جنت و رضوان آرامگاہ المستغرق فی بحار رحمت الله الملک المنان مرحوم شیخ مؤمن غفر الله لہ و نہایت سعی و اہتمام در تصحیح آن نمودہ و صورت اتمام پذیرفت فی بستم شہر ذو القعدة الحرام سنہ ہجری نبوی یکہزار و دو صد و ہفتاد و ہفت ۱۲۷۷